



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

خانواده

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی میزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

جلد ۱-۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر خانواده

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

- فهرست ۵
- تفسیر خانواده (بررسی مجموعه آیات) جلد ۱ تا ۲ ۱۰۴
- مشخصات کتاب ۱۰۴
- جلد ۱ ۱۰۴
- مقدمه ۱۰۴
- این کتاب را هدیه می‌کنم به ۱۰۴
- متن تأییدیه حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی ۱۰۴
- متن تأییدیه حضرت آیت الله محمد یزدی ۱۰۵
- متن تقریظ حضرت آیه الله سید علی اصغر دستغیب ۱۰۵
- مقدمه ۱۰۵
۱. آیه (تحکیم پیوندهای الهی و خانوادگی) ۱۰۷
- اشاره ۱۰۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۱۰۷
- شرح آیه از تفسیر مجمع البیان ۱۰۸
۲. آیه (اصلاح رفتار فردی پیش شرط تأثیرگذاری رفتاری بر دیگران است) ۱۰۹
- اشاره ۱۰۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۱۰۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع البیان ۱۰۹
۳. آیه (ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری به دلیل تأثیرپذیری خانواده‌ها از آن) ۱۱۰
- اشاره ۱۱۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۱۱۱
- سلیمان و ساحران بابل ۱۱۱
- چگونه فرشته معلم انسان می‌شود؟ ۱۱۲

- ۱۱۲ هیچکس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست
- ۱۱۲ سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده است؟
- ۱۱۳ سحر از نظر اسلام
- ۱۱۴ سحر در عصر ما
- ۱۱۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۵ بابل کجاست؟
- ۱۱۵ هاروت و ماروت
- ۱۱۷ پیام آیه شریفه
- ۱۱۷ ۴. آیه (مراقب فرزندان خود باشید زیرا انحرافات شیطانی تدریجی است)
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۱۷ شأن نزول
- ۱۱۷ اصل جَلِّت
- ۱۱۸ انحرافات تدریجی
- ۱۱۸ چگونگی وسوسه شیطان
- ۱۱۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۱۹ شأن نزول
- ۱۱۹ هشدار از وسوسه‌ها
- ۱۲۰ اصل اولیه در همه غذاها «حلال بودن» آنها است
- ۱۲۰ نجات یا تباهی تدریجی
- ۱۲۰ ۵. «إِنَّمَا يُأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَ ...
- ۱۲۰ آیه

- ۱۲۰ ترجمه
- ۱۲۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۲۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۱ شیطان چگونه انسان را به بدی فرمان می‌دهد؟
- ۱۲۱ پاسخ
- ۱۲۱ معیار شناخت وسوسه‌های شیطان از وسوسه‌های نفس انسان؟
- ۱۲۱ پاسخ
- ۱۲۲ ۶. آیه (مذموم بودن هماهنگی فرزندان با اعتقادات انحرافی پدران)
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۲۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۲۳ ۷. آیه (حمایت مالی از خویشاوندان)
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۲۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۵ شأن نزول
- ۱۲۵ راه اعتدال و امت معتدل
- ۱۲۷ گروه‌های شش‌گانه نیازمندان مالی
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۷ ۱. نزدیکان
- ۱۲۷ ۲. یتیمان
- ۱۲۷ ۳. نیازمندان

۴. در راه ماندگان ۱۲۷
۵. گدایان ۱۲۷
۶. بردگان ۱۲۸
- افزون بر زکات ۱۲۸
- تجسم این ویژگیها ۱۲۹
- پرتوی از این آیه شریفه ۱۲۹
۸. وصیت‌های شایسته خانوادگی ۱۲۹
- اشاره ۱۲۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۱۲۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۱۳۰
- اشاره ۱۳۰
- وصیت، دستوری سازنده ۱۳۰
۹. افراد خانواده عامل آزمایش و تربیت یکدیگر هستند ۱۳۱
- اشاره ۱۳۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۱۳۲
- جاذبه زینت‌های مادی ۱۳۲
- منظور از «الْقَنَاطِيرِ الْمُقْتَطِرَةِ» و «الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» چیست؟ ۱۳۲
- منظور از «متاع حیات دنیا» چیست؟ ۱۳۲
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۱۳۳
- اشاره ۱۳۳
- موانع شناخت و بینش ۱۳۳
۱۰. آیه «قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ ...» ۱۳۴
- آیه ۱۳۴
- ترجمه ۱۳۴

- ۱۳۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۳۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۳۵ ۱۱. سیمای خانواده شایسته
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۳۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ پرتوی از سیمای خانواده بهشتی
- ۱۳۷ پرتوی از روایات در مورد سخاوت و انفاق
- ۱۳۸ ارزش انسانی و اخلاقی فرو بردن خشم و غضب
- ۱۳۸ ۱۲. آیه (نفی خشونت نسبت به خانواده)
- ۱۳۸ اشاره
- ۱۳۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۳۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۳۹ شأن نزول
- ۱۴۰ ۱۳. أُوَلِّئِكَ جَزَاؤَهُمْ مَغْفِرَةً مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّتْ تَجْرِي مِّن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ
- ۱۴۰ ترجمه
- ۱۴۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۴۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۴۱ ۱۴. آیه (چرا غالباً خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقت)
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۴۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

- ۱۴۲ ۱۵. «لِکِنِ الدِّینِ اتَّقُوا رَبَّهُمْ ...»
- ۱۴۲ آیه
- ۱۴۳ ترجمه
- ۱۴۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۴۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۳ شأن نزول
- ۱۴۳ این دیگر چه رازی است؟
- ۱۴۴ ۱۶. آیه (چهار دستور برای خوشبختی خانواده)
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۴۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۶ چهار عامل موفقیت
- ۱۴۷ ۱۷. آیه (سهم ارث همسران از یکدیگر)
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۸ ارث برادران و خواهران
- ۱۴۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۴۹ ارث همسران از یکدیگر
- ۱۴۹ سهم برادر و خواهر
- ۱۵۱ اشاره‌ای به مقررات ارث
- ۱۵۱ دو راه ارث بری

- عوامل محرومیت ۱۵۱
- اقسام ورثه ۱۵۱
- میراث نسب ۱۵۱
۱۸. آیه (مرد ستون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است) ۱۵۲
- اشاره ۱۵۲
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۱۵۳
- اشاره و بیان ۲ دسته از زنان ۱۵۳
- دسته اول: صالحان و درستکاران ۱۵۴
- دسته دوم: زنان متخلف ۱۵۴
- به مردان اجازه داده که در مورد زن متوسل به تنبیه بدنی شوند؟ ۱۵۴
- شرح آیه از تفسیر مجمع البیان ۱۵۵
- شأن نزول ۱۵۵
- مدیریت در خانواده ۱۵۵
- راز مدیریت مرد ۱۵۵
۱۹. آیه (محکمه صلح خانوادگی) ۱۵۶
- اشاره ۱۵۶
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۱۵۷
- شرح آیه از تفسیر مجمع البیان ۱۵۷
- طرح حکیمانه برای ایجاد سازش در خانواده ۱۵۸
- یک پرسش ۱۵۸
- پاسخ ۱۵۸
۲۰. آیه (ده دستور درباره حقوق خانوادگی و آداب معاشرت) ۱۵۸
- اشاره ۱۵۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۱۵۹

- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۱۶۱
- اشاره ۱۶۱
- زنجیره‌ای از کارهای شایسته ۱۶۱
- پرتوی از آیاتی که گذشت ۱۶۲
- پرتوی از آیات ۱۶۲
- ۱ اصل مدیریت در جامعه کوچک خانواده ۱۶۲
- ۲ مدیر و معاون در این جامعه کوچک ۱۶۲
- ۳ رعایت حقوق متقابل ۱۶۳
۲۱. آیه (بخل، آفت اخلاقی خانواده است) ۱۶۳
- اشاره ۱۶۳
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۱۶۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۱۶۴
۲۲. آیه (لزوم ترویج فرهنگ امانتداری و عدالت‌ورزی در خانواده و اجتماع) ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۱۶۵
- عدالت در حکمیت و داوری ۱۶۵
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۱۶۵
- امانتداری و دادگری ۱۶۵
۲۳. آیه (نارسایی‌های خانوادگی حاصل عملکرد اعضای خانواده است آن را به خدا نسبت ندهید) ۱۶۶
- اشاره ۱۶۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۱۶۷
- سرچشمه پیروزی‌ها و شکست‌ها ۱۶۷
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۱۶۷
۲۴. آیه (فرزندان صالح یا ناصالح غالباً دستاورد رفتار صحیح یا غلط والدین است) ۱۶۸

- ۱۶۹ اشاره
- ۱۶۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۷۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۷۰ شفاعت
- ۱۷۰ دیدگاه‌ها در مورد واژه شفاعت
- ۱۷۱ واژه «مُقیت»
- ۱۷۱ ۲۵. آیه (آغاز عدالت از درون خانواده)
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۷۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۷۲ برای عدالت به پا خیزید!
- ۱۷۲ گواهی اعضای خانواده در مورد یکدیگر رواست
- ۱۷۳ پیام آیه
- ۱۷۴ ۲۶. آیه (تحریم شرکت در مجالس گناه)
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۷۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۷۵ شأن نزول
- ۱۷۵ رهنمود آیه شریفه
- ۱۷۶ ۲۷. آیه (ضرورت توجه ویژه خانواده‌های مسلمان به «تولید علم» با هدف نفی تسلط کفار بر مؤمنین)
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۷۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۷۷ اشاره

- ۱۷۷ پاره‌ای از خصلت‌های نکوهیده منافقان
- ۱۷۸ ۲۸. آیه (احکام ارث برادران و خواهران)
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۷۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۷۹ شأن نزول
- ۱۸۰ ۲۹. آیه (لزوم وفا به عهد و پیمان)
- ۱۸۰ اشاره
- ۱۸۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۸۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۲ به پیمان‌های خود وفا کنید
- ۱۸۳ ویژگی‌های ارزشمند وفا و وفاداری
- ۱۸۴ ۳۰. آیه (جریان نخستین جنایت در خانواده بشری)
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۸۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۵ حق حیات و زندگی انسان
- ۱۸۶ برداشت نادرست
- ۱۸۶ شرط پذیرفته شدن کارها
- ۱۸۷ چگونه؟
- ۱۸۷ پاسخ

- ۱۸۷ ۳۱. «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ ...»
- ۱۸۷ آیه
- ۱۸۷ ترجمه
- ۱۸۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۸۸ شرح آیه از تفسیر مجمع البیان
- ۱۸۸ ۳۲. «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ ...»
- ۱۸۸ آیه
- ۱۸۸ ترجمه
- ۱۸۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۸۹ قابیل و پرده پوشی بر جنایت درون خانوادگی
- ۱۸۹ شرح آیه از تفسیر مجمع البیان
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۹۰ داستان به خاکسپاری پیکر «هابیل»
- ۱۹۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۹۲ شرح آیه از تفسیر مجمع البیان
- ۱۹۲ گناه آدمکشی
- ۱۹۳ ۳۳. آیه (پیوند انسانها)
- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۴ ۳۴. آیه (بهترین سرپرست و پدر خانواده بشریت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۹۴ شأن نزول آیه ولایت
- ۱۹۵ آیه ولایت علی بن ابیطالب
- ۱۹۵ شهادت احادیث و مفسران و مؤرخان در مورد آیه ولایت

- ۱۹۶ پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۶ ۱. اشکال شأن نزول
- ۱۹۶ ۲. اشکال توجه در نماز
- ۱۹۷ ۳. اشکال در کلمه ولی
- ۱۹۷ ۴. اشکال در ذمه زکات
- ۱۹۷ ۵. اشکال به زمان ولایت
- ۱۹۸ ۶. اشکال عدم احتجاج علی علیه السلام به این آیه
- ۱۹۸ ۷. اشکال عدم سازگاری با آیات قبل و بعد
- ۱۹۸ ۸. اشکال قیمت انگشتی
- ۱۹۹ شرح آیه از تفسیر مجمع البیان
- ۱۹۹ اشاره
- ۱۹۹ ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه السلام
- ۱۹۹ رهنمود آیه مبارکه
- ۱۹۹ دو نکته اساسی
- ۲۰۰ چگونه؟
- ۲۰۰ ۳۵. «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ ...
- ۲۰۰ آیه
- ۲۰۱ ترجمه
- ۲۰۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۰۱ شرح آیه از تفسیر مجمع البیان
- ۲۰۱ ۳۶. آیه (ارتکاب گناه رمز فروپاشی خانواده‌ها)
- ۲۰۱ اشاره
- ۲۰۲ شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۲۰۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۲ به سرنوشت بیدادگران بنگرید!
- ۲۰۳ ضرورت تفکر و تدبیر در سرنوشت پیشینیان
- ۲۰۳ ۳۷. آیه (ضرورت دوری خانواده از مجالس اهل باطل)
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۰۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۰۴ ۳۸. آیه (فرمان‌های ده‌گانه با نگاه ویژه به خانواده)
- ۲۰۴ اشاره
- ۲۰۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۰۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۶ اعدام در سه مورد
- ۲۰۶ ۳۹. آیه (رعایت عدالت همیشه و همه جا)
- ۲۰۶ اشاره
- ۲۰۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۰۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۷ نیکوترین شیوه
- ۲۰۸ ۴۰. آیه (شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف)
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۰۹ اشاره

- ۲۰۹ مراحل سه گانه دریافت احکام
- ۲۰۹ فرمان‌های جاویدان
- ۲۰۹ اهمیت نیکی به پدر و مادر
- ۲۱۰ قتل فرزندان به خاطر گرسنگی
- ۲۱۰ منظور از «فَوَاحِش» چیست؟
- ۲۱۰ به گناهان نزدیک نشوید
- ۲۱۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۱۱ پرتوی از آیاتی که گذشت
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ ۱ دعوت به توحید گرایی و یکتا پرستی
- ۲۱۱ ۲ رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر
- ۲۱۲ ۳ رعایت حقوق کودک
- ۲۱۲ ۴ سازندگی برون و درون
- ۲۱۲ ۵ رعایت حقوق بشر
- ۲۱۲ ۶ سفارش به تفکر و خرد ورزی
- ۲۱۲ ۷ رعایت حقوق قشرهای آسیب‌پذیر
- ۲۱۲ ۸ امنیت اقتصادی
- ۲۱۳ ۹ انتظار بر اساس امکانات و تواناییها
- ۲۱۳ ۱۰ عدالت در گفتار و داوری
- ۲۱۳ ۱۱ وفاداری
- ۲۱۳ ۱۲ گام سپردن در شاهراه درست و بی‌انحراف
- ۲۱۳ ۱۳ وحدت‌جویی و پرهیز از تفرقه و پراکندگی
- ۲۱۳ ۱۴ دعوت به پروا پیشگی
- ۲۱۳ ۴۱. آیه (تأثیر ماندگار رفتار اعضاء خانواده بر یکدیگر)

- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۱۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۱۵ اشاره
- ۲۱۵ آیا جز خدای یکتا را بجویم؟!
- ۲۱۶ ۴۲. آیه (اقوامی که نابود شدند)
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۱۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۱۷ فرجام شوم بیدادگران
- ۲۱۷ ۴۳. آیه (اخطار به همه فرزندان آدم)
- ۲۱۷ اشاره
- ۲۱۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۸ فرود آمدن لباس
- ۲۱۹ لباس در گذشته و حال
- ۲۲۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۰ هشدار به انسانها
- ۲۲۰ و ریشا
- ۲۲۰ وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ
- ۲۲۱ ۴۴. آیه (شیطان دشمن دیرینه شماست، مراقب او باشید)
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۱ شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۲۲۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۳ چرا نمی‌توان شیطان را دید؟
- ۲۲۳ ۴۵. آیه (عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا)
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۴ چرا خانواده‌ها و ملل فاقد ایمان، زندگی مرفه دارند؟
- ۲۲۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۵ توسعه رزق و روزی در پرتو ایمان و پروای از خدا
- ۲۲۶ ۴۶. آیه (گناه آرامش خانواده‌ها را به هم می‌ریزد)
- ۲۲۶ اشاره
- ۲۲۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۲۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۷ چگونه؟
- ۲۲۷ پاسخ
- ۲۲۸ ۴۷. «أَوْ لَمْ يَهْدِ ...
- ۲۲۸ آیه
- ۲۲۸ ترجمه
- ۲۲۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۲۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۲۸ ۴۸. «تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ ...

- آیه ۲۲۹
- ترجمه ۲۲۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۲۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۲۹
۴۹. آیه (خشکسالی و کمبود محصولات کشاورزی اثر وضعی گناه و معصیت الهی است) ۲۳۰
- اشاره ۲۳۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۳۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۳۱
- اشاره ۲۳۱
- تازیانه‌های کیفر الهی ۲۳۱
۵۰. آیه (فال نیک و بد) ۲۳۱
- اشاره ۲۳۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۳۲
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۳۳
۵۱. آیه (اموال و اولاد ابزار آزمایش پدران و مادران هستند) ۲۳۳
- اشاره ۲۳۳
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۳۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۳۴
۵۲. آیه (راز حیات و مرگ خانواده‌ها) ۲۳۴
- اشاره ۲۳۴
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۳۴
- اشاره ۲۳۴
- سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است ۲۳۶
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۳۶

۵۳. آیه (ویژگی‌های نه‌گانه خانواده‌های برجسته) ۲۳۷
- اشاره ۲۳۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۳۷
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۳۸
۵۴. آیه (انسان در قرآن کریم) ۲۳۸
- اشاره ۲۳۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۳۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۳۹
- نور فطرت در اعماق دلها ۲۳۹
۵۵. آیه (تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی و خانواده) ۲۴۰
- اشاره ۲۴۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۴۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۴۲
- خدای روزی رسان و آگاه ۲۴۲
۵۶. آیه (وظیفه پدری در سخت‌ترین شرایط نیز جاری است) ۲۴۳
- اشاره ۲۴۳
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۴۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۴۳
۵۷. «وَهُی تَجْرِي بِهَمِّ ...» ۲۴۳
- آیه ۲۴۳
- ترجمه ۲۴۳
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۴۴
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۴۴
۵۸. «قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ ...» ۲۴۴

- آیه ۲۴۴
- ترجمه ۲۴۵
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۴۵
- اشاره ۲۴۵
- پنج درس تربیتی در طوفان نوح ۲۴۵
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۴۶
۵۹. آیه (پایان ماجرای طوفان نوح) ۲۴۷
- اشاره ۲۴۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۴۷
- اشاره ۲۴۷
- «جودی» کجا است؟ ۲۴۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۴۸
- اشاره ۲۴۸
- فرو نشستن طوفان نوح ۲۴۸
- وَ يَا سَمَاءَ أَقْلِعِي ۲۴۸
- وَ غِيْضَ الْمَاءِ ۲۴۸
- وَ قُضِيَ الْأَمْرُ ۲۴۹
- وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى ۲۴۹
۶۰. آیه (سرگذشت دردناک فرزند نوح) ۲۴۹
- اشاره ۲۴۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۴۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۵۰
۶۱. «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ ...» ۲۵۰
- آیه ۲۵۰

- ۲۵۰ ترجمه
- ۲۵۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۵۰ چرا پسر نوح، عمل غیر صالح بود؟
- ۲۵۰ آنجا که پیوندها گسسته می‌شود؟
- ۲۵۱ مسلمانان مطرود چه کسانی هستند؟
- ۲۵۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۲ یک پرسش و پاسخ در خصوص هشدار خدا به نوح علیه‌السلام
- ۲۵۳ ۶۲. «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ ...
- ۲۵۳ آیه
- ۲۵۳ ترجمه
- ۲۵۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۵۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۵۳ ۶۳. آیه (سعادت و شقاوت افراد در آخرت نتیجه اعمال آنها در دنیا است)
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۵۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۴ چگونگی سخن گفتن مردم در روز رستاخیز
- ۲۵۵ تیره‌بختان روز رستاخیز
- ۲۵۵ ۶۴. «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَنِي ...
- ۲۵۵ آیه
- ۲۵۵ ترجمه
- ۲۵۶ شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۲۵۶ بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن
- ۲۵۷ اسباب سعادت و شقاوت
- ۲۵۸ استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟
- ۲۵۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۵۹ تفسیر فراز نخست
- ۲۶۰ تفسیر فراز دوم
- ۲۶۱ حقیقت سعادت و شقاوت (۱)
- ۲۶۱ آیا خوشبختی و بدبختی در گرو اتفاق و تصادف است یا به دست انسان؟
- ۲۶۲ ۶۵. آیه (آیه‌ای که سنگینی محتوای آن موی پیامبر صلی الله علیه و آله را سفید کرد)
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۶۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۳ سخت‌ترین و مسئولیت‌آفرین‌ترین آیه
- ۲۶۳ ۶۶. آیه (نماز رمز خوشبختی خانواده)
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۵ امیدبخش‌ترین آیه قرآن
- ۲۶۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۶۶ نماز یا برترین مروارید دریای بندگی
- ۲۶۶ چند نمونه از روایات
- ۲۶۷ امید بخش‌ترین آیه

۶۷. آیه (هوسرانی و خوشگذرانی سرچشمه انحرافات اجتماعی است) ۲۶۷
- اشاره ۲۶۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۶۸
- اشاره ۲۶۸
- هم صالح و هم مصلح باشید ۲۶۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۶۹
- اشاره ۲۶۹
- رابطه اختناق با انحطاط جامعه‌ها ۲۶۹
- عبرت‌های آموزنده برای خانواده‌ها در سوره یوسف (شرح از تفسیر نمونه) ۲۷۰
- آشنایی با سوره یوسف (شرح از تفسیر مجمع‌البیان) ۲۷۰
- آشنایی با سوره یوسف ۲۷۱
- ۱ نام سوره ۲۷۱
- ۲ فرودگاه این سوره ۲۷۱
- ۳ شماره آیات واژه‌ها و حروف آن ۲۷۱
- ۴ پاداش تلاوت این سوره ۲۷۱
- ۵ دو نکته در مورد این روایات (۳) ۲۷۱
- ۶ دورنمایی از سوره ۲۷۲
۶۸. آیه (آغاز زیباترین داستانها) ۲۷۲
- اشاره ۲۷۲
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۷۲
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۷۳
۶۹. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ...» ۲۷۳
- آیه ۲۷۳
- ترجمه ۲۷۳

- ۲۷۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۷۴ ۷۰. آیه (أَحْسَنُ الْقَصَصِ در برابر تو است)
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۷۵ ۷۱. آیه (رؤیا و خواب دیدن)
- ۲۷۵ اشاره
- ۲۷۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۷۵ آن خواب شگفت انگیز
- ۲۷۶ مفهوم سجده خورشید و ماه و ستارگان در برابر یوسف علیه‌السلام
- ۲۷۶ ۷۲. «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا»
- ۲۷۶ آیه
- ۲۷۶ ترجمه
- ۲۷۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۷۷ ۷۳. «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَتُّكَ»
- ۲۷۷ آیه
- ۲۷۷ ترجمه
- ۲۷۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۷ اشاره
- ۲۸۰ چگونگی ارتباط رؤیای یوسف با علم تعبیر خواب او
- ۲۸۰ حفظ اسرار

- ۲۸۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۱ ۷۴. آیه (قصه زندگی یوسف درسی برای تنظیم روابط خانوادگی است)
- ۲۸۱ اشاره
- ۲۸۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۲ ۷۵. «إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَ... ..»
- ۲۸۲ آیه
- ۲۸۲ ترجمه
- ۲۸۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۴ ۷۶. «أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ... ..»
- ۲۸۴ آیه
- ۲۸۴ ترجمه
- ۲۸۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۸۴ پیشنهاد دهنده که بود؟
- ۲۸۵ ۷۷. «قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا... ..»
- ۲۸۵ آیه
- ۲۸۵ ترجمه
- ۲۸۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۵ نقش ویرانگر حسد در زندگی انسانها
- ۲۸۶ ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان

- ۲۸۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۷ ۷۸. آیه (مواظب باشید تا سلامت فرزندان شما را به بهانه پر کردن اوقات فراغت به خطر نیندازند)
- ۲۸۷ اشاره
- ۲۸۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۸ ۷۹. آیه (راه بهانه‌جویی و دروغ را به فرزندان خود نیاموزید)
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۹ ۸۰. «قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الدَّثْبُ ...
- ۲۸۹ آیه
- ۲۸۹ ترجمه
- ۲۸۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۹ اشاره
- ۲۹۰ نیاز فطری و طبیعی انسان به پرکردن اوقات فراغت
- ۲۹۱ نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت
- ۲۹۱ به دشمن خود راه کار نشان ندهید
- ۲۹۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۹۲ ۸۱. «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ ...
- ۲۹۲ آیه
- ۲۹۲ ترجمه
- ۲۹۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۹۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۹۳ اشاره

- ۲۹۳ زهی سنگدلی و بی‌رحمی
- ۲۹۵ ۸۲. آیه (گریه‌های دروغین)
- ۲۹۵ اشاره
- ۲۹۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۹۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۹۵ ۸۳. «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ...
- ۲۹۵ آیه
- ۲۹۵ ترجمه
- ۲۹۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۹۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۹۶ ۸۴. «وَجَاءُ عَلِيٌّ قَمِيصِهِ ...
- ۲۹۶ آیه
- ۲۹۶ ترجمه
- ۲۹۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۹۶ اشاره
- ۲۹۷ تسویل نفس
- ۲۹۷ دروغگو کم حافظه است
- ۲۹۷ صبر جمیل چیست؟
- ۲۹۸ ضرورت توجه و مراقبت دائمی
- ۲۹۹ دعای گیرای یوسف
- ۲۹۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۹۹ اشاره
- ۳۰۰ دروغی رسوا و احمقانه
- ۳۰۰ پرتوی از آیاتی که گذشت

- ۳۰۰ پرتوی از آیات
- ۳۰۰ ۱ ابعاد وجود انسان و نیازهای گوناگون او
- ۳۰۱ ۲ فرزند خود را با سختی‌ها آشنا کنید
- ۳۰۱ ۸۵. «وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا ...
- ۳۰۱ آیه
- ۳۰۱ ترجمه
- ۳۰۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۰۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۰۲ اشاره
- ۳۰۲ یوسف در اسارت پول پرستان
- ۳۰۳ ۸۶. «وَشَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ ...
- ۳۰۳ آیه
- ۳۰۳ ترجمه
- ۳۰۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۰۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۴ فروشندگان یوسف
- ۳۰۴ ۸۷. «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ ...
- ۳۰۴ آیه
- ۳۰۵ ترجمه
- ۳۰۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۰۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۰۷ ۸۸. آیه (یوسف در کاخ عزیز مصر)
- ۳۰۷ اشاره

- ۳۰۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۷ منظور از بلوغ اشد چیست؟
- ۳۰۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۰۸ ۸۹. «وَاَوْدَتْهُ الَّتِي هُوَ ...»
- ۳۰۸ آیه
- ۳۰۸ ترجمه
- ۳۰۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۰۹ عشق سوزان همسر عزیز مصر
- ۳۱۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۱۰ اشاره
- ۳۱۰ حساس‌ترین مرحله آزمون حضرت یوسف علیه‌السلام
- ۳۱۰ ۹۰. «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ ...»
- ۳۱۰ آیه
- ۳۱۰ ترجمه
- ۳۱۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۱۱ اشاره
- ۳۱۱ منظور از برهان پروردگار چیست؟
- ۳۱۲ جهاد با نفس برترین نوع جهاد است
- ۳۱۲ پاداش اخلاص، امداد غیبی است
- ۳۱۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۳ دو دیدگاه
- ۳۱۴ اما قداست و پاکی یوسف

- دیدگاه دوم ۳۱۴
- دیدگاه‌ها در مورد «برهان پروردگار» ۳۱۴
- حق شناسی و نمک شناسی (۱) ۳۱۵
- رابطه اخلاص با سرفرازی و نجات (۱) ۳۱۶
۹۱. «وَاشْتَبَقْنَا الْبَابَ وَ ...» ۳۱۶
- آیه ۳۱۶
- ترجمه ۳۱۶
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۱۶
- طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد ۳۱۶
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۱۷
- اشاره ۳۱۷
- فرار قهرمانانه یوسف از لغزشگاه گناه ۳۱۷
۹۲. آیه (شاهد که بود؟) ۳۱۸
- اشاره ۳۱۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۱۸
- اشاره ۳۱۸
- حمایت خدا در لحظات بحرانی ۳۱۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۱۹
- بیان حقیقت ماجرا ۳۱۹
۹۳. «فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيضُهُ قُدَّ ...» ۳۱۹
- آیه ۳۱۹
- ترجمه ۳۲۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۲۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۲۰

- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۰ واکنش عزیز مصر
- ۳۲۰ ۹۴. «يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا ...»
- ۳۲۰ آیه
- ۳۲۰ ترجمه
- ۳۲۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۲۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۲۱ پرتوی از آیات
- ۳۲۱ اشاره
- ۳۲۱ ۱ شیوه زشت ظالمان و خود خواهان
- ۳۲۲ ۲ یاری خدا در حساس‌ترین لحظات
- ۳۲۲ ۹۵. «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي ...»
- ۳۲۲ آیه
- ۳۲۲ ترجمه
- ۳۲۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۲۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۲۳ اشاره
- ۳۲۳ و اینک دامی دیگر بر سر راه یوسف
- ۳۲۳ ۹۶. «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ ...»
- ۳۲۳ آیه
- ۳۲۳ ترجمه
- ۳۲۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۲۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۲۵ ۹۷. «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي ...»

- آیه ۳۲۵
- ترجمه ۳۲۶
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۲۶
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۲۶
۹۸. آیه (زندان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است!) ۳۲۷
- اشاره ۳۲۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۲۷
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۲۷
۹۹. «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ ...» ۳۲۸
- آیه ۳۲۸
- ترجمه ۳۲۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۲۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۲۹
۱۰۰. آیه (زندان به جرم بی‌گناهی) ۳۲۹
- اشاره ۳۲۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۲۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۳۰
- ذبح حقیقت در مسلخ سیاست ۳۳۰
۱۰۱. آیه (یوسف در زندان خودکامگان) ۳۳۰
- اشاره ۳۳۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۳۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۳۱
۱۰۲. «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ ...» ۳۳۲
- آیه ۳۳۲

- ۳۳۲ ترجمه
- ۳۳۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۳۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۳۳ ۱۰۳. «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي ...»
- ۳۳۳ آیه
- ۳۳۴ ترجمه
- ۳۳۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۳۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۳۴ ۱۰۴. آیه (بزرگ‌ترین درس آزادی)
- ۳۳۴ اشاره
- ۳۳۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۳۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۳۵ نخستین دعوت یوسف
- ۳۳۵ هان ای یاران زندانی...
- ۳۳۵ ۱۰۵. آیه (سوء استفاده از یک شعار سازنده)
- ۳۳۵ اشاره
- ۳۳۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۳۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۳۶ ۱۰۶. آیه (آنجا که نیکوکاران بر سر دار می‌روند)
- ۳۳۶ اشاره
- ۳۳۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۳۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۳۷ و اینک تعبیر خوابتان

۱۰۷. «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ ...» ۳۳۷
- آیه ۳۳۷
- ترجمه ۳۳۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۳۸
- اشاره ۳۳۸
- توجه به غیر خدا ۳۳۸
- زندان کانون ارشاد یا دانشگاه فساد ۳۳۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۳۹
- اشاره ۳۳۹
- روایاتی در این مورد ۳۴۰
- نیایش یوسف در زندان ۳۴۰
۱۰۸. آیه (ماجرای خواب سلطان مصر) ۳۴۱
- اشاره ۳۴۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۴۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۴۱
- اشاره ۳۴۱
- رؤیایی هراس‌انگیز و سرنوشت‌ساز ۳۴۱
۱۰۹. «قَالُوا أَضْغَاتٌ أْخْلَامٍ وَ ...» ۳۴۲
- آیه ۳۴۲
- ترجمه ۳۴۲
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۴۲
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۴۳
۱۱۰. «وَقَالَ الَّذِي نَجَا ...» ۳۴۳
- آیه ۳۴۳

- ۳۴۳ ترجمه
- ۳۴۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۴۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۴۴ ۱۱۱. «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا ...
- ۳۴۴ آیه
- ۳۴۴ ترجمه
- ۳۴۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۴۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۴۴ اشاره
- ۳۴۴ سالهای پر نعمت و برکت
- ۳۴۵ ۱۱۲. آیه (سالهای قحطی و سختی)
- ۳۴۵ اشاره
- ۳۴۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۴۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۴۵ ۱۱۳. «تُمْ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ...
- ۳۴۶ آیه
- ۳۴۶ ترجمه
- ۳۴۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۴۶ اشاره
- ۳۴۶ نظارت بر مصرف
- ۳۴۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۴۷ ۱۱۴. آیه (تبرئه یوسف از هر گونه اتهام)
- ۳۴۷ اشاره
- ۳۴۸ شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۳۴۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۴۹ ۱۱۵. آیه (تحقیق و رسیدگی منصفانه)
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۴۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۵۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۵۰ ۱۱۶. «ذَلِكْ لِيُعَلِّمَ اَنْى لَمْ»
- ۳۵۰ آیه
- ۳۵۰ ترجمه
- ۳۵۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۵۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۵۱ ۱۱۷. «وَمَا اُبْرِئُ نَفْسى»
- ۳۵۱ آیه
- ۳۵۱ ترجمه
- ۳۵۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۵۱ اشاره
- ۳۵۲ شکست‌هایی که سبب بیداری است
- ۳۵۲ حفظ شرف برتر از آزادی ظاهری است
- ۳۵۳ حالات نفس سرکش
- ۳۵۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۵۳ پدیده شگفت‌انگیز رؤیا
- ۳۵۴ انواع خواب‌ها
- ۳۵۴ رؤیا در روایات
- ۳۵۴ قرآن و موضوع «نفس» یا غرایز و احساسات
- ۳۵۴ اشاره

- الف: «نفس اماره» یا غرایز و کشش‌های سرکش ۳۵۴
- ب: «نفس لَوَّامه» یا وجدان بیدار ۳۵۵
- ج: «نَفْسُ مُطَمَّئِنَّة» یا مرحله کمال و آرامش یافتگی انسان ۳۵۵
- مراحل سه‌گانه ۳۵۵
- ۳ جهاد بزرگتر یا خودسازی راستین ۳۵۶
۱۱۸. آیه (یوسف و موقعیت جدید) ۳۵۶
- اشاره ۳۵۶
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۵۶
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۵۷
- اشاره ۳۵۷
- دعا برای زندانیان ۳۵۷
- برنامه اقتصادی یوسف برای نجات کشور و ملت ۳۵۸
۱۱۹. آیه (یوسف خزانه‌دار کشور مصر می‌شود) ۳۵۹
- اشاره ۳۵۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۵۹
- اشاره ۳۵۹
- چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟ ۳۵۹
- اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت ۳۵۹
- تعهد و تخصص دو رکن اساسی مدیریت است ۳۶۰
- مدح خویش یا معرفی خویش ۳۶۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۶۰
۱۲۰. «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ ...» ۳۶۲
- آیه ۳۶۲
- ترجمه ۳۶۲

- ۳۶۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۶۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۶۳ ۱۲۱. آیه (پاداش برتر)
- ۳۶۳ اشاره
- ۳۶۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۶۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۶۳ اشاره
- ۳۶۳ سه نکته در خور دقت در ارتباط با حضرت یوسف علیه‌السلام
- ۳۶۴ ۱ چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست فرمانروایی کرد؟
- ۳۶۴ ۲ آیا پذیرش پست از سوی استبدادگران رواست؟
- ۳۶۵ ۳ بزرگی یوسف را نگر و عظمت وی را تماشا کن!
- ۳۶۵ ۱۲۲. آیه (پیشنهاد تازه یوسف به برادران)
- ۳۶۵ اشاره
- ۳۶۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۶۶ اشاره
- ۳۶۷ چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد؟
- ۳۶۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۶۷ برادران یوسف در مصر
- ۳۶۸ ۱۲۳. آیه (چرا یوسف از اموال بیت المال به برادران داد؟)
- ۳۶۸ اشاره
- ۳۶۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۶۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۶۹ ۱۲۴. «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ ...»
- ۳۶۹ آیه

- ۳۶۹ ترجمه
- ۳۶۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۶۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۶۹ ۱۲۵. «قَالُوا سَتَرَاوُدُ عَنْهُ أَبَاهُ ...»
- ۳۶۹ آیه
- ۳۷۰ ترجمه
- ۳۷۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۷۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۷۰ ۱۲۶. آیه (چرا یوسف پول را به برادران بازگرداند؟)
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۷۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۷۱ اشاره
- ۳۷۱ چرا یوسف سرمایه برادران را به طور نهانی و در درون بارهایشان قرار داد؟
- ۳۷۱ چرا یوسف خویشان را به برادران معرفی نکرد؟
- ۳۷۱ ۱۲۷. «فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ ...»
- ۳۷۱ آیه
- ۳۷۱ ترجمه
- ۳۷۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۷۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۷۲ اشاره
- ۳۷۲ بازگشت فرزندان یعقوب از مصر
- ۳۷۲ ۱۲۸. «قَالَ هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ ...»
- ۳۷۲ آیه

- ۳۷۲ ترجمه
- ۳۷۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۷۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۷۳ ۱۲۹. «وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ ...»
- ۳۷۳ آیه
- ۳۷۳ ترجمه
- ۳۷۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۷۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۷۴ ۱۳۰. «قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ ...»
- ۳۷۴ آیه
- ۳۷۴ ترجمه
- ۳۷۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۷۵ سرانجام موافقت پدر جلب شد
- ۳۷۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۷۶ اشاره
- ۳۷۶ سه نکته دیگر
- ۳۷۶ ۱۳۱. آیه (حسادت دیگران را تحریک نکنید)
- ۳۷۶ اشاره
- ۳۷۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۷۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۷۷ دوّمین سفر برادران یوسف به سوی مصر
- ۳۷۷ آیا چشم زخم حقیقت دارد؟
- ۳۷۷ شماری از روایات در مورد چشم زخم
- ۳۷۸ چگونگی اثرگذاری چشم زخم

۱۳۲. «وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ ...» ۳۷۹
- آیه ۳۷۹
- ترجمه ۳۷۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۷۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۸۰
۱۳۳. آیه (طرحی برای نگهداری برادر) ۳۸۰
- اشاره ۳۸۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۸۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۸۱
۱۳۴. «فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ ...» ۳۸۱
- آیه ۳۸۱
- ترجمه ۳۸۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۸۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۸۲
- اشاره ۳۸۲
- چگونه یوسف به برادرانش اتهام دزدی زد؟ ۳۸۲
- چرا یوسف همه کاروانیان را سارق خواند؟ ۳۸۳
۱۳۵. «قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ...» ۳۸۳
- آیه ۳۸۳
- ترجمه ۳۸۳
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۸۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۸۴
۱۳۶. «قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ ...» ۳۸۴
- آیه ۳۸۴

- ۳۸۴ ترجمه
- ۳۸۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۸۶ داوری بر اساس قرائن حال
- ۳۸۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۸۸ ۱۳۷. «قَالُوا إِنْ يَشِرُّ قَوْمٌ فَفَعَلُوا...»
- ۳۸۸ آیه
- ۳۸۸ ترجمه
- ۳۸۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۸۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۸۹ ۱۳۸. آیه (تلاش برای آزادی «بنیامین»)
- ۳۸۹ اشاره
- ۳۸۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۸۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۹۰ ۱۳۹. «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ...»
- ۳۹۰ آیه
- ۳۹۰ ترجمه
- ۳۹۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۹۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۹۰ بازخواست بی‌گناه به جای گناهکار عملی ظالمانه است
- ۳۹۱ ۱۴۰. آیه (برادران سرافکنده به سوی پدر بازگشتند؟)
- ۳۹۱ اشاره
- ۳۹۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۹۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

- ۳۹۲ اشاره
- ۳۹۲ اینک چه باید کرد؟
- ۳۹۲ ۱۴۱. آیه (شما به سوی پدر باز گردید)
- ۳۹۲ اشاره
- ۳۹۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۹۳ شرح آیه از تفسیر مجمع البیان
- ۳۹۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۹۴ شرح آیه از تفسیر مجمع البیان
- ۳۹۴ ۱۴۲. «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ ...»
- ۳۹۴ آیه
- ۳۹۴ ترجمه
- ۳۹۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۹۵ شرح آیه از تفسیر مجمع البیان
- ۳۹۵ واکنش یعقوب
- ۳۹۵ ۱۴۳. «وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَ ...»
- ۳۹۵ آیه
- ۳۹۵ ترجمه
- ۳۹۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۹۶ شرح آیه از تفسیر مجمع البیان
- ۳۹۶ ۱۴۴. «قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنَا تَذَكَّرُ ...»
- ۳۹۶ آیه
- ۳۹۷ ترجمه
- ۳۹۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۹۷ شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

۱۴۵. «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي ...» ۳۹۷
- آیه ۳۹۷
- ترجمه ۳۹۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۹۷
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۹۸
۱۴۶. آیه (بکوشید و مایوس نشوید که یأس نشانه کفر است) ۳۹۸
- اشاره ۳۹۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۳۹۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۳۹۹
- اشاره ۳۹۹
- چرا یوسف پدر را از حال خود باخبر نساخت؟ ۳۹۹
۱۴۷. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا ...» ۳۹۹
- آیه ۳۹۹
- ترجمه ۴۰۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۴۰۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۴۰۱
- اشاره ۴۰۱
- نامه یعقوب به عزیز مصر ۴۰۱
۱۴۸. «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا ...» ۴۰۲
- آیه ۴۰۲
- ترجمه ۴۰۲
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۴۰۲
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۴۰۳
۱۴۹. «قَالُوا أَيْتَكَ لَأَنْتَ ...» ۴۰۳

- آیه ۴۰۳
- ترجمه ۴۰۳
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۴۰۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۴۰۴
- آیا تو همان یوسف هستی؟ ۴۰۴
۱۵۰. «قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ اٰتٰرَكَ ...» ۴۰۴
- آیه ۴۰۴
- ترجمه ۴۰۵
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۴۰۵
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۴۰۵
۱۵۱. «قَالَ لَا تُثْرِبَ عَلَیْكُمْ ...» ۴۰۵
- آیه ۴۰۵
- ترجمه ۴۰۵
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۴۰۶
- اشاره ۴۰۶
- زکات پیروزی، عفو و بخشش است ۴۰۶
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۴۰۷
۱۵۲. «اٰذْهَبُوا بِقَمِیْصِیْ هٰذَا فَاَلْقُوْهُ ...» ۴۰۷
- آیه ۴۰۷
- ترجمه ۴۰۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۴۰۷
- اشاره ۴۰۸
- چه کسی پیراهن یوسف را برد؟ ۴۰۸
- بزرگواری یوسف ۴۰۸

- ۴۰۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۰۸ پیراهن معجزه‌آسا
- ۴۰۸ پس تو این پیراهن را ببرا
- ۴۰۹ یرتوی از آیات (۱)
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۰۹ ۱ کینه‌توزی و انتقامجویی دو آفت زندگی انسانی و اسلامی
- ۴۱۰ ۲ سپاس پیروزی
- ۴۱۰ ۳ رابطه شکیبایی و تقوا با پیروزی و سرفرازی
- ۴۱۰ ۱۵۳. «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ ...
- ۴۱۰ آیه
- ۴۱۰ ترجمه
- ۴۱۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۱۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۱۱ اشاره
- ۴۱۱ بوی گل را از چه جویم؟ از گلاب!
- ۴۱۲ ۱۵۴. «قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ...
- ۴۱۲ آیه
- ۴۱۲ ترجمه
- ۴۱۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۱۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۱۳ ۱۵۵. «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ ...
- ۴۱۳ آیه
- ۴۱۳ ترجمه
- ۴۱۳ شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۴۱۳ سرانجام لطف خدا کار خود را کرد
- ۴۱۳ چگونه یعقوب، بوی پیراهن یوسف را حس کرد
- ۴۱۴ تفاوت حالات پیامبران
- ۴۱۴ چگونه یعقوب بینایی خود را بازیافت؟
- ۴۱۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۱۵ ۱۵۶. «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ ...»
- ۴۱۵ آیه
- ۴۱۵ ترجمه
- ۴۱۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۱۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۱۶ ۱۵۷. «قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ ...»
- ۴۱۶ آیه
- ۴۱۶ ترجمه
- ۴۱۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۱۶ وعده استغفار
- ۴۱۶ توسل جایز است
- ۴۱۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۱۷ ۱۵۸. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ...»
- ۴۱۷ آیه
- ۴۱۷ ترجمه
- ۴۱۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۱۷ سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران
- ۴۱۸ امنیت نعمت بزرگ خدا
- ۴۱۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

- ۴۱۸ بامداد روشن وصال
- ۴۱۹ ۱۵۹. «وَرَفَعَ أَبْوَابَهُ عَلَىٰ ...»
- ۴۱۹ آیه
- ۴۱۹ ترجمه
- ۴۱۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۱۹ اشاره
- ۴۲۰ وسوسه‌های شیطان
- ۴۲۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۲۲ ۱۶۰. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ ...»
- ۴۲۲ آیه
- ۴۲۲ ترجمه
- ۴۲۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۲۳ اشاره
- ۴۲۳ اهمیت مقام علم
- ۴۲۳ پایان خیر
- ۴۲۳ بازگو نکردن سرگذشت برای پدر
- ۴۲۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۲۴ دعای حضرت یوسف علیه‌السلام
- ۴۲۴ ۱۶۱. «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ ...»
- ۴۲۴ آیه
- ۴۲۴ ترجمه
- ۴۲۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۲۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۲۵ پرتوی از آیات

- ۴۲۵ اشاره
- ۴۲۵ ۱ درس بزرگی و بزرگواری
- ۴۲۵ ۲ حق‌شناسی
- ۴۲۶ ۳ باید نعمت‌های جاودانه را دریافت
- ۴۲۶ ۴ نعمت گران امنیت
- ۴۲۶ ۱۶۲. «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ ...»
- ۴۲۶ آیه
- ۴۲۶ ترجمه
- ۴۲۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۲۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۲۷ اشاره
- ۴۲۷ آفت شرک در میان مدعیان اسلام و ایمان
- ۴۲۷ ۱۶۳. «وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ ...»
- ۴۲۷ آیه
- ۴۲۷ ترجمه
- ۴۲۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۲۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۲۸ ۱۶۴. «وَكَايُنْ مِنْ آيَةٍ ...»
- ۴۲۸ آیه
- ۴۲۸ ترجمه
- ۴۲۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۲۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۲۸ ۱۶۵. «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ ...»
- ۴۲۹ آیه

- ۴۲۹ ترجمه
- ۴۲۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۲۹ ایمان اکثر مردم آمیخته با شرک است
- ۴۲۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۳۰ ۱۶۶. «أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ ...
- ۴۳۰ آیه
- ۴۳۰ ترجمه
- ۴۳۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۳۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۳۱ ۱۶۷. «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا ...
- ۴۳۱ آیه
- ۴۳۱ ترجمه
- ۴۳۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۳۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۳۱ اشاره
- ۴۳۲ راه پرافتخار من این است
- ۴۳۲ سه نکته درس آموز از آیه شریفه
- ۴۳۲ ۱۶۸. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ ...
- ۴۳۲ آیه
- ۴۳۳ ترجمه
- ۴۳۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۳۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۳۴ ۱۶۹. «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ ...
- ۴۳۴ آیه

- ۴۳۴ ترجمه
- ۴۳۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۳۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۳۵ ۱۷۰. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ ...
- ۴۳۵ آیه
- ۴۳۵ ترجمه
- ۴۳۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۳۵ زنده‌ترین درس‌های عبرت
- ۴۳۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۳۶ پرتوی از سوره مبارکه یوسف (۱)
- ۴۳۶ اشاره
- ۴۳۷ برنامه یوسف برای نجات کشور و ملت،
- ۴۳۷ ۱۷۱. آیه (آرامش خانوادگی در سایه یاد خدا)
- ۴۳۷ اشاره
- ۴۳۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۳۷ اشاره
- ۴۳۷ ذکر خدا چیست و چگونه است؟
- ۴۳۸ عوامل هشتگانه نگرانی و پریشانی
- ۴۳۹ آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟
- ۴۴۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۴۰ جلد ۲
- ۴۴۰ مقدمه
- ۴۴۰ این کتاب را هدیه می‌کنم به
- ۴۴۰ ۱۷۲. آیه (لزوم مراجعه اعضای خانواده به مشاورین متخصص)

- ۴۴۰ اشاره
- ۴۴۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۱ در هر موضوعی باید به متخصص همان موضوع مراجعه کرد
- ۴۴۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۴۲ ۱۷۳. آیه (دقت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر)
- ۴۴۲ اشاره
- ۴۴۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۴۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۴۳ زنجیره‌ای از مقررات انسان ساز
- ۴۴۴ باز هم نیکی به پدر و مادر
- ۴۴۵ ۱۷۴. آیه
- ۴۴۵ اشاره
- ۴۴۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۴۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۴۶ ۱۷۵. آیه
- ۴۴۶ اشاره
- ۴۴۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۴۶ اشاره
- ۴۴۶ منظور از ذی‌القربی در اینجا چه کسانی هستند؟
- ۴۴۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۴۷ اشاره
- ۴۴۷ رعایت حقوق آشنا و بیگانه و ادای آن
- ۴۴۸ ۱۷۶. آیه

- ۴۴۸ اشاره
- ۴۴۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۴۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۴۸ اشاره
- ۴۴۹ دام‌های گوناگون شیطان بر سر راه انسان
- ۴۴۹ سجده برای آدم به خاطر فرمانبرداری از خدا
- ۴۵۰ ۱۷۷. آیه
- ۴۵۰ اشاره
- ۴۵۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۵۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۵۰ ۱۷۸. آیه
- ۴۵۰ اشاره
- ۴۵۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۵۰ اشاره
- ۴۵۱ وسایل چهارگانه وسوسه‌گری شیطان برای انحراف خانواده‌ها
- ۴۵۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۲ راه‌های نفوذ شیطان
- ۴۵۳ سرگذشت خانواده شایسته حضرت زکریا در سوره مریم
- ۴۵۳ فضیلت تلاوت سوره «مریم»
- ۴۵۳ ۱۷۹. آیه
- ۴۵۳ اشاره
- ۴۵۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۵۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

- ۴۵۴ گرامیداشت زکریا
- ۴۵۴ ۱۸۰. آیه
- ۴۵۴ اشاره
- ۴۵۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۵۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۵۵ ۱۸۱. آیه
- ۴۵۵ اشاره
- ۴۵۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۵۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۵۶ ۱۸۲. آیه
- ۴۵۶ اشاره
- ۴۵۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۵۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۵۶ اشاره
- ۴۵۷ پیامبران و موضوع ارث گذاری
- ۴۵۷ آیا حضرت زکریا بخیل بود؟
- ۴۵۷ ۱۸۳. آیه
- ۴۵۷ اشاره
- ۴۵۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۵۸ اشاره
- ۴۵۸ یحیی پیامبر وارسته الهی
- ۴۵۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۵۹ نویدی شادی بخش به «زکریا»
- ۴۵۹ دو ویژگی حضرت «یحیی» و امام حسین علیه‌السلام

۱۸۴. آیه (روزه سکوت حضرت مریم) ۴۵۹
- اشاره ۴۵۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۴۵۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۴۶۰
۱۸۵. آیه ۴۶۰
- اشاره ۴۶۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۴۶۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۴۶۰
۱۸۶. آیه ۴۶۰
- اشاره ۴۶۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۴۶۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۴۶۱
۱۸۷. آیه ۴۶۱
- اشاره ۴۶۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۴۶۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۴۶۱
۱۸۸. آیه ۴۶۲
- اشاره ۴۶۲
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۴۶۲
- اشاره ۴۶۲
- کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر ۴۶۲
- نبوت در خردسالی ۴۶۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۴۶۳
- سیمای پرشکوه «یحیی» در آینه وحی ۴۶۳

- ۴۶۴ ۱۸۹. آیه
- ۴۶۴ اشاره
- ۴۶۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۶۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۶۴ اشاره
- ۴۶۵ خدا ارزانی داشت یا او به دست آورد؟
- ۴۶۵ ۱۹۰. آیه
- ۴۶۵ اشاره
- ۴۶۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۶۵ شهادت حضرت یحیی
- ۴۶۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۶۶ پرتوی از آیات
- ۴۶۶ ۱ پرتوی از سیمای «یحیی» در آئینه قرآن
- ۴۶۷ ۲ سه روز سرنوشت‌ساز در زندگی انسان
- ۴۶۷ ۱۹۱. آیه (سرآغاز تولد عیسی مسیح)
- ۴۶۷ اشاره
- ۴۶۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۶۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۶۷ اشاره
- ۴۶۸ سیمای «مریم» در آئینه قرآن
- ۴۶۸ گرامیداشت مریم(۱)
- ۴۶۸ ۱۹۲. آیه
- ۴۶۸ اشاره
- ۴۶۸ شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۴۶۸ اشاره
- ۴۶۹ «تَمَثَّلُ» چیست؟
- ۴۶۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۶۹ ۱۹۳. آیه
- ۴۶۹ اشاره
- ۴۶۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۷۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۷۰ من به خدا پناه می‌برم
- ۴۷۰ پروا پیشگی مریم(۱)
- ۴۷۰ ۱۹۴. آیه
- ۴۷۰ اشاره
- ۴۷۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۷۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۷۱ ۱۹۵. آیه
- ۴۷۱ اشاره
- ۴۷۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۷۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۷۱ چگونه ممکن است؟
- ۴۷۱ سمیل عفاف(۱)
- ۴۷۱ ۱۹۶. آیه
- ۴۷۱ اشاره
- ۴۷۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۷۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۷۲ «مریم» و امواج حیرت و اندوه

- ۴۷۲ تجلیگاه پرتوی از قدرت نمایی آفریدگار هستی(۱)-----
- ۴۷۲ ۱۹۷. آیه (مریم در کشاکش سخت‌ترین طوفان‌های زندگی)-----
- ۴۷۲ اشاره-----
- ۴۷۲ شرح آیه از تفسیر نمونه-----
- ۴۷۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان-----
- ۴۷۳ اشاره-----
- ۴۷۳ مدت بارداری «مریم»-----
- ۴۷۴ ۱۹۸. آیه (ضرورت رعایت تغذیه مناسب برای زنان باردار)-----
- ۴۷۴ اشاره-----
- ۴۷۴ شرح آیه از تفسیر نمونه-----
- ۴۷۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان-----
- ۴۷۴ ای کاش!-----
- ۴۷۴ ۱۹۹. آیه-----
- ۴۷۵ اشاره-----
- ۴۷۵ شرح آیه از تفسیر نمونه-----
- ۴۷۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان-----
- ۴۷۵ اشاره-----
- ۴۷۵ چرا آرزوی مرگ؟-----
- ۴۷۶ و این گونه مورد لطف خداست(۲)-----
- ۴۷۶ ۲۰۰. آیه (پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم)-----
- ۴۷۶ اشاره-----
- ۴۷۶ شرح آیه از تفسیر نمونه-----
- ۴۷۶ اشاره-----
- ۴۷۷ آنجا که «سکوت» رساترین «فریاد» است-----

- ۴۷۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۷۷ ۲۰۱. آیه (عیسی مسیح در گاهواره سخن می‌گوید)
- ۴۷۷ اشاره
- ۴۷۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۷۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۷۸ گاهواره‌ای که به دانشگاه جاودانه تبدیل شد!
- ۴۷۸ ۲۰۲. آیه
- ۴۷۸ اشاره
- ۴۷۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۷۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۷۸ اشاره
- ۴۷۹ هارون که بود؟
- ۴۷۹ ۲۰۳. آیه
- ۴۷۹ اشاره
- ۴۷۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۷۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۰ ۲۰۴. آیه
- ۴۸۰ اشاره
- ۴۸۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۸۰ اشاره
- ۴۸۰ چگونه نوزاد سخن می‌گوید
- ۴۸۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۱ سیمای مسیح در آیینه قرآن (۱)
- ۴۸۱ ۲۰۵. آیه

- ۴۸۱ اشاره
- ۴۸۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۸۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۲ ۲۰۶. آیه
- ۴۸۲ اشاره
- ۴۸۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۸۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۲ ۲۰۷. آیه
- ۴۸۲ اشاره
- ۴۸۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۸۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۳ اینک نفی خرافات و اوهام
- ۴۸۳ ۲۰۸. آیه (مگر فرزند برای خدا ممکن است)
- ۴۸۳ اشاره
- ۴۸۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۸۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۴ گرامیداشت مقام والای مادر(۱)
- ۴۸۵ ۲۰۹. آیه
- ۴۸۵ اشاره
- ۴۸۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۸۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۵ روز حسرت و دریغ بیدادگران
- ۴۸۵ ۲۱۰. آیه
- ۴۸۵ اشاره

- ۴۸۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۸۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۶ ۲۱۱. آیه
- ۴۸۶ اشاره
- ۴۸۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۸۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۷ ۲۱۲. آیه (رستاخیز روز حسرت و تأسف)
- ۴۸۷ اشاره
- ۴۸۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۸۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۸ ۲۱۳. آیه
- ۴۸۸ اشاره
- ۴۸۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۸۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۹ ۲۱۴. آیه (گفتمان خانوادگی)
- ۴۸۹ اشاره
- ۴۸۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۸۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۸۹ پرتوی از سرگذشت ابراهیم
- ۴۸۹ پرتوی از سرگذشت ابراهیم
- ۴۸۹ ویژگی راستگویی و راستی پیشگی (۱)
- ۴۹۰ ۲۱۵. آیه (منطق گیرا و کوبنده ابراهیم علیه السلام)
- ۴۹۰ اشاره
- ۴۹۰ شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۴۹۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۹۰ ۲۱۶. آیه (دلیل پیروی از عالم) -----
- ۴۹۱ اشاره -----
- ۴۹۱ شرح آیه از تفسیر نمونه -----
- ۴۹۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان -----
- ۴۹۱ روشنگری و کار فکری و فرهنگی (۱) -----
- ۴۹۱ ۲۱۷. آیه -----
- ۴۹۱ اشاره -----
- ۴۹۲ شرح آیه از تفسیر نمونه -----
- ۴۹۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان -----
- ۴۹۲ هشدار از پرستش شیطان! -----
- ۴۹۲ ۲۱۸. آیه -----
- ۴۹۲ اشاره -----
- ۴۹۲ شرح آیه از تفسیر نمونه -----
- ۴۹۲ اشاره -----
- ۴۹۳ راه نفوذ در افراد منحرف -----
- ۴۹۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان -----
- ۴۹۳ ۲۱۹. آیه -----
- ۴۹۳ اشاره -----
- ۴۹۳ شرح آیه از تفسیر نمونه -----
- ۴۹۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان -----
- ۴۹۴ اشاره -----
- ۴۹۴ پدر ابراهیم که بود؟ -----
- ۴۹۴ ۲۲۰. آیه -----

- ۴۹۴ اشاره
- ۴۹۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۹۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۹۵ ۲۲۱. آیه
- ۴۹۵ اشاره
- ۴۹۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۹۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۹۶ ۲۲۲. آیه (سرمایه عظیم «حسن شهرت» برای خانواده)
- ۴۹۶ اشاره
- ۴۹۶ شرح
- ۴۹۷ ۲۲۳. آیه (صداقت در گفتار و دعوت خانواده به نماز و زکات)
- ۴۹۷ اشاره
- ۴۹۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۹۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۹۸ «اسماعیل» یا سمبل وفاداری
- ۴۹۸ ۲۲۴. آیه (محبت علی علیه‌السلام در قلب خانواده مؤمنین)
- ۴۹۸ اشاره
- ۴۹۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۴۹۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۴۹۹ راه و رمز نفوذ در دل‌ها
- ۵۰۰ دیدگاه‌های پنجگانه در تفسیر آیه
- ۵۰۱ ۲۲۵. آیه (جایگاه خانواده صالح در تحکیم وظایف الهی)
- ۵۰۱ اشاره
- ۵۰۱ شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۵۰۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۰۱ آیه ۲۲۶
- ۵۰۱ اشاره
- ۵۰۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۰۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۰۲ آیه ۲۲۷
- ۵۰۲ اشاره
- ۵۰۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۰۲ اشاره
- ۵۰۲ برای هر کار برنامه و وسیله متناسب با آن لازم است
- ۵۰۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۰۲ آیه ۲۲۸
- ۵۰۳ اشاره
- ۵۰۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۰۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۰۳ هدف از این خواسته‌ها
- ۵۰۳ آیه ۲۲۹
- ۵۰۳ اشاره
- ۵۰۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۰۳ اشاره
- ۵۰۳ پیامبر اسلام همان خواسته‌های موسی را تکرار می‌کند
- ۵۰۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۰۵ آیه ۲۳۰ (خانواده خود را به «تماز» مقید ساز و بر انجام آن شکبیا باش)
- ۵۰۵ اشاره

- ۵۰۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۰۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۰۶ ۲۳۱. آیه (تذکرات خدایی را شوخی نگیرید)
- ۵۰۶ اشاره
- ۵۰۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۰۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۰۶ اشاره
- ۵۰۶ دو آفت ویرانگر سرگرمی و غفلت
- ۵۰۶ پدیده بودن قرآن شریف(۱)
- ۵۰۷ ۲۳۲. آیه (آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست)
- ۵۰۷ اشاره
- ۵۰۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۰۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۰۸ آفرینش آسمان و زمین هدفمند است
- ۵۰۸ ۲۳۳. آیه (انحراف «خانواده» دلیل موجهی برای انحراف «اعضاء خانواده» نیست)
- ۵۰۸ اشاره
- ۵۰۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۰۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۰۸ پدر توحید‌گرایان و رشد و برازندگی او
- ۵۰۹ ۲۳۴. آیه
- ۵۰۹ اشاره
- ۵۰۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۰۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۰۹ ۲۳۵. آیه

- ۵۰۹ اشاره
- ۵۰۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۱۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۱۰ ۲۳۶. آیه (نوسانات زندگی، آرامش مؤمنین را برهم نمی‌زند)
- ۵۱۰ اشاره
- ۵۱۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۱۰ فشرده‌ای از داستان ایوب
- ۵۱۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۱۱ شکیب و اخلاص «ایوب»
- ۵۱۲ ۲۳۷. آیه (صفات خانواده برجسته)
- ۵۱۲ اشاره
- ۵۱۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۱۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۱۲ اشاره
- ۵۱۲ شتاب در کارهای شایسته
- ۵۱۳ ۲۳۸. آیه
- ۵۱۳ اشاره
- ۵۱۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۱۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۱۳ ۲۳۹. آیه
- ۵۱۳ اشاره
- ۵۱۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۱۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۱۴ ۲۴۰. آیه

- ۵۱۴ اشاره
- ۵۱۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۱۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۱۴ جوامع تفرقه‌جو جز انحطاط سرنوشت دیگری ندارند
- ۵۱۵ ۲۴۱. آیه
- ۵۱۵ اشاره
- ۵۱۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۱۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۱۶ ۲۴۲. آیه (بدون اجازه به خانه مردم وارد نشوید)
- ۵۱۶ اشاره
- ۵۱۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۱۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۱۷ ۲۴۳. آیه
- ۵۱۷ اشاره
- ۵۱۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۱۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۱۸ ۲۴۴. آیه
- ۵۱۸ اشاره
- ۵۱۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۱۸ اشاره
- ۵۱۸ منظور از «بیوت غیر مسکونه» چیست؟
- ۵۱۸ مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می‌کند
- ۵۱۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۱۹ حق امنیت (۱)

- ۵۱۹ امنیت خانه و محلّ زندگی (۱)
- ۵۲۰ آیه ۲۴۵
- ۵۲۰ اشاره
- ۵۲۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۲۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۲۱ اشاره
- ۵۲۱ شأن نزول
- ۵۲۱ پدیده برهنگی و چشم‌چرانی
- ۵۲۱ آیه ۲۴۶
- ۵۲۲ اشاره
- ۵۲۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۲۲ اشاره
- ۵۲۳ بحثی پیرامون استثناء وجه و کفین در حجاب
- ۵۲۳ منظور از «نِسَائِهِنَّ» چیست؟
- ۵۲۳ تفسیر «أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ»
- ۵۲۴ چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده‌اند؟
- ۵۲۴ هر گونه عوامل تحریک ممنوع
- ۵۲۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۲۴ اشاره
- ۵۲۵ زینتهای آشکار و نهان
- ۵۲۶ آیه ۲۴۷ (ترغیب به ازدواج آسان)
- ۵۲۶ اشاره
- ۵۲۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۲۶ اشاره

- منظور از جمله «وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ» چیست؟ ۵۲۷
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۵۲۷
- فرمان تشکیل خانواده و تشویق به ازدواج ۵۲۷
۲۴۸. آیه (آداب ورود کودکان نابالغ به اتاق خصوصی پدر و مادر) ۵۲۸
- اشاره ۵۲۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۵۲۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۵۲۹
- مقررات ورود به قلمرو خصوصی دیگران ۵۲۹
۲۴۹. آیه (ضرورت اجازه گرفتن کودکان بالغ برای ورود به اتاق والدین) ۵۳۰
- اشاره ۵۳۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۵۳۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۵۳۱
۲۵۰. آیه ۵۳۱
- اشاره ۵۳۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۵۳۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۵۳۲
۲۵۱. آیه (خانه‌های یازده‌گانه‌ای که غذا خوردن از آنها مجاز است) ۵۳۲
- اشاره ۵۳۲
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۵۳۳
- اشاره ۵۳۳
- آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آنها نیست؟ ۵۳۴
- منظور از «صَدِيقٌ» کیست؟ ۵۳۵
- تفسیر «مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» ۵۳۵
- سلام و تحیت ۵۳۵

- ۵۳۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۳۶ از این خانه‌ها می‌توان غذا خورد
- ۵۳۸ پرتوی از آیه
- ۵۳۸ ۲۵۲. آیه (نقش دوستان خانوادگی در سرنوشت انسان)
- ۵۳۸ اشاره
- ۵۳۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۳۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۳۹ شأن نزول
- ۵۴۰ ای کاش او را به دوستی بر نگرفته بودم
- ۵۴۰ ۲۵۳. آیه
- ۵۴۰ اشاره
- ۵۴۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۴۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۴۰ اشاره
- ۵۴۱ نقش سرنوشت‌ساز دوست و همنشین (۱)
- ۵۴۱ ۲۵۴. آیه
- ۵۴۱ اشاره
- ۵۴۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۴۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۴۲ ۲۵۵. آیه (صفات دوازده‌گانه خانواده‌های برجسته مذهبی)
- ۵۴۲ اشاره
- ۵۴۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۴۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۴۳ ۲۵۶. آیه

- ۵۴۳ اشاره
- ۵۴۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۴۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۴۴ آیه ۲۵۷
- ۵۴۴ اشاره
- ۵۴۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۴۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۴۴ آیه ۲۵۸
- ۵۴۴ اشاره
- ۵۴۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۴۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۴۶ آیه ۲۵۹
- ۵۴۶ اشاره
- ۵۴۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۴۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۴۷ آیه ۲۶۰
- ۵۴۷ اشاره
- ۵۴۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۴۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۴۸ آیه ۲۶۱ (تبدیل سیئات به حسنات)
- ۵۴۸ اشاره
- ۵۴۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۴۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۴۹ آیه ۲۶۲

- ۵۴۹ اشاره
- ۵۴۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۴۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۴۹ ۲۶۳. آیه
- ۵۴۹ اشاره
- ۵۴۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۵۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۵۱ ۲۶۴. آیه (راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود)
- ۵۵۱ اشاره
- ۵۵۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۵۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۵۱ ۲۶۵. آیه
- ۵۵۱ اشاره
- ۵۵۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۵۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۵۲ ۲۶۶. آیه (پاداش عِبَادُ الرَّحْمَان (خانواده‌های شاخص مذهبی)
- ۵۵۲ اشاره
- ۵۵۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۵۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۵۳ پاداش پرشکوه بندگان خاص خدا
- ۵۵۳ ۲۶۷. آیه (مال و فرزندان ناصح در روز قیامت خاصیتی برای والدین ندارند)
- ۵۵۳ اشاره
- ۵۵۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۵۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

- ۵۵۳ آیه .۲۶۸
- ۵۵۳ اشاره
- ۵۵۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۵۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۵۴ آیه .۲۶۹
- ۵۵۴ اشاره
- ۵۵۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۵۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۵۵ آیه .۲۷۰ (متلاشی کردن پیوندهای خانوادگی برنامه همیشگی مستکبرین جهان است)
- ۵۵۵ اشاره
- ۵۵۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۵۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۵۶ آیه .۲۷۱
- ۵۵۶ اشاره
- ۵۵۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۵۶ اشاره
- ۵۵۷ «مستضعفان» و «مستکبران» چه کسانی هستند؟
- ۵۵۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۵۹ آیه .۲۷۲
- ۵۵۹ اشاره
- ۵۵۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۶۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۶۰ قدرت نمایی شگفت‌آور خدا
- ۵۶۱ ولادت شگفت‌انگیز کودک نیل

- ۵۶۱ شگفت از این تدبیر! ۲۷۳
- ۵۶۱ دو رویداد عجیب دیگر ۲۷۳
- ۵۶۲ آیه (موسی در آغوش فرعون) ۲۷۳
- ۵۶۲ اشاره ۲۷۳
- ۵۶۲ شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۷۳
- ۵۶۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۷۳
- ۵۶۳ آیه ۲۷۴
- ۵۶۳ اشاره ۲۷۴
- ۵۶۳ شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۷۴
- ۵۶۳ اشاره ۲۷۴
- ۵۶۳ برنامه عجیب الهی ۲۷۴
- ۵۶۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۷۴
- ۵۶۴ شاهکاری دیگر ۲۷۵
- ۵۶۴ آیه (ضرورت کنترل احساسات خانوادگی در مصالح اجتماعی) ۲۷۵
- ۵۶۴ اشاره ۲۷۵
- ۵۶۴ شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۷۵
- ۵۶۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۷۶
- ۵۶۵ آیه ۲۷۶
- ۵۶۵ اشاره ۲۷۶
- ۵۶۵ شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۷۶
- ۵۶۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۲۷۷
- ۵۶۶ آیه ۲۷۷
- ۵۶۶ اشاره ۲۷۷
- ۵۶۶ شرح آیه از تفسیر نمونه ۲۷۷

- ۵۶۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۶۷ ۲۷۸. آیه (بازگشت موسی به آغوش مادر)
- ۵۶۷ اشاره
- ۵۶۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۶۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۶۸ ۲۷۹. آیه
- ۵۶۸ اشاره
- ۵۶۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۶۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۶۹ ۲۸۰. آیه (حیا و عفاف دختران موجب نزول برکات الهی برای آنهاست)
- ۵۶۹ اشاره
- ۵۶۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۷۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۷۰ هجرت تاریخی موسی به سوی «مَدَین»
- ۵۷۱ ۲۸۱. آیه
- ۵۷۱ اشاره
- ۵۷۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۷۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۷۱ ۲۸۲. آیه (یک کار خیر درهای خوشبختی را به روی موسی گشود)
- ۵۷۲ اشاره
- ۵۷۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۷۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۷۳ ۲۸۳. آیه (موسی در جمع خانواده شعیب)
- ۵۷۳ اشاره

- ۵۷۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۷۳ اشاره
- ۵۷۴ دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح
- ۵۷۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۷۴ موسی و تشکیل خانواده
- ۵۷۵ ۲۸۴. آیه (پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر، بلامانع است)
- ۵۷۵ اشاره
- ۵۷۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۷۶ ۲۸۵. آیه (گناه و عصیان الهی عامل ویرانی خانه‌هاست)
- ۵۷۶ اشاره
- ۵۷۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۷۷ اشاره
- ۵۷۷ آفت مستی غرور
- ۵۷۷ ۲۸۶. آیه (هم خانه دنیای خود را آباد کن و هم به فکر آبادی خانه آخرت باش)
- ۵۷۷ اشاره
- ۵۷۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۷۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۷۸ ۲۸۷. آیه («توحید» اساس هماهنگی و همدلی خانوادگی است)
- ۵۷۸ اشاره
- ۵۷۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۷۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۷۹ داستان ایمان سَعْد و مخالفت مادرش
- ۵۸۰ نیکی به مادر در روایات
- ۵۸۰ ۲۸۸. آیه (نماز بازدارنده اعضای خانواده از زشتی‌ها و بدی‌ها)

- ۵۸۰ اشاره
- ۵۸۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۸۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۸۱ اشاره
- ۵۸۱ سازندگی معنوی نماز
- ۵۸۲ نماز در روایات
- ۵۸۳ نقش دگرگون ساز نماز در رشد معنوی و اخلاقی انسان‌ها(۱)
- ۵۸۵ ۲۸۹. آیه (آرامش، عشق و محبت دستاورد «ازدواج سنجیده» است)
- ۵۸۵ اشاره
- ۵۸۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۸۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۸۶ ۲۹۰. آیه (گردشگری با هدف بررسی راز سقوط خانواده‌های پرقدرت)
- ۵۸۶ اشاره
- ۵۸۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۸۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۸۸ ۲۹۱. آیه (توصیه پدری حکیم به فرزندش)
- ۵۸۸ اشاره
- ۵۸۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۸۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۸۸ ۲۹۲. آیه (دستور الهی درباره احترام و محبت فرزندان به پدر و مادر)
- ۵۸۸ اشاره
- ۵۸۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۸۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۹۰ ۲۹۳. آیه («رابطه با پدر و مادر» نباید باعث تضعیف «رابطه با خدا» شود)

- ۵۹۰ اشاره
- ۵۹۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۹۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۹۱ مرز فرمانبرداری از پدر و مادر
- ۵۹۱ پاره‌ای از اندرزهای لقمان
- ۵۹۳ ۲۹۴. آیه (هشت سفارش کلیدی لقمان به پسرش)
- ۵۹۳ اشاره
- ۵۹۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۹۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۹۴ ۲۹۵. آیه
- ۵۹۴ اشاره
- ۵۹۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۹۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۹۶ ۲۹۶. آیه (در روز قیامت «ارتباطات خانوادگی» کارساز نیست)
- ۵۹۶ اشاره
- ۵۹۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۹۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۵۹۸ ۲۹۷. آیه (تقدّم اراده و خواست پیامبر صلی الله علیه و آله بر اراده و خواست مؤمنین)
- ۵۹۸ اشاره
- ۵۹۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۵۹۸ اشاره
- ۵۹۹ اولویت خویشاوندان نسبت به دیگران در ارث
- ۶۰۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۰۰ شأن نزول

- ۶۰۱ موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی
- ۶۰۳ ۲۹۸. آیه (نحوه زندگی و رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای همه خانواده‌ها الگو و سرمشق است)
- ۶۰۳ اشاره
- ۶۰۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۰۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۰۴ مترقی‌ترین الگو برای همه عصرها و نسل‌ها
- ۶۰۴ ۲۹۹. آیه (گناه یا ثواب خانواده‌های شاخص مضاعف است)
- ۶۰۴ اشاره
- ۶۰۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۰۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۰۵ ۳۰۰. آیه
- ۶۰۵ اشاره
- ۶۰۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۰۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۰۶ ۳۰۱. آیه
- ۶۰۶ اشاره
- ۶۰۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۰۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۰۷ ۳۰۲. آیه
- ۶۰۷ اشاره
- ۶۰۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۰۸ اشاره
- ۶۰۹ آیه تطهیر نشان روشن «عصمت اهل بیت» است
- ۶۱۰ آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟

- ۶۱۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۱۲ اشاره
- ۶۱۲ روشنگری روایات در خصوص «اهل بیت» در آیه تطهیر
- ۶۱۳ دیدگاه پیروان مذهب اهل بیت در آیه تطهیر
- ۶۱۳ آیه ۳۰۳
- ۶۱۳ اشاره
- ۶۱۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۱۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۱۴ آیه ۳۰۴ (وضعیت اقتصادی برتر معیار ارزش معنوی گذاری انسان‌ها نیست)
- ۶۱۴ اشاره
- ۶۱۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۱۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۱۵ آیه ۳۰۵
- ۶۱۵ اشاره
- ۶۱۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۱۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۱۵ کثرت اموال و اولاد دلیل برتری انسان نیست
- ۶۱۵ آیه ۳۰۶
- ۶۱۵ اشاره
- ۶۱۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۱۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۱۶ آیه ۳۰۷ (مال و فرزند (بدون ایمان و عمل صالح) دلیل قرب به خدا نیست)
- ۶۱۶ اشاره
- ۶۱۶ شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۶۱۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۱۷ ۳۰۸. آیه
- ۶۱۷ اشاره
- ۶۱۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۱۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۱۸ ۳۰۹. آیه
- ۶۱۸ اشاره
- ۶۱۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۱۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۱۹ ۳۱۰. آیه (فرزندان همه هدایای خدا هستند)
- ۶۱۹ اشاره
- ۶۲۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۲۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۲۰ ۳۱۱. آیه (مشرکین دلیلی جز تقلید از نیاکان و خانواده‌های قبلی جاهل خود ندارند)
- ۶۲۰ اشاره
- ۶۲۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۲۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۲۱ ۳۱۲. آیه (احترام و نیکی به پدر و مادر)
- ۶۲۱ اشاره
- ۶۲۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۲۱ اشاره
- ۶۲۲ شیر مادر بهترین غذای طبیعی برای کودک
- ۶۲۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۲۴ فیلمی کوتاه از آغاز تا فرجام یک زندگی خداپسندانه (۱)

۳۱۳. آیه ۶۲۵
- اشاره ۶۲۵
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۶۲۵
- اشاره ۶۲۵
- انسان بهشتی از دیدگاه قرآن ۶۲۵
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۶۲۵
۳۱۴. آیه (ارتباط بی‌احترامی به پدر و مادر و عاقبت به شر شدن) ۶۲۶
- اشاره ۶۲۶
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۶۲۶
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۶۲۶
۳۱۵. آیه ۶۲۷
- اشاره ۶۲۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۶۲۷
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۶۲۷
۳۱۶. آیه ۶۲۷
- اشاره ۶۲۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۶۲۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۶۲۸
۳۱۷. آیه (سیمای خانواده و جامعه اسلامی) ۶۲۸
- اشاره ۶۲۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۶۲۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۶۳۰
۳۱۸. آیه (خط قرمز رفتار خانوادگی و اجتماعی (مسخره کردن، سوء ظن، غیبت، تجسس و القاب زشت) ۶۳۲
- اشاره ۶۳۲

- ۶۳۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۳۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۳۳ اشاره
- ۶۳۳ هشدار از ترور شخصیت
- ۶۳۴ ۳۱۹. آیه
- ۶۳۴ اشاره
- ۶۳۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۳۴ اشاره
- ۶۳۵ تجسس در امور شخصی دیگران ممنوع و برای مصالح جامعه مجاز است
- ۶۳۶ غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است
- ۶۳۷ مفهوم غیبت
- ۶۳۷ علاج غیبت و توبه آن
- ۶۳۷ موارد استثناء و جواز غیبت
- ۶۳۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۳۸ اشاره
- ۶۳۸ سه آفت امنیت و آرامش
- ۶۳۹ تحریم پندارها و گمان‌های ناروا و ناسنجیده
- ۶۴۰ ۳۲۰. آیه (تقوا) ویژگی خانواده شاخص و برجسته
- ۶۴۰ اشاره
- ۶۴۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۴۰ اشاره
- ۶۴۱ حقیقت تقوی
- ۶۴۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۴۲ اشاره

- برابری انسان‌ها ۶۴۲
- آیه (تداوم روابط سالم خانوادگی در بهشت موعود) ۶۴۳
- اشاره ۶۴۳
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۶۴۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۶۴۳
- آیه ۶۴۴
- اشاره ۶۴۴
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۶۴۴
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۶۴۵
- آیه ۶۴۵
- اشاره ۶۴۵
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۶۴۵
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۶۴۵
- آیه ۶۴۵
- اشاره ۶۴۵
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۶۴۵
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۶۴۶
- آیه (آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت) ۶۴۶
- اشاره ۶۴۶
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۶۴۶
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ۶۴۶
- آیه ۶۴۷
- اشاره ۶۴۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ۶۴۷

- ۶۴۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۴۷ آیه ۳۲۷
- ۶۴۷ اشاره
- ۶۴۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۴۷ اشاره
- ۶۴۸ نعمت‌های شانزده‌گانه خدا به بهشتیان (۱)
- ۶۴۸ آیه ۳۲۸ (ضرورت توجه خانواده به دوران پندگانه عمر انسان)
- ۶۴۸ اشاره
- ۶۴۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۴۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۴۹ اشاره
- ۶۴۹ حقیقت زندگی دنیا
- ۶۵۰ ترسیم روشنی از مراحل گوناگون زندگی (۱)
- ۶۵۰ آیه ۳۲۹ (جمعه‌ها نیز روز کار و تلاش و عبادت خانوادگی است)
- ۶۵۰ اشاره
- ۶۵۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۵۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۵۱ اشاره
- ۶۵۱ نماز راستین جمعه یا دانشگاه و نیایشگاه بزرگ هفته
- ۶۵۲ آیه ۳۳۰
- ۶۵۲ اشاره
- ۶۵۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۵۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۵۴ آیه ۳۳۱

- ۶۵۴ اشاره
- ۶۵۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۵۴ اشاره
- ۶۵۴ نخستین نماز جمعه در اسلام
- ۶۵۵ اهمیت نماز جمعه
- ۶۵۵ فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه
- ۶۵۶ شرایط وجوب نماز جمعه
- ۶۵۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۵۷ شأن نزول
- ۶۵۷ تفسیر
- ۶۵۷ ۳۳۲. آیه (اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکند)
- ۶۵۷ اشاره
- ۶۵۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۵۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۵۸ ۳۳۳. آیه (اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما هستند)
- ۶۵۸ اشاره
- ۶۵۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۵۸ شأن نزول
- ۶۵۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۵۹ شأن نزول
- ۶۵۹ تفسیر
- ۶۶۰ ۳۳۴. آیه
- ۶۶۰ اشاره
- ۶۶۰ شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۶۶۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۶۱ ۳۳۵. آیه (خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید)
- ۶۶۱ اشاره
- ۶۶۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۶۱ اشاره
- ۶۶۱ تعلیم و تربیت خانواده
- ۶۶۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۶۲ اشاره
- ۶۶۲ مسئولیت‌های چندگانه انسان در زندگی
- ۶۶۳ ۳۳۶. آیه (ضرورت خوب شنیدن و خوب فکر کردن)
- ۶۶۳ اشاره
- ۶۶۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۶۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۶۴ راز سقوط در آتش دوزخ نادیده گرفتن مبانی عقلی است
- ۶۶۵ مصاحبه با دوزخیان (۱)
- ۶۶۵ ۳۳۷. آیه (اگر می‌خواهید خانواده سبز داشته باشید گناه نکنید)
- ۶۶۵ اشاره
- ۶۶۵ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۶۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۶۷ اشاره
- ۶۶۷ تأثیر توبه و استغفار در افزایش رزق و روزی و فرزندان
- ۶۶۸ ۳۳۸. آیه (دعای حضرت نوح برای خانواده)
- ۶۶۸ اشاره
- ۶۶۸ شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۶۶۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۶۸ ۳۳۹. آیه (سندی بزرگ بر فضیلت خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله)
- ۶۶۸ اشاره
- ۶۶۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۷۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۷۰ ۳۴۰. آیه
- ۶۷۰ اشاره
- ۶۷۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۷۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۷۱ ۳۴۱. آیه
- ۶۷۱ اشاره
- ۶۷۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۷۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۷۱ ۳۴۲. آیه
- ۶۷۱ اشاره
- ۶۷۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۷۳ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۷۳ ۳۴۳. آیه
- ۶۷۳ اشاره
- ۶۷۳ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۷۴ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۷۴ ۳۴۴. آیه
- ۶۷۴ اشاره
- ۶۷۴ شرح آیه از تفسیر نمونه

۶۷۴	شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
۶۷۵	آیه ۳۴۵
۶۷۵	اشاره
۶۷۵	شرح آیه از تفسیر نمونه
۶۷۵	شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
۶۷۵	آیه ۳۴۶
۶۷۵	اشاره
۶۷۵	شرح آیه از تفسیر نمونه
۶۷۵	شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
۶۷۶	آیه ۳۴۷
۶۷۶	اشاره
۶۷۶	شرح آیه از تفسیر نمونه
۶۷۶	شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
۶۷۶	آیه ۳۴۸
۶۷۶	اشاره
۶۷۶	شرح آیه از تفسیر نمونه
۶۷۷	شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
۶۷۷	آیه ۳۴۹
۶۷۷	اشاره
۶۷۷	شرح آیه از تفسیر نمونه
۶۷۸	شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
۶۷۸	آیه ۳۵۰
۶۷۸	اشاره
۶۷۸	شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۶۷۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۷۸ ۳۵۱. آیه
- ۶۷۹ اشاره
- ۶۷۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۷۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۷۹ ۳۵۲. آیه
- ۶۷۹ اشاره
- ۶۷۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۷۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۷۹ ۳۵۳. آیه
- ۶۸۰ اشاره
- ۶۸۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۸۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۸۰ ۳۵۴. آیه
- ۶۸۰ اشاره
- ۶۸۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۸۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۸۲ ۳۵۵. آیه
- ۶۸۲ اشاره
- ۶۸۲ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۸۲ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۸۲ برتوی از آیات
- ۶۸۲ اشاره
- ۶۸۳ ۱ برتری و شکوه وصف‌ناپذیر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

- ۶۸۳ ۲ پرتوی از ویژگی‌های ابرار
- ۶۸۳ ۳ پاداش شکوه‌بار آنان در سرای آخرت
- ۶۸۴ ۳۵۶. آیه (ضرورت توجه ویژه به دختران و زنان)
- ۶۸۴ اشاره
- ۶۸۴ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۸۵ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۸۵ پدیده شوم زنده به گور کردن دختران
- ۶۸۶ ۳۵۷. آیه (افراد خانواده‌های با ایمان در بهشت به یکدیگر ملحق می‌شوند)
- ۶۸۶ اشاره
- ۶۸۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۸۶ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۸۶ ۳۵۸. آیه
- ۶۸۶ اشاره
- ۶۸۶ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۸۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۸۷ ۳۵۹. آیه
- ۶۸۷ اشاره
- ۶۸۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۸۷ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۸۷ ۳۶۰. آیه
- ۶۸۷ اشاره
- ۶۸۷ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۸۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۸۸ ۳۶۱. آیه

- ۶۸۸ اشاره
- ۶۸۸ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۸۸ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۸۸ ۳۶۲. آیه (فاطمه زهرا علیهاالسلام عامل تداوم راه نورانی و نسل رسول اکرم صلی الله علیه و آله)
- ۶۸۸ اشاره
- ۶۸۹ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۸۹ اشاره
- ۶۸۹ «فاطمه» علیهاالسلام و «کوثر»
- ۶۸۹ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۸۹ اشاره
- ۶۸۹ نعمت‌های گران و پاینده خدا به پیامبر
- ۶۹۰ ۳۶۳. آیه
- ۶۹۰ اشاره
- ۶۹۰ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۹۰ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۹۱ ۳۶۴. آیه (اعجاز سوره کوثر)
- ۶۹۱ اشاره
- ۶۹۱ شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۹۱ شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۹۱ اشاره
- ۶۹۲ دلایل راستی و درستی رسالت پیامبر
- ۶۹۲ تفسیر آیات مربوط به خانواده با اقتباس از مجموعه تفسیر المیزان تألیف مرحوم آیه الله علامه طباطبایی
- ۶۹۲ ۱. آیه (فرمان الهی ازدواج دختران و پسران)
- ۶۹۲ اشاره

- ۶۹۲ شرح
- ۶۹۲ ۲. آیه (تعهد خدا بر تأمین هزینه ازدواج)
- ۶۹۳ اشاره
- ۶۹۳ شرح
- ۶۹۳ ۳. آیه (هدف ازدواج)
- ۶۹۳ اشاره
- ۶۹۳ شرح
- ۶۹۴ ۴. آیه (ازدواج‌های حلال دائم و موقت)
- ۶۹۴ اشاره
- ۶۹۴ شرح
- ۶۹۴ ۵. آیه (ازدواج موقت)
- ۶۹۴ اشاره
- ۶۹۵ شرح
- ۶۹۵ ۶. آیه (حکم تعدد زوجات، و ارتباط آن با مسأله ازدواج دختران یتیم)
- ۶۹۵ اشاره
- ۶۹۶ شرح
- ۶۹۶ ۷. آیه (شرط عدالت در تعدد زوجات)
- ۶۹۶ اشاره
- ۶۹۶ شرح
- ۶۹۶ ۸. آیه (حکم پرداخت مهریه)
- ۶۹۶ اشاره
- ۶۹۷ شرح
- ۶۹۷ ۹. آیه (شرط ایمان در ازدواج با زنان مشرک)
- ۶۹۷ اشاره

- ۶۹۷ شرح
- ۶۹۸ مشرک و کافر کیست؟
- ۶۹۸ حکمت تحریم ازدواج با مشرکین
- ۶۹۹ ۱۰. آیه (تحریم ازدواج زشتکاران با پاکان)
- ۶۹۹ اشاره
- ۶۹۹ شرح
- ۶۹۹ اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار
- ۷۰۰ ۱۱. آیه (حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب)
- ۷۰۰ شرح
- ۷۰۰ شرح
- ۷۰۲ روایات وارده در زمینه ازدواج با زنان اهل کتاب
- ۷۰۳ ۱۲. آیه (شرط ایمان در ازدواج)
- ۷۰۳ اشاره
- ۷۰۳ شرح
- ۷۰۴ ۱۳. آیه (حکم سرپرستی مردان بر زنان)
- ۷۰۴ اشاره
- ۷۰۴ شرح
- ۷۰۴ وظایف زنان در زندگی مشترک
- ۷۰۵ استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی و مالکیت
- ۷۰۵ مفهوم قیمومت مرد بر زن
- ۷۰۵ حکم رفتار با زنان ناسازگار
- ۷۰۶ ۱۴. آیه (ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر)
- ۷۰۶ اشاره
- ۷۰۶ شرح

۱۵. آیه (خوف زن از بی‌میلی و اعراض شوهر) ۷۰۷
- اشاره ۷۰۷
- شرح ۷۰۷
- روایات وارده در زمینه رفتار با همسران ۷۰۷
۱۶. آیه (زندگی مشترک با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت) ۷۰۸
- اشاره ۷۰۸
- شرح ۷۰۸
۱۷. آیه (حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی) ۷۱۰
- اشاره ۷۱۰
- شرح ۷۱۰
۱۸. آیه (نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان) ۷۱۱
- اشاره ۷۱۱
- شرح ۷۱۲
- بچه داری ۷۱۲
۱۹. آیه (حکم شیر دادن به بچه، و وظایف والدین) ۷۱۲
- اشاره ۷۱۲
- شرح ۷۱۳
- دوره کامل شیردادن ۷۱۳
- حق ادامه شیر دادن مادر مطلقه ۷۱۳
- رعایت حق پدر بوسیله مادر ۷۱۴
- بازگرفتن بچه از شیر ۷۱۴
- پاکیزگی و زناشوئی ۷۱۵
- پاکیزگی از نظر اسلام، و پاکیزگی در زناشوئی ۷۱۵
۲۰. آیه (پاک شدن ماهانه رحم در بانوان) ۷۱۶

- ۷۱۶ اشاره
- ۷۱۶ شرح
- ۷۱۶ ۲۱. آیه (اوقات کناره‌گیری از آمیزش)
- ۷۱۶ اشاره
- ۷۱۶ شرح
- ۷۱۶ کناره‌گیری از آمیزش در اقوام مختلف
- ۷۱۷ ۲۲. آیه (اوقات مجاز آمیزش)
- ۷۱۷ اشاره
- ۷۱۷ شرح
- ۷۱۸ اهمیت پاکیزگی از نظر خدا
- ۷۱۸ ۲۳. آیه (همسران شما کشتزار شمایندا)
- ۷۱۸ اشاره
- ۷۱۸ شرح
- ۷۱۹ نتیجه روابط زناشوئی صالح: تولد فرزند صالح و توشه آخرت
- ۷۲۰ رفتار با محرم و نامحرم
- ۷۲۰ ۲۴. آیه (حکم حجاب)
- ۷۲۰ اشاره
- ۷۲۰ شرح
- ۷۲۰ ۲۵. آیه (زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان)
- ۷۲۰ اشاره
- ۷۲۰ شرح
- ۷۲۱ ۲۶. آیه (امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان)
- ۷۲۱ اشاره
- ۷۲۱ شرح

- ۷۲۱ امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان
- ۷۲۱ ۲۷. آیه (امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود از نامحرمان)
- ۷۲۱ اشاره
- ۷۲۲ شرح
- ۷۲۲ نهی زنان از ظاهر کردن مواضع زینت خود
- ۷۲۲ امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه
- ۷۲۲ طبقات هفتگانه محارم سببی و نسبی زنان و مجوز اظهار زینت آنان
- ۷۲۳ نهی زنان از پایکوبی برای اظهار زینت خود
- ۷۲۳ روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان
- ۷۲۴ رفتار در خانواده
- ۷۲۴ ۲۸. آیه (نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم)
- ۷۲۴ اشاره
- ۷۲۴ شرح
- ۷۲۵ روایات وارده درباره روابط خانوادگی
- ۷۲۵ ۲۹. آیه (رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده)
- ۷۲۵ اشاره
- ۷۲۶ شرح
- ۷۲۶ ۳۰. آیه (ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین)
- ۷۲۶ اشاره
- ۷۲۶ شرح
- ۷۲۷ ۳۱. آیه (ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر)
- ۷۲۷ اشاره
- ۷۲۷ شرح
- ۷۲۷ ادب سلام کردن در ورود به خانه‌های یکدیگر

۳۲. آیه (ادب و احسان به پدر و مادر) ۷۲۸
- اشاره ۷۲۸
- شرح ۷۲۸
۳۳. آیه (یکی در حق والدین) ۷۲۹
- اشاره ۷۳۰
- شرح ۷۳۰
۳۴. آیه (تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین) ۷۳۱
- اشاره ۷۳۱
- شرح ۷۳۱
۳۵. آیه (تأمین زندگی اخروی صالح برای خانواده) ۷۳۲
- اشاره ۷۳۲
- شرح ۷۳۲
- اشاره ۷۳۲
- هویت زن در اسلام ۷۳۲
- زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام ۷۳۳
- احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد ۷۳۴
- زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد ۷۳۵
۳۶. آیه ۷۳۶
- اشاره ۷۳۶
- اقتضائات فطرت در تساوی وظائف و حقوق اجتماعی زن و مرد ۷۳۶
- اعلامیه قرآنی در حقوق زن، و تفاوت‌های طبیعی زن و مرد ۷۳۷
- حکمت موجود در اختلاف سهم الارث بین زن و مرد ۷۳۷
- امتیازات در قوانین اسلامی ۷۳۸
- تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام ۷۳۸

- ۷۳۸ موضوع سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن
- ۷۳۹ بحثی در آزادی زن در تمدن غرب
- ۷۴۰ تعدد زوجات
- ۷۴۰ بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام
- ۷۴۰ اشکال اول: جریحه دار شدن احساس زن
- ۷۴۱ جواب اشکال اول
- ۷۴۱ ۱ تبعیت احساس و عاطفه از عادات و رسوم
- ۷۴۱ ۲ تجربه تاریخی تعدد زوجات
- ۷۴۲ اشکال دوم: نقض قانون طبیعی «یک مرد برای یک زن»
- ۷۴۲ جواب اشکال دوم
- ۷۴۳ اشکال سوم: تشویق مردان به شهوترانی
- ۷۴۳ جواب اشکال سوم
- ۷۴۴ اشکال چهارم: تنزل موقعیت اجتماعی زن
- ۷۴۵ جواب اشکال چهارم: اسلام پایه‌گذار مقام اجتماعی زن
- ۷۴۵ پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی
- ۷۴۶ پاسخ
- ۷۴۹ بحثی در تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۷۵۱ بحثی در ازدواج موقت در قوانین اسلامی
- ۷۵۱ ازدواج موقت در قوانین اسلامی
- ۷۵۲ بحث حقوقی و اجتماعی درباره ازدواج موقت
- ۷۵۲ ۳۷. آیه (فلسفه تشریح ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت)
- ۷۵۲ اشاره
- ۷۵۲ شرح
- ۷۵۳ ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی

۷۵۳ بحثی در روایات مربوط به ازدواج موقت

۷۵۴ موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی

۷۵۵ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تفسیر خانواده (بررسی مجموعه آیات) جلد ۱ تا ۲

مشخصات کتاب

تفسیر خانواده (آیات الأشره فی القرآن) بررسی مجموعه آیات مربوط به «خانواده» در قرآن کریم «جلد اول» به اهتمام: دکتر محمد بیستونی (صفحه ۱) بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ به اهتمام محمد بیستونی. قم: بیان جوان، ۱۳۸۵. ص. ISBN: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا. ۴ ق ۹۵ ب/۴/۶۵/۲۹۷/۱۵۹ BP کتابخانه ملی ایران ۴۴۷۰۷ ۸۵ م عنوان: (صفحه جلد اول) به اهتمام: دکتر محمد بیستونی گروه تحقیق: صفورا، زهرا، آسیه بیستونی تایپ و صفحه آرایی: فاطمه سرزهی، سهیلا شاکری امور رایانه و IT: روح الله کریمیان چاپ و صحافی: چاپخانه رواق نوبت و تاریخ چاپ: اول بهار ۱۳۸۹ شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه ناشر: انتشارات بیان جوان شابک: ISBN حق چاپ محفوظ نیست، هرگونه نسخه برداری و چاپ از این کتاب به منظور توسعه فرهنگ قرآن کریم، با اخذ مجوز کتبی از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بلا مانع است. نشانی: تهران، خیابان پاسداران، بین گلستان هشتم و نهم (روبروی پمپ بنزین)، شماره ۴۵۱، طبقه همکف واحد ۴ تلفکس: ۲۲۵۸۹۶۲۶ www.Tafsirejavan.com

جلد ۱

مقدمه

این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ الْمُضْيَطْفَى وَ بَهَجِهِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّشِيْعَةِ الْمُعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لَسَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُؤَسَّلِينَ، الْمُعِدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظَّلَمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ، الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصِيرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ الْأَوْلِيَاءِ وَ يَا مُدِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُرْجَاهُ مِنْ وِلَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (صفحه ۳)

متن تأییدیه حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یکی از گام‌های مؤثر که باید مفسران اسلامی در تشریح و تفهیم مقاصد عالی قرآن بردارند این است که، دگرگونی عمیقی در شیوه تفسیر به وجود آورند و از تکرار تفسیر قرآن به شیوه ترتیبی که سوره به سوره یا آیه به آیه است، خودداری نمایند و توجه خود را به شیوه دیگری که همان «تفسیر موضوعی» است، معطوف سازند. آن‌گاه خواهند دید در این نوع تفسیر چه پنجره‌های زیبایی از علوم و معارف قرآن در چشم‌انداز تفسیری آنان گشوده می‌شود. در همین راستا برادر فرزانه جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در تلاشی بیست ساله با لطف و عنایات ویژه الهی شش نوع تفسیر موضوعی برای شش مخاطب هدف تحت عناوین تفسیر کودک، تفسیر نوجوان، تفسیر جوان، تفسیر زنان، تفسیر مردان و تفسیر خانواده با نظارت علمای برجسته حوزه‌های علمیه تألیف و منتشر نموده و چندین کتب ارزنده قرآنی و تفسیر موضوعی مستقل را نیز تحت عناوینی همچون تغذیه، باستان‌شناسی، هنرهای دستی، دنیای حیوانات، شعر و شاعری، آب و باران، فقر و ثروت، نهج البلاغه جوان، خلاصه الغدیر، لغت‌شناسی و مفاهیم قرآن کریم و ... را با نگاه ویژه به قرآن، حدیث و علوم روز برای

نسل جوان تألیف و چاپ و منتشر نموده است که این حجم از فعالیت‌های تأثیرگذار قرآنی در نوع خود کم‌نظیر می‌باشد. برای ایشان تداوم توفیقات و طول عمر همراه با صحت، عزت و حسن عاقبت را خواهانم و به همه خانواده‌های محترم و جوانان عزیز توصیه می‌نمایم از همه آثار ارزشمند و کاربردی ایشان که با محتوای عمیق و ساده و زیباترین شکل ارائه شده است حداکثر استفاده را بنمایند. قم جعفر سبحانی ۴/۸/۸۸ (صفحه ۴)

متن تأییدیه حضرت آیت‌الله محمد یزدی

رئیس شورای عالی حوزه علمیه و رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فرو فرستاده است؛ همواره انسانها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسانها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسانها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسانها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند. توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم. محمد یزدی رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸ (صفحه ۵)

متن تقریظ حضرت آیه‌الله سید علی اصغر دستغیب

نماینده محترم مجلس خبرگان رهبری بسم الله الرحمن الرحيم وَ الَّذينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُم سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹ / عنكبوت) خداوند را بندگانی است که در راه او تلاشگر و نیکوکارند و همانها هستند که از هدایت و نصرت الهی برخوردارند. حدود ۳۵ سال از نخستین دیدارم با نور چشم گرامی و عزیزم جناب آقای دکتر محمد بیستونی در مسجد الرضای علیه‌السلام شیراز می‌گذرد و با روحیه تعهد، اخلاص و فداکاری ایشان آشنائی کافی دارم. قبل از انقلاب از جوانان پیشگام در مبارزات بوده و مکرر بازداشت و زندانی می‌شدند و پس از پیروزی، خطیرترین کارها را در صحنه‌های مختلف با توکل به خدا و بعنوان انجام وظیفه به عهده می‌گرفتند. اینجانب موفقیت‌های چشمگیر و ارزشمند آقای دکتر بیستونی از جمله تحقیقات و تألیفات جالب و جذاب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان خصوصا ابداع روش اُنس با قرآن از طریق کارگاههای آموزشی تفسیر و تحقیق موضوعی قرآن کریم را مرهون مجاهدات و صالحات ایشان می‌دانم. قدرت شکوّه پنج

مقدمه

قرآن کریم در آیات ۸۲ سوره اسراء و ۴۴ فُصِّلَتْ و ۵۷ یونس خود را به عنوان نسخه شفابخش معرفی می‌کند. بنابراین می‌توان این کتاب آسمانی را همچون داروخانه‌ای فرض کرد که بیماران و نیازمندان متناسب با نوع بیماری و نیاز خاص خود باید به سراغ آن رفته و برنامه زندگی و نجات خود را از این گنجینه معنوی و مادی انتخاب کنند تا پرندۀ زیبای خوشبختی را در آغوش گرفته و در ساحل امن و آرام آن طی مسیر نموده و دنیا و آخرت خود را در سایه عمل به محتوای قرآن آباد سازند. در همین راستا گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان که تشکلی مردمی و غیرانتفاعی است ۱۰ مؤسسه تخصصی قرآنی را تأسیس نموده است تا هر یک از مؤسسات متناسب با «مخاطب خاص» یا «موضوع خاص» مندرج در اساسنامه رسمی خود، گروههای سِتّی گوناگون را با آیات

مرتبط با همان گروه مأنوس ساخته و درک و فهم آیات موضوعی را برای آنان ساده و میسر سازد. لذا بر اساس فلسفه وجودی تأسیس هر مؤسسه، پنج نوع تفسیر در مؤسسات مذکور تدوین و منتشر شده است که عبارتند از: ۱- «تفسیر کودک» ویژه کودکان پیش دبستانی تا پایان دبستان که حدود «۲۰۰ آیه مورد نیاز» برای کودکان عزیز به صورت گرافیکی، مفهومی و به ۴ زبان فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه در ۳۰ جلد به صورت تمام رنگی در قطع بیاضی را در خود جای داده است. ۲- «تفسیر نوجوان» ویژه نوجوانان مقطع راهنمایی تا پایان دبیرستان است که حدود «۲۰۰ آیه موضوعی» متناسب با نیازهای نوجوانان عزیز در قطع جیبی با استفاده از تفسیر نمونه در ۳۰ جلد را دربر گرفته و با استفاده از ۹ رنگ جذاب در چاپ متن برای جامعه هدف خود طراحی شده و به دلیل دارا بودن فهرستواره موضوعی این امکان را برای نخستین بار برای نوجوانان فراهم می‌سازد تا بدون نیاز به استاد حدوداً ۴۰۰۰ موضوع از قرآن کریم را به سادگی فیش برداری و تحقیق نموده و در قالب مقاله یا کتاب ارائه دهند. ۳- «تفسیر جوان» ویژه جوانان دانشجو و بزرگسالان می‌باشد که کل آیات قرآن را با استفاده از تفسیر نمونه در ۳۰ جلد به خود اختصاص داده است و جوانان عزیز با استفاده از فهرستواره موضوعی و الفبایی فارسی این تفسیر قادر خواهند بود تا حدود ۱۰/۰۰ موضوع مورد نیاز خود را پژوهش و استخراج نمایند. ۴- «تفسیر زنان» در این تفسیر مجموعه آیات مربوط به بانوان محترم استخراج شده و در ذیل هر آیه تفسیر آن بر اساس سه تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع البیان» اثر گرانسنگ مفسر بزرگ جهان تشیع امین الاسلام مرحوم آیت الله طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸ ه. ق) و «تفسیر المیزان» نوشته مرحوم آیت الله علامه طباطبایی، درج شده است. البته مجموعه مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده به صورت یکجا جمع‌آوری و در پایان کتاب درج شده است. ۵- «تفسیر مردان» که در بردارنده آیات مربوط به آقایان می‌باشد، نظیر آیاتی که وظایف و تعهدات مردان نسبت به خانم‌ها را تبیین نموده یا گروه آیات جهاد و شهادت. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۳۵۰ آیه» می‌باشد. (صفحه ۷) ۶- «تفسیر خانواده» که ما و شما هم اکنون در محضر نورانی آن هستیم مجموعه آیات مرتبط با مسائل خانوادگی را به صورت تخصصی و موضوعی مورد ارزیابی قرار داده است. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۴۲۵ آیه» می‌باشد. ذکر چند نکته را در خصوص تفسیر خانواده ضروری می‌دانم: ۱ در ذیل هر آیه تغییر آن بر اساس دو تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع البیان» اثر گرانسنگ مفسر بزرگ جهان تشیع امین الاسلام مرحوم آیت الله طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸ ه. ق) درج شده است. البته مجموع مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده در فراز پایانی جلد این تفسیر ضمیمه می‌باشد. ۲ اشخاص نامبرده شده در ذیل مطالب گزینش شده از تفسیر مجمع البیان، مفسرین مشهور قبل از مرحوم طبرسی بوده‌اند که آن بزرگوار از آنها نقل قول نموده است. ضمناً منظور از کلمه «مترجم» و «نگارنده» در کل پاورقی این تفسیر جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای علی کرمی مترجم تفسیر مجمع البیان است و علت تصریح دو کلمه مذکور آن است که خوانندگان محترم متوجه باشند که فراز «پرتویی از آیات یا روایات» و تیرهای موضوعی در شروع مطالب، در اصل تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی وجود ندارد بلکه برداشت مترجم و نگارنده یاد شده می‌باشد. ۳ سعی شده است تا برای هر آیه یا گروه آیات مورد بحث یک تیر موضوعی انتخاب شود، لذا اگر در شروع برخی آیات تیر موضوعی وجود ندارد به این دلیل است که این قبیل آیات در ادامه آیه‌ای است که در طلیعه آن یک تیر مناسب لحاظ شده است. ۴- صفحه‌آرایی و چینش کتاب بر اساس سیاق ترتیبی قرآن کریم می‌باشد، لذا در برخی موارد برای پرهیز از تقطیع ناموزون آیات، به ناچار تفسیر فرازهایی از آیه انتخابی که با موضوع مورد نظر ارتباط مستقیم ندارد نیز درج شده است. لذا چینش مواردی را به عنوان شیرینی و شکلات بحث اصلی تلقی فرمائید. ۵- برخی موضوعات به طور صریح درباره خانواده نیست. علت گزینش چنین مباحثی آن است که بسیاری از خانواده‌های محترم در زندگی روزمره خود با موضوعات یاد شده مواجه شده و دانستن پاسخ قرآن کریم به این قبیل موضوعات برای آنها بسیار مفید خواهد بود، نظیر: خرافات، سحر و جادوگری. در خاتمه از همه صاحب نظران

و اهل تفسیر و تحقیق استدعا دارم هرگونه پیشنهاد در خصوص این اثر قرآنی یا سایر آثار گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان را منعکس نمایند تا بتوانیم به کمک چنین (صفحه ۸) نظراتی آثار کاربردی، عمیق و تأثیرگذار به علاقمندان مباحث و رفتار قرآنی تقدیم نماییم. امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود. دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در جوار بارگاه ملکوتی سلطان قلب‌ها علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بهار ۱۳۸۹ (صفحه ۹)

۱. آیه (تحکیم پیوندهای الهی و خانوادگی)

اشاره

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (فاسقان آنها هستند که) پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند، می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده، برقرار سازند، قطع می‌نمایند و در جهان فساد می‌کنند، اینها زیان‌کاران هستند. (۲۷ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این جا این سؤال پیش می‌آید که؛ پیمان، یک امر دوجانبه است، ما هرگز به خاطر نداریم که پیمانی با پروردگاران در گذشته در این زمینه‌ها بسته باشیم. ولی با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این است که؛ خداوند در عمق روح و باطن سرشت انسان، شعور مخصوص و نیروهای ویژه‌ای قرار داده که از طریق هدایت آن، می‌تواند راه راست را پیدا کند و از شیطان و هوای نفس تبعیت ننماید، به دعوت رهبران الهی پاسخ مثبت داده و خود را با آن هماهنگ سازند. قرآن از این فطرت مخصوص، تعبیر به عهد خدا و پیمان الهی می‌کند، در حقیقت این یک «پیمان تکوینی» است نه تشریحی و قانونی، در آیات ۶۰ و ۶۱ سوره یس آمده: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ: ای فرزندان آدم، مگر از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکار شما است و مرا پرستش کنید که راه راست همین است». پیدا است که این آیه اشاره به همان فطرت توحید و خداشناسی و عشق به پیمودن راه تکامل است. شاهد دیگر برای این سخن، جمله‌ای است که در نخستین خطبه نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسِيَرُوا فِيهِمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ: خداوند پیامبران خویش را یکی پس از دیگری به سوی مردم فرستاد تا از آنها بخواهند که به پیمان فطری خویش عمل کنند». به تعبیر روشن‌تر خدا هر موهبتی به انسان ارزانی (صفحه ۱۰) می‌دارد، همراه آن عملاً پیمانی با زبان آفرینش از او می‌گیرد، به او چشم می‌دهد، یعنی با این چشم، حقایق را ببین، گوش می‌دهد، یعنی صدای حق را بشنو... و به این ترتیب هرگاه انسان از آن چه در درون فطرت او است، بهره‌نگیرد و یا از نیروهای خداداد در مسیر خطا استفاده کند، پیمان خدا را شکسته است. آری فاسقان همه یا قسمتی از این پیمان‌های فطری الهی را زیر پا می‌گذارند. سپس به دوّمین نشانه آنها اشاره کرده، می‌گوید: «آنها پیوندهایی را که خدا دستور داده، برقرار سازند، قطع می‌کنند» (وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ). فاسقان پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار بماند، قطع می‌کنند، این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی، پیوندهای اجتماعی، پیوند و ارتباط با رهبران الهی و پیوند و رابطه با خدا است و به این ترتیب نباید معنی آیه را منحصر به قطع رَحِم و زیر پا گذاشتن رابطه‌های خویشاوندی دانست. نشانه دیگر فاسقان، فساد در روی زمین است که در آخرین مرحله به آن اشاره شده؛ «آنها فساد در زمین می‌کنند» (وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ). آنها که خدا را فراموش کرده و سر از اطاعت او بر تافته‌اند و حتی نسبت به خویشاوندان خود، رحم و شفقت ندارند، پیدا

است با دیگران چگونه معامله خواهند کرد؟ آنها در پی کامجویی و لذت‌های خویش و منافع شخصی خود هستند، جامعه به هر جا کشیده شود، برای آنها فرق نمی‌کند، هدفشان بهره بیشتر و کامجویی افزون‌تر است و برای رسیدن به این هدف، از هیچ خلاقی پروا ندارند، پیدا است که این طرز فکر و عمل چه فسادهایی در جامعه به وجود می‌آورد. قرآن مجید در پایان آیه می‌گوید: «آنها همان زیان‌کاران هستند» (أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ). راستی چنین است؟ چه زیانی از این برتر که انسان همه سرمایه‌های مادی و معنوی خود را که می‌تواند بزرگ‌ترین افتخارها و سعادت‌ها را برای او بیافریند، در طریق فنا و نیستی و بدبختی و سیه‌روزی خود به کار برد؟ کسانی که به مقتضای مفهوم «فسق» از حوزه اطاعت خداوند بیرون رفته‌اند، چه سرنوشتی غیر از این می‌توانند داشته باشند؟ اگر چه آیه فوق از احترام به همه پیوندهای الهی سخن می‌گفت، ولی بدون شک (صفحه ۱۱) پیوند خویشاوندی، یک مصداق روشن آن است. اسلام نسبت به صله رحم و کمک و حمایت و محبت نسبت به خویشاوندان، اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و بستگان را شدیداً نهی کرده است. اهمیت صله رحم تا آن جا است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «صَلِّمَةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَ أَنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَحْيَارٍ: پیوند با خویشاوندان، شهرها را آباد می‌سازد و بر عمرها می‌افزاید، هر چند انجام دهندگان آن، از نیکان هم نباشند». (۱) در سخنان امام صادق می‌خوانیم: «صِلْ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ مِنْ مَاءٍ وَ أَفْضَلُ مَا يُوَصَّلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا: پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه‌ای از آب، محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و مزاحمتی نبینند». (۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«عَهْد» به مفهوم «قرارداد» و «پیمان» است؛ و عهد خدا نیز سفارش و فرمان اوست. قرآن می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» (... ۳) (هان ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان بسته بودم که شیطان را نپرستید) «...؟ میثاق» به معنای پیمان استواری است که مورد اطمینان باشد. «يَقْطَعُونَ» از واژه «قَطَعَ» به معنای «جدا کردن دو چیز از یکدیگر» گرفته شده است. «أَمْر» به مفهوم فرمانی است که فرد برتر و عالی رتبه به فروتر صادر می‌کند. «يُوصَلُ» از «وَصَلَ» گرفته شده و به معنای «پیوند میان دو چیز» است، بر خلاف «فَضِيل». «خَاسِرُونَ» مأخوذ از «خُسِرَان» و به معنای «نابودی» و «زیان» است. خدای جهان آفرین پس از معرفی گناهکاران، به ترسیم ویژگیهای زشت آنان می‌پردازد و روشن می‌سازد که یکی از خصلت‌های منفی آنان، پیمان‌شکنی **** ۱- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۵۱۴. ۲- «سَفِينَةُ الْبِحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۵۱۴. ۳. سوره یس، آیه ۶۰. (صفحه ۱۲) است: «الَّذِينَ يَتَّفَضُونَ عَهْدَ اللَّهِ...» در اینکه مقصود از این پیمان چیست، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی بر آنند که منظور از پیمان خدا، همین شعور، وجدان و فطرت توحیدگرایانه است. آنان در پرتو این نعمتهای خدا داده، همه دلایل و برهانهای توحیدگرایی و عدل خدا و رسالت پیامبران و اعجاز آنان را که سند صداقت آنان است، می‌نگرند و درمی‌یابند؛ اما به همه پشت پا می‌زنند و حق را نمی‌پذیرند. ۲. برخی گفته‌اند منظور از عهد خدا، دستورات و هشدارهایی است که خداوند از طریق پیام‌آوران خویش به سوی مردم فرستاده است؛ و منظور از شکستن عهد خدا، نادیده گرفتن دستورات و هشدارهای اوست. ۳. طبری صاحب تفسیر معروف طبری می‌گوید: منظور از شکنندگان عهد خدا، کافران اهل کتابند؛ و عهد خدا با آنان، همان واقعیتی است که در کتابهایشان آمده، یعنی اینکه «به رسالت آخرین و برترین پیامبر خدا ایمان آورند»؛ اما آنان با شناخت آن پیامبر، عهد خود را با خدا شکستند و آن را با بهایی ناچیز مبادله کردند. ۴ و آخرین دیدگاه اینکه منظور، پیمانی است که خدا از فرزندان آدم، آنگاه که در پشت پدر اصلی خویش بودند، گرفت. که البته این اعتقاد، ضعیف به نظر می‌رسد؛ زیرا انسان چگونه می‌تواند به عهد و پیمانی که در خاطرش نیست و جز از طریق آیات و روایات و یا داستانها از آن خبر ندارد، پایبند باشد؟ «وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» در بیان آنچه پیمان شکنان به پیوند با آن فرمان یافته بودند، اما آنها را گسستند، نظرهایی ارائه شده است: ۱. پیوند با پیامبر و پیروان او؛

۲. صلہ رحم و پیوند دوستانه با نزدیکان؛ ۳. پیوستگی به پیام‌آوران و کتابهای آسمانی و ایمان به همه آنان و کتابهایشان؛ ۴. پیوند عملی میان گفتار و عملکرد؛ (صفحه ۱۳) ۵. پیوند با خوبان و دوستان خدا و گسستن از ظالمان و دشمنان خدا؛ که در میان همه دیدگاهها، این سخن جامعتر و بهتر به نظر می‌رسد. «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» و در زمین به تباهی می‌پردازند تباهی و فساد گناهکاران، به یکی از این سه نظریه تفسیر شده است: ۱. دعوت به کفر و بیداد؛ ۲. راهزنی و ایجاد هرج و مرج و ناامنی؛ ۳. عهدشکنی؛ که به باور ما، همه اینها را شامل می‌شود. «أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» آنانند که خود زیانکارند و به سان کسانی هستند که سرمایه وجود خویش را از کف داده‌اند. ابن عباس می‌گوید: در قرآن شریف هر جا که ضرر و زیان به کافران و مشرکان و منافقان نسبت داده شده، منظور زیان معنوی است؛ و آنجا که به توحیدگرایان نسبت داده شده، منظور زیان مادی و این جهانی است. (صفحه ۱۴)

۲. آیه (اصلاح رفتار فردی پیش شرط تأثیرگذاری رفتاری بر دیگران است)

اشاره

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید با این که شما خودتان کتاب (آسمانی) را می‌خوانید، آیا هیچ فکر نمی‌کنید؟ (۴۴ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اصولاً یک برنامه اساسی، مخصوصاً برای علماء و مبلغین و داعیان راه حق، این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود، تبلیغ کنند، همانگونه که در حدیث معروف از حضرت امام صادق می‌خوانیم: «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاةَ بِلِسَانِكُمْ: مردم را با عمل خود، به نیکی‌ها دعوت کنید، نه با زبان خود». (۱) تأثیر عمیق «دعوت عملی» از اینجا سرچشمه می‌گیرد که هرگاه شونده بداند، گوینده از دل، سخن می‌گوید و به گفته خویش صددرصد ایمان دارد، گوش جان خود را به روی سخنانش می‌گشاید و سخن که از دل برخیزد، بر دل می‌نشیند و در جان اثر می‌گذارد و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش، این است که خود، قبل از دیگران عمل کند، همانگونه که علی می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعِيَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَآتَاهِي قَبْلَكُمْ عَنِّي: ای مردم، به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی‌کنم، مگر قبلاً خودم آن را انجام می‌دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی‌دارم، مگر این که پیش از شما از آن دوری جستهم». (۲) در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «مَنْ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عِدْلًا وَعَمِلَ بَعِيرَهُ: از کسانی که در روز قیامت، عذابشان از همه شدیدتر است، کسی است که سخن حقی بگوید و خود به غیر آن عمل کند». (۳) علمای یهود از این می‌ترسیدند که اگر به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اعتراف کنند، کاخ ریاستشان فرو ریزد * * * * * ۱- «سَفِينَةُ الْبِحَارِ»، ماده «عَمِلَ». ۲- «نَهْجُ الْبَلَاغَةِ»، خطبه ۱۷۵. ۳- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۵. (صفحه ۱۵) و عوام یهود به آنها اعتناء نکنند، لذا صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که در تورات آمده بود، دگرگون جلوه دادند. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«بِرٌّ» به کسر «باء» به معنای «نیکی و خوبی»، به فتح «باء» به مفهوم «سرزمین و فضای گسترده» و به ضم «باء» به معنای «گندم» آمده

است. «تَسْوَنَ» از «نِشِيَان» گرفته شده و به معنای از یاد رفتن چیزی است که بیشتر معلوم و در یاد بوده است. واژه «سَهْو» ، مفهومی فراتر از آن دارد؛ اما گاه به معنای «نِشِيَان» است. «تَتَلَوْنَ» از «تِلَاوَت» به معنای «پی در پی آوردن و خواندن» است. این واژه، از ریشه «تَلَى» برگرفته شده و تفاوت آن با «قِرَاءَت» این است که «تِلَاوَت» ، پیایی آمدن حروف و «قِرَاءَت» جمع آن است. «تَعْقِلُونَ» به معنای «خرد خویش را به کار می گیرید» یا «تَعَقَّلُ می کنید» است. اصل این واژه، به مفهوم «بازداشتن» است؛ به همین جهت، به پای بند شتر «عِقَال» می گویند. «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» شما ای دانشوران یهود که به نزدیکان باایمان خویش سفارش می کنید در ایمانشان به اسلام پایدار باشند! آیا خود را به فراموشی سپرده‌اید؟! چرا خود اسلام را بعنوان آخرین پیام نمی پذیرید؟! با این تفسیر، واژه «بِرِّ» که به معنای «خوبی و شایستگی» آمده، در آیه شریفه، ایمان به محمد صلی الله علیه و آله و کتاب اوست؛ و خدا آنان را سرزنش می کند که چرا با اینکه می دانند اسلام حق است و پیامی است از جانب خدا و دیگران را به آن تشویق و ترغیب می کنند، خود در این راه پیشگام نمی شوند؟ ***** ۱- از آیه می توان استفاده کرد که شرط پذیرش تذکرات و راهنمایی والدین و بزرگترها از محیط خانوادگی، مقید بودن «عملی» آنها به گفته‌های خودشان می باشد (مؤلف). (صفحه ۱۶) ابومسلم می گوید: همین دانشمندان یهود بودند که پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ، جامعه عرب را به ایمان به آخرین پیامبر و آیینی که در راه بود، فرا می خواندند؛ اما پس از فرارسیدن آن دو، راه حق ستیزی در پیش گرفتند. ابن عباس در تفسیر آیه شریفه می گوید: آنان دیگران را به پیروی از کتاب دینی خویش وای داشتند، اما خود آن را وای می نهادند. قَتَادَةَ بر آن است که: آنان مردم را به فرمانبرداری از خدا فرا می خواندند، اما خود نافرمانی می کردند. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «مَرَرْتُ لَيْلَةَ أُشْرَيْرِ بِي عَلَى أَنَسٍ تَفَرَّضَ شِفَاهُهُمْ بِمَقَارِيضَ مِنْ نَارٍ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرِئِيلُ فَقَالَ هَؤُلَاءِ حُطَبَاءُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا مِمَّنْ كَانُوا يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ يَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ.» در شب معراج و سیر آسمانی خویش، بر مردمی گذشتم که لبهایشان را با ابزار آتشین می بریدند. از فرشته وحی پرسیدم: اینان کیانند و گناهشان چیست؟ گفت: اینان گویندگان و اندرز دهندگانی هستند که خود بدانچه به مردم می گفتند، عمل نمی کردند. «وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ» در حالی که تورات را می خوانید و صفات و ویژگیهای آخرین پیامبر را در آن می نگرید، باز هم ایمان نمی آورید. «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» آیا خرد خویش را به کار نمی گیرید؟ در مفهوم این جمله، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی گفته‌اند: منظور این است که آنچه شما انجام می دهید، به راستی از نظر اندیشمندان کار زشتی است. ۲. و برخی می گویند: مقصود این است که کار شما، کار انسانهای آگاه و دانا نیست. ۳. عده‌ای نیز بر آنند که: خدا شما را بر این شیوه کار، به شدت کیفر خواهد کرد. ۴. و پاره‌ای بر این اندیشه‌اند که: آنچه در تورات آمده، درست است؛ بنابراین، به محمد صلی الله علیه و آله همانگونه که نوید آمدنش را در کتاب خود خوانده‌اید (صفحه ۱۷) ایمان بیاورید و او را پیروی کنید. یک پرسش: اگر همانگونه که در قرآن و فرهنگ دینی آمده، دعوت به ارزشها و نیکیها واجب و گاه پاداش آن به اندازه انجام دادن نیکی است، پس چرا خدا آنان را بر این کار نکوهش می کند؟ پاسخ: سرزنش آنان به این دلیل نیست که چرا دیگران را به نیکیها و شایستگیها فرا می خوانند، بلکه بدین جهت است که آنان دیگران را فرا می خواندند، اما خود به گفتارشان عمل نمی کردند؛ و عمل نکردن به شایستگیها و آراسته نشدن به ارزشها، برای همه زشت و گناه است، بویژه برای فراخوانان به سوی ارزشها؛ به راستی که برای اینان زشت تر و نکوهیده تر است. (صفحه ۱۸)

۳. آیه (ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری به دلیل تأثیرپذیری خانواده‌ها از آن)

اشاره

ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری و اَتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكُمْ سُبْحَانَكَ وَ مَا كَفَرَ سُبْحَانَكَ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا

يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلَّمُوا لَمَنْ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (يهود) از آن چه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند، پیروی می کردند، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد و لکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آن چه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت» نازل شد، پیروی کردند، (آنها طریق سحر کردن را برای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند، مگر این که قبلاً به او می گفتند: ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوان به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند (نه این که از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچگاه بدون فرمان خدا نمی توانند به انسانی ضرر برسانند، آنها قسمت‌هایی را فرا می گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت و مسلماً می دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می فروختند، اگر علم و دانشی می داشتند. (۱۰۲ / بقره) (صفحه ۱۹)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سلیمان و ساحران بابل

«خَلَق» در اصل به معنی خلق و خوی نیک است که انسان اکتساب می کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است و در آیه فوق به همین معنی می باشد. از احادیث چنین برمی آید که در زمان سلیمان پیامبر گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند، سلیمان دستور داد تمام نوشته‌ها و اوراق آنها را جمع آوری کرده، در محل مخصوصی نگاهداری کنند (این نگاهداری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آنها وجود داشته است). پس از وفات سلیمان گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی از این موقعیت استفاده کرده و گفتند: سلیمان اصلاً پیامبر نبود، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری‌ها بر کشورش مسلط شد و امور خارق‌العاده انجام می داد. گروهی از بنی اسرائیل هم از آنها تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آن جا که دست از تورات نیز برداشتند. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود؛ سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی کنید که می گوید: سلیمان پیامبر است، در صورتی که او ساحر بوده؟ این گفتار یهود علاوه بر این که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می شد، لازمه‌اش، تکفیر حضرت سلیمان بود، زیرا طبق گفته آنان، سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ، پیامبر خوانده و این موجب کفر است، که آیه فوق به آنها پاسخ می گوید. (۱) آیه مورد بحث، فصل دیگری از زشت کاری‌های یهود را معرفی می کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند. منظور از «شیاطین» نیز ممکن است، انسانهای طغیان‌گر و یا جن و یا اعم از هر دو باشد. «آنها (یهود) همچنین از آن چه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت نازل گردید، پیروی کردند» (وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ * * * * * ۱ - «سیره ابن هشام»، جلد ۲، صفحه ۱۹۲. (صفحه ۲۰) هَارُوتَ وَ مَارُوتَ). آری آنها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند، یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان و دیگری از سوی تعلیماتی که به وسیله هاروت و ماروت، دو فرشته خدا در زمینه ابطال سحر به مردم داده بودند. در حالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال سحر ساحران آشنا سازند) و لذا «به هیچکس چیزی یاد نمی دادند، مگر این که قبلاً به او می گفتند: ما وسیله آزمایش تو هستیم، کافر نشو (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید)» (وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا

نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ). خلاصه، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران، آنها مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند، ولی از آن جا که خنثی کردن یک مطلب (همانند خنثی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد و بعد طرز خنثی کردن آن را یاد بگیرد، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلاً شرح دهند. ولی سوءاستفاده کنندگان یهود، همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هر چه بیشتر سحر و تا آن جا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان را نیز متهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جنّ و انس از او فرمان می‌برند، همه مولود سحر است، آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متهم به پیروی از آن می‌کنند. به هر حال آنها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند «از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوان به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند» (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ). ولی قدرت خداوند مافوق همه این قدرت‌ها است، «آنها هرگز نمی‌توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند» (وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ). «آنها قسمت‌هایی را یاد می‌گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت» (وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ). آری آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند، به جای این که از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند، «با این که می‌دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت» (وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ). (صفحه ۲۱) «چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می‌فروختند، اگر علم و دانشی می‌داشتند» (وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

چگونه فرشته معلم انسان می‌شود؟

در اینجا سؤالی باقی می‌ماند و آن این که؛ طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدّد، هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند، آیا به راستی فرشته می‌تواند معلّم انسان باشد؟ پاسخ این سؤال، در همان احادیث ذکر شده است و آن این که خداوند آنها را به صورت انسانهایی درآورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند، این حقیقت را می‌توان از آیه ۹ سوره انعام نیز دریافت، آن جا که می‌گوید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا: اگر (پیامبر) را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً او را به صورت مردی جلوه گر می‌ساختیم».

هیچکس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیه فوق خواندیم که ساحران نمی‌توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند، این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد، بلکه اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرت‌ها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می‌گیرد، حتی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر، بی‌اذن و فرمان او نمی‌باشد، چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدود نماید، بلکه اینها خواصّ و آثاری است که او در موجودات مختلف قرار داده، بعضی از آن، حسن استفاده می‌کنند و بعضی سوء استفاده، و این آزادی و اختیار که خدا به انسانها داده، نیز وسیله‌ای است برای آزمودن و تکامل آن‌ها.

سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده است؟

در این که «سحر» چیست و از چه تاریخی به وجود آمده، بحث فراوان است، (صفحه ۲۲) این قدر می‌توان گفت که: سحر از

زمان‌های قدیم در میان مردم رواج داشته است، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست و نیز نمی‌توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟ ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می‌توان گفت: سحر، نوعی اعمال خارق‌العاده است که آثاری از خود در وجود انسانها به جا می‌گذارد و گاهی یک نوع چشم‌بندی و تردستی است و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد. سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است؛ ۱ به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر «قاموس اللغه» سحر، یعنی خدعه کردن. ۲ «كُلُّ مَا لَطْفَ وَ دَقَّ: آن چه عوامل آن، نامرئی و مرموز باشد». در «مفردات راغب» که مخصوص واژه‌های قرآن است، به سه معنی اشاره شده است؛ ۱: خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبده و تردستی. ۲: جلب شیطانها از راه‌های خاصی و کمک گرفتن از آنان. ۳: معنی دیگری است که بعضی پنداشته‌اند و آن این است که؛ ممکن است با وسایلی ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلاً انسان را به وسیله آن، به صورت حیوانی در آورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد. (۱) از بررسی حدود ۵۱ کلمه «سحر» و مشتقات آن در سوره‌های قرآن، از قبیل: طه، شعراء، یونس، اعراف و... راجع به سرگذشت پیامبران خدا؛ موسی، عیسی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این نتیجه می‌رسیم که سحر از نظر قرآن، به دو بخش تقسیم می‌شود؛ الف آن جا که مقصود از آن، فریفتن و تردستی و شعبده و چشم‌بندی است و حقیقتی ندارد، چنان که می‌خوانیم: «فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى: ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان موسی، در اثر سحر، خیال می‌شد که حرکت می‌کنند» (طه/۶۶) و در آیه دیگر آمده است: «فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ: هنگامی که ریسمانها را انداختند، چشم‌های مردم را سحر کردند و * * * * * ۱- «مفردات راغب»، ماده «سحر». (صفحه ۲۳) آنها را ارباب نمودند» (۱۱۶ / اعراف). از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرفی کند و اثری بگذارد، بلکه این تردستی و چشم‌بندی ساحران است که آن چنان جلوه می‌دهند. ب از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می‌گذارد، مانند آیه فوق که می‌گوید: آنها سحرهایی را فراگرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می‌افکند (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ)، یا به تعبیر دیگر که در آیات فوق بود که آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که به حالشان مضر بود و نافع نبود (وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ). ولی آیا تأثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا این که اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد؟ در آیات بالا اشاره‌ای به آن نشده و لذا برخی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه‌های روانی است. نکته دیگری که در اینجا تذکر آن لازم است، این است که؛ به نظر می‌رسد قسمت قابل توجهی از سحرها به وسیله استفاده از خواص شیمیایی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده‌لوح انجام می‌شده است. مثلاً در تاریخ ساحران زمان موسی می‌خوانیم که آنها درون ریسمانها و عصاهای خویش را مقداری مواد شیمیایی مخصوص (احتمالاً جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب و یا بر اثر وسایل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت درآمدند و تماشا کنندگان خیال می‌کردند آنها زنده شده‌اند. اینگونه سحرها حتی در زمان ما نیز کمیاب نیست.

سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام، همه می‌گویند: یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری، حرام است. در این قسمت، احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب‌های معتبر ما نقل گردیده، از جمله این است که؛ امام علی می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرُ عَهْدِهِ بَرَبِّهِ: ... کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود». (۱ ... ۱) اما همانطور * * * * * ۱- «وسایل الشیعه»، باب ۲۵، من ابواب ما يُكْتَسَبُ بِهِ، حدیث ۷. (صفحه ۲۴) که گفتیم، چنانچه یاد گرفتن آن، به منظور ابطال سحر ساحران باشد، اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می‌بایست عده‌ای سحر را بیاموزند تا اگر مدعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند، سحر و جادوی او را ابطال

نمایند و دروغ مدعی را فاش سازند. شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حلّ و گشودن آن می‌باشد، بی‌مانع است، حدیثی است که از امام صادق نقل شده، در این حدیث می‌خوانیم: یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر، مزد می‌گرفت، خدمت حضرت امام صادق رسید و عرض کرد: «حرفه من، سحر بوده است و در برابر آن مزد می‌گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می‌شد و با همان درآمد، حج خانه خدا را انجام داده‌ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده‌ام، آیا برای من راه نجاتی هست؟» امام صادق در پاسخ فرمود: «عقده سحر را بگشا ولی گره جادوگری مزین». (۱) از این حدیث استفاده می‌شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی‌اشکال است.

سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه‌های خود را عملی می‌ساختند؛ ۱ استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام، چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، همانطور که در داستان ساحران موسی آمده است که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآورند. البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هر چه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود و به راه‌های غلطی سوق داده شوند، یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد. ****۱- «وسایل الشیعه»، باب ۲۵ من ابواب ما یُکْتَسَبُ بِهِ، حدیث ۱. (صفحه ۲۵) ۲ استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم و مانیه‌تیزم و تله پاتی (انتقال افکار از فاصله دور). البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می‌تواند در بسیاری از شؤون زندگی مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می‌کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کاری می‌گرفتند. اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده‌ای را در برابر مردم بی‌خبر کند، سحر محسوب خواهد شد. خلاصه این که سحر، معنی وسیعی دارد که همه آن چه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد، نیز در بر می‌گیرد. این نکته نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضت‌های نفسانی قوی‌تر شود، کارش به جایی می‌رسد که در موجودات محیط خود تأثیر می‌گذارد، همانگونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق‌العاده می‌کنند. این نیز قابل توجه است که ریاضت‌ها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضت‌های مشروع در نفوس پاک، نیروی سازنده ایجاد می‌کند و ریاضت‌های نامشروع نیروی شیطانی و هر دو ممکن است منشأ خارق‌عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دومی مخرب است. (صفحه ۲۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«اتَّبِعُوا»: پیروی کردند. «تَلَّوْا»: دنبال می‌کردند، تلاوت می‌کردند. «فَتَنَّهُ»: آزمایش، آزمون. «مَزَّءَ»: مزه. «اِذْنَ»: آگاهی، فرمان، اجازه، دستور. «خَلَّاقٌ»: بهره و برخوردار شایسته. در آیات پیش، از بی‌پروایی یهود و عدم پایبندی آنان به کتابهای آسمانی و ترسیم بازیگریهای آنان سخن به میان آمد و در این آیه، ناسپاسی دیگری از آنان به تصویر کشیده می‌شود؛ می‌فرماید: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ» از آنچه شیطانها در روزگار فرمانروایی سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند در اینکه این پیروی کنندگان چه کسانی بودند، مفسران نظرهایی ارائه داده‌اند: ۱. عده‌ای بر آنند که منظور، یهود عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. ۲. گروهی دیگر بر این اعتقادند که منظور، یهود روزگار سلیمان علیه السلام است. ۳ و برخی نیز گفته‌اند: منظور، همه یهود است؛ چرا که

پیروان افسون و جادو، از زمان سلیمان علیه‌السلام تا بعثت آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و روزگاران پس از ظهور اسلام نیز در میان آنان بسیار بوده است و اینک نیز موجودند. «درباره واژه» شیاطین نیز نظرها متفاوت است: ۱. عده‌ای از مفسران بر آنند که منظور، شیطانهای جن است؛ زیرا هنگامی که این واژه بدون قرینه به کار می‌رود، بر آنها دلالت می‌کند. ۲. اما دسته‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که منظور، «شیطان صفتان» است که در گمراهی و سرکشی غوطه‌ورند. ۳ و گروهی نیز گفته‌اند: هم شیاطین و هم شیطان صفتان منظور نظر بوده است. «عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ» برخی واژه «علی» را در این جمله از آیه شریفه به معنای «فی» گرفته‌اند. (صفحه ۲۷) در این صورت ممکن است گفته شود: در زمان فرمانروایی سلیمان و یا در زمان خود آن حضرت، از آنچه شیطانها و یا شیطان صفتان می‌خواندند، پیروی می‌کردند. «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» و سلیمان هرگز کفر نورزید؛ ولی شیطانها به کفر گراییدند از آیه شریفه این واقعیت به روشنی دریافت می‌شود که آنچه را شیطانها و یا شیطان صفتان می‌خواندند و یهود از آنان پیروی می‌کردند، کفر بود، آن هم کفر از نوع سحر و افسونگری؛ چرا که خدا سلیمان پیامبر را از آن پاک و منزّه اعلان می‌کند و شیطانها و پیروان آنها را کافر می‌خواند. صراحت آیه شریفه در این مورد، بدان دلیل است که یهود، نسبت سحر و افسونگری به سلیمان پیامبر می‌دادند و می‌گفتند که فرمانروایی گسترده و پرشکوه او، بر پایه جادو و جادوگری است و او به کمک آن، جن و انس و پرنده و باد را رام ساخته است. ابوبصیر از ششمین امام نور علیه‌السلام نقل کرده است که: آنگاه که سلیمان علیه‌السلام جهان را بدرود گفت، شیطان سحر و افسون را اختراع کرد و آن را در کتابی نوشت و در پوششی قرار داد و فریبکارانه بر روی آن پوشش نوشت: این چیزی است که آصف بن برخیا برای فرمانروایی سلیمان علیه‌السلام ابداع کرد و این از گنجینه‌های دانشها و فنون است؛ سپس آن را زیر تخت سلیمان پیامبر پنهان کرد؛ و بعد هم خود آن را برای مردم بیرون آورد. با وسوسه آن موجود پلید، کافران گفتند: سلیمان از این طریق بر همه ما چیره شده بود؛ اما مردم باایمان گفتند: از خدا بترسید، زیرا سلیمان بنده شایسته خدا و پیامبر او بود. آری؛ به سبب این اغواگری شیطان و پیروی کافران از آن بود که قرآن می‌فرماید: «وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ». ... در مورد «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا»: بعضی گفته‌اند: منظور این است که شیاطین نسبت به آنچه از راه سحر به آن پی بردند، راه انکار را در پیش گرفتند. (صفحه ۲۸) «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ» که به مردم سحر و افسون می‌آموختند در تفسیر این جمله از آیه شریفه، عده‌ای گفته‌اند: منظور این است که شیطانها سحر و افسون را به مردم می‌آموختند و آنان را به آموزش آن وسوسه می‌کردند و گروهی گفته‌اند: منظور این است که آنان راه نمودند تا کتابهای افسون را از جایی که سلیمان علیه‌السلام آنها را نگاهداری می‌کرد، استخراج کنند. «وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ» و [یهودیان] از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت، در بابل فرو فرستاده شد، [پیروی کردند] بدینسان، روشن می‌شود که یهودیان از دو سو افسونگری آموختند: از سوی شیطانها و از طریق تعالیمی که برای مبارزه با افسونگران، بر دو فرشته نازل شد. در تفسیر این جمله از آیه شریفه بیشتر مفسران گفته‌اند: منظور این است که شیطانها افسون و هر آنچه بعنوان مبارزه با آن، بر آن دو فرشته فرو فرستاده شده بود، همه را به مردم آموختند؛ و آنگاه بدانندیشان شیطان صفتان از آن آموزشها تنها در راههای ظالمانه و تفرقه‌افکنانه بهره گرفتند.

بابل کجاست؟

در مورد واژه «بابل» در آیه شریفه نیز نظرهایی ارائه شده است: ۱. بعضی بر آنند که منظور، شهر «بابل» در عراق است. ۲. برخی گفته‌اند: منظور، «بابل» دماوند است. ۳ و پاره‌ای نیز آن را منطقه وسیعی از نَصَبِیْن تا رَأْسِ الْعَیْن عنوان ساخته‌اند.

هاروت و ماروت

درباره این دو واژه نیز عده‌ای معتقدند که نام دو فرشته است، که خداوند آنها را بصورت انسان گسیل داشت تا مردم را به طرف خود بکشانند و راههای مبارزه با (صفحه ۲۹) آفت جنون‌آمیز سحر و افسون را که در آن روزگاران زندگی را بر مردم تلخ و دردناک ساخته بود، به آنان بیاموزند و سحر و جادو را از معجزه‌ای که سند صداقت و درستی پیامبران خداست، باز شناسانند و مردم را در برابر جادوگران یاری کنند. اما گروهی دیگر بر این پندارند که آنان دو انسان عادی از انسانهای آن روزگار بودند، نه دو فرشته از فرستادگان خدا. «وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ» و آن دو فرشته، به هیچکس سحر و جادو نمی‌آموختند، جز اینکه پیش از آموزش آن، به او می‌گفتند: هشدار که ما تنها وسیله آزمونی برای تو هستیم؛ مبادا کفر بورزی! علت آنکه گفتند: ما تنها وسیله آزمونی هستیم، این بود که آنان راه سحر و باطل ساختن آن را به مردم آموزش می‌دادند و در همان حال به آنان هشدار می‌دادند که مبادا با سوءاستفاده از این آگاهی که برای مبارزه با بداندیشان و جادوگران به آنان آموخته شده بود، خود به کفر و خیانت گرایش یابند؛ چرا که هدف از آموزش، شناخت آفت سحر و پیکار با ساحران بود، نه به کار گرفتن آن. روشن است که شناخت گناهان و آموزش راههای مبارزه با گناهکاران، گناه نیست، بلکه ارتکاب آنها گناه است. در مورد واژه «لَا تَكْفُرْ»، یکی از سه نکته زیر مورد نظر است: ۱. آن دو فرشته می‌گفتند: مبادا با انجام سحر و افسون، به خدا کفر بورزی. ۲. برخی گفته‌اند: از آنجا که سحر و جادوگری در آن زمان بسیار گسترش یافته بود، آموزش سحر، نوعی گرایش به کفر بود و نیاموختن آن، نشان ایمان؛ از این رو، آن دو فرشته می‌گفتند: ما تنها آزمونی برای شما هستیم، مبادا که سحر بیاموزید، زیرا این خود، نوعی کفر ورزیدن است و نظیر این معنا، در آیه شریفه زیر نیز آمده است... «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي» (... ۱) ۳. به عقیده پاره‌ای، منظور این است که با یاد گرفتن و عمل به آن، به خدایت کفر نورز. که به نظر ما، دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد. ۱. سوره بقره، آیه ۲۴۹. (صفحه ۳۰) «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا» اما آنان از آن دو فرشته [چیزهایی] می‌آموختند در مورد ضمیر «مِنْهُمَا»، بیشتر مفسران اعتقاد دارند که منظور، آن دو فرشته‌اند؛ اما برخی نیز گفته‌اند: منظور، سحر و کفر است و پاره‌ای نیز بر آنند که منظور، بدل از چیزی است که آن دو فرشته به مردم آموزش می‌دادند و آن عبارت است از نهی از سحر و باطل ساختن آن. «مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ» تا به کمک آن، بین مرد و همسرش جدایی افکنند در اینکه آنان با سحر و افسون، بنیاد خانواده‌ها را متلاشی ساختند، نظرهایی ارائه شده است: ۱. عده‌ای می‌گویند: منظور این است که آنان به کمک افسون، گاه میان مرد و همسرش مهر و محبت پدید می‌آوردند و گاه کینه‌توزی و دشمنی، تا به جدایی و از هم گسیختن خانواده می‌انجامید. ۲. گروهی دیگر می‌گویند: منظور این است که یکی از دو عضو اصلی خانواده زن یا مرد را گمراه می‌ساختند و به کفر می‌کشاندند؛ در نتیجه، درگیری عقیدتی در خانواده پدید می‌آمد و خانواده از هم می‌پاشید. ۳. پاره‌ای نیز بر آنند که جادوگران با سخن چینی، آتش درگیری را میان زن و مرد شعله‌ور می‌ساختند و آنقدر بر آن می‌دمیدند تا نظام خانواده از هم می‌گسیخت. «وَمَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» و آنان جز به فرمان [و خواست] خدا نمی‌توانستند به کسی گزند و زیانی برسانند. این جمله از آیه شریفه، نوعی هشدار به افسونگران است که: خدا به تبهکاری آنان داناست و باید بدانند که به کیفر گناه خویش خواهند رسید. همچنین نوعی اعتماد و امید بخشیدن به انسانهای باایمان است که: خدای توانا هر که را اراده کند، از آفت سحر و افسون دجالها دور نگه می‌دارد و گزند و آسیبی به او نمی‌رسد و به زیان سحر گرفتار نمی‌آید. (صفحه ۳۱) «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» و آنچه را به ایشان زیان و گزند می‌رسانید و برایشان سودی به بار نمی‌آورد، فرا می‌گرفتند این آموزش سحر و به کارگیری آن در راههای نادرست و ظالمانه، گرچه به پندار آنان منافع زودگذری در این جهان برای آنان داشت، اگر درست می‌اندیشیدند، این سود، واقعی نبود؛ بویژه آنکه در روز رستاخیز سخت برایشان زیانبار خواهد بود. «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» و بی‌گمان جماعت یهود دریافته بودند که هر که خریدار این کالا- باشد و به این شیوه زشت و ظالمانه روی آورد، در آخرت بهره‌ای از پاداش خدا نخواهد داشت؛ چرا که این کار، پشت کردن به کتاب خدا و پیروی از شیطانها و شیطان صفتان و روی آوردن به سحر و رها کردن

مقررات دینی است. با این توضیح، ضمیر در «اِشْتَرِيَهُ» به سحر باز می‌گردد. «وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» و به راستی چه بد است آنچه خویشتن را در برابر آن فروختند، اگر به راستی می‌دانستند! در تفسیر آخرین جمله این آیه شریفه، نظرهایی ارائه شده است: ۱. منظور این است که آنان دو گروه بودند: گروه نخست، شیطانها یا یهودیانی که کتاب خدا را پشت سر افکندند و به آن عمل نکردند؛ و گروه دوم کسانی که سحر آموختند و آن را ظالمانه به کار بستند. ۲. منظور این است که دانا و نادان یک گروه بودند؛ چرا که آنان می‌دانستند کسی که دین خدا را وانهد و سحر بیاموزد و به کار بندد، در روز رستاخیز بهره‌ای از پاداش نخواهد داشت، اما در همان حال به چگونگی حرمان از پاداش خدا و عذاب او آگاهی نداشتند. ۳. علت آنکه این جمله از آیه شریفه پس از اثبات دانش و آگاهی برای آنان، آن را نفی می‌کند، این است که: آنان بر اساس آگاهی و دانش خود عمل نکردند و (صفحه ۳۲) عالمان بی عمل و کردار شایسته بودند.

پیام آیه شریفه

از جمله پیامها و درسهای آیه شریفه این است که میزان درستی یا نادرستی اعمال، هدفهایی است که در نظر گرفته می‌شود؛ بعنوان مثال، اگر فراگیری سحر و افسون به نیت مبارزه با آن و افسونگران و بر طرف ساختن شبهات و روشن ساختن فرق میان سحر و اعجاز پیامبران و زدودن آثار شوم آن باشد، هماهنگ با تقوا و ایمان و درستی است و کاری است عادلانه؛ اما چنانچه به قصد گسترش آن آفت اجتماعی و اخلاقی و به کار گرفتن آن در مسیر ظالمانه باشد، کفر به خدا است. (صفحه ۳۳)

۴. آیه (مراقب فرزندان خود باشید زیرا انحرافات شیطانی تدریجی است)

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ای مردم از آن چه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، چه این که او دشمن آشکار شما است. (۱۶۸ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شان نزول

از «ابن عباس» نقل شده که؛ بعضی از طوایف عرب همانند «تَقِيف» و «خُزَاعِيَّة» و غیر آن‌ها، قسمتی از انواع زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر خود حرام کرده بودند (حتی تحریم آن را به خدا نسبت می‌دادند) آیات فوق نازل شد و آنها را از این عمل ناروا بازداشت. «خُطُوَات» جمع «خُطْوَةٌ» به معنی گام و قدم است و «خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»، گام‌هایی است که شیطان برای وصول به هدف خود و اغواء مردم برمی‌دارد. جمله «لَا- تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» در پنج مورد از قرآن مجید به چشم می‌خورد که دو مورد آن در مورد استفاده از غذاها و روزی‌های الهی است و در واقع به انسانها هشدار می‌دهد که این نعمت‌های حلال را در غیر مورد مصرف نکنند و این نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای اطاعت و بندگی قرار دهند، نه طغیان و فساد در ارض. جمله «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» که متجاوز از ده بار در قرآن مجید به دنبال نام شیطان آمده است، برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

اصل حَلَّتْ

این آیه دلیل بر این است که اصل اولی در همه غذاهایی که روی زمین وجود دارد، حلیّت است و غذاهای حرام، جنبه استثنایی دارد، بنابراین حرام بودن چیزی، دلیل می‌خواهد نه حلال بودن آن و از آن جا که قوانین تشریحی باید با قوانین تکوینی (صفحه ۳۴) هماهنگ باشد، طبع آفرینش نیز این چنین اقتضا می‌کند، به عبارت روشن‌تر آن چه خدا آفریده، حتماً فایده‌ای داشته و برای استفاده بندگان بوده، بنابراین معنی ندارد که اصل اولی تحریم باشد، نتیجه این که هر غذایی که ممنوعیت آن با دلیل صحیح ثابت نشده، مادام که منشأ فساد و زیان و ضرری برای فرد و اجتماع نباشد، طبق آیه شریفه فوق، حلال است.

انحرافات تدریجی

جمله «خُطُواتِ الشَّيْطَانِ» (گام‌های شیطان) گویا اشاره به یک مسأله دقیق تربیتی دارد و آن این که؛ انحراف‌ها و تبه‌کاری‌ها، غالباً به تدریج در انسان نفوذ می‌کند، نه به صورت دفعی و فوری، مثلاً برای آلوده شدن یک جوان به مواد مخدر و قمار و شراب، معمولاً مراحل وجود دارد؛ نخست به صورت تماشاجی در یکی از این جلسات شرکت می‌کند و انجام این کار را ساده می‌شمرد. گام دوم، شرکت تفریحی در قمار (بدون برد و باخت) و یا استفاده از مواد مخدر به عنوان رفع خستگی و یا درمان بیماری و مانند آن است. گام سوم، استفاده از این مواد به صورت کم و به قصد این که در مدت کوتاهی از آن صرف نظر کند. سرانجام گام‌ها یکی پس از دیگری برداشته می‌شود و شخص به صورت یک قمار باز حرفه‌ای خطرناک و یا یک معتاد سخت و بی‌نوا درمی‌آید. وسوسه‌های شیطان معمولاً به همین صورت است، انسان را قدم به قدم و تدریجاً در پشت‌سر خود به سوی پرتگاه می‌کشاند، این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست، تمام دستگاه‌های شیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه‌های شوم خود از همین روش «خُطُوات» (گام به گام) استفاده می‌کنند، لذا قرآن می‌گوید: از همان گام اول باید به هوش بود و با شیطان همراه نشد. این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی کارهای خرافی و بی‌منطق به عنوان «خُطُواتِ الشَّيْطَانِ» معرفی شده است. مثلاً در حدیثی می‌خوانیم: مردی قسم یاد کرده بود که فرزندش را (برای خداوند) ذبح کند، امام صادق فرمود: «ذَلِكَ مِنْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ: این از گام‌های شیطان است». (۱) در حدیث دیگری از امام باقر می‌خوانیم: «كُلُّ يَمِينٍ بَعْدَ اللَّهِ * * * * * ۱- «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. (صفحه ۳۵) فَهُوَ مِنْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ: هر سوگندی به غیر نام خدا باشد، از گام‌های شیطان است». (۱) باز در حدیثی از امام صادق چنین می‌خوانیم که: «هر کس سوگند به ترک چیزی خورد که انجام آن بهتر است، اعتناء به سوگند نکند و آن کار خیر را به جا آورد، کفاره هم ندارد و این از خطوات شیطان است». (۲)

چگونگی وسوسه شیطان

در اینجا سؤال مطرح است و آن این که؛ آیه می‌گوید: «شیطان به شما امر می‌کند که به سوی بدی‌ها و فحشاء بروید» مسلماً مراد از «امر» همان وسوسه‌های شیطان است، در حالی که ما به هنگام انجام بدی‌ها هیچگونه احساس امر و تحریک از بیرون وجودمان نمی‌کنیم و کوشش شیطان برای گمراه ساختن خود هرگز قابل لمس نیست. پاسخ این است که؛ همانطور که از واژه «وَسْوَسَةٌ» هم استفاده می‌شود، تأثیر شیطان در وجود انسان، یک نوع تأثیر خفّی و ناآگاهانه است که در بعضی از آیات از آن تعبیر به «ایحاء» شده است. در آیه ۱۲۱ سوره انعام می‌خوانیم: «وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُؤْخِرَ إِلَى أُولِيائِهِمْ: شیاطین به دوستان خود و کسانی که آماده پذیرش دستورات آنها هستند، وحی می‌کنند»، همانطوری که می‌دانیم «وحی» در اصل همان صدای مخفّی و مرموز و احیانا تأثیرهای ناآگاهانه است. منتهی انسان به خوبی می‌تواند «الهاماتِ الهی» را از «وسوسه‌های شیطانی» تشخیص دهد، زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد و آن این که؛ الهاماتِ الهی چون با فطرت پاک انسان و ساختمان جسم و روح او آشنا است،

هنگامی که در قلب پیدا می‌شود، یک حالت انبساط و نشاط به او دست می‌دهد. در حالی که وسوسه‌های شیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست، به هنگام ایجاد در قلبش، احساس تاریکی، ناراحتی و سنگینی در خود می‌کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیدا نشود، بعد از انجام عمل برای او دست می‌دهد، این است فرق بین ****۱- «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. ۲- «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. (صفحه ۳۶) إلهامات شیطانی و إلهامات إلهی.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«كُلُوا»: بخورید. «حلال»: روا. «طَيِّب»: پاکیزه. «خُطُوهُ»: گام و خطوات به معنای «گامها»، جمع آن است.

شأن نزول

۱. در شأن نزول آیه شریفه آورده‌اند که: گروههایی از عرب همچون قبیله خزاعه، بنی عامر و... بخشی از زراعت و چهارپایانشان را با عناوین گوناگون خرافی و موهوم بر خود حرام ساختند؛ و آنگاه بود که خدا با فرو فرستادن این آیه شریفه، آنان را از این کار ناپسندشان باز داشت. ۲. در مورد شأن نزول آیه ۱۷۰ گفته‌اند که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله یهودیان را به اسلام فراخواند؛ امّا آنان به جای تفکر در پیام او گفتند: ما از پدران خویش پیروی می‌کنیم که از ما آگاهتر و داناتر بودند و دین آنان را رها نخواهیم کرد؛ و در این هنگام بود که این آیه شریفه فرود آمد.

هشدار از وسوسه‌ها

آفریدگار هستی پس از ترسیم توحید و پاره‌ای از ویژگیهای توحید گرایان و نیز هشدار از شرک و برشمردن بخشی از نعمتهای گرانی که به انسانها ارزانی داشته است، اینک به آنان فرمان می‌دهد که از نعمتهای او بهره گیرند و هشدارشان می‌دهد که از شیطان پیروی نکنند؛ چرا که شیطان آنان را به ناسپاسی وامی‌دارد. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» هان ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید (صفحه ۳۷) در این آیه، خطاب قرآن جهانشمول است و با همه عصرها و نسلها سخن دارد. واژه «كُلُوا» امر است، امّا به معنای روا و جواز، نه وجوب؛ و اجازه خوردن می‌دهد. سپس آن خوردنیها و نوشیدنیها را وصف می‌کند و چون در میان همه آنها حلال و حرام وجود دارد و هر یک نقشی سازنده یا ویرانگر را در زندگی انسان ایفا می‌کند، نخست به این موضوع می‌پردازد که: از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه‌اش را بخورید. در ابتدای این آیه شریفه توصیه می‌شود که خوردنیهای مورد مصرف شما حلال باشد و غذای انسان، هنگامی حلال و روا است که اولاً خود آن خوردنی یا نوشیدنی روا باشد، ثانیاً حقّ دیگری در آن نباشد و عادلانه فراهم شده باشد. واژه «طَيِّب» را گروهی از مفسران به همان معنای حلال گرفته و به کارگیری آن را برای تأکید دانسته‌اند؛ امّا برخی نیز آن را به چیزهای لذّت‌بخش و پاکیزه و نعمتهای گوارا معنا کرده‌اند. «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» و از گامهای شیطان پیروی نکنید؛ چرا که او دشمن آشکار شماست در تفسیر این جمله، میان مفسران بحث است: بعضی واژه «خُطُوَات» را به کارهای شیطان معنا کرده‌اند و برخی به گامهای آن؛ عده‌ای آن را به معنای فرمانبرداری از شیطان گرفته‌اند، پاره‌ای دیگر به وسوسه‌ها و گروهی نیز به آثار آن. یکی از دانشمندان می‌گوید: «خُطُوَات» به معنای گامهاست و همانگونه که انسان با گام برداشتن خود، از جایی به جای دیگر می‌رود، آیه شریفه هشدار می‌دهد که مبدا

شیطان با وسوسه‌هایش شما را از گناهی به گناه بزرگتر سوق دهد. از دو امام نور حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نقل کرده‌اند که از جمله گامهای شیطان، سوگند به طلاق و گسستن پیوند خانوادگی و بستن نذر در راه گناه و سوگندهایی است که به غیر نام خدا می‌شود. (صفحه ۳۸)

اصل اولیه در همه غذاها «حلال بودن» آنها است

(۱) آیه شریفه این پیام را به کارشناسان حقوق اسلامی و فقها می‌دهد که اصل نخست در همه غذاهای موجود روی زمین، بر روا و حلال بودن آنهاست؛ و ناروا و حرام شمردن هر ماده خوراکی باید با دلیل باشد. گفتنی است که گروهی از دانشمندان، عکس این مطلب را دریافت داشته و پاره‌ای نیز از ارائه نظر خودداری کرده‌اند؛ اما بیشتر مفسران و دانشمندان، همان اصل مذکور در پاراگراف قبل را استنباط کرده‌اند؛ و حق هم همین است.

نجات یا تباهی تدریجی

(۲) پیام دیگر آیات شریفه این است که انسان در پرتو برنامه و هدف و همت می‌تواند پله‌های رشد و ترقی را به تدریج پشت سر نهد و به اوج کمال پر کشد و خود را بسازد و بپرورد؛ از طرفی ممکن است کم کم به انحراف و تباهی و گناه در غلطد و به پست‌ترین مراحل نگونسازی گرفتار شود و این هشدار است به همه عصرها و نسلها، بویژه جوانان و نوجوانان و حکومتهایی که به سوی خودکامگی می‌گریند؛ و به همین دلیل قرآن می‌فرماید: از گامهای شیطان پیروی نکنید. ۱. مترجم. ۲. مترجم. (صفحه ۳۹)

۵. «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَ...»

آیه

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

او شما را فقط به بدی‌ها و انحرافات فرمان می‌دهد (و نیز دستور می‌دهد) آن چه را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید. (۱۶۹ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فَحْشَاءُ» از ماده «فَحَشَ» به معنی هر کاری است که از حد اعتدال خارج گردد و صورت «فاحش» به خود بگیرد، بنابراین شامل تمامی مُنْكَرَات و قبیح واضح و آشکار می‌گردد، اما این که می‌بینیم این لفظ امروز در مورد اعمال منافی عفت یا در مورد گناهیانی که حد شرعی دارد، به کار می‌رود، در واقع از قبیل استعمال لفظ «کلی» در بعضی از مصادیق آن است. جمله «تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» اشاره به آن است که اینگونه کارها حدّ اقلّ قول بدون علم است، آن هم در برابر خداوند بزرگ و این کاری است که با هیچ منطقی و عقل و خردی سازگار نمی‌باشد. اصولاً اگر مردم مقتید باشند که هر سخنی را می‌گویند، متکی به یک مدرک قطعی بوده باشد، بسیاری از نابسامانی‌ها و بدبختی‌ها از جامعه بشری برچیده می‌شود. در واقع تمام خرافات در ادیان و مذاهب الهی، از همین رهگذر به وسیله افراد بی‌منطق نفوذ کرده است و قسمت مهمی از انحرافات عقیدتی و عملی به خاطر عدم رعایت همین اصل اساسی است و لذا این کار در برابر بدی‌ها و زشتی‌ها یک عنوان مستقل از خطوات شیطانی را در آیه فوق به خود اختصاص

می‌دهد. بنابراین برنامه‌های شیطانی در این سه امر خلاصه می‌شود؛ «بدی‌ها»، «زشتی‌ها» و «گفتن سخنان ناروا و بی‌مدرک در برابر ذات پاک پروردگار». (صفحه ۴۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«سوء»: کار بد و زشت. «فاحشَه»: کاری که بر اساس حق و عدالت نیست. «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ» او شما را تنها به بدی و زشتی فرامی‌خواند قرآن شریف پس از هشدار از پیروی شیطان، اینک اعمال زشت و وسوسه‌های شوم آن را برمی‌شمارد. جمعی از مفسران می‌گویند: منظور آیه شریفه این است که شما را به ارتکاب گناه دستور می‌دهد؛ دسته‌ای نیز بر آنند که: به کارهای زیانبخش فرا می‌خواند. واژه «فَحْشَاء» را بعضی به مفهوم «زنا» گرفته‌اند؛ و برخی در تفسیر «سوء» و «فَحْشَاء» گفته‌اند: «سوء» در مورد گناهانی به کار می‌رود که کیفر معینی برای آنها مقرر نشده است، اما «فَحْشَاء» را در بیان کارهای زشتی به کار می‌برند که هر یک کیفر مقرری دارند. «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و شما را وامی‌دارد تا آنچه نمی‌دانید، بر خدای یکتا بنیدید در تفسیر این جمله از آیه شریفه، عده‌ای از دانشمندان می‌گویند: منظور این است که شیطان با وسوسه‌های خود، مردم را به شرک وامی‌دارد. گروهی نیز مفهوم آن را گسترده دانسته و گفته‌اند: به همه کارهای ناشایسته اطلاق می‌شود. مطابق این نظر، همه بافته‌ها، خرافات و اوهام در مذاهب و ادیانی که روزی از آسمان فرود آمده‌اند، پاک و پاکیزه و حیات‌بخش و انسان‌ساز بوده‌اند و آنگاه آلوده گشته و ابزار سلطه و فریب شده‌اند و از این طریق شکل گرفته‌اند.

شیطان چگونه انسان را به بدی فرمان می‌دهد؟

چگونه شیطان انسان را به بدی و زشتی فرمان می‌دهد در حالی که ما (صفحه ۴۱) نه سخنی از او می‌شنویم و نه او را می‌بینیم؟

پاسخ

به اعتقاد برخی، معنای «دستور شیطان»، همان وسوسه و دعوت اوست، همانگونه که می‌گوییم «نَفْسِي أَمَرَنِي بِكَذَا» (نفس من مرا به فلان گناه دعوت کرد). جمعی نیز معتقدند که شیطان به راستی انسان را به گناه فرمان می‌دهد تا آنجا که گاه انسان هوشمند دعوت او را حس می‌کند و درمی‌یابد که گویی در او حالتی پدید آمده که انجام دادن کارهای شایسته برایش سخت است، اما ارتکاب گناه آسان.

معیار شناخت وسوسه‌های شیطان از وسوسه‌های نفس انسان؟

چه فرقی میان وسوسه شیطان و چیزی است که نفس انسان او را به انجام دادن آن فرامی‌خواند و با کدامین معیار می‌توان شناخت که در چه امری وسوسه شیطان است و کدامین ندا و صدا از آن نفس آدمی است؟

پاسخ

شناخت این دو بسیار مشکل است؛ چرا که نفس انسان، زمینه را برای وسوسه شیطان فراهم می‌کند؛ اما باید دانست که تمیز ندادن

این دو از هم، اهمیتی ندارد؛ مهم این است که انسان بداند هرگاه تمایل ارتکاب به گناه و شکستن مقررات خدا را در درون حس کرد و برای انجام دادن کارهای شایسته و انسانی بی میل بود، دریابد که شیطان در کمین اوست و با وسوسه‌هایش قصد گمراه ساختن وی را دارد؛ از این رو، باید خود را به رعایت مقررات و ادار سازد و با همه وجود از گناهان دوری جوید. (صفحه ۴۲)

۶. آیه (مذموم بودن هماهنگی فرزندان با اعتقادات انحرافی پدران)

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ وَ هُنَّكَامِي كَمَا بِهَآنَهَا كُفَّتْهُ شُود: از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آن چه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم، آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند؟ (۱۷۰ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«الْفَيْنَا» به معنی یافتیم و برخورد کردیم، می‌باشد. یعنی اگر نیاکان و اجداد آن‌ها، دانشمندان صاحب نظر و افراد هدایت یافته‌ای بودند، جای این بود که از آنها تبعیت شود، اما با این که می‌دانند آنها مردمی نادان و بی‌سواد و موهوم پرست بودند، پیروی آنها چه معنی دارد؟ آیا مصداق تقلید جاهل از جاهل نیست؟ مسأله قومیت و تعصب‌های قومی، مخصوصاً آن‌جا که به نیاکان مربوط می‌شود، از روز نخست در میان مشرکان عموماً و در میان غیر آنها غالباً وجود داشته است و تا امروز همچنان ادامه دارد. ولی خداپرست با ایمان این منطق را رد می‌کند و قرآن مجید در موارد بسیاری پیروی و تعصب کورکورانه از نیاکان را شدیداً مذمت کرده است و این منطق را که انسان چشم و گوش بسته از پدران خود پیروی کند، کاملاً مردود می‌شناسد. اصولاً پیروی از پیشینیان، اگر به این صورت باشد که انسان عقل و فکر خود را در بست در اختیار آنها بگذارد، این کار نتیجه‌ای جز عقب‌گرد و ارتجاع نخواهد داشت، چرا که معمولاً نسل‌های بعد، از نسل‌های پیشین با تجربه‌تر و آگاه‌ترند. ولی متأسفانه این طرز فکر جاهلی هنوز در میان بسیاری از افراد و ملت‌ها حکومت می‌کند که نیاکان خود را همچون «بت» می‌پرستیدند، یک مشت آداب و سنن خرافی را به عنوان این که «آثار پیشینیان» است، بدون چون و چرا می‌پذیرند و لفافه‌های فریبنده‌ای همچون حفظ ملیت و اسناد تاریخی یک ملت بر آن می‌پوشانند. این طرز فکر یکی از عوامل بسیار مؤثر انتقال خرافات، از نسلی به نسل دیگر است. البته هیچ (صفحه ۴۳) مانعی ندارد که نسل‌های آینده آداب و سنن گذشتگان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند، آن‌چه با عقل و منطق سازگار است، با نهایت احترام حفظ کنند و آن‌چه خرافه و موهوم و بی‌اساس است، دور بریزند، چه کاری از این بهتر؟ و اینگونه نقادی در آداب و سنن پیشین، شایسته نام حفظ اصالت ملی و تاریخی است، اما تسلیم همه جانبه و کورکورانه در برابر آن‌ها، چیزی جز خرافه پرستی و ارتجاع و حماقت نیست. قابل توجه این که درباره نیاکان آنها در آیه فوق می‌خوانیم: «آنها نه چیزی می‌فهمیدند و نه هدایت یافته بودند»، یعنی از دو کس می‌توان پیروی کرد: کسی که خود دارای علم و عقل و دانشی باشد و کسی که اگر خودش دانشمند نیست، هدایت دانشمندی را پذیرفته است. اما پیشینیان آن‌ها، نه خود مردی آگاه بودند و نه رهبر و هدایت کننده‌ای آگاه داشتند و می‌دانیم تقلیدی که خلق را بر باد می‌دهد، همین «تقلید نادان از نادان» است که «ای دو صد لعنت بر این تقلید باد». (صفحه ۴۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«الْفَيْنَا»: یافتیم. «آباء»: پدران. «اهْتَدَاء»: راه یافتن. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» و هُنَّكَامِي كَمَا بِهَآنَهَا

آنان گفته شود «از آنچه خدا فرو فرستاده است، پیروی کنید»، می‌گویند «هرگز، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌کنیم قرآن شریف در این آیه شریفه، به منطق بی‌اساس شرک‌گرایان در برابر دعوت انسان‌ساز پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند. در اینکه ضمیر «لَهُمْ» در آیه شریفه به کدام واژه برمی‌گردد، بحث هست: ۱. به اعتقاد برخی، به «مَنْ» در آیه شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ» (... ۱) برمی‌گردد و منظور از آن، شرک‌گرایان عرب است. ۲. گروهی می‌گویند به واژه «النَّاسِ» در «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا» (... ۲) برمی‌گردد؛ و عدول از خطاب به غیبت در قرآن، موضوعی شناخته شده است. (۳) و پاره‌ای نیز بر این عقیده‌اند که به کفر گرایان برمی‌گردد؛ چرا که بیشتر از آنها سخن رفته است؛ و اگر هم سخنی نرفته باشد، می‌توان ضمیر را به آنان برگرداند. منظور از گوینده در آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم باایمان هستند؛ و «آنچه خدا فرو فرستاده»، مقررات الهی و حلال و حرام او. روی سخن آیه شریفه نیز شرک‌گرایان و کافران است که به دین خدا دعوت می‌شوند، اما به جای پذیرش حق، با منطق سست و احمقانه‌ای، به دنباله روی از گذشتگان تمسک می‌جویند و می‌گویند: «بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» و آنگاه قرآن پاسخ می‌دهد که: «أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» آیا اگر پدران آنان چیزی را نفهمیده و راه درست را نیافته‌اند، ۱. سوره بقره، آیه ۱۶۵. ۲. سوره بقره، آیه ۱۶۸. ۳. به سوره یونس، آیه ۲۲ بنگرید که نمونه‌ای از آن است. (صفحه ۴۵) بازهم درخور پیروی هستند؟ مقصود این است که پیروی از نسلهای پیشین در صورتی پسندیده و عامل پیشرفت است که آنان راهشان را بر اساس آگاهی و دانش و بینش برگزیده و در مسیر حق و عدالت باشند؛ در غیر این صورت پیروی از آنان، مایه انحطاط و نگونسازی خواهد بود. از این رو باید از منطق و برهان پیروی کرد و به وحی و رسالت ایمان آورد. (صفحه ۴۶)

۷. آیه (حمایت مالی از خویشاوندان)

اشاره

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (تنها) این نیست (که به هنگام نماز) صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید (و تمام گفتگوی شما از مسأله قبله و تغییر قبله باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند و مال (خود) را با علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به عهد خود به هنگامی که عهد بستند وفا می‌کنند، در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند، اینها کسانی هستند که راست می‌گویند (و گفتار و رفتار و اعتقادشان هماهنگ است) و اینها هستند پرهیزکاران. (۱۷۷ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ریشه و اساس همه نیکی‌ها «بِرّ» در اصل به معنی توسعه است، سپس در معنی نیکی‌ها و خوبی‌ها و احسان، به کار رفته است، زیرا این کارها در وجود انسان محدود نمی‌شود و گسترش می‌یابد و به دیگران می‌رسد و آنها نیز بهره‌مند می‌شوند و «بِرّ» جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است، در اصل به معنی بیابان و مکان وسیع می‌باشد و از آن جا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند، این واژه بر آنها اطلاق می‌شود. «بَأْسَاء» از ماده «بُؤْس» به معنی فقر و «ضَرَّاء» به معنی درد و بیماری و «حِينَ الْبَأْسِ» به

معنی هنگام جنگ است. (۱) در حقیقت این نخستین پایه همه نیکی‌ها و خوبی‌ها است؛ ****۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۴۷) ایمان به مبدأ و معاد و برنامه‌های الهی و پیامبران که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه‌ها بودند و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می‌شدند، ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می‌کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه‌های سازنده و اعمال صالح است. جالب این که نمی‌گوید: «نیکوکار» کسانی هستند که ... بلکه می‌گوید «نیکی» کسانی هستند که ... این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و همچنین بعضی زبان‌های دیگر، هنگامی که می‌خواهند آخرین درجه تأکید را در چیزی بیان کنند، آن را به صورت مصدری می‌آورند، نه به صورت وصف، مثلاً گفته می‌شود: علی، عدل جهان انسانیت است، یعنی آن چنان عدالت پیشه است که گویی تمام وجودش در آن حل شده و سر تا پای او در عدالت غرق گشته است، به گونه‌ای که هر گاه به او نگاه کنی، چیزی جز عدالت نمی‌بینی و همچنین در نقطه مقابل آن می‌گوییم: بنی‌امیه ذلت اسلام بودند، گویی تمام وجودشان تبدیل به خواری شده بود. بنابراین از این تعبیر، ایمان محکم و نیرومندی در سطح بالا- استفاده می‌شود. پس از ایمان، به مسأله انفاق و ایثار و بخشش‌های مالی اشاره می‌کند و می‌گوید: «مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می‌دهند» (وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ). بدون شک گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست، مخصوصاً هنگامی که به مرحله ایثار برسد، چرا که حب آن تقریباً در همه دل‌ها است و تعبیر «عَلَى حُبِّهِ» نیز اشاره به همین حقیقت است که آنها در برابر این خواسته دل، برای رضای خدا مقاومت می‌کنند. جالب این که در اینجا شش گروه از نیازمندان ذکر شده‌اند؛ در درجه اول بستگان و خویشاوندان آبرومند و در درجه بعد یتیمان و مستمندان، سپس آن‌هایی که نیازشان کاملاً موقتی است، مانند واماندگان در راه، بعد سائلان، اشاره به این که نیازمندان همه اهل سؤال نیستند، گاهی چنان خویششان دارند که ظاهر آنها همچون (صفحه ۴۸) اغنیاء است، در حالی که در باطن سخت محتاجند، چنان که قرآن در جای دیگر می‌گوید: «يَحْسَبُ بَعْضُهُمُ الْجَاهِلَاتِ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ: افراد ناآگاه آنها را به خاطر شدت خویشتن‌داری اغنیاء تصور می‌کنند» (۲۷۳ / بقره) و سرانجام به بردگان اشاره می‌کند که نیاز به آزادی و استقلال دارند، هر چند ظاهراً نیاز مادی آنها به وسیله مالکشان تأمین گردد. سومین اصل از اصول نیکی‌ها را، برپا داشتن نماز می‌شمرد و می‌گوید: «آنها نماز را برپا می‌دارند» (وَأَقَامَ الصَّلَاةَ). نمازی که اگر با شرایط و حدودش و با اخلاص و خضوع، انجام گیرد، انسان را از هر گناه بازمی‌دارد و به هر خیر و سعادت تشویق می‌کند. چهارمین برنامه آنها را اداء زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده، می‌گوید: «آنها زکات را می‌پردازند» (وَأَتَى الزَّكَاةَ). بسیاری از افرادی که در پاره‌ای از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند، اما در اداء حقوق واجب، سهل‌انگار می‌باشند و به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب، به هیچگونه کمک دیگری تن در نمی‌دهند، حتی حاضر نیستند یک دینار به نیازمندترین افراد بدهند، آیه فوق با ذکر «انفاق مستحب و ایثارگری» از یک سو و «ادای حقوق واجب» از سوی دیگر، این هر دو گروه را از صف نیکوکاران واقعی خارج می‌سازد و نیکوکار را کسی می‌داند که در هر دو میدان، انجام وظیفه کند و جالب این که در مورد انفاق‌های مستحب، کلمه «عَلَى حُبِّهِ» (با این که ثروت محبوب آنها است) را ذکر می‌کند، ولی در مورد زکات واجب، نه، چرا که ادای حقوق واجب مالی، یک وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولاً نیازمندان طبق منطق اسلام در اموال ثروتمندان به نسبت معینی شریکند، پرداختن مال شریک، نیازی به این تعبیر ندارد. پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد می‌شمرد و می‌گوید: «کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می‌بندند، وفا می‌کنند» (وَالْمُؤْفُونَ بَعْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا). چرا که سرمایه زندگی اجتماعی، اعتماد مقابل افراد جامعه است و از جمله گناهایی که رشته اطمینان و اعتماد را پاره می‌کند و زیربنای روابط اجتماعی را سست می‌نماید، ترک وفای به عهد است، به همین دلیل در روایات اسلامی چنین می‌خوانیم که مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل، مسلمان باشد یا (صفحه ۴۹) کافر، نیکوکار باشد یا بدکار و آن سه عبارتند از: وفای به عهد، ادای امانت و احترام به

پدر و مادر. (۱) و بالاخره ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می‌دهد: «کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر و به هنگام بیماری و درد و همچنین در موقع جنگ در برابر دشمن، صبر و استقامت به خرج می‌دهند و در برابر این حوادث زانو نمی‌زنند» (و الصَّابِرِينَ فِي الْبُؤْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبُؤْسِ) و در پایان آیه به عنوان جمع‌بندی و تأکید بر شش صفت عالی گذشته می‌گوید: «اینها کسانی هستند که راست می‌گویند و اینها پرهیزکارانند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ). راستگویی آنها از اینجا روشن می‌شود که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است و تقوا و پرهیزکاریشان از اینجا معلوم می‌شود که آنها هم وظیفه خود را در برابر «الله» و هم در برابر نیازمندان و محرومان و کل جامعه انسانی و هم در برابر خویشتن خویش انجام می‌دهند. جالب این که ۶ صفت برجسته فوق، هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم برنامه‌های عملی است. در زمینه اصول اعتقادی تمام پایه‌های اصلی ذکر شده و از میان برنامه‌های عملی به انفاق و نماز و زکات که سببلی از رابطه خلق با خالق و خلق با خلق است، اشاره گردیده و از میان برنامه‌های اخلاقی، تکیه بر وفای به عهد و استقامت و پایداری شده که ریشه همه صفات عالی اخلاقی را تشکیل می‌دهد. **** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، بابُ الْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۵. (صفحه ۵۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بِرٌّ»: خوب فرمانبرداری کردن، نیکوکاری، نیکوکار. «مَسَاكِينٌ»: جمع «مِسْكِينٌ» به معنای تهیدست و بینوا. «إِنَّ السَّبِيلَ»: مسافر، رهگذر، در راه مانده. «بُؤْسَاءٌ»: سختی یا تنگدستی و فقر. «ضُرَاءٌ»: بیماری، گرفتاری.

شان نزول

بعد از آنکه به فرمان خدا، قبله از بیت‌المقدس به مکه و خانه خدا تغییر یافت، گفتگوها و کشمکشهای بسیاری میان یهود و نصارا و پیروان قرآن پیش آمد و تداوم پیدا کرد. بیشتر یهودیان و مسیحیان، فرمانبرداری شایسته و بایسته از خدا و نیکی و نیکوکاری را به روی آوردن به شرق یا غرب برای ادای فریضه نماز عنوان می‌کردند و قبله خویش را درست می‌دانستند؛ و مردم مسلمان نیز ضمن احترام به بیت‌المقدس نخستین قبله مردم باایمان بر این عقیده پای می‌فشرده که آنان فرمانبردار پروردگار خویش‌اند و به هر سو او دستور دهد، نماز خواهند خواند و تسلیم نیرنگ و جوسازی بازیگران نخواهند شد و درست در این شرایط بود که این آیه شریفه بر قلب مصفای پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد.

راه اعتدال و امت معتدل

در تفسیر آیاتی که در خصوص تغییر قبله از بیت‌المقدس به خانه خدا از نظر تان گذشت، خاطر نشان شد که یهود و نصارا از یک سو و شرک‌گرایان از دیگر سو چه هیاهوها بپا کردند و چه بهانه‌جویی‌ها براه انداختند. قرآن شریف در این آیه شریفه پاسخ آنان را می‌دهد و می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ.» نیکوکاری و فرمانبرداری خوب از خدا آن نیست که به هنگام نماز روی خود را (صفحه ۵۱) به سوی خاور یا باختر بگردانید. درست است که نماز این اثر شگرف را دارد که انسان را از کردارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد و دیگر عبادتها نیز هر کدام تأثیری سازنده و نقشی مهم در زندگی فرد و جامعه ایفا می‌کنند و

به همین منظور از جانب خدا مقرر شده‌اند؛ اما نباید از یاد برد که طریق به دست آوردن مصالح و اجتناب از تباهیها و گناهان، گاه در شرایط گوناگون زمانی و مکانی تغییر می‌یابد؛ از این رو، خوب فرمانبرداری کردن خدا و نیکوکاری آن است که او آنگونه که باید، خالصانه و با همه وجود پرستش و اطاعت شود، نه اینکه به شرق یا غرب روی آوریم و به سوی قبله یهود یا نصارا نماز بخوانیم. بنابراین، نیکی و اطاعت شایسته از خدا، روی آوردن به این سو و آن سو نیست، بلکه پیروی کامل و خالصانه از اوست؛ و این معیار نیکی و نیکوکاری است. برخی نیز در تفسیر این آیه شریفه گفته‌اند: منظور این است که: نیکوکاری آن نیست که نصارا به هنگام نماز روی به خاور و یهود روی به باختر آورند، بلکه فرمانبرداری واقعی خدا، ایمان تزلزل ناپذیر به او و رعایت دستوراتش همراه با دوری گزیدن از گناهان است. «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ» بلکه فرمانبردار خوب [خدا] کسی است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [های آسمانی] و پیام آوران [او] ایمان بیاورد در مورد تقدیر این جمله از آیه مبارکه، دسته‌ای بر آنند که تقدیر آن بدین گونه است: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» (... بلکه نیکوکاری راستین، نیکوکاری کسی است که به خدا ایمان آورد) ... همانگونه که در میان عرب گفته می‌شود: «السَّخَاءُ حَاتِمٌ وَالشُّعْرُ زُهَيْرٌ» که حقیقت آن بدین صورت است: «السَّخَاءُ سَخَاءٌ حَاتِمٌ وَالشُّعْرُ شِعْرٌ زُهَيْرٌ» (سخاوت واقعی، سخاوت حاتم است و شعر حقیقی، شعر زهیر). و گروهی نیز می‌گویند تقدیر آیه بدین ترتیب است: «وَلَكِنَّ الْبَارَّ» یا «وَلَكِنَّ ذَا الْبِرِّ» (... بلکه نیکوکار واقعی، کسی است که به خدا و روز بازپسین و ... ایمان بیاورد). (صفحه ۵۲) منظور از واژه انسانساز «ایمان»، همه چیزهایی است که شناخت واقعیتها و راه یافتن به سوی حق و عدالت واقعی همچون شناخت جهان آفرینش، شناخت پدیده‌ها و پدید آورنده آنها با صفات و ویژگیهای او و شناخت انسان و هدفداری از آفرینش همه و همه در گرو آن است و به آن بازمی‌گردد. و مقصود از ایمان به روز بازپسین، عبارت است از ایمان به زندگی پس از مرگ و اعتقاد به حساب و کتاب و کیفر و پاداش و بهشت و دوزخ. ایمان به فرشتگان نیز به این معناست که آنان را بندگان گرانقدر پروردگار بشناسیم که همواره فرمانبردار خدا هستند و در اطاعت او بر یکدیگر سبقت می‌جویند و هرگز گناه نمی‌کنند. و ایمان به پیام آوران خدا این است که همه آنان را بندگان شایسته و برگزیده خدا و پاک از لغزش و گناه بدانیم؛ و باور داشته باشیم که آنچه آورده‌اند، وحی الهی است و در گفتار خویش راستگویند؛ نخستین آنان، آدم علیه‌السلام و آخرینشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و دین و آیین و راه و رسم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، آخرین و کاملترین پیام آسمان به زمین است که همه باید آن را طریق خویش قرار دهند. «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» و دارایی [خود] را با وجود دوست داشتن آن، انفاق کند در تفسیر این جمله از آیه شریفه، نظرهایی چند ارائه شده است: ۱. عده‌ای ضمیر در «حُبِّهِ» را به ثروت و مال برگردانده و آیه را بدین صورت معنا کرده‌اند: «و دارایی خویش را با وجود دوست داشتن آن، [بین ...] انفاق کند». با این بیان، مصدر به مفعول اضافه شده است. و گروهی از جمله ابن عباس در تفسیر آن گفته‌اند: منظور این است که «دارایی را در اوج صحت و سلامت و امید به آینده و در حال بیم از فقر، به خاطر ایمان به خدا، برای محرومان هزینه کنی؛ نه اینکه آنقدر انفاق را به تأخیر اندازی که جان به گلو برسد و آنگاه وصیت کنی که از این ثروت، مقداری به این و مقداری به آن بدهید. ۲. به اعتقاد جماعتی دیگر، ضمیر مذکور به «مَنْ آمَنَ» برمی‌گردد؛ که در (صفحه ۵۳) این صورت، مصدر به فاعل اضافه شده و مفعول [المال] به جهت روشن بودن آن، نیامده است. با این بیان، معنای آیه بدین صورت است: «و مال را با علاقه‌ای که انسان با ایمان به آن دارد، [بین ...] انفاق می‌کند». ۳. جمعی دیگر را اعتقاد بر آن است که این ضمیر به «الله» برمی‌گردد و آیه در حقیقت اینگونه است: «و مال را در راه مهر خدا انفاق می‌کند». از دید مؤلف، سؤمین دیدگاه که از مرحوم سید مرتضی است، بهترین است؛ زیرا بیانگر آن است که انسان دارایی خویش را با وجود علاقه به آن، خالصانه در راه خدا و مهر او هزینه می‌کند؛ و واضح است که بدون قصد قربت، پاداش شایسته و بایسته‌ای در انفاق نخواهد بود.

گروه‌های شش‌گانه نیازمندان مالی

اشاره

«ذَوِی الْقُرْبَىٰ وَ الْیَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِیْنَ وَ اٰیِّنَ السَّبِیْلِ وَ السَّائِلِیْنَ وَ فِی الرِّقَابِ» این جمله از آیه شریفه، شش گروه از نیازمندان را که انسان باایمان به آنان یاری می‌رساند و به آنان انفاق می‌کند، برمی‌شمارد:

۱. نزدیکان

منظور از نزدیکان، خویشاوندان انفاق‌کننده است؛ همانگونه که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که در پاسخ به پرسشی در مورد بهترین انفاق، فرمود: «جَهْدُ الْمَمْلُوعِ عَلَى ذِي الرَّحْمِ الْكَاثِرِ حِجَّ». (بهترین انفاق آن است که فرد کم درآمد به خویشاوندانش انفاق کند) و نیز به یکی از بانوان مسلمان که بهترین راه هزینه کردن هفتاد مثقال طلای خویش را جویا شد فرمود: «اجْعَلْهَا فِی قَرَابَتِكَ». (آن را بین نزدیکان انفاق کن). برخی نیز بر این عقیده‌اند که ممکن است مقصود، نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله باشند؛ چرا که در قرآن شریف این واژه در مورد خاندان وحی و رسالت به کار رفته است. (۱) ۱. سوره شورا، آیه ۲۳. (صفحه ۵۴)

۲. یتیمان

در تفسیر این واژه، بعضی می‌گویند منظور این است که به خود یتیمان کمک کند؛ و برخی بر آنند که به سرپرست آنان بدهد تا هزینه آنان سازد؛ چرا که از سپردن مال به کسانی که رشد اقتصادی کافی ندارند، نکوهش شده است. گفتنی است که واژه «الیتامی» از دیدگاه دوم، مجرور است؛ زیرا در اصل بدین صورت است: «و آتَى الْمَالَ عَلَى ذَوِی الْیَتَامَى» (... مال را به سرپرستان یتیم بدهید) و مطابق دیدگاه نخست، عطف به جای «ذَوِی الْقُرْبَىٰ» و در حقیقت منصوب است.

۳. نیازمندان

مقصود از «مَسَاكِیْنَ»، نیازمندان و تهیدستان جامعه است.

۴. در راه ماندگان

از پنجمین امام نور علیه‌السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت واژه «ابن السَّبِیْلِ» را به «در راه مانده» تفسیر فرموده است؛ اما برخی آن را به مفهوم «میهمان» گرفته‌اند.

۵. گدایان

منظور، بینوایان و نیازمندیانی‌اند که دست‌گدایی به سوی دیگران دراز می‌کنند و کمک می‌جویند؛ و این، به نیازمندان آبرومندی اشاره دارد که دست‌نیاز به طرف کسی نمی‌کشایند.

۶. بردگان

به اعتقاد عده‌ای، منظور این است که هر برده‌ای را می‌تواند با مال خود آزاد سازد؛ اما از دید گروهی دیگر، مقصود بردگانی هستند که قرار آزادی خود را در برابر (صفحه ۵۵) پرداخت پول، با صاحبان خویش بسته‌اند و به اعتقاد مؤلف، آیه شریفه قیدی ندارد و هر دو نظر را دربر می‌گیرد.

افزون بر زکات

در اینکه آیه شریفه پرداخت نوعی حقوق مالی را بعنوان زکات، برای فرد باایمان واجب می‌سازد، همه مفسران اتفاق نظر دارند؛ اما در پرداخت حقوق واجبی افزون بر زکات مال، بعضی معتقدند که آیه شریفه حقوق واجب مالی دیگر را نیز بیان می‌کند، از جمله پرداخت نفقه به کسانی که نفقه آنان برعهده انسان است و نیز انفاق به کسانی که در خطر گرسنگی و مرگ هستند و نجات آنان، همچنین ادای نذر و کفاره. از دید این عده، آیه شریفه همه این موارد را شامل می‌شود و پرداخت آنها را برای انسان باایمان و دارنده امکانات واجب می‌سازد. اما برخی چنین دریافتی از آیه شریفه ندارند. به عقیده مؤلف، آیه شریفه، انفاق استحبابی را نیز که برای تقرب به خدا پرداخت می‌شود، دربرمی‌گیرد؛ چرا که هرگونه انفاق خداپسندانه‌ای را «بِرٍّ» و نیکوکاری می‌گویند؛ و این موضوع تا آنجا روشن است که برخی از مفسران گفته‌اند: آیه شریفه، بیانگر حقوق مستحب مالی است و نمی‌توان آن را تنها بیانگر زکات واجب پنداشت، زیرا زکات واجب در جمله بعدی این آیه شریفه شرح داده شده است. این نکته نیز درخور دقت است که نیکی و نیکوکاری و احسان و انفاق، معنای گسترده‌ای دارد و در یاری رسانی به گروه‌های ششگانه‌ای که ذکر آنها رفت، خلاصه نمی‌شود؛ و خداوند بدان جهت از این شش دسته سخن به میان آورد که جلوه‌های نیاز و اضطراب انسانها را نشان داده باشد، و گرنه معنای نیکوکاری و احسان و انفاق در راه خدا، بسیار وسیع است و یاری رساندن به این گروه‌ها، تنها گوشه‌ای از آن را شامل می‌شود. «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ» (صفحه ۵۶) آیه شریفه در ادامه برشمردن اساس و ریشه نیکی و نیکو کاریها، می‌فرماید: «و نماز را بر پا دارد»، البته بدانگونه که شایسته است و با آداب و شرایط خاص آن. «و زکات و حقوق مالی خویش را برای تقرب به خدا پردازد». همچنین می‌فرماید: از ویژگی‌های دیگر فرمانبرداری خوب از خدا و نیکی و نیکوکاری این است که کسانی که چنین هستند، به عهدها و پیمانهای خویش، چه آنچه میان آنان و خداست و چه با بندگان خدا، به همه وفا دارند؛ و در سختی و زیان و به هنگام جنگ و پیکار، شکیبانند. واژه «بَأْسَاء» را گروهی از مفسران، «فقر و تنگدستی» معنا کرده‌اند و «ضَرَّاء» را به مفهوم «بیماری» گرفته‌اند. و مقصود از «حِينَ الْبَأْسِ»، هنگامه پیکار است؛ چرا که امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنَّا أَقْرَبُ إِلَى الْعِدُوِّ مِنْهُ». وقتی پیکار سخت می‌شد، ما به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم؛ و هیچیک از ما نزدیکتر از آن حضرت به دشمن نبود. که در این فرمایش امیر مؤمنان علیه‌السلام، «بِأْس» به معنای جنگ آمده است. «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» آنانند که هر چه را از خدا پذیرفتند و به آن ایمان آوردند، راست گفتند و در عمل به آن پایبندی نشان دادند و هرگز در تعهدات خویش خلاف نکردند؛ گفتار و نیت و عملکرد اینان هماهنگ است؛ و آنان، همان پروا پیشگانند. واژه «أُولَئِكَ»، اشاره به

شایستگان و نیکوکاران واقعی است که ویژگیهای آنان ترسیم شد.

تجسم این ویژگیها

دانشمندان و مفسران بر آنند که سمبل واقعی و تجسم و تبلور این اوصاف والا، امیرمؤمنان علیه‌السلام است و منظور نیز آن وجود گرانمایه است؛ چرا که به گواهی همه آگاهان و دانشوران، پس از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، در میان امت، جز او کسی را دارای این (صفحه ۵۷) صفت و ویژگیها و عمل کننده به این برنامه انسانساز قرآن نمی‌توان یافت؛ و هم از این رو است که جمعی از دانشمندان، عمل به این آیه شریفه و تجسم عملی آن را، تنها پیامبران و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام می‌شناسند.

برنوی از این آیه شریفه

قرآن در این آیه شریفه که به راستی یک برنامه کامل، جامع و سازنده است، ضمن پاسخگویی به هیاهوی یهود و نصارا و بیان نیکی و نیکوکاری و فرمانبرداری از خدا، اصولی‌ترین پایه‌های شایستگی و مهمترین ویژگی بندگان شایسته خدا را در قلمرو بینش و گرایش و میدان عمل و اخلاق ترسیم می‌کند؛ به این صورت: ۱. شایستگان کسانی هستند که در قلمرو عقیده و بینش، به مبدأ و معاد و پیامبران و کتابهای آسمانی و فرشتگان اعتقاد دارند و در پرتو شناخت، به آنها ایمان می‌آورند: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ... ۲. آنان افزون بر این بلند نظری، ارتباطی گرم و دوستانه با خدا دارند؛ و سمبل این رابطه، نماز و نیایش با خداست که یک برنامه شبانه‌روزی برای آنان است. ۳. رابطه اینان با مردم نیز در پرتو این ایمان و عقیده، دوستانه و عادلانه است، تا آنجا که نه تنها حقوق واجب مالی، که حقوق استحبابی را نیز می‌پردازند؛ و در قاموس زندگی آنان، ستم و حق‌کشی راه نمی‌یابد. ۴. این عده در میدان اخلاق و عمل نیز مردان وفا و امانت و صداقت و تقوا هستند؛ و در همه مراحل، شرافتمندانه و انسانی زندگی می‌کنند. (صفحه ۵۸)

۸. وصیت‌های شایسته خانوادگی

اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ بر شما نوشته شده هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، وصیت برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته کند، این حقی است برای پرهیزکاران. (۱۸۰ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا به جای کلمه «مال»، کلمه «خیر» گفته شده، فرموده: اگر «چیز خوبی» از خود به یادگار گذارده، وصیت کند. این تعبیر نشان می‌دهد که اسلام ثروت و سرمایه‌ای را که از طریق مشروع به دست آمده باشد و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود، خیر و برکت می‌داند و بر افکار نادرست آنها که ذات ثروت را چیز بدی می‌دانند، خط بطلان می‌کشد و از زاهدنمایان منحرفی که روح اسلام را درک نکرده و زهد را با فقر مساوی می‌دانند و افکارشان سبب رکود جامعه اسلامی و پیشرفت استثمارگران می‌شود، بیزار است. ضمناً این تعبیر اشاره لطیفی به مشروع بودن ثروت است، زیرا اموال نامشروعی که انسان از خود به یادگار می‌گذارد، خیر نیست، بلکه شرّ و نکبت است. از برخی روایات نیز استفاده می‌شود که از تعبیر «خیر» چنین به دست می‌آید

که اموال قابل ملاحظه‌ای باشد و گرنه اموال مختصر، احتیاج به وصیت ندارد، همان بهتر که ورثه آن را طبق قانون ارث در میان خود تقسیم کنند و به تعبیر دیگر مال مختصر چیزی نیست که انسان بخواهد ثلث آن را به عنوان وصیت جدا کند. (۱) ضمناً جمله «إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ»: هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد»، برای بیان آخرین فرصت وصیت است که اگر به تأخیر بيفتد، از دست می‌رود و گرنه هیچ مانعی ندارد که انسان قبل از آن پیش‌بینی کار خود را کرده، * * * * * ۱- «نُورُ التَّقْلِينِ»، جلد ۱، صفحه ۱۵۹. (صفحه ۵۹) وصیت‌نامه خویش را آماده کند، بلکه از روایات استفاده می‌شود که این عمل بسیار شایسته‌ای است. مقید ساختن وصیت در آیه فوق با قید «بِالْمَعْرُوفِ» اشاره به این است که وصیت باید از هر جهت عقل پسند باشد، زیرا «معروف» به معنی شناخته شده برای عقل و خرد است. هم از نظر مبلغ و مقدار و هم از نظر شخصی که وصیت به نام او شده و هم از جهات دیگر، باید طوری باشد که عرف عقلاء، آن را عملی شایسته بدانند، نه یک نوع تبعیض ناروا و مایه نزاع و دعوا و انحراف از اصول حق و عدالت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«معروف»: پسندیده و کار عادلانه‌ای که ستم و تجاوزی در آن نیست. «حَضَرَ»: حاضر شد، فرا رسید. «حَقٌّ»: درست، ثابت، لازم و واجب.

وصیت، دستوری سازنده

قرآن شریف در دو آیه قبل، بخشی از تدابیر سنجیده و عادلانه اسلام را در راه تأمین حق حیات ترسیم کرد؛ و اینکه، در این آیات، از برنامه‌ای سخن به میان می‌آورد که بیشتر بعد اقتصادی و حقوقی و خانوادگی دارد و آن عبارت است از وصیت شایسته و منصفانه، پیش از فرارسیدن مرگ. «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ» بر شما مردم باایمان مقرر شده است که هر گاه یکی از شما را مرگ فرا رسد «كُتِبَ» یعنی مقرر و لازم و واجب شد؛ و تفسیر «إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ» این است که «آثار و نشانه‌های مرگ همچون: بیماری، خطر، پیری و مانند آنها پدیدار شود، نه آنکه فرشته مرگ برسد» و پاره‌ای نیز بر آنند که پیش از همه اینها، در حال صحت و سلامت وصیت کند. «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» اگر مالی بر جای می‌گذارد (صفحه ۶۰) در اینکه این ثروت و دارایی باید چه اندازه باشد تا وصیت بر آن لازم شود، دیدگاهها متفاوت است: ۱. عده‌ای معتقدند که مال و ثروتی داشته باشد؛ کم یا زیاد، تفاوتی ندارد. ۲ و گروهی دیگر بر این اعتقادند که کمتر از هزار یا پانصد درهم نباشد؛ و دسته‌ای آن را میانگین هشتصد تا هزار درهم عنوان ساخته‌اند که باید برای آن و بیشتر از آن، وصیت پسندیده‌ای بنویسید. آورده‌اند که امیر مؤمنان علیه‌السلام به عیادت یکی از دوستان خود رفته بود؛ و او ضمن بیان وضعیت مالی خویش پرسید که آیا باید وصیت کند؟ آن حضرت فرمود: نه؛ چون دارایی تو هفتصد درهم است و قرآن دارایی فراوان را در نظر دارد که می‌فرماید: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا». به عقیده مؤلف، دیدگاه دوم درست است؛ چرا که فرموده امیر مؤمنان علیه‌السلام، بهترین راهگشا و دلیل برای ما است. «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ» به شیوه‌ای پسندیده [و شایسته]، برای پدر و مادر و نزدیکان [خود] وصیت کند سبک شایسته در وصیت این است که وصیتنامه به گونه‌ای عادلانه و انسانی نوشته شود که در آن نه در حق کسی ستم و بیدادی رفته باشد و نه تحمیل و تجاوزی و صاحبان بینش و خرد آن را گواهی کنند. برخی را اعتقاد بر آن است که ممکن است واژه «مَعْرُوفِ» به این معنا باشد که به مقدار شایسته‌ای در حق پدر و مادر و نزدیکان وصیت کند؛ نه اینکه با ثروت فراوان مبلغ ناچیزی وصیت کند که در این صورت کارش شایسته نیست. جمعی از مفسران می‌گویند: ممکن است واژه «مَعْرُوفِ» مربوط به وصیت کننده باشد و تفسیر آن این باشد که: وصیت کننده طریق

شایسته‌ای را در وصیت خود در پیش گیرد و چنان نباشد که برای ثروتمندان فامیل یا خویشاوندان دور وصیت کند و برایشان بهره‌ای قرار دهد، اما برای بینوایان و خویشان نزدیک آنگونه که شایسته است، بهره‌ای قرار ندهد. (صفحه ۶۱) «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» این [شیوه]، بر پروا پیشگان واجب شده است این جمله از آیه شریفه، بر لزوم وصیت تأکید می‌کند. گروهی از مفسران بر این عقیده‌اند که بعضی از آیات یا روایات مربوط به ارث، این آیه شریفه را نسخ کرده‌اند؛ و دسته‌ای نیز بر این پندارند که این آیه در مورد کسانی که ارث می‌برند، نسخ شده است و درباره کسانی که ارث نمی‌برند، باید وصیت شود؛ جمعی نیز معتقدند که این آیه شریفه منافاتی با آیات ارث ندارد و نسخ نشده است. به اعتقاد ما و همه محققان و اندیشمندان ما، آیه شریفه نسخ نشده است؛ چرا که نسخ در صورتی تحقق می‌یابد که در پیام دو آیه ناسازگاری کامل وجود داشته باشد، در حالی که میان آیات ارث و آیه وصیت، چنین نیست. طرفداران دیدگاه نخست، به روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله استناد کرده‌اند که: «لَا وَصِيَّةَ لِرِثِّ»؛ که این روایت را چنانچه از نظر سند نیز درست باشد (که چنین نیست)، باز هم نمی‌توان در مقابل آیه وصیت قرار داد؛ زیرا در روایت آگاهی اندکی است، حال آنکه بیان قرآن، کامل و قطعی است. افزون بر این، اگر سند و دلالت روایت مزبور درست و روشن بود، می‌توانست کل آیه شریفه را تخصیص بزند و در نتیجه بگوییم: نوشتن وصیت در مواردی فراتر از ۳۱ داری، روا نیست. پاره‌ای از مفسران عقیده دارند که این آیه بدان دلیل نسخ شده است که به اجماع همه کارشناسان فقه، وصیت واجب نیست. این ادعا نیز درست نیست؛ چرا که حتی اگر وصیت را واجب ندانیم، چه مانعی دارد که آیه شریفه بیانگر یک دستور مستحب اخلاقی و خانوادگی و مالی باشد؟ بویژه آنکه در مورد این دستور انسانی، روایات بسیاری نیز از امامان نور و آموزگاران راستین قرآن علیهم‌السلام رسیده است که برای نمونه، به برخی نظر می‌افکنیم: ۱. از حضرت باقر علیه‌السلام نقل کرده‌اند که در پاسخ کسی که از درستی و روا بودن وصیت می‌پرسید فرمود: آری؛ وصیت کسی که وارث دارد، درست است و آنگاه همین آیه شریفه را تلاوت فرمود که: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا...» (صفحه ۶۲) ۲. از امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز نقل کرده‌اند که فرمود: «مَنْ لَمْ يُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِدَوَى قَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَا يَرِثُ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ». کسی که به هنگام مرگ، برای خویشاوندان دورترش که از او ارث نمی‌برند، وصیت پسندیده‌ای نکند، زندگی و عملکردش با گناه و کوتاهی در ادای وظیفه به پایان رسیده است. ۳. همچنین از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ وَصِيَّةٍ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً» هر که بدون وصیت از دنیا برود، مرگش به سان مرگ جاهلیت است. ۴ و نیز فرمود: «مَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ كَانَ نَقْصًا فِي مُرُوءَتِهِ وَعَقْلِهِ». کسی که هنگام مرگ وصیت شایسته‌ای نکند، همین کوتاهی نشانگر کاستی جوانمردی و خردمندی اوست. ۵. از ششمین امام نور علیه‌السلام است که فرمود: «مَا يَتَّبِعِي لَأَمْرِ مُسْلِمٍ أَنْ يَبِيَّتَ إِلَّا وَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ». بر انسان مسلمان نزدیک که شب سر بر بالین نهد، مگر اینکه وصیتنامه‌اش را زیر سرش قرار داده باشد. (صفحه ۶۳)

۹. افراد خانواده عامل آزمایش و تربیت یکدیگر هستند

اشاره

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالبَنِينَ وَالقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ وَالحَيْلِ الْمَسْوَمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمِآبِ محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند، ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خدا است. (۱۴) آل عمران

شرح آیه از تفسیر نمونه

جاذبه زینت‌های مادی

«شَهَوَات» جمع «شَهْوَةٌ» به معنی علاقه شدید به چیزی است، ولی در آیه بالا، به معنی «مُشْتَهَات» (اشیاء مورد علاقه) به کار رفته است. درست است که بدون این وسایل، نمی‌توان زندگی کرد و حتی پیمودن راه معنویت و سعادت نیز بدون وسایل مادی، غیرممکن است، اما استفاده کردن از آنها در این مسیر، مطلبی است و دل‌بستگی فوق العاده و پرستش آنها و هدف‌نهایی بودن، مطلب دیگر. جمله «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ» که به صورت فعل مجهول ذکر شده، می‌گوید: علاقه به زن و فرزند و اموال و ثروت‌ها در نظر مردم زینت داده شده است، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که؛ زینت دهنده چه کسی است؟ آن چه در تفسیر آیه صحیح به نظر می‌رسد، این است که زینت دهنده، خداوند است از طریق دستگاه آفرینش و نهاد و خلقت آدمی. زیرا خدا است که عشق به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش ببرد، همانطور که در آیه ۷ سوره کهف آمده: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَهْلَهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: ما آن چه را در روی زمین هست، زینت برای آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدام یک عملشان بهتر است». یعنی از این عشق و علاقه تنها در مسیر خوشبختی و (صفحه ۶۴) سازندگی بهره گیرند نه در مسیر فساد و ویران‌گری. آیه مورد بحث و سایر آیات مشابه آن، هیچگاه علاقه معتدل نسبت به زن و فرزندان و اموال و ثروت را نکوهش نمی‌کند، زیرا پیشبرد اهداف معنوی بدون وسایل مادی، ممکن نیست، به علاوه قانون شریعت هرگز برضد قانون خلقت و آفرینش نمی‌تواند باشد، آن چه مورد نکوهش است، عشق و علاقه افراطی و به عبارت دیگر، پرستش این موضوعات است.

منظور از «الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةُ» و «الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةُ» چیست؟

واژه «قناطر» جمع «قنطار» به معنی چیز محکم است و سپس به مال زیاد گفته شده است و اگر مشاهده می‌کنیم «پل» را «قَنْطَرَه» و «اشخاص باهوش» را «قَنْطَر» می‌گویند، به خاطر استحکام در بنا یا در تفکر آنها است، «مُقَنْطَرَه» نیز اسم مفعول از همان ماده به معنی مضاعف و مکرر آن می‌باشد و ذکر این دو کلمه، پشت سر هم، برای تأکید است، شبیه تعبیری که در فارسی امروز رایج است که می‌گویند: «فلان کس صاحب «آلاف» و «ألوف» می‌باشد»، یعنی ثروت زیادی دارد. واژه «خَیْل» اسم جمع است و به معنی اسب‌ها یا اسب سواران، هر دو است، البته در آیه مورد بحث منظور، همان معنی اول است. کلمه «مُسَوَّمَه» در اصل به معنی نشان‌دار است و نشان داشتن آن، یا به خاطر برازندگی اندام و مشخص بودن چهره و یا به خاطر تعلیم و تربیت آنها و آمادگی برای سواری در میدان جنگ است. بنابراین آیه مورد بحث به شش چیز از سرمایه‌های مهم زندگی که عبارتند از؛ زن، فرزند، پول‌های نقد، مرکب‌های ممتاز، چهارپایانی که در دامداری مورد استفاده هستند (أنعام) و زراعت‌ها (حَرْث) اشاره می‌کند که ارکان زندگی مادی انسان را تشکیل می‌دهند.

منظور از «متاع حیات دنیا» چیست؟

«متاع» به چیزی می‌گویند که انسان از آن بهره‌مند می‌شود و «حیات دنیا» به معنی زندگی پایین و پست است، بنابراین معنی جمله «ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، چنین می‌شود که؛ اگر کسی تنها به این امور شش‌گانه به عنوان هدف‌نهایی عشق ورزد و (صفحه ۶۵) از آنها به صورت نردبانی در مسیر زندگی انسانی بهره‌نگیرد، چنین کسی تن به زندگی پستی داده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«شَهَوَات»: جمع «شَهْوَت»؛ و به معنای خواستنی‌ها و تمایلاتی است که برای ادامه زندگی جانداران ضروری است و خدای فرزانه به همین دلیل در سازمان وجودشان آفریده است. «قَنَاطِير»: جمع «قَنَاطِر» به معنای «دارایی هنگفت». اصل این واژه، به معنای «محکم کاری» است. «مُقَنَطِرَةٌ»: از «قَنَطِرَةٌ» برگرفته شده، که صیغه مفعولی است؛ و در اینجا برای تأکید به کار رفته است، به سان «حَجْرًا مَحْجُورًا» یا «نَسِيًا مَنَسِيًّا». «خَيْل»: به نژادی خاص از اسب گفته می‌شود. اصل این واژه از «خیال» است؛ و بدان جهت به این اسم نامیده شده است که سوار بر آن، شکوه و عظمتی را در خویشتن می‌پندارد. «مُسَوَّمَةٌ»: از «سَوَّم» به معنای «چرانید» برگرفته شده؛ و «سیم» نیز به مفهوم «نیکو» است و گاه به نشانه و علامت گفته می‌شود.

مواع شناخت و بینش

در آیه‌ای که گذشت از بینش و خداوندگاران بینش سخن به میان آمد؛ و اکنون در این آیه شریفه، پیرامون مواع بینش و مهمترین چیزهایی بحث می‌شود که مردم را از راه درست و دریافت و شناخت حق بازمی‌دارد و آنان را به سوی دنیا و ارزشهای مادی آن سوق می‌دهد. «زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنَطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ» عشق ورزیدن به خواستنیها از عشق به زنان گرفته تا فرزندان، گنجینه‌های آکنده از (صفحه ۶۶) طلا و نقره، اسبهای نشاندار و چهارپایان دیگر و کشتزارها برای مردم آراسته شده است. در پاسخ به این پرسش که این زینت دهنده زنان، فرزندان و اموال کیست، دیدگاهها متفاوت است: ۱. به باور پاره‌ای این زینت دهنده، شیطان است؛ چرا که هیچکس بیش از آفریدگار هستی دنیا و ارزشهای مادی آن را نکوهش نکرده و از هدف ساختن و دلبستگی به آنها هشدار نداده است. ۲. اما گروهی بر خلاف طرفداران دیدگاه نخست، بر آنند که آفریدگار جهان و انسان، خود ریشه این عشق و خواستن را که همان تمایلات باشند در نهاد بشر سرشته است؛ تا تکلیف کردن آنان و آزمودنشان را در دنیا مقرر دارد. این گروه بر آیه شریفه زیر استناد می‌کنند: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». (۱) ما هر چه را که بر روی زمین است، زینت آن ساختیم؛ تا آنان را بیازماییم که کدامین آنان نیکو کردارترند. ۳ و برخی نیز بر این اعتقادند که این زینت دهنده، هم خدا است و هم شیطان؛ بدین صورت که آفریدگار هستی، زینت دهنده نیکبها و شایستگیها و ارزشهای والای انسانی و معنوی است و شیطان دلفریب سازنده زشتیها و گناهان در نظر بندگان خداست. علت آنکه در این آیه شریفه، پیش از همه، از زنان نام برده شده، این است که به نظر بسیاری، فریبندگی آنان از همه بیشتر است و از پی آنان از فرزندان یاد می‌شود؛ چرا که دوستی به آنان، گناه انسان را به آلودگی به حرام و گناه سوق می‌دهد. روایت کرده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، روزی به «أَشْعَث» داماد «حَمْرَةَ» فرمود: آیا از دختر «حَمْرَةَ» فرزندی نداری؟ پاسخ داد: چرا ای پیامبر خدا! از او پسری دارم و ای کاش ثروت بسیاری داشتم و در راه سلامت و موفقیت او انفاق می‌کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری؛ چرا اینگونه نباشد؟ مگر نه اینکه فرزندان، روشنی چشم ۱. سوره کَهْف، آیه ۷. (صفحه ۶۷) پدران و مادرانند و در همان حال مایه ترس و بخل و حزن و اندوه آنان؟ در مورد واژه «قَنَاطِير» و اندازه آن نیز نظرهای مختلفی ارائه شده است: ۱. بعضی آن را هزار و دویست «أَوْقِيَّة» گفته‌اند؛ ۲ و برخی یکهزار و دویست مثقال زر و سیم. ۳. جمعی آن را هزار دینار و یا دوازده هزار درهم دانسته‌اند؛ ۴ و پاره‌ای دیگر، هشتاد هزار درهم یا صد رطل. ۵. عدّه‌ای گفته‌اند: اندازه «قَنَاطِير»، یکهزار دینار است؛ ۶ و گروهی دیگر آن را به اندازه پوست گاوی آکنده از طلا- دانسته‌اند. دیدگاه آخر، از دو امام راستین: حضرت باقر و صادق علیهم السلام نیز روایت شده است. همچنین در مفهوم واژه «مُقَنَطِرَةٌ» و اندازه آن، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی آن را دو

برابر «قنطیر» دانسته‌اند؛ ۲ و برخی دیگر، نه قنطار. ۳. عده‌ای آن را به «ثروت‌های انباشته و روی هم چیده شده» معنا کرده‌اند؛ ۴. گروهی دیگر آن را به مفهوم «ثروت و دارایی گرد آمده در یکجا» گرفته‌اند. ۵ و جمعی نیز معتقدند که «مُقَنْطَرَةٌ» عبارت است از انبوهی از زر و سیم. پاره‌ای هم گفته‌اند که «قنطار» تنها به طلای انباشته شده گفته می‌شود؛ که این نظر، درست نیست؛ چرا که خداوند در این آیه شریفه طلا- و نقره را با هم آورده است. به باور مؤلف، وجه مشترک همه این دیدگاه‌ها، این واقعیت است که «مُقَنْطَرَةٌ» به ثروتی سرشار و فراوان گفته می‌شود. واژه «مُسَيِّوَمَةٌ» را نیز به صورت‌های زیر معنا کرده‌اند: ۱. اسبان دونده. ۲. اسبان خوب؛ چرا که واژه «مُسَوِّمَةٌ» از «سیماء» که به همین معناست، گرفته شده است. ۳. اسبان تربیت شده. ۴. اسبان مهیا و آماده شده برای جهاد و پیکار. (صفحه ۶۸) منظور از «أنعام» چهارپایان در این آیه شریفه، شتر، گاو و گوسفند است؛ و مقصود از «حَرْث» کشتزار مزارع و بوستانها و باغها است. تمامی آنچه برشمرده شد، از ارزشهای مادی و چیزهای دوست‌داشتنی و مورد پسند انسان است و آدمی بطور طبیعی خواهان آنهاست و در زندگی از آنها بهره می‌برد؛ گرچه پس از زمانی از او باز پس گرفته می‌شود، چرا که بازگشت همه به سوی خداست. بنابراین، زیننده است که در مورد آنها پارسایی پیشه کرد و به آنچه نزد خداست، روی آورد. «ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» و این جمله، هشدار است که: اینها همه، کالاهای ناچیز زندگی این دنیایند و پس از اندک زمانی از دست می‌روند؛ و سرانجام نیک و حسن عاقبت، تنها نزد خداست. (صفحه ۶۹)

۱۰. آیه «قُلْ أَتُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ ...»

آیه

«قُلْ أَتُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَمُ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»

ترجمه

بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه‌های مادی) بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده‌اند (و از این سرمایه‌ها، در راه مشروع و حق و عدالت، استفاده می‌کنند)، در نزد پروردگارشان (در جهان دیگر) باغ‌هایی است که نهرها از پای درختانش می‌گذرد، همیشه در آن خواهند بود و همسرانی پاکیزه و خشنودی خداوند (نصیب آنها است) و خدا به (امور) بندگان بینا است. (۱۵ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری این باغ‌های بهشتی بر خلاف غالب باغ‌های این جهان، هرگز آب روان از پای درختانش قطع نمی‌شود و بر خلاف مواهب مادی این جهان که بسیار زودگذر و ناپایدار است، جاودانی و ابدی است. همسران آن جهان، بر خلاف بسیاری از زیارویان این جهان، هیچ نقطه تاریک و منفی در جسم و جان آنها نیست و از هر عیب و نقصی پاک و پاکیزه‌اند، همه اینها در یک طرف و مسأله خشنودی خداوند (رضوان من الله) که برترین نعمت‌های معنوی است، یک طرف، آری این نعمت معنوی، مافوق تصور نیز در انتظار مؤمنان پرهیزکار است. در واقع قرآن مجید در این آیه به افراد باایمان اعلام می‌کند که اگر به زندگی حلال دنیا قناعت کنند و از لذات نامشروع و هوس‌های سرکش و ظلم و ستم به دیگران پرهیزند، خداوند لذاتی برتر و بالاتر در جهت مادی و معنوی که از هر گونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است، نصیب آنها خواهد کرد. در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که؛ آیا در بهشت،

لذات مادی هم وجود دارد؟ بعضی چنین می‌پندارند که لذایذ مادی، منحصر به این جهان است و در آن جهان اثری از این لذایذ نیست و تمام تعبیراتی که در آیات قرآن درباره باغ‌های بهشتی و انواع میوه‌ها و آب‌های جاری و همسران خوب آمده، کنایه از یک سلسله مقامات و مواهب معنوی است که از باب «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (با مردم به اندازه فکرشان سخن بگو)، به این صورت تعبیر شده است. ولی در برابر این (صفحه ۷۰) پندار باید گفت: هنگامی که ما طبق صریح آیات فراوانی از قرآن کریم، «معاد جسمانی» را قبول کردیم، باید برای هر دو قسمت (جسم و روح) موهبت‌هایی به تناسب آن‌ها، منتهی در سطحی عالی‌تر وجود داشته باشد و اتفاقاً در این آیه اشاره به هر دو قسمت شده، هم آن چه شایسته معاد جسمانی است و هم آن چه شایسته روح و رستخیز ارواح می‌باشد. در واقع آن‌ها که تمام نعمت‌های مادی آن جهان را کنایه از این نعمت‌های معنوی می‌گیرند، تحت تأثیر مکتب‌های التقاطی قرار گرفته علاوه بر این که بدون جهت ظواهر آیات قرآن را تأویل کرده، معاد جسمانی و لوازم آن را به کلی فراموش نموده و منکر شده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن شریف پس از تحقیر دنیا و ارزشهای مادی و رهنمود به سوی زهد و پارسایی، اینک به وصف شکوه و عظمت سرای دیگر می‌پردازد و مردم را به فراهم آوردن زاد و توشه معنوی و انجام دادن کارهای شایسته تشویق می‌کند. «قُلْ أَتُبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» ای پیامبر! به مردم بگو: آیا شما را به بهتر از اینها دوست داشتین و ارزشها و لذتها و فریبندهای مادی و دنیوی خبر بدهم؟ برای آنان که پروا پیشه ساخته و از ضد ارزشها دوری گزیده‌اند، نزد پروردگارش بوستانهایی است که از زیر درختان آنها جویهای آب زلال و شفاف جاری است. پاره‌ای از مفسران معتقدند که پرسش در این آیه شریفه، با «عِنْدَ رَبِّهِمْ» خاتمه می‌یابد و خبر از آنچه بهتر است، از «جَنَّاتٌ تَجْرِي» آغاز می‌شود. اما گروهی دیگر بر آنند که پایان استفهام، «بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ» است و خبر از آنچه بهتر است، از «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» شروع می‌شود. «خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» آنان در آن بوستانهای بهشت جاودانه‌اند؛ و زنانی که از هر گونه آلودگی ظاهری و صفات ناپسند اخلاقی و انسانی پاک و پاکیزه‌اند و نیز خشنودی خدا برای (صفحه ۷۱) آنان خواهد بود؛ و خدا به حال و روز و رفتار و عملکرد بندگان بینا است. (صفحه ۷۲)

۱۱. سیمای خانواده شایسته

اشاره

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ همانها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم در می‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد. (۱۳۴ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«كَظْمٌ» در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد و به طور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می‌شوند و از اعمال آن خودداری می‌نمایند به کار می‌رود. «غَيْظٌ» به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق‌العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملایمات به انسان دست می‌دهد. از آن جا که در آیه قبل وعده بهشت جاویدان به پرهیزکاران داده شده در این آیه پرهیزکاران را معرفی می‌کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است: ۱ «آنها در

همه حال انفاق می‌کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پیرشانی و محرومیتند» (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ). آنها با این عمل ثابت می‌کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و به همین دلیل تحت هر شرایطی اقدام به این کار می‌کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می‌کنند نشان می‌دهند که این صفت در آنها ریشه‌دار است. ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می‌تواند انفاق کند؟ پاسخ این سؤال روشن است: زیرا اولاً- افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی می‌توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند و ثانیاً انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هرگونه موهبت خدادادی را شامل می‌شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر و به این ترتیب خداوند می‌خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا (صفحه ۷۳) از رذائل اخلاقی فراوانی که از «بخل» سرچشمه می‌گیرد برکنار بمانند. آنها که انفاق‌های کوچک را در راه خدا ناچیز می‌شمارند برای این است که هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند، و گرنه اگر همین کمک‌های جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلاً اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی به وسیله آن می‌توانند انجام دهند، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می‌شود. جالب توجه این که در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران «انفاق» ذکر شده، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که درباره ربا خواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می‌کند، به علاوه گذشت از مال و ثروت آن هم در حال خوشی و تنگدستی روشن‌ترین نشانه مقام تقوا است. ۲ «آنها بر خشم خود مسلطند» (وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ). حالت خشم و غضب از خطرناک‌ترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمایی می‌کند و بسیاری از جنایات و تصمیم‌های خطرناکی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می‌شود و لذا در آیه فوق دوّمین صفت برجسته پرهیزکاران را فروربردن خشم معرفی کرده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ إِفْذَائِهِ مَلَأَهُ اللَّهُ أَمْنًا وَآيْمَانًا: آن کس که خشم خود را فرو ببرد با این که قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می‌کند». ۳ «آنها از خطای مردم می‌گذرند» (وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ). فروربردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت باید «كَظَمَ غَيْظًا» توأم با «عفو و بخشش» گردد، لذا به دنبال صفت عالی خویشترداری و فروربردن خشم، مسأله عفو و گذشت را بیان نموده، البته منظور (صفحه ۷۴) گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می‌شود. ۴ «آنها نیکوکارند» (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ). در اینجا اشاره به مرحله‌ای عالی‌تر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سرهم قرار گرفته‌اند و آن این است که انسان نه تنها خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند به طوری که در آینده چنان صحنه‌ای تکرار نشود، به طور خلاصه نخست دستور به خویشترداری در برابر خشم و پس از آن دستور به شستن قلب خود و سپس دستور به شستن قلب طرف می‌دهد. در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل آیه فوق نقل شده چنین می‌خوانیم که: یکی از کنیزان امام علی بن الحسین به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می‌فرماید: (وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ) امام فرمود: «خشم خود را فرو بردم»، عرض کرد: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» فرمود: «تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد»، او مجدداً گفت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» امام فرمود: «تو را در راه خدا آزاد کردم». (۱) این حدیث شاهد زنده‌ای است بر این که سه مرحله مزبور هر کدام مرحله‌ای عالی‌تر از مرحله قبل است.

**** ۱- به «دُرُّ الْمَنْثُورِ» و «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» در ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود. (صفحه ۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«كَظْمٍ»: این واژه در فرهنگ عرب، به معنای بستن سر مشک آبی است که پر شده است؛ و به همین تناسب، در مورد کسانی که از خشم آکنده می‌شوند اما به دلایلی خشم خویش را فرو می‌برند؛ به کار می‌رود و «كَظْمَهُ» به معنای قناتی است که از زیر زمین روان است. تفاوت «خشم» و «غَيْظٌ» آن است که خشم در برابر خشنودی و تصمیم بر کيفر کسی می‌باشد که درخور آن است؛ اما غیظ، هیجان در برابر گناه و زشتی است. به همین جهت در مورد خدا، خشم به کار می‌رود، نه غیظ.

پرتوی از سیمای خانواده بهشتی

قرآن در این آیه پرتوی از سیمای خانواده بهشتی را ترسیم می‌کند و می‌فرماید: «الَّذِينَ يُتَّقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» همانان که در گشایش و تنگنا، انفاق می‌کنند در تفسیر دو واژه «سَرَّاءِ» و «ضَرَّاءِ» دو نظر ارائه شده است: ۱. بعضی این دو واژه را به معنای «تنگدستی و گشایش» گرفته‌اند. ۲ و برخی آن دو را به «شادمانی و اندوه» معنا کرده‌اند و معتقدند آیه شریفه بیانگر این واقعیت است که این فراز و نشیبها و حالات گوناگون روحی، هرگز آنان را از انفاق در راه خدا باز نمی‌دارد. «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» و آنان که به هنگام جوشش خشم، آن را فرو می‌برند و از کسانی که به آنان خسارت و آزار رسانده‌اند، انتقام نمی‌گیرند و به جای آن شکیبایی پیشه می‌سازند. و نیز آنان که از گناه و لغزش مردم در صورتی که نظام جامعه گسیخته نشود، می‌گذرند. «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (صفحه ۷۶) آیه شریفه بیان می‌دارد که هر که اینگونه شد و به این ویژگیها آراسته گردید، نیکوکار است؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد و به آنان پاداشی عظیم می‌دهد. به اعتقاد دسته‌ای از مفسران، ممکن است احسان و نیکی، خود یکی دیگر از ویژگیهای پروا پیشگان و شرط تقوی باشد و در تفسیر واژه «احسان»، برخی بر آنند که منظور این است که به کسانی نیکی کنی که در مورد تو بدرفتاری کرده‌اند؛ چرا که نیکی به کسانی که به تو نیکی کرده‌اند، نوعی داد و ستد و معامله است، نه نیکی و نیکوکاری.

پرتوی از روایات در مورد سخاوت و انفاق

نخستین ارزشی که آفریدگار هستی آن را از ویژگیهای اهل بهشت شمرده و مردم را بدان ترغیب فرموده، خصیصه انسانی و اخلاقی بخشندگی و سخاوت است. در این مورد، روایات ارزنده و انسانساز نیز رسیده است که به برخی از آنها نظر می‌افکنیم: ۱. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: السَّخَاءُ شَجْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا مَنْ تَعَلَّقَ بِبَعْضِنِ مِنْ أَغْصَانِهَا قَادَتْهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْبُخْلُ شَجْرَةٌ فِي النَّارِ أَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِبَعْضِنِ مِنْ أَغْصَانِهَا قَادَتْهُ إِلَى النَّارِ (۱) بخشندگی و سخاوت، درخت پر میوه‌ای است در بهشت که شاخه و برگ آن تا دنیا گسترش یافته است؛ هر که به شاخه‌ای از آن در آویزد، او را به بهشت بر طراوت خدا راه می‌نماید و بخل و تنگ چشمی، درختی است از درختهای دوزخ که شاخساران آن تا دنیا امتداد یافته است؛ هر که به شاخه‌ای از آن چنگ زند، او را به دوزخ راه خواهد نمود. ۲. امیر مومنان علیه‌السلام فرمود: «الْجَنَّةُ دَارُ الْأَسْحِيَاءِ». (۲) بهشت، خانه و قرارگاه سخاوتمندان است. ۳ و نیز فرمود: «السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ وَبَعِيدٌ مِنَ النَّارِ وَالْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ

اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ وَقَرِيبٌ مِنَ النَّارِ». (۳) ۱. كَثُرَ الْعَمِيَالُ، ج ۶، ص ۳۳۷، ح ۱۵۹۲۷. ۲. الكافي، ج ۴، ص ۹. عُيُون أخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۱۲. (صفحه ۷۷) بخشنده، به خدا و بهشت و مردم نزدیک و از آتش دوزخ دور است؛ و بخیل، به عکس او، از خدا و بهشت و مردم دور و به آتش دوزخ بسیار نزدیک است.

ارزش انسانی و اخلاقی فرو بردن خشم و غضب

آفریدگار هستی در ادامه آیه شریفه، فرو بردن خشم را نیز از ویژگی‌های دیگر بهشتیان و پروا پیشگان عنوان می‌سازد. ۱. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: «مَنْ كَظَمَ غَيْظَهُ وَهُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ إِتْقَانِهِ مَلَأَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ آمِنًا وَ إِيْمَانًا». (۱) هر که خشم خود را فرو برد در حالی که می‌تواند انتقام بگیرد، خداوند وجود او را در روز رستاخیز، سرشار از شادمانی، امتیث و ایمان می‌سازد. ۲. همچنین روایت کرده‌اند که فرمود: «كَاطِمُ الْغَيْظِ كَضَارِبِ السَّيْفِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فِي وَجْهِ عَدُوِّهِ». (۲) فرو برنده خشم همانند کسی است که با شمشیر آخته رویاروی دشمنان خدا ایستاده و در راه او شمشیر می‌زند. ۳ و نیز فرمود: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ ثُمَّ ذَكَرَ ... وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (۳ ... ۳) قهرمان آن نیست که در میدان کشتی پیروز شود، بلکه کسی است که به هنگام غضب زمام نفس خویش را به کف داشته باشد و آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کرد که: «وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» ... ۴. همچنین از آن حضرت است که: «إِنَّ هَؤُلَاءِ فِي أُمَّتِي قَلِيلٌ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ». (۴) این دسته از مردم، در جامعه و امت من بسیار اندکند و فقط خدا باید آنان را مدد رساند؛ اما در جامعه‌های پیشین شمار آنها بسیار بوده است. ۱. عُيُون أخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۱۲. ۲. الْمُعْجَمُ الْكَبِيرُ، لِلطَّبْرَانِيِّ، ص ۱۲. ۳. الْمُعْجَمُ الْكَبِيرُ، لِلطَّبْرَانِيِّ، ص ۱۲. ۴. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۳۴ و صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۱۴. ۵. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۴۶۴. (صفحه ۷۸) نکته‌ای ظریف نکته‌ای ظریف و درسی انسان ساز در این آیه شریفه هست و آن اینکه: «گذشت از لغزشهای دیگران، اگرچه واجب نیست، بسیار مورد رضای خداست». پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این خصوص فرموده است: «مَا عَفَا رَجُلٌ مَظْلَمَةً قَطُّ إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ بِهَا عِزًّا». هیچ انسانی از حق خویش در مورد دیگری نگذشت، جز اینکه خدا به برکت آن عمل انسانی، شکوه و عزتی به او ارزانی داشت. نیکوکاران و از پی آن، خداوند از نیکوکاران سخن به میان می‌آورد و به روشنی می‌فرماید که آنان را دوست دارد. نیکوکار، انسان شایسته‌ای است که فقط به خاطر خدا نعمتی خالص به دیگری می‌بخشد و برای خشنودی او کارهای شایسته انجام می‌دهد. در این مورد آورده‌اند که روزی یکی از کنیزان چهارمین امام نور، با ظرفی، آب بر دست آن بزرگوار می‌ریخت که ظرف آب از دستش افتاد و آب جوشان، دستهای آن حضرت را سوزاند. امام چهارم سر بلند کرد و نگاهی به کنیز انداخت؛ که آن بنده هوشمند خدا گفت: خداوند می‌فرماید: «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ». حضرت فرمود: خشم خویش را فرو بردم. گفت: می‌فرماید: «وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» فرمود: گذشت کردم. گفت: می‌فرماید «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». فرمود: برو که تو را در راه خدا آزاد ساختم. (صفحه ۷۹)

۱۲. آیه نفی خشونت نسبت به خانواده

اشاره

نفی خشونت نسبت به خانواده و الذین إذا فعلوا فاحشه أو ظلموا أنفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من يغفر الذنوب إلا الله و لم يصروا على ما فعلوا و هم يعلمون و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود، طلب آمرزش می‌کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ و بر گناه، اصرار نمی‌ورزند، با این که می‌دانند. (۱۳۵ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فَاحْشَةً» از ماده فُحْش و فُحْشَاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی «تجاوز از حد» است که هر گناهی را شامل می‌شود. ۵ در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که «آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند به زودی به یاد خدا می‌افتند و توبه می‌کنند و هیچگاه اصرار بر گناه نمی‌ورزند». از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می‌شود که انسان تا به یاد خدا است مرتکب گناه نمی‌شود آنگاه مرتکب گناه می‌شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فراگیرد، اما این فراموش کاری و غفلت در افراد پرهیزکار دیری نمی‌پایید، به زودی به یاد خدا می‌افتند و گذشته را جبران می‌کنند، آنها احساس می‌کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آموزش گناهان خویش را از او بخواهند. «کیست جز خدا که گناهان را ببخشد» (وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ). باید توجه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشان نیز ذکر شده «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره و ظلم بر خویشان اشاره به گناهان صغیره است. در پایان آیه برای تأکید می‌گوید: «آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند و تکرار گناه نمی‌کنند» (وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ). در ذیل این آیه از امام باقر نقل شده که (صفحه ۸۰) فرمود: «الْأَصْرَارُ أَنْ يَذْنِبَ الذَّنْبَ فَلَا يَسْتَعْفِرُ اللَّهَ وَلَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِتَوْبَةٍ فَذَلِكَ الْأَصْرَارُ: اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد این است اصرار بر گناه». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«فَاحْشَةً»: برگرفته از ماده «فُحْش» به معنای «کار بسیار زننده و زشت» است. «أَصْرَارُ»: پافشاری بر اندیشه یا عقیده یا کاری.

شأن نزول

در شأن نزول آیه مورد بحث دو روایت رسیده است: ۱. گروهی از مفسرین آورده‌اند که برخی از ایمان آوردگان به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و گفتند: «ای پیامبر خدا! آیا بنی اسرائیل در بارگاه خداوند از ما گرامی‌ترند که خدا کیفر گناهانشان را در همین دنیا می‌دهد؛ اما کیفر گناهان ما را به سرای آخرت می‌اندازد؟» و این پرسش بدان جهت بود که اگر یکی از آنان گناهی مرتکب می‌شد، بامدادان که از خواب برمی‌خاست، به کیفر گناهش، روی درب خانه‌اش نقش می‌بست که «گوش و بینی‌ات بریده باد»... و بدینوسیله رسوا می‌شد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان، به اندیشه فرو رفت؛ که فرشته وحی در رسیدن و این آیه شریفه را آورد؛ و بدین‌سان، آفریدگار هستی توبه و آمرزش خواهی را به جای آن رسوایی بزرگی که کفاره گناهان بنی اسرائیل در این جهان بود، برای امت پیامبر صلی الله علیه و آله مقرر فرمود. ۲. اما گروهی دیگر آورده‌اند که: بانویی به در مغازه مردی مسلمان به نام «نَبْهَان» رفت تا خرما بخرد. فروشنده برای فریب دادن زن گفت: «در خانه یا انبار خویش، خرما مرغوبتری دارم» و هنگامی که او را با این نقشه شوم به خانه برد، ****-۱- تفسیر «عَیَاشِی»، ذیل آیه. (صفحه ۸۱) دست تجاوز به سوی وی گشود و او را بوسید. آن زن با شرف و پاکدامن، بر او خروشید که: «مرگ بر تو باد! آیا از خدا نمی‌ترسی؟» فروشنده از نهیب قهرمانانه زن به خود آمد و به شدت پشیمان شد. زن به سلامت بیرون آمد و آن مرد به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و ضمن اعتراف به گناه، با ندامتی بسیار، راه چاره خواست و آنجا بود که این آیه مبارکه فرود آمد: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا ... در

آیه مورد بحث می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ» و کسانی که چون کار زشتی انجام دهند یا به خویشتن ستم روا دارند، به یاد خدا می‌افتند و او را با همه وجود یاد می‌کنند. در مفهوم دو واژه «فاحشه» و «ظلموا»، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی نخستین واژه را به مفهوم «عمل منافی با عفت» گرفته‌اند و دومی را سایر گناهان دانسته‌اند. ۲. برخی دیگر، واژه نخست را گناهان بزرگ و دومی را گناهان کوچک عنوان ساخته‌اند. ۳. عده‌ای گفته‌اند: «فاحشه» به هر گناه بزرگی خواه آشکار، خواه نهان اطلاق می‌شود. ۴ و پاره‌ای دیگر، «فاحشه» را به «کار زشت» و «ظلموا» را به «گفتار زشت» تفسیر کرده‌اند. مقصود از «به یاد خدا افتادن» این است که کیفر دردناک خدا و آتش شعله‌وری را که پروردگار برای تبهکاران برافروخته است، بیاد آورند؛ از گناه دست بشویند و به زشتی نزدیک نشوند. «فَاسْتَغْفِرُوا لِدُنُوبِهِمْ» و برای گناهان نشان، از خداوند آمرزش می‌خواهند. منظور این است که آنان پس از به فراموشی سپردن خدا و ارتکاب گناه، به خود آیند. پس، آفریدگار هستی این گروه از انسانها را می‌ستاید؛ چرا که آنان بعد از گمراهی، به راه درست می‌گرایند و جمعی بر آنند که آنان می‌گویند: بارخدا! گناهان ما را بیامرز که ما توبه کننده و پشیمانیم و دیگر گرد گناه نمی‌گردیم. (صفحه ۸۲) «وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» و جز خدا، چه کسی گناهان را می‌بخشاید؟ این جمله از آیه شریفه، نهایت لطف و بخشایش خدا را نشانگر است؛ و مقصود از آن، ترغیب گناهکاران به توبه و بازگشت به سوی خدا و طلب آمرزش و ایجاد حسن ظن در لغزشکاران و برانگیختن امید و نوید در آنان است. در این بیان، خدا به بندگانی که مرتکب گناه شده‌اند، می‌گوید: از خدایان پوزش بخواهید و طلب آمرزش کنید و جز او چه کسی می‌تواند گناهایتان ببخشد؟ تفاوت بخشش و آمرزش پروردگار با برخی بندگان شایسته و برزگمنش خود این است که آنان نیز از لغزشهای ممنوعان خود می‌گذرند، امّا گناهانی که درخور کیفر است، تنها باید از سوی پروردگار بخشوده شود و اوست که گناهان کبیره را که لغزشهای ما در برابر آنها ناچیز است عفو می‌کند. «وَلَمْ يَصِرْوا عَلٰی مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» و بر آنچه مرتکب شده‌اند، دانسته پافشاری نمی‌کنند. به عقیده گروهی از مفسران، منظور از اصرار نوزیدن بر گناه این است که بعد از ارتکاب گناه توبه کنند و آمرزش بخواهند. امّا باید دانست که مفهوم حقیقی توبه، فقط طلب آمرزش نیست، بلکه باید همراه با ترک گناه و تحوّل مطلوب اخلاقی و عملی باشد؛ چرا که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ گناهی در صورت تکرار و پافشاری بر آن، دیگر گناه کوچک یا صغیره نیست، همانگونه که هیچ گناهی هم اگر توبه واقعی از پی آن آید و گناهکار از آفریدگار هستی آمرزش بخواهد و راه و رسم خویش را اصلاح کند، دیگر گناه کبیره نخواهد بود و مورد عفو قرار می‌گیرد. «ابن عباس» در تفسیر خود می‌گوید: پافشاری بر گناه این است که انسان به ارتکاب گناه عادت کند و به تدریج توبه و آمرزش خواهی از خدا را به فراموشی سپارد. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» در این مورد نیز دیدگاهها متفاوت است: ۱. به باور گروهی منظور این است که این گناهکاران دانسته و با آگاهی، به گناه (صفحه ۸۳) دست یازیده و اینک توبه کرده‌اند و آمرزش خدا را می‌خواهند، نه اینکه از روی غفلت و ناآگاهی گناه کرده باشند، چرا که خداوند چنین کسانی را می‌بخشد. ۲ و به عقیده دسته‌ای دیگر، منظور این است که آنان به گناه خویش آگاهند و با این وصف، چنانچه توبه کنند گناهشان بخشوده می‌شود؛ چرا که در صورت ناآگاهی بر گناه و نداشتن راهی برای آگاهی، به کسی می‌مانند که ندانسته با مادر رضاعی خویش ازدواج کند که در این صورت گناهی بر او نیست. (صفحه ۸۴)

۱۳. **أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ**

ترجمه

آنها پاداششان آمرزش پروردگار و بهشت‌هایی است که از زیر درختانش، نهرها جاری است جاودانه در آن می‌مانند، چه نیکو است پاداش اهل عمل. (۱۳۶ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و «مغفرت» و شستشوی دل و جان و تکامل روحانی شده، سپس اشاره به مواهب مادی نموده و در پایان می‌گوید: «این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند» (وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ). نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهدات و مسؤولیت‌های خویش می‌گریزند. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» آنانند که پاداششان بر کارهای شایسته و توبه و بازگشت به سوی خدا آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستانهایی است که از زیر درختان آنها جویبارها روان است؛ و آنان در آنجا جاودانه خواهند بود. «وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» و پاداش آنان که عمل شایسته انجام می‌دهند، راستی چه نیکو پاداشی است! این پاداشها عبارتند از: ۱. بهشت پرتراوت و زیبای خدا؛ ۲. انواع پاداشها و آمرزشها؛ ۳. بخشایش گناهان و پرده‌پوشی از بدیها. آری؛ اینها پاداشهای شکوهمندی هستند که از مهر و فزون بخشی خدا سرچشمه **** * ۱- از آیات مورد بحث می‌توان در ارتباط با نفی خشونت نسبت به زنان و کودکان و اثبات مهرورزی در خانواده و بازسازی روانی جامعه استفاده کرد (مؤلف). (صفحه ۸۵) می‌گیرند؛ چه، چشم‌پوشی از کیفر گناهان به برکت توبه، مهر و بخششی از سوی خداست، گر چه انسان به برکت توبه از دیدگاه عقل، درخور پاداش می‌شود و پروردگار به توبه و بازگشت به سوی حق و عدالت دستور داده است و دستور به انجام دادن کارهای شایسته بدون پاداش زیبنده نیست. (صفحه ۸۶)

۱۴. آیه (چرا غالباً خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقت)

اشاره

چرا غالباً خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقت لا يُعْرَضُونَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها، تو را نفریبد. (۱۹۶ / آل عمران) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ این متاع ناچیزی است و سپس جایگاهشان دوزخ و چه بد جایگاهی است. (۱۹۷/آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سؤالی که برای جمعی از مسلمانان عصر پیامبر، مطرح بود یک سؤال عمومی و همگانی برای بسیاری از مردم در هر عصر و زمان است، آنها غالباً زندگی مرفه و پر ناز و نعمت گردنکشان و طغیانگران و فراعنه و افراد بی‌بند و بار را، با زندگی پر مشقت جمعی از افراد با ایمان مقایسه می‌کنند و می‌گویند چرا آنها با آن همه جنایت و آلودگی زندگی مرفه‌ای دارند و اینها با داشتن ایمان و تقوا در سختی به سر می‌برند و گاهی این موضوع در افراد سست ایمان ایجاد شک و تردید می‌کند. این سؤال اگر به دقت بررسی شود و عوامل مطلب در دو طرف تجزیه و تحلیل گردد، پاسخ‌های روشنی دارد، که آیه فوق به بعضی از آنها اشاره کرده است و با دقت و مطالعه، به بعضی دیگر می‌توانیم دست یابیم. آیه می‌گوید: «رفت و آمد پیروزمندانه کافران در شهرهای مختلف هرگز تو را نفریبد: لا- يُعْرَضُونَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ». گرچه مخاطب در آیه شخص پیامبر است ولی روشن است که منظور عموم مسلمانان می‌باشند. در آیه دوم می‌فرماید: «این پیروزی‌ها و درآمدهای مادی بی‌قید و شرط، پیروزی‌های زودگذر و اندک‌اند: مَتَاعٌ قَلِيلٌ». سپس اضافه می‌کند: «و به دنبال این پیروزی‌ها عواقب شوم و مسؤولیت‌های آن دامان آنها را خواهد گرفت و

جایگاهشان دوزخ است چه جایگاه بد و آرامگاه نامناسی: **ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ**. آیه فوق در حقیقت اشاره به دو نکته می‌کند: نخست، این که بسیاری از پیروزی‌های (صفحه ۸۷) طغیانگران و ستمکاران ابعاد محدودی دارد، همانطور که محرومیت‌ها و ناراحتی‌های بسیاری از افراد با ایمان نیز محدود است، نمونه زنده این موضوع را در وضع مسلمانان آغاز اسلام و دشمنان آنها می‌توانیم مشاهده کنیم، حکومت اسلام چون در آن زمان به شکل نهالی نوحاسته بود و از طرف دشمنان نیرومندی که همچون طوفان براو می‌تاختند تهدید می‌شد بسیار پر و بال بسته بود به خصوص این که مهاجرت مسلمانان مکه آنها را که در اقلیت بودند به کلی از هستی ساقط کرده بود و این وضع، مخصوص آنها نبود، بلکه تمام طرفداران یک انقلاب بنیادی و روحانی در یک جامعه فاسد، یک دوران محرومیت شدید در پیش خواهند داشت. ولی می‌دانیم که این وضع زیاد طولانی نشد، حکومت اسلامی ریشه‌های محکمی پیدا کرد و شاخه‌های آن نیرومند و قوی شد، سیل ثروت به کشور اسلام سرازیر شد و دشمنان سرسخت که در ناز و نعمت بودند به خاک سیاه نشستند، این همان چیزی است که با جمله «مَتَاعٌ قَلِيلٌ» در آیه به آن اشاره شده است. دیگر این که موفقیت‌های مادی جمعی از افراد بی‌ایمان بر اثر این است که در جمع‌آوری ثروت هیچگونه قید و شرطی برای خود قایل نیستند و از هر طریقی خواه مشروع یا نامشروع و حتی با مکیدن خون بینوایان برای خود ثروت اندوزی می‌کنند، در حالی که مؤمنان برای رعایت اصول حق و عدالت محدودیت‌هایی دارند و باید هم داشته باشند، بنابراین نمی‌توان حال این دو را با هم مقایسه کرد، اینها احساس مسؤولیت می‌کنند، در حالی که آنها هیچگونه مسؤولیتی برای خود احساس نمی‌کنند و از آن جا که عالم، عالم اختیار و آزادی اراده است، خداوند هر دو دسته را آزاد گذاشته تا سرانجام، هر یک به نتیجه اعمال خود برسند و این همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده: **«ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ»**.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

همانگونه که در شأن نزول اشاره شد، این آیه‌ها در پاسخ به پرسش جمعی از (صفحه ۸۸) مسلمانان در مورد راز برخورداری از ناز و نعمت برخی از شرک گرایان و بیدادپیشگان و محرومیت برخی از ایمان آوردگان فرود آمد، نخست می‌فرماید: **«لَا يُعْرَنُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ»** رفت و آمد کفرگرایان در شهرها و روستاهای پیروزمندانه و درآمدهای سرشارشان هرگز تو را نفریبند. به باور برخی روی سخن در آیه شریفه، با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است؛ و به باور برخی دیگر، با تک‌تک ایمان آوردگان یا انسانهای حق طلب می‌باشد و هشدار می‌دهد که مبادا جنب و جوش کافران و بیداد پیشگان و رفت و آمد آنان در شهرها و سود سرشار و بهره‌وریشان از ارزشهای مادی و بازخواست فوری نشدنشان، تو را بفریبد یا مایه حسرت تو شود؛ چرا که فرجام کار آنان، به دلیل اندیشه و عقیده منحط و رفتار و کردار بیدادگرانه‌شان، آتش دوزخ است و به سبب کفرشان همیشه در آنجا ماندگار خواهند بود و کاری که فرجام آن کیفر دردناک خدا و آتش دوزخ باشد در آن هیچ چیزی نیست. **«مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ»** آری، این درآمدها و سودهای مادی هر چه باشد، ناچیز است و این احساس پیروزیها، کوتاه‌مدت و زودگذر؛ و آنگاه است که عواقب بیداد و گمراهی آنان دامنگیرشان می‌شود و جایگاهشان دوزخ خواهد بود و راستی که دوزخ چه بد جایگاه آماده‌ای است! (صفحه ۸۹)

۱۵. «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ ...»

آیه

«لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ»

ترجمه

ولی کسانی که (ایمان دارند و) از پروردگارشان می‌پرهیزند، برای آنها باغ‌هایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند بود. این، نخستین پذیرایی است که از سوی خداوند به آنها می‌رسد و آن چه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است. (۱۹۸ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نزل» در لغت به معنای چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده می‌شود و بعضی گفته‌اند نخستین چیزی که به وسیله آن از مهمان پذیرایی می‌شود، همانند شربت یا میوه‌ای که در آغاز ورود برای میهمان می‌آورند و اما پذیرایی مهم‌تر و عالی‌تر همان نعمت‌های روحانی و معنوی است که در پایان آیه به آن اشاره شده، می‌فرماید: «آنچه در نزد خداست برای نیکان بهتر است: و مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«غُرُور»: توهّم و پندار خوبی و شادمانی درباره چیزی که از اینها تهی است. «متاع»: کالا و سودی که لذّت بخش است؛ و به وسایل لذّت همچون پست و مقام و ثروت و فرزند نیز گفته می‌شود. «مهاد»: به آنچه که انسان در آن مسکن می‌گزیند و آن را بستر آرامش خود قرار می‌دهد، گفته می‌شود. «أَبْرَار»: نیکان و بندگان شایسته خدا.

شأن نزول

در شأن نزول سه آیه مورد بحث، روایت کرده‌اند که: بعضی از شرک‌گرایان عرب کاروانهای تجارتنی داشتند و برخی نیز از راه داد و ستد، (صفحه ۹۰) سود سرشاری به دست آورده و به ظاهر غرق در ناز و نعمت بودند. در برابر این دو گروه، ایمان آوردگان به خدا قرار داشتند که به سبب ایمان و جهاد و هجرت و فداکاری و ایثار، در فشار اقتصادی بسر می‌بردند. روزی یکی از مسلمانان با تعمّیق در وضعیت دو گروه توحیدگرا و شرک‌گرا، گفت: «شگفتا که دشمنان خدا در ناز و نعمت‌اند و ما در تنگنای فقر و گرسنگی! راز و حکمت این واقعیت چیست؟» و در اینجا بود که این آیه شریفه فرود آمد. و نیز برخی آورده‌اند که: این آیه مبارکه در مورد زراندوزان یهود فرود آمد؛ چرا که آنان بیشتر در سیر و سفر و تجارت و مال‌اندوزی بودند و از این راه ثروت سرشاری گرد آورده و به آن می‌نازیدند و خدا با نزول این آیه شریفه، به ایمان آوردگان هشدار داد که به ثروت و جنب و جوش و بهره‌وری ناچیز دنیوی آنان حسرت نخورند.

این دیگر چه رازی است؟

همانگونه که در شأن نزول اشاره شد، این آیه‌ها در پاسخ به پرسش جمعی از مسلمانان در مورد راز برخوردارگی از ناز و نعمت برخی از شرک‌گرایان و بیداد پیشگان و محرومیت برخی از ایمان آوردگان فرود آمد، نخست می‌فرماید: «لَا يُعْرَنُكَ تَقَلُّبُ الدِّينِ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ» رفت و آمد کفرگرایان در شهرها و ژستهای پیروزمندانه و درآمدهای سرشارشان هرگز تو را نفریبند. به باور برخی

روی سخن در آیه شریفه، با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است؛ و به باور برخی دیگر، با تک تک ایمان آوردگان یا انسانهای حق طلب می‌باشد و هشدار می‌دهد که مبادا جنب و جوش کافران و بیداد پیشگان و رفت و آمد آنان در شهرها و سود سرشار و بهره‌وریشان از ارزشهای مادی و بازخواست فوری نشدنشان، تو را بفریبد یا مایه حسرت تو شود؛ چرا که فرجام کار آنان، به دلیل اندیشه و عقیده منحط و رفتار و کردار بیدادگرانه‌شان، آتش دوزخ است و به سبب کفرشان همیشه در آنجا ماندگار خواهند بود و کاری که فرجام آن کیفر دردناک خدا و آتش دوزخ (صفحه ۹۱) باشد در آن هیچ چیزی نیست. «مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بَسَّ الْمِهَادُ» آری، این درآمدها و سودهای مادی هر چه باشد، ناچیز است و این احساس پیروزیها، کوتاه‌مدت و زودگذر؛ و آنگاه است که عواقب بیداد و گمراهی آنان دامنگیرشان می‌شود و جایگاهشان دوزخ خواهد بود و راستی که دوزخ چه بد جایگاه آماده‌ای است! آنگاه می‌افزاید: «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِمُتَّبِعِيهِ» آری، فرجام تیره و تاری در انتظار کفرگرایان است؛ اما خیر و سعادت از آن کسانی است که پروای پروردگارشان را پیشه خود سازند و ضمن ادای تکالیف و وظایف، از لغزش و گناه دوری جویند. چنین کسانی باغهایی در بهشت خواهند داشت که از زیر درختان آنها جویبارها روان است. این باغها با آن شکوه و نعمتها و مواهب، نخستین وسیله‌ای است که برای پذیرایی و گرامیداشت آنان آماده شده است؛ اما از این برتر و عظیم‌تر، پاداش و گرامیداشتی است که نزد خداست و آنچه نزد اوست برای نیکان و شایستگان، از تمامی ارزشهای مادی کفرگرایان که از راه تجارت و سیاحت و بیدادگری و رباخواری به دست می‌آورند، بهتر و بالاتر است؛ چرا که نعمتهای دنیوی فناپذیر و زودگذر و نعمتها و مواهب خدا و پاداش او جاودانه است. «ابن مسعود» در این مورد گفته است: برای همه انسانها، از شایستگان گرفته تا زشتکاران، مرگ و سرای آخرت بهتر از زندگی این جهان است؛ زیرا آنچه شایستگان به موجب همین آیه شریفه نزد خدا دارند، بهتر و بالاتر از تمامی ارزشهای مادی است و بدکاران و بیدادگران نیز چنانچه بخواهند به زشتکاری خویش ادامه دهند و به راه حق و عدالت باز نگردند و جبران سیاهکاریهایشان را نکنند، مرگ برایشان بهتر از این زندگی است که هر لحظه گناه آنان سنگین‌تر و کیفرشان سهمگین‌تر می‌شود. (۱) ۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۸. (صفحه ۹۲)

۱۶. آیه (چهار دستور برای خوشبختی خانواده)

اشاره

چهار دستور برای خوشبختی خانواده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز)، پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید. (۲۰۰ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه آخرین آیه سوره آل عمران است و محتوی یک برنامه جامع چهار ماده‌ای که ضامن سربلندی و پیروزی مسلمین است می‌باشد. ۱ نخست روی سخن را به مؤمنان کرده و به اولین ماده این برنامه اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید در برابر حوادث ایستادگی کنید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا». صبر و استقامت در برابر مشکلات و هوس‌ها و حوادث، در حقیقت ریشه اصلی هر گونه پیروزی مادی و معنوی را تشکیل می‌دهد و هر چه درباره نقش و اهمیت آن در پیشرفت‌های فردی و اجتماعی گفته شود کم است، این همان چیزی است که علی در کلمات قصارش آن را به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده: «إِنَّ

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ». خطاب «یا اَیُّهَا» در آیه می‌رساند که این برنامه همگانی و برای عموم مسلمانان است. ۲ در مرحله دوم قرآن به افراد با ایمان دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد و می‌فرماید: «و در برابر دشمنان نیز استقامت به خرج دهید: وَ صَابِرُوا». «صابِرُوا» از «مُصَابِرَةٌ» به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دیگران است. بنابراین قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت می‌دهد، (که هر گونه جهاد با نفس و مشکلات زندگی را شامل می‌شود) و در مرحله دوم دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد و این خود می‌رساند که تا ملتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود، پیروزی او بر دشمن ممکن نیست و بیشتر شکست‌های ما (صفحه ۹۳) در برابر دشمنان به خاطر شکست‌هایی است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود دامن گیر ما شده است. ضمناً از دستور «صابِرُوا» استفاده می‌شود که هر قدر دشمن بر استقامت خود بیفزاید ما نیز باید بر پایداری و استقامت خود بیفزاییم. ۳ در جمله بعد به مسلمانان دستور آماده‌باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدات کشورهای اسلامی می‌دهد و می‌فرماید: «از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید: وَ رَابِطُوا». این دستور به خاطر آن است که مسلمانان هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند و نیز به آنها دستور آماده‌باش و مراقبت همیشگی در برابر حملات شیطان و هوس‌های سرکش می‌دهد، تا غافلگیر نگردند و لذا در بعضی از روایات از علی این جمله به مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است، زیرا کسی که با عبادت مستمر و پی‌درپی دل و جان خود را بیدار می‌دارد همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده‌باش به خود گرفته است. جمله «رابِطُوا» از ماده «رَبَطَ» گرفته شده و آن در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و به همین جهت به کاروانسرا «رَباط» می‌گویند و «رَبِطَ قَلْبٌ» به معنی آرامش دل و سکون خاطر است، گویا به محلی بسته شده است و «مُرَابَطَةٌ» به معنی مراقبت از مرزها آمده است، زیرا سربازان و مرکب‌ها و وسایل جنگی را در محل نگاهداری می‌کنند. خلاصه این که «مُرَابَطَةٌ» معنی وسیعی دارد که هر گونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می‌شود. در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مُرَابَطَةٌ» یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می‌شود که احکام خاصی برای آن بیان شده است. (برای کسب اطلاع بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود). در بعضی از روایات به علماء و دانشمندان نیز «مرابط» گفته شده است امام صادق طبق روایتی می‌فرماید: «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثُّغْرِ الَّذِي يَلِي اِثْلَيْسَ وَ عَفَارِيثَهُ وَ يَمْنَعُونَهُ عَلَى الْخُرُوجِ عَنْ ضَمْعَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ اَنْ يَتَسَلَطَ عَلَيْهِمْ اِثْلَيْسُ: دانشمندان پیروان ما همانند مزددارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده‌اند و از حمله کردن آنها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری می‌کنند». (۱) * * * * * ۱- «اِحْتِجَاج» طبرسی فصل اول. (صفحه ۹۴) در ذیل این حدیث مقام و موقعیت آنها برتر و بالاتر از افسران و مزددارانی که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می‌کنند شمرده شده است و این به خاطر آن است که آنها نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلامند در حالی که اینها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند، مسلماً ملتی که مرزهای عقیده‌ای و فرهنگی او، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد. ۴ بالاخره آخرین دستور که همچون چتری بر همه دستورات سابق سایه می‌افکند دستور به پرهیزکاری است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ». «استقامت» و «مُصَابِرَةٌ» و «مُرَابَطَةٌ» باید آمیخته با تقوا و پرهیزکاری باشد و از هر گونه خودخواهی و ریاکاری و اغراض شخصی به دور گردد. در پایان آیه می‌فرماید: «شما در سایه به کار بستن این چهار دستور، می‌توانید رستگار شوید و با تخلف از آنها راهی به سوی رستگاری نخواهید داشت: لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». چرا با وجود علم مطلق خدا در قرآن از کلمه «لَعَلَّ» (شاید) استفاده شده است؟ گاهی سؤال می‌شود چرا در قرآن جمله‌هایی با کلمه «لَعَلَّ» شروع شده است مانند جمله «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»: شاید رستگار شوید» «وَ لَعَلَّكُمْ تُرَحَمُونَ»: شاید مشمول رحمت شوید» در حالی که کلمه «لَعَلَّ» نوعی تردید را می‌رساند که از مقام خداوند دانای به همه چیز، دور است، این جمله اتفاقاً دست‌آویزی برای پاره‌ای از دشمنان اسلام شده و می‌گویند اسلام به کسی وعده نجات قطعی نمی‌دهد و وعده آن آمیخته با تردید است زیرا بسیاری از این وعده‌ها با کلمه «لَعَلَّ» شروع شده است. پاسخ:

اتفاقاً این تعبیر یکی از نشانه‌های عظمت و واقع بینی و واقع‌گویی قرآن مجید است زیرا قرآن این کلمه را در جایی به کار می‌برد که گرفتن نتیجه احتیاج به شرایطی دارد که به وسیله کلمه «لَعَلَّ» اشاره اجمالی به آن شرایط شده است مثلاً سکوت کردن به هنگام شنیدن آیات قرآن و گوش فرا دادن به مضمون آیات به تنهایی (صفحه ۹۵) کافی نیست که انسان مشمول رحمت الهی شود بلکه علاوه بر آن، درک و فهم آیات و به کار بستن آنها نیز لازم است و لذا قرآن می‌گوید: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»: هنگامی که قرآن خوانده می‌شود گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت شوید». (۱) اگر قرآن می‌گفت حتماً مشمول رحمت خواهید بود دور از واقع بینی بود زیرا همانطور که گفتیم این موضوع شرایط دیگری هم دارد ولی هنگامی که می‌گوید «شاید» سهم سایر شرایط محفوظ مانده است، ولی عدم توجه به این حقیقت موجب خُرده گیری بر این آیات شده و حتی بعضی از دانشمندان ما نیز معتقد شده‌اند که «لَعَلَّ» در اینگونه موارد معنی «شاید» نمی‌دهد در حالی که این سخن نیز یک نوع خلاف ظاهر بدون دلیل است (دقت کنید). در آیه مورد بحث با این که اشاره به چهار ماده مهم از عالی‌ترین دستورهای اسلامی شده باز برای این که از بقیه برنامه‌های سازنده اسلامی غفلت نشود کلمه «لَعَلَّ» را به کار برده است. **** * ۱- (۲۰۴ / اعراف). (صفحه ۹۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«رَبِّطْ»: در اصل به معنای «بستن» است؛ امّا در مورد آنان که در دژی پناه می‌گیرند و از ورود دشمن به درون آن، سرسختانه جلوگیری می‌کنند نیز به کار می‌رود و «رباط» به مفهوم «آماده ساختن و به صف کردن اسبها برای رویارویی با دشمن» به کار رفته است.

چهار عامل موفقیت

قرآن در این آیه ایمان آوردگان را مخاطب می‌سازد و آنان را به شکیبایی بر انجام وظایف و جهاد در راه حق و عدالت فرامی‌خواند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شکیبایی پیشه سازید و پایداری ورزید و مرزها را پاس دارید. در تفسیر آیه شریفه، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی آن را بدین صورت معنا کرده‌اند که «ای ایمان آوردگان! در دین و آیین آسمانی خویش، ثابت‌قدم باشید و در برابر کفرگرایان و بیدادپیشگان پایداری ورزید و در برابر تجاوز و تهاجم آنان، در راه خدا پیکار کنید». با این مفهوم روشن آیه شریفه بیانگر این نکته است که: در انجام وظایف و پرهیز از گناه و در جهاد بر ضدّ دشمن، صبور و پایدار باشید. گفتنی است که دو واژه «صابرُوا» و «رابطُوا»، از باب مُفَاعَلَه‌اند و به کار رفتن آنها در آیه، نشانگر این نکته ظریف است که «شما نیز باید همانند آنان که در باطل خویش پایداری می‌ورزند و نیرو و امکانات تجاوز فراهم می‌آورند، در راه حق و عدالت، با قدرت و قوّت بیشتر رویاروی آنان بایستید. درست همانگونه که در آیه دیگری به این واقعیت تصریح شده است. (۱) ۲. برخی دیگر در تفسیر این جمله گفته‌اند: در راه دین باوری و دینداری و آیین آسمانی خویش شکبیا باشید و از میدان خارج نشوید و در راه وعده پیروزی و پاداشی ۱. سوره انفال آیه ۶۰. (صفحه ۹۷) که به شما در این راه داده‌ام، بر پایداری و استقامت خود در راه حق بیفزایید و برای پیکار با دشمنان خود و دشمنان من نیرو و امکانات دفاعی فراهم کنید. ۳. پاره‌ای نیز گفته‌اند: مفهوم آیه این است که: بر جهاد در راه خدا و مشکلات آن شکیبایی ورزید و برای به جا آوردن نمازها منظم و یکپارچه و باایمان و اخلاص آماده شوید. این دیدگاه از جابر و امیر مؤمنان علیه‌السلام نیز روایت شده است. همچنین

نقل کرده‌اند که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در مورد بهترین کارها پرسیدند، که فرمود: «إِسْبَاغُ الوُضُوءِ فِي السَّبْرَاتِ، وَ نَقْلُ الأَقْدَامِ إِلَى الْجَمَاعَاتِ، وَ انْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ». وضوی کامل و شایسته در بامدادان سرد، شتافتن به نماز جماعت با امام عادل و درستکار و انتظار نمازی دیگر پس از خواندن نمازی که وقت آن رسیده است. ۴ و از پنجمین امام نور نقل کرده‌اند که: در راه دین، در برابر مشکلات و رنجها شکبیا باشید، در مقابل دشمن پایداری ورزید و برای رویارویی با دشمنان تجاوزکار، نیرو و امکانات دفاعی فراهم کنید. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» و از مخالفت با دستورات خدا پروا کنید؛ شاید رستگار شوید و به بهشت و نعمتهای جاودانه آن برسید. و جمعی گفته‌اند: منظور این است که «با ترس از کیفر خدا، دستورات او را به کار بندید و از آنچه هشدار داده است، بپرهیزید تا پیروز و رستگار شوید و به نجات و کامیابی ابدی پرکشید». این آیه شریفه، همه درسهای انسان ساز را برای فرد و جامعه‌ای که در پی زندگی شرافتمندانه است، دربردارد؛ چرا که: نخست درسی، شکیبایی در ادای تکالیف و دوری از گناه را طرح می‌کند؛ در گام دوم، به آدمی رهنمود می‌دهد که چگونه در برابر دشمنان رنگارنگ درونی و برونی پایداری ورزد و تمامی مراحل جهاد با نفس تا شیطان را بخوبی و با موفقیت پشت سر نهد؛ (صفحه ۹۸) در گام سوم موضوع دفاع از حقوق و رویارویی با دشمنان تجاوزکار و آمادگی در برابر آنها را یادآور می‌شود؛ و در گام چهارم، تقوا را، راز همه رستگاریها عنوان می‌کند و درس پروای از خدا می‌دهد. (صفحه ۹۹)

۱۷. آیه (سهم ارث همسران از یکدیگر)

اشاره

سهم ارث همسران از یکدیگر و لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّتُهُ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شما است، پس از انجام وصیتهی که کرده‌اند و ادای دین (آنها) و برای زنان شما، یک چهارم میراث شما است، اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آن آنهاست، بعد از انجام وصیتهی که کرده‌اید و ادای دین و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر) از او ارث می‌برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند) و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند، پس از انجام وصیتهی که شده و ادای دین به شرط آن که (از طریق وصیت و اقرار به دین)، به آنها ضرر نرزد. این سفارش خدا است و خدا دانا و بردبار است. (۱۲ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این آیه چگونگی ارث زن و شوهر از یکدیگر توضیح داده می‌شود. قرآن می‌گوید: «مرد نیمی از اموال همسر خود را در صورتی که او فرزندی نداشته باشد به ارث می‌برد: وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ». ولی اگر فرزند و یا فرزندی داشته باشد (حتی اگر از شوهر دیگری باشد) شوهر تنها یک چهارم مال را به ارث می‌برد (فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ). البته این تقسیم نیز «بعد از پرداخت بدهی‌های همسر و انجام وصیتهای مالی اوست: مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ».

«اما ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد (صفحه ۱۰۰) یک چهارم اصل مال است: وَ لَهِنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ». «ولی اگر شوهران فرزندی داشته باشند (اگرچه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان به یک هشتم می‌رسد: فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ». این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق «بعد از پرداخت بدهکاری‌های شوهر و انجام وصیت مالی او است: مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ». قابل توجه آن که سهام شوهران و زنان در صورتی که شخص میت فرزند داشته باشد به نصف تقلیل می‌یابد و آن برای رعایت حال فرزندان است و علت این که سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرار داده شده همان است که مشروحا در بحث سابق درباره ارث پسر و دختر گفته شد. توجه به این نکته نیز لازم است که سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد بلکه اگر مرد همسران متعدّد داشته باشد سهم مذکور بین همه آنها به طور مساوی تقسیم خواهد شد و ظاهر آیه فوق نیز همین است. سپس حکم ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند و می‌گوید: «اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری داشته باشد هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می‌برند: رَجُلٌ يُوْرَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهَا أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ». این در صورتی است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند. «اما اگر بیش از یکی باشند مجموعاً یک ثلث می‌برند» یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند (فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلْثِ). سپس اضافه می‌کند: «این در صورتی است که وصیت قبلاً انجام گیرد و دیون از آن خارج شود: مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ». «در حالی که وصیت و هم‌چنین دین جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد: غَيْرِ مُضَارٍّ». به این معنی که بیش از ثلث وصیت نکند، زیرا طبق روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت: وارد شده وصیت بیش از ثلث «اضرار» به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنها می‌باشد و یا این که برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها اعتراف به دیون و بدهی‌هایی کند، در حالی که بدهکار نباشد. در پایان برای تأکید می‌فرماید: «این توصیه‌ای است الهی که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این (صفحه ۱۰۱) احکام را مقرر داشته و نیز از نیات وصیت کنندگان آگاه می‌باشد، درعین حال «حلیم» است و کسانی را که بر خلاف فرمان او رفتار می‌کنند، فوراً مجازات نمی‌نماید: وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ».

ارث برادران و خواهران

در جمله «وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُوْرَثُ كَلَالَةً» به واژه تازه‌ای برخورد می‌کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می‌شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره نساء و آن کلمه «كَلَالَةً» است که در اصل معنی مصدری دارد و به معنی «کلال» یعنی از بین رفتن قوّت و توانایی است. (۱) ولی بعداً به خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می‌برند گفته شده است و شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزو طبقه دوم ارث هستند و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزند ارث می‌برند و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد مسلماً در رنج است و قدرت و توانایی خویش را از دست داده و لذا به آنها «كَلَالَةً» گفته می‌شود و «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «كَلَالَةً» به کسانی گفته می‌شود که از متوفی ارث می‌برند، در حالی که پدر و مادر یا فرزند و فرزند زاده او نیستند. ولی از روایتی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده استفاده می‌شود که «كَلَالَةً» عنوانی است برای شخصی که از دنیا رفته در حالی که نه پدری و مادری دارد و نه فرزند و هیچ مانعی ندارد که عنوان «كَلَالَةً» هم بر شخص «متوفی» اطلاق شود و هم بر این دسته از خویشاوندان (چنان که در کتاب خود به این موضوع تصریح کرده است) و اما این که چرا قرآن به جای بردن نام برادر و خواهر (كَلَالَةً) را انتخاب کرده؟ شاید به خاطر این است که اینگونه افراد که نه پدر و مادر دارند و نه فرزندی مراقب باشند که اموال آنها به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند و بنابراین پیش از آن که دیگران از آن استفاده کنند خودشان آنها را در موارد ضروری‌تر، و لازم‌تر، در راه کمک به نیازمندان و حفظ مصالح اجتماعی

صرف کنند. **** ۱- در «صِحَاحُ اللَّغَةِ» می‌خوانیم: «الْكَلَالَةُ فِي الْأَصْلِ مَصْدَرٌ بِمَعْنَى الْكِلَالِ وَهُوَ ذَهَابُ الْقُوَّةِ». (صفحه ۱۰۲) در اینجا اشاره به چند موضوع لازم است: ۱ آن چه از آیه فوق درباره ارث برادران و خواهران آمده است گرچه ظاهراً به طور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری و پدری تنها و مادری تنها، را شامل می‌شود، ولی با توجه به آخرین آیه همین سوره (نساء) که تفسیر آن به زودی خواهد آمد روشن می‌شود که منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سوره نساء درباره برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری تنها می‌باشد (شواهد این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت) بنابراین گرچه هر دو آیه بحث از ارث «کلاله» (برادران و خواهران) می‌کند و ظاهراً با هم سازگار نیستند اما با دقت در مضمون دو آیه روشن می‌شود که هر کدام درباره یک دسته خاص از برادران و خواهران سخن می‌گویند و هیچگونه تضادی در میان آنها نیست. ۲ روشن است که ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزندان، در کار نباشد، گواه این موضوع آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ: خویشاوندان بعضی بر بعض دیگر در مقررات ارث ترجیح دارند آنها که به شخص میت نزدیک‌ترند مقدم هستند» (۱) و همچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث و ترجیح بعضی بر بعض دیگر می‌باشد. ۳ از تعبیر «هُمْ شُرَكَاءُ فِي التُّلْتِ: برادران و خواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریکند» استفاده می‌شود که آنها یک ثلث را در میان خود به طور مساوی تقسیم می‌کنند و زن و مرد در اینجا هیچگونه تفاوتی ندارند زیرا مفهوم شرکت مطلق مساوی بودن سهام است. ۴ از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که انسان حق ندارد از طریق وصیت یا اعتراف به بدهی که بر ذمه او نیست صحنه‌سازی بر ضد وارثان کند و حقوق آنها را **** ۱- (۷۵ / انفال). (صفحه ۱۰۳) تضییع نماید، او تنها موظف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید و حق دارد وصیتی عادلانه که در اخبار حد آن مقدار ثلث تعیین شده بنماید. در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می‌شود از جمله در حدیثی می‌خوانیم: «إِنَّ الضَّرَارَ فِي الْوَصِيَّةِ مِنَ الْكِبَائِرِ: زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حق مشروعشان به وسیله وصیت‌های نا به جا از گناهان کبیره اسلام است». (۱) اسلام در حقیقت با این دستور می‌خواهد هم شخص را از قسمتی از اموال خود حتی بعد از وفات بهره‌مند سازد و هم وارثان را، مبادا کینه و عقده‌ای در دل آنها به وجود بیاید و پیوند محبت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

ارث همسران از یکدیگر

در آیه شریفه آفریدگار هستی، شوهران را مخاطب می‌سازد و سهم آنان را از اموال زنانشان و برعکس، سهم زنان را از اموال آنان مشخص می‌کند. «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يَوْصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ» و نیمی از میراث زنانان اگر فرزندی نداشته باشند از آن شما است؛ اما اگر فرزند داشته باشند، یک چهارم از دارایی بر جای مانده از آن شما خواهد بود. البته این، پس از عمل به وصیتی است که می‌کنند یا پرداخت وامی است که ممکن است برعهده آنان باشد. همچنین یک چهارم از ثروتی که شما بر جای می‌گذارید اگر فرزندی نداشته باشید برای آنان است؛ اما اگر فرزندی داشته باشید، یک هشتم دارایی بر جای مانده از آن آنها خواهد بود؛ و روشن است که اینها نیز بعد از عمل به وصیتی است که به آن سفارش می‌کنید یا پرداخت بدهی‌هایی است که برعهده دارید. **** ۱- «مجمع البیان». (صفحه ۱۰۴)

در ادامه آیه، در مقام بیان میراث فرزند مادری برمی آید و در این مورد می فرماید: «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ» و اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران وی از او ارث برند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری برای او باشد، برای هر کدام از آنان یک ششم دارایی او خواهد بود؛ این در صورتی است که میت یک برادر و یک خواهر داشته باشد اما اگر آنان بیشتر باشند یک سوم دارایی بر جای مانده از او را به ارث می برند و باید آن را میان خود تقسیم نمایند؛ این نیز پس از عمل به وصیت و پرداخت بدهی میت می باشد و این عمل به وصیت زمانی خواهد بود که در وصیت خویش زبانی به حقوق ورثه نرسانده باشد. در مفهوم واژه «کَلَالَةً» در آیه شریفه، دیدگاهها متفاوت است: ۱ به اعتقاد عدّه‌ای از مفسّران، «کَلَالَةً» به ورثه‌ای که جز پدر و مادر باشد، گفته می شود. ۲ جمعی معتقدند که این واژه در مورد همه ورثه‌ها جز پدر به کار می رود. ۳ دسته‌ای دیگر بر آنند که این واژه به معنای کسی است که از او ارث می برند. ۴ و مطابق روایات رسیده از امامان نور خواهران و برادران میت را «کَلَالَةً» می گویند. از متن آیه نیز برادران و خواهران مادری میت دریافت می شود؛ امّا از آخرین آیه همین سوره مبارکه چنین برمی آید که «کَلَالَةً» به خواهران و برادران مادری و پدری میت یا خواهران و برادران پدری تنها گفته می شود. واژه «أَوْ امْرَأَةً» در آیه شریفه، عطف به «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ» است؛ به عبارت دیگر، خود میت را «کَلَالَةً» می گویند و منظور این است که «اگر دارایی مرد «کَلَالَةً» یا زن «کَلَالَةً»، به ارث رود؛ ...، امّا به عقیده کسانی که «کَلَالَةً» را به معنای «ورثه» گرفته‌اند، تفسیر آیه این است که: «اگر مردی یا زنی از دنیا برود و پدر و مادر و فرزند نداشته باشد و دارایی او را برادران و خواهران او ارث برند». «... ابن عمر» و برخی از دانشمندان کوفه نیز آیه را همینگونه تفسیر کرده و واژه «کَلَالَةً» (صفحه ۱۰۵) را معادل برادران و خواهران کسی گرفته‌اند که خود از دنیا رفته است و وارث طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزند ندارد تا از او ارث برند؛ و اینان وارث او محسوب می شوند. روایتی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به وسیله «جابر» رسیده است که این دیدگاه را تأیید می کند و آن روایت این است که نامبرده می گوید: در بستر بیماری بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادتم آمد. از او پرسیدم: «ای پیامبر خدا! من ورثه طبقه اول ندارم و ورثه‌ام «کَلَالَةً» هستند. اینک مرا راه نما که با دارایی‌ام چه کنم؟» و اینجا بود که آیه مورد بحث بر قلب پاک رسول اکرم فرود آمد و موضوع ارث «کَلَالَةً» را روشن ساخت. با این بیان، «کَلَالَةً» به کسانی گفته می شود که میت را دربر گرفته و به سان برادران و خواهران به گونه‌ای او را احاطه کرده‌اند؛ و طبق این دیدگاه، به ورثه طبقه اول، یعنی پدر و مادر و فرزند میت «کَلَالَةً» نمی گویند، چرا که اصل خویشاوندی و پیوند، همان پیوند پدر و مادری از یک سو و پیوند فرزندی از سوی دیگر است و این دو گروه از دو سو به انسان پیوند می خورند. امّا جز این دو گروه، نزدیکان دیگر از اصل پیوند خویشاوندی دورند و به همین جهت است که پیوند برادر و خواهر، نه از نوع پیوند پدری و مادری است و نه از نوع ارتباط فرزندی و از راه ولادت؛ و تنها با نبودن این دو نوع پیوند، اینان انسان را احاطه می کنند و از او ارث می برند. از این رو این واژه «کَلَالَةً» به سان واژه «اکلیل» به مفهوم «تاج» است که سر را فرا می گیرد، نه به معنای سر. در آیه شریفه نیز واژه «کَلَالَةً» به آن نوع پیوند خویشاوندی اطلاق می شود که میت پدر و مادر و فرزند و طبقه اول به شمار می آیند نداشته باشد تا از او ارث برند، در نتیجه دو سوی پیوند خویشاوندی او خالی باشد؛ که همین خالی بودن دو طرف را «کَلَالَةً» گویند و از او به سبب میراث‌بری از «کَلَالَةً» ارث می برند. «فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ» امّا اگر تعداد برادران و خواهران از یک تن بیشتر باشد، یک سوم مال به گونه مساوی میان آنان تقسیم می شود؛ چرا که از دیدگاه امت، خواهران و برادران مادری (صفحه ۱۰۶) در ارث برابرند. «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِ يَوْمَئِذٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ» ... این حکم پس از عمل به وصیت میت و پرداخت بدهی او خواهد بود و عمل به وصیت نیز زمانی لازم است که او در وصیت خویش به حقوق ورثه زبانی نرسانده باشد ... در مورد زیان رسان نبودن وصیت، بعضی گفته‌اند مقصود این است که انسان نباید طوری وصیت کند که در حال حیات و در آستانه مرگ یا پس از مرگ خویش، به اموال و در

نتیجه به ورثه خود زیان برساند و برخی دیگر بر آنند که منظور آیه شریفه این است که نباید به بدهی غیرواقعی اقرار کند تا بدان وسیله به ورثه زیان وارد آورد یا در حال بیماری و در آستانه مرگ دستور هزینه و تصرفی در مال بدهد که چیزی برای ورثه باقی نماند. در روایتی آمده است که: «إِنَّ الضَّرَّاءَ فِي الوَصِيَّةِ مِنَ الكِبَائِرِ» زیان رساندن به ورثه با وصیت، از گناهان بزرگ است. «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ» و خدا دانا و بردبار است. آری؛ او از مصالح بندگانش آگاه است و مقرراتش درباره میراث و وصیت و هر بُعدی از ابعاد زندگی هماره حکیمانه است و نیز ذات پاک او بردبار است و در کیفر گناهکاران شتاب نمی‌ورزد، بلکه با دادن مهلت به آنان برای جبران و توبه و اصلاح بر آنان منت می‌گذارد.

اشاره‌ای به مقررات ارث

در دو آیه‌ای که تفسیر آنها گذشت، از مقررات ارث و بیان سهام ورثه سخن به میان آمد و اصول مربوط به آن ترسیم شد. اینک ما با الهام از روایات رسیده از امامان نور در این مورد فهرست و فشرده‌ای از مقررات ارث را یادآور می‌گردیم که برای دریافت کامل این بحث، باید به کتابهای فقهی مراجعه کرد.

دو راه ارث بری

انسان از دو راه، در خور دریافت ارث می‌گردد که عبارتند از: (صفحه ۱۰۷) ۱ راه سبب. ۲ و راه نسب. راه سبب عبارت است از رابطه همسری و ولایت؛ ارث زوجیت همیشه با نسب همراه است؛ اما ارث ولایت در صورتی است که نسبی موجود نباشد. نسب بر دو بخش است: ۱ پدر و مادر و کسانی که با آنان نسبت دارند؛ ۲ فرزند، فرزندزادگان و ...

عوامل محرومیت

سه چیز انسان را از ارث و ارثبری محروم می‌سازد، این سه عامل محرومیت عبارتند از: ۱ کفر، ۲ بردگی، ۳ کشتن کسی که انسان از او ارث می‌برد. جز این سه چیز، هیچ عامل دیگری نمی‌تواند پدر و مادر و زن و شوهر را از اصل ارث محروم سازد.

اقسام ورثه

ارث برندگان از دارایی برجای مانده، سه گروه‌اند: ۱ فرزند، که از ارث‌بری فرزندزاده یا نواده و برادر و خواهرزاده جلوگیری می‌نماید؛ همچنانکه از ارث بردن خویشاوندان پدر، همانند عمو، عمه، خاله و دایی جلوگیری می‌کند و نیز از ارث بردن پدر و مادر میت در بیشتر از یک ششم مال مانع می‌شود، مگر اینکه میت یک یا دو دختر داشته باشد که در این صورت از آنچه از سهام زیاد آمد، سهمی هم به پدر و مادر می‌رسد. ۲ پدر و مادر میت که مانع از ارث‌بری خویشاوندان خویش، همچون برادر، خواهر و پدر و مادر خود می‌گردند. ۳ زن و شوهر، از ارث‌بری دیگران جلوگیری نمی‌کنند؛ و فرزندزاده، در صورت نبود فرزند، جانشین او در ارث می‌شود و نقش فرزند را در جلوگیری از ارث‌بری (صفحه ۱۰۸) دیگران دارد؛ و کسانی که نزدیکترند، از آنان که دورترند، حق تقدم دارند؛ و نیز فرزند برادر و خواهر در صورت نبود خود آنان، جانشین آنان در ارث می‌شود و با پدر بزرگ و مادر بزرگ شریک می‌شود.

میراث نسب

میراث نسب بر دو نوع است: ۱ به فرض، ۲ به قرابت. ۱ ارث برخاسته از فرض: ارثی است که مقدار آن در قرآن مقرر گردیده و ثابت است؛ و کسانی از این نوع ارث بهره‌مند می‌شوند که پیوند خویشاوندیشان با میت یکسان است، به سان دختر یا دخترانی که با پدر و مادر و یا یکی از آن دو همراه باشند، چرا که هر یک به طور مستقیم و بی‌واسطه با میت پیوند دارند، از این رو هر گاه یکی از آنان به تنهایی وارث میت شود، همه دارایی بر جای مانده، از آن اوست که، بخشی را به فرض می‌برد و بخشی را به قرابت و هر گاه همگی با هم باشند، هر یک سهم خویش را می‌برد و باقیمانده دارایی نیز به نسبت سهمشان میان آنان تقسیم می‌شود و اگر دارایی به جا مانده به سبب وجود زن یا شوهر از سهام کم بیاید، آن کاهش متوجه دختر یا دختران می‌شود، نه پدر و مادر یا زن و شوهر. ممکن است در موردی ورثه میت تنها از کلاله پدری، یا مادری، یا کلاله پدری و مادری گرد آیند، چرا که خویشاوندی همه آنان با میت یکسان است؛ در این صورت اگر دارایی بر جای مانده از سهام آنان زیاد آمد، اضافه آن را به کلاله مادری و پدری یا پدری تنها می‌دهند، نه به کلاله مادری تنها. از سهم زن و شوهر هیچگاه چیزی کم نمی‌شود؛ بنابر این، هر گاه کلاله پدری یا مادری گرد آیند، سهم کلاله مادری در صورتی که یک تن باشد، یک ششم و اگر چند تن باشد، یک سوّم است و باقیمانده دارایی میت از آن «کلاله» پدری است؛ و با بودن کلاله پدری و مادری، کلاله پدری تنها ارث نمی‌برد. ۲ ارث برخاسته از قرابت: و نزدیکی آن است که انسان به تناسب پیوند خویشاوندی (صفحه ۱۰۹) با دیگران از آنان ارث برد و کسانی که به تناسب پیوند و قرابت ارث می‌برند، به ترتیب اهمیت عبارتند از: پسر و بعد از او فرزند یا فرزندان که جانشین وی می‌شوند؛ و باید یادآور شد که طبقه نخست، همیشه از ارث بری نسل بعد جلوگیری می‌کنند و با بودن این نسل، یا کسی از آنان، ارث به نسل دوم نمی‌رسد. پس از پسر، پدر نیز در صورت نبودن فرزند، به قرابت ارث می‌برد و همه دارایی در صورتی که تنها باشد، به او می‌رسد. بعد از پدر، کسانی چون فرزند پدر یا پدر پدر، یا عمو و عمّه که از جانب پدر با میت قرابت می‌یابند، ارثشان به قرابت است. بنابراین، پدر پدر یا برادری که فرزند پدر است، در یک ردیف قرار می‌گیرند؛ همچنین است مادر بزرگ که با خواهر در یک ردیف قرار می‌گیرد و دارایی بر جای مانده را طبق قانون به نسبت دو بهره برای پسر و یک سهم برای دختر تقسیم می‌کنند. کسانی که با میت دو سبب قرابت دارند، از کسانی که تنها یک سبب قرابت دارند، مقدم می‌باشند و از ارث بری آنان جلوگیری می‌کنند. فرزندان خواهر و برادر، جای پدر و مادرشان را می‌گیرند و با پدر و مادر در تقسیم ارث شرکت می‌کنند. به همین ترتیب، جدّ و جدّه گر چه دور باشند و یا خواهران و برادران میت و فرزندان آنان در ارث شریک هستند. از خویشاوندان مادری، پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری و خویشان آنان همانند دایی و خاله، به قرابت ارث می‌برند؛ و فرزندان مادر به فرض، نه به قرابت. بنابراین، جدّ و جدّه مادری با برادر و خواهر مادری هم سهمند؛ و هر گاه خویشاوندان پدری و مادری با هم گرد آیند و از نظر درجه خویشاوندی مساوی باشند، یک سوّم دارایی بر جای مانده برای خویشاوندان مادری و بقیه آن برای خویشاوندان پدری خواهد بود و بهره پسران در تقسیم، دو برابر دختران است. و هر گاه یکی از خویشاوندان پدری و مادری از دیگری دورتر باشد، آنکه نزدیکتر است، مانع ارث بری دورتر می‌شود و او را از ارث محروم می‌سازد، خواه از طرف پدر باشد، خواه از سوی مادر. این حکم تنها در یک جا استثنا شده و آن زمانی است که (صفحه ۱۱۰) پسر عموی پدری و مادری با عموی پدری جمع شوند که در اینجا پسر عمو مقدم بر عمو می‌شود و او ارث را می‌برد. این بود اصول و چهارچوب مقررات ارث، برای دریافت شاخ و برگهای بسیار بحث باید به کتابهای فقهی مراجعه گردد. (صفحه ۱۱۱)

۱۸. آیه (مرد ستون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است)

مرد ستون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قراردادده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند و زنان صالح زنانی هستند که متواضعند و در غیاب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند و (اما) آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید و (اگر مؤثر واقع نشد)، در بستر از آنها دوری نمائید و (اگر هیچ راهی جز شدت عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود)، آنها را تنبیه کنید و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوید (بدانید) خداوند، بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او، بالاترین قدرت‌هاست).

(۳۴ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره و بیان ۲ دسته از زنان

«نُشُوز» از «نَشَز» به معنی زمین مرتفع و بلند است و در اینجا کنایه از سرکشی و طغیان می‌باشد. خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دسته‌جمعی که زن و مرد مشترکاً آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد و در نتیجه مرد یا زن، یکی باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد، قرآن در اینجا تصریح می‌کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. «مردان سرپرست و نگهبان زنان هستند: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ». البته مقصود از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعبدی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسؤولیت‌ها و مشورت‌های لازم است. این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئت دو نفری (مأمور انجام کاری شود حتماً باید یکی از آن دو «رئیس» و (صفحه ۱۱۲) دیگری «معاون یا عضو» باشد و گرنه هرج و مرج در کار آنها پیدا می‌شود، سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است و این موقعیت به خاطر وجود خصوصیات در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار و عواطف بیشتر بهره‌مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید. به علاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حق را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد. البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی شاید کرارا گفته‌ایم که قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلی را در نظر می‌گیرد و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگرچه زنان نیز وظایفی می‌توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست. جمله بعد اشاره به همین حقیقت است زیرا در قسمت اول می‌فرماید: «این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آنها قراردادده» (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ). در قسمت دیگر می‌فرماید: «و نیز این سرپرستی به خاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند» (وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ). ولی ناگفته پیدا است که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنها است و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر، زیرا آن صرفاً بستگی به تقوا و پرهیزکاری دارد، همانطور که شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او

محوّل شده از معاون شایسته‌تر است. سپس اضافه می‌کند که زنان در برابر وظایفی که در خانواده بر عهده دارند به دو دسته‌اند:

دسته اول: صالحان و درستکاران

دسته اول: «صالحان و درستکاران و آنها کسانی هستند که خاضع و متعهد در برابر نظام خانواده می‌باشند و نه تنها در حضور شوهر بلکه در غیاب او، حَفِظُ الْعَيْبِ (صفحه ۱۱۳) می‌کنند» (فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ). یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی‌شوند و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قایل شده و با جمله (بِمَا حَفِظَ اللَّهُ) به آن اشاره گردیده وظایف و مسؤولیت‌های خود را به خوبی انجام می‌دهند. بدیهی است که مردان موظفند در برابر اینگونه زنان نهایت احترام و حق‌شناسی را انجام دهند.

دسته دوم: زنان متخلف

شدت عمل نسبت به زنان متخلف دسته دوم: زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آنها دیده می‌شود، مردان در برابر اینگونه زنان وظایف و مسؤولیت‌هایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت، تجاوز نکنند، این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است: مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه‌های سرکشی و عداوت و دشمنی در آنها آشکار می‌گردد که قرآن از آنها چنین تعبیر می‌کند: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می‌ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» (وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ). به این ترتیب آنها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می‌گذارند قبل از هر چیز باید به وسیله اندرزهای دوستانه و نتایج سوء اینگونه کارها آنان را به راه آورد و متوجه مسؤولیت خود نمود. سپس می‌فرماید: «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید» (وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ) و با این عکس‌العمل و بی‌اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آنها آشکار سازید شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنها مؤثر گردد. در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسؤولیت‌ها از حدّ بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزها تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و کم‌اعتنایی نفعی بخشد و راهی جز «شدت عمل» باقی نماند «آنها را تنبیه بدنی کنید: وَ اضْرِبُوهُنَّ». در اینجا اجازه داده شده که از طریق «تنبیه بدنی» آنها را به انجام وظایف خویش وادار کنند. ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام (صفحه ۱۱۴)

به مردان اجازه داده که در مورد زن متوسل به تنبیه بدنی شوند؟

جواب این ایراد با توجه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می‌دهند چندان پیچیده نیست زیرا: اولاً: آیه، مسأله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه‌شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آنها مفید واقع نشود و اتفاقاً این موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسل به خشونت می‌شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قایل می‌شوند که تا سرحدّ اعدام پیش می‌رود. ثانیاً: «تنبیه بدنی» در اینجا همانطور که در کتب فقهی نیز آمده است، باید ملایم و خفیف باشد به طوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن. ثالثاً: روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزار طلبی) هستند که این حالت در آنها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنابراین ممکن است ناظر به

چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در مورد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است. مسلّم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه‌گیری کرده، درصدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می‌فرماید: «اگر آنها اطاعت کنند به آنها تعدی نکنید: فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا». و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات‌هایی خواهند شد؟ در پاسخ می‌گویی آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظایف مجازات می‌گردند حتی مجازات بدنی، منتها چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظف است که مردان متخلف را از طرق مختلفی و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظایف (صفحه ۱۱۵) خود آشنا سازد. داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی‌او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است و در پایان مجدداً به مردان هشدار می‌دهد که از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوء استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرت‌ها است بیندیشند «زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شان نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث سه روایت آمده که بیانگر یک داستان است و تفاوت در چهره‌هاست: ۱ برخی آورده‌اند که آیه شریفه در مورد مردی به نام «سید بن ربیع» و همسرش «حبیبه» فرود آمد؛ چرا که آن دو، که خاندانشان از یاران «مدنی» پیامبر بودند، در زندگی مشترک دستخوش کشمکش شدند؛ و آن مرد همسرش را به خاطر سرکشی و نافرمانی‌اش کتک زد. آن زن به همراه پدرش «زید» نزد پیامبر شکایت برد و آن حضرت پس از رسیدگی، دستور قصاص داد. آنان را برای اجرای دستور بردند که درست در همان لحظات این آیه شریفه بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد و پیامبر پس از تلاوت آیه شریفه فرمود: ما چیزی را خواستیم و خدا دستوری دیگر داد و آنچه خدا مقرر فرموده بهتر است و آن گاه حکم خویش را برداشت. ۲ «کلبی» در این مورد آورده است که: آیه شریفه در مورد «سعد» و همسرش «خوله» فرود آمد و داستان فرود آن همانگونه است. ۳ برخی دیگر آورده‌اند که آیه شریفه در مورد «جمیله» و شوهرش «ثابت» فرود آمد؛ و آن گاه داستان فرود آن را همانگونه که گذشت روایت کرده‌اند.

مدیریت در خانواده

این آیه شریفه می‌فرماید: (صفحه ۱۱۶) الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ مردان در نظام خانواده کارگزار و تدبیرگر امور زنانند و سرپرستی و مدیریت جامعه کوچک خانواده را به عهده دارند؛ و این به خاطر تفاوت‌ها و برتری برخی از انسانها بر برخی دیگر است که دستگاه حکیمانه آفرینش بر اساس مصلحت در نظر گرفته است.

راز مدیریت مرد

در این فراز از آیه شریفه، نخستین رمز کارگزار بودن مردان را در جامعه کوچک خانواده بیان می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که دلیل این کار این است که مردان به طور عادی از نظر دانش و خرد و استواری دیدگاه و تصمیم بر کارها، بر زنان برتری دارند؛ و

دیگر بدان جهت است که از دارایی و ثمره تلاش خود، هم به زنان مهریه می‌پردازند و هم هزینه خانه و خانواده را تأمین می‌کنند. فَالْصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ به باور برخی از مفسران، منظور این است که زنان شایسته، فرمانبردار خدا و همسران خویش‌اند؛ و این آیه را گواه دیدگاه خود آورده‌اند که می‌فرماید: یا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ» (... ۱) هان ای مریم! در زندگی همواره فرمانبردار پروردگار خویش باش! و نیز، در غیاب همسرانشان عفت خویش را پاس می‌دارند. و به باور برخی، حقوق و دارایی و حرمت شوهران را نگاهبانند. به باور ما همه این مفاهیم در آیه موجود است و هیچ ناسازگاری میان دو دیدگاه نیست. و این پاس داشتن حقوق همسر و عفت خویش از سوی زنان بدان دلیل است که خدا حقوق آنان را که از جمله آنها پرداخت مهریه و تأمین هزینه زندگی و رفتار عادلانه با آنان است برایشان پاس داشته و همه را بر عهده شوهرانشان نهاده است. ۱. سوره آل عمران، آیه ۳۴. (صفحه ۱۱۷) برخی بر آنند که به برکت پاس داشتن خدا از این حقوق و حدود است که زنان می‌توانند آنها را پاس دارند. وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ منظور این است که: آن زنانی که شما شوهران از سرکشی و حق‌ناپذیری‌شان بیم دارید و به راستی می‌ترسید و می‌دانید که در اندیشه سلطه‌جویی در جامعه کوچک خانه و خانواده هستند و با شما به ناسازگاری می‌پردازند، با مهر و صفا اندرزشان دهید؛ و اگر گفتگو و خیرخواهی سود نبخشید، در بستر و خوابگاه از آنان دوری گزینید. به باور «سعید بن جبیر» پیام این جمله این است که از آمیزش با آنان خودداری ورزید؛ امّا به باور گروهی، از نزدیکی و همخوابگی با آنان خودداری کنید. در این صورت روشن می‌شود که آنان از نظر مهر به شما و ادامه زندگی مشترک چگونه‌اند؛ اگر به راستی شما و زندگی با شما را دوست دارند، این جدایی شما بر آنان گران می‌آید و راه عادلانه و رعایت حقوق و حدود را برمی‌گزینند، و گرنه به دوری گزیدن شما نیز بها نمی‌دهند و در روایتی از حضرت باقر علیه‌السلام در این مورد رسیده است که به اینگونه زنان سرکش، به هنگام خواب پشت کنید و توجه ننمایید؛ به همین مفهوم تفسیر شده است. «فَرَاء» بر آن است که در آیه شریفه، «بیم از نافرمانی» به مفهوم آگاهی از نافرمانی و سرکشی آمده است و واژه خوف گناه به مفهوم علم به کار می‌رود. از «ابن عباس» آورده‌اند که: زنان را در صورت سرکشی با بهره‌وری از کتاب خدا اندرز دهید و به آنان خاطر نشان سازید که از خدا بترسند و در قلمرو مقررات نظام خانواده با شما سازگار و فرمانبردار باشند؛ اگر نپذیرفتند، با آنان اندکی درشتی کنید؛ و اگر سود نبخشید به گونه‌ای که زخم و شکستگی پدید نیاید، آنان را تنبیه نمایید. و از ششمین امام نور آورده‌اند که منظور از تنبیه، زدن با ساقه گیاه یا نی است. فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً و اگر آنان از سرکشی خویش بازگشتند و راه سازگاری و انجام وظایف برگزیدند، دیگر راهی برای زیان رساندن به آنان برای شما نخواهد بود. به باور برخی منظور این است که دیگر هیچ راهی برای دوری گزیدن و یا هشدار و تنبیه (صفحه ۱۱۸) نمی‌ماند و به باور برخی دیگر، هنگامی که آنان سر سازگاری و انجام وظایف داشتند، دیگر به ژرفای جان آنان کار نداشته باشید و آنان را به مهر و محبت قلبی مکلف نسازید. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً به یقین خدا بلند مرتبه و بزرگ است. او برتر از آن است که کسی را به کاری فراتر از توان و امکاناتش موظف سازد. به باور برخی منظور از بیان دو وصف از اوصاف خدا در آخر آیه شریفه این است که به مردان هشدار می‌دهد که مراقب رفتار خویش باشند؛ چرا که خدا می‌تواند زنان را در صورتی که به آنان ستم کنید، یاری نماید و بر شما پیروز سازد و به بارور برخی منظور این است که: هان ای مردان با ایمان! خدا شما را به اندازه توانتان مکلف ساخته است؛ بنابراین شما نیز از زنان چیزی فراتر از توان آنان و مقررات و حقوق خویش نخواهید. (صفحه ۱۱۹)

۱۹. آیه (محکمه صلح خانوادگی)

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند، زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیت همه باخبر است). (۳۵ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه اشاره به مسأله اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده، می‌گوید: «اگر نشانه‌های شکاف و جدایی در میان دو همسر پیدا شد (برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن صلح و سازش) یک نفر داور و حکم از فامیل مرد انتخاب کنید» (وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ) و از آن جا که قضاوت نباید یک طرفه باشد می‌افزاید: «و یک داور و حکم از خانواده زن انتخاب کنید» (وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا). سپس می‌فرماید: «اگر این دو حکم با حسن نیت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می‌کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می‌دهد» (إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا) و برای این که به «حکمتین» هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند از نیت آنها با خبر و آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا). محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شد یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله: ۱ محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعاً مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیط‌ها متفاوت است، یعنی همانگونه که در «دادگاه‌های جنایی» نمی‌توان با مقیاس محبت و عاطفه کار کرد، در محیط خانواده نیز نمی‌توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی‌روح گام برداشت، (صفحه ۱۲۰) در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می‌دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می‌توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند. ۲ در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هرگونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه‌دار می‌کنند که اگر با اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود و همانند دو فرد بیگانه می‌شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند، اصولاً تجربه نشان داده است که زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند. ولی در محکمه صلح فامیلی یا اینگونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی‌شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است، آن اثر سوء را نخواهد داشت. ۳ داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالباً بی‌تفاوتند و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آنها فرقی نمی‌کند. محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عده هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسؤلیت‌های ناشی از آن تأثیر دارد و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می‌دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد. ۴ از همه اینها گذشته چنین محکمه‌ای هیچ یک از مشکلات و هزینه‌های سرسام‌آور و سرگردانی‌های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچگونه تشریفاتی طرفین می‌توانند در کمترین مدت به مقصود خود نائل شوند. ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند. با این امتیازاتی که شمرديم معلوم می‌شود که شانس موفقیت این محکمه در اصلاح میان دو (صفحه ۱۲۱) همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

حقوق دیگران سرباز می‌زند، دوست نمی‌دارد. (۳۶ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

باید توجه داشت که «مُخْتَال» از ماده «خِیَال» به معنی کسی است که با یک سلسله «تَخَّیلات» خود را بزرگ می‌پندارد و اگر می‌بینیم به اسب «خَیَل» گفته می‌شود نیز به خاطر آن است که هنگام راه رفتن شبیه متکبران گام برمی‌دارد و «فَخُور» از ماده «فَخَّر» به معین کسی است که فخرفروشی می‌کند، بنابراین تفاوت میان این دو کلمه در اینجا است که یکی اشاره به تخلیلات کبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تکبرآمیز خارجی است. آیه فوق یک سلسله از حقوق اسلامی اعم از حق خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته است و روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می‌شود: ۱ نخست مردم را دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت‌پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه‌های اسلامی است می‌کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک و نیت را خالص و اراده را قوی و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می‌سازد و از آن جا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حق خداوند بر مردم کرده است و می‌گوید: «خدا را پرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید: وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا». ۲ سپس اشاره به حق پدر و مادر کرده و توصیه می‌کند که نسبت به آنها نیکی کنید (وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا). حق پدر و مادر از مسایلی است که در قرآن مجید زیاد روی (صفحه ۱۲۴) آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تأکید واقع شده باشد و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است. (۱) از این تعبیرهای مکرر استفاده می‌شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگ‌ترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خدا است در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است، بنابراین ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به خدا است. درباره حقوق پدر و مادر بحث‌های مشروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره اسراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد. ۳ سپس دستور به نیکی کردن «نسبت به همه خویشاوندان می‌دهد» (وَ بِإِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ). این موضوع نیز از مسایلی است که در قرآن تأکید فراوان درباره آن شده است، گاهی به عنوان «صله رحم» و گاهی به عنوان «احسان و نیکی» به آن‌ها، در واقع اسلام می‌خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده، پیوندهای محکم‌تری در میان واحدهای کوچک‌تر و متشکل‌تر، به نام «فامیل» و «خانواده» به وجود آورد تا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند. ۴ سپس اشاره به حقوق «ایتام» کرده و افراد با ایمان را توصیه به نیکی در حق آنها می‌کند (وَ الْيَتَامَى). زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنها را به خطر می‌افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می‌اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی‌سرپرست بمانند و یا به اندازه کافی از محبت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جنایت‌کار بار می‌آیند، بنابراین نیکی در حق یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع. ۱- (۸۳ / بقره)، (۱۵۱ / انعام)، (۳ / اسراء). (صفحه ۱۲۵) ۵ بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می‌کند (وَ الْمَسَاكِينِ). زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آنها بر خلاف تمام اصول انسانی است و اگر فقر و محرومیت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامنگیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست. ۶ سپس توصیه به «نیکی در حق همسایگان نزدیک می‌کند» (وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى). در این که منظور از همسایه نزدیک چیست مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند بعضی معنی آیه را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته‌اند، ولی این تفسیر با توجه به این که در جمله‌های سابق، از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می‌رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است زیرا همسایگان نزدیک‌تر حقوق و احترام بیشتری دارند و یا این که منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند. ۷ سپس درباره

«همسایگان دور سفارش می‌کند» (وَالْجَارِ الْجُنْبِ) و منظور از آن دوری مکانی است، زیرا طبق پاره‌ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می‌شوند. (۱) که در شهرهای کوچک تقریباً تمام شهر را در برمی‌گیرد (چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره‌ای فرض کنیم که شعاع آن از هر طرف چهل خانه باشد، با یک محاسبه ساده درباره مساحت چنین دایره‌ای روشن می‌شود که مجموع خانه‌های اطراف آن را تقریباً پنج هزار خانه تشکیل می‌دهد که مسلماً شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند). جالب توجه این که قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر «همسایگان نزدیک»، تصریح به حق «همسایگان دور» کرده است زیرا کلمه همسایه معمولاً مفهوم محدودی دارد و تنها همسایگان نزدیک را در برمی‌گیرد لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور ****-۱- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۱، صفحه ۴۸۰. (صفحه ۱۲۶) نیز صریحاً برده شود و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیر مسلمان باشد، زیرا حق جوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمان را نیز شامل می‌شود. (مگر آن‌هایی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند). «حق جوار» در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای معروف امیر مؤمنان می‌خوانیم: «ما زالَ (رَسُولُ اللَّهِ) يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ: آنقدر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند». این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است، در «تفسیر المنار» و «تفسیر قُرْطُوبِي» از بخاری نیز همین مضمون از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که در یکی از روزها سه بار فرمود: «وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ: به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد»... یکی پرسید: چه کسی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ: کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست». (۱) ۸ سپس قرآن درباره «کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می‌کند» (وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ). ولی باید توجه داشت که «الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ» معنای وسیع‌تری از دوست و رفیق دارد و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، در برمی‌گیرد خواه دوست دایمی باشد یا یک دوست موقت (همانند کسی که در اثناء سفر با انسان همنشین می‌گردد و اگر می‌بینیم که در پاره‌ای از روایات «وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ» به رفیق سفر (رَفِيقَكَ فِي السَّفَرِ) و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می‌آید (الْمُنْقَطِعُ إِلَيْكَ يَؤْجُو نَفْعَكَ) تفسیر شده، منظور اختصاص به آنها نیست، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز در برمی‌گیرد و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می‌باشد، اعم از دوستان واقعی و همکاران و همسفران و مراجعان و شاگردان و مشاوران و خدمتگزاران. ****-۱- «تفسیر قُرْطُوبِي»، جلد ۳، صفحه ۱۷۵۴. (صفحه ۱۲۷) ۹ دسته دیگری که در اینجا درباره آنها سفارش شده، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می‌کنند (وَابْنِ السَّبِيلِ). با این که ممکن است در شهر خود افراد متمکنی باشند، در سفر به علتی و می‌مانند و تعبیر جالب «ابْنِ السَّبِيلِ» (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آنها هیچگونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آنها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم، تنها به حکم این که مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرار گیرند. ۱۰ در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به بردگان شده است (وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ). در حقیقت آیه با حق خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می‌گردد، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند و تنها این آیه نیست که در آن درباره بردگان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است. ضمناً اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به «آزادی مطلق» آنها می‌انجامد و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب، مشروحا از آن سخن خواهیم گفت. در پایان آیه هشدار می‌دهد و می‌گوید: «خداوند افراد متکبر و فخر فروش را دوست نمی‌دارد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا). به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السبیل و دوستان سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادت محروم است. گواه بر این معنی روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده: یکی از

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «در محضرش این آیه را خواندم، پیامبر صلی الله علیه و آله زشتی تکبر و نتایج سوء آن را برشمرد به حدی که من گریه کردم، فرمود: «چرا گریه می کنی» گفتم: من دوست دارم لباسم، جالب و زیبا باشد و می ترسم با همین عمل جزو متکبران باشم فرمود: «نه تو اهل بهشتی و اینها علامت تکبر نیست، تکبر آن است که انسان در مقابل حق، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آنها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آنها سرباز زند)». (صفحه ۱۲۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«جار»: همسایه «جُنُب»: دور «مُخْتَال»: خودخواه، خود بزرگ بین، کسی که با پندارهای پوچ و بی اساس برای خویش مقام و موقعیتی می پندارد که فاقد آن است. «فُخُور»: فخر فروش و کسی که امتیازات و نقاط قوت خویش را به منظور خودنمایی به رخ دیگران می کشد و به انگیزه خودبزرگ بینی برمی شمارد؛ اما به کسی که گاه نعمت های خدا را به خود برمی شمارد و سپاس می گزارد، سپاسگزار گفته اند.

زنجیره‌ای از کارهای شایسته

قرآن پس از سفارش به عدالت و نیکوکاری در مورد یتیمان و توصیه به رعایت ارزش های انسانی و اخلاقی در نظام خانواده و میان دو همسر، اینک به بیان یک سلسله امور معنوی و شماری از کارهای شایسته و پسندیده که از ضروریات زندگی اسلامی و انسانی است پرداخته و در آغاز از توحیدگرایی و یکتاپرستی شروع می کند و می فرماید: وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا خدای را به یکتایی پرستید و او را به شکوه و عظمت یاد کنید و در عبادت و پرستش، شریکی برای او مگیرید؛ چرا که پرستش و بندگی تنها در خور اوست که آفریدگار توانای جهان و انسان و ارزانی دارنده نعمت هاست. وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَبِه پدر و مادر، هم خودتان نیکی کنید و هم دیگران را در مورد آنان جز به نیکی و احترام سفارش نکنید و به همه نزدیکان، یتیمان و بینوایان نیز احسان کنید و بدانید که نیکی واقعی در مورد یتیمان، حراست از حقوق و شئون و تربیت درست آنان است؛ و نیکی به بینوایان این است که حقوق آنان را پایمال نسازید و در رفع گرفتاری و محرومیت آنان بکوشید. (صفحه ۱۲۹) وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ به باور گروهی منظور از این دو تعبیر، همسایه خویشاوند و بیگانه است؛ اما به باور برخی منظور همسایه توحیدگرا و غیر مسلمان است. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده اند که فرمود: الْجَارَانُ ثَلَاثَةٌ: جَارٌ لَهُ ثَلَاثَةٌ حَقُّ الْجَوَارِ وَ حَقُّ الْقُرَابَةِ وَ حَقُّ الْأَسْلَامِ، وَ جَارٌ لَهُ حَقُّ الْجَوَارِ وَ حَقُّ الْأَسْلَامِ؛ وَ جَارٌ لَهُ حَقُّ الْجَوَارِ، الْمُشْرِكُ مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ. (۱) همسایگان انسان سه گروهند: دسته ای از آنان از حق همسایگی، خویشاوندی و مسلمانی برخوردارند؛ و دسته ای از حق همسایگی و همدینی؛ و گروه سوم تنها از حق همسایگی و انسانی، چرا که خویشاوند یا همدین نیستند. «رَجَاج» بر این باور است که منظور از همسایه نزدیک، کسی است که از نظر مسافت به شما نزدیک است و او را می بینید و می شناسید؛ و همسایه دور به عکس آن است. در روایت است که مرز همسایگی تا چهل منزل است؛ و نیز روایت آورده اند که تا حدود چهل متر است. با این بیان، به باور ایشان منظور از همسایه نزدیک، خویشاوند نیست؛ چرا که قرآن شریف در مورد خویشاوندان در صدر آیه سفارش فرموده است. اما ممکن است در پاسخ گفته شود که خویشاوند در صورتی که همسایه انسان گردید، حق دیگری نیز پیدا می کند. با این بیان در آیه تکراری به چشم نمی خورد. وَالصَّاحِبِ بِالْجَنُبِ و به یار همراه و یا همنشین نیز نیکی کنید. در مورد این فراز، دیدگاه ها متفاوت است: ۱ گروهی از جمله «ابن عبّاس» بر آنند که منظور رفیق راه است و نیکی به او برخورد درست و رعایت

حقوق و حدود و مواسات با او است. ۱ - حَلِيَّةُ الْأَوْلِيَاءِ، ج ۵، ص ۲۰۷ با اندک تفاوت؛ أَحْكَامُ الْقُرْآنِ، جصاص، ج ۲، ص ۱۹۵. (صفحه ۱۳۰) ۲ و گروهی بر این باورند که منظور همسر انسان است. ۳ پاره‌ای بر آنند که منظور، کسی است که به شما روی آورده و انتظار یاری دارد. ۴ و پاره‌ای نیز می‌گویند منظور کارگر و خدمتگزار انسان است. به باور ما آیه همه اینها را در بر می‌گیرد و نیکی به همه اینها سفارش شده است. وَ ابْنِ السَّبِيلِ در این مورد برخی بر آنند که منظور این است که به در راه ماندگان نیز نیکی کنید و برخی دیگر می‌گویند منظور نیکی به میهمان است. ابن عباس می‌گوید: میهمانی سه روز است و فراتر از آن نیکی است و هر نیکی نیز صدقه است. «جابر» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: هر نیکوکاری صدقه محسوب می‌گردد و یکی از آن نیکی‌ها این است که با برادرت با چهره‌ای باز رو به‌رو گردی و آب ظرف خویش را به ظرف او و به سود او بریزی. وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و به بردگان خویش نیز نیکی کنید و با تأمین نیازهای آنان از واگذار نمودن کارهای سخت و طاقت‌فرسا به آنها خودداری نمایید. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا و بهوش باشید که خدا مردم متکبر و فخر فروش را دوست نمی‌دارد. ابن عباس می‌گوید: دلیل بیان دو صفت منفی تکبر و فخر فروشی این است که مردم متکبر و فخر فروش از بستگان و همسایگان نیازمند خویش متفردند و با آنان رفتار شایسته ندارند. گفتنی است که آیه شریفه در بردارنده همه محتوا و ارکان اسلام است و انسان را به سوی ارزش‌های انسانی راه می‌نماید؛ و اگر کسی درباره این آیه شریفه درست بیندیشد، از هر نوع پند و اندرز سخنوران بی‌نیاز است و به علوم و دانش‌های گوناگون دانشوران دست می‌یابد. (صفحه ۱۳۱)

پرتوی از آیاتی که گذشت

پرتوی از آیات

(۱) در آیاتی که گذشت، قرآن شریف یک سلسله تدابیر ظریف و سازنده را برای استحکام و استواری نظام خانواده و حلّ بحرانها ترسیم می‌کند که اگر به هنگام پدیدار شدن نشانه‌های بحران در روابط خانواده و به صدا در آمدن زنگ خطر، این تدابیر به شیوه‌ای شایسته مورد عمل قرار گیرد، بسیاری از بحرانها و زیان‌های برخاسته از آن به خوبی برطرف شده و یا به صورت شرافتمندانه‌ای انحلال آن اعلان و به انبوهی از بدبختی‌ها خطّ پایان خواهد کشید. این تدابیر عبارتند از:

۱ اصل مدیریت در جامعه کوچک خانواده

جامعه جهانی از جامعه‌های گوناگون و هر کدام از این جامعه‌ها از واحدهای خانواده پدید آمده‌اند. اگر خانواده بزرگ بشری یا جامعه‌های کوچک‌تر برای جلوگیری از هرج و مرج و بی‌برنامه‌گی و انحطاط و از هم گسیختگی و پیدایش راه تکامل و پیشرفت، نیازمند به اداره و مدیریت و کارگزارند، به همان دلیل جامعه کوچک خانه و خانواده نیز برای اوج گرفتن به پرافزترین قله تکامل مادی و معنوی و اخلاقی و انسانی و مبارزه با آنها و از هم گسیختگی خانواده نیازمند به نظام و مدیریت و مدیر و معاون و مشاور است. ضرورت مدیریت در جهان کنونی به گونه‌ای روشن است که پیش از شکل‌گیری هر حزب و گروه در هر واحد اقتصادی و اجتماعی و اداری و خدماتی، نخست به مدیریت آن می‌اندیشند و امیرمؤمنان قرن‌ها پیش فرمود: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ» (... ۲) مردم هر جامعه و تمدنی، ناگزیر از مدیریت و اداره و کارگزارند. و نخستین درس این آیات این است که جامعه کوچک خانواده نیاز به مدیریت و مدیر و مشاور و معاون دارد. ۱. مترجم. ۲. نَهْجُ الْبَلَاغَةِ، خ ۴۰. (صفحه ۱۳۲)

۲ مدیر و معاون در این جامعه کوچک

در گام دوم از این آیات این پیام را دریافت می‌داریم که ضمن رعایت احترام و حقوق متقابل دو رکن اساسی این جامعه کوچک که زن و مرد می‌باشند و با در نظر گرفتن شرایط جسمی و فکری و عاطفی هر کدام از یک سو و تعهدات اقتصادی مرد بر تأمین هزینه خانواده و پرداخت مهریه به زن، مناسب‌ترین و طبیعی‌ترین راه این است که مدیریت این جامعه کوچک را به شایسته‌ترین و کارآمدترین و لایق‌ترین آن دو بسپاریم. با این بیان اگر مرد شایسته‌ترین آن دو بود، مدیریت را بر اساس شایسته سالاری به مرد بسپاریم و معاونت آن را به زن، تا با به هم پیوستن نیروی بیشتر جسمی و فکری و قدرت شگرف هنری و عواطف سرشار و زندگی ساز انسانی زن و مرد در نظام خانواده، هم برای آن برنامه و نقشه تکامل ترسیم می‌گردد و هم هزینه این پیشرفت تأمین شود و هم در فراز و نشیب‌ها به شایستگی از آن دفاع گردد. آری، الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...

۳ رعایت حقوق متقابل

در هر جامعه‌ای دو اصل اساسی جدایی ناپذیرند: ۱ انجام وظیفه ۲ ایجاد وظیفه هنگامی که مدیریت در نظام خانواده به انجام شایسته وظایف مادی و معنوی و اقتصادی و عاطفی و انسانی خویش قیام کرد و حقوق معاونت را که در دین، رکن این جامعه کوچک است پاس داشت، در برابر این انجام وظیفه برای او تکلیف ایجاد می‌کند و این جاست که حقوق متقابل در خانه و جامعه بشر شکل می‌گیرد و از هم گسست ناپذیر می‌گردد؛ و این سومین درس در پرتو این آیات است که می‌فرماید: «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ». ... و زنان شایسته زندگی و درستکار، آنانی هستند که در برابر حقوقی که خدا برای (صفحه ۱۳۳) آنان مقرر داشته است در برابر مدیریت خانه فروتن هستند و نه سرکش و ماجراجو و در غیاب مرد خانه یا حضور او، اسرار و حقوق و عفت خویش و آبروی خانواده را پاس می‌دارند. ۴ راه رویارویی با بحران‌های خانوادگی هر جامعه‌ای در فراز و نشیب‌های زندگی ممکن است به آفت‌ها و بحران‌هایی گرفتار آید که بقا و حیات آن در گرو رویارویی شایسته مدیریت و معاونت آن با آفت‌هاست. درس دیگری که از آیات مورد بحث می‌گیریم این است که در صورت بروز نشانه‌های بحران و سرکشی زن یا مرد یا پیمان ساختن حقوق و نادیده گرفتن وظایف چه باید کرد؟ اینک در این جا چگونگی رویارویی مرحله به مرحله با قانون‌شکنی زن یا معاونت نظام خانواده طرح می‌گردد که به ترتیب عبارتند از: ۱ اندرز و گفتگوی شایسته و انسانی برای حلّ مشکل. ۲ مبارزه منفی و قطع رابطه محدود. ۳ و آخرین راه برای مدیریت، اندکی «شدت عمل» با رعایت همه مقررات انسانی. ۴ و پس از آن مراجعه به محکمه خانوادگی و فامیلی تا داوری نمایند و راه ادامه زندگی مشترک و نظام خانواده را ارائه و موانع همکاری را بر طرف یا انحلال آن را اعلان کنند. (صفحه ۱۳۴)

۲۱. آیه (بخل، آفت اخلاقی خانواده است)

اشاره

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا آنها کسانی هستند که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل دعوت می‌کنند و آن چه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده، کتمان می‌نمایند. (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای کافران، عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده‌ایم. (۳۷ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بُخْل» غالباً از کفر سرچشمه می‌گیرد، زیرا افراد بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی‌پایان پروردگار و وعده‌های او نسبت به نیکوکاران ندارند، فکر می‌کنند کمک به دیگران آنها را بیچاره خواهد کرد و این که می‌گویند: عذاب آنها خوارکننده است برای این است که جزای «تَكْتَبِر» و «خود برتر بینی» را از این راه ببینند. ضمناً باید توجه داشت که بخل منحصر به امور مالی نیست، بلکه گرفتگی در هر نوع موهبت الهی را شامل می‌شود، بسیاری کسانی که در امور مالی بخیل نیستند ولی در علم و دانش و مسایل دیگری از این قبیل بخل می‌ورزند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«بُخْل»: این واژه اسم ذمّ است و به مفهوم سختی در بخشش و سرباز زدن از اعطای چیزی است که بخشیدن آن لازم است؛ و در مورد کسی به کار می‌رود که کارش گناهی بزرگ است. پاره‌ای نیز بر آنند که به معنای سرباز زدن از چیزی است که منع آن بی‌ثمر و اعطای آن نیز بدون زیان است. واژه «شُح» نیز به مفهوم «بُخْل» است و هر دو در برابر جود و بخشش قرار دارند. به بیان علی بن عیسی، بخل، منع از بخشش است؛ چرا که طبیعت بخیل از آن رنج می‌برد و جود، بذل احسان است؛ چرا که انسان بخشنده از بخشش رنج نمی‌برد که شادمان می‌گردد. (صفحه ۱۳۵) در این آیه شریفه به یکی از خصلت‌های نکوهیده و بازدارنده می‌پردازد و به کسانی که دچار این آفت هستند هشدار می‌دهد که: الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ همان کسانی که خود بخل می‌ورزند و مردم را نیز به این کار زشت وامی‌دارند و آنچه را خدا از فزون‌بخشی خود به آنان ارزانی داشته است پوشیده می‌دارند؛ و اشاره می‌کند که ما برای کفرگرایان عذابی خفّ آور فراهم ساخته‌ایم. به بارو گروهی از مفسران منظور آیه شریفه کسانی هستند که از پرداخت حقوق مالی خویش سرباز می‌زنند و دیگران را نیز باز می‌دارند؛ اما به باور برخی دیگر، منظور کسانی هستند که از بیان اوصاف و نشانه‌هایی که از پیامبر اسلام شناخته‌اند، بخل می‌ورزند و یاران پیامبر را نیز به آن وسوسه می‌کنند. وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ و آنچه را که خدا از فزون‌بخشی خود به آنان ارزانی داشته است پوشیده می‌دارند. برخی از مفسران در تفسیر این فراز می‌گویند: منظور این است که آنان می‌کوشند تا با پنهان ساختن نعمت‌ها و امکانات اقتصادی که خدا به آنان ارزانی داشته است، برای خصلت نکوهیده «بُخْل» خویش بهانه و عذری بیابند. برخی نیز بر آنند که آنان آگاهی خویش در مورد پیامبر اسلام و حقانیت دعوت و بعثت او را پوشیده می‌دارند. به باور ما، آیه شریفه از هر نوع بخل و خست و بخل ورزی هشدار می‌دهد؛ خواه در امور مادی و اقتصادی باشد، یا علمی و بهره‌دهی معنوی. با این بیان، هر کس از ادای آنچه بر عهده اوست سرباز زند و مردم را از انجام آنها باز دارد و حقایق و فضایل و ارزش‌های کسی را کتمان کند در خور نکوهش است. در روایت است که خدای بخشاینده هرگاه به کسی نعمتی ارزانی داشت، دوست دارد آثار نعمت خویش را در زندگی او بنگرد. وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا. و ما برای کسانی که نعمت‌های خدا را با کتمان حقایق انکار می‌کنند و یا به خود و هوشمندی خویشان نسبت می‌دهند، عذابی خفّ آور آماده ساخته‌ایم؛ عذابی که (صفحه ۱۳۶) مایه خواری و رسوایی و باعث اهانت به آنان می‌شود؛ و این دستاورد خود آنان است. (صفحه ۱۳۷)

۲۲. آیه (لزوم ترویج فرهنگ امانتداری و عدالت‌ورزی در خانواده و اجتماع)

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری

کنید خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست. (۵۸ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق گرچه همانند بسیاری از آیات در مورد خاصیتی نازل شده ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن استفاده می‌شود و صریحا می‌گوید «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آنها بدهید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا». روشن است امانت معنی وسیعی دارد و هر گونه سرمایه مادی و معنوی را شامل می‌شود و هر مسلمانی طبق صریح این آیه، وظیفه دارد که در هیچ امانتی نسبت به هیچکس (بدون استثناء) خیانت نکند، خواه صاحب امانت، مسلمان باشد، یا غیر مسلمان و این در واقع یکی از مواد «اعلامیه حقوق بشر در اسلام» است که تمام انسانها در برابر آن یکسانند، قابل توجه این که در شأن نزول آیه فوق، امانت تنها یک امانت مادی نبود و طرف آن هم یک نفر مشرک بود.

عدالت در حکمت و داوری

در قسمت دوم آیه، اشاره به دستور مهم دیگری شده و آن مسأله «عدالت در حکومت» است. آیه می‌گوید: «خداوند نیز به شما فرمان داده که به هنگامی که میان مردم قضاوت و حکومت می‌کنید، از روی عدالت حکم کنید: وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». سپس برای تأکید این دو فرمان مهم می‌گوید: «خداوند پند و اندرزهای خوبی به شما می‌دهد: إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ». باز تأکید می‌کند و می‌گوید: «در هر حال خدا مراقب اعمال شما است، هم سخنان شما را می‌شنود و هم کارهای (صفحه ۱۳۸) شما را می‌بیند: إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا». این قانون نیز، یک قانون کلی و عمومی است و هر نوع داوری و حکومت را چه در امور بزرگ و چه در امور کوچک بوده باشد شامل می‌شود، تا آن جا که در احادیث اسلامی می‌خوانیم: روزی دو کودک خردسال، هر کدام خطی نوشته بود و برای داوری در میان آنها و انتخاب بهترین خط به حضور امام حسن رسیدند، علی که ناظر این صحنه بود فوراً به فرزندش گفت: «يَا بَنِيَّ انْظُرْ كَيْفَ تَحْكُمُ فَإِنَّ هَذَا حُكْمٌ وَاللَّهُ سَائِلُكَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: فرزندم! درست دقت کن، چگونه داوری می‌کنی، زیرا این خود یک نوع قضاوت است و خداوند در روز قیامت درباره آن از تو سؤال می‌کند». (۱) این دو قانون مهم اسلامی (حفظ امانت و عدالت در حکومت) زیربنای یک جامعه سالم انسانی است و هیچ جامعه‌ای خواه مادی یا الهی بدون اجرای این دو اصل، سامان نمی‌یابد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«تُؤَدُّوا»: ادا کنید، باز پس دهید. «سَمِيعٌ»: شنوا. «بَصِيرٌ»: بینا.

امانداری و دادگری

در این آیه شریفه خدای پر مهر مردم را به ادای امانت‌ها فرمان می‌دهد و می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور بیشتر مفسران، منظور آیه شریفه این است که هر نوع امانت دینی یا حقوقی، مردمی و یا خدایی، اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی، مادی یا ***-۱ «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۶۴. (صفحه ۱۳۹) معنوی که به عنوان امانت به شما سپرده شد، آن را باز پس دهید و رعایت امانت کنید. از دو امام نور حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام - که درود خدای بر آنان باد نیز این دیدگاه روایت شده است. ۲ اما گروهی دیگر بر این باورند که منظور آیه شریفه مدیریت جامعه است و روی سخن نیز با زمامداران است که باید حقوق مردم را رعایت نمایند و با گفتار و عملکرد شایسته، آنان را

به راه دین خدا برند. از پنجمین و ششمین امام نور نیز این دیدگاه روایت شده و فرموده‌اند که: خدا هر یک از امامان راستین را موظف ساخت که تدبیر امور دین و دنیای مردم را به امام پس از خویش سپارند. ادامه آیه شریفه این دیدگاه را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». (... ۱) و نیز از پیشوایان راستین روایت است که: دو آیه در قرآن است که یکی بیانگر حقوق ماست و دیگری روشنگر حقوق شما مردم؛ و آن گاه به تلاوت همین دو آیه پرداختند. به باور ما این دیدگاه در درون همان دیدگاه نخست گنجانیده شده است؛ چرا که از جمله امانت‌های بزرگ خدا امامان راستین هستند؛ به همین دلیل است که حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ آدَاءَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ مِنَ الْأَمَانَةِ». ... خواندن نماز، پرداخت حقوق مالی، گرفتن روزه و انجام حج از جمله ادای امانت‌هاست؛ و نیز از جمله ادای امانت، فرمانی است که به زمامداران در مورد پخش عادلانه درآمدها و صدقات و غنایم و دیگر منابع ملی که حقوق مردم در آنهاست، داده شده است. آری، خدا موضوع امانت و امانتداری را تا آن جا بزرگ و پراهمیت شمرده است ۱. سوره نساء، آیه ۵۹. (صفحه ۱۴۰) که به خیانتکاران اینگونه هشدار می‌دهد: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ» (... ۱) خدا نگاه‌های خائنه و دزدانه را می‌داند و از آنها آگاه است. و اینگونه آنان را بر حذر می‌دارد ...: «لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ» (... ۲) به خدا و پیام‌آورش خیانت نکنید ... و از امانتداران اینگونه تجلیل می‌کند: «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ». (... ۳) و از پیروان کتاب‌های آسمانی کسی است که اگر مال بسیاری را به او به امانت سپاری آن را به تو بر می‌گرداند ... ۳ پاره‌ای از دانشمندان نیز در تفسیر آیه می‌گویند: در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی است و به آن حضرت دستور می‌دهد که کلید کعبه را که در روز فتح مکه از کلیددار آن، «عثمان بن طلحه» برای پاکسازی خانه از بت‌ها گرفته بود، به او باز پس دهد؛ چرا که پیامبر در این اندیشه بود که «عباس» را کلید دار کعبه سازد تا او افزون بر پرده‌داری کعبه و سیراب ساختن زائران، این کار را نیز به عهده گیرد. به باور ما این دیدگاه گرچه درست به نظر می‌رسد و روایتی هم آن را تأیید می‌کند، اما دو دیدگاه گذشته بهتر و استوارترند؛ چرا که اگر فرمانی جهان شمول و با مفهوم گسترده در موردی ویژه صادر گردید، نباید آن را در مورد خاص خود محدود ساخت، بلکه باید به مفهوم گسترده و جهان شمول آن عمل کرد. و إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ این فراز از آیه شریفه به زمامداران عصرها و نسل‌ها و مدیران و داوران و دستگاه‌های قضایی فرمان می‌دهد که در میان جامعه بر اساس دادگری و عدالت حکم کنند. نظیر این آیه شریفه در قرآن که مردم را به عدل و انصاف فراخوانده بسیار است؛ برای نمونه می‌فرماید: ۱. سوره مؤمن، آیه ۱۹. ۲. سوره انفال، آیه ۲۷. ۳. سوره آل عمران، آیه ۷۵. (صفحه ۱۴۱) «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (... ۱) هان ای داود! ما تو را در روی زمین به خلافت برگزیدیم، پس میان مردم بر اساس حق و عدالت داوری کن! و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که به امیرمؤمنان فرمود: علی جان! میان دو تن که نزدت به داوری می‌آیند، در نگاه و گفتار برابری را رعایت کن! «سَوِّبَيْنَ الْخَصِيمَيْنِ فِي لِحْظِكَ وَ لَفْظِكَ». (۲) و نیز در روایت آمده است که دو کودک نوشته خویشان را نزد امام حسن علیه‌السلام بردند تا بهترین را برگزیند. هنگامی که امیرمؤمنان از موضوع آگاه شد، به حضرت مجتبی فرمود: «پسرم! در مورد داوری خویش نیک بیندیش، چرا که خدا در روز رستاخیز از همین حکم نیز تو را بازخواست خواهد کرد.» یا بَنِي أَنْظُرْ كَيْفَ تَحْكُمُ فَمَآ هَذَا وَاللَّهِ سَأَلْتُكَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. و در بخش پایانی آیه می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعْظُمُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا این فراز از آیه شریفه روشن می‌سازد که فرمان خدا و اندرز او در مورد ادای امانت و هشدار از خیانت و نیز فرمان او به رعایت عدل و داد به سود شما و جامعه شماست. پاره‌ای نیز گفته‌اند که منظور از «موعظه» دعوت به نیکی‌ها و ارزش‌ها و هشدار از ضد ارزش‌هاست. و خدا به همه شنیدنی‌ها، شنوا و به همه دیدنی‌ها بیناست. پاره‌ای نیز بر آنند که: خدا به گفتار و عملکرد شما دانا و آگاه است. یادآوری می‌گردد که آمدن واژه «کان» در این موارد نشانگر آن است که خدا همواره شنوا و دانا بوده و هست و خواهد بود. ۱. سوره ص، آیه ۲۶. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۸. (صفحه ۱۴۲)

اشاره

ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا آنچه از نیکی‌ها به تو می‌رسد از ناحیه خدا است و آن چه از بدی به تو می‌رسد از ناحیه خود تو است و ما تو را به عنوان رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خدا در این باره کافی است. (نساء/۷۹)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُشَدِّدَةً» در اصل از ماده «شید» به معنی گچ و مواد محکم دیگری است که برای استحکام بنا در آن به کار می‌برند و از آن جا که در آن عصر و زمان معمولاً محکم‌ترین ماده برای استحکام بنا گچ بوده بیشتر به این ماده اطلاق می‌شده است، بنابراین «بُرُوجِ مُشَدِّدَةً» به معنی قلعه‌های محکم است و اگر می‌بینیم مُشَدِّدَةً به معنی مرتفع و طولانی آمده آن هم نیز به خاطر این است که بدون استفاده کردن از گچ و مانند آن هیچگاه نمی‌توانستند بناهای مرتفع و طولانی بسازند. در آیات متعددی از قرآن مجید همانند آیه ۹۹ سوره حجر و آیه ۴۸ مَدُّثَّرُ از مرگ تعبیر به «یقین» شده است، اشاره به این که هر قوم و جمعیتی، هر عقیده‌ای داشته باشند و هر چیز را بتوانند انکار کنند، این واقعیت را نمی‌توانند منکر شوند که زندگی بالاخره پایانی دارد و از آن جا که افراد انسان به خاطر عشق به حیات و یا به گمان این که مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می‌دانند همواره از نام آن و مظاهر آن گریزانند، این آیات هشدار می‌دهد و در آیه مورد بحث با تعبیر «يُدْرِكُكُمْ» به آنها گوشزد می‌کند که فرار کردن از این واقعیت قطعی عالم هستی بیهوده است، زیرا معنی ماده «يُدْرِكُكُمْ» این است که کسی از چیزی فرار کند و آن به دنبالش بدود. با توجه به این واقعیت عاقلانه است که انسان خود را از صحنه جهاد و نیل به افتخار شهادت کنار بکشد و در خانه در میان بستر بمیرد؟ به فرض که با عدم شرکت در جهاد چند روز بیشتری عمر کند و مکررات را تکرار نماید و از پاداش‌های مجاهدان راه خدا بی‌بهره شود، به عقل و منطق نزدیک است؟ اصولاً (صفحه ۱۴۳) مرگ یک واقعیت بزرگ است و باید برای استقبال از مرگ توأم با افتخار آماده شد.

سرچشمه پیروزی‌ها و شکست‌ها

قرآن در ذیل همین آیه به یکی دیگر از سخنان بی‌اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده می‌گوید: «آنها هر گاه به پیروزی برسند و نیکی‌ها و حسناتی به دست آورند می‌گویند از طرف خدا است» یعنی ما شایسته آن بوده‌ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده (وَإِنْ تُصَبِّحُ بِهِمْ حَسَنَةٌ يُقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ). ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها شود و یا در میدان جنگ آسیبی ببینند می‌گویند: «اینها بر اثر سوء تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و عدم کفایت نقشه‌های نظامی او بوده است» و مثلاً شکست جنگ احد را معلول همین موضوع می‌پنداشتند (وَإِنْ تُصَبِّحُ بِهِمْ سَيِّئَةٌ يُقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ). در هر حال قرآن به آنها پاسخ می‌گوید که از نظر یک موحّد و خداپرست تیزبین «همه این حوادث و پیروزی‌ها و شکست‌ها از ناحیه خدا است» که بر طبق لیاقت‌ها و ارزش‌های وجودی مردم به آنها داده می‌شود (قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ) و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکر و تعمق آنها در موضوعات مختلف زندگی می‌گوید: «پس چرا اینها حاضر نیستند حقایق را درک کنند» (فَمَا لَهُمْ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

قرآن به سرچشمه نیکی‌ها و سرفرازی‌ها و پیروزی‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ هر آنچه از نیکی‌ها و پیروزی‌ها به تو رسد، از جانب خداست؛ اما هر آنچه از شکست‌ها و بدی‌ها دامنگیرت گردد، از سوی خودت به تو رسیده است. به

باور برخی در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی است، اما منظور از محتوای آن، امت آن حضرت است؛ اما به باور گروهی روی سخن با انسان است و منظور از واژه «حَسْبَنَّهُ» نیز نعمت گرانبهای دین و دیگر نعمت‌های خداست. و مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ در مورد دو واژه «حَسْبَنَّهُ» و «سَيِّئَةٍ» که در آیه شریفه آمده، دیدگاه‌ها یکسان نیست. (صفحه ۱۴۴) ۱ «ابن عباس» بر آن است که منظور از واژه نخست، غنایم پیکار «بِإِذْنِ» و منظور از واژه دوم شکست و ناراحتی روز «أُحُد» است. ۲ اما «ابومسلم» بر این عقیده است که منظور آیه شریفه و پیام آن این است که: مردم مسلمان در پیکار «بدر»، با ایمان و اخلاص تلاش کردند و فرمان خدا و پیامبر را به جان خریدند و خدا نیز پیروزی را به آنان هدیه کرد، اما در پیکار «أُحُد» خدا و پیام‌آورش را نافرمانی نمودند و در نتیجه دستخوش پراکندگی و شکست شدند. ۳ به باور برخی منظور از واژه «حَسْبَنَّهُ»، اطاعت و فرمانبرداری است و منظور از «سَيِّئَةٍ» نافرمانی خدا و پیامبر. ۴ اما به باور برخی دیگر این آیه شریفه به سان آن آیه است که می‌فرماید: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا». (... ۱) کیفر بدی و گناه، به سان آن، بدی و کیفر خواهد بود ... ۵ و گروهی نیز می‌گویند: منظور از واژه نخست، نعمت و پیروزی و آسایش است و منظور از واژه دوم، خشکسالی و قحطی و گرفتاری‌هایی است که به خاطر نافرمانی خدا و بیدادگری دامانگیر انسانها می‌گردد؛ گرچه برخی از بلاها و مشکلات نیز از لطف و حکمت خداست تا انسان آزمون گردد و پاداش سپاسگزاران و شکیبایان را بگیرد و همیشه جنبه کیفری ندارد. و بلاها را بدان دلیل «سَيِّئَةٍ» نامیده است که انسان به طور طبیعی از آنها گریزان است و گرنه آنها پسندیده هستند و زشتی ندارند. با این بیان تفسیر آیه شریفه این می‌شود که: همه سلامتی‌ها، نعمت‌ها، رزق و روزی‌ها و ارزش‌های مادی و معنوی که نصیب شما می‌گردد، از جانب خداست، اما رنج‌ها و فشارها و گرفتاری‌ها و مشکلاتی که بر اثر نافرمانی خدا گریبانگیر شما می‌گردد (نظیر مشکلات خانوادگی)، ثمره عملکرد نادرست خود شماست. نظیر این هشدار در آیه دیگری نیز آمده است که می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ». (... ۲) و هر مصیبتی به شما برسد به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید. ۱. سوره شوری، آیه ۴۰. (صفحه ۱۴۵) به باور «بلخی» تفسیر این آیه اینگونه است: هر رنج و مصیبتی که به انسان برسد، کفاره گناهان صغیره و یا کیفر گناهان کبیره و یا هشدار است که به خاطر کوتاهی در انجام وظایف دامنگیرش شده است. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَا مِنْ خَدَشٍ بَعُودٍ وَلَا اخْتِلَاجٍ عِزْقٍ وَلَا عَثْرَةٍ قَدَمٍ إِلَّا بِذَنْبٍ وَمَا يَعْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ». هر خراشی که در بدن شما به وسیله خاری پدید می‌آید، یا رگی از رگ‌ها پاره می‌گردد و یا هر لغزش پایی پیش می‌آید، همه آنها بر اثر گناه و نافرمانی خداست؛ و تازه آنچه خدا در پرتو مهرش نادیده می‌گیرد و می‌بخشد بیشتر است. «علی بن عیسی» می‌گوید: آیه شریفه نشانگر آن است که آفریدگار پر مهر و فرزانه هیچ رنج و گرفتاری برای انسان پیش نمی‌آورد، جز این که به یکی از دو دلیل است: یا به خاطر مهر اوست تا انسان به خود آید و به پاداش سپاس و شکیبایی برسد و یا به خاطر کیفر اشتباهاتی است که از او سرزده است، چرا که رنج‌ها و گرفتاری‌ها، هر گاه بر اثر گناه گریبان انسان را بگیرد، یا کیفر گناه است و یا جنبه هشدار و تأدیب دارد. و أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا و ما تو را برای مردم به عنوان پیام‌آوری فرستادیم؛ و این کار ما، خود بزرگ‌ترین نعمت و نیکی است و مخالفت با پیام تو، گناه و زشتکاری و بیدادگری است. در مورد چگونگی پیوند این فراز از آیه به فرازهای پیشین گفته‌اند: منظور این است که هر چه به آنان برسد از شومی گناهان آنهاست و تو پیام‌آوری هستی که فرمانبرداری از تو، به سان فرمانبرداری از خدا و نافرمانی‌ات به سان نافرمانی اوست. با این بیان تو سرچشمه خوبی‌ها هستی و نباید شومی گناهانشان را به تو نسبت دهند. وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا و گواهی خدا بر رسالت و صداقت تو بسنده است و به باور برخی خدا برای گواهی بر نیک و بد بندگان و عملکرد آنان کافی است. با این بیان هدف این فراز از آیه این است که مردم را به نیکی‌ها تشویق و از بدی‌ها هشدار دهد. ۱. سوره شوری، آیه ۳۰. (صفحه ۱۴۶)

اشاره

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا کسی که تشویق به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود و کسی که تشویق به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و خداوند حساب هر چیز را دارد و آن را حفظ می‌کند. (نساء/۸۵)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «شَفَاعَت» در اصل از ماده «شَفَع» به معنی جفت است بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می‌شود منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسأله راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می‌دهد (و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است). ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارا هستند و به عبارت دیگر شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می‌باشد و هر دو مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است. «کِفْل» در اصل به معنی قسمت عقب پشت حیوان است که سوار شدن بر آن ناراحت کننده می‌باشد و به همین جهت هرگونه گناه و سهم بد را کِفْل می‌گویند و نیز به کاری که سنگینی و زحمت داشته باشد کِفَالَت گفته می‌شود. «مُقِيت» در اصل از ماده قوت به معنی غذایی است که جان انسان را حفظ می‌کند، بنابراین «مُقِيت» که اسم فاعل از باب افعال است به معنی کسی است که قوت دیگری را می‌پردازد و از آن جا که چنین کسی حافظ حیات او است، کلمه مُقِيت به معنی «حافظ» نیز به کار رفته و نیز شخصی که قوت می‌دهد حتما توانایی بر این کار دارد به همین جهت این کلمه به معنی مقتدر نیز آمده و چنین کسی مسلماً حساب زیردستان خود را دارد، به همین دلیل به معنی حسیب آمده است و در آیه فوق تمام این معانی ممکن است از کلمه «مُقِيت» اراده شود. مسؤولیت هر کس در برابر اعمال خویش به (صفحه ۱۴۷) آن معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم‌پوشد و روح اجتماعی اسلام را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند و در لاک خود فرو رود. آیه فوق یکی از منطوق‌های اصیل اسلام را در مسائل اجتماعی روشن می‌سازد و تصریح می‌کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریکند، بنابراین هرگاه سخن یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود، تشویق کننده سهم قابل توجهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون این که چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنِ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ أَوْ أَسَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ وَمَنْ أَمَرَ بِسُوءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَسَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ» هر کس کار نیکی یا نهی از منکری کند و یا مردم را راهنمایی به عمل خیر نماید و یا به نحوی موجبات تشویق آنها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است و همچنین هر کس دعوت به کار بد یا راهنمایی و تشویق نماید او نیز شریک است. مطابق این منطق اسلامی تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن از وسایل مختلف تبلیغاتی و یا آماده ساختن زمینه‌ها و حتی گفتن یک کلمه کوچک تشویق آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیمند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی‌ها از چنین برنامه‌هایی استفاده می‌نمایند از آن سهم دارند. از پاره‌ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین برمی‌آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیئه، دعای نیک یا بد در حق کسی کردن است که یک نوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می‌شود. از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل شده که فرمود: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ اسْتَجِيبَ لَهُ وَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ فَلَكَ مِثْلَاهُ فَذَلِكَ النَّصِيبُ: کسی که برای برادر مسلمانش در پشت سر او دعا کند به اجابت می‌رسد و فرشته پروردگار به او می‌گوید دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود و منظور از نصیب در آیه همین است». (۱) و این تفسیر، منافاتی با تفسیر سابق ندارد بلکه توسعه‌ای در معنی شفاعت است، یعنی هر مسلمانی به هر

نوع ****۱- «تفسیر صافی»، ذیل آیه شریفه. (صفحه ۱۴۸) کمک به دیگری کند خواه از طریق دعوت و تشویق به نیکی یا از راه دعا در پیشگاه خدا و یا به هر وسیله دیگری باشد در نتیجه آن سهیم خواهد بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«شَفَاعَت»: این واژه از ریشه «شَفِيع» که به مفهوم «جفت» است گرفته شده و بدان دلیل که شفیع به هنگام درست کردن کار دیگری و شفاعت در مورد او، در حقیقت خود را رفیق او قرار می‌دهد به او «شَفِيع» و به کارش شفاعت گفته‌اند. نیز به کسی که ملک دیگری را جزء ملک خود سازد «شَفِيع» گفته می‌شود. به صراحت آیات قرآن و انبوه روایات، اصل شفاعت به اذن خدا، یک موضوع تردید ناپذیر است، اما در مورد ابعاد و قلمرو آن دیدگاه‌ها یکسان نیست: گروهی بر آنند که پیامبر گرامی اهل بهشت را شفاعت می‌کند و به برکت شفاعت آن حضرت به درجات والا-تری اوج می‌گیرند. اما دیگران می‌گویند: پیامبر آن گروه از گناهکاران امت را که از دین و آیین آنان خشنود است و در کنار اندیشه و عقیده شایسته و توحیدی و خداپسندانه خود دستخوش لغزش‌هایی نیز شده‌اند، شفاعت خواهد کرد، تا به برکت آن از کیفر خدا در امان بمانند و خدا آنان را بیامرزد. «كُفِّل»: به مفهوم بهره و نصیب آمده است. پاره‌ای نیز آن را به معنای وزر و وبال گرفته‌اند.

شفاعت

در این آیه شریفه می‌فرماید: مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا هَر كَس شَفَاعَتِ پسنديده و تشويق خدا پسنديده‌اي كند، از آن كار بهره‌اي خواهد داشت؛ و هر كس شفاعت ناپسند و تشويق به كار بدی كند، برای او نیز از آن گناه و زشتی، بهره‌ای خواهد بود.

دیدگاه‌ها در مورد واژه شفاعت

(صفحه ۱۴۹) در مورد شفاعت دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور برخی، از جمله «ابن عتیاس» منظور از شفاعت در آیه شریفه، اصلاح و ایجاد سازش میان دو نفر است که فرد اصلاحگر نیز پاداشی خواهد داشت؛ همانگونه که اگر کسی با آتش افروزی و سخن چینی بذر کینه و دشمنی افشاند، گناهکار خواهد بود. ۲ به باور برخی دیگر شفاعت پسنديده به مفهوم میانجیگری‌هایی است که در میان مردم رواج دارد. با این بیان اگر میانجی‌گری، در راه شایستگی و عدالت و انصاف بود، پسنديده است و اگر در راه ستم و انحراف انجام شد ناپسند است. به همین دلیل است که میانجیگری به مفهوم نخست مورد تشويق است و به مفهوم دوم ناپسند و حرام. در روایت است که: «اشْفَعُوا تُؤْجَرُوا» میانجیگری شایسته نماید تا پاداش دریافت دارید. و نیز آمده است که: «مَنْ حَالَتْ شَفَاعَتُهُ دُونَ حَدِّ مَنْ حُدِّدَ اللَّهُ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ فِي مُلْكِهِ؛ وَمَنْ أَعَانَ عَلَى حُضُومِهِ بَغَيْرِ عِلْمٍ كَانَ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَنْزَعَ». (۱) کسی که با شفاعت و میانجیگری مانع اجرای عادلانه یکی از مقررات خدا گردد، در حقیقت با خدا در قلمرو قدرتش به مخالفت برخاسته است؛ و کسی که بدون آگاهی بر کشمکش، یکی از دو طرف را یاری رساند، در خشم خداست تا آن گاه که از روش ظالمانه‌اش دست کشد. ۳ «جَبَائِي» بر آن است که شفاعت پسنديده، دعای خیر درباره مردم و شفاعت ناپسند، دعای زیانبار در مورد آنان است. ۴ پاره‌ای نیز می‌گویند: شفاعت در اینجا به مفهوم یاری و پشتیبانی از برادر عقیدتی و دینی در جهاد با تجاوزکاران است که بهره دنیوی غنایم و پاداش آخرت آن بهشت خداست و اگر در گناه و تجاوزی با همدین و همنوع رفاقت کند، بهره دنیای او سرزنش و نکوهش و نصیب جهان دیگرش کیفر خواهد بود. ۱. شَيْنٌ بِيَهْقِي، ج ۶، ص ۸۲؛ شَيْنٌ ابِي دَاوُود، ج ۳، ص ۳۰۵، ح ۳۵۹۷؛ مُشْنَدُ اَحْمَد، ج ۲، ص ۷۰ و ۸۲. (صفحه ۱۵۰) وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتِنًا وَ خدایا همواره بر هر چیزی تواناست.

واژه «مُقیمت»

در مورد مفهوم این واژه نیز نظراتی آمده است: ۱ به باور برخی این واژه به مفهوم توانا و پر اقتدار آمده است. ۲ و به باور برخی دیگر، به مفهوم کسی است که هر چیزی را از روی حساب ارزانی دارد و شمار و حساب آن را داشته باشد. ۳ پاره‌ای به مفهوم گواه معنا کرده‌اند. ۴ و پاره‌ای دیگر به معنای حسابگر و حساب کننده. ۵ و «جُبائی» می‌گوید: واژه «مُقیمت» به معنای کیفر کننده است؛ چرا که خدا پاداش هر کار نیک و کیفر هر گناهی را خواهد داد. (صفحه ۱۵۱)

۲۵. آیه (آغاز عدالت از درون خانواده)

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا أَي كَسَانِي كِه اِيْمَانِ آوْرْدِه اِيْد كَامَلًا قِيَامِ بِه عَدَالْتِ كَنِيد، بَرای خِدا گِواهِی دِهید اِگَر چِه (اين گواهی) بِه زيان خِود شِما ي ا پدر و مادر ي ا نِزديكان شِما ب_ودِه باشِد، چِه اين كِه اِگَر اَنها غَنِي ي ا فقير باشِند خِداوند سِزِاوار تر اسْت كِه از اَنها حِمايْت كِند، بِنابَرين از هِوي و هوس پيرو ي نَكَنِيد كِه از حَقِّ مَنحَرَف خواهيد شِد و اِگَر حَقِّ ر ا تحريف كَنِيد و ي ا از اظْهَار اَن اعراض نَماييد خِداوند بِه اَن چِه اِنجام مِي دِهيد آگاه اسْت. (۱۳۵ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَلَوُّوا» از ماده «لَوَّ» به معنی جلوگیری و تأخیر است و در اصل به معنی «پيچیدن و تاب دادن» آمده است. «قَوَّامِينَ» جمع قَوَّام «صيغه مبالغه» به معنی «بسیار قیام کننده» است، یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان قیام به عدالت کنید که این عمل خلق و خوی شما شود و انحراف از آن بر خلاف طبع و روح شما گردد. تعبیر به «قیام» در اینجا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام کارها معمولاً باید بپاخیزد و به دنبال آنها برود، بنابراین «قیام به کار» کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدی درباره آن است اگرچه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد و نیز ممکن است تعبیر به قیام از این نظر باشد که قائم معمولاً به چیزی می‌گویند که عمود بر زمین بوده باشد و کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد، یعنی باید آن چنان عدالت را اجرا کنند که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند. سپس برای تأکید مطلب مسأله «شهادت» را عنوان کرده، می‌فرماید: «به خصوص در مورد شهادت باید همه ملاحظات را کنار بگذارید و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهید، اگرچه به زبان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود» (شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ). این موضوع (صفحه ۱۵۲) در همه اجتماعات و مخصوصاً در اجتماعات جاهلی وجود داشته و دارد که معمولاً در شهادت دادن، مقیاس را حَبِّ و بغض‌ها و چگونگی ارتباط اشخاص با شهادت دهنده قرار می‌دهند اما حَقِّ و عدالت برای آنها مطرح نیست، مخصوصاً از حدیثی که از ابن عباس نقل شده استفاده می‌شود که افراد تازه مسلمان حتی بعد از ورود به مدینه به خاطر ملاحظات خویشاوندی از ادای شهادت‌هایی که به ضرر بستگان‌شان می‌شد خودداری می‌کردند، آیه فوق نازل شد و در این زمینه به آنها هشدار داد. (۱) ولی همانطور که آیه اشاره می‌کند این کار با روح ایمان سازگار نیست، مؤمن واقعی کسی است که در برابر حق و عدالت، هیچگونه ملاحظه‌ای نداشته باشد و حتی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد. ضمناً از این جمله استفاده می‌شود که بستگان می‌توانند با حفظ اصول عدالت به سود یا به زیان یکدیگر شهادت دهند (مگر این که قرائن اتهام به طرفداری و اعمال تعصب در کار بوده باشد). سپس به قسمت دیگری از عوامل انحراف از اصل عدالت اشاره کرده می‌فرماید: «نه ملاحظه

ثروت ثروتمندان باید مانع شهادت به حق گردد و نه عواطف ناشی از ملاحظه فقر فقیران، زیرا اگر آن کس که شهادت به حق به زیان او تمام می‌شود، ثروتمند یا فقیر باشد، خداوند نسبت به حال آنها آگاه‌تر است، نه صاحبان زر و زور می‌توانند در برابر حمایت پروردگار، زبانی به شاهدان بر حق برسانند و نه فقیر با اجرای «عدالت» گرسنه می‌ماند» (إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَكِيرًا فَاللَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا). باز برای تأکید دستور می‌دهد که «از هوی و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد» (فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا) و از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه مظالم و ستم‌ها، هوی پرستی است و اگر اجتماعی هوی پرست نباشد، ظلم و ستم در آن راه نخواهد داشت. بار دیگر به خاطر اهمیتی که موضوع اجرای عدالت دارد، روی این دستور تکیه کرده می‌فرماید: «اگر مانع رسیدن حق به حق‌دار شوید و یا حق را تحریف نمایید و یا پس از آشکار شدن حق از آن اعراض کنید» ۱- «الْمُنَار»، جلد ۵، صفحه ۴۵۵. (صفحه ۱۵۳) کنید، خداوند از اعمال شما آگاه است» (وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا). در حقیقت جمله انِ تَلَوْا اشاره به تحریف حق و تغییر آن است، در حالی که جمله تَعْرَضُوا اشاره به خودداری کردن از حکم به حق می‌باشد و این همان چیزی است که در حدیثی از امام باقر نقل شده است. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«قوام»: این واژه مبالغه از واژه قیام است و به مفهوم کسی است که به عدل و داد عادت کرده و عدالت و دادگری راه و رسم اوست. «قسط»: عدل و داد. «لَئِي»: در اصل به مفهوم جلوگیری و به تأخیر افکندن و پیچانیدن و تاب دادن است و در اینجا در مورد تحریف حقایق برای حق‌کشی به کار رفته است.

برای عدالت به پا خیزید!

در آیه گذشته، خدای پرمهر روشنگری فرمود که پاداش شکوه‌بار دنیا و آخرت یکسره به دست اوست؛ اینک در این آیه مردم را به عدالت و دادگری در همه میدانها سفارش می‌کند و از آنان می‌خواهد که برای عدالت به پاخیزند و به ستم و بیداد نزدیک نشوند و دیگران را نیز هشدار دهند: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ هَايَ كَسَانِي كِه ايمان آورده‌اید! همواره برای عدالت و دادگری به پا خیزید و برای خدا گواهی دهید. آری، باید عدالت و دادگری شیوه و راه و رسم و عادت شما باشد و در میدانهای گفتار، نوشتار و میدان عمل، بر اساس عدالت رفتار کنید و برای عدالت حرکت نمایید. شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ ۱- «تفسیر تبیان»، جلد ۵، صفحه ۳۵۶. (صفحه ۱۵۴) «شُهَدَاءَ» جمع واژه «شَهِيد» است. مفهوم آیه این است که خدا به بندگانش فرمان می‌دهد که در گفتار و گواهی خویش راستی و حق‌گرایی را راه و رسم خویش قرار دهند و در این کار پایدار باشند تا هم خشنودی خدا را به دست آورند و هم به بارگاه او نزدیک گردند، گرچه این حقگویی و گواهی بر اساس عدالت به زیان خود و یا پدر و مادرشان باشد؛ و هرگز به خاطر ثروت ثروتمند و یا تهیدستی بینوا از عدالت انحراف نجوید! «ابن عباس» در این مورد می‌گوید: منظور این است که در گواهی و داوری خود، همواره جانبدار عدل و داد باشید، خواه به سود خود یا نزدیکانتان باشد و یا به زیان شما و بستگانتان؛ چرا که خدای دادگر همه را در برابر قانون و در برابر عدل و داد و گواهی و آیین دادرسی و داوری، برابر نگرسته و کسی را بر دیگری برتری نداده است.

گواهی اعضای خانواده در مورد یکدیگر رواست

آیه مبارکه نشانگر این واقعیت است که گواهی پدر برای فرزند و گواهی فرزند برای پدر، خواه به سود آنان باشد و یا به زیانشان، جایز است؛ و نیز نشانگر آن است که گواهی نزدیکان و بستگان در مورد یکدیگر رواست. «ابن عباس» نیز در این مورد همین

دیدگاه را بر گزیده است. «ابن شهاب» در این مورد آورده است که: مسلمانان پیشین بیشتر بر این راه و رسم عادلانه و انسانی بودند، تا دوره‌های بعد از راه رسید و از مردم کارهایی پدیدار شد که زمامداران را به تهمت زدن به آنان برانگیخت و آن گاه گواهی افرادی که مورد اتهام حکومت قرار می‌گرفتند ترک شد و نیز گواهی به سود آنان از سوی بیدادگران ممنوع گردید. ذکر این نکته لازم است که منظور از گواهی دادن انسان به زیان خود، اقرار وی به سود طرف مقابل است که پذیرفته است. اما گواهی دادن انسان به سود خود، به تنهایی پذیرفته نیست مگر این که دلایل و مدارک و گواهان، ادعای او را گواهی کنند. *إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَلِلَّهِ أَوْلَىٰ بِهِمَا* اگر کسانی که به سود و زیانشان گواهی داده می‌شود، ثروتمند باشند و یا (صفحه ۱۵۵) تهیدست و بینوا ناتوان، نباید هیچ یک از این موضوعات باعث شود که از گواهی عادلانه انحراف جویم و از ادای گواهی صحیح و خدا پسندانه و داوری و قضاوت عادلانه دوری گزینیم. بسیار دیده شده است که افرادی به خاطر ثروت و یا زورمداری کسی که گواهی به زیان اوست، از ادای گواهی خود داری نموده و حقیقت را کتمان می‌کنند و پاره‌ای نیز به خاطر تهیدستی و گرفتاری فردی، از گواهی به زیان او چشم می‌پوشند و بدین سان آفت ترس از زر دار و زور دار و یا دلسوزی کاذب و بیجا باعث خودداری از گواهی عادلانه می‌شود. به همین جهت است که آیه شریفه از هر دو آفت هشدار می‌دهد و می‌فرماید: *«فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا»*. خدا به یاری آن دو و نجاتشان از گرفتاری، از شما سزاوارتر است؛ بنا بر این، از ادای گواهی عادلانه به خاطر ثروت و قدرت یک طرف و یا تهیدستی و بینوایی او، خودداری نکنید و ترس و دلسوزی بی‌مورد، شما را از حق و عدالت منحرف نسازد؛ چرا که خداوند شما را به این کار فرمان داده و خود می‌داند که شرایط آن دو چگونه است. بر شماست که مقررات او را رعایت کنید که او به مصالح و منافع واقعی شما و جامعه بشری از همگان داناتر است. *فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا* پس بنابراین از پی هوای دل نروید و در ادای شهادت، غرض‌ها و مرض‌ها و دوستی‌ها و دشمنی‌ها را دخالت ندهید و یا از ادای گواهی به خاطر دلسوزی بی‌مورد سر باز زنید و تمایل قلبی به یک طرف و یا پیوند خویشاوندی و دیگر آفت‌های حق‌گویی و دادگری، شما را به بیداد و گواهی ناروا سوق ندهد که عدالت را فدای مصلحت شخصی یا گروهی و یا پیوندها و وسوسه‌ها نمایید. «فَرَاء» در مورد این فراز از آیه می‌گوید: این جمله به سان این است که بگوییم: از هوای دل پیروی مکن تا خدایت خشنود گردد. پاره‌ای نیز واژه *«أَنْ تَعْدِلُوا»* را به مفهوم انحراف دانسته و از عدول از راه عادلانه و درست گرفته‌اند که در این صورت معنای آیه اینگونه است: پس از هوای دل پیروی مکن که در نتیجه، از حق و عدالت به انحراف کشیده خواهی شد. (صفحه ۱۵۶) *وَإِنْ تَلَّوْا أَوْ تُغْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَّ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا* و اگر از ادای گواهی درست به انحراف گرایید و یا روی گردانید، خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است و می‌داند که به ادای گواهی عادلانه قیام کرده‌اید و یا با تحریف حقایق و کتمان واقعیات و یا روی برتافتن از ادای گواهی به بیراهه گام سپرده‌اید. در مورد تفسیر این جمله دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ گروهی از جمله «ابن عباس» بر آنند که منظور این است که: اگر از ادای شهادت خودداری کنید... ۲... اما گروهی دیگر می‌گویند: روی سخن با زمامداران است و می‌فرماید: شما ای زمامداران و قاضیان! اگر از قضاوت و داوری عادلانه خودداری کنید و به سود یکی بدون دلیل انحراف جوید خدا از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. ۳ برخی نیز بر این باورند که منظور آیه شریفه این است که: اگر گواهی درست رابه نادرست تبدیل کنید و حقایق را تحریف نمایید و آن را کتمان دارید خدا آگاه است...

پیام آیه

پیام آیه شریفه روشن و انسانساز است و نشانگر این واقعیت است که: ۱ دعوت به ارزش‌ها و کارهای پسندیده و نهی از زشتی و گناه و بیداد بر همگان لازم است. ۲ بر همگان واجب است که در همه میدانها بر اساس عدل و داد رفتار کنند و از ستم و بیداد دوری گزینند. از «ابن عباس» در مورد *«وَإِنْ تَلَّوْا»* آورده‌اند که: اگر دو نفر در برابر داور و یا قاضی قرار گیرند و او از یکی روی

برتابد و به دیگری روی آورد، به گونه‌ای از حق و عدالت انحراف جسته است و این نمونه‌ای از مفهوم آیه شریفه است. (صفحه ۱۵۷)

۲۶. آیه (تحریم شرکت در مجالس گناه)

اشاره

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْتَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزاء می‌نمایند با آنها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند. (۱۴۰ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در سوره «انعام» که از سوره‌های مکی قرآن است در آیه ۶۸ صریحاً به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده است که «اگر مشاهده کنی کسانی نسبت به آیات قرآن استهزاء می‌کنند و سخنان ناروا می‌گویند، از آن‌ها اعراض کن»، مسلم است که این حکم اختصاصی به پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده و فلسفه آن هم کاملاً روشن است، زیرا این یک نوع مبارزه عملی به شکل منفی در برابر اینگونه کارهاست. آیه مورد بحث بار دیگر این حکم اسلامی را تأکید می‌کند و به مسلمانان هشدار می‌دهد که: «در قرآن به شما قبلاً دستور داده شده که هنگامی بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می‌ورزند و استهزاء می‌کنند با آنها ننشینید تا از این کار صرف نظر کرده، به مسائل دیگری پردازند». سپس نتیجه این کار را چنین بیان می‌کند که «اگر شما در اینگونه مجالس شرکت کردید همانند آنها خواهید بود و سرنوشتان سرنوشت آنها است» (إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ). باز برای تأکید این مطلب اضافه می‌کند شرکت در اینگونه جلسات نشانه روح نفاق است «و خداوند منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند» (إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا). از این آیه چند نکته استفاده می‌شود: ۱ شرکت در اینگونه «جلسات گناه» به منزله شرکت در «گناه» است، اگرچه شرکت کننده ساکت باشد، زیرا اینگونه سکوت‌ها یک نوع رضایت و امضای (صفحه ۱۵۸) عملی است. ۲ نهی از منکر اگر به صورت «مثبت» امکان‌پذیر نباشد لاقلاً باید به صورت «منفی» انجام گیرد به این طریق که از محیط گناه و مجلس گناه انسان دور شود. ۳ کسانی که با سکوت خود و شرکت در اینگونه جلسات عملاً گناهکاران را تشویق می‌کنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند. ۴ نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد، زیرا جمله «حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» این کار را مباح شمرده است. ۵ مجامله با اینگونه گناهکاران نشانه روح نفاق است زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند در مجلسی شرکت کند که در آن نسبت به آیات و احکام الهی توهین می‌شود و اعتراض ننماید، یا لاقلاً عدم رضایت خود را با ترک آن مجلس آشکار نسازد. (۱) ***** ۱- یکی از مصادیق بارز «مجالس گناه»، آن دسته از جلسات خانوادگی است که در آن احکام الهی رعایت نشده و اختلاط نامحرم به بهانه قوم و خویش بودن امری عادی تلقی می‌گردد یا غیبت و استهزاء دیگران نقل مجلس و موجب گرمی آن می‌گردد. (مؤلف) (صفحه ۱۵۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

شان نزول

در داستان نزول آیه مورد بحث آورده‌اند که: این آیه شریفه در مورد منافقان و گروهی از دانشوران یهود فرود آمد؛ چرا که برخی از نفاق پیشگان نزد دانشمندان یهود می‌رفتند و در محفل آنان نشستند، در حالی که در آن جا آیات قرآن به باد تمسخر گرفته شد؛ به همین دلیل بود که خدا با فرو فرستادن این آیه شریفه، هم از زشتکاری آنان خبر داد و هم از این شیوه پست نهی فرمود. در این آیه شریفه قرآن مؤمنین را از نشست و برخاست و معاشرت با هشدار داده و می‌فرماید: وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَخدا این حکم را در قرآن بر شما فرو فرستاد که هر گاه شنیدید که شرک‌گرایان و منافقان به آیات خدا کفر می‌ورزند و آنها را به باد تمسخر می‌گیرند، شما با آنان و در محفل آنان ننشینید تا دست از شقاوت خود برداشته و به سخن دیگری پردازند. نظیر این دستور در این آیه شریفه نیز آمده است که می‌فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ». (... ۱) و هنگامی که دیدی کسانی به انگیزه تمسخر و زیر سؤال بردن قرآن، در آیات ما فرو می‌روند، از آنان روی برتاب تا به گفتاری غیر از آن پردازند ... ۱. سوره اَنعام، آیه ۶۸. (صفحه ۱۶۰)

رهنمود آیه شریفه

از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که نشست و برخاست و دوستی با کفرگرایان، هنگامی که به آیات خدا کفر ورزند و مقررات الهی را مسخره نمایند، کاری نارواست؛ اما آن گاه که بر ضد عقیده و ایمان توحیدگرایان دست به شرارتی زنند مانعی ندارد؛ ولی از «حَسَن» روایت شده است که این اجازه نیز به وسیله این آیه شریفه نسخ شده است که می‌فرماید ...: «فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». (۱) و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند و با کفرگرایان همنشین شدی، پس از توجه و به خود آمدن، دیگر با گروه ستمکار نشست و برخاست مکن. إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ هر گاه پس از این هشدار باز هم با آنان نشست و برخاست نمایید و آنان آیات خدا را به باد تمسخر گیرند، در آن صورت شما نیز به سان آنان هستید، چرا که با وجود توانایی بر هشدار آنان و جلوگیری از شرارتشان به شقاوت آنان رضایت می‌دهید؛ و رضایت بر کفر و شرک نیز خود نوعی کفر محسوب می‌گردد. سکوت در مقابل شرارت زشت‌کرداران شرک در گناه آن هاست. ۱ آیه مبارکه این پیام را می‌دهد که هر انسان خردمند و با ایمانی در صورت توان باید با شرارت کفرگرایان و گناه و زشتی زشت‌کرداران و گناهکاران اعلان مخالفت کند؛ و اگر چنین نکند و تن به سکوت سپارد و در حضور او گناه شود، او نیز گناهکار است. ۲ و نیز این پیام را طنین افکن می‌سازد که نشست و برخاست با مردم بدکار و بدعتگذار از هر کیش و مذهبی باشند، حرام است. این مطلب را انبوهی از مفسرین به صراحت آورده‌اند و «عبدالله بن مسعود» و «ابراهیم» و «ابو وابل» نیز بر همین عقیده بودند. «ابراهیم» در این مورد می‌گوید: اگر انسان در مجلس و محفلی از آیات خدا و ۱. سوره اَنعام، آیه ۶۸. (صفحه ۱۶۱) مقررات الهی سخن گوید و حاضران او را به باد تمسخر گیرند و حق ستیزی نمایند، خدا از آنان خشمگین می‌گردد. و نیز «عمر بن عبد العزیز» با الهام از همین آیه شریفه، مرد روزه‌داری را که با عنصر باده‌گساری همنشین شده بود تازیانه زد. «عیاشی» از حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه مبارکه آورده است که: «إِذَا سَمِعْتَ الرَّجُلَ يَجْحَدُ الْحَقَّ وَ يُكذِّبُ بِهِ فَقُمْ مِنْ عِنْدِهِ». (۱) هر گاه شنیدی که عنصر تبهکاری حق را انکار و آیات خدا را تکذیب می‌کند، از آن مجلس برخیز و بیرون برو! از «ابن عباس» آورده‌اند که خدا در این آیه مبارکه، مردم را به اتحاد و همدلی و همبستگی فرا می‌خواند و از تفرقه و جدایی و گسستن پیوندها و کارهای تفرقه‌انگیز و سخنان اختلاف‌افکن نهی می‌کند. «ابو علی» می‌گوید: اگر انسان در چنین محافل گناهی حضور نداشته باشد، اما به گونه‌ای صدای آنان را بشنود حرام نیست؛ چرا که حرمت در نشستن با آنان و نهی نمودن آنان

است. إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا خدا، در روز رستاخیز کفرگرایان و منافقان را یکسره در آتش شعله‌ور دوزخ گرد می‌آورد و کيفرشان می‌کند؛ همانگونه که آنان در دنیا بر شرارت و شقاوت بر ضد ایمان آوردگان دست اتحاد دادند و برای دشمنی با ایمان آوردگان، یار و یاور یکدیگر شدند. ۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۲۹. (صفحه ۱۶۲)

۲۷. آیه (ضرورت توجه ویژه خانواده‌های مسلمان به «تولید علم» با هدف نفی تسلط کفار بر مؤمنین)

اشاره

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا. منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می‌گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهمیم در افتخارات و غنایم هستیم) و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد می‌گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان نمی‌کردیم؟ (پس با شما سهمیم خواهیم بود) خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می‌کند و هرگز برای کافران نسبت به مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است. (۱۴۱ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اِسْتَحِذُوا» در اصل از ماده «حَوَّذ» به معنی قسمت عقب رانها است و چون به هنگامی که ساریان می‌خواهد شتر را به سرعت براند در پشت سر او قرار گرفته و به ران و پشت او می‌زند تا به سرعت حرکت کند کلمه «اِسْتَحِذُوا» به معنی سوق دادن، تحریک کردن توأم با تسلط و استیلا آمده است و در آیه فوق نیز به همین معنی است. این آیه و دو آیه بعد شش ویژگی از صفات منافقان و اندیشه‌های پریشان آنها را بازگو می‌کند. ۱ منافقین با فرصت طلبی مخصوص خود می‌خواهند در صورت پیروزی مؤمنان در افتخارات و حتی در غنایم آنان شرکت جویند و منتی هم بر آنها بگذارند و در صورت پیروزی کفار خوشحالند و با مصمم ساختن آنها در کفرشان و جاسوسی به نفع آنان، مقدمات این پیروزی را فراهم می‌سازند، گاهی «رفیق قافله» اند و گاهی «شریک دزد» و عمری را با این دو دوزه بازی کردن می‌گذرانند. ولی قرآن سرانجام آنها را با یک جمله کوتاه بیان می‌کند و می‌گوید: بالاخره روزی فرا می‌رسد که پرده‌ها بالا- می‌رود و نقاب از چهره زشت آنان برداشته می‌شود، آری «در روز قیامت خداوند در میان شما قضاوت می‌کند» (فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) و برای این که (صفحه ۱۶۳) مؤمنان واقعی مرعوب آنان نشوند در پایان آیه اضافه می‌کند: «هیچگاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است» (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا). آیا هدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفار از نظر «منطق» بر افراد باایمان است و یا پیروزی‌های «نظامی» و مانند آن را شامل می‌شود؟ از آن جا که کلمه «سَبِيل» به اصطلاح از قبیل «نکره در سیاق نفی» است و معنی عموم را می‌رساند از آیه استفاده می‌شود که کافران نه تنها از نظر منطق بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد باایمان، چیره نخواهند شد و اگر پیروزی آنها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظایف و مسؤولیت‌ها و رسالت‌های خویش را به کلی فراموش کرده‌اند، نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می‌دهند و نه علم و آگاهی لازم دارند که اسلام آن را از لحظه تولد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است. جمعی از فقهاء در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلط کفار بر مؤمنان از نظر حقوقی و حکمی استدلال کرده‌اند و با توجه به عمومیتی که در آیه دیده می‌شود این توسعه زیاد بعید به نظر

نمی‌رسد. قابل توجه این که در این آیه پیروزی مسلمانان به عنوان «فتح» بیان شده در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به «نصیب» شده است اشاره به این که اگر پیروزی‌هایی نصیب آنان گردد محدود و موقت و ناپایدار است و فتح و پیروزی نهایی با افراد باایمان می‌باشد. (صفحه ۱۶۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«تَرْبُصٌ»: انتظار. «اسْتِخْوَاذٌ»: به مفهوم سوق دادن به همراه چیرگی و غلبه آمده است.

پاره‌ای از خصلت‌های نکوهیده منافقان

در این آیه شریفه نیز خدا به ترسیم برخی خصلت‌های زشت منافقان و کفرگرایان پرداخته و می‌فرماید: الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ مَنَافِقَانِ هُمَانِ كَسَانِي هَسْتَنْد كِه هَمَارِه بِه زِيَان شَمَا اَنْتِظَارِ مِي كَشَنْد وَ مَرَاقِبِ تَحْوَلَاتِ هَسْتَنْد؛ چَرا كِه اَنان مِي كَفْتَنْد: پيامبر و يارانش بِه زودي نابود مِي كَرْدَنْد وَ مَا اَز طَرْفِ اَنانِ اَسْوَدِه خَاطِرِ مِي كَرْدِيم وَ كِيشِ شَرْكِ وَ بَتِ پَرَسْتِي چِيرِه مِي كَرْدَد. فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ پس اگر از سوی خدا، پیروزی و پیشرفتی به شما برسد، می‌گویند: مگر ما در کارزار با دشمنان به همراه شما و یار و یاور شما نبودیم؟! بنابراین، بهره ما را نیز باید از دستاوردها در نظر بگیرید و سهم ما را هم از غنایم بپردازید؛ چرا که در میدان پیکار همسنگر و همراه شما بودیم. وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَ اگر بهره‌ای نصیب کفرگرایان و بیداد پیشگان گردد و آنان بر ایمان آوردگان چیره شوند، به آنان می‌گویند: آیا ما شما را از راه دوستی به مبارزه با ایمان آوردگان دلگرم نساختم و از نظر روانی شما را تقویت نکردیم و زمینه و اسباب پیروزیتان را فراهم نکردیم؟ وَ نَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ آیا شما را از ورود به صفوف ایمان آوردگان باز نداشتیم؟ و به باور برخی دیگر: آیا همواره به شما خاطر نشان نساختم که ما با شما هستیم و شما را از خود می‌دانیم؟ و آیا اسرار اردوگاه پیامبر و یارانش را به شما نرساندیم و (صفحه ۱۶۵) گزارش وضعیت آنان را برایتان نوشتیم؟ و سرانجام آیا ما نبودیم که وسیله پیروزیتان را فراهم ساختیم؟ بنابراین، اینک که به هدف رسیده‌اید، حقی را که ما بر شما داریم از یاد نبرید؛ چرا که ما بودیم که شما را در برابر صولت و اقتدار اردوگاه ایمان یاری و از شما دفاع کردیم و به وسیله شما آنان را به هر صورت ممکن کوبیدیم و به جاسوسی و شایعه‌افکنی و جنگ روانی ادامه دادیم تا آنان را از نظر روانی تضعیف و زمینه پیروزی شما را فراهم آوردیم. فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ در این فراز، خدای فرزانه از روز رستاخیز خبر می‌دهد و می‌فرماید: خدا در روز رستاخیز میان شما داوری خواهد کرد. وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا در مورد این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور «ابن عباس» منظور این است که خدا یهود را بر ایمان آوردگان هرگز چیرگی نخواهد داد. ۲ و به باور گروهی منظور این است که خدای فرزانه، بر کفرگرایان نسبت به ایمان آوردگان راهی برای چیرگی منطقی و استدلال قرار نداده است. با این بیان ممکن است کفرگرایان از نظر زر و زور، گاه بر ایمان گرایان چیره شوند، اما از نظر دلیل و منطق همواره در برابر توحیدگرایان شکست خورده و سرافکنده‌اند. «ابو علی» می‌گوید: اگر آیه را به چیرگی ظاهری معنی کنیم هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد؛ زیرا این اشکال و ایراد هنگامی پیش خواهد آمد که غلبه و چیرگی کافران را خواست خدا بدانیم. در این صورت این پرسش مطرح می‌گردد که چگونه خدا به چنین کار زشتی خشنود می‌گردد و بر پیروزی باطل و بیداد رضایت می‌دهد؟ اما اگر خواست خدا بدانیم هیچ مانعی به نظر نمی‌رسد؛ و عکس آن موضوع یعنی غلبه ایمان آوردگان بر کفرگرایان را می‌توان به خدا نسبت داد؛ چرا که چیرگی دانش و تقوا و توحید و عدالت بر باطل و بیداد خواست خداست. (صفحه ۱۶۶) ۳ و پاره‌ای نیز

می‌گویند: منظور این است که خدا در سرای آخرت که سرای حقیقت خالص است و فریب و دجالگری در آن جا کارساز نیست، برای کفرگرایان نسبت به مؤمنان چیرگی قرار نداده است؛ چرا که این بیان به دنبال این فراز از آیه شریفه آمده است که از رستاخیز و داوری خدا میان دو گروه توحیدگرا و کفرگرا سخن می‌گوید و می‌فرماید: «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». با این بیان، منظور آیه این است که کفرگرایان و بیداد پیشگان ممکن است در دنیا به زور و شقاوت و کشتار و غارت و سانسور، چند روزی بر ایمان آوردگان چیره شوند، اما در روز رستاخیز دیگر راهی برای دجالگری آنان نیست. (صفحه ۱۶۷)

۲۸. آیه (احکام ارث برادران و خواهران)

اشاره

يَسِيْرَتُكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرَأَتَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند، بگو خداوند حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و برای او خواهری باشد نصف اموالی را که به جا گذاشته از او (به ارث) می‌برد و اگر (خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد) او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (شخص متوفی) فرزند نداشته باشد و اگر دو خواهر (از متوفی) باقی بماند دو ثلث اموال را می‌برند و اگر برادر و خواهر با هم باشند (تمام اموال را میان خود تقسیم می‌کنند به این ترتیب که) برای هر مذکر دو برابر سهم مؤنث خواهد بود، خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و خداوند به همه چیز دانا است. (۱۷۶ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق مقدار ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند و همانطور که در سوره نساء ذیل آیه ۱۲ گفتیم درباره ارث خواهران و برادران، دو آیه در قرآن نازل شده است یکی همان آیه ۱۲ و دیگر آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نساء است و این دو آیه اگرچه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارد اما هر کدام به یک دسته از خواهران و برادران ناظر است آیه ۱۲، ناظر به برادران و خواهران «مادری» است، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران و برادران «پدری و مادری» یا «پدری تنها» سخن می‌گوید. گواه بر این مطلب این است که معمولاً کسانی که بالواسطه با شخص متوفی مربوط می‌شوند، مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است، یعنی برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر می‌برند که یک سوم است و برادران و خواهران پدری، یا پدر و مادری، سهم ارث پدر را می‌برند که دو سوم است و چون آیه ۱۲ درباره ارث برادران و خواهران روی یک سوم (صفحه ۱۶۸) دور می‌زند و آیه مورد بحث روی دو سوم، روشن می‌شود که آیه سابق درباره آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفی مربوطند، ولی آیه مورد بحث درباره برادران و خواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر و مادر مربوط می‌شوند به علاوه روایاتی که از ائمه اهلیت: در این زمینه وارد شده نیز این حقیقت را اثبات می‌کند و در هر حال چنانچه یک ثلث یا دو ثلث ارث به برادر یا خواهر تعلق گرفت باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می‌شود اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می‌پردازیم: قبلاً باید توجه داشت که آیه به عنوان پاسخ سؤال درباره کلاله (برادران و خواهران) نازل شده است. لذا می‌فرماید: «از تو در این باره سؤال می‌کنند، بگو خداوند حکم کلاله (برادران و خواهران را) برای شما بیان می‌کند» (يَسِيْرَتُكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ). سپس به چندین حکم اشاره می‌نماید: ۱ «هر گاه مردی از دنیا برود و

فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد نصف میراث او به آن یک خواهر می‌رسد» (إِنَّ امْرَأَتَهُ لَمِثْلَ مَا تَرَكَ). ۲ «و اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد تمام ارث او به یک برادر می‌رسد» (وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ). ۳ «اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند دو ثلث از میراث او را می‌برند» (فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ). ۴ «اگر ورثه شخص متوفی، چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می‌کنند به طوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود» (وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ). در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند این حقایق را برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتما راهی را که خدا نشان می‌دهد راه صحیح واقعی است) زیرا به هر چیزی دانا است» (يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ). ناگفته نماند که (صفحه ۱۶۹) آیه فوق، ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان می‌کند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است، ولی با توجه به این که طبق آیات آغاز همین سوره، پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اول ارث قرار دارند روشن می‌شود که منظور از آیه فوق جایی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«کَلَالَه»: در مورد این واژه در تفسیر آیه ۱۲ از سوره مبارکه نساء بحث شده است. «اشیتفتاء»: فتوا خواستن، نظر و دیدگاه فردی را پرسیدن.

شان نزول

در مورد داستان فرود آیه مورد بحث، از جابر بن عبد الله آنصاری آورده‌اند که: این آیه شریفه در مورد من فرود آمد؛ چون من بیمار شدم و نه خواهر داشتم. پیامبر به دیدار من آمد و با خواندن دعا و دمیدن آن بر چهره‌ام، مرا که در حال بیهوشی بودم به خود آورد. از آن حضرت در مورد خواهرانم پرسیدم: «آیا ۳۲ دارایی خویش را در مورد آنان وصیت بنمایم؟» پیامبر پاسخ داد: «به آنان نیکی کن». پرسیدم: «آیا ۲۱ دارایی خویش را به آنان سفارش کنم؟» فرمود: «در مورد آنان نیکی کن» و آن گاه از نزد من رفت و پس از اندک زمانی دگرباره بازگشت و فرمود: «جابر! خدا شفایت دهد، خدا برایم پیام فرستاد که در مورد خواهرانت، ۳۲ از دارایی خویش را وصیت کنی». (۱) و نیز از «فتاده» آورده‌اند که: گروهی از یاران پیامبر در مورد «کَلَالَه» در اندیشه بودند که خدا با فرود این آیه، حق مطلب را روشن ساخت. ۱ - آیه ۱۷۶. (صفحه ۱۷۰) و نیز «براء بن عازب» می‌گوید: آخرین سوره‌ای که به طور کامل فرود آمد، سوره توبه بود و آخرین آیه‌ای که فرود آمد، آیه پایانی سوره مبارکه نساء و این مطلب را «بخاری» و «مسلم» نیز آورده‌اند. و نیز «جابر» می‌گوید: «این آیه شریفه در مدینه فرود آمد». و «ابن سیرین» بر آن است که: در سفری که یاران پیامبر به همراه بودند و سخن در این مورد پیش آمد، این آیه شریفه فرود آمد. یادآوری می‌گردد که این آیه مبارکه را، «آیه تابستانی» نیز خوانده‌اند؛ زیرا خدا در مورد «کَلَالَه» دو آیه فرو فرستاد: یکی را در زمستان (۱) و دیگری را در تابستان که همین آیه مورد بحث است. (۲) از «عمر» آورده‌اند که گفت: از پیامبر گرامی در مورد «کَلَالَه» پرسیدم، آن حضرت فرمود: «آیه «صَيْف» در این مورد تو را بسنده است». ۱ - سوره نساء، آیه ۱۲. ۲ - آیه ۱۷۲. (صفحه ۱۷۱)

۲۹. آیه (لزوم وفا به عهد و پیمان)

اشاره

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پیمانها و قراردادهای وفا کنید، چهارپایان (و جنین چهارپایان) برای شما حلال شده است مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود (به جز آنها که استثناء خواهد شد) و صید را به هنگام احرام حلال نشمیرید خداوند هر چه خواهد (و صلاح ببیند) حکم می‌کند. (۱ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عُقُود» جمع «عقد» در اصل به معنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است و به همین مناسبت گره زدن دو سر طناب یا دو طناب را با هم عقد می‌گویند، سپس از این معنی حسی به مفهوم معنوی انتقال یافته و به هر گونه عهد و پیمان، «عقد» گفته می‌شود، منتها طبق تصریح جمعی از فقها و مفسران، عقد مفهومی محدودتر از عهد دارد، زیرا عقد به پیمان‌هایی گفته می‌شود که استحکام کافی دارد، نه به هر پیمان. «انعام» جمع «نعم» به معنی شتر و گاو و گوسفند است. «بَهِيمَةُ» از ماده «بُهَيْمَةُ» در اصل به معنی سنگ محکم است و به هر چیز که درک آن مشکل باشد «مُبْهَمٌ» گفته می‌شود و به تمام حیوانات که دارای نطق و سخن نیستند، «بَهِيمَةُ» اطلاق می‌شود، زیرا صدای آنها دارای اِبهام است اما معمولاً این کلمه را فقط در مورد چهارپایان به کار می‌برند و درندگان و پرندگان را شامل نمی‌شود و از آن جا که «جَنِين» حیوانات نیز دارای یک نوع اِبهام است «بَهِيمَةُ» نیز نامیده می‌شود. به طوری که از روایات اسلامی و سخنان مفسران بزرگ استفاده می‌شود، این سوره آخرین سوره (و یا از آخرین سوره‌هایی) است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، در تفسیر عیاشی از امام باقر نقل شده که حضرت علی بن ابیطالب فرمود: «سوره مائده دو ماه یا سه ماه پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردید» و این که در بعضی از روایات وارد شده که این سوره ناسخ است و منسوخ نیست، نیز اشاره به (صفحه ۱۷۲) همین موضوع است. این سخن با مطلبی که در جلد دوم همین تفسیر در ذیل آیه ۲۸۱ سوره بقره گفته‌ایم که طبق روایات آیه مزبور آخرین آیه‌ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده منافات ندارد، زیرا اینجا سخن از سوره است و در آن جا سخن درباره یک آیه بود. در این سوره، به خاطر همین موقعیت خاص، تأکید روی یک سلسله مفاهیم اسلامی و آخرین برنامه‌های دینی و مسأله رهبری امت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله شده است و شاید به همین جهت است که با مسأله لزوم وفا به عهد و پیمان، شروع شده و در نخستین جمله می‌فرماید: «ای افراد باایمان به عهد و پیمان خود وفا کنید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ). تا به این وسیله افراد باایمان را ملزم به پیمان‌هایی که در گذشته با خدا بسته‌اند و یا در این سوره به آن اشاره شده است بنماید، درست مانند این است که شخص مسافر در آخرین لحظات وداع به نزدیکان و پیروان خود تأکید می‌کند توصیه‌ها و سفارش‌های او را فراموش نکنند و به قول و قراردادهایی که با آنها گذاشته است، وفادار باشند و با توجه به این که «العُقُود»، به اصطلاح، «جمع مُحَلَّى به الف و لام» است و مفید عموم می‌باشد و جمله نیز کاملاً مطلق است، آیه فوق دلیل بر وجوب وفا به تمام پیمان‌هایی است که میان افراد انسان با یکدیگر و یا افراد انسان با خدا، به طور محکم بسته می‌شود و به این ترتیب تمام پیمان‌های الهی و انسانی و پیمان‌های سیاسی و اقتصادی و تجاری و زناشویی و مانند آن را دربر می‌گیرد و یک مفهوم کاملاً وسیع دارد که به تمام جنبه‌های زندگی انسان اعم از عقیده و عمل ناظر است. از پیمان‌های فطری و توحیدی گرفته تا پیمان‌هایی که مردم بر سر مسائل مختلف زندگی با هم می‌بندند. در تفسیر «روح المعانی» از راغب چنین نقل شده که «عقد» با توجه به وضع طرفین، سه نوع است گاهی عقد در میان خدا و بنده و گاهی در میان انسان و خودش و گاهی در میان او و سایر افراد

بشر بسته می‌شود (۱) البته تمام این سه نوع عقد دارای دو طرف است منتها در آن جا که خودش با خودش پیمان می‌بندد، خویشتن را به منزله دو شخص که طرفین پیمانند فرض می‌کند. به هر حال مفهوم آیه به قدری وسیع است که عهد و پیمان‌هایی را که مسلمانان با غیر مسلمانان **** ۱- «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۱۷۳) می‌بندند نیز شامل می‌شود. مسأله وفای به عهد و پیمان که در آیه مورد بحث مطرح است از اساسی‌ترین شرایط زندگی دسته‌جمعی است و بدون آن هیچگونه همکاری اجتماعی ممکن نیست و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تأکید فوق‌العاده‌ای روی این مسأله شده است و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگ‌ترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می‌شود. در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می‌خوانیم: «فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ إِجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتِتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ: در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان، با تمام اختلافاتی که دارند، مورد اتفاق نیست به همین جهت بت‌پرستان زمان جاهلیت نیز پیمانها را در میان خود محترم می‌شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان‌شکنی را دریافته بودند». (۱) و نیز از امیرمؤمنان علی نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشُّرُوطِ وَ الْعُهُودِ: خداوند چیزی جز عمل صالح از بندگان خود نمی‌پذیرد و جز وفای به شروط و پیمانها را قبول نمی‌کند». (۲) و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «لا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ: آن کس که به پیمان خود وفادار نیست دین ندارد». (۳) و روی همین جهت، موضوع وفای به عهد از موضوعاتی است که هیچگونه تفاوتی در میان انسانها درباره آن نیست خواه طرف پیمان مسلمان باشد یا غیرمسلمان و به اصطلاح از حقوق انسان است نه از حقوق برادران دینی: در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُحْصَةً: آداء الأمانة إلى البرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ الْوَفَاءَ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرٌّ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ: سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه مخالفت با آن را نداده است: ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و وفای به عهد درباره **** ۱- «نهج البلاغه»، نامه‌های علی نامه ۵۳. ۲- «سفينه البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۹۴. ۳- «بحار»، جلد ۱۶، صفحه ۱۴۴. (صفحه ۱۷۴) هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار». (۱) سپس به دنبال دستور وفای به پیمانها که تمام احکام و پیمان‌های الهی را شامل می‌شود یک سلسله از احکام اسلام را بیان کرده، که نخستین آن حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات است و می‌فرماید: «چهارپایان (یا جنین آن‌ها) برای شما حلال شده است» (أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ). حلال بودن «بهِيمَةِ أَنْعَامٍ» یا به معنی حَلَيْت تمام چهارپایان است (به استثنای آن چه بعداً در آیه ذکر می‌شود) و یا به معنی حَلَيْت بچه‌هایی است که در شکم حیوانات حلال گوشت وجود دارد (بچه‌هایی که خلقت آنها تمام شده و مو و پشم بر بدن آنها روییده است) و از آن جا که حَلَيْت حیواناتی مانند شتر و گاو و گوسفند قبل از این آیه برای مردم مشخص بوده و ممکن است آیه اشاره به حَلَيْت جنین‌های آنها باشد. ولی آن چه در معنی آیه به نظر نزدیک‌تر می‌رسد این است که آیه معنی وسیعی دارد هم حلال بودن اینگونه حیوانات را بیان می‌کند و هم «جنین» آنها را و اگر حکم اینگونه حیوانات در سابق نیز معلوم بوده در اینجا به عنوان مقدمه‌ای برای استثنائات بعد تکرار شده است. از آن چه در تفسیر این جمله گفتیم روشن شد که ارتباط این حکم با اصل کلی لزوم وفای به عهد از این نظر است که این «اصل کلی» احکام الهی را که یک نوع پیمان خدا با بندگان است مورد تأکید قرار می‌دهد، سپس به دنبال آن تعدادی از احکام بیان شده که حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات و حرام بودن گوشت پاره‌ای دیگر یکی از آنها محسوب می‌شود. سپس در ذیل آیه دو مورد را از حلال بودن گوشت چهارپایان استثناء کرده، می‌فرماید: «به استثنای گوشت‌هایی که تحریم آن به زودی برای شما بیان می‌شود» (إِلَّا- مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ) و به استثنای حال احرام برای انجام مناسک حج یا انجام مناسک عمره که در این حال صید کردن حرام است (غَيْرِ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ). (۲) **** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۶۲. ۲- از این آیه می‌توان اهمیت وفای

به قول و قرارهای والدین نسبت به فرزندان را که یکی از ارکان شکل‌گیری شخصیت اجتماعی آنها می‌باشد را برداشت نمود (مؤلف). (صفحه ۱۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«أَوْفُوا»: وفا کنید؛ این واژه از ریشه «وَفَى» برگرفته شده و به باب «افعال» رفته است. «عُقُود»: این واژه جمع «عَقْد» است که در اصل به مفهوم بستن است و در قراردادها و پیمان‌های سخت و استوار به کار می‌رود. تفاوت آن با «عَهْد» در این است که عَقْد میان دو طرف بسته می‌شود و در آن بستن و گره خوردن و استواری و اعتماد است، امّا در عَهْد ممکن است یک نفر باشد، برای نمونه: ممکن است کسی عهد کند که سیگار نکشد. با این بیان، هر عهد و پیمانی، عَقْد نیست. «بَهِيمَه»: به حیوان چهارپا گفته می‌شود. برخی به هر جاندار فاقد خردی «بَهِيمَه» می‌گویند؛ چرا که به خاطر نداشتن قدرت تفکر و اندیشه و شناخت، آفرینش برای او بی‌معنا و بی‌هدف و نامفهوم می‌نماید. «حُرْم»: جمع «حرام» است و با اینکه مصدر است اما به معنای اسم فاعل آمده و به معنای کسی است که جامه احرام پوشیده است. «حَلال»: مُباح و روا، و کار و چیزی که انجام و انجام ندادن آن یکسان است.

به پیمان‌های خود وفا کنید

در آغاز سوره مبارکه مائده، خدای پرمهر روی سخن را به مردم با ایمان ساخته، برای بیان اهمّیت عهدها و بایستگی وفای به پیمانها و قراردادها می‌فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ هان، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به قراردادها و عهد و پیمان‌های خود وفا کنید. در تفسیر نخستین فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «مُجاهِد»، منظور وفای به پیمان‌هایی است که مردم در عصر جاهلیت با هم داشتند، تا بر اساس آن پیمان‌های دفاعی مشترک، از حقوق خویش در برابر بیدادگران دفاع نمایند. ۲ و به باور «ابن عباس»، منظور وفای به پیمان‌های خدا با بندگان است. بر این اساس، مردم باید به خدا ایمان آورند و به آنچه روا و ناروا دانسته است با (صفحه ۱۷۶) همه وجود گردن گذارند، و از مرزهای مقررات او نگذرند. این دیدگاه را این آیه شریفه نیز تأیید می‌کند که می‌فرماید: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» (... ۱) همان تبهکارانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند ... ۳ گروهی بر این باورند که منظور، پیمان‌های مردم مسلمان با یکدیگر است که باید به آنها وفا نمایند و همه آنها را از پیمان زندگی مشترک گرفته تا قراردادهای تجاری و سیاسی و اجتماعی، محترم شمارند. ۴ و گروهی از جمله «ابو صالح» می‌گویند: منظور این است که پیروان مذاهب پیشین، به عهدی که با خدا بسته‌اند که به آخرین پیام و آخرین پیام آور او ایمان آورند اینک به پیمان‌های خویش وفا کرده، به قرآن و آورنده‌اش ایمان بیاورند. به باور ما، دیدگاه «ابن عباس» از همه دیدگاه‌ها بهتر است؛ و منظور این است که هان ای ایمان آوردگان! به پیمان‌های خویش با دیگران که خدا وفا کردن به آنها را لازم می‌شمارد وفا کنید و به مقررات خدا آن گونه که شایسته و بایسته است احترام نموده، واجباتش را واجب شمارید و آنچه را تحریم فرموده است، حرام بدانید. با این بیان، این دیدگاه احترام به همه پیمان‌ها، جز پیمان ظالمانه را شامل می‌شود. در ادامه سخن، به مطلب دیگری پرداخته و می‌فرماید: أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ در مورد این فراز نیز دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «رَبِيع» ، منظور این است که گاو و گوسفند و شتر بر شما رواست؛ و «بَهِيمَه» به مفهوم چهارپایان است. ۲ و به باور برخی دیگر از جمله «ابن عباس»، منظور جنین است که در شکم حیوان است؛ و هرگاه آن جنین، مو بر پیکرش روییده باشد، با ذبح شرعی مادرش گرچه خود مرده بیرون آورده شود بر شما حلال است. ذکر این نکته لازم است که این بیان، در روایتی از دو امام نور حضرت باقر

و ۱ - سوره بقره، آیه ۲۷. (صفحه ۱۷۷) صادق علیهم السلام که درود خدا نثارشان باد نیز آمده است. ۳ و پاره‌ای بر آنند که منظور از «بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ»، حیوانات وحشی نظیر آهو، گاو و خر وحشی است. إِلَّا مَا يَتْلِي عَلَيْكُمْ لِأَنَّكُمْ لَكُمْ مِنْهَا مَيْتَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ. این پس بر شما خوانده می‌شود، روا و حلال شناخته شده است و به باور گروهی، منظور از آنچه خوانده می‌شود، آیات دیگری است که در این مورد فرود آمده؛ از جمله این آیه شریفه که می‌فرماید: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ (۱ ...). گوشت مردار و خون و ... بر شما تحریم گردیده است. غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيِّدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ أَكْرَ وَ «غَيْر» را حال از ضمیر «أَوْفُوا» بگیریم، منظور این است که به پیمان‌های خود وفا کنید در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمارید؛ و اگر حال از «لَكُمْ» بگیریم، منظور این است که: چهارپایان بر شما حلال شده است در حالی که در حال احرام، شکار را حلال نشمارید؛ و اگر حال از «عَلَيْكُمْ» بگیریم، منظور این است که: همه چهارپایان، جز آنهایی که در آینده بر شما بیان می‌شود، بر شما حلال هستند، اما در حال احرام نباید آنها را شکار کنید. إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بی گمان، خدا در میان بندگانش هر چه بخواهد و شایسته بداند فرمان می‌دهد، و بر اساس آن چیزهایی را روا و چیزهایی را ناروا می‌شمارد و مقرراتی را واجب می‌سازد. بنابراین، به فرمان خدا عمل کنید و از فرمانبرداری او سر باز نزنید.

ویژگی‌های ارزشمند وفا و وفاداری

ویژگی «وفا» و وفاداری، از انسانی‌ترین و عالی‌ترین ارزش‌های اخلاقی، و نشانگر پاکی و پاکیزگی درون، شایستگی سرشت، سلامتی طبیعت و ایمان راستین به ۱ - سوره مائده، آیه ۳. ۲ - مترجم. (صفحه ۱۷۸) آفریدگار ارزش‌ها و والایی‌هاست، و وفای به عهدها و رعایت پیمانها و پای‌بندی به قراردادهای گوناگون، از این اصل ارزشمند انسانی سرچشمه می‌گیرد؛ همچنان که بی‌وفایی و عهد شکنی، پایمال ساختن پیمان‌ها، زیر پا نهادن وعده‌ها و قراردادهای، نشانگر پلیدی درون و برون و فقدان ایمان و سلامت اخلاق فرد و خانواده و جامعه است. قرآن به اصل حیاتی وفا و پای‌بندی به پیمانها بسیار بها می‌دهد؛ چرا که هیچ خانواده و تمدنی، بدون این سرمایه معنوی هنگفت و عظیم، نه سر و سامان واقعی می‌یابد و نه به تعالی و معنویت و عدالت و آزادی پر می‌کشد. این اصل شرافتمندانه وفا و پایمردی به قراردادهاست که رشته گسست ناپذیر اعتماد ملی و اطمینان خانوادگی و بین‌المللی است، و بدون آن چگونه می‌توان سرمایه عظیم اعتماد را برقرار ساخت؟ یا با عدم حضور آن در جامعه و خانواده بزرگ بشری، چگونه انسانها روی سعادت خواهند دید؟ آری، اسلام دین وفاست و قرآن به همگان سفارش می‌کند که به عهدها و قراردادهای پیمان‌های خویش با خدا، با بندگان خدا و با خویشان وفا کنند، و هرگز تن به نکبت عهدشکنی و بی‌وفایی نسیارند، گرچه گاه، بهای سنگینی را برای وفا و پایمردی خویش پردازند و منافع زودگذر و بسیاری را به ظاهر از دست بدهند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این مورد فرمود: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ». آن فرد و جامعه و حکومت و تمدنی که به عهد و پیمان خویش وفادار نباشد، دین ندارد. امیر مؤمنان علیه السلام در این مورد فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشَّرْطِ وَ الْعَهْدِ». (۱) آفریدگار هستی، از بندگان خویش جز کارهای شایسته را نمی‌پذیرد و پاداش نمی‌دهد، نیز جز وفاداری و عمل به پیمانها را نمی‌پذیرد؛ چرا که بدانها سفارش کرده است. ۱ - سَفِينَةُ الْبِحَارِ، ج ۲، ص ۲۹۴. (صفحه ۱۷۹) و از ششمین امام نور است که فرمود: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُحْصَةً: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ». (۱) سه اصل اساسی است که خدا آنها را بر همگان واجب ساخته است که در مورد فرد با ایمان و شرک‌گرا، و شایسته کردار و گناهکار رعایت شود: ۱ امانت و امانتداری ۲ وفا و پای‌بندی به پیمانها ۳ نیکی در حق پدر و مادر ۱ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۲. (صفحه ۱۸۰)

۳۰. آیه (جریان نخستین جنایت در خانواده بشری)

اشاره

وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبِئًا ابْنٰى اٰدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبٰنًا فَتَقَبَّلَ مِنْ اٰحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ قَالَ لِمَا فَعَلْتُمْ قَالَ اِنَّمَا اتَّقَبَّلَ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان، هنگامی که هر کدام عملی برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت: به خدا سوگند تو را خواهم کشت (برادر دیگر) گفت: (من چه گناهی دارم زیرا) خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد. (۲۷ / مائده) لَيْسَ بِسَيِّئَةٍ اِلَيْكَ يَدُكَ لِيَتَقَبَّلَنِي مَا اَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيْ اِلَيْكَ لِاُقْتَلَكَ اِنِّيْ اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من دست به قتل تو نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم. (۲۸ / مائده) اِنِّيْ اُرِيْدُ اَنْ تَبُوَّءَ بِاَيْمِيْ وَ اِيْمِكَ فَتَكُوْنَ مِنْ اَصْحٰبِ النَّارِ وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ الظّٰلِمِيْنَ من می‌خواهم با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو را بدوش کشی) و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران. (۲۹ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَبُوءَاء» از ماده «بَوَّأ» به معنی بازگشت است. ذکر کلمه «بِالْحَقِّ» ممکن است اشاره به این باشد که سرگذشت مزبور در «عهد قدیم» (تورات) با خرافاتی آمیخته شده است، اما آن چه در قرآن آمده عین واقعیتی است که روی داده است، شک نیست که منظور از کلمه «آدم» در اینجا همان آدم معروف پدر نخستین نسل‌های کنونی است و این که بعضی احتمال داده‌اند منظور از آن مردمی به نام «آدم» از قبیله بنی اسرائیل بوده بی‌اساس است، زیرا این کلمه کرارا در قرآن مجید به همین معنی آمده است و اگر در اینجا معنی دیگری داشت لازم بود قرینه‌ای ذکر شود، اما آیه «مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ» ... که تفسیر آن به زودی خواهد آمد، هرگز نمی‌تواند قرینه‌ای بر این معنی بوده باشد چنان که خواهیم گفت. سپس به شرح داستان می‌پردازد و می‌گوید: (صفحه ۱۸۱) «در آن هنگام که هر کدام کاری برای تقرب به پروردگار انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگر پذیرفته نشد» (اِذْ قَرَّبَا قُرْبٰنًا فَتَقَبَّلَ مِنْ اٰحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ) و همین موضوع سبب شد برادری که عملش قبول نشده بود دیگری را تهدید به قتل کند و «سوگند یاد نماید که تو را خواهم کشت» (قَالَ لِمَا فَعَلْتُمْ) اما برادر دوم او را نصیحت کرد و گفت اگر چنین جریانی پیش آمده گناه من نیست بلکه ایراد متوجه خود تو است که عملت با تقوا و پرهیزکاری همراه نبوده است و «خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد». در قرآن مجید نامی از فرزندان آدم نه در اینجا و نه در جای دیگر برده نشده، ولی طبق آن چه در روایات اسلامی آمده است نام یکی «هابیل» و دیگری «قابیل» بود، اما در سفر تکوین تورات باب چهار نام یکی «قائن» و دیگری «هابیل» ذکر شده و به طوری که مفسر معروف «ابوالفتوح رازی» می‌گوید: «در نام هر کدام چندین لغت است نام اولی «هابیل» یا «هابیل» یا «هابن» بوده و نام دیگری «قابیل» یا «قابین» یا «قابیل» یا «قابن» و یا «قبن» بوده است و در هر صورت تفاوت میان روایات اسلامی و متن تورات در مورد نام «قابیل» بازگشت به اختلاف لغت می‌کند و مطلب مهمی نیست». ولی شگفت آور این که یکی از دانشمندان مسیحی این موضوع را به عنوان یک ایراد بر قرآن ذکر کرده که چرا قرآن به جای «قائن»، «قابیل» گفته است؟ در حالی که اولاً، اینگونه اختلاف در لغت و حتی در ذکر نام‌ها فراوان است مثلاً- تورات «ابراهیم» را «ابراهام» و قرآن او را «ابراهیم» نامیده و ثانیاً اساساً اسم هابیل و قابیل در قرآن نیست و تنها در روایات اسلامی آمده است. (۱) می‌دانیم که «قربان» به معنی چیزی است که باعث تقرب به پروردگار می‌شود، اما درباره کاری که آن دو برادر انجام داده‌اند در قرآن ذکری به میان نیامده ولی طبق بعضی از روایات اسلامی و آن چه در تورات سفر تکوین باب چهار آمده است «هابیل» چون دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان و فرآورده‌های آن را برای این

کار انتخاب نمود و «قایل» ****۱- علامه فقید شیخ محمد جواد بلاغی رساله‌ای در این زمینه به نام «الاکاذیبُ الاعاجیب» (دروغ‌های شگفت‌انگیز) نوشته است که در آن دروغ‌هایی همانند دروغ فوق جمع آوری شده. این رساله به فارسی ترجمه و چاپ شده است. (صفحه ۱۸۲) که مردی کشاورز بود از بدترین قسمت زراعت خود خوشه‌ها یا آردی برای این منظور تهیه کرد. در این که فرزندان آدم از کجا فهمیدند که عمل یکی در پیشگاه پروردگار پذیرفته شده و عمل دیگری مردود، باز در قرآن توضیحی داده نشده، تنها در بعضی از روایات اسلامی می‌خوانیم که آن دو فرآورده‌های خود را به بالای کوهی بردند، صاعقه‌ای به نشانه قبولی به فرآورده هابیل خورد و آن را سوزاند امّا دیگری به حال خود باقی ماند و این نشانه سابقه نیز داشته است. اما بعضی از مفسران معتقدند که قبولی عمل یکی و ردّ عمل دیگری، از طریق وحی به آدم به آنها اعلام گشت و علت آن هم چیزی جز این نبود که هابیل مردی با صفا و فداکار و با گذشت در راه خدا بود ولی قایل مردی تاریک‌دل و حسود و لجوج بود و سخنانی که قرآن در همین آیات بعد از این دو برادر نقل می‌کند به خوبی روشنگر چگونگی روحیه آنها است. از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه نخستین اختلافات و قتل و تعدی و تجاوز در جهان انسانیت مسأله حسد بوده و این موضوع ما را به اهمیت این رذیله اخلاقی و اثر فوق‌العاده آن در رویدادهای اجتماعی آشنا می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«قُربان»: این واژه مصدر و از ریشه «قُرب» گرفته شده است؛ به سان «فُرقان» که از «فَرق» گرفته شده و یا همانند «شُکران» و «کُفران» که از «شُکر» و «کُفر» آمده‌اند، و به معنای تقرب جستن به خدا و نزدیک شدن به بارگاه او با انجام کارهای شایسته است.

حق حیات و زندگی انسان

روی سخن در آیه مبارکه با پیامبر خداست و می‌فرماید: وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا هَا، ای پیامبر! سرگذشت دو پسر آدم را به راستی و بر اساس حق برای مردم بازگو نما؛ هنگامی که هر یک از آن دو تن کاری انجام دادند و هر کدام، یک قربانی به بارگاه خدا هدیه کردند تا به وسیله آن کار شایسته و آن قربانی، به خدا تقرب جویند. (صفحه ۱۸۳) از دیدگاه همه مفسران، منظور از فرزندان آدم هابیل و قایل می‌باشند؛ امّا برخی بر آنند که منظور، دو تن از فرزندان اسرائیل اند. فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَكَمْ يَتَقَبَّلُ مِنَ الْآخِرِ پس قربانی و یا کار شایسته یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. در این مورد آورده‌اند که نشانه پذیرفته شدن این بود که آتشی شعله‌ور پدیدار می‌شد، و قربانی پذیرفته شده را فرا می‌گرفت، و آن را که پذیرفته نشده بود، رها می‌ساخت؛ و برخی نیز بر آنند که پذیرفته شده را رها می‌ساخت و پذیرفته نشده را می‌سوزانید؛ امّا به باور ما، دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد. قَالَ لِمَ أَقْتَلْتَنِيكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ آن کسی که قربانی اش پذیرفته نشده بود، به دیگری گفت: «بی گمان تو را خواهم کشت». پرسید: «چرا؟» پاسخ داد: «به این خاطر که کار تو پذیرفته شد، امّا از من پذیرفته نشد». او گفت: «گناه من چیست؟ خدا کار شایسته را تنها از پروا پیشگان می‌پذیرد؛ از کسانی که با نیتِ خداپسندانه و هدف و شیوه خداپسندانه کار شایسته انجام دهند و از گناه و زشتی بپرهیزند». گرچه در آیه شریفه تصریح نشده است که از چه چیز و چه کاری پروا شود، و واژه «تقوا» قیدی نخورده، امّا موضوع روشن است؛ چرا که زیننده‌ترین چیزی که باید از آن پروا گردد، گناه و نافرمانی خداست. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور این است که خدا قربانی را از انسانهای پاکدل می‌پذیرد و نه آلودگان، و تو از آن جایی که در دل پاک‌اندیش نیستی، قربانی ات پذیرفته نشد.

برداشت نادرست

برخی به این آیه استدلال کرده‌اند که گویی اطاعت و فرمانبرداری انسانِ نافرمان و گناهکار پذیرفته نیست، و اگر کار شایسته‌ای انجام دهد، دیگر نه کیفر ترک آن را ندارد و نه فراتر از آن که در خور پاداش گردد؛ امّا به باور ما، این برداشت از آیه شریفه (صفحه ۱۸۴) نادرست است؛ چرا که آنچه از اسلام دریافت می‌گردد، این است که هر کس با نیت و انگیزه‌ای خدایی و برای تقرب به او کاری انجام دهد، در خور پاداش می‌گردد و نه با انگیزه و هدفی دیگر. با این بیان، اگر گناهکاری عمل شایسته را تنها برای خدا انجام دهد، چرا در خور آن کار نگردد؟

شرط پذیرفته شدن کارها

گروهی از مفسّران در این مورد آورده‌اند که: همسر حضرت آدم هر بار پسری و دختری به دنیا آورد که مرتبه نخست، «قایل» و خواهرش دیده به جهان گشودند، و مرتبه دوم «هابیل» و همزادش که خواهر او بود. هنگامی که هر چهار تن به اوج جوانی رسیدند، فرمان رسید که قایل با همزاد برادرش «هابیل» ازدواج کند، و او نیز با همزاد و خواهر «قایل»؛ امّا «قایل» نپذیرفت؛ چرا که بر این باور بود که خواهر و همزاد خودش بسیار زیبا و همزاد برادرش زشت است و خدا این فرمان را نداده، بلکه این برنامه، ساخته اندیشه و اراده اصلاح طلبانه و خیرخواهانه پدرش آدم است. به همین جهت آدم به آن دو دستور داد هر کدام یک قربانی شایسته به بارگاه خدا ببرند تا شایستگی و یا نادرستی آنان روشن شود، و آنان این پیشنهاد را پذیرفتند. «هابیل» که گوسفندان بسیاری داشت، بامداد روز موعود بهترین گوسفند خود را برگزید، و با قلبی آکنده از ایمان و اخلاص به بارگاه دوست تقدیم داشت؛ امّا «قایل» که مزرعه‌ای گسترده داشت، بخشی از دانه‌های وامانده و غیر مرغوب را برای قربانی و هدیه انتخاب کرد، و هر کدام قربانی خود را در جایگاه آن قرار دادند و در انتظار نشستند. درست در این هنگام بود که آتشی فرود آمد و در دم، قربانی «هابیل» را فرا گرفت و سوزانید و به قربانی «قایل» نزدیک نشد. «قایل» به جای اصلاح خویشتن، با گستاخی بسیار نعره کشید که: «اینک که چنین است تو را خواهم کشت و اجازه نخواهم داد که با خواهر زیباروی من پیمان زندگی ببندی». (صفحه ۱۸۵) «هابیل» آرام و شکیباً پاسخ داد: «گناه من چیست؟ این خداست که قربانی و اطاعت پروا پیشگان را می‌پذیرد، تو هم بیا و پروای خدا پیشه ساز». در این شرایط بود که «قایل»، دیوانه‌وار سنگی از زمین برداشت و با کوبیدن آن بر سر برادرش، او را نقش زمین ساخت. و نیز آورده‌اند که دلیل پذیرفته شدن قربانی «هابیل» و پذیرفته نشدن قربانی «قایل» آن بود که وی پاکدل و درست‌اندیش نبود، و بی‌ارزش‌ترین بخش از دارایی خویش را به عنوان قربانی آورده بود، در حالی که برادرش، هم بهترین ثروت خویش را برای قربانی برگزیده بود، و هم پروای خدا پیشه ساخته و به داوری خدا خشنود بود. و پاره‌ای نیز آورده‌اند که بدان دلیل قربانی پذیرفته شده را آتش فرا گرفت و سوزانید که در آن جا، بینوا و نیازمندی نبود تا از آن بهره‌ور گردد. «بسط»: گشودن، گستردن و دراز کردن. قرآن در ترسیم ادامه این سرگذشت، منطق انسانی و خداپسندانه «هابیل» را در برابر گستاخی و تهدید برادرش ترسیم می‌کند که: لَنْ بَسَطَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ اگر تو برای کشتن من دست به سوی من بگشایی، من دست خویش به آهنگ کشتن تو به سویت دراز نخواهم کرد. در تفسیر این فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور مفسّران، در آن روزگاران، کشتن مهاجم و متجاوز به عنوان دفاع از حقّ حیات نیز روا نبود؛ بلکه افراد موظّف به اندرزگویی و شکیبایی بودند و خدا انتقام ستمدیدگان را می‌گرفت. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس»، معنای آیه شریفه این است که: اگر تو از راه ستم و بیداد بخواهی مرا بکشی، من از این راه تو را نخواهم کشت. به باور این گروه، «قایل» برادرش را به طور ناگهانی و هنگامی که او در خواب بود مورد حمله قرار داد و با سنگی که بر سر او زد، وی را از پای درآورد. ۳ مرحوم «سید مرتضی» در این مورد آورده است

که: این دو دیدگاه با ظاهر (صفحه ۱۸۶) آیه مبارکه هماهنگی ندارد؛ چرا که قرآن منطق «هابیل» را ترسیم می‌کند که گفت: اگر برادرش بخواهد حق حیات او را پایمال سازد، وی به کشتن او بر نخواهد خاست و آهنگ کشتن او نخواهد کرد؛ چرا که قصد کشتن نیز گناه است؛ و کسی که برای دفاع از خویشتن و با رعایت همه مقررات ناگزیر به کشتن متجاوز می‌گردد، قصد کشتن او را ندارد. او تنها از خود برای حفظ جاننش دفاع می‌کند، و ناخواسته گناه کار به کشتن مهاجم می‌انجامد. بنابراین «هابیل» می‌گوید: اگر تو در حق من ستم کنی، من در حق تو ستم روا نخواهم داشت. **إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ** من از خدا، پروردگار جهانیان، می‌ترسم و دست تجاوز به سوی تو نخواهم گشود. **«تَبَوءَ»**: باز گردی. در ترسیم ادامه این سرگذشت می‌افزاید: من می‌خواهم که تو با گناه من و گناه خودت به سوی خدا باز گردی، و همه گناهان را به دوش خود بکشی. **أَمَّا** به باور برخی، منظور این است که می‌خواهم تو گناه کشتن من و کشتن همه کسانی که در آینده کشته خواهند شد، همه را تو به گردن بگیری؛ چرا که تو این شیوه بیداد گرانه را پی می‌نهی و تو بنیانگذار ترور و شقاوت و خشونت می‌گردی. منظور از به دوش گرفتن بار گناه، پذیرش کیفر آن است؛ چرا که کسی نمی‌تواند برای دیگری تبت گناه کند و گناه به حساب او نوشته شود، اما می‌تواند کیفر دیگری را به خاطر ارتکاب گناهش اراده نماید.

چگونه؟

«هابیل» به برادرش گفت: اگر مرا بکشی گناه پایمال نمودن حق حیات مرا به دوش خواهی کشید و کیفر آن را خواهی دید. اینک جای این پرسش است که چگونه می‌توان بار گناهی را که انجام نشده است به دوش کشید و کیفر آن را پذیرفت؟

پاسخ

(صفحه ۱۸۷) در آیه شریفه پذیرش کیفر و به دوش کشیدن بار گناه، در گرو انجام آن است. به عبارت دیگر، هنگامی که «هابیل» احساس کرد که برادرش به طور جدی در اندیشه کشتن اوست، به او هشدار داد که اگر دست ستم و تجاوز به سوی من دراز کنی و زندگی مرا به خطر افکنی، در برابر این جنایت کیفر خواهی شد. این هشدار و گفتار چه مانعی دارد؟ (صفحه ۱۸۸)

۳۱. «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ ...»

آیه

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

ترجمه

نفس سرکش تدریجا او را مصمم به کشتن برادر کرد و او را کشت و از زیانکاران شد. (۳۰/مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

با توجه به این که «طَوَّعَ» در اصل به معنی رام شدن چیزی است، از این جمله چنین استفاده می‌شود که بعد از قبولی عمل «هابیل»، طوفانی در دل «قابیل» به وجود آمد از یک سو آتش حسد هر دم در دل او زبانه می‌کشید و او را به انتقام‌جویی دعوت می‌کرد و از سوی دیگر عاطفه برادری و عاطفه انسانی و تنفر ذاتی از گناه و ظلم و بیدادگری و قتل نفس، او را از این جنایت باز می‌داشت، ولی

سرانجام نفس سرکش آهسته آهسته بر عوامل بازدارنده چیره شد و وجدان بیدار و آگاه او را رام کرد و به زنجیر کشید و برای کشتن برادر آماده ساخت. جمله «طَوَّعَتْ» در عین کوتاهی اشاره‌ای پرمعنی به همه اینها است، زیرا می‌دانیم رام کردن چیزی در یک لحظه صورت نمی‌گیرد، بلکه به طور تدریجی و پس از کشمکش‌هایی صورت می‌گیرد. سپس می‌گوید: «و بر اثر این عمل زیانکار شد» (فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ). چه زبانی از این بالاتر که عذاب وجدان و مجازات الهی و نام ننگین را تا دامنه قیامت برای خود خرید. بعضی از کلمه «أَصْبَحَ» خواسته‌اند استفاده کنند که این قتل در شب واقع شده در حالی که این کلمه در لغت عرب مخصوص به شب یا روز نیست، بلکه دلیل بر وقوع چیزی است مانند آیه ۱۰۳ آل عمران «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا: به برکت نعمت خداوند همه شما برادر شدید». به طوری که از بعضی از روایات اسلامی که از امام صادق نقل شده استفاده می‌شود هنگامی که قابیل برادر خود را کشت او را در بیابان افکنده بود و نمی‌دانست چه کند؟ چیزی نگذشت که درندگان به سوی جسد هابیل روی آوردند و او (که گویا تحت فشار شدید وجدان قرار گرفته بود) برای نجات جسد برادر خود مدتی آن را بر دوش کشید، ولی باز پرندگان اطراف او را گرفته بودند و در این انتظار بودند که چه موقع جسد را به خاک می‌افکنند تا به آن حمله ور شوند. (۱) (صفحه ۱۸۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«طَوَّعَتْ»: فعل ماضی از باب تفعیل و به مفهوم «رغبت نشان داد» آمده است، اما در آیه شریفه مُتَعَدَّى شده است؛ چرا که افعال، برخی به فاعل هم متعدی می‌شوند و معنای آن این است که: پس نفس سرکش او، وی را به کشتن برادرش ترغیب کرد. فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ در تفسیر این جمله نیز دو نظر آمده است: ۱ به باور برخی، منظور این است که نفس سرکش او کشتن برادرش را در نظرش آراست. ۲ امّا به باور برخی دیگر، نفس سرکش او، وی را در ریختن خون برادر یاری کرد. بنابراین دیدگاه، حرف جزّ، حذف و مجرور منصوب شده است؛ و در اصل اینگونه بوده است: «عَلَى قَتْلِ أَخِيهِ». فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ و وی را کشت و آن گاه از زیانکاران گردید. «مُجَاهِدٌ» می‌گوید: قاتل آماده کشتن برادرش شده بود، امّا نمی‌دانست چگونه او را از پای درآورد. درست در اوج حیرت بود که شیطان به صورت مرغی پدیدار شد و پرده‌ای را آورد و سرش را در میان دو سنگ قرار داد و کوبید و کشت. «قابیل» نیز شیطان را سرمشق قرار داد و برادر را از پا درآورد، و بدین سان، «هابیل» نخستین ستم‌دیده و قربانی تاریخ بشر گردید. برخی با توجه به واژه «أَصْبَحَ» پنداشته‌اند که این جنایت، در سیاهی شب اتفاق افتاد که این پندار درست نیست؛ چرا که در فرهنگ عرب، هرگاه کسی کار زیانباری انجام دهد، اینگونه تعبیر می‌گردد، و این واژه نشانگر زمان جنایت نیست. **** ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۱۹۰)

۳۲. «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ ...»

آیه

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَبِلْتَى أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»

ترجمه

سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو (و کند و کاو) می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند، او

گفت: وای بر من آیا من نمی‌توانم مثل این زاغ باشم و جسد برادر خود را دفن کنم و سرانجام (از ترس رسوایی و بر اثر فشار وجدان از کار خود) پشیمان شد. (۳۱ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قابیل و پرده پوشی بر جنایت درون خانوادگی

«يَبْحَثُ» از ماده «بَحَثَ» به طوری که در مجمع البیان آمده در اصل به معنی جستجوی چیزی در خاک است، ولی بعداً به هر گونه جستجو حتی در مباحث فکری و عقلی آمده است و «سَوَأَهُ» در اصل به معنی هر چیزی که انسان را ناخوشایند آید می‌باشد و لذا گاهی به جسد مرده و حتی به عورت گفته می‌شود. البته این موضوع جای تعجب نیست که انسان مطلبی را از پرده‌ای بیاموزد زیرا تاریخ و تجربه هر دو نشان داده‌اند که بسیاری از حیوانات دارای یک سلسله معلومات غریزی هستند که بشر در طول تاریخ خود آنها را از آنان آموخته و دانش خود را با آن تکمیل کرده است، حتی در بعضی از کتب طبیبی می‌نویسند که انسان در قسمتی از معلومات طبیبی خود مدیون حیوانات است. سپس قرآن اضافه می‌کند در این موقع قابیل از غفلت و بی‌خبری خود ناراحت شد و «فریاد برآورد که ای وای بر من، آیا من باید از این زاغ هم ناتوان‌تر باشم و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم» (قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ طَيْرِ الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوَاءَهُ أَحَى). اما به هر حال سرانجام از کرده خود نادم و پشیمان شد همانطور که قرآن می‌گوید: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ». آیا پشیمانی او به خاطر این بود که عمل زشت و ننگینش سرانجام بر پدر و مادر و احتمالاً بر برادران دیگر آشکار خواهد شد و او را شدیداً سرزنش خواهند کرد و یا به خاطر این بود که چرا مدتی جسد برادر را بر دوش می‌کشید و آن را دفن نمی‌کرد و یا به خاطر این بوده (صفحه ۱۹۱) که اصولاً انسان بعد از انجام هر کار زشتی یک نوع حالت ناراحتی و ندامت در دل خویش احساس می‌کند، ولی روشن است که انگیزه ندامت او هر یک از احتمالات سه گانه فوق باشد دلیل بر توبه او از گناه نخواهد بود، توبه آن است که از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل انجام گیرد و او را وادار کند که در آینده هرگز به سراغ چنین کارهایی نرود، اما هیچ گونه نشانه‌ای در قرآن از صدور چنین توبه‌ای از قابیل به چشم نمی‌خورد، بلکه در آیه بعد شاید اشاره به عدم چنین توبه‌ای نیز باشد. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دِمِهَا لِأَنَّهُ كَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ: خُونٌ هَيْجَ انْسَانِي بِه نَاحِقٌ رِيخْتَه نَمِي شُود مَگر این که سهمی از مسؤولیت آن بر عهده قابیل است که این سنت شوم آدم‌کشی را در دنیا بنا نهاد». (۱) ضمناً از این حدیث به خوبی برمی‌آید که هر سنت زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است سهمی از مجازات آن بر دوش نخستین پایه گذار آن می‌باشد. ولی در عین حال هیچ مانعی ندارد که این «سرگذشت واقعی» نمونه‌ای باشد از نزاع و جنگ مستمری که همیشه در زندگانی بشر بوده است: در یک سو مردان پاک و باایمان، با اعمال صالح و مقبول در گاه خدا و در سوی دیگر افراد آلوده و منحرف با یک مشت کینه‌توزی و حسادت و تهدید و قلدری، قرار داشته‌اند و چه بسیار از افراد پاک که به دست آنها شربت شهادت نوشیده‌اند. ولی سرانجام آنها از عاقبت زشت اعمال ننگینشان آگاه می‌شوند و برای پرده پوشی و دفن آن به هر سو می‌دوند و در این موقع آرزوهای دور و دراز که زاغ سمبل و مظهر آن است به سراغشان می‌شتابد و آنها را به پرده پوشی بر آثار جنایاتشان دعوت می‌کند اما در پایان جز خسران و زیان و حسرت چیزی عایدشان نخواهد شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«بَحَثَ»: در اصل به مفهوم کند و کاو و جستجوی در خاک آمده، اَمَّا *** ** ۱- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۲، ذیل آیه، صفحه ۷۰۳. (صفحه ۱۹۲) اینک به مفهوم جستجو در همه میدانها به کار می‌رود. «سَوَاءٌ»: به مفهوم ناپسندی و ناخوشایندی است، اَمَّا در آیه منظور، پیکر بی‌جان برادر می‌باشد. «وَيَلِي»: وای. این واژه به هنگام فاجعه و نابودی گفته می‌شود. «عَجَزَ»: ناتوانی. در ادامه داستان می‌فرماید: فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوَاءَ أَخِيهِ «هابیل» نخستین قربانی جنایت بشر بود. به همین جهت «قابیل» نمی‌دانست اینک پس از جنایت، چگونه پیکر او را از نظرها پنهان کند. او سرگردان بود که آفریدگار هستی دو کلاغ برانگیخت و یکی از آنها در برابر چشم او، ممنوع خود را کشت و آن گاه زمین را گود کرد و به خاکش سپرد. «قابیل» این درس را نیز از آن پرنده آموخت و پیکر برادرش را به خاک سپرد؛ اَمَّا به باور برخی، خدای فرزانه پرنده‌ای را برانگیخت تا با افشاندن خاک بر پیکر بی‌جان «هابیل»، به قابیل آموزش دهد که می‌تواند پیکر مقتول را در خاک نماند، و او که با پذیرفته شدن قربانی برادر در بارگاه خدا و مأموریت پرنده بر خاکسپاری پیکرش، به مقام معنوی برادرش در بارگاه پروردگار پی برد، فریاد سر داد که: ای وای بر من! و برخی بر آنند که آن پرنده در حقیقت فرشته‌ای بود که به صورت کلاغ پدیدار شد. از آیه شریفه این نکته به روشنی دریافت می‌گردد که کار آن پرنده، یک رویداد تصادفی و بی‌هدف نبود، بلکه یک کار هدفدار و درس آموز بود؛ و آن پرنده به الهام از جانب آفریدگارش به این کار دست یازید. «ابو مُسَلِّم» از برخی آورده است که این کار، نظیر داستان «هُدْهُدْ»، و رساندن نامه سلیمان به فرمانروای «یَمَن»، و آوردن پاسخ نامه او بود، که به خواست خدا و به صورت اعجاز انجام گرفت و هیچ مانعی ندارد که آفریدگار هستی، درک و فهم آن پرنده را به گونه‌ای رشد بخشیده باشد که خودش این کار را انجام داده باشد، (صفحه ۱۹۳) درست همانگونه که ما وقتی کودکان خویش را برای انجام کاری برمی‌انگیزیم، خود راه انجام درست آن را می‌یابند. لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوَاءَ أَخِيهِ از دیدگاه برخی از مفسران، منظور این است که مأموریت آن پرنده این بود که به قابیل نشان دهد که چگونه فراز و نشیب‌های بدن برادر را ببوشاند؛ اَمَّا به باور برخی دیگر، آن پرنده می‌خواست نشان دهد که چنان پیکر برادر را که در حال متلاشی شدن و تباہ گشتن بود، به خاک سپارد. که با این بیان به پیکر بی‌جان «سَوَاءٌ» گفته شده است. قَالَ يَا وَيَلْتِي أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوَاءَ أَخِي. هنگامی که آن پرنده چگونگی خاکسپاری جسد را به او آموخت، از ژرفای دل فریاد برآورد که: وای بر من! آیا به اندازه این پرنده هم دانش و آگاهی ندارم تا بتوانم پیکر بی‌جان برادرم را به خاک سپارم؟ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ و آن گاه از ریختن خون برادر ندامت‌زده گردید. «جُبَائِي» می‌گوید: این ندامت، به گونه‌ای که بتوان آن را توبه شمرد، نبوده است. او به سان کسی بود که پس از خوردن شراب، بر اثر ناراحتی برخاسته از آن، از خوردنش پشیمان می‌گردد و به همین دلیل هم این ندامت و پشیمانی برایش سودبخش نبود. پاره‌ای بر این عقیده‌اند که او از به دوش کشیدن پیکر بی‌جان برادر، پس از آموختن راه به خاکسپاری آن، پشیمان گردید؛ و پاره‌ای نیز بر آنند که از ریختن خون برادر ندامت‌زده شد، نه از گناه و کیفر سهمگین جنایت خویش.

داستان به خاکسپاری پیکر «هابیل»

محدثان اهل سنت از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که: «قابیل» پس از کشتن «هابیل»، پیکر بی‌جان او را در روی خاک رها کرد، و درندگان و پرندگان برای دریدن و خوردن آن جسد بی‌جان گرد آمدند. او به ناگزیر جسد را در کیسه‌ای قرار داد (صفحه ۱۹۴) و بر دوش خویش افکند و همچنان سرگردان بیابانها بود تا جسد بی‌جان برادر رو به تباہ شدن نهاد. وی نمی‌دانست که با آن چه کند؟ این جا بود که خدا دو پرنده را برانگیخت و آن دو در برابر چشم او به پیکار برخاستند. یکی دیگری را از پای درآورد و آن گاه با منقار خود گودالی حفر نمود، و جسد پرنده را در آن گودال پنهان کرد. «قابیل» نیز چگونگی به خاکسپاری

پیکر بی‌جان را از پرنده آموخت. «ابن عباس» در این مورد آورده است که: پس از ریخته شدن نخستین خون بر زمین، هوا مه‌آلود و زمین تیره و تار گردید، درختان سرسبز و پرطراوت، به خزان نشستند و طعم میوه‌ها و غذاها دگرگون شد. «آدم» که دور از منطقه وقوع جنایت بود، گفت: به باور من در روی زمین رویدادی ناگوار روی داده است. آن گاه پس از آگاهی از مرگ «هابیل»، در سوگ او مرثیه‌ای سرود و گریست و به بیان برخی، به مدت یک سال خنده بر لبانش نشست. «آدم» در سوگ فرزندش بود و عمرش به یکصد و سی سال می‌رسید که خدا فرزند شایسته کرداری به او ارزانی داشت که نام او را «شیت» نهادند؛ و همو بود که پس از رشد و رسیدن به کمال، جانشین پدر شد. «قابیل» هم به خاطر آن جنایت، مورد لعن و نفرت قرار گرفت و رانده شد. او از پدر و مادر جدا شد و به منطقه «عدن» رسید و آن جا با وسوسه شیطان و فریب به انگیزه احترام به آتش، آتشکده‌ای ساخت و کیش آتش‌پرستی را پی نهاد؛ چرا که شیطان به او گفت: علت پذیرفته شدن قربانی برادرت که آتش قربانی او را فرا گرفت، این بود که او آتش را می‌پرستید؛ بنابراین تو هم برای تقرب به خدا، آتش‌پرستی را رواج ده. بدین سان او گمراه شد و نسل او نیز به گناه و زشتی و هوسبازی روی آوردند، و افزون بر بی‌بند و باری و هرزگی، آتش‌پرستی را به جای یکتاپرستی و توحیدگرایی، راه و رسم خویش ساختند، تا سرانجام در طوفان نوح نسل تبهار «قابیل» نابود شد و نسل «شیت» باقی ماند. (صفحه ۱۹۵)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«أَجَلٌ» در اصل به معنی جنایت است سپس به هر کاری که عاقبت ناگواری دارد گفته شده و بعد از آن به هر کاری که عاقبتی داشته باشد گفته‌اند و الآن غالباً برای تعلیل و بیان علت چیزی به کار می‌رود. «اشیراف» در لغت، معنی وسیعی دارد که هرگونه تجاوز و تعدی از حد را شامل می‌شود اگرچه غالباً در مورد بخشش‌ها و هزینه‌ها و مخارج به کار می‌رود. در اینجا سؤال مهمی پیش می‌آید که چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه انسانها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسانها می‌باشد؟ مفسران در اینجا پاسخ‌های زیادی داده‌اند. در تفسیر «تبیان» شش پاسخ و در «مجمع‌البیان» پنج پاسخ و در «کنز العرفان» چهار پاسخ به آن داده شده است ولی پاره‌ای از آنها از معنی آیه بسیار دور است. آن چه می‌توان در پاسخ سؤال فوق گفت این است که: قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو می‌کند زیرا: اولاً: کسی که دست به خون انسان بی‌گناهی می‌آلاید در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسانهای بی‌گناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بی‌گناهی برابرند مورد حمله قرار دهد و به قتل برساند، او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بی‌گناه و می‌دانیم تفاوتی در میان انسانهای بی‌گناه از این نظر نیست، همچنین کسی که به خاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی، دیگری را از مرگ نجات بخشد این آمادگی (صفحه ۱۹۶) را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد، او علاقمند به نجات انسانهای بی‌گناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی‌کند و با توجه به این که قرآن می‌گوید «فَكَانَ مَا...» استفاده می‌شود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد. ثانیاً: جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر لطمه‌ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سایر اعضا آشکار می‌گردد زیرا یک جامعه بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه ناخواه ضربه‌ای به همه جامعه بزرگ انسانی است. فقدان او سبب می‌شود که به تناسب شعاع تأثیر وجودش در اجتماع محلی خالی بماند و زیبایی از این رهگذر دامن همه را بگیرد، همچنین احیای یک نفس سبب احیای سایر اعضای این پیکر است، زیرا هر کس به اندازه وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندی‌های آن اثر دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر. و اگر در بعضی از روایات می‌خوانیم که مجازات چنین انسانی در قیامت مجازات کسی است که همه انسانها را کشته اشاره به همین است نه این که از هر جهت مساوی یکدیگر باشند و لذا در ذیل همین روایات می‌خوانیم اگر تعداد بیشتری را بکشد مجازات او به همان نسبت مضاعف شود. از این آیه اهمیت مرگ و حیات یک انسان از نظر قرآن کاملاً

است و آن حضرت افزودند که: از این کار بهتر، کار کسی است که انسان گمراهی را به راه درست رهبری نماید. «وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى». (۱) اما به باور «ابن عباس»، منظور این است که: هر کس پیامبر یا امام دادگری را بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته است و کیفر کشتار همه انسانها را ۱ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۸، کتابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۸۵. (صفحه ۱۹۹) خواهد چشید و اگر کسی از پیامبر و یا امام عدالت پیشه و آسمانی حمایت کند، از نظر پاداش چنان است که گویی همه انسانها را زندگی بخشیده است. ۳ گروهی از جمله «طبری»، بر آنند که: منظور آیه شریفه این است که هر کس دیگری را به ناروا بکشد، گناه همه آدم کشان تاریخ بشر به گردن اوست؛ چرا که شیوه زشت آدم کشی و تجاوز به حق حیات انسانها را رواج داده، این جنایت سهمگین را در نظرها آسان جلوه داده است. آری، چنین کسی در حقیقت، در کشتار دیگر آدمکشان به نوعی شرکت دارد؛ زیرا او در این راه گام سپرده، آن را هموار ساخته است. در برابر، هر کس جلوی شیوه زشت آدم کشی و خشونت را بگیرد، و روش و سنت پسندیده‌ای برای دفاع از حق حیات انسانها و جلوگیری از کشتار، در جامعه پی افکند و رواج دهد، و آن را فرهنگ مردم سازد، تا در پرتو آن آدم کشی را گناهی سهمگین شمارند و به این کار زشت دست نیازند، و آدمکشان را پلید و منفور شمارند، با این کار پسندیده، او چنان است که گویی همه مردم را زندگی بخشیده است؛ چرا که اگر نیک بیندیشیم، حق حیات همگان را از آفت بزرگی حراست نموده است، و همین کار بزرگ به مفهوم زنده ساختن همه انسانیت است. از پیشوای گرانقدر توحید آورده‌اند که فرمود: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً لَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وَرُهَا وَوَزُرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (۱) هر کس سیره و شیوه خداپسندانه و شایسته‌ای را رواج دهد، پاداش آن و پاداش عمل کنندگان به آن را تا روز رستاخیز دریافت می‌دارد، و هر کس سیره و سیاست زشت و ناپسندی را پی نهد، گناه آن و گناه عمل کنندگان به آن تا روز رستاخیز به گردن اوست. ۴ و گروهی دیگر از جمله «ابن مسعود» می‌گویند: منظور این است که هر کسی دیگری را به ناروا بکشد، از دیدگاه قربانی و نزدیکان او، به سان این است که همه انسانها را کشته است، و کسی که فردی را زندگی بخشد، از دیدگاه کسی که نجات یافته، چنان است که گویی همه را زندگی بخشیده است. ۱ - صحیح مُسْلِم، ج ۲، ص ۷۰۵، ح ۱۰۱۷ کتاب الزَّكَاةِ؛ سَنَّ ابْنِ مَاجَه، ج ۱، ص ۷۴۷۵، ح ۲۰۳ و ۲۰۷. (صفحه ۲۰۰) ۵ و پاره‌ای نیز بر این باورند که منظور آیه شریفه، این است که کیفر قاتل یک انسان بی‌گناه لازم است؛ همانگونه که اگر همه انسانها را کشته باشد، لازم است که به کیفر جنایت سهمگین خود برسد و کسی که از قاتل و کشنده انسانی بی‌گناه، به جا و سنجیده درگذرد، کارش چنان است که گویی همه را مورد عفو قرار داده است. ذکر این نکته لازم است که حیات بخش و زندگی ساز انسانها و دیگر موجودات زنده، تنها خداست و جز او کسی نمی‌تواند این موهبت و نعمت را به دیگران ارزانی دارد؛ و نسبت دادن آن به دیگری، یا همچون دجالگری «نمرود» دروغی سهمگین است و یا یک نسبت مجازی است. وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ. این فرزندان اسرائیل که نام و یادشان به میان آمد، مردمی بودند که پیام‌آوران ما با دلیل‌های روشن به سویشان آمدند، آن گاه بسیاری از آنان با شرک‌گرایی و آدمکشی و تجاوزکاری، در روی زمین به زیاده‌روی پرداختند و راه تجاوزکاری و اسراف و گزافکاری را پیشه ساختند. (صفحه ۲۰۱)

۳۳. آیه (پیوند انسانها)

اشاره

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم

که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است و رسولان ما با دلایل روشن به سوی بنی اسرائیل آمدند، اما بسیاری از آن‌ها، تعدی و اسراف، در روی زمین کردند. (۳۲ / مائده)

۳۴. آیه (بهترین سرپرست و پدر خانواده بشریت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)

اشاره

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند. (۵۵ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شان نزول آیه ولایت

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از «عبدالله بن عباس» چنین نقل شده: که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد، ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد او نیز با جمله «قَالَ رَسُولَ اللَّهِ» حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌نمود. او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد: ای مردم! هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم با این گوش‌های خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو گوشم کر باد و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو کور باد، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلِيُّ قَائِدُ الْبَرَّةِ وَقَاتِلُ الْكُفْرَةِ مَنُصُورٌ مِّنْ نَّصِيرَةٍ مَّخْذُولٌ مِّنْ خَذَلَةٍ: عَلِيُّ پيشوای نیکان است و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند خدا یاریش خواهد کرد و هر کس دست از یاریش بردارد خدا دست از یاری او بر خواهد داشت». سپس ابوذر اضافه کرد: ای مردم روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود (صفحه ۲۰۲) اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «خداوندا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قوی و محکم گردد». ابوذر می‌گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «بخوان»، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چه بخوانم»، گفت: «بخوان؛ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ... البتّه این شأن نزول از طرق مختلف (چنان که خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب باهم تفاوت‌هایی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است.

آیه ولایت علی بن ابیطالب

این آیه با کلمه «انما» که در لغت عرب به معنی انحصار می‌آید شروع شده و می‌گوید: «ولئ و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند» (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ). شک نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع، زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می‌شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است و علاوه بر شأن نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه انگشتر بخشیدن علی در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» نیز شاهد بر این موضوع است و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد که زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید با اخلاص تبت و عدم منت (صفحه ۲۰۳) داد. همچنین شک نیست که کلمه «ولئ» در آیه به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را در بر می‌گیرد، همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتی آن‌هایی که زکات بر آنها واجب نیست و اصولاً چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به این که بخواهند در حال رکوع زکاتی پردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند. از اینجا روشن می‌شود که منظور از «ولئ» در آیه فوق ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است، به خصوص این که این ولایت در ردیف ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است و به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی می‌کند. ولی در اینجا بحث‌های مهمی است که باید به طور جداگانه، مورد بررسی قرار گیرد.

شهادت احادیث و مفسران و مؤرخان در مورد آیه ولایت

همانطور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن، روایات متعددی دایر بر این که آیه فوق در شأن علی نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مسأله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده و تنها به نزول آیه درباره علی قناعت گردیده است. این روایت را «ابن عباس» و «عمار یاسر» و «عبدالله بن سلام» و «سایم بن کهلل» و «انس بن مالک» و «عقیقه بن حکیم» و «عبدالله بن ابی» و «عبدالله بن غالب» و «جابر بن عبدالله انصاری» و «ابوذر غفاری» نقل کرده‌اند. (۱) و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شد از خود علی نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است. (۲) جالب این که در کتاب غایة‌المرام تعداد ۲۴ حدیث در این باره از طرق اهل تسنن و ۱۹ حدیث از طرق ****-۱- به کتاب «إحقاق الحق» جلد ۲ صفحه ۳۹۹ تا ۴۱۰ مراجعه شود. ۲- به کتاب «المراجعات»، صفحه ۱۵۵ رجوع شود. (صفحه ۲۰۴) شیعه نقل کرده است. (۱) کتاب‌های معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می‌کند که همه از منابع اهل تسنن است، از جمله مجتبی‌الدین طبری در ذخایر العقبی صفحه ۸۸ و علامه قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدر جلد دوم صفحه ۵۰ و در جامع الاصول جلد نهم صفحه ۴۷۸ و در اسباب النزول واحدی صفحه ۱۴۸ و در لباب‌النقول شیوطی صفحه ۹۰ و در تذکره سبط بن جوزی صفحه ۱۸ و در نور الابصار شبلنجی صفحه ۱۰۵ و در تفسیر طبری صفحه ۱۶۵ و در کتاب الکافی الشاف‌ابن حجر عسقلانی صفحه ۵۶ و در مفاتیح الغیب رازی جلد سوم صفحه ۴۳۱ و در تفسیر دُرُ المنثور جلد ۲ صفحه ۳۹۳ و در کتاب کنز العمال جلد ۶ صفحه ۳۹۱ و مشیند ابن مزدویه و مشیند ابن الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نسائی و کتاب المجمع بین الصحاح السنه و کتاب‌های متعدد دیگری این احادیث آمده است. (۲) با این حال چگونه می‌توان این همه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شأن نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت

قناعت می‌کنند، اما گویا تعصب اجازه نمی‌دهد که این همه روایات و این همه گواهی دانشمندان درباره شأن نزول آیه فوق مورد توجه قرار گیرد و اگر بنا شود در تفسیر آیه‌ای از قرآن این همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجه نکنیم، زیرا درباره شأن نزول کمتر آیه‌ای از آیات قرآن این همه روایت وارد شده است.

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

اشاره

جمعی از برادران اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی و همچنین به تفسیر «ولایت» به عنوان «سرپرستی و تصرف و امامت» بنمایند که ما ذیلاً مهم‌ترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. اشکال شأن نزول

۱ از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علی گرفته‌اند **** ۱- «مِنهَاجِ الْبِرَاعَةِ»، جلد ۲، صفحه ۳۵۰. ۲- برای اطلاع بیشتر به کتاب «إِحْقَاقُ الْحَقِّ» جلد ۲، «الغدیر» جلد ۲ و «المراجعات» مراجعه شود. (صفحه ۲۰۵) این است که آیه با توجه به کلمه «الَّذِينَ» که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست و به عبارت دیگر آیه می‌گوید: «وَلِيِّ» شما آن‌هایی هستند که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علی قابل تطبیق است؟ پاسخ: در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است از جمله در آیه مُبَاهَلَةُ می‌بینیم که کلمه «نِسَائِنَا» به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزول‌های متعددی که وارد شده فاطمه زهرا علیهاالسلام است و همچنین «أَنْفُسِنَا» جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسی جز علی در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احد می‌خوانیم: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا» و همانطور که در تفسیر این آیه در جلد سوم ذکر کردیم بعضی از مفسران شأن نزول آن را درباره نعیم بن مسعود که یک فرد بیشتر نبود می‌دانند و همچنین در آیه ۵۲ سوره مائده می‌خوانیم: «يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصَيِّبَنَا دَائِرَةً» در حالی که آیه در مورد عبدالله بن ابی وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره تعبیراتی دیده می‌شود که عموماً به صورت جمع است، ولی طبق آن چه در شأن نزول آنها آمده منظور از آن یک فرد بوده است. این تعبیر یا به خاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشته روشن شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است. البته انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود آن همه روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود.

۲. اشکال توجه در نماز

۲ فخر رازی و بعضی دیگر از متعصیان ایراد کرده‌اند که علی با آن توجه (صفحه ۲۰۶) خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آن جا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند؟ پاسخ آنها که این ایراد را می‌کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست، بلکه عین توجه به خدا است، علی در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا و می‌دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن‌تر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است، نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آن چه با روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آن چه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می‌کند، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجه به خدا این نیست که انسان بی‌اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجه خود را از آن چه در راه خدا و برای خدا نیست برمی‌گیرد.

۳. اشکال در کلمه ولی

۳ اشکال دیگری که به آیه کرده‌اند در مورد معنی کلمه «وَلِیِّ» است که آن را به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته‌اند نه به معنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار. پاسخ همانطور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردیم کلمه «وَلِیِّ» در اینجا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری بوده باشد، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن، یک حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می‌باشد و لذا بعد از ذکر ایمان، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می‌شود.

۴. اشکال در ذمه زکات

۴ می‌گویند علی چه زکات واجبی بر ذمه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحب است که به آن زکات گفته نمی‌شود؟ (صفحه ۲۰۷) پاسخ اولاً به گواهی تواریخ علی از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آن جا که می‌نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، به علاوه سهم او از غنایم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را پردازد چیز مهمی نبوده است که علی فاقد آن باشد و این را نیز می‌دانیم که فوریت و وجوب پرداخت زکات «فوریت عرفی» است که با خواندن یک نماز منافات ندارد. ثانیاً: اطلاق زکات بر «زکات مستحب» در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکی کلمه «زکات» آمده که منظور از آن همان زکات مستحب است، زیرا وجوب زکات مسلماً بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، بوده است (آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت و غیر اینها).

۵. اشکال به زمان ولایت

۵ می‌گویند: ما اگر ایمان به خلافت بلافضل علی داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، بنابراین علی در آن روز «وَلِیِّ» نبود و به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او «بِالْقُوَّة» بود نه «بِالْفِعْلِ» در حالی که

ظاهر آیه ولایت «بِالْفِعْلِ» را می‌رساند. پاسخ در سخنان روزمره در تعبیرات ادبی بسیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می‌شود که آن را بِالْقُوَّةِ دارند مثلاً انسان در حال حیات خود وصیت می‌کند و کسی را به عنوان «وَصِيَّتِي» خود و «قِيَمِي» اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وَصِيَّتِي و قِيَمِي به آن شخص گفته می‌شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی از پیامبر صلی الله علیه و آله در طرق شیعه و سنی نقل شده می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله او را «وَصِيَّتِي» و «خلیفه» خود خطاب کرده در حالی که هیچ یک از این عناوین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می‌شود از جمله در مورد زکریا می‌خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد: «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۱). در حالی که مسلم است منظور از «وَلِيًّا» در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور *** ** ۱- «۵ / مریم». (صفحه ۲۰۸) بوده است، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می‌کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می‌گذارند با این که جنبه بِالْقُوَّةِ دارد.

۶. اشکال عدم احتجاج علی علیه السلام به این آیه

۶ می‌گویند: چرا علی با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد؟ پاسخ همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شأن نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدد از خود علی نیز نقل شده است از جمله در مُشَيَّبِ «ابْنِ مَرْدَوَيْهِ» و «ابنِ الشَّيْخِ» و «كَتَبُ الْعُمَالِ» و این در حقیقت به منزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه. در کتاب نفیس «الْعُدَيْرِ» از کتاب «سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ هِلَالِيِّ» حدیث مفصّلی نقل می‌کند که علی در میدان صَفِّين در حضور جمعیت برای اثبات حَقَانِيَّتِ خود دلایل متعددی آورد از جمله استدلال به همین آیه بود. (۱) و در کتاب غَايَةُ الْمَرَامِ از ابوذر چنین نقل شده که علی روز شُورَى نیز به همین آیه استدلال کرد. (۲)

۷. اشکال عدم سازگاری با آیات قبل و بعد

۷ می‌گویند: این «تفسیر» با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آنها ولایت به معنی «دوستی» آمده است. پاسخ آیات قرآن چون تدریجا و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیه‌ای که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشند لذا بسیار می‌شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها به خاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می‌شود. با توجه به این که آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» به گواهی شأن نزولش در زمینه زکات دادن علی در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی‌توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم. به علاوه آیه مورد بحث اتفاقاً تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی *** ** ۱- «الْعُدَيْرِ»، جلد ۱، صفحه ۱۹۶. ۲- «منهاج البراعه»، جلد ۲، صفحه ۳۶۳. (صفحه ۲۰۹) رهبری و تصرف می‌باشد و شک نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. به عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شؤون ولایت مُطْلَقَةً است.

۸. اشکال قیمت انگشتری

۸ می‌گویند: انگشتی با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته‌اند، علیّ از کجا آورده بود؟ به علاوه پوشیدن انگشتی با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی‌شود؟ آیا اینها دلیل بر عدم صحّت تفسیر فوق نیست؟ پاسخ مبالغه‌هایی که درباره قیمت آن انگشت کرده‌اند به کُلّی بی‌اساس است و هیچ‌گونه دلیل قابل قبولی بر گران قیمت بودن آن انگشت نداریم و این که در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیت و شاید برای بی‌ارزش نشان دادن اصل مسأله جعل شده است و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شأن نزول آیه ذکر کرده‌اند اثری از این افسانه نیست، بنابراین نمی‌توان یک واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده پوشی کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«وَلِیٍّ»: به مفهوم سرپرست، سررشته‌دار، یار، مددکار و صاحب اختیار آمده است و به همین دلیل است که به کسی که در ازدواج صاحب اختیارات است، «وَلِیُّ نِكَاحٍ» و به صاحب اختیار در خونِ مقتول، «وَلِیُّ دَمٍ» و به شاه و فرمانروا و حاکم بر کشور و جامعه‌ای «وَلِیُّ امْرِئٍ» می‌گویند؛ چرا که آنان صاحب اختیار در تدبیر امور مورد اشاره هستند. پاره‌ای نیز بر آنند که «وَلِیُّ» به مفهوم برتر و زبیده‌تر و سزاوارتر از دیگران است. «رُكُوعٌ»: به هیئت و شیوه خاصی که در نماز انجام می‌شود، می‌گویند.

ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه‌السلام

در این آیه شریفه آفریدگار هستی بزرگمردی را به تابلو می‌برد و معرّفی می‌کند که مقام والای امامتِ راستین و پیشوایی انسانها را به او ارزانی داشته و فرمانبرداری از او (صفحه ۲۱۰) را بر همه بندگانش واجب ساخته است: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ سَرِیرُست و تدبیرگر امور شما و قدرتی که بر شما ولایت دارد، تنها خداست و آن گاه پیامبر اوست که همه کارها و عملکردش به دستور خداست. وَالَّذِينَ آمَنُوا و دیگر کسانی که به راستی ایمان آورده‌اند. این ایمان‌آوردگان چه کسانی هستند؟ اینک آنان را وصف می‌کند و می‌فرماید: الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ همانان که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.**

رهنمود آیه مبارکه

آیه شریفه از روشن‌ترین دلایل امامت و جانشینی امیر مؤمنان پس از پیامبر خداست؛ چرا که اگر واژه «ولی» در آیه شریفه به مفهوم تدبیرگر امور جامعه باشد و فرمانبرداری از چنین کسی نیز بر همگان واجب باشد و آن گاه ثابت شود که منظور از «وَالَّذِينَ آمَنُوا» «... علی علیه‌السلام است، این جاست که امامت و ولایت راستین آن حضرت به صراحت قرآن شریف ثابت و روشن می‌گردد.

دو نکته اساسی

با این بیان، باید به دو نکته اساسی در اثبات حقیقت مورد بحث اندیشید: ۱ نخست باید دید واژه «ولی» در فرهنگ واژه‌شناسان به چه معنای آمده است؟ با تعمّق در فرهنگ‌های لغت روشن می‌شود که واژه‌شناسان تصریح کرده‌اند که واژه «ولی» به مفهوم ولایت و سرپرستی و تدبیر امور آمده است که در بحث از واژه‌ها گذشت و نیازی به تکرار نیست. اما در این موضوع که آیا در آیه شریفه

منظور همین مفهوم و معناست، باید گفت: واژه «انما»، حکم را به پس از خود اختصاص می‌دهد و از غیر آن سلب می‌نماید. (صفحه ۲۱۱) برای نمونه: هرگاه گفته شود: «إِنَّمَا الْفَصَاحَةُ لِلْجَاهِلِيَّةِ»، منظور این است که فصاحت ویژه عصر جاهلیت بوده و دوران‌های دیگر از آن بهره‌ای نداشته‌اند. با این بیان، هنگامی که این واژه دارای چنین مفهومی باشد، دیگر نمی‌توان واژه «ولی» را که پس از آن آمده است به مفهوم دوست معنا کرد و نمی‌توان هدف آیه را دوستی و محبت عقیدتی و دینی تفسیر نمود، چرا که این مفهوم چه ویژگی دارد تا آن را برای برخی از ایمان‌آوردگان اثبات و از برخی نفی و سلب نماییم؟! روشن است که دوستی و مهر دینی اختصاص به برخی از مؤمنان ندارد و از آن همه ایمان‌آوردگان است. آفریدگار پرمهر در آیه دیگری این واقعیت را روشن می‌کند که می‌فرماید: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ (۱... ۱) و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند... با این بیان، نمی‌توان آن آیه شریفه را به این مفهوم تفسیر کرد و هیچ راهی جز این نیست که به همان معنای نخست باز گردیم و بگوییم منظور از «ولی» در آیه مورد بحث، امام معصوم و برگزیده از سوی خداست، چرا که برای واژه «ولی» بیشتر از دو معنا نیامده است و هنگامی که به یکی از آن دو نمی‌توان تفسیر کرد ناگزیر معنای دوم تحقق می‌یابد. ۲ اما چگونه می‌توان گفت که مصداق: الَّذِينَ آمَنُوا... امیر مؤمنان است؟ در این مورد روایت جالب و روشنگری از محدثان شیعه و سنی آمده است که نشانگر این واقعیت است. این روایت روشن می‌سازد که آیه شریفه در مورد علی علیه‌السلام فرود آمد و آن هنگامی بود که آن حضرت در حال رکوع انگشتر خویش را در راه خدا به بینوایی انفاق کرد. به هر حال همه کسانی که واژه «ولی» را به مفهوم پیشوای معصوم می‌گیرند، بر این عقیده‌اند که منظور از آن امیر مؤمنان علی علیه‌السلام است و تنها مصداق آیه آن حضرت می‌باشد. ۱ - سوره توبه، آیه ۷۱. (صفحه ۲۱۲)

چگونه؟

ممکن است در این مورد دو پرسش دیگر قابل طرح باشد که باید به آنها پاسخ داد: ۱ چگونه می‌توان واژه «الَّذِينَ» را که جمع است، در مفرد به کار برد؟ پاسخ این است که: واژه‌شناسان و دانشمندان ادبیات، گاه واژه جمع را در مورد فرد به کار می‌برند و این هنگامی است که بخواهند از آن شخصیت تجلیل به عمل آورند و این نکته به گونه‌ای مشهور است که نیازی به استدلال ندارد. ۲ ممکن است برخی «وَهُمْ رَاكِعُونَ» را حال نگیرند و بگویند منظور این است که عبادت آنان رکوع است. پاسخ این است که در جمله «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» رکوع هم وجود دارد، چرا که نماز بدون رکوع ممکن نیست. با این بیان، اگر جمله «وَهُمْ رَاكِعُونَ» را قید برای پرداخت زکات و انفاق نگیریم و بگوییم منظور این است که وصف و شیوه آنان رکوع است، مطلب بی هیچ فایده‌ای تکرار شده است و روشن است که مفهوم برخوردار از فایده، بهتر از تفسیری است که تکراری و بدون فایده باشد. نکته دیگر این که خدا در آغاز آیه شریفه همه ایمان‌آوردگان را مخاطب می‌سازد و می‌فرماید: سرپرست و تدبیرگر امور شما خداست... آن گاه واژه «رسول» را بیان می‌کند و بدین سان او را از دیگران خارج ساخته و «ولی» جامعه معرفی می‌کند، سپس آن کسانی را که ایمان آورده و دارای ویژگی‌های دیگری هستند... اینک اگر گفته شود منظور از «وَالَّذِينَ آمَنُوا»، همه ایمان‌آوردگانند، در آن صورت با آغاز آیه یکی می‌شود، در حالی که باید «وَالَّذِينَ آمَنُوا»... جز صدر آیه باشد و گرنه مفهومی نخواهد داشت، چرا که مردم با ایمان خود سرپرست مردم با ایمان خواهند بود. با این بیان: ۱ واژه «ولی» در این جا به مفهوم سرپرست و پیشوای راستین و امام معصوم است. ۲ مصداق بارز آن علی علیه‌السلام است که آیه در مورد او فرود آمده است. (صفحه ۲۱۳)

۳۵. «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ...»

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»

ترجمه

و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز می‌باشد. (۵۶ / مانده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش است و هدف آن را تأکید و تعقیب می‌کند و به مسلمانان اعلام می‌دارد که: «کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و افراد با ایمانی را که در آیه قبل به آنها اشاره شد بپذیرند پیروز خواهند شد، زیرا آنها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است» (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ). در این آیه قرینه دیگری بر معنی ولایت که در آیه پیش اشاره شد یعنی «سرپرستی و رهبری و تصرف» دیده می‌شود، زیرا تعبیر به «حزب الله» و «غلبه آن» مربوط به حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می‌رساند که ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکل و همبستگی و اجتماع برای تأمین اهداف مشترک افتاده است. باید توجه داشت که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» در این آیه، همه افراد باایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد. آیا منظور از پیروزی «حزب الله» که در این آیه به آن اشاره شده، تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادی و معنوی را شامل می‌شود؟ شک نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آنها در تمام جبهه‌ها است و به راستی اگر جمعیتی جزء حزب الله باشند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتحاد و همبستگی کامل و آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند بدون تردید در تمام زمینه‌ها پیروز خواهند بود و اگر می‌بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته‌اند، دلیل آن روشن است، زیرا شرایط عضویت در حزب الله که در بالا اشاره شد در بسیاری از آنها دیده نمی‌شود و به همین دلیل قدرت‌ها و نیروهایی را که برای عقب نشانیدن دشمن و حل مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالباً برای تضعیف یکدیگر به کار می‌برند. (صفحه ۲۱۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«حزب»: در مورد گروه و جامعه کوچک و بزرگی که همفکر و همدل و همگام هم باشند، به کار می‌رود. در آیه مورد بحث می‌افزاید: هر کس خدا و پیام‌آورش و کسانی را که ایمان آورده‌اند و وصفشان رفت، سرپرست خود بداند پیروز است، چرا که حزب و لشکر راستین خدا بر دشمنان حق و عدالت پیروزند. (صفحه ۲۱۵)

۳۶. آیه (ارتکاب گناه رمز فروپاشی خانواده‌ها)

اشاره

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِطْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟ اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند و) قدرت‌هایی به آنها دادیم که به شما ندادیم، باران‌های پی در پی بر آنها فرستادیم و نهرها از زیر (آبادی‌های) آنها جاری ساختیم (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند) آنها را به خاطر گناهانشان نابود ساختیم و جمعیت

دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم. (۶ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مِثْرَارًا» در اصل از ماده «دَرَّ» به معنی شیر است و سپس به مایعاتی همانند باران که ریزش دارد گفته شده است و «مِثْرَارًا» صیغه مبالغه است و جمله «أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ» در حقیقت برای بیان مبالغه بیشتر می‌باشد. «قَرْنٌ» گرچه معمولاً به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است، ولی گاهی، همانطور که اهل لغت تصریح کرده‌اند، به قوم و جمعیتی که در یک زمان قرار دارند گفته می‌شود (اصولاً قَرْنٌ از ماده اِقْتِرَان و به معنی نزدیکی است و چون اهل عصر واحد و زمان‌های متقارب به هم نزدیکند به آنها و هم به زمان آنها قرن گفته می‌شود. در آیات مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیت می‌شود، زیرا با داشتن اینها خود را بی‌نیاز از پروردگار می‌پندارند، غافل از این که اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امداد الهی به آنها نرسد، نابود و خاموش می‌گردند چنان که می‌خوانیم «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَلْهٌ غَافِلٌ» (سجده / ۷۶ و ۷۷ / علق). این هشدار مخصوص بت پرستان نیست، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سرمست شده، هشدار می‌دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه، همه چیز را از دست دادند، شما هم با روشن شدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن صنعتی خود بازگردید، توجه داشته باشید که عامل بدبختی آنها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است. به راستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر و ملوک سبا و سلاطین کلدان و آشور و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه‌ای و ناز و نعمت بی حساب و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را درهم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«قَرْنٌ»: این واژه به چند معنا آمده است: ۱ مردم یک عصر و زمان، که معاصر یکدیگرند. ۲ هشتاد یا هفتاد یا یکصد سال. ۳ و به باور ما، به مردمی گفته می‌شود که معاصر دانشمندی برجسته و یا پیام‌آوری باشند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ. بهترین شما، مردم معاصر من می‌باشند، آنگاه نسل پس از آنان، سپس مردمی که پس از آنان زندگی می‌کنند. «تَمَكِينٌ»: قدرت و امکانات دادن به دیگری برای انجام کار، خواه با دادن ابزار آن کار و یا گشودن راه، یا هر وسیله دیگری. «مِثْرَارًا»: باران شدید و بسیار. این واژه، از واژه‌ها و صیغه‌هایی است که در بر دارنده مفهوم مبالغه است.

به سرنوشت بیدادگران بنگرید!

در این آیه شریفه، آفریدگار هستی حق‌ستیزان و بیدادگران را به یاد سرنوشت شوم و عبرت انگیز بیدادگران گذشته افکنده و می‌فرماید: أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرُونٍ (صفحه ۲۱۷) مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نَمُكِّنْ لَكُمْ آيَا كُفْرًا بَيِّنَةً لِيُذَكَّرَ بِهِ الَّذِينَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ لَعَلَّ يُتَّقُونَ اللَّهَ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ السِّرِّ الْعَظِيمِ (سجده / ۲۱۷) می‌دانند که ما چه بسیار از جامعه‌های پیشین را به بوته هلاکت سپردیم؟ جامعه‌ها و ملت‌هایی که از شما نیرومندتر و دارای امکانات افزونتری بودند و به آنان قدرت و ثروتی ارزانی داشتیم که به شما یاران ارزانی نداشتیم. منظور این است که به آنان

خدمتگزاران بسیار، ثروت و امکانات فراوان، اقتدار و حکومت و قلمرو نفوذ گسترده و عمر طولانی و گشایش و رفاه ارزانی داشتیم؛ و شما سرگذشت آنان را شنیده و خانه‌ها و شهرهای آنان را دیده و آثار بر جای مانده از آنان را نگریده‌اید. وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا بِبَارِئِ بْنِ رَبِيعٍ «ابن عباس» منظور این است که: ما بارانهای پیاپی و سود بخش و برکات رزق و روزی را برای آنان فرستادیم. لازم به یادآوری است که واژه «سما» در آیه، به مفهوم باران است. وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ آبها و جویبارها را از زیر شهر و دیار آنان روان ساختیم، امّا هنگامی که از مرزهای حق و عدالت گذشتند و به بیدادگری و سرکشی برخاستند، آنگاه بود که هیچ کدام از این ثروتها و امکانات برایشان سودبخش نیفتاد و آنان را به کیفر گناهانشان نابود ساختیم. وَ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ. و پس از به بوت‌هلاکت سپردن آنان، جامعه و مردم دیگری پدید آوردیم.

ضرورت تفکر و تدبیر در سرنوشت پیشینیان

از آیه شریفه این درس و پیام دریافت می‌گردد که تفکر و تدبیر در سرنوشت پیشینیان و نیز گفتگوی روشنگرانه با انکارگران روز رستاخیز، ضروری است. باید به آنان روشن ساخت که آن آفریدگار توانایی که گذشتگان را به کیفر بیداد و طغیانشان به بوت‌هلاکت سپرد و جامعه‌ها و تمدن‌ها و ملت‌های دیگری را به جای آنان آفرید، (صفحه ۲۱۸) همو تواناست که هر لحظه‌ای که مقرر فرموده است این جهان را به سوی فنا برد و به جای آن، جهان دیگر پدید آورده و نیز برای او بسیار آسان است که همه انسانها را پس از مرگ، زندگی بخشد و از گورها بیرون آورد و آنگاه به حساب کار شایسته و یا ناشایست آنان برسد و در برابر نیکی و زشتی عملکردها پاداش و کیفر دهد. آری خدایی که هستی را آفرید، بر آفرینش دیگر تواناست. (صفحه ۲۱۹)

۳۷. آیه (ضرورت دوری خانواده از مجالس اهل باطل)

اشاره

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يُخَوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يُخَوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ هر وقت کسانی را که آیات ما را استهزاء می‌کنند مشاهده نمایی از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد، به محض توجه پیدا کردن با (این) جمعیت ستمگر منشین. (۶۸ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَوْض» همانطور که «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید در اصل به معنی وارد شدن در آب و راه رفتن (و شنا کردن) در آن است، ولی بعداً به ورود در سایر امور نیز گفته شده است اما این کلمه در قرآن مجید بیشتر به وارد شدن در مطالب باطل و بی‌اساس اطلاق گردیده است. گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله است ولی مسلماً این حکم اختصاصی به او ندارد و تمام مؤمنان را شامل می‌شود، فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا اگر مسلمانان در مجالس آنها شرکت می‌کردند، آنها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می‌دادند، اما هنگامی که با بی‌اعتنایی از کنار آنها بگذرند طبعاً سکوت خواهند کرد و به مسایل دیگر خواهند پرداخت، زیرا تمام هدف آنها ناراحت ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین بود. سپس اضافه می‌کند این موضوع به اندازه‌ای اهمیت دارد که: «اگر شیطان ترا به فراموشی افکند و با اینگونه اشخاص سهواً هم‌منشین شدی به مجرد این که متوجه موضوع گشتی فوراً از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین». (۱) در اینجا دو سؤال پیش می‌آید نخست این که مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط گردد و باعث فراموشی او شود و به تعبیر دیگر آیا با

وجود مقام عصمت و مصونیت از ***** ۱- شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از لا تَقْعُدُ (نشین) این نیست که تنها نشستن با چنین اشخاصی ممنوع است بلکه هدف شرکت در جمع آنها است خواه به صورت جلوس باشد یا قیام و یا در حال راه رفتن. (صفحه ۲۲۰) خطا حتی در موضوعات، ممکن است پیامبر گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟ در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به پیامبر است اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموش کاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفّار شرکت کردند به محض این که متوجه شوند باید از آن جا برخیزند و بیرون روند و نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبان‌های مختلف دیده می‌شود که انسان روی سخن را به کسی می‌کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند، مطابق ضرب‌المثل معروف عرب که می‌گوید: «إِيَّاكَ أَعْنَى وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةٌ».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی به پیامبر و توحید گرایان فرمان می‌دهد که در محفل گناه نشینند و هر جا شرک گرایان به استهزای آیات قرآن برخاستند، از آنجا دوری جویند. با آنان نباشند تا آنان از این رفتار زشت و ظالمانه دست کشند و از تمسخر و تکذیب آیات خدا دست بردارند. وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ هِرْگَاهِ كَسَانِي رَا نَگَرِيسْتِي كِه بَه تَمَسْخَرِ آيَاتِ مَافَرُو رَفْتَه‌اَنْد از آنان روی بر تاب و دوری‌گزین تا در گفتاری جز آن در آیند. درست است که در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است، اما فرمان به همه توحید گرایان است و این بدان دلیل است که بحث و گفتگو با کسانی که هدفشان وقت‌کشی و بازیگری و ریشخند است، جز از دست دادن نیرو و فرصت و پائین آوردن ارزش بحث و فرهنگ، ثمره دیگری ندارد. وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. و اگر شیطان تو را در این مورد به فراموشی افکند، پس از توجه، دیگر با مردم ستمکار و گمراه منشین. در این فراز، از یاد بردن فرمان خدا را به شیطان نسبت داده است، در حالی که در نهایت این کار، کار خداست و این بدان دلیل است که هنگامی فراموشی گریبانگیر (صفحه ۲۲۱) انسان می‌گردد، که از اندیشه روی برتابد و از پی خاطرات بی‌ارزش و وسوسه‌های زشت و ظالمانه برود و می‌دانیم که بر انگیزاننده به سوی خاطرات زشت و وسوسه‌های بی‌اساس و گمراه‌گرانه، شیطان پلید است. با این بیان می‌توان شیطان را عامل آن خواند، چرا که آفت فراموشی و روی برتافتن از حق ثمره شوم و وسوسه آن است. درست به سان کسی که دیگری را در سرما و یخبندان باز داشت کند تا بمیرد و بدین صورت قاتل او گردد. آری، خدا در این آیه شریفه به پیامبرش فرمان می‌دهد که اگر شیطان فرمان ما را در مورد دوری‌گزیدن از بد اندیشان و نشست و برخاست نکردن با آنان را از یاد برد، به مجرد اینکه به خود آمدی و هشدار ما را به یاد آوردی در محفل آنان منشین. «ابو مُسَلِّم» می‌گوید: منظور این است که پس از شرکت در محفل آنان برای رساندن پیام خدا وظیفه خود را انجام ده و دیگر در آنجا منشین! و «بلخی» براین باور است که این دستور در آغاز ظهور اسلام ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پس از گسترش اندیشه اسلامی و بالا رفتن شمار مسلمانان با فرود آیه دیگری همه توحید گرایان به انجام این فرمان موظف شدند. (۱) ۱. سوره نساء، آیه ۱۴۰، به تفسیر آیه مراجعه فرمایید. (صفحه ۲۲۲)

۳۸. آیه (فرمان‌های ده‌گانه با نگاه ویژه به خانواده)

اشاره

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ بگو: بیاید آن چه را

پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم؛ این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر خود نیکی کنید و فرزندانان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی می‌دهیم و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد چه پنهان، و نفسی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید، مگر به حق (و از روی استحقاق)، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده تا درک کنید. (۱۵۱ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه و دو آیه بعد به اصول محرمانه در اسلام اشاره کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پر مغز و جالبی در ده قسمت بیان می‌کند و از آنها دعوت می‌نماید که بیایند و حرام‌های واقعی الهی را بشنوند و تحریم‌های دروغین را کنار بگذارند. نخست می‌گوید: «به آنها بگو: بیایید تا آن چه را خدا بر شما تحریم کرده است، بخوانم و بر شمرم» (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ)؛ ۱ «این که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید» (أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا). ۲ «نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا). ۳ «فرزندان خود را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید» (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ). زیرا روزی شما و آنها همه به دست ما است و ما همه را روزی می‌دهیم (نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ). ۴ «به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، خواه پنهان»، یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن هم نزدیک نشوید (وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ). (صفحه ۲۲۳) ۵ «دست به خون بی‌گناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آن‌ها مجاز نیست، به قتل نرسانید، مگر این که طبق قانون الهی اجازه قتل آنها داده شده باشد» (وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ). به دنبال این پنج قسمت برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «اینها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده تا دریابید و از ارتکاب آنها خودداری نمایید» (ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«تَعَالَوْا»: بیایید. این واژه از ریشه «عَلُو» برگرفته شده و منظور این است که فراخوان و دعوت کننده به کاری شایسته، در اوج قرار دارد. «تَلَاوَةٌ»: به مفهوم خواندن است. «إِمْلَاقٌ»: فقر و تنگدستی. واژه تَمَلَّقَ نیز به مفهوم تلاش برای جلب منافع و دفع زیان است. «فَوَاحِشٌ»: این واژه جمع فاحشه، به مفهوم زشتکاری و زشتی شرم آور و بزرگ است. در فرهنگ عرب بیشتر در کارهای زشت کوچک، واژه «قَبِيحٌ» را به کار می‌برند و در زشتکاریهای بزرگ واژه «فَاحِشَةٌ» را. در آیات پیش دیدگاه شرک گرایان در مورد برخی از چیزهای حلال و حرام ترسیم شد، اینک قرآن آنچه را به راستی ناروا و حرام است به تابلو می‌برد و می‌فرماید: قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ هَانِ إِي يَامُورٍ! به این شرک گرایان بگو: بیایید تا آنچه را خدا بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم و بر شمرم. أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا به شما دستور داده است که چیزی را همتا و نظیر و شریک او قرار ندهید. وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و به شما سفارش می‌کند که نسبت به پدر و مادر نیکی کنید. (صفحه ۲۲۴) از آنجایی که نعمت وجود پدر و مادر از نظر ارزش و اهمیت، پس از نعمتهای گران‌خداست، به همین جهت پس از دستور به پرستش و عبادت خدا، نیکی به آنان را مورد سفارش قرار می‌دهد. وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که فرزندانان را از بیم نیازمندی و تنگدستی نکشید؛ چرا که رزق و روزی شما و آنان از سوی ماست و ما همه شما را روزی می‌دهیم. وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ در تفسیر این فراز دیدگاهها متفاوت است: ۱ به باور «حَسَن» منظور این است که: به کارهای زشت و

گناهان آشکار و نهان نزدیک نشوید. ۲ اما به باور گروهی از جمله «ابن عباس»، «ضحاک» و «سُدی»، شرک گرایان زناى نهانی را گناه نمی‌دانستند و تنها از زناى آشکار نهی می‌کردند، اما خدای فرزانه از هر دو بازداشت و به همگان هشدار داد. از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایتی رسیده است که گناه آشکار را به زنا تفسیر می‌کند و گناه نهان را به دوست داشتن بتها و تمایل به پرستش آنها. ۳ از دیدگاه پاره‌ای گناه آشکار کار اعضا و اندامهاست و گناه نهان، کار دل می‌باشد. به هر حال آیه شریفه هشدار می‌دهد که باید همه گناهان را وانهاد و راه پاکی را در پیش گرفت. **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَجَانِ انْسَانِي** را که خدا حرمت بخشیده است، جز به حق و بر اساس عدل و داد نکشید. با اینکه آدمکشی در میان گناهان آشکار است و در آیه شریفه مردم را از ارتکاب آنها نهی فرموده، دگر باره به طور جداگانه از آن هشدار می‌دهد، تا بدین وسیله ارزش (صفحه ۲۲۵) جان انسانها را روشن ساخته و سهمگین بودن گناه آدمکشی را خاطر نشان کند؛ چرا که جان مسلمان و کسی که با مسلمانان سر ستیز ندارد و با آنان با صلح و احترام متقابل و بر اساس همزیستی زندگی می‌کند نباید در خطر قرار گیرد.

اعدام در سه مورد

در سه مورد می‌توان بر اساس حق و عدالت دیگری را به مرگ محکوم ساخت: الف: در برابر ریختن خون دیگری و به عنوان قصاص. ب: به کیفر زناى محصنه. ج: و به کیفر کفر گرایی و حق ستیزی به مفهوم واقعی آن پس از ایمان آگاهانه و آزادانه به خدا. در این سه مورد کشتن کسانی که خونشان محترم است، به ناگزیر روا شمرده می‌شود؛ اما کفر گرایانی که به راستی به پیکار با دین خدا و دینداران واقعی برخیزند، به کیفر کار زشت و ظالمانه‌ای که بدان دست یازیده‌اند کشتن آنان رواست. **ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**. روی سخن با همه انسانهاست و منظور این است که آنچه در آیه شریفه آمد، فرمانهای زندگی ساز و جاودانه خدای شماست، باشد که خرد خویش را در مورد آنها به کار گیرید و حلال خدا را حلال، و حرام او را حرام شمارید. یادآوری می‌شود که از واژه «وصَّاکم»، این نکته دریافت می‌گردد که واژه «وصییت» از آغاز در تقدیر بود است و نیز از «أَنْ لَا تُشْرِكُوا» این موضوع روشن می‌شود که فرمان خدا و تکلیف، هم به انجام کارهای شایسته مربوط می‌شود و هم به وانهادن کارهای ناپسند و هر دو دارای کیفر و پاداش هستند. (صفحه ۲۲۶)

۳۹. آیه (رعایت عدالت همیشه و همه جا)

اشاره

وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ و به مال یتیم جز به نحو احسن (و برای اصلاح) نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد و حق پیمان و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچکس را جز به مقدار توانایی تکلیف نمی‌کنیم و هنگامی که سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید. (انعام / ۱۵۲)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۶ «هیچگاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیمان نشوید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند» (وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ). ۷ کم فروشی نکنید و حق پیمان و وزن را باعدالت ادا کنید» (وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ) و از آن جا

که هر قدر انسان دقت در پیمانها و وزن کند، باز ممکن است مختصر کم و زیادی صورت گیرد که سنجش آن با پیمانها و ترازوهای معمولی امکان پذیر نیست، به دنبال این جمله اضافه می‌کند: «هیچکس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی‌کنیم» (لا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا). ۸ «به هنگام داوری یا شهادت و یا در هر مورد دیگر که سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید، هر چند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق، به زیان آنها تمام گردد» (وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى). ۹ «به عهد الهی وفا کنید و آن را نشکنید» (وَ بَعِّهْدِ اللّٰهَ اَوْفُوا). در این که منظور از «عهد الهی» در این آیه چیست، مفسران احتمالاتی داده‌اند، ولی مفهوم آیه، همه پیمان‌های الهی را اعم از پیمان‌های «تکوینی» و «تشریحی» و تکالیف الهی و هرگونه عهد و نذر و قسم را شامل می‌شود و باز برای تأکید در (صفحه ۲۲۷) پایان این چهار قسمت، می‌فرماید: «اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند، تا متذکر شوید» (ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«أَشُدَّ»: این واژه جمع «شَدَّ» و به مفهوم اوج جوانی است، به سان «أَشْرَر» که جمع «شر» می‌باشد و به همین تناسب در مورد بر آمدن روز می‌گویند: «شَدُّ النَّهَارِ». «ذِكْر»: یادآوری و هرگاه به باب تفعیل برود به دو مفعول متعدی می‌گردد. در ادامه سخن می‌فرماید: وَ لَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ وَ به مال یتیم جز به نیکوترین سبک و روش نزدیک نشوید. منظور از نزدیک شدن، دست نهادن بر روی آن و تصرف در آن است، و می‌دانیم که دست درازی به ثروت و دارایی هر کسی کاری نارواست، اما بدان دلیل در آیه شریفه دست درازی به مال یتیم را خاطر نشان می‌سازد که او توان دفاع از حقوق خود را ندارد، و به همین جهت انسانهای بی‌بند و بار بیشتر به مال او طمع می‌ورزند. آیه شریفه نشانگر آن است که تنها در یک صورت می‌توان در مال یتیم تصرف نمود، و آن هم در صورتی است که انسان بهترین و شایسته‌ترین شیوه را برای اصلاح امور اقتصادی و مالی او برگزیند و با انگیزه‌ای به راستی خدا پسندانه در امور مالی و اقتصادی او دخالت کند.

نیکوترین شیوه

در این که منظور از نیکوترین سبک و شیوه در نزدیک شدن به مال یتیم چیست؟ دیدگاهها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «مُجَاهِد» منظور این است که ثروت و دارایی او را به وسیله تجارت افزایش دهند. ۲ اما به باور گروهی از جمله «جُبَّائِي» منظور این است که سرپرست یتیم تنها (صفحه ۲۲۸) به اندازه خوراک خود از آن بهره برد و نه پوشاک و یا چیز دیگر. ۳ و از دیدگاه برخی منظور این است که ثروت او را تا رسیدنش به کمال و جوانی، به صورت شایسته‌ای برایش نگاه دارند. حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ به مال و ثروت یتیم جز به نیکوترین شیوه نزدیک نشوید تا او به جوانی و رشد خود برسد. در تفسیر این فراز نیز دیدگاهها یکسان نیست: ۱ به باور برخی از جمله «شَبْعِي» منظور از رسیدن به رشد و کمال، رسیدن به مرحله بلوغ است. ۲ اما به باور برخی دیگر رسیدن به مرز هیجده سالگی است. ۳ از دیدگاه «سُدِّي» منظور رسیدن به مرز سی سالگی است، اما این حکم به وسیله آیه شش از سوره نساء نسخ شده است، چرا که در آنجا می‌فرماید: و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند بیازمایید و اگر در آنان رشد و کمال یافتید دارایی شان را به آنان بدهید: وَ ابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ ... ۴ و از دیدگاه «ابو حنیفه» منظور این است که هرگاه آنان به مرز بیست و پنج سالگی رسیدند، مال و ثروتشان را به خودشان بدهید، و پیش از این، در صورتی که رشد فکری و اجتماعی لازم برای تدبیر امور اقتصادی خود نداشته باشند، نمی‌توان مالشان را به آنان و انهاد. ۵ برخی بر آنند که حد و مرز مشخصی از نظر سن و سال

برای این موضوع نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد منظور این است که هرگاه یتیم به مرحله بلوغ رسید و از نظر خرد زندگی نیز کمال یافت، و روشن شد که برای حفظ حقوق و اداره اموال خویش از رشد کافی برخوردار است، در آن صورت باید دارایی او را بازگرداند. به نظر می‌رسد که این دیدگاه از دیدگاههای دیگر بهتر است؛ چرا که تنها با رسیدن به مرحله بلوغ نمی‌توان دارایی او را به وی داد. از آیه شریفه و دیگر آیات در این مورد، چنین دریافت می‌گردد که به مال یتیم جز (صفحه ۲۲۹) به نیکوترین سبک نمی‌توان نزدیک شد، تا او به مرحله رشد و کمال برسد، و هنگامی که او به این مرحله رسید می‌توان مسئولیت حفظ اموالش را به خود او و انهاد، گرچه خود این واگذاری به وسیله سرپرست اموال به نیکوترین سبک تصرف نباشد و نگاه داشتن آن نیکوترین سبک باشد، چرا که نزدیک شدن به دارایی یتیم، تا هنگامی که به مرحله رشد و کمال نرسیده است باید به نیکوترین شیوه باشد، همانگونه که قرآن نیز هشدار می‌دهد که: مال آنان را از بیم آنکه مبدا بزرگ شوند و در اختیار گیرند، به اسراف و شتاب نخورید: *وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ سِرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا* (... ۱) امّا پس از رسیدن او به مرحله رشد و کمال می‌توان مسئولیت حفظ اموالش را به او وا گذاشت، گرچه این واگذاری تصرف «احسن» و یا نزدیک شدن به مال او به نیکوترین روش نباشد. *وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ* و کالای پیمانانه و میزان را عادلانه و کامل بپیمایید و وزن کنید و چیزی از حق کسی نکاهید. *لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا* ما هر کسی را تنها در خور توان و امکاناتش تکلیف می‌نماییم. از آنجایی که عدالت و دادگری شایسته و بایسته در وزن و پیمانانه ممکن است دشوار به نظر برسد، و گاه دانه‌هایی از گندم و یا جو و برنج به ناروا جابه جا شود و جلوگیری از آن دشوار و یا امکان ناپذیر به نظر آید، از این رو قرآن روشنگری می‌کند که ما از شما می‌خواهیم که تا سر حد امکان عدل و داد را در همه میدانها رعایت نموده و از پایمال شدن حقوق جلوگیری کنید، نه فراتر از امکان. *وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ* و هنگامی که به داوری و گواهی یا در هر موردی سخن می‌گویند، دادگری پیشه سازید، گرچه به زیان یکی از نزدیکانتان تمام شود. روشن است که رعایت عدل و داد تنها در گفتار ضرورت ندارد، بلکه باید در ۱ سوره نساء، آیه ۶. (صفحه ۲۳۰) عملکردها نیز عدالت را پیشه ساخت؛ امّا بدان دلیل در اینجا به دادگری در گفتار سفارش شده است که هر کس در گفتار خویش دادگری پیشه سازد، در کردار نیز عدالت پیشه خواهد بود. به باور برخی: هرگاه به گواهی بر می‌خیزید یا داوری می‌کنید، اگرچه به زیان یکی از خویشاوندان شما باشد، عدل و داد را رعایت کنید. یادآوری این نکته لازم است که این فراز کوتاه از فرمانهای جامع و کاملی است که موضوعات پر اهمیتی چون اقرار، شهادت، وصیت، فتوا، قضاوت، بیان احکام و مقررات و دعوت به ارزشها و هشدار از ضد ارزشها را شامل می‌شود و مقرر می‌دارد که در همه این میدانها و صحنه‌ها باید دادگری را پیشه ساخت. *وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا* و به عهد خدا وفا کنید. در مورد این پیمان دو نظر است: ۱ به باور گروهی هرآنچه خدا بر بندگان خود واجب ساخته پیمان اوست که باید با انجام آنها به عهد خویش وفا کرد. ۲ امّا به باور برخی منظور نذر و عهد می‌باشد که اگر در راه نافرمانی نبود، وفای به آن لازم می‌شود. با این بیان منظور پیمانی است که انسان با خدای خویش می‌بندد. *ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ*. این دستوراتی که خدا در مورد مال یتیم، کامل و عادلانه دادن وزن و کیل، عمل به وظیفه تا سر حد امکان، رعایت راستی و عدالت در گفتار و کردار و وفای به عهدها و پیمانها بیان فرمود، همه و همه سفارش او به شما انسانهاست تا پند گیرید و از انجام شایسته و بایسته آنها غفلت نورزید. (صفحه ۲۳۱)

۴۰. آیه (شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف)

اشاره

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و این که این راه مستقیم من

است، از آن پیروی کنید و از راه‌های مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می‌سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا پرهیزکار شوید. (۱۵۳ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

۱۰ «این راه مستقیم من، راه توحید، راه حق و عدالت، راه پاکی و تقوا است، از آن پیروی کنید و هرگز در راه‌های انحرافی و پراکنده، گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می‌کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می‌پاشد» (وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ) و در پایان همه اینها برای سومین بار تأکید می‌کند که اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند تا پرهیزکار شوید» (ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). قابل ملاحظه این که در این دستورات ده گانه، نخست از تحریم شرک شروع شده است که در واقع سرچشمه اصلی همه مفساد اجتماعی و محرمات الهی است و در پایان نیز با نفی اختلاف که یک نوع شرک عملی محسوب می‌شود، پایان یافته است. این موضوع اهمیت مسأله توحید را در همه اصول و فروع اسلامی روشن می‌سازد که توحید تنها یک اصل دینی نیست، بلکه روح تمام تعلیمات اسلام می‌باشد.

مراحل سه گانه دریافت احکام

در پایان هر یک از این آیات سه گانه، به عنوان تأکید جمله «ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ» (این چیزی است که خداوند شما را به آن توصیه می‌کند) آمده، با این تفاوت که در آیه اول با جمله «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» و در آیه دوم با جمله «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» و در آیه سوم با جمله «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» ختم شده است و این تعبیرات مختلف و حساب شده گویا اشاره به (صفحه ۲۳۲) این نکته است که نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم، «تعقل» و درک آن است، مرحله بعد، مرحله یادآوری و «تذکر» و جذب آن می‌باشد و مرحله سوم که مرحله نهایی است، مرحله عمل و پیاده کردن و «تقوا» و پرهیزکاری است. درست است که هر کدام از این جمله‌های سه گانه بعد از ذکر چند قسمت از ده فرمان فوق آمده است، ولی روشن است که این مراحل سه گانه اختصاص به احکام معینی ندارد، زیرا هر حکمی «تعقل» و «تذکر» و «تقوا و عمل» لازم دارد، بلکه در حقیقت رعایت جنبه‌های فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تأکیدات در میان آن احکام ده گانه پخش گردد.

فرمان‌های جاویدان

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که این فرمان‌های ده گانه اختصاصی به آیین اسلام ندارد، بلکه در همه ادیان بوده است، اگرچه در اسلام به صورت گسترده‌تری مورد بحث قرار گرفته است و در حقیقت همه آنها از فرمان‌هایی است که عقل و منطق به روشنی آنها را درک می‌کند و به اصطلاح از «مستقلات عقلیه» است و لذا در قرآن مجید در آیین انبیای دیگر نیز این احکام کم و بیش دیده می‌شود. (۱)

اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول

عدالت، دلیل بر اهمیت فوق‌العاده حق پدر و مادر در دستورات اسلامی است. این موضوع وقتی روشن‌تر می‌شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم‌های این آیه است، موضوع «احسان و نیکی کردن»، ذکر شده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آنها حرام است، بلکه علاوه بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است و جالب‌تر این که کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعدی ساخته و فرموده: «و بِالْوَالِدَيْنِ * * * * * ۱- ۱۳ / شوری. (صفحه ۲۳۳) إِحْسَانًا» و می‌دانیم «احسان» گاهی با «الی» و گاهی با «ب» ذکر می‌شود، در صورتی که با «الی» ذکر شود، مفهوم آن، نیکی کردن است، هر چند به طور غیرمستقیم و بالواسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر شود، معنی آن، نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین آیه تأکید می‌کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصا و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (۱)

قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیات برمی‌آید که عرب‌های دوران جاهلی نه تنها دختران خود را به خاطر تعصب‌های غلط، زنده به گور می‌کردند، بلکه پسران که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می‌شدند، را نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می‌رسانیدند، خداوند در این آیه آنها را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیف‌ترین موجودات نیز از آن روزی می‌برند، توجه داده و از این کار باز می‌دارد. با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می‌شود و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین، کودکان بی‌گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می‌رسند. گرچه امروز برای سقط جنین، دلایل بی‌اساس دیگری نیز ذکر می‌کنند، ولی مسأله فقر و کمبود مواد غذایی، یکی از دلایل عمده آن است. اینها و مسائل دیگری شبیه به آن، نشان می‌دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می‌شود و «جاهلیت قرن بیستم» حتی در جهانی وحشتناک‌تر و گسترده‌تر از جاهلیت قبل از اسلام است.

منظور از «فَوَاحِش» چیست؟

«فَوَاحِش» جمع «فَاحِشَةٌ» به معنی گناهانی است که فوق‌العاده زشت و تنفرآمیز است، بنابراین پیمان‌شکنی و کم‌فروشی و شرک و مانند اینها اگرچه از گناهان کبیره می‌باشند، ولی ذکر آنها در مقابل «فَوَاحِش»، به خاطر همان تفاوت مفهوم است. * * * * * ۱- «تفسیر المنار»، جلد ۸، صفحه ۱۸۵. (صفحه ۲۳۴)

به گناهان نزدیک نشوید

در آیات فوق در دومورد تعبیر به «لَا تَقْرَبُوا» (نزدیک نشوید) شده است، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است، به نظر می‌رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که «وسوسه‌انگیز» است، مانند زنا و فحشاء و اموال بی‌دفاع یتیمان و امثال اینها، لذا به مردم اخطار می‌کند که به آنها نزدیک نشوند تا تحت تأثیر وسوسه‌های شدیدشان قرار نگیرند. (صفحه ۲۳۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث با روشنگری و تأکید بیشتری می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» و این است راه راست و بی‌انحراف

من؛ پس این راه را پی گیرید و در این راه هر آنچه روا شناخته شده است روا بدانید و هر آنچه تحریم شده است ناروا بشمارید و بر این باور باشید که آنچه به شما فرمان داده شده است درست و براساس حق و عدالت است. «ابن عباس» می‌گوید: منظور آیه شریفه این است که: این دین حنیف و حقگرای من استوارترین و بهترین و کاملترین دین است و به باور پاره‌ای منظور این است که: آیاتی که در مورد حلال و حرام فرود آمده، همه و همه بیانگر راه من است، راه نجاتبخشی که هر کس در آن گام سپارد به پاداش پرشکوه خدا و بهشت و نعمتهای آن خواهد رسید. **وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ** به باور «مجاهد» منظور این است که: به راههای کفر و بدعت آمیز گام نسپرید که شما را از راه خدا پسندانه و مورد نظر او منحرف می‌سازد. اما به باور «ابن عباس» منظور این است که از پیمایش راه گمراه کننده یهود و نصاری و شرک گرایان دوری گزینید؛ چرا که این بیراهه‌ها مورد پسند خدا نیست و شما را از او و راه و رسم او دور می‌سازند. **ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**. خدا شما را اینگونه و به این چیزها سفارش می‌کند، باشد که با دوری گزیدن از نافرمانی او به تقوا گرایید و از کیفر او در امان باشید. «ابن عباس» می‌گوید: آیاتی که گذشت از آیات روشن و محکم قرآنند و هرگز نسخ نگردیده‌اند. این دستورات ویژه اسلام و مردم مسلمان نیست، بلکه در تمام ادیان آسمانی بندگان خدا به گونه‌ای به این مقررات سفارش شده‌اند. این آیات، مادر کتاب و پایه و اساس آن هستند که هر کس به آنها عمل کند به بهشت پرتراوت خدا می‌رسد و هر کس (صفحه ۲۳۶) این آیات را واگذارد و بدانه‌ها عمل نکند فرودگاه او آتش دوزخ خواهد بود. «کعب الاحبار» یهودی می‌گوید: به خدای سوگند نخستین دستوراتی که در تورات آمده این است که: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ ...** به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر؛ ای موسی! بگو بیاید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام گردانیده است برای شما بخوانم...

پرتوی از آیاتی که گذشت

اشاره

(۱) آیاتی که گذشت درسهای انسانساز و ارزنده‌ای می‌دهد که سخت در خور اندیشه، باور، برنامه زندگی ساختن و به کار بستن است؛ در آن صورت است که سیمای زندگی فرد و خانواده، و جامعه را دگرگون ساخته و از شرایط موجود به صورت مطلوب و محبوب و زیبایی جلوه گر می‌سازد. در این آیات آفریدگار هستی با ده فرمان جاودانه، انسانها را به اصول و اساس ارزشها و الایها فراخوانده و از زشت کاریها هشدار می‌دهد و چگونگی رابطه انسان با خدا، با خویشتن، با دیگر انسانها و با پدیده‌های هستی را آن گونه که باید باشد طرح می‌کند، که به برخی از آنها به طور فشرده اشاره می‌رود.

۱ دعوت به توحید گرایی و یکتا پرستی

توحید گرایی به مفهوم حقیقی و قرآنی آن به راستی نفی اسارتها، بردگیها، خفتها، تملقها، چاپلوسیها، بت تراشیها، شخص پرستیها، پرستش ذلت بار در همه چهره‌ها و قیافه‌ها و عنوانها، و اثبات اوج آزادی و آزادگی و عزت و شکوه و هویت انسان است و اگر ملل مسلمان سوگمندانه از نعمت عزت و اقتدار و آزادی و آراستگی به ارزشهای والای قرآنی کم بهره یا بی بهره‌اند، باید در توحید گرایی خود تردید کنند و آن را مورد تجدید نظر قرار دهند؛ **قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ...** ۱ مترجم. (صفحه ۲۳۷)

۲ رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر

از آنجایی که پس از اصل توحید گرای و چگونگی رابطه انسان با خدا، حقوق و حرمت پدر و مادر که دو معمار شخصیت وجود انسان هستند مطرح می‌شود، باید به نقش و اهمیت و عظمت آنان پی برد که تا کجاست؛ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...

۳ رعایت حقوق کودک

و این نیز اهمیت حقوق کودک، این نعمت گران خدا به خانواده، و این گل بوستان خانواده که قرآن حق حیات، تربیت، نگاهداری شایسته و پرورش و سازندگی روح و جان و عواطف او را پس از حقوق پدر و مادر طرح می‌کند؛ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ...

۴ سازندگی برون و درون

قرآن در این آیات از زشتیهای آشکار و پلیدی‌های نهان هشدار می‌دهد و بدین وسیله به سازندگی و برآزندگی و شایستگی درون و برون و ظاهر و باطن فرد و جامعه و خانواده و سیاست و اجتماع فرمان می‌دهد، چرا که فرد و خانواده و جامعه و تشکیلات ظاهر ساز و ریاکار رویش دیدنی نیست؛ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ...

۵ رعایت حقوق بشر

حق حیات و زندگی از طبیعی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست، چرا که دیگر حقوق انسان همچون حق اندیشه و تفکر، حق زیستن به صورت موجودی با شعور و انتخابگر، حق معیشت، حق آزادی، حق برابری، حق حاکمیت بر سرنوشت، حق دفاع و حق بهره‌وری از نعمتهای و امکانات، همه و همه به حق حیات و امتیث جان و زندگی بر می‌گردد، و این آیات، حق حیات را پاس می‌دارد؛ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ (... صفحه ۲۳۸)

۶ سفارش به تفکر و خرد ورزی

از اساسی‌ترین ویژگیهای انسان نعمت گران خرد و قدرت تفکر و اندیشیدن است و این از حقوق طبیعی اوست که به کران تا کران هستی بنگرد و در همه آنها بیندیشد و دیگران را نیز به اندیشه و تفکر برانگیزد. این آیات روشنگری می‌کند که اندیشه در کران تا کران هستی نه تنها حق انسان است که از وظایف و مسؤلیتهای اوست و باید امکانات آزادی اندیشه را برای او فراهم ساخت، و او نیز باید بیندیشد تا پدیده‌ها و پدید آورنده آنها را بشناسد و انسانها بر اساس عدالت و آزادی و رعایت حقوق و حدود با هم زندگی کنند؛ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

۷ رعایت حقوق قشرهای آسیب‌پذیر

این آیات نشانگر آن است که در جامعه مطلوب و دنیای مورد نظر قرآن، باید حقوق همگان پاس داشته شود و حقوق و امتیث اجتماعی و اقتصادی قشرهای آسیب‌پذیر و بی‌دفاع محترم شمرده شود؛ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.

۸ امنیت اقتصادی

و این نیز درس دیگر این آیات است که به رعایت حقوق مالی و امتیث اقتصادی و پرهیز از کم‌فروشی و خیانت و تقلب در بازار و ستم و تجاوز در سیستم تولید و توزیع سفارش می‌کند؛ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ...

۹ انتظار بر اساس امکانات و تواناییها

و این نیز یک اصل انسانی و اسلامی است که از هر کس باید به اندازه توان و امکانات مادی و معنوی اش انتظار عمل داشت، که این رمز سعادت‌ها و سلامت‌هاست و هر کس نیز باید در نهایت توان و ظرفیت خود احساس مسئولیت نماید؛ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (... صفحه ۲۳۹)

۱۰ عدالت در گفتار و داوری

اگر همه گویندگان، مصاحبه شوندگان، نویسندگان، صاحبان قدرت و امکانات، رسانه‌های گروهی و ارگانهای تبلیغاتی به این اصل قرآنی بیندیشند که بر اساس عدالت و قانون و قانونگرایی سخن گویند، چه تحول مبارکی در جهت سازندگی معنوی و اخلاقی و انسانی و سیاسی و اجتماعی پدید می‌آید و دنیا چه رنگ مطلوبی به خود می‌گیرد! و این آیات این درس زندگی ساز را نیز می‌دهد؛ وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى...

۱۱ وفاداری

و به اصل وفاداری و وفای به عهد و پیمانها در همه ابعاد سفارش می‌کند و از مردم می‌خواهد که به عهد خود با خدا، پیامبر، خویشان، همدینان و هموعان خود وفا کنند و از خیانت و پیمان‌شکنی پروانمایند؛ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا...

۱۲ گام سپردن در شاهراه درست و بی‌انحراف

این آیات به انسانها این درس دگرگون ساز را می‌دهد که در شاهراه راستی و درستی گام سپارند و از راه مستقیم توحید و تقوا و عدالت و پاکی و صفا و وفا، که این آیات راهگشای آن است، ذره‌ای انحراف نجویند؛ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...

۱۳ وحدت‌جویی و پرهیز از تفرقه و پراکندگی

در این آیات، قرآن از توحیدگرایی آغاز می‌کند و با هشدار از تفرقه و پراکندگی، درسهای انسان سازش را به پایان می‌برد؛ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.

۱۴ دعوت به پروا پیشگی

و میوه و ثمره این درسها نیز زندگی بر اساس پروای واقعی و حساب بردن از (صفحه ۲۴۰) خدا در قلمرو اندیشه و گفتار و کردار است؛ ذَلِكَمُ وَصِيكُنمُ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. (صفحه ۲۴۱)

۴۱. آیه (تأثیر ماندگار رفتار اعضاء خانواده بر یکدیگر)

اشاره

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بگو: آیا غیر خدا پروردگاری بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است و هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهد و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود، سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و شما را به آن

چه در آن اختلاف داشتید، خبر خواهد داد. (۱۶۴ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گاهی ممکن است توهم شود که آیه فوق که دو اصل مسلم منطقی را که در تمام ادیان وجود داشته است، بیان می‌کند (یعنی هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهد و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد) با پاره‌ای از آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات تطبیق نمی‌کند، زیرا مثلاً در آیه ۲۵ سوره نحل می‌خوانیم: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ: آنها در روز رستاخیز بار سنگین گناهان خویش را باید بر دوش بکشند و همچنین بار گناهان کسانی را که با بی‌خبری و جهل خود گمراه ساختند». اگر هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد، چگونه این گمراه کنندگان بار گناهان گمراه‌شدگان را نیز بر دوش می‌کشند؟ احادیث مربوط به «سنت حسنه» و «سنت سیئه» که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده‌است و مضمون آنها این است؛ اگر کسی سنت خوبی بر جای نهد، پاداش تمام کسانی را که به آن عمل می‌کنند، خواهد داشت (بدون آن که از پاداش خود آنها کاسته شود) و همچنین کسی که سنت بدی را بر جای نهد، گناه کسانی که به آن عمل کنند، برای او نوشته می‌شود (بی آن که از گناهان آنها چیزی کاسته گردد)، (قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرٌ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقِصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرٌ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقِصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ)، نیز با مفهوم آیه مورد بحث سازگار نیست. ولی پاسخ این ایراد روشن (صفحه ۲۴۲) است، زیرا آیه مورد بحث می‌گوید: بی‌جهت و بدون ارتباط گناه کسی را بر دیگری نمی‌نویسند، ولی آیات و روایاتی که اشاره شد، می‌گوید: اگر انسان بنیان‌گذار عمل نیک و بد دیگری باشد و به اصطلاح از طریق «تسبیب» در انجام آن عمل دخالت داشته باشد، در نتایج آن شریک خواهد بود و در حقیقت عمل خود او محسوب می‌شود، زیرا پایه و اساس آن، به دست وی گذارده شده است. توهم دیگری که از آیه مورد بحث ممکن است بشود، این است که آیه می‌گوید: «عمل هر کس تنها به درد خود او می‌خورد»، بنابراین کارهای خیری که به عنوان نیابت یا هدیه کردن ثواب برای اموات و مردگان و حتی گاهی برای افراد زنده انجام می‌گیرد، نمی‌تواند مفید به حال آنها بوده باشد، در حالی که در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل تسنن از پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، می‌خوانیم که؛ اینگونه اعمال گاهی مفید و سودمند است، «نه تنها عمل فرزند برای پدر و مادر بلکه برای دیگران نیز نتیجه‌بخش است». به علاوه می‌دانیم پاداش اعمال بستگی به اثراتی دارد که از انجام کار خیر در روح و جان انسان به جای می‌ماند و در تکامل و ترقی او مؤثر است، اما کسی که هیچ کار نیکی انجام نداده و حتی در مقدمات آن نیز دخالت نداشته است، چگونه ممکن است آن اثر روحی و معنوی را پیدا کند؟ بعضی این ایراد را بسیار با آب و تاب تعقیب می‌کنند و نه تنها افراد عادی بلکه پاره‌ای از نویسندگان و مفسران مانند نویسندگان «المنار» نیز تحت تأثیر آن قرار گرفته تا آن جا که بسیاری از احادیث و روایات مسلم را به دست فراموشی سپرده‌اند، ولی با توجه به دو نکته، پاسخ اینگونه ایرادها روشن می‌گردد. ۱ درست است که عمل هر کس باعث تکامل خود او است و فلسفه‌ها و نتایج و آثار واقعی اعمال نیک تنها عاید انجام‌دهنده آن عمل می‌شود، همانطور که «ورزش» و «تعلیم و تربیت» هر کس باعث «تقویت» و «تکامل» جسم و جان خود او است. ولی هنگامی که کسی برای دیگری عمل نیکی انجام می‌دهد، حتماً به خاطر امتیاز و صفت نیکی است که در او بوده یا مربی خوب، یا شاگرد خوب یا دوست باصفا یا همسایه باوفا یا عالم خدمتگزار و یا مؤمن با حقیقتی بوده است و به هر حال (صفحه ۲۴۳) حداقل نقطه روشنی در زندگی او وجود داشته که همان یک نقطه، جلب توجه دیگران را کرده و سبب شده که اعمال خیری برای او انجام دهند، بنابراین او در واقع نتیجه همان امتیاز و صفت برجسته و نقطه درخشان زندگی خود را می‌گیرد و به این ترتیب معمولاً انجام عمل خیر دیگران برای او نیز پرتوی از عمل یا نیت خیر خود او است. ۲ پاداش‌هایی که خداوند به افراد می‌دهد، بر دو گونه است؛ پاداش‌هایی که متناسب با وضع تکامل روحی و

شایستگی افراد است یعنی به خاطر انجام عمل نیک، روح و جان آنها آن قدر اوج می‌گیرد و ترقی می‌کند که شایستگی زندگی در عوالم بهتر و بالاتر را پیدا می‌کنند و با بال و پری که از عقیده و اعمال نیک فراهم ساخته‌اند، بر اوج آسمان سعادت پرواز می‌نمایند، مسلماً اینگونه آثار مخصوص شخص عمل‌کننده است و قابل واگذاری به دیگری نیست. ولی از آن جا که هر کار نیکی اطاعت فرمان خدا است و شخص مطیع و فرمانبردار در برابر اطاعتی که کرده، استحقاق پاداشی دارد، می‌تواند این پاداش را به میل خود به دیگری هدیه کند. درست مثل این که استادی در یک رشته مهم و سازنده علمی در دانشگاه تدریس می‌کند، شک نیست که او با تدریس خود دو گونه نتیجه می‌گیرد، هم در پرتو تدریس در جنبه‌های علمی کامل‌تر و قوی‌تر می‌شود و هم حقوقی دریافت می‌کند، نتیجه اول را بدون شک نمی‌تواند به دیگری اهداء کند و مخصوص خود او است، اما نتیجه دوم را می‌تواند به افراد مورد علاقه‌اش هدیه کند. هدیه کردن ثواب اعمال در مورد اموات و گاهی در مورد زندگان نیز همینگونه است و به این ترتیب هرگونه ابهام از احادیثی که در این زمینه وارد شده، مرتفع می‌گردد. ولی باید توجه داشت که پاداش‌هایی که از این طریق به افراد می‌رسد، نمی‌تواند تمام سعادت آنها را تأمین کند، بلکه آثار کمتری خواهند داشت و پایه اصلی نجات انسان، همان ایمان عمل خود او است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«رَبِّ»: این واژه در اصل به مفهوم تدبیر امور نمودن و به کمال رساندن است، اما (صفحه ۲۴۴) هرگاه در مورد آفریدگار هستی به کار رود، منظور آن قدرت بی‌همتایی است که تدبیر امور و تنظیم شؤون انسان و پدیده‌های رنگارنگ به دست اوست. «وَزَّرَ»: بار گران.

آیا جز خدای یکتا را بجوییم!؟

از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جبیر» و «مجاهد» واژه «نسک» به مفهوم قربانی در مراسم حج و عمره است؛ اما از دیدگاه «حسن» به مفهوم دین و آیین، و به نظر «جیائی» به معنای عبادت و پرستش است. با این بیان منظور از آیه شریفه این است که: ای پیامبر بگو: نماز و قربانی و زندگی و مرگ من برای خدا، پروردگار جهانیان است. در آیه شریفه، نماز به پرستش خدا و اساسی‌ترین دستورات او پیوند خورده است؛ چرا که نماز گزار به هنگام تکبیر برای آغاز نماز، در برابر آفریدگارش سر تعظیم فرود می‌آورد و او را بزرگ می‌دارد و در نماز خویش آیاتی از قرآن را که انسان را به شایستگیها و ارزشهای والای انسانی فرا می‌خواند، تلاوت می‌کند، در رکوع نماز و در سجود آن، در برابر پروردگار هستی خضوع می‌نماید، و در تسبیح و ستایش خویش، خدا را از هر ضعف و نقص و ناتوانی پاک و پاکیزه می‌شمارد. و نیز در آیه نماز را با اصل حیات و زندگی در کنار هم آورده است، در حالی که نماز کار پیامبر است و آفرینش حیات و بخشیدن زندگی شاهکار خداست. این پیوند بدان دلیل است که هر دو ساخته تدبیر شگرف اوست؛ اما به باور «قاضی» منظور این است که نماز و قربانی، پرستش و عبادت خدا است، و مرگ و زندگی نیز در دست توانای او. پاره‌ای بر آنند که آیه شریفه بیانگر آن است که: عبادت و پرستش من تنها برای خداست؛ چرا که همه اینها در پرتو هدایت اوست، و مرگ و زندگی من نیز برای اوست، چرا که به تدبیر و آفرینش او می‌باشد و پاره‌ای نیز می‌گویند: پیام این جمله که مرگ و زندگی من برای خدا می‌باشد، این است که کارهای پسندیده‌ای که مربوط به زندگی است، و نیز کارهایی چون وصیت و سفارش به کارهای شایسته و فرجام نیکوی زندگی که مربوط به مرگ است، همه و همه برای خداست. (صفحه ۲۴۵) به

هر حال آیه شریفه به انسان هشدار می‌دهد که مباد زندگی و عمر گرانبها را برای شهوترانی و لذت‌جویی و گناه بخواهد و مرگ را برای سودرسانی به ورثه. در آیه پیش در مورد توحید‌گرایی و اخلاص پرشکوه پیامبر سخن رفت، اینک به آن حضرت دستور می‌رسد که: ای پیامبر، در مورد بیهوده و پوچ بودن عملکرد شرک‌آلود شرک‌گرایان به آنان بگو: آیا جز خدای یکتا پروردگاری را بجویم و بخوانم؟! در حالی که او پروردگار همه چیز است. قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ منظور این است که آیا زبینه است که پروردگاری جز خدای یکتا بجویم و او را بپرستیم و از او راه رستگاری بخواهیم؟! و آیا پرستش پروردگاری را که آفریدگار و تدبیرگر امور من و شؤون همه موجودات است رها کنم؟! راستی آیا هیچ خردی این کار ناپسندیده را می‌پذیرد؟! وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا و هر کسی کیفر عملکرد نادرست و نیز پاداش کارهای شایسته خویش را به دست می‌آورد، و نجات و گرفتاریش در گرو عملکرد خود او می‌باشد؛ شرک‌گرایی و بت‌پرستی شما نمی‌تواند برای من عذر و بهانه‌ای باشد، و من باید خدای یکتا را بپرستیم؛ چرا که در نگرش توحیدی، هر کس مسئول کارهای خویش است. وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و کسی بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و به جای دیگری کیفر نمی‌گردد. به باور «زجاج» منظور این است که، کسی که دست به گناهی نیازیده، به کیفر گناه دیگران گرفتار نمی‌گردد؛ امّا به باور برخی، این آیه پاسخ شرک‌گرایان را می‌دهد؛ چرا که آنان به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌گفتند: تو راه و رسم خویش را رها ساز و از ما پیروی کن که اگر گناهی بود ما پاسخگو خواهیم شد. جبر‌گرایان بر آنند که خدا کودک بی‌گناه را به خاطر عملکرد زشت و ظالمانه پدرش کیفر می‌کند؛ امّا آیه شریفه روشنگری می‌کند که هیچکس به گناه دیگری کیفر نخواهد شد. ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. (صفحه ۲۴۶) آنگاه بازگشت شما به سوی ماست، و خدا شما را از آنچه در موردش کشمکش می‌نمودید آگاه خواهد ساخت و شایسته کرداران از زشت کرداران شناخته خواهند شد. (صفحه ۲۴۷)

۴۲. آیه (اقوامی که نابود شدند)

اشاره

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا نِيَابًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که آنها را (بر اثر گناه فراوان) هلاک کردیم و عذاب ما شب هنگام یا روز هنگامی که استراحت کرده بودند، به سراغشان آمد. (۴ / اعراف) فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ و در آن موقع که عذاب ما به سراغ آنها آمد، سخنی نداشتند، جز این که گفتند: ما ظالم بودیم (ولی این اعتراف به گناه دیگر دیر شده بود و به حالشان سودی نداشت). (۵ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَرْيَةٌ» در اصل از ماده «قَرَى» به معنی جمع شدن آمده و چون «قَرْيَةٌ» مرکز اجتماع افراد بشر است، این نام بر آن اطلاق شده است، از اینجا روشن می‌شود که قریه تنها به معنی روستا نیست، بلکه هر گونه آبادی و مرکز اجتماع انسانها را اعم از روستا و شهر شامل می‌شود و در بسیاری از آیات قرآن نیز این کلمه به «شهر» یا «هر گونه آبادی» اعم از شهر و روستا اطلاق شده است. «قَائِلُونَ» اسم فاعل از ماده «قِيلُومَةٌ» به معنی خواب نیمروز و یا به معنی استراحت در نیمروز است و در اصل به معنی راحتی است و لذا پس گرفتن جنسی که فروخته شده، «اقاله» نامیده می‌شود، زیرا طرف را از نگرانی راحت می‌کند و «بیات» به معنی شبانه و شب هنگام است. این که در آیات فوق می‌خوانیم که مجازات پروردگار در دل شب یا به هنگام استراحت نیمروز، دامان آنها را می‌گرفت، برای این بوده است که طعم تلخ کیفر را بیشتر بچشند و آرامش و آسایش آنها به کلی درهم ریخته شود، همانطور که آرامش و آسایش دیگران

را به هم ریخته بودند و به این ترتیب کیفرشان متناسب گناهشان است. این موضوع نیز به خوبی از آیه استفاده می‌شود که عموم اقوام مجرم و گنهکار هنگامی که گرفتار چنگال مجازات می‌شدند و پرده‌های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار می‌رفت، همگی به گناه خود اعتراف می‌کردند ولی اعترافی که سودی به حال آنها نداشت، زیرا یک‌نوع اعتراف «اجباری و اضطراری» بود که (صفحه ۲۴۸) حتی مغرورترین افراد خود را از آن ناگزیر می‌بینند و به تعبیر دیگر این بیداری یک نوع بیداری کاذب و زودگذر و بی‌اثر است که کمترین نشانه‌ای از انقلاب روحی در آن نیست و به همین دلیل هیچگونه نتیجه‌ای برای آنها نخواهد داشت، البته اگر این واقعیت را در حال اختیار اظهار می‌داشتند، دلیل بر انقلاب روحی آنها و مایه نجاتشان بود. اینگونه آیات نباید به عنوان شرح ماجرای گذشتگان تلقی شود و تنها مربوط به زمان ماضی و اقوام پیشین فرض گردد، اینها اظهارهای کوبنده‌ای است برای امروز و برای فردا، برای ما و برای همه اقوام آینده، زیرا در سنت و قانون الهی، تبعیض مفهوم ندارد. هم‌اکنون انسان صنعتی با تمام قدرتی که پیدا کرده است، در مقابل یک زلزله، یک طوفان، یک باران شدید و مانند اینها به همان اندازه ضعیف و ناتوان است که انسانهای قبل از تاریخ ناتوان بودند، بنابراین همان عواقب شوم و دردناکی که ستمکاران اقوام گذشته و انسانهای مست غرور و شهوت و افراد سرکش و آلوده پیدا کردند، از انسانهای امروز دور نیست، بلکه قدرت عجیب انسان امروز خود می‌تواند بزرگ‌ترین بلای او شود و او را به دامان جنگ‌هایی بکشاند که محصولش نابودی نسل او است، آیا نباید از این حوادث پند گیرد و بیدار شود؟ (صفحه ۲۴۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

فرجام شوم بیدادگران

در این آیه آفریدگار هستی مردم را به تفکر در سرنوشت پیشینان فرا می‌خواند و به آنان خاطر نشان می‌سازد که مباد رفتار و کردار ظالمانه و گمراهانه آنان را پی گیرند و می‌گویند: چه بسیار مردم شهرها و روستاها را به بوته هلاکت سپردیم، و عذاب مرگبار ما شب هنگام و یا زمانی که آنان در خواب نیمروزی و در بستر استراحت بودند، بر آنان فرود آمد. گفتنی است که فرود عذاب در تاریکی شب و هنگام استراحت انسان و نیز خواب نیمروزی بسیار خطرناکتر است. در ادامه سخن می‌افزاید: هنگامی که عذاب نابود کننده ما بر آنان فرود آمد، تنها چیزی که بر زبان داشتند این بود که می‌گفتند: دریغ و درد که ما بیداد پیشه بودیم! آری، ستمکاران هنگامی که با عذاب خدا رو به رو می‌شدند و کیفر شوم ستمکاری و گناه خویش را با چشمان نگران خود می‌دیدند، زبان به اعتراف گشوده و به بیدادگری خود اقرار می‌کردند. به باور برخی، هنگامی که عذاب دامنگیرشان می‌شد و هنوز نیمه جانی داشتند، زبان به اعتراف و ندامت می‌گشودند. از آیه شریفه این نکته درس آموز دریافت می‌گردد که اقرار به حقیقت و اعتراف به گناه و نیز توبه و بازگشت به بارگاه خدا به هنگام فرود عذاب سود بخش نخواهد بود و باید پیش از آن چاره‌ای اندیشید. (صفحه ۲۵۰)

۴۳. آیه (اخطار به همه فرزندان آدم)

اشاره

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ ای فرزندان آدم، لباسی برای شما فرود فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شما است و لباس پرهیزگاری بهتر است، اینها (همه) از آیات خدا است، شاید متذکر (نعمت‌های او) شوند. (۲۶ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«ریش» در اصل واژه عربی به معنی پره‌های پرندگان است و از آن جا که پره‌های پرندگان لباسی طبیعی در اندام آنها است، به هر گونه لباس، نیز گفته می‌شود، ولی چون پره‌های پرندگان غالباً به رنگ‌های مختلف و زیبا است، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه «ریش» افتاده است، علاوه بر این به پارچه‌هایی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می‌اندازند، ریش گفته می‌شود. به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، هر دو جنبه را به هم می‌آمیزد و می‌گوید: «لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است» (وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ). تشبیه تقوا و پرهیزگاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همانطور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرهای و هم عیوب جسمانی را می‌پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوا و پرهیزگاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود، زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می‌افزاید. در این که منظور از لباس تقوا چیست، در میان مفسران بسیار گفتگو شده است، بعضی آن را به معنی عمل صالح و بعضی حیاء و بعضی لباس عبادت و بعضی به معنی لباس جنگ مانند زره و خود و حتی سپر گرفته‌اند، زیرا تقوا از ماده «وَقَايَةٌ» به معنی نگاهداری و حفظ است و به همین معنی در قرآن مجید نیز آمده است، (صفحه ۲۵۱) چنان که در آیه ۸۱ سوره نحل می‌خوانیم: «وَجَعَلْ لَكُمْ سِرَابِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ وَ سِرَابِيلَ تَقِيَكُمُ بِأَسِيكُم: و برای شما پیراهن‌هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می‌کند و هم پیراهن‌هایی که شما را در میدان جنگ محفوظ می‌دارد». ولی آیات قرآن غالباً معنی وسیعی دارد که مصداق‌های مختلف را دربرمی‌گیرد، در آیه مورد بحث نیز می‌توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد و از آن جا که لباس تقوا در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته، به نظر می‌رسد که منظور از آن، همان روح تقوا و پرهیزگاری است که جان انسان را حفظ می‌کند و معنی حیاء و عمل صالح و امثال آن در آن جمع است.

فرود آمدن لباس

در آیات متعددی از قرآن، به جمله «أَنْزَلْنَا» (فرو فرستادیم) برخورد می‌کنیم که ظاهراً با مفهوم فرستادن از طرف بالا به سمت پایین، سازش ندارد، مانند آیه مورد بحث، زیرا خداوند در این آیه می‌فرماید: «لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند»، در حالی که می‌دانیم لباس یا از پشم حیوانات گرفته می‌شود و یا از مواد گیاهی و مانند اینها که همه از زمین است. در آیه ۶ سوره زمر نیز می‌خوانیم: «وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ: برای شما هشت زوج از چهارپایان فرو فرستاد» و در آیه ۲۵ سوره حدید آمده: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ: ... آهن را فرو فرستادیم». ... بسیاری از مفسران اصرار دارند که اینگونه آیات را به معنی نزول مکانی، یعنی از طرف بالا به پایین تفسیر کنند، مثلاً بگویند: چون آب باران از بالا به زمین نازل می‌شود و گیاهان و حیوانات از آن سیراب می‌گردند، بنابراین مواد لباس‌ها به یک معنی از آسمان به زمین فرستاده شده است، در مورد آهن نیز سنگ‌های عظیم آسمانی که ترکیبات آهن در آن وجود داشته، به سوی زمین جذب شده است. ولی با توجه به این که نزول، گاهی به معنی نزول مقامی آمده است و در استعمالات روزانه نیز زیاد به کار می‌رود و مثلاً می‌گویند: از طرف مقام بالا چنین دستوری صادر شده و یا می‌گوییم: «رَفَعْتُ شَكْوَايَ إِلَى الْقَاضِي: شکایتم را به سوی قاضی بالا بردم»، هیچ لزومی ندارد که ما اصرار بر تفسیر این آیات به نزول مکانی داشته باشیم و از آن جا که نعمت‌های (صفحه ۲۵۲) پروردگار از طرف مقام والای ربوبیت به بندگان ارزانی شده، تعبیر به نزول در

آن، کاملاً مفهوم و قابل درک است. نظیر این موضوع، در الفاظ اشاره به قریب و بعید نیز دیده می‌شود که گاهی یک موضوع مهم که از نظر مکانی در دسترس ما است، ولی از نظر مقامی بسیار بلند پایه است، با «اسم اشاره بعید» از آن تعبیر می‌کنیم، مثلاً در فارسی می‌گوییم: به آن جناب چنین معروض می‌دارم (با این که طرف نزدیک ما نشسته است) و در قرآن مجید می‌خوانیم: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ: آن کتاب پر عظمت بلند پایه (یعنی قرآن) جای شک و تردیدی ندارد».

لباس در گذشته و حال

تا آن جا که تاریخ نشان می‌دهد، همیشه انسان لباس می‌پوشیده است، ولی البته در طول تاریخ و با گذشت زمان و با تفاوت امکان، لباس‌ها فوق‌العاده متنوع و متفاوت بوده است و در گذشته بیشتر لباس به عنوان حفظ از سرما و گرما و همچنین زینت و تجمل مورد استفاده قرار می‌گرفته است و جنبه ایمنی و حفاظت آن در درجه بعد بوده، اما در زندگی صنعتی امروز، نقش ایمنی لباس و جنبه حفاظت آن در بسیاری از رشته‌ها در درجه اول اهمیت قرار دارد، فضاوردان، مأموران آتش نشانی، کارگران معادن، غواصان و بسیاری دیگر، از لباس‌های مخصوص برای حفظ خود در برابر انواع خطرها استفاده می‌کنند. وسایل تولید لباس در عصر ما به قدری متنوع شده و توسعه یافته است که با گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست. نویسنده تفسیر «المنار» در جلد هشتم در ذیل آیه مورد بحث چنین می‌نویسد: یکی از رؤسای کشور آلمان روزی از یک کارخانه پارچه‌بافی دیدن می‌کرد، هنگام ورود در کارخانه، گوسفندانی را به او نشان دادند در حالی که مشغول چیدن پشم از آنها بودند، پس از بازدید به هنگامی که می‌خواست از کارخانه خارج شود، پارچه‌ای به عنوان هدیه به او دادند و به او گفتند: این پارچه از پشم همان گوسفندانی است که به هنگام ورود در برابر شما چیده شد، یعنی یکی دو ساعت بیشتر طول نکشید که پشم از بدن گوسفند فرود آمد و پارچه جالبی برای پوشش رئیس کشور شد. اما متأسفانه در عصر ما، جنبه‌های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس به قدری گسترش یافته که فلسفه اصلی لباس را (صفحه ۲۵۳) تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. لباس عاملی شده برای انواع تجمل پرستی‌ها، توسعه فساد، تحریک شهوات، خودنمایی و تکبر و اسراف و تبذیر و امثال آن، حتی گاه لباس‌هایی در میان جمعی از مردم به خصوص «جوانان غرب‌زده» دیده می‌شود که جنبه جنون‌آمیز آن بر جنبه عقلانیت برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس، اصولاً چنین به نظر می‌رسد که کمبودهای روانی، عاملی برای به نمایش گذاردن اینگونه انواع لباس‌های عجیب و غریب است، افرادی که نمی‌توانند با کار چشمگیری خود را به جامعه نشان دهند، سعی دارند با لباس‌های نامأنوس و عجیب و غریب، وجود و حضور خود در جامعه را اثبات کنند و لذا ملاحظه می‌کنیم افراد با شخصیت و آنها که دارای عقده حقارتی نیستند، از پوشیدن اینگونه لباس‌ها متنفرند. به هر صورت ثروت‌های عظیمی که از طریق لباس‌های گوناگون و مد پرستی‌های مختلف و چشم هم‌چشمی‌ها در مسأله لباس، نابود می‌شود، رقم بسیار مهمی را تشکیل می‌دهد که اگر صرفه‌جویی می‌شد، بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل می‌کرد و مرهم‌های مؤثری بر زخم‌های جانکاه جمعی از محرومان جامعه بشری می‌گذارد. مسأله مد پرستی در لباس، نه تنها ثروت‌های زیادی را به کام خود فرو می‌کشد، بلکه قسمت مهمی از وقت‌ها و نیروهای انسانی را نیز بر باد می‌دهد. از تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان بزرگ استفاده می‌شود که آنها با مسأله تجمل پرستی در لباس سخت مخالف بودند تا آن جا که در روایتی می‌خوانیم که؛ هیأتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیدند، در حالی که لباس‌های ابریشمین بسیار زیبا که تا آن زمان در اندام عرب‌ها دیده نشده بود، در تن داشتند، هنگامی که به خدمت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله رسیدند و سلام کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ سلام آنها را نگفت، حتی حاضر نشد یک کلمه با آنها سخن گوید، از علی در این باره چاره خواستند و علت روی گردانی ایشان را از آنها جویا شدند، علی فرمود: من چنین فکر می‌کنم که اینها باید این لباس‌های زیبا و انگشترهای گران قیمت را از تن بیرون کنند، سپس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسند، آنها چنین کردند، پیامبر صلی

الله علیه و آله (صفحه ۲۵۴) سلام آنها را پاسخ داد و با آنها سخن گفت، سپس فرمود: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَقَدْ أَتُونِي الْمَرَّةَ الْأُولَىٰ وَإِنَّ إِلَيْسَ لَمَعَهُمْ: سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاده است، نخستین بار که اینها بر من وارد شدند، دیدم شیطان نیز به همراه آنها است.» (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«لباس»: جامه و هر چیزی پوشیدنی. «ریش»: این واژه در اصل به مفهوم پر و بال مرغ و پوشش پرندگان است که هم لباس آنهاست و هم به تناسب رنگارنگ بودن پرها، آرایش و زینت آنها به شمار می‌رود. «رَجَاج» می‌گوید: این واژه به مفهوم هر چیزی است که برای جسم و زندگی انسان سودمند باشد، خواه لباس یا چیز دیگر و به باور برخی مفهوم جامه است.

هشدار به انسانها

قرآن در آیات گذشته روشننگری فرمود که کره زمین فرودگاه و جایگاه انسان برای زندگی است، اینک در این آیات از نعمتهایی که به او ارزانی شده است سخن دارد و می‌فرماید: یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ رُوحِي سَخْنٍ فِي آيَةِ مَبَارَكَةٍ بِأَمْرٍ أَنَسَانِهَاتٍ، همه کسانی که به تدریج در کره زمین پدیدار می‌گردند. روشن است که خطاب به کسانی که هنوز نیامده‌اند در صورتی که آمدنشان تردید ناپذیر باشد و شرایط تکلیف در آنان گرد آید درست است. در تفسیر آیه شریفه دیدگاه‌ها اندکی متفاوت است؛ برای نمونه: ۱ «جَبَائِي» می‌گوید: هنگامی که «آدم» و «حوّا» به زمین فرود آمدند، لباس نیز بر آنان فرود آمد تا به وسیله آن اندام خویش را بپوشانند. ****۱- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۲، صفحه ۵۰۴، ماده «لبس». (صفحه ۲۵۵) ۲ «حَسَن» می‌گوید: منظور این است که به وسیله بارانی که از آسمان فرود می‌ریزد، همه چیزهای مورد نیاز انسان، از جمله موادّ اولیه پوشش و لباس او نیز به دست می‌آید. ۳ به باور برخی، این تعبیر بدان دلیل است که همه برکات از آسمانها فرود می‌آید، همانگونه که قرآن آهن را نیز فرود آمده از آسمان می‌خواند: وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ (۱... ۴) اَمَّا بِهٖ بَاوَر «ابو مسلم» منظور این است که جامه و دیگر وسایل زندگی را به شما ارزانی داشتیم. یادآوری این نکته لازم است که تعبیرهایی چون فرو فرستاده شدن نعمتها از آسمان به زمین، در حقیقت نوعی سپاس از ارزانی دارنده نعمت‌ها و ستایش اوست، که بدین وسیله ما بندگی و نیاز خویش را در برابر آن هستی بخش با عظمت بیان می‌کنیم. ۵ و از دیدگاه «ابوعلی» منظور آیه شریفه این است که: ما لباس و دیگر وسایل زندگی را برای شما پدید آوردیم، همانگونه که می‌فرماید: و از دامها هشت جفت برای شما فرود آورد. (۲)

وَرِيشَا

در مورد این واژه دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور برخی منظور وسایل زندگی است. ۲ اَمَّا بِهٖ بَاوَر گروهی از جمله «ابن عباس» و... منظور ثروت و امکانات مادی است. ۳ از دیدگاه «ابن زید» منظور زیبایی و جمال است. ۴ و از دیدگاه برخی دیگر امکانات زیست و نعمتهاست. به باور ما هر کدام از مفسران بخشی از نعمتهای خدا و چیزهای خوب و مورد نیاز و بخشی از مفهوم آیه را بیان کرده‌اند. ۱ سوره حدید، آیه ۲۵. ۲ سوره زمر، آیه ۶. (صفحه ۲۵۶)

وَلِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَلِكُمْ خَيْرٌ

و لباس پروا پیشگی است که از همه لباسها و جامه‌ها بهتر است. در این مورد که منظور از این جامه چیست، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور «ابن عباس» منظور از جامه تقوا، انجام کارهای شایسته است. ۲ اما به باور «حسن» منظور ارزش اخلاقی حیا و آزر می‌باشد که به سان پوششی اندام انسان و فراز و نشیبهای آن را می‌پوشاند. ۳ از دیدگاه «جبائی» منظور لباس ویژه و زاهدانه‌ای است که پارسایان از سر فروتنی می‌پوشند. ۴ و از دیدگاه «زید» فرزند حضرت سجّاد علیه‌السلام منظور لباس جهاد است. ۵ «عزوه» می‌گوید: منظور ترس از خداست. ۶ و «ابن زید» می‌گوید: منظور پوشش مناسب برای پوشاندن فراز و نشیبهای بدن است. ۷ و برخی نیز بر آنند که: منظور جامه ایمان به خداست. به باور ما همه این مفاهیم و دریافتهای از آیه شریفه جالب است و هر کدام از این جامه‌ها که انسان بر تن نماید به خیر و صلاح اوست. ذلک من آیات اللّٰه لعلّهم یدّکروُن. اینها همه از نشانه‌های قدرت و عظمت اوست؛ او همه اینها را پدید آورده است، باشد که انسانها بیندیشند و ایمان آورند و دستورات زندگی ساز او را به کار بندند. (صفحه ۲۵۷)

۴۴. آیه (شیطان دشمن دیرینه شماست، مراقب او باشید)

اشاره

یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنّه ینزع عنهما لباسیهما لیریهما سوآتیهما إنّہ یراکم هو و قبیلہ من حیث لا ترؤنهم إنّا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد، آن چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد، چه این که او و همکارانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند. (۲۷ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه خداوند به همه افراد بشر و فرزندان آدم هشدار می‌دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند، زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر آنها نشان داده، همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه‌ها از اندام او بیرون کرد، ممکن است لباس تقوا را از اندام ایشان بیرون نماید. سپس تأکید می‌کند که حساب شیطان و همکارانش از سایر دشمنان جدا است، «او و همکارانش شما را می‌بینند در حالی که شما آنها را مشاهده نمی‌کنید» و از چنین دشمنی باید سخت برحذر بود (انّه یراکم هو و قبیلہ من حیث لا ترؤنهم). در حقیقت آن جا که تصور می‌کنید تنها خودتان هستید و خودتان، ممکن است آنها حضور داشته باشند و به راستی باید در برابر چنین دشمن ناپیدایی که لحظات حمله او را با دقت نمی‌توان پیش‌بینی کرد، همیشه آماده دفاع بود و در پایان آیه جمله‌ای بیان می‌کند که در حقیقت پاسخی است به یک ایراد مهم و آن این که اگر کسی بگوید: چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته، دشمنی که هیچگونه موازنه قوا با او ندارد، به هر کجا بخواهد، می‌رود بدون این که کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی از روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگ‌ها حرکت می‌کند، آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟ آیه در پاسخ این سؤال احتمالی می‌گوید: «ما شیاطین را (صفحه ۲۵۸) اولیاء و سرپرستان افراد بی‌ایمان قرار دادیم» (انّا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون). یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب افرادی که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته‌اند، ندارند و به عبارت دیگر گام‌های نخستین از طرف خود انسان برداشته می‌شود و اجازه ورود به کشور تن از طرف او داده می‌شود و تنها پس از موافقت خود انسان است که شیطان می‌تواند از مرزهای روح او بگذرد، بنابراین کسانی که دریچه‌های روح خود را به روی شیاطین ببندند، آنها قدرت عبور از آن را نخواهند داشت. آیات دیگر

قرآن نیز شاهد این حقیقت است، در آیه ۱۰۰ سوره نحل می‌خوانیم: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ: تسلط شیطان بر آنها است که که به او عشق می‌ورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده‌اند و کسانی که او را پرستش می‌کنند» و در آیه ۴۲ سوره حجر می‌خوانیم: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا- مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ: تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند». به تعبیر دیگر درست است که ما شیطان و همکارانش را نمی‌بینیم، ولی به اصطلاح رد پای آنها را می‌توانیم مشاهده کنیم، هر جا مجلس گناه است و در هر نقطه‌ای وسایل معصیت آماده است و در هر موقع پای زرق و برق دنیا و تجمل پرستی به میان می‌آید و به هنگام طغیان غرایز و در موقع برافروخته شدن آتش خشم و غضب، حضور شیطان قطعی است و گویا در چنین مواردی انسان صدای وسوسه او را با گوش دل می‌شنود و رد پای او را با چشم خود می‌بیند. در این زمینه حدیث جالبی از امام باقر نقل شده است که فرمود: «هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد و هلاکت آنها را از خدا خواست (و طوفان همه را درهم کوبید)، ابلیس نزد او آمد و گفت: تو حقی بر گردن من داری که من آن را تلافی کنم، نوح (در تعجب فرو رفت) گفت: بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟ گفت: همان نفرینی که درباره قومت کردی و آنها را غرق نمودی و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، بنابراین من تا مدتی راحتی تا زمانی که نسل دیگری به پاخیزند و من به گمراه ساختن آنها مشغول شوم. نوح (با این که حداکثر کوشش را برای هدایت قوم خود کرده بود، در عین حال ناراحت شد و) (صفحه ۲۵۹) به ابلیس گفت: حالا چه جبرانی می‌خواهی بکنی؟ گفت: در سه موقع به یاد من باش که من نزدیک‌ترین فاصله را به بندگان در این سه موقع دارم؛ هنگامی که خشم تو را فرا می‌گیرد، به یاد من باش، هنگامی که میان دو نفر قضاوت می‌کنی، به یاد من باش و هنگامی که با زن بیگانه‌ای تنها هستی و هیچکس در آن جا نیست، باز به یاد من باش». (۱) نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت، این است که جمعی از مفسران از آیه فوق چنین استفاده کرده‌اند که شیطان برای انسان به هیچ وجه قابل رؤیت نیست در حالی که از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که چنین امری احیاناً ممکن است. ولی ظاهراً این دو باهم منافاتی ندارند، زیرا قاعده اصلی آن است که مشاهده نشود ولی این قاعده مانند بسیاری از قاعده‌های دیگر موارد استثنایی دارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«فِتْنَةٌ»: آزمون و امتحان. «قَبِيلٌ»: گروهی است که از گروه‌های گوناگون پدید آمده‌اند، اما «قبیله» گروهی است که از یک پدر و مادر ریشه می‌گیرند. دگر باره آفریدگار هستی روی سخن را متوجه همه انسانها ساخته و می‌فرماید: یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ هان ای فرزندان آدم! مباد شیطان شما را بفریبد و از راه دین خدا گمراه و از حق و عدالت دور کند و با وسوسه و دعوت به سوی نافرمانی و گناه گرفتارتان سازد. در آیه شریفه در حقیقت به شیطان در مورد گمراه ساختن انسانها هشدار داده شده است و معنای آیه این است که: ای فرزندان آدم! نباید شیطان شما را گمراه سازد؛ و به طور صریح به انسانها هشدار داده نشده است؛ چرا که این شیوه سخن برای بیم رسانی مردم سودمندتر و رساتر است، و در حقیقت دو نکته را در بر دارد؛ یکی هشدار از *** ** ۱- «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۱۸ (طبع جدید). (صفحه ۲۶۰) دشمنی خطرناک که همواره در کمین است، و دیگر لزوم آگاهی و هشیاری و رویارویی در برابر او. کَمَا أَخْرَجَ أَبُوئِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ همانگونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند. چرا که این شیطان بود که با وسوسه‌های خود آنان را فریفت و باعث بیرون رانده شدنشان از بهشت پر طراوت و زیبا شد. روشن است که بیرون آمدن آنان از بهشت به دستور خدا بود، اما وسوسه‌های شیطان و نزدیک شدن آن دو به آن درخت موجب صدور فرمان گردید. این شیوه سخن در آیات بسیار است؛ برای نمونه در مورد فرعون می‌فرماید: «او پسران بنی اسرائیل را سر می‌برید» (۱) در حالی که

دیگران این کار را به دستور او انجام می‌دادند، و منظور آیه این است که این کار گناهی نا بخشودنی و شقاوتی وحشتناک بود و سبب واقعی آن خود فرعون و نظام استبدادی او بود. *يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا* او با فریبکاری و دعوت به خوردن از میوه آن درخت، لباس زیبا و آراسته بهشت را از اندام آنان بیرون آورد تا فراز و نشیب بدنشان را به آنان بنمایاند. *إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ* شیطان و فرزندان و پیروانش شما را می‌بینند و در کمین شما هستند و شما آنان را نمی‌بینید. «ابن عباس» در این مورد می‌گوید: شیطانها به سان خون در رگ و پوست انسانها در گردشند و سینه‌های مردم منزلگاه آنهاست که قرآن می‌فرماید: *هَمُو* که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند: *الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ*. (۲) و «قتاده» می‌گوید: به خدای سوگند: دشمنی که تو را می‌بیند و تو او را نمی‌بینی خطرناک‌تر و تحمل‌ناپذیرتر است، مگر نسبت به کسانی که به راستی به خدا پناه برند ۱ سوره قصص، آیه ۴. ۲ سوره ناس، آیه ۵. (صفحه ۲۶۱) و او پناهشان دهد؛ چرا که دشمنی نهان و در کمین که انسان او را نمی‌بیند بسیار خطرناک‌تر و وحشتناک‌تر است. به همین جهت هر گاه در ذهن و دل خویش وسوسه‌ای را احساس کردیم باید به هوش باشیم که وسوسه شیطان نباشد.

چرا نمی‌توان شیطان را دید؟

شیطان را نمی‌توان دید، چرا که جسم او بسیار لطیف و شفاف است و دیدن او نیازمند به بینایی بسیار نیرومندی است. به باور گروهی، شیطان را نمی‌توان دید، اما ممکن است خدا او را در نظر کسانی که جَنِّیان را احضار می‌کنند پدیدار سازد. این دیدگاه مورد تأیید «مُفید»، «علی بن عیسی»، «ابن اَحْشید» و «ابو هَدَّیْل» است، و مرحوم «طَبْرسی» نیز این دیدگاه را بهتر دانسته است. اما به باور «جَبَّائِی» جنّ و شیطان را نمی‌توان دید؛ چرا که قرآن می‌فرماید: شما آنها را نمی‌بینید. آری ممکن است در زمان پیامبران همانگونه که خدا فرشتگان را به پیامبران نمایانده، آنها را نیز به آنان نشان داده باشد. *إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ*. ما حکم کرده‌ایم که شیطانها دوستان و سرپرستان مردمی هستند که ایمان نمی‌آورند؛ چرا که این دو گروه در گسترش فساد و تباهی و نشر باطل و بیداد، یار و یاور یکدیگرند. یادآوری می‌گردد که واژه «جعل» به مفهوم «حکم»، باز هم نمونه دارد؛ از جمله در این آیه که می‌فرماید: *وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا*. (۱) فرشتگانی را که خود، بندگان خدای مهربان هستند، مادینه و دختران او حکم کردند. به هر حال آیه مورد بحث خاطر نشان می‌سازد که شیطانها با همه فریبکاری و وسوسه و شگردشان تنها بر شرک‌گرایان و ظالمان و گناهکاران و غافلان چیره‌اند، نه بر ایمان‌آوردگان راستین به خدا. ۱ سوره زخرف، آیه ۱۹. (صفحه ۲۶۲)

۴۵. آیه (عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا)

اشاره

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشاییم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم. (۹۶/اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«برکات» جمع «برکت» است، این کلمه در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند، اطلاق می‌گردد، در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی و نابود و بی‌اثر می‌شوند. منظور از «برکات» زمین و آسمان، نزول باران و رویدن گیاهان است. ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود، بلکه باعث می‌گردد که آن چه در اختیار انسان قرار گرفته، در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود، مثلاً امروز ملاحظه می‌کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر «مسابقه تسلیحاتی» و ساختن سلاح‌های نابود کننده صرف می‌گردد، اینها مواهبی هستند فاقد هرگونه برکت، به زودی از میان می‌روند و نه تنها نتیجه‌ای نخواهند داشت، ویرانی هم به بار می‌آورند، ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند، این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آنها درمی‌آید و طبعاً آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند و مصداق کلمه برکات خواهند بود. در آیه فوق کلمه «أَخَذَ» که به معنی گرفتن است، در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً کسی را که می‌خواهند مجازات کنند، نخست می‌گیرند و او را با وسایلی می‌بندند که هیچگونه قدرت فرار نداشته باشند، سپس او را کیفر می‌دهند. گرچه آیه شریفه مورد بحث، ناظر به وضع اقوام پیشین است، ولی مسلماً مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و دایمی است و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی‌ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع (صفحه ۲۶۳) واکنش‌ها در همین زندگی دنیای خود خواهند شد، گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آنها می‌بارد و گاهی آتش جنگ‌های جهانی یا منطقه‌ای، سرمایه‌های آنها را در کام خود فرو می‌گیرد و گاهی ناامنی‌های جسمانی و روانی آنها را تحت فشار قرار می‌دهد و به تعبیر قرآن، این وابسته به «کسب و اکتساب» و اعمالی است که خود انسان انجام می‌دهد، فیض خدا محدود و ممنوع نیست، همانطور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد.

چرا خانواده‌ها و ملل فاقد ایمان، زندگی مرفه دارند؟

از آن چه در بالا- گفتیم، پاسخ یک سؤال که زیاد در میان جمعی مورد بحث و گفتگو است، روشن می‌گردد و آن این که اگر ایمان و تقوا، موجب نزول انواع برکات الهی است و نقطه مقابل آن باعث سلب برکات است، چرا مشاهده می‌کنیم خانواده‌ها و ملت‌های بی‌ایمانی را که غرق ناز و نعمتند، در حالی که جمعی از افراد باایمان به سختی روزگار می‌گذرانند؟ پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌گردد؛ ۱ این که تصور می‌شود ملت‌های فاقد ایمان و پرهیزگاری غرق در ناز و نعمتند، اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می‌گیرد. معمولاً مردم ایران این طور فکر می‌کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته‌تر و ثروتش بیشتر باشد، خوشبخت‌تر است، در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جان‌کاهی که روح و جسم آنها را درهم می‌کوبد، از نزدیک ببینیم، قبول خواهیم کرد که بسیاری از آنها از بیچاره‌ترین مردم روی زمین هستند، بگذریم، از این که همان پیشرفت نسبی، نتیجه به کار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسئولیت است که در متن تعلیمات انبیاء قرار دارد. چند سال قبل این خبر در جراید منتشر شد که در نیویورک، یعنی یکی از ثروتمندان و پیشرفته‌ترین نقاط دنیای مادی، بر اثر خاموشی ناگهانی برق، صحنه عجیبی به وجود آمد، یعنی بسیاری از مردم به مغازه‌ها حمله بردند و هستی آنها را غارت کردند، تا آن جا که سه هزار نفر از غارتگران به وسیله پلیس بازداشت شدند. مسلماً تعداد (صفحه ۲۶۴) غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند و نیز مسلم است که آنها غارتگران حرفه‌ای نبوده‌اند که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند، زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی بود. بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که با یک خاموشی برق، ده‌ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به «غارتگر» شدند، این نه تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است، بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می‌باشد. خبر دیگری که در جراید بود، این خبر را تکمیل کرد و آن این که یکی از شخصیت‌های معروف که در همین ایام در نیویورک در یکی از

هتل‌های مشهور چندین ده طبقه‌ای نیویورک سکونت داشت، می‌گوید: قطع برق، سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید، به طوری که متصدیان هتل، اجازه نمی‌دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اتاق خود برسد، مبادا گرفتار غارتگران گردد، لذا مسافران را در اکیپ‌های ده نفری یا بیشتر با مأمورین مسلح به اتاق‌های خود می‌فرستادند، شخص مزبور اضافه می‌کند که تا گرسنگی شدید به او فشار نمی‌آورده، جرأت نداشته است از اتاق خویش خارج گردد. اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده شرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی‌آورده و این نشان می‌دهد که آنها در عین ثروت و پیشرفت صنایع، کمترین امنیت در محیط خودشان ندارند، از این گذشته ناظران عینی می‌گویند: آدم‌کشی در آن محیط‌ها همانند نوشیدن یک جرعه آب است به همین آسانی و می‌دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرایطی زندگی کند، از بیچاره‌ترین مردم جهان خواهد بود، تازه مشکل امنیت، تنها یکی از مشکلات آنها است، نابسامانی‌های فراوان اجتماعی دیگری دارند که آنها نیز به نوبه خود بسیار دردناکند، با توجه به این حقایق، ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد. ۲ اما این که گفته می‌شود؛ چرا جوامعی که دارای ایمان و پرهیزگاری هستند، عقب مانده‌اند، اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پای‌بند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده‌اند، (صفحه ۲۶۵) ولی می‌دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شؤون زندگی نیست و این امری است که با ادعا تأمین نمی‌گردد. با نهایت تأسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی، متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره این جوامع، چهره مسلمانان راستین نیست. اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می‌کند، کو آن امانت و تلاش؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می‌کند، کو آن علم و آگاهی سرشار؟ اسلام دعوت به اتحاد و فشرده‌گی صفوف و فداکاری می‌کند، آیا به راستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده‌اند؟ بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی است و ما مسلمانان چیز دیگر. (صفحه ۲۶۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

برکات: نعمت‌هایی که در حال فزونی است.

توسعه رزق و روزی در پرتو ایمان و پروای از خدا

در این آیه شریفه روشن می‌سازد که سعادت و سازندگی و نعمت و فراوانی در پرتو ایمان و پروا پیشگی است و عامل تباهی و نابودی جامعه‌های پیشین، عملکرد زشت و ظالمانه آنان بوده است. در این مورد می‌فرماید: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** اگر جامعه‌ها و مردم شهرهایی که به کیفر سرکشی و حق ستیزیشان به بوته هلاکت سپرده شدند، به راستی ایمان می‌آوردند و با پذیرش دعوت‌های توحیدی پیامبران، از شرک و گناه دوری می‌جستند، ما درهای برکات روز افزون و انواع نعمت‌ها را از آسمان و زمین به وسیله باران‌های مناسب و حیات بخش و رویش گل‌ها و گیاهان و باروری درختان و ارزانی داشتن میوه‌های گوناگون بر روی آنان می‌گشودیم. آری این یکی از سنت‌های خداست؛ همانگونه که نوح آن را به جامعه و قوم خویش باز گفت و به آنان وعده داد که اگر به راستی ایمان بیاورند، برکات آسمانی بر آنان فرود خواهد آمد. به باور برخی منظور از برکات آسمانی پذیرفته شدن دعاهاست، همانگونه که منظور از برکات زمینی برآورده شدن نیازهای مردم است. **وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** اما آنان دعوت‌های آسمانی و پیامبران دلسوز را تکذیب کردند و راه سرکشی و بیداد و پایمال

ساختن حقوق مردم را در پیش گرفتند، ما نیز آنان را به کیفر نافرمانی و گناه و حق ستیزیشان گرفتار ساختیم و باران آسمان و نعمت و برکات زمین را از آنان دریغ داشتیم. (صفحه ۲۶۷)

۴۶. آیه (گناه آرامش خانواده‌ها را به هم می‌ریزد)

اشاره

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ يَا أَهْلَ الْبَادِيَةِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ جَعَلْنَا الْوَادِيَّ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ الْأَنْبَاءُ حَتَّىٰ ظَنَنُوا أَنَّهَا عَنَابِدٌ وَمَا هِيَ إِلَّا آيَاتٌ لِّقَوْمٍ ذُلِيلٍ (اعراف/۹۷) آیا اهل آبادی‌ها از این ایمن هستند که عذاب ما شبانه به سراغ آنها بیاید در حالی که در خواب باشند؟ (اعراف/۹۷) و آیا اهل آبادی‌ها از این ایمنند که عذاب ما روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند؟ (اعراف/۹۸) أَفَسَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ آیا آنها از مکر الهی غافلند در حالی که از مکر (و مجازات) خدا جز زیان‌کاران ایمن نخواهند بود. (اعراف/۹۹)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یعنی آنها در همه حال در روز و شب، در خواب و بیداری، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند و با یک فرمان می‌تواند همه زندگانی آنها را در هم بیچند، بدون این که کمترین نیازی به مقدمه چینی و فراهم ساختن اسباب قبلی و گذشت زمان داشته باشد، آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی‌خبر فرود آید. عجیب این است که با تمام پیشرفت‌های بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود این که نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسخر خویش ساخته، در برابر اینگونه حوادث، به همان اندازه ضعیف و ناتوان و بی‌دفاع است که انسانهای گذشته بودند، یعنی در برابر زلزله‌ها و صاعقه‌ها و مانند آن، کمترین تفاوتی در حال او حتی نسبت به انسانهای پیش از تاریخ، پیدا نشده است و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانایی او است، این واقعیتی است که باید همیشه مدنظر همه باشد. ضمناً «مکر» در لغت عرب، با آن چه که در فارسی امروز از آن می‌فهمیم، تفاوت بسیار دارد، در فارسی امروز «مکر» به معنی نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش به کار می‌رود، در حالی (صفحه ۲۶۸) که در ریشه اصلی لغت عرب، «مکر» به معنی هر نوع چاره اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می‌باشد، اعم از این که به حق باشد یا به باطل و معمولاً در مفهوم این لغت، یک نوع نفوذ تدریجی افتاده است. بنابراین منظور از «مکر الهی»، آن است که خداوند، مجرمان را با نقشه‌های قاطع و شکست‌ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدف‌های خوش‌گذرانی بازمی‌دارد و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است. جمله‌ای که در آخر آیه سوم است، می‌گوید: هیچکس جز زیان‌کاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی‌بیند، اکنون این سؤال پیش می‌آید که؛ آیا این جمله پیامبران و پیشوایان بزرگ و صالحان را نیز شامل می‌شود؟ بعضی چنین پنداشته‌اند که آنها از این حکم خارجند و آیه فوق، مخصوص مجرمان است، ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرا می‌گیرد، زیرا حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده‌اند، مبدا کمترین لغزشی از آنها سر بزند، زیرا می‌دانیم مقام معصوم بودن، مفهومش این نیست که انجام کار خلاف برای آنها محال است، بلکه آنها با نیروی اراده و ایمان و با استفاده از اختیار خود و مدد‌های الهی در برابر خطاها و لغزش‌ها مصونیت دارند، آنها حتی از ترک اولی می‌ترسیدند و از این که مسؤولیت‌های سنگین خود را به انجام نرسانند، بیمناک بودند، لذا در آیه ۱۵ سوره انعام درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «قُلْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ: بگو من می‌ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم، گرفتار عذاب روز بزرگی شوم». روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده است، نیز آن چه را گفتیم، تأیید می‌کند. «صفوان جمال» می‌گوید: «پشت سر امام صادق نماز می‌خواندم،

دیدم فرمودند: «اللَّهُمَّ لَا تُؤْمِنِي مَكْرَكَ ثُمَّ جَهَرَ فَقَالَ «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»: پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز، سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود؛ «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»». در «نهج البلاغه» نیز می‌خوانیم: «لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»: حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن مباش، زیرا خداوند می‌فرماید؛ «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»». (۱) در حقیقت ایمن نبودن از مکر **** ۱- «کلمات قصار»، جمله ۳۷۷. (صفحه ۲۶۹) الهی به معنی ترس از مسؤولیت‌ها و خوف از کوتاهی در انجام وظایف است که همواره باید این «ترس» با «امید» به رحمت او به طور مساوی در دل‌های افراد باایمان باشد و موازنه این دو است که سرچشمه هرگونه حرکت و فعالیت مثبت می‌باشد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان «خوف» و «رجاء» از آنها یاد شده است و تصریح شده که افراد با ایمان همواره در میان این دو قرار دارند، ولی مجرمان زیانکار آن چنان کیفرهای الهی را فراموش کرده‌اند که خود را در نهایت امنیت می‌بینند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

نوم: خوابی است که چشم و گوش را از شنیدن و دیدن بازدارد. آیا مردم این شهرهایی که در برابر پیام و پیامبران ما به سرکشی برخاسته و آنها را تکذیب می‌کنند، از این خطر ایمن هستند که عذاب دردناک ما شب هنگام در حالی که در خواب خوش فرو رفته‌اند به سراغ آنان بیاید؟! مگر نه این که بدتر از این به پیشینیان قانون شکن و تبهکارشان فرود آمد؟! ضحی: آغازین ساعات روز. روشن است که از دیدگاه قرآن، کسی که سرگرم دنیاپرستی و دنیاداری باشد و آخرت را رها کند، گویی سرگرم بیهوده کاری و بازی است و نیز روشن است که منظور از مردم این شهرها، هر جامعه و تمدن و مردمی است که سرگرم کارهای بیهوده و سرگرمی و دنیاداری باشند و پیام خدا و پیامبران و سرای آخرت را وانهند. آری، پیام آیه هشدار به همگان است گرچه به خاطر هشدار به شرک گرایان مکه و سرکشی و خیره‌سری آنان فرود آمده است. امن: امنیت و آرامش، در برابر ترس و دلهره. مکر: نیرنگ، تدبیر و چاره‌اندیشی. در آیه مورد بحث می‌فرماید: أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ (صفحه ۲۷۰) به باور «جُبائی» منظور این است که: آیا اینان از این واقعیت، که عذاب خدا به گونه‌ای آنان را فراگیرد که خود در نیابند ایمن هستند؟! نامبرده می‌افزاید: بدان دلیل آیه شریفه عذاب خدا را مکر و تدبیر الهی نامیده است که به گونه‌ای گریبان آنان را می‌گیرد که خود نمی‌فهمند و نمی‌دانند؛ درست همانگونه که مکر و نیرنگ، طرف را غافلگیر می‌سازد. اما برخی بر آنند که مکر خدا این است که آنان را به وسیله نعمت‌هایی چون تندرستی، طول عمر، فراوانی مال و قدرت و شوکت پوشالی و بادآورده سرگرم و غافلگیر می‌سازد. فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ. در حالی که جز مردم زیانکار، هیچ کس خود را از تدبیر و مکر خدا در امان نمی‌نگرد.

چگونه؟

آیه شریفه می‌فرماید جز زیانکاران هیچ کس خویشتن را از مکر الهی در امان نمی‌نگرد، در حالی که پیامبران و شایسته‌کرداران زیانکار نیستند و در همان حال خود را از مکر الهی در امان می‌نگرند، این چگونه است؟!

پاسخ

۱ به باور گروهی منظور این است که گناهکارانی خود را از مکر الهی در امان می‌نگرند که زیانکار باشند و کاری به شایسته کرداران ندارد؛ چرا که آنان حسابشان از اینها جداست و قرآن در مورد آنان می‌فرماید: پروا پیشگان در بوستانها و چشمه سارهای بهشت‌اند: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ. (۱) ۲ و به باور گروهی دیگر منظور این است که جز مردم زیانکار هیچ کس گناهکاران را از عذاب و کیفر خدا ایمن نمی‌داند. ۱ سوره حجر، آیه ۴۵. (صفحه ۲۷۱) ۳ از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که جز مردم زیانکار که از فرزادگی و حکمت خدا آگاهی ندارند، هیچکس خود را از عذاب او در امان نمی‌نگرد. کوتاه سخن این که هدف و پیام آیه شریفه این است که مردم را به گونه‌ای راهنمایی کند که از کیفر خدا بیمناک باشند و در راه فرمانبرداری از او شتاب گیرند و هرگز در این سرا و سرای آخرت به خود وعده امتیّت ندهند و همواره مراقب اندیشه، عقیده، گرایش، عملکرد، اخلاق و رفتار خویش باشند. (صفحه ۲۷۲)

۴۷. «أَوْ لَمْ يَهْدِ...»

آیه

«أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»

ترجمه

آیا کسانی که وارث روی زمین بعد از صاحبان قبلی آن می‌شوند، عبرت نمی‌گیرند که اگر بخواهیم آنها را نیز به گناهانشان هلاک می‌کنیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهمیم تا (صدای حق را) نشنوند. (۱۰۰/اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که چگونه خداوند حسّ تشخیص را از این دسته مجرمان می‌گیرد، در «تفسیر نمونه»، جلد اول، ذیل آیه ۷ سوره بقره، توضیح بیشتری مطرح گشته است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در این آیه شریفه در نکوهش کسانی که از سرگذشت عبرت انگیز پیشینیان اندرز نگرفته و همچنان به سرکشی و حق‌ستیزی و بیهوده کاری روی می‌آورند می‌فرماید: «أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ» پرسش در آغاز آیه شریفه برای تقریر است و فاعل فعل نیز به باور گروهی، از جمله «ابن عباس» خداست. اما برخی بر آنند که فاعل آن مشیت و خواست خداست، چرا که «أَنْ لَوْ نَشَاءُ»، به تأویل مصدر می‌رود و فاعل آن است. به هر حال پیام آیه این است که: آیا کسانی که وارث سرزمین گذشتگانند و مردمی که اینک بر قلمرو زندگی دیروز آنان، بساط زندگی پهن کرده‌اند، با نگرش به سرنوشت آنان به خود نیامده و دریافته‌اند که اگر بخواهیم می‌توانیم اینان را نیز به کیفر گناهانشان به سرنوشت عبرت انگیز آنان گرفتار سازیم؟! وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ. و اگر بخواهیم بر قلب‌های اینان نیز به کیفر گناهانشان مهر می‌زنیم تا اندرز و هشدار را نشنوند و نپذیرند. (صفحه ۲۷۳)

۴۸. «تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ...»

آیه

«تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ»

ترجمه

اینها آبادی‌هایی است که اخبار آن را برای تو شرح می‌دهیم، آنها (چنان لجوج بودند که) به آن چه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آورند، این چنین خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد (و بر اثر لجاجت و ادامه گناه، حسّ تشخیص را از آنها سلب می‌کند). (۱۰۱ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از جمله اول آیه استفاده می‌شود که پیامبران الهی بارها برای دعوت و هدایت آنها قیام کردند، اما آنها چنان روی دنده لجاجت افتاده بودند که حتی با روشن شدن بسیاری از حقایق، حاضر به قبول هیچ حقیقتی نمی‌شدند. در جمله بعد، علت این لجاجت و سرسختی را چنین بیان می‌کند؛ «این چنین خداوند بر دل‌های کافران نقش بی‌ایمانی و انحراف را ترسیم می‌کند و بر قلوبشان مهر می‌نهد» (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ). یعنی کسانی که در مسیرهای غلط گام برمی‌دارند، بر اثر تکرار و ادامه عمل، انحراف و کفر و ناپاکی آن چنان بر دل‌های آنها نقش می‌بندد که همچون نقش سکه، ثابت می‌ماند (و اتفاقاً معنی «طَبَع» در اصل لغت، نیز همین است که صورتی را بر چیزی همانند سکه، نقش کنند) و این در حقیقت از قبیل اثر و خاصیت عمل است که به خداوند نسبت داده شده، زیرا مسبب تمام اسباب و سرچشمه تأثیر هر مؤثر، بالاخره او است، او است که به تکرار عمل، این خاصیت را بخشیده که به صورت «ملکه» درمی‌آید. ولی واضح است که یک چنین گمراهی، جنبه اجباری ندارد، بلکه ایجاد کننده اسباب، خود افراد انسان هستند، اگرچه تأثیر سبب، به فرمان پروردگار می‌باشد. (صفحه ۲۷۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

قَصَصُ: سخنی زنجیروار و پیاپی. نَبَأُ: گزارش و خبر از یک رویداد بزرگ. در این آیه روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌کند، امّا پیام و هشدار به عصرها و نسل‌هاست و می‌فرماید: تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا هان ای پیامبر! ما داستان درس آموز و عبرت انگیز این جامعه‌های سقوط کرده و این شهرهای نابود شده را برای تو باز می‌گوییم، تا در مورد آنها آن گونه که زینده توست بیندیشی و جامعه و مردم خویش را از سرگذشت و سرنوشت غمبار و عبرت‌انگیز آنان آگاه سازی تا عبرت گیرند و روش ناپسند و ظالمانه آنان و بیداد و حق‌ستیزیشان را پی نگیرند. وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بی‌تردید پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آنان آمدند و هر آنچه برای ارشاد و هدایت آنان لازم بود آوردند و تلاش کردند، امّا آنان حاضر نبودند که دست از حق‌ستیزی و گستاخی بردارند و آنچه را بیدادگرانه دروغ می‌انگاشتند بپذیرند و به آن حقایق آسمانی ایمان آورند. بر این اساس بود که ما نیز گریبان آنان را گرفتیم و به کيفر حق ستیزی و بیدادگریشان آنان را نابود ساختیم؛ چرا که اگر هم می‌ماندند در اندیشه حق‌پذیری و اصلاح نبودند. آنچه در مورد تفسیر آیه مبارکه آمد از مجاهد است. او در این مورد می‌افزاید: منظور از «من قبل» پیش از هلاکت و نابودی است و معنای آیه این است که آنان به آنچه پیش از هلاکت، آن را تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آوردند، یا همانگونه که در آیه دیگری می‌فرماید: و اگر هم باز گردانده شوند، بی‌گمان آنچه از

آن هشدار داده شده‌اند، برمی‌گردند: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ (۱ ... ۱) سوره انعام، آیه ۲۸. (صفحه ۲۷۵) «حَسَن» در تفسیر آیه می‌گوید: منظور این است که آنان به گونه‌ای دچار سرکشی هستند که نمی‌خواهند آن حقایقی را که پیش از آمدن پیامبران تکذیب کرده‌اند بپذیرند و به باور برخی آنان نمی‌خواهند آنچه را پدرانشان پذیرفته‌اند بپذیرند. كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ. به باور پاره‌ای، خدا آفت کفر و بیدادگری را به زنگار و آفتی تشبیه می‌کند که برق شمشیر و شفافیت و صفای آینه را نابود می‌سازد و منظور این است که: همانگونه که زنگار، با شمشیر صیقل داده شده و آینه شفاف چنان می‌کند، آفت کفر و بیداد نیز با ایمان انسان چنان می‌کند و شیرینی و اثر شور انگیز ایمان و روشنایی اسلام را از دل می‌زداید و آنان هنگامی که به این آفت گرفتار شدند که خدا به آنان دستور داد حق را بپذیرند و ایمان آورند. با این بیان زنگار زدگی و آفت گرفتگی قلب‌های آنان در آغاز ثمره شوم نافرمانی و حق ستیزی خود آنان است و آن گاه در مرحله دوم معلول فرمان خدا و به همین دلیل هم قرآن می‌فرماید: ما بر قلب و دل کفر گرایان اینگونه مهر می‌نهمیم و زنگار می‌افشانیم. گفتنی است که این دیدگاه در تفسیر آیه از «بلخی» و «جعفر بن حَزْب» است و به باور آنان این تشبیه در «کاف» نهفته است. با این بیان حق ستیزی و ایمان نیاوردن اینان به سان مَهْری است که بر دل کفر گرایان می‌خورد. و به باور پاره‌ای منظور این است که همان سان که گزارش حق ستیزی و ایمان نیاوردن آنان را برای شما بازگو کردیم، برای فرشتگان نیز بیان می‌کنیم. (صفحه ۲۷۶)

۴۹. آیه (خشکسالی و کمبود محصولات کشاورزی اثر وضعی گناه و معصیت الهی است)

اشاره

وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْخِرُونَ و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند. (۱۳۰ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «آل» در اصل «أهیل» بوده و سپس به اصطلاح قلب شده و به این صورت در آمده است و اهل، به معنی نزدیکان و خاصان انسان است، اعم از این که بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان. «سین» جمع «سنه» به معنی سال است ولی معمولاً هنگامی که با کلمه «أخذ» (گرفتن) به کار می‌رود، به معنی گرفتار قحطی و خشکسالی شدن می‌آید، بنابراین «أخذ السَّنة» (سال او را گرفت) یعنی گرفتار خشکسالی شد و شاید علت آن، این باشد که سال‌های قحطی در برابر سال‌های عادی و معمولی کم است، بنابراین اگر منظور از سال، سال‌های عادی باشد، چیز تازه‌ای نیست و از آن معلوم می‌شود که منظور سال‌های فوق‌العاده یعنی قحطی است. یک قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران این بوده است که به هنگامی که با مخالفت‌ها رو به‌رو می‌شدند، خداوند برای تبه و بیداری اقوام سرکش، آنها را گرفتار مشکلات و ناراحتی‌ها می‌ساخته تا در خود احساس نیاز کنند و فطرت توحید که به هنگام رفاه و آسایش زیر پوشش غفلت قرار می‌گیرد، آشکار گردد و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی که تمام نعمت‌ها از ناحیه او است، شوند. با این که خشکسالی و قحطی، دامان همه فرعونیان را گرفت، ولی در آیه فوق، تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده است، اشاره به این که آن چه مهم است، این است که آنها بیدار شوند زیرا نبض سایر مردم به دست آنها است، آنها هستند که می‌توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند و به همین جهت تنها سخن از آنان به میان آمده، اگرچه دیگران هم گرفتار همین عواقب بودند. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که خشکسالی برای مصر، بلای بزرگی محسوب (صفحه ۲۷۷) می‌شد، زیرا مصر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشکسالی همه طبقات آن را

تحت فشار شدید قرار می‌داد، ولی مسلماً آل فرعون که صاحبان اصلی زمین‌ها و منافع آن بودند، بیش از همه زیان می‌دیدند. ضمناً از آیه فوق معلوم می‌شود که خشکسالی، چند سال ادامه یافت زیرا «سِنین» جمع است، به خصوص این که «نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ» (کمبود میوه‌ها) نیز به آن اضافه شده، زیرا خشکسالی‌های موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد، درختان را نیز از بین می‌برد، این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشکسالی، آفتی میوه‌های آنها را فرا گرفته باشد. جمله «لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» گویا اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی، از آغاز وجود دارد، سپس به خاطر تربیت‌های نادرست و یا مستی نعمت، آن را فراموش می‌کند، اما به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات مجدداً یادآور می‌شود و ماده «تَذَكَّرُ» که به مفهوم یادآوری است، مناسب همین معنی می‌باشد. قابل توجه این که در ذیل آیه ۹۴، جمله «لَعَلَّهُمْ يَصْرَعُونَ» (شاید در پیشگاه خدا خضوع کنند و تسلیم شوند) آمده که در واقع یکی مقدمه دیگری می‌باشد، زیرا نخست انسان، «متذکر» می‌شود و بعد در مقام «خضوع و تسلیم» و یا تقاضا از پروردگار برمی‌آید.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

سِنین: این واژه جمع «سِنَنَه» به معنای سال است، امّا هنگامی که عرب می‌گوید: «أَخَذَتْهُمْ السَّنَةُ» منظور این است که قحطی و خشکسالی آنان را فرا گرفت.

تازیانه‌های کفر الهی

در این آیه در مورد بهانه جویی و حق ستیزی فرعونیان و تازیانه‌های کیفری که برای بیداری و هشجاری بر پیکر جامعه آنان فرود آمد، می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ مَا فِرْعَوْنِيَانِ رَا بِه كِفْرَ زَشْتِكَارِيهَا وَبِيَدَادَشَانِ كِرْفَتَارِ خَشْكَسَالِي وَ قَحْطِي كِرْدِيمِ.» (صفحه ۲۷۸) گفتنی است که «لام» برای سوگند است و «قَدْ» گذشته را به حال نزدیک می‌سازد. «نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ.» و افزون بر قحطی و خشکسالی، آنان را گرفتار کمبود فرآورده‌های زراعی و میوه‌ها نمودیم، باشد که به خود آیند و راه توحید و تقوا را در پیش گیرند، امّا آنان به خود نیامدند. به باور «زَجَاج» منظور این است که آنان به زیان اقتصادی گرفتار شدند؛ چرا که این گرفتاریها باعث نرمش دل‌ها و توجه به خدا می‌گردد؛ چنانکه در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید: «وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَرَّوْا دُعَاءِ عَرِيضٍ!» (۱) و به باور برخی دیگر منظور این است که: آنان دریابند که فرعون موجودی ناتوان و وامانده است و اگر او همانگونه که زور پرستان می‌پنداشتند، خدا بود اینگونه به خفت و خواری گرفتار نمی‌شد. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که بر خلاف پندار جبرگرایان، آفریدگار هستی کفر و بیداد فرد یا جامعه‌ای را نمی‌خواهد، همانگونه که غفلت و سرمستی و بی‌خبری آنان را نیز نمی‌خواهد، بلکه درست‌اندیشی و بیداری و ایمان و کار شایسته را می‌خواهد و همگان را به اینها فرمان می‌دهد. ۱ سوره فصلت، آیه ۵۱. (صفحه ۲۷۹)

۵۰. آیه (فال نیک و بد)

اشاره

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصَبِّهْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

(آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می‌رسید، می‌گفتند: به خاطر خود ما است، ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می‌رسید، می‌گفتند: از شومی موسی و کسان او است، بگو: سرچشمه همه این فال‌های بد نزد خدا است (و شما را به خاطر اعمال بدتان کیفر می‌دهد) اما اکثر آنها نمی‌دانند. (۱۳۱ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«يَطَّيَّرُوا» از ماده «تَطَيَّرَ» به معنی فال بد زدن است و ریشه اصلی آن، کلمه «طَير» به معنی پرنده می‌باشد و از آن جا که عرب، فال بد را غالباً به وسیله پرندگان می‌زد، گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می‌گرفت و گاهی پریدن پرنده‌ای را از دست چپ نشانه تیره‌روزی می‌پنداشت، کلمه «تطیر» به معنی فال بد زدن به طور مطلق آمده است. قابل توجه این که این طرز تفکر، مخصوص فرعونیان نبود، هم‌اکنون در میان اقوام خود خواه و گمراه نیز این موضوع به وضوح دیده می‌شود که برای قلب حقایق و گمراه ساختن وجدان خویش یا دیگران، هر زمان پیروزی نصیبشان شود، آن را مرهون لیاقت و کاردانی خویش می‌دانند، هر چند لیاقت آنها کمترین اثری در آن پیروزی نداشته باشد و به عکس هر بدبختی دامنه‌شان را می‌گیرد، فوراً به بیگانگان و دست‌های مرموز و یا آشکار دشمن نسبت می‌دهند، هر چند خودشان عامل اصلی بدبختی بوده باشند. قرآن مجید می‌گوید: دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در برابر او چنین منطقی داشتند (۷۸/نساء) و در جای دیگر می‌گوید: انسانهای منحرف، این چنین هستند (۵۰/فصلت) و این در حقیقت یکی از مظاهر بارز روح خودخواهی و لجاجت است. شاید همیشه در میان انسانها و اقوام مختلف، فال نیک و بد رواج داشته است، (صفحه ۲۸۰) اموری را به فال نیک می‌گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می‌دانستند و اموری را به فال بد می‌گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می‌پنداشتند در حالی که هیچگونه رابطه منطقی در میان پیروزی و شکست با اینگونه امور وجود نداشت و مخصوصاً در قسمت فال بد، غالباً جنبه خرافی و نامعقول داشته و دارد. این دو گرچه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید اثر روانی می‌توانند داشته باشند، فال نیک غالباً مایه امیدواری و حرکت است ولی فال بد، موجب یأس و نومیدی و سستی و ناتوانی است. شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از فال نیک نهی نشده، اما فال بد به شدت محکوم گردیده است، در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: «تَفَالُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ» کارها را به فال نیک بگیرید (و امیدوار باشید) تا به آن برسید» جنبه اثباتی این موضوع منعکس است و در حالات خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و پیشوایان اسلام: نیز دیده می‌شود که گاهی مسائلی را به فال نیک می‌گرفتند، مثلاً در جریان برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین «حَدَيْبِيَّة» می‌خوانیم، هنگامی که «سهیل بن عمرو» به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و حضرت از نام او آگاه گردید، فرمود: «قَدْ سَهِلَ عَلَيْكُمْ وَأَمْرُكُمْ: از نام «سهیل» من تفأل می‌زنم که کار بر شما سهل و آسان می‌گردد». (۱) دانشمند معروف «دمیری» که از نویسندگان قرن هشتم هجری است، در یکی از نوشته‌های خود اشاره به همین مطلب کرده و می‌گوید: این که پیامبر صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست می‌داشت، به خاطر آن بود که انسان هرگاه امیدوار به فضل پروردگار باشد، در راه خیر گام برمی‌دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، در راه شر خواهد افتاد و فال بد زدن، مایه سوءظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است. (۲) اما در مورد فال بد که عرب آن را «تطیر» و «طیره» می‌نامد، در روایات اسلامی همانطور که گفتیم شدیداً مذمت شده، همانطور که در قرآن مجید نیز کراراً به آن اشاره گردیده و محکوم شده است، (۳) از جمله در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: «الطَّيْرَةُ شَرُّكَ: فال بد زدن * * * * ۱- «المیزان»، جلد ۱۹، صفحه ۸۶. ۲- «سفينه البحار»، جلد ۲، صفحه ۱۰۲. ۳- مانند؛ ۱۹ / یس، ۴۷ / نمل و آیه مورد بحث. (صفحه ۲۸۱) (و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن) یک نوع شرک به خدا است». (۱) و نیز می‌خوانیم که اگر فال بد، اثری داشته باشد، همان اثر روانی است، امام صادق فرمود: «الطَّيْرَةُ عَلَى مَا تَجْعَلُهَا إِنَّ هَوْنَتَهَا تَهَوَّنَتْ وَأَنَّ شِدْدَتَهَا تَشَدَّدَتْ وَأَنَّ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئًا لَمْ تَكُنْ شَيْئًا: فال

بد اثرش به همان اندازه است که آن را می‌پذیری، اگر آن را سبک بگیری، کم اثر خواهد بود و اگر آن را محکم بگیری، پر اثر و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت». (۲) در اخبار اسلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که راه مبارزه با فال بد، بی‌اعتنایی است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَسْلَمُ مِنْهَا أَحَدٌ الطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَالظَّنُّ قِيلَ فَمَا نَصِيحٌ قَالَ: إِذَا تَطَيَّرْتَ فَمَاضٍ وَإِذَا حَسَدْتَ فَلَا تَبْغِ وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تُحَقِّقْ: سه چیز است که هیچ کس از آن سالم نمی‌ماند (و سوسه‌های آن در درون قلب غالب اشخاص پیدا می‌شود) فال بد و حسد و سوءظن است، عرض کردند: پس چه کنیم؟ فرمود: هنگامی که فال بد زدی، اعتنا مکن و بگذر و هنگامی که حسد در دلت پیدا شد، عملاً کاری برطبق آن انجام مده و هنگامی که سوءظن پیدا کردی، آن را نادیده بگیر». عجیب این است که موضوع فال نیک و بد، حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشنفکر و حتی نوابغ معروف وجود داشته و دارد، از جمله در میان برخی از غربی‌ها، رد شدن از زیر نردبان و افتادن نمکدان و هدیه دادن چاقو، به شدت به فال بد گرفته می‌شود. البته وجود فال نیک همانطور که گفتیم، مسأله مهمی نیست بلکه غالباً اثر مثبت دارد ولی با عوامل فال بد همیشه باید مبارزه کرد و آنها را از افکار دور ساخت و بهترین راه برای مبارزه با آن، تقویت روح توکل و اعتماد بر خدا در دل‌ها است، همانطور که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است. **** ۱- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۸۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

تَطْيِيرٌ: این واژه به مفهوم فال بد زدن و شوم انگاشتن است. ریشه آن از واژه «طَير» به مفهوم «پرنده» می‌باشد و به عملکرد انسان نیز «طائر» او گفته می‌شود. عرب پرنده‌ای که از طرف راست آید به فال نیک می‌گیرد و پرنده‌ای که از طرف چپ در رسد به فال بد گرفته و شوم می‌انگارد. در آیه مورد بحث می‌افزاید: فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ فرعونیان هر گاه به نیکی و نعمت بسیار می‌رسیدند، می‌گفتند: این نعمت‌ها و برکت‌های فراوان به خاطر زیندگی خود ماست و بدین سان پدیدآورنده نعمت‌ها را به یاد نمی‌آوردند و سپاسش نمی‌گفتند. وَإِنْ تُصَبَّ بِهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ به باور گروهی از جمله «حَسَن» منظور این است که فرعونیان اگر دستخوش قحطی و گرسنگی می‌شدند، آن را از شومی موسی و یارانش قلمداد می‌کردند و می‌گفتند: این گرفتاریها به خاطر وجود آنان است و ما پیش از آمدن آنان هرگز چنین گرفتاریها و رنج‌ها ندیده بودیم. أَلَا- إِنَّمَا طَأَّرَهُمُ عِنْدَ اللَّهِ زَجَاجٌ می‌گوید: منظور این است که: بهوش باشید که نگوئید ساری و بدبختی واقعی آنان، کیفر دردناک و خفت‌آوری است که در جهان دیگر دامنگیر آنان خواهد شد، نه آنچه در این جهان بدان گرفتار شده‌اند. و برخی بر آنند که منظور این است که نیکی و بدی ثمره طبیعی عملکرد انسانها و به دست خداست و اگر فرعونیان این را درک می‌کردند خیر و برکت و نعمت و سلامت را از سر چشمه حقیقی آن می‌خواستند و نه از پندارهای خرافی خویش و «حَسَن» می‌گوید: منظور این است که آنچه آنان شوم می‌پندارند و به فال بد می‌گیرند، محفوظ است و خدا آنان را در روز رستاخیز به خاطر این بد اندیشی‌ها کیفر خواهد داد. (صفحه ۲۸۳)

۵. آیه (اموال و اولاد ابرار آزمایش پدران و مادران هستند)

اشاره

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آنها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است. (۲۸ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فِتْنَةٌ» در اینگونه موارد به معنای وسیله آزمایش است و در حقیقت مهم‌ترین وسیله آزمون ایمان و کفر، شخصیت و فقدان شخصیت و میزان ارزش انسانی اشخاص، همین دو موضوع است. چگونگی به دست آوردن اموال و چگونگی خرج کردن آنها و طرز نگاهداری آن و میزان دلبستگی و علاقه به آن، همگی میدان‌های آزمایش بشر است بسیارند کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات، بسیار سختگیرند و وفادارند، اما به هنگامی که پای یک مسأله مالی به میان می‌آید، همه چیز کنار می‌رود و تمام قوانین الهی و مسائل انسانی و حق و عدالت، به دست فراموشی سپرده می‌شود. در مورد فرزندان، که میوه‌های قلب انسان و شکوفه‌های حیات او هستند نیز غالباً چنین است بسیاری از کسانی را که به ظاهر پای‌بند به امور دینی و مسائل اخلاقی هستند می‌بینیم که به هنگامی که پای فرزندشان به میان می‌آید گویی پرده‌ای بر افکارشان می‌افتد و همه این مسائل را فراموش می‌کنند، عشق به فرزند سبب می‌شود که حرام را حلال و حلال را حرام بشمرند و برای تأمین آینده خیالی او تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند، باید خود را در این دو میدان بزرگ امتحان، به خدا بسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان، در این دو میدان لغزیدند و سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

(صفحه ۲۸۴) روشنگری می‌کند که: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ بَدَانِدُكُمْ» که ثروت‌ها و فرزندان شما وسیله آزمونی برای شما هستند؛ و «ابولبابه» بدان دلیل که دارایی و خاندانش نزد یهود بود، دستخوش خیانت شد و از احساسات و علایق مادی پیروی کرد و خود را گرفتار لغزش ساخت. «وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهَا أَجْرٌ عَظِيمٌ» و خداست که نزد او پاداشی پرشکوه است و این پاداش از آن کسانی است که خدا را فرمان برند و در راه او جهاد نمایند و دستخوش انحراف و خیانت نگردند و روشن است که پاداش خدا از ثروت و فرزند بهتر است. آیه شریفه بیانگر این نکته است که خدا انسان را به وسیله ثروت و فرزندانش آزمایش می‌کند تا به دین وسیله آنانی را که به تقدیر و اندازه‌گیری حکیمانه خدا خشنودند و نیز آن کسانی که ناخشنودند، به روشنی شناخته شوند. روشن است که خدا از اندیشه و عملکرد و درون و برون انسان «آگاه است و فلسفه و حکمت این آزمون این است که انسانها کاری انجام دهند که به وسیله آن درخور پاداش یا کیفر گردند. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ، لِإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ (... ۱) کسی به هنگام نیایش با خدا نگوید که: بار خدایا! من، از فتنه و آزمون به تو پناه می‌برم؛ چرا که همه انسانها گرفتار این فتنه و آزمون هستند. بنابراین هر کسی به خدا پناه می‌برد باید از فتنه‌های گمراه کننده به خدا پناه برد، چرا که خدا می‌فرماید: بدانید که داراییها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون شمایند.

۵۲. آیه (راز حیات و مرگ خانواده‌ها)

اشاره

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱ نهج البلاغه، قصار ۹۳. (صفحه ۲۸۵) این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آن که آنها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است. (۵۳ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به تعبیر دیگر فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها به مردم می‌رسد، در ابتدا خدا نعمت‌های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می‌کند، چنانچه نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است به جا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می‌سازد، اما هنگامی که این مواهب وسیله‌ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد، در این هنگام نعمت‌ها را می‌گیرد و یا آن را تبدیل به بلا- و مصیبت می‌کند، بنابراین دگرگونی‌ها همواره از ناحیه ما است و گرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است. تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد: گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس از عالی‌ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند. بسیاری کسان که از برابر صحنه‌های مختلف تاریخ به آسانی می‌گذرند، بدون این که کمترین اندیشه‌ای در آن کنند و نیز بسیاری کسان که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت‌ها، گناه را به گردن عوامل کم‌اهمیت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می‌اندازند. بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست‌های مخرب آنها نسبت می‌دهند و عده‌ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می‌پندارند، سرانجام عده‌ای دست به دامن قضا و قدر، به مفهوم تحریف یافته‌اش و یا شانس و طالع و اقبال می‌زنند و همه حوادث تلخ و شیرین (صفحه ۲۸۶) را از این طریق توجیه می‌کنند. همه اینها برای این است که از درک علل واقعی وحشت دارند. قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی «دردها» و «درمان‌ها» و عوامل پیروزی و شکست گذارده و می‌گوید: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمانها و زمین‌ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هر چه هست در اینجا است. ملت‌هایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری به هم دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند و به هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به طور قطع پیروز شدند، اما هنگامی که رکود و سستی و تنبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بی‌خبری به جای آگاهی و تردید و دو دلی به جای تصمیم، محافظه کاری به جای شهامت، نفاق و تفرقه به جای اتحاد، تن‌پروری و خودخواهی به جای فداکاری و تظاهر و ریاکاری به جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد. در حقیقت جمله «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» برترین قانون حیات انسانها را بیان می‌کند و روشن می‌سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه‌ها اصیل‌ترین و روشن‌ترین مکتب‌هاست، حتی به آنها که در عصر اتم و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ‌های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می‌پندارند اعلام می‌کند که شما هم سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسانهاست فراموش کرده‌اید، به شاخه چسبیده‌اید، آن هم فقط یک شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده‌اید. راه دور نرویم تاریخ اسلام و یا صحیح‌تر تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزی‌های درخشانی در آغاز کار و شکست‌های تلخ و دردناکی به دنبال آن است، در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می‌رفت و در همه جا نور علم و آزادی می‌پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می‌گسترده، نیروآفرین و قدرت‌بخش و تکان‌دهنده و آباد کننده بود و تمدنی خیره کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید، (صفحه ۲۸۷) تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی‌تفاوتی، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی جای آن همه ترقی را گرفت، تا آن جا که مسلمانان جهان برای وسایل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فراگرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه‌های مسلمانان برترین دانشگاه‌های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادر کننده علم و

بَشْرِ الْمُؤْمِنِينَ) و از آن جا که متعلق بشارت ذکر نشده و یا به تعبیر دیگر بشارت، به طور مطلق آمده است، مفهوم وسیعی را می‌فهماند که هر خیر و سعادت را دربرمی‌گیرد، یعنی آنها را به هر خیر و هر سعادت و هر گونه افتخار بشارت ده. توجه به این نکته نیز لازم است که قسمتی از این صفات نه گانه (شش صفت اول) مربوط به جنبه‌های خودسازی و تربیتی افراد است و قسمت دیگری (دو صفت هفتم و هشتم) به وظایف حساس اجتماعی و پاکسازی محیط جامعه اشاره می‌کند و آخرین صفت، حکایت از مسؤلیت‌های همگانی در مورد تشکیل حکومت صالح و شرکت فعالانه در مسائل مثبت سیاسی دارد. ****۱- «المیزان»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۹۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«سائِح»: این واژه از سیاحت و به مفهوم گردش هماره در زمین است و به همین جهت به روزه‌دار نیز بدان دلیل که برای فرمانبرداری از خدا ترک خواسته‌های دل را استمرار می‌بخشد «سائِح» گفته می‌شود. بزرگان ما آورده‌اند که این ویژگی‌های نه گانه‌ای که در آیه شریفه آمده از آن امامان معصوم و برگزیده خداست؛ چرا که در دیگران به طور شایسته و بایسته که مورد نظر قرآن است، گرد نخواهد آمد. در این مورد آورده‌اند که «زُهری» در راه مکه چهارمین امام نور را دیدار کرد که در اندیشه طواف بود؛ به او نزدیک شد و گفت: پسر پیامبر! جهاد و سختی‌های آن را وانهاد و به طواف کعبه برخاسته‌ای؟ مگر خدا در قرآنش ندا نمی‌دهد که: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ؟ (... ۱) حضرت فرمود: چرا ادامه آن را نمی‌خوانی که اَلتَّائِبُونَ ... آنگاه افزود: آری هرگاه مردمانی با این ویژگی‌ها یافتیم که آماده جهادند، در آن شرایط است که به همراه آنان به جهاد بر خواهیم خاست؛ چرا که در آن صورت پادشاه جهاد از حج بیشتر خواهد بود. ۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱. (صفحه ۲۹۳)

۵۴. آیه (انسان در قرآن کریم)

اشاره

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) برسد، ما را (در همه حال) در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است، می‌خواند، اما هنگامی که ناراحتی او را بر طرف ساختیم، چنان می‌رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده، نخوانده، اینگونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است. (۱۲ / یونس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خاصیت مشکلات و حوادث دردناک، کنار رفتن حجاب‌ها از روی فطرت پاک آدمی است، در کوره حوادث، تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است، می‌سوزد و از میان می‌رود و برای مدتی هر چند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می‌گردد. سپس می‌گوید: اما این افراد، چنان کم‌ظرفیت و بی‌خرد هستند که «به مجرد این که بلا و ناراحتی آنها را برطرف می‌سازیم، آن چنان در غفلت فرو می‌روند، که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشتند» و ما نیز به آنها کمکی نکردیم (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ). «آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است» (كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). در این که چه کسی اعمال اینگونه افراد را در نظرشان جلوه و زینت می‌دهد، در ذیل آیه ۱۲۲ سوره انعام، جلد ۵ «تفسیر نمونه» بحث شده است و اجمال سخن این است که؛ زینت دهنده، خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال

زشت و آلوده آفریده که هر قدر انسان به آنها بیشتر آلوده شود، بیشتر خود می‌گیرد و نه تنها قبح و زشتی آنها تدریجاً از میان می‌رود، بلکه کم‌کم به صورت عملی شایسته در نظرشان مجسم می‌گردد و اما چرا در آیه فوق اینگونه افراد به عنوان «مُشْرِف» (اسرافکار) معرفی شده‌اند، به خاطر این است که چه اسراف از این بالاتر که انسان مهم‌ترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه (صفحه ۲۹۴) و عصیان و یا در مسیر به دست آوردن متاع بی‌ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد و در برابر این سرمایه، چیزی عاید او نشود. آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان، مُسرف محسوب نمی‌شوند. درباره «انسان» تعبیّرات مختلفی در قرآن مجید آمده است؛ در آیات زیادی از او به «بَشَر» تعبیر شده و در آیات فراوانی به «انسان» و در آیاتی نیز به عنوان «بنی آدم» و عجیب این که در بسیاری از آیاتی که از او به «انسان» تعبیر شده، صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است. مثلاً در آیات مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق‌نشناس معرفی شده است. در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف (خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا) «۳۸ / نساء». در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران‌کننده (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ) «۳۴ / ابراهیم». در جایی دیگر انسان را بخیل دانسته است (وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا) «۱۰۰ / اسراء». در مورد دیگر موجودی عجول می‌شمرد (وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا) «۱۱ / اسراء». در جای دیگر کفور و کفران‌کننده می‌داند (وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا) «۶۷ / اسراء». در مورد دیگر پرخاشگر دانسته (كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا) «۵۴ / كهف». در جای دیگر نیز کفور مبین و کفران‌کننده آشکار آورده (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ) «۱۹ / زخرف». در مورد دیگر موجودی کم‌ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت، بخیل و به هنگام بلا، پر جزع است (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا) «۱۹، ۲۰، ۲۱ / معارج». در جای دیگر مغرور و حتی در برابر خدا دانسته (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) «۶ / انفطار» و در مورد دیگر او را موجودی که هنگام نعمت طغیان می‌کند، دانسته (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٌ) «۶ و ۷ / علق». به این ترتیب می‌بینیم «انسان» در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه‌های منفی فراوان و نقطه‌های ضعف متعددی است، معرفی شده است. آیا این همان انسانی است که خدا او را در «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» و «بهترین ساختمان» آفریده است؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) «۴ / تین» و آیا این همان انسانی است که خدا معلّم او بوده و آن چه را نمی‌دانسته، به وی آموخته است؟ (خُلِقَ الْإِنْسَانُ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) «۳ و ۴ / الرحمن» و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به سعی و تلاش واداشته (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا) «۶ / انشاق». باید دید اینها چه انسانی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی این همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می‌دهند؟ ظاهر این است که این بحث‌ها همه مربوط به انسانهایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته‌اند، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته‌اند، نه معلمی و نه راهنمایی و نه بیدار کننده‌ای داشته‌اند، شهواتشان آزاد و در میان هوس‌ها غوطه‌ور هستند. بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه‌های عظیم وجود خویش بهره نمی‌گیرد، بلکه با به کار بردن آنها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا درمی‌آید. و گرنه انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و به کار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله «آدمیت» گام می‌نهد و شایسته نام «بنی آدم» می‌شود، به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند، آن چنان که قرآن می‌گوید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا: مَا آدَمِيزَادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه آنها قرار دادیم و از روزی‌های پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم» (۷۰ / اسراء). (صفحه ۲۹۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

نور فطرت در اعماق دلها

و هنگامی که به انسان زیان و رنجی از زیانها و رنجهای دنیا برسد، در همان حال که بر پهلو خفته و یا نشسته و یا ایستاده است، ما را می‌خواند؛ اَمَّا این یاد خدا و روی آوردن به بارگاه او، نه به انگیزه خداجویی و خدا خواهی و توحید گرایی و پاداش آخرت است، بلکه تنها به منظور بر طرف شدن آن رنج و زیان و نجات خویش است که خدا را می‌خواند. فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ صُرَّةَ مَرِّ كَأَنَّ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ صُرَّةٍ مَّسَّةٍ و آنگاه که ما آن زیان و سختی را از او برداریم و برطرف سازیم و سلامتی او را به وی باز گردانیم، از سپاسگزاری ما روی برتافته و به همان شیوه گذشته باز می‌گردد، چنانکه گویی هرگز ما را برای نجات خویش از ورطه گرفتاری و بلا نخوانده و از ما در خواست نجات خود را ننموده و ما را نمی‌شناسد. كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. به باور برخی منظور این است که: همانگونه که شیطان و انسانهای شیطان صفت، روی برتافتن از نیایش با خدا به هنگامه خوشی و آسایش را برای گناهکاران آراسته‌اند، همینگونه برای اسرافکاران نیز کردار زشت و بیدادشان جلوه داده شده است. (صفحه ۲۹۷)

۵۵. آیه (تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی و خانواده)

اشاره

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خدا است، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند، همه اینها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ) ثبت است. (۶ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه «دَابَّةً» از ماده «دَبَّ» به معنی آهسته راه رفتن و قدم‌های کوتاه برداشتن است، ولی از نظر مفهوم لغوی هرگونه جنبنده‌ای را شامل می‌شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می‌گردد و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل می‌شود. «رِزْقٌ» به معنی عطاء و بخشش مستمر است و از آن جا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته می‌شود. این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی‌شود بلکه هرگونه عطای مادی و معنوی را شامل می‌گردد، لذا می‌گوییم: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عِلْمًا تَامًا: خداوندا علم کامل به من روزی کن» و یا می‌گوییم «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِكَ: خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان». البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هر چند اراده مفهوم عام نیز چندان بعید نیست. «مُسْتَوْدَعٌ» و «وَدِيْعَةٌ» از یک ماده است و در اصل به معنی رها کردن چیزی است و از آن جا که امور ناپایدار رها می‌شوند و به حالت اول بازمی‌گردند، به هر امر ناپایدار، «مُسْتَوْدَعٌ» گفته می‌شود، و دِيْعَةٌ را نیز به خاطر این که سرانجام باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی باز گردد و دِيْعَةٌ گفته‌اند. در حقیقت آیه فوق می‌گوید: تصور نشود که خداوند تنها به جنبندگان که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می‌بخشد و به اصطلاح سهمیه آن‌ها را در خانه‌هایشان می‌آورد، بلکه هر کجا باشند و در هر وضع و شرایطی قرار می‌گیرند و هم از تمام نقاطی که به آن نقل و مکان می‌کنند، باخبر است. از حیوانات غول پیکر (صفحه ۲۹۸) دریایی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می‌شوند هر یک مناسب حالشان آن چه را لازم دارند مقرر کرده است. این روزی به اندازه‌ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر «کمیت» و «کیفیت» کاملاً منطبق بر خواسته‌ها و نیازهای آنها است، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است، هر ماه بلکه هر روز، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد، هر چند ظاهراً یک نوع خون بیشتر نیست و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با این که ظاهراً ماه‌های پی در پی غذای واحدی دارد، اما ترکیب این شیر هر روز با روز

دیگر متفاوت است. «کتابِ مُبین» به معنی نوشته آشکار است و اشاره به مرحله‌ای از علم وسیع پروردگار می‌باشد که گاهی از آن تعبیر به «لوح محفوظ» می‌شود. ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچکس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد و تصور کند ممکن است در گرفتن سهم خویش، به اصطلاح، از قلم بیفتد، چرا که نام همگی در کتاب آشکاری ثبت است، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می‌کند. آیا اگر در یک مؤسسه نام تمام کارمندان و کارکنان به روشنی ثبت شده باشد احتمال از قلم افتادن کسی می‌رود؟ در مورد «رِزْق» بحث‌های مهمی است که قسمتی از آن را در اینجا از نظر می‌گذرانیم: ۱ «رِزْق» به معنی بخشش مستمر و متداوم است اعم از این که مادی باشد یا معنوی، بنابراین هرگونه بهره‌ای را که خداوند نصیب بندگان می‌کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه اینها رِزْق گفته می‌شود و آنها که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه‌های مادی می‌کنند، توجه به موارد استعمال آن دقیقاً ندارند، قرآن درباره شهیدان راه حق می‌گوید «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ: آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌برند» (۱۶۹ / آل عمران) روشن است که روزی شهیدان، آن هم در جهان برزخ، نعمت‌های مادی نیست، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای ما در این زندگی مشکل است. ۲ مسأله تأمین نیازمندی‌های موجودات زنده و به تعبیر دیگر رِزْق و روزی آنها جالب‌ترین مسایلی است که با گذشت زمان و پیشرفت علم، پرده از روی اسرار (صفحه ۲۹۹) آن برداشته می‌شود و صحنه‌های شگفت‌انگیز تازه‌ای از آن به وسیله علم فاش می‌گردد. طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت‌انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته و هیچکس به هیچ وجه در آن ظلمتکده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پر پیچ و خم و در لابلا درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌ها زندگی دارند از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند و همانگونه که قرآن می‌گوید خداوند، هم جایگاه و «آدرس اصلی» آنها را می‌داند و هم محل سیار آنان را و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می‌کند. جالب این که در آیه فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به «دَابَّةٌ وَ جَنِينَةٌ» شده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه «انرژی» و «حرکت» است، می‌دانیم هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی‌زا است یعنی ماده‌ای که منشأ حرکت گردد، قرآن نیز در آیات مورد بحث می‌گوید خدا به تمام موجودات متحرک روزی می‌بخشد و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم دربرمی‌گیرد، زیرا آنها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر «نمؤ» دارند، به همین دلیل در فلسفه ما یکی از اقسام حرکت را مسأله «نمؤ» شمرده‌اند. ۳ آیا «روزی» هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده و خواه‌ناخواه به او می‌رسد؟ یا این که باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر «شرط عقل است جستن از درها». بعضی از افراد سست و بی‌حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می‌کند فکر، می‌کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می‌رسد و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی‌ماند. این چنین افراد نادان که شناختشان درباره دین و مذهب فوق‌العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می‌دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیت‌های مثبت زندگی و تن در دادن به انواع محرومیت‌ها، به عذر این که اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتماً روزی من نبوده، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می‌رسید و این (صفحه ۳۰۰) فرصت خوبی به دست استثمارگران می‌دهد که هر چه بیشتر خلق‌های محروم را بدوشند و آنها را از ابتدایی‌ترین وسایل زندگی محروم سازند. در حالی که مختصر آشنایی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می‌شمرد تا آن جا که در جمله شعارگونه قرآنی «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» بهره انسان را منحصر در کوشش و کارش قرار می‌دهد. پیشوایان اسلامی برای این که سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می‌کردند کارهایی سخت و توان‌فرسا. پیامبران پیشین نیز از قانون مستثنی نبودند، از چوپانی گرفته، تا خیاطی، و زره‌بافی و کشاورزی، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن درخانه و

انتظار رسیدن روزی باشد، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند این همه برای روزی تلاش کنند. بنابراین ما هم می‌گوییم روزی هر کس مقدر و ثابت است، ولی درعین حال مشروط به تلاش و کوشش می‌باشد و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت. این درست به آن می‌ماند که می‌گوییم «هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر» مسلماً مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان‌بخش بزند تا اجل معینی زنده می‌ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط بر این که اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر پرهیزد و آن چه سبب مرگ زودرس می‌شود از خود دور کند. نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر در می‌زنند و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می‌شوند، به گمان این که اگر چنین نکنند زندگیشان تأمین نمی‌شود. آیات قرآن و احادیث اسلامی به اینگونه افراد هشدار می‌دهد که بیهوده دست و پا نکنند و از طریق نامعقول و نامشروع برای تهیه روزی تلاش ننمایند، همین اندازه که آنها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی‌های آنها را تأمین می‌کند. البته نمی‌توان انکار کرد که بعضی از روزی‌هاست چه انسان به دنبال آن (صفحه ۳۰۱) برود یا نرود، به سراغ او می‌آیند. آیا می‌توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می‌تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیت به سراغ ما می‌شتابد؟ آیا می‌توان انکار کرد که عقل و هوش و استعداد که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است؟ ولی اینگونه مواهب به اصطلاح باد آورنده و یا به تعبیر صحیح‌تر مواهبی که بدون تلاش به لطف خدا، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خود از آن به طور صحیحی نگهداری نکنیم آنها نیز از دست ما خواهد رفت و یا بی‌اثر می‌ماند. حدیث معروفی که از علی نقل شده که فرمود: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ! إِنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ: بدان فرزندم، روزی دو گونه است، یک نوع آن همان روزی‌هایی است که تو باید به جستجوی بر خیزی، و گونه دیگرش روزی‌هایی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تو می‌آید» (۱) نیز اشاره به همین حقیقت است. این را نیز نمی‌توان انکار کرد که در پاره‌ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی‌رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادف‌ها، موهبتی نصیب او می‌شود، این حوادث گرچه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می‌باشد، بدون شک حساب اینگونه روزی‌ها از روزی‌هایی که در پرتو تلاش و کوشش به دست می‌آید جدا است و حدیث بالا- ممکن است اشاره به اینها نیز باشد. ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می‌گوید برای تأمین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است. ۴ در آیه مورد بحث تنها اشاره به مسأله «رزق و روزی» شده، در حالی که در چند آیه بعد، آن جا که سخن از بندگان توبه‌کار و با ایمان می‌گوید، اشاره به «متاع حسن» (بهره‌برداری و تمتع شایسته) شده است. مقابله این دو با یکدیگر این مطلب را به ما می‌فهماند که برای همه جنبندگان، انسانها، حشرات، درندگان، نیکان و بدان، همگی بهره‌ای از روزی است، ولی «متاع حسن» و «مواهب شایسته و ارزنده» * * * * * ۱- «نهج البلاغه»، وصیت امام علی به فرزندش امام حسن. (صفحه ۳۰۲) تنها مخصوص انسانهای با ایمانی است که خود را با آب توبه از هر گونه گناه و آلودگی شستشو داده‌اند و نعمت‌های خدا را در مسیر اطاعت فرمانش به کار می‌گیرند نه در طریق هوا و هوس‌های سرکش.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

خدای روزی رسان و آگاه

آفریدگار هستی همه جنبندگان روی زمین از انسان گرفته تا جن، پرنده، چرنده، جانوران، حیوانات اهلی و وحشی و دیگر

موجودات زنده را از روی مصلحت و حکمت روزی می‌رساند! وَ يَغْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا در تفسیر این فراز، سه نظر رسیده است: به باور «ابن عباس» و «ربیع»، واژه «مُسْتَقَرَّ» به مفهوم جایگاهی است که جنبندگان بدان پناه می‌برند و «مُسْتَوْدَع» آرامگاهی است که پس از مرگ در آن قرار گرفته و از آن خارج می‌گردند. با این بیان مفهوم آیه شریفه این است که: و خدا قرار گاه آنان و آرامگاهشان را که در آن مدفون می‌گردند می‌شناسد. (صفحه ۳۰۳)

۵۶. آیه (وظیفه پدری در سخت‌ترین شرایط نیز جاری است)

اشاره

وَ قَالَ اذْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّيْ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ او گفت: به نام خدا بر آن سوار شوید و به هنگام حرکت و توقف آن یاد او کنید، که پروردگرم آمرزنده و مهربان است. (۴۱ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَجْرَاهَا» و «مُرْسَاهَا» هر دو اسم زمان است به معنی «موقع حرکت» و «موقع توقف». نوح به سرعت بستگان و یاران با ایمان خود را جمع کرد و چون لحظه طوفان و فرارسیدن مجازات‌های کوبنده الهی نزدیک می‌شد «به آنها دستور داد که به نام خدا بر کشتی سوار شوید، به هنگام حرکت و توقف کشتی نام خدا را بر زبان جاری سازید و به یاد او باشید». چرا می‌گوید: در همه حال به یاد او باشید و از یاد او و نام او مدد بگیرید زیرا به مقتضای رحمتش این وسیله نجات را در اختیار شما بندگان با ایمان قرار داده و به مقتضای آمرزشش از لغزش‌های شما می‌گذرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِزْسَاء»: نگهداشتن کشتی به وسیله چیزی که آن را متوقف می‌سازد. در اینجا جمله‌ای در تقدیر می‌باشد و منظور این است که: وقتی آب فوران نمود و نوح عذاب خدا و تحقق وعده او را نگریست و کفر گرایان و سرکشان را در آستانه نابودی دید، به خاندان و همراهانش گفت: اینک سوار شوید. بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا و به نام خدا پناه برید و برکت بجوید که روان شدن این کشتی و لنگر انداختن آن به نام خداست. پاره‌ای بر آنند که منظور آیه شریفه این است که: به هنگام روان شدن کشتی و لنگر افکندن آن بگوئید: بِسْمِ اللّٰهِ (... صفحه ۳۰۴) و «ضَحَاك» می‌گوید: منظور این است که هرگاه می‌خواستند کشتی حرکت کند، «بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا» می‌گفتند و زمانی که می‌خواستند بایستند، می‌گفتند: «بِسْمِ اللّٰهِ مُرْسَاهَا» و کشتی متوقف می‌شد. (صفحه ۳۰۵)

۵۷. «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ...»

آیه

«وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اِذْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِيْنَ»

ترجمه

و او آنها را از لابلای امواجی همچون کوه‌ها حرکت می‌داد، (در این هنگام) نوح فرزندش را که در گوشه‌ای قرار داشت فریاد زد، بپسرم! همراه ما سوار شو و با کافران مباش. (۴۲ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام لحظه نهایی فرا رسید و فرمان مجازات این قوم سرکش صادر شد، ابرهای تیره و تار همچون پاره‌های شب ظلمانی سراسر آسمان را فراگرفت و آن چنان روی هم متراکم گردید که نظیرش هیچگاه دیده نشده بود، صدای غرش رعد و پرتو خیره کننده برق پی‌درپی در فضای آسمان پخش می‌شد و خبر از حادثه بسیار عظیم و وحشتناکی می‌داد. باران شروع شد، سریع و سریع‌تر شد، قطره‌های درشت و درشت‌تر شد و همانگونه که قرآن در آیه ۱۱ سوره قمر می‌گوید گویی تمام درهای آسمان گشوده شده و اقیانوسی از آب از لابلاهای ابرها فرو می‌ریزد. از سوی دیگر سطح آب زیرزمینی آن قدر بالا-آمد که از هر گوشه‌ای چشمه خروشان جوشیدن گرفت و به این ترتیب آب‌های زمین و آسمان به هم پیوستند و دست به دست هم دادند و بر سطح زمین‌ها، کوه‌ها، دشت‌ها، دره‌ها جاری شدند و به زودی سطح زمین به صورت اقیانوسی درآمد. وزش بادها امواج کوه‌پیکری روی این اقیانوس ترسیم می‌کرد و این امواج از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روی یکدیگر می‌غلتیدند. «و کشتی نوح با سرنشینانش سینه امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و هم‌چنان پیش می‌رفت نوح فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرار گرفته بود مخاطب ساخت و فریاد زد فرزندانم! با ما سوار شو و با کافران مباش» که فنا و نابودی دامت را خواهد گرفت. نوح این پیامبر بزرگ نه تنها به عنوان یک پدر، بلکه به عنوان یک مربی خستگی‌ناپذیر و پر امید، حتی در آخرین لحظه دست از وظیفه خود برنداشت به این امید که سخنش در قلب سخت فرزند اثر کند. اما متأسفانه تأثیر همنشین بد بیش از آن بود که گفتار این پدر دلسوز تأثیر مطلوب خود را ببخشد. (صفحه ۳۰۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه شریفه امواج آب‌ها به کوهها تشبیه شده‌اند و این نشانگر آن است که موجهای بسیاری بوده است که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و بر روی یکدیگر می‌غلتیدند. «حَسَن» می‌گوید: آب به اندازه‌ای بالا آمد که حدود سی متر از قله سر به آسمان کشیده کوهها بالاتر رفت و پاره‌ای نیز ارتفاع آب را پانزده متر بالاتر از قله کوهها، گفته‌اند. پاره‌ای آورده‌اند که: کشتی نوح روز یازدهم رجب حرکت کرد و به مدت شش ماه بر روی امواج آب روان بود و همه زمین را گردش کرد و در هیچ کجا توقف نکرد تا به مکه رسید؛ در آنجا هفت بار برگرد خانه خدا طواف نمود؛ چرا که آن خانه پرشکوه به خواست خدا بالاتر از زمین و آب قرار گرفته بود؛ آنگاه کشتی پس از طواف همچنان بر امواج آبها پیش رفت تا در سرزمین «موصِل» و به کوه «جودی» رسید و در روز دهم محرم در آنجا لنگر انداخت. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ وَ نوح فرزندش را که در کناری بود ندا در داد که هان ... به باور پاره‌ای منظور این است که نوح پسرش را که در نقطه‌ای دور از آنجایی که نوح و ایمان آوردگان ایستاده بود دید. اما پاره‌ای بر آنند که منظور فاصله عقیدتی و دینی است و نه مکانی. با این بیان تفسیر آیه این است که نوح فرزندش را که از دین و عقیده پدر جدا بود، اما پدر او را همراه و همدین خود می‌پنداشت، ندا داد. يَا بُنَيَّ اِذْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ. ای پسرک من! به همراه ما بر کشتی در آی و با کفر گرایان مباش. نوح در نظر داشت بدین وسیله او را سوار بر کشتی نموده و از نابودی نجات دهد. «حَسَن» در این مورد آورده است که: او با پدرش نوح نفاق گرایانه رفتار می‌کرد؛ از این رو پدر او را از ایمان آوردگان می‌پنداشت و نمی‌دانست که در دل کفر گراست. (صفحه ۳۰۷)

۵۸. «قَالَ سَأُوۡىٓ اِلٰى جَبَلٍ ...»

«قَالَ سَأُوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ»

ترجمه

گفت: به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند، گفت: امروز هیچ حافظی در برابر فرمان خدا نیست، مگر آن کس را که او رحم کند، در این هنگام موجی در میان آن دو حایل شد و او در زمره غرق‌شدگان قرار گرفت. (۴۳ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

لذا این فرزند لجوج و کوتاه‌فکر به گمان این که با خشم خدا می‌توان به مبارزه برخاست، «فریاد زد پدر برای من جوش نزن، به زودی به کوهی پناه می‌برم که دست این سیلاب به دامش هرگز نخواهد رسید و مرا در دامن خود پناه خواهد داد». نوح باز مأیوس نشد، بار دیگر به اندرز و نصیحت پرداخت شاید فرزند کوتاه‌فکر از مرکب غرور و خیره‌سری فرود آید و راه حق پیش گیرد، به او «گفت: فرزندم امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد». ... کوه که سهل است، کره زمین که سهل است، خورشید و تمام منظومه شمسی با آن عظمت خیره‌کننده‌اش در برابر قدرت لایزال او ذره بی‌مقداری بیش نیست. مگر بالاترین کوه‌ها در برابر کره زمین همچون برآمدگی‌های بسیار کوچکی که روی سطح یک نارنج قرار دارد نیست؟ همان زمینی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه باید بزرگ شود تا به اندازه کره خورشید گردد، همان خورشیدی که یک ستاره متوسط معمولی آسمان از میان میلیون‌ها میلیون ستاره در پهنه عالم خلقت است. پس چه خیال خامی و چه فکر کوتاهی که از «کوه» کاری ساخته باشد؟ در همین هنگام موجی برخاست و جلو آمد و جلوتر و فرزند نوح را همچون پر کاهی از جا کند و در لابلای خود در هم کوبید.

پنج درس تربیتی در طوفان نوح

همانگونه که می‌دانیم هدف اصلی قرآن از بیان سرگذشت پیشینیان بیان درس‌های عبرت و نکات آموزنده و تربیتی است و در همین قسمت که تاکنون از داستان نوح (صفحه ۳۰۸) خوانده‌ایم نکته‌های بسیار مهمی نهفته است که به قسمتی از آن ذیلاً اشاره می‌شود: ۱ پاکسازی روی زمین درست است که خداوند، «رحیم» و مهربان است ولی نباید فراموش کرد که او در عین حال، «حکیم» نیز می‌باشد، به مقتضای حکمتش هرگاه قوم و ملتی فاسد شوند و دعوت ناصحان و مریبان الهی در آنها اثر نکند، حق حیات برای آنها نیست سرانجام از طریق انقلاب‌های اجتماعی و یا انقلاب‌های طبیعی، سازمان زندگی آنها درهم کوبیده و نابود می‌شود. این نه منحصر به قوم نوح بوده است و نه به زمان و وقت معینی، یک سنت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملت‌ها و حتی در عصر و زمان ما و چه بسا جنگ‌های جهانی اول و دوم اشکالی از این پاکسازی باشد. ۲ مجازات با طوفان چرا؟ درست است که یک قوم و ملت فاسد باید نابود شوند و وسیله نابودی آنها هر چه باشد تفاوت نمی‌کند، ولی دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که بالاخره تناسبی میان نحوه مجازات‌ها و گناهان اقوام بوده و هست. فرعون تکیه‌گاه قدرتش را رود «عظیم نیل» و آب‌های پربرکت آن قرار داده بود و جالب این که نابودی او هم به وسیله همان شد. نمرود متکی به لشکر عظیمش بود و چنان که می‌دانیم لشکر کوچکی از حشرات او و یارانش را شکست داد. قوم نوح جمعیت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیتی همه چیز را از دانه‌های حیات‌بخش باران می‌داند، اما سرانجام همین باران آنها را از بین برد و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که چقدر

برنامه‌های الهی حساب شده است و اگر می‌بینیم انسانهای طغیانگر عصر ما در جنگ‌های جهانی اول و دوم به وسیله مدرن‌ترین سلاح‌هایشان درهم کوبیده شدند، نباید مایه تعجب ما باشد چرا که همین صنایع پیشرفته بود که تکیه‌گاه آنها در استعمار و استثمار خلق‌های مستضعف جهان محسوب می‌شد. ۳ نام خدا در هر حال و در همه جا در آیات بالا خواندیم نوح به یارانش دستور می‌دهد که نام خدا را به هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند، همه چیز به نام او و به یاد او و با استمداد از ذات پاک او باید باشد، هر حرکتی، هر توقفی، در حال آرامش و در حال طوفان، همه باید با نام او آغاز شود چرا که هر کار بی نام او (صفحه ۳۰۹) شروع شود «ابتر و بریده دم» خواهد بود. همانگونه که در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُدْكَرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ: هر کار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام خواهد بود». (۱) ذکر نام خدا نه به عنوان تشریفات، بلکه به عنوان انگیزه و هدف یعنی هر کار که انگیزه خدایی ندارد و هدفش خدا نیست ابتر است، چرا که انگیزه‌های مادی پایان می‌پذیرد ولی انگیزه‌های الهی تمام نشدنی است، هدف‌های مادی به اوج خود که رسید خاموش می‌شود، اما هدف‌های الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود. ۴ پناهگاه‌های پوشالی معمولاً هر کس در مشکلات زندگی به چیزی پناه می‌برد، گروهی به ثروتشان، گروهی به مقام و منصبشان، عده‌ای به قدرت جسمانی‌شان و جمعی به نیروی فکری‌شان، ولی همانگونه که آیات فوق به ما می‌گوید و تاریخ نشان داده، هیچ یک از اینها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومت ندارد و همچون تارهای عنکبوت که در برابر وزش طوفان قرار گیرد به سرعت درهم می‌ریزد. فرزند نادان و خیره پسر نوح پیامبر نیز در همین اشتباه بود، گمان می‌کرد کوه می‌تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد، اما چه اشتباه بزرگی؟ حرکت یک موج کار او را ساخت و به دیار عدمش فرستاد. به همین دلیل در پاره‌ای از دعاها می‌خوانیم من از خشم تو به سوی تو فرار می‌کنم «هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ» (۲) یعنی اگر پناهگاهی در برابر خشم تو باشد باز همان ذات پاک تو است و بازگشت به سوی تو، نه چیز دیگر. ۵ کشتی نجات رهایی از هیچ طوفانی بدون کشتی نجات ممکن نیست لزومی ندارد که این کشتی حتماً از چوب و آهن باشد، بلکه چه بسا این کشتی نجات یک مکتب کارساز حیات بخش مثبت است، که در برابر امواج طوفان‌های افکار انحرافی مقاومت می‌کند و پیروانش را به ساحل نجات می‌رساند. روی همین جهت در روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او یعنی ***** ۱- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۶۶۳. ۲- دعای ابو حمزه ثمالی. (صفحه ۳۱۰) امامان اهل بیت و حاملان مکتب اسلام به عنوان «کشتی نجات» معرفی شده‌اند. «حَنْشُ بْنُ مُغِيرَةَ» می‌گوید: من به همراه ابوذر کنار خانه کعبه آمدم او دست در حلقه درخانه کرد و صدا زد منم ابوذر غفاری، هر کس مرا نمی‌شناسد بشناسد. من همان جُنْدَب هستم (نام اصلی ابوذر جُنْدَب بود) من یار پیامبرم، با گوش خود شنیدم که می‌فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد نجات می‌یابد». (۱) در بعضی دیگر از طرق حدیث جمله «فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ (۲): و هر کس از آن تخلف کند غرق می‌شود» یا «مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَمَكَ (۳): هر کس از آن تخلف کند هلاک می‌شود» اضافه شده است. این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت می‌گوید به هنگامی که طوفان‌های فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می‌دهد تنها راه نجات پناه بردن به این مکتب است و ما این مسأله را به خوبی در انقلاب شکوهمند ملت ایران آزمودیم که پیروان مکتب‌های غیراسلامی در برابر طاغوت، شکست خوردند جز آن گروهی که به مکتب اسلام و اهل بیت و برنامه‌های انقلابی آنها پناه بردند. ***** ۱- ابن قتیبه دینوری که از علمای معروف اهل تسنن است این حدیث را در عیون الاخبار جلد ۱، صفحه ۲۱۱ آورده است. ۲- «معجم الکبیر» نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط). ۳- «معجم الکبیر» نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط). (صفحه ۳۱۱)

«عِصْمَت»: نگهداری و حراست. در آیه مورد بحث در اشاره به حق ستیزی و ناآگاهی آن عنصر خیره سر و سرنوشت شوم کفر و انحراف او، منطق کودکانه او را ترسیم می‌کند که در برابر خیرخواهی و دعوت پدرش گفت: قَالَ سَيَأْوِي إِلَيَّ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ پدر! نگران سرنوشت من مباش؛ من به زودی به یکی از کوهها و پناهگاه‌هایی که بر فراز کوه است پناه می‌برم تا مرا در امان نگهدارد و از خطر غرق شدن حفظ کند. نوح در ادامه خیرخواهی خویش گفت: پسر من! امروز چیزی نمی‌تواند کسی را از عذاب خدا حفظ کند، مگر آن کس که خدا او را به وسیله ایمانش مورد مهر و رحمت قرار دهد. پس بیا و به خدای یکتا ایمان آورده و روی توبه به بارگاه او بیاور تا بر تو رحمت آورد. و آنگاه بود که موجی کوه‌آسا میان آن پدر دلسوز و نگران و آن فرزند خیره‌سر حایل گردید و او به همراه همه تبهکاران غرق شد. (صفحه ۳۱۲)

۵۹. آیه (پایان ماجرای طوفان نوح)

اشاره

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و گفته شد ای زمین آبت را فرو بر و ای آسمان خودداری کن و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی پهلو گرفت و (در این هنگام) گفته شد: دور باد قوم ستمگر. (۴۴ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سرانجام امواج خروشان آب همه جا را فراگرفت، آب بالا و بالاتر آمد، گنهکاران بی‌خبر به گمان این که یک طوفان عادی است به نقاط مرتفع و برآمدگی‌ها و کوه‌های زمین پناه بردند، اما آب از آن هم گذشت و همه جا در زیر آب پنهان شد، اجساد بی‌جان طغیانگران و باقی مانده خانه‌ها و وسایل زندگانشان در لابلای کف‌ها روی آب به چشم می‌خورد. نوح زمام کشتی را به دست خدا سپرده، امواج کشتی را به هر سو می‌برد در روایات آمده است که شش ماه تمام (از آغاز ماه رجب تا پایان ذی‌الحجه و به روایتی از دهم ماه رجب تا روز عاشورا) این کشتی سرگردان بود (۱) و نقاط مختلفی و حتی طبق پاره‌ای از روایات سرزمین مکه و اطراف خانه کعبه را سیر کرد. سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد. آیه فوق چگونگی این فرمان و جزئیات و نتیجه آن را در عبارات بسیار کوتاه و مختصر و در عین حال فوق‌العاده رسا و زیبا در ضمن شش جمله بیان می‌کند و می‌گوید: «به زمین دستور داده شد، ای زمین آبت را در کام فرو بر» (وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ). «و به آسمان دستور داده شد ای آسمان دست نگهدار» (وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي). «و آب فرو نشست» (وَغِيضَ الْمَاءِ). «و کار پایان یافت» (وَقُضِيَ الْأَمْرُ). «و کشتی بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت» (وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ). «در این هنگام گفته شد: دور باد قوم ستمگر» ۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۱۶۴ «قرطبی» جلد ۵، صفحه ۳۲۶۹. (صفحه ۳۱۳) ستمگر» (وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ). تعبیرات آیه فوق به قدری رسا و دلنشین و در عین کوتاهی گویا و زنده و با تمام زیبایی آن قدر تکان دهنده و کوبنده است که به گفته جمعی از دانشمندان عرب این آیه «فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین» آیات قرآن محسوب می‌شود، هر چند همه آیات قرآن در سرحد اعجاز از فصاحت و بلاغت است. شاهد گویای این سخن همان است که در روایات و تواریخ اسلامی می‌خوانیم که گروهی از کفار قریش، به مبارزه با قرآن برخاستند و تصمیم گرفتند آیاتی همچون آیات قرآن ابداع کنند، علاقمندانشان برای مدت چهل روز بهترین غذاها و مشروبات مورد علاقه آنان را برایشان تدارک دیدند، مغز گندم خالص، گوشت گوسفند و شراب کهنه تا با خیال راحت به ترکیب جمله‌هایی همانند

قرآن پردازند. اما هنگامی که به آیه فوق رسیدند، چنان آنها را تکان داد که بعضی به بعض دیگر نگاه کردند و گفتند این سخنی است که هیچ کلامی شبیه آن نیست و اصولاً شباهت به کلام مخلوقین ندارد، این را گفتند و از تصمیم خود منصرف شدند و مأیوسانه پراکنده گشتند. (۱)

«جودی» کجا است؟

بسیاری از مفسران گفته‌اند جودی که محل پهلو گرفتن کشتی نوح در آیه فوق معرفی شده کوه معروفی است در نزدیکی موصل. (۲) بعضی دیگر از مفسرین آن را کوهی در حدود شام و یا نزدیک «آمد» و یا در شمال عراق دانسته‌اند. در کتاب مفردات راغب آن را کوهی در میان موصل و الجزیره (نام منطقه‌ای است در شمال عراق و آن غیر از الجزایر و الجزیره معروف امروز است) بعید نیست که همه اینها به یک معنی بازگردد زیرا «موصل» و «آمد» و «جزیره» همه جزء مناطق شمالی عراق و نزدیک شام می‌باشند. بعضی دیگر از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از جودی هر کوه و زمین محکمی است، یعنی کشتی نوح بر یک زمین محکم که برای پیاده شدن سرنشینانش آماده بود پهلو گرفت، ولی مشهور و معروف همان معنی اول است. * * * * * ۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۱۶۵، «روح المعانی»، جلد ۱۲، صفحه ۵۷. ۲- «مجمع البیان»، «روح المعانی» و «قرطبی» ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۱۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«بَلْع»: فرو بردن چیزی از راه دهان به درون، یا بلعیدن. «اِقْلَاع»: ریشه کن ساختن چیزی که اثری از آن برجای نماند.

فرو نشستن طوفان نوح

در این آیه آفریدگار هستی در اشاره به فرمان خود برای فرو نشستن طوفان می‌فرماید: وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ سرانجام فرمان پایان طوفان فرا رسید و خدا به زمین دستور داد که: هان ای زمین، آب خود را که از چشمه‌سارها جوشیده است فرو بر، تا دیگر بر روی تو آبی نماند. با این فرمان زمین در کمترین مدت ممکن آب خود را بلعید.

وَا سَمَاءُ اَقْلَعِي

و به آسمان نیلگون نیز فرمان داده شد که: هان ای آسمان، تو هم از ریزش باران خودداری کن. این جمله نیز نشانگر آن است که ابرها به یک سو رفتند و باران به سرعت قطع شد.

و غِيضَ الْمَاءِ

و آب فرو نشست و به درون زمین فرو رفت و بدین سان زمین آب خود و آبی را که از آسمان فرود آمده بود، همه را بلعید و در خود فرو برد؛ چرا که خدا اینگونه خبر داده است. برخی بر آنند که زمین تنها آب خود را فرو برد و آبی که از آسمان فرو ریخته بود، به صورت رودخانه‌ها و دریاها در آمد؛ چرا که خدا می‌فرماید: هان ای زمین آب خود را فرو بر. این بیان از امامان نور نیز روایت شده است.

وَقُضِيَ الْأَمْرُ

(صفحه ۳۱۵) و فرمان در مورد نابودی کفرگرایان و بیداد پیشگان انجام شد و به باور برخی و فرمان در مورد نجات نوح و همراهان باایمان او به انجام رسید.

وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى

و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت. «ابو مُسَلَّم» بر آن است که «جودی» به مفهوم هر کوه بلند و هر زمین سختی است و در کتاب «الْبُيُوتَةُ» از حضرت رضا علیه السلام آورده است که فرمود: نوح تا پایان طوفان به فرمان خدا در کشتی ماند و آنگاه کشتی را برای لنگر انداختن به حال خود رها کرد که در این هنگام خدا به کوهها ندا داد که کشتی نوح را بر شانه کدامین شما قرار دهم؟ همه کوهها گردن کشیدند اما کوه «جودی» که در منطقه «موصل» بود فروتنی کرد و خدا کشتی را به سوی آن کوه هدایت فرمود و بر شانه‌های آنان لنگر انداخت. وَقِيلَ بُعِدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. و خدا فرمود: دور باد مردم بیداد پیشه از رحمت و مهر خدا. به بیان دیگر، خدا بیدادگران را از رحمت خود دور گرداند؛ چرا که آنان با حق ستیزی و گمراهی خویش، خود را به هلاکت افکندند و به باور پاره‌ای ممکن است این سخن از فرشتگان یا نوح یا ایمان آوردگان به خدا باشد که چنین گفتند. گفتنی است که در آیه مبارکه جلوه‌های زیبا و بدیعی از فصاحت و بلاغت یا زیبایی قالب و مفاهیم جلوه گر است که سخن انسان نه تنها هرگز نمی‌تواند به پای آن برسد که نمی‌تواند به آن نزدیک هم بشود. برای نمونه: در آیه شریفه با اینکه روی سخن با زمین و آسمان است، به صورت فرمان آمده است تا اقتدار بیشتری را برساند. در مرحله دوم، هماهنگی در مفهوم و محتوا و تألیف سخن در اوج زیبایی و شکوه است به گونه‌ای که هر ادیب و اندیشمندی را به حیرت می‌کشد. افزون بر آن حسن بیان و لطافت تعبیر در ترسیم وضعیت و تصویر صحنه غوغا می‌کند. (صفحه ۳۱۶) و دیگر اینکه گزیده گویی، فشرده گویی، زیباگویی و نکات دلنشین بسیاری که تنها آگاهان و آشنایان آنها را می‌یابند و احساس می‌کنند در آغاز تا پایان داستان بویژه در این آیه شریفه جلوه گر است. در این مورد آورده‌اند که: گروهی از کفرگرایان عرب بر آن شدند تا چیزی به سان قرآن بسازند و به میدان بیاورند؛ از این رو چهل روز بهترین غذاها همچون: نان سفید از مغز گندم، گوشت بزّه و شراب ناب برای خود اختصاص دادند تا ذهن و هوش خود را صاف و آماده کار سازند، اما هنگامی که برای آغاز کار بر گرد هم نشستند، این آیه شریفه را برای آنان آوردند و آنان با خواندن آیه مورد بحث گفتند: شگفتا از این سخن بلند و زیبا، این سخن به گفتار انسانها شباهت ندارد و نمی‌توان به سان آن آورد؛ و از پی آن با یأس و سرافکنندگی از کار خود دست برداشته و منصرف شدند. (صفحه ۳۱۷)

۶۰. آیه (سرگذشت دردناک فرزند نوح)

اشاره

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ نوح به پروردگارش عرض کرد پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کننده‌گان برتری. (۴۵ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

وقتی نوح فرزند خود را در میان امواج دید، عاطفه پدری به جوش آمد و به یاد وعده الهی درباره نجات فرزندش افتاد، رو به

در گاه خدا کرد و گفت: «پروردگارا! فرزندم از اهل من و خاندان من است و تو وعده فرمودی که خاندان مرا از طوفان و هلاکت رهایی بخشی و تو از همه حکم کنندگان برتری و در وفای به عهد از همه ثابت‌تری». این وعده اشاره به همان چیزی است که در آیه ۴۰ همین سوره آمده است، آن جا که می‌فرماید: «قُلْنَا اخْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ: ما به نوح فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت بر کشتی سوار کن و هم‌چنین خانواده خود را جز آن کسی که به فرمان خدا محکوم به نابودی است». نوح چنین فکر می‌کرد که منظور از جمله «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» تنها همسر بی‌ایمان و مشرک او است و فرزندش کنعان جزء آنها نیست و لذا چنین سخنی را به پیشگاه خدا عرضه داشت.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی در خواست نوح را در مورد فرزندش ترسیم می‌کند که رو به بارگاه خدا کرد و گفت: اگر پسر من از کسانی است که درخور نجات است و از کسانی است که وعده نجات آنان را فرموده‌ای، اینک او را نجات بخش. (صفحه ۳۱۸)

۶۰. «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ ...»

آیه

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»

ترجمه

فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست او عمل غیر صالحی است، بنابراین آن چه را از آن آگاه نیستی از من مخواه، من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی. (۴۶ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

چرا پسر نوح، عمل غیر صالح بود؟

گاهی انسان در انجام یک کار آن چنان پیش می‌رود که گویا عین آن عمل می‌شود. در ادبیات زبان‌های مختلف به هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می‌شود، مثلاً گفته می‌شود فلان کس سراپا عدل و سخاوت است و فلان شخص سراپا دزدی و فساد است، گویی آن چنان در آن عمل غوطه‌ور گشته که ذات او عین آن عمل گشته است. این پیامبرزاده نیز آن قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرستشان غوطه‌ور گشت که گویی وجودش تبدیل به یک عمل غیر صالح شد. بنابراین تعبیر فوق در عین این که بسیار کوتاه و مختصر است، گویای واقعیت مهم در مورد فرزند نوح می‌باشد، یعنی ای نوح اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود، امکان شفاعت درباره او می‌رفت، اما اکنون که سراپا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست اصلاً حرفش را نزن. جمله «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» در واقع به منزله علت است برای «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» یعنی این که می‌گویم از اهل تو نیست برای آن است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته است هر چند نسب او با تو پیوند دارد.

آنجا که پیوندها گسسته می‌شود؟

آیه فوق یکی دیگر از عالی‌ترین درس‌های انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می‌کند، درسی که در مکتب‌های مادی مطلقاً مفهومی ندارد اما در یک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است. پیوندهای مادی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتب‌های آسمانی همیشه تحت الشعاع (صفحه ۳۱۹) پیوندهای معنوی است. در این مکتب نور چشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد. آن جا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دورافتاده که نه از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه از قریش و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف «سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ» «سلمان از خانواده ما است» جزء خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح بر اثر گسستن پیوند مکتبیش با پدر، آن چنان طرد می‌شود که با «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» روبرو می‌گردد. ممکن است چنین مسأله مهمی برای آنها که مادی می‌اندیشند گران آید اما این واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می‌خورد. به همین دلیل در احادیث اهل‌بیت: درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می‌گذارند و اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه‌های عملی اهل‌بیت: در زندگانی آنها دیده نمی‌شود جمله‌های صریح و تکان دهنده‌ای می‌خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است. از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: «مردم این آیه را چگونه تفسیر می‌کنند» «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» یکی از حاضران عرض کرد: «بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود» امام فرمود: «كَلَّا- لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ وَ لَكِنْ لَمَّا عَصَى اللّٰهَ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ كَذٰلِكَ مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللّٰهَ فَلَيْسَ مِنَّا: نه چنین نیست، او به راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از ما نیستند». (۱)

مسلمانان مطرود چه کسانی هستند؟

بی‌مناسبت نیست که با الهام از آیه فوق اشاره به قسمتی از احادیث اسلامی کنیم که آنها نیز گروه‌های زیادی را که ظاهراً در زمره مسلمانان و یا پیروان مکتب ****۱- «تفسیر صافی»، ذیل آیات فوق. (صفحه ۳۲۰) اهل‌بیت هستند، مطرود دانسته و آنان را از صف مؤمنان و شیعیان خارج می‌سازد: ۱ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ عَشَّ مُسْرِئًا فَلَيْسَ مِنِّي: آن کس که با برادران مسلمانش تقلب و خیانت کند از ما نیست». (۱) ۲ امام صادق می‌فرماید: «لَيْسَ بَوْلِي لِي مَنْ أَكَلَ مَالَ مُؤْمِنٍ حَرَامًا: کسی که مال مؤمنی را به گناه بخورد، دوست من نیست». (۲) ۳ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَلَا وَ مَنْ أَكَرَمَهُ النَّاسُ اتَّقَاءَ شَرِّهِ فَلَيْسَ مِنِّي: بدانید کسی که مردم را به خاطر اجتناب از شرش گرامی دارند از من نیست». ۴ امام فرمود: «لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ: کسی که به مردم ستم می‌کند شیعه ما نیست». ۵ امام کاظم فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ: کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست». (۳) ۶ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ: کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می‌زند ای مسلمانان به دادم برسید و کمک کنید، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید مسلمان نیست». (۴) ۷ امام باقر به یکی از یارانش به نام جابر فرمود: «وَ أَعْلَمُ يَا جَابِرُ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَ لِيَا حَتَّى لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَ قَالُوا أَنْتَ رَجُلٌ سُوءٌ لَمْ يَخْزُنْكَ ذَلِكَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسْرُكْ ذَلِكَ وَ لَكِنْ اِعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى كِتَابِ اللّٰهِ: ای جابر! بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که اگر تمام اهل شهر تو جمع شوند و بگویند تو آدم بدی هستی غمگین نشوی و اگر همه بگویند تو آدم خوبی هستی خوشحال نشوی، بلکه خود را بر کتاب خدا قرآن عرضه داری و ضوابط خوبی و بدی را از آن بگیری و بعد بینی از کدام گروهی». (۵) این احادیث خط بطلان بر پندارهای کسانی که تنها به اسم ****۱- «سفینة البحار»، جلد ۲، صفحه ۳۱۸. ۲- «وسایل»، جلد ۱۲، صفحه ۵۳. ۳- «بحار»، جلد ۱۵، (طبع قدیم) بخش اخلاق. ۴- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۶۴. ۵- «سفینة البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۹۱. (صفحه ۳۲۱) قناعت می‌کنند و از عمل و ارتباط

مکتبی در میان آنها خبری نیست می‌کشد و به وضوح ثابت می‌کند که در مکتب پیشوایان الهی آنچه اصل اساسی و زیربنایی است، همان ایمان به مکتب و عمل به برنامه‌های آن است و همه چیز باید با این مقیاس سنجیده شود. (صفحه ۳۲۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

در پاسخ آن حضرت کلام آمد که: قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ هان ای نوح! بی‌گمان او از خاندان عقیدتی و دینی تو نیست. در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «ابن عباس»، «جُبَّائِي»، «عِكْرَمَه»، «سعید بن جبیر» و ... او پسر نوح بود و مفهوم آیه شریفه این است که: این پسر از زمره خاندان تو، که وعده نجات آنان را دادیم نیست؛ چرا که خدا همان جایی که وعده نجات خاندان نوح را داد، آن کسانی را که در خور نجات و رستگاری نبودند استثنا کرد و در مورد آنان فرمود: و کسانی که ایمان آورده‌اند با خود ببر، جز آن کسانی که پیشتر در مورد آنان سخن رفت. إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ (۱ ... ۲) اما به باور برخی منظور این است که: او از خاندان عقیدتی و پیرو دین و آیین تو نیست و کفرگرایی او باعث بیگانگی او از خاندان توست. یادآوری می‌گردد که این آیه به سان این روایت است که سلمان را با اینکه به ظاهر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، از آنان معرفی می‌کند؛ چرا که بر دین و آیین آنان است. «سَلِمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ». (۲) و از حضرت رضا علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: خدا به نوح فرمود: او از خاندان تو نیست؛ چرا که او با نوح از نظر عقیده مخالف بود و در برابر، کسانی را که پیرو او بودند از خاندان او شمرد و ادامه آیه شریفه روشنگر این دیدگاه است که می‌فرماید: او دارای عملکردی ناپسند و ناشایسته است. ۳ از پاره‌ای چون «مُجَاهِد» آورده‌اند که او در حقیقت پسر نوح نبود، بلکه ثمره خیانت زن گمراه نوح بود و آن حضرت بدون آگاهی از حقیقت در این مورد، گفت: پروردگارا، این پسر من است. امّا خدای دانا و توانا با بیان این جمله که فرمود: او ۱. آیه ۲. ۴۰. ۲. مُسْتَدْرَك حاکم، ج ۳، ص ۵۹۸؛ الْمُعْجَم الْكَبِير، طبرانی ج ۶، ص ۲۱۳. (صفحه ۳۲۳) از خاندان تو نیست، پرده از روی کار برداشت و خیانت همسرش را به آگاهی او رسانید. به باور ما این دیدگاه ضعیف است؛ چرا که این دیدگاه با قرآن ناسازگار است که در آن نوح او را فرزند خود خواند و نادى نُوحِ ابْنُهُ. افزون بر این، نسبت دادن چنین چیزی به پیامبران خدا، گناه و نارواست و آنان از این نسبت‌های ناروا پاک و بدورند و خدا ضمن پاک شمردن مقام و شخصیت آنان از این نسبت‌های ناروا و حتی مطالب کمتر و کوچکتری که باعث نفرت مردم از آنان گردد وجود آنان را پاک و پاکیزه ساخته است. از «ابن عباس» آورده‌اند که: زنان پیامبران، خیانتکار نبودند و منظور از خیانت همسر نوح این بود که به نوح نسبت ناروای دیوانگی می‌داد و خیانت زن لوط (۱) آن بود که با راه و رسم آن پیامبر خدا مخالفت می‌ورزید و آمدن میهمانان او را به آگاهی مردم گمراه می‌رسانید.

یک پرسش و پاسخ در خصوص هشدار خدا به نوح علیه‌السلام

چرا در آیه مورد بحث، خدا به پیامبرش هشدار می‌دهد که چیزی را که به آن دانش و آگاهی نداری از من مخواه و این شیوه سخن با دیدگاهی که هر گونه گفتار و رفتار نازیبا را از پیامبران نفی می‌کند و اشتباه و لغزش را زینده آنان نمی‌داند، ناسازگار است، بر این اساس جای طرح این پرسش است که اگر پیامبران از هر لغزش و اشتباهی پاک و پاکیزه‌اند، این هشدار چرا؟ که خدا به نوح می‌فرماید: پس چیزی را که از آن آگاهی نداری از من مخواه؟ و چگونه او در پاسخ می‌گوید: رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْئَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ (۲ ... ۲) پروردگارا، من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم. در پاسخ باید گفت: به باور مفسران مانعی ندارد که خدا پیامبرش را از طرح درخواستی که از آن آگاهی کامل نداشته است باز دارد و او نیز از

اندیشه طرح چنین تقاضایی به خدا پناه برد. ۱. سوره تحریم، آیه ۱۰. ۲. سوره هود، آیه ۴۷. (صفحه ۳۲۴) این آیه نظیر همان چیزی است که به طور قضیه شرطیه به پیامبر گرامی هشدار داده می‌شود که: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ» (... ۱) و به راستی که به تو و کسانی که پیش از تو بودند وحی گردید که: اگر شرک ورزی، عملکردت تباہ شده و از زیانکاران خواهی شد. با این بیان می‌توان گفت که نوح چنین درخواستی نکرده و به مجرد اندیشه طرح آن، خدا به او هشدار داده است. افزون بر آن می‌توان گفت که درخواست آن حضرت از بارگاه خدا، مشروط به خواست او و مصلحت او بود و نه به طور قطع و غیر مشروط: و هنگامی که خدا روشنگری فرمود که در نجات او مصلحتی نیست و او درخور کیفر است، نوح از درخواست خود به خدا پناه برد و گذشت و پاسخ خدا نیز هماهنگ با درخواست نوح آمده است. إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّيْ أَعْظَمَكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ. او دارای کردار و عملکردی ناپسند و ناشایسته است: از این رو چیزی را که به آن علم نداری از من درخواست مکن و اندرزت می‌دهم که مبدا از مردم نادان باشی. ۱. سوره زمر، آیه ۶۵. (صفحه ۳۲۵)

۶۲. «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ...»

آیه

«قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

ترجمه

عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم و هرگاه مرا نبخشی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. (۴۷ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

با توجه به گفتار نوح در آیه قبلی و پاسخی که خداوند به او داد این سؤال پیش می‌آید که چگونه نوح توجه به این مسأله نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست. پاسخ این سؤال را می‌توان از این راه داد، که این فرزند وضع کاملاً مشخصی نداشته، گاهی با مؤمنان و گاهی با کافران بود و چهره منافق گونه او، هر کس را ظاهراً به اشتباه می‌انداخت. به علاوه احساس مسئولیت شدیدی که نوح در رابطه با فرزندش می‌کرد و عشق و علاقه طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد و پیامبران نیز از این قانون مستثنی نیستند، سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند بکند. اما به محض این که از واقعیت امر آگاه شد، فوراً در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد، هر چند گناهی از او سرزده بود، اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می‌کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، همین ترک اولی برای او با آن شخصیت، بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد و از اینجا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می‌شود که مگر انبیاء گناه می‌کنند که تقاضای آمرزش نمایند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

وَاللَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ. و اگر مرا نیامرزی و به من رحمت نیاوری از زیانکاران خواهم شد. (صفحه ۳۲۶) این سخن را نیز نوح از شدت فروتنی و عشق به بارگاه خدا بیان داشت و گرنه از او لغزش و گناهی سر نزده بود. (صفحه ۳۲۷)

۶۳. آیه (سعادت و شقاوت افراد در آخرت نتیجه اعمال آنها در دنیا است)

اشاره

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اجازه او سخن نمی گوید گروهی از آنها شقاوتمندند و گروهی سعادت‌مند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت). (۱۰۵ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَعِيدٌ» از ماده «سعادت» به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و «شَقِيٌّ» از ماده «شقاوت» به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است. گاه چنین تصور می شود این آیه که دلیل بر سخن گفتن مردم در آن روز به اجازه پروردگار است، با آیاتی که مطلقاً نفی تکلم می کند منافات دارد، مانند آیه ۶۵ سوره یس: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: امروز بر دهان آنها مهر می نهیم و به جای آن دستهایشان سخن می گویند و پاهایشان گواهی می دهند به کارهایی که انجام داده‌اند» و در آیه ۳۵ سوره مرسلات می خوانیم: «هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ: امروز روزی است که آنها سخن نمی گویند». بهتر آن است که در پاسخ سؤال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوییم که بسیاری از مفسران گفته‌اند و آن این که: مردم در آن روز مراحل مختلفی را می پیمایند که هر مرحله ویژگی‌هایی دارد، در پاره‌ای از مراحل هیچگونه پرسش و سؤالی از آنها نمی شود و حتی مهر بر دهانشان می نهند، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده‌اند با زبان بی‌زبانی سخن می گویند، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشته می شود و به اذن خداوند به سخن می آیند و به گناهان خود اعتراف می کنند و خطاکاران یکدیگر را ملامت می نمایند بلکه سعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند. به هر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده می گوید: «گروهی در آن جا شقی و گروهی سعیدند، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند» (فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ). سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند که در لابلای انواع نعمت‌ها جای آنها است و شقاوت‌مندان همان بدکارانی هستند که (صفحه ۳۲۸) در دل دوزخ در انواع مجازات‌ها گرفتارند. این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیت انسان در دنیا نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«شِقَاءٌ»: تیره بختی و نیک بختی ضد آن است.

چگونگی سخن گفتن مردم در روز رستاخیز

از آیه مورد بحث چنین دریافت می گردد که در روز رستاخیز، تنها به اذن و فرمان او سخن گفته می شود و نه بدون اجازه او؛ در حالی که از آیات دیگری دریافت می گردد که در آن روز کسی سخن بر زبان نمی آورد و از کسی پرس و جو نمی شود. برای نمونه: قرآن در این مورد می فرماید: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤَدُّنَ لَهُمْ فَيْعَتِدِرُونَ (۱) روز رستاخیز، روزی است که مردم، دم نمی زنند و به آنان اجازه داده نمی شود تا پوزش بخواهند. و نیز می فرماید: در آن روز هیچ انس و جنی از گنااهش پرسیده نشود. فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (۲) و نیز می فرماید: و آنان را بازداشت کنید که خودشان مسئولند. وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۳) و آیات دیگری که همین مفهوم و پیام را دارد. اینک جای طرح این پرسش است که آیا این دسته از آیات با آیه مورد بحث ناسازگار

نیستند؟ در این مورد سه پاسخ آمده که هر سه جالب است: ۱ روز رستاخیز، گذرگاه‌ها و توفق‌گاه‌های گوناگونی دارد که در برخی از آنها به مردم اجازه سخن داده می‌شود و در برخی اجازه داده نمی‌شود و هر کدام از این دو ۱. سوره مُزَسِّلَات، آیه ۳۵-۳۶. ۲. سوره رحمن، آیه ۳۹-۳. سوره صافات، آیه ۲۴. (صفحه ۳۲۹) گروه از آیات ناظر به برخی از ایستگاه‌ها و گذرگاه‌های روز رستاخیز است. ۲ و به باور پاره‌ای دیگر، آن گروه از آیات که می‌فرماید: در آن روز سخن نمی‌گویند و یا به آنان اجازه سخن داده نمی‌شود، منظور این است که از روی منطق و استدلال سخن نمی‌گویند و گرنه در آنجا و آن روز بزرگ، گناهکاران در مورد گناهان خویش زبان به اعتراف می‌گشایند و یکدیگر را سرزنش می‌کنند و هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد، اما هیچ یک از اینها گفتار حساب شده و منطقی نیست و می‌توان گفت هیچ کدام سخن درستی نمی‌گویند و زمانی که انسان سخن درستی برای گفتن نداشته باشد و درست نگوید، همانند آن است که هرگز نگفته است. پیام این آیات، به سان سخن کسی است که به گوینده بی‌منطقی می‌گوید: شما چیزی نیاوردی و چیزی نگفتی. و نظیر آیات مورد اشاره، آن آیاتی است که مردم بیگانه از خرد و بینش را که در آیات قدرت خدا آن گونه که باید نمی‌اندیشند و تدبّر و تفکر نمی‌کنند، کور و کر و گنگ می‌شمارد: «صُمُّ بُكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ.» (۱) ۳ در مورد آیاتی نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید: در آن روز هیچ انسان و پری از گناهش مورد پرسش قرار نمی‌گیرد، (۲) نیز، باید توجه داشت که معنای آیه این است که: آری از آنان برای شناخت ماهیت و گناهانشان پرسش نمی‌شود؛ چرا که خدای دانا و آگاه از نیت‌ها و کارهای آنان آگاه است و نیازی به پرسش و پاسخ نیست، بلکه پرسش و بازخواست از آنان، به خاطر نکوهش و سرزنش آنان انجام می‌گیرد، که در آیه شریفه می‌فرماید: آنان را بازداشت کنید که آنان مسؤولند. (۳) به بیان دیگر می‌توان گفت: قرآن شریف پرسش به منظور شناسایی را نفی می‌کند، اما به منظور نکوهش و سرزنش را هرگز؛ و با این بیان هیچ ناسازگاری و تناقضی در میان آیات نیست. در ادامه آیه شریفه آفریدگار هستی خبر می‌دهد که آنان در روز رستاخیز به ۱. سوره بقره، آیه ۱۸. ۲. سوره رحمن، آیه ۳۹-۳. سوره صافات، آیه ۲۴. (صفحه ۳۳۰) دو دسته تقسیم می‌گردند:

تیره‌بختان روز رستاخیز

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ. پاره‌ای از آنان تیره‌بخت خواهند بود و پاره‌ای نیکبخت، که گروه نخست درخور کیفر و عذابند و گروه دوم درخور پاداش و ثواب. یادآوری می‌گردد که شقاوت یا تیره‌بختی باعث عذاب و کیفر تیره‌بختان می‌گردد، همانگونه که سعادت و نیکبختی باعث ارزانی شدن نعمت‌ها به نیکبختان است. با این بیان، انسان تیره‌بخت آن کسی است که به خاطر عملکرد زشت و ظالمانه‌اش در نافرمانی خدا تیره‌بخت گردیده و انسان نیکبخت آن کسی است که در راه فرمانبرداری خدا و به خاطر انجام کارهای شایسته، به اوج نیکبختی پر کشیده است. در آیه شریفه، ضمیر «مِنْهُمْ» به واژه «النَّاس» (۱) که در آیه پیش است باز می‌گردد؛ گرچه پاره‌ای بر آنند که به واژه «نَفْس» (۲) که اسم جنس است باز می‌گردد. ۱. آیه ۱۰۳. ۲. آیه ۱۰۵. (صفحه ۳۳۱)

۶۴. «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَنِي ...»

آیه

«فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَنِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيْقٌ»

ترجمه

اما آن‌ها که شقاوت‌مند شدند در آتش‌اند و برای آنها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و بازدم) است. (هود / ۱۰۶) خالِدِينَ فِيهَا ما

دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین بر پاست، مگر آن چه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می‌دهد. (۱۰۷/هود) وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٍ اما آنها که سعادت‌مند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، مادام که آسمانها و زمین برپاست مگر آن چه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی. (۱۰۸/هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بחי پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن

«زَفِير» به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توأم باشد و «شَهِيْق» ناله توأم با فرو بردن نفس است. این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می‌دهند، ناله‌ای که تمام وجود آنها را پر می‌کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است. باید توجه داشت که «زَفِير» و «شَهِيْق» هر دو مصدرند و زفیر در اصل به معنی بار سنگین بر دوش گرفتن است و چون چنین کاری سرچشمه آه و ناله می‌شود به آن زفیر گفته می‌شود و شهیق در اصل به معنی طولانی بودن است همانگونه که به کوه بلند «جَبَلٌ شَاهِقٌ» می‌گویند و سپس به ناله‌های طولانی اطلاق شده است. بعضی خواسته‌اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند در حالی که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می‌کند که سعادت و شقاوت اکتسابی است، زیرا می‌گوید: «أَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا» (آنها که شقاوت‌مند شدند) و یا می‌گوید: «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا» (آنها که سعادت‌مند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می‌بایست گفته شود «أَمَّا الْأَشْقِيَاءُ وَأَمَّا السَّعِدَاءُ» و مانند آن و از این جا (صفحه ۳۳۲) روشن می‌شود آن چه در تفسیر فخر رازی آمده که «در این آیات خداوند از هم‌اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادت‌مندند و گروهی شقاوت‌مند و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می‌داند سرانجام در قیامت سعید و یا شقی خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند، والا-لازم می‌آید که خبر دادن خداوند کذب و علمش جهل شود و این محال است...» به کلی بی‌اساس است. این همان ایراد معروف «علم خدا» در مسأله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن این که: اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است، این آیات می‌گوید: در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادت‌مند و گروهی به خاطر اعمالشان شقاوت‌مند و خدا می‌داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می‌نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می‌نهند بنابراین به عکس آن چه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می‌کنند. شاهد سخن این که آیات فوق به دنبال داستانهای اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آنها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت و آلودگی به مفساد شدید اخلاقی و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازات‌های دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستانها را بازگو می‌کند. اصولاً اگر ما، آن چنان که فخر رازی و همفکرانش می‌پندارند، محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم و بدون اراده به بدی‌ها و نیکی‌ها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود. آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤاخذه و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی‌فایده یا ظالمانه محسوب می‌گردد. آنها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را، جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتاب‌ها از این مسلک طرفداری می‌کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده‌ای ندارند، به همین دلیل اگر به حقوق آنها تجاوزی شود (صفحه ۳۳۳) متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می‌دانند و هرگز حاضر نیستند به

عنوان این که او مجبور به انجام این کار است از وی صرف نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه ببندارند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است. به هر حال هیچ جبری مسلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پایبند باشد بلکه برخوردش با تمام انسانها برخورد با افراد آزاد و مسؤول و مختار است. تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاه‌ها و دستگاه‌های قضایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند. تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز به طور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که انسان با میل و اراده خود کار می‌کند و با تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات و کج اندیشی‌ها برکنار ساخت. جالب این که در آیات فوق «شَقُوا» به عنوان فعل معلوم «سِعِدُوا» به عنوان فعل مجهول آمده است. این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه شقاوت را با پای خود می‌پیماید، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می‌شود که گام‌های نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته‌اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده‌اند.

اسباب سعادت و شقاوت

سعادت که گم شده همه انسانها است و هر کس آن را در چیزی می‌جوید و در جایی می‌طلبد به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه و نقطه مقابل آن شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از: نامساعد بودن شرایط پیروزی و پیشرفت و تکامل است. بنابراین هر کس از نظر شرایط روحی، جسمی، خانوادگی، محیط و فرهنگ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدف‌های والا در اختیار داشته باشد به سعادت نزدیک‌تر یا به تعبیر دیگر سعادتمندتر است و هر کس گرفتار کمبودها، نارسایی‌ها، از جهات بالا بوده باشد شقاوتمند و (صفحه ۳۳۴) بی‌بهره از سعادت خواهد بود. ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت، اراده و خواست خود انسان است، او است که می‌تواند وسایل لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه‌اش فراهم سازد و او است که می‌تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود. در منطق انبیاء سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات انسان باشد و حتی نارسایی‌های محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصمیم و اراده خود انسان، قابل تغییر و دگرگونی است، مگر این که ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم و او را محکوم شرایط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر به طور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است. جالب این که در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آنها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسأله مهم، آشنا می‌سازد و به جای این که برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنت‌های غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد و مسائل بی‌اساسی را اسباب سعادت و شقاوت می‌پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت. به عنوان نمونه به چند حدیث پرمعنی زیر توجه فرمایید: ۱ امام صادق از جدش امیرمؤمنان علی چنین نقل می‌کند: «حَقِيقَةُ السَّعَادَةِ أَنْ يَخْتِمَ لِلرَّحِيلِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَ حَقِيقَةُ الشَّقَاوَةِ أَنْ يَخْتِمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاوَةِ: حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادت‌مندانانه پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شقاوت‌مندانانه خاتمه یابد.» (۱) این روایت با صراحت می‌گوید مرحله نهایی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیانگر سعادت و شقاوت او است و به این ترتیب سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می‌کند و انسان را در گرو اعمالش می‌گذارد و راه بازگشت را در **** * ۱- «نور الثقلین» جلد ۲، صفحه ۳۹۸. (صفحه ۳۳۵) تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می‌داند. ۲ در حدیث دیگری از علی می‌خوانیم: «السَّعِيدُ مَنْ وُضِعَ بِغَيْرِهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَ عُرْوَرِه: سعادت‌مند کسی است که

از سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوت‌مند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد». (۱) این سخن علی نیز تأکید مجددی است بر اختیاری بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می‌کند. ۳ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَرْبَعٌ مِنْ أَسْبَابِ السَّعَادَةِ وَأَرْبَعٌ مِنَ الشَّقَاوَةِ فَالْأَرْبَعُ الَّتِي مِنَ السَّعَادَةِ: الْمَرْئَةُ الصَّالِحَةُ وَالْمَسِيكُنُ الْوَاسِعُ وَالْجَارُ الصَّالِحُ وَالْمَرْكَبُ الْبَهِيُّ وَالْأَرْبَعُ الَّتِي مِنَ الشَّقَاوَةِ: الْجَارُ السُّوءُ وَالْمَرْئَةُ السُّوءُ وَالْمَسِيكُنُ الضَّيِّقُ وَالْمَرْكَبُ السُّوءُ: چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است: اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است: همسر صالح، خانه وسیع، همسایه شایسته و مرکب خوب است و چهار چیز که از اسباب شقاوت است: همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است». (۲) با توجه به این که این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامل پیروزی یا شکست می‌تواند باشد، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می‌شود. یک همسر خوب انسان را به انواع نیکی‌ها تشویق می‌کند، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می‌بخشد و آماده فعالیت بیشتر می‌نماید، همسایه بد بلاآفرین و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدف‌های انسان می‌کند، یک مرکب بدرد خور برای رسیدن به کارها و وظایف اجتماعی عامل مؤثری است، در حالی که مرکب قراضه و زوار دررفته یک عامل عقب ماندگی است، چرا که کمتر می‌تواند صاحبش را به مقصد برساند. ۴ و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث نقل شده است: «مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ: از نشانه‌های * * * * * ۱- «نهج البلاغه» صبحی صالح خطبه ۸۶. ۲- «مکارم اخلاق»، صفحه ۶۵. (صفحه ۳۳۶) شقاوت آن است که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد و نیز از علامات آن سنگ دلی و حرص شدید در تحصیل روزی و اصرار بر گناه است». (۱) این امور چهار گانه که در حدیث فوق آمده اموری است اختیاری که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشمه می‌گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسباب شقاوت در اختیار خود انسانها است. اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عیبت همه آنها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر با اسباب و نشانه‌های خرافی که حتی در عصر ما، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می‌رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است. هنوز بسیاری از کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی، روز سیزده را سبب بدبختی، پریدن از روی آتش را در بعضی از شب‌های سال سبب خوشبختی و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی، پاشیدن آب را پشت سر مسافر سبب خوشبختی و رد شدن زیر نردبان را سبب بدبختی و حتی آویزان کردن خر مهره را به خود یا به وسیله نقلیه سبب خوشبختی و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می‌دانند و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است و چه بسیار انسانهایی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی باز مانده‌اند و گرفتار مصیبت‌های فراوانی شده‌اند. اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و سعادت و شقاوت انسان را در فعالیت‌های مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه‌های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می‌داند که نمونه‌هایی از آن در چهار حدیث فوق به روشنی بیان شده است.

استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟

در رابطه با جمله استثنائی «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» (مگر آن چه پروردگارت بخواهد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ ذکر شده است باید گفت از * * * * * ۱- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۹۸. (صفحه ۳۳۷) آنجا که این آیات از دو گروه شقی و سعید بحث می‌کند و شقاوت‌مندان همگی الزاماً افراد بی‌ایمانی که مستحق خلود باشند نیستند، بلکه ممکن است در میان آنها گروهی از مؤمنان خطاکار وجود داشته باشند بنابراین استثناء مربوط به این گروه است. ولی این سؤال پیش می‌آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت؟ (در مورد سعادت‌مندان). در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤمنان

خطا کار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند، سپس به صف بهشتیان پیوندند، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«زَفِير»: به آغاز صدای الاغ و نیز به دم و بازدم پیاپی و اندوهناک و پر صدا گفته می‌شود. «شَهيق»: آخر صدای الاغ و نیز صدای جانسوزی که از ژرفای دل بر می‌آید. بدان دلیل قرآن آنان را پیش از ورود به دوزخ، به شقاوت و تیره‌بختی وصف می‌کند که رفتار و کردار آنان به گونه‌ای است که کارشان را به تیره‌بختی سوق می‌دهد و به دوزخشان می‌کشاند و این روایت که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد رسیده است که: «الْشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمَّه» (... ۱) انسان تیره‌بخت، در شکم مادرش تیره‌بخت است، به سان آیه شریفه از آینده کسی خبر می‌دهد که خود با دست یازیدن به کارهای زشت و ناروا راه بدبختی را پیش می‌گیرد و با گام سپردن در آن راه به دوزخ می‌رسد؛ درست همانگونه که در مورد کسی که پدری کهنسال دارد، می‌گویند: او یتیم است و منظورشان این است که به طور طبیعی، به زودی پدر را از دست می‌دهد، نه اینکه هم اکنون یتیم است. لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ. ۱. مُسْنَدُ أَحْمَد، ج ۲، ص ۱۷۶. (صفحه ۳۳۸) «زَجْرَاج» بر آن است که دو واژه «زَفِير» و «شَهيق» به صدای انسان اندوه زده گفته می‌شود. و پاره‌ای دیگر بر آنند که «زَفِير» به صدای درد آلود و نیز آغاز صدای الاغ گفته می‌شود. «شَهيق» به ناله سخت و بلند و نیز به صدای ناهنجار همانند صدای الاغ گفته می‌شود. و به باور «ابن عَبَّاس» واژه «شَهيق» به مفهوم آه و ناله، گریه طولانی و درد آلود و دم و باز دم بلند است. «خُلُود»: جاودانه و ماندگار بودن در کاری را می‌گویند. «دَوَام»: بقای همواره و همیشه. در تفسیر و تأویل این آیه شریفه دو بحث است و هر دو از جاهای مشکل قرآن است: ۱ نخست این بحث مطرح است که: ماندگار بودن تیره‌بختان در دوزخ، به مدت برپایی و پایداری آسمانها و زمین محدود شده است که بسیار جای بحث دارد. ۲ و بحث دوم در مفهوم این فراز میباشد که به صورت استثنا آمده و می‌فرماید: تا آسمانها و زمین برپاست، آنان در آن آتش شعله‌ور ماندگارند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّ...»

تفسیر فراز نخست

در مورد فراز نخست آیه شریفه که می‌فرماید: خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ ... تا آسمان و زمین برپاست آنان در آتش دوزخ ماندگار خواهند بود دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور برخی از جمله «جُبَّائِي» و «صَحَّاح» منظور آسمان و زمین آخرت است که بر خلاف آسمان و زمین دنیا جاودانه و فنا ناپذیر است. ۲ از دیدگاه «حَسَن» این فراز نشانگر نوعی تشبیه می‌باشد و منظور این است که: تا رستاخیز برپاست، آنان در آتش شعله‌ور دوزخ ماندگارند و می‌دانیم که رستاخیز و جهان دیگر جاودانه و همیشگی است؛ چنانکه دوام آسمان و زمین دنیا به اندازه عمر و دوام دنیا است. (صفحه ۳۳۹) ۳ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، این فراز از آیه شریفه کنایه از جاودانگی و ابدیت است و منظور آسمان و زمین نیست و این شیوه در فرهنگ عرب رایج است که برای نشان دادن ابدیت و جاودانگی یک مطلب، اینگونه سخن می‌گویند. برای نمونه: هنگامی که هرگز نمی‌خواهند کاری را انجام دهند، می‌گویند: لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ مَا اخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ مَا نَبَتِ النَّبْتُ ... تا شب و روز در گردش است و تا زمانی که آسمان و زمین برپاست و گیاه می‌روید و شتر ناله می‌کند و یا دهانش کف می‌کند و یا تا هنگامی که آفتاب می‌تابد... من چنین کاری را نخواهم کرد. یادآوری می‌گردد که آنان به پندار خودشان این چیزها را ماندگار و غیر قابل تغییر می‌دانستند و

بدین وسیله بر پایدار بودن تصمیم خود پای می‌فشدند و قرآن نیز در این آیه شریفه هماهنگ با خرد و دریافت و فرهنگ آنان، حقیقت مورد نظر را بیان فرموده است.

تفسیر فراز دوم

در تفسیر فراز دوم نیز که می‌فرماید: **إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ** ... دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «زجاج»، «فراء»، «علی بن عیسی» و ... استثنای مورد بحث، بیانگر زیادی عذاب دوزخیان و بسیاری نعمت بهشتیان می‌باشد و منظور این است که: تیره بختان در آتش شعله‌ور دوزخ خواهند بود و در آنجا ناله و فریادی دردآلود خواهند داشت، جز آن اندازه که خدا بخواهد بر عذاب و کیفرشان بیفزاید. این فراز، به این گفتار می‌ماند که فردی به دوست خود بگوید: من یکهزار دینار از تو طلبکارم و این غیر از دو هزار دیناری است که پیشتر به تو وام دادم، که در اینجا دو هزار دینار هرگز از یکهزار استثنا نمی‌شود، چرا که بیشتر از آن است و مبلغ بیشتر را نمی‌توان از کمتر استثنا کرد. به بیان دیگر، «إِلَّا» در آیه شریفه به مفهوم «سوی» می‌باشد و همانگونه که در جمله «مَا كَانَ مَعَنَا رَجُلٌ إِلَّا زَيْدٌ»، واژه «إِلَّا» به مفهوم «سوی» (صفحه ۳۴۰) می‌باشد و مفهوم جمله این است که: مردی جز «زید» به همراه ما نیست، در آیه شریفه نیز منظور این است که: دوزخیان در آنجا ناله و فریادی درد آلود خواهند داشت. به جز آن عذابهایی که خدا برای آنان بخواهد. ۲ اما به باور برخی از جمله «مازنی» و «جُبائی» این استثنا، در مورد توقف تیره‌بختان در محشر و برای حسابرسی و نیز توقف آنان در عالم برزخ می‌باشد و منظور این است که: تیره بختان در آتش دوزخ ماندگارند، جز آن مدتی که پروردگارت بخواهد در عالم برزخ و قیامت و محشر پیش از ورود به دوزخ بمانند؛ چرا که اگر این استثنا نباشد ممکن است کسی بیندازد که کفر گرایان و بیدادگران از همان لحظات پس از مرگ به دوزخ می‌روند و در آنجا ماندگار می‌گردند! آری این استثنا برای نشان دادن این نکته است که دوران عالم برزخ و محشر و حسابرسی تحت مشیت خداست و ماندگار شدن در دوزخ پس از این مراحل است. پرسشی باید طرح گردد و پاسخ داده شود، این است که: چگونه قرآن واژه «شَقِیِّ» را در مورد ایمان آوردگان گناهکار به کار می‌برد، بویژه که اینان برای مدتی به دوزخ می‌روند و پس از آن از آنجا نجات یافته و به بهشت بال می‌گشایند و در حقیقت «نیکبخت» هستند و نه «تیره بخت»؟ در این مورد پاسخ داده شده است که دو واژه «شَقِیِّ» و «سَعِید» با توجه به حالات گوناگون انسانها، در مورد آنان به کار می‌رود آنان زمانی که در دوزخ هستند و در میان تیره بختان و کفر گرایانند، در زمره آنها قرار می‌گیرند و واژه «تیره بخت» در مورد شان به کار می‌رود و هنگامی که به بهشت راه می‌یابند و در زمره شایسته کرداران وارد می‌گردند «نیکبخت» به حساب می‌آیند. با این بیان به کار رفتن هر کدام از این واژه‌ها به تناسب حال آنان است. در این مورد از «ابن عبّاس» آورده‌اند که: منظور از این تیره بختان، مؤمنان گناهکارند که به خاطر دست یازیدن به گناه برای مدتی به دوزخ می‌روند و آنگاه به فضل و مهر خدا از آنجا نجات یافته و به بهشت وارد می‌شوند؛ از این رو آنان هنگامی که به دوزخ می‌روند از تیره بختان هستند و زمانی که به بهشت راه می‌یابند از سعادت‌مندان به شمار می‌آیند. (صفحه ۳۴۱) «قَتَادَه» می‌گوید: خدا، خود می‌داند که با آنان چگونه رفتار کند؛ ما همین اندازه می‌دانیم که گروهی بر اثر گناه، گرفتار آتش می‌گردند و آنگاه خدا به مهر و رحمت خود آنان را از دوزخ نجات داده و به بهشت می‌برد و همین مردم هستند که شفاعت شامل حال آنان می‌گردد. «آنس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: در قیامت گروهی از دوزخ نجات یافته و بیرون می‌آیند. به باور ما این دیدگاه از دیگر دیدگاه‌ها در تفسیر و تأویل آیه بهتر و رساتر است. «جَدُّ»: قطع. گفتنی است که همه مفاهیم و معانی مورد اشاره در اینجا نیز مطرح است و تنها این نکته نیست که برخی از تیره بختان ممکن است از دوزخ نجات یافته و وارد بهشت گردند اما هر کس وارد بهشت گردید، دیگر بیرون نخواهد رفت.

حقیقت سعادت و شقاوت (۱)

شاید مناسب‌ترین تعریف در مورد این دو موضوع این باشد که گفته شود: سعادت و نیکبختی عبارت از فراهم بودن اسباب رشد و تکامل همه جانبه برای فرد، خانواده و جامعه در دنیای خویش است و شقاوت نیز عبارت است از فقدان شرایط رشد و اوج و تکامل و پیشرفت و وجود موانع گوناگون در مسیر کمال انسان و رشد او. با این بیان، هر کس از نظر شرایط جسمی، روحی، فکری، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، جغرافیایی، صنعتی و دیگر شرایط، اسباب و امکانات بهتر و بیشتری برای رشد و رسیدن به هدف‌های والا در دسترس داشته باشد سعادت‌مندتر است و هر کس کمتر، از سعادت کم بهره‌تر و یا بی‌بهره است. به نظر می‌رسد این دیدگاه را می‌توان از آیات و روایات بسیاری دریافت داشت. برای نمونه به یکی چند آیه و حدیث در این بند بسنده می‌شود:

۱. مترجم. (صفحه ۳۴۲) ۱ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در ترسیم شماری از اسباب و نشانه‌های نیکبختی و بدبختی، بر روی چهار موضوع مهم مادی و معنوی که هر کدام می‌توانند نقش سرنوشت‌سازی در پویایی و یا ایستایی انسان داشته باشند، انگشت می‌گذارد و می‌فرماید: *أَرْبَعٌ مِنْ أَسْبَابِ السَّعَادَةِ وَأَرْبَعٌ مِنْ أَسْبَابِ الشَّقَاوَةِ، فَالْأَرْبَعُ الَّتِي مِنَ السَّعَادَةِ: الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ، وَالْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ، وَالْجَارُ الصَّالِحُ، وَالْمَرْكَبُ الْبَهِيُّ. وَالْأَرْبَعُ الَّتِي مِنَ الشَّقَاوَةِ: الْجَارُ الشَّوُّ وَالْمَرْأَةُ الشَّوُّ وَالْمَسِيكُنُ الضَّيِّقُ، وَالْمَرْكَبُ الشَّوُّ.* (۱)

چهار چیز از وسایل نیکبختی و چهار چیز از اسباب بدبختی است: اما آن چهار چیزی که از اسباب نیکبختی است عبارتند از: همسر شایسته و برازنده، خانه وسیع و گسترده، همسایه نیکو کردار و درست کار و دیگر مرکب خوب و مناسب. و آن چهار چیز که از اسباب بدبختی است، عبارتند از: همسایه نادرست، همسر نالایق، خانه کوچک و مرکب بد و نامناسب. ۲ در بیان انسان ساز دیگری در ترسیم برخی نشانه‌های شقاوت می‌فرماید: *مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاوَةِ جُمُودُ الْعَيْنَيْنِ، وَقَشْوَةُ الْقَلْبِ، وَشِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ، وَالْإِضْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ.* (۲) از نشانه‌های بدبختی این چهار چیز است: ۱ دو دیده‌ای که هرگز در شادمانی و شوق و یا اندوه و ترس از خدا اشکی نریزند. ۱. *مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ*، ص ۶۵. ۲. *تَفْسِيرُ نُورِ الثَّقَلَيْنِ*، ج ۲، ص ۳۹۸. (صفحه ۳۴۳) ۲ سنگدلی و قساوت قلب. ۳ حرص و آز بسیار در طلب دنیا و رزق. ۴ گناه بر روی گناه. ۳ امیرمؤمنان در ترسیم حقیقت نیکبختی می‌فرماید: *السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بَعِيرِهِ، وَالشَّقِيُّ مَنْ انْحَدَعَ لِهَوَاهُ وَعُزُّورِهِ.* (۱) نیکبخت آن کسی است که از سرنوشت دردناک و یا خوش دیگران درس عبرت گیرد و بدبخت آن کسی است که فریب هوای دل و غرور خویش را بخورد و بیدار نگردد. ۴ و نیز می‌فرماید: *إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَإِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الشَّقَاوَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاوَةِ.* (۲) از حقیقت نیکبختی این است که فرجام زندگی انسان سعادت‌مندانه پایان یابد و حقیقت بدبختی این است که فرجام زندگی و عمر، شقاوت‌مندانه پایان پذیرد.

آیا خوشبختی و بدبختی در گرو اتفاق و تصادف است یا به دست انسان؟

نکته مهم و حیاتی دیگر در این مورد پاسخ به این پرسش است که اساس نیکبختی و بدبختی فرد و خانواده و جامعه به دست کیست؟ و در گرو چیست؟ آیا همانگونه که پاره‌ای می‌پندارند، در گرو شانس، اقبال، اتفاق، تصادف یا این ابر قدرت و آن شخصیت است یا در دسترس خود انسان و در اختیار او؟ کدام یک؟ در این مورد نیز دیدگاه‌ها گوناگون است: بسیاری اصل اختیار و آزادی انسان را نادیده انگاشته و او را محکوم و مقهور انواع جبرهای درونی و برونی دانسته و در نتیجه نیکبختی و بدبختی او را ذاتی و یا ثمره شوم جبر اجتماعی و طبقاتی و جبر محیط می‌انگارند؛ و بسیاری دیگر نیکبختی و ۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۶. ۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۹۸. ۳. مترجم. (صفحه ۳۴۴) بدبختی او را به شانس و اتفاق حواله می‌دهند. اما به باور ما در نگرش قرآنی و اسلامی، سعادت و یا شقاوت نه دو موضوع ذاتی و درونی است که با انسان به دنیا آمده و با او می‌رود و نه دور از دسترس اراده و اختیار و خواست انسان می‌باشد، بلکه اساس هر دو از خود انسان و خواست و اراده خیر و توانمندانه یا اراده شرّ و فرومایگی او سرچشمه می‌گیرد؛ انسان، هم می‌تواند اسباب نیکبختی خود و خاندان و جامعه‌اش را پدید آورد و در پرتو آگاهی و تلاش خستگی

ناپذیر آنها را فراهم سازد و هم می‌تواند موانع را کنار زند و حتی اسباب بدبختی را یکسره نابود سازد. او در این راه از توانایی و امکاناتی بهره‌ور است که می‌تواند بسیاری از موانع ارثی، محیطی، آداب و رسوم و دیگر مشکلات را کنار بزند و دنیایی نو آزاد و آباد و سعادت‌مندانه بسازد. آری، این کاری بزرگ، طاقت فرسا، سهمگین پیچیده و شاهکار است، اما هر چه هست به خود او مربوط می‌شود، به او و همنوعانش و شاید به همین دلیل است که قرآن پس از یازده بار سوگند بر پدیده‌های گوناگون آسمانی و زمینی و جان بشر، در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: به همه اینها سوگند که هر کس جان را پاک گردانید و به ارزش‌ها آراسته ساخت راستی کامیاب و نیکبخت گردید و هر کس آن را آلوده به ضد ارزش‌ها ساخت بی‌گمان در باخت و زیان کرد **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا** (۱۰۰۰). ۱. سوره شمس، آیه ۱۰. (صفحه ۳۴۵)

۶۵. آیه (آیه‌ای که سنگینی محتوای آن موی پیامبر صلی الله علیه و آله را سفید کرد)

اشاره

فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعِيَ وَلَا تَطْعَمُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بنابراین همانگونه که فرمان یافته‌ای استقامت کن همچین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند و طغیان نکنید که خداوند آن چه را انجام می‌دهید می‌بیند. (۱۱۲ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حدیث معروفی از ابن عباس چنین می‌خوانیم: «ما نَزَلَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَتْ أَشَدَّ عَلَيْهِ وَلَا أَشَقَّ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ وَلِذَلِكَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ حِينَ قَالُوا لَهُ أَشْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْبَتِي هُوَ وَالْوَأَقَعَةُ: هیچ آیه‌ای شدید و مشکل‌تر از این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد و لذا هنگامی که اصحاب از آن حضرت پرسیدند چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان، گشته، فرمود: مرا سوره هود و واقعه پیر کرد». (۱) و در روایت دیگری می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شَمَّرُوا، شَمَّرُوا»، **فَمَا رُئِيَ ضَاحِكًا: دامن به کمر بزنید، دامن به کمر بزنید** (که وقت کار و تلاش است) و از آن پس پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خندان دیده نشد. (۲) دلیل آن هم روشن است، زیرا چهار دستور مهم در این آیه وجود دارد که هر کدام بار سنگینی بر دوش انسان می‌گذارد. از همه مهم‌تر، فرمان به استقامت است (**فَأَسْتَقِمَّ**)، استقامت که از ماده قیام گرفته شده از این نظر که انسان در حال قیام بر کار و تلاش خود تسلط بیشتری دارد، استقامت که به معنی طلب قیام است یعنی در خود آن چنان حالتی ایجاد کن که سستی در تو راه نیابد، چه فرمان سخت و سنگینی. همیشه به دست آوردن پیروزی‌ها کار نسبتاً آسانی است، اما نگه داشتن آن بسیار مشکل آن هم در جامعه‌ای آن چنان عقب افتاده و دور از عقل و دانش در برابر مردمی لجوج و سرسخت و در میان دشمنانی انبوه و مصمم و در طریق ساختن جامعه‌ای سالم و سربلند و باایمان و پیشتاز، استقامت در این راه کار ساده‌ای نبوده است. دستور دیگر این که این ******۱- «مجمع البیان»**، جلد ۵، صفحه ۱۹۹. ۲- «در المنثور»، ذیل آیه. (صفحه ۳۴۶) استقامت باید تنها انگیزه الهی داشته باشد و هر گونه وسوسه شیطانی از آن دور بماند (کَمَا أُمِرْتُ)، یعنی به دست آوردن بزرگ‌ترین قدرت‌های سیاسی و اجتماعی، آن هم برای خدا. سوم مسأله رهبری کسانی است که به راه حق برگشتند و آن‌ها را هم به استقامت واداشتن (**وَمَنْ تَابَ مَعِيَ**). چهارم مبارزه را در مسیر حق و عدالت، رهبری نمودن و جلوگیری از هر گونه تجاوز و طغیان، زیرا بسیار شده است که افرادی در راه رسیدن به هدف نهایت استقامت را به خرج می‌دهند اما رعایت عدالت برای آنها ممکن نیست و غالباً گرفتار طغیان و تجاوز از حد می‌شوند (**وَلَا تَطْعَمُوا**). آری مجموع این جهات دست به دست هم داد و پیامبر صلی الله علیه و آله را آن چنان در زیر بار مسؤولیت فرو برد که حتی مجال لبخند زدن را از او گرفت و او

را پیر کرد و به هر حال این تنها دستوری برای دیروز نبود بلکه برای امروز و فردا، فرداهای دیگر نیز هست. امروز هم مسئولیت مهم ما مسلمانان و مخصوصاً رهبران اسلامی در این چهار جمله خلاصه می‌شود: استقامت اخلاص رهبری مؤمنان و عدم طغیان و تجاوز و بدون به کار بستن این اصول، پیروزی بر دشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده‌اند و از تمام وسایل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره‌گیری می‌کنند امکان‌پذیر نمی‌باشد. (صفحه ۳۴۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«إِسْتِقَامَتٌ»: پایداری در راه راست و منحرف نشدن از آن. «طُغْيَانٌ»: تجاوز از مرزهای عدالت و مقررات خدا و انحراف به سوی تباهی و بیداد.

سخت‌ترین و مسئولیت‌آفرین‌ترین آیه

در برخی از روایات آیه مورد بحث سخت‌ترین و مسئولیت‌سازترین آیه، در میان همه آیات قرآن عنوان یافته است، هم برای پیامبر گرامی و هم ایمان آوردگان؛ برای نمونه: ۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْحَنَائِيا وَ صِيَمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأَوْتَادِ، ثُمَّ كَانَ الْإِثْنَانُ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ الْوَاحِدِ لَمْ تَبْلُغُوا حَدَّ الْإِسْتِقَامَةِ. (۱) اگر به اندازه‌ای نماز گزارید که پشت شما خم گردد و از بسیاری روزه از نظر جسمی به سان ستون‌های بی‌روح و جان‌گردید، آنگاه دو آفت خود کامگی و اجتهاد در برابر نصّ، نزد شما دوست داشتنی‌تر از گردن نهادن به مقررات خدای یکتا باشد، به مرز استقامت نرسیده‌اید. ۲ و از «ابن عباس» آورده‌اند که: ما نَزَلَ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله آيَةٌ كَانَتْ أَشَدَّ عَلَيْهِ وَ لَا أَشَقَّ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ، وَ لِذَلِكَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ حِينَ قَالُوا لَهُ أَسْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْبَتِي هُوَ وَ الْوَاقِعَةُ. (۲) هیچ آیه‌ای بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرود نیامد که سخت‌تر و طاقت‌فرساتر از این آیه باشد؛ به همین دلیل هنگامی که یاران از پیری زودرس آن گرانمایه عصرها و نسلها می‌پرسیدند، می‌فرمود: دو سوره «هود» و «واقعه» مرا پیر کرد. ۱. تفسیر الوسیط، واحدی، ج ۲، ص ۵۹۳. ۲. تفسیر الکشاف، ج ۲، ص ۲۹۵. (صفحه ۳۴۸)

۶۶. آیه (نماز رمز خوشبختی خانواده)

اشاره

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ نماز را در دو طرف روز و اوایل شب بر پا دار، چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها را) برطرف می‌سازند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند. (۱۱۴ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

ظاهر تعبیر «طَرْفِي النَّهَارِ» (دو طرف روز) این است که نماز صبح و مغرب را بیان می‌کند، که در دو طرف روز قرار گرفته و «زُلْفًا»

که جمع «زُلْفَةُ» به معنی نزدیکی است به قسمت‌های آغاز شب که نزدیک به روز است گفته می‌شود بنابراین منطبق بر نماز عشاء می‌گردد. همین تفسیر در روایات ائمه اهلبیت: نیز وارد شده که آیه فوق اشاره به سه نماز (صبح و مغرب و عشاء) است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا از نمازهای پنجگانه تنها در اینجا اشاره به سه نماز صبح و مغرب و عشاء شده و از نماز ظهر و عصر سخن به میان نیامده است. در آیات قرآن گاهی هر پنج نماز ذکر شده مانند «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسُ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» (۷۸ / اسراء) و گاهی سه نماز مانند آیه مورد بحث و گاهی تنها یک نماز ذکر شده است، مانند «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» (۲۳۸ / بقره). بنابراین لزومی ندارد که در هر مورد هر پنج نماز با یکدیگر ذکر شود به خصوص این که گاهی مناسبات ایجاب می‌کند که تنها روی نماز ظهر (صَلَاةِ الْوُسْطَى) به خاطر اهمیتش تکیه شود و گاهی روی نماز صبح و مغرب و عشاء که گاهی به خاطر خستگی و یا خواب ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد. آیه فوق همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن تأثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می‌کند، در سوره نساء آیه ۳۱ می‌خوانیم: «إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ: اگر از گناهان بزرگ دوری کنید گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم» و در آیه ۷ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ: کسانی که (صفحه ۳۴۹) ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنان را می‌پوشانیم» و به این ترتیب اثر خنثی کننده گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می‌کند. از نظر روانی نیز شک نیست که هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی در روح و روان انسان ایجاد می‌کند که اگر ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده، به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می‌کند. ولی کار نیک که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته به روح آدمی لطافتی می‌بخشد که آثار گناه را می‌تواند از آن بشوید و آن تیرگی‌ها را به روشنایی مبدل سازد. اما از آن جا که جمله فوق (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) بلافاصله بعد از دستور نماز ذکر شده یکی از مصداق‌های روشن آن، نمازهای روزانه است و اگر می‌بینیم در روایات تنها تفسیر به نمازهای روزانه شده دلیل بر انحصار نیست، بلکه همانگونه که بارها گفته‌ایم بیان یک مصداق روشن قطعی است. در روایات متعددی که ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین: نقل شده تعبیراتی دیده می‌شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده برمی‌دارد. ابوعثمان می‌گوید: من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ‌هایش فرو ریخت، سپس رو به من کرد و گفت: سؤال نکردی چرا این کار را کردم. گفتم: بگو ببینم منظورت چه بود؟ گفت: این همان کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد هنگامی که خدمتش زیر درختی نشسته بودم، سپس پیامبر این سؤال را از من کرد و گفت: «سلمان نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟» من عرض کردم: بفرمایید چرا؟ فرمود: «هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را به جا آورد، گناهان او فرو می‌ریزد، همانگونه که برگ‌های این شاخه فرو ریخت»، سپس همین آیه (أَقِمِ الصَّلَاةَ) را تلاوت فرمود. (۱) در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام (ابی امامه) می‌خوانیم که می‌گوید: روزی در مسجد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد: یا رسول الله من گناهی کرده‌ام که حد بر آن لازم می‌شود، آن حد را بر من اجرا فرما، ۱ «مجمع البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۳۵۰) فرمود: «آیا نماز با ما خواندی؟» عرض کرد: آری ای رسول خدا، فرمود: «خداوند گناه تو، یا حد تو، را بخشید». (۱) و نیز از علی نقل شده که می‌فرماید: «با رسول خدا در مسجد در انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا من گناهی کرده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول را تکرار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: آری، فرمود: این کفار گناه تو است». (۲) و نیز از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «أَنَا مَنَزَلَةُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهْرٍ جَارٍ عَلَىٰ بَابِ أَحَدِكُمْ فَمَا يَطْنُ أَحَدُكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دَرْنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ كَانَ يَبْقَىٰ فِي جَسَدِهِ دَرْنٌ فَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي: نمازهای پنجگانه برای امت من همچون یک نهر آب جاری است که بر در

خانه یکی از شما باشد، آیا گمان می‌کنید اگر کثافتی در تن او باشد و سپس پنج بار در روز در آن نهر غسل کند آیا چیزی از آن بر جسد او خواهد ماند (مسلماً نه) همچنین است به خدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امت من». (۳) به هر حال جای تردید نیست که هر گاه نماز با شرایطش انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز انسان را در برابر گناه بیمه می‌کند و نیز نماز زنگار گناه را از آئینه دل می‌زداید. نماز جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند، نماز اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند و به این ترتیب نماز در صورتی که به صورت جسم بی‌روح نباشد مکتب عالی تربیت است.

امیدبخش‌ترین آیه قرآن

در تفسیر آیه مورد بحث حدیث جالبی از علی به این مضمون نقل شده است که روزی رو به سوی مردم کرد و فرمود: «به نظر شما امید بخش‌ترین آیه قرآن کدام آیه ۱ «مجمع البیان»، ذیل آیه ۲ «مجمع البیان»، ذیل آیه ۳ «مجمع البیان»، ذیل آیه (صفحه ۳۵۱) است؟» بعضی گفتند: آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»: خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد». امام فرمود: «خوب است، ولی آن چه من می‌خواهم نیست»، بعضی گفتند: آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»: هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را غفور و رحیم خواهد یافت» امام فرمود: «خوب است ولی آن چه را می‌خواهم نیست». بعضی دیگر گفتند آیه: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: ای بندگان من که اسراف بر خویشتن کرده‌اید از رحمت خدا مأیوس نشوید» فرمود: «خوب است اما آن چه می‌خواهم نیست». بعضی دیگر گفتند: آیه «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ: پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند یا به خود ستم می‌کنند به یاد خدا می‌افتند و از گناهان خویش آمرزش می‌طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را ببامرزد» باز امام فرمود: «خوب است ولی آن چه می‌خواهم نیست». در این هنگام مردم از هر طرف به سوی امام متوجه شدند و همه کردند فرمود: «چه خبر است ای مسلمانان؟» عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم. امام فرمود: «از حبیب خودم رسول خدا شنیدم که فرمود امید بخش‌ترین آیه قرآن این آیه است: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ»». (۱) البته همانگونه که در ذیل آیه ۴۸ سوره نساء گفتیم در حدیث دیگری آمده است که امید بخش‌ترین آیه قرآن، آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» می‌باشد. اما با توجه به این که هر یک از این آیات به زاویه‌ای از این بحث نظر دارد و یک بعد از ابعاد آن را بیان می‌کند، تضادی با هم ندارد. در واقع آیه مورد بحث از کسانی سخن می‌گوید که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می‌شوید. اما آیه دیگر از کسانی سخن می‌گوید که دارای **** ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه (صفحه ۳۵۲) چنین نمازی نیستند و تنها از در توبه وارد می‌شوند پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امید بخش‌ترین آیه است. چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هر گاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره شود (بدون این که اصرار بر گناه داشته باشد پایش به گناه کشیده شود) هنگامی که وقت نماز فرا رسید، وضو گرفت و در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست احساس شرمساری که از لوازم توجه به خدا است نسبت به اعمال گذشته به او دست داد گناه او بخشوده می‌شود و ظلمت و تاریکی از قلب او برمی‌خیزد.

نماز یا برترین مروارید دریای بندگی

در این آیه شریفه به نماز که یاد خدا و برترین مروارید دریای بندگی و آرام بخش قلب انسانها و اصلاحگر فرد و جامعه است فرمان می‌دهد و می‌فرماید: **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ** و نماز را به پا دار. منظور این است که رکوع و سجده و دیگر کارها و واجبات آن را آن گونه که شایسته است انجام ده. **طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ** ۱ به باور «ابن عباس» و «ابن زید»، منظور از «دو سوی روز» در آیه شریفه زمان نماز صبح و مغرب و منظور از «پاسی از شب» وقت نماز «عشاء» است؛ و واژه «زُلف» به مفهوم «آغازین ساعات» شب می‌باشد و قرآن به دو دلیل، از نماز ظهر و عصر سخن به میان نمی‌آورد؛ نخست آنکه این دو نماز بدان دلیل که نمازهای روز هستند، روشن و آشکار بوده و نیاز به بیان ندارند و این شیوه سخن مانند آن است که قرآن بگوید: نماز را در دو سوی روز، به همراه آن دو نمازی که در روز خوانده می‌شود به پا دار. دیگر آنکه این دو نماز در ضمن یکی از طرف روز که طرف عصر باشد بیان شده است؛ چرا که زمان نماز ظهر و عصر پس از گذشتن نیمروز است که به طرف آخر روز نزدیکتر می‌باشد؛ و قرآن در این مورد می‌فرماید: نماز را از زوال (صفحه ۳۵۳) آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسُ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ ...** (۱) یادآوری می‌گردد که واژه «دُلُوكَ» به مفهوم «زوال آفتاب» است که در روایت رسیده از حضرت باقر علیه‌السلام نیز به همین معنا آمده است. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «حسن» و «زجاج»، منظور از نماز «دو سوی روز» همان نماز صبح و ظهر و عصر و منظور از نماز «پاسی از شب»، نماز مغرب و عشاء است؛ چرا که طرف یکی چیز باید جزء آن باشد و روشن است که نماز مغرب جزء روز نیست و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز روایتی رسیده است که آن حضرت فرمود: نماز «پاسی از شب» نماز مغرب و عشاء است. **إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ** به یقین کارهای نیک و شایسته اثر زیانبار کارهای بد را از میان می‌برد. در این مورد که منظور از «حَسَنَات» چیست؟ دیدگاه‌ها متفاوت است: به باور بیشتر مفسران از جمله «ابن عباس» منظور نمازهای پنجگانه است که اگر به شایستگی خوانده شود، گناهی را که میان آنها از انسان سر می‌زند از میان می‌برد، چرا که «ال» در «الْحَسَنَات»، الف و لام تعریف است که به واژه «الصَّلَاة» باز می‌گردد. لازم به یادآوری است که این دیدگاه را روایات رسیده نیز تأیید می‌کند.

چند نمونه از روایات

۱ «ابوعثمان» در این مورد آورده است که: من و سلمان در سایه درختی نشسته بودیم، که او شاخه‌ای خشک از آن درخت برگرفت و آن را حرکت داد تا برگهای خشکیده آن بر زمین ریخت، آنگاه گفت: هان ای ابوعثمان آیا نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟ پرسیدم: بگو چرا؟ گفت: من یک بار به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که چنین کرد و از من پرسید که: هان ای سلمان، می‌دانی چرا چنین کردم؟ من پاسخ منفی دادم، آنگاه از آن حضرت دلیل ۱. سوره اِشْرَاء، آیه ۷۸. (صفحه ۳۵۴) کارش را پرسیدم، فرمود: زمانی که مسلمانی به خوبی وضو می‌سازد و نمازهای پنجگانه را به شایستگی به جا می‌آورد، گناهایش به سان این برگهای خشک فرو می‌ریزد و از پی آن به تلاوت این آیه پرداخت. **إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الوُضُوءَ ثُمَّ صَلَّى صَلَوَاتِ الخَمْسِ تَحَاتَّتْ خَطَايَاهُ كَمَا يَتَحَاتُّ هَذَا الوَرَقُ، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ: وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ ... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ** (۱) ... ۲ و نیز آورده‌اند که: آن حضرت در میان یاران نشسته بود که مردی از راه رسید و گفت: ای پیامبر خدا، من گناهی کرده‌ام، اینک حدّ یا کیفر آن را بر من جاری ساز. آن حضرت فرمود: آیا با ما نماز نمی‌خوانی؟ گفت: چرا فرمود: خدا، حدّ تو و یا گناه تو را مورد آمرزش قرار داد. **فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ حَدَّكَ أَوْ قَالَ ذَنْبَكَ.** (۲) ۳ و از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود: در کنار پیامبر خدا به انتظار نماز نشسته بودیم که مردی از جا برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، گناهی از من سر زده است، مرا از آن گناه پاک ساز؛ **«كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْمَسْجِدِ نَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَصَبْتُ ذَنْبًا»** ... پیامبر صلی الله علیه و آله سخن او را نشنیده گرفت تا نماز به پا شد؛ و پس از نماز

هنگامی که آن مرد دگر باره گفتارش را تکرار کرد، فرمود: «أَلَيْسَ قَدْ صَيَلَيْتَ مَعَنَا هَذِهِ الصَّلَاةَ وَأَحْسَيْتَ لَهَا الطُّهُورَ؟» آیا این نماز را با ما نخواندی و وضوی آن را نیکو نگرفتی؟ پاسخ داد: چرا. فرمود: همین کفاره گناه تو است؛ فَإِنَّهَا كَفَّارَةٌ ذَنْبِكَ. (۳)

امید بخش‌ترین آیه

«ابوحمزه ثمالی» از یکی از دو امام گرانقدر حضرت باقر علیه‌السلام و یا صادق علیه‌السلام که درود خدا بر آنان باد آورده است که می‌فرمود: روزی امیرمؤمنان رو به مردم نمود که هان ای بندگان خدا، کدامین آیه از همه آیات امید بخش‌تر است؟ ۱. تفسیر الوسیط، واحدی، ج ۲، ص ۵۹۶ و ۵۹۵. ۲. تفسیر الوسیط، ج ۲ ص ۵۹۴ و ۵۹۰. ۳. همان مدرک، ص ۵۹۵. (صفحه ۳۵۵) در پاسخ پرسش آن حضرت، یکی گفت: این آیه شریفه که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»، (۱) خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد و فروتر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرزد. آن حضرت فرمود: این آیه بسیار امید بخش است اما پاسخ من نیست. دیگری گفت: این آیه شریفه پاسخ شماس است که می‌فرماید: و هر کس کار بدی کند و یا به خویشتن ستم روا دارد آنگاه از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا» (... ۲) امیرمؤمنان فرمود: این هم امیدبخش است اما پاسخ من نیست. نفر سوم گفت: پاسخ مورد نظر شما این آیه است که می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا» (... ۳) بگو هان ای بندگان من که بر خود زیاده روی نموده‌اید، از رحمت خدا نومید نشوید. حضرت فرمود: این آیه نیز امیدبخش است، اما پاسخ پرسش من نیست. نفر چهارم گفت: پاسخ پرسش شما این آیه است که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (... ۴) و آنانکه چون به کار زشتی دست یازند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند. آن بزرگوار فرمود: این آیه نیز بسیار امیدبخش است اما پاسخ من نیست. اینجا بود که دیگر کسی پاسخی نداشت تا بگوید و آنگاه امیرمؤمنان رو به مردم کرد و فرمود: چرا پاسخ نمی‌دهید؟! گفتند: به خدای سوگند دیگر چیزی نمی‌دانیم. سپس خود آن گرانمایه عصرها و نسلها فرمود: از شخصیت محبوب و گرانمایه ام پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: امید بخش‌ترین آیه قرآن این آیه شریفه است که ۱. سوره نساء، آیه ۱۱۶. ۲. سوره نساء، آیه ۱۱۰. ۳. سوره زمر، آیه ۵۳. ۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۵. (صفحه ۳۵۶) می‌فرماید: و نماز را در دو سوی روز و نیز آغازین ساعات شب بر پا دار؛ چرا که نیکبها، بدیها را از میان می‌برد. «إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: أَيُّهُ آيَةٌ أَرْجِي عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ... قَالَ: سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَرْجِي آيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ: وَاقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (... ۱) و آنگاه پیامبر خدا رو به من کرد و فرمود: علی جان، به خدایی که مرا به رسالت برگزید، هر یک از شما مردم برای وضوی نماز به پا خیزد، گناهانش فرو می‌ریزد؛ و هنگامی که به بارگاه خدا رو آورد و با دل و جان نماز را به پا دارد، چیزی از گناهانش نمی‌ماند و پس از نماز به سان روزی می‌شود که تازه از مادر ولادت یافته است و اگر میان دو نماز گناهی از او سرزند، با نماز دوم آمرزیده می‌شود و همینگونه تا نماز پنجم. سپس فرمود: یا عَلِيُّ إِنَّمَا مَنَزَلَةُ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهْرٍ جَارٍ عَلَىٰ بَابِ أَحَدِكُمْ ... علی جان! موقعیت نمازهای شبانه‌روزی برای جامعه و امت من، به سان نهر و جویبار لبریز از آبی است که بر درخانه شما روان است. شما در مورد کسی که در بدن او گرد و غباری باشد و روزی پنج مرتبه در چنین جویباری خود را شستشو دهد، چه می‌پندارید؟ آیا باز هم در بدن او گرد و چرکی می‌ماند؟ به خدای سوگند که نمازهای پنجگانه و نقش پاک‌کننده آنها اینگونه است. فَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ. (۲) ۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۴ و ۱۶۱ و ۱۶۲. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۷۴. (صفحه ۳۵۷)

۶۷. آیه (هوسرانی و خوشگذرانی سرچشمه انحرافات اجتماعی است)

اشاره

فَلَوْلَا - كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند، مگر اندکی از آنها که نجاتشان دادیم و آنها که ستم می کردند از تنعم و تُلذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند). (۱۱۶/هود) و مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيَةَ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ و چنین نبود که پروردگارت آبادی‌ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلس در صدد اصلاح بوده باشند. (۱۱۷ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«أُولُوا» به معنی «صاحبان» و «بَقِيَّةً» به معنی باقیمانده است و معمولاً این تعبیر در لغت عرب به معنی اولوا الفضل (صاحبان فضیلت و شخصیت و نیکان و پاکان) گفته می شود زیرا انسان معمولاً اجناس بهتر و اشیاء نفیس تر را ذخیره می کند و نزد او باقی می ماند و به همین جهت این کلمه مفهوم نیکی و نفاست را با خود دارد. در هر جامعه‌ای تا زمانی که گروهی از اندیشمندان متعهد و مسؤول وجود دارد که در برابر مفاسد ساکت نمی نشینند و به مبارزه برمی خیزند و رهبری فکری و مکتبی مردم را در اختیار دارند این جامعه به تباهی و نابودی کشیده نمی شود. اما آن زمان که بی تفاوتی و سکوت در تمام سطوح حکم فرما شد و جامعه در برابر عوامل فساد بی دفاع ماند، فساد و به دنبال آن نابودی حتمی است. در هر جامعه‌ای معمولاً ظلم و فساد وجود دارد، اما مهم این است که مردم احساس کنند که ظلم و فساد هست و در طریق اصلاح باشند و با چنین احساس و گام برداشتن در راه اصلاح، خداوند به آنها مهلت می دهد و قانون آفرینش برای آنها حق حیات قائل است. اما همین که این احساس از میان رفت و جامعه بی تفاوت شد و فساد و ظلم به سرعت همه جا را گرفت آن گاه است که دیگر در سنت آفرینش حق حیاتی برای آنها وجود ندارد، این واقعیت را با یک (صفحه ۳۵۸) مثال روشن می توان بیان کرد. در بدن انسان، نیروی مدافع مجهزی است به نام «گلبول‌های سفید خون» که هر میکرب خارجی از طریق هوا، آب و غذا و خراش‌های پوست به داخل بدن هجوم کند این سربازان جانباز در برابر آنها ایستادگی کرده و نابودشان می کنند و یا حداقل جلو توسعه و رشد آنها را می گیرند. بدیهی است اگر یک روز این نیروی بزرگ دفاعی که از میلیون‌ها سرباز تشکیل می شود دست به اعتصاب بزند و بدن بی دفاع بماند چنان میدان تاخت و تاز میکرب‌های مضر می شود که به سرعت انواع بیماری‌ها به او هجوم می آورند. کل جامعه انسانی نیز چنین حالی را دارد اگر نیروی مدافع که همان «أُولُوا بَقِيَّةً» بوده باشد از آن برچیده شود میکرب‌های بیماری زای اجتماعی که در زوایای هر جامعه‌ای وجود دارد به سرعت نمو و تکثیر مثل کرده، جامعه را سرتاپا بیمار می کنند. نقش «أُولُوا بَقِيَّةً» در بقای جوامع آن قدر حساس است که باید گفت: بدون آنها حق حیات از آنان سلب می شود و این همان چیزی است که آیات فوق به آن اشاره دارد. همواره در میدان مبارزات اجتماعی آنها که ضعیف‌ترند، زودتر از صحنه خارج می شوند یا نابود می گردند و تنها آنها باقی می مانند که از نظر تفکر و یا نیروی جسمانی قوی‌ترند و به همین دلیل باقیمانده‌گان نیرومنداند، به همین جهت در عرب این ضرب‌المثل وجود دارد که می گویند فِي الزَّوَايَا خَبَايَا وَفِي الرِّجَالِ بَقَايَا (در زاویه‌ها هنوز مسائل مخفی وجود دارد و در میان رجال، شخصیت‌هایی باقیمانده) و نیز به همین دلیل کلمه «بَقِيَّةً» که در سه مورد از قرآن مجید آمده است همین مفهوم را دربردارد: در داستان طالوت و جالوت در قرآن مجید می خوانیم: «إِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى: نشانه حقانیت حکومت طالوت این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد همان صندوقی که یادگاری نفیس خاندان موسی و هارون در آن است و مایه آرامش شما

است». (۱) و نیز در داستان شعیب در همین سوره خواندیم که به قومش گفت: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۸۶/هود) **** ۱- ۲۴۸ / بقره. (صفحه ۳۵۹) و این که در پاره‌ای از تعبیرات نام «بَقِيَّتُ اللَّهِ» بر مهدی موعود گذارده شده نیز اشاره به همین موضوع است، زیرا او یک وجود پرفیض و ذخیره بزرگ الهی است که برای برچیدن بساط ظلم و بیدادگری در جهان و برافراشتن پرچم عدل و داد نگاهداری شده است و از اینجا روشن می‌شود که چه حق بزرگی این شخصیت‌های ارزشمند و مبارزه کنندگان با فساد و «أُولُوا بَقِيَّةَ هَا» بر جوامع بشری دارند، چرا که آنها رمز بقاء و حیات ملت‌ها و نجات آنها از نابودی و هلاک هستند.

هم صالح و هم مصلح باشید

نکته دیگری که در آیه فوق جلب توجه می‌کند این است که قرآن می‌گوید: خداوند هیچ شهر و آبادی را به ظلم و ستم نابود نمی‌کند در حالی که اهلش «مصلح» باشند. توجه به تفاوت «مصلح» و «صالح» این نکته را روشن می‌سازد که تنها «صلاحیت» ضامن بقاء نیست بلکه اگر جامعه‌ای صالح نباشد ولی در مسیر اصلاح گام بردارد او نیز باز حق بقاء و حیات دارد، ولی آن روز که نه صالح بود و نه مصلح، از نظر سنت آفرینش حق حیات برای او نیست و به زودی از میان خواهد رفت. به تعبیر دیگر هر گاه جامعه‌ای ظالم بود اما به خود آمده و درصدد اصلاح باشد چنین جامعه‌ای می‌ماند، ولی اگر ظالم بود و در مسیر اصلاح و پاکسازی نبود، نخواهد ماند. نکته دیگر این که یکی از سرچشمه‌های ظلم و جرم در آیات فوق پیروی از هوسرانی و لذت پرستی و عیش و نوش‌ها ذکر شده که در قرآن از آن تعبیر به «اِثْرَاف» می‌شود. این تنعم و تُلذذ بی‌قید و شرط سرچشمه انواع انحرافات است که در طبقات مرفه جامعه‌ها به وجود می‌آید، چرا که مستی شهوت آنها را از پرداختن به ارزش‌های اصیل انسانی و درک واقعیت‌های اجتماعی بازمی‌دارد و غرق عصیان و گناه می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

(صفحه ۳۶۰) «بَقِيَّةٌ»: باقیمانده چیزی. «اِثْرَافًا»: به رفاه و آسایش و خوشگذرانی عادت کردن.

رابطه اختناق با انحطاط جامعه‌ها

در این آیات، قرآن شریف نخست به رابطه مرموزی که میان حاکمیت اختناق و سکوت و بی‌تعهدی عالمان و روشنفکران در برابر روند جامعه و تاریخ از یک سو و انحطاط و سقوط و نابودی جامعه‌ها از سوی دیگر وجود دارد، پرداخته و می‌فرماید: فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ بِسَبَبِهَا مِنْ قَبْلِكُمْ لَأَخَلَّتْ بِهَا الْأَرْضُ أَجْمَعًا! به بیان دیگر چرا با آن همه نعمت‌هایی که خدا به آنان داده و خرد و دانشی که به آنان بخشیده بود و با وجود آمدن پیامبران و کتابهای آسمانی به سوی آنان، بازهم گروهی اختناق و سکوت را به مردم تحمیل کردند تا خود یکه تاز میدان باشند و دانشوران نیز بی‌تعهدی و سکوت در برابر تبهکاران و ظالمان را بر بیان حقیقت برگزیدند؟! چرا؟! به باور پاره‌ای منظور از «أُولُوا بَقِيَّةً» صاحبان دین و مردم نیکو کردارند. إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ. مگر اندکی از آنان که از تباہی جلوگیری می‌کردند و در راه اصلاح و به سامان آوردن امور دین و دنیای مردم تلاش می‌نمودند؛

و آنان پیامبران و مردم شایسته کرداری بودند که به آنان ایمان آوردند و ما نیز به پاداش کارشان، آنان را از عذابی دردناک که قومشان را فرا گرفت، نجات بخشیدیم. وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. و نجات یافتگان را از عذابی که در آن غوطه‌ور بودند و عادت کرده بودند، رفتند و لذت جویی و بی‌بند و باری را بر نعمت‌های سرای آخرت برگزیدند و کامروایی‌های زندگی به گونه‌ای آنان را سرگرم ساخت که از یاد خدا باز ماندند و دچار آفت غفلت شدند. (صفحه ۳۶۱) وَكَانُوا مُجْرِمِينَ. و آنان مردم خوشگذران و لذت جویی بودند که به جرم و گناه عادت کرده و در انجام آن پافشاری می‌نمودند. در تفسیر این آیه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور برخی منظور این است که: و پروردگار تو هرگز چنین نیست که شهر و دیاری را از روی ظلم نابود سازد، بلکه این مردم آن شهر و دیار هستند که به خود ستم روا می‌دارند و خدا نیز به کیفر بیدادشان آنان را نابود می‌سازد. ۲ امّا به باور برخی دیگر منظور این است که: پروردگارت چنین نیست که جامعه و مردمی را که بیشترشان اصلاح‌گرند، به خاطر بیدادگری یکی چند نفر از آنان نابود سازد، امّا هنگامی که بیداد همگانی شد و بیشتر مردم آن جامعه به ستم گراییدند، خدا آنان را به کیفر بیدادشان نابود می‌سازد. ۳ و از دیدگاه «ابن عباس» منظور این است که خدا مردم شرک‌گرا و کفرگرا را در صورتی که روابط اجتماعی آنان بر اساس عدالت و انصاف باشد، نابود نمی‌سازد و چنین جامعه‌ای است سقوط نمی‌کند. و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که در تفسیر «وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ» فرمود: منظور این است که روابط آنان با یکدیگر بر اساس عدالت و انصاف باشد و جامعه آنان عادلانه و انسانی اداره شود؛ چنین مردمی به خاطر شرک به خدا که ستم به خویشان می‌باشد نابود نخواهند شد؛ إِنَّهُ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ» يُنْصَفُ بَعْضُهَا بَعْضَهُمْ. (صفحه ۳۶۲)

عبرتهای آموزنده برای خانواده‌ها در سوره یوسف (شرح از تفسیر نمونه)

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «هر کس سوره یوسف را هم روز و هم شب بخواند، خداوند او را روز رستاخیز برمی‌انگیزد در حالی که زیبایش همچون زیبایی یوسف است و هیچگونه ناراحتی روز قیامت به او نمی‌رسد و از بندگان صالح خدا خواهد بود». (۱) روایاتی که در بیان فضیلت سوره‌های قرآن آمده به معنی خواندن سطحی بدون تفکر و عمل نیست بلکه تلاوتی است مقدمه تفکر و تفکری است سرآغاز عمل و با توجه به محتوای این سوره روشن است که اگر کسی برنامه زندگی خود را از آن بگیرد و در برابر طوفان‌های شدید شهوت و مال و جاه و مقام خویشان داری کند تا آن جا که سیاهچال زندان را توأم با پاکدامنی بر قصر آلوده شاهان مقدم دارد. چرا بر خلاف سرگذشت‌های سایر انبیاء داستان یوسف یک‌جا بیان شده است؟ یکی از ویژگی‌های داستان یوسف این است که همه آن یک‌جا بیان شده، به خلاف سرگذشت سایر پیامبران که به صورت بخش‌های جداگانه در سوره‌های مختلف قرآن پخش گردیده‌است. این ویژگی به این دلیل است که تفکیک فرازهای این داستان با توجه به وضع خاصی که دارد پیوند اساسی آن را از هم می‌برد و برای نتیجه‌گیری کامل همه باید یک‌جا ذکر شود، فی‌المثل داستان خواب یوسف و تعبیری که پدر برای آن ذکر کرد که در آغاز این سوره آمده بدون ذکر پایان داستان مفهومی ندارد. لذا در اواخر این سوره می‌خوانیم، هنگامی که یعقوب و برادران یوسف به مصر آمدند و در برابر مقام پر عظمت او خضوع کردند، یوسف رو به پدر کرد و گفت: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا: پدرم! این تأویل همان خوابی است که در آغاز دیدم خداوند آن را به واقعیت پیوست» (۱۰۰ / یوسف). این نمونه پیوند ناگسستنی آغاز و پایان این داستان را روشن می‌سازد، در حالی که داستانهای پیامبران دیگر این چنین نیست و هر یک از فرازهای آن مستقلاً قابل درک و نتیجه‌گیری است. **** ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۳۶۳)

آشنایی با سوره یوسف

این سوره مبارکه دوازدهمین سوره از سوره‌های قرآن شریف است. پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آن، به نکاتی از ویژگی‌هایش اشاره می‌رود:

۱ نام سوره

نام بلند و تاریخی این سوره مبارکه، سوره «یوسف» است و به دو جهت به این نام مبارک خوانده شده است: نخست اینکه جز یکی چند آیه این سوره دلنشین و پر جاذبه، همه آیاتش داستان درس آموز و سرگذشت تفکرانگیز قهرمان زیباترین داستانها را به تابلو می‌برد و بسیار طبیعی و مناسب است که به این نام خوانده شود. دیگر اینکه در قرآن شریف که ۲۷ مرتبه نام قهرمان بهترین داستانها حضرت یوسف آمده است، ۲۵ مرتبه آن در این سوره می‌باشد؛ از این رو اگر بخواهیم نام این سوره را از آیه آیه و واژه واژه آن هم دریافت داریم، به همین نام بر خواهیم خورد.

۲ فرودگاه این سوره

به باور همه مفسران، تمامی آیات این سوره در مکه و در کنار کهن‌ترین خانه وحی و رسالت بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده است و تنها طبق روایتی از «ابن عباس» چهار آیه این سوره که عبارتند از آیات اول تا سوم و آیه هفتم، در مدینه نازل شده‌اند.

۳ شماره آیات واژه‌ها و حروف آن

این سوره دارای یکصد و یازده (۱۱۱) آیه، یکهزار و هفتصد و شصت و شش (۱۷۶۶) واژه و هفت هزار و یکصد و شصت و شش ۷۱۶۶ حرف می‌باشد و به دوازده بخش کلی قابل تقسیم است.

۴ پاداش تلاوت این سوره

(صفحه ۳۶۴) ۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: «عَلِّمُوا أَرْقَائِكُمْ سُورَةَ يُوسُفَ، فَإِنَّهُ أَيْمًا مُسْلِمًا تَلَاهَا وَعَلَّمَهَا أَهْلَهَا وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ هَوَّنَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ سَيِّئَاتِ الْمَوْتِ وَأَعْطَاهُ الْقُوَّةَ أَنْ لَا يَحْسَدَ مُسْلِمًا.» (۱) سوره یوسف را به بردگان خویش بیاموزید؛ چرا که هر مسلمانی این سوره را بخواند و به خاندان و بردگان خویش آن را بیاموزد، خدا سختی‌های مرگ را بر او آسان می‌سازد و به او توانی می‌بخشد که در زندگی خود به هیچ مسلمانی حسد نرزد. ۲ و نیز از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ فِي كُلِّ يَوْمٍ أَوْ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجَمَالَهُ مِثْلُ جَمَالِ يُوسُفَ، وَلَا يُصِيبُهُ فَرْعُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَكَانَ مِنْ خِيَارِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» (... ۲) کسی که در هر شب و هر روز سوره یوسف را بخواند، خدا او را در روز رستاخیز به زیبایی و جمال یوسف بر می‌انگیزد و از هراس و سختی آن روز سرنوشت‌ساز در امان خواهد بود و در زمره بندگان شایسته خدا قرار خواهد داشت. ۳ و نیز فرمود: «إِنَّهَا كَانَتْ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبَةً» این سوره مبارکه، در کتاب تورات نیز آمده است.

۵ دو نکته در مورد این روایات (۳)

۱ روشن است که پاداش پر شکوهی که برای تلاوتگر این سوره و یا سوره‌های دیگر قرآن نوید داده شده است، برای آن تلاوت

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در مورد آنچه واژه «تِلْكَ» به آن اشاره دارد، سه نظر آمده است: ۱ اشاره به سرگذشتی است که در آستانه آن قرار داریم. ۲ اشاره به سوره یوسف است. ۳ منظور این است که: این آیاتی است که در تورات وعده آن به شما داده شده بود. واژه «مُبِین» ، به باور «مُجَاهِد» و «قَتَادَه» به مفهوم روشنگر حلال و حرام و بیانگر منظور و دیدگاه و مقررات مورد نظر است. (صفحه ۳۶۸)

۶۹. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ...»

آیه

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

ترجمه

ما آن را قرآن عربی نازل کردیم تا شما درک کنید (و بیندیشید). (۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هدف تنها قرائت و تلاوت و تيمَن و تبرک با خواندن آیات آن نیست، بلکه هدف نهایی درک است، درکی نیرومند و پرمایه که تمام وجود انسان را به سوی عمل دعوت کند. اما عربی بودن قرآن علاوه بر این که زبان عربی به شهادت آنها که اهل مطالعه در زبان‌های مختلف جهانند، آن چنان زبان وسیعی است که می‌تواند ترجمان لسان وحی باشد و مفاهیم و ریزه کاری‌های سخنان خدا را بازگو کند، علاوه بر این، مسلم است که اسلام از جزیره عربستان از یک کانون تاریکی و ظلمت و توحش و بربریت طلوع کرد و در درجه اول می‌بایست مردم آن سامان را گرد خود جمع کند، آن چنان گویا و روشن باشد که آن افراد بی‌سواد و دور از علم و دانش را تعلیم دهد و در پرتو تعلیمش دگرگون سازد و یک هسته اصلی برای نفوذ این آیین در سایر مناطق جهان به وجود آورد. البته قرآن با این زبان برای همه مردم جهان قابل فهم نیست (و به هر زبان دیگری بود نیز همین گونه بود) زیرا ما یک زبان جهانی که همه مردم دنیا آن را بفهمند نداریم، ولی این مانع از آن نخواهد شد که سایر مردم جهان از ترجمه‌های آن بهره گیرند و یا از آن بالاتر با آشنایی تدریجی به این زبان، خود آیات را لمس کنند و مفاهیم وحی را از درون همین الفاظ درک نمایند. به هر حال تعبیر به «عربی بودن» که در ده مورد از قرآن تکرار شده پاسخی است به آنها که پیامبر را متهم می‌کردند که او این آیات را از یک فرد عجمی یاد گرفته و محتوای قرآن یک فکر وارداتی است و از نهاد وحی نجوشیده است. ضمناً این تعبیرات پی در پی این وظیفه را برای همه مسلمانان به وجود می‌آورد که همگی باید بکوشند و زبان عربی را به عنوان زبان دوم خود به صورت همگانی بیاموزند از این نظر که زبان وحی و کلید فهم حقایق اسلام است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

(صفحه ۳۶۹) «ابن عبّاس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: «أَحِبُّ الْعَرَبَ لِثَلَاثٍ: لِأَنَّي عَرَبِيٌّ، وَالْقُرْآنُ عَرَبِيٌّ، وَكَلَامُ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِيٌّ» ؛ من [زبان] عرب را به خاطر سه چیز دوست می‌دارم: ۱ نخست بدان دلیل که خود از امت عرب هستم، ۲ و بدان جهت که کتاب پر شکوه خدا به زبان عربی فرود آمده است. ۳ و دیگر به خاطر اینکه زبان بهشتیان عربی است و در بهشت پر طراوت و زیبای خدا به زبان عربی گفتگو می‌شود. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ باشد که شما مفاهیم قرآن را دریابید و آنچه در آن

آمده است بدانید. (صفحه ۳۷۰)

۷۰. آیه (أَحْسَنُ الْقَصَصِ) در برابر نو است**اشاره**

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ما بهترین سرگذشت را بر تو بازگو کردیم، از طریق وحی کردن این قرآن به تو، هر چند پیش از آن از غافلان بودی. (۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضی از مفسران معتقدند که «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» اشاره به مجموعه قرآن است و جمله «بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ» را قرینه آن می‌دانند و «قِصَّة» در اینجا تنها به معنی داستان نیست، بلکه از نظر ریشه لغت به معنی جستجو از آثار چیزی است و هر چیز که پشت سر هم قرار گیرد، عرب به آن «قِصَّة» می‌گوید و از آن جا که به هنگام شرح و بیان یک موضوع، کلمات و جمله‌ها پی در پی بیان می‌شوند، این کار را «قِصَّة» نامیده‌اند. به هر حال خداوند مجموعه این قرآن که زیباترین شرح و بیان و فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین الفاظ را با عالی‌ترین و عمیق‌ترین معانی آمیخته که از نظر ظاهر زیبا و فوق‌العاده شیرین و گوارا و از نظر باطن بسیار پرمحتوا است أَحْسَنُ الْقَصَصِ نامیده است. در روایات متعددی نیز مشاهده می‌کنیم که این تعبیر درباره مجموعه قرآن به کار رفته است هر چند این روایات به عنوان تفسیر آیه مورد بحث وارد نشده است. مثلاً در حدیثی که علی بن ابراهیم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده می‌خوانیم: «وَأَحْسَنُ الْقَصَصِ هَذَا الْقُرْآنُ: بهترین قصه‌ها این قرآن است». (۱) در کتاب «روضه کافی» در خطبه‌ای از امیر مؤمنان علی چنین نقل شده که: «إِنَّ أَحْسَنَ الْقَصَصِ وَ أَبْلَغَ الْمُوعِظَةِ وَ أَنْفَعَ التَّدْكِيرِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ: بهترین داستانها و رساترین موعظه‌ها و سودمندترین تذکرها کتاب خداوند متعال است». (۲) ولی پیوند آیات آینده که سرگذشت یوسف را ۱ و ۲ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۹. (صفحه ۳۷۱) بیان می‌کند با آیه مورد بحث آن چنان است که ذهن انسان بیشتر متوجه این معنی می‌شود که خداوند داستان یوسف را «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» نامیده است و حتی شاید برای بسیاری به هنگام مطالعه آیات آغاز این سوره غیر از این معنی چیزی به ذهن نیاید. اما بارها گفته‌ایم که مانعی ندارد اینگونه آیات برای بیان هر دو معنی باشد، هم قرآن به طور عموم أَحْسَنُ الْقَصَصِ است و هم داستان یوسف به طور خصوص. چرا این داستان بهترین داستان نباشد؟ با این که در فرازهای هیجان‌انگیزش ترسیمی از عالی‌ترین درس‌های زندگی است. حاکمیت اراده خدا را بر همه چیز در این داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم سرنوشت شوم حسودان را با چشم خود می‌بینیم و نقشه‌های نقش بر آب شده آنها را مشاهده می‌کنیم. ننگ بی‌عفتی، عظمت و شکوه پارسایی و تقوی را در لابلای سطورش مجسم می‌بینیم. منظره تنهایی یک کودک کم سن و سال را در قعر چاه، شب‌ها و روزهای یک زندانی بی‌گناه را در سیاهچال زندان، تجلی نور امید از پس پرده‌های تاریک یأس و نومیدی و بالاخره عظمت و شکوه یک حکومت وسیع که نتیجه آگاهی و امانت است، همه در این داستان از مقابل چشم انسان رژه می‌رود. لحظاتی را که سرنوشت یک ملت با یک خواب پرمعنی دگرگون می‌شود و زندگی یک قوم و جمعیت در پرتو آگاهی یک زمامدار بیدار الهی از نابودی نجات می‌یابد و ده‌ها درس بزرگ دیگر در این داستان منعکس شده است چرا أَحْسَنُ الْقَصَصِ نباشد؟ منتها أَحْسَنُ الْقَصَصِ بودن سرگذشت یوسف به تنهایی کافی نیست، مهم این است که در ما آن چنان شایستگی باشد که بتوانیم این همه درس بزرگ را در روح خود جای دهیم. بسیاری کسانانی که هنوز به داستان یوسف به عنوان یک ماجرای عشقی جالب می‌نگرند، همچون چارپایانی که به یک باغ پر طراوت و پر گل، تنها به صورت یک مشت علف برای سدّ جوع می‌نگرند و هنوز بسیاری کسانانی که با دادن شاخ

و برگ‌های دروغین به این داستان سعی دارند از آن یک ماجرای سکسی بسازند، این از عدم شایستگی و قابلیت محل است و گرنه اصل داستان همه گونه ارزش‌های والای انسانی را در خود جمع کرده است و در آینده به خواست خدا خواهیم دید که نمی‌توان به آسانی از فرازهای جامع و زیبای این داستان گذشت و به گفته شاعر شیرین (صفحه ۳۷۲) سخن گاه در برابر جاذبه‌های این داستان «بوی گل انسان را چنان مست می‌کند که دامنش از دست می‌رود».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ. و بی‌گمان، پیش از اینکه ما این کتاب آسمانی را به تو وحی نماییم، در مورد آن از بی‌خبران بودی. به باور پاره‌ای ممکن است منظور این باشد که: پیش از فرود آن، از سوی خدا بر تو، از غافلان بودی و از مقررات و احکام و مفاهیم قرآن، یا از چگونگی سرگذشت یوسف چیزی نمی‌دانستی. (صفحه ۳۷۳)

۷۱. آیه (رؤیا و خواب دیدن)

اشاره

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (به خاطر آر) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند. (۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرآن داستان یوسف را از خواب عجیب و پرمعنی او آغاز می‌کند، زیرا این خواب در واقع نخستین فراز زندگی پر تلاطم یوسف محسوب می‌شود. یک روز صبح با هیجان و شوق به سراغ پدر آمد و پرده از روی حادثه تازه‌ای برداشت که در ظاهر چندان مهم نبود اما در واقع شروع فصل جدیدی را در زندگانی او اعلام می‌کرد. «یوسف گفت: پدرم! من دیشب در خواب یازده ستاره را دیدم که از آسمان فرود آمدند و خورشید و ماه نیز آن‌ها را همراهی می‌کردند، همگی نزد من آمدند و در برابر من سجده کردند». ابن عباس می‌گوید: یوسف این خواب را در شب جمعه که مصادف با شب قدر، (شب تعیین سرنوشت‌ها و مقدرات بود) دید. در این که یوسف به هنگام دیدن این خواب چند سال داشت، بعضی نه سال، بعضی دوازده سال و بعضی هفت سال، نوشته‌اند، قدر مسلم این است که در آن هنگام بسیار کم‌سن و سال بود. قابل توجه این که: جمله «رَأَيْتُ» به عنوان تأکید و قاطعیت در این آیه تکرار شده است اشاره به این که من چون بسیاری از افراد که قسمتی از خواب خود را فراموش می‌کنند و با شک و تردید از آن سخن می‌گویم نیستم، من با قطع و یقین دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده کردند، در این موضوع شک و تردیدی ندارم. نکته دیگر این که ضمیر «هُم» که برای جمع مذکر عاقل است در مورد خورشید و ماه و ستارگان به کار رفته، همچنین کلمه «سَاجِدِينَ». اشاره به این که سجده آنها یک امر تصادفی نبود بلکه پیدا بود روی حساب همچون افراد عاقل و هوشیار سجده می‌کنند. البته روشن است که منظور از سجده در اینجا خضوع و (صفحه ۳۷۴) تواضع می‌باشد و گرنه سجده به شکل سجده معمولی انسانها در مورد خورشید و ماه و ستارگان مفهوم ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آن خواب شگفت انگیز

یعقوب، که پدر یوسف، قهرمان بهترین داستانهاست، بنده خالص خدا و فرزند اسحاق پیامبر و اسحاق نیز فرزند ابراهیم است. در روایت است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در تجلیل از ریشه و تبار یوسف، او را شخصیت گرانقدر و بزرگواری می‌خواند که از تبار پدران گرانقدری چون: یعقوب، اسحاق و ابراهیم، پدر و پیشوای توحیدگرایان گیتی است.

مفهوم سجده خورشید و ماه و ستارگان در برابر یوسف علیه‌السلام

در مورد مفهوم این سجده نیز بحث است. به باور برخی منظور از سجده خورشید و ماه و ستارگان که نشانگر سجده پدر و مادر و برادران یوسف در برابر اوست همان سجده شناخته شده است که نه به هدف پرستش، بلکه به هدف گرامی داشت او انجام پذیرفت. اما برخی بر آنند که منظور از سجده در اینجا، نهایت خضوع و احترام است. (صفحه ۳۷۵)

۷۲. «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا ...»

آیه

«قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْضُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»

ترجمه

گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می‌کشند، چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است. (۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این خواب هیجان انگیز و معنی دار یعقوب پیامبر را در فکر فرو برد: خورشید و ماه و ستارگان آسمان؟ آن هم یازده ستاره؟ فرود آمدند و در برابر فرزندم یوسف سجده کردند، چه قدر پرمعنی است؟ حتما خورشید و ماه، من و مادرش (یا من و خاله‌اش) می‌باشیم و یازده ستاره، برادرانش، قدر و مقام فرزندم آن قدر بالا می‌رود که ستارگان آسمان و خورشید و ماه سر بر آستانش می‌سایند، آن قدر در پیشگاه خدا عزیز و آبرومند می‌شود که آسمانیان در برابرش خضوع می‌کنند، چه خواب پرشکوه و جالبی؟ جالب این که یعقوب نگفت: «می‌ترسم برادران قصد سویی درباره تو کنند» بلکه آن را به صورت یک امر قطعی و مخصوصا با تکرار «گئید» که دلیل بر تأکید است بیان کرد، چرا که از روایات سایر فرزندانش باخبر بود و حساسیت آنها را نسبت به «یوسف» می‌دانست، شاید برادران نیز از تعبیر کردن خواب بی‌اطلاع نبودند، به علاوه این خواب خوابی بود که تعبیرش چندان پیچیدگی نداشت. از طرفی این خواب، شبیه خواب‌های کودکانه به نظر نمی‌رسید، کودک ممکن است خواب ماه و ستاره را ببیند، اما این که ماه و ستارگان به صورت موجوداتی عاقل و باشعور در برابر او سجده کنند، این یک خواب کودکانه نیست و روی این جهات جا داشت که یعقوب نسبت به افروخته شدن آتش حسد برادران نسبت به یوسف بیمناک باشد. (صفحه ۳۷۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«رؤیا»: تصوّر مفهوم و معنا در خواب یا پندار دیدن؛ چرا که در خواب خرد انسان در حال خمودی است و چون انسان مفهوم و معنا را تصوّر می‌کند، چنین می‌پندارد که آن را دیده است. این گفتار یعقوب بر این اساس بود که خواب پیامبران به مفهوم نوعی از

وحی الهی به آنان است و او می‌دانست که برادران یوسف پیام این خواب را در خواهند یافت و از برتری یوسف بی‌مناک شده و به آفت حسد دچار گردیده و به راه خطرناکی گام خواهند سپرد. إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. چرا که دشمنی شیطان با انسان آشکار است و او دشمنی تو را بر دل آنان افکنده و آنان را وامی‌دارد تا به تو زبانی برسانند. (صفحه ۳۷۷)

۷۳. «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ...»

آیه

«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

ترجمه

و اینگونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام و کامل می‌کند، همانگونه که پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرد، پروردگار تو عالم و حکیم است. (۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تأویل» در اصل به معنی بازگشت دادن چیزی است و هر کار یا هر سخن به هدف نهایی برسد به آن تأویل می‌گویند، تحقق خارجی خواب نیز مصداق تأویل است. «احادیث» جمع «حدیث» به معنی نقل یک ماجرا است و از آن جا که انسان خواب خود را برای این و آن نقل می‌کند در اینجا کنایه از خواب است. این خواب تنها بیانگر عظمت مقام یوسف در آینده از نظر ظاهری و مادی نبود، بلکه نشان می‌داد که او به مقام نبوت نیز خواهد رسید، چرا که سجده آسمانیان دلیل بر بالا گرفتن مقام آسمانی او است. مسأله رؤیا و خواب دیدن، همیشه از مسائلی بوده است که فکر افراد عادی و دانشمندان را از جهات مختلفی به خود جلب کرده است. این صحنه‌های زشت و زیبا، وحشتناک و دلپذیر، سرور آفرین و غم‌انگیز که انسان در خواب می‌بیند چیست؟ آیا اینها مربوط به گذشته است که در اعماق روح انسان لانه کرده و یا تغییرات و تبدیلاتی خودنمایی می‌کنند و یا مربوط به آینده است که به وسیله دستگاه گیرنده حساس روح آدمی از طریق ارتباط مرموزی از حوادث آینده عکسبرداری می‌نماید و یا انواع و اقسام مختلفی دارد که بعضی مربوط به گذشته و بعضی مربوط به آینده و قسمتی نتیجه تمایلات و خواست‌های ارضا نشده است. قرآن در آیات متعددی صراحت دارد که حداقل، پاره‌ای از خواب‌ها، انعکاسی از آینده دور یا نزدیک می‌باشد. در داستان خواب یوسف که در آیات فوق خواندیم و همچنین داستان خواب زندانیان که در آیه ۳۶ همین سوره و داستان خواب عزیز که در آیه ۴۳ خواهد (صفحه ۳۷۸) آمد به چند نمونه خواب برخورد می‌کنیم که همه آنها از حوادث آینده پرده برداشته است، بعضی از این حوادث نسبتاً دور مانند خواب یوسف که می‌گویند بعد از چهل سال به تحقق پیوست و بعضی در آینده نزدیک‌تر مانند خواب عزیز مصر و هم بندهای یوسف به وقوع پیوست. در غیر این سوره اشاره به «خواب‌های تعبیردار» دیگری نیز شده، مانند رؤیای پیغمبر صلی الله علیه و آله که در سوره فتح به آن اشاره شده و خواب ابراهیم که در سوره صافات آمده است (این خواب، هم فرمان الهی بود و هم تعبیر داشت). جالب این که در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: «الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ بُشْرَى مِنَ اللَّهِ وَ تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ الَّذِي يُحَدِّثُ بِهِ الْإِنْسَانُ نَفْسُهُ فَيَرَاهُ فِي مَنَامِهِ: خواب و رؤیا سه گونه است گاهی بشارتی از ناحیه خداوند است گاه وسیله غم و

اندوه از سوی شیطان و گناه مسائلی است که انسان در فکر خود می‌پروراند و آن را در خواب می‌بیند». (۱) روشن است که خواب‌های شیطانی چیزی نیست که تعبیر داشته باشد، اما خواب‌های رحمانی که جنبه بشارت دارد حتماً باید خوابی باشد که از حادثه مسرت‌بخش در آینده پرده بردارد. به هر حال لازم است در اینجا به نظرات مختلف که درباره حقیقت رؤیا ابراز شده به طور فشرده اشاره کنیم: درباره حقیقت رؤیا، تفسیرهای زیادی شده است که می‌توان آنها را به دو بخش تقسیم کرد: ۱ تفسیر مادی ۲ تفسیر روحی مادی‌ها می‌گویند رؤیا چند علت می‌تواند داشته باشد: الف ممکن است خواب دیدن و رؤیا نتیجه مستقیم کارهای روزانه انسان باشد، یعنی آن چه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد. ب ممکن است یک سلسله آرزوهای برآورده نشده باعث دیدن خواب‌هایی شود، همانطور که شخصی تشنه، آب در خواب می‌بیند و کسی که در انتظار سفر کرده‌ای است آمدن او را از سفر به خواب می‌بیند (و از قدیم گفته‌اند شتر * * * * * ۱- «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۴۴۱، بعضی از دانشمندان قسم چهارمی بر این خواب‌ها افزوده‌اند و آن خوابی است که نتیجه مستقیم وضع مزاجی و جسمانی انسان است و در بحث‌های آینده به آن اشاره خواهد شد. (صفحه ۳۷۹) در خواب بیند پنبه دانه. ... ج ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند زیرا مکرر تجربه شده است کسانی که از دزد وحشت دارند شب خواب دزد می‌بینند (ضرب المثل معروف دور از شتر به خواب و خواب آشفته نبین اشاره به همین حقیقت است). «فروید» و پیروان مکتب فروید یک نوع تفسیر و تعبیر مادی دیگری برای خواب دارند: آنها طی مقدمات مشروعی اظهار می‌دارند که: خواب و رؤیا عبارت است از ارضای تمایلات واپس زده و سرکوفته‌ای که همیشه با تغییر و تبدیل‌هایی برای فریب «من» به عرصه خودآگاهی روی می‌آورند. توضیح این که: بعد از قبول این مسأله که روان آدمی مشتمل بر دو بخش است «بخش آگاه» (آنچه به تفکرات روزانه و معلومات ارادی و اختیارات انسان ارتباط دارد) و «بخش ناآگاه» (آنچه در ضمیر باطن به صورت یک میل ارضا نشده پنهان گردیده است) می‌گویند: بسیار می‌شود امیالی که ما داریم و به عللی نتوانستیم آنها را ارضا کنیم و در ضمیر باطن ما جای گرفته‌اند، به هنگام خواب که سیستم خودآگاه از کار می‌افتد برای یک نوع اشباع تخیلی به مرحله خودآگاه روی می‌آورند، گاهی بدون تغییر منعکس می‌شوند (همانند عاشقی که محبوب از دست رفته خود را در عالم خواب مشاهده می‌کند) و گاهی تغییر شکل داده و به صورت‌های مناسبی منعکس می‌شوند که در این صورت نیاز به تعبیر دارند. بنابراین «رؤیا» همیشه مربوط به گذشته است و از آینده هرگز خبر نمی‌دهد، تنها می‌تواند وسیله خوبی برای خواندن «ضمیر ناآگاه» باشند و به همین جهت برای درمان بیماری‌های روانی که متکی به کشف ضمیر ناآگاه است بسیار می‌شود که از خواب‌های بیمار کمک می‌گیرند. بعضی از دانشمندان غذا شناس میان «خواب و رؤیا» و «نیازهای غذایی بدن» رابطه قائل هستند و معتقدند که مثلاً اگر انسان در خواب ببیند از دنداننش «خون» می‌چکد لابد ویتامین ث بدن او کم شده است و اگر در خواب ببیند موی سرش سفید گشته معلوم می‌شود گرفتار کمبود ویتامین ب شده است و اما فلاسفه روحی تفسیر دیگری برای خواب‌ها دارند، آنها می‌گویند، خواب و رؤیا بر چند قسم است: ۱ خواب‌های مربوط به گذشته زندگی و امیال و آرزوها که بخش مهمی (صفحه ۳۸۰) از خواب‌های انسان را تشکیل می‌دهد. ۲ خواب‌های پریشان و نامفهوم که معلول فعالیت و توهم و خیال است (اگر چه ممکن است انگیزه‌های روانی داشته باشد). ۳ خواب‌هایی که مربوط به آینده است و از آن گواهی می‌دهد. شک نیست که خواب‌های مربوط به زندگی گذشته و جان گرفتن و تجسم صحنه‌هایی که انسان در طول زندگی خود دیده است تعبیر خاصی ندارد، همچنین خواب‌های پریشان و به اصطلاح «أَضْغَاثُ أَعْلَامٍ» که نتیجه افکار پریشان و همانند افکاری است که انسان در حال تب و هذیان پیدا می‌کند نیز تعبیر خاصی نسبت به مسائل آینده زندگی نمی‌تواند داشته باشد، اگر چه روانشناسان و روانکاوان از آنها به عنوان دریچه‌ای برای دست یافتن به ضمیر ناآگاه بشری استفاده کرده و آنها را کلیدی برای درمان بیماری‌های روانی می‌دانند، بنابراین تعبیر خواب آنها برای کشف اسرار روان و سرچشمه بیماری‌ها است نه برای کشف حوادث آینده زندگی و اما خواب‌های مربوط به آینده نیز دارای دو شعبه است، قسمتی

خواب‌های صریح و روشن می‌باشند که به هیچ وجه تعبیری نمی‌خواهند و گاهی بدون کمترین تفاوتی با نهایت تعجب، در آینده دور یا نزدیک تحقق می‌پذیرد می‌باشد. دوم خواب‌هایی است که در عین حکایت از حوادث آینده بر اثر عوامل خاص ذهنی و روحی تغییر شکل یافته و نیازمند به تعبیر است. برای هر یک از این خواب‌ها نمونه‌های زیادی وجود دارد که همه آنها را نمی‌توان انکار کرد، نه تنها در منابع مذهبی و کتب تاریخی نمونه‌هایی از آن ذکر شده بلکه در زندگی خصوصی خود ما یا کسانی که می‌شناسیم مکرر رخ داده است به اندازه‌ای که هرگز نمی‌توان همه را معلول تصادف دانست. در اینجا چند نمونه از خواب‌هایی که به طرز عجیبی پرده از روی حوادث آینده برداشته و از افراد مورد اعتماد شنیده‌ایم یادآور می‌شویم. ۱- یکی از علمای معروف و کاملاً مورد وثوق همدان مرحوم آخوند ملا- علی از مرحوم آقامیرزا عبدالنبی که از علمای بزرگ تهران بود چنین نقل می‌کرد: هنگامی که در سامرا بودم هر سال مبلغی در حدود یکصد تومان از مازندران برای من فرستاده (صفحه ۳۸۱) می‌شد و به اعتبار همین موضوع قبلاً که نیاز پیدا می‌کردم قرض‌هایی می‌نمودم و به هنگام وصول آن وجه، تمام بدهی‌های خود را ادا می‌کردم. یک سال به من خبر دادند که امسال وضع محصولات بسیار بد بوده و بنابراین وجهی فرستاده نمی‌شود، بسیار ناراحت شدم و با همین فکر ناراحت خوابیدم، ناگهان در خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دیدم که مرا صدا زد و گفت: فلان کس! برخیز در آن دولا ب را باز کن (اشاره به دولابی کرد) و یک صد تومان در آن هست بردار. از خواب بیدار شدم چیزی نگذشت در خانه را زدند بعد از ظهر بود، دیدم فرستاده مرحوم میرزای شیرازی مرجع بزرگ تقلید شیعیان است گفت: میرزا شما را می‌خواهد. من تعجب کردم که در این موقع برای چه آن مرد بزرگ مرا می‌خواهد رفتم دیدم در اطاق خود نشسته، (من خواب خود را به کلی فراموش کرده بودم) ناگاه مرحوم میرزای شیرازی به من گفت: میرزا عبدالنبی در آن دولا ب را باز کن و یک صد تومان در آن جا هست بردار، بلافاصله داستان خواب به نظرم آمد و از این حادثه سخت تعجب کردم خواستم چیزی بگویم، احساس کردم او مایل نیست سخنی در این زمینه گفته شود، وجه را برداشتم و بیرون آمدم. ۲- دوستی که مورد اعتماد است نقل می‌کرد نویسنده کتاب «ریحانه‌الادب» مرحوم تبریزی فرزندی داشت دست راست او ناراحت بود (شاید روماتیسم شدید داشت) به طوری که به زحمت می‌توانست قلم به دست بگیرد، بنا شد برای معالجه به آلمان برود او می‌گوید: در کشتی که بودم خواب دیدم مادرم از دنیا رفته است، تقویم را باز کردم و جریان را با قید روز و ساعت نوشته، چیزی نگذشت که به ایران آمدم جمعی از بستگان به استقبال من آمدند دیدم لباس مشکی در تن دارند، تعجب کردم و جریان خواب به کلی از خاطرم رفته بود، بالاخره تدریجاً به من حالی کردند که مادرم فوت کرده، بلافاصله به یاد جریان خواب افتادم، تقویم را بیرون آوردم و روز فوت را سؤال کردم دیدم درست در همان روز مادرم از دنیا رفته بود. ۳- نویسنده معروف اسلامی سید قطب در تفسیر خود «فی ظلال القرآن» ذیل آیات مربوط به سوره «یوسف» چنین می‌نویسد: اگر من تمام آن چه درباره رؤیا گفته‌اید انکار کنم هیچگاه نمی‌توانم جریانی را که برای خودم (صفحه ۳۸۲) هنگامی که در آمریکا بودم واقع شد انکار نمایم، در آن جا من در خواب دیدم که خواهر زاده‌ام خون چشمانش را فرا گرفته بود و قادر به دیدن نیست (خواهرزاده‌ام با سایر اعضای خانواده‌ام در مصر بودند) من از این جریان متوحش شدم، فوراً نامه‌ای برای خانواده‌ام به مصر نوشتم و مخصوصاً از وضع چشم خواهرزاده‌ام سؤال کردم، چیزی نگذشت که جواب نامه به دستم رسید نوشته بودند که چشم او مبتلا- به خونریزی داخلی شده و قادر به دیدن نیست و هم اکنون مشغول معالجه است. قابل توجه این که خونریزی داخلی چشم او طوری بود که در مشاهده معمولی قابل رؤیت نبود و تنها با وسایل پزشکی دیدن آن میسر بود ولی به هر حال از بینایی چشم محروم گشته بود، من حتی این خونریزی درونی را در خواب به شکل آشکار دیدم. خواب‌هایی که پرده از روی اسراری برداشته و حقایقی مربوط به آینده و یا حقایق پنهانی مربوط به حال را کشف کرده بیش از آن است که حتی افراد دیر باور بتوانند انگشت انکار روی همه آنها بگذارند و یا آنها را حمل بر تصادف کنند. با تحقیق از دوستان نزدیک خود غالباً می‌توانید به نمونه‌هایی از این خواب‌ها دست یابید، اینگونه خواب‌ها از طریق «تفسیر مادی رؤیا» هرگز قابل تعبیر نیستند و تنها با

تفسیر فلاسفه روحی و اعتقاد به استقلال روح می‌توان آنها را تفسیر کرد، بنابراین از مجموع آنها به عنوان شاهدهی برای استقلال روح می‌توان استفاده کرد. (۱)

چگونگی ارتباط رؤیای یوسف با علم تعبیر خواب او

در آیات مورد بحث خواندیم که یعقوب علاوه بر این که فرزندش را از بازگو کردن خواب خود به برادران برحذر داشت، خواب را به طور اجمال برای او تعبیر کرد و به او گفت: تو برگزیده خدا خواهی شد و تعبیر خواب به تو خواهد آموخت و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد. دلالت خواب یوسف بر این که او در آینده به مقام‌های بزرگ معنوی و مادی خواهد رسید کاملاً قابل درک است، ولی این سؤال پیش می‌آید که مسأله آگاهی یوسف از تعبیر خواب در آینده چگونه از رؤیای یوسف ****-۱- «معاد و جهان پس از مرگ»، صفحه ۳۹۷. (صفحه ۳۸۳) برای یعقوب، کشف شد؟ آیا این یک خبر تصادفی بود که یعقوب به یوسف داد و کار به خواب او نداشت و یا آن را از همان خواب یوسف کشف کرد؟ ظاهر این است که یعقوب این مسأله را از خواب یوسف فهمید و این ممکن است از یکی از دو راه بوده باشد: نخست این که یوسف در آن سن و سال کم این خواب را به طور خصوصی و دور از چشم برادران برای پدر نقل کرد (چرا که پدر به او توصیه کرد در کتمان آن بکوشد) و این نشان می‌دهد که یوسف نیز از خواب خود احساس خاصی داشت که آن را در جمع مطرح نکرد، وجود چنین احساسی در کودک کم سن و سالی مانند یوسف دلیل بر این است که او یک نوع آمادگی روحی برای کشف تعبیر خواب، دارد و پدر احساس کرد با پرورش این آمادگی او در آینده آگاهی وسیعی در این زمینه پیدا خواهد کرد. دیگر این که ارتباط پیامبران با عالم غیب از چند طریق بوده است: گاهی از طریق الهامات قلبی و گاه از طریق نزول فرشته وحی و گاه از طریق خواب، گرچه یوسف در آن زمان هنوز به مقام نبوت نرسیده بود اما وقوع چنین خواب معنی داری برای یوسف نشان می‌داد که او در آینده از این طریق با عالم غیب، ارتباط خواهد گرفت و طبعا باید تعبیر و مفهوم خواب را بداند تا بتواند چنین رابطه‌ای داشته باشد.

حفظ اسرار

از درس‌هایی که این بخش از آیات به ما می‌دهد درس حفظ اسرار است، که گاهی حتی در مقابل برادران نیز باید عملی شود، همیشه در زندگی انسان اسراری وجود دارد که اگر فاش شود ممکن است آینده او و جامعه‌اش را به خطر اندازد، خویشتن داری در حفظ این اسرار یکی از نشانه‌های وسعت روح و قدرت اراده است، چه بسیارند افرادی که به خاطر ضعف در این قسمت سرنوشت خویش و یا جامعه‌ای را به خطر افکنده‌اند و چه بسیارند ناراحتی‌هایی که در زندگی به خاطر ترک حفظ اسرار برای انسان پیش می‌آید. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا می‌خوانیم: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سِيئَةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سِيئَةٌ مِنْ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سِيئَةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكَيْتَمَانُ السِّرِّ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمِدَارَةُ النَّاسِ وَ أَمَّا (صفحه ۳۸۴) السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ. مؤمن، مؤمن نخواهد بود مگر این که سه خصلت داشته باشد: سستی از پروردگار و سستی از پیامبر و سستی از امام و پیشوا، اما سنت پروردگار کتمان اسرار است، اما سنت پیامبر مدارا با مردم است و اما سنت امام شکیبایی در برابر ناراحتی‌ها و مشکلات می‌باشد» (البته کتمان سر در این جا بیشتر ناظر به کتمان اسرار دیگران است). (۱) و در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «سِتْرُكَ مِنْ دَمِيكَ فَلَا يَجْرِيَنَّ مِنْ غَيْرِ أَوْدَاجِكَ: اسرار تو همچون خون تو است که باید تنها در عروق خودت جریان یابد». (۲)

دینداری واقعی است، در این کار بزرگ و عمل قهرمانانه اندرزاها و درسهای عبرت است؛ و نیز این درس بزرگ و سازنده است که: پس از هر سختی و فشاری، گشایشی خواهد بود و پس از هر رنجی آسایشی؛ و نیز این واقعیت که این سوره مبارکه سند درستی و راستی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چرا که آن گرانمایه عصرها و نسلها نه دانشگاهی رفته و نه کتابی مطالعه نموده بود و آوردن این سرگذشت شگفت انگیز و درس آموز جز از راه وحی و رسالت از کجا ممکن و میسر است؟ باین بیان، سوره مبارکه یوسف افزون بر بینش دهی و آگاهی بخشی‌اش به کسانی که در مورد سرگذشت آن حضرت از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند، معجزه‌ای است که درستی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و راستی گفتارش را گواهی می‌کند. یادآوری می‌گردد که منظور از برادران یوسف در آیه شریفه، فرزندان یعقوب می‌باشند؛ چرا که آن حضرت دوازده پسر داشت که شش تن آنان که به نام‌های «روبیل»، «شمعون»، «لاوی»، «یهود»، «ریانون» و «یشجر» خوانده می‌شدند از همسرش «لیا»، دختر «لیان»، که دختر خاله‌اش بود، ولادت یافته بودند. این همسر ارجمند یعقوب، جهان را بدرود گفت و آن حضرت با خواهر وی «راحیل» پیمان زندگی مشترک بست و از او نیز دو فرزند دیگر که یوسف و بنیامین خوانده می‌شدند ولادت یافتند و چهار فرزند دیگرش که «دان»، «نفتالی»، «حاد» و «آشر» نام داشتند، از دو کنیزش «زلفه» و «بلهه» به دنیا آمدند. (صفحه ۳۸۸)

۷۵. «إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَ...»

آیه

«إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

ترجمه

هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب‌ترند در حالی که ما نیرومندترین، مسلما پدر ما، در گمراهی آشکار است. (۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عُصْبَةٌ» به معنی جماعت و گروهی است که دست به دست هم می‌دهند و نسبت به انجام کاری هماهنگ هستند، این کلمه معنی جمع دارد و مفردی برای آن نیست. یعقوب دوازده پسر داشت، که دو نفر از آنها «یوسف» و «بنیامین» از یک مادر بودند، که «راحیل» نام داشت، یعقوب نسبت به این دو پسر مخصوصا یوسف محبت بیشتری نشان می‌داد، زیرا اولاً کوچک‌ترین فرزندان او محسوب می‌شدند و طبعاً نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند، ثانياً طبق بعضی از روایات مادر آنها «راحیل» از دنیا رفته بود و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند، از آن گذشته مخصوصا در یوسف، آثار نبوغ و فوق‌العادگی نمایان بود، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب آشکارا نسبت به آنها ابراز علاقه بیشتری کند. برادران حسود بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند، به خصوص که شاید بر اثر جدایی مادرها، رقابتی نیز در میانشان طبعاً وجود داشت، لذا دور هم نشستند «و گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند، با این که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم» و زندگی پدر را به خوبی اداره می‌کنیم و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آنها ساخته نیست و به این ترتیب با قضاوت یک جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: «به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است» (إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). آتش حقد و حسد به آنها اجازه نمی‌داد که در تمام جوانب کار بیندیشند دلایل اظهار علاقه پدر را نسبت به دو کودک

بدانند، چرا که همیشه منافع خاص هر کس حجابی بر روی افکار او می‌افکند و به قضاوت‌هایی یک جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است وامی‌دارد. البته منظور آنها گمراهی دینی و مذهبی نبود چرا که آیات آینده نشان می‌دهد آنها به بزرگی و نبوت (صفحه ۳۸۹) پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه طرز معاشرت به او ایراد می‌گرفتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«عُصِبَهُ»: به گروهی نیرومند که پشتیبان یکدیگرند و از حقوق وامیّت و آزادی هم دفاع می‌کنند، «عُصِبَهُ» می‌گویند. پاره‌ای بر آنند که به یک گروه ده تا پانزده نفری گفته می‌شود، اما به باور برخی به گروه ده تا چهل نفری. این واژه به سان واژه «قَوْم»، «رَهْط» و «نَفَر» از خود مفرد ندارد. آنگاه را به یاد آور که برادران یوسف گفتند: یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرمان یعقوب از ما که گروهی نیرومند و پشتیبان یکدیگریم و برای خاندانمان می‌توانیم سودبخش‌تر و مؤثرتر باشیم، محبوب‌ترند. آنان بدان دلیل چنین پنداشتند، که یعقوب فرزندش یوسف را بسیار دوست می‌داشت و او از نظر چهره از زیباترین انسانها به شما می‌رفت؛ از این رو برادران بر او حسد ورزیدند و با آگاهی از خواب وی، آفت حسد در جانشان ریشه دوانید و گسترش یافت و آنان را به این تیره بختی سوق داد. به باور پاره‌ای از مفسران یعقوب به خاطر خردسالی یوسف و برادر مادریش «بنیامین»، آن دو را بیشتر مورد نوازش قرار داده و به خود نزدیکتر می‌ساخت و همین نکته بر آنان گران آمد. ابو حمزه ثمالی از چهارمین امام نور آورده است که در این مورد فرمود: رسم یعقوب این بود که هر روز گوسفندی را سر می‌برید و بخشی از آن را در راه خدا به محرومان می‌داد و بخش دیگری را برای خانواده سنگین خود می‌نهاد؛ شب جمعه‌ای بود که روزه دار با ایمانی از فشار گرسنگی و محرومیت، به در سرای یعقوب آمد و غذا خواست، اما خاندان یعقوب با اینکه صدای او را شنیدند، تقاضایش را جدی نگرفته و به او کمک نکردند و او هنگامی که نومید گردید و تاریکی شب او را فراگرفت، گریه کرد و از گرسنگی خود به خدا شکایت برد و همانگونه شب را گرسنه به صبح آورد و دگر باره گرسنه و تشنه نیت روزه کرد؛ و خاندان یعقوب در همسایگی او سیر خفتند و فزونی غذایشان روی دستشان ماند و همین رویداد باعث گرفتاری آنان و (صفحه ۳۹۰) دچار آمدن پدر به فراق و جدایی محبوب‌ترین عضو خاندانش گردید. به یعقوب پیام آمد که آماده گرفتاری باش و به تقدیر حکیمانه‌ام خشنود گرد و در مصیبت‌ها شکیبایی پیشه ساز و درست همان شب بود که یوسف آن خواب شگفت‌انگیز را دید. إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. به راستی که پدرمان در بیراهه‌ای آشکار است؛ چرا که در مورد مهر و محبت به فرزندانش، اصل عدالت را رعایت نکرده و راه افراط و تفریط را در پیش گرفته است. مستی قدرت و امکانات (۱) از واژه واژه آیه مورد بحث این حقیقت دریافت می‌گردد که برادران یوسف به فزونی نفرت و نیروی جوانی و اقتدار ظاهر گروه خویش می‌بالیدند، به گونه‌ای که این امکانات و اقتدار آنان را مست و مغرور ساخته بود و همین مستی و غرور، آنان را در برابر وسوسه‌های شیطان رانده شده و شیطان نفس آسیب پذیر ساخته بود و سرانجام آنان را به سوی فاجعه‌ای سوق داد که به جای درست اندیشی و ریشه‌یابی محبت بیشتر پدر به یوسف، هم پدر فرزانه را گمراه اعلان کردند و هم حکم تبعید و یا اعدام برادر خرد سال و بی‌گناه خویش را دادند و راستی که باید از مستی قدرت و ثروت و امکانات بادآورده و نظارت ناپذیر و بدون پاسخگو به خدا پناه برد. امیر مؤمنان علیه‌السلام در اشاره به این آفت می‌فرماید: يَتَّبِعِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْتَرَسَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ وَ سُكْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُكْرِ الْعِلْمِ، وَ سُكْرِ الْمَدْحِ، وَ سُكْرِ الشَّبَابِ، فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيَاحًا حَبِيئَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَحِفُّ الْوَقَارَ (۲) بر انسان خردمند و با اندیشه زینده است که از مستی ثروت هنگفت، مستی قدرت باد آورده، مستی دانش، مستی و پستی ستایش و تملق، مستی و غرور جوانی و بهاران زندگی به خدا پناه برد و خویشان را پاس دارد؛ چرا که هر یک از این پست‌ها و موقعیت‌ها و شرایط ویژه، حال و هوایی پلید و بادی زشت بر سر ۱. مترجم. ۲. الْحَيَاة، ج ۱، ص ۱۵۹. (صفحه ۳۹۱) می‌وزاند که خرد را نابود و وقار و عظمت انسانی را از میان می‌برد. (صفحه ۳۹۲)

۷۶. «اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ...»

آیه

«اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ»

ترجمه

یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می‌کنید و) افراد صالحی خواهید بود. (۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله دلیل بر آن است که آنها احساس گناه با این عمل می‌کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه را می‌کردند. ولی مسأله مهم اینجا است که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است و به هیچ وجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی‌باشد و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود، اما گفتگو از توبه قبل از گناه، توبه نیست. توضیح این که بسیار می‌شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت وجدان روبرو می‌گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می‌کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می‌آورد، او برای این که از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند وجدان و عقیده خود را با این سخن می‌فریبد، که من پس از انجام گناه بلافاصله در مقام جبران بر می‌آیم، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم، توبه می‌کنم، به در خانه خدا می‌روم، اعمال صالح انجام می‌دهم و سرانجام آثار گناه را می‌شویم. یعنی همانگونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می‌کشد، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقاید مذهبی خود طرح می‌کند و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می‌شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود برمی‌دارد، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند. نکته دیگر این که آنها گفتند پس از دور ساختن یوسف، توجه پدر و نگاه او به سوی شما خواهد شد «يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ» (آبِیْكُمْ) و نگفتند قلب پدر در اختیار شما خواهد شد «يَخْلُ لَكُمْ قَلْبُ» (آبِیْكُمْ) چرا که اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش یوسف را (صفحه ۳۹۳) فراموش کند، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آنها باشد کافی است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

از این فراز چنین دریافت می‌گردد که آنان کار خویش را زشت و ظالمانه می‌دیدند، اما خود را بدین بهانه فریب می‌دادند که پس از پیاده کردن نقشه شوم خود و دست یافتن به هدف می‌توانند توبه کنند و پاک و پاکیزه گردند.

پیشنهاد دهنده که بود؟

در این مورد نیز که این دو پیشنهاد شوم از کدامین آنان بود، دو نظر است: ۱ به باور برخی از جمله «وهب»، این «شمعون» بود که

پیشنهاد کشتن و یا افکندن یوسف به سرزمینی دور دست را به برادران داد. ۲ اما به باور «مقاتل» پیشنهاد دهنده «روبین» بود. (صفحه ۳۹۴)

۷۷. «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا ...»

آیه

«قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»

ترجمه

یکی از آنها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهید انجام دهید او را در نهانگاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله‌ها او را بگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند). (۱۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«جُبُّ» به معنی چاهی است که آن را سنگ‌چین نکرده‌اند و شاید غالب چاه‌های بیابانی همین طور است و «غِيَابَتِ» به معنی نهان‌گاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاه‌های بیابانی معمول است و آن این است که در قعر چاه، نزدیک به سطح آب، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه ماندی درست می‌کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آن که خود وارد آب شود و طبعاً از بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت از آن تعبیر به «غِيَابَتِ» شده است. (۱) در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوش‌تر و یا با وجدان‌تر بود، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دور دست که بیم هلاکت در آن بود و طرح سومی را ارائه نمود گفت: «اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید، بلکه او را در قعر چاهی بیفکنید (به گونه‌ای که سالم بماند) تا بعضی از رهگذران و قافله‌ها او را بیابند و با خود ببرند» و از چشم ما و پدر دور شود. بدون شک قصد این پیشنهاد کننده آن نبوده که یوسف را آن چنان در چاه سرنگون سازند که نابود شود بلکه هدف این بود که در نهان‌گاه چاه قرار گیرد تا سالم به دست قافله‌ها برسد. از جمله «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» چنین استفاده می‌شود که این گوینده حتی این پیشنهاد را به صورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد، شاید ترجیح می‌داد که اصلاً نقشه‌ای بر ضد یوسف طرح نشود. **** ۱-

اقتباس از «تفسیر المنار»، ذیل آیه. (صفحه ۳۹۵)

نقش ویرانگر حسد در زندگی انسانها

درس مهم دیگری که از این داستان می‌آموزیم این است که چگونه حسد می‌تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید دردسرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می‌کشد و هم خود انسان را. اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می‌رسد و خود شخص از او محروم می‌ماند، چهار حالت مختلف در او پیدا می‌شود. نخست این که آرزو می‌کند همانگونه که دیگران دارند، او هم داشته باشد، این حالت را «غِبْطَةٌ» می‌خوانند و حالتی است قابل

ستایش، چرا که انسان را به تلاش و کوشش سازنده‌ای وامی‌دارد و هیچ اثر مُخَرَّبی در اجتماع ندارد. دیگر این که آرزو می‌کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش برمی‌خیزد این همان حالت بسیار مذموم «حَسَد» است، که انسان را به تلاش و کوشش مخرب درباره دیگران وامی‌دارد، بی آن که تلاش سازنده‌ای درباره خود کند. سوم این که آرزو می‌کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند و این همان حالت «بُخْل» و انحصارطلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواهد و از محرومیت دیگران لذت ببرد. چهارم این که دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت بسر ببرد و حتی حاضر است آن چه را دارد در اختیار دیگران بگذارد و از منافع خود چشم‌پوشد و این حالت والا را «ایشار» می‌گویند که یکی از مهم‌ترین صفات برجسته انسانی است. به هر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش نبرد بلکه گاه می‌شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وامی‌دارد. به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان‌دهنده‌ای دیده می‌شود. به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «خداوند موسی بن عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود: إِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنَعْمِي صَادٌّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَ مَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي: شخص حسود نسبت به نعمت‌های من بر بندگانم خشمناک است و از قسمت‌هایی که میان بندگانم قائل شده‌ام ممانعت می‌کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم». (۱) از امام * * * * * ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۰۷. (صفحه ۳۹۶) صادق می‌خوانیم: «أَفْهَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ: آفت دین و ایمان سه چیز است: حسد و خودپسندی و فخر فروشی» و در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبُطُ وَ لَا يَحْسَدُ وَ الْمُنَافِقُ يَحْسَدُ وَ لَا يَغْبُطُ: افراد باایمان غبطه می‌خورند ولی حسد نمی‌ورزند، ولی منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد». (۱)

ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان

این درس را نیز می‌توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق‌العاده دقت به خرج دهد. گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطایی نشد و ابراز علاقه‌ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می‌کرد روی حسابی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، ولی به هر حال این ماجرا نشان می‌دهد که حتی باید بیش از مقدار لازم در این مسأله حساس و سختگیر بود، زیرا گاه می‌شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند، آن چنان عقده‌ای در دل فرزند دیگر ایجاد می‌کند که او را به همه کار وامی‌دارد، آن چنان شخصیت خود را درهم شکسته می‌بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش؛ حد و مرزی نمی‌شناسد. حتی اگر نتواند عکس‌العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می‌خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می‌شود، فراموش نمی‌کنم فرزند کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعاً نیاز به محبت بیشتر داشت، پدر برادر بزرگ‌تر را به صورت خدمتکاری برای او در آورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته‌ای شد، به آن دوست عزیز گفتم فکر نمی‌کنی سرچشمه‌اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد، او که این سخن را باور نمی‌کرد، به یک طیب روانی ماهر مراجعه کرد، طیب به او گفت: فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده، در حالی که برادر کوچک این همه محبت دیده است و لذا در احادیث اسلامی می‌خوانیم: روزی امام * * * * * ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۰۷. (صفحه ۳۹۷) باقر فرمود: «من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می‌کنم و او را بر زانوی خود می‌نشانم و قلم گوسفند را به او می‌دهم و شکر در دهانش می‌گذارم، در حالی که میدانم حق با دیگری است، ولی این کار را به خاطر این می‌کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آن چنان که برادران یوسف به یوسف کردند، نکند». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«غِیَابَت»: نهانگاه و چیز و جایی که جلوی دید و حس انسان را از وجود چیزی در آن بگیرد. «سَیَّارَةٌ»: کاروانیان و مسافران، کاروان و راهگذران؛ چرا که در راه سیر می‌کنند. «الْتِقَاة»: یافتن و برداشتن چیزی از راه. گوینده این گفتار، به باور «قتاده» و «ابن اسحاق»، «رویین»، برادر پدری و پسر خاله یوسف و به باور «زَجَّاج» و «أَصَم»، «یهودا» بود که از نظر سن و سال و خرد، برتر از دیگران می‌نمود و برابر روایت «علی بن ابراهیم» در تفسیرش، «لاوی» بود که این پیشنهاد را داد. در مورد آن چاهی که یوسف را در نهانگاه آن قرار دادند نیز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ «قتاده» می‌گوید: چاه، بیت المقدس بود. ۲ به باور «وَهَب» چاه مورد اشاره، در «أردن» بود. ۳ «كَعْب» آن را میان مصر و مدین می‌داند. ۴ و «مُقَاتِل» بر آن است که در سه فرسنگی سرای یعقوب قرار داشت. ان كُنْتُمْ فاعِلین. به باور؛ «ابن عباس» منظور این است که اگر به راستی در مورد او تصمیمی دارید چنین کنید. از «حَسَن» پرسیدند آیا انسان با ایمان دستخوش آفت حسد می‌گردد؟ ****۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۷۸. (صفحه ۳۹۸) او پاسخ داد: مگر سرگذشت پسران یعقوب را فراموش کرده‌اید؟! (صفحه ۳۹۹)

۷۸. آیه (مواظب باشید تا سلامت فرزندان شما را به بهانه پر کردن اوقات فراغت به خطر نیندازند)

اشاره

قالوا یا اَبانا ما لَکَ لا تَأْتِنَا عَلٰی یُوسُفَ وَ اِنَّا لَهُ لَناصِحَةٌ حُونَ (برادران نزد پدر آمدند و) گفتند: پدر جان چرا تو درباره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی در حالی که ما خیر خواه او هستیم؟ (۱۱/یوسف) اَرْسَلْتَهُ مَعَنَا عَدَا یَزْعَجَ وَ یَلْعَبُ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ او را فردا با ما (به خارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند و ما حافظ او هستیم. (۱۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران یوسف پس از آن که طرح نهایی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند؟ لذا طرح دیگری برای این کار ریخته و با قیافه‌های حق به جانب و زبانی نرم ولی آمیخته با یک نوع انتقاد ترحم‌انگیز نزد پدر آمدند و گفتند: بیا دست از این کار که ما را متهم می‌سازد بردار، به علاوه برادر ما، نوجوان است، او هم دل دارد، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب دارد، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست، «فردا او را با ما بفرست تا به خارج شهر آید، گردش کند از میوه‌های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد» و به این ترتیب نقشه جدا ساختن برادر را ماهرانه تنظیم کردند و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد. این نقشه از یک طرف پدر را در بن بست قرار می‌داد که اگر یوسف را به ما نسیاری دلیل بر این است که ما را متهم می‌کنی و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می‌کرد. آری چنین است نقشه‌های آن‌هایی که می‌خواهند ضربه غافلگیرانه بزنند، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای این که خود را حق به جانب نشان دهند استفاده می‌کنند، ولی افراد باایمان به حکم «الْمُؤْمِنُ کَیْسٌ: مؤمن هوشیار است» هرگز (صفحه ۴۰۰) نباید فریب این ظواهر زیبا را بخورند هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

از این آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که یعقوب از فرستادن یوسف به همراه آنان خودداری می‌ورزید. منظور آنان این بود

که اگر او را بفرستی، ما به همراه او به گردش و بازی می‌پردازیم و بر او خوش می‌گذرد منظور آنان از بازی و گردش، بازیهای روا و درست، چون مسابقه دو، و تیراندازی و همانند آنها بود. در روایت است که بازی جز در سه چیز روا نیست که عبارتند از اسب دوانی، تیراندازی و سرگرمی و بازی با خانواده. از آیه شریفه این نکته نیز دریافت می‌گردد که برادران یوسف نسبت به او حسد می‌ورزیدند و آن را به صورتهای گوناگون بروز می‌دادند و یعقوب وی را از گزند آنان حراست می‌نمود و از فرستادنش به همراه آنان خودداری می‌ورزید، چرا که به آنان اعتماد نداشت. آفت ویرانگر حسد (۱) واکنش افراد و جامعه‌ها در برابر نعمت و موفقیت و ترقی و بهروزی دیگران گوناگون است؛ چرا که انسانها از نظر بینش و گرایش و آراستگی به ارزش‌های راستین یا بدلی متفاوت‌اند و روشن است که زمینه‌های گوناگون، ثمرات گونانی می‌دهد: الف: برخی به گونه‌ای پاکدل و شایسته کردارند که با دیدن موفقیت و رشد و ترقی دیگران شادمان می‌گردند و ضمن تشویق فرد و جامعه موفق و حق‌شناسی و قدردانی، خود نیز می‌کوشند در آسمان ارزش‌ها و موفقیت‌ها به آن مرحله برسند؛ این حالت «غبطه» است که در خور ستایش و عامل شکوفایی جامعه و خانواده است. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَلَا يَحْسَدُ وَالْمُنَافِقُ يَحْسَدُ وَلَا يَغْبِطُ». (۲) ۱. مترجم. (صفحه ۴۰۱) انسان توحیدگرا و باایمان بر سرفرازی و پیشرفت دیگران «غبطه» می‌خورد، اما حسد نمی‌ورزد، اما انسان خودکامه و نفاقگرا در برابر رشد و ترقی دیگران به آفت فضیلت‌سوز حسد گرفتار می‌گردد نه حالت انسانی و رشد دهنده «غبطه». ب: پاره‌ای، از این گروه هم برتر و بالاترند و اینان کسانی هستند که در برابر موفقیت و پیروزی و برخورداری دیگران، نه تنها شادمان می‌شوند و خود هم می‌کوشند تا در آسمان فضیلت و موفقیت درخشیدن نمایند، بلکه چه بسا از منافع خویش به سود دیگران چشم می‌پوشند. اینان به ویژگی ایثار آراسته‌اند. «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (... ۱) ج: سومین گروه از انسانها کسانی هستند که نه خود مرد تلاش و کوشش و پایداری و آفرینش موفقیت و پیروزی و سرفرازی‌اند و نه می‌توانند آن را در دیگران بنگرند و شادمان شوند؛ آنان به آفتی گرفتارند که برای از میان برداشتن موفقیت و آسایش و نعمت دیگران تا نابودی خویش پیش می‌روند و اینان گرفتاران بلای حسادت‌اند. به همین دلیل است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در هشدار از این بلای خانمان‌سوز فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ، فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ». (۲) از آفت ویرانگر حسد بپرهیزید؛ چرا که حسد، نیکبها و ارزش‌ها را می‌خورد و می‌سوزاند و نابود می‌کند درست همانگونه که آتش هیزم را. و نیز فرمود: «أَفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ». (۳) آفت دینداری و آراستگی به ارزش‌ها، بلای حسادت و خود بزرگی بینی و فخر فروشی است. و نیز هشدار داد که: «أُصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْحِرْصُ وَالِاسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ». (۴) ۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷. ۲. سوره حشر، آیه ۹. ۳. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۵. ۴. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۳۷. (صفحه ۴۰۲) ریشه و اساس کفر گرایی و ناسپاسی و گناه، سه آفت است: آفت آز و حرص، آفت ویرانگر خود بزرگی بینی، آز و حرص و دیگر بیماری حسادت. ۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۰. (صفحه ۴۰۳)

۷۹. آیه (راه بهانه‌جویی و دروغ را به فرزندان خود نیاموزید)

اشاره

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَدْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (پدر) گفت: من از دوری او غمگین می‌شوم و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید. (۱۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یعقوب در مقابل اظهارات برادران بدون آن که آنها را متهم به سوء قصد کند گفت: این که من مایل نیستم یوسف با شما بیاید، از

دو جهت است، اول این که «دوری یوسف برای من غم‌انگیز است» و دیگر این که در بیابان‌های اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند «و من می‌ترسم گرگ فرزند دلبندم را بخورد و شما سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید» و این کاملاً طبیعی بود که برادران در چنین سفری به خود مشغول گردند و از برادر غافل بمانند و در آن «بیابان گرگ خیز» گرگ قصد جان یوسف کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«حُزْنٌ»: اندوه دل در فراق و هجران محبوب. در این فراز از سرگذشت درس آموز یوسف، آفریدگار هستی روشنگری می‌کند که پس از اظهار مهر و دوستی بسیار برادران یوسف نسبت به او، پدرشان ناگزیر گردید که او را به همراه آنان به دشت و صحرا گسیل دارد و به آنان در خیرخواهی‌شان اعتماد کند. با این وصف ضمن سفارش آنان به مراقبت از یوسف گفت: قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ هَمِينَ واقعتاً که شما او را از من دور سازید و با خود ببرید، مرا اندوهگین می‌سازد. به بیان دیگر اینکه: جدایی و فراق او از من، مرا اندوهگین می‌سازد. (صفحه ۴۰۴) وَ أَحَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ. و نیز از این می‌ترسم که شما از مراقبت او غفلت ورزید و سرگرم کارهای خود شوید و گرگ او را بخورد. پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که: در آن سرزمین گرگ بسیار بود و در آن روزگاران گرگها گاه به برخی از مردم حمله می‌کردند و آنان را طعمه خود می‌ساختند. و پاره‌ای دیگر آورده‌اند که: یعقوب در عالم خواب منظره هولناکی را دید که در آن گویی ده گرگ درنده به یوسف حمله‌ور شده و می‌خواهند او را از پا در آورند، اما در آن میان یکی از آنها به حمایت از فرزندش برخاسته و آنها را از کشتن او منصرف می‌سازد؛ و سرانجام در خواب می‌بیند که زمین شکافته شد و یوسف در اعماق آن فرو رفت و پس از سه روز بیرون آمد. همین خواب و سخن یعقوب بهانه به دست آنان داد تا آن صحنه سازی را به راه اندازند و گرنه آن گروه نمی‌دانستند چه بهانه‌ای برای کار ناجوانمردانه خود ساز کنند. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: دروغ را به کسی تلقین نکنید و راه بهانه‌جویی را به او نشان ندهید؛ فرزندان یعقوب نمی‌دانستند که گرگ انسان را می‌خورد؛ آنها این را در گفتگوی با پدر و از گفتار او دریافتند و آن صحنه‌سازی را به راه انداختند. این مطلب نشانگر آن است که نباید به دشمن راه بهانه‌جویی و شرارت را نشان داد. (صفحه ۴۰۵)

۸۰. «قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ ...»

آیه

«قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ»

ترجمه

گفتند: اگر او را گرگ بخورد با این که ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیانکارترین خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست). (۱۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

البته برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند، زیرا غم و اندوه جدایی یوسف چیزی نبود که بتوانند آن را جبران کنند و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را فروخته‌تر می‌ساخت. از سوی دیگر این دلیل پدر از یک نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر نداشت و آن این که بالاخره فرزند برای نمو و پرورش، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد و اگر بخواهد همچون گیاه نورسته‌ای دائماً در سایه درخت وجود پدر باشد، نمو نخواهد کرد و پدر برای تکامل فرزندش ناچار باید تن به این جدایی بدهد، امروز گردش و تفریح است، فردا تحصیل علم و دانش و پس فردا کسب و کار و تلاش و کوشش برای زندگی، بالاخره جدایی لازم است. لذا اصلاً به پاسخ این استدلال نپرداختند، بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از نظر آنها مهم و اساسی بود و «گفتند: چگونه ممکن است برادرمان را گرگ بخورد در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم، اگر چنین شود ما زیانکار و بدبخت خواهیم بود». یعنی مگر ما مرده‌ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد، گذشته از علائق برادری که ما را بر حفظ برادر وامی‌دارد، ما در میان مردم آبرو داریم، مردم درباره ما چه خواهند گفت، جز این که می‌گویند یک عده زورمند گردن کلفت نشستند و بر حمله گرگ به برادرشان نظاره کردند، ما دیگر می‌توانیم در میان مردم زندگی کنیم؟ آنها در ضمن به این گفتار پدر که شما ممکن است سرگرم بازی شوید و از یوسف غفلت کنید، نیز پاسخ دادند و آن این که مسأله، مسأله خسران و زیان و از دست دادن تمام سرمایه و آبرو است، مسأله این نیست که تفریح و بازی بتواند انسان را از یوسف غافل کند، زیرا در این صورت ما افراد بی‌عرضه‌ای خواهیم شد که به درد هیچ کار نمی‌خوریم. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا یعقوب از میان تمام خطرهای تنها انگشت روی (صفحه ۴۰۶) خطر حمله گرگ گذاشت؟ بعضی می‌گویند: بیابان کنعان بیابانی گرگ خیز بود و به همین جهت خطر بیشتر از این ناحیه احساس می‌شد. بعضی دیگر گفته‌اند که این به خاطر خوابی بود که یعقوب قبلاً دیده بود که گرگانی به فرزندش یوسف حمله می‌کنند، این احتمال نیز داده شده است که یعقوب با زبان کنایه سخن گفت و نظرش به انسانهای گرگ صفت همچون بعضی از برادران یوسف بود. ولی به هر حال با هر حيله و نیرنگی بود، مخصوصاً با تحریک احساسات پاک یوسف و تشویق او برای تفریح در خارج شهر که شاید اولین بار بود که فرصت برای آن به دست یوسف می‌افتاد، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند.

نیاز فطری و طبیعی انسان به پرکردن اوقات فراغت

جالب این که یعقوب پیامبر در برابر استدلال فرزندان نسبت به نیاز یوسف به گردش و تفریح هیچ پاسخی نداد و عملاً آن را پذیرفت، این خود دلیل بر این است که هیچ عقل سالم نمی‌تواند این نیاز فطری و طبیعی را انکار کند. انسان مانند یک ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از آن کار بکشند، بلکه روح و روانی دارد که همچون جسمش خسته می‌شود، همانگونه که جسم نیاز به استراحت و خواب دارد روح و روانش نیاز به سرگرمی و تفریح سالم دارد. تجربه نیز نشان داده که اگر انسان به کار یکنواخت ادامه دهد، بازده و راندمان کار او بر اثر کمبود نشاط تدریجاً پایین می‌آید و اما به عکس، پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم، آن چنان نشاط کار در او ایجاد می‌شود که کمیّت و کیفیت کار هر دو فزونی پیدا می‌کند و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح و سرگرمی می‌شود کمک به ساعات کار می‌کند. در روایات اسلامی این واقعیت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است، آن جا که علی می‌فرماید: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُرْمُ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَدَّتَيْهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمِلُ: زندگی فرد باایمان در سه قسمت خلاصه می‌شود، قسمتی به معنویات می‌پردازد و با پروردگارش مناجات می‌کند و قسمتی به فکر تأمین و ترمیم (صفحه ۴۰۷) معاش است و قسمتی را به این تخصیص می‌دهد که در برابر لذاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد». (۱) جالب این که در حدیث دیگری این جمله اضافه شده است «وَ ذَلِكُمْ عَوْنٌ عَلَى سَائِرِ السَّاعَاتِ: و این سرگرمی و تفریح سالم کمکی است برای سایر برنامه‌ها». به گفته بعضی تفریح و سرگرمی همچون سرویس کردن و روغن کاری

نمودن چرخ‌های یک ماشین است گرچه این ماشین یک ساعت متوقف برای این کار می‌شود، ولی بعداً قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدا می‌کند که چند برابر آن را جبران خواهد کرد، به علاوه بر عمر ماشین خواهد افزود. اما مهم این است که سرگرمی و تفریح، «سالم» باشد و گرنه مشکلی را که حل نمی‌کند، بلکه بر مشکل‌ها می‌افزاید، چه بسیار تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می‌کوبد که قدرت کار و فعالیت را تا مدتی از او می‌گیرد و یا لاقط بازده کار او را به حداقل می‌رساند. این نکته نیز قابل توجه است که در اسلام تا آن جا به مسأله تفریح سالم اهمیت داده شده است که یک سلسله مسابقات حتی با شرط بندی را اسلام اجازه داده و تاریخ می‌گوید که قسمتی از این مسابقات در حضور شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و با داوری و نظارت او انجام می‌گرفت. حتی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می‌گذاشت. در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْرَى الْإِبِلِ مُقْبِلَةً مِنْ تَبُوكَ فَسَبَقَتِ الْغُضْبَاءَ وَعَلَيْهَا أَسَامَةٌ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ سَبَقَ أَسَامَةٌ: هنگامی که پیامبر از تبوک برمی‌گشت، میان یاران خود مسابقه سواری برقرار ساخت، اسامه که بر شتر معروف پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «غُضْبَاء» سوار بود از همه پیشی گرفت، مردم به خاطر این که شتر از آن پیامبر صلی الله علیه و آله بود صدا زدند رسول الله پیشی گرفت، اما پیامبر صدا زد اسامه پیشی گرفت و برنده شد» (اشاره به این که سوار کار مهم است نه مرکب و چه بسا مرکب راهواری که به دست افراد ناشی بیفتد و کاری از آن ساخته نیست). (۲) نکته دیگر این که همانگونه که برادران یوسف از علاقه انسان مخصوصاً * * * * * ۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۳۹۰-۲- «سفينه البحار»، جلد ۱، صفحه ۵۹۶. (صفحه ۴۰۸) نوجوان به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوء استفاده کردند در دنیای امروز نیز دست‌های مرموز دشمنان حق و عدالت از مسأله ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوء استفاده فراوان می‌کند، باید به هوش بود که ابرقدرت‌های گرگ صفت در لباس ورزش و تفریح، نقشه‌های شوم خود را میان جوانان به نام ورزش و مسابقات منطقه‌ای یا جهانی پیاده نکنند. فراموش نمی‌کنیم در عصر «طاغوت» هنگامی که می‌خواستند نقشه‌های خاصی را پیاده کنند و سرمایه‌ها و منابع مهم کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشند، یک سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می‌دادند و مردم را آن چنان به این بازی‌ها سرگرم می‌ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در جامعه آنها جریان دارد پردازند.

نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت

در این فراز از داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم که یعقوب با این که از حسادت برادران نسبت به یوسف آگاهی داشت و به همین دلیل دستور داد خواب عجیبش را از برادران مکتوم دارد هرگز حاضر نشد آنها را متهم کند که نکند شما قصد سویی درباره فرزندم یوسف داشته باشید، بلکه عذرش تنها عدم تحمل دوری یوسف و ترس از گرگان بیابان بود. اخلاق و معیارهای انسانی و اصول داوری عادلانه نیز همین را ایجاب می‌کند که تا نشانه‌های کار خلاف از کسی ظاهر نشده باشد او را متهم نسانند، اصل، برائت و پاکی و درستی است، مگر این که خلاف آن ثابت شود.

به دشمن خود راه کار نشان ندهید

نکته دیگر این که در روایتی در ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که: «لَا تَلْقُوا الْكَذَّابَ فَتَكْذِبُ فَإِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الدُّبَّ يَأْكُلُ الْإِنْسَانَ حَتَّى لَقْنَهُمْ أَبُوهُمْ: به دروغگو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید، چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی‌دانستند که ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد و هنگامی که پدر (صفحه ۴۰۹) این سخن را گفت

از او آموختند». (۱) اشاره به این که گاه می‌شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می‌کنید، راه‌های انحرافی را به او نشان ندهید. این درست به این می‌ماند که گاه انسان به کودک خردسالش می‌گوید توپ خود را به لامپ چراغ نزن، کودک که تا آن وقت نمی‌دانست می‌شود توپ را به لامپ بزند، متوجه این مسأله می‌شود که چنین کاری امکان‌پذیر است و به دنبال آن حس کنجکاوی او تحریک می‌شود که باید بینم اگر توپ را به لامپ بزنم چه می‌شود و به دنبال آن شروع به آزمایش این مسأله می‌کند، آزمایشی که به شکستن لامپ منتهی خواهد شد. این تنها یک موضوع ساده درباره کودکان نیست، در سطح یک جامعه بزرگ نیز گاهی امر و نهی‌های انحرافی سبب می‌شود مردم بسیاری از چیزهایی را که نمی‌دانستند یاد بگیرند و سپس وسوسه آزمودن آنها شروع می‌شود، در اینگونه موارد حتی الامکان باید مسائل را به طور کلی مطرح کرد تا بد آموزی در آن نشود. البته یعقوب پیامبر روی پاکی و صفای دل این سخن را با فرزندان بیان کرد، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوءاستفاده کردند. نظیر این موضوع روشی است که در بسیاری از نوشته‌ها با آن برخورد می‌کنیم که مثلاً کسی می‌خواهد درباره ضررهای «مواد مخدر» یا «استمناء» سخن بگوید، چنان این مسائل را تشریح می‌کند و یا صحنه‌های آن را به وسیله فیلم نشان می‌دهد که ناآگاهان به اسرار و رموز این کارها آشنا می‌گردند، سپس مطالبی را که در نكوهش این کارها و راه نجات از آن بیان می‌کند به دست فراموشی می‌سپارند، به همین دلیل غالباً زیان و بدآموزی این نوشته‌ها و فیلم‌ها به مراتب بیش از فایده آنها است. * * * * * ۱- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۱۵. (صفحه ۴۱۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پدر جان! اگر با این حال که ما گروهی نیرومند و پشتیبان یکدیگریم و با قدرت و شهامت از برادرمان دفاع می‌کنیم، باز هم نتوانیم گرگ را از او دور سازیم و گرگ سر رسد و او را بخورد، راستی که در آن صورت از زیانکاران روزگار خواهیم بود و حال روز ما به کسانی می‌ماند که بر خلاف خواست و میل خود سرمایه خویشان را از دست داده‌اند. به باور پاره‌ای مفهوم آخر آیه این است که: در آن صورت ما مردمی ناتوان و وامانده خواهیم بود. و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: در آن صورت ما او و یا حق او را ضایع و تباه ساخته‌ایم. «حسن» در این مورد می‌گوید: به خدای سوگند که آنان برای یوسف خطرناک‌تر از گرگ درنده بودند. (صفحه ۴۱۱)

۸۱. «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ...»

آیه

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»

ترجمه

هنگامی که او را با خود بردند و تصمیم گرفتند وی را در مخفیگاه چاه قرار دهند ما به او وحی فرستادیم که آن‌ها را در آینده از این کارشان با خیر خواهی ساخت، در حالی که آنها نمی‌دانند. (۱۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله «وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجُبِّ» (اتفاق کردند که او را در مخفیگاه چاه قرار بدهند) دلیل بر این است که او را در چاه

پرتاب نکردند، بلکه پایین بردند و در قعر چاه در آن جا سکو ماندی برای کسانی که در چاه پایین می‌روند، نزدیک سطح آب، درست می‌کنند قرار دادند، به این ترتیب که طناب را به کمر او بسته، او را به نزدیک آب بردند و رها ساختند. سرانجام برادران پیروز شدند و پدر را قانع کردند که یوسف را با آنها بفرستد، آن شب را با خیال خوش خوابیدند که فردا نقشه، آنها درباره یوسف عملی خواهد شد و این برادر مزاحم را برای همیشه از سر راه برمی‌دارند. تنها نگرانی آنها این بود که مبادا پدر پشیمان گردد و از گفته خود منصرف شود. صبحگاه نزد پدر آمدند و او سفارش‌های لازم را در حفظ و نگهداری یوسف تکرار کرد، آنها نیز اطاعت کردند، پیش روی پدر او را با احترام و محبت فراوان برداشتند و حرکت کردند. می‌گویند: پدر تا دروازه شهر آنها را بدرقه کرد و آخرین بار یوسف را از آنها گرفت و به سینه خود چسبانید، قطره‌های اشک از چشمش سرازیر شد، سپس یوسف را به آنها سپرد و از آنها جدا شد، اما چشم یعقوب همچنان فرزندان را بدرقه می‌کرد آنها نیز تا آن جا که چشم پدر کار می‌کرد دست از نوازش و محبت یوسف برنداشتند، اما هنگامی که مطمئن شدند پدر آنها را نمی‌بیند، یک مرتبه عقده آنها ترکید و تمام کینه‌هایی را که بر اثر حسد، سال‌ها روی هم انباشته بودند بر سر یوسف فرو ریختند، از اطراف شروع به زدن او کردند و او از یکی به دیگری پناه می‌برد، اما پناهش نمی‌دادند. در روایتی می‌خوانیم که در این (صفحه ۴۱۲) طوفان بلا که یوسف اشک می‌ریخت و یا به هنگامی که او را می‌خواستند به چاه افکنند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد، برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این چه جای خنده است، گویی برادر، مسأله را به شوخی گرفته است، بی‌خبر از این که تیره‌روزی در انتظار او است، اما او پرده از راز این خنده برداشت و درس بزرگی به همه آموخت و گفت: «فراموش نمی‌کنم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق‌العاده جسمانی نظر افکندم و خوشحال شدم، با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی از حوادث سخت خواهد داشت آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان شما دل بستم، اکنون در چنگال شما گرفتارم و از شما به شما پناه می‌برم و به من پناه نمی‌دهید، خدا شما را بر من مسلط ساخت تا این درس را بیاموزم که به غیر او، حتی به برادران، تکیه نکنم». جمله «أَجْمَعُوا» نشان می‌دهد که همه برادران در این برنامه اتفاق نظر داشتند هر چند در کشتن او رأی آنها متفق نبود. اصولاً «أَجْمَعُوا» از ماده جمع به معنی گردآوری کردن است و در این موارد اشاره به جمع کردن آراء و افکار می‌باشد. سپس اضافه می‌کند: در این هنگام ما به یوسف، وحی فرستادیم و دلداریش دادیم و گفتیم غم مخور، «روزی فرا می‌رسد که آنها را از همه این نقشه‌های شوم آگاه خواهی ساخت، در حالی که آنها تو را نمی‌شناسند» (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ). همان روزی که تو بر اریکه قدرت تکیه زده‌ای و برادران دست نیاز به سوی تو دراز می‌کنند و همچون تشنه‌کامانی که به سراغ یک چشمه گوارا در بیابان سوزان می‌روند با نهایت تواضع و فروتنی نزد تو می‌آیند، اما تو چنان اوج گرفته‌ای که آنها باور نمی‌کنند برادرشان باشی، آن روز به آنها خواهی گفت، آیا شما نبودید که با برادر کوچکتان یوسف چنین و چنان کردید و در آن روز چه قدر شرمسار و پشیمان خواهند شد. این وحی الهی به قرینه آیه ۲۲ همین سوره وحی نبوت نبود بلکه الهامی بود به قلب یوسف برای این که بداند تنها نیست و حافظ و نگاهبانی دارد، این وحی نور امید بر قلب یوسف پاشید و ظلمات یأس و نومیدی را از روح و جان او بیرون کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

(صفحه ۴۱۳) «شعور»: دریافت واقعیتی دقیق و ظریف و باریک به باریکی تار مو در شب تیره.

از «الف و لام» که بر سر واژه «جُبَّ» آمده، چنین دریافت می‌گردد که چاه مورد اشاره، چاهی شناخته شده و بر سر راه کاروانها و مسافران بود و کاروانیان برای برداشتن آب بر سر آن می‌آمدند. پاره‌ای بر آنند که آنان در پی چاهی کم آب و یا خشک بودند که یوسف را در اعماق آن قرار دهند، تا بدین وسیله هم به هدف پست خویش برسند و هم آن کودک دوست‌داشتنی غرق نشود؛ از این رو او را به این چاه افکندند و یا همانگونه که از آیه نیز دریافت می‌گردد، در گوشه‌ای از نهانگاه چاه قرارش دادند. «سدی» در این مورد آورده است که «یهودا» برای او غذا می‌آورد تا به وسیله کاروانیان از آنجا برده شد و دیگری بر آن است که چاه برای او روشن گردید و آب آن شیرین شد به گونه‌ای که به وسیله آن، از آب و غذا بی‌نیاز گردید. «مقاتل» می‌گوید: آب آن چاه تیره بود، اما با افکنده شدن یوسف در آن، صاف و زلال گردید و خدا جبرئیل یا فرشته دیگری را بر حراست و پرستاری و تغذیه او گماشت. و نیز آورده‌اند که: پس از افکنده شدن یوسف به قعر چاه، خدا به سنگی بزرگ که در ته چاه بود، فرمان داد تا بالا آمده و یوسف بر روی آن قرار گیرد. یوسف در آن شرایط به دلیل به غارت رفتن لباسش برهنه بود؛ همانگونه که نیای گرانقدرش ابراهیم را به هنگامی که به آتش افکندند جامه از تنش درآوردند و جبرئیل جامه‌ای از حریر بهشتی برای او آورد. این جامه تا هنگام رحلت ابراهیم به همراه او بود و آنگاه به فرزندش اسحاق و پس از او به یعقوب رسید و یعقوب آن را در بسته‌ای بر گردن یوسف آویزان کرد، که پس از افکنده شدن به چاه، جبرئیل به نزد او آمد و پیراهن مورد اشاره را بر او پوشاند. در روایتی طولانی از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که: این پیراهن همان جامه‌ای است که کاروانیان سالها پس از این جریان به همراه خود به کنعان آوردند (صفحه ۴۱۴) و بر چهره یعقوب افکندند و او بوی فرزندش یوسف را از آن دریافت و گفت: بوی یوسف را از آن می‌شنوم. (۱) در کتاب «الْتَّبُوَّة» از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که: وقتی یوسف به قعر چاه افکنده شد، جبرئیل نزد او رفت و از او پرسید: چه کسی تو را به چاه افکنده است؟ او پاسخ داد: برادران من. پرسید: چرا؟ گفت: به خاطر محبوبیت و جایگاهی که در دل پدرم داشتم، برادرانم دچار آفت حسد شدند و مرا به چاه افکندند. از او پرسید: پسر جان! می‌خواهی از اینجا نجات پیدا کنی؟ پاسخ داد: این در گرو خواست خدای پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب است که اگر بخواهد، مرا نجات می‌بخشد. جبرئیل گفت: خدای آنان می‌فرماید این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ لِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أُمَّرِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا، وَتَرْزُقَنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ.» (۲) بارخدایا! از تو که ستایش از آن توست و خدایی جز ذات پاک تو نیست و پدیدآورنده آسمانها و زمین هستی، ای صاحب شکوه و بزرگواری! از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندان او درود فرستی و در گرفتاری من راه نجات و گشایشی قرار دهی و از آنجایی که فکر آن را می‌کنم و از آن جایی که فکرش را هم نمی‌توانم بکنم روزیم ارزانی داری. یوسف این دعا را زیر لب زمزمه کرد، که خدای توانا به برکت آن، هم او را از چاه نجات داد و هم از مکر و سوسه زنان کاخ نشین او را حراست فرمود و هم فرمانروایی مصر را از جایی که هرگز فکر نمی‌کرد به وی ارزانی داشت. ۱. آیه ۹۴. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷ و ص ۶؛ تفسیر قُمی، ج ۱، ص ۳۵۴. (صفحه ۴۱۵) و «علی بن ابراهیم» آورده است که آن حضرت در قعر چاه این دعا را زمزمه می‌کرد: یا إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ، ارْحَمْ ضَعْفَى وَقَلَّةَ حِیَلَتِي وَصِتْرِي. (۱) بارخدایا، ای خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب! به شکوه و شکست‌ناپذیری خودت، به ناتوانی و بیچارگی و خردسالی‌ام رحم کن! و اَوْحِنَا إِلَيْهِ وَبِهِ اَوْحَى نَمُودِمُ که ... حسن می‌گوید: خدا در همان قعر چاه، مقام رسالت را به یوسف ارزانی داشت و با وحی بر او، نوید نجات و رستگاری و فرمانروایی بر مصر را به او داد. لَكِنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ بی‌گمان آنان را از این کار زشتشان در حالی که نمی‌دانند تو همان یوسف هستی آگاهشان خواهی ساخت. به باور مفسران منظور همان فرازی است که در مراحل پایانی داستان یا آخرین آیات سوره یوسف آمده است که آن حضرت سرانجام از آنان می‌پرسد: آیا می‌دانید شما نسبت به یوسف و برادرش چه کردید و چگونه بیرحمانه و ظالمانه رفتار نمودید؟ (۲) این وحی، به باور بسیاری از مفسران به سان همان وحی و رسالتی بود که به پیامبران ارزانی می‌شد. ۱. تفسیر

قَمِي، ج ۱، ص ۳۴۱. ۲. آیه ۸۹. (صفحه ۴۱۶)

۸۲. آیه (گریه‌های دروغین)

اشاره

وَ جَاؤُاْ اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ شَبَّ هَنَّاكَامِ دَرِ حَالِي كِهْ كَرِيهْ مِي كَرْدَنَد بَه سَرَاغِ پَدَرِ اَمْدَنَد. (۱۶/يوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران یوسف نقشه‌ای را که برای او کشیده بودند، همانگونه که می‌خواستند پیاده کردند ولی بالاخره باید فکری برای بازگشت کنند که پدر باور کند یوسف به صورت طبیعی و نه از طریق توطئه، سر به نیست شده است، تا عواطف پدر را به سوی خود جلب کنند. طرحی که برای رسیدن این هدف ریختند این بود، که درست از همان راهی که پدر از آن بیم داشت و پیش بینی می‌کرد وارد شوند و ادعا کنند یوسف را گرگ خورده و دلایل قلبی برای آن بسازند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«عشاء»: پایان روز و آغازین دقیقه‌های تاریکی شب. چرا شامگاهان به خانه بازگشتند و چرا گریان و نالان آمدند؟ پاسخ هر دو پرسش روشن است. آنان تا پاسی از شب، آمدن خود را به تأخیر افکندند تا سیاهکاری خود را با مشتبه ساختن کار بر پدر به گونه‌ای سر و سامان بخشند و با گریه و ناله با پدر رو به رو شدند تا خود را راستگو جا زنند و با این شیوه و در آن شرایط بهتر بتوانند بهانه آورند و عذر تراشند و جریان را طبیعی و عادی جلوه دهند. از آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که هر گریه‌ای از دل بر نمی‌خیزد و هر اشک و ناله‌ای دلیل راستی و درستی گفتار گریه کننده نیست. (صفحه ۴۱۷)

۸۳. «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا...»

آیه

«قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ»

ترجمه

گفتند: ای پدر ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد، تو هرگز سخن ما را تصدیق نخواهی کرد هر چند راستگو باشیم. (۱۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پدر که بی‌صبرانه انتظار ورود فرزند دل‌بندش یوسف را می‌کشید با یک نگاه به جمع آنها و ندیدن یوسف در میانشان سخت تکان خورد، بر خود لرزید و جویای حال او شد: آنها گفتند: «پدر جان ما رفتیم و مشغول مسابقه (سواری، تیراندازی و مانند آن) شدیم و یوسف را که کوچک بود و توانایی مسابقه را با ما نداشت، نزد اثاث خود گذاشتیم، ما آن چنان سرگرم این کار شدیم که همه چیز حتی برادرمان را فراموش کردیم و در این هنگام گرگ بی‌رحم از راه رسید و او را درید». سخنان برادران خیلی حساب شده بود،

اولاً- پدر را با کلمه «یا اَبانا» (ای پدر ما) که جنبه عاطفی دارد مخاطب ساختند و ثانياً طبیعی است که برادران نیرومند در چنین تفریح گاهی به مسابقه و سرگرمی مشغول شوند و برادر کوچک را به نگاهبانی اِثاث وا دارند و از این گذشته برای غافلگیر کردن پدر پیش دستی نموده و با همان چشم گریان گفتند تو هرگز باور نخواهی کرد، هر چند ما راست بگوییم.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«اِسْتِیَاقُ»: از ریشه «سَبَقَ» و به مفهوم مسابقه دادن است. نکته ظریف آن است که آنان نگفتند که تو هر راستگویی را تصدیق نمی کنی، بلکه گفتند: تو گفتار ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی داری؛ چرا که آگاه بودند که پدر، از سویی از حسادت آنان نسبت به یوسف آگاه بود و از دگر سو از شدت مهر و محبت خود به یوسف، نسبت به رفتار آنان در مورد فرزند دلبندهش بد گمان شده بود. (صفحه ۴۱۸)

۸۴. «وَجَاؤُ عَلٰی قَمِيصِهِ ...»

آیه

«وَجَاؤُ عَلٰی قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ»

ترجمه

و پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، گفت: هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته، من صبر جمیل می‌کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آن چه شما می‌گویید یاری می‌طلبم. (۱۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

جمله «سَوَّلَتْ» از ماده «سَوَّلَ» به معنی تزیین می‌باشد گاهی آن را به معنی «تَرْغِيبُ» و گاهی به معنی «وَسْوَسَیَهُ» نیز تفسیر کرده‌اند که تقریباً همه به یک معنی باز می‌گردد. یعنی هوس‌های نفسانی شما این کار را برای شما زینت داد. اما از آن جا که دروغگو حافظه ندارد و از آن جا که یک واقعه حقیقی پیوندهای گوناگونی با کیفیت‌ها و مسائل اطراف خود دارد که کمتر می‌توان همه آنها را در تنظیم دروغین آن منظم ساخت، برادران از این نکته غافل بودند که لااقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آنها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بدر آورده بودند خون آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار پرتجربه همین که چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و گفت: شما دروغ می‌گویید «بلکه هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته» و این نقشه‌های شیطانی را کشیده است (بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا). در بعضی از روایات می‌خوانیم او پیراهن را گرفت و پشت و رو کرد و صدا زد پس چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست؟ و به روایت دیگری پیراهن را به صورت انداخت و فریاد کشید و اشک ریخت و گفت: این چه گرگ مهربانی بوده که فرزندم را خورده ولی به پیراهنش کمترین آسیبی نرسانده است و سپس بیهوش شد و به سان یک قطعه چوب خشک به روی زمین افتاد، بعضی از برادران فریاد کشیدند که ای وای بر ما از دادگاه عدل خدا در روز قیامت، برادرمان را از دست دادیم و پدرمان را کشتیم و پدر همچنان تا

سحرگاه بیهوش بود ولی به هنگام وزش نسیم سرد سحرگاهی به صورتش، به هوش آمد. (۱) و با این که قلبش آتش گرفته ***** ۱- «تفسیر آلوسی»، ذیل آیه. (صفحه ۴۱۹) بود و جانش می سوخت اما هرگز سخنی که نشانه ناشکری و یأس و نومیدی و جزع و فزع باشد بر زبان جاری نکرد، بلکه گفت: «من صبر خواهم کرد، صبری جمیل و زیبا، شکیبایی توأم با شکرگزاری و سپاس خداوند» (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ) و سپس گفت: «من از خدا در برابر آن چه شما می گوید یاری می طلبم» (وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ). از او می خواهم تلخی جام صبر را در کام من شیرین کند و به من تاب و توان بیشتر دهد تا در برابر این طوفان عظیم، خویشتن داری را از دست ندهم و زبانم به سخن نادرستی آلوده نشود. او نگفت از خدا می خواهم در برابر مصیبت مرگ یوسف به من شکیبایی دهد، چرا که می دانست یوسف کشته نشده، بلکه گفت در مقابل آن چه شما توصیف می کنید که نتیجه اش به هر حال جدایی من از فرزندم است صبر می طلبم.

تسویل نفس

اشاره به این که هنگامی که هوس های سرکش بر روح و فکر انسان چیره می شود زشت ترین جنایات همچون کشتن یا تبعید برادر را در نظر انسان آن چنان زینت می دهد که آن را امری مقدس و ضروری، تصور می کند و این دریچه ای است به یک اصل کلی در مسائل روانی که همیشه تمایل افراطی نسبت به یک مسأله مخصوصاً هنگامی که توأم با رذائل اخلاقی شود، پرده ای بر حس تشخیص انسان می افکند و حقایق را در نظر او دگرگون جلوه می دهد. لذا قضاوت صحیح و درک واقعیات عینی بدون تهذیب نفس، امکان پذیر نیست و اگر می بینیم در قاضی، عدالت شرط شده است، یکی از دلایلش همین است و اگر قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۸۲ می گوید: «وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ: تقوی را پیشه کنید و خداوند به شما علم و دانش می دهد» باز اشاره ای به همین مطلب است.

دروغگو کم حافظه است

(صفحه ۴۲۰) سرگذشت یوسف و داستان او با برادرانش بار دیگر این اصل معروف را به ثبوت می رساند که دروغگو نمی تواند راز خود را برای همیشه مکتوم دارد، چرا که واقعیت های عینی به هنگامی که وجود خارجی پیدا می کند، روابط بی شماری با موضوعات در اطراف خود دارد و دروغگو که می خواهد صحنه نادرستی را با دروغ خود بیافریند، هر قدر زیرک و زبردست باشد نمی تواند تمام این روابط را حفظ کند، به فرض که چندین رابطه دروغین در پیوند با مسائل پیرامون حادثه درست کند، باز نگهداری همه این روابط ساختگی در حافظه برای همیشه کار آسانی نیست و کمترین غفلت از آن موجب تناقض گویی می شود، به علاوه بسیاری از این پیوندها مورد غفلت قرار می گیرد و همانها است که سرانجام واقعیت را فاش می کند و این درس بزرگی است برای همه کسانی که به آبرو و حیثیت خویش علاقه مندند که هرگز گرد دروغ نروند و موقعیت اجتماعی خویش را به خطر نیفکنند و خشم خدا برای خود نخرند.

صبر جمیل چیست؟

شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان های سنگین نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است، آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می دهد و لرزان نمی گردد. یک نسیم ملایم می تواند آب استخر کوچکی را به حرکت درآورد، اما اقیانوس های بزرگ همچون اقیانوس آرام، بزرگ ترین طوفانها را هم در خود می پذیرند و آرامش آنها بر هم نمی خورد. گاه انسان

ظاهراً شکیبایی می‌کند ولی چهره این شکیبایی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است زشت و بدنما می‌سازد. اما افراد باایمان و قوی الاراده و پر ظرفیت کسانی هستند که در اینگونه حوادث هرگز پیمانۀ صبرشان لبریز نمی‌گردد و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی و کفران و بی‌تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی‌سازند، صبر آن‌ها، «صبر زیبا» و «صبر جمیل» است. اکنون این سؤال پیش می‌آید که در آیات دیگر این سوره می‌خوانیم یعقوب آن قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد، آیا این منافات با صبر جمیل ندارد؟ پاسخ این سؤال یک جمله است و آن این است که: قلب (صفحه ۴۲۱) مردان خدا کانون عواطف است، جای تعجب نیست که در فراق فرزند، اشک‌هایشان همچون سیلاب جاری شود، این یک امر عاطفی است، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند یعنی سخن و حرکتی بر خلاف رضای خدا نگویند و نکنند. از احادیث اسلامی استفاده می‌شود که اتفاقاً همین ایراد را به هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می‌ریخت به او کردند که شما ما را از گریه کردن نهی کردی اما خود شما اشک می‌ریزید؟ پیامبر در جواب فرمود: «چشم می‌گرید و قلب اندوهناک می‌شود ولی چیزی که خدا را به خشم آورد نمی‌گویم» (تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَيَخْرُنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ) و در جای دیگر می‌خوانیم فرمود: «لَيْسَ هَذَا بُكَاءً أَنْ هَذَا رَحْمَةٌ: این گریه (بی‌تابی) نیست، این رحمت (گریه عاطفی) است». (۱) اشاره به این است که در سینه انسان قلب است نه سنگ و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می‌دهد و ساده‌ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است، این عیب نیست این حسن است، عیب آن است که انسان سخنی بگوید که خدا را به غضب آورد.

ضرورت توجه و مراقبت دائمی

ابوحزمه ثمالی از امام سجاد نقل می‌کند که من روز جمعه در مدینه بودم، نماز صبح را با امام سجاد خواندم، هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت به سوی منزل حرکت کرد و من با او بودم، زن خدمتکار را صدا زد، گفت: «مواظب باش هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است». ابوحزمه می‌گوید: گفتم هر کسی که تقاضای کمک می‌کند، مستحق نیست. امام فرمود: «درست است، ولی من از این می‌ترسم که در میان آنها افراد مستحق باشند و ما به آنها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد». سپس فرمود: «به همه آنها غذا بدهید ***** ۱- «بحار الانوار»، طبع جدید، جلد ۲۲، صفحه ۱۵۷ و ۱۵۱. (صفحه ۴۲۲) (مگر نشنیده‌اید) برای یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می‌کردند، قسمتی را به مستحقان می‌داد و قسمتی را خود و فرزندانش می‌خورد، یک روز سؤال کننده مؤمنی که روزه‌دار بود و نزد خدا منزلتی داشت، عبورش از آن شهر افتاد، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمد و گفت: به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید، چند بار این سخن را تکرار کرد، آنها شنیدند و سخن او را باور نکردند، هنگامی که او مأیوس شد و تاریکی شب، همه جا را فراگرفت برگشت، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد، آن شب را گرسنه ماند و صبح همچنان روزه داشت، در حالی که شکایا بود و خدا را سپاس می‌گفت، اما یعقوب و خانواده یعقوب، کاملاً سیر شدند و هنگام صبح مقداری از غذای آنها اضافه مانده بود». امام سپس اضافه فرمود: «خداوند به یعقوب در همان صبح، وحی فرستاد که: تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا بر افروختی و مستوجب تأدیب و نزول مجازات بر تو و فرزندانت شدی ... ای یعقوب من دوستانم را زودتر از دشمنانم توبیخ و مجازات می‌کنم و این به خاطر آن است که به آنها علاقه دارم». (۱) قابل توجه این است که به دنبال این حدیث می‌خوانیم که ابوحزمه می‌گوید از امام سجاد پرسیدم یوسف چه موقع آن خواب را دید؟ امام فرمود: «در همان شب». (۲) از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که یک لغزش کوچک و یا صریح‌تر یک «ترک اولی» که گناه و معصیتی هم محسوب نمی‌شود، (چرا که حال آن سائل بر یعقوب روشن نبود) از پیامبران و اولیای حق چه بسا سبب می‌شود که خداوند، گوشمالی دردناکی به آنها بدهد و این نیست مگر به خاطر این که مقام والای آنان

ایجاب می‌کند، که همواره مراقب کوچک‌ترین گفتار و رفتار خود باشند. جایی که یعقوب آن همه درد و رنج به خاطر بی‌خبر ماندن از درد دل یک سائل بکشد باید فکر کرد، که جامعه‌ای که در آن گروهی سیر و گروه زیادی گرسنه باشند چگونه ممکن است مشمول خشم و غضب پروردگار نشوند و چگونه خداوند آن‌ها را مجازات نکند. ****۱- «تفسیر برهان» جلد ۲ صفحه ۲۴۳ و «نورالثقلین» جلد ۲، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۴۲۳)

دعای گیرای یوسف

در روایات اهل بیت علیهم السلام و در طرق اهل تسنن می‌خوانیم: هنگامی که یوسف در قعر چاه قرار گرفت، امیدش از همه جا قطع و تمام توجه او به ذات پاک خدا شد، با خدای خود مناجات می‌کرد و به تعلیم جبرئیل راز و نیازهایی داشت، که در روایات به عبارات مختلفی نقل شده است. در روایتی می‌خوانیم با خدا چنین مناجات می‌کرد: «اللَّهُمَّ يَا مُنَسَّ كُلِّ غَرِيبٍ وَ يَا صَاحِبَ كُلِّ وَحِيدٍ وَ يَا مَلَجِأَ كُلِّ خَائِفٍ وَ يَا كَاشِفَ كُلِّ كُزَيْبَةٍ وَ يَا عَالِمَ كُلِّ نَجْوَى وَ يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى وَ يَا حَاضِرَ كُلِّ مَلَأٍ يَ حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْئَلُكَ أَنْ تَقْدِرَ رَجَائِكَ فِي قَلْبِي حَتَّى لَا يَكُونَ لِي هَمٌّ وَلَا سُغْلٌ غَيْرُكَ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَهْرِي فَرْجًا وَ مَخْرَجًا إِنَّكَ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». «... بار پروردگارا! ای آن که مونس هر غریب و یار تنهایی، ای کسی که پناهگاه هر ترسان و برطرف کننده هر غم و اندوه و آگاه از هر نجوی و آخرین امید هر شکایت کننده و حاضر در هر جمع و گروهی، ای حی و ای قیوم، از تو می‌خواهم که امیدت را در قلب من بیفکنی، تا هیچ فکری جز تو نداشته باشم و از تو می‌خواهم که از این مشکل بزرگ، فرج و راه نجاتی، برای من فراهم کنی که تو بر هر چیز توانایی». جالب این که در ذیل این حدیث می‌خوانیم: فرشتگان صدای یوسف را شنیدند و عرض کردند: «الْهَنَا نَسْمَعُ صَوْتًا وَ دُعَاءًا: الصَّوْتُ صَوْتُ صَبِيٍّ وَ الدُّعَاءُ دُعَاءُ نَبِيٍّ: پروردگارا! ما صدا و دعایی می‌شنویم، آواز، آواز کودک است، اما دعا، دعای پیامبری است». (۱) این نکته نیز قابل توجه است هنگامی که یوسف را برادران به چاه افکندند پیراهن او را در آورده بودند و تنش برهنه بود، فریاد زد که لا اقل پیراهن مرا به من بدهید تا اگر زنده بمانم تنم را بپوشانم و اگر بمیرم کفن من باشد، برادران گفتند: از همان خورشید و ماه و یازده ستاره‌ای را که در خواب دیدی بخواه که در این چاه مونس تو باشد و لباس در تنت بپوشانند (و او به دنبال یأس مطلق، از ****۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۳۳۷۳. (صفحه ۴۲۴) غیر خدا دعای فوق را خواند). (۱) از امام صادق نقل شده است که فرمود: «هنگامی که یوسف را به چاه افکندند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: کودک، اینجا چه می‌کنی؟ در جواب گفت: برادرانم مرا در چاه انداخته‌اند، گفت: دوست داری از چاه خارج شوی؟ گفت: با خداست اگر بخواهد مرا بیرون می‌آورد، گفت: خدای تو دستور داده این دعا را بخوان تا بیرون آیی: گفت: کدام دعا؟ گفت: بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، أَنْ تُصَلِّئَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِمَّا أَنَا فِيهِ فَرْجًا وَ مَخْرَجًا: پروردگارا! من از تو تقاضا می‌کنم ای که حمد و ستایش برای تو است، معبودی جز تو نیست، تویی که بر بندگان نعمت می‌بخشی، آفریننده آسمانها و زمینی، صاحب جلال و اکرامی، تقاضا می‌کنم که بر محمد و آلش درود بفرستی و گشایش و نجاتی از آنچه در آن ستم برای من قرار دهی» (۲) مانعی ندارد که یوسف همه این دعاها را خوانده باشد. ****۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۳۳۷۳. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۱۶. (صفحه ۴۲۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«دَمٍ كَذِبٍ»: خون دروغین. «تسویل»: آراستن و جلوه دادن هوای نفس آن چیزی را که آراستگی و زیبایی ندارد.

دروغی رسوا و احمقانه

آنان برای تحمیل دروغ و نیرنگ خود به پدر و خاندان خویش و پوشیده داشتن جنایت زشت و بی‌رحمانه‌ی خود نقشه شوم و احمقانه دیگری کشیدند و دروغی رسوا و حساب نشده برای فریب دیگران سرهم بندی نمودند و پیراهن یوسف را که به خونی دروغین آغشته بودند، به همراه خود آوردند و گفتند: پدر، این خون برادرمان یوسف است که به هنگام گرفتار آمدن در چنگال گرگ به پیراهنش ریخته است. «حسن» می‌گوید: پدر گفت: پیراهن او را بدهید، هنگامی که آن را سالم دید، گفت: به خدای سوگند که تاکنون گرگ آدمخواری بردبارتر از این گرگ ندیده‌ام؛ چرا که به گونه‌ای آرام و با تدبیر کودک محبوب مرا خورده، که پیراهن او را ندریده است. و در روایت است که یعقوب آن پیراهن را بر چهره افکند و گفت: پسرم یوسف! گرگ مهربانی تو را گرفت و با اینکه می‌گویند تو را دریده و گوشت بدنت را خورده، پیراهنت را پاره نکرده است. «شعبی» می‌گوید در جامه و پیراهن یوسف سه نشانه از راستی و عظمت او جلوه گر شد: ۱ آنگاه که به وسیله آن بانوی کاخ، از ناحیه پشت شکافته شد. ۲ آنگاه که آن را بر چهره و دیدگان پدرش افکندند و او بینا شد. ۳ زمانی که پیراهن او را با خونی دروغین نزد پدرش آوردند. و پاره‌ای دیگر آورده‌اند که وقتی پیراهن یوسف را به پدرش دادند، گفت: اگر گرگ فرزندم را خورده بود، پیراهن او سالم نمی‌ماند. آنان در یک لحظه خود را باختند و گفتند: ممکن است راهزنان او را کشته باشند. پدر گفت: چگونه او را کشتند، اما جامه ارزشمند او را نبردند؟ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً (صفحه ۴۲۶) یعقوب که به آنان بد گمان شده بود گفت: نه گرگ فرزندم را خورده است و نه به وسیله راهزنان کشته شده، بلکه هوای نفس شما این کار زشت و ظالمانه را در نظرتان آراسته است. فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس شکیبایی من در برابر این رویداد غمبار، شکیبایی نیکو و زیباست؛ از این رو نه بی‌تابی و بی‌قراری می‌کنم و نه به مردم شکایت می‌برم. به باور پاره‌ای منظور این است که: شکیبایی زیبا، بهتر و نیکوتر از آن بی‌تابی است که سودی در پی ندارد. سید مرتضی می‌گوید: شکیبایی به هنگامی زیبا و نیکوست که تنها برای خدا باشد و چون شکیبایی یعقوب در هجران یوسف اینگونه بود، به این صورت وصف شد و در قرآن و دیگر منابع مذهبی شکیبایی زیبا عنوان یافت. وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ. و من در برابر آنچه شما می‌گویید و وصف می‌کنید، از خدای توانا یاری می‌جویم. و ممکن است منظور این باشد که: من در تحمل تلخی و دشواری شکیبایی در برابر این رویداد غمبار، از خدا یاری می‌جویم و پس از این جریان یوسف سه روز در آن چاه بود.

پرتوی از آیاتی که گذشت

پرتوی از آیات

از آیات چند گانه‌ای که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، این درس‌های آموزنده نیز دریافت می‌گردد:

۱ ابعاد وجود انسان و نیازهای گوناگون او

(۱) انسان یک ماشین بی‌احساس نیست تا همواره کار کند، همانگونه که یک جوک هندی هم نیست که همه ارزش‌های زندگی مادی را کنار گذارد و به جنگ سازمان وجود خویش و کشش‌های غریزی و طبیعی خود بر خیزد و نیز تنها از بعد معنوی و ۱. مترجم. (صفحه ۴۲۷) الهی پدید نیامده است تا همواره به نیایش و پرستش و عبادت خدا روزگار بگذرانند، بلکه موجودی شگرف و شگفت‌انگیز با دنیای خاص خود و ابعادی چند گانه است که هم نیاز به پاس‌خگویی به ندای فطرت خداجوی خویش دارد و هم به سوی وجدان و ارزش‌های انسانی کشیده می‌شود؛ هم نیاز به غذا دارد و هم تفریح و هم جستجوگر و حقیقت جو است. از این رو

یعقوب به نیاز فرزندانش به تفریح و سرگرمی سالم و استدلال آنان بر نیاز یوسف پاسخ منفی نداد. حضرت کاظم علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید: «أَجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ، وَ سَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْأَخْوَانِ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَ عُيُوبَكُمْ ... وَ سَاعَةٌ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ» (... ۱) شما پیروان ما بکوشید تا ساعت‌های شبانه روز خویش را به چهار بخش تقسیم کنید و از زندگی درست بهره‌ور گردید: بکوشید بخشی را برای نیایش با خدا قرار دهید؛ بخش دوم را برای تأمین معاش و اقتصاد جامعه کوچک خانه و خانواده، بخش سوم را برای صله رحم و پیوندها و نشست‌های آموزنده و انسان ساز و همفکری و همکاری با یاران مورد اعتماد و دارای سه ویژگی امانت، شناخت و اخلاص، و چهارمین بخش را برای تفریح سالم بگذارید و به هوش باشید که تفریح سالم، به شما نشاط و شادابی می‌بخشد و شما را برای انجام وظایف و به دوش کشیدن بار مسئولیت در بخش‌های دیگر زندگی توان می‌بخشد.

۲ فرزند خود را با سختی‌ها آشنا کنید

چه بسیار استعدادها و نبوغ‌های طبیعی که بر اثر امواج عواطف پدر و مهرورزی ۱. بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۰۳. (صفحه ۴۲۸) بسیار مادر و محبت‌های سرشار اطرافیان کودک نه تنها میدان ظهور و بروز نمی‌یابد و شکوفا نمی‌گردد، بلکه به سوی خمودی و افسردگی پیش می‌رود و تن پروری بر جای می‌نهد. به همین دلیل است که مرثیان شایسته و پدران و مادران آگاه باید در کنار مهر و عاطفه و محبت منطقی و بجا، کودک را با روح استقلال جویی بار آورند و بگذارند همگام با موج عواطف، فشارهای زندگی را نیز بچشد و برای رویارویی با آنها ابتکار به خرج دهد و به گونه‌ای او را همراهی کنند که به طور خودکار سردی و گرمی روزگار، دوست و دشمن، عوامل موفقیت و شکست، فراز و نشیب‌ها و موانع رشد و تعالی را بشناسد و راه برخورد درست با هر کدام را از خود بروز دهد، در غیر این صورت عزیز دردانه و لوس بار آمده و در بستر زمان و در کوره آزمایش‌ها و رخدادهای زندگی از چشم روزگار می‌افتد. (۱) ۱. نگارنده. (صفحه ۴۲۹)

۸۵. «وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا ...»

آیه

«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَذْلَى دَلْوُهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرَوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»

ترجمه

و کاروانی فرا رسید، مأمور آب را (به سراغ آب) فرستادند، او دلو خود را در چاه افکند و صدا زد؛ مژده باد: این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی) و این امر را به عنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند و خداوند به آن چه آنها انجام می‌دادند آگاه است. (۱۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کاروان را به این جهت «سَيَّارَةٌ» گفته‌اند که دائما در سیر و حرکت است. «وارد» به معنی آب آور، در اصل از «وَرُود» گرفته شده که معنی آن همانگونه که راغب در مفردات گفته، قصد آب کردن است، هر چند بعدا توسعه یافته و به هر ورود و دخولی گفته شده است. «بِضَاعَةً» در اصل از ماده «بَضَع» به معنی قطعه‌ای از گوشت است، که آن را جدا می‌کنند و سپس تعمیم یافته و به قطعه مهمی

از مال و سرمایه نیز گفته شده است و «بِضْع» به معنی عدد سه تا ده آمده است (مفردات راغب). یوسف در تاریکی وحشتناک چاه که با تنهایی کشنده‌ای همراه بود، ساعات تلخی را گذرانده اما ایمان به خدا و سکینه و آرامش حاصل از ایمان، نور امید بر دل او افکند و به او تاب و توان داد که این تنهایی وحشتناک را تحمل کند و از کوره این آزمایش، پیروز بدر آید. چند روز از این ماجرا گذشت خدا می‌داند، بعضی از مفسران سه روز و بعضی دو روز نوشته‌اند. به هر حال «کاروانی سررسید» و در آن نزدیکی منزل گزید، پیدا است نخستین حاجت کاروان تأمین آب است، لذا «کسی را که مأمور آب آوردن بود به سراغ آب فرستادند، مأمور آب، دلو خود را در چاه افکند». یوسف از قعر چاه متوجه شد که سر و صدایی از فراز چاه می‌آید و به دنبال آن، دلو و طناب را دید که به سرعت پایین می‌آید، فرصت را غنیمت شمرد و از این عطیه الهی بهره گرفت و بی‌درنگ به آن چسبید. مأمور آب احساس کرد دلوش بیش از اندازه سنگین شده، هنگامی که آن را با قوت بالا کشید، ناگهان چشمش به کودک خردسال ماه پیکری افتاده و فریاد زد: «مژده باد این کودک است به جای آب» (قالَ یا بُشْرٰی هذا غُلامٌ). (صفحه ۴۳۰) کم‌کم گروهی از کاروانیان از این امر آگاه شدند، ولی برای این که دیگران با خبر نشوند و خودشان بتوانند این کودک زیبا را به عنوان یک غلام در مصر بفروشند، «این امر را به عنوان یک سرمایه نفیس از دیگران مخفی داشتند» (وَأَسْرُوهُ بِضَعَةً).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«وارد»: به کسی گفته می‌شود که پیشاپیش کاروان برای یافتن آب و آوردن آن می‌رود. «بِضَاعَةٌ»: کالا یا بخشی از مال که برای تجارت به کار گرفته می‌شود.

یوسف در اسارت پول پرستان

این کاروان از مدین به سوی مصر روان بود، امّا راه خود را گم کرد و در بیراهه‌ای پیش رفت تا در کنار آن چاه منزل کرد. چاه مورد اشاره، در بیابانی دور افتاده و بی‌آب و علف بود که چوپانها و رهگذران، از آن آب بر می‌گرفتند؛ و آب شور و تیره‌ای داشت که پس از افتادن یوسف در آن، زلال و شیرین گردید. فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ پس کاروانیان آب آور خود را برای تهیه آب گسیل داشتند. پاره‌ای نام آن مرد را «مالک» گفته‌اند. فَأَذْلَى دَلْوَهُ او دلو خود را به چاه افکند تا آب بیرون بکشد، که آن کودک محبوب طناب دلو را گرفت و هنگامی که دلو بالا آمد، «مالک» پسری زیبا و پر شکوه را دید که به جای آب بالا آمده است. پیامبر گرامی در وصف زیبایی چهره و سیرت یوسف فرمود: أُعْطِيَ يُوسُفَ شَطْرَ الْحُسَيْنِ وَالنُّصْفَ الْأَخْرَجِ لِسَائِرِ النَّاسِ. (۱) ۱. الْفِرْدَوْسُ، دیلمی، ج ۱، ص ۴۰۳. (صفحه ۴۳۱) نیمی از زیبایی و جمال به یوسف ارزانی گردید و نیم دیگر آن به همه مردم. «كَعْبُ الْأَخْبَار» می‌گوید: یوسف، چهره‌ای زیبا، موهای پیچیده و جالب، چشمانی درشت و جذاب، اندامی برافراشته و چهارشانه، کمری باریک و پوستی سپید و سیمایی درخشان داشت و به هنگام تبسم نوری از دندانهایش برق می‌زد و زمانی که سخن می‌گفت شعاعی فروزان در گفتارش هویدا می‌شد که گویی از دندانهای صدفی پیشین او زبانه می‌کشید. او در زیبایی وصف ناپذیر و به سان روشنی و درخشندگی روز در برابر شب بود. او به زیبایی آغازین روزهای آفرینش آدم، که خدا از روح خود براو دمید و هنوز دچار لغزش نشده بود، شباهت داشت. به باور پاره‌ای او این زیبایی بی‌نظیر را از مام بزرگ و پر فضیلت خویش «ساره» به ارث برده بود. قَالَ یا بُشْرٰی هذا غُلامٌ به باور «قتاده» و «سدی» هنگامی که آب آور کاروان، یوسف را دید که به دلو آویزان شده است، فریاد برآورد که مژده! مژده! این پسری است که به جای آب از چاه برآمده است. امّا «جُبَّائِي» بر آن است که: او هنگامی که دید دلو سنگین است،

نگاهی به چاه افکند و یوسف را دید و بی اختیار فریاد بر آورد که مژده! مژده! و از پی فریاد او کاروانیان گرد آمدند و یوسف را از چاه بالا کشیدند. وَ أَسْرَوْهُ بِضَاعِيَّةٍ بِه باور «مُجَاهِدٌ» و «سُدِي» منظور این است که: آن کسانی که یوسف را پیدا کردند، از بیم آنکه مباد دیگر سوداگران خود را شریک بدانند، او را پنهان کردند و گفتند این کالایی است که به ما امانت داده‌اند تا برای صاحبانش بفروشیم. اما به باور «ابن عباس» منظور این است که برادران یوسف که از دور مراقب اوضاع بودند با دیدن جریان پیش آمدند و برادری خود را با آن کودک محبوب نمان داشته و به کاروانیان گفتند: این کودک برده ماست که گریخته و در این چاه نمان شده (صفحه ۴۳۲) است و به یوسف نیز هشدار دادند که اگر حقیقت را بگوید کشته خواهد شد؛ و او نیز از ترس لب فرو بست. (صفحه ۴۳۳)

۸۶. «وَسَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ ...»

آیه

«وَسَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ»

ترجمه

و او را به بهای کمی، چند درهم، فروختند و نسبت به (فروختن) او بی‌اعتنا بودند (چرا که می‌ترسیدند رازشان فاش شود). (۲۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَخْسٍ» در اصل به معنی این است که چیزی را با ستمگری کم کنند و لذا قرآن می‌گوید: «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ: اشیاء مردم را با ظلم کم نکنید» (۸۵ / هود). در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا آنها یوسف را که حداقل غلام پر قیمتی محسوب می‌شد به بهای اندک و به تعبیر قرآن به ثَمَنِ بَخْسٍ فروختند. ولی این معمول است که همیشه دزدان و یا کسانی که به سرمایه مهمی بدون زحمت دست می‌یابند از ترس این که مبادا دیگران بفهمند آن را فوراً می‌فروشند و طبیعی است که با این فوریت نمی‌توانند بهای گرافی برای خود فراهم سازند. در این که یوسف را به چند درهم فروختند و چگونه میان خود تقسیم کردند، باز در میان مفسران گفتگو است، بعضی ۲۰ درهم و بعضی ۲۲ درهم و بعضی ۴۰ درهم و بعضی ۱۸ درهم نوشته‌اند و با توجه به این که عدد فروشندگان را ده نفر دانسته‌اند، سهم هر کدام از این مبلغ ناچیز روشن است و در پایان آیه می‌فرماید: «آنها نسبت به فروختن یوسف، بی‌اعتنا بودند» (وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ). در حقیقت این جمله در حکم بیان علت برای جمله قبل است، اشاره به این که اگر آنها یوسف را به بهای اندک فروختند به خاطر این بود که نسبت به این معامله بی‌میل و بی‌اعتناء بودند. این موضوع یا به خاطر آن بود که یوسف را کاروانیان، ارزان به دست آورده بودند و انسان چیزی را که ارزان به دست آورد، غالباً ارزان از دست می‌دهد و یا این که از این می‌ترسیدند که سر آنها فاش شود و مدعی پیدا کنند و یا از این نظر که در یوسف نشانه‌های غلام بودن را نمی‌دیدند، بلکه آثار آزادگی و حریت در چهره او نمایان بود و به همین دلیل نه فروشندگان چندان رغبت به فروختن او داشتند و نه خریداران.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

(صفحه ۴۳۴) «بَخْس»: کم و ناچیز دادن حق دیگری. سرانجام آن کودک محبوب به بهایی ناچیز معامله شد و کاروانیان او را به همراه خود به سوی مصر حرکت دادند. وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ و او را به بهایی اندک و ناچیز فروختند. دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً به چند درهم فروختند. و وصف درهمها با واژه «مَعْدُود» ، نشانگر اندک بودن بهایی است که در برابر یوسف دریافت داشتند. از چهارمین امام نور آورده‌اند که فرمود: برادران یوسف آن درهمها را میان خود تقسیم کردند که به هر کدام دو درهم رسید. امّا از دیدگاه «مُجَاهِد» آن درهمها بیست و دو درهم، به باور «عِکْرَمَه» چهل درهم و طبق روایت رسیده از حضرت صادق علیه‌السلام هیجده درهم بود.

فروشنندگان یوسف

در مورد فروشنده، یا فروشنندگان یوسف گفتگوست: گروهی از جمله «ابن عباس» و «مُجَاهِد» آورده‌اند که فروشنندگان یوسف، برادران او بودند؛ چرا که یکی از آنان در نزدیکی چاه کمین کرده بود تا از آنچه بر سر آن کودک محبوب می‌آید، آگاه شود و دیگران را در جریان قرار دهد؛ و هنگامی که دید کاروانیان او را از چاه بیرون آوردند، او برادران را در جریان قرار داد و از پی آن همگی به نزد «مالک»، که آب‌آور کاروان بود و یوسف را از چاه بیرون کشیده بود، رفتند و یوسف را به عنوان برده فراری به او فروختند. «ابوحمز» در تفسیر خود آورده است که: بیرون آوردن یوسف از چاه، تا زمانی که آن کودک محبوب را به همراه خود داشتند، همواره در کارشان با خیر و برکت رو به رو بودند و زمانی که یوسف را فروختند، خیر و برکت نیز از کار آنان رخت بر بست. (صفحه ۴۳۵) وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ. در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور برخی منظور این است که: آن کسانی که او را خریدند، از خریدن او شادمان نبودند و به این کار بی‌رغبت و بی‌شور و شوق به نظر می‌رسیدند؛ چرا که آنان در سیمای یوسف نشان آزادگان و اخلاق شایستگان و بزرگان را تماشا کردند و می‌ترسیدند بر اثر خریدن و به بردگی بردن او، دچار گرفتاری و زیان گردند. ۲ امّا به باور برخی دیگر منظور این است که: آنان نسبت به خود یوسف بی‌رغبت بودند؛ چرا که آنان او را برای تجارت و سود خریده بودند و نه برای خدمت به خودشان. ۳ از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: برادران یوسف که او را به کاروانیان فروختند، نسبت به پول دریافتی علاقه‌ای نداشتند؛ چرا که آنان این کار را نه برای به دست آوردن پول، که برای سرپوش نهادن بر کار ظالمانه خود انجام دادند و تنها در این اندیشه بودند که او را به سرزمینی دور دست تبعید سازند تا رازشان فاش نگردد. ۴ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که خریداران یوسف بدان دلیل که از موقعیت معنوی و مقام الای او در بارگاه خدا آگاهی نداشتند، نسبت به او شور و علاقه‌ای نشان نمی‌دادند و او را گرامی نمی‌داشتند. به باور ما دیدگاه‌های چهارگانه‌ای که گذشت با هم ناسازگار نیست و می‌توان آیه را به همه این مفاهیم و معانی تفسیر کرد. ۵ و بعضی نیز بر این باورند که: فروشنندگان یوسف در مصر، نسبت به پول دریافتی بی‌رغبت بودند؛ چرا که آن را نه پول تجارت، که پول گمشده‌ای می‌دیدند که آن را یافته و بدون رساندن به پدر و مادرش او را فروخته‌اند. (صفحه ۴۳۶)

۸۷. «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ ...»

آیه

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ

الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

ترجمه

و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید به همسرش گفت: مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما مفید باشد و یا او را به عنوان فرزند انتخاب کنیم و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، (ما این کار را کردیم) تا تعبیر خواب را بیاموزد و خداوند بر کار خود پیروز است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۲۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَثْوَا» به معنی مقام از ماده «ثَوِيَ» به معنی اقامت است ولی در اینجا به معنی موقعیت و مقام و منزلت می‌باشد. داستان پر ماجرای یوسف با برادران که منتهی به افکندن او در قعر چاه شد به هر صورت پایان پذیرفت و فصل جدیدی در زندگانی این کودک خردسال در مصر شروع شد. به این ترتیب که یوسف را سرانجام به مصر آوردند و در معرض فروش گذاردند و طبق معمول چون تحفه نفیسی بود نصیب «عزیز مصر» که در حقیقت مقام وزارت یا نخست وزیری فرعون را داشت گردید، چرا که آنها بودند که می‌توانستند قیمت بیشتری برای این «غلام ممتاز از تمام جهات» پردازند، اکنون بینیم در خانه عزیز مصر چه می‌گذرد. عزیز مصر فرزندی نداشت و در اشتیاق فرزند به سر می‌برد، هنگامی که چشمش به این کودک زیبا و برومند افتاد، دل به او بست که به جای فرزند برای او باشد. «تمکین» در ارض برای یوسف، یا به خاطر آن بود که آمدن یوسف به مصر و مخصوصاً گام نهادن او در محیط زندگی عزیز مصر، مقدمه‌ای برای قدرت فوق العاده او در آینده شد و یا به خاطر این بود که زندگی در قصر عزیز قابل مقایسه با زندگی در قعر چاه نبود، آن شدت تنهایی و گرسنگی و وحشت کجا و این همه نعمت و رفاه و آرامش کجا؟ بعد از آن اضافه می‌نماید که «ما این کار را کردیم تا تأویل احادیث را به او تعلیم دهیم» (وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ). منظور از «تأویل الاحادیث» علم تعبیر خواب است که (صفحه ۴۳۷) یوسف از طریق آن می‌توانست به بخش مهمی از اسرار آینده آگاهی پیدا کند. در پایان آیه می‌فرماید: (وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ). یکی از مظاهر عجیب قدرت خداوند و تسلطش بر کارها این است که در بسیاری از موارد وسایل پیروزی و نجات انسان را به دست دشمنانش فراهم می‌سازد، چنان که در مورد یوسف اگر نقشه برادران نبود او هرگز به چاه نمی‌رفت و اگر به چاه نرفته بود، به مصر نمی‌آمد و اگر به مصر نیامده بود نه به زندان می‌رفت و نه آن خواب عجیب فرعون و نه سرانجام عزیز مصر می‌شد. در حقیقت خداوند یوسف را با دست برادران بر تخت نشاند، هر چند آنها چنین تصور می‌کردند که او را در چاه بدبختی سرنگون ساختند. از جمله مسائلی که در آیات فوق جلب توجه می‌کند این است که نام عزیز مصر در آن برده نشده. تنها گفته شده است آن کسی که از مصر یوسف را خرید. اما این کس چه کسی بوده در آیه بیان نگردیده است در آیات آینده باز می‌بینیم یک مرتبه پرده از روی عنوان این شخص برداشته نمی‌شود و تدریجاً معرفی می‌گردد مثلاً در آیه ۲۵ می‌فرماید: (وَ أَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ: هنگامی که یوسف تسلیم عشق زلیخا نشد و به سوی در خروجی فرار کرد آقای آن زن را دم در ناگهان مشاهده کرد). از این آیات که می‌گذریم به آیه ۳۰ می‌رسیم که تعبیر به «امْرَأَةُ الْعَزِيزِ» (همسر عزیز) در آن شده است. این بیان تدریجی یا به خاطر آن است که قرآن طبق سنتی که دارد هر سخنی را به مقدار لازم بازگو می‌کند که این از نشانه‌های فصاحت و بلاغت است و یا این که همانگونه که امروز نیز در ادبیات معمول است به هنگام ذکر یک داستان از یک نقطه سر بسته شروع می‌کنند تا حس کنجکاوی خواننده را برانگیزند و نظر او را به سوی داستان جذب کنند. نکته دیگری که در آیات فوق سؤال‌انگیز است این است که موضوع آگاهی از تعبیر خواب چه رابطه‌ای با آمدن یوسف به کاخ عزیز مصر دارد که با «لام» در «لِنُعَلِّمَهُ» که «لام غایب» است به آن اشاره شده است. ولی توجه به این نکته ممکن است پاسخی برای سؤال

فرمانروایی و اقتدار رسید. وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ و چنین کردیم تا تعبیر خوابها را به او بیاموزیم. وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ و خدا بر کار یوسف چیره بود که از او حراست کند و به او روزی دهد و او را به مقام والای رسالت و نبوت و اقتدار و فرمانروایی عادلانه برساند. پاره‌ای از مفسران، ضمیر را به واژه مقدس «الله» برگردانده‌اند که در آن صورت مفهوم آیه این است: و خدا بر کار خود و تدبیر هستی چیره است و چیزی نمی‌تواند مانع اراده او گردد. (صفحه ۴۴۱)

۸۸. آیه (یوسف در کاخ عزیز مصر)

اشاره

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و هنگامی که به مرحله بلوغ و قوت رسید ما «حکم» و «علم» به او دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. (۲۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«أَشُدُّ» از ماده «شَدَّ» به معنی گره محکم است و در این جا اشاره به استحکام جسمانی و روحانی می‌باشد. یوسف در این محیط جدید که در حقیقت یکی از کانون‌های مهم سیاسی مصر بود، با مسائل تازه‌ای روبرو شد. در یک طرف دستگاه خیره کننده کاخ‌های رؤیایی و ثروت‌های بیکران طاغوتیان مصر را مشاهده می‌کرد و در سوی دیگر منظره بازار برده‌فروشان در ذهن او مجسم می‌شد و از مقایسه این دو با هم، رنج و درد فراوانی را که اکثریت توده مردم متحمل می‌شدند بر روح و فکر او سنگینی می‌نمود و در فکر پایان دادن به این وضع، در صورت قدرت، بود. آری او بسیار چیزها در این محیط پر غوغای جدید آموخت، همواره در قلبش طوفانی از غم و اندوه در جریان بود، چرا که در آن شرایط کاری از دستش ساخته نبود و او در این دوران دائماً مشغول به خودسازی و تهذیب نفس بود، قرآن می‌گویی: «هنگامی که او به مرحله بلوغ و تکامل جسم و جان رسید و آمادگی برای پذیرش انوار وحی پیدا کرد، ما حکم و علم به او دادیم». منظور از حکم و علم که در آیه بالا می‌فرماید ما آن را پس از رسیدن یوسف به حد بلوغ جسمی و روحی به او بخشیدیم، یا مقام وحی و نبوت است چنان که بعضی از مفسران گفته‌اند و یا این که منظور از «حکم»، عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح که خالی از هوی پرستی و اشتباه باشد و منظور از «علم»، آگاهی و دانشی است که جهلی با آن توأم نباشد و هر چه بود این «حکم و علم» دو بهره ممتاز و پرارزش الهی بود که خدا به یوسف بر اثر پاکی و تقوا و صبر و شکیبایی و توکل داد، که همه اینها در کلمه «مُحْسِنِينَ» جمع است.

منظور از بلوغ أَشُدُّ چیست؟

(صفحه ۴۴۲) «أَشُدُّ» به معنی استحکام و قوت جسمی و روحی است و «بلوغ أَشُدُّ» به معنی رسیدن به این مرحله است ولی این عنوان در قرآن مجید به مراحل مختلفی از عمر انسان اطلاق شده است. گاهی به معنی سن بلوغ آمده مانند: «وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» نزدیک مال یتیم نشوید مگر به نحو احسن تا زمانی که به حد بلوغ برسد» (۳۴ / اسراء) و گاهی به معنی رسیدن به چهل سالگی است مانند «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنِينَ» تا زمانی که بلوغ أَشُدُّ پیدا کند و به چهل سال برسد» (۱۵ / احقاف) و گاهی به معنی مرحله قبل از پیری آمده مانند: «ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّهُمْ ثُمَّ لِيََكُونُوا شُيُوخًا» (۶۷ / غافر). (سپس

خداوند شما را به صورت اطفالی از عالم جنین بیرون می‌فرستد، سپس به مرحله استحکام جسم و روح می‌رسید سپس به مرحله پیری). این تفاوت تعبیرات ممکن است به خاطر این باشد که انسان برای رسیدن به استحکام روح و جسم مراحل را می‌پیماید که بدون شک رسیدن به حد بلوغ یکی از آنها است و رسیدن به چهل سالگی که معمولاً توأم با یک نوع پختگی در فکر و عقل می‌باشد مرحله دیگر است و همچنین قبل از آن که انسان قوس نزولی خود را سیر کند و به وهن و سستی گراید. ولی به هر حال در آیه مورد بحث منظور همان مرحله بلوغ جسمی و روحی است که در یوسف در آغاز جوانی پیدا شد. قرآن در آیه فوق به هنگامی که سخن از دادن حکمت و علم به یوسف می‌گوید: اضافه می‌کند: «این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» یعنی مواهب الهی حتی به پیامبران بی حساب نیست و هر کس به اندازه نیکوکاری و احسانش از دریای بیکران فیض الهی بهره می‌گیرد. همانگونه که یوسف در برابر صبر و استقامت در مقابل آن همه مشکلات سهم وافری نصیبش شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«أَشُدُّ»: اوج رشد و کمال. در ادامه سخن در این مورد، در این آیه شریفه به چگونگی ارزانی شدن (صفحه ۴۴۳) نعمت گرانبهای بینش و دانش و مقام پرفراز رسالت و نبوت به یوسف پرداخته و می‌فرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ هُنَاكَ يَوْسُفُ» که یوسف به اوج جوانی و اقتدار و رشد و شکوفایی فکری رسید «... ابن عیّاس» بر آن است که واژه «أَشُدُّ» را به دوران هیجده تا سی سالگی عمر انسان می‌گویند، اما به باور پاره‌ای به چهل سالگی گفته می‌شود. به باور بیشتر مفسران، اوج رشد و شکوفایی زندگی انسان زمانی است که به مرز شصت سالگی می‌رسد؛ و روایتی نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند که می‌فرماید: به کسی که خدا شصت سال زندگی و عمر ارزانی داشت، حجت خود را بر او تمام کرده است. اما به باور گروهی دیگر آغاز چنین دورانی از سی یا بیست سالگی است. آتیناهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ هُنَاكَ يَوْسُفُ که یوسف به اوج جوانی و اقتدار رسید، به او بینشی ژرف و دانشی گسترده ارزانی داشتیم. به باور «علی بن عیسی» منظور از واژه «حکمت»، آن گفتار عادلانه و برازنده‌ای است که به سوی فرزاندگی فرا می‌خواند؛ و منظور از واژه «علم» بیان هر پدیده و رویداد و واقعیتی است، به همانگونه که هست و در دل اثر می‌گذارد. امّا به باور «ابن عیّاس» منظور از «حکمت» مقام والای وحی و رسالت است و منظور از دانش، دانش دین و مقررات آن. از دیدگاه پاره‌ای منظور از واژه «حکم»، نه حکمت و فرزاندگی، بلکه قضاوت و داوری است و منظور از واژه «علم» نیز آگاهی به مصالح مردم و راه‌های آن است؛ چرا که مردم هنگامی که برای داوری در موضوعی نزد عزیز مصر می‌رفتند، او آن کار را به یوسف واگذار می‌کرد، چون به خرد سرشار و دانش بسیار و درایت و دیدگاه دقیق او در داوری آگاه بود و به آن ایمان داشت و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور از «علم» آگاهی به دین و مقررات آن و منظور از «حکم» پیاده کردن دین و عمل به (صفحه ۴۴۴) آن در میدان زندگی است. وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. و همانگونه که به یوسف در برابر شکیبایی و پایداریش پاداش پرشکوه ارزانی داشتیم، درست همانگونه که هر کسی که کار نیک انجام دهد و فرمانبرداری خدا پیشه سازد، پاداش بزرگ ارزانی خواهیم داشت. (صفحه ۴۴۵)

۸۹. «وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ...»

آیه

«وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»

ترجمه

و آن زن که یوسف در خانه او بود از او تمنای کامجویی کرد و درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آن چه برای تو مهیاست (یوسف) گفت: پناه می‌برم به خدا، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟) مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند. (۲۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

عشق سوزان همسر عزیز مصر

جمله «رَاوَدَتْهُ» از ماده «رُاَوَدَّ» در اصل به معنی جستجوی مرتع و چراگاه است و همچنین به میل سرمه‌دان که آهسته سرمه را با آن به چشم می‌کشند «مِرْوَدٌ» گفته می‌شود و سپس به هر کاری که با مدارا و ملایمت طلب شود، اطلاق شده است. یوسف با آن چهره زیبا و ملکوتیش، نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد، بلکه قلب همسر عزیز را نیز به سرعت در تسخیر خود درآورد و عشق او پنجه در اعماق جان او افکند و با گذشت زمان، این عشق، روز به روز داغ‌تر و سوزان‌تر شد، اما یوسف پاک و پرهیزکار جز به خدا نمی‌اندیشید و قلبش تنها در گرو «عشق خدا» بود. امور دیگری نیز دست به دست هم داد و به عشق آتشین همسر عزیز، دامن زد. نداشتن فرزند از یک سو، غوطه‌ور بودن در یک زندگی پرتجمل اشرافی از سوی دیگر و نداشتن هیچگونه گرفتاری در زندگی داخلی آن چنان که معمول اشراف و متنعمان است از سوی سوم و بی‌بند و باری شدید حاکم بر دربار مصر از سوی چهارم، این زن را که از ایمان و تقوی نیز بهره‌ای نداشت در امواج و سوسه‌های شیطانی فرو برد، آن چنان که سرانجام تصمیم گرفت مکون دل خویش را با یوسف در میان بگذارد و از او تقاضای کامجویی کند. او از تمام وسایل و روش‌ها برای رسیدن به مقصد خود در این راه استفاده کرد و با خواهش و تمنا، کوشید در دل او اثر کند آن چنان که قرآن می‌گوید: «آن زن که یوسف در خانه او بود پی در پی از او تمنای کامجویی کرد» (صفحه ۴۴۶) (وَاوَدَّتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ). این تعبیر اشاره به این است که همسر عزیز برای رسیدن به منظور خود به اصطلاح از طریق مسالمت‌آمیز و خالی از هر گونه تهدید با نهایت ملایمت و اظهار محبت از یوسف دعوت کرد. سرانجام آخرین راهی که به نظرش می‌رسید این بود یک روز او را تنها در خلوتگاه خویش به دام اندازد، تمام وسایل تحریک او را فراهم نماید، جالب‌ترین لباس‌ها، بهترین آرایش‌ها، خوشبوترین عطرها را به کار برد و صحنه را آن چنان بیاراید که یوسف نیرومند را به زانو درآورد. قرآن می‌گوید: «او تمام درها را محکم بست و گفت: بیا که من در اختیار توأم» (وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ). «عَلَّقَتِ» معنی مبالغه را می‌رساند و نشان می‌دهد که او همه درها را محکم بست و این خود می‌رساند که یوسف را به محلی از قصر کشانده که از اتاق‌های تو در تویی تشکیل شده بود و به طوری که در بعضی از روایات آمده است او هفت در را بست تا یوسف هیچ راهی برای فرار نداشته باشد. به علاوه او شاید با این عمل می‌خواست به یوسف بفهماند که نگران از فاش شدن نتیجه کار نباشد، چرا که هیچ کس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست. در این هنگام که یوسف همه جریانها را به سوی لغزش و گناه مشاهده کرد و هیچ راهی از نظر ظاهر برای او باقی نمانده بود، در پاسخ زلیخا به این جمله قناعت کرد و گفت: «پناه می‌برم به خدا» (قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ). یوسف به این ترتیب خواسته نامشروع همسر عزیز را با قاطعیت رد کرد و به او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد و در ضمن این واقعیت را به او و به همه کس فهماند که در چنین شرایط سخت و بحرانی برای رهایی از چنگال و سوسه‌های شیطان و آنها که خلق و خوی شیطانی دارند، تنها راه نجات، پناه بردن به خدا است، خدایی که خلوت و جمع برای او یکسان است و هیچ چیز در برابر اراده‌اش مقاومت نمی‌کند. او با ذکر این جمله کوتاه، هم به یگانگی خدا از نظر عقیده و هم از نظر عمل، اعتراف نمود. سپس اضافه کرد: از همه چیز گذشته «من چگونه می‌توانم تسلیم چنین خواسته‌ای بشوم، در حالی که در خانه عزیز مصر زندگی می‌کنم و در کنار سفره او هستم و او مقام مرا گرامی داشته است» (إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ). آیا

این ظلم و ستم و خیانت آشکار (صفحه ۴۴۷) نیست؟ «مسلمانان رستگاران نخواهند شد» (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«مُرَاوَدَةٌ»: درخواست چیزی از روی نرمی و رفاقت از دیگری با رفتن به سراغ او، که در اینجا منظور کام‌جویی و کام‌خواهی است. «تَغْلِيقُ أَبْوَابٍ»: درها را محکم بستن. «مَعَاذَ اللَّهِ»: به خدا پناه می‌برم.

حساس‌ترین مرحله آزمون حضرت یوسف علیه‌السلام

آن بانوی کاخ نشین که یوسف در خانه‌اش بود، بر خلاف تمایل و خواست یوسف به سراغش می‌رفت و با ظرافت و نرمش از او چیزی که زینده نبود می‌خواست. وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ و برای این کار روزی همه درها را، یکی پس از دیگری بر روی خود و یوسف بست. پاره‌ای بر آنند که هفت در را یکی پس از دیگری بست. وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ و گفت: هان ای یوسف پیش بیا که من از آن تو هستم و اینک از هر جهت برای تو آماده‌ام. قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ اِنَّمَا او گفت: از آنچه مرا به انجام آن می‌خوانی به خدا پناه می‌برم! و بدین سان با این بیان هم روشنگری کرد که هرگز تن به چنین گناهی نخواهد داد و هم از خدای بنده‌نواز و توانا درخواست کرد که او را پناه دهد و در برابر وسوسه او از وی حراست نماید. إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ به باور بیشتر مفسران، ضمیر در «إِنَّهُ» به عزیز مصر که همسر آن زن و به ظاهر مالک و خریدار یوسف بود باز می‌گردد و منظور این است که: هرگز، چرا که همسر تو مالک و صاحب اختیار من است که مرا به خانه خودش آورده و تربیت و نگاهداری (صفحه ۴۴۸) مرا به عهده گرفته و جایگاهم را نیکو داشته است و من هرگز به او و هیچ کس دیگر خیانت نمی‌ورزم، اما به باور پاره‌ای ضمیر به خدا باز می‌گردد و منظور این است که: پناه بر خدا که اندیشه چنین کاری را در ذهن جای دهم؛ چرا که خدا پروردگار من است و جایگاهم را گرامی داشته و با ارزانی داشتن مقام والای رسالت و نبوت به من، احسان بزرگ و پر شکوهی در حق من کرده است. إِنَّهُ لَا- يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. به راستی که ستمکاران رستگاران نخواهند شد. و بدین سان قهرمان بهترین داستانها با بیان این فراز و این درس، حقیقت دیگری را بیان فرمود که اگر من چنین اندیشه را در دل جای دهم و به سوی آن گام سپارم، ستمکار خواهم بود و ستمکاران رستگاران نمی‌گردند. این فراز نشانگر آن است که یوسف فکر آن گناه را نیز به دل نداد؛ چرا که در آن صورت اینگونه سخن نمی‌گفت. (صفحه ۴۴۹)

۹۰. «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ...»

آیه

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

ترجمه

آن زن قصد او را کرد و او نیز، اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، قصد وی را می‌نمود، این چنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود. (یوسف/۲۴)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

همسر عزیز مصر تصمیم بر کامجویی از یوسف داشت و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد، یوسف هم به مقتضای طبع بشری و این که جوانی نخواستہ بود و هنوز همسری نداشت و در برابر هیجان‌انگیزترین صحنه‌های جنسی قرار گرفته بود. چنین تصمیمی را می‌گرفت هر گاه برهان پروردگار یعنی روح ایمان و تقوی و تربیت نفس و بالاخره مقام «عصمت» در این وسط حائل نمی‌شد. بنابراین تفاوتی میان «هَمَّ» (قصد) همسر عزیز و یوسف این بود، که از یوسف، مشروط بود به شرطی که حاصل نشد (یعنی عدم وجود برهان پروردگار) ولی از همسر عزیز مطلق بود و چون دارای چنین مقام تقوا و پرهیزکاری نبود، چنین تصمیمی را گرفت و تا آخرین مرحله پای آن ایستاد تا پیشانی‌ش به سنگ خورد. نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و فارسی نیز داریم، مثل این که می‌گوییم: افراد بی‌بند و بار تصمیم گرفتند میوه‌های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم، چنین تصمیمی را می‌گرفتم. بنابراین تصمیم یوسف مشروط به شرطی که حاصل نشد و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای یوسف منافات ندارد بلکه توضیح و بیان این مقام والا است. طبق این تفسیر از یوسف، هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد سر زده است، بلکه در دل تصمیم هم نگرفته است. جالب این که: در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا همین تفسیر در عبارت بسیار فشرده و کوتاهی بیان شده است آن جا که «مأمون» خلیفه عباسی از امام می‌پرسد آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصومند؟ فرمود: «آری» گفت: پس این آیه قرآن تفسیرش چیست؟ «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ (صفحه ۴۵۰) هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ». امام فرمود: «لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ لَوْلَا- أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ، لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُومُ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ ... فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دُرُكٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ: همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه نمی‌رود» مأمون (از این پاسخ لذت برد) و گفت: «آفرین بر تو ای ابوالحسن». (۱)

منظور از برهان پروردگار چیست؟

«بُرْهَان» در اصل مصدر «بَرَّه» به معنی سفید شدن است و سپس به هر گونه دلیل محکم و نیرومند که موجب روشنایی مقصود شود، برهان گفته شده است، بنابراین برهان پروردگار که باعث نجات یوسف شد، یک نوع دلیل روشن الهی بوده است که مفسران درباره آن احتمالات زیادی داده‌اند، از جمله: ۱ علم و ایمان و تربیت انسانی و صفات برجسته ۲ آگاهی او نسبت به حکم تحریم زنا ۳ مقام نبوت و معصوم بودن از گناه ۴ یک نوع امداد و کمک الهی که به خاطر اعمال نیکش در این لحظه حساس به سراغ او آمد. ۵ از روایتی استفاده می‌شود که در آنجا بتی بود، که معبود همسر عزیز مصر محسوب می‌شد، ناگهان چشم آن زن به بت افتاد، گویی احساس کرد با چشمانش خیره خیره به او نگاه می‌کند و حرکات خیانت آمیزش را با خشم می‌نگرد، برخاست و لباسی به روی بت افکند، مشاهده این منظره طوفانی در دل یوسف پدید آورد، تکانی خورد و گفت: تو که از یک بت بی‌عقل و شعور و فاقد حس و تشخیص، شرم داری، چگونه ممکن است من از پروردگارم که همه چیز را می‌داند و از همه خفایا و **** * ۱- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۲۱. (صفحه ۴۵۱) خلوتگاه‌ها باخبر است، شرم و حیا نکنم؟ این احساس، توان و نیروی تازه‌ای به یوسف بخشید و او را در مبارزه شدیدی که در اعماق جان‌ش میان غریزه و عقل بود کمک کرد، تا بتواند امواج سرکش غریزه را عقب براند. (۱) در عین حال هیچ مانعی ندارد که تمام این معانی یک‌جا منظور باشد زیرا در مفهوم عام «بُرْهَان» همه جمع است و در آیات قرآن و روایات، کلمه «بُرْهَان» به بسیاری از معانی فوق اطلاق شده است. اکنون به تفسیر بقیه آیه توجه کنید: قرآن مجید

می‌گوید: (كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ). اشاره به این که اگر ما امداد غیبی و کمک معنوی را به یاری او فرستادیم، تا از بدی و گناه‌هایی یابد، بی‌دلیل نبود، او بنده‌ای بود که با آگاهی و ایمان و پرهیزکاری و عمل پاک، خود را ساخته بود و قلب و جان او از تاریکی‌های شرک، پاک و خالص شده بود و به همین دلیل شایستگی چنین امداد الهی را داشت. ذکر این دلیل نشان می‌دهد که اینگونه امدادهای غیبی که در لحظات طوفانی و بحرانی به سراغ پیامبرانی همچون یوسف می‌شتافته، اختصاصی به آنها نداشته، هر کس در زمره بندگان خالص خدا و عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ وارد شود، او هم لایق چنین مواهبی خواهد بود.

جهاد با نفس برترین نوع جهاد است

می‌دانیم در اسلام برترین جهاد، جهاد با نفس است، که در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله «جهاد اکبر» خوانده شده یعنی برتر از جهاد با دشمن که «جهاد اصغر» نام دارد، اصولاً تا جهاد اکبر به معنی واقعی در انسان پیاده نشود در جهاد با دشمن پیروز نخواهد شد. در قرآن مجید صحنه‌های مختلفی از میدان جهاد اکبر رابطه با پیامبران و سایر اولیای خدا ترسیم شده است، که سرگذشت یوسف و داستان عشق آتشین همسر عزیز مصر یکی از مهم‌ترین آنها است، گرچه قرآن مجید تمام زوایای آن را به خاطر اختصار تشریح نکرده ولی با یک جمله کوتاه (وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) **** ۱- «نور الثقلین» جلد ۲ صفحه ۴۲۲ و «تفسیر قرطبی» جلد ۵ صفحه ۳۳۹۸. (صفحه ۴۵۲) شدت این طوفان را بیان کرده است. یوسف از میدان این مبارزه روسفید درآمد به سه دلیل: نخست این که خود را به خدا سپرد و پناه به لطف او برد (مَعَاذَ اللَّهِ) و دیگر این که توجه به نمک شناسی نسبت به عزیز مصر که در خانه او زندگی می‌کرد و با توجه به نعمت‌های بی‌پایان خداوند که او را از قعر چاه وحشتناک به محیط امن و آرامی رسانید، وی را بر آن داشت که به گذشته و آینده خویش بیشتر بیندیشد و تسلیم طوفان‌های زود گذر نشود، سوم این که خودسازی یوسف و بندگی توأم با اخلاص او که از جمله «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» استفاده می‌شود به او قوت و قدرت بخشید که در این میدان بزرگ در برابر وسوسه‌های مضاعفی که از درون و برون به او حمله‌ور بود زانو نزنند و این درسی است برای همه انسانهای آزاده‌ای که می‌خواهند در میدان جهاد نفس بر این دشمن خطرناک پیروز شوند. امیر مؤمنان علی در دعای صباح چه زیبا می‌فرماید: «وَأَنْ خَذَلْنِي نَصِيرُكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَانُكَ إِلَى حَيْثُ النَّصَبِ وَالْحِزْمَانِ: اگر به هنگام مبارزه با نفس و شیطان از یاری تو محروم بمانم این محرومیت مرا به رنج و حرمان می‌سپارد و امیدوی به نجات من نیست». در حدیثی می‌خوانیم: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ سِرِّيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضُوا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ: پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سوی جهاد فرستاد هنگامی که (با تن‌های خسته و بدن‌های مجروح) بازگشتند فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند، ولی وظیفه جهاد اکبر بر آنها باقی مانده، عرض کردند: ای رسول خدا جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس». (۱) علی علیه‌السلام می‌فرماید: «المجاهد من جاهد نفسه: مجاهد حقیقی کسی است که با هوس‌های سرکش نفس بجنگد». (۲) و از امام صادق علیه‌السلام نقل شده: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَإِذَا رَهَبَ وَإِذَا أَشْتَهَى وَإِذَا غَضِبَ وَإِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ: کسی که بر خویشتن در چند حالت مسلط باشد به هنگام تمایل و به هنگام ترس و به هنگام شهوت و به هنگام غضب و به هنگام رضایت و خشنودی از کسی **** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. ۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۳) (آن چنان بر اراده خویش مسلط باشد که این امور، او را از فرمان خدا منحرف نسازد) خداوند جسد او را بر آتش حرام می‌کند». (۱)

قرآن مجید نجات یوسف را از این گرداب خطرناک که همسر عزیز بر سر راه او ایجاد کرده بود به خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید: ما سوء و فحشاء را از یوسف برطرف ساختیم. ولی با توجه به جمله بعد که می‌گوید او از بندگان مخلص ما بود این حقیقت روشن می‌شود که خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در این لحظات بحرانی تنها نمی‌گذارد و کمک‌های معنوی خود را از آنان دریغ نمی‌دارد، بلکه با الطاف خفیه خود و مدد‌های غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست، بندگان خود را حفظ می‌کند و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به اینگونه بندگان می‌بخشد، پاداش پاکی و تقوا و اخلاص. ضمناً تذکر نکته‌ای نیز لازم است که در آیات فوق یوسف از بندگان مخلص به صورت اسم مفعولی ذکر شده یعنی خالص شده، نه به صورت مخلص به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص کننده است. دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که مخلص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته است که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خودسازی بوده است، «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند» (۶۵ / عنکبوت) و «مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: به آنها فرمان داده نشد مگر این که خدا را با اخلاص پرستش کنند» (۵ / بینه). ولی مخلص (به فتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس، حاصل می‌شود گفته شده است، همان مرحله‌ای که شیطان از نفوذ و وسوسه‌اش در انسان مأیوس می‌شود، در حقیقت بیمه الهی می‌گردد، «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ: شیطان گفت به عزت سوگند که همه آنها را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلصت را» (۸۲ و ۸۳ / ص) و یوسف به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی، همچون کوه استقامت کرد و باید کوشید تا **** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۴) به این مرحله رسید.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«هَمَّ»: این واژه به چند معنا آمده است: ۱ به مفهوم آهنگ و تصمیم بر کاری نظیر این آیه: إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ... (۱) به مفهوم گذشتن اندیشه‌ای در خاطر، اگر چه تصمیم بر انجام آن نیز گرفته نشود؛ نظیر این آیه شریفه إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَبَّيْهُمَا (... ۲) ۳ به مفهوم نزدیک شدن به انجام کاری، وقتی گفته می‌شود: هَمَّ فُلَانٌ أَنْ يَفْعَلَ كَذَا، منظور و مفهوم این است که نزدیک بود فلانی این کار را انجام دهد. ۴ به مفهوم دلخواه و خواست دل، نظیر «هَذَا أَهَمُّ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي» این، نزدیکترین چیزها نزد من است. در آیه شریفه جز به مفهوم نخست به هر یک از سه معنا می‌توان تفسیر کرد. در ادامه سخن در این مورد و ترسیم شکوه معنوی و شکست ناپذیری قهرمان بهترین داستانها در برابر جاذبه‌ها و وسوسه‌ها می‌فرماید: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا- أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ وَ أَنْ زَن كَاخ نَشِينِ آهَنُكَ يَوْسُفَ كَرَدَ وَ اُو نِيْزِ اِاْگَرُ بَرُهَانَ پَرُورِدْ گَارَشِ رَا نَدِيْدَه بُوْد، آهَنُكَ اَنْ زَن مِي كَرْد...

دو دیدگاه

در تفسیر این فراز در مرحله نخست دو نظر است: ۱ به باور بیشتر مفسران از یوسف هیچ لغزش و گناهی حتی گناه صغیره سر نزد و آهنگ آن را نیز نکرد تا از انجام آن پشیمان و روی گردان گردد. ۲ اما دیدگاه دیگری بر آن است که او آهنگ بر کار گرفت، اما بی‌درنگ از آن روی گردانید. ۱. سوره مائده، آیه ۱۱. ۲. سوره آل عمران، آیه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۵) و از دیدگاه پاره‌ای دیگر همچون «حسن» می‌توان دو واژه «هَمَّ بِهَا» را به خواسته‌گریزی و کشش طبیعی انسان که خدا در وجود او آفریده است و به خودی خود گناه نیست معنا کرد و گفت: آنچه آن زن آهنگ آن را نمود و می‌خواست، زشت‌ترین خواسته‌ها بود، اما آنچه یوسف

می‌خواست، همان چیزی بود که خدا در وجود هر مردی کشش به سوی جنس مخالف آفریده است و نه فراتر از آن که گناه است و مقام یوسف از آن بسی والاتر و بالاتر است. از «ابن عتیاس» در این مورد آورده‌اند که گفت: آهنگ آن زن، آهنگ به گناه و زشتی بود، امّا آهنگ یوسف این بود که دلش می‌خواست که زن زیبایی چون زلیخا، همسر قانونی و مشروع او باشد، که در این صورت نیز متعلق «لولا» حذف شده است. با اینکه واژه «هَمَّ» در آیه مورد بحث به یک سبک و سیاق آمده است، چگونه می‌توان متعلق آن را دو گونه گرفت و بر این، باور بود که آهنگ آن زن به سوی گناه و زشتی بود، امّا آهنگ یوسف به سوی کاری جز گناه و زشتی؟! واقعیت این است که از ظاهر آیه شریفه نمی‌توان چنین برداشتی نمود و متعلق آن دو آهنگ و یا «هَمَّ» را دریافت؛ از این رو باید این نکته را از دیگر آیات و دلایل به دست آورد. به باور ما بر اساس گواهی قرآن و روایات می‌توان متعلق آهنگ آن زن را گناه و زشتی گرفت که این دریافت با دلایل عقلی نیز ناسازگاری ندارد، امّا به گواهی قرآن و روایات و دلایل عقلی نمی‌توان متعلق آهنگ یوسف را گناه و لغزش گرفت، برای نمونه: ۱ قرآن به روشنی و صراحت نشان می‌دهد که آن زن آهنگ گناه داشت: «وَأَوَدُّتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ» (... ۱) ۲ و نشان می‌دهد که زنان کاخ‌نشین نیز از این عشق سوزان و آهنگ و تصمیم او خبر داشتند و وی را سرزنش می‌کردند: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ» (... ۲) ۱. سوره یوسف، آیه ۲۳. ۲. سوره یوسف، آیه ۳۰. (صفحه ۴۵۶) ۳ و روشنگری می‌کند که آن زن سرانجام به پاکی و قداست یوسف و گناه خود اعتراف کرد: «الآن حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» (... ۱) ۴ و این حقیقت را در محفلی که برای زنان آراسته بود به صراحت بر زبان آورد: «وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» (... ۲) و افزون بر قرآن و روایات، همه مفسرین نیز بر آنند که آن زن کاخ‌نشین در اندیشه گناه و زشتی بود. با این بیان می‌توان گفت متعلق آهنگ او در آیه شریفه گناه است.

امّا قداست و پاکی یوسف

امّا در مورد یوسف نمی‌توان متعلق آهنگ را جز به قداست و پاکی تفسیر کرد؛ چرا که از سویی دلایل عقلی به روشنی و استواری نشانگر آن است که انجام گناه و آهنگ انجام آن از یوسف و دیگر پیامبران خدا نشاید و این با مقام والای وحی و رسالت و عصمت و مصونیت آنان از لغزش سخت ناسازگار است، از دیگر سو با انبوه روایات رسیده در این مورد و از سوی سؤم با خود قرآن شریف که تنها برخی از آیات همین سوره که نشانگر این واقعیت است ترسیم می‌گردد. ۱ قرآن در ادامه آیه مورد بحث به پاکی و قداست یوسف از بدی و گناه گواهی می‌دهد «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» (... ۳) ۲ و نیز این پاکی را از زبان خود او مورد تأکید قرار می‌دهد. «ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ». (۴) ۳ و گواهی زنان کاخ‌نشین را در قداست او می‌آورد که گفتند: از یوسف هیچ بدی و لغزشی سراغ ندارند: «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» (... ۵) و روشن است که آهنگ گناه از بزرگترین بدیهاست. ۱. سوره یوسف، آیه ۵۱. ۲. سوره یوسف، آیه ۳۲. ۳. سوره یوسف، آیه ۲۴. ۴. سوره یوسف، آیه ۵۲. ۵. سوره یوسف، آیه ۵۱. (صفحه ۴۵۷) ۴ و نیز آیاتی که گناه را به گردن آن زن می‌گذارد و یوسف را بی‌گناه می‌شمارد که گذشت. (۱) با این بیان، این دیدگاه روشنگری می‌کند که یوسف هرگز آهنگ گناه نکرد و هیچ لغزشی از او سر نزد.

دیدگاه دوم

امّا دیدگاه دوم در تفسیر آیه مورد بحث، سخنانی می‌گوید: که هرگز در خور شأن رسالت و نبوت و مقام والای پیامبران خدا نیست. این دیدگاه بر آن است که یوسف آهنگ گناه کرد و یا دست به سوی جامه آن زن برد که خدا او را از این کار باز داشت.

دیدگاهها در مورد «برهان پروردگار»

در مورد برهانی که به یوسف نشان داده شد، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «جُبَّائِی» و «ابن کَعْب»، منظور از برهان مورد بحث، همان دلیل و برهانی است که در مورد زشتی زنا و کیفر دردناک آن مقرر فرموده است و این به یوسف ارائه گردید. ۲ اما به باور «ابو مُسَلِّم»، منظور از این برهان پروردگار همان ادب و سیره اخلاقی و انسانی است که خدا به پیامبران و مقربان در گاه خود ارزانی داشته و آنان را به گونه‌ای ساخته و پرداخته است که از آلودگی به گناه و زشتی به دور و به ارزش‌های انسانی و اخلاقی آراسته‌اند و یوسف از آنان بود. ۳ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: عامل توانمندی که در پیامبران خدا باعث پاکی و قداست آنان است و آنان را از نزدیک شدن به گناه باز می‌دارد، مقام والای رسالت و فرزاندگی و بینش ژرفی است که از هر زشتی و گناه جلوگیری می‌کند و یوسف نیز به این ویژگیها آراسته و از هر لغزش و گناهی پیراسته بود. ۱. نظیر آیات: ۵۱ و ۳۲ و ۳۰ و ۲۲. (صفحه ۴۵۸) ۴ از چهارمین امام نور آورده‌اند که: منظور از برهان مورد اشاره این بود که در سالن کاخ و همان جایی که از سوی آن زن کاخ نشین برای گناه آماده شده بود، بت بزرگی بود که در برابر آنان بود و زلیخا پارچه بر روی آن افکند. یوسف به او گفت: اگر تو از بت بی‌جان و توانی شرم می‌کنی، برای من زینده تر است که از پروردگار یکتا و توانای خویش پروا کنم و از هر اندیشه‌ای، جز آنچه مورد خشنودی اوست دوری جویم. ۵ و پاره‌ای نیز بر آنند که منظور از برهان مورد بحث، مهر و لطف ویژه خدا به یوسف است که در آن شرایط سخت و نظیر آن، او را پاک و پاکیزه داشت و این همان مقام والای عصمت است؛ چرا که عصمت عبارت از لطفی است که دارنده آن را از زشتی و گناه پاک و پیراسته و به ارزش‌ها و والایها آراسته می‌سازد. منظور از واژه «رأی» در آیه مورد بحث نیز ممکن است دانش و دانایی و یا دریافت باشد. در مورد این «برهان» سخنان پوچ و بی‌اساسی نیز گفته شده است که از حقیقت به دور و با مقام والای رسالت و پیامبران در تضاد و با اصل تکلیف و آزادی انتخاب نیز ناسازگار است. برای نمونه: ۱ به باور پاره‌ای منظور از «برهان» پروردگار آن بود که یوسف در آن حال و هوا، ندایی رسا به گوشش رسید که: هان ای پسر یعقوب، به سان پرنده‌ای مباش که بال و پر دارد، اما اگر دست به زشتی و گناه یازد پر و بال آن می‌ریزد. ۲ و یا می‌گویند: در آن حال پدرش یعقوب در حالی که انگشت حیرت بر دهان داشت در برابر دیدگان او مجسم شد. ۳ و یا دستی را دید که در آن نوشته‌هایی به نمایش نهاده شده و او را از گناه و زشتی باز می‌دارد و به او هشدار می‌دهد، اما یوسف به آن دست توجه نشان نداد و کار به جایی رسید که خدا جبرئیل را فرستاد و به او گفت: پیش از آنکه بنده خوب من به گناه آلوده گردد او را دریاب و جبرئیل آمد و یوسف به ناگاه او را دید که انگشت حیرت بر دهان در برابر او ایستاده است. گفتنی است که این بافته‌های پوچ و بی‌اساس هم با مقام والای رسالت ناسازگار (صفحه ۴۵۹) است و هم از حقیقت به دور؛ و افزون بر آن با اصل اختیار و آزادی در گزینش رسم و راه و اصل تکلیف نمی‌سازد و سبب می‌شود که قهرمان بهترین داستانها را در پروا و پاکی از گناه و پیروزی در آن میدان آزمون، در خور هیچ گونه پاداش و ستایشی ندانیم. به باور ما این بافته‌ها بدترین سخنانی است که در مورد شخصیت والای یوسف، آن پیامبر بزرگ خدا، گفته شده است. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ و اینگونه این برهان را به یوسف نشان دادیم تا بدی و زشتکاری را از نزدیک شدن به او باز داریم. به باور پاره‌ای منظور از دو واژه «سوء» و «فحشاء»، بدی و زنا می‌باشد. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. چرا که او از بندگان خالص و پاکدل ما بود و ما او را به مقام والای رسالت برگزیدیم. اگر واژه «مخلص» را به کسر لام بخوانیم، منظور این است که: او در یکتاپرستی و توحید گرایی، از بندگان خالص ما بود و در کارهایش اخلاص داشت و تنها خشنودی خدا را می‌جست. گفتنی است که این فراز از آیه شریفه دلیل روشنی بر قداست و پاکی یوسف و شکوه و عظمت آن بزرگوار است و نشانگر این نکته است که او نه گناه کرد و نه آهنگ گناه و زشتی.

انسان به طور طبیعی حق شناس و قدردان آفریده شده است و اگر بتواند این ویژگی انسانی را در سازمان وجود خود پیرورد و شکوفا سازد، بدین وسیله هم از آفتها مصون می‌ماند و هم بهتر و بیشتر و سریع‌تر خود را به ارزش‌ها آراسته ۱. مترجم. (صفحه ۴۶۰) می‌سازد و به یکتا آفریدگار هستی که ارزانی دارنده نعمت‌هاست دل می‌بندد. آیه شریفه نشانگر آن است که یکی از رازهای سرفرازی قهرمان بهترین داستانها همین ویژگی حق شناسی و نمک شناسی است؛ چرا که در برابر دعوت به گناه فرمود: نه، هرگز! «إِنَّ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»... او پروردگار من است و موقعیت و جایگاه مرا گرامی داشته و گرامی خواسته است.

رابطه اخلاص با سرفرازی و نجات (۱)

از این دو آیه و دیگر آیات قرآنی رابطه روشنی میان اخلاص و خودسازی از یک سو و پیروزی و سرفرازی از سوی دیگر به چشم می‌خورد که بسی درس آموز است. این آیات نشانگر آن است که اگر فرد و خانواده و جامعه و تمدنی، خدای هستی را شناخت و به او اخلاص ورزید و بندگی خالصانه او را برگزید، مورد حمایت جدی قرار می‌گیرد به گونه‌ای که در برابر شیطان و شیطان صفتان و هواهای شیطانی بیمه می‌گردد و شکست‌ناپذیر جلوه می‌کند. این همان حقیقتی است که شیطان آن را دریافت و گفت: بار خدایا به عزت و اقتدارت سوگند که همه مردم را وسوسه نموده و به دوزخ و نگونساری می‌کشم مگر بندگان خالص و مخلص تو را که به حریم آنان راه ندارم. «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.» (۲) و این سومین راز سرفرازی قهرمان بهترین داستانهاست که خدا بدین صورت آن را ترسیم می‌کند. «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (۳) آری ما چنین کردیم تا بدی و زشتی را از یوسف بازگردانده و دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص و مخلص ما بود. ۱. مترجم. ۲. سوره صاد، آیه ۸۲ - ۸۳. ۳. سوره یوسف، آیه ۲۴. (صفحه ۴۶۱)

۹۱. «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَ...»

آیه

«وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

ترجمه

و هر دو به سوی در دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می‌کرد و) پیراهن او را از پشت پاره کرد و در این هنگام آقای آن زن را دم در یافتند، آن زن گفت: کیفر کسی که نسبت به اهل تو اراده خیانت کند جز زندان و یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟ (۲۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد

«اسْتَبَقَا» در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است و «قَدَّتْ» به معنی پاره شده از طرف طول است، همانگونه که «قَطَّ» به معنی پاره شدن از عرض است، لذا در حدیث داریم «كَانَتْ صَرَبَاتُ عَلِيٍّ بِنِ ابِيطَالِبٍ أَبْكَارًا كَانَتْ إِذَا اعْتَلَى قَدَّ وَ إِذَا اعْتَرَضَ قَطَّ: ضربه‌های علی بن ابیطالب در نوع خود بی‌سابقه بود، هنگامی که از بالا- ضربه می‌زد، تا پایین می‌شکافت و هنگامی که از

عرض، ضربه می‌زد دو نیم می‌کرد». (۱) از ماده «الفاء» به معنی یافتن ناگهانی است و تعبیر از شوهر به «سَیِّد» به طوری که بعضی از مفسران گفته‌اند طبق عرف و عادت مردم مصر بوده که زن‌ها شوهر خود را «سَیِّد» خطاب می‌کردند و در فارسی امروز هم زنان از همسر خود تعبیر به «آقا» می‌کنند. مقاومت سرسختانه یوسف همسر عزیز را تقریباً مایوس کرد، ولی یوسف که در این دور مبارزه در برابر آن زن عشوه‌گر و هوس‌های سرکش نفس، پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه بماند خطرناک است و باید خود را از آن محل دور سازد و لذا «با سرعت به سوی در کاخ دوید تا در را باز کند و خارج شود، همسر عزیز نیز بی تفاوت نماند، او نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود و برای این منظور، پیراهن او را از پشت سر گرفت و به عقب کشید، به طوری که پشت پیراهن از طرف طول پاره شد» (وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ). ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید و در را گشود، ناگهان عزیز ***** ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۴۶۲) مصر را پشت در دیدند، به طوری که قرآن می‌گوید: «آن دو، آقای آن زن را دم در یافتند» (وَ اَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ). در این هنگام که همسر عزیز از یک سو خود را در آستانه رسوایی دید و از سوی دیگر شعله انتقام‌جویی از درون جان او زبانه می‌کشید، نخستین چیزی که به نظرش آمد این بود که با قیافه حق بجانبی رو به سوی همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت، «صدآ زد کیفر کسی که نسبت به اهل و همسر تو، اراده خیانت کند، جز زندان یا عذاب الیم چه خواهد بود؟» (قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسَيِّرَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ). جالب این که این زن خیانتکار تا خود را در آستانه رسوایی ندیده بود فراموش کرده بود که همسر عزیز مصر است، ولی در این موقع با تعبیر «أَهْلِكَ» (خانواده تو) می‌خواهد حس غیرت عزیز را برانگیزد که من مخصوص توأم نباید دیگری چشم طمع در من بدوزد، این سخن بی‌شبهات به گفتار فرعون مصر در عصر موسی نیست، که به هنگام تکیه بر تخت قدرت می‌گفت: «الَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ: آیا کشور مصر از آن من نیست» (۵۱ / زخرف) اما به هنگامی که تخت و تاج خود را در خطر و ستاره اقبال خویش را در آستانه افول دید گفت: این دو برادر (موسی و هارون) می‌خواهند شما را از «سرزمینتان» خارج سازند، «يُرِيدَانِ اَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ» (۶۳ / طه). نکته قابل توجه دیگر این که همسر عزیز مصر، هرگز نگفت یوسف قصد سویی درباره من داشته بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر صحبت کرد، آن چنان که گویی اصل مسأله مسلم است و سخن از میزان کیفر و چگونگی مجازات او است و این تعبیر حساب شده در آن لحظه‌ای که می‌بایست آن زن دست و پای خود را گم کند نشانه شدت حيله‌گری او است و باز این تعبیر که اول سخن از زندان می‌گوید و بعد گویی به زندان هم قانع نیست، پا را فراتر می‌گذارد و از «عذاب الیم» که تا سرحد شکنجه و اعدام پیش می‌رود، حرف می‌زند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«قَدْ»: دریده شدن و چاک خوردن لباس از طول آن. (صفحه ۴۶۳)

فرار قهرمانانه یوسف از لغزشگاه گناه

در این آیه شریفه، قرآن از فرار قهرمانانه یوسف از آن لغزشگاه پر خطر گزارش می‌دهد و می‌فرماید: وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ یوسف از پیش و آن زن از پی او، هر دو به سوی در شتافتند، به گونه‌ای که هر کدام در این اندیشه بود که زودتر از دیگری به در کاخ برسد؛ با این تفاوت که یوسف می‌خواست هر چه زودتر از دست آن زن بگریزد و آن لغزشگاه پر مخاطره‌ای را که برایش ساخته‌اند ترک کند و به گناه آلوده نگردد، اما بانوی کاخ بر این نقشه بود که از فرار آن آزاد مرد جلوگیری کند و پیش از خارج شدن او از سالن

کاخ، جلوی در را بگیرد و خواسته‌اش را از او بخواهد و به هوای دل خویش برسد. وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ و در این اندیشه خود را به یوسف رساند و از پشت سر وی پیراهنش را گرفت و به شدت کشید و چاک زد، چرا که یوسف در حال فرار بود و او نیز از پشت سر، فراری را تعقیب می‌کرد. وَالْفُتْيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ و شگفت این بود که با خارج شدن از در، شوهر آن زن را در آستانه دریافتند. گفتی است که بدان دلیل آیه شریفه شوهر او را «سید» می‌خواند که آقا و صاحب اختیار آن زن بود. قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَيِّجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. آن زن که از سوی خود را در آستانه رسوایی و از دگر سو شکست خورده می‌دید، پیشدستی کرد و با قیافه حق بیجانبی گفت: کیفر کسی که در اندیشه خیانت به خانواده تو باشد، جز این نیست که او را زندانی کنی و یا زیر تازیانه‌هایی دردناک شکنجه‌اش نمایی تا برای همه عبرت‌انگیز باشد. به بیان برخی اگر زلیخا در عشق و مهرش نسبت به یوسف صداقت داشت و به راستی عاشق او بود، این تهمت را به او نمی‌زد و گناه و رسوایی خویش را به پندار خود به گردن او نمی‌افکند. آری، از همین گفتارش این نکته دریافت می‌گردد که بنیاد مهر و عشق او بر پایه خود دوستی و شهوت بود و نه مهر و صفا. (صفحه ۴۶۴)

۹۲. آیه (شاهد که بود؟)

اشاره

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (یوسف) گفت: او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد و در این هنگام شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده آن زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است. (۲۶ / یوسف) وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده آن زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است. (۲۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این که شهادت دهنده چه کسی بود که پرونده یوسف و همسر عزیز را به این زودی جمع و جور و مختومه ساخت و بی‌گناه را از گنهکار آشکار نمود، در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته‌اند یکی از بستگان همسر عزیز مصر بود و کلمه «مِنْ أَهْلِهَا» گواه بر این است، او مرد حکیم و دانشمند و باهوشی بوده است که در این ماجرا که هیچ شاهد و گواهی ناظر آن نبوده، توانست از شکاف پیراهنی حقیقت حال را ببیند و می‌گویند این مرد از مشاوران عزیز مصر و در آن ساعت، همراه او بوده است.

حمایت خدا در لحظات بحرانی

درس بزرگ دیگری که این بخش از داستان یوسف به ما می‌دهد، همان حمایت وسیع پروردگار است که در بحرانی‌ترین حالات به یاری انسان می‌شتابد و به مقتضای «يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» از طرفی که هیچ باور نمی‌کرد روزنه امید برای او پیدا می‌شود و شکاف پیراهنی سند پاکی و برائت او می‌گردد، همان پیراهن حادثه سازی که یک روز، برادران یوسف را در پیشگاه پدر به خاطر پاره نبودن رسوا می‌کند و روز دیگر همسر هوسران عزیز مصر را به خاطر پاره بودن و روز دیگر نور (صفحه ۴۶۵) آفرین دیده‌های بی‌فروغ یعقوب است و بوی آشنای آن همراه نسیم صبحگاهی از مصر به کنعان سفر می‌کند و پیر کنعانی را

بشارت به قدوم موکب بشیر می‌دهد. به هر حال خدا الطاف خفیه‌ای دارد که هیچ کس از عمق آن آگاه نیست و به هنگامی که نسیم این لطف می‌وزد، صحنه‌ها چنان دگرگون می‌شود که برای هیچ کس حتی هوشمندترین افراد قابل پیش‌بینی نیست. پیراهن با تمام کوچکی که چیز مهمی است، گاه می‌شود چند تار عنکبوت مسیر زندگی قوم و ملتی را برای همیشه عوض می‌کند، آن چنان که در داستان غار ثور و هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد. وَ إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَّبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده آن زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است. چه دلیلی از این زنده‌تر، چرا که اگر تقاضا از طرف همسر عزیز بوده، او به پشت سر یوسف دویده است و یوسف در حال فرار بوده که پیراهنش را چسبیده، مسلماً از پشت پاره می‌شود و اگر یوسف به همسر عزیز هجوم برده و او فرار کرده یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته، مسلماً پیراهن یوسف از جلو پاره خواهد شد و چه جالب است که این مسأله ساده پاره شدن پیراهنی، مسیر زندگی بی‌گناهی را تغییر دهد و همین امر کوچک سندی بر پاکی او و دلیلی بر رسوایی مجرمی گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

بیان حقیقت ماجرا

یوسف در دفاع از کرامت و آبروی خویش ناگزیر از بیان حقیقت شد؛ و اگر بانوی کاخ آن تهمت بزرگ را به او نمی‌زد و آن دروغ رسوا را بر زبان نمی‌راند، یوسف نیز پرده از روی کار زشت و ظالمانه او بر نمی‌داشت و حقیقت را بر زبان نمی‌آورد و نمی‌فرمود این نسبت ناروایی که زلیخا به من می‌دهد تهمت ناروایی بیش نیست و خود او بود که این تقاضای زشت و نادرست را طرح کرد. قرآن در ترسیم بیان یوسف می‌فرماید: قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي (صفحه ۴۶۶) یوسف گفت: او بر خلاف میل من با نرمی و رفاقت به سراغ من می‌آمد و با اصرار خواسته ناروای خود را می‌خواست. وَ شَهِدَ شَاهِدًا مِنْ أَهْلِهَا وَ از پی آن، گواهی از خانواده و نزدیکان بانوی کاخ گواهی داد که ... برخی از جمله «ابن عباس» می‌گویند: گواهی که در آیه شریفه به آن اشاره رفته است، کودکی شیرخوار بود که در گهواره قرار داشت و برخی بر آنند که این گواه خواهرزاده زلیخا و سه ماهه بود. و در بیان دیگری از گروهی همچون «حسن»، «عکرمه» و «ابن عباس» آمده است که گواه مورد اشاره مرد فرزانه‌ای از خاندان زلیخا بود که به پاکدامنی یوسف گواهی داد. و «جَبَّائِي» می‌گوید: گواه مورد اشاره همان مرد فرزانه بود؛ چرا که اگر کودک خردسال می‌بود، خود گفتارش معجزه بود و دیگر نیازی به استدلال نداشت. إِذْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَادِبِينَ. گواه مورد اشاره استدلال کرد که اگر پیراهن یوسف از جلو چاک خورده باشد، بانوی کاخ درست می‌گوید و یوسف به ناروا خود را بی‌گناه و پاک می‌خواند و از دروغگویان است؛ چرا که چاک خوردن پیراهن یوسف از جلو نشانه این است که او به سوی بانو رفته و وی از خود دفاع کرده است؛ اما اگر پیراهن یوسف از پشت دریده شده روشن‌تر آن است که طلب از سوی بانوی کاخ بوده و یوسف از دست او می‌گریخته است. وَ إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَّبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ اگر پیراهن او از پشت دریده شده، بانوی کاخ دروغ می‌گوید و یوسف راستگو و بی‌گناه است. (صفحه ۴۶۷)

۹۳. «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ ...»

آیه

«فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ»

ترجمه

هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت سر پاره شده گفت: این از مکر و حيله شماست که مکر و حيله شما زنان عظیم است. (۲۸/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

عزیز مصر، این داوری را که بسیار حساب شده بود پسندید و در پیراهن یوسف خیره شد، «و هنگامی که دید پیراهنش از پشت سر پاره شده (مخصوصاً با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود) رو به همسرش کرد و گفت: این کار از مکر و فریب شما زنان است که مکر شما زنان، عظیم است».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«کید»: درخواست چیزی از دیگری بر خلاف رضایت قلبی او، چنانکه زلیخا چیزی از یوسف می‌خواست که او هرگز بدان تمایل نداشت و نمی‌پذیرفت.

واکنش عزیز مصر

عزیز مصر، پس از شنیدن استدلال هوشمندانه گواه مورد اشاره، پیش آمد تا خود موضوع را مورد رسیدگی قرار دهد. و از پی آن هنگامی که دید پیراهن یوسف از پشت سر او چاک خورده است، به خیانت زلیخا پی برد و به همسرش گفت: اینکار ناروا از نیرنگ شما زنان است و راستی که نیرنگ شما بزرگ و سهمگین است. پاره‌ای بر آنند که این فراز ادامه استدلال همان گواه منصف و هوشمند است و او بدان دلیل نیرنگ زنان را به بزرگی وصف کرد که آن زن وقتی همسرش را در آستانه در کاخ دید، بی‌آنکه به کمترین ترس و یا سرگردانی و حیرتی دچار گردد، بی‌درنگ گناه خود را به گردن بی‌گناهی پاکدامن افکند و به یوسف تهمت زد و نیز بدان دلیل که نیرنگ زنان گرچه اندک نیز باشد در دل مردان بیش از تدبیر (صفحه ۴۶۸) و حيله مردان اثر می‌گذارد، اگرچه نیرنگ بسیاری بیندیشند. (صفحه ۴۶۹)

۹۴. «يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا ...»

آیه

«يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ»

ترجمه

یوسف، از این موضوع صرف نظر کن و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی. (۲۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام عزیز مصر از ترس این که، این ماجرای اسف انگیز بر ملا نشود و آبروی او در سرزمین مصر، بر باد نرود، صلاح این دید که سر و ته قضیه را به هم آورده و بر آن سرپوش نهد، رو به یوسف کرد و گفت: «یوسف تو صرف نظر کن و دیگر از این ماجرا چیزی مگو» سپس رو به همسرش کرد و گفت: «تو هم از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«خطیئه»: گناه و کاری که بر خلاف فرزاندگی است و نیز به مفهوم انحراف از راه راست آمده است. در ادامه سخن در این مورد قرآن به تدبیر آن گواه هوشمند و یا عزیز مصر به پایان بخشیدن به این ماجرا پرداخته و می‌فرماید: **يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا** آن گواه فرزانه رو به یوسف کرد و گفت: هان ای یوسف از این جریان درگذر و در هیچ جای دیگر در این مورد سخنی بر زبان نیاور که در شهر پخش می‌شود و رسوایی به بار می‌آید. این دیدگاه «ابن عباس» است، اما به باور پاره‌ای دیگر، گوینده این گفتار عزیز مصر و همسر آن زن بود. به باور «ابو مسلم» و «جُبَّائِي» منظور این است که: هان ای یوسف از این رویداد درگذر و برای اثبات پاکدامنی و بی‌گناهی خود دیگر لب باز مکن؛ چرا که بی‌گناهی و پاکی تو آشکار است. (صفحه ۴۷۰) و آنگاه رو به آن زن کرد و گفت: **وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ** و تو نیز از شوهرت بخواه که تو را به کیفر این خیانت آشکار بازخواست نکند و از گناهت بگذرد. **إِنَّكَ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ**. چرا که تو از گناهکاران هستی و نه یوسف. به باور پاره‌ای شوهر زلیخا مرد غیرتمندی نبود و خدا به خاطر لطف به یوسف غیرت را از او برداشت تا یوسف گرفتار خشونت و شرارت او نگردد؛ به همین جهت است که در این رویداد رسوا به همین بسنده می‌کند که: هان ای یوسف از این ماجرا درگذر و دیگر لب فرو بند؛ و با اینکه می‌تواند و زورمند است، به اقدام تندی دست نمی‌زند و به باور پاره‌ای دیگر، آنان ضمن پرستش خدا، بت نیز می‌پرستیدند، از این رو به آن زن گفت: هان ای زن، تو نیز از خدا آمرزش بخواه و به بارگاه او توبه کن؛ چرا که تو گناهکاری و به این خیانت دست یازیدی و نه او.

پرتوی از آیات

اشاره

(۱) از آیاتی که گذشت افزون بر آنچه آمد یکی چند نکته بسیار ظریف دیگر درخور تعمق و تدبر است.

۱ شیوه زشت ظالمان و خود خواهان

قرآن نشانگر این واقعیت است که آن زن هوس باز و خودکامه، خود در اندیشه گناه و خیانت بود، خود نقشه آن را کشید و مدتها از راههای گوناگون به وسوسه پرداخت تا آن جوان پرشکوه و پر قداست را به گناه کشد. خود آن صحنه شوم و آن لغزشگاه پرخطر را آماده ساخت و افزون از زبان حال، یوسف را به سوی خویش فراخواند و خود ۱. مترجم. (صفحه ۴۷۱) او بود که پس از امتناع یوسف و پاکی و قداست‌اش او را تعقیب کرد و از شدت ناراحتی و هراس پیراهن او را از پشت چاک زد. اما همو با وقاحتی بهت آور در یک لحظه همه چیز را بر می‌دارد و به گردن انسان شایسته و وارسته و خداجو و پروا پیشه‌ای می‌گذارد و مدعی می‌شود که او در اندیشه خیانت بود و پیشدستی می‌کند که باید به زندان افکنده شود و یا زیر شکنجه قرار گیرد و دردی که این شیوه و سبک رسوای همه ظالمان و خود کامکان قرون و اعصار است و زندگی رسوای آنان آکنده از این خیانتها و گناهان و زشتیهاست و آنگاه اگر کسی به میل آنان نرفت و به ساز آنان نرقصید و آنان را نپرستید و هیزم کوره شهوات و مطامع و جاه طلبی‌های آنان نگردید، با ابزارهای گوناگون و نقشه‌های ابلیسی که در اختیار دارند، با بی‌پروایی بهت‌آوری او را زیر باران تهمت

می‌گیرند و آنچه خود در خور آند به او نسبت می‌دهند.

۲ یاری خدا در حساس‌ترین لحظات

آیات مورد بحث، این درس انسانساز و شگفت را می‌دهد که اگر کسی به راستی به خدا ایمان آورد و پروای او را پیشه سازد و به خاطر خشنودی او از گناه و زشتی دوری جوید و به فرمان او سرفرازی و آزادگی توحیدی را راه و رسم خویش قرار دهد، خدا در حساس‌ترین لحظات و سخت‌ترین شرایط با ظرافتی عجیب او را یاری می‌کند و سرانجام دامن او را از اتهام و گناه و خیانت در این سرا و یا سرای دیگر پاک و پاکیزه به نمایش می‌گذارد. (۱) آیا شگفت‌انگیز نیست که گناهکاری زورمند و خودکامه با چاک زدن پیراهن یوسف و تحقیر او برای رسوایی خویش سند می‌سازد و برای بی‌گناهی قربانی خود مدرک درست می‌کند؟! آری این لطف خدا و مهر اوست که اگر کسی بر او توکل و اعتماد کند، راه نجات را برایش می‌گشاید و هوشمندترین و شایسته‌ترین دشمنان و بد خواهان او را کور و کر ۱. اقتباس از تفسیر نمونه ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۴۷۲) سازد و او را پیروز می‌گرداند، درست همانگونه که یوسف را یاری کرد و همان سان که بارها این مهر و لطف را به دیگر پیامبران و شایسته کرداران نشان داد و آنان را یاری کرد. آری این نیز از سنت‌های خداست که: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (... ۱) ۱. سوره طلاق، آیه ۲. (صفحه ۴۷۳)

۹۵. «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي...»

آیه

«وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

ترجمه

گروهی از زنان شهر گفتند که همسر عزیز جوانش (غلامش را) به سوی خود دعوت می‌کند و عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده، ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم. (۳۰/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«شَغَفَ» از ماده «شَغَاف» به معنی گره بالای قلب و یا پوسته نازک روی قلب است، که به منزله غلافی تمام آن را دربر گرفته و «شَغَفَهَا حُبًّا» یعنی آن چنان به او علاقمند شده که محبتش به درون قلب او نفوذ کرده و اعماق آن را دربر گرفته است و این اشاره به عشق شدید و آتشین است. هر چند مسأله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت یک مسأله خصوصی بود که عزیز هم تأکید بر کتمان داشت، اما از آن جا که اینگونه رازها نهفته نمی‌ماند، مخصوصاً در قصر شاهان و صاحبان زر و زور، که دیوارهای آنها گوش‌های شنوایی دارد، سرانجام این راز از درون قصر به بیرون افتاد. این دسته از زنان اشرافی که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود به اصطلاح جانماز آب می‌کشیدند و همسر عزیز را به خاطر این عشق در گمراهی آشکار می‌دیدند. حتی بعضی از مفسران احتمال داده‌اند، که پخش این راز به وسیله این گروه از زنان مصر، نقشه‌ای بود برای تحریک همسر عزیز، تا برای تبرئه خود، آنها را به کاخ دعوت کند و یوسف را در آن جا ببیند، آنها شاید فکر می‌کردند اگر به حضور یوسف برسند چه بسا بتوانند نظر او را به سوی خویش جلب کنند که هم از همسر عزیز شاید زیاتر بودند و هم جمالشان برای یوسف تازگی داشت و هم آن نظر احترام‌آمیز یوسف به همسر عزیز، که نظر فرزند به مادر یا مربی، یا صاحب

نعمت بود، در مورد آنها موضوعیت نداشت و به این دلیل احتمال نفوذشان در او بسیار بیشتر از احتمال نفوذ همسر عزیز بود. «آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» از کتاب «اسرار البلاغه» برای عشق و علاقه (صفحه ۴۷۴) مراتبی ذکر کرده که به قسمتی از آن در اینجا اشاره می‌شود: نخستین مراتب محبت همان «هوی» (به معنی تمایل) است، سپس «علاقه» یعنی محبتی که ملازم قلب است و بعد از آن، «کَلْف» به معنی شدت محبت و سپس «عشق» و بعد از آن «شَعَف» یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می‌سوزد و از این سوزش احساس لذت می‌کند و بعد از آن «لَوْعَه» و سپس «شَعَف» یعنی مرحله‌ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می‌کند و سپس «تَدَلُّه» و آن مرحله‌ای است که عشق، عقل انسان را می‌رباید و آخرین مرحله «هُیُوم» است و آن مرحله بی‌قراری مطلق است که شخص عاشق را بی‌اختیار به هر سو می‌کشاند. (۱) این نکته نیز قابل توجه است که چه کسی این راز را فاش نمود، همسر عزیز که او هرگز طرفدار چنین رسوایی نبود، یا خود عزیز که او تأکید بر کتمان می‌نمود، یا داور حکیمی که این داوری را نمود که از او این کار بعید می‌نمود، اما به هر حال اینگونه مسائل آن هم در آن قصرهای پر از فساد، چیزی نیست که بتوان آن را مخفی ساخت و سرانجام از زبان تعزیه گردان‌های اصلی به درباریان و از آن جا به خارج، جسته گریخته درز می‌کند و طبیعی است که دیگران آن را با شاخ و برگ فراوان زبان به زبان نقل می‌نمایند. ****۱- «روح المعانی»، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۳. (صفحه ۴۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«شَغَفَهَا»: محبت او کران تا کران قلبش را فرا گرفته و عشق به پرده و ژرفای دل او رسیده است. «عزیز»: نیرومند و پراقتدار. «فتی»: به پسر جوان «فتی» و به دختر یا زن جوان «فتاة» گفته می‌شود.

و اینک دامی دیگر بر سر راه یوسف

با وجود تأکید عزیز مصر بر محرمانه ماندن و پایان یافتن آن رویداد، روشن نیست که چگونه آن ماجرای خصوصی و خانوادگی به گوش زنان اشراف رسید که آنان زبان به نکوهش بانوی کاخ گشودند. در این مورد قرآن می‌فرماید: وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ وَگروهی از زنان آن شهر چنین گفتند: امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ زَنَ عَزِيزٍ مِصر غلام خویش را به سوی خود فرا خوانده و بر خلاف تمایل او به سراغش می‌رود. قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا و به اندازه‌ای مهر و عشق او در دلش سایه افکنده، که به ژرفای قلب او رسیده است. إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. راستی که ما بانوی کاخ را در این مورد در گمراهی و انحرافی آشکار می‌بینیم. به باور «کلبی» زنان مورد اشاره چهار تن بودند که چنین گفتند؛ و آن چهار نفر عبارت بودند از: زن ساقی ویژه کاخ، زن آشپز مخصوص، زن مسؤول زندانها و زن مسؤول تدارکات دربار. اما به باور «مقاتل» زن دربان و مسؤول حراست نیز به همراه آنان بوده است. (صفحه ۴۷۶)

۹۶. «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ ...»

آیه

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ»

ترجمه

هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد به سراغ آنها فرستاد (و از آنها دعوت کرد) و برای آنها پستی‌های گران قیمتی فراهم ساخت و به دست هر کدام چاقویی (برای بریدن میوه) داد و در این موقع (به یوسف) گفت وارد مجلس آنان شو، هنگامی که چشمشان به او افتاد در تعجب فرو رفتند و (بی‌اختیار) دست‌های خود را بردند و گفتند منزّه است خدا این بشر نیست، این یک فرشته بزرگوار است. (۳۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُتَّكًا» به معنی چیزی است که بر آن تکیه می‌کنند، مانند پستی‌ها و تخت‌ها و صندلی‌ها، آن چنان که در قصرهای آن زمان معمول بود ولی بعضی «مُتَّكًا» را به «أُتْرُج» که نوعی میوه است تفسیر کرده‌اند. «حَاشَ لِلَّهِ»، از ماده «حَشِيَ» به معنی طرف و ناحیه است و «تَحَاشَى» به معنی کناره‌گیری می‌آید و مفهوم جمله «حَاشَ لِلَّهِ» این است که خدا منزّه است، اشاره به این که یوسف هم بنده‌ای است پاک و منزّه و این کار خود دلیل بر این است که او از شوهر خود، حساب نمی‌برد و از رسوایی گذشته‌اش درسی نگرفت. «سپس به یوسف دستور داد که در آن مجلس، گام بگذارد» تازنان سرزنش‌گر، با دیدن جمال او، وی را در این عشقش ملامت نکنند (و قَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْنَهُنَّ). تعبیر به «أَخْرِجْ عَلَيْنَهُنَّ» (بیرون بیا) به جای «أُدْخُلْ» (داخل شو) این معنی را می‌رساند که همسر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نداشت، بلکه در یک اتاق درونی که احتمالاً محل غذا و میوه بوده، سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از در ورودی نباشد و کاملاً غیر منتظره و شوک آفرین باشد. اما زنان مصر که طبق بعضی از روایات ده نفر و یا بیشتر از آن بودند، هنگامی که آن قامت زیبا و چهره نورانی را دیدند و چشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی همچون خورشید که از پشت ابر ناگهان ظاهر شود و چشم‌ها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد چنان‌واله (صفحه ۴۷۷) و حیران شدند که دست از پا و تُرْجُج از دست، نمی‌شناختند «آنها به هنگام دیدن یوسف او را بزرگ و فوق‌العاده شمردند» (فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ). «و آن چنان از خود بی‌خود شدند که (به جای ترنج) دست‌ها را بردند» (وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ) و هنگامی که دیدند، برق حیا و عفت از چشمان جذاب او می‌درخشد و رخسار معصومش از شدت حیا و شرم گلگون شده، «همگی فریاد برآوردند که نه، این جوان هرگز آلوده نیست، او اصلاً بشر نیست، او یک فرشته بزرگوار آسمانی است» (وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ). در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چرا یوسف حرف همسر عزیز را پذیرفت و حاضر شد گام در مجلس همسر عزیز مصر بگذارد، مجلسی که برای گناه ترتیب داده شده بود و یا برای تبرئه یک گناهکار. ولی با توجه به این که یوسف ظاهراً برده و غلام بود و ناچار بود که در کاخ خدمت کند ممکن است همسر عزیز از همین بهانه استفاده کرده باشد و به بهانه آوردن ظرفی از غذا یا نوشیدنی پای او را به مجلس کشانده باشد، در حالی که یوسف مطلقاً از این نقشه و مکر زنانه اطلاع و آگاهی نداشت. به خصوص این که گفتیم ظاهر تعبیر قرآن (أَخْرِجْ عَلَيْنَهُنَّ) نشان می‌دهد که او در بیرون آن دستگاه نبود بلکه در اتاق مجاور که محل غذا و میوه یا مانند آن بوده است قرار داشته است. (صفحه ۴۷۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«مَكْرًا»: نقشه و نیرنگ سخت و پیچیده. «مُتَّكًا»: پستی و تکیه‌گاه پاره‌ای نیز آن را به «ترنج» معنا کرده‌اند. «أَكْبَرْنَهُ»: او را بزرگ و پرشکوه شمردند. پاره‌ای گفته‌اند: منظور این است که حائض شدند؛ و شعری نیز بر گفتار خود گواه آورده‌اند که «أَبُو عُبَيْدَةَ»، هم این معنا را انکار کرده و هم شعر را ساختگی دانسته است. هنگامی که بانوی کاخ از گفتار آنان آگاه شد و دریافت که آنان در اندیشه برملا ساختن آن راز و پخش آن ماجرا در میان مردم هستند، به چاره‌اندیشی برخاست که قرآن در این مورد می‌فرماید: فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ پس هنگامی که زن عزیز از بدگویی و سرزنش آنان آگاهی یافت کسی را به سوی آنان گسیل

داشت. قرآن بدان دلیل سرزنش و نکوهش زنان از بانوی کاخ را مکر و نیرنگ عنوان می‌دهد که منظور آنان از آن گفتار نه خیرخواهی و سرزنش به خاطر گناه بود، بلکه آنان در این اندیشه بودند که آن جوان پرشکوه را که آن همه از زیبایی و کمال و آراستگی و دلپذیری‌اش شنیده‌اند، بتوانند از نزدیک بنگرند؛ و چون در اندیشه دیگری بودند قرآن از سرزنش و گفتار آنان به مکر و نیرنگ تعبیر می‌کند. پاره‌ای بر آنند که این تعبیر به خاطر آن است که آنان نیز دل در گرو عشق یوسف داشتند، اما بر خلاف زلیخا که آن را آشکار می‌ساخت، آنان نهان می‌داشتند. آری، او فرستاده‌ای به سوی زنان گسیل داشت و آنان را به ضیافت پر زرق و برقی فراخواند. «وہب» می‌گوید: او غذایی برای چهل نفر فراهم آورد و همین شمار از زنان را به میهمانی دعوت کرد. وَاعْتَدْتُ لَهُنَّ مَتَّكًا و برایشان پستی‌ها و بالش‌هایی زربفت آماده ساخت. (صفحه ۴۷۹) به باور پاره‌ای منظور از «متکاً» همان غذایی است که برایشان فراهم کرده بود؛ چرا که در فرهنگ عرب وقتی بخواهند بگویند با او غذا خوردیم و با او بودیم، به طور کنایه به «اتَّكَاْنَا عِنْدَهُ» تعبیر می‌کنند و به باور پاره‌ای دیگر، غذای آن محفل پر زرق و برق بهترین غذای آن روزگاران بود که به «زماورد» شهرت داشت و از گوشت و تخم مرغ فراهم می‌آمد. وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا و برای برگرفتن پوست میوه و بریدن آنها، به دست هر کدام از آن زنان کاردی جداگانه داد. وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْنَّ أَنْگَا به یوسف که در سالن دیگری بود، دستور داد که برای اداره آن ضیافت و پذیرایی از زنان و خوشامد گفتن به آنان و یا نشان دادن جمال و کمال وصف ناپذیرش به میهمانان، در سالنی که ضیافت برپا بود وارد گردد و او نیز که به ظاهر برده‌ای در خانه آن بانوی کاخ‌نشین بود و ناگزیر از فرمانبرداری بود، بر آنان وارد گردید. فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرْتَهُ پَس هَنگَا می که یوسف بر آنان وارد شد و آنان او را دیدند بسیار گرانقدر و پر شکوهش داشتند و از جمال و کمال شگرف و شگفت‌انگیزش که به سان ماه شب چهارده می‌درخشید، دچار حیرت شدند. وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ و با کاردهایی که در دست داشتند، به جای میوه دست خود را بریدند. «مُجَاهِدٌ» در این مورد آورده است که: آنان به گونه‌ای محو جمال یوسف شدند که بریدن دستهای خود را احساس نکردند، بلکه ناگهان جامه‌های پر زرق و برق خود را دیدند که از خون دستهایشان رنگین شده است. منظور از بریده شدن دستها، نه جدا شدن آنها می‌باشد بلکه منظور زخم شدن آنهاست؛ چنانکه وقتی کسی دست خود را زخمی ساخت، می‌گوید: دستم را بریدم. اما به باور «قَتَادَةُ» منظور از بریدن دستها همان مفهوم نخست است و زنان مصر (صفحه ۴۸۰) به گونه‌ای دستهای خود را بریدند که دست پاره‌ای از آنان از پوست آویزان بود. وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ أَمَا بِهِ بَاور پاره‌ای دیگر، منظور آنان این بود که او از شباهت به انسانها پاک و از شدت زیبایی و اوج شکوه و درخشندگی، فراتر از بشر و فرزندان انسان است. مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ. آنان گفتند: خدا مقام او را از مقام بشری دورتر و والاتر ساخته است و ما به خدا پناه می‌بریم که بگوییم او بشر و از فرزندان انسان است؛ او نه جمال دل‌آرایش به سیمای انسانها می‌ماند و نه آفرینشش؛ به باور ما او به خاطر این شکوه و زیبایی و لطافت و ظرافت وصف ناپذیرش فرشته‌ای گرانقدر است نه انسانی والا مقام. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که آن حضرت یوسف را در شب معراج در آسمان دوم دیده بود و او را اینگونه وصف می‌فرمود: «رَأَيْتُ رَجُلًا صُورَتُهُ صُورَةُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، قُلْتُ يَا جِبْرِيْلُ مَنْ هَذَا؟» قَالَ: هَذَا أَخُوكَ يُوسُفُ. (۱) در شب معراج و در آسمان دوم بزرگمردی را دیدم که چهره‌اش به سان ماه شب چهارده می‌درخشید، از فرشته وحی پرسیدم که این مرد کیست؟ او پاسخ داد: این برادرت یوسف است. ۱. مُشْتَدِرَك حَاكَم، ج ۲، ص ۵۷۱. (صفحه ۴۸۱)

۹۷. «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي ...»

آیه

«قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرْتُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ»

ترجمه

(همسر عزیز) گفت: این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید (آری) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد و اگر آن چه را دستور می‌دهم انجام ندهد به زندان خواهد افتاد و مسلماً خوار و ذلیل خواهد شد. (۳۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام زنان مصر، قافیه را به کلی باختند و با دست‌های مجروح که از آن خون می‌چکید و در حالی پریشان همچون مجسمه‌ای بی‌روح در جای خود خشک شده بودند، نشان دادند که آنها نیز دست کمی از همسر عزیز ندارند. او از این فرصت استفاده کرد و «گفت: این است آن کسی که مرا به خاطر عشقش سرزنش می‌کردید» (قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ). همسر عزیز گویا می‌خواست به آنها بگوید شما که با یک بار مشاهده یوسف، این چنین عقل و هوش خود را از دست دادید و بی‌خبر دست‌ها را بریدید و محو جمال او شدند و به ثنا خوانیش پرداختند، چگونه مرا ملامت می‌کنید که صبح و شام با او می‌نشینم و برمی‌خیزم؟ همسر عزیز که از موفقیت خود در طرحی که ریخته بود، احساس غرور و خوشحالی می‌کرد و عذر خود را موجه جلوه داده بود یک‌باره تمام پرده‌ها را کنار زد و با صراحت تمام به گناه خود اعتراف کرد و گفت: «آری من او را به کام گرفتن از خویش دعوت کردم ولی او خویشتن‌داری کرد» (وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ). سپس بی‌آن که از این آلودگی به گناه اظهار ندامت کند و یا لااقل در برابر میهمانان کمی حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی‌پروایی با لحن جدی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحاً اعلام داشت، «اگر او (یوسف) آنچه را من فرمان می‌دهم انجام ندهد و در برابر عشق سوزان من تسلیم نگردد به طور قطع به زندان خواهد افتاد» (وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ). نه تنها به زندانش می‌افکنم بلکه «در درون زندان نیز خوار و ذلیل خواهد بود» (وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ). طبیعی است هنگامی که عزیز مصر در برابر آن خیانت آشکار همسرش (صفحه ۴۸۲) به جمله «وَاسْتَغْفِرِي لِإِثْمِيكَ» (از گناهانت استغفار کن) قناعت کند باید همسرش رسوایی را به این مرحله بکشاند و اصولاً در دربار فراغنه و شاهان و عزیزان این مسائل چیز تازه‌ای نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«اغْتِصَامٌ»: خویشتن‌داری از گناه و «اسْتِيعْصَامٌ» درخواست عصمت از خداست. در این هنگام بانوی کاخ رو به میهمانان بهت زده نمود و با مخاطب ساختن کسانی که او را در عشق یوسف سرزنش می‌کردند، گفت: قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ این است آن جوان پرشکوه و برازنده‌ای که مرا در عشق و دلدادگی به او سرزنش می‌نمودید. گویی منظور او این بود که شما با اینکه تنها یک بار او را دیدید، با همان یک نگاه گذرا خرد از کف دادید و به این سرنوشت گرفتار شدید، پس چرا در مورد من که هر بامداد و شامگاه و در همه ساعات زندگی جمال او را می‌نگرم انصاف روا نمی‌دارید؟ و چگونه مرا درخور سرزنش می‌دانید؟ آیا این از انصاف است؟ و آنگاه سخن را به پاکدامنی و پروای یوسف کشاند و ضمن گواهی بر پاکی و قداست او، به گناه و نیرنگ خود اعتراف کرد و گفت: وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ آری، آری، من بودم که بر خلاف میل او با نرمش و دوستی به سراغ او رفتم و او را به سوی خویش دعوت کردم، اما او خویشتن‌داری ورزید و چشم از گناه فرو بست. به باور پاره‌ای منظور این است که، او به خدا پناه برد و از او مقام والا عصمت و دوری از گناه را درخواست کرد. این فراز گواهی روشن بر این نکته است که از آن حضرت هرگز نه گناهی سرزد و نه آهنگ و تصمیم بر گناه. از پی این گواهی بر پاکی یوسف و کنار زدن همه پرده‌ها به تهدید و هشدار او پرداخت که: وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ. و اگر او به آنچه دستورش می‌دهم گردن نگذارد و

خواستہ دلم را بر آورده (صفحه ۴۸۳) نسازد، هم زندانی شده و هم در زمره خوارشدگان قرار خواهد گرفت. (صفحه ۴۸۴)

۹۸. آیه (زندان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است!)

اشاره

قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (يوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود. (۳۳ / يوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضی در اینجا روایت شگفت‌آوری نقل کرده‌اند و آن این که گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند به حمایت از همسر عزیز برخاستند و حق را به او دادند و دور یوسف را گرفتند و هر یک برای تشویق یوسف به تسلیم شدن، یک نوع سخن گفتند: یکی گفت: ای جوان این همه خویشان داری و ناز برای چیست؟ چرا به این عاشق دلداده، ترحم نمی‌کنی؟ مگر تو این جمال دل‌آرای خیره‌کننده را نمی‌بینی؟ مگر تو دل‌نداری و جوان نیستی و از عشق و زیبایی لذت نمی‌بری؟ آخر مگر تو سنگ و چوبی؟ دومی گفت: گیرم که از زیبایی و عشق چیزی نمی‌فهمی، ولی آیا نمی‌دانی که او همسر عزیز مصر و زن قدرتمند این سامان است؟ فکر نمی‌کنی که اگر قلب او را به دست آوری، همه این دستگاه در اختیار تو خواهد بود و هر مقامی که بخواهی برای تو آماده است؟ سومی گفت: گیرم که نه تمایل به جمال زیبایش داری و نه نیاز به مقام و مالش، ولی آیا نمی‌دانی که او زن انتقام‌جوی خطرناکی است و وسایل انتقام‌جویی را کاملاً در اختیار دارد؟ آیا از زندان وحشتناک و تاریکش نمی‌ترسی و به غربت مضاعف در این زندان تنهایی نمی‌اندیشی؟ تهدید صریح همسر عزیز به زندان و ذلت از یک سو و وسوسه‌های این زنان آلوده که اکنون نقش دلّالی را بازی می‌کنند، از سویی دیگر یک لحظه بحرانی شدید برای یوسف فراهم ساخت، طوفان مشکلات از هر سو او را احاطه کرده بود، اما او که از قبل خود را ساخته بود و نور ایمان و پاکی و تقوا، آرامش و سکینه خاصی در روح او ایجاد کرده بود، با (صفحه ۴۸۵) شجاعت و شهامت، تصمیم خود را گرفت و بی آن که با زنان هوسباز و هوسران به گفتگو برخیزد رو به درگاه پروردگار آورد و این چنین به نیایش پرداخت: «بارالها، پروردگارا! زندان با آن همه سختی‌هایش در نظر من محبوب‌تر است از آن چه این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند» (قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ). سپس از آن جا که می‌دانست در همه حال، مخصوصاً در مواقع بحرانی، جز به اتکاء لطف پروردگار راه نجاتی نیست، خودش را با این سخن به خدا سپرد و از او کمک خواست، «پروردگارا! اگر کید و مکر و نقشه‌های خطرناک این زنان آلوده را از من باز نگردانی، قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود» (وَإِلَّا- تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ). خداوند! من به خاطر رعایت فرمان تو و حفظ پاکدامنی خویش، از آن زندان وحشتناک استقبال می‌کنم، زندانی که روح من در آن آزاد است و دامانم پاک و به این آزادی ظاهری که جان مرا اسیر زندان شهوت می‌کند و دامانم را آلوده می‌سازد پشت پا می‌زنم. خدایا! کمکم فرما، نیرویم بخش، بر قدرت عقل و ایمان و تقوایم بیفز تا بر این وسوسه‌های شیطانی پیروز گردم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حُبِّيًّا»: به نرم دلی و تمایل به چیزی گفته می‌شود. یوسف با شنیدن اصرار و تهدید بانوی کاخ، دست‌ها را به سوی آسمان گشود

که: قَالَ رَبِّ السَّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ پروردگارا، زندان برای من دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر از کار زشت و ظالمانه‌ای است که این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند. از این فراز، این نکته دریافت می‌گردد که آن زنان نیز پس از دیدن یوسف، به بانوی کاخ پیوستند و تقاضایی به سان تقاضای او طرح کردند. «ابو حمزه ثمالی» از حضرت سجّاد علیه‌السلام آورده است که فرمود: هنگامی که زنان میهمان از نزد زلیخا رفتند، هر کدام جداگانه و به طور سرّی سفیری به سوی یوسف گسیل داشته و از او تقاضای دیدار نمودند. (صفحه ۴۸۶) و پاره‌ای نیز آورده‌اند که زنان مورد اشاره به یوسف توصیه کردند که خواسته بانوی کاخ را جدی بگیرد و فرمان او را به جان بخرد که در غیر این صورت به او ستم رواداشته و او ستم‌دیده خواهد بود. منظور یوسف از گزینش زندان بر خواسته زشت و ظالمانه زنان، زندانی شدن است و نه جا و مکان زندان و با اینکه زندانی شدن بی‌گناهی چون او نیز به سان پذیرش خواسته زنان گناه است، چگونه یوسف از خدا زندان را خواست و گفت: پروردگارا زندان برای من از خواسته این زنان محبوب‌تر است؟ در این مورد چند پاسخ می‌توان داد: ۱ منظور یوسف از این بیان نه محبت قلبی است که من آن را می‌خواهم، هرگز، بلکه منظور این است که زندانی شدن برای من آسان‌تر و تحمّل پذیرتر از تن دادن به خواسته زشت و ظالمانه این زنان است. ۲ و ممکن است منظور این باشد که اگر مرا بر سر دو راهی زندان یا پذیرش خواسته زنان قرار دهند، زندانی شدن از نظر من بهتر و دوست داشتنی‌تر است و این را برخواهم گزید. ۳ و «جَبَّائِي» می‌گوید: منظور یوسف این بوده است که برای من محبوب‌تر است که خود را برای زندان آماده سازم، تا خویشان را راضی کنم که به پذیرش خواسته زنان تن سپارم. وَإِلَّا تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ و اگر تو ای خدای من، به لطف و مهر خویش این نقشه و نیرنگی را که بر ضد من پرداخته‌اند از من باز نگردانی و آن را نقش بر آب نکنی، به آنان و گفتارشان خواهم گرایید و آنگاه از زمره نادانان و ناسپاسان شده و درخور نکوهش و سرزنش خواهم گردید. (صفحه ۴۸۷)

۹۹. «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ ...»

آیه

«فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

ترجمه

پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنها را از او بگردانید چرا که او شنوا و دانا است. (۳۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که وعده الهی همیشه این بود که جهاد کنندگان مخلص را (چه با نفس و چه با دشمن) یاری بخشد، یوسف را در این حال تنها نگذاشت و لطف حق به یاریش شتافت. به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات و در مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاه‌ها می‌کشاند تنها باید به خدا پناه برد و از او استمداد جست که اگر لطف و یاری او نباشد کاری نمی‌توان کرد، این درسی است که یوسف بزرگ و پاکدامن به ما آموخته، او است که می‌گوید: «پروردگارا! اگر نقشه‌های شوم آنها را از من باز نگردانی من هم به آنها متمایل می‌شوم، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری طوفان حوادث مرا با خود می‌برد، این تویی که حافظ و نگهدار منی، نه قوت و قدرت و تقوای من». این حالت «وابستگی مطلق» به لطف پروردگار علاوه بر این که قدرت و استقامت نامحدودی به بندگان خدا می‌بخشد سبب می‌شود که از الطاف خفی او بهره گیرند. همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است

و تنها باید آن را مشاهده کرد و تصدیق نمود. اینها هستند که هم در این دنیا در سایه لطف پروردگارانند و هم در جهان دیگر. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: «هفت گروهند که خداوند آنها را در سایه عرش خود قرار می‌دهد آن روز که سایه‌ای جز سایه او نیست: پیشوای دادگر و جوانی که از آغاز عمر در بندگی خدا پرورش یافته و کسی که قلب او در مسجد و مرکز عبادت خدا پیوند دارد و هنگامی که از آن خارج می‌شود در فکر آن است تا به آن بازگردد و افرادی که در طریق اطاعت فرمان خدا متحداً کار می‌کنند و به هنگام جدا شدن از یکدیگر نیز رشته اتحاد معنوی آنها همچنان برقرار است و کسی که به هنگام شنیدن نام پروردگار (به خاطر احساس مسؤولیت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشمان او سرازیر می‌شود و مردی که زن زیبا و صاحب جمالی او را (صفحه ۴۸۸) به سوی خویش دعوت کند او بگوید من از خدا می‌ترسم و کسی که کمک به نیازمندان می‌کند و صدقه خود را مخفی می‌دارد آن چنان که دست چپ او از صدقه‌ای که با دست راست داده باخبر نشود». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

با اینکه یوسف می‌دانست که خدا، او را یاری می‌رساند و نقشه زشت و ظالمانه زنان را از او دور می‌سازد و نقش بر آب می‌نماید، چگونه دست به سوی آسمان برداشت و با زبان دعا خواسته خویش را خواست؟ درست است که خدا از راز دل او آگاه بود و او را یاری می‌فرمود، امّا گاه مصلحت در آن است که انسان برای دریافت الطاف خدا دعا کند و با راز و نیاز با آن سبب‌ساز، خواسته‌های خویش را بخواهد و بدان نایل آید. پرسش دیگر اینکه یوسف چگونه می‌دانست که با رسیدن یاری خدای و لطف و مهر او، دستخوش لغزش نخواهد شد و از گناه مصون خواهد ماند و اگر لطف خدا نباشد دست به گناه خواهد یازید؟ پاسخ این است که یوسف از آنجایی که انسان شناسی آگاه بود و گزینه جنسی را در سازمان وجود خویش می‌نگریست، از سویی می‌دانست که اگر مهر و لطف خدا نباشد ممکن است دچار لغزش گردد و از دگر سو نیز آگاه بود که خدا پیامبران خود را در پرتو الطاف خود حفظ می‌کند و اگر به کسی این لطف را نداشته باشد، او را به مقام والای رسالت بر نمی‌گزینند. «جَبَّائِي» در این مورد می‌گوید: از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعا درباره کاری که انجام آن از سوی خدا قطعی می‌باشد نیز درست است؛ چرا که یوسف با اینکه می‌دانست که مورد لطف خداست و خدا او را از گناه و لغزش مصون می‌دارد، باز هم دعا کرد و آن را به صورت نیایش از خدا خواست. امّا به باور ما ممکن است لطف خدا در چنین مواردی در گرو دعای خالصانه بندگان باشد و اگر آنان دعا نکنند و از خدا نخواهند، مهر و لطف او بر آنان فرود نیاید؛ * * * * * ۱- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۵۹۵ (ظل). (صفحه ۴۸۹) و یوسف به همین دلیل دعا می‌کرد؛ چرا که احتمال می‌داد که اگر دعا نکند و از خدای خالصانه نخواهد، ممکن است مورد لطف قرار نگیرد و فرود لطف و یاری خدا در این مورد ممکن است مشروط به دعا و در گرو آن باشد. إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. به راستی که خدا دعای بندگان را می‌شنود و نسبت به اخلاص در دعا و مصالح و مفاسد آنان در پذیرفته شدن دعاهایشان دانا و آگاه است. (صفحه ۴۹۰)

۱۰۰. آیه (زندان به جرم بی‌گناهی)

اشاره

ثُمَّ يَدُلُّهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنْتَهُ حَتَّىٰ حِينٍ بَعْدَ أَنْ كَانَتْ نَشَانَهُ (پاکی یوسف) را دیدند تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند. (۳۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جلسه عجیب زنان مصر با یوسف در قصر عزیز با آن شور و غوغا پایان یافت، ولی طبعاً خبرش به گوش عزیز رسید و از مجموع این جریان‌ها روشن شد که یوسف یک جوان عادی و معمولی نیست، آن چنان پاک است که هیچ قدرتی نمی‌تواند او را وادار به آلودگی کند و نشانه‌های این پاکی از جهات مختلف آشکار شد، پاره شدن پیراهن یوسف از پشت سر و مقاومت او در برابر وسوسه‌های زنان مصر و آماده شدن او برای رفتن به زندان و عدم تسلیم در برابر تهدیدهای همسر عزیز به زندان و عذاب الیم، همه اینها دلیل بر پاکی او بود، دلایلی که کسی نمی‌توانست آن را پرده‌پوشی یا انکار کند و لازمه این دلایل اثبات ناپاکی و جرم همسر عزیز مصر بود و به دنبال ثبوت این جرم، بیم رسوایی و افتضاح جنسی خاندان عزیز در نظر توده مردم روز به روز بیشتر می‌شد، تنها چاره‌ای که برای این کار از طرف عزیز مصر و مشاورانش دیده شد این بود که یوسف را به کلی از صحنه خارج کنند، آن چنان که مردم او و نامش را به دست فراموشی بسپارند و بهترین راه برای این کار، فرستادنش به سیاه چال زندان بود، که هم او را به فراموشی می‌سپرد و هم در میان مردم به این تفسیر می‌شد که مجرم اصلی، یوسف بوده است. تعبیر به «بدا» که به معنی پیدا شدن رأی جدید است نشان می‌دهد که قبلاً چنین تصمیمی در مورد او نداشتند و این عقیده را احتمالاً همسر عزیز برای اولین بار پیشنهاد کرد و به این ترتیب یوسف بی‌گناه به گناه پاکی دامانش، به زندان رفت و این نه اولین بار بود و نه آخرین بار که انسان شایسته‌ای به جرم پاکی به زندان برود. آری در یک محیط آلوده، آزادی از آن آلودگان است که همراه مسیر آب حرکت می‌کنند، نه فقط آزادی که همه چیز متعلق به آنها است و افراد پاکدامن و باارزشی (صفحه ۴۹۱) همچون یوسف که همجنس و هم‌رنگ محیط نیستند و بر خلاف جریان آب حرکت می‌کنند باید منزوی شوند، اما تا کی، آیا برای همیشه؟ نه، مسلماً نه.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

ذبح حقیقت در مسلخ سیاست

سرانجام قداست و پاکدامنی یوسف از راه‌های گوناگون به روشنی خورشید آشکار گردید و گناه و زشتکاری بانوی کاخ و همدستانش بر همه دست اندرکاران معلوم شد؛ با این وصف دست سیاست بر آن شد که آزادمرد بی‌گناهی را به جرم بی‌گناهی و امانت و پاکی روانه زندان سازد. «شیدی» در تفسیر آیه مورد بحث آورده است که: پس از فاش شدن این ماجرا و روشن شدن بی‌گناهی و قداست یوسف، بانوی کاخ به همسرش گفت: این غلام مرا در میان مردم رسوا ساخت؛ چرا که گفت من او را به سوی خود فرا خواندم و من نیز هیچ راهی برای دفاع ندارم، اینک تقاضای من این است که یا باید به من اجازه دهی تا میان مردم بروم و با بیان عذر خویش از خود دفاع کنم و یا باید همانگونه که مرا در خانه زندانی ساخته‌ای او را نیز به زندان گسیل داری؛ و آنگاه بود که عزیز مصر با آگاهی از بی‌گناهی و پاکدامنی یوسف، او را به زندان افکند. به باور پاره‌ای منظور از زندانی ساختن یوسف این بود که در افکار عمومی او را گناهکار و بانوی کاخ را بی‌گناه جلوه دهند؛ چرا که به طور طبیعی فرد گناهکار را به زندان می‌فرستند. اما به باور پاره‌ای زندان در نزدیکی زلیخا بود و او بدین وسیله می‌خواست تا یوسف در زندان ویژه دربار که نزدیک او بود منزل کند تا در صورت تمایل او را ببیند. در مورد مدت زندانی شدن یوسف نیز که «حَتَّى حِينِ» بیانگر آن است، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «عُكْرَمَه» بر آن شدند که او را به مدت هفت سال به زندان افکنند. (صفحه ۴۹۲) ۲ به باور «كَلْبِي» پنج سال. ۳ و از دیدگاه «جُبَّائِي» تا زمانی که ماجرای زلیخا از سر زبانها بیفتد و به فراموشی سپرده شود. (صفحه ۴۹۳)

۱۰۱. آیه (یوسف در زندان خودکامگان)

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ و دو جوان همراه او وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت: من در عالم خواب دیدم که (انگور برای) شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند ما را از تعبیر آن آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۳۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که وقتی انسان نتواند از طریق عادی و معمولی دسترسی به اخبار پیدا کند احساسات دیگر او به کار می‌افتد، تا مسیر حوادث را جستجو و پیش‌بینی کند و خواب و رؤیا هم برای او مطلبی می‌شود. از همین رو یک روز این دو جوان که گفته می‌شود یکی از آن دو مأمور آبدارخانه شاه و دیگری سرپرست غذا و آشپزخانه بود و به علت سعایت دشمنان و اتهام به تصمیم بر مسموم نمودن شاه به زندان افتاده بودند، نزد یوسف آمدند و هر کدام خوابی را که شب گذشته دیده بود و برایش عجیب و جالب می‌نمود بازگو کرد. در این که این دو جوان از کجا دانستند که یوسف از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد، در میان مفسران گفتگو است. بعضی گفته‌اند: یوسف شخصا خود را در زندان برای زندانیان معرفی کرده بود که از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد و بعضی گفته‌اند سیمای ملکوتی یوسف نشان می‌داد که او یک فرد عادی نیست، بلکه فرد آگاه و صاحب فکر و بینش است و لابد چنین کسی می‌تواند مشکل آنها را در تعبیر خواب حل کند. بعضی دیگر گفته‌اند: یوسف از آغاز ورودش به زندان، با اخلاق نیک و حسن خلق و دلداری زندانیان و خدمت آنها و عیادت از مریضان نشان داده بود که یک فرد نیکوکار و گره‌گشا است به همین دلیل در مشکلاتشان به او پناه می‌بردند و از او کمک می‌خواستند. ذکر این نکته نیز لازم است (صفحه ۴۹۴) که در اینجا قرآن به جای کلمه «عبد» و «برده» تعبیر به «فتی» (جوان) می‌کند، که یک نوع احترام است و در حدیث داریم: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ عَبْدِي وَ أَمِيَّتِي وَ لِكِنَّ فَتَايَ وَ فَتَاتِي: هیچ‌کدام از شما نباید بگویند غلام من و کنیز من، بلکه بگویند جوان من» (۱) (تا در دوران آزادی تدریجی بردگان که اسلام برنامه دقیقی برای آن چیده است، بردگان از هر گونه تحقیر در امان باشند). تعبیر به «إِنِّي أَعْصِرُ خَمْرًا» (من شراب می‌فشارم) یا به خاطر آن است که او در خواب دید انگور را برای ساختن شراب می‌فشارد و یا انگوری را که در خم، تخمیر شده بود برای صاف کردن و خارج ساختن شراب از آن می‌فشارد است و یا این که انگور را می‌فشارد تا عصیر آن را به شاه بدهد، بی آن که شراب شده باشد و از آن جا که این انگور قابل تبدیل به شراب است این کلمه به آن اطلاق شده است. تعبیر به «إِنِّي أَرَانِي» (من می‌بینم)، یا این که قاعدتا باید بگویند من در خواب دیدم، به عنوان حکایت حال است، یعنی خود را در آن لحظه‌ای که خواب می‌بیند فرض می‌کند و این سخن را برای ترسیم آن حال بیان می‌دارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«فتی»: جوان و به برده نیز گفته می‌شود، همانگونه که در مورد کنیز «فتاة» به کار می‌رود! سرانجام یوسف به جرم بی‌گناهی و همساز و همراه نشدن با محیط آلوده و استبداد زده و به کیفر آزادی، درست اندیشی، امانتداری و پاکدامنی به زندان فرستاده شد و همراه و هم بند دیگر زندانیان گردید و این، نه نخستین بار بود که بی‌گناهی به جرم بی‌گناهی روانه زندان می‌گردد و نه آخرین بار. در این آیات آفریدگار هستی از حال او در زندان خود کامگان خبر می‌دهد و می‌فرماید: وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ پس از اینکه خود کامگان صلاح اندیشی کردند که او باید به زندان برود، از پی آن به زندان افکنده شد و دو جوان نیز به همراه او وارد زندان شدند. **** ۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۳۲. (صفحه ۴۹۵) به باور پاره‌ای، یکی از آن دو جوان ساقی فرمانروای آن سامان بود و دیگری آشپز ویژه‌اش که بر ضد آن دو نیز خبر چینی و گزارش شده بود که گویی در اندیشه مسموم ساختن رهبر

کشورند. قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا به باور «ابن مسعود» یوسف پس از ورود به زندان، نشانه‌هایی از دانش و حکمت خویش را به زندانیان نشان داد و گفت در پرتو دانش و بینشی که به او ارزانی شده است خوابها را نیز تعبیر می‌کند و از پیام آنها خبر می‌دهد و پیشگویی می‌نماید. از این رو آن دو جوان به یکدیگر گفتند: خوب است او را بیازماییم؛ و آنگاه بدون اینکه خوابی دیده باشند آمدند و چنین گفتند. اما به باور «مجاهد» و «جُبائی» آنان چنین خوابهایی را دیده بودند و درست گفتند ولی هنگامی که یوسف خوابشان را تعبیر نمود خواب خود را انکار کردند و این انکارشان دروغ بود. برخی بر آنند که آن فردی که به دار آویخته شد دروغ می‌گفت، اما آن دیگری به راستی خواب دیده بود و «علی بن ابراهیم» نیز در تفسیرش همین دیدگاه را از امامان نور آورده است. در مورد مفهوم آیه دو نظر است: ۱ به باور برخی منظور این است که یکی از آن دو که ساقی شاه بود، گفت: شاخه درخت انگوری را در خواب دیدم که سه خوشه در آن بود و من آن سه خوشه را چیدم و در جام شاه فشردم و به دست او دادم؛ و جمله «أَعْصِرُ خَمْرًا» در حقیقت «أَعْصِرُ عِنَبَ خَمْرٍ» می‌باشد که حذف شده است. ۲ به باور برخی دیگر، عرب انگور را «خَمْر» می‌نامد که بر این اساس مفهوم آیه این می‌شود: من در خواب دیدم که انگور می‌فشارم. وَقَالَ الْأَخْرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ و آشپز شاه گفت: من در خواب دیدم گویا روی سرم سه عدد زنبیل است که میان آنها نان و انواع غذاهاست و پرندگان از آن می‌خورد. (صفحه ۴۹۶) تَبْنُنَا بِتَأْوِيلِهِ: ما را از تعبیر و تأویل آن آگاه ساز. إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ: که ما تو را از نیکوکاران می‌نگریم. «صَحَّاح» می‌گوید: رسم یوسف در زندان این بود که اگر جای کسی تنگ بود به هر صورت ممکن برای او گشایش و وسعتی پدید می‌آورد و اگر کسی نیازمند می‌شد، در رفع نیاز و گرفتاری او می‌کوشید و اگر کسی بیمار می‌شد، او را پرستاری می‌نمود! و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین نکته و همین سیره اخلاقی یوسف روایت شده است. در روایت است که خوابها یک چهل و ششم از رسالت و نبوت است؛ چرا که همان سان که پیامبران از آینده خبر می‌دهند واز رویدادها پیشگویی می‌نمایند، برخی خوابها نیز از آینده پیام دارند واز رویدادهای آینده خبر می‌دهند! بنابراین معنای آیه این است که: ما می‌دانیم که تو از تعبیر خوابها آگاهی داری و این سخن و تکریم از یوسف بر این اساس است که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: ارزش هر انسانی به اندازه همان چیزی است که آن را به شایستگی انجام می‌دهد. «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ». (۱) ۱. نهج البلاغه، قصار ۸۱. (صفحه ۴۹۷)

۱۰۲. «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ ...»

آیه

«قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»

ترجمه

(یوسف) گفت: پیش از آن که جیره غذایی شما فرا رسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت این از علم و دانشی است که پروردگارم به من آموخته، من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و به سرای دیگر کافرند ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم). (۳۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و به این ترتیب به آنها اطمینان داد که قبل از فرارسیدن موعد غذایی آنها مقصود گمشده خود را خواهند یافت. در تفسیر این جمله مفسران احتمالات فراوانی داده‌اند. از جمله این که یوسف گفت: من به فرمان پروردگار از بخشی اسرار آگاهم نه تنها می‌توانم تعبیر خواب شما را بازگو کنم بلکه از هم اکنون می‌توانم بگویم، غذایی که برای شما امروز می‌آورند، چه نوع غذا و با چه کیفیت است و خصوصیات آن را بر می‌شمرم. بنابراین «تأویل» به معنی ذکر خصوصیات آن غذا است (ولی البته تأویل کمتر به چنین معنی آمده به خصوص این که در جمله قبل به معنی تعبیر خواب است). سپس یوسف با ایمان و خداپرست که توحید با همه ابعادش در اعماق وجود او ریشه دوانده، برای این که روشن سازد چیزی جز به فرمان پروردگار تحقق نمی‌پذیرد چنین ادامه داد. «این علم و دانش و آگاهی من از تعبیر خواب از اموری است که پروردگارم به من آموخته است» (ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي) و برای این که تصور نکنند که خداوند، بی حساب چیزی به کسی می‌بخشد اضافه کرد: «من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و نسبت به سرای آخرت کافرند، ترک کردم و این نور ایمان و تقوا مرا شایسته چنین موهبتی ساخته است» (إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ). منظور از این قوم و جمعیت مردم بت‌پرست مصر یا بت‌پرستان کنعان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

یوسف پس از پرسش آن دو، به منظور جلب اعتمادشان و نیز به خاطر (صفحه ۴۹۸) اینکه به آنان بفهماند که به راستی دارای دانش و بینش گسترده و آگاه به تعبیر خوابهاست چنین گفت: لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا مِنْ بَيْتِهِمْ مِنْ ذِي الْعَرْشِ أُولَئِكَ لِيُخْبِرُوا أُولَئِكَ بِالْوَقَافِ أَصْحَابُ الْإِثْمِ وَالَّذِي يَشَارِكُ إِلَهُكُمُ الْأُلُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ (سوره اعراف، آیه ۱۰۳). در تفسیر این فراز دو نظر است: ۱. به باور «ابن اسحاق» و «سُدی» منظور این است که: شما غذایی را که روزیتان می‌گردد در خواب نمی‌بینید، جز اینکه من تعبیر آن را در بیداری و پیش از رسیدن آن غذا، به شما خبر خواهم داد و آن حضرت بدان دلیل پیش از تعبیر خواب آن دو به گفتار دیگری پرداخت، که از خواب یکی از آن دو جوان دریافت که او به زودی گرفتار بلا خواهد شد؛ از این رو نخواست خواب آن دو را بی‌درنگ تعبیر نموده و خاطر یکی از آن دو را آزرده سازد. ۲. به باور «حسن» و «جُبائی»، منظور این است که: هیچ غذایی از خانه برای شما نیاورند جز اینکه پیش از آوردن آن، من شما را از خصوصیات و چگونگی آن آگاه خواهم ساخت. این بیان یوسف به سخن مسیح علیه‌السلام می‌ماند که می‌فرمود: «وَأَتَّبِعُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» (۱) من شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌سازید، خبر می‌دهم. و بدان دلیل پیش از تعبیر خوابشان این نکته را بیان فرمود که آن دو به مقام رسالت و نبوت او آگاه گردند و گفتارش را جدی بگیرند. ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي از این فراز این نکته دریافت می‌گردد که گویی آن دو از یوسف پرسیدند، شما با اینکه نه کاهن هستی و نه پیشگو، چگونه تعبیر خوابها را می‌دانی و از پیام آنها خبر می‌دهی؟ که آن حضرت در پاسخ آن دو می‌فرماید: من پیامبر خدا هستم و این ۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹. (صفحه ۴۹۹) دانش و بینشی است که پروردگارم به من آموخته است. إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ. من کیش و مرام مردمی را که به خدای یکتا ایمان نمی‌آورند و سرای واپسین را باور نمی‌دارند، رها ساخته‌ام. به بیان دیگر منظور این است که: هیچ فردی شایسته این مقام رفیع نمی‌گردد، مگر اینکه به راستی ایمانش خالص باشد؛ و من بدان دلیل که کیش مردم شرک‌گرا را رها ساخته و به یکتا آفریدگار هستی ایمانی آگاهانه و خالصانه آورده‌ام، او مرا به چنین نعمت‌های گرانی گرامی داشته و به رسالت برگزیده است. (صفحه ۵۰۰)

۱۰۳. «وَأَتَّبِعُ مِلَّةَ آبَائِي ...»

«وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»

ترجمه

من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم، برای ما شایسته نبود چیزی را شریک خدا قرار دهیم، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولی اکثر مردم شکرگزاری نمی‌کنند. (۳۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و شاید این اولین بار بود که یوسف خود را این چنین به زندانیان معرفی می‌کرد تا بدانند او زاده وحی و نبوت است و مانند بسیاری از زندانیان دیگر که در نظام‌های طاغوتی به زندان می‌رفتند بی‌گناه به زندان افتاده است. قابل توجه این که در آیه فوق، اسحاق در زمره پدران (آباء) یوسف شمرده شده در حالی که می‌دانیم یوسف فرزند یعقوب و یعقوب فرزند اسحاق است، بنابراین کلمه «اب» بر جد نیز اطلاق می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این توحید گرایی و بیزاری از شرک و بیداد و یا این مقام والای رسالت و نعمت دانش و بینشی که به ما ارزانی شده، از برکت فزون بخشی و کرامت خدا بر ما و به خاطر مهر و رحمت بر مردمی است که ما را به سوی آنان برانگیخته و ضمن این که ما را وسیله هدایت و ارشاد برای آنان قرار داده، همه آنان را نیز به فرمانبرداری از ما سفارش فرموده است. (صفحه ۵۰۱)

۱۰۴. آیه (بزرگ‌ترین درس آزادی)

اشاره

يَصْحَبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ أَي دُوسْتَانِ زَنْدَانِي مَن آيَا خُدَايَا نِ پَرَا كَنْدِه بَهْتَرَنْد يَا خُدَاوَنْدِ وَاحِدِ قَهَّارِ؟ (۳۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گویی یوسف می‌خواهد به آنها حالی کند که چرا شما آزادی را در خواب می‌بینید، چرا در بیداری نمی‌بینید؟ چرا؟ آیا جز این است که این پراکندگی و تفرقه و نفاق شما که از شرک و بت پرستی و ارباب متفرقون سرچشمه می‌گیرد، سبب شده که طاغوت‌های ستمگر بر شما غلبه کنند، چرا شما زیر پرچم توحید جمع نمی‌شوید و به دامن پرستش «اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» دست نمی‌زنید تا بتوانید این خود کامگان ستمگر را که شما را بی‌گناه و به مجرد اتهام به زندان می‌افکنند از جامعه خود برانید. یوسف بالاترین درسی را که به زندانیان داد درس توحید و یگانه پرستی بود، همان درسی که محصولش آزادی و آزادگی است. او می‌دانست «أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ» و هدف‌های پراکنده و معبودهای مختلف، سرچشمه تفرقه و پراکندگی در اجتماعند و تا تفرقه و پراکندگی وجود دارد طاغوت‌ها و جباران بر مردم مسلطند، لذا برای قطع ریشه آنها دستور داد که از شمشیر بُرّای توحید استفاده کنند تا مجبور نباشند آزادی را به خواب ببینند بلکه آن را در بیداری مشاهده کنند. مگر جباران و ستمگران که بر گرده مردم

سوارند در هر جامعه‌ای چند نفر می‌باشند که مردم قادر به مبارزه با آنها نیستند؟ جز این است که آنها افراد محدودی هستند ولی با ایجاد تفرقه و نفاق، از طریق ارباب متفرقون و درهم شکستن نیروی متشکل جامعه، امکان حکومت را بر توده‌های عظیم مردم به دست می‌آورند؟ و آن روز که ملت‌ها به قدرت توحید و وحدت کلمه آشنا شوند و همگی زیر پرچم «اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» جمع گردند و به نیروی عظیم خود پی برند آن روز، روز نابودی آنها است، این درس بسیار مهمی است برای امروز ما و برای فردای ما و برای همه انسانها در کل جامعه بشری و در سراسر تاریخ.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

نخستین دعوت یوسف

(صفحه ۵۰۲) یوسف با اینکه روزگاری در میان آن مردم شرک گرا و بت پرست می‌زیست، از آیات قرآن دریافت نمی‌گردد که پیش از این مرحله کسی را به یکتا پرستی و توحیدگرایی فرا خوانده باشد؛ از این رو دعوت از آن دو جوان زندانی، به گواهی آیات، نخستین دعوت اوست و این بدان دلیل است که در میان آن مردم گوش شنوایی برای بیان حقیقت نمی‌یافت و برای نخستین بار در زندان بود که آن دو جوان به مقام والای او پی بردند و از دانش و بینش و بزرگواریش سخن گفتند و بدین سان او امیدوار شد که آن دو دعوت توحیدیش را بپذیرند؛ به همین جهت آن دو را به توحیدگرایی و یکتا پرستی فراخواند. در روایت است که آن دو جوان به او گفتند: ما از روزی که با تو رو به رو شده‌ایم، به تو ارادت قلبی پیدا کرده‌ایم و اینک تو محبوب دل ما هستی. یوسف گفت: مرا دوست نداشته باشید که من از این راه بسیار رنج و گرفتاری دیده‌ام، عمه‌ام مرا دوست داشت که به من اتهام سرقت بست، پدرم مرا دوست داشت که به خاطر آن به چاه افتادم و بانوی کاخ مهر مرا به دل گرفت که بی‌هیچ گناهی به زندانم افکند، پس شما بیایید و مرا دوست نداشته باشید!

هان ای یاران زندانی...

یوسف پیش از تعبیر خواب آن دو جوان زندانی و آماده ساختن آنان از راه نمایش پرتوی از نعمت بی‌کران دانش و بینشی که خدا به او ارزانی داشته است، اینک رو به آنان ساخت و چنین گفت: یا صاحِبِی السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. هان ای دو یار زندانی! راستی آیا خدایان پراکنده‌ای که از سنگ و چوب تراشیده‌اید و توان هیچ سود و زبانی برای شما ندارند برای پرستش بهترند یا خدای یکتا و پر اقتداری که هر سود و زبانی در کف قدرت اوست؟ (صفحه ۵۰۳) این آیه شریفه گرچه به صورت پرسش است، اما منظور این است که: هان ای دو یار زندانی! بی‌تردید خدای یکتا و پر اقتداری که آفریدگار و گرداننده هستی است، بهتر از خدایان پراکنده و ساخته ذهن علیل شرک گرایان است. (صفحه ۵۰۴)

۱۰۵. آیه (سوء استفاده از یک شعار سازنده)

اشاره

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ این معبودهایی را که غیر از خدا می‌پرستید چیزی جز اسم‌های (بی‌مسمی) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید نیست، خداوند هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خدا است، فرمان داده که غیر از او را

پرستید، این است آیین پا بر جا ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۴۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شعار «انِ الْحُكْمِ اِلَّا لِلّٰهِ» که یک شعار مثبت قرآنی است و هر گونه حکومت را جز حکومت «الله» و آن چه به «الله» منتهی می‌شود نفی می‌کند، متأسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده‌های عجیبی واقع شده است از جمله همانگونه که می‌دانیم خوارج نهروان که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند برای نفی حکمیت در جنگ صفین به این شعار چسبیدند و گفتند: تعیین حکم برای پایان جنگ یا تعیین خلیفه گناه است چرا که خداوند می‌گوید: «انِ الْحُكْمِ اِلَّا لِلّٰهِ: حکومت و حکمیت مخصوص خدا». آنها از این مسأله بدیهی غافل بودند و یا خود را به تغافل می‌زدند، که اگر حکمیت از طرف پیشوایانی تعیین شود که فرمان رهبریشان از طرف خدا صادر شده حکم آنها نیز حکم خدا است چرا که سرانجام منتهی به او می‌شود. درست است که حکم‌ها (داورها) در داستان جنگ صفین به تصویب امیر مؤمنان علی تعیین نشدند ولی اگر تعیین می‌شدند حکم آنها حکم علی و حکم علی حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم پیامبر حکم خدا بود. اصولاً مگر خداوند مستقیماً بر جامعه انسانی حکومت و یادآوری می‌کند، جز این است که باید اشخاصی از نوع انسان، منتهی به فرمان خدا، زمام این امر را به دست گیرند؟ ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن، اصل داستان حکمیت را بر علی ایراد گرفتند و حتی، العیاذ بالله، آن را (صفحه ۵۰۵) دلیل بر انحراف حضرتش از اسلام دانستند، زهی خودخواهی و جهل و جمود و این چنین، سازنده‌ترین برنامه‌ها هنگامی که به دست افراد جهول و نادان بیفتد تبدیل به بدترین وسایل مخرب می‌شود و امروز هم گروهی که در حقیقت دنباله‌روان خوارجند و از نظر جهل و لجابت چیزی از آنها کم ندارند، آیه فوق را دلیل بر نفی تقلید از مجتهدان و یا نفی صلاحیت حکومت از آنها می‌دانند، ولی جواب همه اینها در بالا داده شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«قَمِمْ»: راست، پایدار و درست. و آنگاه روی سخن را به همه زندانیان و یا تمامی شرک گرایان آن سرزمین و یا همه شرک گرایان تاریخ ساخت و چنین گفت: این بتهایی را که شما و پدرانتان به جای خدای یکتا می‌پرستید و نامهای مقدس یکتا آفریدگار هستی را بر آنها نهاده‌اید، چیزی جز واژه‌های میان تهی و نامهای بی‌محتوا و عنوانهای فاقد حقیقت نیستند که خدا هیچ دلیل و برهانی بر حقانیت درستی و پرستش آنها فرو نرستاده است، پس شما با کدامین خرد و دلیل خردپسند آنها را می‌پرستید؟! انِ الْحُكْمِ اِلَّا لِلّٰهِ فرمان و فرمانروایی تنها از آن خداست، از این رو پرستش نیز تنها ویژه اوست و پرستش هر چیز و هر کسی جز خدای یکتا و بی‌همتا نارواست و درخور شأن انسان نیست. (صفحه ۵۰۶)

۱۰۶. آیه (آنجا که نیکوکاران بر سر دار می‌روند)

اشاره

یا صاحِبِی السَّعْنِ اَمَّا اَحَدُکُمْ فِیْ رِبِّهِ خُمْراً وَاَمَّا الْاٰخَرُ فِیْضِلْبُ فَتَاکُلُ الطَّیْرُ مِنْ رَاسِهِ قُضِیَ الْاَمْرُ الَّذِیْ فِیْهِ تَسْتَفْتِیَانِ اِی دُوسْتَانِ زَنْدَانِی مِنْ! اما یکی از شما (آزاد می‌شود و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند این امری که درباره آن از من نظر خواستید قطعی و حتمی است. (۴۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه با توجه به تناسب خواب‌هایی که آنها دیده بودند، اجمالاً معلوم بود کدام یک از این دو آزاد و کدام یک به دار آویخته می‌شود، اما یوسف نخواست این خبر ناگوار را صریح‌تر از این بیان کند، لذا تحت عنوان «یکی از شما دو نفر» مطلب را تعقیب کرد. سپس برای تأکید گفتار خود اضافه کرد: «این امری را که شما درباره آن از من سؤال کردید و استفتاء نمودید حتمی و قطعی است» اشاره به این که این یک تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از یک خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته‌ام مایه می‌گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد. جالب این که در این داستان می‌خوانیم کسی که در خواب دیده بود جام شراب به دست شاه می‌دهد آزاد شد و آن کس که در خواب دیده بود طبق نان بر سر دارد و پرندگان هوا از آن می‌خورند به دار آویخته شد. آیا مفهوم این سخن این نیست که در محیط‌های فاسد و رژیم‌های طاغوتی آنها که در مسیر شهوات خود کامگاند آزادی دارند و آنها که در راه خدمت به اجتماع و کمک کردن و نان دادن به مردم قدم برمی‌دارند حق حیات ندارند و باید بمیرند؟ این است بافت جامعه‌ای که نظام فاسدی بر آن حکومت می‌کند و این است سرنوشت مردم خوب و بد در چنین جامعه‌ها. درست است که یوسف با اتکاء به وحی الهی و علم تعبیر خواب چنین پیش‌بینی را کرد ولی هیچ معبری نمی‌تواند چنین تناسب‌ها را در تعبیرش از نظر دور دارد. در حقیقت خدمت در این جوامع گناه است و خیانت و گناه عین ثواب. (صفحه ۵۰۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«صاحب»: یار، رفیق، همدم، همراه و یاران پیامبران را نیز به همین تناسب «اصحاب» می‌گویند؛ چرا که در جنگ و صلح به همراه آن حضرت بودند.

و اینک تعبیر خوابتان

قهرمان زیباترین داستانها، پس از دعوت به توحید و تقوا و هشدار از شرک و بیداد و بیان رسالت و آشکار ساختن دانش معجزه آسای خویش برای زندانیان، اینک به تعبیر خواب آنان می‌پردازد. نخست در بیان پیام و تعبیر خواب ساقی شاه می‌فرماید: یا صَاحِبِی السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا هان ای دو یار زندانی من! اما تعبیر آن سه خوشه انگور و فشردن آنها آن است که یکی از شما سه روز دیگر در زندان خواهد بود و آغازین ساعات روز چهارم آزاد شده و به شغل و پُست گذشته‌اش باز می‌گردد و ساقی شاه می‌شود. و أَمَا الْآخَرُ فَيُصِيبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ در روایت است که به جوان دوم که آشپز ویژه دربار بود، گفت: اما تو بد خوابی دیدی و تعبیر آن سه زنبیلی که در خواب دیدی آن است که تنها سه روز در زندان خواهی بود و روز چهارم تو را به دار می‌آویزند و پرندگان از مغز سرت می‌خورند. او هنگامی که این تعبیر را شنید، گفت: من هرگز خوابی ندیده بودم و این خواب را به شوخی ساختم و گفتم. یوسف در پاسخ او گفت: قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ. کار از کار گذشت و آنچه گفتم تحقق خواهد داشت. از این فراز دریافت می‌گردد که آنچه آن حضرت در تعبیر خوابها بیان می‌فرمود، از خبرهای غیبی و نهان بود که به او وحی می‌گردید، نه به سان تعبیر خوابهایی که پاره‌ای با توجه به قراین و شواهد، از خود می‌سازند و می‌بافند. (صفحه ۵۰۸)

۱۰۷. «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ ...»

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاءُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»

ترجمه

و به آن یکی از آن دو که می‌دانست رهایی می‌یابد گفت: مرا نزد صاحب (سلطان مصر) یادآوری کن، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد و به دنبال آن چند سال در زندان باقی ماند. (۴۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

اما در این هنگام که احساس می‌کرد این دو به زودی از او جدا خواهند شد، برای این که روزنه‌ای به آزادی پیدا کند و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند تبرئه نماید، «به یکی از آن دو رفیق زندانی که می‌دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب اختیار خود (شاه) از من سخن بگو» تا تحقیق کند و بی‌گناهی من ثابت گردد. اما این «غلام فراموشکار» آن چنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را به دست فراموشی می‌سپارند، به کلی مسأله یوسف را فراموش کرد. ولی تعبیر قرآن این است که «شیطان یادآوری از یوسف را نزد صاحبش از خاطر او برد» (فَأَنَسَاءُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ) و به این ترتیب، یوسف به دست فراموشی سپرده شد، «و چند سال در زندان باقی ماند» (فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ). البته اینگونه دست و پا کردن‌ها برای نجات از زندان و سایر مشکلات در مورد افراد عادی مسأله مهمی نیست و از قبیل توسل به اسباب طبیعی می‌باشد، ولی برای افراد نمونه و کسانی که در سطح ایمان عالی و توحید قرار دارند، خالی از ایراد نمی‌تواند باشد، شاید به همین دلیل است که خداوند این «ترک اولی» را بر یوسف نبخشید و به خاطر آن چند سالی زندان او ادامه یافت. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم که فرمود: «من از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به مخلوق و نه به خالق، پناه برد و یاری طلبید». (۱) در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم که ****۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۵۰۹) بعد از این داستان، جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت: «چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی مهر تو را آن چنان در دل پدر افکند؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجات دهند؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی سنگ را (که از فراز چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی تو را از چاه رهایی بخشید؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی مکر و حيله زنان مصر را از تو دور ساخت؟ گفت: پروردگار من. در اینجا جبرئیل چنین گفت: پروردگارت می‌گوید چه چیز سبب شد که حاجت را به نزد مخلوق بردی و نزد من نیاوردی؟ و به همین جهت باید چند سال در زندان بمانی». (۱)

توجه به غیر خدا

توحید تنها در این خلاصه نمی‌شود که خداوند یگانه و یکتا است، بلکه باید در تمام شئون زندگی انسان پیاده شود و یکی از بارزترین نشانه‌هایش این است که انسان موخید به غیر خدا تکیه نمی‌کند و به غیر او پناه نمی‌برد. نمی‌گوییم عالم اسباب را نادیده می‌گیرد و در زندگی دنبال وسیله و سبب نمی‌رود، بلکه می‌گوییم تأثیر واقعی را در سبب نمی‌بیند بلکه سر نخ همه اسباب را به دست «مُسَبِّبُ الْأَشْيَاء» می‌بیند و به تعبیر دیگر برای اسباب استقلال قائل نیست و همه آنها را پرتویی از ذات پاک پروردگار می‌داند. ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزن بی‌توجهی به این اصل

برای اولیای حق مستوجب مجازات است، هر چند ترک اولایی بیش نباشد و دیدیم چگونه یوسف بر اثر یک لحظه بی توجهی به این مسأله حیاتی سال‌ها زندانش تمدید شد تا باز هم در کوره حوادث پخته‌تر و آبدیده‌تر شود، آمادگی بیشتر برای مبارزه با طاغوت‌ها و طاغوتیان پیدا کند و بداند در این راه نباید جز بر نیروی الله و مردم ستم‌دیده‌ای که در راه الله گام *** ** ۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۳۵. (صفحه ۵۱۰) برمی‌دارند تکیه نماید و این درس بزرگی است برای همه پویندگان این راه و مبارزان راستین، که هرگز خیال ائتلاف به نیروی یک شیطان، برای کوبیدن شیطان دیگر به خود راه ندهند و به شرق و غرب تمایل نیابند و جز در صراط مستقیم که جاده امت وسط است گام برندارند.

زندان کانون ارشاد یا دانشگاه فساد

زندان تاریخچه بسیار دردناک و غم‌انگیزی در جهان دارد، بدترین جنایتکاران و بهترین انسانها هر دو به زندان افتاده‌اند، به همین دلیل زندان همیشه کانونی بوده است برای بهترین درس‌های سازندگی و یا بدترین بدآموزی‌ها. در زندان‌هایی که تبهکاران دور هم جمع می‌شوند در حقیقت یک آموزشگاه عالی فساد تشکیل می‌شود، در این زندانها نقشه‌های تخریبی را مبادله می‌کنند و تجربیاتشان را در اختیار یکدیگر می‌گذارند و هر تبهکاری در واقع درس اختصاصی خود را به دیگران می‌آموزد، به همین دلیل پس از آزادی از زندان بهتر و ماهرتر از گذشته به جنایات خود ادامه می‌دهند، آن هم با حفظ وحدت و تشکل جدید، مگر این که ناظران بر وضع زندان مراقب این موضوع باشند و با ارشاد و تربیت زندانیان آنها را که غالباً افرادی پارانرژی و با استعداد هستند تبدیل به عناصر صالح و مفید و سازنده بکنند و اما زندان‌هایی که از پاکان و نیکان و بی‌گناهان و مبارزان راه حق و آزادی تشکیل می‌گردد کانونی است برای آموزش‌های عقیدتی و راه‌های عملی مبارزه و سازماندهی، اینگونه زندانها فرصت خوبی به مبارزان راه حق می‌دهد، تا بتوانند کوشش‌های خود را پس از آزادی هماهنگ و متشکل سازند. یوسف که در مبارزه با زن هوسباز، حيله گر و قلدری، همچون همسر عزیز مصر، پیروز شده بود، سعی داشت که محیط زندان را تبدیل به یک محیط ارشاد و کانون تعلیم و تربیت کند و حتی پایه آزادی خود و دیگران را در همان برنامه‌ها گذارد. این سرگذشت به ما این درس مهم را می‌دهد که ارشاد و تعلیم و تربیت محدود و محصور در کانون معینی مانند مسجد و مدرسه نیست، بلکه باید از هر فرصتی برای این هدف استفاده کرد حتی از زندان در زیر (صفحه ۵۱۱) زنجیرهای اسارت. ذکر این نکته نیز لازم است که درباره سال‌های زندان یوسف گفتگو است ولی مشهور این است که مجموع زندان یوسف ۷ سال بوده ولی بعضی گفته‌اند قبل از ماجرای خواب زندانیان ۵ سال در زندان بود و بعد از آن هم هفت سال ادامه یافت، سال‌هایی پر رنج و زحمت اما از نظر ارشاد و سازندگی پربار و پربرکت.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«بِضْعٍ»: بخشی از زمان؛ همانگونه که به پاره‌ای از گوشت نیز؛ «بِضْعَةٍ» گفته می‌شود؛ و این بیان از همین باب است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مَنِي يُؤْذِنِي مَنَ آذَاهَا»... فاطمه «علیهاالسلام» پاره از وجود من است، هر که او را بیازارد، مرا می‌آزارد. (۱) سه روز گذشت و چهارمین روز فرا رسید و یوسف به آن کسی که از راه وحی می‌دانست که او از زندان آزاد خواهد شد، گفت دوست عزیز! نام مرا نزد سالارت ببر و از من سخن بگو و بی‌گناهی مرا به خاطرش بیاور. یادآوری می‌گردد که واژه «ظَنٌّ» در اینجا به مفهوم یقین و علم است همانگونه که در این آیه شریفه نیز چنین است که می‌فرماید: «إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ»؛ (۲) من یقین داشتم که به حساب خود خواهم رسید و حساب خود را دیدار خواهم کرد. فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي

السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ. به باور پاره‌ای منظور این است که: اما شیطان در آن شرایط، یاد و نام خدا را از یاد یوسف برد و او به جای یاری خواهی و چاره‌جویی از بارگاه خدا و جستن نجات خویش از آن سبب ساز، به دیگران توسل جست و به آن جوان گفت: هنگامی که نزد سالارت رفتی در مورد بی‌گناهی من نیز سخن بگو و با اینکه این کار شایسته مقام والای او نبود و زیننده او بود که به سان همیشه به خدا توکل کند، یک لحظه این سخن به زبانش آمد و در نتیجه چند سال دیگر در زندان ماند. در تفسیر آیه شریفه از دو امام راستین، حضرت سجاد و صادق علیهم‌السلام که درود ۱. صَدِّحِجُّ بَخَّارِي، ج ۵، ص ۲۱ و نیز به «فاطمه الزهرا از ولادت تا شهادت» به ترجمه و نگارش همین قلم ص ۲۸۱ مراجعه فرمایید. ۲. سوره حاقه، آیه ۲۰. (صفحه ۵۱۲) خدای بر آنان باد نیز همین مفهوم روایت شده است.

روایاتی در این مورد

۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: از برادرم یوسف در شکفتم که چگونه به جای پناه‌جویی و یاری خواهی از خدا، به سوی بنده ناتوان او دست توسل گشود. عَجِبْتُ مِنْ أَخِي يُوسُفَ كَيْفَ اسْتَعَاثَ بِالْمَخْلُوقِ دُونَ الْخَالِقِ؟ (۱) و نیز آورده‌اند که فرمود: اگر یوسف این جمله را نگفته بود، این اندازه در زندان نمی‌ماند: لَوْ لَا كَلِمَتُهُ مَا لَبِثَ فِي السَّجْنِ طُولَ مَا لَبِثَ. (۲) «حسن» که این روایت را آورده است پس از بیان آن گریه کرد و گفت: ما نیز چنین هستیم که وقتی فشار و مشکلی برایمان رخ می‌گشاید، به مردم دست توسل دراز می‌کنیم. ۳ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: در آن هنگام که یوسف این جمله را بر زبان آورد، فرشته وحی نزدش آمد و گفت: هان ای یوسف عزیز! چه کسی تو را نیکوترین و زیباترین مردم آفرید؟ یا يُوسُفُ مَنْ جَعَلَكَ أَحْسَنَ النَّاسِ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قَالَ: رَبِّي! پرسید: چه کسی تو را در میان برادرانت محبوب قلب پدرت قرار داد؟ قَالَ: فَمَنْ حَبَّبَكَ إِلَيَّ أَبِيكَ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قَالَ: رَبِّي! پرسید: چه کسی کاروان را به سوی تو گسیل داشت تا از قعر آن چاه نجات یابی؟ قَالَ: فَمَنْ سَأَقَّ إِلَيْكَ السَّيَّارَةَ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قَالَ: رَبِّي! پرسید چه کسی آن سنگی را که از پی تو به چاه افکندند، از تو دور ساخت؟ فَمَنْ صَرَفَ عَنْكَ الْحِجَارَةَ؟ ۱. تفسیر طبری، ج ۱۲، ص ۱۳۲. ۲. تفسیر سمرقندی، ج ۲، ص ۱۶۳. (صفحه ۵۱۳) پاسخ داد: پروردگارم؛ قَالَ: رَبِّي! پرسید چه کسی تو را از چاه نجات بخشید؟ قَالَ: فَمَنْ أَنْقَذَكَ مِنَ الْجُبِّ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قَالَ: رَبِّي! پرسید: چه کسی وسوسه زنان هوسران را از تو دور ساخت؟ قَالَ: فَمَنْ صَرَفَ عَنْكَ كَيْدَ النِّسْوَةِ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قَالَ: رَبِّي! فرشته وحی گفت: یوسف عزیز، اینک پروردگارت می‌پرسد: پس چرا خواسته خود را به نزد بنده‌ای ناتوان بردی؟! به کیفر این کارت باید چند سال دیگر در زندان بمانی. (۱) و در روایات دیگری آمده است که یوسف در راه جبران این کار آنقدر گریست که در و دیوار با او به گریه درآمدند و زندانیان از گریه او به اندازه‌ای ناراحت و در رنج قرار گرفتند که پس از گفتگوی بسیار مقرر شد که یوسف یک روز گریه کند و روز دیگر آرام باشد که آن روز برایش دردناک‌تر بود.

نیایش یوسف در زندان

۱ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: فرشته وحی بر یوسف فرود آمد و برای نجات او از زندان این دعا را به او آموخت که پس از هر نمازی آن را بخواند: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِيْ فَرْجًا وَمَخْرَجًا وَازْزُقْنِيْ مِنْ حَيْثُ اَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا اَحْتَسِبُ. (۲) بار خدایا، برای من راه نجات و گشایشی پیش آور و از جایی که می‌اندیشم و یا نمی‌اندیشم روزی‌ام را ارزانی دار. ۲ و نیز آورده‌اند که فرمود: هنگامی که دوران زندان یوسف به سرآمد و لحظه آزادی فرا رسید، او چهره‌اش را بر زمین نهاد و نیایشگرانه گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقْتَ وَجْهِي عِنْدَكَ، فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِوَجْهِ أَبِي الصَّالِحِينَ ۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۸. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۶. (صفحه ۵۱۴) ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ. (۱) بار خدایا اگر لغزشهایم حرمت؛ مرا نزد تو خدشه‌دار ساخته است، اینک به حرمت و آبروی پدران شایسته کردم ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب به بارگاه تو روی می‌آورم و پس از این نیایش بود که خدای پر مهر وسیله نجات او را فراهم آورد. «شُعَيْب» می‌گوید: من به آن حضرت گفتم، آیا ما نیز می‌توانیم دعای یوسف را به هنگامه فشار گرفتاریها و برای نجات از آنها بخوانیم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: شما می‌توانید این دعا را بخوانید: اللَّهُمَّ إِنَّكَ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقْتَ عِنْدَكَ وَجْهِي فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْإِثْمَةَ. (۲) بار خدایا اگر گناهانم مرا در بارگاه تو بی‌آبرو ساخته است، اینک به آبرو و حرمت پیامبرت، پیامبر مهر و رحمت و به حرمت و آبروی علی، فاطمه، حسن، حسین و دیگر امامان نور که درود خدا بر آنان باد رو به بارگاه تو می‌آورم و تو را می‌خوانم که مهر و رحمت و لطف خود را بر من فرو فرستی ... ۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۸. ۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۵. (صفحه ۵۱۵)

۱۰۸. آیه (ماجرای خواب سلطان مصر)

اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سَوَامٍ يَأْكُلْنَ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُثْلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ملك گفت: من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده (که خشکیده‌ها بر سبزه‌ها پیچیدند و آنها را از بین بردند) ای جمعیت اشراف! درباره خواب من نظر دهید اگر خواب را تعبیر می‌کنید. (۴۳/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف سال‌ها در تنگنای زندان به صورت یک انسان فراموش شده باقی ماند، تنها کار او خودسازی و ارشاد و راهنمایی زندانیان و عیادت و پرستاری بیماران و دل‌داری و تسلی دردمندان آنها بود. تا این که یک حادثه به ظاهر کوچک سرنوشت او را تغییر داد، نه تنها سرنوشت او که سرنوشت تمام ملت مصر و اطراف آن را دگرگون ساخت. پادشاه مصر که می‌گویند نامش ولید بن ریان بود (و عزیز مصر وزیر او محسوب می‌شد) خواب ظاهرا پریشانی دید و صبحگاهان تعبیر کنندگان خواب و اطرافیان خود را حاضر ساخت و از آنها خواست تا خوابش را تعبیر کنند

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«رؤیا»: آنچه انسان در عالم خواب می‌بیند که بر سه بخش قابل تقسیم است: ۱ خواب‌های رحمانی، ۲ شیطانی، ۳ خواب‌هایی که به وضعیت و شرایط بیننده خواب و باورها و اندیشه‌های او بازمی‌گردد.

رؤیایی هراس‌انگیز و سرنوشت‌ساز

در این آیات قرآن شریف به ترسیم وسیله نجات و رهایی یوسف از زندان پرداخته (صفحه ۵۱۶) و روشنگری می‌کند که وقتی دعای یوسف به هدف اجابت رسید و گشایش کار او نزدیک گردید، فرمانروای مصر خواب هراس انگیز و سرنوشت سازی دید؛ و چون همه دانشوران و سیاستمداران از تعبیر آن خواب عجیب فرو ماندند، دگر باره نام فراموش شده یوسف، آن زندانی بی‌گناه، نخست در محافل سیاسی و اجتماعی و آنگاه در همه جا به میان آمد و از پی آن خار و خاشاکهای باطل و بیداد کنار رفت و خورشید حقیقت پدیدار شد. قرآن در بیان این فراز از سرگذشت درس آموز یوسف می‌فرماید: وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ و پادشاه گفت: من در خواب هفت گاو چاق و فربه دیدم... يَا كَاهِنُ سَبْعُ عِجَافٍ که هفت گاو لاغر دیگر آنها را می‌خورند و گاوهای چاق به گونه‌ای در شکم گاوهای لاغر قرار گرفتند که ناپدید شدند. وَ سَبْعُ سُتَبَلَاتٍ خُضِرٍ و أَخْرَجَ يَابِسَاتٍ و نیز در خواب هفت خوشه سبز را دیدم که دانه بسته و بار گرفته بود و هفت خوشه خشک دیگر دیدم که آنها را درویده بودند و این خوشه‌های خشک به دور خوشه‌های سبز پیچیده شده به طوری که آنها را نابود ساخت. آنگاه گفت: يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ. هان ای بزرگان، اینک آنچه را من در خواب دیدم تعبیر کنید و پیام آن را باز گوید. پاره‌ای بر آنند که او افسونگران و کاهنان را گرد آورد و خواب خویش را برای آنان باز گفت و از پی آن، آنان را مخاطب ساخت و گفت: هان ای بزرگان! اگر تعبیر خواب می‌دانید، اینک درباره خواب من نظر دهید. (صفحه ۵۱۷)

۱۰۹. «قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ...»

آیه

«قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ»

ترجمه

گفتند: خواب‌های پریشان و پراکنده است و ما از تعبیر اینگونه خواب‌ها آگاه نیستیم. (۴۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«أَضْغَاثُ» جمع «ضَغْثٌ» به معنی یک بسته از هیزم یا گیاه خشکیده یا سبزی یا چیز دیگر است و «أَحْلَامُ» جمع «حُلْمٌ» به معنی خواب و رؤیا است، بنابراین «أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» به معنی خواب‌های پریشان و مختلط است، گویی از بسته‌های گوناگونی از اشیاء متفاوت تشکیل شده است و کلمه «الأحلام» که در جمله «ما نحن بتأویل الأَحْلَامِ بعالمین» آمده و با الف و لام عهد اشاره به این است که ما قادر به تأویل اینگونه خواب‌ها نیستیم. ذکر این نکته نیز لازم است که که اظهار ناتوانی آنها واقعا به خاطر آن بوده که مفهوم واقعی این خواب برای آنها روشن نبود و لذا آن را جزء خواب‌های پریشان محسوب داشتند، چه این خواب‌ها را به دو گروه تقسیم می‌کردند: خواب‌های معنی‌دار که قابل تعبیر بود و خواب‌های پریشان و بی‌معنی که تعبیری برای آن نداشتند و آن را نتیجه فعالیت قوه خیال می‌دانستند، به خلاف خواب‌های گروه اول که آن را نتیجه تماس روح با عوالم غیبی می‌دیدند. این احتمال نیز وجود دارد که آنها از این خواب، حوادث ناراحت‌کننده‌ای را در آینده پیش‌بینی می‌کردند و آن چنان که معمول حاشیه‌نشینان شاهان و طاغوتیان است تنها مسائلی را برای شاه ذکر می‌کنند که به اصطلاح مایه انبساط «خاطر ملوکانه» گردد و آن چه ذات مبارک را ناراحت کند از ذکر آن ابا دارند و همین است یکی از علل سقوط و بدبختی اینگونه حکومت‌های جبار. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آنها چگونه جرأت کردند در مقابل سلطان مصر چنین اظهار نظر کنند و او را به دیدن خواب‌های پریشان متهم سازند،

در حالی که معمول این حاشیه‌نشینان این است که برای هر حرکت کوچک و بی‌معنی شاه، فلسفه‌ها می‌چینند و تفسیرهای کاشف دارند. ممکن است این به آن جهت باشد که آنها شاه را از دیدن این خواب، پریشان حال و نگران یافتند و او حق (صفحه ۵۱۸) داشت که نگران باشد زیرا در خواب دیده بود گاوهای لاغر که موجودات ضعیفی بودند بر گاوهای چاق و نیرومند چیره شدند و آنها را خوردند و همچنین خوشه‌های خشک. آیا این دلیل بر آن نبود که افراد ضعیفی ممکن است ناگهانی حکومت را از دست او بگیرند؟ لذا برای رفع کدورت خاطر شاه، خواب او را خواب پریشان قلمداد کردند یعنی نگران نباش، مطلب مهمی نیست، این قبیل خواب‌ها دلیل بر چیزی نمی‌تواند باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«أَضْغَاثُ»: خواب‌های آشفته و پریشان. «أَخْلَامُ»: چیزی که انسان در خواب می‌بیند. قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ به باور «کلبی» منظور این است که آنان گفتند: اینها خوابهای باطل و بی‌اساس است. اما «قتاده» می‌گوید: اینها خواب‌های آشفته و دروغی است که پیام و تعبیر ندارد. وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَخْلَامِ بِعَالَمِينَ و ما به تعبیر اینگونه خواب‌های آشفته و باطل آگاهی نداریم و تنها می‌توانیم خواب‌های درست را تعبیر کنیم. شگفت این جاست که به خواست خدا، همین خواب و ناتوانی و نادانی دانشوران و کاهنان و افسونگران فراخوانده شده، سبب نجات یوسف گردید؛ چرا که ساقی شاه در این هنگام به یاد یوسف افتاد و به شاه گفت: سرورم در آن رویدادی که من و آشپز اعدام شده به زندان رفتیم، در زندان خوابی دیدیم که جوانمردی خوابهای ما را تعبیر کرد و شگفت این بود که درست همانگونه که او پیشگویی و تعبیر نموده بود پیش آمد؛ اینک اگر اجازه می‌دهید به نزد او بروم و تعبیر خواب شما را از او جویا گردم و جواب آن را برایتان بیاورم. (صفحه ۵۱۹)

۱۱۰. «وَقَالَ الَّذِي نَجَا...»

آیه

«وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ»

ترجمه

و آن یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود و بعد از مدتی متذکر شد، گفت: من تاویل آن را به شما خبر می‌دهم مرا به سراغ (آن جوان زندانی بفرستید). (۴۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری در گوشه این زندان، مردی روشن ضمیر و باایمان و پاکدل زندگی می‌کند که قلبش آینه حوادث آینده است، او است که می‌تواند پرده از این راز بردارد و تعبیر این خواب را باز گو کند. جمله «فَأَرْسِلُونِ» (مرا به سراغ او بفرستید) ممکن است اشاره به این باشد که یوسف در زندان ممنوع الملاقات بود و او می‌خواست از شاه و اطرافیان برای این کار اجازه بگیرد. این سخن وضع مجلس را را دگرگون ساخت و همگی چشم‌ها را به ساقی دوختند سرانجام به او اجازه داده شد که هر چه قدر زودتر دنبال این مأموریت برود و نتیجه را فوراً گزارش دهد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«أُمَّةٌ»: به «گروه» و نیز به بخشی از زمان یا مدت گفته می‌شود. وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ. و از آن دو زندانی جوان و هم‌بند یوسف، آن کسی که نجات یافته و پس از چندی به تناسب خواب شاه خاطره زندان و سفارش یوسف را به یاد آورده بود، به شاه و درباریان گفت: اگر اجازه دهید من شما را از پیام آن آگاه می‌سازم. پس برای فراهم آوردن پاسخ و تعبیر این خواب، وسیله دیدار مرا با یوسف در زندان فراهم سازید. (صفحه ۵۲۰)

۱۱۱. «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا ...»

آیه

«يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ»

ترجمه

یوسف ای مرد بسیار راستگو درباره این خواب اظهار نظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه تر و هفت خوشه خشکیده، تا من به سوی مردم بازگردم تا آنها آگاه شوند. (۴۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ساقی به زندان آمد به سراغ دوست قدیمی خود یوسف آمد، همان دوستی که در حق او بی‌وفایی فراوان کرده بود اما شاید می‌دانست بزرگواری یوسف مانع از آن خواهد شد که سر گله باز کند. کلمه «الناس» ممکن است اشاره به این باشد که خواب شاه به عنوان یک حادثه مهم روز، به وسیله اطرافیان متملق و چاپلوس، در بین مردم پخش شده بود و این نگرانی را از دربار به میان توده کشانده بودند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«عَجَفَ»: لاغر شدن. مذکر این واژه «أَعْجَفَ» و مؤنث آن «عَجَفَاء» و جمع آن «عِجَافٌ» است. پس از این مرحله بود که او با سفارش شاه به زندان آمد و بی‌درنگ به سراغ یوسف رفت و گفت: يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ هَانِ أَيُّ يُوسُفُ! ای مرد بسیار راستگو که هر چه می‌گویی درست است ... أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ در مورد خواب شاه چه می‌گویی که او در عالم رؤیا هفت گاو لاغر را دیده است که هفت گاو فربه را می‌خورند و نیز هفت خوشه سبز را نگرسته است که هفت خوشه خشکیده بر آنها پیچیده و نابودشان ساخته‌اند؟ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ نظر خود را در مورد این خواب به من بگو، باشد که نزد شاه و درباریان و دانشوران (صفحه ۵۲۱) و کاهنان و امانده که برای تعبیر خواب فراخوانده شده‌اند باز گردم و آن را بیان کنم و بدین وسیله آنان به دانش و کمال تو پی‌برند و از زندان نجات یابی.

سألهای بر نعمت و برکت

یوسف که خود را پاسخگوی پرشش مردم می‌دانست و از نعمت گرانِ دانش و بینشی ژرف برخوردار بود، بی‌هیچ گله‌ای از یار زندانی فراموشکار گفت: قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا أَمَا آن هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشکیده، سالهای خشکسالی و سختی است که در پیش خواهید داشت و آن هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز نیز نشانگر سالهای پربرکت و پر نعمتی است که پیش از آن دوران پر مخاطره در پیش است. شما هفت سال پیایی را که در پیش است بر اساس سبک و روش همیشه خود، مزرعه‌ها و زمینهای حاصلخیز را زیر کشت می‌گیرید و همه را می‌کارید. به باور پاره‌ای منظور این است که: شما هفت سال با تلاش و کوشش بسیار زراعت می‌کنید؛ چرا که واژه «دَابًّا» به باور پاره‌ای به مفهوم کوشش است. فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُئِيلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ. و آنچه را می‌دروید مگر اندکی از آن را که مورد نیاز شماست و می‌خورید در همان خوشه خودش، بی‌آنکه از پوست جدا کنید به انبارها و سیلوها بسپارید. یوسف بدان دلیل دستور داد دانه‌ها و گندم‌های اضافه بر مصرف کشور را به صورت خوشه‌ها به انبارها بسپارند که دانه و گندم هنگامی که در خوشه باشند از فسادپذیری محفوظ‌تر و سالم‌تر خواهند بود. به باور پاره‌ای یوسف بدان جهت چنین دستوری به آنان داد که گندم و همانند آن تا زمانی که در خوشه است اگرچه زمان بسیاری بر آن بگذرد کرم و دیگر حشرات به آنها آسیب و زبانی نمی‌رسانند، اما هنگامی که از خوشه بیرون آمدند، در معرض آسیب قرار می‌گیرند. (صفحه ۵۲۲)

۱۱۲. آیه (سالهای قحطی و سختی)

اشاره

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُئِيلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ گفت: هفت سال با جدیت زراعت می‌کنید و آن چه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، بقیه را در خوشه‌های خود بگذارید (و ذخیره نمایید). (۴۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«دَاب» در اصل به معنی ادامه حرکت است و به معنی عادت مستمر نیز آمده، بنابراین معنی این کلمه این می‌شود که شما طبق عادت مستمر خود که به امر کشاورزی در سرزمین مصر اهمیت می‌دهید این کار را طبق معمول ادامه دهید، ولی در مصرف محصول آن صرفه‌جویی نمایید. به هر حال یوسف بی‌آن که هیچ قید و شرطی قائل شود و یا پاداشی بخواهد فوراً خواب را به عالی‌ترین صورتی تعبیر کرد، تعبیری گویا و خالی از هر گونه پرده‌پوشی و توأم با راهنمایی و برنامه‌ریزی برای آینده تاریکی که در پیش داشتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«دَاب»: شیوه و روش و به مفهوم جدیت و تلاش در کار نیز آمده است. آنگاه هشدار داد که: ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ أَمَا بدانید که پس از آن هفت سال پر نعمت و پربرکت، هفت سال سخت بر شما خواهد آمد که در آن مدت مردم و کشورتان دچار خشکسالی و قحطی می‌گردند. يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ. و در آن سالهای سخت، هر آنچه را به سیلوها و انبارها سپرده‌اید جز اندکی را که پس‌انداز می‌کنید همه را خواهند خورد. و اگر طبق برنامه رفتار کنید، با موفقیت و پیروزی، خود و جامعه خود را از قحطی و بلا رها ساخته‌اید و به ساحل آسایش و نعمت خواهید رسید. (صفحه ۵۲۳)

۱۱۳. «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ...»

آیه

«ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ»

ترجمه

پس از آن هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید که آن چه را شما برای آن‌ها ذخیره کرده‌اید می‌خورند جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. (۴۸ / یوسف) «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعِصَرُونَ سَبْعَ سَالٍ فَرَاوَانَ نَصِيبَ مَرْدَمٍ مِثْلَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ» (۴۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیری که یوسف برای این خواب کرد چه قدر حساب شده بود گاو در افسانه‌های قدیمی سنبل «سال» بود، چاق بودن دلیل بر فراوانی نعمت و لاغر بودن دلیل بر خشکی و سختی، حمله گاوهای لاغر به گاوهای چاق دلیل بر این بود که در این هفت سال باید از ذخایر سال‌های قبل استفاده کرد و هفت خوشه خشکیده که بر هفت خوشه تر پیچیدند تأکید دیگری بر این دو دوران فراوانی و خشکسالی بود، به اضافه این نکته که باید محصول انبار شده به صورت خوشه ذخیره شود تا به زودی فاسد نشود و برای هفت سال قابل نگهداری باشد و این که عدد گاوهای لاغر و خوشه‌های خشکیده بیش از هفت نبود نشان می‌داد که با پایان یافتن این هفت سال سخت آن وضع پایان می‌یابد و طبعاً سال خوش و پر باران و با برکتی در پیش خواهد بود و بنابراین باید به فکر بذر آن سال‌ها هم باشند و چیزی از ذخیره انبارها را برای آن نگهدارند. در حقیقت یوسف یک معبر ساده خواب نبود بلکه یک رهبر بود که از گوشه زندان برای آینده یک کشور برنامه‌ریزی می‌کرد و یک طرح چند ماده‌ای حداقل پانزده ساله به آنها ارائه داد و چنان که خواهیم دید این تعبیر توأم با راهنمایی و طراحی برای آینده شاه جبار و اطرافیان او را تکان داد و موجب شد که هم مردم مصر از قحطی کشنده نجات یابند و هم یوسف از زندان و هم حکومت از دست خود کامگان. بار دیگر این داستان این درس بزرگ را به ما می‌دهد که قدرت خداوند بیش از آن چه ما فکر می‌کنیم می‌باشد و است که می‌تواند با یک خواب ساده که به وسیله یک جبار (صفحه ۵۲۴) زمان خود دیده می‌شود هم ملت بزرگی را از یک فاجعه عظیم رهایی بخشد و هم بنده خاص خودش را پس از سال‌ها زجر و مصیبت رهایی دهد. باید سلطان این خواب را ببیند و باید در آن لحظه ساقی او حاضر باشد و باید به یاد خاطره خواب زندان خودش بیفتد و سرانجام حوادثی مهم به وقوع پیوندد. او است که با یک امر کوچک حوادث عظیم می‌آفریند، آری به چنین خدایی باید دل ببندیم. خواب‌های متعددی که در این سوره به آن اشاره شده از خواب خود یوسف گرفته تا خواب زندانیان، تا خواب فرعون مصر و اهمیت فراوانی که مردم آن عصر به تعبیر خواب می‌دادند نشان می‌دهد که اصولاً در آن عصر تعبیر خواب از علوم پیشرفته زمان محسوب می‌شد و شاید به همین دلیل پیامبر آن عصر یعنی یوسف نیز از چنین علمی در حد عالی برخوردار بود که در واقع یک اعجاز برای او محسوب می‌شد. مگر نه این است که معجزه هر پیامبری باید از پیشرفته‌ترین دانش‌های زمان باشد تا به هنگام عاجز ماندن علمای عصر از مقابله با آن یقین حاصل شود که این علم سرچشمه الهی دارد نه انسانی.

نظارت بر مصرف

در مسائل اقتصادی تنها موضوع «تولید بیشتر» مطرح نیست، گاهی «کنترل مصرف» از آن هم مهم‌تر است و به همین دلیل در دوران حکومت خود، سعی کرد، در آن هفت سال وفور نعمت، مصرف را به شدت کنترل کند تا بتواند قسمت مهمی از تولیدات کشاورزی را برای سال‌های سختی که در پیش بود، ذخیره نماید. در حقیقت این دو از هم جدا نمی‌توانند باشند، تولید بیشتر هنگامی مفید است که نسبت به مصرف کنترل صحیح‌تری شود و کنترل مصرف هنگامی مفیدتر خواهد بود که با تولید بیشتر همراه باشد. سیاست اقتصادی یوسف در مصر نشان داد که یک اقتصاد اصیل و پویا نمی‌تواند همیشه ناظر به زمان حال باشد، بلکه باید «آینده» و حتی نسل‌های بعد را نیز دربرگیرد و این نهایت خودخواهی است که ما تنها به فکر منافع امروز خویش باشیم و مثلاً همه منابع موجود زمین را غارت کنیم و به هیچ وجه به فکر (صفحه ۵۲۵) آیندگان نباشیم که آنها در چه شرایطی زندگی خواهند کرد، مگر برادران ما تنها همین‌ها هستند که امروز با ما زندگی می‌کنند و آنها که در آینده می‌آیند برادر ما نیستند. جالب این که از بعضی از روایات چنین استفاده می‌شود که یوسف برای پایان دادن به استثمار طبقاتی و فاصله میان قشرهای مردم مصر، از سال‌های قحطی استفاده کرد، به این ترتیب که در سال‌های فراوانی نعمت، مواد غذایی از مردم خرید و در انبارهای بزرگی که برای این کار تهیه کرده بود ذخیره کرد و هنگامی که این سال‌ها پایان یافت و سال‌های قحطی در پیش آمد، در سال اول مواد غذایی را به درهم و دینار فروخت و از این طریق قسمت مهمی از پول‌ها را جمع آوری کرد، در سال دوم در برابر زینت‌ها و جواهرات (البته به استثنای آنها که توانایی نداشتند) و در سال سوم در برابر چهارپایان و در سال چهارم در برابر غلامان و کنیزان و در سال پنجم در برابر خانه‌ها و در سال ششم در برابر مزارع و آب‌ها و در سال هفتم در برابر خود مردم مصر، سپس تمام آنها را (به صورت عادلانه‌ای) به آنها بازگرداند و گفت هدفم این بود که آنها را از بلا و نابسامانی‌های رخسار بخشم.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ بِسَالِمٍ مِنْ بَارَانٍ مِيَاهٍ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ. به باور گروهی از جمله «ابن عباس» منظور این است که در آن سال، نعمت‌ها بسیار می‌گردد و مردم میوه‌های گوناگون و دانه‌های روغنی همچون انگور، زیتون، کنجد و ... می‌فشارند و آب میوه و روغن آنها را می‌گیرند. (صفحه ۵۲۶) گفتنی است که آخرین فراز آیه شریفه فراتر از تعبیر خواب شاه بود که یوسف بیان فرمود و این از خبرهای غیبی از جانب خدا بود تا افزون بر دانش و فرزاندگی که از پیش به او ارزانی شده است، نشانه دیگری بر رسالت آن حضرت و معجزه جدیدی بر پیامبری و دعوت توحیدیش باشد. «بلخی» می‌گوید: تعبیری که یوسف برای خواب فرمانروای مصر نمود، نشانگر بی‌اساس بودن گفتار کسانی است که می‌گویند: تعبیر خواب همان است که در مرحله و مرتبه نخست تعبیر می‌شود نه مراحل بعد؛ چرا که اگر این گفتار درست بود، پس از آنکه افسونگران و کاهنان و سیاستمداران، خواب شاه را خوابهایی آشفته و پریشان تعبیر کردند، دگر باره یوسف آن را تفسیر و تعبیر نمی‌فرمود و از پیام واقعی آن خبر نمی‌داد. (صفحه ۵۲۷)

۱۱۴. آیه (تبرئه یوسف از هر گونه اتهام)

اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ مَلِكٌ

گفت: او را نزد من آورید، ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی (یوسف) آمد گفت: به سوی صاحب بازگرد و از او بپرس ماجرای زنانی که دست‌های خود را بریدند چه بوده؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است. (۵۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد آن قدر حساب شده و منطقی بود که شاه و اطرافیان را مجذوب خود ساخت. او می‌بیند که یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچگونه پاداش و توقع مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است و برای آینده نیز برنامه حساب شده‌ای ارائه داده است. او اجمالاً فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست بلکه شخص فوق‌العاده‌ای است که طی ماجرای مرموزی به زندان افتاده است لذا مشتاق دیدار او شد، اما نه آن چنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد بلکه «دستور داد که او را نزد من آورید» (وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ). «ولی هنگامی که فرستاده او نزد یوسف آمد به جای این که دست و پای خود را گم کند که بعد از سال‌ها در سیاهچال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می‌وزد به فرستاده شاه جواب منفی داد و گفت: من از زندان بیرون نمی‌آیم تا این که تو به سوی صاحب و مالکت بازگردی و از او بپرسی آن زنانی که در قصر عزیز مصر (وزیر تو) دست‌های خود را بریدند به چه دلیل بود» (فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ). او نمی‌خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد، او نمی‌خواست پس از آزادی به صورت یک مجرم یا لاقبل یک متهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند. او می‌خواست نخست درباره علت زندانی شدنش تحقیق شود و بی‌گناهی و پاکدامنیش کاملاً به ثبوت رسد و پس از تبرئه سربلند آزاد گردد و در ضمن آلودگی سازمان حکومت مصر (صفحه ۵۲۸) را نیز ثابت کند که در دربار و زیرش چه می‌گذرد؟ آری او به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می‌داد و این است راه آزادگان. جالب این که یوسف در این جمله از کلام خود آن قدر بزرگواری نشان داد که حتی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام و زندان او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد. سپس اضافه نمود اگر توده مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، «اما پروردگار من از نیرنگ و نقشه آنها آگاه است» (إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِمْ عَلِيمٌ).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ اما هنگامی که فرستاده شاه نزد یوسف آمد تا او را به کاخ ببرد، او از رفتن خودداری کرد و گفت: تا زمانی که آن پرونده ساختگی مورد تحقیق و رسیدگی عادلانه قرار نگیرد و خیانتکار و پاکدامن شناخته نشوند و دامان پاک او از تهمت و دروغ تطهیر نگردد، نه از زندان بیرون خواهد رفت و نه به دعوت شاه پاسخ مثبت خواهد داد! قَالَ ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ بر این اساس بود که آن حضرت به فرستاده شاه گفت: اینک نزد سالارت برو و از او بپرس سرگذشت آن زنانی که دست‌های خود را به جای برگرفتن پوست میوه بریدند، چه بود؟ و چرا آنان در کاخ عزیز گرد آمدند؟ و بدین وسیله از شاه درخواست کن تا داستان آن ضیافت و زنان مورد اشاره را مورد رسیدگی و تحقیق عادلانه قرار دهد و از من به خاطر آن تهمت‌ها و دروغ‌ها اعاده حیثیت گردد و پاکدامنی و درستکاری‌ام اعلان شود تا آنگاه به دیدار او بیایم. از آیه شریفه این نکته ظریف دریافت می‌گردد که یوسف به خاطر رعایت ادب و اخلاق و به دلیل بزرگواری خود، در شکایت و درخواست تحقیق و رسیدگی به آن (صفحه ۵۲۹) پرونده ساختگی، نامی از بانوی کاخ نبرد؛ چرا که او زن پیشوای کشور یا وزیر و جانشین او بود؛ از این رو یوسف موضوع را به صورت کلی طرح کرد و او را نیز در شمار زنان شمرد. اما پاره‌ای بر آنند که آن حضرت نام زلیخا را در شمار آن زنان نیز قرار نداد؛ چرا که منظور او احضار زنان بود و آنان بودند که گواه پاکدامنی و قداست

یوسف و شاهد اعتراف به گناه زلیخا در آن ضیافت بودند و به همین جهت پس از فراخوانده شدن آنان و آشکار شدن حقیقت بانوی کاخ در برابر شاه لب به اعتراف گشود و گفت اینک حقیقت آشکار گردید. «الْمَأْنُ حَصِيحَصَ الْحَقِّ» ... و نیز آیه شریفه نشانگر آن است که این تنها زلیخا نبود که آن تهمت سهمگین را به یوسف زده بود، بلکه آن زنان نیز پس از شکست در برابر پایمردی و قداست و خویشتن‌داری یوسف، به منظور انتقام از او این اتهام ناروا را بر او وارد آوردند و هر کدام برگی دروغ بر آن پرونده ساختگی افزودند. «ابن عباس» در این مورد می‌گوید: اگر یوسف آن روز پیش از آنکه شاه را به بی‌گناهی و پاکدامنی خویش مطمئن سازد، از زندان بیرون می‌آمد، پیوسته کدورتی از او در دل شاه باقی می‌ماند و او را فردی می‌پنداشت که در اندیشه گناه و خیانت به ناموس وی بود و یوسف حاضر نبود که به این بها از زندان آزاد گردد؛ از این رو درخواست تحقیق و پافشاری در رسیدگی به موضوع نمود تا با روشن شدن حقیقت، کدورت و زنگارهای آن همه دروغ و تهمت از دلها زدوده شود و او با سرفرازی و سربلندی در جامعه ظاهر گردد (.... صفحه ۵۳۰) «إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ». به راستی که پروردگار من به بازیگری و نیرنگ زنان داناست و او می‌تواند پاکدامنی مرا روشن و آشکار سازد. و به باور «ابو مسلم»، منظور این است که: عزیز مصر که من آن زمان به صورت برده در خانه او بودم خودش از بازیگری و نقشه زنان آگاه است و می‌داند که من از این تهمت‌ها پاک و پاکیزه‌ام و بدین وسیله یوسف روشنگری می‌کرد که از او نیز گواهی بخواهید تا حقیقت آشکار گردد. اما به باور ما دیدگاه نخست در مورد آیه شریفه با موقعیت و مقام والای یوسف بهتر و مناسب‌تر است. (صفحه ۵۳۱)

۱۱۵. آیه (تحقیق و رسیدگی منصفانه)

اشاره

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِنَّ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصِيحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (ملک آن‌ها را احضار کرد و) گفت: جریان کار شما، به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، چه بوده؟ گفتند: منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم (در این هنگام) همسر عزیز گفت: الان حق آشکار گشت، من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم و او از راستگویان است. (۵۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

فرستاده مخصوص به نزد شاه برگشت و پیشنهاد یوسف را بیان داشت، این پیشنهاد که با مناعت طبع و علو همت همراه بود او را بیشتر تحت تأثیر عظمت و بزرگی یوسف قرار داد، لذا فوراً به سراغ زنانی که در این ماجرا شرکت داشتند فرستاد و آنها را احضار کرد، رو به سوی آنها کرد و گفت: «بگوئید ببینم در آن هنگام که شما تقاضای کامجویی از یوسف کردید جریان کار شما چه بود؟» «قَالَ مَا خَطْبُكَ إِنَّ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ». راست بگوئید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب و تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟ در اینجا وجدان‌های خفته بیدار آنها یک مرتبه در برابر این سؤال بیدار شد و همگی متفقاً به پاکی یوسف گواهی دادند «و گفتند: منزه است خداوند ما هیچ عیب و گناهی در یوسف سراغ نداریم» «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ». همسر عزیز مصر که در اینجا حاضر بود و به دقت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می‌داد بی‌آن که کسی سؤال از او کند قدرت سکوت در خود ندید، احساس کرد موقع آن فرا رسیده است که سال‌ها شرمندگی وجدان را با شهادت قاطعش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش جبران کند، به خصوص این که او بزرگواری بی‌نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد که در پیامش کمترین سخنی از وی به میان نیاورده و تنها از زنان مصر به طور سربسته (صفحه ۵۳۲) سخن گفته است. یک مرتبه

گویی انفجاری در درونش رخ داد: «فریاد زد: الان حق آشکار شد، من پیشنهاد کامجویی به او کردم او راستگو است» و من اگر سخنی درباره او گفتم دروغ بوده است دروغ» (قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْاَنَّ حَضِيْحَصَّ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«حَطَب»: رویداد و پیشامد بزرگ. «حَضِيْحَصَّ الْحَقُّ»: این واژه به باور «زَجَّاج» از ریشه «حِصَّه» برگرفته شده و منظور این است که: «سِیِّم» و «حِصَّه» حق از باطل جدا گردید. اما به باور دیگران، تکرار «حِصَّ» است همانند «كَفَّكَفَ» که تکرار «كَفَّ» می‌باشد. این واژه از «حِصَّ الشَّعْر» می‌باشد که به مفهوم کندن مو از سر و جدا ساختن آن از بیخ و ریشه است و در آیه شریفه منظور این است که حق از باطل جدا شد. با رسیدن درخواست یوسف به شاه، او نیز خردمندانه و با شهامت عمل کرد و بی‌درنگ زنان را فراخواند و در آن نشست حساس و سرنوشت‌ساز رو به آنان کرد و گفت: قَالَ مَا حَطْبُكُمْ اِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ سرگذشت شما آنگاه که به سراغ یوسف رفتید و با وسوسه و نرمی و ظرافت زنانه خواسته خویش را از او خواستید چه بود؟ اینک واقعیت را آنگونه که روی داده است برایم باز گوید. قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءِ اَنَّا كُنَّا نَقُولُ مَا نَحْنُ بِمَعْلُوْمِيْنَ: پناه بر خدا! ما هیچ بدی و لغزشی در او سراغ نداریم و او پاک و پاکدامن است. بدین وسیله همه آنان لب به بیان حقیقت گشودند و یک صدا اعتراف کردند که او ستمدیده است و بر اساس یک اتهام و پرونده ساختگی به زندان افکنده شده است. قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْاَنَّ حَضِيْحَصَّ الْحَقُّ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ: در این هنگام بانوی کاخ نیز بی‌آنکه مورد پرسش قرار گیرد، گفت: هم اکنون (صفحه ۵۳۳) حقیقت آشکار گردید و درست از نادرست جدا شد. اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ. واقعیت این است که من با هزاران نقشه و کرشمه به سراغ او رفتم و او در گفتارش که مرا لغزشکار و گناهکار می‌خواند راستگوست. این اعتراف به حق و اقرار به صداقت و راستگویی و درستکاری و امانت یوسف بدان دلیل بود که آن زن دیگر از وسوسه‌پذیری یوسف ناامید شده بود؛ و خدای فرزانه برای اینکه در مورد پاکدامنی و قداست یوسف هیچ جای تردید نماند، به گونه‌ای دلها را دگرگون ساخت که بانوی کاخ نیز لب به بیان حقیقت گشود و با گواهی دادن به پاکدامنی و قداست یوسف، او را از راستگویان و شایسته‌کرداران عنوان دارد. (صفحه ۵۳۴)

۱۱۶. «ذَلِكْ لِيَعْلَمَ اَنِّي لَمْ ...»

آیه

«ذَلِكْ لِيَعْلَمَ اَنِّي لَمْ اَخْتُهُ بِالْغَيْبِ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخٰثِنِيْنَ»

ترجمه

این سخن را به خاطر آن گفتم تا بدانند من در غیاب به او خیانت نکردم و خداوند مکر خائنان را رهبری نمی‌کند. (۵۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت (بنابراین که جمله بالا گفتار همسر عزیز مصر باشد همانگونه که ظاهر عبارت اقتضاء می‌کند) او برای اعتراف صریحش به پاکی یوسف و گناهکاری خویش دو دلیل اقامه می‌کند. نخست این که: وجدانش و احتمالاً بقایای علاقه‌اش به یوسف، به او اجازه نمی‌دهد که بیش از این حق را بپوشاند و در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند و دیگر این که با گذشت زمان و دیدن درس‌های عبرت، این حقیقت برای او آشکار شده است که خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت

نمی‌کند، به همین دلیل پرده‌های زندگی رؤیایی دربار کم کم از جلو چشمان او کنار می‌رود و حقیقت زندگی را لمس می‌کند و مخصوصاً با شکست در عشق که ضربه‌ای بر غرور و شخصیت افسانه‌ای او وارد کرد چشم واقع‌بینش بازتر شد و با این حال تعجبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«کَیِّدٌ»: نقشه کشیدن در نهان برای زیان وارد آوردن به دیگران. در ادامه سخن در این مورد، قرآن شریف به گفتار یوسف باز می‌گردد و می‌فرماید: ذَلِكْ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْتِئِهِ بِالْغَيْبِ اَيْنَ بَرَّكَانِدُنِ فَرَسْتَادِه شَاه و بیرون نیامدن از زندان و درخواست تحقیق و رسیدگی عادلانه به آن پرونده دروغین و ساختگی و پیشنهاد احضار و بازجویی از زنان، به خاطر آن بود که شاه یا عزیز مصر بداند که من پشت سر او و در نهان هرگز در اندیشه خیانت به او نبوده‌ام. این تفسیر از آیه شریفه، دیدگاه گروهی از مفسران از جمله «حَسَن»، «مُجَاهِد» «قَتَادَه» و «ابو مُسْلِم» است. (صفحه ۵۳۵) وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ. و خدا مکر و نیرنگ خیانتکاران را به جایی نمی‌رساند. گوینده همان گفتار، در ادامه سخن خویش افزود: وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و من نفس خویش را تبریئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس سرکش آدمی او را بسیار به بدی و گناه فرمان می‌دهد. به باور بیشتر مفسران، این بیان نیز از یوسف است. یادآوری می‌گردد که «الف و لام» در واژه «النَّفْس» ممکن است برای جنس باشد، که همه نفسهای آدمیزادگان این گونه‌اند و یا ممکن است برای عهد باشد بدین معنا که: نفس من این گونه است. إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي مگر کسی که خدا به او مهر و رحمت آورد و به لطف خود او را از لغزش و گناه حفظ کند. در این فراز «ما» را بیشتر مفسران به معنای «من» گرفته‌اند، همانگونه که در برخی آیات، از جمله: «مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» (۱ ... ۱) به این معنا آمده است. گفتنی است که آن کسانی که آیه شریفه را گفتار یوسف می‌دانند، بر این عقیده‌اند که منظور آن حضرت از این بیان، کشش طبیعی و انسانی است، نه گناه و یا آهنگ آن؛ و منظور این است که: من نفس خویش را از کشش طبیعی و تمایل بشری تبریئه نمی‌کنم و مدعی آن نیستم که بر اساس طبیعت خویش از گناه و لغزش دوری جستم، بلکه به مهر و لطف خداست که من در برابر وسوسه‌ها و تمایلات و خواهشهای نفس، تزلزل ناپذیرم و اندیشه گناه نیز به دل راه نمی‌دهم. إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ. راستی که پروردگار من نسبت به بندگان بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱. سوره نساء، آیه ۳. (صفحه ۵۳۶)

۱۱۷. «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي ...»

آیه

«وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»

ترجمه

من هرگز نفس خویش را تبریئه نمی‌کنم که نفس (سرکش)، بسیار به بدی‌ها امر می‌کند مگر آن چه را پروردگارم رحم کند، پروردگارم غفور و رحیم است. (۵۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

باز ادامه داد: «من هرگز نفس سرکش خویش را تبرئه نمی‌کنم چرا که می‌دانم این نفس اماره ما را به بدی‌ها فرمان می‌دهد» (وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ). «مگر آن چه پروردگارم رحم کند» و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) و در هر حال در برابر این گناه از او امید عفو و بخشش دارم «چرا که پروردگارم غفور و رحیم است» (إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ). انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ بخورد یک نوع حالت بیداری توأم با احساس گناه و شرمساری در وجودش پیدا می‌شود، به خصوص این که بسیار دیده شده است که شکست در عشق مجازی راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می‌گشاید و به تعبیر روانکاو امروزی آن تمایلات شدید سر کوفته «تصعید» می‌گردد و بی آن که از میان برود در شکل عالی‌تری تجلی می‌کند. پاره‌ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگی نقل شده نیز دلیل بر این تبه و بیداری است. خلاصه این که ارتباط و پیوند آیات چنین نشان می‌دهد که همه اینها گفته‌های همسر عزیز مصر است که مختصر تبه و بیداری پیدا کرده بود و به این حقایق اعتراف کرد. در این فراز از داستان یوسف دیدیم که سرانجام دشمن سرسختش به پاکی او اعتراف کرد و اعتراف به گنهکاری خویش و بی‌گناهی او نمود، این است سرانجام تقوا و پاکدامنی و پرهیز از گناه و این است مفهوم جمله «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (هر کسی تقوا پیشه کند خداوند راه گشایشی برای او قرار می‌دهد و از آن جا که گمان نمی‌کرد به او روزی می‌دهد). تو پاک باش و در طریق پاکی استقامت کن خداوند اجازه نمی‌دهد ناپاکان حیثیت تو را بر باد دهند.

شکست‌هایی که سبب بیداری است

(صفحه ۵۳۷) شکست‌ها همیشه شکست نیست بلکه در بسیاری از مواقع ظاهراً شکست است اما در باطن یک نوع پیروزی معنوی به حساب می‌آید، اینها همان شکست‌هایی است که سبب بیداری انسان می‌گردد و پرده‌های غرور و غفلت را می‌برد و نقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می‌شود. همسر عزیز مصر (که نامش «زلیخا» یا «راعیل» بود) هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکست‌ها شد ولی این شکست در مسیر گناه باعث تبه او گردید، وجدان خفته‌اش بیدار شد و از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت و روی به درگاه خدا آورد داستانی که در احادیث درباره ملاقاتش با یوسف پس از آن که یوسف عزیز مصر شد نقل شده نیز شاهد این مدعا است زیرا رو به سوی او کرد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِ وَجَعَلَ الْمُلُوكَ عِبِيدًا بِمَعْصِيَتِهِ: حمد خدای را که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش ملوک ساخت و ملوک را به خاطر گناه برده گردانید» و در پایان همین حدیث می‌خوانیم که یوسف سرانجام با او ازدواج کرد. (۱) خوشبخت کسانی که از شکست‌ها پیروزی می‌سازند و از ناکامی‌ها کامیابی و از اشتباهات خود راه‌های صحیح زندگی را می‌یابند و در میان تیره‌بختی‌ها نیک‌بختی خود را پیدا می‌کنند. البته واکنش همه افراد در برابر شکست چنین نیست، آنها که ضعیف و بی‌مایه‌اند به هنگام شکست یأس و نومیدی سراسر وجودشان را می‌گیرد و گاهی تا سر حد خودکشی پیش می‌روند، که این شکست کامل است، ولی آنها که مایه‌ای دارند سعی می‌کنند آن را نردبان ترقی خود قرار دهند و از آن پل پیروزی بسازند.

حفظ شرف برتر از آزادی ظاهری است

دیدیم یوسف نه تنها به خاطر حفظ پاکدامنیش به زندان رفت بلکه پس از اعلام آزادی نیز حاضر به ترک زندان نشد تا این که فرستاده ملک بازگردد و تحقیق کافی از زنان مصر درباره او بشود و بی‌گناهی‌اش اثبات گردد تا سرفراز از زندان آزاد شود، نه این که به صورت یک مجرم آلوده و فاقد حیثیت مشمول عفو شاه گردد که خود ننگ بزرگی است و این درسی است برای همه

انسانها در گذشته و امروز و آینده. **** ۱- «سفینة البحار»، جلد ۱، صفحه ۵۵۴. (صفحه ۵۳۸)

حالات نفس سرکش

علمای اخلاق برای نفس (احساسات و غرایز و عواطف آدمی) سه مرحله قائلند که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است. نخست «نفس اماره» نفس سرکش است که انسان را به گناه فرمان می‌دهد و به هر سو می‌کشد و لذا اماره‌اش گفته‌اند، در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار زند و آن را رام کند بلکه در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می‌گردد و یا اگر بخواهد گلاویز شود نفس سرکش او را بر زمین می‌کوبد و شکست می‌دهد. این مرحله همان است که در آیه فوق در گفتار همسر عزیز مصر به آن اشاره شده است و همه بدبختی‌های انسان از آن است. مرحله دوم «نفس لوامه» است که پس از تعلیم و تربیت و مجاهدت، انسان به آن ارتقاء می‌یابد، در این مرحله ممکن است بر اثر طغیان غرایز گهگاه مرتکب خلاف‌هایی بشود اما فوراً پشیمان می‌گردد و به ملامت و سرزنش خویش می‌پردازد و تصمیم بر جبران گناه می‌گیرد و دل و جان را با آب توبه می‌شوید و به تعبیر دیگر در مبارزه عقل و نفس گاهی عقل پیروز می‌شود و گاهی نفس، ولی به هر حال کفه سنگین از آن عقل و ایمان است. البته برای رسیدن به این مرحله جهاد اکبر لازم است و تمرین کافی و تربیت در مکتب استاد و الهام گرفتن از سخن خدا و سنت پیشوایان. این مرحله همان است که قرآن مجید در سوره «قیامت» به آن سوگند یاد کرده است، سوگندی که نشانه عظمت آن است: «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ: سوگند به روز رستاخیز و سوگند به نفس سرزنش‌گر». مرحله سوم «نفس مطمئنه» است و آن مرحله‌ای است که پس از تصفیه و تهذیب و تربیت کامل، انسان به مرحله‌ای می‌رسد که غرایز سرکش در برابر او رام می‌شوند و سپر می‌اندازند و توانایی پیکار با عقل و ایمان در خود نمی‌بینند، چرا که عقل و ایمان آن قدر نیرومند شده‌اند که غرایز نفسانی در برابر آن توانایی چندانی ندارند. این همان مرحله آرامش و سکینه است، آرامش که بر اقیانوس‌های بزرگ حکومت می‌کند، اقیانوس‌هایی که حتی در برابر سخت‌ترین طوفانها چین و شکن بر صورت خود (صفحه ۵۳۹) نمایان نمی‌سازند. این مقام انبیاء و اولیا و پیروان راستین آنها است، آن‌هایی که در مکتب مردان خدا درس ایمان و تقوا آموختند و سال‌ها به تهذیب نفس پرداخته و جهاد اکبر را به مرحله نهایی رسانده‌اند. این همان است که قرآن در سوره «فجر» به آن اشاره می‌کند آن‌جا که می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي: ای نفس مطمئن و آرام بازگرد به سوی پروردگارت که هم تو از او خشنود هستی و هم او از تو و داخل در زمره بندگان خاص من شو و در بهشتم گام نه». پروردگارا! به ما کمک کن که در پرتو آیات نورانی قرآنت نفس «اماره» را به «لوامه» و از آن به مرحله نفس «مطمئنه» ارتقاء بخشیم، روحی مطمئن و آرام پیدا کنیم که طوفان حوادث متزلزل و مضطربش نسازد، در برابر دشمنان قوی و نیرومند و در مقابل زرق و برق دنیا بی‌اعتنا و در سختی‌ها شکیبیا و بردبار باشیم. خداوندا! به همه ما عقلی مرحمت فرما که بر هوس‌های سرکش پیروز گردیم و اگر در اشتباهیم چراغ روشنی از توفیق و هدایت فرا راه ما قرار ده.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پدیده شگفت انگیز رؤیا

از پدیده‌های شگفت انگیز جهان آفرینش پدیده عجیب خواب است که قرآن آن را از نشانه‌های قدرت آفریدگار هستی عنوان می‌سازد و از آن عجیب‌تر پدیده دیگری به نام رؤیا و خواب دیدن و تماشای مناظر گوناگون و صحنه‌های هیجان انگیز و یا هولناک در عالم خواب است. از دیرباز این پرسش در میان اندیشمندان مطرح بوده است که پدیده خواب یا رؤیا چیست و از کجا

خبر می‌دهد؟ از گذشته یا حال یا آینده؟ از ضمیر آشفته انسان؟ از آرزوهای بر باد رفته او؟ از کجا؟ و چه پیامی دارد؟ آیا دیدن مناظر زیبا و دل‌انگیز یا صحنه‌های نفرت بار و غم‌انگیز در عالم خواب (صفحه ۵۴۰) که کم و بیش همه دیده‌اند و برای همه تجربه شده است ثمره تلاش و فعالیت و کارهای روزانه و مشکلات گوناگونی است که انسان با آنها رو به روست و شب هنگام هم در عالم خواب در برابر دستگاه گیرنده بهت‌آور روان و روح او خودنمایی می‌کند و یا این صحنه‌ها انعکاس انبوهی از آرزوهای بر باد رفته، تمایلات ارضا نشده، خواسته‌های سرکوب گشته و بیم و امیدهایی است که جامه عمل نپوشیده و بدین گونه خود را نشان می‌دهد؟ آیا پدیده خواب و رؤیا نتیجه وحشت و ترس از فرد یا گروه یا پدیده دیگری است که انسان در عالم خواب با قیافه کریه یا منظره زشت آنان رو به رو می‌گردد؟ و یا نه؟ بلکه پدیده‌ای است که از آینده خبر می‌دهد و دستگاه حساس و پیچیده گیرنده روان انسان به سبک ناشناخته‌ای از رویدادهای آینده دور و نزدیک عکس و خبر تهیه نموده و پاره‌ای از آنها بدین صورت خود را در عالم رؤیا نشان می‌دهند؟ کدام یک؟

انواع خواب‌ها

در پاسخ این پرسش دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده و خواب‌ها به انواع مختلفی تقسیم گردیده است، اما آنچه قابل تردید نیست، این است که پاره‌ای از خواب‌ها تجسم صحنه‌های گوناگون و روزانه است. پاره‌ای خواب‌های پریشانی است که با وضعیت سلامت و یا بیماری و بهداشت و تغذیه او ارتباط دارد، اما برخی از خواب‌ها از آینده پیام دارد که نمونه‌های بارز آن عبارتند از: خواب یوسف (۱) خواب ابراهیم (۲) خواب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله (۳) ۱. سوره یوسف، آیه ۴. ۲. سوره صافات، آیه ۱۰۲. (صفحه ۵۴۱) خواب فرمانروای مصر (۱) و خواب دو جوان زندانی (۲)

رؤیا در روایات

در روایاتی رسیده نیز پدیده رؤیا مورد توجه قرار گرفته و به سه نوع تقسیم شده است: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: *الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ: بُشْرَى مِنَ اللَّهِ، وَ تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَ الَّذِي يُحَدِّثُ بِهِ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ فَيَرَاهُ فِي مَنَامِهِ.* (۳) خواب‌ها بر سه گونه‌اند: ۱ خواب‌هایی که نوید و پیام از آینده دارد و بشارتی از سوی خداست. ۲ خواب‌هایی که از سوی شیطان است و مفهوم و پیامی ندارد. ۳ و دیگر خواب‌هایی که انعکاس آرزوها و ثمره مشکلات زندگی است که انسانها در فکر و ذهن خویش می‌پرورند و آنگاه آنها را در خواب می‌بیند. با این بیان، برخی از خواب‌ها از آینده خبر می‌دهد.

قرآن و موضوع «نفس» یا غرایز و احساسات

اشاره

در قرآن شریف از سه نفس یا سه مرحله از نفس انسان سخن رفته و آن گونه که شایسته و بایسته است به او هشدار و رهنمود داده شده است:

الف: «نفس اماره» یا غرایز و کشش‌های سرکش

قرآن بر این نکته هشدار می‌دهد که غرایز و تمایلات و احساسات و عواطف انسان، کشش‌هایی هستند که او را کور و کر به سوی خواستن لذتها و رسیدن به خواهش‌ها و هواها فرمان می‌دهند و در این راه نه مرزی می‌شناسند و نه حقی و این ۱. سوره فتح، آیه ۲۷. ۲. سوره یوسف، آیه ۴۳. ۳. سوره یوسف، آیه ۳۶. ۴. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۴۱. (صفحه ۵۴۲) خاصیت آنهاست. «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (۱)» و من هرگز نفس خویشتن را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس سرکش و وسوسه‌گر انسان بسیار به بدی و گناه فرمان می‌دهد مگر آن کس را که پروردگارش بر او رحمت آورد.

ب: «نفس لَوَّامَةٌ» یا وجدان بیدار

قرآن از مرحله دیگر و از نفس دیگری یاد می‌کند که بر خلاف نفس اماره نه تنها به گناه و زشتی و تباهی فرمان نمی‌دهد و کور و کر نیست، بلکه گویی در برابر آن است و افزون بر اینکه در برابر گناه و طغیان و سرکش و زشتکاری‌های «نفس اماره» مقاومت می‌کند، انسان را به خاطر بیدادگری و گناه مورد سرزنش قرار داده و سخت نکوهش می‌کند و او را تا بیداری و توبه و جبران یا تصمیم بر آن آرام نمی‌گذارد. «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (۲ ... ۲) سوگند به روز رستاخیز و سوگند به «نفس لَوَّامَةٌ» و وجدان بیدار و سرزنشگر انسان.

ج: «نفس مُطْمَئِنَّةٌ» یا مرحله کمال و آرامش یافتگی انسان

و نیز از «نفس مُطْمَئِنَّةٌ» یا مرحله دیگری خبر می‌دهد که این نشانگر اوج کمال و جمال و آراستگی انسان به ارزش‌ها و پیراستگی او از ضد ارزش‌ها و مرحله آرامش و وقار و شکوه معنوی انسان است. مرحله‌ای است که نه غرایز و تمایلات و کشش‌ها او را به بیراهه می‌کشد و طوفان در وجودش به راه می‌اندازد و نه شیطانهای گوناگون و نه ابلیس؛ چرا که او ساخته شده است. «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» (۳ ... ۳) هان ای نفس آرامش یافته، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت باز گرد...

مراحل سه‌گانه

بر خلاف پندار پاره‌ای که این سه مرحله از نفس انسان را سه نفس جداگانه پنداشته‌اند، به باور دانشمندان اخلاق، این یک نفس است که می‌تواند این سه مرحله ۱. سوره یوسف، آیه ۵۳. ۲. سوره قیامت، آیه ۱. ۳. سوره فجر، آیه ۲۷. ۳۰. (صفحه ۵۴۳) را داشته باشد؛ چرا که در مرحله نخست که مرحله عدم رشد فکری و عقلی و دینی و اخلاقی است، این نفس به سان دیکتاتور خودکامه‌ای که در یک کشور خود را مرز ناشناس می‌نگرد، به صورت حاکم مطلق در سازمان وجود بشر عمل می‌کند و هیچ مانع و مرزی برای خود نمی‌نگرد و اگر سوسویی از چراغ خرد و فطرت و وجدان بیابد، آن را خاموش می‌سازد. در مرحله دوم که مرحله پس از آموزش و پرورش و شکوفایی خرد و فرهنگ و بینش و ایمان اوست، در میدان عقل و نفس گاه به این سو و گاه به آن سو کشیده می‌شود، امّا به دلیل مجهز شدن نفس به ایمان و وجدان بیدار و ارزش‌های اخلاقی و انسانی، کفه سنگین به سود خرد و وجدان می‌چربد و لغزش و گناه را محکوم و گناه انسان را به توبه و جبران فرا می‌خواند. و در مرحله سوم که اوج انسانیت و شکوفایی و طراوت و وصف ناپذیر فطرت وجدان، خرد و کمال انسانی است، کشتی نفس به ساحل آرامش ایمان و تقوا و آگاهی و بینش ژرف و وصف ناپذیری می‌رسد که دیگر وسوسه نفس اماره در او اثر نمی‌گذارد و فکر گناه هم نمی‌کند و به عصمت مجهز

می‌شود.

۳ جهاد بزرگتر یا خودسازی راستین

تنها در پرتو خودسازی و تزکیه نفس و تهذیب آن است که انسان می‌تواند از نفس اماره به وجدان بیدار و سرزنش کننده و بالاتر از آن اوج گیرد؛ و این کاری سنگین و بزرگترین جهاد است و مجاهد راستین نیز کسی است که در این میدان پیروزی را به دست آورد. امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرمود: «الْمُجَاهِدُ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ.» (۱) جهادگر راستین، آن مجاهدی است که با هواهای سرکش نفس اماره پیکار کند و می‌فرمود: أَشَجَّ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ. ۱. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۲. (صفحه ۵۴۴) پرشهامت‌ترین مردم آن کسی است که در پیکار با هوای نفس پیروز گردد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بزرگترین جهاد عنوان می‌داد و می‌فرمود: «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْكَبِيرُ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْجِهَادُ الْكَبِيرُ؟ فَقَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ.» (۱) آفرین بر مردمی که جهاد کوچکتر را انجام دادند و اینک به سان همیشه در اندیشه جهاد بزرگترند. پرسیدند: ای پیامبر خدا جهاد بزرگتر کدام است؟ فرمود: خودسازی و مبارزه با هوای نفس. و حضرت صادق علیه‌السلام پیروزی بر نفس را رسیدن به بهشت و نجات از دوزخ عنوان داد و فرمود: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَإِذَا رَهَبَ وَإِذَا اشْتَهَى وَإِذَا غَضِبَ وَإِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ.» (۲) آن کسی که به هنگام خواستن چیزی و به هنگام ترس و وحشت و زمان فوران خواهش نفس و هنگامه اوج خشم و به هنگام خشنودی از چیزی و کسی، به گونه‌ای بر خود حاکم باشد که به گناه و بیداد و وسوسه نفس اماره تسلیم نگردد و از حق و عدالت انحراف نجوید، خدا پیکر او را بر آتش دوزخ حرام می‌سازد و به بهشت پرتاوت می‌رسد. بار خدایا، ما را در برابر وسوسه شیطانهای گوناگون و دمدمه‌های آنها خودت یار و یاور باش. پروردگارا، ما را در رویارویی با هوای نفس و در پیکار در این میدان سرنوشت‌ساز و پرخطر، پیروز و سرفراز بدار. خداوند، به ما اندیشه‌ای بلند، جانی روشن، دلی بیدار و آگاه، بینشی ژرف، وجدانی آزاد از انواع بندها و زنجیرهای خرافه و اسارت و واپسگرایی، بیان و قلمی ستم‌ستیز و آزادمنش، همتی والا، اراده‌ای پولادین و کارنامه‌ای پرافتخار و ۱. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۲. ۲. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۳. (صفحه ۵۴۵) فرجامی خوش ارزانی بدار. (۱) ۱. نگارنده. (صفحه ۵۴۶)

۱۱۸. آیه (یوسف و موقعیت جدید)

اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِضُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (مصر) گفت: او (یوسف) را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود گردانم، هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد (ملک به عقل و درایت او پی برد) و گفت: تو امروز نزد ما منزلت عالی داری و مورد اعتماد هستی. (۵۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نماینده ویژه «ملک» در حالی که حامل پیام گرم او بود، وارد زندان شد و به دیدار یوسف شتافت، سلام و درود او را به یوسف ابلاغ کرد و اظهار داشت که او علاقه شدیدی به تو پیدا کرده است و به درخواستی که داشتی، دایر به تحقیق و جستجو از زنان مصر در مورد تو، جامه عمل پوشانیده و همگی با کمال صراحت به پاکی و بی‌گناهی گواهی داده‌اند. اکنون دیگر مجال درنگ

نیست، برخیز تا نزد او برویم. یوسف به نزد ملک آمد و با او به گفتگو نشست، «هنگامی که ملک با وی گفتگو کرد و سخنان پر مغز و پر مایه یوسف را که از علم و هوش و درایت فوق العاده‌ای حکایت می‌کرد شنید، بیش از پیش شیفته و دل‌باخته او شد و گفت: تو امروز نزد ما دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع هستی و مورد اعتماد و وثوق ما خواهی بود»

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

اِسْتِخْلَاص: خالص گردانیدن و ویژه و خاص ساختن؛ و منظور شاه این بود که یوسف را مشاور و معاون ویژه خود سازد. مَکین: انسان بلند مرتبه و پر اقتداری که به وسیله آن مقام و اقتدار بتواند بر نامه‌های خویش را پیش برد و هدف خود را تحقق بخشد. در آیات ۵۴ تا ۵۷ فراز دیگری از سرگذشت قهرمان زیباترین داستانها به تابلو می‌رود و اینگونه آغاز می‌گردد. (صفحه ۵۴۷) وَقَالَ الْمَلِكُ اَتْتُونِي بِهٖ اَسْتِخْلِصُهٗ لِنَفْسِي و شاه، هنگامی که بر دانش و بینش گسترده و ژرف یوسف و پاکدامنی و پروای او آگاهی یافت، به نزدیکانش گفت: او را نزد من بیاورید تا وی را معاون و مشاور خاص خود گردانم و در تدبیر امور و تنظیم شئون و تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز از او نظر بخواهم و کشور را با نظر او اداره کنم. فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَمَدِيْنَا مَكِيْنٌ اَمِيْنٌ. پس هنگامی که یوسف را نزدش آوردند و با او به گفتگو پرداخت و از نزدیک به درایت و هوشمندی و راستگویی و امانتداری‌اش واقف شد، به او گفت: هان ای یوسف! تو امروز نزد ما بلندمرتبه و درستکاری؛ چرا که هم خردمندی و هوش سرشار و دانش و بینش بسیار بر ما آشکار شده و هم پاکدامنی و امانتداری‌ات. «ابن عتّاس» می‌گوید: منظور شاه این بود که: از امروز تو را فرمانروای کشور و ملت ساختم و قدرت و اختیارت را، به سان خود قرار دادم و تو در اداره حکومت و جامعه مورد اعتماد من هستی. «کلبی» در این مورد آورده است که: سرانجام فرستاده شاه در زندان نزد یوسف آمد و گفت: سرورم! برخیز که پادشاه تو را خواسته است. اینک وقت آن است که جامه‌های زندان را درآورده و جامه دیگر بپوشی و برای دیدار آماده گردی. یوسف برخاست و پس از شستشوی خود جامه‌ای برازنده پوشید و به دیدار شاه آمد. او در آن هنگام جوانی شکوهمند و بسیار زیبا و پر معنویت و پرمحتوا بود و سی بهار از زندگی را پشت سر داشت. او وارد کاخ شد و هنگامی که چشم شاه به او افتاد و او را جوانی برازنده و پرشکوه دید، گفت: هان پسر من! تو خواب عجیب مرا که ساحران و کاهنان و سیاستمداران، همه در آن فرو ماندند تعبیر کردی؟ یوسف گفت: آری! و برای بار دوم شاه خواب خویش را برای او باز گفت و آن حضرت نیز پیام آن خواب و تعبیرش از آینده پر فراز و نشیب را برای او بیان فرمود. (صفحه ۵۴۸)

دعا برای زندانیان

در روایت است که وقتی یوسف از زندان آزاد گردید، برای زندانیان دعا کرد و فرمود: «اللّٰهُمَّ اَعْطِفْ عَلَيْهِمْ بِقُلُوْبِ الْاَعْخِيَارِ، وَلَا تَعُمَّ عَلَيْهِمُ الْاَعْخِيَارَ.» (۱) بار خدایا قلب خوبان و شایستگان را بر آنان مهربان ساز و اخبار و گزارش‌های رویدادها را از آنان پوشیده مدار. تو گویی بر اثر این دعای خالصانه است که در همه جا، زندانیان پیش از دیگران از رویدادهای شهر و دیار خود آگاه می‌گردند. و نیز آن بزرگوار بر سر در زندان نوشت: «هَذَا قُبُوْرُ الْاَعْحِيَاءِ وَ بَيْتُ الْاَعْخِيَارِ وَ تَجْرِبَةُ الْاَعْضِدْقَاءِ وَ شَمَاتَةُ الْاَعْغْدَاءِ.» (۲) اینجا گورستان زندگان، سرای غم‌ها و رنج‌ها، وسیله آزمون و شناخت دوستان راستین و سرزنشگاه دشمنان است. و نیز «وَهَب» آورده است که: آن حضرت هنگامی که به در کاخ فرمانروای مصر رسید، گفت: پروردگرم مرا بسنده است و از آفریدگان خود بی‌نیازم ساخته و مرا کفایت می‌کند، آن گاه افزود: «عَزَّ جَارُهُ وَ حِلَّ ثَنَاؤُهُ وَ لَا اِلٰهَ غَيْرُهُ.» (۳) راستی که پناهنده به خدا،

شکست‌ناپذیر و عزیز می‌گردد و ستایش و ثنای او والاست و هیچ‌خدایی جز او نیست. و هنگامی که به در سالن کاخ رسید، گفت: بارخدا! من به جای نیکی و خوبی او، خیر و خوبی تو را می‌خواهم و از شرارت او و دیگر آفریدگانت به تو پناه می‌جویم. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ بِخَيْرِكَ مِنْ خَيْرِهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ غَيْرِهِ». (۴) پس از ورود به سالن، به زبان عربی سلام گفت. شاه پرسید: این چه زبان و فرهنگی است؟ پاسخ داد: این زبان عموم اسماعیل است و آن گاه به زبان عبری در حق او دعا کرد. شاه پرسید: این دیگر چه زبانی است؟ پاسخ داد: زبان پدران و نیاکانم. ۱. معالِم التَّنزیل، بَعُو، ج ۳، ص ۲۹۳ ۲۹۲؛ قِصَصُ الْأَنْبِيَاءِ، ثَعَلْبِي، ص ۱۲۶. ۲. معالِم التَّنزیل، بَعُو، ج ۳، ص ۲۹۳ ۲۹۲؛ قِصَصُ الْأَنْبِيَاءِ، ثَعَلْبِي، ص ۱۲۶. ۳. همان مدرک. ۴. همان مدرک. (صفحه ۵۴۹) «وَهَب» در این مورد می‌افزاید: فرمانروای مصر به ده‌ها زبان سخن می‌گفت، اما به هنگام ملاقات با یوسف به هر لغت و فرهنگ و زبانی سخن گفت، یوسف به همان زبان جوابش را داد و این موضوع او را شگفت‌زده ساخت! آن گاه رو به یوسف کرد و از او خواست تا خواب خود را از زبان یوسف بشنود و یوسف چنین گفت: هان ای فرمانروای مصر، تو آن شب در خواب دیدی که هفت گاو فربه - که سپید‌رنگ و دارای موهایی پر زرق و برق و مرتب بودند - از ساحل نیل پدیدار شدند. از پستان آنها شیر می‌ریخت و همانگونه که تو محو تماشای زیبایی آنها بودی، به ناگاه آب نیل فرو رفت و خشکی در آن پدیدار شد و از میان گل و لای آن، هفت گاو لاغر با موهای ژولیده و شکم‌هایی بر پشت چسبیده - که نه پستانی داشتند و نه شیری - سر بر آوردند، آنها دارای نیش‌ها و دندان‌ها و دست‌هایی به سان سگ‌ها و خرطومی به سان خرطوم درندگان بودند. آنها خود را به گاوهای سفید و فربه رساندند و همانند درندگان بر آنها یورش برده و با دریدن و پاره کردن و شکستن پوست و گوشت و استخوان آن‌ها، مغزشان را خوردند. درست در این شرایط بود که به ناگاه در برابر دیدگانت هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک و تیره پدیدار گردید که در کنار هم روییده و ریشه‌های آنها در میان آب و گل فرو رفته بود. تو با دیدن آنها به این اندیشه رفتی که چگونه این خوشه‌های سبز و پراوت با آن خوشه‌های تیره و خشک در کنار هم و در یک رویشگاه روییده و ریشه همه آنها در یک آب است، که به ناگاه بادی وزیدن گرفت و کاه و پوشال آن خوشه‌های خشک و تیره را به خوشه‌های سبز و پراوت زد و همانها سبب شعله‌ور شدن خوشه‌های سبز گردید و همه را سوزانید و آن گاه بود که تو وحشت‌زده از خواب بیدار شدی! شاه گفت: به خدای سوگند خواب من گرچه بسیار شگفت‌انگیز بود، اما آنچه از زبان تو شنیدم بهت‌آورتر است. اینک راه رویارویی با رویدادها را بگو و بر نامهات را بیان کن! (صفحه ۵۵۰)

برنامه اقتصادی یوسف برای نجات کشور و ملت

یوسف فرمود: برنامه من این است که در سال‌های پربرکت و پر نعمت آینده، باید انبارها و سیلوهای بزرگ ساخته شود و بخش کشاورزی تا سر حد امکان فعال گردد و تمام زمین‌های قابل کشت زیر کشت رود؛ مواد غذایی گوناگون گردآوری گردد و محصولات زراعی به ویژه دانه‌ها با همان غلاف‌ها و خوشه‌ها و ساقه‌ها، در انبارهای مناسب برای تغذیه مردم و دام‌ها نگاهداری گردد و به مردم دستور داده شود تا به اندازه یک پنجم از دانه‌ها و مواد غذایی را مصرف و بقیه آن را پس‌انداز کنند و به انبارها بسپارند. تنها در پرتو یک جهاد ملی و تلاش خستگی‌ناپذیر اقتصادی و زراعی و با داشتن برنامه درست است که می‌توان برای سال‌های قحطی و خشکسالی نیازهای غذایی مردم مصر و اطراف آن را فراهم ساخت و آن گاه است که در اوج فشار و گرفتاری مردم، می‌توان با تأمین نیازهای اقتصادی و غذایی آنان ثمره این تلاش طاقت‌فرسا و این کوشش همگانی و این سرمایه‌گذاری بزرگ را بازیافت و گنجی عظیم فراهم آورد و بدین وسیله کشور و ملت را از فاجعه‌ای که در پیش است به سلامت عبور داد. (صفحه ۵۵۱)

۱۱۹. آیه (یوسف خزانهدار کشور مصر می‌شود)**اشاره**

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (یوسف) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم. (۵۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه**اشاره**

یوسف می‌دانست یک ریشه مهم نابسامانی‌های آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادیش نهفته است، اکنون که آنها به حکم اجبار به سراغ او آمده‌اند، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد، از تبعیض‌ها تا آن جا که قدرت دارد بکاهد، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد. مخصوصاً مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیت بود، زیر نظر بگیرد و با توجه به این که سال‌های فراوانی و سپس سال‌های خشکی در پیش است، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند و در مصرف فرآورده‌های کشاورزی تا سر حد جیره‌بندی، صرفه‌جویی کند و آنها را برای سال‌های قحطی ذخیره نماید، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزاندهای مصر کند. آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ همین سوره که تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد، دلیل بر این است که او سرانجام به جای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد، هر چند آیه ۸۸ که می‌گوید: برادران به او گفتند: «یا ایها العزیز»، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجاً طی کرده باشد، نخست به مقام خزانهداری و بعد نخست وزیری و بعد به جای ملک، نشسته باشد.

چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟

نخستین چیزی که در رابطه با آیات فوق جلب توجه می‌کند این است که چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد، خزانهداری یا نخست وزیری یکی از طاغوت‌های (صفحه ۵۵۲) زمان را پذیرد و با او همکاری کند؟ پاسخ این سؤال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است، او به عنوان یکی انسان «حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (امین و آگاه) عهده‌دار این منصب شد، تا بیت‌المال را که مال مردم بود به نفع آنها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کار گیرد، مخصوصاً حق مستضعفان را که در غالب جامعه‌ها پایمال می‌گردد به آنها برساند. در «فقه» در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این بحث به طور گسترده آمده است که قبول پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می‌گردد، این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیان‌های حاصل از تقویت دستگاه باشد. در روایات متعددی نیز می‌خوانیم که ائمه اهلیت علیهم‌السلام به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقطین که از یاران امام کاظم بود و وزارت فرعون زمان خود هارون الرشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه‌ای را می‌دادند.

اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت

گرچه ما هرگز موافق مکتب‌های یک بعدی که همه چیز را در بعد اقتصادی خلاصه می‌کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته‌اند نیستیم، ولی با این حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی‌توان از نظر دور داشت، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می‌کند، چرا که یوسف از میان تمام پست‌ها انگشت روی خزانهداری گذاشت، زیرا می‌دانست هرگاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانی‌های کشور باستانی مصر، سامان خواهد یافت و از طریق عدالت اقتصادی می‌تواند سازمان‌های دیگر را کنترل کند. در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده‌ای به این موضوع داده شده است، از جمله در حدیث معروف علی یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی مردم (قَوَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا) مسائل اقتصادی قرار داده شده است، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است. (صفحه ۵۵۳)

تعهد و تخصص دو رکن اساسی مدیریت است

تعبیر یوسف که می‌گوید: «أَنْتِي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است و نشان می‌دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست، بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است، چرا که «علیم» را در کنار «حَفِيظٌ» قرار داده است و ما بسیار دیده‌ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است. با این تعلیمات روشن اسلامی نمی‌دانیم چرا بعضی مسلمانان به مسأله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی‌دهند و حداکثر کشش فکر آنها در شرایط واگذاری پست‌ها، همان مسأله امانت و پاکی است با این که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی در دوران حکومتشان نشان می‌دهد، آنها به مسأله آگاهی و مدیریت همانند امانت و درستکاری اهمیت می‌دادند.

مدح خویش یا معرفی خویش

بدون شک تعریف خویش کردن کار ناپسندی است، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست، گاهی شرایط ایجاب می‌کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه‌های وجودش استفاده کنند و به صورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند. در آیه فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانهداری مصر خود را با جمله «حَفِيظٌ عَلِيمٌ» ستود، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد. لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستایی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود: «نَعَمْ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ يُوسُفَ إِجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ وَقَوْلَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ: آری هنگامی که ناچار شود مانعی ندارد، آیا نشنیده‌ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم و همچنین گفتار بنده صالح (صفحه ۵۵۴) خدا (هود) من برای شما خیرخواه و امینم». (۱) و از اینجا روشن می‌شود این که در خطبه «ششقیه» و بعضی دیگر از خطبه‌های نهج البلاغه علی به مدح خویشتن می‌پردازد و خود را محور آسیای خلافت می‌شمرد، که همای بلند پرواز اندیشه‌ها به اوج فکر و مقام او نمی‌رسد و سیل علوم و دانش‌ها از کوهسار وجودش سرازیر می‌شود و امثال این تعریف‌ها همه برای این است که مردم ناآگاه و بی‌خبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

فرمانروای مصر پس از شنیدن سخنان راهگشای یوسف، گفت: این کار بزرگ و طرح عظیم و برنامه‌ریزی دقیق و اجرای آن را چه کسی تضمین می‌کند؟ و چه کسی می‌تواند کشاورزی کشور را احیا کند و شکوفا سازد و با گردآوری محصولات زراعی و انبار سازی و نگاهداری و فروش به جا و شایسته آنها، تدبیر درست امور و تنظیم برانزده شئون را به عهده گیرد؟ درست در اینجا بود که یوسف به پا خاست و گفت من و آن گاه افزود: قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ اَيْنَكَ که چنین است برای نجات کشور و جامعه از خطر سهمگینی که در راه است، شما مرا به اداره خزانه‌ها و گنجینه‌های ملی این سرزمین برگزین و تدبیر کارها را به من واگذار تا من به خواست خدا این برنامه را به اجرا درآورم. اِنِّي خَفِيْظٌ عَلِيْمٌ. چرا که من نگهدارنده‌ای توانا و دانا هستم. به باور گروهی از جمله «قَتَادَه» و «جُبَّائِي» منظور این است که: من، هم از ثروت و امکانات مردم درست نگهداری می‌کنم و هم می‌دانم که آن را در چه راهی هزینه نموده و در کجا سرمایه‌گذاری کنم و به چه کسی از آن بدهم و از چه کسی دریغ دارم. ****۱- «نورالثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۳۳. (صفحه ۵۵۵) اما به باور «وَهَب» منظور این است که: من نویسنده‌ای دقیق و حسابداری دانا و امین هستم. از دیدگاه «کَلْبِي» منظور این است که: من حساب سال‌های قحطی و خشکسالی را درست نگاه داشته و به هنگامه نیاز مردم و کمک به آنها دانا هستم. و از دیدگاه «سُدِي» منظور این است که: من به حساب‌داری‌ها و امکانات ملی، امین و نگهدارنده و به زبان‌های گوناگون مردم که برای تهیه مواد غذایی از هر سو به مصر سرازیر خواهند شد، دانا و توانا هستم. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که برای هر انسانی رواست که خویشتن را در جایی که او را نمی‌شناسند، وصف کند و نقاط قوت و توانمندی‌ها و کارآیی‌های خویش را باز گوید و این کار نه نکوهیده است و نه، با آیه شریفه‌ای که از خودستایی نهی می‌کند و هشدار می‌دهد (۱) ناسازگار می‌باشد؛ چرا که یوسف خود را به شاه معرفی کرد و از توانایی و امانتداری خویش سخن گفت و از او خواست تا وی را به اداره امور جامعه و آبادانی و عمران شهرها منصوب کند. پس از پیشنهاد یوسف، فرمانروای مصر به او گفت: چه کسی از شما برای تدبیر امور زیننده‌تر و سزاوارتر است؟ و آن گاه کار اداره کشور را به او سپرد. به باور پاره‌ای فرمانروای مصر پس از شناخت یوسف و آگاهی از کارآیی و امانت او، اداره کشور را به او سپرد و عزیز مصر را بر کنار ساخت و خود به استراحت پرداخت. اما به باور پاره‌ای دیگر عزیز مصر بر کنار نشد، بلکه خود، همان روزها از دنیا رفت و قدرت و امکانات کشور و اداره امور مردم به یوسف واگذار گردید. برخی بر آنند که: پس از مرگ عزیز مصر، شاه، همسر او را به عقد یوسف درآورد و هنگامی که یوسف نزد او رفت، وی را دوشیزه یافت و به او گفت: آیا این راه، بهتر از آن نبود که تو در اندیشه‌اش بودی؟ و خدا از آن زن، دو پسر به یوسف داد که نام ۱. سوره نَجْم، آیه ۳۲. (صفحه ۵۵۶) آنان را «افرائیم» و «میشا» نهاد. پاره‌ای آورده‌اند که: روزی یوسف به همراه گروهی از یاران، باشکوه وصف ناپذیری از راهی می‌گذشت که آن زن یوسف را دید و گریست و آن گاه گفت: ستایش از آن خدایی است که فرمانروایان را به کیفر گناه و نافرمانی و خشونت و خودکامگی، از تخت قدرت پایین می‌کشد و به ذلت و خفت می‌نشانند و بردگان و بندگان را به پاداش فرمانبرداری و کردار شایسته و عادلانه به اوج اقتدار می‌رساند. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوْكَ بِالْمَعْصِيَةِ عَبِيْدًا و الْعَبِيْدَ بِالطَّاعِيَةِ مُلُوْكَاً. یوسف با شنیدن این سخن ارزشمند از آن زن، دستور داد او را به خانه بردند و اداره امور او را - به سان خانواده خویش - به عهده گرفت، اما با او ازدواج نکرد. در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است که: عزیز مصر در همان سال‌های قحطی و خشکسالی از دنیا رفت و همسرش نیز کارش به فقر و گدایی کشید. به او گفتند خوب است سر راه یوسف قرار گیری و از او کمک بخواهی، گفت: من از او شرم می‌کنم و هرگز نمی‌توانم با او رو به‌رو شوم. سرانجام روزی سر راه یوسف نشست و هنگامی که آن حضرت در میان یاران به آنجا رسید، زلیخا برخاست و گفت: پاک و منزّه است آن خدایی که شاهان و زورمداران را به کیفر نافرمانی و گناه و عدم رعایت حقوق مردم به ذلت و حقارت و بردگی می‌کشد و ستمدیدگان و بردگان را به پاداش فرمانبرداری و انجام کارهای شایسته و رعایت حقوق مردم به اوج شکوه و اقتدار می‌رساند. سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْمُلُوْكَ بِالْمَعْصِيَةِ عَبِيْدًا، و الْعَبِيْدَ بِالطَّاعِيَةِ مُلُوْكَاً. یوسف با شنیدن صدای او، گفت: آیا تو همان بانوی کاخ هستی؟ او، آهی سرد از دل بر کشید و

گفت: آری، این منم که به کیفر گناه به این روز افتاده‌ام. یوسف پرسید: آیا هم اکنون نیز به من علاقه‌مندی؟ گفت: اینک که پیر و گرفتار شده‌ام مسخره‌ام می‌کنی؟ یوسف فرمود: هرگز! و آن گاه دستور داد تا او را به خانه بردند و به او گفت: آیا به یاد داری که در مورد من چه ناروا و بیدادگرانه رفتار کردی؟ پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا، مرا سرزنش نکن که به دردی گرفتار بودم که (صفحه ۵۵۷) کسی به سان من گرفتار نبود. یوسف گفت: چگونه؟ گفت: من از یک سو زیباترین و ثروتمندترین زن این کشور بودم و از دگر سو همسری داشتم که دچار ناتوانی کامل جنسی بود و از طرف سوم در عشق تو سراپای وجودم شعله‌ور شده بود و می‌سوخت، امّا تو نیز به گونه‌ای پاکدامن و پارسا بودی که هرگز چشم به روی من ننگشودی. پرسید: اینک خواسته‌ات چیست؟ گفت: خواسته‌ام این است که از خدا بخواهی جوانی و طراوتم را به من باز گرداند. یوسف خواسته او را از بارگاه خدا خواست و آن گاه او را که به صورت دوشیزه‌ای شده بود به همسری خویش برگرفت. «ابن عباس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: خدا، مهرش را بر برادرم یوسف بیاراند، اگر او به فرمانروای مصر نمی‌گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار... همان ساعت او، وی را به حکومت مصر بر می‌گزید، امّا همان درخواست سبب شد که یک سال واگذاری حکومت به او را به تأخیر افکند. (صفحه ۵۵۸)

۱۲۰. «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ ...»

آیه

«وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

ترجمه

و اینگونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که هر گونه می‌خواست در آن منزل می‌گزید (و تصرف می‌کرد) ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. (۵۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این که چگونه، سلطان جبار مصر به چنین کاری تن در داد، در حالی که می‌دانست یوسف در مسیر خود کامگی و ظلم و ستم و استثمار و استعمار او گام بر نمی‌دارد، بلکه به عکس مزاحم مظلّم او است. پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته چندان مشکل نیست و آن این که گاهی بحران‌های اجتماعی و اقتصادی چنان است که پایه‌های حکومت خودکامگان را از اساس می‌لرزاند، آن چنان که همه چیز خود را در خطر می‌بینند، در اینگونه موارد برای رهایی خویشتن از مهلکه حتی حاضرند از یک مدیریت عادلانه مردمی استقبال کنند، تا خود را نجات دهند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

تَبَوُّؤُا: فراهم ساختن جایگاه برای بازگشت به آن. «ابن عباس» می‌گوید: یوسف یک سال میهمان پادشاه مصر بود و پس از آن، شاه او را خواست و تاج خود را بر سر وی نهاد و کمربند ویژه‌اش را بر کمر او بست و دستور داد تختی از طلا و آراسته به مروارید و یاقوت برای او قرار دهند و سایبانی از دیا بر فراز سرش برافراشته دارند و آن گاه از آن حضرت تقاضا کرد تا با شکوه و عظمت بر مردم ظاهر گردد و آغاز فرمانروایی خویش را اعلان کند. آن حضرت با سیمایی درخشان و چهره‌ای چون ماه، که هر تماشاگری را

خیره می‌ساخت، پدیدار شد و بر تخت قدرت تکیه زد. سیاستمداران و مسئولان کشوری و (صفحه ۵۵۹) نظامی در برابرش خضوع کردند و بدین سان او زمام امور جامعه و کشور را به کف گرفت و عدل و داد را در میان مردم برقرار ساخت و به گونه‌ای محبوب و مطلوب و مورد احترام همگان گردید که زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان، آگاهانه و آزادانه او را دوست می‌داشتند و از حکومت عادلانه و انسانی‌اش - که امتیت و آزادی و رفاه و آسایش و سعادت و سلامت جسم و جان و فکر و روان را برای مردم به ارمغان آورده بود - خشنود و شادمان بودند و همین مفهوم آیه مبارکه است که می‌فرماید: وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ و اینگونه به سان نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته بودیم نعمت قدرت و فرمانروایی عادلانه بر آن سرزمین را نیز به او ارزانی داشتیم که به هر صورتی که می‌خواست کارهای آن را تدبیر می‌کرد و در هر کجا اراده می‌نمود، فرود می‌آمد. نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ ما مهر و رحمت خویش را به هر کس که بخواهیم و او را شایسته بدانیم، می‌رسانیم و او را به نعمت‌های مادی و معنوی و دینی و دنیوی گرامی می‌داریم. وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. و ما پاداش نیکوکاران و فرمانبرداران را ضایع نمی‌سازیم. «ابن عباس» بر آن است که: و ما پاداش شکیبایان را ضایع نمی‌سازیم. گروهی از جمله «مجاهد» آورده‌اند که: یوسف، فرمانروای مصر را به توحید‌گرایی و ایمان به خدا دعوت کرد و او ایمان آورد و از پی او نیز بسیاری ایمان آوردند و پیروی یوسف را برگزیدند و این شکوه و عظمت و رسالت و ارزانی شدن نعمت‌های گران به او پاداش دنیای او بود. (صفحه ۵۶۰)

۱۲۱. آیه (پاداش برتر)

اشاره

وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ و پاداش آخرت برای آنها که ایمان آورده‌اند و پرهیزکارند بهتر است. (۵۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه بسیاری از مردم نیکوکار در همین جهان به پاداش مادی خود می‌رسند، همانگونه که یوسف نتیجه پاکدامنی و شکیبایی و پارسایی و تقوای خویش را در همین دنیا گرفت، که اگر آلوده بود هرگز به چنین مقامی نمی‌رسید. ولی این سخن به آن معنی نیست که همه کس باید چنین انتظاری را داشته باشند و اگر به پاداش‌های مادی نرسند گمان کنند به آنها ظلم و ستمی شده، چرا که پاداش اصلی، پاداشی است که در زندگی آینده انسان، در انتظار او است و شاید برای رفع همین اشتباه و دفع همین توهم است که قرآن در آیه فوق بعد از ذکر پاداش دنیوی یوسف اضافه می‌کند: «وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ: پاداش آخرت برای آنان که ایمان دارند و تقوی پیشه کرده‌اند برتر است».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

در آیه مورد بحث می‌فرماید: و پاداش سرای آخرت برای کسانی که ایمان به خدا آورده و پروا پیشه می‌سازند بهتر است؛ چرا که پاداش آخرت از هر ناخالصی و آلودگی پاک و ماندگار است. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که خدا در روز رستاخیز پاداش و مقامی بهتر و والاتر از شکوه و اقتداری که در دنیا به او داد، به وی ارزانی می‌دارد.

۱ چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست فرمانروایی کرد؟

با توجه به این که فرمانروای مصر و درباریانش مردمی بیدادگر و کفرگرا بودند، (صفحه ۵۶۱) چگونه یوسف دعوت آنان را پذیرفت و به یاری آنان شتافت و افزون بر آن از آنان درخواست فرمانروایی نمود؟ * پاسخ؟ ۱ از آن جایی که یوسف، پیامبر برگزیده خدا بود و خدا با ارزانی داشتن مقام والای رسالت و امامت به او، وی را به برقراری عدل و داد مأمور ساخته بود و او می‌دانست که به وسیله به کف گرفتن قدرت و امکانات می‌تواند مردم را به ارزش‌ها و کارهای شایسته فراخواند و از گناه و زشتی باز دارد و حقوق پایمال شده و جا به جا شده ستمدیدگان را به جای خود برساند، از این رو چنین درخواستی از فرمانروای مصر نمود. باین بیان این درخواست و پذیرش مسئولیت، گامی در راه تحقق بخشیدن به فرمان خدا و وسیله اجرای دستورات او و در خدمت حق و عدالت بود. ۲ و نیز می‌دانست که بدین وسیله افزون بر هدایت و ارشاد مردم به سوی ایمان و انجام کارهای شایسته، می‌تواند پدر و مادر و برادران و نزدیکان خویش را نیز دیدار کند و رنج فراق را از دل آنان بزدايد و آرامش خاطر آنان و خویشتن را فراهم آورد. با این بیان دوّمین دلیل کار او زدودن آثار بیداد و رنج و محرومیت از خود و خاندانش بود که هنوز آنان را رنج می‌داد. ۳ دیگر این که اگر آیه مورد بحث و آیات گذشته را به دقت بنگریم، این نکته دریافت می‌گردد که قدرت و امکانات و فرمانروایی پر شکوهی که به او ارزانی گردید، درست است که به ظاهر از سوی مردم و به درخواست او صورت پذیرفت، اما در حقیقت از جانب خدا بود و این آفریدگار هستی بود که گام به گام در پرتو فضل و مهر خویش او را به آن شکوه و عظمت رسانید.

۲ آیا پذیرش پست از سوی استبدادگران رواست؟

از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که پذیرش پست قضاوت در یک رژیم استبدادی و از سوی فرمانروایی خودکامه در صورتی که انسان بتواند بدان وسیله مقررات و احکام عادلانه دین را به پا دارد و از پایمال شدن حقوق و آزادی (صفحه ۵۶۲) مردم جلوگیری نماید، کاری رواست؟ از هشتمین امام نور در مورد کار بزرگ یوسف آورده‌اند که فرمود: یوسف پس از به کف گرفتن مسئولیت خزانه‌داری و اداره امور اقتصادی جامعه، نخست گامی بلند در عمران و سازندگی و احیای کشاورزی آن کشور در هفت سال نخست برداشت، به گونه‌ای که افزون بر رونق اقتصادی و شکوفایی کشاورزی، صدها انبار بزرگ ساخت و با گردآوری دانه‌ها و مواد غذایی ماندنی با تدابیر فنی و علمی همه انبارها را آکنده از مواد حیاتی برای دوران خشکسالی و قحطی ساخت. به همین جهت در مرحله دوّم با آغاز آن سال‌های سخت با اداره شایسته امور، تأمین نیازهای غذایی مردم را با تدبیری شگرف تضمین کرد و به گونه‌ای عمل کرد که در آن سال‌های مرگبار نیاز غذایی مصر و اطراف آن را پاسخ گفت و همه را با بهایی عادلانه و گاه بصورت رایگان در اختیار آنان قرار داد. این تدبیر به این صورت بود که در سال نخست با فروش مواد غذایی، آنچه درهم و دینار در دست مردم بود، همه را به خزانه ملی سرازیر ساخت. در سال دوّم با فروش مواد غذایی در برابر زر و زیور و جواهرات، هر چه زینت و آلات در دست مردم بود، به خزانه کشور برگرداند. در سال سوّم مواد غذایی را در برابر واگذاری دام‌ها به دولت، در اختیار مردم قرار داد و بدین وسیله همه دام‌ها را به مالکیت ملی درآورد. در سال چهارم مواد مورد نیاز مردم قحطی‌زده را در برابر فروش بردگانشان به حکومت، به آنان فروخت و با این کار، همه بردگان را از دست مردم رها ساخت. در سال پنجم اعلان کرد که در برابر واگذاری خانه‌ها، باغ‌ها، مزرعه‌ها و مغازه‌ها و املاک، مواد مورد نیاز را تأمین خواهد کرد و مردم

همه را واگذار کردند. در سال ششم آب‌ها و نهرها و چشمه‌سارها را با مواد غذایی مبادله کردند. و در سال هفتم جانها و جسم‌ها را تقدیم یوسف کردند و گفتند: ما دیگر برای نجات خود از گرسنگی چیزی نداریم و خود را خانواده بزرگ تو می‌دانیم و آن حضرت همه را به رایگان اداره کرد و کران تا کران مصر از آب تا خاک و گیاه گرفته تا جاندار و انسان، همه به مالکیت یوسف درآمد و همه زبان به اعتراف گشودند که به (صفحه ۵۶۳) راستی خدا چنین قدرت شکوه بار و با معنویتی به هیچ کس ارزانی نداشته است، همانگونه که چنین تدبیر و فرزاندگی و کارایی و دانش به کسی جز یوسف نبخشیده است.

۳ بزرگی یوسف را نگر و عظمت وی را تماشا کن!

در آن شرایط بود که یوسف در اوج شکوه و اقتدار، نزد پادشاه آمد و گفت: در مورد آنچه خدا ارزانی داشته و شرایط مطلوب و موقعیتی که فراهم آمده چه نظری دارید؟ آیا مردم را همچنان در مالکیت دولت با همه امکانات کشور داشته باشم یا تدبیری به یادمانندی و درس‌آموز بگیرم که از تدبیر نخست ماندگارتر باشد؟ کدام‌یک؟ فرمانروای مصر که خود به حال استراحت بود و همه قدرت را در اختیار یوسف نهاده بود، گفت نظر، تنها نظر توست و بس. یوسف گفت: من در کاری که کرده‌ام و مسئولیتی که پذیرفته‌ام، از آغاز، هدفی جز اصلاح امور جامعه و هدایت و ارشاد مردم به سوی ارزش‌های آسمانی را نداشته‌ام و هرگز بر این اندیشه نبودم که آنان را از خطر قحطی و بلای گرسنگی و مرگ و اسارت نجات داده و خود بلای جانشان باشم و آنان را به بند کشم، نه، هرگز! تازه من کاره‌ای نبوده‌ام که کار به اینجا رسیده است، آنچه انجام شده، همه در پرتو لطف خدا انجام شده است؛ از این رو خدای یکتا را گواه می‌گیرم و تو را نیز شاهد قرار می‌دهم که من اینک همه مردم را آزاد نموده و هستی آنان را به خودشان می‌بخشم و قدرت و تاج و تخت تو را نیز اینک با یک شرط به خودت وامی‌گذارم؛ و آن این است که به سان سال‌های حکومت من بر اساس عدل و احسان حکومت کنی و حقوق، امنیت و آزادی آنان را پاس داری، همین برای من بسنده است. شاه گفت: برای من بسی مایه مباهات است که در راه تحقق بیشتر آرمانها و ادامه راه و رسم تو گام سپارم و کشور را آن گونه که مورد نظر توست اداره کنم؛ چرا که تو راهنمای ما، نجات‌بخش ما و دلیل و حجت ما هستی و اگر درایت و دانش و فرزاندگی و کارایی تو و لطف خدایت نبود، ما نابود شده بودیم. این زندگی و اقتدار ملی و (صفحه ۵۶۴) شکوه و عظمت، همه از برکت تو و خدای توست. از این رو من نیز از ژرفای جان و با همه وجود گواهی می‌کنم که خدایی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست و تو پیام‌آور او هستی و از سوی خود و مردم مصر عاجزانه تقاضا می‌کنم که همچنان اداره کشور را در دست داشته باشی که تو به راستی نگهبان و امانتدار و فرزانه روزگاری. آورده‌اند که: یوسف در همه آن سال‌های سخت، یک بار غذای سیر نخورد و زمانی که به او گفتند: هان ای سالار مردم! تو همه را سیر می‌کنی، اما خود گرسنه سر بر بالش می‌گذاری؟ تَجُوعٌ وَبَيْدِكَ خَزَائِنُ الْأَرْضِ؟ پاسخ داد: أَخَافُ أَنْ أَشْبَعَ فَأَنْسِيَ الْجِيعَ مِنْ أَنْ مَيِّتَ تَرَسَمُ كَمَا تَرَسَمُ الْغُرَسَانِ الْآخَرُونَ! خدایا، خدا را، بگذارید همین گونه که هستم باشم؛ چرا که می‌ترسم گرسنگان را فراموش کنم و خدایا که چنین مباد. راستی که شکوه و بزرگی واقعی را نگر و عظمت وصف‌ناپذیر را تماشا کن! (صفحه ۵۶۵)

۱۲۲. آیه (پیشنهاد تازه یوسف به برادران)

اشاره

وَ جَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، او آنها را شناخت، ولی آنها وی

را شناختند. (۵۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سرانجام همانگونه که پیش‌بینی می‌شد، هفت سال پی در پی وضع کشاورزی مصر بر اثر باران‌های پربرکت و وفور آب نیل کاملاً رضایت‌بخش بود و یوسف که همه خزائن مصر و امور اقتصادی آن را زیر نظر داشت دستور داد انبارها و مخازن کوچک و بزرگی بسازند به گونه‌ای که مواد غذایی را از فاسد شدن حفظ کنند و دستور داد مردم مقدار مورد نیاز خود را از محصول بردارند و بقیه را به حکومت بفروشند و به این ترتیب، انبارها و مخازن از آذوقه پر شد. این هفت سال پربرکت و وفور نعمت گذشت و قحطی و خشکسالی چهره عبوس خود را نشان داد و آن چنان آسمان بر زمین بخیل شد که زرع و نخیل لب تر نکردند و مردم از نظر آذوقه در مضیقه افتادند و چون می‌دانستند ذخایر فراوانی نزد حکومت است، مشکل خود را از این طریق حل می‌کردند و یوسف نیز تحت برنامه و نظم خاصی که توأم به آینده‌نگری بود غله به آنها می‌فروخت و نیازشان را به صورت عادلانه‌ای تأمین می‌کرد. این خشکسالی منحصر به سرزمین مصر نبود، به کشورهای اطراف نیز سرایت کرد و مردم فلسطین و سرزمین کنعان را که در شمال شرقی مصر قرار داشتند فرا گرفت و خاندان یعقوب که در این سرزمین زندگی می‌کردند نیز به مشکل کمبود آذوقه گرفتار شدند و به همین دلیل یعقوب تصمیم گرفت، فرزندان خود را به استثنای بنیامین، که به جای یوسف نزد پدر ماند راهی مصر کند. آنها با کاروانی که به مصر می‌رفت به سوی این سرزمین حرکت کردند و به گفته بعضی پس از ۱۸ روز راهپیمایی وارد مصر شدند. طبق تواریخ، افراد خارجی به هنگام ورود به مصر باید خود را معرفی می‌کردند تا مأمورین به اطلاع یوسف برسانند، هنگامی که مأمورین گزارش کاروان فلسطین را دادند، یوسف (صفحه ۵۶۶) در میان درخواست کنندگان غلات نام برادران خود را دید و آنها را شناخت و دستور داد، بدون آن که کسی بفهمد آنان برادر وی هستند احضار شوند و آن چنان که قرآن می‌گوید: «برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند او آنها را شناخت، ولی آنها را وی را نشناختند» (وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ). آنها حق داشتند یوسف را نشناسند، زیرا از یک سو سی تا چهل سال (از روزی که او را در چاه انداخته بودند تا روزی که به مصر آمدند) گذشته بود و از سویی دیگر، آنها هرگز چنین احتمالی را نمی‌دادند که برادرشان عزیز مصر شده باشد، حتی اگر شباهت او را با برادرشان می‌دیدند، حتماً حمل بر تصادف می‌کردند، از همه اینها گذشته طرز لباس و پوشش یوسف آن چنان با سابق تفاوت یافته بوده که شناختن او در لباس جدید، که لباس مصریان بود، کار آسانی نبود، اصلاً احتمال حیات یوسف پس از آن ماجرا در نظر آنها بسیار بعید بود. به هر حال آنها غله مورد نیاز خود را خریداری کردند و وجه آن را که پول یا کندر یا کفش یا سایر اجناسی بود که از کنعان با خود به مصر آورده بودند پرداختند. یوسف برادران را مورد لطف و محبت فراوان قرار داد و در گفتگو را با آنها باز کرد، برادران گفتند: «ما، ده برادر از فرزندان یعقوب هستیم و او نیز فرزند زاده ابراهیم است خلیل پیامبر بزرگ خدا است، اگر پدر ما را می‌شناختی احترام بیشتری می‌کردی، ما پدر پیری داریم که از پیامبران الهی است، ولی اندوه عمیقی سراسر وجود او را دربر گرفته». یوسف فوراً پرسید: «این همه اندوه چرا؟» گفتند: «او پسری داشت، که بسیار مورد علاقه‌اش بود و از نظر سن از ما کوچک‌تر بود، روزی همراه ما برای شکار و تفریح به صحرا آمد و ما از او غافل ماندیم و گرگ او را درید و از آن روز تاکنون پدر، برای او گریان و غمگین است. بعضی از مفسران چنین نقل کرده‌اند که عادت یوسف این بود که به هر کس یک بار شتر غله بیشتر نمی‌فروخت و چون برادران یوسف، ده نفر بودند، ده بار غله به آنها داد، آنها گفتند: «ما پدر پیری داریم و برادر کوچکی، که در وطن مانده‌اند، پدر به خاطر شدت اندوه نمی‌تواند مسافرت کند و برادر کوچک هم برای خدمت و انس، نزد او

مانده است، سهمیه‌ای هم برای آن دو به ما مرحمت کن». یوسف دستور داد دو بار (صفحه ۵۶۷) دیگر بر آن افزودند، سپس رو کرد به آنها و گفت: «من شما را افراد هوشمند و مؤدبی می‌بینم و این که می‌گویید پدرتان به برادر کوچک‌تر بسیار علاقمند است، معلوم می‌شود، او فرزند فوق العاده‌ای است و من مایل هستم در سفر آینده حتما او را ببینم. به علاوه مردم در اینجا سوءظن‌هایی نسبت به شما دارند، چرا که از یک کشور بیگانه‌اید برای رفع سوءظن هم که باشد در سفر آینده برادر کوچک را به عنوان نشانه همراه خود بیاورید».

چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد؟

نخستین سؤالی که در ارتباط با آیه فوق پیش می‌آید این است که چگونه یوسف خود را به برادران معرفی نکرد، تا زودتر او را بشناسند و به سوی پدر بازگردند و او را از غم و اندوه جانکاه فراق یوسف درآورند؟ این سؤال را می‌توان به صورت وسیع‌تری نیز عنوان کرد و آن این که هنگامی که برادران نزد یوسف آمدند، حداقل هشت سال از آزادی او از زندان گذشته بود، چرا که هفت سال دوران وفور نعمت را پشت سر گذاشته بود که به ذخیره مواد غذایی برای سال‌های قحطی مشغول بود و در سال هشتم که قحطی شروع شد یا بعد از آن برادرها برای تهیه غله به مصر آمدند، آیا لازم نبود که در این هشت سال، پیکی به کنعان بفرستند و پدر را از حال خود آگاه سازد و او را از آن غم بی‌پایان‌رهایی بخشد؟ بسیاری از مفسران مانند طبرسی در «مجمع البیان» و علامه طباطبایی در «المیزان» و قرطبی در تفسیر «الاحکام القرآن»، به پاسخ این سؤال پرداخته‌اند و جواب‌هایی ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد بهترین آنها این است که یوسف چنین اجازه‌ای را از طرف پروردگار نداشت، زیرا ماجرای فراق یوسف گذشته از جهات دیگر صححه آزمایش و میدان امتحانی بود، برای یعقوب و می‌بایست دوران این آزمایش به فرمان پروردگار به آخر برسد و قبل از آن خبر دادن را یوسف مجاز نبود. به علاوه اگر یوسف بلافاصله خود را به برادران معرفی می‌کرد، ممکن بود عکس‌العمل‌های نامطلوبی داشته باشد از جمله این که آنها چنان گرفتار وحشت حادثه شوند که دیگر به سوی او باز نگردند، به خاطر این که احتمال (صفحه ۵۶۸) می‌دادند یوسف انتقام گذشته را از آنها بگیرد. (صفحه ۵۶۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

برادران یوسف در مصر

یوسف، پس از فراز و نشیب‌های بسیاری که همه را در پرتو ایمان و اخلاص و پایداری و پاکدامنی پشت سر نهاد و همه جا و در همه میدان‌های آزمون، سرفراز و سربلند سر برآورد، سرانجام به فرمانروایی مصر رسید. سال‌های سخت قحطی از راه رسید و مردم از هر سو برای تهیه مواد غذایی به سوی او سرازیر شدند. خاندان یعقوب نیز که در کنعان و در همسایگی مصر می‌زیستند، از فشار قحطی و خشکسالی به ستوه آمده و به ناگزیر به چاره‌اندیشی پرداختند. یعقوب فرزندان خویش را گرد آورد و به آنان گفت: شنیده‌ام در همسایگی سرزمین ما مواد غذایی فراوان است و تدبیر امور اقتصادی آن کشور، در کف باکفایت جوانمردی کار آزموده و شایسته کردار و مردم دوست می‌باشد؛ شما اینک حرکت کنید و به نزد او بروید امید که به یاری خدا و خواست او به شما احسان کند و با دست پُر باز گردید. فرزندان یعقوب بار سفر بستند و به سوی مصر به راه افتادند و سرانجام بر یوسف وارد شدند. آیات ۵۸ تا ۶۲ این فراز از سرگذشت یوسف را به تابلو می‌برد: برادران یوسف که ده تن بودند و برادر مادری یوسف در میانشان نبود برای تهیه مواد غذایی به مصر آمدند و بر یوسف وارد شدند. یوسف در نخستین برخورد، آنان را شناخت، اما آنان وی

را نشناختند. «ابن عتیاس» در این مورد می‌گوید: دلیل نشناختن آنان این بود که از آن روز دردناکی که آنان یوسف را به چاه افکندند و رفتند، اینک چهل سال می‌گذشت و یوسف دیگر آن کودک خردسال نبود تا وی را بشناسند. افزون بر آن، آن حضرت در جامه فرمانروایی و بر اریکه اقتدار بود و آنان هرگز نمی‌اندیشیدند که این فرمانروای بزرگ و پر معنویت، همان کودک ستمدیده آن روز باشد. امّا یوسف در آن سال‌های قحطی انتظار آمدن آنان را داشت و در اندیشه شناسایی بود؛ از این رو با دیدنشان، آنان را شناخت و چون آنان را نگریست که با زبان عبری گفتگو می‌کنند، پرسید: شما (صفحه ۵۷۰) چه کسانی هستید و از کجا آمده‌اید؟ در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که: وقتی کارگزاران یوسف، به دستور وی موادّ مورد درخواست آنان را دادند، خودش از آنان پرسید: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما از مردم شام هستیم و بر اثر فشار قحطی و گرسنگی برای فراهم آوردن موادّ غذایی به اینجا آمده‌ایم. یوسف گفت: از کجا که جاسوس نباشید؟ گفتند: هرگز، به خدای سوگند ما همگی باهم برادریم و از خاندان بزرگ یعقوب و تیره و تبار ابراهیم خلیل هستیم که اگر شما پدر ما را می‌شناختی بسیار گرامی‌مان می‌داشتی؛ چرا که پدر ما پیامبر خدا و پیامبرزاده است و اینک در غم و اندوه فراق به سر می‌برد. یوسف پرسید: او در اندوه چیست؟ نکند اندوه او ثمره شوم نادانی و بی‌خردی شما باشد؟! گفتند: نه، هرگز، ما نه نادان هستیم و نه بی‌خرد و نه اندوه او به خاطر عملکرد نادرست ماست؛ بلکه او در فراق پسری محبوب و دوست داشتنی می‌سوزد که از ما کوچک‌تر بود و روزی که به همراه ما به صحرا آمد، گرگ بیابان او را درید و خورد. یوسف گفت: آیا همه شماها از یک پدر و مادر هستید؟ پاسخ دادند: نه، ما از یک پدر هستیم، امّا مادرانمان جداست. فرمود: پس چرا پدرتان شما ده تن را به اینجا گسیل داشته، امّا یکی از برادرانتان را نزد خود نگاه داشته است؟ گفتند: بدان دلیل که او برادر مادری همان پسر گمشده‌ای است که گرگ او را درید، اینک پدرمان به وسیله برادر کوچک او خود را دلداری می‌دهد. یوسف فرمود: آیا کسی هست که گفتارتان را گواهی کند؟ پاسخ دادند: شاه! ما اینک در کشور شما هستیم و در اینجا کسی ما را نمی‌شناسد تا گواه گفتارمان باشد. فرمود: اگر راست می‌گویید، در سفر آینده برادر کوچک خود را نزد من بیاورید تا گواه راستگویی شما باشد. گفتند: پدرمان از دوری او اندوهگین می‌گردد، امّا ما می‌کوشیم که چنین کنیم. (صفحه ۵۷۱) یوسف گفت: پس چیزی نزد ما گروگان بگذارید که او را بیاورید. و آنان پس از مشورت، قرعه زدند و یکی از میانشان که نامش «شَمْعُونُ» بود، برای ماندن برگزیده شد. (صفحه ۵۷۲)

۱۲۳. آیه (چرا یوسف از اموال بیت المال به برادران داد؟)

اشاره

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ اِنَّوْنِي بِاَخٍ لَّكُمْ مِنْ اَبْيَكُمْ اَلَا- تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ وَ اَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ وَ هُنَاكَ (يوسف) بارهای آن‌ها را آماده ساخت گفت: (دفعه آینده) آن برادری را که از پدر دارید نزد من آورید، آیا نمی‌بینید من حق پیمانانه را ادا می‌کنم و من بهترین میزبانانم؟ (۵۹/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که یوسف چگونه اموال بیت المال را بلا-عوض به برادران داد؟ این سؤال را از دو راه می‌توان پاسخ داد: نخست این که در بیت‌المال مصر حقی برای مستضعفان وجود داشته (و همیشه وجود دارد) و مرزهای کشورها نیز دخالتی در این حق نمی‌تواند داشته باشد، به همین دلیل یوسف از این حق در مورد برادران خویش که در آن هنگام مستضعف بودند استفاده کرد، همانگونه که در مورد سایر مستضعفان نیز استفاده می‌کرد، دیگر این که یوسف در آن پست حساسی که

داشت، شخصا دارای حقوقی بود و حداقل حقتش این بود که خود و عائله نیازمند خویش و کسانی همچون پدر و برادر را از نظر حداقل زندگی تأمین کند، بنابراین او از حق خویش در این بخشش و عطا استفاده کرد. (صفحه ۵۷۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

جهاز: به وسایل و اثاثیه و کالا گفته می‌شود که جهیزیه دختران نیز از همین باب است؛ و هنگامی که می‌گویند: «جَهَّزَ فُلَانًا»، منظور این است که: وسیله سفر او را فراهم ساخت. در ادامه سخن در این مورد اینک در این آیه می‌فرماید: «وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجِهَازِهِمْ قَالَ اِتُّونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ وَهنگامی که شتران آنان را به خوار و بار مورد نیازشان بار کرد، به آنان گفت: در سفر آینده برادر پدریتان، بنیامین، را به همراه خویش نزد من بیاورید. أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آيا نمی‌نگرید که من کیل و پیمان را به طور کامل می‌دهم و چیزی از حق مردم را کم نمی‌گذارم؟ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ. و من بهترین میزبان روزگارم. پاره‌ای واژه «الْمُنْزِلِينَ» را از ریشه «نَزَلَ»، که به مفهوم مواد غذایی و خوراکی و چیزی است که برای پذیرایی از میهمان آماده می‌شود، گرفته‌اند و پاره‌ای دیگر آن را از «مَنْزِل» که به مفهوم خانه و سرا می‌باشد می‌گیرند، که در این صورت منظور این است که من هر چیز و هر کاری را که ضیافت و میزبانی هم از آن جمله است به بهترین وجه ممکن انجام می‌دهم و در جای شایسته و بایسته‌اش قرار می‌دهم. (صفحه ۵۷۴)

۱۲۴. «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ ...»

آیه

«فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ»

ترجمه

و اگر او را نزد من نیاورید نه کیل (و پیمان‌های از غله) نزد من خواهید داشت و نه (اصلاً) نزدیک من شوید. (۶۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف می‌خواست به هر ترتیبی شده بنیامین را نزد خود آورد، گاهی از طریق تحبیب و گاهی از طریق تهدید وارد می‌شد، ضمناً از این تعبیرات روشن می‌شود که خرید و فروش غلات در مصر از طریق وزن نبود، بلکه به وسیله پیمان بود و نیز روشن می‌شود که یوسف از برادران خود و سایر میهمانها به عالی‌ترین وجهی پذیرایی می‌کرد و به تمام معنی مهمان‌نواز بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

و آن گاه به آنان هشدار جدی داد و فرمود: و اگر در سفر آینده خویش به مصر، او را نزد من نیاورید، دیگر نه حق دریافت مواد غذایی از ما خواهید داشت و نه این حق را که به شهر و دیار ما نزدیک شوید. (صفحه ۵۷۵)

۱۲۵. «قَالُوا سُرُودٌ عَنْهُ أَبَاهُ ...»

آیه

«قَالُوا سُرُودٌ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ»

ترجمه

گفتند: ما با پدرش گفتگو خواهیم کرد (و سعی می‌کنیم موافقتش را جلب نماییم) و ما این کار را خواهیم کرد. (۶۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «إِنَّا لَفَاعِلُونَ» نشان می‌دهد که آنها یقین داشتند، می‌توانند از این نظر در پدر نفوذ کنند و موافقتش را جلب نمایند که این چنین قاطعانه به عزیز مصر قول می‌دادند و باید چنین باشد، جایی که آنها توانستند یوسف را با اصرار و الحاح از دست پدر در آورند چگونه نمی‌توانند بنیامین را از او جدا سازند؟

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آنان در برابر هشدار جدی و حکیمانه یوسف جا خوردند و به ناگزیر به او عهد سپردند و گفتند: قَالُوا سَتَرَأُودُ عَنْهُ أَبَاهُ مَا بِهِ زُودَىٰ بِا ظِرَافَتِ وَ نَرْمَىٰ اُو رَا اَز پَدْرَش خَوَاهِمِ خَوَاسْتِ وَ تَلَاَشِ خَوَاهِمِ نَمُودِ كِه اُو رَا بِه هَمْرَاهِ مَا كَسِيلِ دَارِد. «ابن عباس» می‌گوید: منظور آنان این بود که: ما به نقشه و نیرنگی پیچیده دست می‌زنیم تا پدرش را راضی ساخته و او را به همراه خود بیاوریم. وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ. و بی‌گمان ما این کار را انجام خواهیم داد. در این مورد آورده‌اند که: یوسف برای گفتگو با آنان مترجمانی برگزیده بود تا آنان به راز وی پی نبرند و او را نشناسند؛ چرا که اگر یوسف را می‌شناختند از ترس کیفر کار و یا از فشار شرمندگی ممکن بود پدر را نافرمانی کنند و دیگر به سوی یوسف باز نگردند و یا رویداد تلخ دیگری از این راه پدید آید و رنجی بر رنج‌های خاندان یعقوب افزون گردد. (صفحه ۵۷۶)

۱۲۶. آیه (چرا یوسف پول را به برادران بازگرداند؟)

اشاره

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (سپس) به کارگزاران خود گفت: آن چه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در بارهایشان بگذارید شاید آن را پس از مراجعت به خانواده خویش بشناسند و شاید برگردند. (۶۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

چرا یوسف دستور داد وجهی را که برادران در مقابل غله پرداخته بودند در بارهای آنها بگذارند؟ از این سؤال نیز پاسخ‌های متعددی گفته شده از جمله: فخر رازی در تفسیرش ده پاسخ برای آن ذکر کرده است که بعضی نامناسب است، ولی خود آیات فوق پاسخ این سؤال را بیان کرده است، چرا که می‌گوید: «لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» هدف یوسف این بود که آنان پس از بازگشت به وطن آنها را در لابلای بارها ببینند و به کرامت و بزرگواری عزیز مصر (یوسف) بیش از پیش پی ببرند و همان سبب شود که بار دیگر به سوی او باز گردند و حتی برادر کوچک خویش را با اطمینان خاطر همراه بیاورند و نیز پدرشان یعقوب با توجه به این وضع، اعتماد بیشتری به آنها در زمینه فرستادن بنیامین به مصر پیدا کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

رِحَال: جمع «رَحِيل» به مفهوم ظرف می‌باشد. بِضَاعَةٌ: سرمایه. پس از سپردن مواد غذایی مورد نیازشان به آنان، یوسف تدبیری اندیشید که این گونه بود: وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ و آن حضرت به غلامان و جوانان کارگزار خویش دستور داد پس از تحویل دادن مواد غذایی به آنان، سرمایه آنها را نیز در بارهایشان قرار دهید تا به همراه خود ببرند. (صفحه ۵۷۷) سرمایه آنان در این تجارت، به باور پاره‌ای پول بود و به باور پاره‌ای دیگر کالاهایی چون کفش و پوست. لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ امید که وقتی نزد خاندان خویش رفتند کالا و سرمایه خویشان را که به آنان باز پس داده شده است بشناسند. لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. و شاید بدین ترتیب دگر باره برای خرید کالا و تهیه مواد غذایی به این سرزمین باز گردند.

چرا یوسف سرمایه برادران را به طور نهانی و در درون بارهایشان قرار داد؟

در این مورد دیدگاه‌ها گوناگون است: ۱ به باور بیشتر مفسران همانگونه که از خود آیه شریفه دریافت می‌گردد، یوسف دستور این کار را داد تا سرانجام آنان بدانند که مورد احترام و تکریم قرار گرفته‌اند و همین کار باعث تشویق و دلگرمی آنان شود و دگر باره به نزد او باز گردند. ۲ اما «کَلْبِي» می‌گوید: یوسف در این اندیشه بود که مباد آنان دیگر سرمایه و پولی نداشته باشند تا به وسیله آن برای خرید باز آیند. ۳ از دیدگاه پاره‌ای، یوسف دید پول گرفتن از خاندان پدر آن هم در شرایط خشکسالی و قحطی، زینده بزرگ مردی چون او نیست؛ از این رو با کرامت و بزرگواری و به صورتی که آنان شرمنده نگردند، بهای مواد غذایی را بدین وسیله به آنان باز گرداند. ۴ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر او از آنجایی که به امانت و درستکاری آنان آگاه بود و می‌دانست که با یافتن سرمایه و پول خویش در بارها برای تحویل دادن آن باز خواهند آمد، چنین تدبیری اندیشید.

چرا یوسف خویشان را به برادران معرفی نکرد؟

یوسف، با این که از رنج و اندوه پدر در فراق خویش آگاه بود و می‌توانست (صفحه ۵۷۸) آرامش‌بخش دل دردمند و پراضطراب او باشد، چرا خود را به برادران نشانسانید؟ * پاسخ او اجازه چنین کاری را نداشت؛ چرا که این رویداد غمبار برای یعقوب و یوسف و برای خاندان آنان وسیله آزمون و امتحان بود و می‌بایست به طوری که مقرر بود پیش می‌رفت و حکمت و مصلحت در این بود که شدت و گرفتاری به اوج خود برسد، تا آنان به پاداش و مقام پرشکوه‌تر و والاتری برسند. (صفحه ۵۷۹)

۱۲۷. «فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ ...»

آیه

«فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»

ترجمه

و هنگامی که آنها به سوی پدرشان بازگشتند گفتند: ای پدر دستور داده شده که به ما پیمان‌های (از غله) ندهند، لذا برادرمان را با ما بفرست تا سهمی (از غله) دریافت داریم و ما او را محافظت خواهیم کرد. (۶۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نَكْتَلُ» در اصل «نَكْتَالُ» بوده، از ماده کیل است و به معنی دریافت داشتن چیزی با کیل و پیمانانه است، ولی «كَالَ» به معنی پرداختن با کیل و پیمانانه می‌باشد. برادران یوسف با دست پر و خوشحالی فراوان به کنعان بازگشتند، ولی در فکر آینده بودند که اگر پدر با فرستادن برادر کوچک (بنیامین) موافقت نکند، عزیز مصر آنها را نخواهد پذیرفت و سهمیه‌ای به آنها نخواهد داد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

كَلْتُ فُلَانًا: با پیمانانه چیزی به او دادم.

بازگشت فرزندان یعقوب از مصر

سرانجام برادران یوسف از سفر تجارتی خویش که برای تهیه مواد غذایی به مصر رفته بودند بازگشتند. در ادامه سخن در این مورد، قرآن می‌فرماید: فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ وَهَنَكُمُ الْيَقِينُ فَجَاءُوا بِأَقْرَبٍ فَأَنذَرْتَهُمْ يَوْمَئِذٍ بِأَنْ يُكَفِّرُوا بِهِمْ وَلَمْ نُكَلِّمُكَ أَهْلَكَ بِمَا عَصَيْتَ أَوْحَاءَنَا وَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ وَهَنَكُمُ الْيَقِينُ فَجَاءُوا بِأَقْرَبٍ فَأَنذَرْتَهُمْ يَوْمَئِذٍ بِأَنْ يُكَفِّرُوا بِهِمْ وَلَمْ نُكَلِّمُكَ أَهْلَكَ بِمَا عَصَيْتَ أَوْحَاءَنَا وَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ وَهَنَكُمُ الْيَقِينُ فَجَاءُوا بِأَقْرَبٍ فَأَنذَرْتَهُمْ يَوْمَئِذٍ بِأَنْ يُكَفِّرُوا بِهِمْ وَلَمْ نُكَلِّمُكَ أَهْلَكَ بِمَا عَصَيْتَ أَوْحَاءَنَا

بریده بریده و ضعیف، که نشانگر اندوه آنان بود، به پدر سلام کردند. پدر فرمود: فرزندان من، چرا ناراحت به نظر می‌رسید؟ و چرا صدای برادرتان «شَمْعُون» را در میان صداهای شما نمی‌شنوم؟ آنان گفتند: پدر جان، ما از نزد فرمانروایی بزرگ باز می‌گردیم؛ بزرگمردی که در (صفحه ۵۸۰) دانش و بینش و فرزاندگی و فروتنی و وقار و آرامش همانند ندارد، اما گویی ما خاندانی هستیم که برای آزمون و گرفتاری و شکیبایی آفریده شده‌ایم. فرمانروای مصر در گفتگویی که با ما داشت، گفتار ما را باور نکرد و از ما خواست تا در سفر آینده به سوی مصر، برادر کوچک خود «بنیامین» را به همراه ببریم تا او گفتارمان را گواهی کند و سرگذشت تو و غم و اندوه فراق یوسف را که پیری و نایبایی را برای شما آورده است، برای او باز گوید؛ و به ما هشدار داده است که اگر برادر خود را به همراه خویش نزد او نبریم، دیگر از خوار و بار محروم خواهیم بود. فَأَرْسَلْنَا مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلُ بِنِيَامِينَ» را در سفر آینده با ما بفرست تا هم به حساب او پیمانانه‌ای از مواد غذایی دریافت داریم و هم برای خودمان؛ چرا که اگر او را نفرستی دیگر چیزی به ما نخواهند داد. وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. و ما او را از هر آسیب و ناراحتی حراست و حفاظت خواهیم کرد. (صفحه ۵۸۱)

۱۲۸. «قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ...»

آیه

«قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْتَكُمُ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

ترجمه

گفت: آیا من نسبت به او به شما اطمینان کنم، همانگونه که نسبت به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد؟) و (در هر حال) خداوند بهترین حافظ و اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ است. (۶۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پدر که هرگز خاطره یوسف را فراموش نمی‌کرد از شنیدن این سخن ناراحت و نگران شد، رو به آنها کرده، گفت: «شما با این سابقه بد که هرگز فراموش شدنی نیست چگونه انتظار دارید من بار دیگر به پیشنهاد شما اطمینان کنم و فرزند دل‌بند دیگرم را به شما بسپارم، آن هم در یک سفر دور و دراز و در یک کشور بیگانه؟ سپس اضافه کرد: «در هر حال خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است» (فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ). این جمله ممکن است اشاره به این باشد که برای من مشکل است بنیامین را با شما بد سابقه‌ها بفرستم و اگر هم بفرستم به اطمینان حفظ خدا و ارحم‌الراحمین بودن او است، نه به اطمینان شما.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

أَمَّنْ: آرامش و اطمینان دل به درستی انجام کار. پدر با شنیدن تقاضای آنان نگران گردید و گفت: قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ آیا من در این مورد به شما اعتماد کنم همانگونه که نسبت به سلامت و امانت برادرش یوسف به شما اعتماد کردم؟ شما آن روز نیز به من تعهد سپردید که از او مراقبت کنید، اما برخلاف پیمان استوارتان او را از میان بردید و یا از نزد من دور ساختید و بدین سان یعقوب رنج‌دیده آنان را یک بار دیگر در مورد سرنوشت یوسف به باد نکوهش گرفت، اما به خوبی (صفحه ۵۸۲) می‌دانست که آنان دیگر آن گونه رفتار نخواهند کرد. و آن گاه افزود: فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. و خدا بهترین نگهدارنده است و نگهدارنده‌ای او، از نگهدارنده‌ی شما بهتر است و او مهربان‌ترین مهربانان است و به پیری و ناتوانی من رحم می‌کند و او را به من باز می‌گرداند. در روایت است که پس از این سخن، خدای پرمهر به یعقوب پیام فرستاد که: هان ای یعقوب به عزت و اقتدارم سوگند که پس از این توکل و اعتمادت، هر دو فرزندت را به تو باز خواهم گردانید. (صفحه ۵۸۳)

۱۲۹. «وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ...»

آیه

«وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلُ يَسِيرٍ»

ترجمه

و هنگامی که متاع خود را گشودند دیدند سرمایه آنها به آنها باز گردانده شده، گفتند: پدر ما دیگر چه می‌خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما باز پس گردانده شده (پس چه بهتر که برادر را با ما بفرستی) و ما برای خانواده خویش مواد غذایی می‌آوریم و برادرمان را حفظ خواهیم کرد و پیمان بزرگ‌تری دریافت خواهیم داشت، این پیمان کوچک‌کی است. (۶۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نَمِيرُ» از ماده «میرة» به معنی جلب طعام و مواد غذایی است. آنها که این موضوع را سندی قاطع بر گفتار خود می‌یافتند، نزد پدر آمدند گفتند: «پدر جان، ما دیگر بیش از این چه می‌خواهیم؟ بین تمام متاع ما را به ما باز گردانده». آیا از این بزرگواری بیشتر می‌شود که زمامداری یک کشور بیگانه، در چنین قحطی و خشکسالی، هم مواد غذایی به ما بدهد و هم وجه آن را به ما بازگرداند؟ آن هم به صورتی که خودمان نفهمیم و شرم‌نده نشویم، از این برتر چه تصور می‌شود؟ پدر جان دیگر جای درنگ نیست، برادرمان را با ما بفرست «ما برای خانواده خود مواد غذایی خواهیم آورد» (وَنَمِيرُ أَهْلَنَا)، «و در حفظ برادر خواهیم کوشید»

«وَنَحْفَظُ أَخَانَا»، «و یک بار شتر هم به خاطر او خواهیم افزود» (وَنَحْفَظُ أَخَانَا)، «و این کار برای عزیز مصر، این مرد بزرگوار و سخاوتمندی که ما دیدیم، کار ساده و آسانی است» (ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ). (صفحه ۵۸۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

میرة: خوار و باری که از شهری به شهر دیگر صادر کنند. فرزندان یعقوب پس از دریافت پاسخ مساعد از جانب پدر، با شادمانی بسیار آماده گشودن بارهای خود شدند و پس از گشودن آنها شادمانی شان افزون شد. قرآن در این مورد می‌فرماید: وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ و هنگامی که بارهای خود را گشودند، با شگفتی بسیار کالاهای سرمایه‌ای که برای خرید مواد غذایی داده بودند، همه را در بارهای خود دیدند و دریافتند که آن‌ها را به آنان باز گردانده‌اند. قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي از این رو گفتند: پدر جان، ما دیگر چه می‌خواهیم؟ و چرا از بردن برادرمان به مصر خودداری ورزیم؟ پاره‌ای «ما» را نافیه گرفته‌اند و می‌گویند معنای آیه این است که: آنچه از فرمانروای مصر گفتیم نظر دروغ و ناروایی نداشتیم. و به باور پاره‌ای دیگر معنای آیه این است که: پدر جان ما بهتر از این چه می‌خواهیم که هم مواد غذایی به ما داده‌اند و هم بهای آن را که به آنان داده بودیم به ما باز گردانده‌اند؟ و بدین سان منظورشان این بود که پدر را دلگرم و امیدوار سازند تا در سفر آینده برادر کوچک خود را به همراه خویش به مصر برند. هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا این سرمایه ماست که به ما باز گردانده شده است؛ با این وصف دیگر موردی ندارد که ما از چنین فرمانروای بزرگواری نسبت به برادر خود نگران باشیم. و به باور پاره‌ای منظور این است که: با این وصف ما دیگر برای سفر آینده پول و سرمایه دیگر نمی‌خواهیم و همین سرمایه‌ای که باز گردانده شده است برای ما کافی است؛ چرا که فرمانروای مصر هنگامی که وفاداری ما را در مورد بردن برادر کوچکمان بنگرد، او نیز به وعده خویش وفا نموده و به ما احسان می‌کند. (صفحه ۵۸۵) وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا و بدین وسیله برای خاندان خویش خوار و بار فراهم می‌آوریم. وَ نَحْفَظُ أَخَانَا و در این سفر از برادرمان نیز سخت مراقبت نموده و او را سالم و سر حال به سوی شما باز می‌گردانیم. وَ نَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ و به خاطر همراهی برادرمان یک بار شتر نیز بر بارهای خود خواهیم افزود. ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ. به باور «زجاج» منظور این است که یک بار شتر از خوار و بار برای فرمانروای بزرگ مصر چیزی نیست و آن را به آسانی خواهد داد؛ چرا که این یک بار در میان آن همه انبارها و سیلوه‌های آکنده از خوار و بار چیزی به حساب نمی‌آید. اما به باور «جُبائی» منظور این است که: آنچه را هم اکنون آورده‌ایم ناچیز است و خاندان ما را کفایت نمی‌کند و ما نیازمندیم که در سفر آینده یک بار شتر دیگر به عنوان برادر کوچکمان دریافت داریم. و از دیدگاه «حسن» مفهوم آیه این است که پیمانانه کردن یک بار شتر برای کسی که آن را وزن می‌کند و بار می‌نماید، آسان است. و منظور آنان از این گفتار این بود که سود به همراه بردن «بنیامین» را به پدر خاطر نشان سازند تا شاید اجازه دهد او را با خود ببرند. (صفحه ۵۸۶)

۱۳۰. «قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ ...»

آیه

«قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»

ترجمه

گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر این که پیمان مؤکد الهی بدهید که او را حتما نزد من خواهید آورد، مگر این که (بر اثر مرگ یا علت دیگر) قدرت از شما سلب گردد و هنگامی که آنها پیمان موثق خود را در اختیار او گذاردند گفت: خداوند

نسبت به آن چه می‌گوییم ناظر و حافظ است. (۶۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام موافقت پدر جلب شد

ولی یعقوب با تمام این احوال، راضی به فرستادن فرزندش بنیامین با آنها نبود و از طرفی اصرار آنها که با منطق روشنی همراه بود، او را وادار می‌کرد که در برابر این پیشنهاد تسلیم شود، سرانجام راه چاره را در این دید که نسبت به فرستادن فرزند، موافقت مشروط کند. منظور از «مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ» (وثیقه الهی) همان عهد و پیمان و سوگندی بوده که با نام خداوند همراه است. جمله «إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» در اصل به این معنی است که «مگر این که حوادث به شما احاطه کند» یعنی مغلوب حوادث شوید، این جمله ممکن است کنایه از مرگ و میر و یا حوادث باشد که انسان را به زانو درمی‌آورد و قدرت را از او سلب می‌کند. ذکر این استثناء، نشانه‌ای از درایت بارز یعقوب پیامبر است که با آن همه علاقه‌ای که به فرزندش بنیامین داشت، به فرزندان دیگر تکلیف ما لا يُطَاقُ نکرد و گفت: من فرزندم را از شما می‌خواهم مگر این که حوادثی پیش آید که از قدرت بیرون باشد که در این صورت گناهی متوجه شما نیست. بدیهی است اگر بعضی از آنها گرفتار حادثه‌ای می‌شدند و قدرت از آنها سلب می‌گردید، بقیه موظف بودند امانت پدر را به سوی او بازگردانند و لذا یعقوب می‌گوید مگر این که همه شماها مغلوب حوادث شوید. به هر حال برادران یوسف پیشنهاد پدر را پذیرفتند، «و هنگامی که عهد و پیمان خود را در اختیار پدر گذاشتند یعقوب گفت: خداوند شاهد و ناظر و حافظ آن است که ما می‌گوییم». نخستین (صفحه ۵۸۷) سؤالی که در زمینه آیه فوق به ذهن می‌آید، این است که چگونه یعقوب حاضر شد بنیامین را به آنها بسپارد با این که برادران به حکم رفتاری که با یوسف کرده بودند، افراد بدسابقه‌ای محسوب می‌شدند، به علاوه می‌دانیم آنها تنها کینه و حسد یوسف را به دل نداشتند بلکه همان احساسات را، هر چند به صورت خفیف‌تر، نسبت به بنیامین نیز داشتند، چنان که در آیات آغاز سوره خواندیم: «إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ: گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌تر است، در حالی که ما نیرومندتریم». ولی توجه به این نکته پاسخ این سؤال را روشن می‌کند که سی‌الی چهار سال از حادثه یوسف گذشته بود و برادران جوان یوسف به سن کهولت رسیده بودند و طبعاً نسبت به سابق پخته‌تر شده بودند، به علاوه عوارض نامطلوب سوء قصد نسبت به یوسف را در محیط خانواده و در درون وجدان ناآرام خود به خوبی احساس می‌کردند و تجربه به آنها نشان داده بود که فقدان یوسف نه تنها محبت پدر را متوجه آنها نساخته، بلکه بی‌مهری تازه‌ای آفریده است. از همه اینها گذشته مسأله یک مسأله حیاتی بود، مسأله تهیه آذوقه در قحط سالی برای یک خانواده بزرگ بود، نه مانند گردش و تفریح که برای یوسف پیشنهاد کردند، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان تسلیم شود، مشروط بر این که عهد و پیمان الهی با او ببندند که برادرشان بنیامین را سالم نزد پدر آورند. سؤال دیگری که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا تنها سوگند خوردن و عهد الهی بستن کافی بوده است که بنیامین را به دست آنها بسپارد؟ پاسخ این است که مسلماً عهد و سوگند به تنهایی کافی نبود ولی شواهد و قرائن نشان می‌دهد که این بار، یک واقعیت مطرح است، نه توطئه و فریب و دروغ، بنابراین عهد و سوگند به اصطلاح برای محکم کاری و تأکید بیشتر بوده است، درست مثل این که در عصر و زمان خود می‌بینیم که از رجال سیاسی مانند رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس، سوگند وفاداری در راه انجام وظیفه یاد می‌کنند، بعد از آن که در انتخاب آنها دقت کافی به عمل می‌آورند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

(صفحه ۵۸۸) هنگامی که یعقوب وصف بزرگواری و عظمت فرمانروای مصر را شنید و دریافت که او به فرزندانش احترام نموده و افزون بر دادن خوار و بار، سرمایه و بهای پرداختی آنان را نیز به خودشان بازگردانده است، در برابر اصرار فرزندانش بر بردن بنیامین تسلیم شد و رو به آنان کرد و گفت: قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِي بِهِ مِنْ هَرَّكَرٍ أَوْ رَا بِشَمَا نَخَوَاهُمْ فرستاد مگر این که شما یک وثیقه استواری همچون سوگند یا عهد و پیمانی خدایی که بتوانم به آن اعتماد کنم، نزد من بگذارید و تعهدی جدی بسپارید که او را نزد من باز خواهید گرداند. «ابن عباس» می گوید: منظور یعقوب این بود که شما - به حرمت محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیام آور خدا و سالار همه پیامبران - او سوگند یاد کنید که در مورد برادران نقشه و نیرنگی نخواهید داشت و او را سالم و با نشاط به من باز خواهید گرداند. إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ بِبَاوَرٍ «مُجَاهِدٌ» منظور این است که: مگر آنکه همگی شما دچار بلا گردید. اَمَّا بِبَاوَرٍ «قَتَادَةُ» منظور این است که: مگر آنکه نتوانید او را بیاورید و رویدادی ناخواسته و فراتر از توان انسان فرا رسد. فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ. پس هنگامی که آنان تعهدی الهی و استوار سپردند و به باور «ابن عباس» به حرمت آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بارگاه او، سوگند یاد کردند، یعقوب گفت: اینک خدا بر آنچه می گویم گواه و نگهبان است و اگر بر خلاف تعهد خویش رفتار کنید داد مرا از شما می ستاند.

سه نکته دیگر

۱ از آیه شریفه این درس انسانساز دریافت می گردد که توکل و اعتماد به خدای توانا در همه کارها به ویژه گام‌های بلند و کارهای بزرگ واجب است و باید به او اعتماد کرد و با قلبی استوار و تزلزل ناپذیر، کارها را به خدا واگذار نمود. ۲ و نیز این نکته دریافت می گردد که یعقوب بدان دلیل «بنیامین» را به همراه آنان فرستاد که می دانست پسرانش اکنون از رفتار گذشته خویش ندامت زده و شرمسارند و آن بیدادی که (صفحه ۵۸۹) در حق یوسف روا داشتند، دیگر از آنان تکرار نخواهد شد و گرنه فرزندش را به همراه آنان نمی فرستاد. ۳ و بدان دلیل یک بار دیگر جریان جانسوز یوسف را طرح کرد و به رخ آنان کشید که هوشیاری و هوشمندی آنان را برانگیزد و در حراست از «بنیامین» تلاش بیشتری کنند. (صفحه ۵۹۰)

۱۳۱. آیه (حسادت دیگران را تحریک نکنید)

اشاره

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَكُمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (هنگامی که می خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: فرزندان من از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید و (من با این دستور) نمی توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، حکم و فرمان تنها از آن خدا است بر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند. (۶۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بدون شک پایتخت مصر، در آن روز مانند هر شهر دیگر، دیوار و برج و بارو داشت و دروازه‌های متعدد، اما این که چرا یعقوب، سفارش کرد، فرزندانش از یک دروازه وارد نشوند، بلکه تقسیم به گروه‌هایی شوند و هر گروهی از یک دروازه وارد شود، دلیل

آن در آیه فوق ذکر نشده، گروهی از مفسران گفته‌اند: علت آن دستور این بوده که برادران یوسف، هم از جمال کافی بهره‌مند بودند (گرچه یوسف نبودند ولی بالاخره برادر یوسف بودند) و هم قامت‌های رشیدی داشتند و پدر نگران بود که جمعیت یازده نفری که قیافه‌های آنها نشان می‌داد که از یک کشور دیگر به مصر آمده‌اند، توجه مردم را به خود جلب کنند، او نمی‌خواست از این راه چشم زخمی به آنها برسد و به دنبال این تفسیر بحث مفصلی در میان مفسران در زمینه تأثیر چشم زدن در گرفته و شواهدی از روایات و تاریخ برای آن ذکر کرده‌اند که به خواست خدا مادر ذیل آیه «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ» (آیه ۵۱ سوره ن و القلم) از آن بحث خواهیم کرد و ثابت خواهیم نمود که قسمتی از این موضوع حق است و از نظر علمی نیز به وسیله سیاله مغناطیسی مخصوصی که از چشم بیرون می‌پرد، قابل توجیه می‌باشد، هر چند عوام الناس آن را با مقدار زیادی از خرافات آمیخته‌اند. علت دیگری که برای این دستور یعقوب ذکر شده این است که ممکن بود، وارد شدن دسته‌جمعی آنها به یک دروازه مصر و حرکت گروهی آنان قیافه‌های جذاب و (صفحه ۵۹۱) اندام درشت، حسد حسودان را برانگیزد و نسبت به آنها نزد دستگاه حکومت سعایت کنند و آنها را به عنوان یک جمعیت بیگانه که قصد خرابکاری دارند مورد سوءظن قرار دهند، لذا پدر به آنها دستور داد از دروازه‌های مختلف وارد شوند تا جلب توجه نکنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

دومین سفر برادران یوسف به سوی مصر

سرانجام دومین سفر تجارتنی فرزندان یعقوب به سوی مصر آغاز گردید و آنان سرخوش و شادمان، اینک به همراه برادر کوچک خویش «بنیامین» برای آوردن خوار و بار و مواد غذایی به راه افتادند. هنگام حرکت کاروانشان، یعقوب ضمن توصیه‌های اخلاقی و انسانی به آنان، از جمله گفت: «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ فَرِزْنَانِمْ!» به هنگام ورود به مصر از یک دروازه وارد نگردید، بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید. به باور گروهی از جمله «ابن عباس»، «حَسَن»، «ابومسلم» و... راز این سفارش یعقوب آن بود که می‌ترسید فرزندان را چشم بزند؛ چرا که آنان همگی فرزندان یک پدر بودند و در زیبایی و شکوه و کمال هر کدام پرتوی از امتیازات یوسف را داشتند. امّا به باور «جُبَّائِي» یعقوب نگران آن بود که مباد برخی از مردم از دیدن جمال و کمال و شمار و توان فرزندان بر آنان حسد برند و آن گاه نزد فرمانروای مصر بروند و با سخن چینی و دروغ بافی و فتنه انگیزی بر ضد آنان، خطری برایشان پدید آورند... و گرنه موضوع چشم زخم، از نظر «جُبَّائِي» بی‌دلیل و بی‌اساس است.

آیا چشم زخم حقیقت دارد؟

در این مورد دو نظر است: ۱ پاره‌ای بر آنند که چشم زخم و چشم زدن دلیل و سندی ندارد (صفحه ۵۹۲) و آن را انکار کرده‌اند، که «جُبَّائِي» از آن جمله است. ۲ اما به باور بسیاری از محققان این موضوع حقیقت دارد، که در این مورد پاره‌ای از روایات رسیده را از نظر می‌گذرانیم:

شماری از روایات در مورد چشم زخم

۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده‌اند که فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ حَيَّةٌ...» (۱) چشم زخم حقیقت دارد و چشم می‌تواند قلّه‌های سر به آسمان کشیده را فرود آورد. و این بیان نشانگر اثر ویرانگر چشم زخم و چشم زدن است. ۲ و نیز آورده‌اند

که آن حضرت دو فرزند گرانمایه اش حسن و حسین را برای مصون ماندن از این آفت با این دعا و جملات در پناه خدا قرار داد: **أَعِيذُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامِئَةٍ**. (۲) شما دو فرزند ارجمندم را از شرارت هر شیطان و هر دیو و دد و از خطر هر جنبنده و از شرارت هر چشم زخمی در پناه نام خدا و کلمات او قرار می‌دهم. ۳ و نیز آورده‌اند که ابراهیم خلیل برای جلوگیری از خطر چشم زخم، همین دعا را بر دو فرزند خویش می‌خواند. ۴ و حضرت کاظم علیه‌السلام نیز با همین دعا دو پسر هارون را از خطر چشم زخم در پناه خدا و کلمات او قرار داد. ۵ و نیز آورده‌اند که جعفر طیار پسرانی سپیدرو و زیبا چهره داشت. همسرش «آسماء» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای، پسرانم زیبا چهره و با کمال و چشم گیرند و از خطر چشم زخم برایشان نگرانم، آیا وسیله‌ای برای جلوگیری از خطر چشم زخم برایشان بگیرم؟ ۱. **مُسَيِّدٌ أَحْمَدٌ**، ج ۱، ص ۲۷۴؛ **مُسْتَدْرَكٌ حَاكِمٌ**، ج ۴، ص ۲۵۱. ۲. **سُنَنِ تِرْمِذِي**، ج ۴، ص ۳۹۶؛ **سُنَنِ ابْنِ مَاجَه**، ج ۲، ص ۱۶۶۵. (صفحه ۵۹۳) پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: آری. **فَقَالَ صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَعَمَ**. (۱) ۶ و نیز آورده‌اند که جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله دعای چشم زخم خواند و آن را اینگونه به آن بزرگوار آموخت: **بِسْمِ اللَّهِ أَرْفِيكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدٍ، اللَّهُ يَشْفِيكَ**. (۲) تو را از شرارت هر چشم حسودی به نام خدا پناه می‌دهم و خدا شفایت ارزانی دارد. ۷ و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: **لَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لَسَبَقْتَهُ الْعَيْنُ**. (۳) اگر چیزی بر قضا و اندازه گیری خدا سبقت جوید، همان اثر ویرانگر چشم زخم است.

چگونگی اثرگذاری چشم زخم

در مورد چگونگی اثرگذاری چشم زخم، از «عمرو بن جاحظ» آورده‌اند که می‌گوید: این واقعیت قابل انکار نیست که از چشم‌های «شور» یا «بد»، پاره‌ای اجزای غیر مرئی جدا می‌گردد و در دیگران اثر می‌گذارد و این خاصیتی است که همانند خاصیت‌های دیگری که در دیگر پدیده‌ها موجود است در اینگونه چشم‌ها یافت می‌شود. اما به این بیان اشکال شده است که: ۱ اگر چنین است، چرا در همه چیز اثر نمی‌گذارد و تنها در پاره‌ای از موارد چنین اثری دارد؟ ۲ و نیز گفته شده است که همه اجزای این جهان از «جوهر» است و جوهر در پدیده‌ای همانند خود اثر نمی‌گذارد تا در برخی از چشم‌ها این اثرگذاری را بپذیریم. از «ابوهاشم» در این مورد آورده‌اند که می‌گوید: اثرگذاری چشم، کار خداست ۱. **سُنَنِ ابْنِ مَاجَه**، ج ۲، ص ۱۱۶۰. ۲. **سُنَنِ ابْنِ مَاجَه**، ج ۲، ص ۱۱۶۴. ۳. **سُنَنِ ابْنِ مَاجَه**، ج ۲، ص ۱۱۶۰؛ **سُنَنِ تِرْمِذِي**، ج ۴، ص ۳۹۵. (صفحه ۵۹۴) که بر اساس برخی از مصالح که برای ما روشن نیست آن را مؤثر قرار داده است. و «قاضی» نیز همین دیدگاه را در موضوع برگزیده است. از مرحوم «سید شریف رضی» در این موضوع آورده‌اند که چنین می‌گوید: آفریدگار هستی بر اساس مصالحی که خود می‌داند با بندگانش رفتار می‌کند؛ از این رو ناممکن نیست که دگرگونی نعمت در زندگی فردی برای دیگری دارای مصلحت باشد و از آنجایی که خدا از وضع و حال نفر دوم آگاه است که اگر نعمت نفر اول را نگیرد، این نفر دوم رو به دنیا و ارزش‌های مادی آورده و از آخرت و ارزش‌های معنوی دور می‌گردد؛ و نیز اگر آن نعمت را از نفر اول بگیرد، در آخرت یا زودتر از آن، به گونه‌ای آن را جبران می‌کند، از این رو ممکن است روایت رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله را که می‌فرماید: «چشم حق است.» به همین معنی تفسیر و تأویل نمود و گفت: چشم زخم اثر می‌گذارد. در روایت دیگری نیز از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: هنگامی که چیزی در نظر بندگان خدا بزرگ جلوه کند، خدا از ارزش و منزلت آن می‌کاهد و آن را حقیر می‌شمارد. با این بیان ممکن است حال پاره‌ای از چیزها در اثر نگاه برخی از مردم، دگرگون شود و همان بزرگ جلوه کردن آن چیزها در چشم مردم، سبب دگرگونی وضعیت در آن چیزها شود، چنان که در روایت است که وقتی شتر «عَضْبَاء» که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بر آن سوار بود، در مسابقه عقب ماند و دیگر شترها از آن پیشی جستند و به طور بی‌سابقه‌ای آن را شکست دادند، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: واقعیت این است که بندگان خدا چیزی را بالا نمی‌برند و به مقامی نمی‌رسانند، جز این که خدا از مقام آن می‌کاهد. و نیز ممکن

است این نکته که دستور رسیده است وقتی چیزی به چشم انسان خوش جلوه کرد و چشمگیر شد، آن چیز را در پناه خدا قرار دهند و بر پیامبرش درود فرستند، مصلحتی در این کار باشد که جلوی دگرگونی حالت آن چیز را بگیرد؛ چرا که بیننده با این کار به خدا توجه می‌کند و به او پناه می‌برد و همین کار حکایت از این حقیقت می‌کند که او به دنیا توجه نداشته و به آن مغرور نشده است. کوتاه سخن (صفحه ۵۹۵) این که اثرگذاری چشم‌های شور و یا بد، روی مصالحی که نمی‌دانیم و از راه‌هایی که برای ما ناشناخته است، ناممکن نیست. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: **وَمَا أَعْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** و من با این سفارش خود چیزی از قضای خدا را نمی‌توانم از شما دور سازم. **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** داوری و فرمانروایی تنها از آن خداست و من بر او اعتماد نمودم؛ چرا که او توانست که انسان را از چشم زخم یا حسدورزی دیگران حراست کند و سالم و برخوردار از نعمت گرداند. **عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ**. و همه توکل کنندگان در زندگی خویش تنها باید بر خدا توکل کنند و کارهای خود را به او واگذارند. (صفحه ۵۹۶)

۱۳۲. «وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ ...»

آیه

«وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُو عَلِيمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

ترجمه

و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده وارد شدند این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی‌توانست از آنها دور سازد جز حاجتی در دل یعقوب (که از این راه) انجام شد (و خاطرش تسکین یافت) و او از برکت تعلیمی که ما به او داده‌ایم علم فراوانی دارد، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند. (۶۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره به این که تنها اثرش تسکین خاطر پدر و آرامش قلب او بود، چرا که او از همه فرزندان خود دور بود و شب و روز در فکر آنها و یوسف بود و از گزند حوادث و حسد حسودان و بدخواهان بر آنها می‌ترسید و همین اندازه که اطمینان داشت آنها دستوراتش را به کار می‌بندند دل خوش بود. سپس قرآن یعقوب را با این جمله مدح و توصیف می‌کند که «او از طریق تعلیمی که ما به او دادیم، علم و آگاهی داشت، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند» (وَإِنَّهُ لَدُو عَلِيمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) اشاره به این که بسیاری از مردم چنان در عالم اسباب گم می‌شوند که خدا را فراموش می‌کنند و خیال می‌کنند مثلاً چشم زخم، اثر اجتناب ناپذیر بعضی از چشم‌ها است و به همین جهت خدا و توکل بر او را فراموش کرده به دامن این و آن می‌چسبند، ولی یعقوب چنین نبود، می‌دانست تا خداوند چیزی نخواهد انجام نمی‌پذیرد، لذا در درجه اول توکل و اعتماد او بر خدا بود و سپس به سراغ عالم اسباب می‌رفت و در عین حال می‌دانست پشت سر این اسباب ذات پاک «مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ» است، همانگونه که قرآن در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره ساحران شهر بابل می‌گوید: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: آنها نمی‌توانستند از طریق سحر به کسی زیان برسانند، مگر این که خدا بخواهد» اشاره به این که مافوق همه اینها اراده خدا است، باید دل به او بست و از او کمک خواست.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

(صفحه ۵۹۷) غنی: این واژه در اصل به مفهوم بسندگی و کفایت در ثروت و دارایی است. در ادامه سخن در چگونگی ورود آنان از درهای پراکنده و مختلف به کشور مصر می‌فرماید: **وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَهَنَ كَمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** که آنان طبق دستور پدر از درهای مختلف به مصر درآمدند، این ورود آنان از چهار دروازه به صورت چهار گروه کوچک چنان نبود که بتواند مانع اراده خدا گردد و یا حادثه‌ای را از آنها دور سازد، هرگز، این کار، نه می‌توانست خطر چشم زخم یا حسد را در صورتی که خدا مقدر فرموده بود از آنان دور سازد و نه رویداد دیگری را، بلکه تنها فایده‌اش این بود که نیازی را که در دل یعقوب بود و از این راه انجام می‌شد، آن را بر طرف ساخت. خود یعقوب، آن پیامبر بزرگ خدا نیز به این حقیقت آگاه بود، اما او دستوری داده بود که از خواسته قلبی‌اش برمی‌خاست و بدین وسیله نگرانی او را از چشم خوردن فرزندان برطرف می‌ساخت. به باور «زجاج» منظور این است که: اگر به راستی مقدر شده بود که فرزندان یعقوب چشم بخورند و یا دچار حادثه‌ای گردند، در همان حال که به صورت پراکنده نیز وارد مصر شدند، چشم می‌خوردند و تدبیر یعقوب برای آنان تأثیری نداشت. **وَإِنَّهُ لَكَلِمٌ لَدُوِّ عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَبِهِ رَاسْتِي** که یعقوب بدان دلیل که ما او را آموزش داده و آگاهی‌اش بخشیده بودیم، در اوج یقین و شناخت خدا بود. «مجاهد» می‌گوید: خدا در این فراز یعقوب را به دانش و آگاهی وصف نموده و می‌فرماید: او در پرتو آموزش ما به زیور دانش و شناخت آراسته گردید و پاره‌ای بر آنند که منظور این است که: او هر آنچه را به او آموخته بودیم، همه را می‌دانست و به آنها عمل می‌کرد؛ چرا که اگر کسی چیزی را بداند و عمل نکند، به سان کسی است که نمی‌داند. **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**. به باور «جُبائی» منظور این است که: اما بیشتر مردم به مقام و موقعیت او در دانش و شناخت آگاهی ندارند. (صفحه ۵۹۸) اما به باور «ابن عباس» منظور این است که: اما شرک‌گرایان آنچه را خدا به دوستان و بندگان خاص خود الهام می‌کند، نمی‌دانند و از آنها بی‌خبرند. (صفحه ۵۹۹)

۱۳۳. آیه (طرحی برای نگهداری برادر)

اشاره

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش را نزد خود جای داد و گفت: من برادر تو هستم، از آن چه آنها می‌کنند غمگین و ناراحت نباش. (۶۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«لَا تَبْتَئِسْ» از ماده «بُؤَس» در اصل به معنی ضرر و شدت است و در اینجا به معنی این است که اندوهگین و غمناک مباش. سرانجام برادران وارد بر یوسف شدند و به او اعلام داشتند که دستور تو را به کار بستیم و با این که پدر در آغاز موافق فرستادن برادر کوچک ما نبود با اصرار او را راضی ساختیم، تا بدانی ما به گفته و عهد خود وفاداریم. یوسف، آنها را با احترام و اکرام تمام پذیرفت و به میهمانی خویش دعوت کرد، دستور داد هر دو نفر در کنار سفره یا طبق غذا قرار گیرند، آنها چنین کردند، در این هنگام بنیامین که تنها مانده بود گریه را سر داد و گفت: اگر برادرم یوسف زنده بود، مرا با خود بر سر یک سفره می‌نشاند، چرا که از یک پدر و مادر بودیم، یوسف رو به آنها کرد و گفت: مثل این که برادر کوچکتان تنها مانده است؟ من برای رفع تنهاییش او را با خودم بر سر یک سفره می‌نشام. سپس دستور داد برای هر دو نفر یک اتاق خواب مهیا کردند، باز بنیامین تنها ماند یوسف گفت: او را نزد من بفرستید، در این هنگام یوسف برادرش را نزد خود جای داد، اما دید او بسیار ناراحت و نگران است و دائماً به

در این هنگام طبق بعضی از روایات، یوسف به برادرش بنیامین گفت: آیا دوست داری نزد من بمانی، او گفت: آری ولی برادرانم هرگز راضی نخواهند شد، چرا که به پدر قول داده‌اند و سوگند یاد کرده‌اند که مرا به هر قیمتی که هست با خود بازگردانند، یوسف گفت: غصه مخور من نقشه‌ای می‌کشم که آنها ناچار شوند تو را نزد من بگذارند، «سپس هنگامی که بارهای غلات را برای برادران آماده ساخت دستور داد پیمانانه گران قیمت مخصوص را، درون بار برادرش بنیامین بگذارد» (چون برای هر کدام باری از غله می‌داد). البته این کار در خفا انجام گرفت و شاید تنها یک نفر از مأموران، بیشتر از آن آگاه نشد، در این هنگام مأموران کیل مواد غذایی مشاهده کردند که اثری از پیمانانه مخصوص و گران قیمت نیست، در حالی که قبلاً در دست آنها بود: لذا همین که قافله آماده حرکت شد، کسی فریاد زد: «ای اهل قافله شما سارق هستید». برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند، چرا که هرگز چنین احتمالی به ذهنشان راه نمی‌یافت که بعد از این همه احترام و اکرام، متهم به سرقت شوند. (صفحه ۶۰۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

سِقَايَةَ: جام و ظرفی که از آن و یا به وسیله آن مایعی می‌نوشند. یوسف با فراخواندن برادر مادری‌اش «بنیامین» به نزد خویش، تدبیری اندیشید که او را نزد خود نگاه دارد؛ از این رو به بیان قرآن چنین کرد: فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ پس هنگامی که آنان را به خوار و بار مورد نظرشان مجهز ساخت و برای هر کدامشان بار شتری مقرر فرمود، با تدبیری از سوی او یکی از کارگزارانش، جام، یا پیمانانه ویژه حکومت را در درون بار برادرش قرار داد. با این که این کار را جوانان خدمتگزار او انجام دادند، بدان دلیل قرآن به خود آن حضرت نسبت می‌دهد که به دستور و اشاره وی صورت گرفت. به باور پاره‌ای «سِقَايَةَ»، نام ظرف خاصی بود که بسیار گران‌قیمت و ارزشمند می‌نمود و پیش از سال‌های سخت قحطی و گرفتاری مردم، فرمانروای مصر با آن آب و شربت می‌نوشید و در آن سال‌ها به خاطر بها دادن به دانه و مواد غذایی، به عنوان پیمانانه، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. «ابن زید» می‌گوید: آن جام یا پیمانانه ویژه، از طلا بود و بهایی بسیار سنگین داشت. و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز طلا بودن آن روایت شده است. ثُمَّ أَدْنَى أُمَّدْنَى أَيْتَهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ. و آن گاه که آنان از شهر بیرون آمدند، به ناگاه نداگری ندا در داد که هان ای کاروانیان! شما دزد هستید! «جُبَائِي» می‌گوید: یکی از کارگزاران یوسف که از گم شدن پیمانانه آگاهی یافت و از نهان جریان بی‌خبر بود، چنین گفت. اما به باور «ابومسلم» این ندا به دستور خود آن حضرت طنین انداخت و منظورش این بود که: هان ای کاروانیان! شما بودید که یوسف را از پدرش با نیرنگ ربودید و در چاه افکندید! و پاره‌ای نیز بر آنند که این فراز از آیه شریفه به صورت پرسشی است و همزه استفهام از آغاز آیه حذف شده و منظور این است که: هان ای کاروانیان! آیا شما دزد هستید؟ (صفحه ۶۰۴) در اشعار عرب از این نمونه‌ها بسیار است، از آن جمله این شعر است که: كَذَّبْتُكَ عَيْنُكَ أَمْ رَأَيْتَ بِوَأَسِطِ غَلَسِ الظُّلَامِ مِنَ الرَّبَابِ خَيْالاً أَيَا دِيدَاتِ به تو دروغ گفت یا در تیرگی شب در شهر «واسط» پنداری، «رَبَاب» را در برابر دیدگان خود دیدی؟! گفتنی است که همزه استفهام از آغاز شعر حذف شده است. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: نه آنان دست به دزدی زده بودند و نه یوسف دروغ می‌گفت؛ که این بیان این دیدگاه را تأیید می‌کند.

چگونه یوسف به برادرانش اتهام دزدی زد؟

اینک جای این پرسش است که چگونه یوسف با این که پیامبر خدا و مرد توحید و تقوا بود، زدن این اتهام را به برادران خود روا

دانست و بدین وسیله، هم آنان و هم پدرشان را اندوهگین ساخت؟ در این مورد سه پاسخ می‌توان داد: ۱ نخست این که او به راستی این اتهام را به آنان نسبت، بلکه گوینده‌ای به ظاهر چنین چیزی گفت تا بدین وسیله یوسف بتواند برادرش بنیامین را نزد خود نگاه دارد. ۲ ممکن است این گفتار به دستور یوسف و از جانب خدا باشد و مصالح آن برای ما روشن نیست و نرسیده است. ۳ و در روایت است که آن حضرت پیش از اقدام به این کار جریان را با طرف اصلی خویش که برادرش «بنیامین» باشد در میان نهاده بود و این اندازه ایجاد نگرانی نسبت به برادران دیگر و پدرش در راه زدودن اندوه و ناراحتی‌های دیگر از دل‌های آنان، این کار را روا خواهد ساخت.

چرا یوسف همه کاروانیان را سارق خواند؟

پاسخ این است که: ۱ یوسف کسی را به سرقت متهم ناساخت، بلکه هنگامی که پیمانانه در بار «بنیامین» پیدا شد، این پندار پدید آمد و می‌دانیم که خود او پیش از بر نامه در جریان آن قرار گرفته و خود بدان راضی بود. (صفحه ۶۰۵) ۲ افزون بر این، خود یوسف هرگز چنین نسبتی را، نه به کاروان داد و نه به «بنیامین» و این سخن از سوی یکی از کارگزاران یا غلامان او بود که در جریان کار نبود و دچار اشتباه شد و چنین گفت. ۳ و تازه اگر پرسش و اشکالی باشد بر کسی وارد است که عجلولانه چنین گفت و دانسته یا ندانسته به نسل و تبار و فرزندان پیامبران این نسبت را داد. (صفحه ۶۰۶)

۱۳۵. «قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ...»

آیه

«قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَا ذَا تَفْقَهُونَ»

ترجمه

آنها رو به سوی او کردند و گفتند: چه چیز گم کرده‌اید؟ (۷۱ / یوسف) قَالُوا نَفَقْتُمْ صُوعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ گفتند: پیمانانه ملک را و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر (غله) به او داده می‌شود و من ضامن (این پادشاه هستم). (۷۲ / یوسف) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما (هرگز) دزد نبوده‌ایم. (۷۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران که سخت از شنیدن این سخن نگران و دستپاچه شدند و نمی‌دانستند جریان چیست؟ رو به آنها کرده «گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچگاه سارق نبوده‌ایم» (قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ). این که گفتند شما خود می‌دانید که ما اهل فساد و سرقت نیستیم شاید اشاره به این باشد که شما سابقه ما را به خوبی دارید که در دفعه گذشته قیمت پرداختی ما را در بارهایمان گذاشتید و ما مجدداً به سوی شما بازگشتیم و اعلام کردیم که حاضریم همه آن را به شما بازگردانیم، بنابراین کسانی که از یک کشور دور دست برای ادای دین خود بازمی‌گردند چگونه ممکن است دست به سرقت بزنند؟ به علاوه گفته می‌شود آنها به هنگام ورود در مصر دهان شترهای خود را با دهان بند بسته بودند تا به زراعت و اموال کسی زیان نرسانند، ما که تا این حد رعایت می‌کنیم که حتی حیواناتمان ضرری به کسی نرساند، چگونه ممکن

است چنین کار قبیحی مرتکب شویم؟ (صفحه ۶۰۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

عیر: کاروان. زَعِيم: ضامن و به پیشوا و رهبر گروه و جامعه نیز گفته می‌شود. فرزندان یعقوب با شنیدن ندای ندا کننده، با شگفتی و وحشت از راه خویش بازگشتند. قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ. و در حالی که همگی به کار گزاران یوسف روی آورده بودند، گفتند: چیزی گم کرده‌اید؟ قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ أَنَانِ گفتمند: آری، پیمان‌ه شاه را گم کرده‌ایم و آن گاه ندا کننده شاه گفت: و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر مواد غذایی نزد ما دارد. وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ. و گوینده این گفتار برای تأکید بیشتر گفت: و من پرداخت این جایزه را تضمین می‌کنم. آنان با شنیدن موضوع گم شدن پیمان‌ه شاه و مقرر شدن جایزه برای یابنده آن بیشتر نگران شدند و گفتند: هان ای بندگان خدا، به خدای سوگند ما از این کارها بیزاریم، شما به خوبی می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در این سرزمین تباهی پدید آوریم و هیچ گاه دزد نبوده‌ایم. با اینکه مردم مصر یا کار گزاران یوسف آنان را نمی‌شناختند، چگونه آنان چنین گفتند؟ ۱ به باور پاره‌ای منظور این است که: شما از رفتار ما و داد و ستدی که در این چند بار با شما داشته‌ایم برایتان روشن شده است که ما از چنین کارها بیزاریم. ۲ اما به باور «کلبی» منظور این است که: این سخن آنان اشاره به باز آوردن بها و سرمایه‌ای بود که در سفر نخست در میان بار آنان قرار داده شده و به آنها باز پس داده شده بود. آنان با یادآوری آن موضوع خاطر نشان ساختند که، به کسانی که وقتی چیزی را یافتند، به صاحبان آن بازمی‌گردانند، نمی‌توان چنین اتهامی بست. (صفحه ۶۰۸) ۳ و پاره‌ای می‌گویند: آنان هنگامی که وارد مصر شدند، هر کدام دهان مرکب خود را بسته بودند تا از کشت و زراعت مردم نخورد و این گفتارشان اشاره به دقت و رعایت حقوق مردم از سوی آنان بود. از آیه شریفه و گفتار برادران یوسف چنین دریافت می‌گردد که آنچه از سوی آنان در مورد برادرشان رفت، رفتاری کودکانه بود که از سر کم‌خردی از آنان سر زد؛ چرا که آنان در گفتار خویش خود را اصلاحگر و خیرخواه خواندند و از تباهی و تبهکاری بیزاری جستند و گفتند: مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ (صفحه ۶۰۹)

۱۳۶. «قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ...»

آیه

«قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَذِبِينَ»

ترجمه

آنها گفتند: اگر دروغگو باشید کیفر شما چیست؟ (۷۴/یوسف) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ گفتند: هر کس (آن پیمان‌ه) در بار او پیدا شود خودش کیفر آن خواهد بود (و به خاطر این کار برده خواهد شد) ما این گونه ستمگران را کیفر می‌دهیم. (۷۵/یوسف) فَيَدَأْ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ در این هنگام (یوسف) قبل از بار برادرش به کاوش بارهای آنها پرداخت و سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد، اینگونه راه چاره به یوسف یاد دادیم او هرگز نمی‌توانست برادرش را مطابق آیین ملک (مصر) بگیرد مگر آن که خدا بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است. (۷۶/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این هنگام یوسف دستور داد که بارهای آنها را بکشایند و یک یک بازرسی کنند، منتها برای این که طرح و نقشه اصلی یوسف معلوم نشود، «نخست بارهای دیگران را قبل از بار برادرش بنیامین بازرسی کرد و سپس پیمانۀ مخصوص را از بار برادرش بیرون آورد». همین که پیمانۀ در بار بنیامین پیدا شد، دهان برادران از تعجب بازماند، گویی کوهی از غم و اندوه بر آنان فرود آمد و خود را در بن بست عجیبی دیدند. از یک سو برادر آنها ظاهراً مرتکب چنین سرقتی شده و مایه سرشکستگی آنها است و از سوی دیگر موقعیت آنها را نزد عزیز مصر به خطر می‌اندازد و برای آینده جلب حمایت او ممکن نیست و از همه اینها گذشته پاسخ پدر را چه بگویند؟ چگونه او باور می‌کند که برادران تقصیری در این زمینه نداشته‌اند؟ بعضی از مفسران نوشته‌اند که در این هنگام برادرها رو به سوی بنیامین کردند و گفتند: ای بی‌خیر، ما را رسوا کردی، صورت ما را سیاه نمودی، این چه کار غلطی بود که انجام دادی؟ (نه (صفحه ۶۱۰) به خودت رحم کردی و نه به ما و نه به خاندان یعقوب که خاندان نبوت است) آخر بگو کی تو این پیمانۀ را برداشتی و در بار خود گذاشتی؟ بنیامین که باطن قضیه را می‌دانست با خونسردی جواب داد: این کار را همان کس کرده است که وجوه پرداختی شما را در بارتان گذاشت ولی حادثه آن چنان برای برادران ناراحت کننده بود که نفهمیدند چه می‌گوید. (۱) پس قرآن چنین اضافه می‌کند که ما اینگونه برای یوسف طرح ریختیم (تا برادر خود را به گونه‌ای که برادران دیگر نتوانند مقاومت کنند نزد خود نگاه دارد) (كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ). مسأله مهم اینجا است که اگر یوسف می‌خواست طبق قوانین مصر با برادرش بنیامین رفتار کند می‌بایست او را مضروب سازد و به زندان بیفکند و علاوه بر این که سبب آزار برادر می‌شد، هدفش که نگهداشتن برادر نزد خود بود، انجام نمی‌گرفت، لذا قبلاً از برادران اعتراف گرفت که اگر شما دست به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شما چیست؟ آنها هم طبق سنتی که داشتند پاسخ دادند که در محیط ما سنت این است که شخص سارق را در برابر سرقتی که کرده بر می‌دارند و از او کار می‌کشند و یوسف طبق همین برنامه با آنها رفتار کرد، چرا که یکی از طرق کیفر مجرم آن است که او را طبق قانون و سنت خودش کیفر دهند. به همین جهت قرآن می‌گوید: «یوسف نمی‌توانست برادرش را طبق آیین ملک مصر بردارد» و نزد خود نگهدارد (مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ). سپس به عنوان یک استثناء می‌فرماید: «مگر این که خداوند بخواهد» (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ). اشاره به این که: این کاری که یوسف انجام داد و با برادران همانند سنت خودشان رفتار کرد طبق فرمان الهی بود و نقشه‌ای بود برای حفظ برادر و تکمیل آزمایش پدرش یعقوب و آزمایش برادران دیگر و در پایان اضافه می‌کند: «ما درجات هر کس را بخواهیم بالا- می‌بریم» (نَزَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ). درجات کسانی که شایسته باشند و همچون یوسف از بوته امتحانات، سالم بدر آیند و در هر حال «برتر از هر عالمی، عالم دیگری است» یعنی خدا (وَفَوْقَ *** ***) ۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۵۳ (ذیل آیه). (صفحه ۶۱۱) کُلُّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ و هم او بود که طرح این نقشه را به یوسف الهام کرده بود. آیات فوق سؤالات زیادی را برمی‌انگیزد که باید به یک یک آنها پاسخ گفت: ۱ چرا یوسف خودش را به برادران معرفی نکرد تا پدر را از غم جانکاه فراق زودتر رهایی بخشد. پاسخ این سؤال تکمیل برنامه آزمایش پدر و برادران بوده است و به تعبیر دیگر این کار از سر هوی و هوس نبوده، بلکه طبق یک فرمان الهی بود که می‌خواست مقاومت یعقوب را در برابر از دست دادن فرزند دوم نیز بیازماید و بدین طریق آخرین حلقه تکامل او پیاده گردد و نیز برادران آزموده شوند که در این هنگام که برادرشان گرفتار چنین سرنوشتی شده است در برابر عهدی که با پدر در زمینه حفظ او داشتند چه انجام خواهند داد؟ ۲ چگونه بی‌گناهی را متهم به سرقت کرد؟ آیا جایز بود بی‌گناهی را متهم به سرقت کنند، اتهامی که آثار شومش دامان بقیه برادران را هم کم و بیش می‌گرفت؟ پاسخ این سؤال را نیز می‌توان از اینجا یافت که این امر با توافق خود بنیامین بوده است، چرا که یوسف قبلاً خود را به او معرفی کرده بود و او

می‌دانست که این نقشه برای نگهداری او چیده شده است و اما نسبت به برادران، تهمت‌ی وارد نمی‌شد، تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می‌کرد، که آن نیز در مورد یک آزمون مهم، مانعی نداشت. ۳ نسبت سرقت به همه چه مفهومی دارد؟ آیا نسبت سرقت آن هم به صورت کلی و همگانی با جمله «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» «شما سارق هستید» دروغ نبود؟ مجوز این دروغ و تهمت چه بوده است؟ پاسخ این سؤال نیز با تحلیل زیر روشن می‌شود که: اولاً: معلوم نیست که گوینده این سخن چه کسانی بودند، همین اندازه در قرآن می‌خوانیم «قَالُوا: كَفْتُنْد» ممکن است گویندگان این سخن جمعی از کارگزاران یوسف باشند که وقتی که پیمانانه مخصوص را نیافتند یقین پیدا کردند که یکی از کاروانیان کنعان آن را ربوده است و معمول است که اگر چیزی در میان گروهی که متشکل هستند ربوده شود و رباینده اصلی شناخته (صفحه ۶۱۲) نشود، همه را مخاطب ساخته می‌سازند و می‌گویند شما این کار را کردید، یعنی یکی از شما یا جمعی از شما. ثانیاً: طرف اصلی سخن که «بنیامین» بود به این نسبت راضی بود چرا که این نقشه ظاهراً او را متهم به سرقت می‌کرد، اما در واقع، مقدمه‌ای بود برای ماندن او نزد برادرش یوسف و این که همه آنها در مظان اتهام واقع شدند، موضوع زودگذری بود که به مجرد بازرسی بارهای برادران یوسف برطرف گردید و طرف اصلی دعوا (بنیامین) شناخته شد. ۴ کیفر سرقت در آن زمان چه بوده، از آیات فوق استفاده می‌شود که مجازات سرقت در میان مصریان و مردم کنعان متفاوت بوده، نزد برادران یوسف و احتمالاً مردم کنعان، مجازات این عمل، بردگی (همیشگی یا موقت) سارق در برابر سرقتی که انجام داده است بوده (۱)، ولی در میان مصریان این مجازات معمول نبوده است، بلکه از طرق دیگر مانند زدن و به زندان افکندن، سارقین را مجازات می‌کردند. به هر حال این جمله دلیل بر آن نمی‌شود که در هیچ یک از ادیان آسمانی برده گرفتن کیفر سارق بوده است، چه بسا یک سنت معمولی در میان گروهی از مردم آن زمان محسوب می‌شده و در تاریخچه بردگی نیز می‌خوانیم که در میان اقوام خرافی، بدهکاران را به هنگامی که از پرداختن بدهی خود عاجز می‌شدند به بردگی می‌گرفتند. ۵ سقایه یا صواع در آیات فوق گاهی تعبیر به «صواع» (پیمانانه) و گاهی تعبیر به «سقایه» (ظرف آب خوری) شده است و منافاتی میان این دو نیست، زیرا چنین به نظر می‌رسد که این پیمانانه در آغاز ظرف آب خوری «ملک» بوده است، اما هنگامی که غلات در سرزمین مصر گران و کمیاب و جیره‌بندی شد، برای اظهار اهمیت آن و این که مردم نهایت دقت را در صرفه‌جویی به خرج دهند، آن را با ظرف آب خوری مخصوص ملک، پیمانانه می‌کردند. این هم بدیهی است که تمام * * * * * ۱- طبرسی در «مجمع البیان» نقل کرده است که سنت در میان جمعی از مردم آن زمان این بوده که سارق را یک سال به بردگی می‌گرفتند و نیز نقل کرده که خاندان یعقوب، سارق را به مقدار سرقتش به بردگی می‌گرفتند (تا همان اندازه کار کند). (صفحه ۶۱۳) نیازمندیهای یک کشور را نمی‌توان با چنین پیمانانه‌ای اندازه‌گیری کرد، شاید این عمل جنبه سمبولیک داشته و برای نشان دادن کمیابی و اهمیت غلات در آن سالهای مخصوص بوده است تا مردم در مصرف آنها نهایت صرفه‌جویی را کنند. ضمناً از آن جا که این پیمانانه در آن هنگام در اختیار یوسف بوده، سبب می‌شده که اگر بخواهند سارق را به بردگی بگیرند، باید برده صاحب پیمانانه یعنی شخص یوسف شود و نزد او بماند و این همان چیزی بود که یوسف درست برای آن نقشه کشیده بود.

داوری بر اساس قرائن حال

از این آیات استفاده می‌شود که قاضی می‌تواند به قرائن قطعیه عمل کند، هر چند اقرار و شهودی در کار نباشد، زیرا در جریان کار برادران یوسف نه شهودی بود و نه اقراری، تنها پیدا شدن پیمانانه ملک از بار بنیامین دلیل به مجرمیت او شمرده شد و با توجه به این که هر یک از آنها شخصاً بار خود را پر می‌کردند و یا لااقل به هنگام پر کردن آن حاضر بودند و اگر قفل و بندی داشت، کلیدش در اختیار خود آنها بود و از طرفی، هیچکس باور نمی‌کرد که در اینجا نقشه‌ای در کار است و مسافران کنعان (برادران یوسف) در این شهر، دشمن نداشتند که بخواهد برای آنها توطئه کند. مجموع این جهات سبب می‌شد که از مشاهده پیمانانه ملک، در بار

بنیامین، علم به اقدام شخص او به چنین کاری حاصل شود. این موضوع که دنیای امروز در داوریهایش روی آن تکیه می‌کند از نظر فقه اسلامی نیاز به بررسی بیشتری دارد، چرا که در مباحث قضایی روز فوق‌العاده مؤثر است و جای این بحث کتاب القضاء است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

کارگزاران یوسف گفتند: اگر شما دروغ بگویید، کیفر کسی که آن را برده باشد چیست؟ برادران یوسف گفتند: کیفر کسی که پیمان‌شاه نزد او یافت شود، بازداشت و زندانی شدن خود اوست. به باور گروهی از جمله «حسن» و ... منظور آنان این بود که در آیین بنی‌اسرائیل (صفحه ۶۱۴) و فرمانروای مصر، کیفر سارق این است که یک سال به بردگی کشیده شود. اما به باور «ضحاك» کیفر دزد از نظر آنان این بود که دزد را بازداشت نمایند و به تناسب سرقتی که بدان دست زده است، او را به بردگی کشند و از نظر مقررات پادشاه مصر نیز برنامه آن بود که او را کیفر کنند و بهای آن را از او بستانند؛ چرا که دزد، ضامن چیزی است که آن را سرقت کرده است. و پاره‌ای می‌گویند: خود یوسف از آنان پرسید: از دیدگاه شما کیفر دزد چگونه است؟ آنان گفتند: کیفرش آن است که خود او را به کیفر کارش بازداشت نمایند. *كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ*. ما بیدادگران را اینگونه کیفر می‌دهیم. به باور برخی این گفتار ادامه سخن فرزندان یعقوب است، اما به باور پاره‌ای دیگر این سخن یوسف می‌باشد. پس از این گفتگو به آنان دستور دادند تا بارهای خود را برای کاوش و بازدید بکشایند و از پی آن، بازدید آغاز گردید. *فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أُخِيهِ يَوْسُفَ* برای اجرای درست برنامه و بستن راه هر گونه بدبینی و وارد آمدن اتهام، پیش از بازدید بار برادرش «بنیامین»، به بازرسی بارهای آنان پرداخت. *ثُمَّ اسْتَيْخِرَ جَهِا مِنْ وَعَاءِ أُخِيهِ* و آن گاه پیمان‌ها را از درون بار برادرش بیرون آورد. و پس از آن بود که فرزندان یعقوب به سوی «بنیامین» هجوم بردند که: وای بر تو! تو ما را روسیاه و رسوا ساختی! این چه کاری بود که از تو سر زد؟ و چه وقت این پیمان‌ها را برداشتی؟! او در پاسخ گفت: من آن را بر نداشتم، بلکه همان کسی که در سفر نخست، سرمایه شما و بهای مواد غذایی را در بارهای شما قرار داد، همو پیمان‌ها را در بار ما نهاده است. *كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ* ما اینگونه این راه را به یوسف الهام کردیم تا بدین وسیله برادر خویش را (صفحه ۶۱۵) نزد خود نگاه دارد. به باور برخی منظور این است که همانگونه که آنان بر ضد یوسف نقشه کشیدند و با او آن گونه رفتار کردند، ما نیز سزای آنان را اینگونه دادیم و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که ما به یوسف الهام نمودیم و از دیدگاه برخی دیگر منظور این است که ما برای او اینگونه تدبیر کردیم. *مَا كَانَ لِأَخِي أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ* به باور «فَتَادَه» منظور این است که: در آیین پادشاه و مقررات او، این حکم نبود که سارق را بازداشت کنند و نزد خویش نگاه دارند؛ از این رو یوسف نمی‌توانست چنین کند و ما این تدبیر را به او الهام کردیم. اما به باور «ابن عباس» منظور این است که: این کار در توان و صلاحیت شاه نبود و او به چنین کارهایی دست نمی‌زد. برخی می‌گویند: منظور این است که: این روش و شیوه شاه نبود. و از دیدگاه برخی دیگر، از آنجایی که حکومت یوسف بر اساس عدالت و آزادی و مقررات اداره می‌شد، بدون این تدبیر نگاه داشتن برادرش ممکن نبود. *إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ* مگر این که خدا بخواهد و برای یوسف و کار او چاره و راهی نشان دهد. و به باور برخی منظور این است که: مگر این که خدا بخواهد و یوسف را به انجام این کار موظف سازد؛ چرا که یوسف نمی‌توانست به صراحت بگوید: او برادر من است؛ و بدون این تدبیر نیز نمی‌توانست او را نزد خویش نگاه دارد؛ چرا که بدون این تدبیر کار او بیداد به شمار می‌رفت و این قانون فرزندان یعقوب بود که چنین حکم می‌کرد، و گرنه در آیین شاه مصر، دزد را شلاق می‌زدند و غرامت مال را از او می‌گرفتند و آن حضرت بر اساس دیدگاه خود آنان داوری کرد و این همان تدبیر و خواست خدا بود. *نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ* ما درجات هر کس را که بخواهیم و او را شایسته بدانیم در پرتو نعمت گران دانش و رسالت اوج می‌بخشیم، درست همانگونه که مقام یوسف را از دیگران بالا بردیم و به او برتری بخشیدیم. (صفحه ۶۱۶) و به باور پاره‌ای منظور این است که: ما درجات هر کس را که بخواهیم به وسیله ارزانی داشتن تقوا و عصمت و توفیق و مهر و لطف خاص خود به او، بالا می‌بریم. *وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ*

علیم. و برتر از هر دانشور و دانشمندی، دانشور دیگری است تا به خدا برسد و آن گاه برتر و بالاتر و دانشمندتر از او دانشوری نیست. (صفحه ۶۱۷)

۱۳۷. «قَالُوا إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ...»

آیه

«قَالُوا إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ»

ترجمه

(برادران) گفتند: اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت (همین اندازه) گفت شما بدتر هستید و خدا از آن چه توصیف می‌کنید آگاه‌تر است. (۷۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

درست است که برادران یوسف تهمت ناروایی به برادرشان یوسف زدند به گمان این که خود را در این لحظات بحرانی تبرئه کنند، ولی بالاخره این کار بهانه و دستاویزی می‌خواهد که چنین نسبتی را به او بدهند، به همین جهت مفسران در این زمینه به کاوش پرداخته و سه روایت از تواریخ پیشین در این زمینه نقل کرده‌اند: نخست این که: یوسف بعد از وفات مادرش نزد عمه‌اش زندگی می‌کرد و او سخت به یوسف علاقمند بود، هنگامی که بزرگ شد و یعقوب خواست او را از عمه‌اش باز گیرد، عمه‌اش چاره‌ای اندیشید و آن این که کمر بند یا شال مخصوصی که از اسحاق در خاندان آنها به یادگار مانده بود بر کمر یوسف بست و ادعا کرد که او می‌خواسته آن را از وی برباید و طبق قانون و سنتشان یوسف را در برابر آن کمر بند و شال مخصوص نزد خود نگهداشت. دیگر این که یکی از خویشاوندان مادری یوسف بتی داشت که یوسف آن را برداشت و شکست و بر جاده افکند و لذا او را متهم به سرقت کردند در حالی که هیچ یک از اینها سرقت نبوده است و دیگر این که گاهی او مقداری غذا از سفره برمی‌داشت و به مسکین‌ها و مستمندان می‌داد و به همین جهت برادران بهانه‌جو این را دستاویزی برای متهم ساختن او به سرقت قرار دادند، در حالی که هیچ یک از آنها گناهی نبود، آیا اگر کسی لباسی را در بر انسان کند و او نداند مال دیگری است و بعد متهم به سرقتش کند، صحیح است و آیا برداشتن بت و شکستنش گناهی دارد و نیز چه مانعی دارد که انسان چیزی از سفره پدرش که یقین دارد مورد رضایت اوست بردارد و به مسکینان بدهد؟ (صفحه ۶۱۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پس از بیرون آمدن پیمان‌شاه از بار «بنیامین» برادران یوسف سخت خود را باختند و در دفاع از خویش سخنانی را به زبان آوردند که زبینه آنان نبود. در این مورد قرآن می‌فرماید: «قَالُوا إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ أَنَا» اگر «بنیامین» دست به سرقت می‌زند، برادر او نیز پیش از این، سرقت کرده بود؛ با این بیان دزدی او چیز تازه‌ای نیست و در این کار به برادرش یوسف اقتدا کرده است. در مورد منظور آنان از وارد آوردن این اتهام به یوسف به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور آنان جریانی بود که در کودکی یوسف به وسیله عمه‌اش اتفاق افتاد و آن اینگونه بود که یوسف پیش از مرگ مادرش به وسیله عمه‌اش که شیفته و دل‌باخته

برادرزاده‌اش بود، اداره می‌شد. هنگامی که پس از چندی یعقوب خواست فرزندش را از او باز گیرد و نزد خود ببرد، آن زن که بزرگترین فرزند اسحاق بود و کمر بند پدرش را به ارث نزد خود داشت، تدبیری اندیشید تا به سان گذشته یوسف را نزد خود نگاه دارد؛ از این رو این تدبیر به خاطرش رسید که کمر بند یادگاری پدر را به کمر آن کودک ببندد و آن گاه مدعی گردد که یوسف به هدف سرقت کمر بند، آن را به کمرش بسته است و بدین وسیله طبق قانون جاری که دزد را به بردگی می‌گرفتند آن کودک محبوب و مطلوب را نزد خود نگاه دارد. او همین گونه عمل کرد و یوسف را برای مدتی دیگر نزد خود نگاه داشت و برادران یوسف در این گفتار خویش، به آن ماجرا اشاره داشتند. یادآوری می‌گردد که در روایات رسیده از امامان راستین ما نیز این دیدگاه آمده است. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: فَأَسْرَبَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ (صفحه ۶۱۹) یوسف از گفتار آنان سخت آزرده خاطر گردید، امّا آن را در دل نهان داشت و به آنان چیزی نمودار نساخت. قَالَ أَنتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ تنها در دل به آنان گفت: شما در دزدی بدترید؛ چرا که برادران را از پدر ربودید و به چاه افکندید. وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ. و خدا به آنچه وصف می‌کنید و به یوسف می‌بندید داناتر است. به باور «زجاج»، منظور این است که: یوسف، نه در داستان کمر بند گناهی داشت و نه در شکستن بت و یا انفاق نهانی، امّا شما در بیدادی که بر یوسف روا داشتید سخت گناهکارید و عذری از شما پذیرفته نیست. امّا به باور برخی دیگر منظور آن است که: کار شما که در حق برادران بیداد روا داشتید و پدرتان را نافرمانی کردید، بدتر و موقعیت شما در پیشگاه خدا ناپسندتر است. «حسن» می‌گوید: آنان در آن روزگاری که در حق یوسف و پدر خود بیداد روا داشتند، پیامبر نبودند و پس از آن به رسالت رسیدند؛ چرا که نامبرده آنان را «أشباط» می‌داند. امّا به باور ما آنان هرگز پیامبر نبودند و به این مقام والا راه نداشتند؛ چرا که از پیامبران خدا هرگز بیداد و گناه سر نمی‌زند. «بلخی» می‌گوید آنان در گفتارشان دروغگو بودند، بر این باور نمی‌شود آنان را پیامبران خدا شمرد و ممکن است آن «أشباط» که به مقام رسالت رسیدند غیر از اینان باشند. (صفحه ۶۲۰)

۱۳۸. آیه (تلاش برای آزادی «بنیامین»)

اشاره

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ گفتند: ای عزیز او پدر پیری دارد (و سخت ناراحت می‌شود) یکی از ما را به جای او بگیر، ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۷۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هنگامی که برادران دیدند برادر کوچکشان بنیامین طبق قانونی که خودشان آن را پذیرفته‌اند می‌بایست نزد عزیز مصر بماند و از سوی دیگر با پدر پیمان بسته‌اند که حداکثر کوشش خود را در حفظ و بازگرداندن بنیامین به خرج دهند، رو به سوی یوسف که هنوز برای آنها ناشناخته بود کردند «و گفتند: ای عزیز مصر و ای زمامدار بزرگوار! او پدری دارد پیر و سالخورده که قدرت بر تحمل فراق او را ندارد ما طبق اصرار تو او را از پدر جدا کردیم و او از ما پیمان مؤکد گرفته که به هر قیمتی هست، او را باز گردانیم، بیا بزرگواری کن و یکی از ما را به جای او بگیر»، «چرا که ما تو را از نیکوکاران می‌یابیم» و این اولین بار نیست که نسبت به ما محبت فرمودی بیا و محبت خود را با این کار تکمیل فرما.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آنان هنگامی که برادر خود را گرفتار دیدند و درها را به روی خود بسته یافتند، بار دیگر دست به دامان عزیز زدند و از او تقاضا

کردند که راهی بیابد و به آنان لطف دیگری کند. قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ گفتند: هان ای عزیز مصر! او پدری پیر و سالخورده دارد که توان دوری وی را ندارد، از این رو بر ما منت گذار و یکی از ما چند نفر را به جای او بازداشت نما. آنان این پیشنهاد را از سر خواهش و تقاضا به عزیز مصر دادند و موضوع را (صفحه ۶۲۱) به سبکی طرح کردند تا شاید حس انسان دوستی او را برانگیزند و او با مهر و ترحم به پدر پیرشان، دیگری را به جای او بازداشت کند و «بنیامین» را آزاد سازد. واژه «کبیر» به باور برخی به مفهوم بزرگسال و سالخورده است و به باور برخی گرانقدر؛ و منظور این است که: او فرزند مردی گرانقدر و بزرگوار است و فرزند چنین شخصیت بزرگی نباید بازداشت شود. و در ادامه سخن گفتند: إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. و ما تو را از شایسته کرداران روزگار می‌بینیم که همواره به مردم محروم نیکی می‌کنی. به باور پاره‌ای منظور این است که: از تو انسان گران قدری که در پیمانانه و دادن مواد غذایی به ما احسان کردی و ما را به ضیافت فرا خواندی، اینک انتظار داریم که به سان گذشته با ما رفتار نمایی و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که اگر تقاضای ما را بپذیری، در حق ما نیکی کرده‌ای. (صفحه ۶۲۲)

۱۳۹. «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ...»

آیه

«قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنْ أِذَا لَطَالِمُونَ»

ترجمه

گفت: پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم که در آن صورت از ظالمان خواهیم بود. (۷۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف این پیشنهاد را شدیداً نفی کرد و «گفت: پناه بر خدا چگونه ممکن است ما کسی را جز آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم» هرگز شنیده‌اید آدم با انصافی، بی‌گناهی را به جرم دیگری مجازات کنند. قابل توجه این که یوسف در این گفتار خود هیچگونه نسبت سرقت به برادر نمی‌دهد بلکه از او تعبیر می‌کند به کسی که متاع خود را نزد او یافته‌ایم و این دلیل بر آن است که او دقیقاً توجه داشت که در زندگی هرگز خلاف نگوید.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

بازخواست بی‌گناه به جای گناهکار عملی ظالمانه است

در ادامه سخن، قرآن پاسخ یوسف را ترسیم می‌کند که به آنان گفت: قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ ما به خدا پناه می‌بریم که بی‌گناهی را به کیفر گناه دیگری بازداشت کنیم، هرگز! ما تنها کسی را بازداشت می‌کنیم که پیمانانه و کالای خود را در بار او یافته‌ایم و بدین سان با این شیوه سخن، نه خلافی گفت و نه نسبت ناروایی داد. إِنْ أِذَا لَطَالِمُونَ. چرا که اگر چنین کنیم، در آن صورت ستمکار خواهیم بود. این فراز از آیه، نشانگر آن است که بازخواست و کیفر بی‌گناه به جای گناهکار، کاری ظالمانه است

و هر کس چنین کند بیدادگر و ظالم است و خدا نیز چنین نخواهد کرد؛ چرا که ذات پاک او از ظلم و ستم پاک و منزّه است. (صفحه ۶۲۳)

۱۴۰. آیه (برادران سرافکنده به سوی پدر بازگشتند؟)

اشاره

فَلَمَّا اسْتَيْسَأُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ هنگامی که (برادران) از او مایوس شدند به کناری رفتند و با هم به نجوی پرداختند، بزرگترین آنها گفت: آیا نمی‌دانید پدرتان از شما پیمان الهی گرفته و پیش از این درباره یوسف کوتاهی کردید، لذا من از این سرزمین حرکت نمی‌کنم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا فرمانش را درباره من صادر کند که او بهترین حکم‌کنندگان است. (۸۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَلَصُوا» یعنی «خالص شدند» کنایه از جدا شدن از دیگران و تشکیل جلسه خصوصی است و «نَجِيًّا» از ماده «مناجات»، در اصل از «نَجْوَةٌ» به معنی سرزمین مرتفع گرفته شده، چون سرزمین‌های مرتفع از اطراف جدا هستند و جلسات سری و سخنان درگوشی از اطرافیان جدا می‌شود به آن «نَجْوَى» می‌گویند، (بنابراین نجوی، هر گونه سخن محرمانه را اعم از این که درگوشی باشد یا در جلسه سری، شامل می‌شود). «فَرَّطْتُمْ» از ماده «تفریط» در اصل از «فُرُوط» به معنی مقدم شدن است و هنگامی که به باب تفعیل درآید به معنی کوتاهی در تقدم خواهد بود و اما هنگامی که از باب افعال (افراط) باشد به معنی اسراف و تجاوز در تقدم است. برادران آخرین تلاش و کوشش خود را برای نجات بنیامین کردند، ولی تمام راه‌ها را بروی خود بسته دیدند، از یک سو مقدمات کار آن چنان چیده شده بود که ظاهراً تبری برادر امکان نداشت و از سوی دیگر پیشنهاد پذیرفتن فرد دیگری را به جای او نیز از طرف عزیز، پذیرفته نشد لذا مایوس شدند و تصمیم به مراجعت به کنعان و گفتن ماجرا برای پدر را گرفتند، قرآن می‌گوید: «هنگامی که آنها از عزیز مصر، یا از نجات برادر، مایوس شدند به گوشه‌ای آمدند و خود را از دگران جدا ساختند و به نجوی و سخنان درگوشی پرداختند» (فَلَمَّا اسْتَيْسَأُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا). جمله «خَلَصُوا نَجِيًّا» (صفحه ۶۲۴) همانگونه که بسیاری از مفسران گفته‌اند از فصیح‌ترین و زیباترین تعبیرات قرآنی است که در دو کلمه، مطالب فراوانی را که در چند جمله باید بیان می‌شد، بیان کرده است. به هر حال، «برادر بزرگتر در آن جلسه خصوصی به آنها گفت: مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان الهی گرفته است که بنیامین را به هر قیمتی که ممکن است بازگردانید» (قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ) و «شما همان کسانی هستید که پیش از این نیز درباره یوسف، کوتاهی کردید» و سابقه خود را نزد پدر بد نمودید، (وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ). «حال که چنین است، من از جای خود یا از سرزمین مصر حرکت نمی‌کنم و به اصطلاح در اینجا متحصن می‌شوم مگر این که پدرم به من اجازه دهد و یا خداوند فرمانی درباره من صادر کند که او بهترین حاکمان است» (فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ). منظور از این فرمان، یا فرمان مرگ است یعنی از اینجا حرکت نمی‌کنم تا بمیرم و یا راه چاره‌ای است که خداوند پیش بیاورد و یا عذر موجهی که نزد پدر به طور قطع پذیرفته باشد. برادران یوسف از نظر روحیه با هم بسیار متفاوت بودند برادر بزرگتر سخت، به عهد و میثاق خود پایبند بود، در حالی که برادران دیگر همین اندازه که دیدند گفتگوهایشان با عزیز مصر به جایی نرسید خود را معذور دانسته، دست از تلاش بیشتر برداشتند و البته حق با برادر بزرگتر بود، چرا که با تحصن در شهر مصر

و مخصوصاً نزدیک دربار عزیز این امید می‌رفت که او بر سر لطف آید و به خاطر یک پیمانہ که سرانجام پیدا شد مرد غریبی را به قیمت داغدار کردن برادران و پدر پیرش مجازات نکند، لذا او به خاطر همین احتمال در مصر ماند و برادران را برای کسب دستور به خدمت پدر فرستاد، تا ماجرا را برای او شرح دهند. (صفحه ۶۲۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

یَأْسُ: به نومید شدن از چیزی گفته می‌شود. نَجِيٌّ: راز گفتن گروهی با همدیگر. بَرِحَ الرَّجُلُ: از جای خود دور شد.

اینک چه باید کرد؟

آنان پس از یأس و نومیدی از نجات برادرشان «بنیامین» به چاره اندیشی پرداختند: فَلَمَّا اسْتَيْسُّوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا و هنگامی که از پذیرفته شدن پیشنهادشان از سوی عزیز مصر نومید گشتند، با کناره‌گیری از دیگران به رازگویی و تبادل نظر پرداختند و این موضوع طرح شد که اینک چه باید کرد؟ آیا باید برادر را رها کنند و نزد پدر بروند و یا همگی به امید نجات او در مصر بمانند و یا راهی دیگر بجویند؟ این فراز از آیه شریفه، افزون بر اوج فصاحت و زیبایی قالب و معنی، در کوتاه‌ترین سخن مفاهیم و معانی بسیاری را ترسیم می‌کند و از شاهکارهای قرآن شریف است. قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ بزرگ آنان لب به سخن گشود و گفت: آیا نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمانی خدایی و استوار گرفته است که فرزندش را به او بازگردانید؟! در مورد بزرگ آنان که گوینده این گفتار بود، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «کعب»، منظور بزرگ آنان در سن و سال است و او «روبین» برادر و خاله‌زاده یوسف بود و همو بود که برادران را از کشتن یوسف برحذر داشت و آنان او را به چاه افکندند. ۲ اما به باور «مُجَاهِد» منظور از بزرگ آنان، «شمعون» است که از نظر خرد و دانش، رهبری فکری آنان را به کف داشت. (صفحه ۶۲۶) ۳ از دیدگاه «کَلْبِي» و «وَهَب» منظور از بزرگ آنان، «یهودا» است که خردمندترین آنان به شمار می‌رفت. ۴ و از دیدگاه «محمد بن اسحاق» و «علی بن ابراهیم» در تفسیرش، بزرگشان «لاوی» بود که هوشمند و زیرک به شمار می‌رفت. وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ و به یاد داشته باشید که شما پیش از این نیز در مورد یوسف کوتاهی و پیمان‌شکنی کردید و با این که عهده استوار سپرده بودید که او را سالم و با نشاط به پدرش بازگردانید، او را به چاه افکندید و در مورد او بیداد روا داشتید. فَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ از این رو من از این کشور و از این سرزمین نخواهم رفت ... حَيْثِي يَأْذَنَ لِي أَبِي تا پدرم به من دستور بازگشت و یا ماندن دهد، أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي و یا خدا درباره‌ام داوری کند که برادرم را در اینجا رها سازم و بروم. به باور پاره‌ای منظور این است که: یا مرگم فرا رسد. اما به باور «ابو مسلم» منظور این است که یا خدا عذری برایم فراهم سازد که بتوانم با آن نزد پدر بروم. وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ. و او بهترین داوران است که جز بر اساس حق و عدالت داوری نمی‌کند. (صفحه ۶۲۷)

۱۴۱. آیه (شما به سوی پدر باز گردید)

اشاره

إِزْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ شما به سوی پدرتان باز گردید و بگویند پدر (جان) پسرت دزدی کرد و ما جز به آن چه می‌دانستیم گواهی ندادیم و ما از غیب آگاه نبودیم. (۸۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سپس برادر بزرگتر به سایر برادران دستور داد که «شما به سوی پدر باز گردید و بگویید: پدر! فرزندت دست به دزدی زد» (ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ). «و این شهادتی را که ما می‌دهیم به همان مقداری است که ما آگاه شدیم» همین اندازه که ما دیدیم پیمانانه ملک را از بار برادرمان خارج ساختند، که نشان می‌داد او مرتکب سرقت شده‌است و اما باطن امر با خداست (وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا)، «و ما از غیب خبر نداشتیم» (وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ). این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور برادران این بوده است که به پدر بگویند اگر در نزد تو گواهی دادیم و تعهد کردیم که برادر را می‌بریم و باز می‌گردانیم به خاطر این بود که ما از باطن کار او خبر نداشتیم و ما از غیب آگاه نبودیم که سرانجام کار او به اینجا می‌رسد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در ادامه سرگذشت آنان، در این آیه شریفه گفتار بزرگ آنان آمده است که به برادرانش گفت: ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا اینک شما به سوی پدرتان باز گردید و به او بگویید: هان ای پدر عزیز! واقعیت این است که پسر دست به سرقت زد و ما جز آنچه به ظاهر دیدیم که پیمانانه فرمانروای مصر را از بار او درآوردند، گواهی دیگری بر ضد او نمی‌دهیم. از گفتار آنان این نکته دریافت می‌شود که آنان به دزدی «بنیامین» یقین نداشتند و (صفحه ۶۲۸) تنها به ظاهر آن رویداد گواهی می‌دادند، اما پاره‌ای بر آنند که منظور آنان از این بیان این بود که: ما نزد فرمانروای مصر تنها به این حقیقت گواهی دادیم که طبق دین و آیین ما، کیفر دزد آن است که او را برای مدتی به بردگی می‌کشند؛ ما این را گواهی کردیم، اما در این مورد که آیا به راستی «بنیامین» دزدی کرده است یا نه، چیزی نگفتیم و جز ظاهر جریان چیزی هم نمی‌دانیم. و آنان هنگامی این سخن را به زبان آوردند که پدرشان گفت: راه و رسم فرمانروای مصر در کیفر دزد این نیست که او را به بردگی کشد و شما با بیان راه و رسم خود، این را به او آموختید و این راه را به او نشان دادید. وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ. به باور گروهی از جمله «مُجَاهِد» منظور این است که: ما آن گاه که از تو ای پدر تقاضا نمودیم که «بنیامین» را به همراه ما بفرستی از آینده خبر نداشتیم و نمی‌دانستیم که به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شویم و جز نیکی و خدمت به خاندان خود هدفی نداشتیم و اگر می‌دانستیم که چنین خواهد شد، هرگز نه او را می‌بردیم و نه چنین تقاضایی از شما می‌نمودیم که او را به همراه ما بفرستی. امّا به باور «عِكرمه» منظور این است که ما از واقعیت این رویداد آگاه نیستیم و نمی‌دانیم که آیا پسر دست به راستی دزدی کرده و یا به او دروغ بسته‌اند و ما جز از ظاهر موضوع آگاهی نداریم. از دیدگاه «ابن عباس» منظور این است که: ما تا هنگامی که پسر در نزدمان بود، مراقب و نگهبان او بودیم، اما از کارهای نهانی او بی‌خبریم و بدین سان می‌خواهند بگویند که او در غیاب ما و یا زمانی که خواب بودیم پیمانانه شاه را برداشته است. و از دیدگاه پاره‌ای از آنجایی که واژه «غَيْب» در لغت «حَمِير» به مفهوم «شب» آمده است، منظور آنان این است که ما تا آنجایی که ممکن بود مراقب «بنیامین» بودیم و از سلامت و امتیث او پاس داشتیم، امّا نمی‌دانیم که در همه ساعات شب و روز و رفت و آمد خود چه می‌کند. (صفحه ۶۲۹) وَ سَيَلَّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (برای اطمینان بیشتر) از آن شهر که در آن بودیم سؤال کن و نیز از آن قافله که با آن آمدیم بپرس و ما (در گفتار خود) صادق هستیم. (۸۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَرْيَةً» در لغت عرب به معنی روستا نیست، بلکه به آبادی‌ها و شهرها به طور کلی اطلاق می‌شود و منظور در اینجا مصر است. «عیر» چنان که «راغب» در مفردات گفته است؛ به معنی گروه و جمعیتی است که شتران و چارپایان را برای حمل مواد غذایی با خود

می‌برند یعنی به مجموع آنها «عیر» گفته می‌شود. از مجموع این سخن استفاده می‌شود که مسأله سرقت بنیامین در مصر پیچیده بوده که کاروانی از کنعان به آن سرزمین آمده و از میان آنها یک نفر قصد داشته است پیمانانه ملک را باخود ببرد که مأموران ملک به موقع رسیده‌اند و پیمانانه را گرفته و شخص او را بازداشت کرده‌اند و شاید این که برادران گفتند از سرزمین مصر، سؤال کن کنایه از همین است که آن قدر این مسأله، مشهور شده که در و دیوار هم می‌داند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

قَزَیَّة: شهر و دیار و گاه به روستا گفته می‌شود. آن گاه برای این که پدر در درستی گفتار و گزارش شما تردید نکند، با نهایت احترام به او بگوید: وَ سِئِلِ الْقَزَیَّةِ الَّتِي كُنَّا فِيهَا بِدَرِجَانِ، اگر در گفتار ما تردید داری، از مردم شهری که ما در آنجا بودیم حقیقت ماجرا را بپرس. به باور گروهی از مفسران، از جمله «ابن عباس» منظور از قریه، «مصر» می‌باشد؛ چرا که عرب این واژه را در مورد شهرها نیز به کار می‌برد و منظور آنان این بود که از مردم مصر و از کسانی که در دسترس شما هستند و همه آنان از جریان (صفحه ۶۳۰) «بنیامین» آگاهی دارند، از آنان در این مورد تحقیق کنید. وَالْعَيْرِ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَ نِزْمِهَا نِزْمُهَا وَ نِزْمِهَا نِزْمُهَا... دو نظر آمده است: ۱ به همراه آن رفتیم و بازگشتیم و همه کاروانیان از مردم کنعان و همسایگانمان هستند، پرس و جو نمایید و آنان بدان دلیل این موضوع را پیش کشیدند که می‌دانستند پدرشان از گفتار آنان در تردید است. در مورد «وَ اسْمِ الْقَزَیَّةِ وَالْعَيْرِ» ... دو نظر آمده است: ۱ به باور گروهی در آیه شریفه «أهل» در تقدیر می‌باشد و منظور این است که از مردم آن شهر و از کاروانیان موضوع را بپرس تا روشن شود که ما درست گزارش کرده‌ایم. ۲ امّا به باور برخی، نیاز به تقدیر گرفتن «أهل» در آیه نیست؛ چرا که یعقوب، پیامبر بزرگ خدا و دارای معجزه بود و می‌توانست بدون هیچ واسطه‌ای از خود شهر و از شتران کاروان ماجرا را بپرسد و به خواست خدا و قدرت او پاسخ آنان را بشنود. وَ اِنَّا لَصَادِقُونَ. و ما ای پدر گر انقدر، در آنچه به تو گزارش می‌کنیم و می‌گوییم، راستگو هستیم. (صفحه ۶۳۱)

۱۴۲. «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ...»

آیه

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

ترجمه

(یعقوب) گفت: نفس (و هوی و هوس) مسأله را چنین در نظرتان تزیین داده، من شکیبایی می‌کنم شکیبایی جمیل (و خالی از کفران)، امیدوارم خداوند همه آنها را به من بازگرداند چرا که او علیم و حکیم است. (۸۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران از مصر حرکت کردند در حالی که برادر بزرگ‌تر و کوچک‌تر را در آن جا گذاردند و با حال پریشان و نزار به کنعان بازگشتند و به خدمت پدر شتافتند، پدر که آثار غم و اندوه را در بازگشت از این سفر، به عکس سفر سابق، بر چهره‌های آنها مشاهده کرد فهمید آنها حامل خبر ناگواری هستند، به خصوص این که اثری از بنیامین و برادر بزرگ‌تر در میان آنها نبود و هنگامی که برادران جریان حادثه را بی‌کم و کاست، شرح دادند یعقوب برآشفست، رو به سوی آنها کرده «گفت: هوس‌های نفسانی شما،

مسأله را در نظرتان چنین منعکس ساخته و تزیین داده است» (قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا). یعنی درست همان جمله‌ای را که در پاسخ آنها گفت که پس از حادثه یوسف به هنگامی که آن طرح دروغین را بیان کردند، ذکر نمود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا یعقوب تنها به خاطر سابقه سوء آنها به آنها سوء ظن برد و یقین کرد که آنها دروغ می‌گویند و توطئه‌ای در کار است، در حالی که این کار نه تنها از پیامبری چون یعقوب بعید به نظر می‌رسد، بلکه از افراد عادی نیز بعید است که تنها کسی را با یک سابقه سوء به طور قطع متهم سازند، با این که طرف مقابل شهودی نیز برای خود آورده است و راه تحقیق نیز بسته نیست. یا این که هدف از این جمله بیان نکته دیگری بوده است، از جمله این که: ۱ چرا شما با دیدن پیمانانه ملک درون بار برادر تسلیم شدید که او سرقت کرده است در حالی که این به تنهایی نمی‌تواند یک دلیل منطقی بوده باشد؟ ۲ چرا شما به عزیز مصر گفتید جزای سارق این است که او را به بردگی (صفحه ۶۳۲) بردارد، در حالی که این یک قانون الهی نیست بلکه سنتی است نادرست در میان مردم کنعان (و این در صورتی است که بر خلاف گفته جمعی از مفسران این قانون را از شریعت یعقوب ندانیم). ۳ چرا شما در برابر این ماجرا به سرعت تسلیم شدید و همچون برادر بزرگتر مقاومت به خرج ندادید، در حالی که پیمان مؤکد با من بسته بودید؟ سپس یعقوب به خویشان بازگشت و گفت: من زمام صبر را از دست نمی‌دهم و «شکیبایی نیکو و خالی از کفران می‌کنم» (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ). (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

واکنش یعقوب

آنان پس از شنیدن سفارش خردمندترین مرد گروه، به سوی کنعان حرکت کردند و پس از ورود به شهر خویش بی‌درنگ نزد پدر نگران خود شتافتند و جریان را به آگاهی او رساندند، اما پدر پس از شنیدن گفتارشان، رو به آنان کرد و گفت: قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا من فکر نمی‌کنم جریان آن گونه باشد که شما گزارش کردید، بلکه این هوای نفس شماست که کاری ناروا را در نظرتان آراسته است. فَصَبْرٌ جَمِيلٌ بنابراین مسئولیت من اینک آن است که صبری زیبا و خالصانه که بدور از بی‌تابی و ناسپاسی باشد پیشه سازم. عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا امید که خدا همه آنان را به من بازگرداند. منظور از آنان یوسف، بنیامین و فرزند بزرگ یعقوب بود. إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. * * * * * ۱- درباره صبر جمیل به ذیل آیه ۱۸ همین سوره مراجعه فرمایید. (صفحه ۶۳۳) چرا که او نسبت به بندگانش دانا و در تدبیر امور آفرینش فرزانه و حکیم است. (صفحه ۶۳۴)

۱۴۳. «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ...»

آیه

«وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِیْضًا عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ»

ترجمه

و از آنها روی برگرداند و گفت: وا اسفا بر یوسف و چشمان او از اندوه سفید شد، اما او خشم خود را فرو می‌برد (و هرگز کفران نمی‌کرد). (۸۴/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این حال غم و اندوهی سراسر وجود یعقوب را فراگرفت و جای خالی بنیامین همان فرزندی که مایه تسلی خاطر او بود، وی را به یاد یوسف عزیزش افکند، به یاد دورانی که این فرزند برومند باایمان، باهوش، زیبا در آغوشش بود و استشمام بوی او هر لحظه زندگی و حیات تازه‌ای به پدر می‌بخشید، اما امروز نه تنها اثری از او نیست بلکه جانشین او بنیامین نیز به سرنوشت دردناک و مبهمی همانند او گرفتار شده است، «در این هنگام روی از فرزندان بر تافت و گفت: وا اسفا بر یوسف» (وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسِيفِي عَلَى يُوسُفَ). برادران که از ماجرای بنیامین، خود را شرمند در برابر پدر می‌دیدند، از شنیدن نام یوسف در فکر فرو رفتند و عرق شرم بر جبین آنها آشکار گردید. این حزن و اندوه مضاعف، سیلاب اشک را، بی‌اختیار از چشم یعقوب جاری می‌ساخت تا آن حد که «چشمان او از این اندوه سفید و نابینا شد» (وَأَبْصَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ) و اما با این حال سعی می‌کرد، خود را کنترل کند و خشم را فرو بنشانند و سخنی بر خلاف رضای حق نگویید «او مرد باحوصله و بر خشم خویش مسلط بود» (فَهُوَ كَظِيمٌ). ظاهر آیه فوق این است که یعقوب تا آن زمان نابینا نشده بود، بلکه این غم و اندوه مضاعف و ادامه گریه و ریختن اشک بینایی او را از میان برد و همانگونه که سابقاً هم اشاره کرده‌ایم این یک امر اختیاری نبود که با صبر جمیل منافات داشته باشد. (صفحه ۶۳۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

کَظِيمٌ: فرو بردن غم و اندوه و نگاه داشتن آن در دل. یعقوب آن گاه می‌افزاید: وَتَوَلَّى عَنْهُمْ او پس از دریافت خبر بازداشت «بنیامین»، از شدت اندوهی که گستره قلب او را گرفت، از آنان روی برگردانید و خاطره غمبار فراق یوسف نیز برایش تجدید شد؛ چرا که او دوری و هجران یوسف را با حضور «بنیامین» برای خود آسان‌تر می‌ساخت و به خود بدین وسیله آرامش خاطر می‌بخشید. وَقَالَ يَا أَسِيفِي عَلَى يُوسُفَ و گفت: ای دریغ و درد بر فراق یوسف! «سعید بن جبیر» می‌گوید: خدا برای لحظات رویارویی امت پیامبر با اندوه و مصیبت، دعا و ذکر آرامش‌بخشی به آنان داده است که به پیامبران پیشین نداده بود. پرسیدند: کدامین ذکر؟ پاسخ داد: ذکر ارزشمند و آرامش آفرین «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ چرا که اگر این دعا را به آنان آموخته بود، یعقوب به جای «یا أسفی علی یوسف» می‌گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وَأَبْصَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ و از شدت اندوه و گریه دیدگانش سپید شد. از حضرت صادق علیه‌السلام پرسیدند که ای پسر پیامبر، اندوه یعقوب در فراق یوسف چگونه بود؟ آن حضرت فرمود: اندوه او بسیار عمیق و گران بود، درست به سان اندوه هفتاد مادر جوان مرده! پرسیدند: با این که بازگشت یوسف به او خبر داده شده بود، چرا باز هم تا آن اندازه اندوه به دل راه می‌داد؟ فرمود: بدان دلیل که آن نوید و خیر را فراموش کرده بود. در مورد سفید شدن دیدگان او نیز دو نظر آمده است: ۱ به باور «مقاتل» آن حضرت حدود شش سال دیدگانش به نابینایی (صفحه ۶۳۶) گرایید و با رسیدن پیراهن یوسف و بشارت دیدار او، خدا نور دیدگانش را به وی باز گردانید. ۲ اما پاره‌ای بر آنند که آن حضرت دیدگانش از شدت اندوه و گریه رو به نابینایی گرایید. به گونه‌ای که به سختی چیزی را می‌دید، اما نابینا نشد. فَهُوَ كَظِيمٌ. و او بدان دلیل که غم و اندوه خود را فرو می‌برد و شکیبایی می‌ورزید و به کسی چیزی نمی‌گفت، آکنده از اندوه گردید. به باور «ابن عباس» واژه «کظیم» به مفهوم اندوه‌زده و غمگین آمده است. یادآوری می‌گردد که هفتمین امام نور نیز بدان جهت به لقب «کاظم» خوانده شد که در دوران زندگی، به ویژه سال‌های امامت و پیشوایی‌اش، اندوه بسیاری را فرو برد و به کسی اظهار نفرمود. (صفحه ۶۳۷)

۱۴۴. «قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُوا تَذَكُرُ ...»

آیه

«قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُوا تَذَكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»

ترجمه

گفتند: به خدا تو آن قدر یاد یوسف می کنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی. (۸۵/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«حَرَضُ» به معنی چیز فاسد و ناراحت کننده است و در اینجا به معنی بیمار، نحیف و لاغر و مشرف بر مرگ می باشد. برادران که از مجموع این جریان‌ها، سخت ناراحت شده بودند، از یک سو وجدانشان به خاطر داستان یوسف معذب بود و از سوی دیگر به خاطر بنیامین خود را در آستانه امتحان جدیدی می دیدند و از سوی سوم نگرانی مضاعف پدر بر آن‌ها، سخت و سنگین بود، با ناراحتی و بی حوصلگی، به پدر «گفتند: به خدا سوگند تو آن قدر یوسف یوسف می گویی تا بیمار و مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

تَفْتُوْا: پیوسته و همواره بر کاری پای فشردن و بر شیوه‌ای پای بند بودن. حَرَضُ: در آستانه نابودی. فرزندان یعقوب از شدت اندوه پدر بر خود لرزیدند و در تلاش برای کاستن از اندوه و نگرانی او گفتند: قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتُوْا تَذْكُرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا پدر جان! به خدا سوگند تو همواره یوسف را یاد می کنی تا بیمار گردی. به باور «قَتَادَه» منظور این است که: تو آن قدر یوسف را یاد می کنی تا بیمار گردی و خرد خویش را تباه سازی. و به باور «مُجَاهِد...» تا در آستانه مرگ قرار گیری. و از دیدگاه «صَحَّاح...» تا پیر و از کار افتاده گردی. اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهَالِكِيْنَ. یا هلاک گردی و از دست بروی. (صفحه ۶۳۸) به باور بیشتر مفسران، آنان این سخن را از سر دلسوزی به حال پدر و به خاطر نگرانی از سرنوشت او به زبان آوردند، اما برخی بر آنند که آنان از روی ناراحتی این سخن را به او گفتند؛ چرا که رنج و اندوه او زندگی آنان را نیز اندوه زده ساخته و آسایش و آرامش را از همه آنان سلب نموده بود. (صفحه ۶۳۹)

۱۴۵. «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي ...»

آیه

«قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

گفت: من تنها غم و اندوهم را به خدا می گویم (و شکایت نزد او می برم) و از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید. (۸۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَثٌّ» به معنی پراکندگی است و چیزی که نمی توان آن را کتمان کرد و در اینجا به معنی اندوه آشکار و پراکندگی خاطر نمایان است. اما پیر کنعان آن پیامبر روشن ضمیر در پاسخ آنها «گفت: من شکایتم را به شما نیاوردم که چنین می گوئید، من غم و اندوهم را نزد خدا می برم و به او شکایت می آورم» (قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ). «و از خدایم لطف‌ها و کرامت‌ها و چیزهایی

سراغ دارم که شما نمی‌دانید» (وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

بَتَّ: اندوهی که دارنده آن توانِ پوشیدن و فرو خوردن آن را ندارد. امّا آن بزرگمرد پایداری و تقوا از آنان روی برگردانید و گفت: قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ مِنْ شَكَايَتِ غَمِّ وَانْدُوهِ خَوِيشْتِن رَا تَنَهَا بَه بَارْگَاهِ خُدا مِی بَرْمِ وَ خَوَاسْتَهَا وَ گِرْفَتَارِی هَایِ خُود رَا دَر دَل شَبِّ وَ هَنگَامَه هَایِ خُلُوتِ بَا خُدا، بَه اُو مِی گُویْم. پاره‌ای واژه «بَتَّ» را به مفهوم بیان و پدیدار ساختن اندوه معنی کرده‌اند و واژه «حُزْن» را به نمان کردن غم و اندوه در دل. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: در آن شرایط جبرئیل نزد یعقوب آمد و گفت: پروردگارت به تو درود می‌فرستد و نویدت می‌دهد و می‌فرماید: به عزّت و اقتدارم سوگند که اگر آن دو فرزندت جهان را بدرود گفته باشند، هر دو را برایت زنده می‌سازم! اینک برخیز و غذایی برای بینوایان و محرومان فراهم ساز که محبوب‌ترین انسانها در بارگاهم بینوایان حق‌شناس و حق‌پرست‌ند. (صفحه ۶۴۰) و می‌فرماید: هان ای یعقوب! آیا می‌دانی چرا نعمت بینایی‌ات از دست رفت؟ و چرا کم‌ترت از فشار اندوه خم شد؟ این بدان دلیل است که تو گوسفندی سر بریدی و از گوشت آن غذایی مطبوع در خانه‌ات فراهم آمد و در همان حال بینوایی روزه‌دار نزد شما آمد و کمک خواست، امّا شما او را سیر نکردید! آری، پس از این هشدار و سخن جبرئیل، هرگاه یعقوب می‌خواست غذا بخورد به نداگری دستور می‌داد ندا دهد تا هر گرسنه و بینوایی که در آنجا هست به خانه او بیاید و با یعقوب غذا بخورد و هر گاه روزه می‌داشت همه روزه‌داران را به افطار فرا می‌خواند. وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. به باور «ابن عباس» منظور این است که: من می‌دانم خواب یوسف عزیزم درست می‌باشد و او زنده و سرفراز است و برابر همان خوابی که دیده است به گونه‌ای اوج خواهد گرفت که همه شما در برابرش خضوع خواهید کرد. امّا به باور «عطاء» منظور این است که: من از مهر و رحمت خدا و قدرت بی‌کران او چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. در کتاب «النبوة» از حضرت باقر علیه‌السلام آورده است که فرمود: یعقوب ضمن راز و نیاز خویش به بارگاه خدا، فرشته مرگ را به حضور خواست و او به فرمان خدا آمد و گفت: هان ای یعقوب چه می‌خواهی؟ گفت: آیا در میان جانمایی که برگرفته‌ای روح یوسف را دیدار کرده‌ای؟ پاسخ داد: نه و او بدین وسیله دریافت که فرزندش زنده است. (صفحه ۶۴۱)

۱۴۶. آیه (بکشید و مایوس نشوید که یأس نشانه کفر است)

اشاره

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيَّأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَّأَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش تفحص کنید و از رحمت خدا مایوس نشوید که از رحمت خدا جز قوم کافر مایوس نمی‌شوند. (۸۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَحَسَّسُ» از ماده «حَسَّ» به معنی جستجوی چیزی از طریق حس است و در این که آیا با «تَجَسَّسُ» چه تفاوتی دارد؟ در میان مفسران و ارباب لغت گفتگو است: از ابن عباس نقل شده که «تَحَسَّسُ» در امور خیر است و «تَجَسَّسُ» در امور شرّ. «رُوح» به معنی رحمت و راحت و فرج و گشایش کار است. قحطی در مصر و اطرافش از جمله کنعان بیداد می‌کرد، مواد غذایی به کلی تمام می‌شود، دگربار یعقوب فرزندان را دستور به حرکت کردن به سوی مصر و تأمین مواد غذایی می‌دهد، ولی این بار در سرلوحه خواسته‌هایش جستجو از یوسف و برادرش بنیامین را قرار می‌دهد و از آن جا که فرزندان تقریباً اطمینان داشتند که یوسفی در کار

نمانده و از این توصیه و تأکید پدر تعجب می‌کردند، یعقوب به آنها گوشزد می‌کند «از رحمت الهی هیچگاه مأیوس نشوید» که قدرت او مافوق همه مشکلات و سختی‌ها است (وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ). «چرا که تنها کافران بی‌ایمان که از قدرت خدا بی‌خبرند از رحمتش مأیوس می‌شوند» (إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ). (صفحه ۶۴۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

تَحَسُّس: جستجو و کند و کاو. این واژه به باور برخی به مفهوم «تَجَسُّس» آمده است، امّا به باور برخی دیگر در پرس و جو از گزارش و اخبار معنی می‌دهد و «تَجَسُّس» به مفهوم جستجو در امور نهانی است؛ و «ابن عیّاس» می‌گوید: «تَحَسُّس» در کارهای خوب به کار می‌رود و «تَجَسُّس» در کارهای بد. رَوْح: رحمت. و سرانجام به فرزندانش امید بخشید و یأس و نومیذی از بارگاه خدا را از نشانه‌های کفر اعلان کرد و با شعله‌ور ساختن مشعل امید در دل‌های فرزندانش، آنان را به جستجو و تلاشی دیگر در راه یافتن یوسف برانگیخت و فرمود: يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ هَانِ اَي پسران من! بروید و از سرنوشت یوسف و برادرش «بنیامین» جستجو کنید. «سیدی» در این مورد می‌گوید: هنگامی که فرزندانش یعقوب رفتار شایسته و خلق و خوی بزرگوارانه و آزادمنشانه فرمانروای مصر را برای پدرشان وصف کردند، یعقوب گفت: به نظر می‌رسد او یوسف باشد؛ و آن گاه افزود: اینک بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از نزدیک وضعیت آن دو را به دقت مورد مطالعه قرار دهید و از نام و عنوان پادشاه مصر و از دین و آیین او جويا گردید؛ چرا که در ژرفای دل من این اندیشه پدید آمده که او یوسف است که «بنیامین» را با این تدبیر نزد خود نگاه داشته است. وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ و از رحمت خدا نومید نگردید. و به باور برخی واز گشایش و فرج خدا نومید نشوید. إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ. چرا که جز مردم کفرگرا، کس دیگری از رحمت خدا نومید نمی‌گردد. «ابن عیّاس» می‌گوید: انسان باایمان و پروا پیشه هر آنچه را از خدا ببیند، همه را خیر و رحمت برای خود می‌نگرد، در سختی و گرفتاری به بارگاه او امید می‌بندد (صفحه ۶۴۳) و در رفاه و آسایش او را ستایش می‌کند و سپاس نعمت‌های او را می‌گزارد، امّا انسان کفرگرا اینگونه نیست.

چرا یوسف پدر را از حال خود باخبر نساخت؟

چگونه با وجود نزدیک بودن اقامتگاه یعقوب و یوسف، پدر از حال فرزندش بی‌خبر ماند؟ و چرا یوسف پدر را در جریان کار خویش قرار نداد تا دل او را آرامش بخشد و غم و اندوه او را برطرف سازد؟ * پاسخ در این مورد «جَبَّائِي» می‌گوید: دلیل این موضوع این بود که یوسف هنگامی که از چاه نجات یافت، به مصر برده شد و در آنجا به عنوان یک برده، به وسیله عزیز مصر خریداری و در خانه او به کار مشغول شد و پس از آن نیز مدّتی را در زندان سپری کرد و کار را به گونه‌ای بر او سخت گرفتند که نامش از سر زبانها افتاد و از پی آزادی از زندان، او در این اندیشه بود که خبر سلامت و موفقیت خویش را از راهی مطمئن به پدر برساند ... و «سید مرتضی» می‌گوید: ممکن است آفریدگار فرزانه هستی برای تشدید محبت یعقوب، به یوسف وحی فرموده باشد که پدرش را از سرنوشت خویش آگاه نسازد، و گرنه این کار برای او ناممکن نبود. (صفحه ۶۴۴)

۱۴۷. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا ...»

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضَّرَّ وَجِئْنَا بِيضَاعٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»

ترجمه

هنگامی که آنها وارد بر او (یوسف) شدند گفتند: ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته و متاع کمی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده‌ایم، پیمان ما را به طور کامل وفا کن و بر ما تصدق بنما که خداوند متصدقان را پاداش می‌دهد. (۸۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بِضَاعَت» از ماده «بُضِع» به معنی قطعه گوشتی است که از بدن جدا می‌کنند و به قسمتی از مال نیز بضاعت گفته می‌شود که به عنوان بهای کالایی جدا می‌شود. «مُزْجَاة» از ماده «إِزْجَاء» به معنی راندن و دفع کردن است و از آن جا که بهای کم و بی‌ارزش را شخص گیرنده از خود دور می‌سازد به آن مُزْجَاة گفته شده است. به هر حال فرزندان یعقوب بارها را بستند و روانه مصر شدند و این سومین مرتبه است که آنها به این سرزمین پرحادثه وارد می‌شوند. در این سفر بر خلاف سفرهای گذشته یک نوع احساس شرمندگی روح آنها را آزار می‌دهد، چرا که سابقه آنها در مصر و نزد عزیز سخت آسیب دیده و بدنام شده‌اند و شاید بعضی آنها را به عنوان «گروه سارقان کنعان» بشناسند، از سوی دیگر متاع قابل ملاحظه‌ای برای معاوضه با گندم و سایر مواد غذایی، همراه ندارند، از دست دادن برادر دوم، بنیامین و ناراحتی فوق‌العاده پدر بر مشکلات آنان افزوده و در واقع کارد به استخوانشان رسیده است، تنها چیزی که در میان انبوه این مشکلات و ناراحتی‌های جانفرسا مایه تسلی خاطر آنها است، همان جمله اخیر پدر است که می‌فرمود: از رحمت خدا مأیوس نباشید که هر مشکلی برای او سهل و آسان است. «آنها وارد بر یوسف شدند و در این هنگام با نهایت ناراحتی رو به سوی او کردند و گفتند: ای عزیز ما و خاندان ما را قحطی و ناراحتی و بلا فرا گرفته است» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضَّرَّ). «و تنها متاع کم و بی‌ارزشی همراه آورده‌ایم» (وَ جِئْنَا بِيضَاعٍ مُّزْجَاةٍ). اما با این حال به کرم و بزرگواری تو تکیه کرده‌ایم، «و انتظار داریم که پیمان ما را به طور کامل وفا کنی» (صَفْحَة ۶۴۵) (فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ) و در این کار بر ما منت گذار و تصدق کن» (وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا) و پاداش خود را از ما مگیر، بلکه از خدایت بگیر، چرا که «خداوند کریمان و متصدقان را پاداش خیر می‌دهد» (إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ). جالب این که برادران یوسف، با این که پدر تأکید داشت درباره یوسف و برادرش به جستجو برخیزید و مواد غذایی در درجه بعد قرار داشت، به این گفتار چندان توجه نکردند و نخست از عزیز مصر تقاضای مواد غذایی نمودند، شاید به این علت بود که چندان امیدی به پیدا شدن یوسف نداشتند و یا به این علت که آنها فکر کردند بهتر این است خود را در همان چهره خریداران مواد غذایی که طبیعی‌تر است قرار دهند و تقاضای آزاد ساختن برادر را تحت الشعاع نمایند تا تأثیر بیشتری در عزیز مصر داشته باشد. بعضی گفته‌اند: منظور از «تَصَدَّقْ عَلَيْنَا» همان آزادی برادر بوده و گرنه در مورد مواد غذایی، قصدشان گرفتن جنس بدون عوض نبوده است، تا نام تصدق بر آن گذارده شود. در روایات نیز می‌خوانیم که برادران حامل نامه‌ای از طرف پدر برای عزیز مصر بودند که در آن نامه، یعقوب، ضمن تمجید از عدالت و دادگری و محبت‌های عزیز مصر، نسبت به خاندانش و سپس معرفی خویش و خاندان نبوتش شرح ناراحتی‌های خود را به خاطر از دست دادن فرزندش یوسف و فرزند دیگرش بنیامین و گرفتاری‌های ناشی از خشکسالی را برای عزیز مصر کرده بود و در پایان نامه از او خواسته بود که بنیامین را آزاد کند و تأکید نموده بود که ما خاندانی هستیم که هرگز سرقت و مانند آن در ما نبوده و نخواهد بود. هنگامی که برادرها نامه پدر را به دست عزیز می‌دهند، نامه را گرفته و می‌بوسد و بر چشمان خویش می‌گذارد و گریه می‌کند، آن چنان که قطرات اشک بر پیراهنش می‌ریزد (۱) و همین امر برادران را به حیرت و فکر فرو می‌برد که عزیز مصر چه علاقه‌ای به

زندگی مرا تیره و تار ساخته است. پیش از هر چیز باید به آگاهی شما برسانم که من فرزند محبوب و گرانقدری به نام یوسف داشتم که در میان فرزندانم از همه بیشتر مایه روشنی چشم و میوه دلم بود. برادرانش که از مادر با او جدا بودند، از من خواستند تا وی را به همراه آنان به صحرا گسیل دارم، من هم روزی او را به همراهشان فرستادم، اما شامگاه آن روز فراموش نشدنی، آنان با دیدگانی اشکبار آمدند و پیراهن او را که به خونی دروغین رنگین بود، برایم آوردند و گفتند: او را گرگ بیابان دریده و خورده است. فقدان فرزند دوست داشتنی‌ام یوسف، زندگی‌ام را آکنده از غم و اندوه ساخت و از فراق او گریه‌ها کردم، به گونه‌ای که دیدگانم سپید شد. پس از هجران او به برادرش «بنیامین» دلخوش بودم و او همدم تنهایی‌ام بود و هنگامی که عشق یوسف در دلم شعله‌ور می‌شد، او را به سینه می‌چسباندم تا آرامش خاطر بیابم، که با آمدن برادرانش به مصر برای تهیه مواد غذایی و آشنایی آنان با شما، به آنها دستور داده شد که در سفر آینده او را به همراه خود به آنجا بیاورند، چرا که در غیر آن صورت از مواد غذایی محروم خواهند شد، من نیز او را به همراهشان به سوی شما فرستادم، اما آنان از این سفر بدون او باز آمدند و گفتند که وی به کیفر سرقت پیمان شاه - که گویی در بار او پیدا شده - بازداشت شده است. هان ای فرمانروای دادگر مصر! شما با نگاه داشتن «بنیامین» در کشورت مرا به اندوه فراق او گرفتار نموده و درد و رنج‌هایم را در دوری او شدت بخشیدی، کار به جایی رسید که از این رویداد تلخ کمرم خم شد و افزون بر مصیبت‌ها و گرفتاری‌های بی‌پای، با این رویداد اندوهم گران‌تر گردید. اینک بیا و با منت نهادن بر (صفحه ۶۴۹) من او را از زندان آزاد ساز و بهره ما را از مواد غذایی در این سال‌های سخت و قحطی، کامل در نظر بگیر و در بهای آن بر ما سخت مگیر و در فرستادن نسل و تبار ابراهیم شتاب فرما! فرزندان یعقوب با نامه پدر به حضور فرمانروای مصر شتافتند و با تقدیم آن نامه گفتند: یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلُنَا الضُّرُّ ... هان ای عزیز مصر، به ما و خاندانمان رنج و سختی رسیده و ما با سرمایه‌ای ناچیز به سوی شما آمده‌ایم، اینک بر ما منت گذار و پیمان تمام ده و بر ما بخشش نما که خدا بخشایندگان را دوست می‌دارد و پاداش می‌دهد و برادرمان «بنیامین» را نیز به احترام نامه پدرمان آزاد ساز و به همراه ما به سوی پدر نگران‌ش گسیل دار که خدا مهرش را بر تو بیاراند. (صفحه ۶۵۰)

۱۴۸. «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا ...»

آیه

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»

ترجمه

گفت: آیا دانستید چه با یوسف و برادرش کردید، آن گاه که جاهل بودید؟ (۸۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بزرگواری یوسف را ملاحظه کنید که اولاً: گناه آنها را سربسته بیان می‌کند و می‌گوید: «ما فَعَلْتُمْ» (آنچه انجام دادید) و ثانیاً: راه عذرخواهی را به آنها نشان می‌دهد که این اعمال شما به خاطر جهل بود و آن دوران جهل گذشته و اکنون عاقل و فهمیده‌اید. ضمناً از این سخن روشن می‌شود که آنها در گذشته تنها آن بلا را بر سر یوسف نیاورده‌اند بلکه برادر دیگر بنیامین نیز از شر آنها در آن دوران در امان نبود و ناراحتی‌هایی نیز برای او در گذشته به وجود آورده بودند و شاید بنیامین در این مدتی که در مصر نزد یوسف مانده بود گوشه‌ای از بیدادگری‌های آنها را برای برادرش شرح داده بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

فرمانروای مصر، نامه یعقوب را گرفت و آن را بوسه باران ساخت و بر دیده نهاد و آن گاه در برابر شگفتی وصف ناپذیر فرزندان یعقوب گریه سر داد و پس از گریه بسیار رو به آنان کرد و گفت: قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يٰيُوسُفَ وَ أَخِيهِ أَيَا شَمَا مِي دَانِيد كِه در حق يوسف چه بیدادی روا داشتید؟ می دانید چگونه او را از پدرش دور ساختید و پس از کشیدن نقشه کشتن او وی را به چاه افکندید و آن گاه که کاروانیان او را از چاه بالا آوردند، وی را به بهایی اندک فروختید؟ آیا به یاد دارید که با برادرش «بنیامین» چگونه با خشونت و تندی رفتار می کردید، به صورتی که به هنگام رویارویی با شما به گونه‌ای وحشت می کرد که گویی انسان ذلت زده‌ای در برابر فرد استبدادگر و پراقتداری سخن می گوید؟ (صفحه ۶۵۱) آری، شما با یوسف چنین کردید اما او از آنجایی که می دانست آنچه به وی می رسد در جهت آزمون و به منظور افزونی پاداش و تقرب بیشتر به بارگاه خدا و رفعت مقام اوست، در همه این مراحل شکیبایی پیشه ساخت و به خدا توکل کرد و با آن همه رنج‌هایی که به او می رسید نامی از پدر نیاورد. «ابن اَبّاری» در این مورد می گوید: در آیه شریفه گر چه سخن به صورت پرسشی است، اما هدف، بزرگ نشان دادن آن رویداد تلخ و دردناک می باشد و منظور این است که: آیا شما می دانید که به چه گناهی بزرگ و بیدادی زشت دست یازیدید؟ شما پیوند خانوادگی را گسستید و حق برادران را تباه ساختید... و این به سان گفتار کسی است که می گوید: هیچ می دانید که نافرمانی چه کسی را کرده‌اید؟! و این آیه مبارکه همان نویدی بود که در سخت‌ترین لحظات از سوی خدا به یوسف داده شد که: غم مدار روزی فرا خواهد رسید که آنان را از این عملکردشان در حالی که نمی دانند باخبر خواهی ساخت. (۱) إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ. آیا دانستید آن گاه که نادان بودید در حق برادران یوسف و برادر او «بنیامین» چه بیدادی روا داشتید؟ به باور «ابن عَبّاس» منظور این است که: آن گاه که کودک بودید. امّا «حَسَن» می گوید: آن گاه که جوان بودید. با این بیان منظور این است که شما به برادران در حالی ستم کردید که به نادانی کودکی و غرور جوانی گرفتار بودید و در شرایطی به سر می بردید که احساسات بر انسان چیره می گردد و نادانی او را مغلوب می سازد. قهرمان زیباترین داستانها، نادانی آنان را به دوران کودکی و نوجوانی شان نسبت می دهد، نه به آن روزی که در برابر یوسف ترسان و نگران ایستاده بودند؛ چرا که به باور آن حضرت آنان در آن هنگام که در برابر فرمانروای پر اقتدار مصر ایستاده بودند، دیگر از عملکرد خود توبه کرده و از بارگاه خدا آمرزش خواسته بودند و بدین سان ۱. سوره یوسف، آیه ۱۵. (صفحه ۶۵۲) بزرگوارانه راه عذر را پیش پای آنان گشود تا بدانند چگونه از خود دفاع کنند و این اوج شکوه و گذشت و کرامت است که هم آنان را مورد عفو قرار داد و هم راه دفاع از خود را به آنان آموخت. (صفحه ۶۵۳)

۱۴۹. «قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ ...»

آیه

«قَالُوا أ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُّوسُفُ قَالَ أَنَا يُّوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

ترجمه

گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ گفت (آری) منم یوسف و این برادر من است خداوند بر ما منت گذارده، هر کس تقوی پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید (سرانجام پیروز می شود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند. (۹۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مجموع این جهات، دست به دست هم داد، از یک سو می‌بیند عزیز مصر، از یوسف و بلاهایی که برادران بر سر او آوردند و هیچکس جز آنها و یوسف از آن خبر نداشت سخن می‌گوید. از سویی دیگر نامه یعقوب، آن چنان او را هیجان زده می‌کند که گویی نزدیک‌ترین رابطه را با او دارد و از سوی سوم، هر چه در قیافه و چهره او بیشتر دقت می‌کنند شباهت او را با برادرشان یوسف بیشتر می‌بینند، اما در عین حال نمی‌توانند باور کنند که یوسف مسند عزیز مصر تکیه زده است، او کجا و اینجا کجا؟ لذا با لحنی آمیخته با تردید «گفتند: آیا تو خود یوسف نیستی؟» (قَالُوا أَيْنَكَ لَمَأْنَتْ يَوْسُفُ). در اینجا لحظات فوق العاده حساس بر برادرها گذشت، درست نمی‌دانند که عزیز مصر در پاسخ سؤال آنها چه می‌گوید، آیا به راستی پرده را کنار می‌زند و خود را معرفی می‌کند، یا آنها را دیوانگان خطاب خواهد کرد که مطلب مضحکی را عنوان کرده‌اند. لحظه‌ها با سرعت می‌گذشت و انتظاری طاقت‌فرسا بر قلب برادران سنگینی می‌کرد، ولی یوسف نگذارد این زمان، زیاد طولانی شود بناگاه پرده از چهره حقیقت برداشت، «گفت: آری منم یوسف و این برادرم بنیامین است» (قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي). ولی برای این که شکر نعمت خدا را که این همه موهبت به او ارزانی داشته به جا آورده باشد و ضمناً درس بزرگی به برادران بدهد اضافه کرد «خداوند بر ما منت گذارده هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی داشته باشد، خداوند پاداش او را خواهد داد، چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» (قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ). (صفحه ۶۵۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آیا تو همان یوسف هستی؟

پس از سخنان بزرگوارانه فرمانروای پرشکوه مصر، برادران یوسف که غرق نگرانی و حیرت شده بودند، گامی به پیش نهادند و گفتند: آیا تو همان یوسف نیستی؟ پاره‌ای از مفسران آورده‌اند که: آن حضرت به هنگام بیان این جمله که می‌فرمود: هان! آیا دانستید که در حق یوسف چه بیدادی روا داشتید؟! تبسم کرد و آنان از میان دو لب زیبای او دندان‌های سپید او را که به سان مرواریدی ردیف شده بود و می‌درخشید، او را شناختند و گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ قَالُوا أَيْنَكَ لَمَأْنَتْ يَوْسُفُ و او در پاسخ آنان گفت: آری، من یوسف هستم و این هم برادرم «بنیامین» است. قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي فرمود: آری، من همان یوسف هستم و این نیز برادر ستم‌دیده‌ام «بنیامین» است که از شما بر او ستم رفت. آن حضرت بدان جهت نگفت: آری، من او هستم و پاسخ روشن‌تر و گویاتر داد و فرمود: آری، من همان یوسف هستم، تا بدین وسیله با آوردن نام خود آنان را به یاد آن روز تلخ که او را به چاه افکندند و دست به خشونت و شرارت زدند بیندازد. به بیان دیگر پاسخ او گویی اینگونه است که فرمود: آری، من همان ستم‌دیده‌ای هستم که شما حرمت او را پایمال ساختید و با تجاوز به آزادی و امتیّت او، قصد جاننش نمودید و خدا او را نجات داد و این هم برادر من است. و آن گاه همه را به بارگاه خدای توانا و بی‌همتا متوجه ساخت و فرمود: قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا آری، راستی که خدا بر ما منت نهاد و آن فراق جانسوز را به وصال تبدیل ساخت. به باور پاره‌ای منظور این است که: آری، راستی که خدا با ارزانی داشتن نعمت‌های گران‌مادی و معنوی و نعمت‌های این جهان و آن جهان بر ما منت نهاد. إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. راستی که هر کس پروای خدا پیشه سازد و از او بترسد و در برابر گرفتاری‌ها و (صفحه ۶۵۵) هواهای نفسانی قهرمانانه شکیبایی ورزد، خدا پاداش او را تباہ نمی‌سازد؛ چرا که خدا پاداش نیکو کرداران را ضایع نخواهد ساخت. (صفحه ۶۵۶)

۱۵۰. «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ ...»

«قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»

ترجمه

گفتند: به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته و ما خطاکار بودیم. (۹۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«آتَرَكَ» از ماده «ایشار» در اصل به معنی جستجوی اثر چیزی است و از آن جا که به فضل و نیکی «اثر» گفته می‌شود، این کلمه به معنی برتری دادن و فضیلت بخشیدن آمده است، بنابراین «آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا» مفهومی است که خداوند تو را بر ما فضیلت بخشید (البته به خاطر کارهای نیک تو و اعمال بد ما). هیچکس نمی‌داند در این لحظات حساس چه گذشت و این برادرها بعد از ده‌ها سال که یکدیگر را شناختند چه شور و غوغایی برپا ساختند، چگونه یکدیگر را در آغوش فشردند و چگونه اشک‌های شادی فرو ریختند، ولی با این حال برادران که خود را سخت شرمند می‌بینند نمی‌توانند درست به صورت یوسف نگاه کنند، آنها در انتظار این هستند که ببینند آیا گناه بزرگشان قابل عفو و اغماض و بخشش است یا نه، لذا رو به سوی برادر کردند و گفتند: «به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته است» و از نظر علم و حلم و عقل و حکومت، فضیلت بخشیده (قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا). «هر چند ما خطاکار و گناهکار بودیم» (وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آثر: این واژه از ریشه «ایشار» برگرفته شده و در اصل به مفهوم جستجوی اثر پدیده یا چیزی است و از آنجا که نیکی و بزرگی اثری ماندگار است، این واژه به مفهوم برتری دادن و برگزیدن کسی یا چیزی بر دیگری آمده و در آیه شریفه منظور از «آتَرَكَ اللَّهُ...» این است که: خدا تو را به خاطر شایسته کرداری‌ات بر ما برگزید و برتری بخشید. تنها خدا می‌داند که در آن لحظات وصف‌ناپذیر وصال در آن دل‌ها چه شور و شوقی موج می‌زد و آنان چگونه به سوی آن محبوب گرانقدر روی آوردند. (صفحه ۶۵۷) قرآن نخستین واکنش آنان را این گونه ترسیم می‌کند که: قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا گفتند: به خدای سوگند که خدا تو را به وسیله دانش و خرد و بردباری و جمال و اقتدار و کمال و رسالت و فرمانروایی، بر ما برگزیده و برتری بخشیده است. وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ. و ما نیز در این کارهایی که کردیم لغزش کار و گناهکار بودیم. این فراز نشانگر آن است که آنان از عملکرد خود ندامت‌زده و پشیمان بودند و دیگر هرگز حاضر نبودند که به آن گونه کارها دست یازند. اما بزرگواری و کرامت یوسف فراتر از آن بود که آنان را در نگرانی و شرمندگی بگذارد؛ از این رو با بیانی جانب‌بخش آنان را مورد عفو قرار داد. (صفحه ۶۵۸)

۱۵۱. «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنَا...»

آیه

«قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنَا الْيَوْمَ يَعْفُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

ترجمه

گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست خداوند شما را می‌بخشد و ارحم الراحمین است. (۹۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تَثْرِب» در اصل از ماده «ثَرَب» به پوسته نازکی از پیه می‌گویند که روی معده و روده‌ها را می‌پوشاند و تثریب به معنی کنار زدن آن است سپس به معنی سرزنش و توبیخ و ملامت آمده گویی با این کار پرده گناه از چهره طرف کنار زده می‌شود. فکرتان آسوده و وجدانتان راحت باشد و غم و اندوهی از گذشته به خود راه ندهید، سپس برای این که به آنها خاطر نشان کند که نه تنها حق او بخشوده شده است، بلکه حق الهی نیز در این زمینه با این ندامت و پشیمانی قابل بخشش است، «افزود: خداوند نیز شما را می‌بخشد، چرا که او ارحم الراحمین است» (يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) و این دلیل بر نهایت بزرگواری یوسف است که نه تنها از حق خود گذشت و حتی حاضر نشد کمترین توبیخ و سرزنش، تا چه رسد به مجازات، در حق برادران روا دارد، بلکه از نظر حق الله نیز به آنها اطمینان داد که خداوند غفور و بخشنده است و حتی برای اثبات این سخن با این جمله استدلال کرد که او ارحم الراحمین است.

زکات پیروزی، عفو و بخشش است

آیه فوق این درس مهم اخلاقی و دستور اسلامی را به روشن‌ترین وجهی به ما می‌آموزد که به هنگام پیروزی دشمن، انتقام‌جو و کینه‌توز نباشید. برادران یوسف، سخت‌ترین ضربه‌ها را به یوسف زده بودند و او را تا آستانه مرگ پیش بردند که اگر لطف خدا شامل حال او نشده بود، رهایی برای او ممکن نبود، نه تنها یوسف را آزار دادند که پدرش را نیز شکنجه دادند اما اکنون همگی زار و نزار در برابر او قرار گرفته‌اند و تمام قدرت در دست او است، ولی از لابلای کلمات یوسف به خوبی احساس می‌شود که او نه تنها هیچگونه کینه‌ای در دل نگرفته، بلکه این موضوع او را رنج (صفحه ۶۵۹) می‌دهد که نکند برادران به یاد گذشته بیفتند و ناراحت شوند و احساس شرمندگی کنند. به همین دلیل نهایت کوشش را به خرج می‌دهد که این احساس را از درون جان آنها بیرون براند و حتی از این بالاتر، می‌خواهد به آنها حالی کند که آمدن شما به مصر از این نظر که وسیله شناسایی بیشتر من در این سرزمین و این که از خاندان رسالت، نه یک غلام کنعانی که به چند درهم فروخته شده باشم برای من مایه فخر و مباهات است، او می‌خواهد آنها چنین احساس کنند نه تنها بدهکار نیستند بلکه چیزی هم طلبکارند. جالب توجه این که: هنگامی که پیامبر اسلام در شرایط مشابهی قرار گرفت و در جریان فتح مکه بر دشمنان خونخوار، یعنی سران شرک و بت‌پرستی پیروز شد، بنا به گفته ابن عباس به کنار خانه کعبه آمد و دستگیره در خانه را گرفت در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودند و در انتظار این بودند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره آنها چه دستوری صادر می‌کند؟ در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ وَعْدُهُ وَ نَصَرَ عَيْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَ حَيَّدَهُ: شکر خدای را که وعده‌اش تحقق یافت و بنده‌اش را پیروز کرد و احزاب و گروه‌های دشمن را منهزم ساخت» سپس رو به مردم کرد و فرمود: «مَاذَا تَطْنُونُ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ قَالُوا خَيْرًا، أَخْ كَرِيمٌ، وَ ابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ وَ قَدْ قَدَرْتَ: «قَالَ وَ أَنَا أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي يُوسُفَ قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ». «چه گمان می‌برید ای جمعیت قریش که درباره شما فرمان بدهم؟ آنها در پاسخ گفتند: ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم، تو برادر بزرگوار و بخشنده و فرزند برادر بزرگوار ما هستی و الان قدرت در دست تو است، پیامبر فرمود: و من درباره شما همان می‌گویم که برادرم یوسف درباره برادرانش به هنگام پیروزی گفت: «لا- تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ: امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست»». عمر می‌گوید: در این موقع عرق شرم از صورت من جاری شد، چرا که من به هنگام ورود در مکه به آنها گفتم امروز روزی است که از شما انتقام خواهیم گرفت، هنگامی

که پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را فرمود من از گفتار خود شرمند شدم. (۱) در روایات اسلامی نیز کرارا می‌خوانیم که: «زکات پیروزی، عفو و ***۱- (تفسیر قرطبی) ، جلد ۵، صفحه ۳۴۸۷. (صفحه ۶۶۰) بخشش است». علی می‌فرماید: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ: هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی، عفو را شکرانه پیروزی قرار ده». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

تثیب: این واژه به معنای سرزنش و نکوهش آمده و پاره‌ای نیز آن را به مفهوم اقرار به گناه گرفته‌اند. آثر: این واژه از ریشه «ایثار» بر گرفته شده و در اصل به مفهوم جستجوی اثر پدیده یا چیزی است و از آنجا که نیکی و بزرگی اثری ماندگار است، این واژه به مفهوم برتری دادن و برگزیدن کسی یا چیزی بر دیگری آمده و در آیه شریفه منظور از «آثَرَكَ اللَّهُ»... این است که: خدا تو را به خاطر شایسته‌کرداری‌ات بر ما برگزید و برتری بخشید. تنها خدا می‌داند که در آن لحظات وصف‌ناپذیر وصال در آن دل‌ها چه شور و شوقی موج می‌زد و آنان چگونه به سوی آن محبوب گرانقدر روی آوردند. قرآن نخستین واکنش آنان را اینگونه ترسیم می‌کند که: قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا گفتند: به خدای سوگند که خدا تو را به وسیله دانش و خرد و بردباری و جمال و اقتدار و کمال و رسالت و فرمانروایی، بر ما برگزیده و برتری بخشیده است. وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ. و ما نیز در این کارهایی که کردیم لغزشکار و گناهکار بودیم. این فراز نشانگر آن است که آنان از عملکرد خود ندامت‌زده و پشیمان بودند و دیگر هرگز حاضر نبودند که به آن گونه کارها دست یازند. امّا بزرگواری و کرامت یوسف فراتر از آن بود که آنان را در نگرانی و شرمندگی بگذارد؛ از این رو با بیانی جانب‌بخش آنان را مورد عفو قرار داد، که قرآن در ترسیم بیان او می‌فرماید: ***۱- «نهج البلاغه» ، کلمات قصار، جمله ۱۱. (صفحه ۶۶۱) قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَوْسُفُ گفت: امروز دیگر بر شما سرزنش و نکوهشی در مورد آنچه آن روز انجام دادید نخواهد بود. يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ خُودَمَ از بارگاه خدا برای شما طلب آمرزش می‌کنم و او شما را می‌آمرزد. وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. و او در عفو بندگان و مهر به آنان مهربان‌ترین مهربانان است. به باور پاره‌ای منظور این است که: و خدا در مورد رفتاری که با من کرد و مرا از قعر چاه و بردگی و گرفتاری، به اوج اقتدار و شکوه رسانید، مهربان‌ترین مهربانان است. منظور از «الْيَوْمَ» در آیه شریفه، نه به مفهوم «امروز» بلکه به مفهوم عصر و زمان می‌باشد و منظور این است که این عصر و روزگاری که در آن هستیم دیگر سرزنش و نکوهشی به خاطر گذشته بر شما نخواهد بود. و پاره‌ای بر آنند که فراز نخست آیه مربوط به آیه پیش است که یوسف آن را در پاسخ آنان بیان کرد و از «الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ»، سخن جدیدی آغاز می‌گردد که آن حضرت آن را به صورت دعا برای آنان و در طلب آمرزش و بخشایش برایشان بیان فرموده و منظور این است که: اینک در این روز، خدا شما را بیامرزد و بر شما ببخشد. (صفحه ۶۶۲)

۱۵۲. «أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ ...»

آیه

«أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ»

ترجمه

این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، بینا می‌شود و همگی خانواده نزد من آیید. (۹۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در اینجا غم و اندوه دیگری بر دل برادران سنگینی می‌کرد و آن این که پدر بر اثر فراق فرزندانش نابینا شده و ادامه این حالت، رنجی است جانکاه برای همه خانواده، به علاوه دلیل و شاهد مستمری است بر جنایت آن‌ها، یوسف برای حل این مشکل بزرگ نیز چنین گفت: «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود»، «و سپس با تمام خانواده به سوی من بیایید».

چه کسی پیراهن یوسف را ببرد؟

در پاره‌ای از روایات آمده که یوسف گفت: آن کسی که پیراهن شفافبخش من را نزد پدر می‌برد باید همان باشد که پیراهن خون‌آلود را نزد او آورد، تا همانگونه که او پدر را ناراحت ساخت این بار خوشحال و فرحناک کند، لذا این کار به «یهودا» سپرده شد زیرا او گفت: من آن کسی بودم که پیراهن خونین را نزد پدر بردم و گفتم فرزندان را گرگ خورده و این نشان می‌دهد که یوسف با آن همه گرفتاری که داشت از جزئیات و ریزه‌کاری‌های مسائل اخلاقی نیز غافل نمی‌ماند. (۱)

بزرگواری یوسف

در بعضی دیگر از روایات آمده است که برادران یوسف، بعد از این ماجرا پیوسته، شرمسار بودند، یکی را به سراغ او فرستادند و گفتند: تو هر صبح و شام ما را بر کنار سفره خود می‌نشانی و ما از روی تو خجالت می‌کشیم، چرا که آن همه جسارت کردیم، یوسف برای این که نه تنها کمترین احساس شرمندگی نکنند، بلکه وجود خود را بر سر ***** ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۶۶۳) سفره او، خدمتی به او احساس کنند، جواب بسیار جالبی داد گفت: مردم مصر تاکنون به چشم یک غلام زرخیز به من می‌نگریستند و به یکدیگر می‌گفتند: «سُيِّحَانٌ مَنْ بَلَغَ عَثْدَا بَيْعَ بَعْشَرِينَ دِرْهَمًا مَا بَلَغَ: منزه است خدایی که غلامی را که به بیست درهم فروخته شد به این مقام رسانیده» اما الان که شما آمده‌اید و پرونده زندگی من برای این مردم گشوده شده، می‌فهمند من غلام نبوده‌ام، من از خاندان نبوت و از فرزندان ابراهیم خلیل هستم و این مایه افتخار و مباهات من است. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پیراهن معجزه آسا

و آن گاه رو به برادران نمود و فرمود: اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا اینک این پیراهن مرا به سوی کنعان ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بینا گردد. در این مورد آورده‌اند که: یوسف پس از شناساندن خود به برادران، از حال پدر پرسید و گفت او روزگار فراق و هجران را چگونه می‌گذراند؟ پاسخ دادند، او از فشار اندوه و بسیاری گریه، دیدگانش را از دست داده و نابینا شده است. آن گاه بود که فرمود: اینک پیراهن مرا ببرید و بر چهره‌اش بیندازید تا بینا گردد. وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ. و چون پدرم بینا گردید با همه خاندانتان به سوی مصر حرکت کنید و نزد من بیایید. این فراز نشانگر اعجازی از آن پیامبر خداست که پیراهن را به آنان داد و پیشگویی کرد که با افکنده شدن آن بر چهره پدر، به قدرت خدا و خواست او بینا می‌گردد. ***** ۱- «تفسیر فخر رازی»، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۶. (صفحه ۶۶۴)

پس تو این پیراهن را ببر!

در این مورد آورده‌اند که یوسف فرمود: باید پیراهن مرا همان کسی ببرد که آن روز غمبار، پیراهن آغشته به خون را نزد پدر برد. «یهودا» گفت: من بودم که آن روز آن پیراهن را که به خونی دروغین رنگین کرده بودیم نزد پدر بردم. فرمود: پس امروز نیز تو این پیراهن را ببر و به تلافی آن روزی که اندوه‌زده‌اش ساختی، امروز شادمانش ساز و به او نوید ده که یوسف زنده است. او پیراهن را برداشت و از شدت شادمانی با سر و پای برهنه به راه افتاد. به هنگام حرکت از مصر، هفت قرص نان به همراه داشت و به گونه‌ای مسافت میان مصر و کنعان را که هشتاد فرسخ بود طی کرد که هنوز نانها تمام نشده بود به آنجا رسید. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: هنگامی که نمرودیان ابراهیم را به دریای آتش افکندند، جبرئیل فرود آمد و یک قطعه فرش با یک پیراهن از بهشت برای او آورد. پیراهن را بر تن خلیل خدا نمود و فرش را در دل دریای آتش بگسترده و گفت اینجا بنشین! و خود نیز در کنارش نشست و با او به گفتگو پرداخت. ابراهیم آن پیراهن را به فرزندش اسحاق پوشانید و او نیز آن را به یعقوب داد و یعقوب نیز آن را در ظرفی خاص که از نقره و به شکل نی بود، قرار داد و به گردن یوسف انداخت که در چاه نیز همراه او بود. «ابن عتیاس» در این مورد می‌افزاید: هنگامی که او به وسیله برادرانش به چاه افکنده شد، آن پیراهن را از ظرف نقره‌ای‌اش درآورد و پوشید. و «مجاهد» آورده است که: پس از گفتگوی یوسف با برادران و آگاهی از نابینایی پدر، جبرئیل به او گفت: اینک پیراهن خویشتن را برای پدرت یعقوب بفرست که بوی بهشت در آن است و بر هر بیمار و دردمند و نابینایی افکنده شود، شفا یافته و بینایی‌اش بازمی‌گردد. (صفحه ۶۶۵)

پرتوی از آیات (۱)

اشاره

از آیات ۸۸ تا ۹۳ افزون بر آنچه آمد، این نکات ارزشمند و انسانساز نیز دریافت می‌گردد که به طور فشرده و کوتاه به آنها اشاره می‌رود:

۱ کینه‌توزی و انتقامجویی دو آفت زندگی انسانی و اسلامی

اصل دفاع از جان و مال و خانواده و حقوق و حدود برای انسان و هر موجود زنده‌ای یک اصل طبیعی و غریزی است و در نگرش قرآنی نیز یک ارزش شناخته شده و به آن سفارش گردیده است؛ چرا که ستم‌ناپذیری و دفاع از حق، هم باعث امتیث و مصون ماندن حقوق انسان می‌شود و هم از پیدایش و گسترش و رشد میکرب قتال تجاوز و استبداد جلوگیری می‌کند؛ هم فضای جامعه و دنیا را سالم می‌سازد و هم تجاوزکار را به حقوق و حدود خود آشنا می‌سازد و او را نیز از نگونسازی نجات می‌بخشد، در حالی که ستم‌پذیری راه استبداد را صاف، استبدادگر را یاری و فضای سالم جامعه را نیز به حق‌کشی آلوده می‌سازد. اما بسیاری، دفاع شایسته و عادلانه از حقوق و حدود را با کینه‌توزی و انتقام‌جویی، که واکنش فرومایگی و ناتوانی و حقارت و معلول آسیب و زیان‌دیدگی از طرف است، به اشتباه می‌گیرند و گاه برای خنک ساختن دل یا ارضای خشم به جنایاتی هولناک دست می‌یازند که هم خود غرق می‌گردند و هم بسیاری را غرق می‌سازند. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: **الْمُبَادَرَةُ إِلَى الْإِنْتِقَامِ مِنَ شَيْمِ اللَّئَامِ**. (۲) پیشی جستن به انتقام‌گیری از خصلت‌های زشت فرومایگان است. و نیز فرمود: **دَعِ الْإِنْتِقَامَ فَإِنَّهُ مِنْ أَسْوَأِ أَعْمَالِ الْمُقْتَدِرِ**. (۳) کینه‌توزی و انتقام‌جویی را واگذار که این روش از بدترین و زیانبارترین ۱. منظور از مترجم در زیرنویسهای کل این کتاب، دانشمند فرزانه جناب حجة الاسلام علی کرمی می‌باشند که ترجمه آیات، تحقیق و نگارش ترجمه تفسیر مجمع‌البیان را به انجام رسانده‌اند. ۲. فهرست غُزُر، ص ۳۹۵. ۳. همان مدرک. (صفحه ۶۶۶) کارهای زورمندان است. و قهرمان بهترین داستانها نیز در آیات مورد بحث، همین

درس را در میدان زندگی می‌دهد و روشنگری می‌کند که بزرگی و بزرگ‌منشی با کینه‌توزی و انتقامجویی آن هم در اوج قدرت و شکوه سخت ناسازگار است؛ از این رو نه تنها فضای زندگی و جامعه را به این دو آفت آلوده نساخت که فرمود: امروز دیگر بر شما سرزنشی نخواهد بود. لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ (۱... ۱) این کار یوسف چنان بزرگ بود که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در فتح مکه هنگامی که در اوج قدرت رو به روی دوست و دشمن ایستاد، فرمود: مَاذَا تَنْظُنُونَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ... قَالُوا خَيْرًا أَخِ كَرِيمٍ وَ ابْنُ أَخِ كَرِيمٍ وَقَدْ قَدَرْتَ. هان ای گروه قریش، اینک در مورد شما چه دستوری بدهم؟ آنان گفتند: ما از تو که بزرگ‌منش و فرزند کرامت هستی و اکنون نیز در اوج قدرت می‌باشی جز نیکی و بزرگواری انتظاری نداریم. فرمود: وَأَنَا أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي يُوسُفُ: لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ... من در مورد شما همان را می‌گویم که برادرم یوسف گفت... و آن گاه نسیم جانفزای گذشت وزیدن گرفت.

۲ سپاس پیروزی

حق سپاس از حقوق ویژه خداست و یوسف این درس بزرگ را داد که انسان پس از رسیدن یاری خدا و لطف او باید از او سپاسگزاری کند و بهترین سپاس این است که نعمت و قدرت را در راه بیداد و گناه به کار نیندازد و به شکرانه پیروزی، گذشت و بزرگواری را راه و رسم خویش سازد. امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز فرمود: إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنَّهُ شُكْرًا. (۲) هنگامی که بر دشمن خویش پیروز شدی گذشت را سپاس پیروزی خویش قرار ده.

۳ رابطه شکیبایی و تقوا با پیروزی و سرفرازی

رابطه مرموز و ناشناخته‌ای میان دو اصل انسانساز شکیبایی و پایداری و تقوا از آیه ۹۲. ۲. نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، قصار ۱۱. (صفحه ۶۶۷) یک سو و پیروزی از سوی دیگر وجود دارد که هر کجا آن دو ارزش جلوه یافت و شکوفا شد، پیروزی و سرفرازی را میوه می‌دهد و قهرمان بهترین داستانها در این آیات، همین درس را می‌دهد که: هان ای جوانان، سالخوردگان، هان ای عصرها و نسلها! بهوش باشید که هر کس و هر جامعه و تمدنی پروای خدا پیشه سازد و حقوق یکدیگر را رعایت کند و در برابر فراز و نشیب زندگی شکیبایی پیشه سازد، سرانجام پیروز می‌گردد؛ چرا که خدا پاداش شایسته کرداران را تباه نمی‌سازد. إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۶۶۸)

۱۵۳. «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ...»

آیه

«وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ»

ترجمه

هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد پدرشان (یعقوب) گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید. (۹۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

منظور این است که: اگر نسبت کم‌خردی به من ندهید، من بوی یوسف را احساس می‌کنم و می‌یابم. ۲ اما به باور «ابن اسحاق»، منظور این است که: اگر دیدگاه و نظرم را سست نشمارید ... ۳ از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جبیر»، «شدی» و ... منظور این است که: اگر دروغگویم نخوانید ... ۴ و از دیدگاه «قتاده» و «حسن» منظور این است که: اگر نگویید بر اثر کهنسالی خردش را از دست داده است، بوی یوسف را استشمام می‌کنم. (صفحه ۶۷۱)

۱۵۴. «قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي...»

آیه

«قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ»

ترجمه

گفتند: به خدا تو در همان گمراهی سابق هستی. (۹۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اطرافیان یعقوب که قاعدتا نوه‌ها و همسران فرزندان او و مانند آنان بودند با کمال تعجب و گستاخی رو به سوی او کردند و با قاطعیت «گفتند: به خدا سوگند تو در همان گمراهی قدیم هستی». چه گمراهی از این بالاتر که سالیان دراز از مرگ یوسف می‌گذرد، تو هنوز فکر می‌کنی او زنده است و تازه می‌گویی من بوی یوسفم را از مصر می‌شنوم؟ مصر کجا شام و کنعان کجا؟ آیا این دلیل بر آن نیست که تو همواره در عالم خیالات غوطه‌وری و پنداره‌ایت را واقعیت می‌پنداری، این چه حرف عجیبی است که می‌گویی؟ آیا این گمراهی تازگی ندارد، قبلاً هم به فرزندان گفتی بروید به مصر و از یوسفم جستجو کنید و از اینجا روشن می‌شود که منظور از ضلالت، گمراهی در عقیده نبوده، بلکه گمراهی در تشخیص مسائل مربوط به یوسف بوده است: ولی به هر حال این تعبیرات نشان می‌دهد که آنها با این پیامبر بزرگ و پیر سالخورده و روشن ضمیر با چه خشونت و جسارتی رفتار می‌کردند، یک‌جا گفتند: پدرمان در ضلال مبین است و این‌جا گفتند: تو در ضلال قدیمیت می‌باشی. آنها از صفای دل و روشنایی باطن پیر کنعان بی‌خبر بودند و قلب او را همچون دل خود تاریک می‌شمردند و فکر نمی‌کردند حوادث آینده از نقاط دور و نزدیک در آینه قلبش منعکس می‌شود. شب‌ها و روزهای متعددی سپری شد و یعقوب همچنان در انتظار به سر می‌برد، انتظاری جانسوز که در عمق آن شادی و سرور و آرامش و اطمینان موج می‌زد، در حالی که اطرافیان او در برابر اینگونه مسائل بی‌تفاوت بودند و اصولاً ماجرای یوسف را برای همیشه پایان یافته می‌دانستند. (صفحه ۶۷۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

قدیم: دیرین. نزدیکان و نوادگان یعقوب که بر گرد آن بزرگوار نشسته بودند، از آنجایی که از دنیای او بیگانه بودند و از مهر و عشق او و انتظارش به منظور آمدن نشانی از یوسف چیزی حس نمی‌کردند، به او رو کردند و گفتند: به خدای سوگند که تو در مورد یوسف و عشق به او در گمراهی دیرینه‌ات هستی. به باور «حسن» و «قتاده» منظور آنان این بود که یوسف سال‌ها پیش جهان را بدرود گفته است و تو هنوز در همان آرزوهای خام و پنداره‌ایت در مورد او هستی و فکر می‌کنی که زنده می‌شود و باز می‌گردد. اما به باور «مقاتل» منظورشان این بود که: تو هنوز در همان سرسختی و پندار دیرینه‌ات در مهر به یوسف هستی و این

سخن تو نیز از همان محبت افراطی‌ات ریشه می‌گیرد. (صفحه ۶۷۳)

۱۵۵. «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ ...»

آیه

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَازْتَدَّ بِصَبْرٍ قَالاً لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

اما هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد، گفت: آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید؟ (۹۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام لطف خدا کار خود را کرد

بعد از چندین شبانه روز که معلوم نیست بر یعقوب چه اندازه گذشت، یک روز صدا بلند شد بیایید که کاروان کنعان از مصر آمده است، فرزندان یعقوب بر خلاف گذشته شاد و خندان وارد شهر شدند و با سرعت به سراغ خانه پدر رفتند و قبل از همه «بشیر» (همان بشارت دهنده وصال و حامل پیراهن یوسف) نزد یعقوب پیر آمد و پیراهن را بر صورت او افکند، یعقوب که چشمان بی‌فروغش توانایی دیدن پیراهن را نداشت، همین اندازه احساس کرد که بوی آشنایی از آن به مشام جانش می‌رسد، در یک لحظه طلایی پر سرور، احساس کرد تمام ذرات وجودش روشن شده است، آسمان و زمین می‌خندند، نسیم رحمت می‌وزد، گرد و غبار اندوه را در هم می‌پیچید و با خود می‌برد، در و دیوار گویا فریاد شادی می‌کشند و یعقوب نیز با آنها تبسم می‌کند، هیجان عجیبی سر تا پای پیرمرد را فرا گرفته است، ناگهان احساس کرد، چشمش روشن شد، همه جا را می‌بیند و دنیا با زیبایی‌هایش بار دیگر در برابر چشم او قرار گرفته‌اند، چنان که قرآن می‌گوید: «هنگامی که بشارت دهنده آمد آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد».

چگونه یعقوب، بوی پیراهن یوسف را حس کرد

این سؤالی است که بسیاری از مفسران، آن را مطرح کرده و معمولاً به عنوان یک معجزه و خارق‌عادت برای یعقوب یا یوسف شمرده‌اند، ولی با توجه به این که قرآن از این نظر سکوت دارد و آن را به عنوان اعجاز یا غیر اعجاز قلمداد نمی‌کند، می‌توان (صفحه ۶۷۴) توجیه علمی نیز بر آن یافت. چرا که امروز مسأله «تله پاتی» انتقال فکر از نقاط دور دست یک مسأله مسلّم علمی است، که در میان افرادی که پیوند نزدیک با یکدیگر دارند و یا از قدرت روحی فوق‌العاده‌ای برخوردارند برقرار می‌شود. شاید بسیاری از ما در زندگی روزمره خود به این مسأله برخورد کرده‌ایم که گاهی فلان مادر یا برادر بدون جهت احساس ناراحتی فوق‌العاده در خود می‌کند، چیزی نمی‌گذرد که به او خبر می‌رسد برای فرزند یا برادرش در نقطه دوردستی حادثه ناگواری اتفاق افتاده است. دانشمندان این نوع احساس را از طریق تله پاتی و انتقال فکر از نقاط دور توجیه می‌کنند. در داستان یعقوب نیز ممکن است پیوند فوق‌العاده شدید او با یوسف و عظمت روح او سبب شده باشد که احساسی را که از حمل پیراهن یوسف بر برادران دست

داده بود از آن فاصله دور در مغز خود جذب کند. البته این امر نیز کاملاً امکان دارد که این مسأله مربوط به وسعت دایره علم پیامبران بوده باشد. در بعضی از روایات نیز اشاره جالبی به مسأله انتقال فکر شده است و آن این که کسی از امام باقر پرسید: «گاهی اندوهناک می‌شوم بی آن که مصیبتی به من رسیده باشد یا حادثه ناگواری اتفاق بیفتد، آن چنان که خانواده و دوستانم در چهره من مشاهده می‌کنند»، فرمود: «آری خداوند مؤمنان را از طینت واحد بهشتی آفریده و از روحش در آنها دمیده، لذا مؤمنان برادر یکدیگرند هنگامی که در یکی از شهرها به یکی از این برادران مصیبتی برسد در بقیه تأثیر می‌گذارد». (۱) از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که این پیراهن یک پیراهن معمولی نبوده، یک پیراهن بهشتی بوده که از ابراهیم خلیل در خاندان یعقوب به یادگار مانده بود و کسی که همچون یعقوب شامه بهشتی داشت، بوی این پیراهن بهشتی را از دور احساس می‌کرد. (۲)

تفاوت حالات پیامبران

اشکال معروف دیگری در اینجا است که در اشعار فارسی نیز منعکس شده است، که کسی به یعقوب گفت: **** * ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۳۳. ۲- توضیح بیشتر در «نور الثقلین» جلد ۲، صفحه ۴۶۴ آورده شده. (صفحه ۶۷۵) ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی./ چگونه می‌شود این پیامبر بزرگ از آن همه راه که بعضی هشتاد فرسخ و بعضی ده روز راه نوشته‌اند، بوی پیراهن یوسف را بشنود اما در بیخ گوش خودش در سرزمین کنعان به هنگامی که او را در چاه انداخته بودند، از حوادثی که می‌گذرد، آگاه نشود. پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، چرا که علم آنها نسبت به امور غیبی متکی به علم و اراده پروردگار است و آن جا که خدا بخواهد آنها ندانند نمی‌دانند هر چند مربوط به نزدیک‌ترین نقاط جهان باشد. آنها را از این نظر می‌توان به مسافرنی تشبیه کرد که در یک شب تاریک و ظلمانی از بیابانی که ابرها آسمان آن را فرا گرفته است می‌گذرد، لحظه‌ای برق در آسمان می‌زند و تا اعماق بیابان را روشن می‌سازد و همه چیز در برابر چشم این مسافران روشن می‌شود، اما لحظه‌ای دیگر خاموش می‌شود و تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد به طوری که هیچ چیز به چشم نمی‌خورد. شاید حدیثی که از امام صادق در مورد علم امام نقل شده نیز اشاره به همین معنی باشد آن جا که می‌فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَمَامِ عَمُودًا مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْأَمَامِ وَ يَنْظُرُ الْأَمَامُ بِهِ إِلَيْهِ فَإِذَا أَرَادَ عَلِمَ شَيْءٍ نَظَرَ فِي ذَلِكَ النُّورِ فَعَرَفَهُ: خداوند در میان خودش و امام و پیشوای خلق، ستونی از نور قرار داده که خداوند از این طریق به امام می‌نگرد و امام نیز از این طریق به پروردگارش و هنگامی که بخواهد چیزی را بداند در آن ستون نور نظر می‌افکند و از آن آگاه می‌شود». (۱) و شعر معروف سعدی در دنباله شعر فوق نیز ناظر به همین بیان و همینگونه روایات است. بگفت احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر دم نهان است گهی بر طارم اعلا نشینم گهی تا پشت پای خود نبینم./ («جهان» در اینجا به معنی جهنده است و برق جهان یعنی برق جهنده آسمان). **** * ۱- شرح «نهج البلاغه خوبی»، جلد ۵، صفحه ۲۰۰. (صفحه ۶۷۶) و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که روزی بنا به مشیت الهی برای آزمودن یعقوب از حوادث کنعان که در نزدیکیش می‌گذرد بی‌خبر باشد و روز دیگر که دوران محنت و آزمون به پایان می‌رسد، از مصر بوی پیراهنش را احساس کند.

چگونه یعقوب بینایی خود را باز یافت؟

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که یعقوب نور چشم خود را به کلی از دست نداده بود بلکه چشمانش ضعیف شده بود و به هنگام فرارسیدن مقدمات وصال آن چنان انقلاب و هیجانی به او دست داد که به حال نخست بازگشت، ولی ظاهر آیات قرآن نشان می‌دهد که او به کلی نابینا و حتی چشمانش سفید شده بود، بنابراین بازگشت به بیناییش از طریق اعجاز صورت گرفت، قرآن

می گوید: (فَارْتَدَّ بِصِيرًا). (صفحه ۶۷۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

و یعقوب پس از گستاخی نزدیکانش، دیگر لب فرو بست و به آنان چیزی نگفت، امّا در کران تا کران وجودش غوغایی برپا بود... تا سرانجام کاروان بشارت از راه رسید... فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصِيرًا پس هنگامی که آن مژده‌رسان از راه رسید و آن پیراهن را بر چهره یعقوب افکند، به ناگاه نور دیدگانش بازگشت و به لطف خدا بینا گردید. «ابن عباس» در این مورد آورده است که مژده‌رسان «یهودا» فرزند بزرگ یعقوب یا «مالک بن ذُعر» (۱) بود. و «ضَحَاك» در این مورد آورده است که: پس از افکنده شدن آن پیراهن بر چهره یعقوب، آن بزرگوار پس از نابینایی‌اش بینا گردید و پس از ناتوانی و پیری، توانمند و جوان شد و گفت: اینک نمی‌دانم که به مژده‌رسان چه پاداشی بدهم؟ و آن گاه برای او دعا کرد که: پروردگارا، سختی‌های مرگ را بر او آسان گردان. قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. و به کسانی که بر گرد او بودند روی آورد و گفت: آیا به شما نگفتم که من از مهر و قدرت خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟! آیا بارها به شما نگفتم که خدای توانا خواب یوسف را تحقق می‌بخشد و رنج‌ها و سختی‌ها را به وسیله شکیبایی و بردباری از پیامبران و شایسته کرداران دور می‌سازد؟ آری، من این حقایق را بارها به شما گفتم، امّا شما گوش جان نسپردید و در نیافتید. «حَسَن» می‌گوید: خدای پرمهر زنده بودن یوسف را به یعقوب خبر داده بود، امّا اقامتگاه او را به وی نشان نداده بود. ۱. نامبرده همان آب‌رسان کاروانی بود که یوسف را از چاه بالا کشید. (صفحه ۶۷۸)

۱۵۶. «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ ...»

آیه

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»

ترجمه

گفتند: پدر از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. (۹۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این معجزه شگفت‌انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه‌ای به گذشته تاریک خود می‌اندیشیدند، گذشته‌ای مملو از خطا و گناه و اشتباه و تنگ چشمی‌ها، اما چه خوب است که انسان هنگامی که به اشتباه خود پی برد فوراً به فکر اصلاح و جبران بیفتد، همانگونه که فرزندان یعقوب افتادند دست به دامن پدر زدند و «گفتند: پدر جان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد، چرا که ما گناهکار و خطاکار بودیم».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

و آنان با دیدن آن همه شگفتی و عظمت دگرگون شدند و روی توبه به بارگاه خدا آوردند: قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا و گفتند: هان ای پدر گرانمایه! از خدا برای ما آمرزش بخواه و دعا کن که او گناهان ما را ببخشد. إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. چرا که ما در آنچه انجام

دادیم گناهکار و خطاکار بوده‌ایم. (صفحه ۶۷۹)

۱۵۷. «قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ...»

آیه

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»

ترجمه

گفت: به زودی برای شما از پروردگرم آمرزش می‌طلبم که او غفور و رحیم است. (۹۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

وعده استغفار

در آیه فوق می‌خوانیم که یوسف در برابر اظهار ندامت برادران گفت: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ: خداوند شما را بیامرزد» ولی یعقوب به هنگامی که آنها نزد او اعتراف به گناه و اظهار ندامت کردند و تقاضای استغفار نمودند، می‌گوید: «بعدا برای شما استغفار خواهم کرد» و همانگونه که در روایات وارد شده هدفش این بوده است که انجام این تقاضا را به سحرگاهان شب جمعه که وقت مناسب‌تری برای اجابت دعا و پذیرش توبه است، به تأخیر اندازد. (۱) اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا یوسف به طور قطع به آنها پاسخ گفت و اما پدر موکول به آینده کرد. ممکن است این تفاوت به خاطر آن باشد که یوسف از امکان آمرزش و این که این گناه قابل بخشش است سخن می‌گفت، ولی یعقوب از فعلیت آن و این که چه باید کرد که این آمرزش تحقق یابد، بحث می‌کرد.

توسل جایز است

از آیه فوق استفاده می‌شود که تقاضای استغفار از دیگری نه تنها منافات با توحید ندارد، بلکه راهی است برای رسیدن به لطف پروردگار و گرنه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر، تقاضای فرزندان را دائر به استغفار برای آنان بپذیرد و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد. این نشان می‌دهد که توسل به اولیای الهی، اجمالاً امری جایز است و آنها که آن را ممنوع و مخالف با اصل توحید می‌شمرند، از متون قرآن، ****۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۳۲۹۱، در این تفسیر می‌خوانیم که هدفش این بود که در شب جمعه‌ای که مصادف با روز عاشورا بود برای آنها استغفار کند. (صفحه ۶۸۰) آگاهی ندارند و یا تعصب‌های غلط مانع دید آنها می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

و آن بزرگمرد شایسته کردار، گستاخی و اشتباه آنان را نادیده گرفت و به آنان وعده مساعد داد و فرمود: نگران نباشید که به زودی از بارگاه پروردگرم برایتان آمرزش خواهم خواست. قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ. برخی از جمله «ابن طاووس» در این مورد آورده‌اند که: یعقوب بدان دلیل در دم برای آنان طلب آمرزش نکرد که در نظر داشت سحرگاه جمعه برایشان آمرزش

بخواهد. و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین دیدگاه روایت شده است. اما گروهی از جمله «ابن مسعود» بر آنند که یعقوب آموزش خواهی برای آنان را تا سحرگاه به تأخیر افکند؛ چرا که سحرگاهان برای اجابت دعا مناسب‌تر است و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در بیانی دیگر این دیدگاه روایت شده است. و پاره دیگر بر آنند که آن حضرت به مدت بیست سال رو به بارگاه خدا می‌ایستاد و برای آموزش گناهان فرزندانش دعا می‌کرد و آنان نیز پشت سر پدرشان می‌ایستادند و آمین می‌گفتند. در این مورد آورده‌اند که: جبرئیل نزد یعقوب آمد و این دعا را به او آموخت که: **يَا رَجَاءَ الْمُؤْمِنِينَ! لَا تُخَيِّبْ رَجَائِي، وَيَا غَوْثَ الْمُؤْمِنِينَ! اغْثِي، وَيَا عَوْنَ الْمُؤْمِنِينَ! اعْنِي، وَيَا حَيِّبَ النَّوَابِينَ! تَبِّ عَلَيَّ وَاسْتَجِبْ لَهُمْ.** هان ای امید ایمان آوردگان! امید مرا به نومیدی تبدیل مساز؛ ای فریادرس ایمان آوردگان! به فریادم برس؛ ای یار و مددکار ایمان آوردگان! یاریم برسان؛ و ای دوستدار توبه‌کاران! توبه‌ام را بپذیر و دعای اینان را پذیرا باش! (صفحه ۶۸۱)

۱۵۸. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ...»

آیه

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»

ترجمه

هنگامی که بر یوسف وارد شدند او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت: همگی داخل مصر شوید که انشاءالله در امن و امان خواهید بود. (۹۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران

«آوی» چنان که «راغب» در کتاب مفردات می‌گوید: در اصل به معنی انضمام چیزی به چیز دیگر است و انضمام کردن یوسف، پدر و مادرش را به خود، کنایه از در آغوش گرفتن آنها است. با فرا رسیدن کاروان حامل بزرگ‌ترین بشارت از مصر به کنعان و بینا شدن یعقوب پیر، ولوله‌ای در کنعان افتاد، خانواده‌ای که سال‌ها لباس غم و اندوه را از تن بیرون نکرده بود، غرق در سرور و شادی شد، آنها از این همه نعمت الهی هرگز خشنودی خود را کتمان نمی‌کردند. اکنون طبق توصیه یوسف باید این خانواده به سوی مصر حرکت کند، مقدمات سفر از هر نظر فراهم گشت، یعقوب را بر مرکب سوار کردند، در حالی که لب‌های او به ذکر و شکر خدا مشغول بود و عشق وصال آن چنان به او نیرو و توان بخشیده بود که گویی از نو، جوان شده است. این سفر بر خلاف سفرهای گذشته برادران که با بیم و نگرانی توأم بود، خالی از هر گونه دغدغه بود و حتی اگر خود سفر رنجی می‌داشت، این رنج در برابر آن چه در مقصد در انتظارشان بود قابل توجه نبود که: وصال کعبه چنان می‌دواندم بشتاب که خارهای مغیلان حریر می‌آید شب‌ها و روزها با کندی حرکت می‌کردند، چرا که اشتیاق وصال، هر دقیقه‌ای را روز یا سالی می‌کرد، ولی هر چه بود گذشت و آبادی‌های مصر از دور نمایان گشت، مصر با مزارع سرسبز و درختان سر به آسمان کشیده و ساختمان‌های زیبایش. اما قرآن همانگونه که سیره همیشگی‌اش می‌باشد، این مقدمات را که با کمی اندیشه و تفکر روشن می‌شود، حذف کرده و در این مرحله چنین می‌گوید: «هنگامی که وارد بر یوسف شدند، یوسف پدر و مادرش را در آغوش فشرد» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ (صفحه ۶۸۲) آوی إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ). سرانجام شیرین‌ترین لحظه زندگی یعقوب، تحقق یافت و در این دیدار و وصال که بعد از سال‌ها فراق، دست داده،

بود لحظاتی بر یعقوب و یوسف گذشت که جز خدا هیچکس نمی‌داند آن دو چه احساساتی در این لحظات شیرین داشتند، چه اشک‌ها شوق ریختند و چه ناله‌های عاشقانه سر دادند. سپس یوسف «به همگی گفت در سرزمین مصر قدم بگذارید که به خواست خدا همه، در امنیت کامل خواهید بود» که مصر در حکومت یوسف امن و امان شده بود (وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اٰمِنِينَ) و از این جمله استفاده می‌شود که یوسف به استقبال پدر و مادر تا بیرون دروازه شهر آمده بود و شاید از جمله «دَخَلُوا عَلٰی يُوْسُفَ» که مربوط به بیرون دروازه است استفاده می‌شود که دستور داده بود در آن جا خیمه‌ها بر پا کنند و از پدر و مادر و برادران پذیرایی مقدماتی به عمل آورند.

امنیت نعمت بزرگ خدا

یوسف از میان تمام مواهب و نعمت‌های مصر، انگشت روی مسأله «امنیت» گذاشت و به پدر و مادر و برادران گفت: وارد مصر شوید که انشاء الله در امنیت خواهید بود و این نشان می‌دهد که نعمت امنیت ریشه همه نعمت‌ها است و حقا چنین است زیرا هر گاه امنیت از میان برود، سایر مسائل رفاهی و مواهب مادی و معنوی نیز به خطر خواهد افتاد، در یک محیط ناامن، نه اطاعت خدا مقدور است و نه زندگی توأم با سربلندی و آسودگی فکر و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیشبرد هدف‌های اجتماعی. این جمله ممکن است ضمناً اشاره به این نکته باشد که یوسف می‌خواهد بگوید سرزمین مصر در حکومت من آن سرزمین فراعنه دیروز نیست، آن خود کامگی‌ها، جنایت‌ها، استثمارها، خفقانها و شکنجه‌ها همه از میان رفته است، محیطی است کاملاً امن و امان.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

بامداد روشن وصال

(صفحه ۶۸۳) سرانجام شب تیره و تاریک به بامداد روشن نزدیک شد و رنج فراق به پایان رسید و یعقوب نه تنها بوی یوسف، که پیراهن معجزه‌آسای او را نیز دریافت داشت و به دعوت فرزند گرانقدرش به سوی مصر حرکت کرد و پس از پیمایش راهی طولانی وارد مصر گردید و با استقبال پر شکوهی از سوی دولت و مردم مصر و فرمانروای بزرگ آن کشور که یوسف بود، رو به رو شد. قرآن در ترسیم ادامه این سرگذشت اندیشاننده می‌فرماید: فَلَمَّا دَخَلُوا عَلٰی يُوْسُفَ پس هنگامی که یعقوب به همراه خاندانش بر یوسف وارد شدند، او با مهر و فروتنی وصف ناپذیری پدر و مادرش را در کنار خود جای داد. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: پس از رسیدن کاروان بشارت، یعقوب به فرزندانش گفت: اینک بار سفر بر بندید تا به همراه همه خاندان و نزدیکان به سوی یوسف حرکت کنیم. آنان بار سفر بستند و یعقوب به همراه خاله یوسف که همسر او بود با کاروانیان به راه افتادند و از شور و شوق بسیار، آن راه طولانی را در نه روز پیمودند و به مصر رسیدند. در آنجا به سوی اقامتگاه یوسف رفتند که با استقبالی پر شور رو به رو گردیدند. او پدر را در آغوش کشید و گریه شوق سرداد و آن گاه خاله‌اش را بر تخت قدرت و فرمانروایی نشاند و خود به درون خانه رفت و با آراستگی کامل و لباس رسمی وارد شد و آنان با دیدن او، به پاس سپاس به بارگاه خدا و قدرشناسی از نعمت‌هایی که بر خاندان یعقوب ارزانی داشته بود، سجده سپاس گزار شدند. پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که یوسف به همراه کاروان بشارت، دوپست مرکب با وسایل سفر به سوی پدرش گسیل داشت و از او خواست تا همه خاندان خویش را به مصر بیاورد؛ و هنگامی که آنان حرکت کردند و نزدیک مصر رسیدند، آن حضرت با کار گزاران حکومت عادلانه و آزادمنشانه و انسانی خویش و با لشکریان و توده‌های مردم به استقبال پدر شتافت. (صفحه ۶۸۴) هنگامی که یعقوب آن غوغای جمعیت و آن شور و هیجان و شکوه و احترام را دید، به فرزندانش گفت: این پادشاه مصر است که به استقبال آمده است؟ «یهودا»

گفت: پدر، این فرزند گرانمایه‌ات یوسف است که خدا همه چیز به او ارزانی داشته است. «کَلِمَى» در این مورد آورده است که: یوسف در یک فرسخی شهر به پدر رسید و یعقوب در سلام بر او سبقت جست و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذْهَبَ الْأَحْزَانِ». سلام بر تو ای زداينده و برطرف سازنده غم‌ها! آوی إِلَيْهِ أَبُوهُ به باور بیشتر مفسران، یوسف پدر و خاله خویش را در کنار خود جای داد؛ چرا که مادرش جهان را بدرود گفته و پدرش با خاله یوسف پیمان زندگی مشترک بسته بود. با این بیان در آیه شریفه از خاله به عنوان مادر یاد شده، همانگونه که در آیه دیگری از عمو به عنوان پدر یاد شده است (۱). اما به باور «ابن اسحاق» و «جُبَّائِي» مادر یوسف زنده بود و منظور آیه شریفه همان مادر واقعی است. و «حَسَن» در این مورد آورده است که: مادرش از دنیا رفته بود، اما برای این که خواب یوسف درست تعبیر گردد، به خواست خدا زنده شد تا در سجده سپاس به بارگاه خدا حضور داشته باشد. وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ. و آن گاه پیش از ورود آنان به مصر، به آنها گفت: اینک به مصر وارد گردید که ان شاء الله در امتیت و آزادی و رفاه و آسایش و سعادت و سلامت خواهید بود. بیان این جمله بدان دلیل است که مردم پیش از آن، از شاهان مصر می ترسیدند و بی اجازه آنها نمی توانستند داخل مصر شوند. «وَهَب» می گوید: آنان در روز ورود به مصر هفتاد و سه نفر بودند و هنگامی که به همراه موسی از آنجا بیرون آمدند، تنها فراتر از شش هزار مرد در میان آنان بود. ۱. سوره بَقَرَه، آیه ۱۳۳. (صفحه ۶۸۵)

۱۵۹. «وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى ...»

آیه

«وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

ترجمه

و پدر و مادر خود را بر تخت نشانند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت: پدر! این تحقق خوابی است که قبلاً دیدم خداوند آن را به حقیقت پیوست و او به من نیکی کرد، هنگامی که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از آن بیابان (به این جا) آورد و بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد، پروردگار من نسبت به آن چه می خواهد (و شایسته می داند) صاحب لطف است چرا که او دانا و حکیم است. (۱۰۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

هنگامی که وارد بارگاه یوسف شدند، «او پدر و مادرش را بر تخت نشانند» (وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ). عظمت این نعمت الهی و عمق این موهبت و لطف پروردگار، آن چنان برادران و پدر و مادر را تحت تأثیر قرار داد که «همگی در برابر او به سجده افتادند» (وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا). در این هنگام یوسف، رو به سوی پدر کرد «و عرض کرد: پدر جان! این همان تأویل خوابی است که از قبل در آن هنگام که کودک خردسالی بیش نبودم دیدم» (وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ). مگر نه این است که در خواب دیده بودم خورشید و ماه و یازده ستاره در برابر من سجده کردند. بین همانگونه که تو پیش بینی می کردی «خداوند این خواب را به واقعیت مبدل ساخت» (قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا). «پروردگار به من لطف و نیکی کرد، آن زمانی که مرا از زندان خارج ساخت» (وَقَدْ

أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ). جالب اینکه درباره مشکلات زندگی خود فقط سخن از زندان مصر می‌گوید اما به خاطر برادران، سخنی از چاه کنعان نگفت. سپس اضافه کرد «خداوند چه قدر به من لطف کرد که شما را از آن بیابان کنعان به اینجا آورد بعد از آن که شیطان در میان من و برادرانم فساد انگیزی نمود» (وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي). باز در اینجا نمونه دیگری از سعه (صفحه ۶۸۶) صدر و بزرگواری خود را نشان می‌دهد و بی آن که بگوید مقصر چه کسی بوده، تنها به صورت سربسته می‌گوید: شیطان در این کار دخالت کرد و عامل فساد شد، چرا که او نمی‌خواهد از گذشته خطاهای برادران شکایت کند. تعبیر از سرزمین کنعان به «بیابان» (بدو) نیز جالب است و روشن‌گر تفاوت تمدن مصر نسبت به کنعان می‌باشد. سرانجام می‌گوید همه این مواهب از ناحیه خدا است، «چرا که پروردگرم کانون لطف است و هر چیز را خواهد لطف می‌کند» کارهای بندگانش را تدبیر و مشکلاتشان را سهل و آسان می‌سازد (إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ). او می‌داند چه کسانی نیازمندند و نیز چه کسانی شایسته‌اند، «چرا که او علیم و حکیم است» (إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

وسوسه‌های شیطان

جمله «أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي» با توجه به این که «نَزَغ» به معنی وارد شدن در کاری به قصد فساد و افساد است، دلیل بر این است که وسوسه‌های شیطانی در اینگونه ماجراها همیشه نقش مهمی دارد، ولی از این وسوسه‌ها به تنهایی کاری ساخته نیست، تصمیم‌گیرنده نهایی خود انسان است، بلکه او است که درهای قلب خود را به روی شیطان می‌گشاید و اجازه ورود به او می‌دهد، بنابراین از آیه فوق، هیچگونه مطلبی که بر خلاف اصل آزادی اراده باشد استفاده نمی‌شود. منتها یوسف با آن بزرگواری و بلندی فکری و سعه صدر نمی‌خواست برادران را که خود به اندازه کافی شرمنده بودند، در این ماجرا شرمنده‌تر کند و لذا اشاره‌ای به تصمیم‌گیرنده نهایی نکرد و تنها پای وسوسه‌های شیطان را که عامل درجه دوم بود به میان کشید. (صفحه ۶۸۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پس از ورود به اقامتگاه یوسف بود که او پیش آمد و به صورتی دیگر به تجلیل و تکریم و گرامیداشت آنان پرداخت، که قرآن در این مورد می‌فرماید: وَرَفَعَ أَبُوتَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَرَفَعَ أَبُوتَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ او پدر و مادرش را گرامی داشت و بر تخت نشاند. وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَهُمْ أَنَا نِزْ فِي دَرِّ يَوْسُفَ، گرامیداشت یوسف و سپاس به بارگاه خدا در برابر آن همه موهبت و نعمت - که به خاندان یعقوب ارزانی داشته بود - در برابر یوسف، برای خدا سجده سپاس گزار شدند. به باور برخی از جمله «فَتَادَه» و «زَجَّاج» آنان برای یوسف سجده کردند؛ چرا که در آن روزگاران در احترام به بزرگان چنین می‌کردند و در شریعت آنان نیز این کار ناروا شناخته نشده بود، اما با فرود قرآن شریف، سجده تنها ویژه خدا اعلان گردید و در احترام به بزرگان به جای سجده، سلام که درود و تحیت بهشتیان است رواج یافت. اما به باور «کَلْبِي» آنان سجده نکردند بلکه در احترام به یوسف به سان همان چیزی که در میان دیگر ملت‌ها رسم است که در برابر بزرگان خم می‌شوند، به حالت تعظیم خم شدند. «ابن عباس» بر آن است که کار آنان سجده بود، اما نه برای یوسف بلکه ضمیر در «لَهُ» به خدا برمی‌گردد و منظور این است که: آنان یوسف را به سان قبله‌ای قرار دادند و در برابر او برای خدا سجده سپاس در برابر آن همه نعمت و موهبت به جای آوردند. گفتنی است که این تفسیر از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است. علی بن ابراهیم در این مورد آورده است که موسی بن محمد ضمن پرسش‌های گوناگونی از حضرت هادی علیه‌السلام، از جمله از تفسیر آیه مورد بحث پرسید و گفت: سرورم! با این که یعقوب و فرزندانش پیامبر و پیامبر زاده بودند چگونه در برابر یوسف سجده کردند؟ آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها فرمود: (صفحه ۶۸۸) «أَمَّا سُبُجُودُ يَعْقُوبَ وَوُلْدِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيُوسُفَ وَأَمَّا كَانَتْ مِنْهُمْ طَاعَةٌ لِلَّهِ وَتَحِيَّتُهُ لِيُوسُفَ، كَمَا أَنَّ السُّجُودَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لِلَّهِ وَتَحِيَّتَهُ لِلْآدَمِ، فَسَجَدَ يَعْقُوبُ وَوُلْدُهُ وَيُوسُفُ مَعَهُمْ شُكْرًا

لِلَّهِ لِاجْتِمَاعِ شَمْلِهِمْ، أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ يُقُولُ فِي شُكْرِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» (... ۱) سجده یعقوب و فرزندانش، برای یوسف نبود بلکه آنان در راه فرمانبرداری خدا و برای او سجده کردند و این سجده در برابر یوسف و به احترام او انجام شد، درست همانگونه که سجده فرشتگان در برابر آدم به احترام او بود، امّا در راه اطاعت خدا و به فرمان او انجام شد؛ از این رو یعقوب و فرزندانش به همراه یوسف همگی سجده سپاس به بارگاه خدا گزاردند که آن نعمت‌ها و موهبت‌ها را به آنان ارزانی داشت و آنان را پس از پراکندگی و رنج بسیار، شادمان و خوشحال در یک جا گرد آورد و کارشان را سامان داد. آن گاه آن حضرت افزود: و شاهد این توحید گرایی و یکتاپرستی و سجده شکر آنان برای خدا این است که یوسف در دعای خویش پس از سجده یا در حال سجده رو به بارگاه خدا کرد و نیایشگرانه گفت: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَوَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ. پروردگارا، تو هستی که به من بهره‌ای بزرگ از فرمانروایی ارزانی داشتی و از دانش تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، تنها تو هستی که در این جهان و جهان دیگر سرپرست منی؛ مرا مسلمان از دنیا بر و مرا به شایستگان پیوند ده! وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ وَ يَوْسُفُ قَالَ: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَوَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ. در این مورد آورده است که: میان خواب یوسف و تعبیر آن هشتاد سال طول کشید. و «عبدالله بن شوذب» این فاصله را هفتاد سال می‌داند. از «سلمان فارسی» آورده‌اند که این فاصله چهل سال بود. و «کلبی» آن را بیست سال می‌نگرد. «ابن اسحاق» این فاصله را هیجده سال می‌داند و می‌گوید: یوسف با زلیخا پیمان زندگی مشترک بست و خدا از او سه فرزند به وی ارزانی داشت که نام‌هایشان «افرائیم»، «میشا» و «رحمت» بود که به همسری «ایوب» برگزیده شد و میان رحلت یوسف و بعثت موسی چهار صد سال فاصله بود. وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ بَهَ يَقِينُ پروردگرم به من احسان و نیکی کرد آن گاه که مرا از زندان بیرون آورد. وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ وَ شَمَا رَا از آن بیابان به اینجا آورد؛ چرا که بخشی از خاندان یعقوب برای اداره دام‌ها و چرانیدن گوسفندان خود در دشت و صحرا روزگار را می‌گذراندند و به خاطر خشکسالی و قحطی همه دام‌های خود را از دست دادند و به فقر گرفتار آمدند که خدا بدین وسیله آنان را به مصر برد و توانگرشان ساخت. یوسف از میان الطاف بسیار خدا بر او، در اینجا از نجات خویش از زندان سخن به میان آورد و از نجات خویش از قعر چاه به لطف خدا، چیزی نگفت و این بدان دلیل است که نخواست شرمندگی برادران را فراهم آورد و به باور برخی بدان جهت بود که نجات از زندان و روشن شدن پاکی و پاکدامنی او در افکار عمومی و پایان یافتن رنج و فشار روحی‌اش در زندان بیداد، برایش مهمتر از هر گرفتاری بود. مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي أَنْ هَمَّ بِسِ اسْتِغْنَاءِ بَيْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ بَدْرُ تَبَاهِي أَفْشَانْدُ وَ صَفَا وَ مَحَبَّتِ خَانَوَادِ كِي مَا رَا از میان برد. «ابن عباس» می‌گوید: منظور این است که: پس از این که شیطان به وسیله آفت (صفحه ۶۹۰) حسد، زندگی ما را تیره و تار ساخت. إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ بِهِ يَقِينُ پروردگرم در تدبیر کار بندگانش طبق خواست خود، صاحب لطف و مهر است و مشکلات را برای آنان آسان می‌سازد و به مهر اوست که این همه نعمت برای ما فراهم آمده و شب تیره و سرد فراق به بامداد روشن و شورانگیز وصال تبدیل شده است. «أزهری» می‌گوید: واژه «لَطِيفٌ» از نام‌های بلند و با عظمت خداست و نشانگر این واقعیت است که او نسبت به بندگان خویش مهربان است. و به باور پاره‌ای «لَطِيفٌ» آن کسی است که خواسته انسان را از سر مهر برآورده می‌سازد و به باور پاره‌ای دیگر، «لَطِيفٌ» به مفهوم دانا و عالم به ریزه کاری‌ها و جزئیات است. إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. چرا که او به همه چیزها دانا و در تدبیر همه کارها فرزانه است. در کتاب «النبوة» از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: یعقوب به یوسف گفت: پسر من! بگو برادرانت با تو چگونه رفتار کردند؟ پاسخ داد: پدر جان، مرا در این مورد معاف دار؛ چرا که نمی‌خواهم شما و آنان را ناراحت بکنم. یعقوب او را سوگند داد که جریان را بیان کند. او گفت: پدر جان، پس از دور شدنمان از شما، آنان بدرفتاری را آغاز کردند و با من به خشونت و تندی پرداختند؛ آن گاه مرا بر سر

چاه آوردند و از من خواستند تا پیراهنم را از تن درآورم. آنان را به حرمت و آبروی شما سوگند دادم که لباسم را از بدنم در نیاورند، امّا در برابر مقاومت من یکی از آنان چاقو کشید و با تهدید از من خواست تا پیراهنم را درآورم. یعقوب با شنیدن این سخن فریادی از پرده دل برآورد و بیهوش شد و پس از ساعتی به هوش آمد و از یوسف خواست تا ادامه داستان را باز گوید، که یوسف او را به حرمت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق سوگند داد تا او را از بیان رفتار بیدادگرانه آنان معاف دارد. در روایت دیگری آمده است که یوسف گفت: پدر جان، از رفتار آنان با من (صفحه ۶۹۱) مپرس، بلکه از مهر و لطف خدا با من جويا شو تا بگویم به من چه نیکی‌ها کرد! و چه نعمت‌ها ارزانی داشت. «ابوحمزه» آورده است: یعقوب هنگامی که به مصر آمد یکصد و سی سال داشت، هفده سال دیگر در آنجا زیست و در یکصد و چهل و هفت سالگی جهان را بدرود گفت؛ او را در تابوتی که از چوب «ساج» ساخته شده بود قرار دادند و به بیت‌المقدس بردند. در روز ورود پیکر پاک او به آن شهر، برادرش «عیصو» نیز جهان را بدرود گفت و هر دو تن را در یک آرامگاه و یک قبر قرار دادند. آن دو برادر با هم ولادت یافتند و با هم جهان را بدرود گفتند و در یک آرامگاه به خاک سپرده شدند و سن هر دو به هنگام مرگ یکصد و چهل و هفت سال بود. یوسف پس از به خاکسپاری پیکر پاک پدر طبق وصیت او به مصر بازآمد و بیست و سه سال دیگر زیست. او نخستین رسول بنی‌اسرائیل بود و به هنگام مرگ، وصیت کرد تا او را در کنار پدرش به خاک سپارند. پاره‌ای بر آنند که پیکر پاک او را در مصر به خاک سپردند و حضرت موسی پس از مدتی بدن او را به بیت‌المقدس و به آرامگاه پدرش یعقوب انتقال داد. و نیز در کتاب «النبوة» از «محمد بن مسلم» روایت شده است که: از حضرت باقر علیه‌السلام پرسیدم: سرورم یعقوب چند سال در مصر به همراه یوسف زیست؟ فرمود: دو سال. پرسیدم: در آن زمان کدامین این دو بزرگوار حجّت خدا در روی زمین بود؟ فرمود: یعقوب حجّت خدا بود و یوسف فرمانروای عادل و آسمانی. آن گاه افزود هنگامی که یعقوب جهان را بدرود گفت، پیکر او را در تابوتی به بیت‌المقدس آوردند و در آنجا به خاک سپردند و پس از او حجّت خدا یوسف بود. پرسیدم: آیا یوسف به رسالت نیز برگزیده شد؟ فرمود: آری، آیا این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید: وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ (۱ ...) و به یقین یوسف پیش از این برای شما دلیل‌های روشن و روشنگری آورد، امّا از آنچه او برایتان آورده بود همواره در تردید بودید تا آن گاه که جهان را بدرود ۱. سوره مؤمن، آیه ۳۴. (صفحه ۶۹۲) گفت، گفتید: خدا پس از او هرگز پیامبری بر نخواهد انگیخت. و نیز در همان کتاب از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: یوسف به هنگام رفتن به زندان دوازده سال داشت و هیجده سال هم در زندان بیداد ماند و پس از آزادی از زندان نیز هشتاد سال در مصر زیست و در یکصد و ده سالگی جهان را بدرود گفت. (صفحه ۶۹۳)

۱۶۰. رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنْ ...

آیه

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَآيَاتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»

ترجمه

پروردگارا! بخش (عظیمی) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خواب‌ها آگاه ساختی، تویی آفریننده آسمانها و زمین و تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما. (۱۰۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

یعنی من دوام ملک و بقاء حکومت و زندگی مادی‌ام را از تو تقاضا نمی‌کنم که اینها همه فانی‌اند و فقط دورنمای دل‌انگیزی دارند، بلکه از تو این می‌خواهم که عاقبت و پایان کارم به خیر باشد و با ایمان و تسلیم در راه تو و برای تو جان دهم و در صف صالحان و شایستگان و دوستان با اخلاص قرار گیرم، مهم برای من اینها است.

اهمیت مقام علم

بار دیگر یوسف در پایان کار خویش مجدداً روی مسأله علم تعبیر خواب تکیه می‌کند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی‌منازع، این علم ظاهراً ساده را قرار می‌دهد که بیانگر تأکید هر چه بیشتر، روی اهمیت و تأثیر علم و دانش است هر چند علم و دانش ساده‌ای باشد و می‌گوید: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ».

پایان خیر

انسان در طول عمر خود، ممکن است دگرگونی‌های فراوانی پیدا کند، ولی مسلماً صفحات آخر زندگانی او از همه سرنوشت‌سازتر است، چرا که دفتر عمر با آن پایان می‌گیرد و قضاوت نهایی به آن بسته است، لذا مردم با ایمان و هوشیار همیشه از خدا می‌خواهند که این صفحات عمرشان نورانی و درخشان باشد و یوسف هم در اینجا از خدا همین را می‌خواهد، می‌گوید: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ: مرا با ایمان از دنیا ببر و در زمره صالحان قرار ده». معنای این سخن، تقاضای مرگ از خدا نیست، (صفحه ۶۹۴) آنچه‌ای که ابن عباس گمان کرده و گفته است: هیچ پیامبری از خدا تقاضای مرگ نکرد، جز یوسف که به هنگام فراهم آمدن تمام اسباب حکومتش، عشق و علاقه به پروردگار در جان‌ش شعله‌ور شده و آرزوی ملاقات پروردگار کرد، بلکه تقاضای یوسف تنها تقاضای شرط و حالت بوده است، یعنی تقاضا کرده است که به هنگام مرگ دارای ایمان و اسلام باشد، همانگونه که ابراهیم و یعقوب نیز این توصیه را به فرزندانشان کردند و گفتند: «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: فرزندان! بکوشید که به هنگام از دنیا رفتن با ایمان و تسلیم در برابر فرمان خدا باشید» (۱۳۲ / بقره).

بازگو نکردن سرگذشت برای پدر

در روایتی از امام صادق می‌خوانیم: هنگامی که یعقوب به دیدار یوسف رسید به او گفت: فرزندم دلم می‌خواهد بدانم برادران با تو دقیقاً چه کردند. یوسف از پدر تقاضا کرد که از این امر صرف نظر کند، ولی یعقوب او را سوگند داد که شرح دهد. یوسف گوشه‌ای از ماجرا را برای پدر بیان کرد تا آن جا که گفت: برادران مرا گرفتند و بر سر چاه نشانند و به من فرمان دادند، پیراهنت را بیرون بیاور، من به آنها گفتم شما را به احترام پدرم یعقوب سوگند می‌دهم که پیراهن از تن من بیرون نیاورید و مرا برهنه نسازید، یکی از آنها کاردی که با خود داشت برکشید و فریاد زد پیراهنت را بکن ... با شنیدن این جمله، یعقوب طاق‌نیاورد، صیحه‌ای زد و بیهوش شد و هنگامی که به هوش آمد از فرزند خواست که سخن خود را ادامه دهد، اما یوسف گفت: تو را به خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، سوگند که مرا از این کار معاف داری، یعقوب که این جمله را شنید صرف نظر کرد. (۱) و این نشان می‌دهد که یوسف به هیچ وجه علاقه نداشت، گذشته تلخ را در خاطر خود با پدرش تجدید کند، هر چند حس کنجکاوی یعقوب را آرام نمی‌گذاشت. * * * * * ۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۶۵. (صفحه ۶۹۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

دعای حضرت یوسف علیه السلام

خدای پر مهر پس از اینکه نعمت‌های گوناگون این جهان را به یوسف ارزانی داشت و شب تیره فراق را برایش به بامداد روشن وصال پیوند داد و خاندانش را بر گردش آورد و با تحقق بخشیدن آن رؤیای شکفت‌انگیز، او را به فرمانروایی و رسالت اوج بخشید، آن بزرگوار به ارزش‌های این جهان بسنده نکرد و ضمن بهره‌وری عادلانه و شایسته از قدرت و امکانات این جهان، همه را وسیله رسیدن به نعمت‌های جاودانه و فنا ناپذیر آن جهان و رسیدن به مقام قرب نمود و در عشق بهشت پطرأوت و زیبایی خدا لحظه‌ای نیاسود و در آرزوی مرگ پرافتخار و اوج گرفتن به مقام قرب و پیوند با شایسته کرداران زیست، به گونه‌ای که به بیان برخی، هیچ پیامبری پیش از او چنین آرزویی نمود و چنین دعایی نکرد و چنین خواسته‌ای از بارگاه خدا نخواست. او دست‌ها را نیایشگرانه به سوی آسمان می‌گشود که: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ پروردگارا، مقام والای رسالت و نیز فرمانروایی مصر را به من ارزانی داشتی، وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ و دانش تعبیر خواب را به من آموختی. فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هان ای پدیدآورده آسمانها و زمین! و ای تویی که آنها را بدون هیچ سابقه و نشانی پدید آوردی؛ أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تو هستی که سرپرست و تدبیرگر امور و نگهبان من در این جهان و جهان دیگر می‌باشی؛ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا مرا مسلمان راستین از دنیا بر. «ابن عباس» می‌گوید: هیچ پیامبری جز یوسف آرزوی مرگ و شتاب در آن نکرد، (صفحه ۶۹۶) تنها او بود که وقتی پیروزی و سرفرازی به اوج خود رسید و افزون بر نعمت رسالت و نبوت و ارزش‌های والای معنوی، فرمانروایی پر اقتدار او سامان یافت و استوار گردید، در شوق دیدار پروردگارش آرزوی مرگ نمود. و پاره‌ای بر آنند که مفهوم این جمله آن است که: پروردگارا مرا تا هنگامه مرگ بر ایمان و اسلام ثابت قدم گردان و مرا با اسلام و ایمانی راستین از این دنیا ببر. وَ أَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ. و مرا به شایسته کرداران راستین که پیامبران، امامان معصوم و رهروان واقعی آنان باشند ملحق فرما! برخی در این مورد آورده‌اند که: پس از آنکه به مهر و لطف خدا، شب تیره و تار فراق یوسف، به سپیده‌دم وصال تبدیل شد و خدا خاندان یعقوب را به مصر آورد، آن حضرت از بارگاه خدا خواست تا او را با پدران شایسته کردارش در بهشت گرد آورد؛ از این رو این دعا را کرد که: پروردگارا مرا در پاداش و ثواب هم‌ردیف و هم‌درجه آنان قرار ده! و برخی دیگر آورده‌اند که: یوسف پس از رحلت، در تابوتی از سنگ مرمر در میان نیل به خاک سپرده شد؛ چرا که پس از رحلت او در میان مردم در مورد مکان به خاکسپاری او کشمکش پدید آمد و هر گروه و جمعیتی بر آن شدند تا او را در شهر و دیار، یا کوچه و خیابان خویش به خاک سپارند و از برکت پیکر پاک او برای همیشه بهره‌ور گردند؛ از این رو پس از صلاح اندیشی بسیار، بر آن شدند تا او را در میان نیل به خاک سپارند تا بدین وسیله آب روان با گذشتن از روی تابوت او به همه شهر برسد و همه مردم در بهره‌وری از برکت پیکر پاک او برابر باشند و این قبر همچنان در رود نیل بود تا به وسیله موسی به بیت المقدس برده شد. (صفحه ۶۹۷)

۱۶۱. «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ ...»

آیه

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ»

ترجمه

این از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌فرستیم، تو (هرگز) نزد آنها نبودی، هنگامی که تصمیم گرفتند و نقشه می‌کشیدند. (۱۰۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این ریزه کاری‌ها را تنها خدا می‌داند و یا کسی که در آن جا حضور داشته باشد و چون تو در آن جا حضور نداشتی، بنابراین تنها وحی الهی است که اینگونه خبرها را در اختیار تو گذارده است و از اینجا روشن می‌شود داستان یوسف گرچه در تورات آمده است و قاعدتا کم و بیش در محیط حجاز، اطلاعاتی از آن داشته‌اند، ولی هرگز تمام ماجرا به طور دقیق و با تمام ریزه کاری‌ها و جزئیاتش، حتی آن چه در مجالس خصوصی گذشته، بدون هرگونه اضافه و خالی از هر خرافه شناخته نشده بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث که پایان بخش سرگذشت درس آموز یوسف است، قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌نماید و می‌فرماید: ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ هان ای پیامبر! این سرگذشت درس آموز یوسف از خبرهای غیبی است که آن را به وسیله فرشته وحی بر تو وحی می‌فرستیم تا آن را بر مردم خویش بخوانی و آنان را بی‌آگاهی و نیز دلیل روشنی بر درستی رسالت تو و معجزه‌های ماندگار بر حقانیت دعوت تو باشد. وَ مَا كُنْتُ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ و تو ای پیامبر! آن گاه که فرزندان یعقوب در کار یوسف همدست و همدستان می‌شدند تا او را به چاه بیندازند و زمانی که بر ضد او نقشه می‌کشیدند، نزد آنان نبودی.

پرتوی از آیات

اشاره

(صفحه ۶۹۸) از آیات چند گانه‌ای که گذشت این نکات ارزشمند نیز دریافت می‌گردد که بسیار درخور تعمق است:

۱ درس بزرگی و بزرگواری

نخست این که قهرمان بهترین داستانها با همه خشونت و بی‌رحمی و بیدادی که از سوی برادران بر او رفت، افزون بر آن همه نیکی و بزرگواری و گذشت، دو کار شگرف دیگر انجام داد: الف: برای زدودن شرمندگی آنان در آغازین لحظات معرفی خویش، گناه آنان را به گردن جوانی و نادانی دوران جوانی گذاشت نه خود آنان و فرمود: هَيْلَ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ب: و در هنگام گرد آمدن خاندان یعقوب بر گرد خورشید وجود او، گناه را به شیطان که عامل درجه چندم بود نسبت داد و فرمود: مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي ، پس از این که شیطان میان من و برادرانم بدر تباهی افشاند ... و بدین وسیله راه دفاع و عذرخواهی را نیز به آنان آموخت.

۲ حق شناسی

بسیارند کسانی که پس از احساس قدرت و پیروزی چنان سرمست و مغرور می‌گردند که همه موفقیت‌ها و پیروزی‌ها و کامیابی‌ها را به حساب خویش صادره می‌کنند و دیگر نه برای خدا حسابی باز می‌کنند و نه خلق او، اما قهرمان بهترین داستانها این درس

حق‌شناسی را داد که همه پیروزی‌ها و موفقیت‌ها و سرفرازی‌ها به لطف او و در پرتو رعایت سنت‌ها و مقررات اوست و او سرچشمه قدرت‌ها، پیروزی‌ها، کامیابی‌ها و شکوه‌هاست؛ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي ... ۱. مترجم. (صفحه ۶۹۹)

۳ باید نعمت‌های جاودانه را دریافت

آن گرانمایه تاریخ پس از آن همه رنج و گرفتاری، سرانجام به اوج سرفرازی پرکشید؛ از سویی از زندان ستم آزاد شد و از دگر سو از زندان اتهام؛ از طرفی محبوب دل‌های مردم محروم گردید و از دگر سو مورد لطف خدا و به رسالت برگزیده شد. اما در همان اوج پیروزی و برخورداری از نعمت‌ها که همه را مغرور می‌سازد و دچار آفت غفلت می‌کند، او همواره به یاد خدا و سرای آخرت بود و این درس را داد که باید نعمت‌های جاودانه را دریافت و به یاد مرگ شرافتمندانه بود و درست عمل کرد و از بیداد در حق مردم برحذر بود؛ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا...

۴ نعمت گران امتیت

از حقوق اساسی انسانی حق امتیت است: حق امتیت جسم و جان، امتیت حیثیت و کرامت بشری، امتیت اندیشه و عقیده و فکر مترقی، امتیت اجتماعی، سیاسی، قضایی، فرهنگی، شغلی، اقتصادی ...، امتیت خانه و مسکن و سرانجام امتیت در دیگر شئون و جلوه‌های حیات در قلمرو عدالت و آزادی و حقوق بشر. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصَّحَّةُ وَالْأَمَانُ». (۱) دو نعمت گرانمایه‌اند که ارزش و منزلت آنها ناشناخته است: یکی امتیت جسم از آفت‌ها و بیماری‌ها و دیگری امتیت فردی و اجتماعی و روانی و ... در کران تا کران زندگی از بیداد تجاوزگران و خشونت کیشان و خودکامگان و انحصارگران قدرت و امکانات جامعه‌ها. و فرمود: «الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ نِعْمَتَانِ مَعْبُودُونَ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ». (۲) دو نعمت سلامتی و امتیت، دو سرمایه گرانبها هستند که بسیاری از مردم در مورد آنها زیانکار و از آنها بی‌بهره‌اند. ۱. نَهْجُ الْفَصَاحَةِ، ص ۲۲۴. ۲. نَهْجُ الْفَصَاحَةِ، ص ۲۱۶. (صفحه ۷۰۰) و آیات مورد بحث نشان می‌دهد که قهرمان بهترین و زیباترین داستانها، از میان همه نعمت‌هایی که به مردم هدیه کرد، نعمت امتیت بود که فرمود: به قلمرو حکومت شایسته سالار، کمال‌جو، نقدپذیر من وارد شوید که به خواست خدا در امتیت کامل خواهید بود. اُدْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ. و بدین سان این درس را می‌دهد که حکومت و پیشوایی، در خور آن است که امتیت و آزادی و آسایش و سعادت مردم را تأمین کند و حقوق بشر را برای همگان تضمین نماید و افکار و اندیشه‌های مترقی و کمال‌جو را قانع سازد، نه اینکه با ابزارهای مرئی و نامرئی و سلطه و سرکوب همه چیز و همه کس، این نعمت‌ها و موهبت‌های بی‌نظیر و بی‌بدیل را از آنان سلب نماید و راه پیشرفت را بر روی جامعه ببندد و انبوهی شعارهای دروغین و عوام‌پسند تولید و چاپلوسان و تاریک‌اندیشان را جذب کند. (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۷۰۱)

۱۶۲. «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ ...»

آیه

«وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»

ترجمه

و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی‌آورند. (۱۰۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «حَرْص» دلیل بر علاقه و ولع شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به ایمان مردم بود، ولی چه سود، تنها اصرار و ولع او کافی نبود، قابلیت زمینه‌ها نیز شرط است. جایی که فرزندان یعقوب که در خانه وحی و نبوت بزرگ شدند، این چنین گرفتار طوفان‌های هوا و هوس می‌شوند، تا آن جا که می‌خواهند برادر خویش را نابود کنند چگونه می‌توان انتظار داشت که همه مردم، بر دیو هوس و غول شهوت چیره شوند و یک‌باره همگی به طور کامل رو به سوی خدا آورند؟ این جمله ضمناً یک نوع دل‌داری و تسلی خاطر برای پیامبر است که او، هرگز از اصرار مردم بر کفر و گناه، خسته و مأیوس نشود و از کمی همسفران در این راه ملول نگردد، چنان که در آیات دیگر قرآن نیز می‌خوانیم: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا: ای پیامبر گویی می‌خواهی به خاطر ایمان نیوردن آنها به این قرآن جان خود را از شدت تأسف از دست بدهی» (۶ / کهف).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

حَرْص: جستجوی چیزی با تلاش و سخت‌کوشی.

آفت شرک در میان مدعیان اسلام و ایمان

در آیات گذشته این نکته ترسیم گردید که اگر مردم به راستی در نشانه‌های قدرت خدا و معجزه‌های پیامبران بیندیشند، حق را می‌شناسند و می‌پذیرند، اما دلیل حق ناپذیری و گمراهی گمراهان در این است که در این نشانه‌ها و معجزه‌ها خردمندان نمی‌نگرند و در آنها درست نمی‌اندیشند. اینک روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: ای پیامبر! هم خدا دلیل‌های روشن و نشانه‌ها و برهان‌های (صفحه ۷۰۲) روشن‌گر برای هدایت آنان قرار داد و هم تو در دعوت آنان تلاش و کوشش بسیار کردی، حجت از این سو تمام است ولی بیشتر مردم هر چند در ارشاد و دعوت آنان سخت‌کوش باشی ایمان نخواهند آورد؛ (صفحه ۷۰۳)

۱۶۳. «وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ...»

آیه

«وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»

ترجمه

و تو (هرگز) از آنها پاداشی مطالبه نمی‌کنی، او نیست مگر تذکری برای جهانیان. (۱۰۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اینها در واقع هیچگونه عذر و بهانه‌ای برای عدم پذیرش دعوت تو ندارند، زیرا علاوه بر این که نشانه‌های حق در آن روشن است، «تو هرگز از آنها اجر و پاداشی در برابر آن نخواسته‌ای» که آن را بهانه مخالفت نمایند. «این دعوتی است عمومی و همگانی و

تذکری است برای جهانیان» و سفره گسترده‌ای است برای عام و خاص و تمام انسانها.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

وَمَا تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ تُو هِرْ كَزْ بَرِ اَيْنِ پيام‌رسانی و دعوت به سوی حق و عدالت، از آنان پاداشی نخواسته‌ای که گرانی آن و زبانی که از این راه ممکن است احساس کنند، آنان را از پذیرش پیام خدا بازدارد. إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ و این قرآن جز اندرزی برای جهانیان نیست و تو تنها برای نویدرسانی و هشدار آنان آمده‌ای. (صفحه ۷۰۴)

۱۶۴. «وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ...»

آیه

«وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»

ترجمه

و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند. (۱۰۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همین حوادثی را که همه روز با چشم خود می‌نگرند: خورشید صبحگاهان سر از افق مشرق برمی‌دارد و اشعه طلایی خود را بر کوه‌ها و دره‌ها و صحراها و دریاها می‌باشد و شامگاهان در افق مغرب فرو می‌رود و پرده سنگین و سیاه شب بر همه جا می‌افتد. اسرار این نظام شگرف، این طلوع و غروب، این غوغای حیات و زندگی در گیاهان، پرندگان، حشرات و انسانها و این زمزمه جویباران، این همه‌همه نسیم و این همه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است، به اندازه‌ای آشکار می‌باشد که هر که در آنها و خالقیتش نیندیشد، همچنان نقش بود بر دیوار. بنابراین اگر به آیات قرآن که بر تو نازل می‌شود، ایمان نیاورند تعجب نکن چرا که آنها به آیات آفرینش و خلقت که از هر سو آنان را احاطه کرده نیز ایمان نیاورده‌اند. (صفحه ۷۰۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث به دلیل گمراهی و نگون‌بختی آنان پرداخته و می‌فرماید: چه بسیار نشانه‌ها و دلیل و برهان‌هایی که در کران تا کران آسمانها و زمین به یکتایی و قدرت بی‌کران خدا گواهی می‌دهند و چه بسیار پدیده‌های شگفت‌انگیزی چون خورشید، ماه، ستارگان، کوه‌های سر به آسمان ساییده، درختان و گیاهان گوناگون و سرنوشت عبرت‌انگیز جامعه و تمدن‌های گذشته و آثار بر جای مانده از آنان که این تیره‌بختان را به سوی حق راه می‌نمایند و اینان بر آنها می‌گذرند و از نزدیک به آنها می‌نگرند، اما از تفکر درست و اندیشه صحیح در آنها و شناخت پدیدآورنده هستی رویگردانند. آری، آنان نه تنها به کتاب وحی نمی‌اندیشند و به آن ایمان نمی‌آورند که در کتاب آفرینش نیز تفکر نمی‌کنند و به آفریدگار این همه شگفتی‌ها ایمان نمی‌آورند. (صفحه ۷۰۶)

۱۶۵. «وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ...»

آیه

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»

ترجمه

و اکثر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند مشرکند. (۱۰۶/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ایمان اکثر مردم آمیخته با شرک است

ممکن است خودشان چنین تصور کنند که مؤمنان خالصی هستند، ولی رگه‌های شرک در افکار و گفتار و کردارشان غالباً وجود دارد. به همین دلیل در روایات اسلامی می‌خوانیم که امام صادق فرمود: «الشُّرُكُ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ: شرک در اعمال انسان مخفی‌تر است از حرکت مورچه». (۱) و یا می‌خوانیم: «إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشُّرُكُ الْأَضْعَرُ قَالُوا وَمَا الشُّرُكُ الْأَضْعَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ الرَّيَا، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا جَاءَ النَّاسُ بِأَعْمَالِهِمْ أَذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاثُونَ فِي الدُّنْيَا، فَانظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ مِنْ جَزَائِهِ: خطرناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، شرک اصغر است، اصحاب گفتند: شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ فرمود: ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند، پروردگار با آنها که در دنیا ریا کردند می‌فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می‌یابید». (۲) از امام باقر در تفسیر آیه فوق نقل شده که فرمود: «شِرْكُ طَاعَةٍ وَ لَيْسَ شِرْكُ عِبَادَةٍ وَ الْمَعَاصِي الَّتِي يَزُكُّونَ وَ هِيَ شِرْكُ طَاعَةٍ أَطَاعُوا فِيهَا الشَّيْطَانَ فَاشْرَكُوا بِاللَّهِ فِي الطَّاعَةِ لِغَيْرِهِ: منظور از این آیه شرک در اطاعت است نه شرک عبادت و گناهانی که مردم مرتکب می‌شوند، شرک اطاعت است، چرا که در آن اطاعت شیطان می‌کنند و به خاطر این عمل برای خدا شریکی در اطاعت قائل می‌شوند». (۳) در بعضی از روایات دیگر می‌خوانیم که منظور «شرک نعمت» است به این معنی که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید: این موهبت از ناحیه فلان کس به من رسیده اگر او نبود من می‌مردم و یا زندگانیم بر باد می‌رفت و بیچاره می‌شدم. (۴) در **** * ۱- «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۶۹۷. ۲- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۵۳. ۳ و ۴ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۷۵ و «اصول کافی»، جلد ۲ صفحه ۲۹۲. (صفحه ۷۰۷) اینجا غیر خدا را شریک خدا در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است. خلاصه این که منظور از شرک در آیه فوق کفر و انکار خدا و بت‌پرستی به صورت رسمی نیست (چنان که از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که فرمود: «شِرْكٌ لَا يَبْلُغُ بِهِ الْكُفْرَ» یعنی «شرکی که به حد کفر نمی‌رسد» ولی شرک به معنی وسیع کلمه، همه اینها را شامل می‌شود).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در ادامه سخن در این مورد می‌فرماید: و تازه بیشتر آنان هم که از توحید گرایان و یکتاپرستی دم می‌زنند، ایمان صاف و خالصانه نمی‌آورند، بلکه ایمانشان به گونه‌ای به شرک آلوده است و در همه ابعاد، توحیدگرا و یکتاپرست نیستند. در تفسیر این آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «جَبَّائِي» و «ابن عباس» این آیه درباره شرک گرایان قریش است که از یک سو اقرار داشتند که زندگی و مرگ آنان به دست خداست، اما از دگر سو بت‌ها را می‌پرستیدند؛ از یک طرف می‌گفتند: این آفریدگار هستی است که روزی دهنده ماست و ما او را می‌پرستیم، امّا از طرف دیگر بت‌های گوناگون را معبود خویش می‌ساختند و آیه شریفه آنان را نکوهش می‌کند. ۲ امّا به باور «ضَحَّاك» آیه شریفه در مورد شرک گرایان عرب فرود آمده است؛ چرا که وقتی از آنان پرسش

می‌شد که آفریدگار آسمانها و زمین کیست؟ و چه کسی باران را از آسمان فرو می‌فرستد؟ در پاسخ می‌گفتند: خدا، اما با این وصف شرک می‌ورزیدند و در طواف خویش بر گرد کعبه می‌گفتند: لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكٌ لِيكَ، ای آفریدگار هستی تو جز آن همتا و شریکی را که خود او و هستی (صفحه ۷۰۸) او را نیز مالک هستی، شریک دیگری نداری. ۳ از دیدگاه «حسن» منظور از این شرک گرایان اهل کتاب می‌باشند که به خدا و روز رستاخیز و تورات و انجیل ایمان آورده بودند، اما به خاطر انکار قرآن و آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرک ورزیدند. این دیدگاه و دیدگاه دوم از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است. ۴ و از دیدگاه «بلخی» منظور نفاق گرایانند که به زبان و ظاهر ایمان آورده بودند، اما در نهان شرک می‌ورزیدند. ۵ «ابن عیّاش» می‌گوید: منظور کسانی هستند که در وصف خدای یکتا ذات پاک و بلندمرتبه او را به مخلوق تشبیه می‌کردند. اینان در آغاز ایمان می‌آوردند و خداپرست می‌نمودند، اما در وصف آفریدگار یکتا و بی‌همتای هستی او را به گونه‌ای وصف می‌کردند که سر از شرک درمی‌آوردند. ۶ از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور از این شرک گرای، شرک در فرمانبرداری است نه در پرستش. «إِنَّ الْمُرَادَ بِالْأَشْرَاكِ شِرْكَ الطَّاعَةِ لَا شِرْكَ الْعِبَادَةِ» (... ۱) چرا که آنان در دست یازیدن به گناهایی که خدا بر انجام آنها آتش را مقرر فرموده است، از شیطان پیروی می‌کنند و به همین دلیل در فرمانبرداری از خدا دچار شرک شده‌اند و نه در پرستش او که جز او را نمی‌پرستند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «إِنَّ قَوْلَ الرَّجُلِ لَوْلَا- فَلَانَ لَهْلَكْتُ، وَ لَوْلَا- فَلَانٌ لَضَاعَ عِيَالِي، جَعَلَ لِلَّهِ شَرِيكَ فِي مُلْكِهِ يَزُوقُهُ وَ يَدْفَعُ عَنْهُ.» (۲) هنگامی که فردی می‌گوید: اگر فلان کس نبود، من نابود می‌شدم و یا اگر فلان شخصیت نبود خانواده‌ام نابود می‌شد، این شرک ورزیدن و برای خدا در روزی رسانی و نگرهبانی و دفع بلاها و گرفتاری‌ها شریک و همتا گرفتن است. از آن حضرت پرسیدند، این جمله که کسی بگوید: اگر خدا به برکت وجود فلان کس بر من منت نهاده بود، نابود می‌شدم، چگونه است؟! آن بزرگوار پاسخ داد که این اندیشه و ۱. تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۹۸؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۸. ۲. تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۲۰۰. (صفحه ۷۰۹) گفتار مانعی ندارد. فَقِيلَ لَهُ: لَوْ قَالَ: لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيَّ بِفُلَانٍ لَهْلَكْتُ؟ فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهَذَا. (۱) و در روایت دیگری از دو امام راستین حضرت باقر و صادق علیه‌السلام آمده است که منظور، شرک در نعمت‌هایی است که خداوند داده است. «إِنَّهُ شَرَكُ النَّعْمِ.» از حضرت رضا علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «أَنَّ شَرَكُ لَا يَبْلُغُ بِهِ الْكُفْرُ.» (۲) منظور از آن، شرک و بیدادی است که انسان را تا مرز کفر و انکار خدا نمی‌کشاند. ۱. تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۲۰۰. ۲. تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۱۹۹. (صفحه ۷۱۰)

۱۶۶. «أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ ...»

آیه

«أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»

ترجمه

آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از ناحیه خدا به سراغ آنها بیاید یا ساعت رستاخیز ناگهان فرا رسد در حالی که آنها متوجه نیستند. (۱۰۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غَاشِيَةٌ» به معنی «پوشنده» و «پوشش» است و از جمله به پارچه بزرگ که روی زین اسب می‌اندازند و آن را می‌پوشاند، غاشیه گفته

می‌شود و منظور در اینجا بلا- و مجازاتی است که همه بدکاران را فرا می‌گیرد. منظور از «سَاعِيَةً» قیامت است چنان که در بسیاری دیگر از آیات قرآن به همین معنی آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

غاشِيَةً: پوشاننده. بَعْتُهُ: ناگهانی. در ادامه سخن به آنان هشدار می‌دهد که: آیا این شرک‌گرایان و کافران از این که عذاب فراگیری از جانب خدا به سراغ آنان بیاید، یا رستاخیز در حالی که آنان نمی‌فهمند و در نمی‌یابند به ناگاه به آنان در رسد، احساس امتیّت می‌کنند؟! «مُجَاهِد» در این مورد می‌گوید: منظور آیه شریفه عذاب ریشه کن کننده و نابودساز است و به باور «ضَحَّاك» منظور صاعقه‌ها و عذاب‌های کوبنده است. «ابن عِيَّاس» آورده است که: هنگامی که مردم در کوچه و بازار سرگرم داد و ستد هستند، خروش سهمگین آسمانی طنین افکن می‌گردد و رستاخیز برپا می‌شود. (صفحه ۷۱۱)

۱۶۷. «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا...»

آیه

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

ترجمه

بگو: این راه من است که من و پیروانم بآبصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم، منزّه است خدا و من از مشرکان نیستم. (۱۰۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله نشان می‌دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله است، به نوبه خود دعوت کننده به سوی حق است و باید با سخن و عملش دیگران را به راه الله دعوت کند و نیز نشان می‌دهد که «رهبر» باید دارای بصیرت و بینایی و آگاهی کافی باشد و گرنه دعوتش به سوی حق نخواهد بود. در واقع این از وظایف یک رهبر راستین است که با صراحت برنامه‌ها و اهداف خود را اعلام کند و هم خود و هم پیروانش از برنامه واحد و مشخص و روشنی پیروی کنند، نه این که هاله‌ای از ابهام، هدف و روش آنها را فراگرفته باشد و یا هر کدام به راهی بروند. اصولاً یکی از راه‌های شناخت رهبران راستین از دروغین همین است که اینها با صراحت سخن می‌گویند و راهشان روشن است و آنها برای این که بتوانند سرپوشی به روی کارهای خود بگذارند، همیشه به سراغ سخنان مبهم و چند پهلو می‌روند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

سَبِيل: راه آماده برای رفتن و گام سپردن؛ و اسلام راهی است که انسان را به بهشت می‌رساند. بَصِيرَةٌ: بینش و نیرویی که به وسیله آن بتوان حقایق را شناخت.

راه پرافتخار من این است

در این آیه شریفه قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌کند و به آن حضرت دستور می‌دهد که راه و روش توحید گرایانه و یکتا پرستانه خویش را (صفحه ۷۱۲) به روشنی برای شرک گرایان ترسیم کند. در این مورد می‌فرماید: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي هَانِ اَي پیامبر به شرک گرایان بگو: این راه و روش من است. به باور گروهی از جمله «جُبَّائِي» منظور این است که آنچه را من به سوی آن فرا می‌خوانم، راه و رسم آسمانی من است. و آن گاه در تفسیر و ترسیم راه و رسم خود می‌فرماید: اَدْعُوا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ و من بر اساس بینشی روشن نه از راه تقلید و ترویج دنباله‌روی کورکورانه همگان را به سوی خدای یکتا فرا می‌خوانم. اَنَا و مَنْ اَتَّبَعَنِي اَرِي، هم من با این شیوه و سبک خداپسندانه و مترقی مردم را به سوی خدا فرا می‌خوانم و هم کسانی که راه و رسم مرا برگزیده و به وحی و رسالت ایمان آورده‌اند و به وسیله قرآن، خیرخواهانه دیگران را اندرز می‌دهند و از زشتکاری و بیدادگری باز می‌دارند. به باور «ابن زَیْد» ممکن است آیه شریفه را دو فراز جداگانه بنگریم که فراز نخست اینگونه است: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي هَانِ اَي پیامبر، به شرک گرایان بگو: این راه و روش من است که همه را به سوی خدای یکتا فرا می‌خوانم. و آن گاه فراز دوم این است که: عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا و مَنْ اَتَّبَعَنِي مَنْ و هر کس راه و رسم مرا گام می‌سپارد و مرا پیروی می‌کند، بر بینش روشن و روشن‌نگریم. و این همان معنای سخن «ابن عبّاس» است که می‌گوید: «اَصْحَابُ مُحَمَّدٍ كَانُوا عَلٰى اَحْسَنِ طَرِيقَةٍ.» (صفحه ۷۱۳) یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهترین و نیکوترین راه و روش هستند. وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ و نیز به آنان بگو: و خدا از آنچه برای او شریک و همتا می‌سازید، پاک و منزّه است. و به باور پاره‌ای «وَسُبْحَانَ اللّٰهِ» جمله معترضه‌ای است که میان این دو جمله آمده است. وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ. و من از شرک گرایان نیستم و هرگز به سان آنان برای خدا همتا و همسر و فرزند تصور نمی‌کنم.

سه نکته درس آموز از آیه شریفه

۱ از آیه شریفه، ارزشمندی و قداست دعوت خیرخواهانه و خردمندانه و روشن‌گرانه مردم به وسیله قلم و بیان و ارائه الگو به سوی خدا و عدالت و تقوا و آزادی و آزادگی و رعایت حقوق بشر و دیگر ارزش‌های قرآنی و انسانی به روشنی دریافت می‌گردد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز در این مورد فرمود: دانشمندان راستین امانتداران علوم و معارف پیامبران خدا بر بندگان او هستند. الْعُلَمَاءُ اٰمَنَاءُ الرَّسُلِ عَلٰى عِبَادِهِ. ۲ و نیز از آیه این واقعیت دریافت می‌گردد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گرچه احکام و مقررات دین را در فرصت‌ها و مناسبت‌های گوناگون و اوقات مقرر برای مردم بیان می‌فرمود، اما در همه ساعت‌ها و در همه مکانها و شرایط، خود را آموزگار بشریت و راهنمای انسانیت به سوی حق و عدالت و زندگی انسانی می‌دید و لحظه‌ای از دعوت به سوی خدا باز نمی‌ایستاد. ۳ و درس دیگر آیه شریفه این است که انسان دعوت کننده به سوی حق باید با اطمینان قلبی و با آگاهی و بینشی ژرف و با دلیل و برهان روشن و روشن‌گر به دعوت مردم پردازد، نه با احساسات و پندارها و بر اساس دنباله‌روی کورکورانه و یا تطمیع و تهدید و یا فریب و دجالگری و خشونت و وحشت آفرینی و ترور شخص و شخصیت، چرا که این روش‌های زشت و ظالمانه، شیوه‌های تاریک‌اندیشان و خودکامگان (صفحه ۷۱۴) واپسگرا و انحصارگر و شیفته قدرت و قربانیان کودن و تیره‌بخت و تعصب ورز و سفاک و خون آشام آنان است، نه اندیشمندان و کمال جویان و اصلاح طلبان و بشر دوستان و خداشناسان راستین. (صفحه ۷۱۵)

۱۶۸. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ ...»

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

ترجمه

و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آنها می‌کردیم، آیا (مخالفتان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید؟ (۱۰۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که یک اشکال همیشگی اقوام گمراه و نادان به پیامبران این بوده است که چرا آنها انسانند، چرا این وظیفه بر دوش فرشته‌ای گذاشته نشده است و طبعاً مردم عصر جاهلیت نیز همین ایراد را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر این دعوت بزرگش داشتند، قرآن مجید یک بار دیگر به این ایراد پاسخ می‌گوید. آنها نیز در همین شهرها و آبادی‌ها همچون سایر انسانها زندگی می‌کردند و در میان مردم رفت و آمد داشتند و از دردها و نیازها و مشکلاتشان به خوبی آگاه بودند. تعبیر به «مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» با توجه به این که «قریه» در لغت عرب، به هر گونه شهر و آبادی گفته می‌شود در مقابل «بَدُو» که به بیابان اطلاق می‌گردد، ممکن است ضمناً اشاره به این باشد که پیامبران الهی هرگز از میان مردم بیابان‌نشین برنخاستند (همانگونه که بعضی از مفسران نیز تصریح کرده‌اند) چرا که بیابان‌گردها معمولاً گرفتار جهل و نادانی و قساوتند و از مسائل زندگی و نیازهای معنوی و مادی کمتر آگاهی دارند. درست است که در سرزمین حجاز، اعراب بیابان‌گرد فراوان بودند، ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مکه که در آن موقع شهر نسبتاً بزرگی بود برخاست و نیز درست است که شهر کنعان در برابر سرزمین مصر که یوسف در آن حکومت می‌کرد چندان اهمیتی نداشت و به همین دلیل، یوسف درباره آن تعبیر به «بَدُو» کرد، ولی می‌دانیم که یعقوب پیامبر الهی و فرزندان او هرگز بیابان‌گرد و بیابان‌نشین نبودند، بلکه در شهر کوچک کنعان زندگی داشتند. سپس اضافه می‌کند: برای این که اینها بدانند سرانجام مخالفت‌هایشان با دعوت تو (صفحه ۷۱۶) که دعوت به سوی توحید است چه خواهد بود. که این «سیر در ارض» و گردش در روی زمین، مشاهده آثار گذشتگان و ویرانی قصرها و آبادی‌هایی که در زیر ضربات عذاب الهی درهم کوبیده شد، بهترین درس را به آنها می‌دهد، درسی زنده و محسوس و برای همگان قابل لمس.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

سیر: گردش پی گیر در یک جهت. در آیه مورد بحث قرآن شریف روشنگری می‌کند که خدای فرزانه همواره پیام‌آوران خود را از مردم شهرها برگزیده و به رسالت فرستاده است؛ چرا که شهرنشینان از نظر خرد و دانش و آگاهی و بینش از صحرانشینان و بیگانگان از فرهنگ و تمدن برتر و پیشرفته‌ترند. و مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى و ما پیش از تو نیز تنها مردانی از شهرنشینان را که به آنان وحی می‌فرستادیم، برای هدایت و ارشاد مردم فرستادیم. «حَسَن» در این مورد می‌گوید: خدا هیچ گاه پیامبری را از میان صحرانشینان و یا جئیان و زنان به رسالت برنگزید؛ چرا که مردمی که در شهرها و مراکز تمدن و فرهنگ زندگی می‌کنند تیزهوش‌تر و آگاه‌ترند. أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ پس آیا این شرک‌گرایان و بیدادگرانی که با دعوت آسمانی تو ای محمد صلی الله علیه و آله، ساز مخالف می‌نوازند در زمین گردش نکرده‌اند تا فرجام سیاه و عبرت‌انگیز برخی از جامعه‌های پیشین را که با دعوت‌های توحیدی سر ستیزه داشتند، بنگرند که چگونه شد و چه عذاب نابودکننده‌ای گریبان‌شان را گرفت تا بدین وسیله از سرنوشت عبرت‌انگیز آنان پند گیرند و از فرود آمدن عذابی به

سان عذاب‌هایی که بر آنان آمد، بترسند؟! وَلَمَّا دَارُ الْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا (صفحه ۷۱۷) آری، این بود سنت و روش ما با ایمان آوردگان راستین و عدالت‌پیشه در این جهان، که با نابود ساختن بیدادگران آنان را نجات دادیم؛ و به یقین سرای آخرت و نعمت‌های پایدار آن برای کسانی که پروا پیشه سازند بهتر از این جهان است. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: «لَشَبْرٌ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (۱) راستی که یک وجب از بهشت پرتراوت و زیبا از همه دنیا و آنچه در آن است بهتر و ارزشمندتر است. أَفَلَا تَعْقِلُونَ. آیا خرد خویش را به کار نمی‌گیرید تا آنچه را که برای شما خوانده می‌شود و بیان می‌گردد به خوبی دریابید؟ ۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۸. (صفحه ۷۱۸)

۱۶۹. «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ ...»

آیه

«حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنَجَّيْنَا مَن نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ»

ترجمه

(پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا رسولان مأیوس شدند و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنان) به آنها دروغ گفته‌اند، در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد و هر کس را می‌خواستیم نجات می‌دادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی‌شود. ۱۱۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه اشاره به یکی از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین لحظات زندگی پیامبران کرده، می‌گوید: «پیامبران الهی در راه دعوت به سوی حق، همچنان پافشاری داشتند و اقوام گمراه و سرکش همچنان به مخالفت خود ادامه می‌دادند تا آن جا که پیامبران از آنها مأیوس شدند و گمان بردند که حتی گروه اندک مؤمنان به آنها دروغ گفته‌اند و آنان در مسیر دعوت خویش تنهای تنها هستند، در این هنگام که امید آنها از همه جا بریده شد، نصرت و پیروزی از ناحیه ما فرا رسید و هر کس را می‌خواستیم و شایسته می‌دیدیم، نجات می‌دادیم ولی عذاب و مجازات ما از قوم گنهکار و مجرم، بازگردانده نمی‌شود». این یک سنت الهی، که مجرمان پس از اصرار بر کار خود و بستن تمام درهای هدایت به روی خویشان و خلاصه پس از اتمام حجت، مجازات‌های الهی به سراغشان می‌آید و هیچ قدرتی قادر بر دفع آن نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در این آیه شریفه، آفریدگار هستی در راه آرامش خاطر بخشیدن به پیامبر برگزیده‌اش، محمد صلی الله علیه و آله گوشه‌ای از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین فراز و نشیب‌های زندگی پیامبران در رابطه با جامعه‌هایشان را ترسیم نموده و می‌فرماید: حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ هَانِ أَيْ پیامبر ما فرو فرستادن عذاب و کیفر را همانگونه که از جامعه و مردم تو به (صفحه ۷۱۹) تأخیر افکنندیم، از برخی جامعه‌های پیشین نیز که پیامبران ما را دروغگو شمردند و با حق و عدالت به مخالفت برخاستند، به تأخیر افکنندیم، تا آن گاه که پیامبرانمان از حق‌پذیری و ایمان آوردن مردم نومید شدند و خدا به آنان پیام داد که آنان دیگر ایمان نمی‌آورند. وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا در تفسیر این فراز سه نظر آمده است: ۱. پاره‌ای واژه «كَذَّبُوا» را به تشدید خوانده و ضمیر «ظَنُّوا» را نیز به پیامبران برگردانده و

بر آنند که مفهوم آیه اینگونه است: و پیامبران یقین کردند که دیگر از سوی مردم تکذیب شده‌اند. ۲ اما قرائت مشهور آن است که واژه مورد اشاره بدون تشدید خوانده شده و ضمیر در «ظَنُّوا» نیز به مردم باز گشته و معنای آیه این است که: و مردم پنداشتند که به آنان دروغ گفته شده است که ایمان آوردگان از سوی خدا یاری و دشمنان نابود می‌گردند. ۳ و سومین تفسیر این فراز آن است که ضمیر «ظَنُّوا» را طبق قرائت مشهور به پیامبران برگردانیم که اینگونه می‌شود: و پیامبران یقین کردند که مردم در اظهار و اعلام ایمان دروغ می‌گویند و یا پیامبران یقین کردند که وعده ایمان و یاری مردم دروغ بوده است. در مورد آیه شریفه آورده‌اند که «سعید بن جبیر» و «صَحَّاک» در جایی به هم برخوردند و در همان حال از «سعید» در مورد قرائت این آیه سؤال شد، که نامبرده آن را طبق قرائت مشهور خواند و اینگونه معنی کرد: و ... مردم پنداشتند که پیامبران به آنان دروغ گفته‌اند «... صَحَّاک» با شنیدن این قرائت و تفسیر گفت: من تا امروز چنین سخنی نشنیده بودم، راستی که اگر برای دریافت این نکته تا «یَمَن» می‌رفتم اندک بود. جَاءَهُمْ نَصِيرُنَا آری، آن گاه که از آمدن عذاب بر حق ستیزان نومید شدند، یاری ما بر آنان فرا رسید. فَجَجِيَ مَنْ نَشَاءُ (صفحه ۷۲۰) آن گاه هر کس را که ما خواستیم رهایی یافت و به ساحل نجات رسید، که منظور مردم توحیدگرا و عدالت‌خواه هستند. وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ. و تبه‌کاران و ظالمان نابود شدند؛ چرا که عذاب ما از مردم گناهکار و مجرم باز نمی‌گردد. (صفحه ۷۲۱)

۱۷۰. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ ...»

آیه

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

ترجمه

در سرگذشت‌های آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است، اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آن چه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند. (۱۱۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

زنده‌ترین درس‌های عبرت

آیه فوق گویا می‌خواهد به این نکته مهم اشاره کند که داستانهای ساختگی زیبا و دل‌انگیز بسیار است و همیشه در میان همه اقوام، افسانه‌های خیالی جالب فراوان بوده است، مبادا کسی تصور کند سرگذشت یوسف و یا سرگذشت پیامبران دیگر که در قرآن آمده از این قبیل است. مهم این است که این سرگذشت‌های عبرت‌انگیز و تکان‌دهنده همه عین واقعیت است و کمترین انحراف از واقعیت و عینیت خارجی در آن وجود ندارد و به همین دلیل تأثیر آن فوق العاده زیاد است. چرا که می‌دانیم افسانه‌های خیالی هر قدر، جالب و تکان‌دهنده، تنظیم شده باشند، تأثیر آنها در برابر یک سرگذشت واقعی ناچیز است زیرا: اولاً: هنگامی که شنونده و خواننده به هیجان‌انگیزترین لحظات داستان می‌رسد و می‌رود که تکانی بخورد، ناگهان این برق در مغز او پیدا می‌شود که این یک خیال و پندار بیش نیست. ثانیاً: این سرگذشت‌ها در واقع بیانگر فکر طراح آنها است، او است که عصاره افکار و خواسته‌هایش را در چهره و افعال قهرمان داستان مجسم می‌کند و بنابراین چیزی فراتر از فکر یک انسان نیست و این با یک واقعیت عینی فرق

بسیار دارد و نمی‌تواند بیش از موعظه و اندرز گوینده آن بوده باشد، اما تاریخ واقعی انسانها چنین نیست، پربار پربرت و از هر نظر راهگشا است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

(صفحه ۷۲۲) در آیه مورد بحث که پایان بخش این سوره مبارکه نیز می‌باشد می‌فرماید: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ به راستی که در سرگذشت یوسف و برادرانش برای خردمندان و اندیشوران درس‌های عبرتی است؛ چرا که دیدیم چگونه یوسف از قعر چاه و از اسارت و بردگی و از کُند و زندان به مقام والای رسالت و به اقتدار و فرمانروایی پرشکوه مصر رسید و سرانجام شب تیره و تار فراق به سپیده دم وصال پیوست. و به باور پاره‌ای منظور این است که: بیان سرگذشت یوسف با این شیوایی و زیبایی و محتوا از پیامبری که نه کتابی خوانده و نه داستانی شنیده، برای خردمندان درس عبرتی است و همین بزرگترین گواه و دلیل بر درستی دعوت و راستی رسالت اوست. ما كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده و او آنها را برای شما باز می‌گوید داستان دروغین نیست که او ساخته باشد، وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ بَلْكَه وحی الهی است که کتاب‌های اصیل آسمانی پیشین را نیز گواهی می‌کند. به باور گروهی از جمله «حَسَن» منظور این است که: بلکه تصدیق کتاب‌هایی است که از پیش آمده و در دست مردم است؛ چرا که آورنده‌اش طبق همان نویدهایی که در کتاب‌های آسمانی پیامبران گذشته است، به رسالت برانگیخته شده و به سوی شما آمده است. وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ رُشْنُكُمْ وَ بَيَانِ كُنُودِ رُؤُوسِهِمْ وَ حِلَالِ وَ حُرْمِ حِلَالِهِمْ. وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. و برای مردم باایمان رهنمود و رحمتی است که در میدان دانش و بینش و عمل و اخلاق از آن بهره‌ور می‌گردند. با این که قرآن برای همه عصرها و نسل‌ها فرود آمده است، بدان دلیل آن را رهنمود و رحمت برای مردم باایمان عنوان می‌کند که تنها این مردم هستند که از زلال (صفحه ۷۲۳) قرآن بهره‌ور می‌گردند و به نور و روشنایی آن، چراغ زندگی می‌افروزند و راه و رسم آن را گام می‌سپارند و تا بهشت پرتراوت خدا بال می‌کشایند، نه همه مردم.

پرتوی از سوره مبارکه یوسف (۱)

اشاره

نگرش بر دوازدهمین بوستان دل‌انگیز قرآن شریف در پرتو مهر و لطف حق به پایان رسید و ما از دل‌انگیزترین، زیباترین، شگفت‌انگیزترین و عبرت‌آموزترین سرگذشت‌ها گذشتیم و انبوهی از مفاهیم، درس‌ها، نکات انسانساز، پندها و اندرزها و برخی از اساسی‌ترین سنت‌ها و قوانین حاکم بر خانواده، جامعه و تاریخ را نگرستیم، که هر کدام سخت در خور تعمق است. در ترجمه و تفسیر این سوره مبارکه، از جمله با این مفاهیم بلند و درس‌های انسان‌ساز رو به رو شدیم: زیباترین سرگذشت‌ها، آن خواب شگفت‌انگیز، نقشه شوم و آغاز درگیری، برادران یوسف، سؤمین گام به سوی گناه، مستی قدرت و امکانات، بلای انحصارگری، آفت ویرانگر حسد، چهارمین فراز از زیباترین داستانها، زهی سنگدلی و بی‌رحمی! گریه‌های دروغین، ابعاد وجود انسان و نیازهای او، یوسف در بند پول پرستان، ۱. مترجم. (صفحه ۷۲۴) در میان کاخ نشینان، حساس‌ترین مرحله آزمون، اما قداست و جوانمردی یوسف، در بحرانی‌ترین شرایط خود را به خدا سپاریم، حق‌شناسی و نمک‌شناسی، رابطه اخلاص و سرفرازی، فرار قهرمانانه، بیان حقیقت داستان، واکنش عزیز، شیوه زشت ظالمان و خود خواهان، یاری خدا در حساس‌ترین لحظات، و اینک دامی دیگر بر سر راه یوسف، پروردگارا! زندان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است، حقیقت در مسلخ سیاست، یوسف در زندان خود کامگان، نخستین دعوت یوسف، هان ای یاران زندانی! و اینک تعبیر خوابتان، درستی انسان‌ساز به عصرها و نسل‌ها، رؤیای هراس‌انگیز شاه،

سال‌های قحطی و خشکی، درخواست رسیدگی به پرونده ساختگی، تحقیق و رسیدگی عادلانه، انواع خواب‌ها، پدیده شگفت‌انگیز رؤیا، (صفحه ۷۲۵) قرآن و مراحل سه‌گانه نفس، جهاد بزرگ یا خودسازی، یوسف و موقعیت جدید،

برنامه یوسف برای نجات کشور و ملت،

چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست حکومت کرد؟ آیا پذیرش داوری از سوی استبداد رواست؟ بزرگی و عظمت را نگر! و ده‌ها درس انسان ساز دیگر. (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۷۲۶)

۱۷۱. آیه (آرامش خانوادگی در سایه یاد خدا)

اشاره

الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا - بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد. (۲۸ / رعد)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسانها بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است. همیشه آرامش یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده و به هر دری می‌زند تا آن را پیدا کند و اگر تلاش و کوشش انسانها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق «صحیح» و «کاذب» جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می‌دهد. بعضی از دانشمندان می‌گویند: به هنگام بروز بعضی از بیماری‌های واگیردار همچون «وبا» از هر ده نفر که ظاهراً به علت وبا می‌میرند اکثر آنها به علت نگرانی و ترس است و تنها اقلیتی از آنها حقیقتاً به خاطر ابتلای به بیماری وبا از بین می‌روند. به طور کلی «آرامش» و «دلهره» نقش بسیار مهمی در «سلامت» و «بیماری» فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسانها دارد و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتاب‌های زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن و طرز به دست آوردن آرامش است. تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم‌انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است. ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر مغز، مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه را نشان داده و می‌گوید: «بدانید که یاد خدا آرام‌بخش دل‌ها است».

ذکر خدا چیست و چگونه است؟

«ذکر» همانگونه که «راغب» در «مفردات» گفته است: گاهی به معنی حفظ (صفحه ۷۲۷) مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه «حفظ» به آغاز آن گفته می‌شود و کلمه «ذکر» به ادامه آن و گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است، لذا گفته‌اند ذکر دو گونه است: «ذکر قلبی» و «ذکر زبانی» و هر یک از آنها دو گونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دل‌ها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی‌اش و حاضر و ناظر بودنش گردد و

این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی‌ها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت «ذکر» که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است. در حدیث می‌خوانیم که از وصایایی که پیامبر به علی فرمود این بود: «یا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُؤَاسَاتُ لِلَاخِ فِي مَالِهِ وَإِنصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ: ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال و حق مردم را از خویشتن دادن و یاد خدا در هر حال، ولی یاد خدا (تنها) سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ نیست، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید». (۱) در حدیث دیگری می‌خوانیم علی فرمود: «الذِّكْرُ ذِكْرَانِ: ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ لُمُصِيبِهِ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزًا: ذکر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی و استقامت ورزیدن) و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد نماید». (۲) و به همین دلیل است که در بعضی از روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر و وسیله دفاعی شمرده شده است، در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که روزی پیامبر رو به یارانش کرد و فرمود: «اتَّخِذُوا جُنَّتَنَا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ ۱ وَ ۲ «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۴۸۴. (صفحه ۷۲۸) أَمِنْ عَيْدٍ قَدْ أَظَلَّنَا؟ قَالَ لَا وَ لَكِنْ مِنَ النَّارِ قَوْلُوا سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ: سپهرایی برای خود فراهم کنید عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده‌اند؟ فرمود: نه، از آتش (دوزخ) بگوئید: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ «خدا را به پاکی بستائید و بر نعمت‌هایش شکر گوئید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه چیز برتر بدانید». (۱) و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از احادیث، پیامبر به عنوان «ذِكْرُ اللَّهِ» معرفی شده، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می‌اندازد و تربیت می‌کند. از امام صادق در تفسیر «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» نقل شده است که فرمود: «بِمُحَمَّدٍ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِكْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُهُ: به وسیله محمد دل‌ها آرامش می‌پذیرد و او است ذکر خدا و حجاب او».

عوامل هشگانه نگرانی و پریشانی

۱ گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند، احتمال زوال نعمت‌ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی و احتیاج، همه اینها آدمی را رنج می‌دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، خدایی که همواره کفالت بندگان خویش را برعهده دارد می‌تواند اینگونه نگرانی‌ها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی، خدایی داری توانا، قادر و مهربان. ۲ گاه گذشته تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد، نگرانی از گناهایی که انجام داده، از کوتاهی‌ها و لغزش‌ها، اما توجه به این که خداوند، غفار، توبه‌پذیر و رحیم و غفور است، به او آرامش می‌دهد، به او می‌گوید: عذر تقصیر به پیشگاهش بر، از گذشته عذرخواهی ***** ۱- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۴۸۴. (صفحه ۷۲۹) کن و در مقام جبران بر آی، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن. ۳ ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران می‌سازد که من در برابر این همه دشمن نیرومند در میدان جهاد چه کنم و یا در مبارزات دیگر چه می‌توانم انجام دهم؟ اما هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود، قدرتی که برترین قدرت‌ها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می‌گیرد، با خود می‌گوید: آری من تنها نیستم، من در سایه خدا، بی‌نهایت قدرت دارم. قهرمانی‌های مجاهدان راه خدا در جنگ‌ها، چه در گذشته، چه در حال و سلحشوری‌های اعجاب‌انگیز و خیره‌کننده آنان، حتی در آن جایی که تک و تنها بوده‌اند، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می‌شود. هنگامی که با چشم خود می‌بینیم و با

گوش می‌شنویم که افسر رشیدی پس از یک نبرد خیره کننده، بینایی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می‌گوید که گویی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می‌بریم. ۴ گاهی نیز ریشه نگرانی‌های آزار دهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی‌هدف بودن آن است، ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند، نه از زندگی احساس پوچی می‌کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است. ۵ عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می‌شود، اما کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیداً رنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می‌برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایش آگاه است و به همه آنها ارج می‌نهد و برای همه پاداش می‌دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟ (صفحه ۷۳۰) ۶ سوءظن‌ها و توهم‌ها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند، ولی چگونه می‌توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج‌آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان جای آن را می‌گیرد. ۷ دنیاپرستی و دل‌باختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسانها بوده و هست، تا آن جا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسایل زندگی ساعت‌ها و یا روزها و هفته‌ها فکر دنیاپرستان را ناآرام و مُشَوَّش می‌دارد. اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با «زهد و پارسایی سازنده» و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطراب‌ها پایان می‌دهد، هنگامی که روح انسان «علی‌وار» آن گونه وسعت یابد که بگوید: «دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوُنُ عِنْدِي مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضِيهَا: دنیای شما در نظر من بی‌ارزش‌تر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود» (۱) رسیدن به یک وسیله مادی یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کند. ۸ یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسانها را آزار می‌دهد و از آن جا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصاً به هنگام بیماری‌ها، جنگ‌ها، ناامنی‌ها وجود دارد، این نگرانی می‌تواند عمومی باشد. ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم (همانگونه که مادیون جهان می‌پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملاً به جا است و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیت‌ها و خواست‌های انسان است ترسید، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه‌ای به یک زندگی وسیع‌تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون **** * ۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۲۲۴. (صفحه ۷۳۱) عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی‌معنی است بلکه چنین مرگی، هر گاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد دوست‌داشتنی و خواستنی است. البته عوامل نگرانی منحصر به اینها نیست بلکه می‌توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانی‌ها به یکی از عوامل فوق بازمی‌گردد و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی‌رنگ و نابود می‌گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟

بعضی از مفسران در اینجا ایرادی مطرح کرده‌اند که خلاصه‌اش این است: ما از یک طرف در آیه فوق می‌خوانیم یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است و از طرفی دیگر در آیه ۲ سوره انفال می‌خوانیم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ: مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می‌شود قلبشان ترسان می‌گردد» آیا این دو با هم منافات دارد؟ پاسخ سؤال این است که منظور از

آرامش همان آرامش در برابر عوامل مادی است که غالب مردم را نگران می‌سازد که نمونه‌های روشن آن در بالا ذکر شد، ولی مسلماً افراد باایمان در برابر مسؤولیت‌های خویش نمی‌توانند نگران نباشند و به تعبیر دیگر آن چه در آنها وجود ندارد نگرانی‌های ویرانگر است که غالب نگرانی‌ها را تشکیل می‌دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیت‌های مثبت زندگی وامی‌دارد در وجود آنها هست و باید هم باشد و منظور از خوف از خدا نیز همین است. (صفحه ۷۳۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ هُمَانِ كَسَانِي كِه پَس از بازگشت از بیراهه و گناه، به یکتایی خدا و صفات ویژه او ایمان آورده و رسالت و دعوت پیامبرش را با جان و دل می‌پذیرند و به کتاب و وحی و آنچه از سوی خدا فرود آمده است گردن می‌گذارند و دل‌هایشان به یاد خدا به ساحل آرامش می‌رسد و آرامش می‌یابد. واژه «ذکر» به مفهوم پدید آمدن معنی برای نفس است و گاه به آگاهی و گفتاری که مفهوم و معنی را در برابر چشم باطن آشکار می‌سازد نیز گفته می‌شود. با این بیان، در این آیه خدا انسان باایمان را اینگونه وصف می‌کند که با یاد خدا به آرامش قلب می‌رسد و در آیه دیگری می‌فرماید: ایمان آوردگان تنها آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد... إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ. (۱) در آیه مورد بحث منظور این است که انسان باایمان با یاد خدا و با نگرش بر نعمت‌های گوناگون و پاداش پرشکوه او به ساحل آرامش خاطر می‌رسد و در آنجا منظور این است که با یاد خدا و توجه به عدل و کیفر عادلانه او ترسان شده و خاطرش پریشان می‌گردد. أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. بهوش باشید که با یاد خداست که دل‌ها آرامش می‌یابد. و بدین سان خدای فرزانه بندگانش را تشویق می‌کند که دل‌های طوفان زده خود را با یاد مهر و لطف و نعمت‌های بی‌کران و پاداش پرشکوه او آرامش بخشند؛ چرا که وعده خدا تخلف‌ناپذیر است و چیزی برای آرامش دل‌های نگران بهتر و آرام‌بخش‌تر از نویدهای خدا نیست.

جلد ۲

مقدمه

این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَيِّدِنَا وَ نَبِيَّنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ الْمُضِيظَفِيِّ وَ بَهَجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّيِّدَتَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ النَّسِيحَةِ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لَا سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدِدِ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمِدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ، الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصِيرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ عَجَلَ فَرَجِهِ الشَّرِيفِ فَيَا مُعِزَّ الْأَوْلِيَاءِ يَا مُدِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنْنَا بِبِضَاعِهِ مُرْجَاهُ مِنْ وِلَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ إِنَّا نُرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۴)

۱۷۲. آیه (لزوم مراجعه اعضای خانواده به مشاورین متخصص)

اشاره

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا- نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَيُلَوُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ مَا پِيش از تو جز مردانی که به آنها وحی

می‌کردیم نفرستادیم، اگر نمی‌دانید از اهل اطلاع سؤال کنید. (۴۳ / نحل)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آری این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرایز و عواطف انسانی، دردهای آنها را از همه بهتر تشخیص می‌دادند و نیازهای آنها را به خوبی درک می‌کردند، در حالی که هیچ فرشته‌ای نمی‌تواند از این امور به خوبی آگاه گردد و آن چه را در درون یک انسان می‌گذرد به وضوح درک کند. مسلماً مردان وحی وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت نداشتند، کار آنها گرفتن وحی و رساندن به انسان‌ها و کوشش از طرق عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود، نه این که با یک نیروی خارق‌العاده الهی و برهم زدن همه قوانین طبیعت، مردم را مجبور به قبول دعوت و ترک همه انحرافات کنند، که اگر چنین می‌کردند ایمان آوردن افتخار و تکامل نبود. سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت اضافه می‌کند: «اگر این موضوع را نمی‌دانید بروید و از اهل اطلاع پرسید: فَشِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». «ذکر» به معنی آگاهی و اطلاع است و «أَهْلَ الذِّكْرِ» مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه‌های مختلف شامل می‌شود و اگر بسیاری از مفسرین اهل ذکر را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده‌اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است زیرا سؤال درباره پیامبران و رسولان پیشین و این که آنها مردانی از جنس بشر با برنامه‌های تبلیغی و اجرایی بودند قاعداً می‌بایست از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود، درست است که آنها با مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنابراین علمای اهل کتاب (صفحه ۵) برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می‌شدند.

در هر موضوعی باید به متخصص همان موضوع مراجعه کرد

آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه‌های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تأکید می‌کند که آن چه را نمی‌دانند از اهل اطلاعش بپرسند و پیش خود در مسایلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند. به این ترتیب «مسأله تخصص» نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده، بلکه در همه زمینه‌ها مورد قبول و تأکید است و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه‌ها داشته باشند که اگر کسانی مسایلی را نمی‌دانند به آنها مراجعه کنند. ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی‌نظری آنها ثابت و محقق است، آیا ما هرگز به یک طبیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و درست کاریش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می‌کنیم؟ لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلیّت قرار داده‌اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم با تقوا و پرهیزکار. (صفحه ۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ و ما پیش از تو و رسالت تو نیز جز مردانی را که به آنان وحی فرستادیم و به نور و فروغ وحی دل‌هایشان را نورباران ساختیم، به

رسالت نفرستادیم. منظور آیه شریفه این است که آنان نیز پیامبر ما بودند و از نعمت گران وحی و رسالت بهره‌ور و تو نخستین آنان نیستی که شرک گرایان تعجب می‌کنند و اصل رسالت را انکار می‌نمایند. بدین وسیله آفریدگار هستی برای شرک گرایان روشن می‌سازد که پیامبر باید از خود انسان‌ها باشد تا مردم او را بنگرند و با شنیدن گفتارش با او به گفت و شنود بپردازند؛ و این پندار که چرا به جای او فرشته‌ای نیامده است تا پیام خدا را برساند، پنداری سست و بی‌اساس است، چرا که پیش از او نیز پیامبران بی‌شماری آمدند و این سالار و آخرین آنان است. فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. در تفسیر این فراز سه نظر آمده است: ۱ به باور «رُمّانی»، «زجاج» و «أزهری»، منظور از «أهل ذکر» یا دانشوران کسانی هستند، که به تاریخ و تحولات تاریخی و سرگذشت پیشینیان آگاهی دارند، خواه از توحیدگرایان باشند و یا از تاریک اندیشان و کفرگرایان؛ چرا که واژه «ذکر» به مفهوم آگاهی و در برابر بی‌خبری و ناآگاهی و فقدان دانش است. بنابراین پیام آیه این است که این واقعیت را که خدا همواره پیام‌آورانی فرستاده است و آنان مردم را به سوی توحید و تقوا فرا خوانده‌اند از آگاهان برسید و کاری به عقیده آنان نداشته باشید. ۲ اما به باور «ابن عباس» و «مجاهد» منظور پیروان کتابهای آسمانی است و پیام آیه شریفه این است که: اگر نمی‌دانید از پیروان تورات و انجیل برسید. (صفحه ۷) با این بیان، این خطاب به شرک گرایان است؛ چرا که آنان نویدهای یهود و نصاری را که از کتابهای خود در مورد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌دادند باور نمی‌داشتند و آنها را دروغ می‌انگاشتند. ۳ از دیدگاه پاره‌ای از جمله «ابن زید» منظور پیروان قرآن است؛ چرا که واژه «ذکر» به مفهوم قرآن شریف آمده است. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «نَحْنُ أَهْلُ الذُّكْرِ»؛ این دانشوران و آگاهانی که خدا مردم را به سویشان راه می‌نماید تا پرسش‌های خود را از آنان بپرسند و هدایت شوند ما هستیم. گفتنی است که خدا در قرآن شریف پیامبر را با عنوان «ذکر» یاد کرده (۱)، که با این بیان، آن حضرت «ذکر» است و خاندان وحی و رسالت خاندان «ذکر»؛ درست همان گونه که در روایات بسیاری آمده است. (۲) * * * * ۱. سوره طلاق، آیه ۱۰. ۲. لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ أَهْلُ الذُّكْرِ. هنگامی که آیه مورد بحث فرود آمد، امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: ما خاندان وحی و رسالت، اهل «ذکر» هستیم و این آیه در مورد ما فرود آمده است. إِحْقَاقُ الْحَقِّ، ج ۳، ص ۴۸۲. (صفحه ۸)

۱۷۳. آیه (دقت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر)

اشاره

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَوهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آنها یا هر دو آن‌ها، نزد تو، به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آنها بگو. (۲۳ / اسراء) وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِی صَغِيرًا بَالِغًا تَوَاضَعُ خَوْشٍ رَا دَر بَرَابَرشَان اَز مَحَبَّت و لَطْف فرود آر و بگو پروردگارا همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده. (۲۴ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قضاء» مفهوم مؤکدتری از «امر» دارد و امر و فرمان قطعی و محکم و پایان دادن به چیزی را می‌رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است. مطلق بودن «احسان» که هر گونه نیکی را دربرمی‌گیرد و همچنین، «والدین» که مسلمان و کافر را شامل می‌شود، تأکید دیگری در این جمله است. در حقیقت در دو آیه‌ای که گذشت، قسمتی از ریزه‌کاری‌های برخورد مؤدبانه و فوق‌العاده احترام‌آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می‌کند: ۱ از یک سو انگشت روی حالات پیری آنها که در آن موقع از همیشه نیازمندتر

به حمایت و محبت و احترام هستند گذارده، می‌گوید: کمترین سخن اهانت آمیز را به آن‌ها مگو. آنها ممکن است بر اثر کھولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جا بر خیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این مواقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می‌شود. آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می‌دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب. (صفحه ۹) ۲ از سوی دیگر قرآن می‌گوید: در این هنگام به آنها اف مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن و باز اضافه می‌کند با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آنها سخن مگو و باز تأکید می‌کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو که همه آنها نهایت ادب در سخن را می‌رساند که زبان کلید قلب است. ۳ از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می‌دهد، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر. ۴ سرانجام می‌گوید: حتی موقعی که روبه سوی درگاه خدا می‌آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما (صفحه ۱۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

زنجیره‌ای از مقررات انسان ساز

در این آیات که زنجیره‌ای از مقررات انسان ساز را ترسیم می‌کند و یک رشته از رواها و نارواها و بایدها و نبایدها را به تابلو می‌برد، نخست از توحید و یکتاپرستی آغاز می‌کند و می‌فرماید: وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ و پروردگارت مقرر فرمود که جز او را نپرستید. به باور گروهی از جمله «حَسَن»، «قَتَادَه» و «ابن عَبَّاس»، منظور این است که: و پروردگارت فرمان قطعی داد که ... و به باور «انس»، پروردگارت لازم و واجب ساخت که «... مُجَاهِد» می‌گوید: و پروردگارت سفارش فرمود که تنها او را پرستید و جز او را نپرستید. وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و نیز مقرر فرمود که درباره پدر و مادر نیکی کنید. إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا هَانِ أَيْ انْصَابًا! اگر پدر و مادرت یا یکی از آن دو، نزد تو مانندند و به کهنسالی رسیدند ... این سفارش بدان جهت است که انسان با رسیدن به کهنسالی از جهاتی به سان کودک می‌شود و نیاز به یاری و حمایت پیدا می‌کند. با اینکه رعایت احترام پدر و مادر در سراسر زندگی‌شان لازم است، بدان جهت در آیه شریفه تنها به دوران پیری آنها اشاره رفته است که انسان در مرحله سالخوردگی نیاز بیشتری به خدمت و یاری پیدا می‌کند؛ از این رو به ویژه احترام به آنان در این مرحله را یادآور می‌گردد. آیه مورد بحث به سان این آیه است که در مورد مسیح علیه‌السلام می‌فرماید: (صفحه ۱۱) وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا (... ۱) و او در گاهواره به اعجاز و در کهنسالی به وحی سخن می‌گوید. با اینکه همه انسانها در مرحله پیری سخن می‌گویند و این مطلب ویژه مسیح نیست، بدین صورت یادآوری می‌کند که او به خواست خدا زنده می‌ماند تا به مرحله کهنسالی می‌رسد و آنگاه در آن سن و سال نیز، با مردم سخن می‌گوید. و نیز در آیه دیگری از این نمونه می‌فرماید: «وَالْأُمُّرُ يُؤَمِّدُ لِلَّهِ» (۲) در آن روز فرمانروایی از آن خداست. با اینکه فرمانروایی همه جا و همواره از آن خداست، با این وصف در آیه شریفه روشنگری می‌کند که در روز رستاخیز فرمان فرمانروایی تنها از آن اوست و بس، چرا که در آن روز دیگر فرمانروایی برای کسی جز او نخواهد بود. به باور پاره‌ای تفسیر آیه این است که اگر تو فرزند انسان، به مرحله تکلیف رسیدی و پدر و مادرت نزد تو بودند و افتخار خدمت آنان را داشتی، کمترین اهانت بر آنان روا مدار. فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفُّ پس به آنان کمترین اهانت روا مدار و اف مگو. حضرت رضا علیه‌السلام از ششمین امام نور آورده است: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ لَفِظَةً أَوْجَزَ فِي تَرْكِ عُقُوقِ الْوَالِدَيْنِ مِنْ أُفٍّ لِأَتَى بِهِ». (۳) اگر خدا در هشدار از ستم و اهانت نمودن به پدر و مادر، واژه‌ای کوتاه‌تر و چکیده‌تر از این واژه پر معنا سراغ داشت و می‌دانست، همان را به کار می‌برد. در روایت دیگری آمده است که: اَذْنَى الْعُقُوقِ أُفٌّ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ لَفِظَةً أَوْجَزَ فِي تَرْكِ عُقُوقِ الْوَالِدَيْنِ مِنْ أُفٍّ لِأَتَى بِهِ. (۴) * * * * ۱. سوره آل عمران، آیه ۴۶. ۲. سوره انفطار، آیه ۱۹. ۳. تفسیر تیسان، ج ۶، ص ۴۶۶. ۴. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۵. (صفحه ۱۲) کمترین مرحله

نافرمانی و بیداد در حق پدر و مادر، گفتن و به کار بردن همین واژه است؛ و اگر خدا چیزی کوتاه‌تر و ناچیزتر از آن در ترک اهانت به آنان می‌شناخت، آن را می‌آورد و هشدار می‌داد. و نیز در روایت آورده‌اند که: اهانت کننده به پدر و مادر و ستمکار در مورد آنان، هر کاری می‌خواهد انجام دهد، اما بداند که هرگز وارد بهشت نخواهد شد. «فَلْيَعْمَلِ الْعَاقُ مَا يَشَاءُ أَنْ يَعْْمَلَ فَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ». (۱) با این بیان منظور این است که پدر و مادر را هرگز نباید آزد، چه زیاد و چه اندک. «مُجَاهِدٌ» در این مورد می‌گوید: منظور آیه این است که: اگر پدر و مادرت به مرحله‌ای از کهنسالی رسیدند که کنترل نداشتند و لباس خود را آلوده کردند، نباید از آنان اظهار تنفر کنی، بلکه باید به یاد داشته باشی که تو را در کودکی تر و خشک کرده‌اند و تو همان گونه رفتار کنی. به نظر می‌رسد که هشدار قرآن از به کار بردن «أَفَّ» در برابر پدر و مادر بدان جهت است که فرد خشمگین زیاد آن واژه را به کار می‌برد و این واژه نشانگر خشم و نفرت گوینده است. «ابو عُبَيْدَةَ» می‌گوید: دو واژه «أَفَّ» و «تُفَّ» به مفهوم چرک میان انگشتان است. «ابن عَبَّاسٍ»، آن را چیزی ناخوشایند تفسیر می‌کند. و به باور پاره‌ای، به مفهوم چیز بد بو و دارای بوی ناخوشایند است. و لَا تَنْهَرُهُمَا و آن دو را با تندی و فریاد مرنجان و بر سرشان فریاد مزن. به باور پاره‌ای منظور این است که: آنان هر آنچه از تو خواستند و در توان داری، به آنان بده و درنگ مکن. این فراز به سان آن آیه است که می‌فرماید: **** ۱. تفسیر سَمَرْقَنْدِي، ج ۲، ص ۲۶۴ و ۲۶۵. (صفحه ۱۳) «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ». (۱) وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا. و با آنان با گفتار سنجیده و ظریف و بزرگ منشانه سخن بگو و از گفتار نادرست و بیهوده در برابر آنان بر حذر باش و بدین وسیله آنان را گرامی دار و مورد مهرشان قرار ده؛ چرا که گفتار پسندیده و درست در حقیقت نشان گرامیداشت کسی است که انسان با او سخن می‌گوید. «سَعِيدُ بْنُ مُسَيْبٍ» می‌گوید: در برابر پدر و مادر به سان برده و خدمتگزاری گناهکار، که در برابر سرورش ایستاده است، سخن بگو.

باز هم نیکی به پدر و مادر

در ادامه سخن در این مورد می‌افزاید: وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ و در برابر آن دو، تا آنجایی که در توان داری، از نظر گفتار و عملکرد فروتنی کن و بال تواضع و کوچکی را فرو آور. واژه «ذُلٌّ»، نه به مفهوم ذلت و خواری، که به مفهوم تواضع و فروتنی و نرمی است و تعبیر فرود آوردن بال و پر فروتنی در برابر آنان، پرنده‌ای را در نظر انسان مجسم می‌سازد که با گشودن بال مهر و محبت جوجه‌های خود را پناه می‌دهد؛ و بدین سان آفریدگار هستی به انسان سفارش می‌کند که با گشودن بال و پر مهر و احسان پدر و مادرت را زیر بال فروتنی و محبت گیر، درست همان گونه که آنان در دوران کودکی تو، بال‌های مهر و لطف خویشتن را بر سرت گشودند و تو را پروردند. گفتنی است که «عرب» هر گاه بخواهد کسی را رعایت کننده حرمت پدر و مادر بخواند و بگوید: او در برابر پدر و مادرش پرمهر و نرمخوست، می‌گوید: او، همواره بال فروتنی خود را، از سر مهر و محبت، در برابر آنان فرود آورده است، **** ۱. سوره ضحی، آیه ۱۰. (صفحه ۱۴) «قَالُوا هُوَ خَافِضُ الْجَنَاحِ». از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که در تفسیر آیه فرمود: لَا تَمَلَأْ عَيْنَيْكَ مِنَ النَّظْرِ إِلَيْهِمَا إِلَّا بِرَأْفَةٍ وَرَحْمَةٍ وَلَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا وَلَا يَدَيْكَ فَوْقَ أَيْدِيهِمَا وَلَا تَتَقَدَّمْ قُدَامَهُمَا. (۱) مفهوم آیه شریفه این است که جز با مهر و دلسوزی به آنان نگاه نکن و هرگز صدای خود را از صدای آنان فراتر نبر و دست خویشتن را بر فراز دست آنان مگذار و از پیشاپیش آنان راه نرو. وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا. و در باره آنان آمرزش بخواه و از خدای پر مهر تقاضا کن که در زندگی و پس از مرگشان، آمرزش و رحمت خود را بر آنان بباراند، چرا که آنان تو را در دوران کودکی و ناتوانی و نیاز، پروراندند و تربیت کردند. یادآوری می‌گردد که آمرزش خواهی برای آنان در صورتی است که با ایمان و توحید گرا باشند و نه کفرگرا. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعای فرزند برای آمرزش پدر و مادری که جهان را به درود گفته‌اند پذیرفته می‌شود و گرنه خدا به این کار دستور نمی‌داد و سفارش نمی‌فرمود. به باور پاره‌ای، خدا بدان جهت به فرزندان فرمان می‌دهد که به پدر و مادر سالخورده نیکی کنند، اما به پدر و مادر

سفارش فرزندان را نمی‌کند که محبت فرزندان به پدران و مادران کهنسال اندک است در حالی که آنان فرزندان را بسیار دوست می‌دارند. و بدان دلیل به دوران پیری آنان اشاره می‌کند، که در آن مرحله نیاز به مهر و یاری پیدا می‌کنند و فرزندان باید، هم از نظر عواطف انسانی و اخلاقی و هم تأمین اقتصادی به آنان خدمت کنند و برسند. **** ۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۵؛ کافی، ج ۲، ص ۱۲۶. (صفحه ۱۵) از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: رَغَمَ آئِفِهِ، رَغَمَ آئِفِهِ، رَغَمَ آئِفِهِ، قَالَ: مَنْ أَدْرَكَ أَبَوَيْهِ عِنْدَ الْكِبَرِ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا وَلَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ. (۱) بینی‌اش به خاک مالیده شود، بینی‌اش به خاک مالیده شود... بینی‌اش به خاک مالیده شود! پرسیدند: چه کسی ای پیامبر خدا؟ فرمود: آن کسی که پدر و مادرش یا یکی از آن دو نزد او به مرحله پیری رسند و با مهر و نیکی به آنان خشنودی خدا را فراهم نکند تا وارد بهشت پرتراوت و زیبا گردد. و «أبو أُسَيد أَنصاري» آورده است که: ما در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که مردی از تیره «بَنِي سَلْمَةَ» شرفیاب گردید و گفت: ای پیامبر خدا! آیا پس از مرگ پدر و مادرم باز هم کار شایسته‌ای مانده است که در حق آنان انجام دهم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری. پرسید: چه کنم؟ فرمود: نماز، طلب آموزش و وفا به عهد و پیمان آنان، احترام به دوستانشان و دیگر پیوند با نزدیکان آنان و صلّه رحم با آنان. یا رَسُولَ اللَّهِ! هَلْ بَقِيَ مِنْ بَرِّ أَبَوَيْ شَيْءٍ أَبْرَهُمَا بِهِ بَعْدَ مَوْتِهِمَا؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَعَمْ، الصَّلَاةُ عَلَيْهِمَا، وَالْإِسْتِغْفَارُ لَهُمَا وَانْقَاذُ عَهْدِهِمَا مِنْ بَعْدِهِمَا وَإِكْرَامُ صَدِيقِهِمَا وَصِلَةُ الرَّحِمِ الَّتِي لَا تُوَصَّلُ إِلَّا بِهِمَا. (۲) «قَتَادَةَ» پس از تلاوت آیه می‌گوید: آری، این گونه آموزش داده شدید و این سان فرمان یافتید، پس رهنمودها و درس‌های انسانساز خدا را برگزید و به سیستم اخلاقی و تربیتی مورد سفارش او آراسته گردید. **** ۱. صحیح مُسَلِم، ج ۴، ص ۱۹۷۸. ۲. سُنَنُ أَبِي دَاوُد، ج ۴، ص ۳۳۶؛ سُنَنُ ابْنِ مَاجَه، ج ۲، ص ۱۲۰۸. (صفحه ۱۶)

۱۷۴. آیه

اشاره

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنَّ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا پروردگار شما از درون دل‌های شما آگاه است (اگر لغزشی در این زمینه داشتید و جبران کردید شما را عفو می‌کند چراکه) هرگاه صالح باشید او توبه کنندگان را می‌بخشد. (۲۵ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«أَوَّاب» از ماده «أَوَّب» به بازگشت توأم با اراده را می‌گویند، در حالی که «رجوع» هم به بازگشت با اراده گفته می‌شود و هم بی‌اراده، به همین دلیل به «تَوَّيَّة» «أَوَّيَّة» گفته می‌شود، چون در حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خدا است. و از آنجا که «أَوَّاب» صیغه مبالغه است به کسی گفته می‌شود که هر لحظه از او خطایی سرزند به سوی پروردگار بازمی‌گردد. بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شدید و در مقام جبران برآید مسلماً مشمول عفو خدا خواهید شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث، در مورد سفارش به تکریم و گرامیداشت پدر و مادر می‌فرماید: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ پروردگارتان به نیت‌ها و اندیشه‌های شما داناتر است و می‌داند که شما در اندیشه نیکی به آنان هستید و یا اهانت و آزار و نافرمانی؛ از این رو اگر از فرزندی که قصدش خدمت به پدر و مادر است و نه نافرمانی آنان، اما در مسیر زندگی از او لغزشی سرزد و آنان آزرده شدند،

خدای آمرزنده و مهربان از لغزش او می‌گذرد. به باور پاره‌ای منظور این است که: خدا به رازهای درونی شما آگاه است. إِنَّ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا. اگر شما به راستی شایسته کردار باشید و فرمانبرداری خدا پیشه سازید و توبه کنید، خدا توبه کاران را مورد بخشایش و آمرزش قرار می‌دهد. (صفحه ۱۷) «مُجَاهِدٌ» می‌گوید: واژه «أَوَّبٌ»، به مفهوم کسی است که توبه کار و پرستشگر خدا باشد و از گناهان باز گردد و راه فرمانبرداری خدا پیش گیرد؛ و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین تفسیر روایت شده است. و «قَتَادَةُ» بر آن است که «أَوَّابِينَ»، شایسته کردارانی هستند که فرمانبردار خدا و نیکوکار باشند. «سَعِيدُ بْنُ مُسَيْبٍ» می‌گوید: به کسانی گفته می‌شود که دچار لغزش گردند و روی توبه به بارگاه خدا آورند و این کار تکرار گردد. و «ابن عَبَّاسٍ» می‌گوید: کسانی هستند که در فراز و نشیب‌ها به سوی خدا باز می‌گردند. و نیز از او آورده‌اند که: منظور ستایش کنندگان خدا هستند و این تفسیر را قرآن نیز تأیید می‌کند، چرا که می‌فرماید: «يَا جِبَالُ أَوَّيْبِي مَعَهُ» (... ۱) هان ای کوه‌ها! به همراه او خدا را ستایش کنید. به باور پاره‌ای منظور کسانی هستند که میان مغرب و عشا نماز می‌گزارند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: هان ای هشام! چهار رکعت نماز، که در هر رکعت آن پنجاه مرتبه سوره توحید خوانده شود، نماز توبه کنندگان و بازگشت کنندگان به سوی خداست. **** ۱. سوره سَبَأُ، آیه ۱۰. (صفحه ۱۸)

۱۷۵. آیه

اشاره

وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا وَحَقِّ نَزْدِيكَانَ رَا بِيْرْدَا ز وَ (همچنین) مستمند و وامانده در راه را و هرگز اسراف و تبذیر مکن. (۲۶ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تَبْذِيرًا» در اصل از ماده «بذر» و به معنی پاشیدن دانه می‌آید، منتها این کلمه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیرمنطقی و فساد، مصرف می‌کند و معادل آن در فارسی امروز «ریخت و پاش» است. و به تعبیر دیگر تبذیر آن است که مال در غیر موردش مصرف شود هر چند کم باشد و اگر در موردش صرف شود تبذیر نیست هر چند زیاد باشد. چنان که در تفسیر عیاشی از امام صادق می‌خوانیم که در ذیل این آیه در پاسخ سؤال کننده‌ای فرمود: «مَنْ أَنْفَقَ شَيْئًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَهُوَ مُبَذَّرٌ وَمَنْ أَنْفَقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَهُوَ مُقْتَصِدٌ: کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی انفاق کند، تبذیر کننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند میان‌رو است». دقت در مسأله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می‌خوانیم پیامبر صلی الله علیه و آله از راهی عبور می‌کرد، یکی از یارانش به نام سعد مشغول وضو گرفتن بود و آب زیاد می‌ریخت، فرمود: «چرا اسراف می‌کنی ای سعد»، عرض کرد: «آیا در آب وضو نیز اسراف است؟» فرمود: «نَعَمْ وَأَنْ كُنْتَ عَلَى نَهْرٍ جَارٍ: آری هر چند در کنار نهر جاری باشی». (۱)

منظور از ذی القربی در اینجا چه کسانی هستند؟

کلمه «ذی القربی» به معنی بستگان و نزدیکان است و در این که منظور از آن در این جا معنی عام است یا خاص در میان مفسران بحث است. ۱ بعضی معتقدند مخاطب، همه مؤمنان و مسلمانان هستند و منظور **** ۱- بنا به نقل «تفسیر صافی»، ذیل آیه مورد

بحث. (صفحه ۱۹) پرداختن حق خویشاوندان به آنها است. ۲. بعضی دیگر می‌گویند مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله است و منظور پرداختن حق بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها است، مانند خمس غنایم و سایر اشیایی که خمس به آنها تعلق می‌گیرد و به طور کلی حقوقشان در بیت‌المال. لذا در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می‌خوانیم که به هنگام نزول آیه فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را خواند و سرزمین «فدک» را به او بخشید. فدک زمین آباد و محصول خیزی در نزدیکی خیبر بود و از مدینه حدود ۱۴۰ کیلومتر فاصله داشت و بعد از خیبر، نقطه اتکاء یهودیان در حجاز به شمار می‌رفت (به کتاب مَرَاصِدُ الْأَطْلَاعِ ماده فدک مراجعه شود). بعد از آن که یهودیان این منطقه بدون جنگ تسلیم شدند پیامبر صلی الله علیه و آله این سرزمین را طبق تواریخ و اسناد معتبر به فاطمه علیها السلام بخشید، اما بعد از رحلت آن حضرت، مخالفان آن را غصب نمودند و سالیان دراز به صورت یک حربه سیاسی در دست آنها بود اما بعضی از خلفا اقدام به تحویل آن به فرزندان فاطمه علیها السلام نمودند. در حدیثی که از منابع اهل تسنن از ابوسعید خدری صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ فَدَكَا: هنگامی که آیه و آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله سرزمین فدک را به فاطمه علیها السلام داد». (۱) از بعضی از روایات استفاده می‌شود که حتی امام سجاد به هنگام اسارت در شام با همین آیه به شامیان استدلال فرمود و گفت: منظور از آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ: ماییم که خدا به پیامبرش دستور داده که حق ما ادا شود (و این چنین شما شامیان همه این حقوق را ضایع کردید)». ولی این دو تفسیر با هم منافات ندارند، همه موظف هستند حق ذی القربی را بپردازند پیامبر صلی الله علیه و آله هم که رهبر جامعه اسلامی است موظف است به این وظیفه الهی عمل کند، در حقیقت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن‌ترین مصداق‌های ذی القربی و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن‌ترین افراد مخاطب * * * * * ۱- «مجمع البیان»، «درالمشور»، «میزان الاعتدال». (صفحه ۲۰) به این آیه است. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله حق ذی القربی را که خمس و همچنین فدک و مانند آن بود به آنها بخشید، چرا که گرفتن زکات که در واقع از اموال عمومی محسوب می‌شد برای آنها ممنوع بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«تَبْذِيرٌ»: ریختن و پاش نمودن و پراکنده ساختن ثروت، به سان افشاندن بذر در راه نادرست و ظالمانه، اما اگر در راه درست و عادلانه هزینه شود «تَبْذِيرٌ» گفته نمی‌شود.

رعایت حقوق آشنا و بیگانه و ادای آن

در آیات پیش، قرآن مردم را به توحیدگرایی و رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر فراخواند، اینک روی سخن را به پیامبر گرامی نموده و مقررات و احکام دیگری را ترسیم می‌کند و نخست می‌فرماید: وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ و حقوق خویشاوندان را که خدا مقرر فرموده است به آنان بده. به باور «ابن عَبَّاس» و «حَسَن» منظور این است که: و حقوق خویشاوندان را که خدا واجب فرموده است برای آنان به رسمیت بشناس و عطا کن. اما به باور «سُدی» منظور دادن حقوق نزدیکان پیامبر است. وی می‌افزاید: هنگامی که «ابن زیاد» امام سجاد علیه السلام را به سوی شام به همراه خاندان رسالت گسیل می‌داشت تا یزید در مورد آنان تصمیم بگیرد، آن حضرت به مردی از شامیان فرمود: أقرأت القرآن؟ آیا قرآن خوانده‌ای؟ آن مرد گفت: آری؛ فرمود: أما قرأت: و آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ؟ آیا این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید: و حقوق نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله را ادا کنید؟ پاسخ داد: چرا این آیه را

خواننده‌ام ... آیا شما نزدیکان پیامبرید؟ و إِنَّكُمْ ذُو الْقُرْبَى الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُؤْتِيَ حَقَّهُ؟ قَالَ: نَعَمْ! (۱) **** ۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۷. (صفحه ۲۱) فرمود: آری، ما همان نزدیکان پیامبریم که در این آیه مورد سفارش قرار گرفته‌ایم. و این مطلب از حضرت باقر و صادق علیهم السلام نیز روایت شده است. «ابو سعید خدری» آورده است که: با فرود این آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله «فَدَكَ» را به فاطمه بخشید. لَمَّا نَزَلَ هَذِهِ الْآيَةُ «وَأَتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»، أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ فَدَكًا (۱) و نیز آورده‌اند که «مأمون» نامه‌ای به «عبدالله بن موسی» نوشت و از او در مورد «فَدَكَ» پرسید، که وی در پاسخ نوشت: هان ای مأمون! باید «فَدَكَ» به فرزندان فاطمه علیها السلام واگذار گردد و به همین روایت استدلال کرد. خلیفه عباسی نیز «فَدَكَ» را به فرزندان فاطمه علیها السلام واگذار نمود. وَالْمَسْكِينِ وَ زَكَاتِ رَا كَه حَقِّ بِنَوَايَانِ اسْتِ بَه أَنَانِ بَدَهِيْد. وَ ابْنُ السَّبِيْلِ وَ نِيْزِ حَقِّ مَسَاْفِرٍ وَ دِرْمَانِدِه رَا بَه أَنَانِ بَدَهِيْد. وَ لَا تُبَيِّدُ تَبْيِيْدِيْرًا. بَه بَاوْر «ابن عَبَّاسٍ» وَ «ابْنِ مَسْعُوْدٍ»، وَ اِثْمُ «مُبْدَّرٍ» بَه مَفْهُوْمِ كَسِيٍّ اسْتِ كَه ثِرْوَتِ وَ اِمْكَانَاتِ رَا بَه نَارُوَا هَزِيْنِه مِي كَنْد. وَ «مُجَاهِدٌ» مِي گوِيْد: اِگْر كَسِيٍّ اَنْدَكِ ثِرْوَتِيْ دِر رَا ه بَاطِلِ وَ بِيْدَادِ هَزِيْنِه كَنْد «مُبْدَّرٍ» اسْتِ، اَمَّا اِگْرِ هَمِه ثِرْوَتِ خُوْدِ رَا دِر رَا ه حَقِّ وَ عَدَالْتِ هَزِيْنِه نَمَاِيْد، بَه اَوْ «مُبْدَّرٍ» نَمِي گوِيْنْد. اِز اَمِيْرِ مُؤْمِنَانِ عَلِيْهِ السَّلَامِ اَوْرْدِه اَنْد كَه فَرْمُوْد: كُنْ زَا مِلَّةَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اِنَّ خَيْرَ الْمَطَايَا اَمْتَلُهَا وَ اَسْلِمُهَا ظَهْرًا وَ لَا تَكُنْ مِّنَ الْمُبْدَّرِيْنَ كَرِهَ گِشَا وَ بَارْبِرْدَارِ اِز دُوْشِ مَرْدَمِ بَا اِيْمَانِ بَاشِ وَ بَدَانِ كَه بَهْتَرِيْنِ مَرْكَبِهَا اَنْهَائِيْ هِسْتَنْد كَه دِرْسْتِ وَ بَجَا رَامِ بَاشَنْدِ وَ وَظِيْفِه خُوْدِ رَا اَنْجَامِ دَهَنْدِ وَ مَبَادِ كَه اِز اِسْرَافِكَاْرَانِ **** ۱. حَسَكَاْنِي، شَوَاهِدُ التَّنْزِيْلِ، ج ۱، ص ۳۳۸ وَ ۳۳۹. (صفحه ۲۲) بَاشِي وَ ثِرْوَتِ خُوْدِ رَا بِيْهُوْدِه وَ بَه نَارُوَا هَزِيْنِه كْنِي.

۱۷۶. آیه

اشاره

وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِيْسَ قَالَ اَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيْنًا بَه يَادِ اَوْرِيْدِ زَمَانِيْ رَا كَه بَه فَرَشْتَاْنِ گَفْتِيْمِ بَرَا اٰدَمَ سَجْدِه كْنِيْد، اَنْهَا هَمْگِي سَجْدِه كَرْدَنْد جِز اِبْلِيْسِ كَه گَفْتِ اِيَا بَرَا كَسِيٍّ سَجْدِه كَنْمِ كَه اَوْ رَا اِز خَاكِ اَفْرِيْدِه اِي؟ (۶۱ / اسراء) قَالَ اَرَاَيْتَكَ هٰذَا الَّذِي كَرَّمْتِ عَلَيَّ لِيْنُ اَخْرَجْتِنِيْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَخْتِنِكُنَّ ذُرِّيَّتُهُ اِلَّا قَلِيْلًا (سپس) گَفْتِ اِيْنِ كَسِيٍّ رَا كَه بَر مِّنْ تَرْجِيْحِ دَاْدِه اِي اِگْر تَا رُوْز قِيَاْمَتِ مَرَا زَنْدِه بَگِذَاْرِيْ هَمِه فَرَزَنْدَاْنِشِ رَا جِز عِدِه كَمِي گَمْرَا ه وَ رِيْشِه كَنْ خُوَاْهَمِ سَاخْتِ. (۶۲ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سجده یک نوع خضوع و تواضع به خاطر عظمت خلقت آدم و امتیاز او بر سایر موجودات و یا سجده‌ای بوده است به عنوان پرستش در برابر خداوند به خاطر آفرینش چنین مخلوق شگرفی. گرچه ابلیس در اینجا به عنوان استثناء از فرشتگان آمده، اما او به شهادت قرآن هرگز جزء فرشتگان نبوده، بلکه بر اثر بندگی خدا در صف آنها قرار داشت او از جن بود و خلقت ناری داشت. «اَخْتِنِكُنَّ» از ماده «اِحْتِنَاك» به معنی از ریشه کندن چیزی است، بنابراین گفتار مزبور اشاره به این است که من کل بنی آدم را جز عده کمی از جاده اطاعت تو بر می‌کنم. این احتمال نیز وجود دارد که «اَخْتِنِكُنَّ» از ماده «حَنَك» به معنی زیر گلو بوده باشد در واقع شیطان می‌خواهد بگوید من به گردن همه آنها ریسمان وسوسه می‌افکنم و به جاده خطا می‌کشانم. (صفحه ۲۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«اِحْتِنَاك»: بَه مَفْهُوْمِ رِيْشِه كَنْ سَاخْتِنِ وَ اِز بِيْخِ وَ بِنِ دِر اَوْرْدِنِ چِيْزِيْ اَمْدِه اسْتِ، بَه هَمِيْنِ جِهْتِ هَنْگَاْمِي كَه مَلِخِ زِرَاعَتِ رَا بَه طُوْر

کامل بخورد، عرب می گوید: «اِحْتَنَكَ الْجَرَادُ الزَّرْعَ».

دام‌های گوناگون شیطان بر سر راه انسان

در آیات پنجگانه ۶۱ تا ۶۵ سخن از آفرینش انسان، فرمان آفریدگارش به فرشتگان برای سجده آوردن در برابر او، سرکشی و سرباز زدن ابلیس از فرمان خدا، رانده شدن آن موجود خودکامه از رحمت خدا، اعلام جنگ پایان ناپذیرش با فرزندان آدم و گشودن انواع دام‌ها و نقشه‌های گمراهگرانه بر سر راه آنان و ... است. در آیه مورد بحث می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ وَآنَ گاه را به یاد آور که ما به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید و از پی فرمان ما همگی آنان جز ابلیس سجده کردند. قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا. این فراز پرسش انکاری است و منظورش این است که ابلیس گفت: بار خدایا! من چگونه برای آدم سجده کنم در صورتی که از او بهترم؟ اصل و ریشه من از آتش است و از اصل او که از خاک است برتر و پر شرافت‌تر است. از این آیه چنین دریافت می‌گردد که ابلیس می‌دانست که آدم بر فرشتگان برتری دارد، چرا که اگر این را در نیافته بود دلیلی نداشت که سرباز زند و سجده نکند.

سجده برای آدم به خاطر فرمانبرداری از خدا

آفریدگار هستی ممکن است به فرشتگان فرمان دهد که در برابر آدم و برای او، در راه فرمانبرداری از آفریدگار خویش سجده آورند، اما هرگز به پرستش او فرمان نمی‌دهد؛ چرا که سجده در حقیقت تواضع در برابر دیگری و بزرگداشت اوست که درجات و مراحل گوناگونی دارد و در گرو اندیشه و نیت سجده گزار است که بالاترین مرحله آن پرستش می‌باشد و ویژه ذات پاک خداست. امّا پرستش و عبادت این گونه نیست، چرا که عبادت و پرستش، برترین و بالاترین درجه خضوع و فروتنی دل و قلب (صفحه ۲۴) در برابر خداست و این برای غیر خدا نارواست. به بیان دیگر، عبادت و پرستش بر خلاف سجده که دارای مراحل است تنها یک مرحله دارد و اگر در محتوا به خاطر رشد و معنویت و چگونگی اخلاص مردم نیایشگر و پرستشگر مراتبی نیز داشته باشد، همه مراتب آن، از آن خداست و نمی‌توان جز او را پرستید. با این بیان روشن می‌شود که اگر کسی به طور ناخواسته و بدون توجه، در برابر قدرتی سجده آورد، بزرگداشت او به حساب نمی‌آید، درست همان گونه که دیگر کارهای اعضا و اندام‌ها نیز نیاز به قصد و آهنگ و نیت دارد تا رسمیت یابد. قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ ابْلِيسَ كَفْت: پروردگارا به من بگو: چرا آدم را با اینکه من از آتش پدید آمده‌ام و او از خاک بر من برتری بخشیده‌ای؟ لَيْنَ أَخْرَجْنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا. در مورد این فراز سه نظر آمده است: ۱ به باور «ابو مُسْلِم» منظور این است که: اگر مرگ مرا تا روز رستاخیز به تأخیر افکنی و به من مهلت دهی، فرزندان آدم را به بیراهه می‌برم و آنان را به سان حیوان چموشی لگام می‌زنم و از پی خویش به سوی گناه و زشتکاری می‌کشانم؛ آری تنها گروهی اندک که مورد لطف ویژه تو هستند و به بارگاہت اخلاص می‌ورزند در اسارت و مهار من نخواهند بود. ۲ امّا به باور «ابن عَبَّاس» منظور این است که: اگر به من تا روز رستاخیز مهلت دهی، بر فرزندان آدم سلطه و استیلا خواهم جست و آنان را به بند اسارت خویش خواهم افکند. ۳ «جَبَّائِي» می‌گوید: منظورش این است که: اگر مرا مهلت دهی، همان گونه که ملخ سراسر مزرعه را می‌خورد، من نیز همه آنان را به تدریج گمراه خواهم کرد و به گونه‌ای وسوسه و اغواگری خواهم نمود که همه را درمانده سازم. ابلیس بدان جهت چنین طمع می‌کرد که فرزندان آدم را به فرشتگان فرمود که آدم را می‌آفریند و آنان گفتند: آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که تباهی می‌نماید؟! «حَسَن» در این مورد می‌گوید: ابلیس پیش از این، به وسوسه آدم پرداخته و او را در برابر گمراهگری‌های خود ناتوان یافته بود، از این رو می‌دانست که نسل و تبار او از خودش

ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر خواهند بود. (صفحه ۲۵)

۱۷۷. آیه

اشاره

قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا فرمود: برو هر کس از آنان از تو تبعیت کند جهنم کیفر آنهاست، کیفری است فراوان. (۶۳ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام برای این که میدان آزمایشی برای همگان تحقق یابد، و وسیله‌ای برای پرورش مؤمنان راستین فراهم شود که انسان همواره در کوره حوادث پخته می‌شود و در برابر دشمن نیرومند، قوی و قهرمان می‌گردد، به شیطان امکان بقاء و فعالیت داده شده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«مَوْفُورًا»: کامل و فراوان. در آیه مورد بحث روشنگری می‌کند که چگونه حکمت آفریدگار هستی بر آن قرار گرفت که به ابلیس مهلت دهد و شرایط را برای یک آزمون سازنده و جدی برای تعالی جویان فراهم آورد. به همین جهت هم ضمن تحقیر ابلیس به او فرمود: برو که هر کس از فرزندان آدم از تو پیروی کند و گفتار باطل و فریبه کارانه تو را بپذیرد، سزای خود را به طور کامل و بدون کم و کاست، از آتش دوزخ دریافت خواهد کرد. (صفحه ۲۶)

۱۷۸. آیه

اشاره

وَاسْتَفْزِرُ مِنْ اَسِيْتَفَزْرُ مَنْ اَسِيْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ اَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَ الْاَوْلَادِ وَ عِدَّهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ اِلَّا- غُرُورًا هر کدام از آنها را می‌توانی با صدای خودت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی و آنها را با وعده‌ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده‌ای نمی‌دهد. (۶۴ / اسراء) اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا (اما بدان) تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان من پیدا نخواهی کرد و آنها هیچگاه به دام تو گرفتار نمی‌شوند همین قدر کافی است پروردگارت حافظ آنها باشد. (۶۵ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اِسْتَفْزِرُ» از ماده «اِسْتَفْزَا» به معنی تحریک و برانگیختن است. «اَجْلَبُ» از ماده «اِجْلَابُ» در اصل از «جَلَبَهُ» به معنی فریاد شدید است و اِجْلَابُ به معنی راندن و حرکت دادن با نهی و فریاد می‌باشد.

وسایل چهار گانه وسوسه‌گری شیطان برای انحراف خانواده‌ها

گرچه در آیات فوق، مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان تهدیدآمیز به او می‌گوید هر چه از دستت ساخته است بکن و با وسایل گوناگون به اغوای بنی‌آدم برخیز، ولی در واقع هشدار می‌دهد که طریقی نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسایل وسوسه‌های او آگاه شوند. جالب این که قرآن در آیه فوق به چهار بخش مهم و اصولی از این وسایل، اشاره می‌کند و به انسان‌ها می‌گوید که از چهار طرف مراقب خویش باشند: ۱ برنامه‌های تبلیغاتی جمله «وَأَسْتَفْزِرُ مِنْهُمُ بِصَوْتِكَ» که بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نغمه‌های هوس‌انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده‌اند معنی وسیعی دارد که هر گونه تبلیغات گمراه‌کننده را که در آن از وسایل صوتی و سمعی استفاده می‌شود شامل می‌گردد. به این ترتیب نخستین برنامه شیطان (صفحه ۲۷) استفاده از این وسایل است. این مسأله مخصوصاً در دنیای امروز که دنیای فرستنده‌های رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است، از هر زمانی روشن‌تر و آشکارتر است، چرا که شیاطین و احزاب آنها در شرق و غرب جهان بر این وسیله مؤثر تکیه دارند و بخش عظیمی از سرمایه‌های خود را در این راه مصرف می‌کنند، تا بندگان خدا را استعمار کنند و از راه حق که راه آزادی و استقلال و ایمان و تقوی است منحرف سازند و به صورت بردگانی بی‌اراده و ناتوان درآورند. ۲ استفاده از نیروی نظامی این منحصر به عصر و زمان ما نیست که شیاطین برای یافتن منطقه‌های نفوذ به قدرت نظامی متوسل می‌شوند، همیشه بازوی نظامی یکی از بازوهای مهم و خطرناک همه جباران و ستمگران جهان بوده است، آنها ناگهان در یک لحظه به نیروهای مسلح خود فریاد می‌زنند و به مناطقی که ممکن است با مقاومت سرسختانه، آزادی و استقلال خویش را باز یابند گسیل می‌دارند و حتی در عصر خود می‌بینیم برنامه گسیل سریع که درست همان مفهوم «إجلاب» را دارد تنظیم کرده‌اند، به این ترتیب که پاره‌ای از قدرت‌های جهان‌خوار غرب نیروی ویژه‌ای، آماده ساخته‌اند که بتوانند آن را در کوتاه‌ترین مدت در هر منطقه‌ای از جهان که منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد اعزام کنند و هر جنبش حق‌طلبانه‌ای را در نطفه خفه نمایند. و قبل از وصول این لشکر سریع، زمینه را با جاسوسان ماهر خود که در واقع لشکر پیاده هستند آماده می‌سازند. غافل از این که خداوند به بندگان راستینش در همین آیات وعده داده است که شیطان و لشکر او هرگز بر آنها سلطه نخواهند یافت. ۳ برنامه‌های اقتصادی و ظاهراً انسانی یکی دیگر از وسایل مؤثر نفوذ شیطان از طریق شرکت در اموال و نفوس است، باز در اینجا می‌بینیم بعضی از مفسران شرکت در اموال را منحصر به معنی «ربا» و شرکت در اولاد را فقط به معنی فرزندان نامشروع دانسته‌اند در حالی که این دو کلمه معنی بسیار وسیع‌تری دارد که همه اموال حرام و فرزندان نامشروع و غیر آن را شامل می‌شود. مثلاً در عصر و زمان خود می‌بینیم که شیاطین جهان‌خوار، مرتباً پیشنهاد سرمایه‌گذاری و تأسیس شرکت‌ها و (صفحه ۲۸) ایجاد انواع کارخانه‌ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضعیف می‌کنند و زیر پوشش این شرکت‌ها انواع فعالیت‌های خطرناک و مضر را انجام می‌دهند، جاسوس‌های خود را به نام کارشناس فنی یا مشاور اقتصادی و مهندس و تکنیسین به این کشورها اعزام می‌دارند و بالطائف الحیل آخرین رمق آنها را می‌مکنند و از رشد و نمو و استقلال اقتصادی آنها جلوگیری می‌کنند. و نیز از طریق تأسیس مدارس، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، بیمارستان‌ها و جهانگردی در فرزندان آنها شرکت می‌جویند، جمعی از آنها را به سوی خود متمایل می‌سازند، حتی گاهی با کمک‌های سخاوتمندانه از طریق بورس تحصیلی که در اختیار جوانان می‌گذارند آنها را به طور کامل به فرهنگ و برنامه خود جلب می‌کنند و در افکار آنها شریک می‌شوند. ۴ برنامه‌های مخرب روانی استفاده از وعده‌های مغرورکننده و انواع فریب‌ها و نیرنگ‌ها یکی دیگر از برنامه‌های شیطان‌ها است، آنها روانشناسان و روانکاوان ماهری را برای اغفال و فریب مردم ساده دل و حتی هوشیار تربیت کرده‌اند، گاهی به نام این که دروازه تمدن بزرگ در چند قدمی آنها است و یا این که در آینده نزدیکی در ردیف اولین کشورهای متمدن و پیشرو قرار خواهند گرفت و یا این که نسل آنها نسل نمونه و بی‌نظیری است که می‌تواند در پرتو برنامه‌های آنان به اوج عظمت برسد و امثال این

خیالات و پندارها، آنها را سرگرم می‌سازند که همه در جمله «وَعَوِدُهُمْ» خلاصه می‌شود. و گاهی به عکس از طریق تحقیر و تضعیف روحیه و این که آنها هرگز مبارزه با قدرت‌های عظیم جهانی را ندارند و میان تمدنشان با تمدن کشورهای پیشرفته صدها سال فاصله است آنان را از هر گونه تلاش و کوششی بازمی‌دارند. این قصه سر دراز دارد و طرق نفوذ شیطان و لشکریان او یک راه و دو راه نیست (۱)، اینجا است که عباد الله و بندگان راستین خدا با دلگرمی که از وعده قطعی او در این آیات به **** * ۱- در زمینه این که خدا چرا شیطان را آفرید در تفسیر ۳۹ / بقره و در مورد وسوسه‌ها و معنی شیطان در قرآن در جلد ۶ صفحه ۱۱۵ تفسیر نمونه و جلد ۱ صفحه ۱۳۶ بحث شده است. (صفحه ۲۹) دست می‌آورند به جنگ با این شیاطین برمی‌خیزند و کمترین وحشتی به خود راه نمی‌دهند و می‌دانند سر و صدای شیاطین هر قدر زیاد باشد بی‌محتوا و توخالی است و با قدرت ایمان و توکل بر خدا بر همه آنها می‌توان پیروز شد و نقشه‌هاشان را نقش بر آب کرد چنان که قرآن می‌گوید «وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكَيْلًا: خداوند بهترین حافظ و نگاهبان و یار و یاور آنها است».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«اسْتِغْزَاؤُ»: به مفهوم انگیزش سریع و به لغزش افکندن دیگری با تردستی و فریب و دور ساختن او از راه درست. «اسْتِطَاعَةُ»: نیرو و توان برای انجام کارها. «إِجْلَابُ»: راندن و به حرکت آوردن دیگری با فریاد و نهیب زدن. «خَيْلُ»: سواره نظام؛ و به مفهوم اسب‌ها نیز آمده است. «رَجِلُ»: پیاده نظام.

راه‌های نفوذ شیطان

آنگاه در اشاره‌ای هشدار دهنده به راه‌های نفوذ ابلیس در دل‌ها و نیز به منظور نشان دادن دام‌ها و ابزارهای او در راه فریب فرزندان آدم بود که در ادامه سخن با آن موجود رانده شده فرمود: «وَأَسْتِغْزَاؤُ مَنْ اسْتِطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ هَر كَسِي از آنان را توانستی با تحریک و وسوسه خود به گمراهی سوق ده و از راه حق و عدالت به بیراهه بر! این فراز گرچه به صورت امر و فرمان آمده، اما در حقیقت هشدار است. «ابن عیّاس» در این مورد می‌گوید: هر گاه کسی بخواهد فردی را هشدار دهد و از عصیان بر حذر دارد می‌گوید: هر چه می‌خواهی انجام بده که سرانجام فرجام شوم بیدادت را خواهی دید. (صفحه ۳۰) آری در آیه شریفه هشدار به صورت فرمان آمده است و این شیوه در حقیقت به این می‌ماند که به کسی فرمان دهند که به خودش اهانت روا دارد و خود را رسوا سازد. «مُجَاهِدٌ» می‌گوید منظور از واژه «بِصَوْتِكَ» در آیه شریفه، ساز و آواز و ترانه‌های وسوسه انگیز است. اما به باور برخی دیگر منظور از آواز شیطان، هر آواز و صدا و ندایی است که انسان را به سوی گناه و ستم فراخواند و او را به سوی زشتی سوق دهد. «وَأَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَسُوسَةَ نِيرَنِكَ»، پیروان و رهروان و فرزندان و یاران خود را به سان سپاهیان سواره نظام و پیاده نظام، بر ضد آنان بسیج کن. با این بیان «باء» زایده است و آیه نشانگر آن است که هر سواره و یا پیاده از آدمیان گرفته تا جتیان که در راه نافرمانی خدا گام برمی‌دارند، از سواره نظام و پیاده نظام شیطان شمرده می‌شوند. به باور پاره‌ای منظور این است که، سواره نظام و پیاده نظام خود را گردآور و همه را برای گمراه ساختن فرزندان انسان بسیج نما! «وَأَسْتِغْزَاؤُ مَنْ اسْتِطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ» در دارایی و فرزندان آنان شرکت جوی! به باور «ابن عباس»، «حَسَنٌ» و «مُجَاهِدٌ» منظور مال حرام و فرزند نامشروع و بی‌اصل و تبار است. اما به باور «قَتَادَةُ» منظور همان بدعتگذاری شرک گرایان است که گوش شترها را با یک شرایط و شیوه خرافی می‌شکافتند و یا آنها را رها می‌کردند... و منظور از شرکت شیطان در نسل و تبار آنان این است که آنان را یهودی، مسیحی و مجوسی بار آورند. «کَلْبِي»

در این مورد آورده است که، شیطان در هر ثروت و روابط جنسی حرام شرکت می‌جوید. (صفحه ۳۱) و «ابن عَبَّاس» می‌گوید: منظور از گزینش نام‌های زشت و ناپسند، چون: «عَبْدُ حَرْث» و ... بر کودکان و یا زنده به گور ساختن دختران است. وَعِدُّهُمْ و به دروغ به آنان وعده ده که جاودانه در دنیا خواهند زیست و از فرارسیدن رستاخیز و حساب و کتاب و کیفر و پاداش خبری نیست. گفتنی است که همه این فرازاها و جملات، هشدارهایی هستند که در قالب فرمان و به صورت امر آمده‌اند. وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. و در پایان آیه شریفه، در یک فراز روشنگری می‌کند که: هان ای مردم! بهوش باشید که همه وعده‌های شیطان دروغ و بی‌اساس و بافته‌هایی فریبنده است. پس از هشدار به فرزندان انسان در آیه پیش، اینک قرآن دگرباره روی سخن را متوجه شیطان می‌سازد و می‌فرماید: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ تُو هِيَج سَلْطَه‌ای بر آن بندگان من که به راستی فرمانبردار من باشند و مقررات را رعایت کنند نخواهی داشت، چرا که آنان نیک می‌دانند که وعده‌ها و بافته‌های تو دروغ و فریبنده است، به همین جهت فریب تو را نخواهند خورد. به باور برخی منظور این است که، تو را ای شیطان! بر بندگان راستین من چیرگی و تسلطی نیست؛ تنها کار تو این است که آنان را وسوسه می‌کنی و بدین وسیله آنان را به سوی گناه و نافرمانی خدا بر می‌انگیزی، اما هرگز نمی‌توانی از راه زور و اجبار آنان را به گناه و نافرمانی وادار سازی. وَ كَفَى بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا. و همین کافی و بسنده است که پروردگارت حافظ و نگهبان این بندگان راستین خویش است و آنان را از آفت شرک و فریب شیطان حفظ می‌کند. (صفحه ۳۲)

سرگذشت خانواده شایسته حضرت زکریا در سوره مریم

فضیلت تلاوت سوره «مریم»

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که: «هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که زکریا را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین تعداد کسانی که یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل را تصدیق یا تکذیب کردند، آری به تعداد هر یک از آنها خداوند ده حسنه به او می‌دهد، همچنین به تعداد کسانی که (به دروغ و تهمت) برای خدا فرزندی قائل شدند و نیز به تعداد کسانی که فرزند قائل نشدند». (۱) در حقیقت این حدیث دعوت به تلاش و کوشش در دو خط مختلف می‌کند: خط حمایت از پیامبران و پاکان و نیکان و خط مبارزه با مشرکان و منحرفان و آلودگان، زیرا می‌دانیم این ثواب‌های بزرگ را به کسانی نمی‌دهند که تنها الفاظ را بخوانند و عملی بر طبق آن انجام ندهند، بلکه این الفاظ مقدس مقدمه‌ای است برای عمل.

۱۷۹. آیه

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به نام خداوند بخشنده بخشایشگر کَاهِيَعَاَصَا كَهِيَعَص (۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می‌شود: نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ خداوند (اسماء الحسنی) می‌داند «کاف» اشاره به «کافی» که از اسماء بزرگ خداوند است و «ه» اشاره به «هادی» و «یاء» اشاره به «ولی» و «عین» اشاره به «عالم» و «ص» اشاره به «صادق الوعد» (کسی که در وعده خود صادق است). (۲) دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین در کربلا * * * * * ۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه ۲ -

«نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۰. (صفحه ۳۳) تفسیر کرده است: «کاف» اشاره به «کربلا» «هاء» اشاره به «هلاک خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله» و «یاء» به «یزید» و «عین» به مسأله «عطش» و «صاد» به «صبر و استقامت» حسین و یاران جانبازش. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

گرامیداشت زکریا

این سوره مبارکه نیز با حروف مقطعه آغاز می‌گردد. در تفسیر این حروف که در آغاز پاره‌ای از سوره‌ها آمده است، در سوره بقره سخن رفت و در اینجا تنها به ترسیم دو گفتار از «ابن عباس» در این مورد بسنده می‌شود: ۱ از او آورده‌اند که در این مورد می‌گفت: هر کدام از این حروف از یکی از نام‌های بلند و پرشکوه خدا و یا از یکی از ویژگی‌ها و اوصاف او سرچشمه می‌گیرد. برای نمونه، در این سوره: کاف، از «کریم» ها، از «هادی» یا، از «حکیم» عین، از «علیم» و صاد، از «صادق»، سرچشمه گرفته است. ۲ و نیز «عطاء» و «کَلْبِي» از او آورده‌اند که می‌گفت: هر کدام از این حروف دارای مفهومی بلند است، برای نمونه: ۱ منظور از «کاف» این است که ذات پاک او برای آفریدگانش بسنده است و همان‌گونه که همه پدیده‌ها و انسان‌ها را پدید آورده است، امور و شئون آنان را نیز تدبیر می‌کند؛ «كَافٍ لِحَلْقِهِ». ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۰. (صفحه ۳۴) ۲ و منظور از «ها» این است که او هدایتگر بندگان خویش است؛ «هَادٍ لِعِبَادِهِ». ۳ و منظور از «یا» این است که قدرت او برترین قدرت‌هاست؛ «يَدُهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ». ۴ و «عین» نشانگر این حقیقت است که او از کران تا کران هستی آگاه و به حال همه موجودات و آفریدگان خود داناست؛ «عَالِمٌ بِبَرِّيَّتِهِ». ۵ و «صاد» نیز اشاره به این نکته است که ذات پاک او در همه وعده‌هایش راستگوست و هرگز در وعده‌های او دروغ و تخلف راه ندارد؛ «صَادِقٌ وَعَدُّهُ». با این بیان هر یک از این حروف آغاز سوره، یا از یکی از نام‌های بلند او سرچشمه می‌گیرد و یا از صفات و ویژگی‌های او و یا به یکی از آنها اشاره دارد. (صفحه ۳۵)

۱۸۰. آیه

اشاره

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا این یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا. (۲ / مریم) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) خواند. (۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سؤال برای مفسران مطرح شده که «نادی» به معنی دعا با صدای بلند است در حالی که «خَفِيًّا» به معنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست، ولی با توجه به این نکته که «خَفِيًّا» به معنی آهسته نیست، بلکه به معنی پنهان است، بنابراین ممکن است زکریا در خلوتگاه خود آنجا که کسی غیر از او حضور نداشته، خدا را با صدای بلند خوانده باشد و بعضی گفته‌اند این تقاضای او در دل شب بوده است، آن گاه که مردم در خواب آرمیده بودند. (۱) بعضی نیز جمله «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» (زکریا از محراب خود بیرون آمد و به سراغ قومش رفت) را که در آیات آینده خواهد آمد دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته‌اند. (۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پس از حروف مورد بحث، اینک قرآن سرگذشت درس آموز زکریا را آغاز می‌کند و می‌فرماید: ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا. این آیات، ترسیم کننده داستان گرامیداشت زکریا و پذیرفته شدن دعای او در بارگاه خداست. او یکی از پیامبران خداست که به سوی بنی اسرائیل برانگیخته شد. آن بزرگوار ریشه و تبارش به هارون برادر موسی می‌رسید؛ وی تا دوران پیری و سالخوردگی ***۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۶، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «المیزان»، جلد ۱۴، ذیل آیه. (صفحه ۳۶) از نعمت وجود فرزند محروم بود، به همین جهت دست دعا و نیایش به بارگاه خدا برداشت و آن بنده نواز دعای او را پذیرفت. پاره‌ای در تفسیر آیه می‌گویند منظور این است که: این آیات نشانگر داستان یادکرد و گرامیداشتی است که خدا به وسیله رحمت و بخشایش خویش از بنده‌اش زکریا کرد. از این آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعا و نیایش در نهان زیننده‌تر و به برآورده شدن و به هدف اجابت رسیدن نزدیک‌تر است. در روایت است که: خَيْرُ الدُّعَاءِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي. (۱) بهترین دعا، دعا و نیایش در نهان است و زیننده‌ترین رزق و روزی، آن رزقی است که نیازهای انسان را بسنده باشد و او را بی‌نیاز سازد. برخی برآنند که دلیل دعای او در نهان این بود که از تقاضای فرزند در آن مرحله پیری و سالخوردگی خجالت می‌کشید و بیم آن داشت که مورد تمسخر قرار گیرد. ***۱. الْمُصَنَّفُ لابن ابی شیبیه، ج ۱۳، ص ۲۴۵؛ الطَّبْرِي، ۱۶، ص ۸۲. (صفحه ۳۷)

۱۸۱. آیه

اشاره

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نمی‌شدم. (۴ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زکریا» فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را، به شعله‌ور شدن آتش و درخشندگی آن و خاکستر سفیدی که بر جای می‌گذارد، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا. سپس می‌افزاید: (وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا) تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچ‌گاه محروم نساخته‌ای، اکنون که پیر و ناتوان شده‌ام، سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمایی و نومید بازنگردانی. در حقیقت «شقاوت» در اینجا به معنی تعب و رنج است، یعنی من هرگز در خواسته‌هایم از تو به زحمت و مشقت نمی‌افتادم، چرا که به سرعت مورد قبول تو واقع می‌گشت.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«وَهْنٌ»: سستی. «اشْتَعَلَ»: شعله‌ور شدن؛ و تعبیر آیه شریفه از زیباترین تعبیرها می‌باشد و منظور این است که، آفت پیری به سان شعله آتش، موهای سرم را فراگرفته است. «دُعَاءٌ»: نیایش و درخواست نیاز. هنگامی که روی نیاز به بارگاه آن بی‌نیاز آورد و گفت: قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي پروردگارا، استخوان‌هایم سست گردید، وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا و شعله پیری همه موهای سرم را فرا گرفته و سپید ساخته است. روشن است که وقتی استخوان‌ها که ستون بدن و اسکلت آن را می‌سازند، با آن همه صلابت و استحکام، سست گردند، دیگر تکلیف گوشت و رگ و اعصاب و دیگر بافت‌ها روشن است. (صفحه ۳۸) به باور پاره‌ای آن حضرت بدان جهت از سستی استخوان شکایت داشت که نیرو و پایداری بدنش رو به کاهش نهاده بود؛ و بدان دلیل از سپیدی موی سر شکوه می‌کرد، که سپیدی موی سر، پیک مرگ است و با نشستن آن بر سر و صورت ناگزیر باید آماده مرگ بود. گفتنی است که زکریا در اندیشه

وصف و معرفی خویش نبود، بلکه این جملات را به منظور خشوع و خضوع در پیشگاه آفریدگار هستی بر زبان می‌آورد و در مقام بندگی و فروتنی بود. وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا. و من هرگز در دعای تو ای پروردگار من از اجابت و پذیرش خواسته‌هایم، نومید و محروم نبوده‌ام، چرا که تو همواره به من لطف و مهر داشته و دعاهایم را پذیرفته‌ای و اکنون نیز بر آن امید هستم که مرا ناامید نساخته و دعاهایم را پذیرا گردی. (صفحه ۳۹)

۱۸۲. آیه

اشاره

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند) و همسرم نازا است، تو به قدرتت جانشینی به من ببخش. (۵ / مریم) يَرْثُنِي وَيَرْثُ مَنَ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایت قرار ده. (۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سپس حاجت خود را چنین شرح می‌دهد: «پروردگارا! من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (ممکن است دست به فساد بیالایند) و همسرم نازا است، از نزد خودت ولی و جانشینی به من ببخش». «جانشینی که از من ارث ببرد و هم‌چنین وارث آل یعقوب باشد، پروردگارا این جانشین مرا مورد رضایت خود قرار ده». «ارث» در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می‌شود و هم ارث مقامات معنوی را، چرا که برای هر طرف قرائتی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد و مجموعه روایات، این تفسیر نزدیک به نظر می‌رسد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«مِوَالِی»: این واژه جمع «مِوَالِی» است و منظور پسر عموها که تابع نسب هستند می‌باشد. «ابن اُنْبَارِی» در کتاب «مُشْکَلُ الْقُرْآن» می‌گوید: واژه «مِوَالِی» در هشت مورد به کار می‌رود: ۱ در مورد کسی که برده‌ای را آزاد می‌کند. ۲ فردی که آزاد می‌گردد. ۳ دوست. ۴ سرپرست و سررشته‌دار. (صفحه ۴۰) ۵ پسر عمو. ۶ همسایه. ۷ داماد. ۸ هم‌قسم و هم‌پیمان؛ و برای هر کدام نمونه‌ای می‌آورد «... عَاقِرٌ»: زن نازا و در مورد مرد، بیشتر «عقیم» به کار می‌رود، گرچه «عَاقِرٌ» نیز، گاه گفته می‌شود. و در ادامه نیایش خویش افزود: وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي و من نگران آن هستم که پس از فرارسیدن مرگ، بستگان و نزدیکانم وارث من گردند و آنچه را برجای می‌ماند تصاحب نمایند و آنگاه راه و رسم عادلانه‌ام را زیر پا گذارند. «ابن عَبَّاس» می‌گوید: منظور از واژه «مِوَالِی»، خویشاوندان پدری و مادری و یا «کَلَالَه» است. اما به باور پاره‌ای منظور از این واژه خویشاوندان پدری یا «عُصْبَه» می‌باشد، این دیدگاه از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایت شده است. برخی بر آنند که منظور عموها و عموزادگان می‌باشد. و «جُبَائِی» می‌گوید: منظور از این واژه، عموهای آن بزرگوار بودند که از تبهکاران بنی‌اسرائیل به شمار می‌رفتند. اما به باور «کَلْبِی» منظور وارثان قانونی او می‌باشند. وَ كَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و همسرم نازاست. فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا. پس از نزد خویش فرزند و جانشینی به من ارزانی دار «... جَعِيلٌ»: ساختن بناء، ایجاد تحوّل و دگرگونی، داوری، حکم کردن، فرمان دادن و به کاری وادار نمودن. به باور «کَلْبِی» و «مُقَاتِل» منظور «یعقوب بن ماتان» برادر «عمران بن ماتان»، پدر «مریم» است. (صفحه ۴۱) امّا به باور «سِیدِی» منظور

«یعقوب» فرزند «اسحاق» و نواده «ابراهیم» است، چرا که «زکریا» شوهر خاله «مریم» بود و نسب همسرش به «یعقوب» می‌رسید. و خود «زکریا» از فرزندان هارون بود و از این راه به «یعقوب» پیوند داشت. «ابوصالح» در تفسیر آیه مورد بحث می‌گوید: منظور «زکریا» این است که خدا به او فرزندی ارزانی دارد که ثروت او و رسالت خاندان «یعقوب» را به ارث برد. اما حسن و مجاهد می‌گویند: منظور این است که، خدا به او فرزندی ارزانی دارد که نبوت و رسالت او و خاندان یعقوب را به ارث برد.

پیامبران و موضوع ارث گذاری

از دیدگاه دانشمندان، از آیه شریفه این نکته ظریف دریافت می‌گردد که پیامبران خدا، ثروت و دارایی خویش را به ارث می‌گذارند، نه رسالت و نبوت را که یک مقام معنوی و گزینش الهی و آسمانی است؛ چرا که منظور از ارث بری و ارث گذاری در آیه مورد بحث ارث بری و ارث گذاری مال و ثروت است و نه نبوت و علم و رسالت. افزون بر دلالت آیه شریفه، مفهوم میراث نیز، انتقال مال و ثروت از میت به بازماندگان قانونی اوست و به کار بردن آن در مورد دیگر مجازی است و نیاز به دلیل و برهان روشن و روشنگر دارد، به ویژه که «زکریا» در نیایش خویش افزود که: **وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا**. و او را ای پروردگار من فرزندی پسندیده و شایسته کردار و فرمانبردار خویش قرار ده. روشن است که اگر منظور ارث بری مقام رسالت و نبوت باشد، این جمله بیهوده و بی‌معنا خواهد بود؛ چرا که در آن صورت به سان این است که گفته شود: پروردگارا، برای ما پیامبری برانگیز و به او خرد و دانش و اخلاق شایسته ارزانی دار. آیا پیامبری را می‌توان آراسته به خرد و دانش و اخلاق شایسته تصور نکرد؟ نکته دیگری که این دیدگاه را مورد تأیید قرار می‌دهد، این است که «زکریا» در دعای خویش تصریح می‌کند که او از آن بیم دارد که عموها و پسرعموهایش وارث او گردند و به خاطر این نگرانی از پروردگار خویش فرزندی می‌خواهد که وارث او گردد (صفحه ۴۲) و مانع ارث بری بستگانش گردد؛ و روشن است که نگرانی و ترس او از برباد رفتن ثروت و دارایی‌اش بود نه رسالت و نبوت، چرا که او خوب می‌دانست که مردم تبهکار به این مقام والا نخواهند رسید و در این مورد جایی برای نگرانی او نبود. با این بیان، پیامبران ثروت و دارایی و ارزشهای دنیوی به ارث می‌گذارند و نه رسالت و نبوت و طبیعی است که وارث ثروت آنان نیز بازماندگان قانونی آنان خواهند بود، نه دیگران.

آیا حضرت زکریا بخیل بود؟

ممکن است پاره‌ای بگویند: در این صورت «زکریا» انسانی بخیل بوده است، چرا که خوش نمی‌داشت ثروت و نعمت خدا که به او ارزانی شده است به نزدیکانش برسد، آیا به راستی او چنین بود؟ * پاسخ پاسخ این است که او انسانی آگاه و فرزانه و از همه ضد ارزش‌ها از جمله بخل پیراسته و پاک بود. از آنجایی که عموها و عموزادگانش مردمی شایسته کردار نبودند، آن شخصیت فرزانه و خردمند نگران آن بود که ثروت و امکاناتش را در راه ظالمانه و نامشروع مصرف نمایند و آنها را وسیله بیداد و گناه سازند. و این نگرانی و آینده‌نگری دلیل عظمت «زکریا» و اندیشه‌های والای اوست و آن زبینه او نبود، چرا که در آن صورت به تبهکاران یاری رسانده بود. گفتنی است که «زکریا» از خود آنان بیمناک نبود، بلکه از اخلاق و رفتار زشت و ظالمانه آنان بیم داشت؛ درست همان گونه که ترس از خدا یا روز رستاخیز، ترس از کیفر گناهان است. (صفحه ۴۳)

یا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا! ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش یحیی است، پسری هم نامش پیش از این نبوده است. (۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

جمله «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» گرچه ظاهراً به این معنی است که کسی تاکنون هم نام او نبوده است، ولی از آنجا که نام به تنهایی دلیل بر شخصیت کسی نیست، معلوم می‌شود که این اسم، اشاره به مسمی است، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد قبلاً نبوده است، چنان که راغب در کتاب مفردات صریحاً همین معنی را انتخاب کرده است. بدون شک قبل از یحیی پیامبران بزرگی بودند حتی بالاتر از او، ولی هیچ مانعی ندارد که یحیی ویژگی‌هایی داشته است مخصوص خودش، چنان که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

یحیی پیامبر وارسته الهی

نام «یحیی» در سوره‌های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء مجموعاً پنج بار آمده است، او یکی از پیامبران بزرگ الهی است و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید، خداوند آن چنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد. از ویژگی‌هایی که این پیامبر صلی الله علیه و آله داشته و قرآن در سوره آل عمران آیه ۳۹ به آن اشاره کرده، توصیف او به «حَصِيْرٌ» است، همان‌گونه که در ذیل همان آیه گفته‌ایم «حَصُوْرٌ» از ماده «حَصِرَ» به معنی کسی است که از جهتی در «مُحَاصِرَةٌ» قرار گیرد و در اینجا طبق بعضی از روایات به معنی خودداری کننده از ازدواج است. این کار از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است و یا بر اثر شرایط خاص زندگی مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آیین الهی بوده و همچون عیسی مسیح ناچار به مجرد زیستن گردیده است. این تفسیر نیز نزدیک به نظر می‌رسد که منظور از «حَصُوْرٌ» در آیه فوق کسی (صفحه ۴۴) است که شهوات و هوس‌های دنیا را ترک گفته و در واقع یک مرحله عالی از زهد بوده است. (۱) به هر حال از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می‌شود که «یحیی» پسر خاله «عیسی» بوده است، هنگامی که مسیح اظهار نبوت کرده، یحیی به او ایمان آورد. بدون شک یحیی کتاب آسمانی ویژه‌ای نداشت و این که در آیات بعد می‌خوانیم: «یا یَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ: ای یحیی کتاب را با قوت بگیر» اشاره به «تورات» کتاب حضرت موسی است. حضرت یحیی و حضرت مسیح، قدر مشترک‌هایی داشتند، زهد فوق العاده ترک ازدواج به عللی که گفته شد و تولد اعجاز آمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک. از روایات اسلامی استفاده می‌شود که امام حسین و یحیی نیز جهات مشترکی داشتند، لذا از امام علی بن الحسین زین العابدین چنین نقل شده که فرمود: «ما همراه امام حسین (به سوی کربلا) بیرون آمدم، امام در هر منزلی نزول می‌فرمود و یا از آن کوچ می‌کرد یا یحیی و قتل او می‌نمود و می‌فرمود: در بی ارزشی دنیا نزد خدا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی‌عفتی از بی‌عفت‌های بنی اسرائیل بردند». (۲) شهادت امام حسین نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی بود (کیفیت قتل یحیی را بعداً شرح خواهیم داد). و نیز نام حسین همچون نام یحیی بی‌سابقه بود و مدت حمل آنها (به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت به معمول کوتاه‌تر بود. * * * * ۱- در این که ترک ازدواج نمی‌تواند به تنهایی فضیلت بوده باشد و قانون اسلام در زمینه تأکید بر ازدواج، در جلد ۲ «تفسیر نمونه» صفحه ۴۰۴ مشروحاً بحث شده است. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۴. (صفحه

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

نویدی شادی بخش به «زکریا»

در آیات پیش، از دعا و نیایش «زکریا» به بارگاه خدا و تقاضای او به خاطر ارزانی شدن فرزند به آن حضرت سخن رفت، اینکه در آن آیات به او نویدی شادی بخش می‌رسد که او به زودی به آرزوی خود خواهد رسید. در آیه مورد بحث می‌فرماید: یا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ خِطَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «زکریا» را پذیرفت و به او پیام داد که: هان ای «زکریا»! ما به وسیله فرشتگان به تو نوید می‌دهیم که پسری به نام «یحیی» به تو ارزانی خواهد شد. لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا. به باور گروهی از جمله «قتاده»، «سُدی»، «ابن جُرَیح» و ... منظور این است که: پسری که به تو ارزانی خواهیم نمود، پیش از او کسی به این نام، نامگذاری نشده است.

دو ویژگی حضرت «یحیی» و امام حسین علیه‌السلام

قرآن، در آیه مورد بحث، دو ویژگی و امتیاز برای «یحیی» ترسیم می‌کند: ۱ نخست اینکه نام بلند و با عظمت او را خدا برگزیده است و پدر و مادر او در گزینش این نام نقشی نداشته‌اند. ۲ و دیگر این که پیش از او کسی به این نام، نامیده نشده است. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «یحیی» و «حسین علیه‌السلام» از جهاتی به هم شباهت داشتند، برای نمونه: ۱ نام «یحیی» از سوی خدا بود و نام حسین علیه‌السلام نیز از سوی خدا و پیش از او کسی به این نام خوانده نشده بود. ۲ آسمان چهل روز بر «یحیی» و «حسین علیه‌السلام» گریه کرد. از آن حضرت پرسیدند، چگونه آسمان بر آنان گریست؟ فرمود: به هنگام طلوع و غروب، خورشید رنگ خون به خود می‌گرفت. (صفحه ۴۶) ۳ کشنده حضرت «یحیی» و «حسین علیه‌السلام» هر دو تن، بی اصل و نسب و فرزند نامشروع بودند. از امام حسین علیه‌السلام آورده‌اند که در راه کربلا، در هنگامه فرود و حرکت در هر منزلگاهی از پیامبر خدا حضرت «یحیی» یاد می‌کرد. و روزی در این مورد فرمود: وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ رَأَسَ يَحْيَىٰ بَنَ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيَا مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ. (۱) از پستی و بی‌اعتباری دنیا در پیش خدا همین بس که سر «یحیی» فرزند زکریا را برای یکی از بدکاران بنی اسرائیل هدیه بردند. به باور «ابن عباس» و «مجاهد» تفسیر این آیه این است که: پیش از این، زنان نازا فرزندی به سان او به دنیا نیاورده بودند. **** ۱. لُهَوف، ص ۲۶؛ مُثِيرُ الْأَحْزَانِ، ص ۲۰. (صفحه ۴۷)

۱۸۴. آیه (روزه سکوت حضرت مریم)

اشاره

قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا كَافَّةً: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود در حالی که همسرم نازا است و من نیز از پیری افتاده شده‌ام؟ (۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عاقِر» در اصل از واژه «عُقُر» به معنی ریشه و اساس یا به معنی «حبس» است و این که به زنان نازا «عاقِر» می‌گویند، به خاطر آن است که کار آنها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا این که تولد فرزند در آنها محبوس شده است. «عِتِيًّا» به معنای کسی است که به اثر طول زمان اندامش خشکیده شده، همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«غلام»: کودک، شاگرد و نوجوان. «عِتی»: کسی که بر اثر طول عمر و زمان، اندامش خشکیده است. «زکریای» پیامبر که ارزانی شدن فرزند در دوران سالخوردگی و نازا بودن همسرش را فراتر از قوانین عادی می‌نگریست، در برابر این نوید شادی بخش گفت: قَالَ رَبِّ اَنْتَ یٰکُوْنُ لِیْ غُلَامًا وَ کَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا پُرُوْرْدِ گَارَا! چگونه در حالی که همسرم ناز است صاحب فرزند خواهم شد؟ وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا. و خود نیز به مرحله‌ای از سالخوردگی گام نهاده‌ام که بدنم فرسوده و استخوان‌هایم سست شده است. به باور «حَسَن» منظور او این بود که، آیا خدا آنان را دگرباره به دوران جوانی باز خواهد گرداند و یا با همان شرایط به آنان فرزند ارزانی خواهد شد؟! و «قَتاده» می‌گوید: «زکریا» فراتر از نود سال داشت. (صفحه ۴۸)

۱۸۵. آیه

اشاره

قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلٰی هٰیْنٍ وَ قَدْ خَلَقْتٰکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئًا فَرَمُوْد: این گونه است که تو می‌گویی پروردگارت گفته: این بر من آسان است، من قبلاً تو را آفریدم و چیزی نبود. (۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این مسأله عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهراً نازا فرزندی متولد شود، خدایی که توانایی دارد از هیچ همه چیز بیافریند، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرایط فرزندی به تو عنایت کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در پاسخ پرسش آن پیامبر بزرگ، پیام آمد که: فرمان و خواست پروردگارت همین گونه است. قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلٰی هٰیْنٍ آری خواست و فرمان او این گونه است؛ پروردگارت فرموده است که این کار بر من آسان است و به زودی نیرو و توان جدیدی به شما ارزانی داشته و فرزندی شایسته کردار به شما خواهم داد. وَ قَدْ خَلَقْتٰکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئًا. این شگفت‌انگیز نیست که از مردی سالخورده و بانویی نازا، به سان تو و همسرت، «یحیی» را به شما ارزانی دارم، مگر نه اینکه من تو را در حالی که هیچ نبود از نیستی به هستی آوردم و جامه زیبای وجود بر قامت برافراشته‌ات دوختم؟ روشن است که برطرف ساختن مانع از وجود زن و مرد، برای فرزنددار شدن، آسان‌تر از این است که انسانی را از نیستی به هستی درآورد. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که خدا، پنج سال پس از این نوید شادی بخش، «یحیی» را به «زکریا» ارزانی داشت. (صفحه ۴۹)

۱۸۶. آیه

اشاره

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِیْ اٰیةً قَالَ اٰیَتُکَ اَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوِیًّا عَرَضَ کَرْد: پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده. گفت: نشانه تو این است که سه شبانه‌روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت، در حالی که زبان تو سالم است. (۱۰ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بدون شک زکریا به وعده الهی ایمان داشت و خاطرش جمع بود، ولی برای اطمینان بیشتر، همان گونه که ابراهیم مؤمن به معاد تقاضای شهود چهره معاد در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد، زکریا از خدا تقاضای نشانه و آیتی نمود. این نشانه آشکاری است که انسان با داشتن زبان سالم و قدرت بر هر گونه نیایش با پروردگار در برابر مردم توانایی سخن گفتن را نداشته باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

با این پیام خدا، قلب «زکریا» دگرباره لبریز از امید گردید و از پروردگارش نشانه و علامت خواست و گفت: قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً پروردگارا، برای من نشانی قرار ده که به وسیله آن بتوانم به هنگامه ولادت فرزندم پی ببرم. قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا. خدا به او فرمود: نشان تو این است که با وجود سلامت جسم و جان و خرد و روان سه شبانه روز تمام، نخواهی توانست با مردم سخن گویی و تنها زبانت به یاد و نام پروردگارت می‌گردد. «ابن عباس» می‌گوید: او همان گونه که پیام آمده بود، سه شبانه روز بدون هیچ عذری سخن نگفت. و به باور «قتاده» و «سُدی»، او در این مدت بی‌آنکه در زبانش عیب و بیماری باشد، از سخن گفتن ناتوان گردید و به طور معجزه آسایی زبانش تنها به تلاوت زبور و نیایش و دعا، گردش می‌کرد. (صفحه ۵۰)

۱۸۷. آیه

اشاره

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام (به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گوئید. (۱۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از این بشارت و این آیت روشن «زکریا» از محراب عبادتش به سراغ مردم آمد و با اشاره به آنها چنین گفت: «صبح و شام تسبیح پروردگار بگوئید». چرا که این نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته بود، دامنه آن همه قوم را فرا می‌گرفت و در سرنوشت آینده همه آنها تأثیر داشت، به همین دلیل سزاوار بود همگی به شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند. «محراب» محل خاصی است که در عبادتگاه برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته می‌شود و در علت نام گذاری آن، دو جهت ذکر کرده‌اند: نخست این که از ماده «حَرَبَ» به معنی جنگ گرفته شده، چون محراب در حقیقت محل مبارزه با شیطان و هوای نفس است. دیگر این که محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است و چون محراب در بالای معبد بوده به این نام نامیده شده. بعضی می‌گویند: «محراب» در میان بنی اسرائیل به عکس آن چه در میان ما معمول است در نقطه‌ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته و چند پله می‌خورده و اطراف آن را دیوار می‌کشیده‌اند، به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می‌شدند جمله «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» که در آیات فوق خواندیم با توجه به کلمه «علی» که معمولاً برای جهت فوق به کار می‌رود این معنی را تأیید می‌کند. (صفحه ۵۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«ایحاء»: افکنده شدن مفهوم مورد نظر به قلب و فکر و خاطر انسان. پس از پدیدار شدن این نشان روشن و گویا، «زکریا» از محراب

عبادت بیرون آمد و به سوی مردم خویش رفت. فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ «ابن زید» می‌گوید: منظور این است که او پس از این نشان روشن، از نمازگاه خویش بیرون آمد و به سوی مردم خویش رفت. «نمازگاه» را بدان دلیل «محراب» گفته‌اند که هر کسی گام به آنجا می‌نهد، چنان است که گویی با شیطان به پیکار برخاسته است. اصل این واژه به مفهوم جایگاه بلندی است که به سان سنگری برای دفاع مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. در این مورد آورده‌اند که «زکریا» این نوید و نشان را به قوم خود گفته بود؛ به همین جهت هنگامی که نزد آنان رفت و از سخن گفتن با آنان سر باز زد، آنان دریافتند که دعایش در بارگاه خدا پذیرفته شده و به زودی به خواسته‌اش خواهد رسید؛ از این رو آنان نیز غرق در شادمانی شدند. فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا. به باور «مجاهد» منظور این است که به آنان اشاره کرد ... اما به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که برای آنان بر روی زمین نوشت که: بامداد و شبانگاه پروردگارتان را ستایش کنید و در پیشگاه او نماز گزارید. منظور از «ستایش» در آیه شریفه، «نماز» است و بدان دلیل به نماز تسبیح گفته شده است که نماز نیز ستایش خالصانه خدا و در بردارنده تسبیح است. پاره‌ای نیز بر آنند که منظور خود تسبیح و ستایش است و نه نماز. «ابن جریر» می‌گوید: «زکریا» در جایگاه بلندی که به وسیله پلکان بدانجا صعود می‌کرد، نماز می‌خواند و مردم نیز نماز بامداد و شبانگاه را با او به جا می‌آوردند. او همواره پیش از برپایی نماز، از نمازگاه خویش بیرون می‌آمد و اذان می‌گفت؛ به همین جهت هنگامی که نشان مورد اشاره در زبان او پدیدار شد و نتوانست با صدای بلند اذان بگوید، آنان دریافتند که به زودی خدا به او فرزند ارزانی خواهد داشت. آری، آن حضرت به نشان نزدیک شدن ولادت فرزندش، سه روز تنها به دعا و ستایش خدا مشغول بود و توان گفتار دیگری نداشت. (صفحه ۵۲)

۱۸۸. آیه

اشاره

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا اى يحيى! كتاب (خدا) را با قوت بگیر و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم. (۱۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظور از «کتاب» در اینجا «تورات» است، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرده‌اند. (۱) منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آن است که با قاطعیت هر چه تمام‌تر و تصمیم راسخ و اراده‌ای آهنین کتاب آسمانی تورات و محتوای آن را اجرا کند و به تمام آن عمل نماید و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، بهره گیرد. اصولاً هیچ «کتاب» و «مکتبی» را بدون قوت و قدرت و قاطعیت پیروانش نمی‌توان اجرا کرد، این درسی است برای همه مؤمنان و همه رهروان راه «الله». بعد از این دستور، به مواهب ده‌گانه‌ای که خدا به يحيى داده بود و یا او به توفیق الهی کسب کرد، اشاره می‌کند.

کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر

کلمه «قوت» در جمله «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» همان‌گونه که اشاره کردیم معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قدرت‌های مادی و

معنوی، روحی و جسمی در آن جمع است و این خود بیانگر این حقیقت است که نگهداری آیین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه، امکان‌پذیر نیست، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد. گرچه مخاطب در اینجا «یحیی» است، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می‌شود: در آیه ۱۴۵ اعراف، موسی مأموریت پیدا می‌کند که تورات را با قوت بگیرد: «فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ». و در آیه ۶۳ و ۹۳ بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می‌شود: «خُذُوا مَا *** ** ۱- به تفسیر «آلوسی» و تفسیر «قرطبی» ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود. (صفحه ۵۳) آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» که نشان می‌دهد این یک حکم عام برای همگان است، نه شخص یا اشخاص معینی. اتفاقاً همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه ۶۰ سوره انفال آمده است: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَّتْ طَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ: آن چه از قدرت و قوت در توان شما است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید». به هر حال این آیه پاسخی است به همه آنها که گمان می‌کنند از موضع ضعف می‌توان کاری انجام داد و یا می‌خواهند با سازش کاری در همه شرایط مشکلات را حل کنند.

نبوت در خردسالی

درست است که دوران شکوفایی عقل انسان معمولاً حد و مرز خاصی دارد، ولی می‌دانیم همیشه در انسان‌ها افراد استثنایی وجود داشته‌اند، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگان به خاطر مصالحی فشرده‌تر کند و در سال‌های کمتری خلاصه نماید، همان گونه که برای سخن گفتن معمولاً گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است، در حالی که می‌دانیم حضرت مسیح در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود، آن هم سخنی بسیار پرمحتوا که طبق روال عادی در شأن انسان‌های بزرگسال بود، چنان که در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد. از اینجا روشن می‌شود اشکالی که پاره‌ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده‌اند که چرا بعضی از آنها در سنین کم به مقام امامت رسیدند، نادرست است. در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمد بن علی النقی به نام علی بن اسباط می‌خوانیم که می‌گوید: به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می‌گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم، آن حضرت نشست (گویی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرد و گفت: «ای علی بن اسباط خداوند کاری را که در مسأله امامت کرده، همانند کاری است که در نبوت کرده است، گاه می‌فرماید: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا: ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم» و گاه درباره انسان‌ها می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ (صفحه ۵۴) أَرْبَعِينَ سِنِيَهُ: ... هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید» ... بنابراین همان گونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد.» (۱) ضمناً این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده‌گیری‌هایی که می‌گویند علی نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، چرا که در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

سیمای پرشکوه «یحیی» در آینه وحی

پس از ترسیم چگونگی ارزانی شدن «یحیی» به پدر و مادرش در آیات پیش، اینک قرآن از فرمان خدا به او خبر می‌دهد و در این مورد می‌فرماید: یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ خدا به او پیام داد که: هان ای «یحیی»! این کتاب را با اقتداری تمام بگیر و به رساندن پیام خدا پرداز. به باور مفسران در آغاز آیه خلاصه‌گویی شگفتی صورت گرفته است؛ چرا که منظور این است که: ما سرانجام

«یحیی» را به «زکریا» ارزانی داشتیم و به او خرد و اندیشه‌ای بزرگ بخشیدیم، آنگاه به او فرمان دادیم که «تورات» را با نیرویی که به او داده‌ایم بگیرد. به باور پاره‌ای منظور این است که: «تورات» را با آهنگ عمل به دستوراتش بگیر. وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا. «ابن عباس» می‌گوید: «یحیی» در سه سالگی به مقام والای رسالت مفتخر گردید. «عیناشی» از «علی بن سابط» آورده است که می‌گفت: در راه «مصر» به «مدینه» بودم که به حضور حضرت جواد علیه‌السلام شرفیاب شدم که آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها پنج ساله بود و من به دقت به جمال دل‌آرا و رفتار و ویژگی‌های او پرداختم تا هنگامی ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۵. (صفحه ۵۵) که به مصر رسیدم جمال و کمال او را برای دوستان و دوستان او. آن حضرت نگاهی به من نمود و فرمود: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَخَذَ فِي الْأَمَامَةِ كَمَا أَخَذَ فِي النَّبُوَّةِ، قَالَ: وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا. (۱) «علی بن سابط»! خدا امامت راستین را به سان نبوت و رسالت قرار داد و فرمود: هنگامی که یوسف به سن رشد رسید و نیرو گرفت، به او دانش و فرزاندگی ارزانی داشتیم. و نیز می‌فرماید: وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۲) و ما به «یحیی» در دوران کودکی‌اش فرزاندگی و حکمت ارزانی داشتیم. با این بیان فرزاندگی و حکمت را که مقام والای رسالت و امامت است گاه به مرد چهل ساله ارزانی می‌دارد و گاه به کودک خردسال؛ چرا که هر دو از شایستگی‌های لازم برخوردار گشته‌اند. (۳) «مجاهد» می‌گوید: منظور از واژه «حُكْم»، نیروی دریافت کتاب است تا از آن سود بزرگ برد. و «مُعَمَّر» می‌گوید: کودکان به «یحیی» گفتند: إِذْهَبْ بِنَا نَلْعَبْ؛ بیا تا بازی کنیم! او پاسخ داد: ما برای بازی آفریده نشده‌ایم. از این رو خدا در مورد او فرمود: ما به «یحیی» در دوران کودکی‌اش فرزاندگی و حکمت ارزانی داشتیم. مَا لِلْعَبِّ خُلُقْنَا، فَانزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا. ***** ۱. سوره یوسف، آیه ۲۲. ۲. سوره مریم، آیه ۱۲. ۳. إرشاد مفید، ج ۲، ص ۲۹۳؛ بصائر الدرجات، ۲۵۸. (صفحه ۵۶)

۱۸۹. آیه

اشاره

وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً وَ كَانَ تَقِيًّا وَ به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزکار بود. (۱۳) / مریم

شرح آیه از تفسیر نمونه

«حنان» در اصل به معنی رحمت و شفقت و محبت و ابراز علاقه و تمایل است. «زکات» معنی وسیعی دارد و همه پاکیزگی‌ها را در بر خواهد گرفت.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«حنان»: مهر و رحمت. در آیه مورد بحث می‌افزاید: وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا به باور «ابن عباس»، «قتاده» و «حسن» منظور این است که: و ما مهر و رحمت خویش را بر او فرو فرستادیم. «جُبائی» می‌گوید: منظور این است که به او قلب پرمهر نسبت به مردم ارزانی داشتیم تا آنان را با مهربانی به فرمانبرداری خدا فراخواند. و «عکرمه» بر آن است که، ما عشق و محبت به خدا را به او ارزانی داشتیم؛ چرا که اصل این واژه به مفهوم مهر و رقت قلب است، درست همان گونه که «حَنِينُ النَّاقَةِ» به مفهوم شور و شوق ماده شتر به بچه خویش است. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور این است که خدا او را مورد رحمت و بخشایش قرار داد به گونه‌ای که

هر گاه ندا می‌داد که پروردگارا ... یا رَبِّ! پاسخ او می‌آمد که: لَبَّيْكَ! وَ زَكَاهُ بِهِ باور «قَتاده»، «ضَحَاك» و «ابن جَرِيح»، منظور این است که: ما به او توان انجام کارهای شایسته و پاک و پاکیزه ارزانی داشتیم. اما به باور «حَسَن»، هر کسی راه و رسم و دین و آیین او را برگزید، او را پاک و پاکیزه می‌سازیم. (صفحه ۵۷) «ابن عباس» می‌گوید: منظور فرمانبرداری خدا و اخلاص به بارگاه اوست. و «کَلْبِي» بر آن است که، خدا او را به پدر و مادرش بخشید و صدقه داد. و «جُبَّانِي» می‌گوید: و به وسیله یکتاپرستی و ستایش خدا، درون پاک و شایسته کرداری و خوبی او را آشکار ساختیم. وَ كَانَتْ تَقِيًّا. و او در پیشگاه خدا پر اخلاص و فرمانبردار و پروا پیشه بود و هرگز فکر گناه نیز نکرد.

خدا ارزانی داشت یا او به دست آورد؟

در آیه شریفه آمده است که: ما او را پاک و پاکیزه ساختیم و این ویژگی را به او ارزانی داشتیم؛ در حالی که به باور پاره‌ای دیگر «یحیی» در پرتو جهاد با نفس و خودسازی و عبادت خدا، به این مرحله از پروا و پاکی اوج گرفت؛ اینک کدام یک درست است، این یا آن؟ * پاسخ منظور آیه شریفه این است که او در پرتو لطف خدا به پاکی نایل آمد، به ویژه که او کودکی خردسال بود که به این مقام والا اوج گرفت. افزون بر آن، او همواره از هدایت الهی بهره‌ور بود. (صفحه ۵۸)

۱۹۰. آیه

اشاره

وَبَرَّآ بَوْلِدِيهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود. (۱۴ / مریم) وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا و سلام بر او آن روز که تولد یافت و آن روز که می‌میرد و آن روز که زنده و برانگیخته می‌شود. (۱۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شهادت حضرت یحیی

نه تنها تولد یحیی شگفت‌انگیز بود، مرگ او هم از پاره‌ای جهات عجیب بود، غالب مورخان مسلمان و همچنین منابع معروف مسیحی جریان این شهادت را چنین نقل کرده‌اند (هر چند اندک تفاوتی در خصوصیات آن در میان آنها دیده می‌شود). یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت‌های زمان خود با یکی از محارم خویش شد، به این ترتیب که «هرودیس» پادشاه هوسباز فلسطین، عاشق «هیروودیا» دختر برادر خود شد و زیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داده، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت. این خبر به پیامبر بزرگ خدا علیه‌السلام یحیی رسید، او صریحا اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورهای تورات می‌باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد. سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر «هیروودیا» رسید، او که یحیی را بزرگ‌ترین مانع راه خویش می‌دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوس‌های خویش بردارد. ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آن چنان در وی نفوذ کرد که روزی «هیروودیس» به او گفت: «هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلما انجام خواهد یافت.» «هیروودیا» گفت: من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی‌خواهم، زیرا او نام من و تو را بر سرزبان‌ها انداخته و همه مردم به عیب‌جویی ما

نشسته‌اند، اگر می‌خواهی دل من آرام شود و خاطر من شاد گردد، باید این عمل را انجام دهی. «هیرو دیس» که دیوانه‌وار به آن زن عشق می‌ورزید، بی (صفحه ۵۹) توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند، اما عواقب دردناک این عمل، سرانجام دامان او را گرفت. در احادیث اسلامی می‌خوانیم که سالار شهیدان امام حسین می‌فرمود: «از پستی‌های دنیا این که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره‌ای از زنان بنی اسرائیل بردند». یعنی شرایط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است، چرا که یکی از هدف‌های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در ادامه سخن در وصف آن حضرت می‌فرماید: وَبِزَاءِ بَوَالِدَيْهِ وَ او را نسبت به پدر و مادرش شایسته کردار و پرمهر قرار دادیم، چرا که همواره می‌کوشید تا دستور آنان را فرمانبرداری کند و می‌کوشید تا خشنودی آنان را فراهم آورد. وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا وَ او هرگز زورگو نبود و نسبت به مردم تکبر و گردنکشی نمی‌کرد. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور این است که، اذیت و آزار او به کسی نمی‌رسید. عَصِيًّا. و گناهکار و نافرمان بارگاه خدا نیز نبود. و در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ درودی گرم و شایسته بر او باد روزی که زاده شد. وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ روزی که جهان را بدرود می‌گوید: وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا. و روز رستاخیز که زنده و برانگیخته می‌گردد. «کلمبی» در این مورد می‌گوید: منظور این است که او در این سه روز سرنوشت‌ساز در امان خواهد بود. و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که او در دنیا از وسوسه و گمراهی شیطان و در روز مرگ از بلاهای دنیا و عذاب قبر و در روز رستاخیز از همراهی و عذاب دوزخ آسوده خواهد بود. (صفحه ۶۰) گفتنی است که واژه «حیاً»، تأکیدی برای واژه «يُبْعَثُ» می‌باشد. و پاره‌ای بر آنند که حضرت «یحیی» با شهیدان راه خدا برانگیخته می‌گردد؛ چرا که قرآن آنان را زندگان و وصف می‌کند. در روایت است که: أَوْحَشُ مَا يَكُونُ الْإِنْسَانُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: يَوْمَ وُلِدَ فَيَرَى نَفْسَهُ خَارِجًا مِمَّا كَانَ فِيهِ، وَ يَوْمَ يَمُوتُ فَيَرَى قَوْمًا لَمْ يَكُنْ عَائِنَهُمْ وَ أَحْكَامًا لَيْسَتْ لَهُ بِهَا عَهْدٌ. وَ يَوْمَ يُبْعَثُ فَيَرَى نَفْسَهُ فِي مَحْشَرٍ عَظِيمٍ فَخَصَّ اللَّهُ يَحْيَى بِالْكَرَامَةِ وَ السَّلَامِ (... ۱) ترسناک‌ترین حالات انسان در سه حالت خواهد بود: ۱ روزی که از مادر متولد می‌شود و به جهان گسترده و تازه وارد می‌گردد. ۲ و روزی که جهان را بدرود می‌گوید و خود را در میان کسانی که آنان را ندیده است و مقرراتی که به یاد ندارد، می‌نگرد. ۳ و روزی که برانگیخته می‌شود و خود را در محشری عظیم و شرایطی وصف‌ناپذیر و سرنوشت‌ساز می‌نگرد؛ و خدا پیامبرش «یحیی» را مورد لطف قرار داده و به او در این حالات سه گانه امتیث بخشیده است. و پاره‌ای نیز آورده‌اند که: سلام نخست، تبریک روز ولادت اوست و سلام دوم و سوم نویدگر پاداش و ثواب پرشکوه برای او در سرای آخرت.

پرتوی از آیات

۱ پرتوی از سیمای «یحیی» در آینه قرآن

(۲) در آیاتی که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، قرآن شریف، پس از ترسیم نوید و بشارت ارزانی شدن «یحیی» به «زکریا» ویژگی‌های شخصیت والای او را به تابلو می‌برد و او را این گونه معرفی می‌کند: ۱ او کسی است که ولادتش به پدرش نوید داده شد و وجود گرانبمایه‌اش به ***** ۱. خِصَالٌ صَدُوقٌ، ص ۱۲۱. ۲. مترجم. (صفحه ۶۱) عنوان هدیه‌ای آسمانی به پدر و مادرش ارزانی گردید. (۱) ۲ نام بلند و با عظمت‌اش نیز از آسمان آمد. (۲) ۳ نامش بی‌سابقه بود و پیش از او کسی به این نام نامیده نشده بود. (۳) ۴ به او در کودکی نعمت گران‌خرد و اندیشه و هوش و درایت و فرزاندگی و حکمت ارزانی گردید. (۴) ۵ به او نعمت بزرگ مهر به انسان‌ها و بشر دوستی و مردم‌خواهی بخشیده شد. (۵) ۶ به او پاکی روح و جان و عملکرد عنایت گردید. (۶) ۷ به او

نعمت گران پروای از خدا داده شد. (۷) ۸ او نسبت به پدر و مادر خوشرفتار و شایسته کردار و پرمهر آفریده شد. (۸) ۹ او هرگز زورمدار و زورگو نبود. (۹) ۱۰ و هرگز عصیانگری و نافرمانی خدا در وجودش راه نداشت. (۱۰) ۱۱ ۱۳ و او از نعمت امتیّت و سلامت در سه روز سرنوشت‌ساز زندگی‌اش که روز ولادت، مرگ و رستاخیز باشد بهره‌ور است. این پرتوی از سیمای پرفروغ «یحیی» در آئینه وحی؛ آیا چهره‌ای زیباتر از این ممکن است؟!

۲ سه روز سرنوشت‌ساز در زندگی انسان

از آیات و روایات این نکته ظریف دریافت می‌گردد که بر سر راه انسان، سه روز سرنوشت‌ساز خواهد بود که در هر کدام بخش بزرگی از سعادت و نیکبختی یا نگونساری و گرفتاری او رقم می‌خورد: روز ولادت، روز مرگ و روز رستاخیز. و **** ۱. سوره مریم، آیه ۷. ۲. سوره مریم، آیه ۷. ۳. سوره مریم، آیه ۷. ۴. سوره مریم، آیه ۱۲. ۵. سوره مریم، آیه ۱۳. ۶. سوره مریم، آیه ۱۳. ۷. سوره مریم، آیه ۱۳. ۸. سوره مریم، آیه ۱۴. ۹. سوره مریم، آیه ۱۴. ۱۰. سوره مریم، آیه ۱۴. (صفحه ۶۲) نیکبخت و رستگار راستین آن کسی است که در این سه روز مورد لطف خدا قرار گیرد و بر او درود فرستاده شود. در این مورد از هشتمین امام نور آورده‌اند که فرمود: **إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَقُومُ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ: يَوْمَ يَلِدُ وَيَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرَى الدُّنْيَا، وَ يَوْمَ يَمُوتُ فَيَرَى الآخِرَةَ وَ أَهْلِهَا، وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا فَيَرَى أَحْكَامًا لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا (۱ ...)** هراس انگیزترین دوران زندگی انسان سه مرحله است: ۱ روز ولادتش که چشم به جهان نو می‌گشاید. ۲ روز مرگش که جهان برزخ و مردم آن را می‌نگرد. ۳ و روز رستاخیز که با مقرراتی روبه‌رو می‌گردد که در این جهان ندیده است؛ و خدا در همه این سه مرحله سرنوشت‌ساز به «یحیی» امتیّت و آرامش خاطر بخشیده است. **** ۱. تفسیر بُرهان، ج ۳، ص ۷. (صفحه ۶۳)

۱۹۱. آیه (سر آغاز تولد عیسی مسیح)

اشاره

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا فِي هَذَا الْقُرْآنِ (آسمانی قرآن) از مریم یاد آر، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت. (۱۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «انْتَبَذَتْ» از ماده «نَبَذَ» به گفته «راغب» به معنی دورانداختن اشیاء غیر قابل ملاحظه است و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه و گمنام خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند، از جمع، کناره‌گیری کرد و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود. او در حقیقت می‌خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند، به همین جهت طرف شرق بیت‌المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرام‌تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک‌تر و مناسب‌تر بود برگزید.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«تَبَدَّتْ»: افکند و «اِنْتَبَذَتْ»، از باب افتعال به مفهوم افکندن آمده است. «مَكَانًا شَرْقِيًّا»: از طرف شرق.

سیمای «مریم» در آینه قرآن

پس از ترسیم سرگذشت درس آموز «زکریا» و «یحیی» اینک به داستان «مریم» و «مسیح» می‌پردازد و در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ هَانِ اِي پيامبر! در قرآن سرگذشت شگفت‌انگيز «مریم» و ولادت فرزندش «مسیح» را ترسیم کن و از درست اندیشی و شایسته کرداری آنان سخن بگو، تا هم مردم بدین وسیله به خود آیند و ضمن شناخت آنان از راه و رسم انسان‌سازشان درس بگیرند و هم سند صداقت دعوت و درستی رسالت و معجزه‌ای از سوی تو باشد و دریابند که تو داستان آنان را از راه وحی و پیام خدا باز می‌گویی. (صفحه ۶۴) إِذِ اِنْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا. در این کتاب از مریم یاد کن که از خانواده‌اش کناره گرفت و به طرف خاور زمین رفت. «ابن عباس» می‌گوید: مسیحیان بدان جهت قبله خویشان را به سمت شرق گرفته‌اند که «مریم» به آن سو رفت. و «جُبائی» بر آن است که «مریم» برای عبادت و نیایش در سمت مشرق بیت‌المقدس مکانی را دور از چشم مردم برگزید. به باور پاره‌ای، به آن سو رفت تا مردم او را نبینند. و به باور «عطاء» او در یک روز بسیار سرد، جای خلوت و آرامی می‌جست که سر خود را برهنه سازد و پوشش وانهد تا از گرما و حرارت خورشید بهره‌ور گردد، که به سمت شرق رفت.

گرامیداشت مریم (۱)

در این آیات، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمان می‌یابد که از «مریم» به عنوان یک شخصیت گران‌قدر و پر معنویت تجلیل به عمل آورد و نام بلند و با عظمت او را در چشم‌انداز عصرها و نسل‌ها قرار دهد و ضمن گرامیداشت دامان پاک، او را از دروغ‌ها و بافته‌های ظالمانه و پندارهای غرض‌آلود و ناروا پاک و پاکیزه اعلان کند و او را مام عفاف و قداست و دخت فضیلت معرفی نماید. در این آیات، مریم، قهرمان این ویژگی‌ها اعلان می‌شود: سمبل پیوند با آفریدگار هستی: در این مورد می‌فرماید: وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اِنْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا. (۲) هانِ اِي پيامبر! در این کتاب جاودانه از مریم یاد کن آنگاه که از خانواده‌اش جدا شد و به سوی مکانی آرام در شرق بیت‌المقدس و در گوشه‌ای از معبد برای عبادت خدا و نیایش با او کناره گرفت. **** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۱۶. (صفحه ۶۵)

۱۹۲. آیه

اشاره

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا وَحِجَابِي مِيانِ خُودِ وَ اَنِّهَا اَفْكَنْد (تا خلوت‌نگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد) در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص بر مریم ظاهر شد. (۱۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این جمله، تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال

حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد، یا برای این بوده است که می‌خواست شستشو و غسل کند؟ آیه از این نظر ساکت است. به هر حال «در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد».

«تَمَثَّلُ» چیست؟

«تَمَثَّلُ» در اصل از ماده «مَثَل» به معنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است و «مُمَثَّل» به چیزی می‌گویند که به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین «تَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» مفهومش این است که آن فرشته الهی به صورت انسانی درآمد. بدون شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل، صورتاً و سیرتاً تبدیل به یک انسان شد، چرا که چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست، بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد، هر چند سیرت او همان فرشته بود، ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت، چنین تصور می‌کرد که در برابر او انسانی است سیره و صورتاً. (صفحه ۶۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آیه مورد بحث می‌افزاید: فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا و برای اینکه کسی او را نبیند و به سوی او نظاره نشود، پرده‌ای میان خود و دیگران افکند و خود را از آنان پنهان ساخت. فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا و درست در آنجا بود که ما روح خود را به سوی او گسیل داشتیم. فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا. و او در سیمای انسانی کامل در برابر او نمایان گردید. به باور «ابن عباس»، «فتاده» و «حسن» منظور این است که: و ما فرشته وحی را به سوی او گسیل داشتیم و او در چهره انسانی کامل در برابر او پدیدار شد. و بدان دلیل در آیه شریفه از جبرئیل به «روح» تعبیر شده است که او موجودی روحانی است و دلیل نسبت دادن این روح به ذات پاک خدا نیز شرافت بخشیدن به فرشته وحی است. اما به باور «ابو مُسْلِم» منظور این است که، برای آن روح مقدسی که «مسیح» از آن آفریده شده است، کالبد و چهره انسانی رقم خورد و او پدیدار گردید. گفتنی است که دیدگاه نخست مورد نظر همه مفسران است. «عِکْرَمَه» در مورد «مریم» آورده است که: هنگامی که آن بانوی پارسا و پاکدامن عادت زنانه داشت، از عبادتگاه بیرون می‌رفت و نزد خاله‌اش، همسر «زکریا» می‌گذرانید و زمانی که پاک می‌شد به عبادتگاه باز می‌گشت. و هنگامی که در خانه خاله‌اش بود، در سمت تابش خورشید، با افکندن پرده‌ای میان خود و دیگران شرایط آرامی را برای نیایش با خدا و استراحت و نظافت، فراهم آورد؛ و درست در آنجا بود که فرشته امین در سیمای جوانی پرشکوه نزد او آمد که وی از پدیدار شدن وی ناراحت شد و به خدا پناه برد. (صفحه ۶۷)

۱۹۳. آیه

اشاره

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا او (سخت ترسید و) گفت: من به خدای رحمن از تو پناه می‌برم، اگر پرهیزکار هستی. (۱۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می‌دهد، مریمی که همواره پاکدامن زیسته، در دامان پاکان پرورش یافته و در

میان جمعیت مردم ضرب‌المثل عفت و تقوا است، از دیدن چنین منظره‌ای که مرد بیگانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می‌دهد؟ لذا بلافاصله صدا زد: «من به خدای رحمان از تو پناه می‌برم، اگر پرهیزکار هستی».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

من به خدا پناه می‌برم

او پس از پدیدار شدن جبرئیل در سیمای جوانی پرشکوه، هراسان و ناراحت رو به بارگاه خدا آورد که: من از تو به خدای پرمهر پناه می‌برم، اگر انسان پروا پیشه‌ای؛ پس از این جا دور شو که نیایشگاه من است. «مریم» بیرون رفتن جبرئیل از عبادتگاه خویش را در گرو پروای از خدا ترسیم می‌کند، چرا که انسان پروا پیشه است که از پناه بردن دیگران به خدا از دست او، می‌ترسد و دست به گناه و بدی نمی‌زند. سخن «مریم» در حقیقت این گونه است که: اگر انسان با ایمانی هستی برو! پاره‌ای نیز بر آنند که منظور آیه شریفه این است که تو پروا پیشه نیستی و از خدا حساب نمی‌بری، چرا که اگر چنین بودی به اینجا نمی‌آمدی و به من نظاره نمی‌کردی.

پروا پیشگی مریم (۱)

در این مورد می‌فرماید: قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا. (۲) مریم با دیدن فرشته امین به او گفت: من از تو اگر به راستی پروا پیشه باشی به خدای بخشاینده پناه می‌برم. **** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۱۸. (صفحه ۶۸)

۱۹۴. آیه

اشاره

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا گفت: من فرستاده پروردگار توأم (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم. (۱۹) / مریم

شرح آیه از تفسیر نمونه

مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس‌العمل آن مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپایید، ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و «گفت: من فرستاده پروردگار توأم». این جمله همچون آبی است که بر آتش بریزد، به قلب پاک مریم آرامش بخشید، ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، چرا که بلافاصله افزود: «من آمده‌ام تا پسر پاکیزه‌ای از نظر خُلق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

و فرشته بزرگ خدا برای برطرف ساختن نگرانی و دلهره «مریم» رو به او کرد که: من از انسان‌ها نیستم اما از خدا نیز حساب می‌برم؛ من فرشته و فرستاده پروردگار تو هستم و از سوی او آمده‌ام تا به خواست او، فرزندی پاک و شایسته کردار به تو ارزانی دارم. «ابن عباس» می‌گوید: آمده‌ام تا پیامبری به تو ببخشم. (صفحه ۶۹)

۱۹۵. آیه

اشاره

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا كَافَتْ: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام. (۲۰ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از شنیدن این سخن لرزه شدیدی وجود مریم را فراگرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و «گفت: چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم، در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده نبوده‌ام؟» او در این حال تنها به اسباب عادی می‌اندیشید و فکر می‌کرد برای این که زنی صاحب فرزند شود، دو راه بیشتر ندارد، یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف، من که خود را بهتر از هر کس می‌شناسم، نه تاکنون همسری انتخاب کرده‌ام و نه هرگز زن منحرفی بوده‌ام، تاکنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو صاحب فرزندی شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

چگونه ممکن است؟

این سخن بر نگرانی و هراس «مریم» افزود؛ به همین جهت با اندوه عمیق و تعجب بسیاری گفت: چگونه؟ قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ او گفت: چگونه برای من فرزندی تواند بود، در حالی که من همسری نداشته‌ام؟ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا. و در سراسر زندگی کوتاه خود نیز پاک و با عفاف زیسته و دختر ناشایسته‌ای نبوده‌ام؟ مگر نه این که مادر شدن، به طور طبیعی از راه آمیزش دو جنس مخالف ممکن است؟ یادآوری می‌گردد که زن آلوده دامن را بدان دلیل «بغی» گفته‌اند که در اندیشه گناه و زشتی است. به باور گروهی، از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که غیر پیامبران نیز (صفحه ۷۰) می‌توانند معجزه آورند، چرا که «مریم» با اینکه پیامبر خدا نبود، هم فرشته را دید و هم نوید آمدن «مسیح» را دریافت داشت و هم بدون همسر، باردار گردید؛ و اینها از معجزه‌های بزرگ است که از او پدیدار شد. امّا پاره‌ای معجزه را ویژه وحی و رسالت و پیامبران خدا می‌دانند و در این مورد دیدگاه‌های گوناگونی دارند و «بلخی» از آن جمله است که می‌گوید: اینها، معجزه‌های «مسیح» است و نه «مریم».

سمبل عفاف (۱)

او دخت عفاف و نجابت بود و پس از دریافت نوید فرشته امین به این ارزش اخلاقی و انسانی پای فشرد که: أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا. (۲) چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که نه هرگز بشری به من دست زده و نه هیچ گاه از زیور عفاف و پاکدامنی انحراف جسته‌ام؟ * * * * * ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۲۰. (صفحه ۷۱)

۱۹۶. آیه

اشاره

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا كَافَتْ: مطلب همین است پروردگارت فرموده،

این کار بر من سهل و آسان است، ما می‌خواهیم او را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم و رحمتی از سوی ما باشد و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد). (۲۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرونشست، او با صراحت به مریم «گفت: مطلب همین است پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است». تو که خوب از قدرت من آگاهی، تو که میوه‌های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده‌ای، تو که آوای فرشتگان را که شهادت به پاکت می‌دادند شنیده‌ای، تو که می‌دانی جدت آدم از خاک آفریده شد، این چه تعجب است که از این خبر داری؟

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«مریم» و امواج حیرت و اندوه

فرشته امین با دیدن شگفت‌زدگی و هراس و حیرت «مریم» از شنیدن آن نوید، به او خاطر نشان ساخت که خواست خدا و فرمان او همین است که به تو گفتم: قَالَ كَذَلِكَ آری فرمان او چنین است. قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ پروردگارت می‌فرماید این کار که از دوشیزه‌ای پاک و ازدواج ناکرده فرزندی به دنیا بیاوریم برای ما آسان است و چنین خواهد شد. وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ و هدف از این کار این است که این کار شگفت‌انگیز را گواهی بر رسالت آن کودک (صفحه ۷۲) و دلیلی روشن بر پاکی و پاکدامنی مام گرانمایه‌اش قرار دهیم. وَرَحْمَةً مِنَّا و رحمت و نعمتی گران از سوی ما برای مردم باشد تا بدین وسیله هدایت شوند. وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا. و آفرینش «مسیح» بدون داشتن پدر، کاری است تحقق‌یافتنی که خواست خدا در آن است.

تجلیگاه پرتوی از قدرت نمایی آفریدگار هستی (۱)

او به خاطر قداست و شکوه معنوی و عظمت روحی‌اش، به جایی پر می‌کشد که تجلیگاه پرتوی از قدرت نمایی خدا می‌گردد و نشانی از قدرت بی‌کران و رحمت همواره حق از تجلیگاه وجود او جلوه‌گر می‌گردد.... وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا (۲... ۲) ****۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۲۱. (صفحه ۷۳)

۱۹۷. آیه (مریم در کشاکش سخت‌ترین طوفان‌های زندگی)

اشاره

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا سرانجام (مریم) باردار شد و او را به نقطه دور دستی برد. (۲۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سرانجام مریم باردار شد» و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت. در این که چگونه این فرزند به وجود آمد آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است، چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است. به هر حال «این امر سبب شده او از بیت المقدس به مکان دور دستی برود». او در این حالت در میان یک بیم و

امید، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می‌برد، گاهی به این می‌اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد، گیرم چند روز یا چند ماهی از آنها که مرا می‌شناسند دور بمانم و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم، آخر چه خواهد شد؟ چه کسی از من قبول می‌کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود، مگر این که آلوده دامان باشد، من با این اتهام چه کنم؟ و راستی برای دختری که سال‌ها سنبل پاکی و عفت و تقوا و پرهیزکاری و نمونه‌ای در عبادت و بندگی خدا بوده، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می‌کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب و این سومین لرزه‌ای بود که بر پیکر او افتاد. اما از سوی دیگر، احساس می‌کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است، یک تحفه بزرگ آسمانی می‌باشد، خداوندی که مرا به چنین فرزندگی بشارت داده و با چنین کیفیت معجز آسایی او را آفریده، چگونه تنهیم خواهد گذاشت؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکنند؟ من که لطف او را همیشه آزموده‌ام و دست رحمتش را بر سر خود دیده‌ام. (صفحه ۷۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

پس از آن نوید بود که آن دوشیزه پاک و ازدواج ناکرده، به عالم مادری گام سپرد. در این مورد قرآن می‌فرماید: فَحَمَلَتْهُ و در همان حال «مریم» به آن کودکی که نویدش را دریافت داشته بود، باردار گردید. به باور برخی فرشته امین بر گریبان او دمید و درست در همان لحظه به «مسیح» باردار شد. و پاره‌ای نیز بر آنند که در آستین «مریم» دمید. از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرشته امین بر گریبان «مریم» دمید و در همان لحظه «مسیح» به خواست خدا در سازمان وجود او پدید آمد. و این نیز خود اعجاز دیگری است، چرا که جنین در رحم دیگر زنان، برای آفریده شدن و پرورش یافتن، به نه ماه فرصت نیاز دارد، اما در سازمان وجود «مریم» در یک لحظه و به مجرد دمیدن فرشته امین، «مسیح» آفریده شد؛ و «مریم» از آنجا در حالی بیرون آمد که شکمش برآمده و آثار بارداری به روشنی، خود را نشان می‌داد، به گونه‌ای که خاله‌اش از دیدن وی شگفت زده و در اندوه شد و خود «مریم» نیز که از خاله‌اش و «زکریا» احساس شرم می‌کرد، از نزد آنان رفت. فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَكَانًا قَصِيًّا و از نزد آنان به جایی دور دست و به نقطه‌ای دور افتاده رفت. برخی بر آنند که «مریم» از ترس تیرهای زهر آگین اتهام و احساس شرم، به جای دور دستی رفت.

مدت بارداری «مریم»

در مورد مدت بارداری او، دیدگاه‌ها متفاوت است و از یک ساعت تا هشت ماه گفته شده است، برای نمونه: ۱ به باور پاره‌ای مدّت بارداری «مریم» تنها ساعتی به طول انجامید. ۲ امّا به باور «ابن عباس» پس از دمیدن فرشته امین بر گریبان او، وی از خانه خاله‌اش بیرون آمد و به آن نقطه دور دست رفت؛ و پس از یک ساعت توقف در آنجا (صفحه ۷۵) بود که «مسیح» دیده به جهان گشود، چرا که در قرآن میان رفتن «مریم» به آنجا و ولادت کودک فاصله‌ای نیامده است و می‌فرماید: فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ ... فَأَجَاءَهَا ... و می‌دانیم که «فاء» برای ترتیب و تعقیب است. ۳ «مقاتل» می‌گوید: «مریم» در سن ده سالگی و در یک ساعت باردار گردید و ظرف یک ساعت دیگر اندام کودک کامل شد و ساعت سوم دیده به جهان گشود. ولادت آن پیامبر بزرگ خدا در ساعتی بود که خورشید با پرتو تابناکش چهره در افق فرو می‌برد. ۴ از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که مدّت بارداری «مریم» نه ساعت به طول انجامید. ۵ پاره‌ای مدّت بارداری آن حضرت را شش ماه گفته‌اند. ۶ و پاره‌ای نیز بر این باورند که هشت ماه بود. اگر

آخرین دیدگاه پذیرفته شود و بگوییم که «مسیح» هشت ماهه دیده به جهان گشود، خود معجزه دیگری است، چرا که کودکی که هشت ماهه به دنیا بیاید زنده نمی‌ماند و او به قدرت الهی زنده ماند. (صفحه ۷۶)

۱۹۸. آیه (ضرورت رعایت تغذیه مناسب برای زنان باردار)

اشاره

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا دَرَدَ وَضَعُ حَمَلٍ أَوْ رَا بِه كِنَارِ تَنَةِ دَرَجْتِ خَرْمَائِي كَشَانَد (آن قدر ناراحت شد که) گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می‌شدم. (۲۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هر چه بود دوران حمل پایان گرفت و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد، درد سخت زاییدن به او دست داد، آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند، بیابانی خالی از انسان‌ها و خشک و بی آب و بی پناه. گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می‌برند تا برای تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی‌خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زاییدن، راه بیابان را پیش گرفت. قرآن در این زمینه می‌گوید: «درد وضع حمل، او را به کنار درخت خرمایی کشاند». تعبیر به «جِذْعِ النَّخْلَةِ» با توجه به این که «جِذْعُ» به معنی تنه درخت است، نشان می‌دهد که تنها بدنه‌ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود. در این حالت، طوفانی از غم و اندوه، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت، احساس کرد لحظه‌ای را که از آن می‌ترسید فرا رسیده است، لحظه‌ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می‌شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی‌ایمان متوجه او خواهد شد. به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می‌کرد که بی اختیار «گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می‌شدم». بدیهی است تنها ترس تهمت‌های آینده نبود که قلب مریم را می‌فشرد، هر چند مشغله فکری مریم بیش از همه همین موضوع بود، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن، وسیله برای نگاه‌داری مولود جدید، این‌ها اموری بود که سخت او را تکان می‌داد. (صفحه ۷۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

ای کاش!

سرانجام مدت بارداری نیز پایان پذیرفت و کودک در آستانه ولادت قرار گرفت: فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ بِه بَاوَرِ گروهِی از جمله «ابن عباس» و «مُجَاهِد» و ... منظور این است که سرانجام درد سخت زایمان به سراغ «مریم» آمد و او را به سوی درخت خرمایی کشاند تا به آن پناه جوید و تکیه کند. «ابن عباس» می‌گوید: چشم «مریم» در آن شرایط دشوار به تپه‌ای افتاد و با سرعت به سوی آنجا گام سپرد. در آنجا تنه درخت خرمایی بود که شاخ و برگ نداشت و او به آن تکیه زد. قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكَشَانَد جَان نَالَه بِرَأوَرِدِ كَهْ اِی كَاش پِیش از اِین رویداد سخت و دشوار زندگی‌ام، مرده بودم. وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا. و به سان موجودی حقیر و ناچیز به دست فراموشی سپرده شده و از یادها رفته. (صفحه ۷۸)

۱۹۹. آیه

خرمایی را که به آن تکیه داده بودی و اینک به نخل بارور و پر میوه‌ای تبدیل شده است بنگر و آن را بجنبان تا رطب تازه و خرمای چیده شده بر تو فرو ریزد. ****۱. تفسیر ماوردی، ج ۳، ص ۳۶۴. (صفحه ۸۰) از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: لَمْ تَشْتَشِفْ النَّفْسَاءَ بِمِثْلِ الرُّطَبِ، إِنَّ اللَّهَ أَطْعَمَهُ مَرْيَمَ فِي نَفْسِهَا. (۱) زنانی که زایمان کرده‌اند به چیزی به سان رطب تازه بهبود نمی‌یابند و به میوه و غذایی به سان آن تغذیه نمی‌گردند، چرا که رطب برای زنان پس از زایمان از هر چیز دیگری بهتر است و خدا به «مریم» پس از به دنیا آوردن «مسیح» رطب خوراند. به باور پاره‌ای آن درخت خرما خشک و بی‌ثمر بود، چرا که اگر سرسبز و بارور بود نیازی به این دستور نبود و خود «مریم» آن را تکان می‌داد و از رطب تازه آن بهره‌ور می‌شد. افزون بر آن، زمستان بود و فصل میوه نبود و این خود یکی از معجزات است که آن چوب خشک و بی‌شاخ و برگ، آن هم در فصل زمستان، به ناگاه به درختی سرسبز و پر میوه تبدیل می‌گردد و رطب تازه می‌دهد. و در روایت است که این تنه خرما سر و شاخ نداشت و با تکیه زدن «مریم» به آن سرسبز و بارور گردید.

و این گونه مورد لطف خداست (۲)

و به خاطر همان پیوند خالصانه و عاشقانه‌اش با آفریدگار هستی این گونه مورد لطف ویژه او قرار می‌گیرد و در کشاکش سخت‌ترین مراحل زندگی یاری می‌شود: الف. با ندای جان‌بخش غیبی به او دل‌داری و آرامش خاطر داده می‌شود که: هان ای مریم نگران مباش و اندوه به دل راه مده. فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي (۳... ب). به طور معجزه‌آسایی از مناسب‌ترین و نیروبخش‌ترین غذاها به او ****۱. محاسن بَرَقِي، ص ۵۳۵. ۲. مترجم. ۳. سوره مریم، آیه ۲۴. (صفحه ۸۱) ارزانی می‌گردد و چشمه‌ای از آب گوارا در کنارش جوشیدن آغاز می‌کند: قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا وَ هَزِيءَ إِلَيْكِ (۱... ج). چشمان نگرانش به جمال مسیح نور باران می‌گردد که: فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِي عَيْنًا (۲... د) آنچه می‌خواهی بخور و بنوش و به این نوزاد ارجمند دیده روشن دار ... د. و تدبیری معجزه‌آسا برایش اندیشه شد تا در برابر بداندیشان و بهانه‌جویان و بی‌پروایان بگوید: من روزه هستم و با هیچ کس سخن نخواهم گفت، تا بدین وسیله از زبان آن نوزاد پرشکوه و شگفت‌انگیز بر پاکی و قداست و عفاف او گواهی داده شود. إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ (۳... ه). و از همه شگفت‌انگیزتر اینکه برای او مدافعی بی‌نظیر و بی‌همانند قرار داده می‌شود تا در گاهواره ندای عظمت خدا و یکتایی او را سر دهد و مریم را بانوی قداست و ایمان و سبیل عفاف و پروا و دخت شکوه معنویت معرفی نماید. قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ (۴... ۱. سوره مریم، آیه ۲۴. ۲. سوره مریم، آیه ۲۶. ۳. سوره مریم، آیه ۲۶. ۴. سوره مریم، آیه ۳۰. ۳۳. (صفحه ۸۲)

۲۰۰. آیه (پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم)

اشاره

فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينِ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (این غذای لذیذ) بخور و از (آن آب گوارا) بنوش و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار و هر گاه کسی از انسان‌ها را دیدی با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام و با احدی امروز سخن نمی‌گویم (این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد). (۲۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

بعضی می‌پرسند اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور این گونه معجزات برای مریم چگونه بود؟ بعضی از مفسران برای حل این مشکل آن را جزء معجزات عیسی گرفته‌اند که مقدماتاً تحقق یافت و از آن تعبیر به «اِزْهَاص» می‌کنند. (ازْهَاص به معنی معجزه مقدماتی است). ولی هیچ نیاز به این گونه پاسخ‌ها نیست، چرا که ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچ گونه مانعی ندارد این همان چیزی است که نامش را «کرامت» می‌گذاریم. معجزه آن است که توأم با «تَحَدُّی» (دعوت به مبارزه و توأم با دعوی نبوت و یا امامت) بوده باشد.

آنجا که «سکوت» رساترین «فریاد» است

ظاهر آیات فوق نشان می‌دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می‌کرد تا نوزادش عیسی، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند، که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود. اما از تعبیر آیه چنین برمی‌آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت کار شناخته شده‌ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند، ولی این نوع روزه در شرع اسلام، مشروع نیست. از امام علی بن الحسین در حدیثی چنین نقل شده: «صَوْمُ السُّكُوتِ حَرَامٌ: روزه سکوت حرام است» (۱) و این به خاطر تفاوت شرایط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است. * * * * * ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۳۹۰. (صفحه ۸۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

همان نداگر بزرگ و پرمهر افزود: فُكِّلِي پس از این رطب تازه و نیروبخش بخور. وَ اَشْرَبِي و از این آب زلال و گوارا بنوش. وَ قَرِّي عَيْنًا و دیده‌ات را بر این نوزاد پرشکوه، روشن دار و خوشدل باش. به باور پاره‌ای منظور این است که: با نگرش بر این نوزاد دیده‌ات را خنک گردان، چرا که اشک شادی سرد است و اشک اندوه و غم گرم می‌باشد. و به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که: با دیدن این نوزاد محبوب و مطلوب، دیدگانت آرامش می‌یابند. فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا و هرگاه کسی از آدمیان در مورد این نوزاد از تو پرس و جو کرد، بگو: من با خدای خویشتن عهد بسته‌ام که با کسی سخن نگویم و روزه سکوت بگیرم. «قتاده» می‌گوید: منظور این است که بگو: من روزه سکوت گرفته‌ام و باید از خوردن و آشامیدن و سخن گفتن خودداری ورزم. و بدین سان «مریم» فرمان می‌یابد که با کسی گفتگو نکند، تا خود نوزاد سخن گوید و دامان پاک مادر را از تیرهای زهرآگین تهمت پاک سازد. برخی آورده‌اند که در میان بنی‌اسرائیل گروهی بودند که روزه سکوت می‌گرفتند و مدت این روزه از بامداد تا شامگاه بود. فَلَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا. آری، من روزه سکوت دارم و امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت. به باور «سیدی»، «مریم» تا این اندازه اجازه گفتار داشت و فراتر از این، اجازه سخن نداشت. اما به باور «جُبَّائِي» منظور این است که خدا به او فرمان داده بود تا روزه سکوت بگیرد و اگر کسی از او پرسشی نمود، با اشاره‌ای روشن‌گر روشن سازد که روزه سکوت گرفته است، چرا که خدا به او دستور نمی‌دهد که به دروغ چنین ادعایی بکند. (صفحه ۸۴)

۲۰۱. آیه (عیسی مسیح در گاهواره سخن می‌گوید)

اشاره

فَأَتَتْ بِه قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (مریم) او را در آغوش گرفته، به سوی قومش آمد، گفتند: ای مریم، کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی. (۲۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فَرِيًّا» بنا به گفته راغب در کتاب مفردات به معنی بزرگ یا عجیب آمده است. «سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت، از بیابان به آبادی بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد» (فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ). هنگامی که آنها کودکی نوزاد را در آغوش دیدند، دهانشان از تعجب باز ماند، آنها که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند سخت نگران شدند، تا آنجا که بعضی به شک و تردید افتادند و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری، عجز بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند و گفتند: حیف از آن سابقه درخشان، با این آلودگی و صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بد نام شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

گاهواره‌ای که به دانشگاه جاودانه تبدیل شد!

قرآن در آیات ۲۷ تا ۳۵ به فراز دیگری از سرگذشت «مریم» و ولادت مسیح می‌پردازد و در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَآتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ أَنْگَاه «مریم» کودک نورسیده‌اش «عیسی» را در حالی که در پارچه‌ای زیبا قرار داده و در آغوش گرفته بود، نزد مردم خویش آورد. قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا. آنان با دیدن او و فرزند ارجمندش فریاد برآوردند که: هان ای مریم! راستی که به کاری عجیب و ناپسند دست یازیده‌ای. (صفحه ۸۵)

۲۰۲. آیه

اشاره

يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكِ بَعْیًّا ای خواهر هارون، نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره‌ای. (۲۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این که آنها به مریم گفتند: «ای خواهر هارون» موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است، اما آن چه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که هارون مرد پاک و صالحی بود، آن چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود، هر کس را می‌خواستند به پاکی معرفی کنند می‌گفتند: او برادر یا خواهر هارون است. مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

و در نکوهش او افزودند: يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكِ بَعْیًّا. هان ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بد و زشتکاری بود و نه مادرت در زندگی بدکاره بود.

هارون که بود؟

این «هارون» که در آیه شریفه برادر «مریم» خوانده شده که بود؟ و منظور از آیه چیست؟ در این مورد دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «ابن عباس»، «قتاده»، «کعب»، و... این «هارون» مردی شایسته کردار در بنی اسرائیل بود که هر کس شاهکاری انجام می‌داد به او نسبت داده می‌شد، چرا که در شایسته کرداری گویی به او اقتدا کرده بود. از پیامبر گرامی اسلام نیز همین دیدگاه روایت شده است. در مورد این مرد اصلاحگر و درستکار آورده‌اند که وقتی از دنیا رفت چهل هزار نفر پیکرش را بدرقه کردند. با این بیان در آیه شریفه منظور از خواهر «هارون» کسی است که از نظر شایستگی در راه و رسم «هارون» است. ۲ اما به باور «کلبی» او برادر پدری «مریم» و مرد نیکو روشی بود. **** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۳۳. (صفحه ۸۶)

۲۰۳. آیه**اشاره**

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (مریم) اشاره به او کرد، گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است، سخن بگوییم. (۲۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی کرد (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ). اما این کار بیشتر تعجب آنها را برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشمناک شدند، گفتند: مریم با چنین کاری که انجام داده‌ای قوم خود را مسخره نیز می‌کنی. درباره «مَهْد» (گاهواره) بحث کرده‌اند که عیسی هنوز به گاهواره نرسیده بود، بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت، در حالی که عیسی در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و بدل شد. اما باید توجه داشت که واژه «مَهْد» چنان که «راغب» در مفردات می‌گوید، به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می‌کنند، خواه گاهواره باشد یا دامن مادر و یا بستر و مَهْد و مِهَاد هر دو در لغت به معنی «الْمَكَانُ الْمَمَّهْدُ الْمَوْطَأُ: محل آماده شده و گسترده» (برای استراحت و خواب) آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«مَهْد»: جایگاهی است که برای استراحت کودک آماده می‌شود، خواه این جایگاه بستری خاص باشد و یا دامن مادر. در آیه مورد بحث واکنش «مریم» را در برابر آنان ترسیم می‌کند و می‌فرماید: فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ او که روزه سکوت گرفته بود، با اشاره به گاهواره و نوزاد ارجمندش روشنگری کرد که با خود او گفتگو کنید و جریان ولادت او را از خودش جویا شوید. (صفحه ۸۷) قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا. آنان از این اشاره «مریم» غرق در حیرت و خشم شدند و گفتند: چگونه با کودکی در گاهواره است گفتگو کنیم؟ به باور پاره‌ای منظور این است که، با کودکی که در دامن مادر خفته است و شیر می‌خورد چگونه سخن بگوییم و جریان ولادتش را بپرسیم؟ چرا که در آن نقطه دورافتاده گاهواره‌ای برای «مسیح» نبود و گاهواره‌اش دامن پرمهر مادرش بود و او همانجا را دانشگاه و خاستگاه مفاهیم بلند آسمانی ساخت. «شدی» می‌گوید: آنان از این اشاره «مریم» سخت بر آشفتنده: او ما را به باد تمسخر می‌گیرد و این کارش برای ما از آن کار شرم‌آورش که بدون ازدواج فرزند آورده است، دشوارتر است! (صفحه ۸۸)

۲۰۴. آیه

اشاره

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود) گفت: من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است. (۳۰ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به هر حال، جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و حتی شاید عصبانی شدند، آن چنان که طبق بعضی از روایات به یکدیگر گفتند: مسخره و استهزاء او، از انحرافش از جاده عفت، بر ما سخت‌تر و سنگین‌تر است. و این حالت چندان به طول نیانجامید، چرا که آن کودک نوزاد زبان به سخن گشود و «گفت: من بنده خدایم، او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است».

چگونه نوزاد سخن می‌گوید

طبق روال عادی، هیچ نوزادی در ساعات یا روزهای نخستین تولد سخن نمی‌گوید، سخن گفتن نیاز به نمو کافی مغز و سپس ورزیدگی عضلات زبان و حنجره و هماهنگی دستگاه‌های مختلف بدن با یکدیگر دارد و این امور عادتاً باید ماه‌ها بگذرد و تدریجاً در کودک فراهم گردد. ولی هیچ دلیل علمی هم بر محال بودن این امر نداریم تنها این که خارق عادت است و همه معجزات چنین هستند، یعنی همه خارق عادتند نه محال عقلی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنگاه هنگامی که مسیح لب به سخن گشود، شگفت‌زده فریاد برآوردند که: راستی این رویداد عجیب و باورنکردنی است. و این شگفت‌زدگی آنان هنگامی به اوج خود رسید که آن نوزاد ارجمند گاهواره‌اش را به دانشگاهی جاودانه تبدیل ساخت و ضمن وصف مهر و عنایت خدا بر او و مام ارجمندش و زدودن گرد و غبار طوفان بدبینی‌ها و بداندیشی‌ها، فرمود: (صفحه ۸۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ هَانِ أَيْ مَرْدَم! مِنْ بِيْشِ اَزْ هَرْ چِيزْ بِنْدَه خِدا هِسْتَم. آتَانِيَ الْكِتَابِ اَوْ بَهْ مِنْ كِتَابِ اِرْزَانِي دَاشْتَه، وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا. و مرا به رسالت و پیام‌رسانی برگزیده است. و بدین سان او در آغازین ساعت‌های زندگی، با اعتراف به بندگی خدا، راه را بر گزافه‌گویان و کسانی که خرافه‌خدايگانی او را ساختند و پرداختند، بست. تو گویی خدا «مسیح» را در گاهواره‌اش به سخن درآورد تا راه را بر غلو و گرافه‌گویی مسدود سازد، چرا که می‌دانست که در مورد او بافته‌های بی‌اساس خواهند بافت و خرافه‌ها و گزافه‌ها خواهند پرداخت. «حسن» و «جُبَّائِي» می‌گویند: آفریدگار فرزانه هستی، خود او را در همان آغازین ساعت‌های زندگی شکوفا ساخت و به اوج کمال رساند و او را برای هدایت بشر برانگیخت؛ که این نیز معجزه دیگری در زندگی او و مادرش بود. «وَهَب» بر آن است که «عیسی» به هنگام سخن گفتن با آنان، چهل روز از عمر شریفش می‌گذشت، اما بیشتر مفسران، از آن جمله «ابن عباس» بر این باورند که او در همان نخستین روز ولادتش لب به سخن گشود و با مردم سخن گفت، چرا که از کتاب خدا چنین دریافت می‌گردد. و پاره‌ای در تفسیر آیه شریفه می‌گویند منظور او این است که: من بنده خدای یکتا هستم، و او به زودی کتاب آسمانی بر من فروخواهد فرستاد،

و مرا به رسالت و پیامبری مفتخر خواهد ساخت. یادآوری می‌گردد که این معجزه بزرگ به منظور نمایش پاکی و (صفحه ۹۰) قداست «مریم» انجام پذیرفت.

سیمای مسیح در آینه قرآن (۱)

در این آیات سیمای پرشکوه مسیح آن گونه که هست به تابلو می‌رود؛ و قرآن روشنگری می‌کند که آن حضرت نه آن است که بداندیشان، به او و مام گرانبهایش به ناروا می‌بافتند و نه آن است که دوستان افراطی اش در واکنش به دروغ‌پردازی‌های دشمن، او را به فرزندی خدا و یا به خدایگانی اوج می‌دادند و بر خلاف پیام و دعوت او از شاهراه توحیدگرایی و یکتاپرستی به شرک و بیداد سقوط می‌کردند. آری او خود را با این ویژگی‌ها و صفات برجسته معرفی کرد: ۱ بنده راستین خدا، ۲ دارنده کتاب آسمانی، ۳ پیام‌آور خدا، ۴ وجودی پر برکت و سودرسان و مفید برای مردم، ۵ نمازگزار و فراخوان به سوی پیوند با خدا، ۶ فراخوان به سوی زکات و پرداخت حقوق محرومان، ۷ نیکوکار در حق مادر و تواضع در برابر او، ۸ پیراسته از زورمداری و بی‌خردی و خودکامگی و خود بزرگ بینی با بزرگواری و حق‌شناسی، ۹ به دور از تیره‌بختی و شقاوت دنیا و آخرت و پیراسته از خصلت‌های تیره‌بختان و سعادت‌مند بودن، ۱۰ و دیگر برخوردار از امتیاز در سه مرحله سرنوشت‌ساز ولادت، مرگ و روز رستاخیز: قَالَ اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ ...

**** ۱. مترجم. (صفحه ۹۱)

۲۰۵. آیه

اشاره

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا اَيْنَ مَا كُنْتُ وَ اَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَ مرا وجودی پر برکت قرار داده در هر کجا باشم و مرا توصیه به نماز و زکات، مادام که زنده‌ام کرده است. (۳۱ / مریم) وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا وَ مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است. (۳۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَرِّ» به معنی شخص نیکوکار است، در حالی که «بَرِّ» به معنی صفت نیکوکاری است. «جَبَّار» به کسی می‌گویند که برای خود هر گونه حقوق بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست. و نیز «جَبَّار» به کسی می‌گویند که از روی خشم و غضب، افراد را می‌زند و نابود می‌کند و پیرو فرمان عقل نیست و یا می‌خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر، برطرف سازد که همه این‌ها صفات بارز طاغوتیان و مستکبران در هر زمان است. «شَقِيًّا» به کسی گفته می‌شود که اسباب گرفتاری و بلا و مجازات برای خود فراهم می‌سازد و بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی‌کند، تفسیر کرده‌اند و پیدا است که این دو معنی از هم جدا نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

و در ادامه گفتارش فرمود: وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا اَيْنَ مَا كُنْتُ وَ خدای پر مهر مرا در هر کجا که باشم بابرکت ساخته است. به باور «مُجَاهِد» منظور این است که: و خدا مرا آموزگار ارزش‌های والای انسانی گردانیده است. اما به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: خدا مرا آموزگاری سودرسان و پرفایده ساخته است، چرا که واژه «برکت» به مفهوم نعمت و خیر فراوان و «مبارک» به معنای

فزون بخش خوبی‌ها و نعمت‌هاست. و از دیدگاه «جَبَّائِي» منظور این است که: خدا مرا در راه توحید و ایمان، استوار و پایدار ساخته است، چرا که اصل برکت، به مفهوم نبوت و رسالت است. وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا. (صفحه ۹۲) و به من سفارش فرموده است که تا زنده هستم نماز را برپا داشته و زکات پردازم. «جَبَّار»: به مفهوم زورمداری است که هر گونه حقوق و امتیازی را برای خویش می‌خواهد، بدون آنکه حقوقی را برای دیگران به رسمیت بشناسد و خود را موظف به رعایت حقوق دیگران کند. و در ادامه دعوت توحیدی‌اش فرمود: وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي و مرا نسبت به مادرم موظف به قدردانی و سپاسگزاری و شایسته‌کرداری ساخته است و به لطف خدا در برابر او چنین خواهم بود و نسبت به همگان مهر و فروتنی را راه و رسم خویش قرار خواهم داد. وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا و هرگز راه زیانبار زورمداران تیره‌بخت را گام نخواهم سپرد، چرا که او مرا زورمدار و نگوئبخت نخواست است. (صفحه ۹۳)

آیه ۲۰۶

اشاره

وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و سلام (خدا) بر من، آن روز که متولد شدم و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده برانگیخته می‌شوم. (۳۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سه روز در زندگی انسان، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک است که سلامت در آنها جز به لطف خدا میسر نمی‌شود و لذا هم در مورد «یحیی» این جمله آمده و هم در مورد حضرت مسیح، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می‌گوید و در مورد دوم مسیح این تقاضا را دارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«جَبَّار»: به مفهوم زورمداری است که هر گونه حقوق و امتیازی را برای خویش می‌خواهد، بدون آنکه حقوقی را برای دیگران به رسمیت بشناسد و خود را موظف به رعایت حقوق دیگران کند. و در ادامه دعوت توحیدی‌اش فرمود: وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي و مرا نسبت به مادرم موظف به قدردانی و سپاسگزاری و شایسته‌کرداری ساخته است و به لطف خدا در برابر او چنین خواهم بود و نسبت به همگان مهر و فروتنی را راه و رسم خویش قرار خواهم داد. وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا. و هرگز راه زیانبار زورمداران تیره‌بخت را گام نخواهم سپرد، چرا که او مرا زورمدار و نگوئبخت نخواست است. (صفحه ۹۴)

آیه ۲۰۷

اشاره

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ این است عیسی بن مریم، گفتار حقی که در آن تردید می‌کنند. (۳۴ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از آن که قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح کرد، به نفی خرافات و

سخنان شرک آمیزی که درباره عیسی گفته‌اند، پرداخته است. مخصوصاً در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تأکید می‌کند تا مقدمه‌ای باشد برای نفی فرزندى خدا. اما این که قرآن می‌گوید: آنها در این زمینه در شک و تردید هستند، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است، از یک سو گروهی گمراه در پاکی مادر او شک و تردید کردند و از سوی دیگر گروهی در این که او یک انسان باشد، اظهار شک نمودند، حتی همین گروه نیز به شعبه‌های مختلف تقسیم شدند، بعضی او را صریحاً فرزند خدا دانستند (فرزند روحانی و جسمانی، حقیقی نه مجازی) و به دنبال آن مسأله تثلیث و خدایان سه‌گانه را به وجود آوردند. بعضی مسأله تثلیث را از نظر عقل نامفهوم خواندند و معتقد شدند که باید تعبداً آن را پذیرفت و بعضی برای توجیه منطقی آن به سخنان بی‌اساسی دست زدند، خلاصه همه آنها چون ندیدند حقیقت، یا چون نخواستند حقیقت، ره افسانه زدند. (۱) **** ۱- برای توضیح بیشتر در زمینه تثلیث نصاری و خرافاتی که در این زمینه به هم بافته‌اند به جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۲۲۴ ذیل آیه ۱۷۱ سوره نساء مراجعه فرمایید. (صفحه ۹۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اینک نفی خرافات و اوهام

در آیات پیشین، قرآن روشن‌ترین و شفاف‌ترین تصویر از ولادت مسیح را ارائه کرد و ضمن گواهی بر قداست و پاکی مام ارجمندش، او را بنده راستین خدا، پیامبر برگزیده او، دارنده کتاب آسمانی، حق‌شناس و سپاسگذار در برابر مادر، فروتن و پرمهر نسبت به مردم و به دور از خودکامگی و نشانه‌های تیره‌بختی معرفی کرد. اینک در این آیات به نفی خرافات و اوهام از چهره درخشان او پرداخته و می‌فرماید: ذَلِكْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اِنْ عِيسَى فَرْزَنْدِ مَرْيَمَ اِسْتِ و این هم داستان ولادت او. آری، عیسی همان است که خودش وصف کرد، نه آنچه گزافه‌گویان می‌بافند و او را خدا یا فرزند او جا می‌زنند. قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ. آنچه را مسیح در مورد مادر خویش و ولادت و شخصیت خودش گفت درست است، اما یهود و نصاری در مورد گفتار درست و بر حق او دستخوش تردید و تردیدافکنی شدند، در نتیجه یهود او را افسونگر و دروغ‌پرداز خواندند و گروهی از دوستانش او را به کرسی خدایی و فرزند خدا بودن نشانند. پاره‌ای از مفسران بر آنند که آیه شریفه به درگیری خود مسیحیان اشاره دارد که گروهی او را خدا عنوان ساختند اما گروهی دیگر پسر خدا معرفی نمودند. (صفحه ۹۶)

۲۰۸. آیه (مگر فرزند برای خدا ممکن است)

اشاره

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندى انتخاب کند، منزه است او، هرگاه چیزی را فرمان دهد، می‌گوید: موجود باش، آن هم موجود می‌شود. (۳۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دارا بودن فرزند، آن چنان که مسیحیان در مورد خدا می‌پندارند، با قداست مقام پروردگار سازگار نیست، از یک سو لازمه آن جسم بودن و از سوی دیگر محدودیت و از سوی سوم نیاز و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در سر حدّ یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

ما كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَّلَدٍ هَرَّكَزٍ بِرَى خدَا نَزِيدَ كَهَ فَرْزَنَدَى بِرَى خُودِ بَرَكِيرِدْ؛ وَ اَيْنِ دَرُوعٍ وَ خِرَافَهَ دَرِ خُورِ ذَاتِ پَاكٍ اَوِ نِيَسْتِ؛ چَرَا كَهَ فَرْزَنَدِ بَايَدِ اَزِ جَنَسِ پَدَرِ بَاشَدِ وَ مِي دَانِيَمِ كَهَ خَدَا، نَهَ نَظِيرِ وَ هَمْتَايِي دَارَدِ وَ نَهَ هَمَانَنَدِ وَ هَمپَايَه‌اِي. بِنَابَرَايِنِ، پَنَدَارِ فَرْزَنَدِ دَرِ مُورِدِ اَوِ پُوجِ وَ اَمكانِ ناپَذِيرِ اسْتِ. كَفتَنِي اسْتِ كَهَ «مَنْ» بِرَى نَفِي جَنَسِ آمَدَهَ وَ مَنظُورِ اَيْنِ اسْتِ كَهَ خَدَا هِيچِ كُونَهَ فَرْزَنَدِي نَگَرَفْتَهَ اسْتِ وَ نَسِبَتِ دَادَنِ فَرْزَنَدِ يَا فَرْزَنَدَانِ بَهَ ذَاتِ پَاكٍ اَوِ دَرُوعٍ وَ خِرَافَه‌اِي رَسُواسْتِ. وَ اَنگَاهِ دَرِ اَدامَه‌اِي، بَهَ تَنزِيهِ خَدَا پَرِداختَهَ وَ مِي فَرَمَايَدِ: شَيْبَحَانَةُ ذَاتِ پَاكٍ وَ پَرَشَكُوهِ اَوِ اَزِ اَيْنِ اَوِهامِ وَ خِرَافَاتِ وَ عِيَبِ وَ نَقصِ هَا پَاكٍ وَ مَنزَه‌اِي اسْتِ. وَ دَرِ آخِرِيَنِ فَرَازِ اِيَه‌اِي نِيَزِ دَرِ اِشارَه‌اِي بَهَ دَلِيلِ وِلادَتِ مَسِيحِ اَزِ دُوشِيزَه‌اِي پَاكٍ وَ اَزِ دُواجِ نَاكَرَدَه‌اِي مِي فَرَمَايَدِ: إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. اَوِ هَنگامِي كَهَ چِيزِي رَا ارادَه‌اِي نَمَايَدِ وَ بَخِواهدِ پَدِيدَه‌اِي وَ يَا اِنسانِي رَا بِيافَرِيَنَدِ، (صَفحَه ۹۷) كَافِي اسْتِ كَهَ تَنها بَه‌اِي مَفهُومِ مُورِدِ نَظَرِ فَرمانِ دَهَدِ كَهَ «باش!» وَ بِي دَرَنگِ پَدِيدارِ وَ مِوجودِ مِي كَرَدَدِ. بَه‌اِي بِيانِ دِيگَرِ اَيْنَكَه، هِيچِ چِيزِ وَ هِيچِ كَارِي دَرِ بَرابَرِ ارادَه‌اِي وَ قَدَرَتِ بِي كَرانِ خَدَا، نَاممَكِنِ نِيَسْتِ وَ اِنجَامِ هَرِ كَارِ وَ هَرِچِيزِي كَهَ بَخِواهدِ بِرَى اَوِ آسانِ اسْتِ وَ اَوِ ارادَه‌اِي فَرمودِ كَهَ مَسِيحِ رَا اَزِ مَادَرِي پَاكٍ وَ مَرِدِ نَدِيدَه‌اِي بِيافَرِيَنَدِ وَ اَوِ رَا دَرِ گَهاوَرَه‌اِي بَه‌اِي سَخَنِ دَرِآوَرِدِ وَ نَعْمَتِ گَرانِ رَسالَتِ وَ وِحيِ رَا بَه‌اِي اَرزانيِ دَارَدِ... مَگَرِ نَه‌اِي اَيْنَكَه‌اِي اَدَمِ رَا اَزِ مِشتِي خَاكِ وَ بَدونِ دَاشتنِ پَدَرِ وَ مَادَرِ وَ رِيشَه‌اِي وَ تَباريِ پَدِيدِ آوَرَدِ؟

گرامیداشت مقام والای مادر (۱)

وَ نِيَزِ دَرِ اَيْنِ آيَاتِ نِشانِ مِي دَهَدِ كَهَ دَرِ گَرامِيداشْتِ مَادَرِ نَبايَدِ تَنها بَه‌اِي اَيْنِ بَسَنَدَه‌اِي شُودِ كَهَ رُوزِي بَه‌اِي نَامِ مَادَرِ مَعرفِي شُودِ وَ يَا بَه‌اِي هَدِيه‌اِي دَرِ خُورِ تَقَدِيمِ كَرَدَدِ، بَلَكَه‌اِي بَايَدِ بَه‌اِي راسْتِي حَقِ شَناسِ زَحْماتِ وَ فِداكَارِي هَايِ مَادَرِ بُودِ وَ بَا هَمِه‌اِي جُودِ خَدَمَتگَرارِ اَوِ بُودِ وَ بَهْشْتِ خَدَا وَ خُوشنُودِي اَوِ رَا دَرِ خَدَمَتِ بَه‌اِي جَسْتَجوِ كَرَدِ؛ كَهَ دَرِ اَيْنجا تَنها بَه‌اِي چِنْدِ رُوايْتِ بَسَنَدَه‌اِي مِي شُودِ. ۱ شَشْمِيَنِ اِمَامِ نُورِ آوَرَدَه‌اِي اسْتِ كَه: مَرِدِي نَزْدِ پِيامبَرِ گَرامِي صَليِ اَللهِ عَلِيَه‌اِي وَ آلَه‌اِي آمَدِ وَ كَفت: يَا رَسُولَ اَللهِ مَنْ اَبْرُ؟ هانِ اِي پِيامبَرِ گَرامِي! مِرا رَاهنمائيِ كُنِ كَه‌اِي بَه‌اِي چِه‌اِي كَسِي نِيكِي كُنِمِ تا رَسْتگَارِ كَرَدِم؟ پِيامبَرِ گَرامِي صَليِ اَللهِ عَلِيَه‌اِي وَ آلَه‌اِي فَرمود: بَه‌اِي مَادَرْتِ! قَال: اُمُّكَ! پَرسِيَد: پَسِ اَزِ نِيكِي بَه‌اِي مَادَرِ بَه‌اِي چِه‌اِي كَسِي؟ قَال: تُمَّ مَنْ؟ پِيامبَرِ صَليِ اَللهِ عَلِيَه‌اِي وَ آلَه‌اِي فَرمود: بازِ هَمِ بَه‌اِي مَادَرْتِ. قَال: اُمُّكَ! اَنِ بَنَدَه‌اِي خَدَا بِرَى سُوْمِيَنِ بارِ پَرسِيَد: پَسِ اَزِ مَادَرِ بَه‌اِي چِه‌اِي كَسِي؟ قَال: تُمَّ مَنْ؟ پِيامبَرِ گَرامِي صَليِ اَللهِ عَلِيَه‌aِي وَ آلَه‌اِي فَرمود: بازِ هَمِ بَه‌اِي مَادَرْتِ. قَال: اُمُّكَ! وَ هَنگامِي كَه‌اِي بِرَى چِهارمِيَنِ بارِ پَرسِيَدِ دِيگَرِ بَه‌اِي چِه‌اِي كَسِي؟ تُمَّ مَنْ يَا رَسُولَ اَللهِ؟ *** ** ۱. مِترجِم. (صَفحَه ۹۸) اَنگَاهِ بُودِ كَه‌اِي پِيامبَرِ صَليِ اَللهِ عَلِيَه‌aِي وَ آلَه‌اِي فَرمود: بَه‌اِي پَدَرْتِ. قَال: اَبَاكَ. (۱) ۲ وَ نِيَزِ اَزِ اَنِ حَضَرْتِ آوَرَدَه‌اِنَدِ كَه‌اِي جِوانِي بِرَى حَرَكْتِ بَه‌اِي سُوِيِ مِيْدانِ نَبَرْدِ وَ بِرَى جِهادِ دَرِ رَاهِ حَقِ وَ فِضيلَتِ آمادَه‌اِي شُدَه‌اِي بُودِ كَه‌اِي نَزْدِ پِيامبَرِ صَليِ اَللهِ عَلِيَه‌aِي وَ آلَه‌اِي آمَدِ تا اَوِ رَا بَدَرُودِ كُويَدِ كَه‌aِي اَنِ حَضَرْتِ ضَمِنِ كَفتَگُوِ اَزِ اَوِ پَرسِيَدِ كَه: اَلْكَ وَالِدَةُ؟ جِوانِ عَزِيزِ! اِيَا مَادَرْتِ دَرِ قِيدِ حِياتِ اسْتِ وَ دَرِ كِنارِ تُوِ زَنَدَگِيِ مِي كَنَدِ؟ اَوِ پاسخِ داد: آريِ اِي پِيامبَرِ خَدَا! مَادَرْمِ زَنَدَه‌اِي اسْتِ. اَنِ حَضَرْتِ فَرمود: فَالزِمُها فَإِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتِ قَدَمِها. (۲) اَيْنَكِ كَه‌اِي چِنِيَنِ اسْتِ، بَرُوِ وَ دَرِ خَدَمَتِ مَادَرِ باشِ وَ دَرِ حَقِ اَوِ نِيكِي كُنِ كَه‌aِي بَهْشْتِ زِيَرِ پايِ مَادَرِ اسْتِ. وَ بَدِيَنِ وَسيلَه‌اِي اَوِ رَا اَزِ جِهادِ كَفايِي مَعذورِ شَمَرْدِ وَ بَه‌اِي خَانه‌اِي فَرسْتادِ تا حَقِ شَناسِ وَ خَدَمَتگَرارِ مَادَرشِ باشَدِ. ۳ گَرامِيداشْتِ مَادَرِ دَرِ نَظَرِ گَاهِ اسْلَامِ وَ پِيامبَرِ صَليِ اَللهِ عَلِيَه‌aِي وَ آلَه‌aِي وَ اِمَامانِ نُورِ، بَه‌اِي كُونَه‌اِي اسْتِ كَه‌aِي خُودِ عِنوانِ مَادَرِيِ وَ مَقامِ مَادَرِيِ رَا بَها مِي دَهَنَدِ وَ بِرَى اَوِ حَقُوقِ وَ حَرْمَتِ اَرزانيِ مِي دَارَنَدِ وَ نِيكِي بَه‌aِي اَوِ رَا اَزِ وِظايفِ اِنسانِهاِ وَ اَزِ حَقُوقِ بَشَرِيِ اَوِ مِي نَگَرَنَدِ؛ بِرَى نَمونَه‌aِي: اَزِ پِيامبَرِ گَرامِي صَليِ اَللهِ عَلِيَه‌aِي وَ آلَه‌aِي دَرِ اَيْنِ مُورِدِ آوَرَدَه‌اِنَدِ كَه‌aِي فَرمود: ثَلاتَةٌ لَيْسَ لِاحِدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةٌ: اَلْوَفاءُ لِمُسْلِمٍ كَانِ اَوْ كَافِرٍ، وَ بَرُّ اَلوَالِدِيَنِ مُسْلِمِيَنِ كَاناِ اَوْ كَافِرِيَنِ، وَ اَداءُ اَلامانَةِ لِمُسْلِمٍ كَانِ اَوْ كَافِرٍ. (۳) سَه‌اِي اصْلِ اِنسانِيِ اسْتِ كَه‌aِي رِعايَتِ اَنها بِرِ هَرِ اِنسانِيِ لَازِمِ آمَدَه‌aِي وَ تَخَلْفِ وَ سَرِپِيچِيِ اَزِ اَنها نَارِواست: ۱ نَخسْتِ اصْلِ وِفاَداريِ وَ پايِ بِنَدِيِ بَه‌اِي عَهْدِهاِ وَ پِيمانِهاِ، خِواهِ *** ** ۱. وَ سائِلِ السَّيِّعَه، ج ۱۵، ص ۲۰۸. ۲. جَامِعِ السَّعاداتِ، ج ۲، ص ۲۶۱. ۳. مَجْموعَه‌اِي وِرامِ، ج ۲، ص ۱۲۱. (صَفحَه ۹۹)

طرف پیمان توحید گرا باشد یا کفرگرا. ۲ پس از آن نیکی به پدر و مادر، خواه مسلمان باشند و یا نامسلمان. ۳ و دیگر امانتداری و ادای امانت، خواه طرف انسان با ایمان باشد و یا بی‌ایمان. ۴ و نیز از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرمود: **ثَلَاثَةٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُحْصَةً: آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَبُرِّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ.** (۱) سه اصل انسانی و جهان شمول است که خدا آنها را بر همگان لازم ساخته و به کسی اجازه سرپیچی نداده است: ۱ نخست اصل امانتداری و ادای امانت، خواه طرف شما شایسته کردار باشد و یا بداندیش و گناهکار. ۲ دیگر اصل وفا و وفاداری و وفای به پیمان‌ها، خواه طرف پیمان شما درستکار باشد و یا بدکار. ۳ و دیگر نیکی به پدر و مادر، هر که می‌خواهند باشند، درستکار و یا گناهکار. **** ۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۱. (صفحه ۱۰۰)

۲۰۹. آیه

اشاره

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و خداوند پروردگار من و شماست، او را پرستش کنید، این است راه راست. (۳۶) / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آخرین سخن عیسی بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد این است که بر مسأله توحید، مخصوصاً در زمینه عبادت تأکید کرده است. و به این ترتیب مسیح از آغاز حیات خود با هر گونه شرک و پرستش خدایان دوگانه و چندگانه مبارزه کرد و همه‌جا تأکید بر توحید داشت، بنابراین آن چه به عنوان تثلیث (خدایان سه‌گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می‌شود، به طور قطع بدعتی است که بعد از عیسی گذاشته شده و ما شرح آن را در ذیل آیات ۱۷۱ سوره نساء بیان کردیم. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

روز حسرت و دریغ بیدادگران

در آیه مورد بحث سخن از توحید گرایی و یکتاپرستی است و می‌فرماید: **وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ** و بی‌گمان خدای یکتا پروردگار من و پروردگار شماست، پس تنها او را پرستید. ممکن است آیه مورد بحث به آیه «أَنْتَ عَبْدُ اللَّهِ» ... پیوند بخورد و منظور این باشد که: بی‌گمان خدا پروردگار من و پروردگار شماست؛ پس تنها او را پرستید و نیز ممکن است آغاز سخن و کلام حق باشد. **هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.** این است راه راست و بی‌انحراف که باید هماره در آن گام سپارید. و به باور پاره‌ای منظور این است که: آنچه خدا به من وحی فرموده و آنها را به شما رساندم، همان دین درست و آیین راست و بی‌انحراف خداست. **** ۱- به «تفسیر نمونه» جلد ۴، صفحه ۲۲۴ مراجعه شود. (صفحه ۱۰۱)

۲۱۰. آیه

اشاره

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّسْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ولی (بعد از او) گروه‌ها از میان پیروان او اختلاف کردند وای به

حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز). (۳۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می‌دهد که آنها تا چه اندازه بعد از حضرت مسیح درباره او و مسأله توحید اختلاف کردند «این اختلافات به اندازه‌ای بالا گرفت که «قسطنطین» امپراتور روم مجمعی از «أُسْتِقْفُهَا» (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آنها است، اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آنها بودند، هنگامی که بحث درباره عیسی مطرح شده، علمای حاضر نظرات کاملاً مختلفی درباره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده‌ای داشت. بعضی گفتند: او خدا است که به زمین نازل شده است، عده‌ای را زنده کرده و عده‌ای را میرانده، سپس به آسمان صعود کرده است. بعضی دیگر گفتند: او فرزند خدا است و بعضی دیگر گفتند: او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است، اَبُ و اِبْن و رُوحُ الْقُدُس (خدای پدر، خدای پسر و روح القدس) و بعضی دیگر گفتند: او سومین آن سه نفر است: خداوند معبود است، او هم معبود و مادرش هم معبود. سرانجام بعضی گفتند: او بنده خدا است و فرستاده او و فرقه‌های دیگر هر کدام سخنی گفتند: به طوری که اتفاق نظر بر هیچ یک از این عقاید حاصل نشد، بزرگ‌ترین رقم طرفداران یک عقیده ۳۰۸ نفر بود که امپراتور آن را به عنوان یک اکثریت نسبی پذیرفت و به عنوان عقیده رسمی از آن دفاع کرد و بقیه را کنار گذاشت، اما عقیده توحید که متأسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت.» (۱) * * * * * ۱- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۴۳۶. (صفحه ۱۰۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ اَمَّا بِأَمْرِ سَفَارِشِ هَيْ «مسیح» در مورد یکتاگرایی و یکتاپرستی، پس از او گروه‌ها از میان پیروانش به کشمکش پرداختند و هر گروه راهی در پیش گرفت و درگیری‌ها و کشمکش‌های مذهبی پدید آمد. منظور از کشمکش‌های مذهبی این است که هر گروهی باور و برداشتی بر خلاف گروه دیگر داشته باشد و بر آن تعصب ورزد. و واژه «أَحْزَاب» نیز جمع «حِزْب» است، به مفهوم گروهی است که دارای مرام و مسلک خاصی باشد. به باور قتاده و مجاهد منظور آیه شریفه این است که، پس از او گروه‌های اهل کتاب در مورد شخصیت «عیسی» دستخوش کشمکش شدند؛ گروهی که به مسیحیان «یعقوبیه» شهرت یافتند، او را خدا اعلان کردند و گروهی که به «نسطوریه» معروف شدند او را پسر خدا عنوان دادند و گروه دیگری که عنوان «اسرائیلیه» داشتند او را اقنوم سوم خواندند. اما مردم مسلمان و گروهی از مسیحیان که بر باور و عقیده درست خویش استواری نشان دادند، او را بنده راستین خدا و پیامبر برگزیده او شناختند، چرا که آن حضرت خویش را این گونه وصف فرمود. گفتنی است که «مِنْ» در آیه شریفه، به باور پاره‌ای زاید است و مفهوم آیه این است: پس از او در میان گروه‌ها کشمکش پدیدار گردید... فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ. در تفسیر این فراز دو نظر است: ۱ به باور گروهی منظور این است که، آن کسانی که در مورد «مسیح» به خدا و پیامبر او کفر ورزیدند، هنگامی که در روز رستاخیز و در صحرای هراس‌انگیز محشر حضور یابند، دچار عذابی سخت و دردناک خواهند شد. و بدان دلیل روز رستاخیز، روز بزرگ وصف شده است، که هراس و وحشت آن روز بسیار است. (صفحه ۱۰۳) ۲ اما به باور گروهی دیگر منظور آیه این است که، پس وای به حال آنان که در روز رستاخیز رسوا خواهند شد.

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ چه گوش‌های شنوا و چه چشم‌های بینایی (در آن روز) که نزد ما می‌آیند پیدا می‌کنند؟ ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند. (۳۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

روشن است که در عالم آخرت پرده‌ها از برابر چشم‌ها کنار می‌رود و گوش‌ها شنوا می‌شود، چرا که آثار حق در آنجا به مراتب از عالم دنیا آشکارتر است، اصولاً مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان می‌برد و حتی کوردلان آگاه و دانا می‌شوند، ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آنها مفید نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم گوشه‌ای از حال و روز آنان می‌فرماید: أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا آن روز که نزد ما می‌آیند چه شنوا و بینا هستند. این ترجمه آیه است، اما در تفسیر آن دو نظر آمده است: ۱ به باور گروهی منظور این است که، این کفر گرایانی که در این جهان گوش شنوا و چشم بینا برای شنیدن و دریافت حق ندارند، در روز رستاخیز که نزد ما می‌آیند چشم و گوششان باز می‌شود و همه حقایق را می‌شنوند و می‌بینند. در تأیید این بیان، در آیه دیگری می‌فرماید... فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ. (۱) اما پرده‌ها را از برابر دیدگانت برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است و خوب می‌بیند. ۲ اما به باور «جُبائی» منظور این است که: هان ای پیامبر! آنان را بشنوان و به **** ۱. سوره ق، آیه ۲۲. (صفحه ۱۰۴) آنان نشان ده و برایشان روشنگری نما که در روز رستاخیز از راه بهشت و پاداش پرشکوه خدا گمراه خواهند بود و به آنجا نخواهند رسید. وی می‌افزاید: به نظر می‌رسد که منظور این باشد که: ای پیامبر! سرگذشت پیام‌آوران خدا را برای مردم بازگو نما، تا آنان را بشناسند و ایمان آورند، چرا که هر کس به خدا و پیامبرانش ایمان نیاورد، در روز رستاخیز گمراه بوده و از پاداش پرشکوه خدا نومید و محروم خواهد شد. به باور ما دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد. لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. اما بیدادگران اینک که در این جهان هستند و فرصت دارند، پیروی از هوای دل را بر می‌گزینند و از راه حق و عدالت انحراف می‌جویند. با این بیان منظور این است که این بیدادگران در این سرا به خاطر هواپرستی و خودکامگی کور و کر و نادانند، اما در سرای آخرت بدان دلیل که پرده‌های غرور و غفلت و فریب و وسوسه کنار می‌روند، دانا و بینا می‌شوند. (صفحه ۱۰۵)

۲۱۲. آیه (رستاخیز روز حسرت و تأسف)

اشاره

وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ آنها را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان، روزی که همه چیز پایان می‌یابد، در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند. (۳۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

روز قیامت نام‌های مختلفی در قرآن مجید دارد، از جمله «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» هم نیکوکاران تأسف می‌خورند، ای کاش بیشتر عمل انجام داده بودند و هم بدکاران، چرا که پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می‌شود. در روایتی از امام صادق در تفسیر جمله «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» چنین نقل شده: «خداوند فرمان خلود را درباره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می‌کند». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث، قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: **وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ هَانِ أَيِ پیامبر!** این کفرگرایان و ظالمان را از روز دریغ و حسرت بترسان. از روزی که گناهکاران دریغ می‌دارند که چرا کارهای شایسته انجام ندادند و بر اساس حق و عدالت زندگی نکردند. و مردم شایسته کردار افسوس می‌خورند که چرا کارهای شایسته بیشتری انجام ندادند تا به مقام والاتر و پاداش پر شکوه‌تری برسند. آری اینان را از آن روز هشدار ده! پاره‌ای برآند که آن روز، تنها کسانی که در خور کیفرند، به حسرت و افسوس مرگبار گرفتار خواهند شد. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند فرمود: هنگامی که بهشتیان و دوزخیان وارد بهشت و دوزخ می‌گردند، هر دو گروه را ندا می‌دهند که: هان کجایید، بنگرید! و زمانی که همه آنها نگریستند، مرگ را در برابر دیدگان آنان مجسم می‌سازند و پس از اینکه هر دو گروه آن را شناختند، به فرمان خدا و خواست او قانون مرگ را نابود می‌سازند و از ***** ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۱۰۶) پی آن ندایی طنین افکن می‌شود که: هان ای بهشتیان! دیگر مرگی نخواهد بود و شما در بهشت پرتراوت و زیبا و در میان نعمت‌های پرشکوه آن جاودانه خواهید بود. و به دوزخیان نیز ندایی طنین انداز می‌شود که، هان ای دوزخیان! آنجا نیز مرگی در کار نخواهد بود و شما نیز در عذاب دردناک دوزخ ماندگارید. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پس از بیان این روایت فرمود: این است مفهوم: **وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ ...** دو امام راستین حضرت باقر علیه‌السلام و حضرت صادق علیه‌السلام ضمن بیان این روایت می‌افزایند: **فَيَفْرُحُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَرَحًا لَوْ كَانَ أَحَدٌ يَوْمَئِذٍ مَيِّتًا لَمَاتُوا فَرَحًا وَ يَشْهَقُ أَهْلُ النَّارِ شَهَقَةً لَوْ كَانَ أَحَدٌ مَيِّتًا لَمَاتُوا.** (۱) بهشتیان با شنیدن آن ندای جانبخش به اندازه‌ای شادمان می‌گردند که اگر در آنجا قانون مرگ بود همه آنان از شادمانی می‌مردند؛ و دوزخیان نگویند نیز به گونه‌ای فریاد دردآلود سر می‌دهند که اگر کسی در آنجا می‌توانست بمیرد، همه از ناراحتی جان می‌سپردند. **إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ** آنگاه که کار به پایان می‌رسد و امیدها و آرزوها یکسره بر باد می‌رود. چرا که گروهی به بهشت پرتراوت و زیبا می‌روند و گروهی به سوی دوزخ سرازیر می‌گردند. به باور گروهی منظور این است که، آنگاه که عمر این جهان به پایان رسیده است و کسی به این سرای فانی باز نمی‌گردد تا اشتباهات و کوتاهی‌ها را جبران کند. پاره‌ای گفته‌اند: منظور این است که، آنگاه که در میان مردم بر اساس عدل و داد داوری می‌گردد. و به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که، آنگاه که بر بهشتیان و دوزخیان حکم می‌گردد که هر کدام در میان بهشت و دوزخ جاودانه خواهند بود. **وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ** آنان در این جهان دستخوش غفلت و سرگرم کارهای بیهوده‌اند و آخرت را فراموش ساخته‌اند. **وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** و به سرای آخرت ایمان نمی‌آورند. ***** ۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۰. (صفحه ۱۰۷)

۲۱۳. آیه

اشاره

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ إِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می‌بریم و همگی به سوی ما باز می‌گردند. (۴۰/مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق به همه ظالمان و ستمگران هشدار می‌دهد که این اموال که در اختیار خود آنهاست، جاودانی نیست، همان‌گونه که حیات خود آنها هم جاودانی نمی‌باشد، بلکه وارث نهایی همه این‌ها خداست. اگر کسی به این واقعیت، مؤمن و معتقد باشد، چرا برای اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سرعت از دست ما بیرون می‌رود، تعدی و ظلم و ستم و

پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد؟

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث در هشدار تکان دهنده به همه بیدادگران قرون و اعصار می‌فرماید: **إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا** ما همه زمینیان را از روی زمین برمی‌داریم و برمی‌افکنیم و خود به تنهایی وارث و صاحب زمین و هر آنچه بر آن است خواهیم بود، چرا که دیگر کسی نمی‌ماند تا به ناروا ادّعی فرمانروایی و اقتدار کند و یا در امور آن دست‌درازی نماید و کاری انجام دهد. **وَإِنَّا يُزَجِّعُونَ**. و همه آنان پس از مرگ، سرانجام به سوی ما بازمی‌گردند و کسی جز ما در مورد آنان داوری و حکومت نخواهد کرد. (صفحه ۱۰۸)

۲۱۴. آیه (گفتمان خانوادگی)

اشاره

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود. (۴۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «صِدِّیق» صیغه مبالغه از صدق و به معنی کسی است که بسیار راستگو است، بعضی گفته‌اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صفت «نبوت» بیان شده، گویی زمینه ساز شایستگی برای پذیرش نبوت است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«صِدِّیق»: کسی که در حق‌پذیری و گواهی به حق بسیار جدّی و پرشور است.

پرتوی از سرگذشت ابراهیم

پرتوی از سرگذشت ابراهیم

در آیات ۴۱ تا ۵۰ پرتوی از سرگذشت انسانساز ابراهیم، پدر توحیدگرایان به تابلو می‌رود. نخست در این مورد می‌فرماید: **وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ هَانِ اٰی پیامبر!** در این کتاب از ابراهیم قهرمان توحید و تقوا یاد کن ... روشن است که این یادکرد و گرامیداشت به خاطر ویژگی‌های اخلاقی و انسانی او بود که می‌فرماید: **اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا**. چرا که او پیامبری بزرگ و بسیار تصدیق‌کننده دین و مفاهیم و مقررات آن بود. این دیدگاه «جَبَّائِی» در تفسیر آیه است. امّا به باور «ابو مُسْلِم»، او مردی بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود. (صفحه ۱۰۹)

ویژگی راستگویی و راستی‌پیشگی (۱)

ویژگی ارجدار راستگویی و راستی‌پیشگی از صفات ارزشمند اخلاقی و انسانی است؛ و آفریدگار هستی آن را با سرشت انسان‌ها هماهنگ ساخته است. بر این اساس است که آدمیان دوست می‌دارند همواره در شرایطی باشند که راست بگویند و سخن درست

بشوند و دروغ‌گویی و دروغ‌بافی را انحراف از سرشت و ناهماهنگ با وجدان و خرد و بیگانه‌روی از راه فطرت و شریعت می‌نگرند و هنگامی که بر اثر فشار و خشونت در محیط خانه و یا حاکمیت استبداد در جامعه و یا به خاطر عدم انجام وظیفه یا هر انگیزه و بهانه دیگری به دروغ پناه می‌برند، بی‌درنگ حرکت‌های ناموزون چشم‌ها، لرزش ناخواسته اندام‌ها، به خشکی گراییدن آب دهان، ضربان تند و نامنظم قلب، صدای بریده بریده و غیر طبیعی، و دیگر علائم و نشانه‌های انحراف از جاده راستی و راستی پیشگی، زنگ‌های خطر را به صدا در می‌آورد. و گویی به همین دلیل است که در سرگذشت ابراهیم دو بار و در دو آیه درس راستی می‌دهد و از او و خاندانش با این ویژگی یاد می‌شود (... ۲) وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّهٗ کَانَ صَدِیْقًا نَبِیًّا ... پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این مورد می‌فرماید: اَقْرَبُکُمْ مِنِّیْ غَدًا فِی الْمَوْقِفِ اَصْدَقُکُمْ فِی الْحَدِیْثِ وَ اَدَاکُمْ لِالْمَانَةِ وَ اَوْفَاکُمْ بِالْعَهْدِ وَ **** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۴۱ و ۵۰. (صفحه ۱۱۰) اَحْسَنُکُمْ خَلْقًا وَ اَقْرَبُکُمْ مِنَ النَّاسِ. (۱) در روز رستاخیز این چند گروه به من نزدیک‌تر خواهند بود: ۱ کسانی که در زندگی راستگوترین‌ها باشند؛ ۲ در ادای امانت‌ها بیشتر درستکاری و جدیت نشان دهند؛ ۳ در پیمانهای خویش باوفا تر باشند؛ ۴ در اخلاق و رفتار انسانی به ارزش‌های اخلاقی آراسته‌تر باشند؛ ۵ و با درست‌اندیشی، درست‌گویی و رفتار عادلانه و انسانی، به مردم نزدیک‌تر و پر مهر و دگر دوست‌تر باشند. **** ۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰. (صفحه ۱۱۱)

۲۱۵. آیه (منطق گیرا و کوبنده ابراهیم علیه السلام)

اشاره

اِذْ قَالَ لِابْنِهِ یَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا یَسْمَعُ وَلَا یُبْصِرُ وَلَا یُعْنِیْ عَنکَ شَیْئًا هِنکَ اَمی پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی‌کند؟ (۴۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«آب» در لغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه به معنی عمو آمده است. این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلایل نفی شرک و بت‌پرستی است، چرا که یکی از انگیزه‌های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقاید از آن تعبیر به مسأله «دفع ضرر محتمل» کرده‌اند. او به عمویش آزر می‌گوید: «چرا تو به سراغ معبودی می‌روی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی‌گشاید، بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینایی ندارد». در حقیقت ابراهیم در اینجا دعوتش را از عمویش شروع می‌کند، به این دلیل که نفوذ در نزدیکان لازم‌تر است، همان‌گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخست مأمور شد که اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند، همان‌گونه که در آیه ۲۱۴ سوره شعراء می‌خوانیم: «وَ اَنْذِرْ عَشِیْرَتَکَ الْاَقْرَبِیْنَ»

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: اِذْ قَالَ لِابْنِهِ یَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا یَسْمَعُ اَنْکَ اَمی پدر جان! چرا کسی و یا چیزی را می‌پرستی که ندایی را نمی‌شنود؟ و لا یُبْصِرُ و پرستشگران خود را نمی‌بیند ... و لا یُعْنِیْ عَنکَ شَیْئًا. و در زندگی این جهان سود و زیانی به حال تو ندارد و تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌سازد، چرا چنین چیزی را می‌پرستی؟! (صفحه ۱۱۲)

۲۱۶. آیه (دلیل پیروی از عالم)

اشاره

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا أَي پدر علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم. (۴۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم آزر را به پیروی از خود دعوت می‌کند، با این که قاعدتاً عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ‌تر بوده و در آن جامعه سرشناس‌تر و دلیل آن را چنین ذکر می‌کند «که من علمی دارم که نزد تو نیست» (قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ). این یک قانون کلی است درباره همه که در آن چه آگاه نیستند از آنها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می‌سازد، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود، بلکه از اساسی‌ترین مسأله اصول دین سخن می‌گفت، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی‌های دانشمند استفاده کرد، تا هدایت به صراطِ سَوِيٍّ که همان «صراط مستقیم» است، حاصل گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث، به ترسیم منطق روشن ابراهیم در دعوت به یکتا آفریدگار هستی و هشدار از شرک ادامه می‌دهد که گفت: يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ پدر جان! من به خاطر لطف خدا و دریافت پیام او به شناخت و معرفت روشنی از ذات پاک و صفات او نایل آمده‌ام که چنین دانش و بینشی برای تو حاصل نیامده است، پس بیا و از من پیروی نما ... فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا. تا به خواست خدا و در پرتو لطف او تو را به راه راست و بی‌انحراف که هرگز تو را (صفحه ۱۱۳) از حق دور نسازد و گمراه نکند، رهبری نمایم.

روشنگری و کار فکری و فرهنگی (۱)

سومین درس انسان‌ساز و جامعه پردازی که از سرگذشت ابراهیم دریافت می‌گردد این است که او راه سازندگی و شیوه روشنگری و کار فکری و فرهنگی را بر دیگر شیوه‌ها و راه‌ها مقدم می‌دارد و از آنجا آغاز می‌کند و با پایداری و اخلاص و خیرخواهی، راه خویش را طرح و بر درستی گفتارش دلیل و برهان می‌آورد و در چهره‌ها و قالب‌ها و شیوه‌های گوناگون می‌کوشد تا آنان را از ذلت پرستش غیر خدا رها ساخته و به عزت توحیدگرایی مفتخر سازد. او از همه شیوه‌ها و راه‌ها به ویژه از راه انگیزش خردها و اندیشه‌ها و راه انگیزش عواطف پاک انسانی بهره می‌جوید، تا در پرتو مهر و صفا و جوّ آزاد و آرام آنان را بیندیشاند ... يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ... هان ای پدر عزیز چرا * * * * * ۱. مترجم. (منظور از کلمه «مترجم» و «نگارنده» در کل پاورقی این تفسیر، جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای علی کرمی مترجم تفسیر مجمع البیان است و علت تصریح دو کلمه مذکور آن است که خوانندگان محترم متوجه باشند که «فراز پرتوی از آیه شریفه» در اصل تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی وجود ندارد بلکه برداشت مترجم و نگارنده محترم می‌باشد). (صفحه ۱۱۴)

۲۱۷. آیه

اشاره

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا أَي پدر شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود. (۴۴/مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

البته پیدا است که منظور از عبادت در اینجا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان به جا آوردن نیست، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می‌شود. معنی عبادت و پرستش آن قدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می‌گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می‌شود. از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «مَنْ أَصِغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ: کسی که به سخن سخن‌گویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن می‌گوید خدا را پرستیده است و اگر از سوی ابلیس سخن می‌گوید ابلیس را عبادت کرده». (۱) به هر حال ابراهیم می‌خواهد این واقعیت را به عمویش تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی‌تواند باشد یا خط الله و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم‌گیری کند و خیر و صلاح خود را دور از تعصب‌ها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد. ****

۱- «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۱۱۵ (ماده عبد). (صفحه ۱۱۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

هشدار از پرستش شیطان!

و در ادامه سخن او را از پرستش و پیروی شیطان هشدار داد و گفت: يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ پدر جان! شیطان را فرمانبرداری مکن، که به سان پرستشگر او خواهی بود. روشن است که انسان کفرگرا شیطان را نمی‌پرستد، بلکه وسوسه او را پیروی می‌کند و فرمانبرداری و پیروی، در نگرش قرآنی به سان پرستش و مرحله‌ای از آن است. إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا. چرا که شیطان عصیانگر و نافرمان بارگاه خدای بخشاینده است. (صفحه ۱۱۶)

۲۱۸. آیه

اشاره

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا أَي پدر، من از این می‌ترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی. (۴۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در اینجا بسیار جالب است از یک سو مرتبا او را با خطاب یا ایت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است، مخاطب می‌سازد و از سوی دیگر جمله «أَنْ يَمَسَّكَ» نشان می‌دهد که ابراهیم از رسیدن کوچک‌ترین ناراحتی به آزر ناراحت

و نگران است و از سوی سوم تعبیر به «عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ» اشاره به این نکته می‌کند کار تو به واسطه این شرک و بت پرستی به جایی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در بر گرفته به تو خشم می‌گیرد و مجازات می‌کند، بین چه کار وحشتناکی انجام می‌دهی. و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است.

راه نفوذ در افراد منحرف

کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بت پرست و بت تراش و بت فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می‌شده، به ما نشان می‌دهد که برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطوق، منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت استفاده کرد، چرا که گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد، هر چند عده‌ای در برابر این روش باز هم مقاومت نشان می‌دهند که البته حساب آنها جدا است و باید برخورد دیگری با آنها داشت. (صفحه ۱۱۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

ابراهیم به روشنگری خود ادامه می‌دهد که: یا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ پدر جان! من نگران آن هستم که مباد از سوی خدای بخشاینده عذابی به سراغ تو بیاید، چرا که تو بر کفر گرایی خویش اصرار می‌ورزی. فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا. به باور «جَبَّائِي» منظور این است که: در نتیجه به شیطان وانهاده می‌شوی و او نیز برایت سودبخش نخواهد افتاد. اما به باور «مُسْلِم» منظور این است که: در آن صورت، در خواری و لعنت پیرو شیطان خواهی شد. از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: آنگاه است که در آتش شعله‌ور دوزخ، همدم و همنشین شیطان خواهی شد. و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، آنگاه است که به ولایت و سرپرستی شیطان وانهاده شده و او بر تو ولایت خواهد کرد. این تعبیر که در آیه شریفه او را دوست و همنشین شیطان می‌خواند و نه شیطان را همنشین او، به خاطر آن است که او را بیشتر سرزنش نموده باشد و رسوایی‌اش را بیشتر سازد و منظور این است که: در آن صورت به عذاب خدا گرفتار می‌گردد و شیطان نیز تو را یاری نخواهد کرد و خوار و نگونسار خواهی شد. (صفحه ۱۱۸)

۲۱۹. آیه

اشاره

قَالَ أُرَاغِبُ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی؟ اگر (از این کار) دست برداری تو را سنگسار می‌کنم، از من برای مدتی طولانی دور شو. (۴۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «مَلِيًّا» به گفته «راغب» در «مفردات» از ماده املاء به معنی مهلت دادن طولانی آمده است و در اینجا مفهومش آن است که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو. نه تنها دلسوزی‌های ابراهیم و بیان پر بارش به قلب آزر ننشست بلکه او از شنیدن این سخنان، سخت برآشفته. جالب این که اولاً «آزر» حتی مایل نبود تعبیر انکار بت‌ها و یا مخالفت و بدگویی نسبت به آنها را بر زبان آورد، بلکه به همین اندازه گفت: «آیا تو روی گردان از بت‌ها هستی» مبدا به بت‌ها جسارت شود، ثانیاً: به هنگام تهدید ابراهیم، او را به سنگسار کردن تهدید نمود، آن هم با تأکیدی که از «لام» و «نون» تأکید ثقلیه» در «لَأَرْجُمَنَّكَ» استفاده می‌شود و می‌دانیم

سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است. ثالثاً: به این تهدید مشروط قناعت نکرد، بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیر قابل تحمل شمرد و به او گفت: برای همیشه از نظرم دور شو. این تعبیر بسیار توهین آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می‌برند و در فارسی گاهی به جای آن «گورت را گم کن» می‌گوییم، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو، بلکه جایی برو که حتی قبرت را هم نبینم. (صفحه ۱۱۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«الرَّغِيَّةُ عَيْنُ الشَّيْءِ»: به مفهوم روی گردانیدن از چیزی آمده است. «انتهاء»: خودداری. «رَجْمٌ»: سنگباران ساختن؛ و به مفهوم بدگویی و ناسزا گفتن نیز آمده است. «مَلِيٌّ»: روزگاری طولانی؛ دیر زمان.

پدر ابراهیم که بود؟

همان گونه که پیشتر اشاره رفت، «آزر» پدر «ابراهیم» نبود، بلکه نیای مادری او بود و نام پدر ابراهیم «تارخ» بود، چرا که به باور دانشوران شیعه، پیامبر گرامی اسلام از ریشه و تباری پاک و پاکیزه برخاسته و همه پدران او تا آدم مسلمان و توحیدگرا بودند. از خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: لَمْ يَزَلْ يَنْقُلُنِي اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ حَتَّى أَخْرَجَنِي فِي عَالَمِكُمْ هَذَا (۱ ...). خدای پر مهر همواره مرا از راه پدران و مادران پاک و پاکیزه و درست‌اندیش، پیش آورد تا به دنیای شما و در عصر و زمان شما به دنیا آورد. و می‌دانیم که قرآن شریف کفرگرایان را به پاکی وصف نمی‌کند و می‌فرماید: اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ... جز این نیست که شرک‌گرایان ناپاکند. اما آزر در برابر خیرخواهی و دعوت توحیدی او واکنش نابخردانه‌ای نشان داد و با خشونت و تندی به تهدید او پرداخت که: قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ هَانِ إِيَّاكَ إِبْرَاهِيمُ! آیا تو از پرستش خدایان من روی برتافته‌ای؟ ***** ۱. اعتقادات صدوق، ص ۱۱۰. (صفحه ۱۲۰) لَيْتَن لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ اگر دست از این اندیشه و رفتارت بر ننداری تو را سنگباران خواهم کرد. به باور پاره‌ای منظور این است که: اگر دست از توحیدگرایی و اعلان بیزاری از شرک و کفر برنداری باران ناسزا را بر تو می‌بارانم. و به باور پاره‌ای دیگر تو را خواهم کشت. وَ أَهْجُرُنِي مَلِيًّا. در مورد این فراز نیز دو نظر است: ۱ به باور گروهی از جمله «حسن»، «مجاهد»، «سعید بن جبیر» و ... منظور این است که برای مدتی طولانی از من دور شو. ۲ اما به باور گروهی دیگر از جمله «ابن عباس» منظور این است که: از من دور شو تا از کیفرم در امان باشی و به سلامت بمانی، چرا که واژه «مَلِيٌّ» به مفهوم «سالم» است. (صفحه ۱۲۱)

۲۲۰. آیه

اشاره

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَبْغِفُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (ابراهیم) گفت: سلام بر تو، من به زودی برایت از پروردگرم تقاضای عفو می‌کنم، چرا که او نسبت به من مهربان است. (۴۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمام‌تر باقی ماند، همواره منادی توحید بود، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قیام کردند، اما او سرانجام تنها نماند، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد، به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می‌کنند. گرچه مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ، فرزندی همچون اسحاق و نوه‌ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم در راه مبارزه با بت‌ها و کناره‌گیری از آن آیین باطل از خود نشان داد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

ابراهیم پس از این روشنگری و ادب آموزی و امیدبخشی افزود: **وَاعْتَرِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ** و من از پرستش‌های ذلت‌باری که در میان شما رواج دارد باز هم کناره‌گیری می‌کنم. **وَأَدْعُوا رَبِّي** و یکتا پروردگار خویشتن را می‌خوانم و می‌پرستم. (صفحه ۱۲۴) **عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا**. امید که در خواندن پروردگارم به سان شما بت پرستان تیره‌بخت بی‌بهره و نگون‌بخت نباشم. به باور پاره‌ای منظور این است که: امیدوارم که خدا پرستش و فرمانبرداریم را بپذیرد و با نپذیرفتن آن تیره‌بختم نسازد، چرا که انسان با ایمان همواره میان بیم و امید است. و در آیه مورد بحث، قرآن در گواهی بر توحید‌گرایی و استواری او در دعوتش، به یرتوی از پاداش پرشکوه خدا به او اشاره نموده و می‌فرماید: **فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا**. پس هنگامی که او از آنان و آنچه جز خدای یکتا می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد و به سوی بیت‌المقدس رفت، ما نیز فرزندی به سان «اسحاق» و فرزند زاده‌ای چون «یعقوب» به او ارزانی داشتیم و بدین وسیله سوز جدایی و فراق خویشاوندان را با ارزانی داشتن فرزندان شایسته کردار به او، آرامش بخشیدیم؛ و فرزندان را نیز به افتخار رسالت مفتخر ساختیم. (صفحه ۱۲۵)

۲۲۲. آیه (سرمايه عظيم «حسن شهرت» برای خانواده)

اشاره

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا و از رحمت خود به آنها ارزانی داشتیم و برای آنها نام نیک و مقام مقبول و برجسته (در میان همه امت‌ها) قرار دادیم. (۵۰ / مریم)

شرح

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه ۸۴ آمده است: **«وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ**: خدایا برای من لسان صدق در امت‌های آینده قرار ده» در واقع آنها می‌خواستند آن چنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند، اما بر عکس، خداوند به خاطر ایثارها و فداکاری‌ها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند، آن چنان آنها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبان‌های مردم جهان قرار داشته و دارند و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می‌شوند. «لسان» در این گونه موارد به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می‌شود و هنگامی که آن را اضافه به «صِدْق» کنیم و **لِسَانَ صِدْقٍ** بگوییم معنی یاد خیر و نام نیک و خاطره خوب در میان مردم است و هنگامی که با کلمه «عَلِيًّا» که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود، مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند. ناگفته پیداست ابراهیم نمی‌خواهد با این تقاضا، خواهش دل خویش را برآورد، بلکه هدفش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان‌ساز بود به بوته

فراموشی بیفکنند و او را که می‌تواند الگویی برای مردم جهان باشد، برای همیشه از خاطره‌ها محو کنند. در روایتی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «لِسَانُ الصِّدِّيقِ لِلْمَرْءِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي النَّاسِ خَيْرًا مِنَ الْمَالِ يَأْكُلُهُ وَيُورِثُهُ: خاطره خوب و نام نیکی که خداوند برای کسی در میان مردم قرار دهد از ثروت فراوانی که هم خودش بهره (صفحه ۱۲۶) می‌گیرد و هم به ارث می‌گذارد، بهتر و برتر است». (۱) اصولاً قطع نظر از جنبه‌های معنوی گاهی حسن شهرت در میان مردم می‌تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه‌های آن را فراوان دیده‌ایم. در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چگونه در این آیه موهبت وجود اسماعیل، نخستین فرزند بزرگوار ابراهیم اصلاً مطرح نشده، با این که نام یعقوب که نوه ابراهیم است، صریحاً آمده است؟ و در جای دیگر از قرآن وجود اسماعیل، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده، آنجا که از زبان ابراهیم می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ: شکر خدایی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید» (۳۹ / ابراهیم). پاسخ این سؤال چنین است که: علاوه بر این که در دو سه آیه بعد نام اسماعیل و بخشی از صفات برجسته او مستقلاً آمده است، منظور از آیه فوق آن است که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شهرت و نام نیک و تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند، تحقق یافت و می‌دانیم که بسیاری از پیامبران از دودمان اسحاق و یعقوب در اعصار و قرون به وجود آمده‌اند، هر چند از دودمان اسماعیل نیز بزرگ‌ترین پیامبران یعنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قدم به عرصه هستی گذارد، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود. لذا در آیه ۲۷ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ: ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم». (نور الثقلین)، جلد ۳، صفحه ۳۳۹. (صفحه ۱۲۷)

۲۲۳. آیه (صداقت در گفتار و دعوت خانواده به نماز و زکات)

اشاره

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده‌هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود. (۵۴ / مریم) وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا او همواره خانواده خود را به نماز و زکات دعوت می‌کرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود. (۵۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این دو آیه به «صَادِقَ الْوَعْدِ» بودن، پیامبر عالی مقام بودن، امر به نماز و پیوند و رابطه با خالق داشتن، امر به زکات و رابطه با خلق خدا برقرار نمودن و بالاخره کارهایی انجام دادن که جلب خشنودی خدا را کند، از صفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است. تکیه روی وفای به عهد و توجه به تربیت خانواده، به اهمیت فوق‌العاده این دو وظیفه الهی اشاره می‌کند که یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت. در حقیقت تا انسان «صَادِق» نباشد، محال است به مقام والای رسالت برسد، چرا که اولین شرط این مقام آن است که وحی الهی را بی‌کم و کاست به بندگانش برساند و لذا حتی افراد معدودی که مقام عصمت را در پاره‌ای از ابعادش در انبیاء انکار می‌کنند، مسأله صدق پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان یک شرط اساسی پذیرفته‌اند، صدق و راستی در خبرها، در وعده‌ها و در همه چیز. در روایتی می‌خوانیم: این که خداوند اسماعیل را، «صَادِقَ الْوَعْدِ» شمرده، به خاطر این است که او به قدری در وفای به وعده‌اش اصرار داشت که با کسی در محلی وعده‌ای گذارده بود، او نیامد، اسماعیل همچنان تا یک سال در انتظار او بود، هنگامی که بعد از این (صفحه ۱۲۸) مدت آمد، اسماعیل گفت: من همواره در

انتظار تو بودم. (۱) بدیهی است هرگز منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگی‌اش را تعطیل کرد، بلکه مفهومش این است که در عین ادامه برنامه‌هایش مراقب آمدن شخص مزبور بود. و از سوی دیگر نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانواده خویش است، که از همه به انسان نزدیک‌تر می‌باشند، به همین دلیل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نخست دعوت خود را از خدیجه همسر گرامیش و علی پسر عمویش شروع کرد و سپس طبق فرمان «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» به بستگان نزدیکش پرداخت. (۲) در آیه ۱۳۲ سوره طه نیز می‌خوانیم: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا: خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبا باش».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«اسماعیل» یا سمبل وفاداری

پس از این بیان روشنگر درباره «ابراهیم» پدر توحیدگرایان و موسی آن پیامبر با اخلاص، اینک در ترسیم موقعیت شکوهمبار و برخی از ویژگی‌های «اسماعیل» می‌فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ هَانِ أَيْ پیامبر! در این کتاب پرشکوه‌ات از «اسماعیل» نیز یاد کن. إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ چرا که او همواره به وعده‌های خویش وفا می‌کرد. وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. و پیامبری بود که به سوی قوم «جُرْهُم» فرستاده شد. «ابن عباس» آورده است که: آن حضرت با مردی عهد بست که در جایی در انتظار آمدن او بماند و آن بنده خدا وعده‌اش را فراموش کرد و «اسماعیل» یک سال در آنجا انتظار کشید تا او آمد. **** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۸۶. ۲- ۲۱۴ / شعراء. (صفحه ۱۲۹) این بیان از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است، اما «مقاتل» آورده است که سه روز در آنجا انتظار کشید. به باور پاره‌ای این «اسماعیل» فرزند گرانقدر «ابراهیم» نیست، چرا که او پیش از پدرش جهان را بدورد گفت، بلکه این پیامبر دیگری است که به سوی جامعه و مردم خویش برانگیخته شد و پس از رساندن پیام خدا به آنان و هشدار از کفر و بیداد، مورد خشم زورمداران قرار گرفت؛ به گونه‌ای که پوست سرش را کردند و خدای توانا او را در کیفر نمودن قوم، یا گذشت از آنان، آزاد ساخت و او این کار را به خدا واگذار کرد. این بیان از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است. پاره‌ای آورده‌اند که نامبرده «اسماعیل بن حزقیل» بود و پس از شرارت قوم در حق او فرشته‌ای از سوی خدا آمد و گفت: هان ای پیامبر خدا! من فرستاده پروردگار تو هستم و او بر تو درود و سلام می‌فرستد و می‌فرماید: دیدم که این بیدادگران چگونه تو را شکنجه کردند و اینک به من فرمان داده است تا فرمانبردار تو باشم و هر آنچه فرمان دهی در مورد آن قوم تبه‌کار به انجام رسانم ... قَدْ رَأَيْتُ مَا صَيَّرَ بِكَ وَقَدْ أَمَرَنِي بِطَاعَتِكَ ... امّا او گفت: من در راه خدا به حسین علیه‌السلام اقتدا نموده و او را اسوه و الگوی خویش گرفته‌ام. فَقَالَ: يَكُونُ لِي بِالْحُسَيْنِ أُسْوَةٌ. (۱) در ادامه سخن در این مورد می‌افزاید: وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ او بزرگمردی بود که همواره خاندان و رهروانش را به نماز فرمان می‌داد ... وَالزَّكَاةَ وَ أَنَانَ رَا بِهٖ بِرَدَاخَتِ زَكَاتٍ وَ حَقُوقِ مَالِي خُوَيْشِ سَفَارَشِ مِي كَرَد ... به باور پاره‌ای منظور این است که، او همواره پیروان خویش را به نماز شب و انفاق در روز سفارش می‌فرمود. وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا. و اندیشه و عملکرد او همواره مورد خشنودی خدا بود، چرا که جز فرمانبرداری خدا و انجام دستورات او، کاری از وی سر نمی‌زد و هرگز به کارهای ناپسند نزدیک نمی‌گردید. و به باور پاره‌ای واژه «مرضی» به مفهوم شایسته کردار و پسندیده رفتار است و او به خاطر این ویژگی‌اش در بارگاه خدا موقعیت و مقام والایی داشت. **** ۱. آمالی مفید، ص ۴۰ ۳۹. (صفحه ۱۳۰)

۲۲۴. آیه (محبت علی علیه‌السلام در قلب خانواده مؤمنین)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا كَسَانِي كِه اِيمَان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، خداوند رحمن محبت آنها را در دل‌ها می‌افکند. (۹۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هنگامی که خداوند کسی از بندگانش را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می‌گوید: من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست خواهد داشت، سپس در آسمان‌ها ندا می‌دهد که: ای اهل آسمان، خداوند فلان کس را دوست دارد، او را دوست دارید و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست می‌دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می‌شود. و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می‌گوید: من از او متنفرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می‌دارد، سپس در میان اهل آسمان‌ها ندا می‌دهد که خداوند از او متنفر است، او را دشمن دارید، همه اهل آسمان‌ها از او متنفر می‌شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود». (۱) این حدیث پرمعنی نشان می‌دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرا می‌گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند و این محبت در قلوب انسان‌هایی که در زمین هستند، پرتوافکن می‌شود. در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شأن نزول آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که نشان می‌دهد نخستین بار این آیه در مورد علی نازل **** ۱- این حدیث در بسیاری از منابع معروف حدیث و همچنین بسیاری از کتب تفسیر آمده است، ولی ما متنی را انتخاب کردیم که در تفسیر «فی ظلال» جلد ۵ صفحه ۴۵۴ از «احمد» و «مسلم» و «بخاری» نقل شده. (صفحه ۱۳۱) گردیده است، از جمله «علامه زمخشری» در کشاف و «سبط ابن الجوزی» در تذکره و «گنجی شافعی» و «قرطبی» در تفسیر مشهورش و «محب الدین طبری» در ذخائر العقبی و «نیشابوری» در تفسیر معروف خود و «ابن صباغ مالکی» در فصول المهمه و «سیوطی» در درالمنثور و «هیثمی» در در صواعق الموحقه و «آلوسی» در روح المعانی را می‌توان نام برد، از جمله ۱ «ثعلبی» در تفسیر خود از «براء بن عازب» چنین نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا وَاجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً، فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»: بگو خداوند، برای من عهدی نزد خودت قرار ده و در دل‌های مؤمنان مودت مرا بیفکن، در این هنگام، آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» ... نازل گردید (۱) درباره علی بن ابیطالب نازل گردیده و معنی آن این است که خدا محبت او را در دل‌های مؤمنان قرار می‌دهد. (۲) ۲ شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی چنین نقل شده: «اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد، هرگز دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا (و نعمت‌هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت، این به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت». (۳) نزول این آیه در مورد علی به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود. ۱ و ۲ طبق نقل «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۸۳ تا ۸۶. **** ۱- «روح المعانی» جلد ۱۶ صفحه ۱۳۰ و «مجمع البیان» جلد ۶ صفحه ۵۳۳ و همچنین «نهج البلاغه» کلمات قصار کلمه ۴۵. (صفحه ۱۳۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث، ایمان و درستکاری و دادگری واقعی را سرچشمه محبوبیت انسان و راه و رمز نفوذ در دل‌ها و سرّ موفقیت می‌شمارد.

دیدگاه‌های پنجگانه در تفسیر آیه

۱ به باور «ابن عباس» آیه شریفه در مورد امیر مؤمنان علیه‌السلام فرود آمده و بیانگر شخصیت والای اوست، چرا که هیچ انسان با ایمانی نیست جز اینکه محبت آن حضرت در دل او به ودیعت نهاده شده است. در این مورد در تفسیر «ابوحزمه ثمالی» است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها فرمود: علی جان! قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا وَ اجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وُدًّا (... ۱) بگو: بارخدا! برای من نزد خود عهد و پیمانی قرار ده و بذریع محبت مرا در دل‌های مردم با ایمان بیفکن و آن را شکوفا و بارور ساز و آن حضرت به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد و این آیه شریفه فرود آمد که: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... نظیر این روایت را «جابر» نیز از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است. ۲ اما به باور پاره‌ای درست است که آیه در مورد امیر مؤمنان علیه‌السلام فرود آمده است، اما پیام آن جهان شمول است و بیانگر این حقیقت می‌باشد که خدای توانا محبت همه کسانی را که به راستی ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دهند، در دل‌های مردم با ایمان می‌افکند و دل‌های بیدار را متوجه آنان می‌سازد. در این مورد «ربیع بن انس» می‌گوید: خدا هرگاه بخواهد بنده‌ای را دوست بدارد، **** ۱. تفسیر فرات کوفی، ص ۲۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵۹. (صفحه ۱۳۳) به فرشته وحی می‌فرماید: هان ای جبرئیل! من فلان انسان را دوست می‌دارم، تو هم او را دوست بدار. آنگاه فرشته وحی در کران تا کران آسمان‌ها ندا می‌دهد که: هان ای آسمانیان خدا فلان بنده شایسته را دوست می‌دارد و از پی آن دل‌های آسمانیان کانون مهر او می‌گردد. و سپس در کران تا کران زمین ندای فرشته وحی طنین افکن می‌شود که: هان ای زمینیان! خدا فلان کس را دوست می‌دارد ... و از پی آن دل‌های زمینیان نیز متوجه او می‌گردد. إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا مُمِنًا قَالَ لِجِبْرَائِيلَ: إِنِّي أَحْبَبْتُ فَلَانًا فَاحْبِبْهُ، فَيَحْبِبُهُ جِبْرَائِيلُ ثُمَّ يُنَادِي فِي السَّمَاءِ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ فَلَانًا فَاحْبِبُوهُ، فَيَحْبِبُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ (... ۱) با این بیان، مفهوم آیه شریفه این است که: هر کسی به راستی ایمان آورد و کارهای شایسته انجام دهد خدا او را دوست می‌دارد و او را محبوب دل‌ها می‌سازد. ۳ از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که خدا محبت مردم با ایمان و شایسته کردار را در دل‌های بدخواهان و دشمنانشان نیز قرار می‌دهد تا به آنان ایمان آورند و بدین وسیله آنان را اقتدار و توانایی می‌بخشد. ۴ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که خدا مهر و محبت چنین مردم با ایمان و شایسته کرداری را در دل‌های یکدیگر قرار می‌دهد تا همدیگر را دوست بدارند و یار و یاور هم باشند و در برابر بدخواهان و دشمنان به سان کوهی استوار، به پاخیزند و یکپارچه و یکدست باشند. ۵ و «جُبَّائِي» می‌گوید: منظور این است که خدا در سرای آخرت محبت آنان را در دل‌های یکدیگر قرار می‌دهد تا به سان پدر و فرزندی آگاه و پرمهر یکدیگر را دوست **** ۱. در برخی تفاسیر این بیان با اندک تفاوت از پیامبر گرامی (ص) رسیده است. برای نمونه به تفسیر «فی ظلال القرآن» ج ۵، ص ۴۵۵ می‌توان نگریست. (صفحه ۱۳۴) بدارند، که این برترین شادی و بزرگترین نعمت‌هاست. دیدگاه نخست را این بیان امیر مؤمنان علیه‌السلام تأیید می‌کند که فرمود: لَوْ صَرَبْتُ حَيْثُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبَغِّضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَ لَوْ صَبَيْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَضَى فَأَنْقَضِي عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ أَنَّهُ قَالَ: لَا يُبَغِّضُكَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ. (۱) اگر با این شمشیر عدالت و ستم ستیزم بر بینی انسان با ایمانی فرود آورم تا مرا دشمن بدارد، مرا دشمن نخواهد داشت و با من دشمنی نخواهد ورزید؛ و اگر همه دنیا را در کام نفاقگرایی سرازیر کنم که مرا و راه و رسم عادلانه و انسانی‌ام را دوست بدارد، مرا دوست نخواهد داشت؛ و این حقیقت بر زبان حقگوی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله جاری شده است که فرمود: علی جان! انسان با ایمان هرگز تو را دشمن نمی‌دارد و به

دشمنی تو بر نمی‌خیزد و انسان بداندیش و نفاقگرا نیز به افتخار دوستی تو نخواهد رسید. **** ۱. نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، قصار ۴۵. (صفحه ۱۳۵)

۲۲۵. آیه (جایگاه خانواده صالح در تحکیم وظایف الهی)

اشاره

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ اَهْلِي وَزِيرِي از خاندانم برای من قرار بده. (۲۹ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«وَزِير» از ماده «وَزَرَ» در اصل به معنی بار سنگین است و از آنجا که وزیران، بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارند، این نام بر آنها گذارده شده است و نیز کلمه وزیر به معاون و یاور اطلاق می‌شود. اما این که موسی تقاضا می‌کند که این وزیر از خانواده او باشد، دلیلش روشن است، چرا که هم شناخت بیشتری نسبت به او خواهد داشت و هم دلسوزی فراوان‌تر، چه خوب است که انسان بتواند با کسی همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی آنان را به هم مربوط ساخته است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَزِير»: کسی که بار گران ریاست دیگری را به دوش می‌کشد؛ چرا که این واژه از «وَزَرَ» برگرفته شده است. موسی باز به نیایش خود ادامه داد و تقاضای دیگری کرد: پروردگارا! در این راه بزرگ دستیار و وزیر دلسوز لازم است؛ از این رو از بارگاہت می‌خواهم که یکی از خاندان و نزدیکانم را که برایم دلسوزتر و پرمهرتر است به یاریم بفرستی. (صفحه ۱۳۶)

۲۲۶. آیه

اشاره

هَارُونَ اَخِي بَرَادِرْمِ هَارُونَ رَا. (۳۰ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هارون طبق نقل بعضی از مفسران، برادر بزرگ‌تر موسی بود و سه سال با او فاصله سنی داشت، قامتی بلند و رسا و زبانی گویا و درک عالی داشت و سه سال قبل از وفات موسی دنیا را ترک گفت. (۱) او از پیامبران مرسل بود، چنان که در آیه ۴۵ سوره مؤمنون می‌خوانیم: «ثُمَّ ارْسَلْنَا مُوسَى وَ اَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سَيَّلْنَا مُبِينًا» و نیز دارای نور و روشنایی باطنی و وسیله تشخیص حق از باطل بود، چنان که در آیه ۴۸ سوره انبیاء می‌خوانیم: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً». و بالاخره او پیامبری بود که خداوند از باب رحمتش به موسی بخشید «وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا اَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» (۵۳ / مریم).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس فرد مورد نظرش را پیشنهاد کرد که: هَارُونَ اَخِي. پروردگارا! این مسئولیت بزرگ را به برادرم «هارون» واگذار. و او برادر پدری و مادری «موسی» بود که آن زمان به همراهش نبود و در «مصر» می‌زیست. **** ۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۱۳۷)

۲۲۷. آیه

اشاره

اشدُد به اُزری به وسیله او پشتم را محکم کن. (۳۱ / طه) و أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي و او را در کار من شریک گردان. (۳۲ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سپس موسی هدف خود را از تعیین هارون به وزارت و معاونت چنین بیان می‌کند: «خداوندا! پشتم را با او محکم کن» (اشدُد به اُزری). «اُزری» در اصل، از ماده «اُزار» به معنی لباس گرفته شده است، مخصوصاً به لباسی گفته می‌شود که بند آن را بر کمر گره می‌زنند، به همین جهت گاهی این کلمه به کمر، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است. و برای تکمیل این مقصد، تقاضا می‌کند «او را در کار من شریک گردان» (و أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي). هم شریک در مقام رسالت باشد، و هم در پیاده کردن این برنامه بزرگ شریک جوید، ولی به هر حال او پیرو موسی در تمام برنامه‌ها بود و موسی امام و پیشوای او.

برای هر کار برنامه و وسیله متناسب با آن لازم است

درس دیگری که این فراز از زندگی موسی به ما می‌دهد این است که حتی پیامبران با داشتن آن همه معجزات برای پیشرفت کار خود، از وسایل عادی، کمک می‌گرفتند، از بیان رسا و مؤثر و از نیروی فکری و جسمی معاونان. بنا نیست که ما در زندگی همیشه در انتظار معجزه‌ها باشیم، باید برنامه و وسایل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد و آنجا که کارها گره می‌خورد باید در انتظار لطف الهی بود. (صفحه ۱۳۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«اُزری»: پشت. و باز ضمن نیایش با خدا، افزود که بار خدایا! اشدُد به اُزری. به وسیله او پشتم را استوار دار و او را به یاریم برانگیز. و برای «هارون» تقاضای رسالت کرد و گفت: «و أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» و او را در رساندن پیام انسانساز و آزادبخش خودت، همتا و همراه و همدل من قرار ده و شوری در او برانگیز که بر یاری من پر شورتر و پرتلاش‌تر و خستگی‌ناپذیر گردد. و بدین‌سان، هم برای او تقاضای وزارت نمود و هم رسالت و نبوت. واژه «وزیر» را بدان جهت در مورد دستیار مقام ریاست یا زمامدار به کار می‌برند که او گرانی مسئولیت زمامدار را به دوش می‌کشد و به یاری او برمی‌خیزد. پاره‌ای می‌گویند: این واژه از «وزر» برگرفته شده و به مفهوم ملجأ و پناه آمده است؛ و بدان جهت به دستیار زمامداران، «وزیر» گفته می‌شود، که آنان در کارهای مهم، به وزیر خود روی می‌آورند. در مورد «هارون» آورده‌اند که سه سال از «موسی» بزرگ‌تر بود. او قامتی برافراشته‌تر از «موسی» داشت. رنگ چهره‌اش سفیدتر، اندکی از موسی سنگین‌وزن‌تر و زبانش گویاتر بود. و او سه سال زودتر از برادر جهان را بدرود گفت. (صفحه ۱۳۹)

۲۲۸. آیه

اشاره

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا تَا تُو رَا بَسِيْرًا تَسْبِيْحٍ كُوِيْم. (۳۳ / طه) وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا وَ تُو رَا بَسِيْرًا يَاد كُنِيْم. (۳۴ / طه) اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا
چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای. (۳۵ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تو نیازهای ما را به خوبی می‌دانی و به مشکلات این راه از هر کس آگاه‌تری، ما از تو آن می‌خواهیم که ما را در اطاعت فرمانت قدرت بخشی و به انجام وظایف و تعهدها و مسؤولیت‌هایمان موفق و پیروز داری.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هدف از این خواسته‌ها

و آنگاه هدف از تقاضاهای چندگانه خویش را که هدفی مقدس و الهی و پرشکوه بود، به تابلو برد و گفت: كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا. پروردگارا! این خواسته‌های ما را برآورده ساز، تا تو را به پاکی و قداست بستاییم و بسیار سپاست گزاریم. بدین سان روشنگری می‌کند که این درخواست‌های او از بارگاه خدا نه به انگیزه مقام‌جویی و قدرت‌طلبی و ریاست و جاه و جبروت است، بلکه برای این است که بهتر و شایسته‌تر بتوانند خدای یکتا را پرستند و با تأمین حقوق و آزادی انسان‌ها و برچیدن بساط ارتجاع و استبداد، بهتر و زیننده‌تر، مقررات عادلانه الهی را پیاده کنند. و باز در این راستا افزود: (صفحه ۱۴۰) وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا. و تو را فراوان یاد کنیم و به خاطر نعمت‌های گرانی که به ما ارزانی داشتی، ستایش و سپاس گوئیم. و در راز و نیازش ادامه داد که: به یقین تو به اندیشه و عقیده و عملکرد ما و همه انسان‌ها، همواره بینایی و چیزی در کران تا کران هستی بر تو پوشیده نمی‌ماند. به باور پاره‌ای منظور این است که: پروردگارا! تو خود می‌دانی که من در رساندن پیام تو به آنچه تقاضا نمودم، نیازمندم. (صفحه ۱۴۱)

۲۲۹. آیه

اشاره

قَالَ قَدْ اُوْتِيْتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى فَرَمُوْد: اَنْ چِه رَا خُوَاسْتِه‌ای بِه تُو دَاده شُد، ای مُوسَى. (۳۶ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در واقع در این لحظات حساس و سرنوشت‌ساز که موسی برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام می‌نهاد، هر چه لازم داشت یک جا از او درخواست کرد و او نیز مهمانش را نهایت گرمی داشت و همه خواسته‌های او را در یک جمله کوتاه با ندایی حیاتبخش اجابت کرده، بی آن که در آن قید و شرط یا چون و چرایی کند و با تکرار نام موسی که هر گونه ابهامی از دل می‌زداید آن را تکمیل فرموده و چه شوق‌انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد.

پیامبر اسلام همان خواسته‌های موسی را تکرار می‌کند

از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده استفاده می‌شود که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز همین مسائل را که موسی برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود تمنا کرد، با این تفاوت که به جای نام «هارون»، نام «علی» را نهاد و چنین عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلْتَكِ أَخِي مُوسَى أَنْ تَشْرَحَ لِي صِدْرِي وَأَنْ تَيَسِّرَ لِي أَمْرِي وَأَنْ تَجَلَّ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي، وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، عَلِيًّا أَخِي، اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي، كَيْ نُنسِبَ بِحُكْمِكَ كَثِيرًا وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا، إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا: پروردگارا من از تو همان تقاضا می‌کنم که برادرم موسی تقاضا کرد، از تو می‌خواهم سینه‌ام را گشاده داری و کارها را بر من آسان کنی، گره از زبانم بگشایی، تا سخنانم را درک کنند، برای من وزیری از خاندانم قرار دهی، برادرم علی را، خداوندا پشتم را با او محکم کن و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گویم و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینایی». این حدیث را «سیوطی» در تفسیر (صفحه ۱۴۲) «دُرُّ الْمُنْثُور» و «مرحوم طبرسی» در «مجمع البیان» و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی و شیعه با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند. مشابه این حدیث، حدیث منزله است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «الْأَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي: آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود». این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنن آمده و به گفته محدث بحرانی (طبق نقل نور الثقلین) در کتاب «غایة المرام» از یک صد طریق از طرق اهل سنت و هفتاد طریق از طرق شیعه نقل شده است، آن قدر معتبر می‌باشد که جای هیچ گونه انکار ندارد. اما آن چه ذکر آن را در اینجا ضروری می‌دانیم این است که بعضی از مفسران (مانند آلوسی در روح المعانی) با قبول اصل روایت در دلالت آن ایراد کرده‌اند و گفته‌اند جمله «وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» (او را شریک در کار من بنما) چیزی را جز شرکت در امر ارشاد و دعوت مردم به سوی حق، اثبات نمی‌کند. ولی پیدا است که مسئله شرکت در ارشاد و به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر و گسترش دعوت حق، وظیفه فرد فرد مسلمانان است و این چیزی نبوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی بخواهد، این یک توضیح واضح است که هرگز نمی‌توان دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را به آن تفسیر کرد. از سوی دیگر می‌دانیم که منظور، شرکت در امر نبوت هم نبوده است، بنابراین نتیجه می‌گیریم که مقام خاصی بوده غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی ارشاد، آیا این جز مسئله ولایت خاصه چیزی خواهد بود؟ آیا این همان خلافت (به مفهوم خاصی که شیعه برای آن قائل است) نیست؟ و جمله «وَزِيرًا» نیز آن را تأیید و تقویت می‌کند. (صفحه ۱۴۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

و بدین سان همه خواسته‌های او پذیرفته می‌شود و آفریدگار هستی به او پیام می‌دهد که خواسته‌هایت برآورده گردید ای موسی! اینک برای رساندن پیام ما به پا خیز! قَالَ قَدْ أُوتِيَ سُؤْلُكَ يَا مُوسَى شَشْمِينَ امَامِ نُوْرٍ اَزِ پَدْرشِ و او از امیر مؤمنان علیه السلام آورده است که: كُنْ لِمَا لَا- تَرْجُو اَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو، فَبَانَ مُوسَى بِنِ عِمْرَانَ خَرَجَ يَقْتَبِسُ لِاَيْهَلِهِ نَارًا فَكَلَّمَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَرَجَعَ نَبِيًّا، وَ خَرَجَتْ مَلَكَهُ سَيِّئًا كَافِرَةً، فَاسْتَلَمَتْ مَعَ سُلَيْمَانَ، وَ خَرَجَ سَيِّحْرُهُ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّةَ لِفِرْعَوْنَ، فَرَجَعُوا مُؤْمِنِينَ. (۱) به آنچه در زندگی امید نمی‌بندی، امیدوارتر از آن چیزی باش که بدان امید می‌بندی، چرا که «موسی» در آن شب تیره و تاریک به سوی آن فروغ تابناک رفت تا برای خانواده‌اش آتشی بیاورد، اما با این رویداد پرافتخار روبه‌رو گردید که خدا با او سخن گفت و در حالی بازگشت که به مقام والای رسالت رسیده بود. و نیز ملکه «سببا» در حال کفر و شرک به سوی «سلیمان» رفت، اما به ایمان و اسلام مفتخر گردید. و افسونگران و روشنفکران عصر موسی برای پیکار با او و پاسداری از استبداد فرعون به میدان آمدند، اما سرانجام حق را شناختند و توحیدگرا بازگشتند. این پرتوی از ثمره درست اندیشی و حق‌طلبی است که انسان حق‌جو و حق‌خواه سرانجام به آن می‌رسد.

۲۳۰. آیه (خانواده خود را به «نماز» مقید ساز و بر انجام آن شکیا باش)

اشاره

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسِيئُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَزُوقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ وَ خاندان خود را به نماز دستور ده و بر انجام آن شکیا باش، ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه ما به تو روزی می‌دهیم و عاقبت نیک برای تقوا است. (۱۳۲ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بدون شك ظاهر «أهل» در اینجا خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به طور کلی است، ولی از آنجا که این سوره در مکه نازل شده در آن زمان مصداق اهل، خدیجه و علی بوده‌اند و ممکن است بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز شامل شود، ولی با گذشت زمان دامنه خاندان پیامبر گسترده شد. سپس اضافه می‌کند اگر دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است، منافع و برکاتش تنها متوجه خود شما است «ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه به تو روزی می‌دهیم» (لَا نَسِيئُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَزُوقُكَ). این نماز چیزی بر عظمت پروردگار نمی‌افزاید، بلکه سرمایه بزرگی برای تکامل شما انسان‌ها و کلاس عالی تربیت است. و به این ترتیب نتیجه عبادات مستقیماً به خود عبادت‌کنندگان باز می‌گردد و در پایان آیه اضافه می‌کند (وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ). آن چه باقی می‌ماند و سرانجامش مفید و سازنده و حیات بخش است، همان تقوا و پرهیزکاری است، پرهیزکاران سرانجام پیروزند و بی‌تقوایان محکوم به شکست. (صفحه ۱۴۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ خاندان و پیروان را به برپایی نماز و فرهنگ آن فرمان ده. «ابو سعید خدری» می‌گوید: از هنگامه فرود این آیه شریفه تا نه ماه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به وقت نماز در سرای «علی» و «فاطمه» علیهما السلام می‌ایستاد و می‌فرمود: الصَّلَاةُ رَحِمَكُمُ اللَّهُ! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا: (۱) نماز، نماز، هان که بخشایش و مهر خدا بر شما باد! جز این نیست که خدا می‌خواهد تا پلیدی را از شما خاندان بزدايد و شما را آن گونه که خود می‌پسندد پاک و پاکیزه بارگاه خویش سازد. این روایت را، «ابن عقیده» از راه‌های فراوانی از امامان معصوم و از دیگران، همچون «ابو رافع» و ابو برزه روایت کرده است. حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَخُصَّ أَهْلَهُ دُونَ النَّاسِ لِيَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّ لِأَهْلِهِ عِنْدَ اللَّهِ مَنَزِلَةً لَيْسَتْ لِلنَّاسِ فَأَمَرَهُمْ مَعَ النَّاسِ عَامَّةً ثُمَّ أَمَرَهُمْ خَاصَّةً. (۲) خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که تنها خاندانش را این گونه به نماز و نیایش با خدا فرمان دهد تا همگان بدانند که خاندانش نزد خدا مقامی والا و ویژه دارند، که دیگر مردمان چنین مقامی ندارند. آری، پیامبر صلی الله علیه و آله نخست آنان را با همه مردم به برپا داشتن نماز فرمان داد و آنگاه خود و خاندانش را به تنهایی. وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا وَ خود نیز بر نماز و دعوت به آن شکیا باش. لَا نَسِيئُكَ رِزْقًا *** ** ۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۷؛ عُيُونُ أَخْبَارِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۱، ص ۲۴، ۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۷. (صفحه ۱۴۶) ما روزی تو و آفریده‌های خود را از تو نمی‌خواهیم، بلکه از تو می‌خواهیم که عبادت کنی و پیام ما را به مردم برسانی و خود ضامن روزی همگان هستیم. نَحْنُ نَزُوقُكَ ما به همه روزی می‌دهیم و از کسی چیزی نمی‌خواهیم، به همه سود می‌رسانیم و از کسی سود نمی‌خواهیم و بدین سان این در اظهار امتنان رساتر است. وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ. و فرجام خوش از آن پروا و پرواپیشگان است. «ابن عباس» می‌گوید: منظور این است که آن کسانی که تو و قرآن را گواهی کنند و از من حساب برند و پروا پیشه سازند، فرجام خوش برای آنان است. در روایت است که «عُرْوَةُ بْنُ زُبَيْرٍ»

هنگامی که سردمدار و دارنده زر و زیوری را می‌دید، به خانه‌اش می‌رفت و این آیه شریفه را تلاوت می‌کرد که: **وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ** ... و آنگاه رو به خانواده‌اش می‌کرد و می‌گفت: **الْصَّلَاةُ! الصَّلَاةُ! رَحِمَكُمُ اللَّهُ!** (صفحه ۱۴۷)

۲۳۱. آیه (تذکرات خدایی را شوخی نگیرید)

اشاره

ما يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مَنْ رَبَّهُمْ مُخِدِّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ هر یادآوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آنها بیاید با لعب و شوخی به آن گوش فرا می‌دهند. (۲ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «ذِکْر» در آیه فوق اشاره به هر سخن بیدار کننده است و تعبیر به «مُخِدِّث» (تازه و جدید) اشاره به این است که کتب آسمانی، یکی پس از دیگری نازل می‌گردد و سوره‌های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد، که از طرق مختلف برای نفوذ در دل‌های غافلان وارد می‌شود، اما چه سود برای کسانی که همه این‌ها را به شوخی می‌گیرند. اصولاً یکی از بدبختی‌های برخی از خانواده‌ها و افراد جاهل و متکبر و خودخواه این است که همیشه نصایح و اندرزهای خیراندیشان را به شوخی و بازی می‌گیرند و همین سبب می‌شود که هرگز از خواب غفلت بیدار نشوند، در حالی که اگر حتی یک بار به صورت جدی با آن برخورد کنند، چه بسا مسیر زندگانی آنها در همان لحظه تغییر پیدا می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«ذِکْر»: به مفهوم هر سخن بیدارگر و هر پند و اندرزی است، اما در آیه شریفه منظور قرآن شریف می‌باشد. «مُخِدِّث»: تازه و جدید.

دو آفت ویرانگر سرگرمی و غفلت

در آیه مورد بحث می‌فرماید: **ما يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مَنْ رَبَّهُمْ مُخِدِّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ** هر آیه و سوره و یادآوری جدید و تازه‌ای از سوی پروردگارشان بر آنان می‌رسد و (صفحه ۱۴۸) می‌آید، آن را می‌شنوند اما به آن نمی‌اندیشند و در آن تدبّر و تأمل نمی‌کنند، بلکه به بازی و تمسخر به آن گوش می‌دهند. «ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید: منظور این است که آنان قرآن را به بازی و تمسخر می‌شنوند و در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برند که هدف آفرینش چیست و از آنان چه می‌خواهند؟

پدیده بودن قرآن شریف (۱)

یکی از شگردهای دیرین استبدادگران و سیاست‌بازان بهره‌وری ناصواب و نادرست از مذاهب و باورهای مذهبی توده‌های دربند استبداد و اختناق است. آنان در این راستا، گاه با موافق و هماهنگی و باورمند نشان دادن خویش با مذهب و عقیده مورد احترام مردم، بر روی موج افکار عمومی سوار می‌شوند تا هدف‌های سلطه‌جویانه خویش را بچوینند و گاه حتی با مدافع سرسخت نشان دادن خویش و تندروی و افراط کاری بسیار در طرفداری از مذهب رایج، راه خویش را می‌روند. گاه مذهب را از نظر قالب و

واژه‌ها و محتوا تحریف می‌کنند و آن را ابزار سلطه و توجیه‌گر ستم و بیداد خویش می‌سازند و گاه به احترام بسیار به قالب و شکل و ظاهر واژه‌های آن و نیز تقدیر پیامبر و چهره‌های مورد احترام آن، به تحریف معنوی و پوچ و پوک ساختن آن دست می‌یازند و آن را از روح عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی و طرفداری از حقوق انسان و مبارزه با ظلم و استبداد تهی ساخته و یا با دیگر شگردها آن را ابزار قدرت و سلطه می‌سازند. گاه با تراشیدن دشمنان دروغین برای آن، خود را وقف دفاع و پاسداری از آن جلوه می‌دهند و گاه با ساختن بحث‌ها و کشمکش‌های پوچ و بی‌اساس و خطرهای ساختگی، توده‌های دربند و حتی دانشمندان و دانشوران ظاهربین را سرگرم پیکاری پوچ و انحرافی می‌سازند. ****۱. مترجم. (صفحه ۱۴۹) این آفت و شگرد متأسفانه پس از رحلت جانسوز پیامبر، به تاریخ اسلام نیز راه یافت و سوگمندان حاکمان بسیاری، به ویژه دو استبداد دیرپای «اموی» و «عباسی» به جای طرفداری از آگاهی و ژرف‌نگری مذهبی و عمل به مفاهیم و مقررات عدالت‌آفرین و آزادمنشانه و تأمین‌کننده حقوق و آزادی و امتیث و کرامت و سرفرازی مردم، با انواع شگردها، از دین خدا بر ضد هدف‌های بلند و انسانی آن بهره‌جسته و آن را ابزار سلطه و سرکوب و اختناق و ارتجاع و کیش شخصیت ساختند و با بازی با ظاهر واژه‌ها و الفاظ و کتاب خدا، روح انسانساز و عدالت‌خواهانه آن را تعطیل ساختند که نمونه‌ای از این بازیگری، خلق این بحث پوچ و بی‌اساس و سرگرم ساختن اندیشه‌ها و قلم‌ها و توده‌ها و صف‌بندی‌ها در این موضوع بود که: «آیا قرآن پدیده و حادث است و یا قدیم؟» در حالی که این بحث در درجه نخست، انتقال بحران بود؛ یعنی حکومت می‌خواست قلم‌ها و اندیشه‌ها و مشت‌ها و خواسته‌هایی که باید در جهت کسب استقلال اندیشه، حقوق آزادی، حاکمیت بر سرنوشت و عمل به روح قرآن و اسلام باشد، اینها را به این بحث‌های بی‌معنا جهت دهد و استبداد در امان بماند، و گرنه این موضوع کدامین مشکل اجتماعی و اخلاقی و انسانی و حقوقی و عقیدتی و سیاسی و فرهنگی مردم را حل می‌کرد؟ افزون بر این کدام انسان خردمند و با انصافی بود که نداند این بحث چیزی جز سرگرمی نیست؟ و در نیابد که واژه‌ها و قالب‌ها و ظاهر کتاب خدا پدیده و حادث است که بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده و روح و محتوا و مفهوم آن نیز که از دانش بی‌کران خدا سرچشمه گرفته است به سان ذات پاک او دیرین و قدیم است، پس چه جای بحث و کشمکش؟! گویی از همین زاویه و دیدگاه است که اندیشوران هوشمند اسلامی با الهام از (صفحه ۱۵۰) رهنمودهای خاندان وحی و رسالت، این بحث‌ها را انحرافی و ساخته و پرداخته استبداد می‌نگریستند و مردم را از صف‌بندی و کشمکش در این موضوعات هشدار می‌دادند (۱) و روشنگری می‌کردند که خطرناک‌ترین و مرگبارترین دشمن اسلام و قرآن و جامعه استبدادگرانی هستند که مذهب را ابزار سلطه ساخته‌اند. و در حیات ننگبار خویش حاضر نیستند با عمل به دین خدا و کتاب انسانساز او و سیره و سنت پیامبرش حقوق و آزادی و کرامت و امتیث مردم و حق حاکمیت بر سرنوشت خویش را در میدان زندگی به رسمیت بشناسند و به آنان حق مقایسه و انتخاب و چرا و انتقاد و اظهار نظر که اساسی‌ترین حقوق یک جامعه مترقی و خردمند است بدهند، بلکه آنان را همواره دنباله‌رو می‌خواهند و خویشتن را فرمانروای مطلق و بی‌چون و چرا می‌خواهند. از سویی قدرت و امکانات ملی را قبضه کنند، اما از دگر سو پاسخگوی گفتار و اقدامات و عملکرد خویش نباشد؛ و درست به همین جهت مردم را با این بازی‌ها سرگرم می‌خواهند. ****۱. نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۱۲ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۵۸. (صفحه ۱۵۱)

۲۳۲. آیه (آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست)

اشاره

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ مَا آسَمَانَ وَزَمِينَ وَآنَ چَه رَا دَر مِیَانِ آنَهَا اسْتِ بَرَا بَرِی نِیَا فَرِیدِیم. (۱۶ / انبیاء)

بعد باشند، بلکه غالباً قضیه به عکس است چون باگذشت زمان علم و دانش‌ها گسترده‌تر می‌شود، ابراهیم بلافاصله به آنها «پاسخ گفت: هم شما و هم پدرانان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید». جالب این که بت پرستان در جواب ابراهیم، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند و هم طول زمان، گفتند: «ما پدران خود را بر این آیین و رسم یافتیم». ابراهیم هم در هر دو قسمت به آنها پاسخ گفت، که هم شما و هم پدرانان، همیشه در ضلال مبین بودید. یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی‌کند، نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل اصالت آن می‌داند و نه دوام و ریشه دار بودن آن را.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

بت پرستان و شرک گرایان به جای پاسخ درست به دنباله‌روی از پدران و نیاکان خویش چسبیدند و گفتند: ما پدران خویش را پرستشگر آنها یافتیم و به راه آنان گام سپردیم. و بدین سان هم نشان دادند که بر این راه و رسم ذلت‌بار واپسگرایانه که در پیش گرفته‌اند، دلیل و برهان ندارند و کارشان تنها دنباله‌روی است و هم نشان دادند که دنباله‌روی و تقلید کورکورانه یکی از آفت‌های جامعه‌ها و رشد و شکوفایی تمدن‌ها و سدّ راه اصلاح و اصلاحگران عصرها و نسل‌هاست. «ابراهیم» شجاعانه و خیرخواهانه به روشنگری پرداخت و آنان را سرزنش کرد که: واقعیت این است که هم خودتان و هم پدرانان در گمراهی آشکاری هستید که بت‌ها را به جای آفریدگار هستی می‌پرستید. (صفحه ۱۵۵)

۲۳۶. آیه (نوسانات زندگی، آرامش مؤمنین را برهم نمی‌زند)

اشاره

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَايُوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳ / انبیاء) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ما دعای او را مستجاب کردیم و ناراحتی‌هایی را که داشت برطرف ساختیم و خاندانش را به او باز گرداندیم و همانندشان را بر آنها افزودیم، تا رحمتی از سوی ما باشد و تذکری برای عبادت کنندگان. (۸۴ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

فشرده‌ای از داستان ایوب

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم؛ کسی پرسید: «بلایی که دامن گیر ایوب شد برای چه بود؟». امام صادق پاسخی فرمود که خلاصه‌اش چنین است: «بلائی که بر ایوب وارد شد به خاطر این نبود که کفران نعمتی کرده باشد، بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود که ابلیس بر او حسد برد و به پیشگاه خدا عرضه داشت اگر او این همه شکر نعمت تو را بجا آورد، به خاطر آن است که زندگی وسیع و مرفهی به او داده‌ای و اگر مواهب مادی دنیا را از او بگیری هرگز شکر تو را بجا نخواهد آورد. مرا بر دنیای او مسلط کن تا معلوم شود که مطلب همین است. خداوند برای این که این ماجرا سندی برای همه رهروان راه حق باشد، به شیطان این اجازه را داد، او آمد و اموال و فرزندان ایوب را یکی پس از دیگری از میان برداشت، ولی این حوادث دردناک نه تنها از شکر ایوب نکاست، بلکه شکر او افزون شد. شیطان از خدا خواست بر زراعت و گوسفندان او مسلط شود، این اجازه به او داده شد و او تمامی آن زراعت را آتش زد و گوسفندان را از بین برد، باز هم حمد و شکر ایوب افزون شد. (صفحه ۱۵۶) سرانجام شیطان از خدا

پایداری و توکل به خدا و ایمان و اخلاص و صف‌ناپذیرش سربلند و سرفراز گردید. آری داستان زندگی او از جمله این درس بزرگ را به خردمندان می‌دهد که در فراز و نشیب‌ها و رنج‌های زندگی باید شکیا بود و از پا در نیامد و امیدوار بود که فرجام نیکو از شکیبایان است. (صفحه ۱۵۹)

۲۳۷. آیه (صفات خانواده برجسته)

اشاره

فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ما دعای او را مستجاب کردیم و «یحیی» را به او بخشیدیم و همسرش را برای او اصلاح کردیم، چرا که آنها در نیکی‌ها سرعت می‌کردند و به خاطر عشق (به رحمت) و ترس (از عذاب) ما را می‌خواندند و برای ما خاشع بودند (خضوعی توأم با ادب و ترس از مسؤولیت). (۹۰ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«رَغَبًا» به معنی رغبت و میل و علاقه است و «رَهَبًا» به معنی ترس است. خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد و خواسته او را تحقق بخشید. سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده. ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آنها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلت‌ها و غرورهایی که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان را به هنگام وصول به نعمت می‌گیرد نمی‌شدند، آنها در همه حال نیازمندان را فراموش نمی‌کردند و در خیرات، سرعت داشتند، آنها در حال نیاز و بی‌نیازی، فقر و غناء، بیماری و سلامت، همواره متوجه خدا بودند و بالاخره آنها به خاطر اقبال نعمت گرفتار کبر و غرور نمی‌شدند، بلکه همواره خاشع و خاضع بودند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«رَغَبًا»: به مفهوم شور و شوق و تمایل آمده است. «رَهَبًا»: به مفهوم بیم و ترس است. در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَ ما نیز دعای او را پذیرفتیم و خواسته‌اش را برآوردیم. وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ (صفحه ۱۶۰) و فرزند ارجمندی چون «یحیی» را به او ارزانی داشتیم. وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ وَ ما همسر «زکریا» را که زنی نازا و سالخورده بود به جوانی و شایستگی باروری و آوردن فرزند باز گردانیدیم و کارش را اصلاح کردیم. پاره‌ای بر آنند که منظور این است که: ما همسر او را از سالخوردگی به جوانی، از ناباروری به باروری و از تندخویی و بد اخلاقی به خوش اخلاقی دگرگون ساختیم و اصلاح کردیم. إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ چرا که خاندان «زکریا» مردمی بودند که به سوی انجام کارهای نیک و شایسته شتاب می‌گرفتند و به بندگی خدا و پرستش و فرمانبرداری او شور و شوق نشان می‌دادند. وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَ ما را به امید پاداش و از بیم کیفر، خالصانه می‌خواندند و عبادت می‌کردند. وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ وَ در بارگاه ما فروتن و بیمناک بودند. برخی آورده‌اند که آنان در اوج بهره‌وری و نعمت نیایشگرانه می‌گفتند: پروردگارا! ما را غافلگیر مساز؛ و در حال محرومیت و گرفتاری می‌گفتند: خداوند! مباد که این گرفتاری کیفر گناه ما باشد.

شتاب در کارهای شایسته

از آیه شریفه این نکته عمیق دریافت می‌گردد که آنان افزون بر بهترین سخن و برنامه، مردان عمل شایسته بودند، آن هم نه عمل شایسته تنها، که پیشگام در عمل بودند. به همین جهت این سه ویژگی، از ویژگی‌های همه آنان است: ۱ شتاب و پیشگامی در کارهای شایسته، ۲ خداپرستی در حال شوق و بیم، ۳ و فروتنی در برابر حق. (صفحه ۱۶۱)

۲۳۸. آیه

اشاره

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ هَمَّ شَمَا امْتِ وَاحِدِي هَسْتِيدِ وَ مِنْ پُرُورِدْ گَارِ شَمَا هَسْتِمِ، از مخالفت فرمان من بپرهیزید. (۵۲ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق به وحدت و یگانگی جامعه انسانی و حذف هر گونه تبعیض و جدایی دعوت می‌کند، همان گونه که او پروردگار واحد است، انسان‌ها نیز امت واحد هستند. به همین دلیل باید از یک برنامه پیروی کنند، همان گونه که پیامبرانشان نیز به آیین واحدی دعوت می‌کردند که اصول و اساس آن همه‌جا یکی بود؛ توحید و شناسایی حق، توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر و استفاده از طیبات و انجام اعمال صالح، و حمایت از عدالت و اصول انسانی. در تمام مواردی که کلمه «امت» در قرآن مجید به کار رفته است، همین معنی جمعیت و گروه از آن اراده شده است، مگر در بعضی از موارد استثنایی که توأم با قرینه خاصی بوده و «امت» مجازاً به معنی مذهب به کار رفته است، مانند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ: ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و از آنها پیروی می‌کنیم» (۲۳ / زخرف).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث، گویی روی سخن با پیامبران و امتهاست و همه را به توحیدگرایی و یکتاپرستی ناب و پاک فرا می‌خواند و می‌فرماید: وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ بَ یَقین، این دین و آیین شماست که آیینی یگانه است؛ و همگان به توحید و تقوا و ایمان و انجام کارهای شایسته و عادلانه فرمان یافته‌اید. به باور «حَسَن» و «ابن جَرَّیح»، منظور این است که دین شما یک دین است. این تفسیر برای واژه «أُمَّت» شاید از این آیه دریافت گردد که: (صفحه ۱۶۲) «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (۱) ما پدران خود را بر دین و آیینی یافتیم و ما هم با پی‌گیری از آنان، راه حق را یافته‌ایم». اما به باور پاره‌ای دیگر واژه «أُمَّت» در آیه شریفه به مفهوم گروه و جامعه می‌باشد و منظور این است که: همه شما و انسان‌های پیش از شما از یک جامعه بزرگ و از یک امت هستید و همه بندگان خداید. وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ. و من پروردگار شما هستم؛ پس در زندگی و عملکردتان از من پروا کنید. **** ۱. سوره زُخْرُف، آیه ۲۲. (صفحه ۱۶۳)

۲۳۹. آیه

اشاره

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند

(و عجب این که) هر گروه به آن چه نزد خود دارند، خوشحالند. (۵۳ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زُبُرًا» جمع «زُبْرَةٌ» به معنی قسمتی از موی پشت سر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جدا کنند، سپس این واژه به هر چیزی که مجزا از دیگری شود، اطلاق شده است، بنابراین جمله «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا» اشاره به تجزیه امت‌ها به گروه‌های مختلف است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

قرآن پس از فراخوان انسانها به آیین یگانه و خداپسندانه، اینک آنان را از پراکندگی در دین هشدار می‌دهد و می‌فرماید: فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا أَمَا مَرَدَمٌ بِرِخْلَافِ دَعْوَتِ بِيَامْبِرَانَ، در دین و آیین خویش راه پراکندگی را در پیش گرفتند و هر دسته‌ای از آنان به بهانه گرایش به کتاب و پیامبری، دیگر کتابهای آسمانی را دروغ انگاشتند. برای نمونه، یهودیان با بهانه جویبهای گوناگون به انجیل و مسیح، کفر ورزیدند و مسیحیان نیز به قرآن و آخرین پیامبر بزرگ خدا. واژه «زُبُرًا» جمع «زُبُورًا» به مفهوم کتاب آسمانی است و با این دیدگاه تفسیر آیه از نظر گروهی از مفسران همان است که ترسیم گردید. كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ. و در نتیجه هر گروه و حزبی به آنچه نزد خود داشت و نام دین بر آن نهاده بود شادمان گردید و خود را بر حق و در راهی درست و دیگران را بر باطل پنداشت. (صفحه ۱۶۴)

۲۴۰. آیه

اشاره

فَدَرَّهْمٌ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ أَنَّهُمْ فِي جَهْلٍ وَغَفْلَتِهِمْ بَگَازَرِ تَا زَمَانِي كِه مَرگَشَان فَرَا رَسَد (یا گرفتار عذاب الهی شوند / ۵۴ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غَمْرَةٌ» در اصل از «غَمَرٌ» به معنی از بین بردن اثر چیزی است، سپس به آب زیادی که مسیر خود را می‌شوید و پیش می‌رود، «غَمَرٌ» و «غَامِرٌ» گفته شده و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاری‌هایی که انسان را در خود فرو می‌برد، نیز اطلاق گردیده است و در آیه مورد بحث به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

جوامع تفرقه‌جو جز انحطاط سرنوشت دیگری ندارند

در آیه مورد بحث، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و می‌فرماید: فَدَرَّهْمٌ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ. پس تو ای پیامبر! اینک که چنین است، آنان را در همان نادانی و گمراهی و آفت تعصّب خودشان واگذار تا مرگ یا عذاب آنان فرا رسد. بدین سان هشدار می‌دهد که چنین جامعه و چنین مردم تفرقه‌جو و حق‌ستیز و گمراه و گمراهگری، جز عذاب و انحطاط سرنوشت دیگری نخواهند داشت. (صفحه ۱۶۵)

۲۴۱. آیه

اشاره

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُؤْتُهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ أَنَّهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (برای این است که درهای خیرات را به روی آنها بگشاییم؟ (چنین نیست) بلکه آنها نمی‌فهمند. (۵۶) / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله «نُؤْتُهُمْ» از ماده «أعَد» و «مَدَّ» به معنی کامل کردن نقصان چیزی و جلوگیری از قطع و پایان آن است. آنها نمی‌دانند که این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنها است، آنها نمی‌دانند که خدا می‌خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد تا هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی، تحمل عذاب بر آنها دردناک‌تر باشد، زیرا اگر درهای نعمت‌ها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتی‌ها را پیدا کند، مجازات‌ها زیاد دردناک نخواهد بود، اما اگر کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه‌چال زندان و حشتناکی بیفکنند، فوق‌العاده دردناک خواهد بود. به علاوه این فراوانی نعمت، پرده‌های غفلت و غرور را بر روی چشمان او ضخیم‌تر می‌کند تا آنجا که راه بازگشت بر او غیر ممکن می‌شود. این در واقع همان چیزی است که در سایر آیات قرآن از آن به «استدراج در نعمت» تعبیر شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون «استدراج» به جلد ۷ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۸۲ سوره اعراف مراجعه فرمایید. (صفحه ۱۶۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اینک در اشاره به پندارها و بافته‌های همان فرقه‌ها و گروه‌های گمراه و حق‌ستیز می‌فرماید: أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُؤْتُهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ. آیا این دسته‌های کفرگرا و حق‌ناپذیر چنین می‌پندارند که آنچه از ثروت و امکانات و پسران به آنان ارزانی داشته‌ایم، دلیل بر درستی راه آنان و نشان خشنودی خدا از بافته‌ها و یافته‌های خرافی و خودخواهانه آنان است؟! و می‌افزاید: نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ آیا چنین می‌پندارند که دارایی و پسران و نعمت‌هایی که به آنان داده‌ایم از آن جهت است که درهای نیکی و خوبی را با شتاب به روی آنان گشوده‌ایم؛ و این همه را به خاطر پاداش کارهای آنان و درایت و کارایی و لیاقت آنان و خشنودی خود، از راه و رسم آنان به آنها داده‌ایم؟ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ نه، این گونه نیست؛ بلکه منظور این است که به آنان مهلت دهیم و سرانجام آنان را گرفتار کیفر بیداد و گمراهی‌شان خواهیم ساخت؛ اما آنان این را در نمی‌یابند. آیه مورد بحث و مفهوم آن به سان این آیه شریفه است که می‌فرماید: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱)» اما انسان هنگامی که پروردگارش او را می‌آزماید و وی را گرامی می‌دارد و نعمت‌های بسیار به او می‌بخشد، می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است. حضرت باقر علیه‌السلام از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌آوردده است که: خدا می‌فرماید: بنده با ایمان من هنگامی که چیزی از ارزشهای مادی را بر او تنگ می‌گیرم، اندوهگین می‌گردد؛ در **** * ۱. سوره فجر، آیه ۱۵. (صفحه ۱۶۷) حالی که در این حال به من نزدیکتر است؛ و هنگامی که دنیا را برای او گسترش می‌دهم شادمان می‌گردد؛ در حالی که در این حال از من دورتر است و آنگاه به تلاوت این آیه شریفه پرداخت که: أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُؤْتُهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ أَنَّهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ. و آنگاه فرمود: این نعمت‌های گوناگون زندگی برای آزمون به آنان داده شده است. یادآوری می‌گردد که منظور از «خیرات» منافع پرارزش می‌باشد؛ درست بر خلاف «شرور» که به مفهوم زیانهای سخت و جبران‌ناپذیر است. بَلْ لَا يَشْعُرُونَ. نه، این گونه نیست؛ بلکه آنان شعور و

۱۷۰) در روایت است که مردی به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گفت: ای پیامبر خدا! آیا برای ورود به اتاق مادرم نیز باید از او اجازه بگیریم؟ آن حضرت پاسخ داد: آری! آری!! گفت: او جز من خدمتگزاری ندارد؛ آیا باز هم اجازه لازم است؟! فرمود: آیا می‌خواهی او را برهنه بنگری؟؛ أَتَجِبُ أَنْ تَرَاهَا عُرْيَانَةً؟ گفت: هرگز؛ قَالَ الرَّجُلُ: لا، فرمود: فَاسْتَأْذِنْ عَلَيْهَا؛ پس به هنگام وارد شدن بر اتاق او اجازه بگیر. وَتَسَلَّمُوا عَلَى أَهْلِهَا (۱) و بر ساکنان آن خانه‌ای که می‌خواهید وارد آن شوید سلام بگویید. به باور پاره‌ای، منظور این است که: تا هنگامی که بر آنان سلام نداده و اجازه نگرفته‌اید وارد خانه نشوید. و پاره‌ای نیز می‌گویند: منظور این است که: تا به وسیله سلام و اظهار آشنایی اجازه نگرفته‌اید وارد نشوید. در یک روایت آمده است که مردی به هنگام ورود به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله، با سرفه نمودن اجازه می‌خواست و آمدن خویش را اعلان می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از حاضران فرمود: برخیز و به این بنده خدا بیاموز که با گفتن «السَّلامُ عَلَیْکُمْ» اجازه ورود گیرد؛ و آن بنده خدا نیز شنید و خودش آن گونه اجازه گرفت. ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ آری! وارد شدن به خانه دیگران پس از دریافت اجازه برایتان بهتر است. لَعَلَّکُمْ تَذَكَّرُونَ. باشد که بدین وسیله به خود آید و با گوش جان سپردن به فرمانها و هشدارهای خدا و اندرزهای او، از آنها پیروی کنید. ****

۱. تفسیر طبری، ج ۱۸، ص ۸۸؛ تفسیر ماوردی، ج ۴، ص ۸۷؛ تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۵۹. (صفحه ۱۷۱)

۲۴۳. آیه

اشاره

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ و اگر کسی در آن نیافتید، داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر گفته شود: باز گردید، باز گردید که برای شما پاکیزه‌تر است و خداوند به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است. (۲۸ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند، ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد، حضور ندارد، شما در این صورت حق ورود نخواهید داشت. و یا این که اصلاً کسی در خانه نیست، اما ممکن است صاحب‌خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود، بیاید و اذن ورود دهد، در این موقع حق ورود دارید، به هر حال آن چه مطرح است، این است که بدون اذن داخل نشوید. سپس اضافه می‌کند: «وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ». اشاره به این که هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند، چه بسا صاحب‌خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می‌شود و یا وضع او و خانه‌اش آماده پذیرش میهمان نیست. و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوای بعضی تحریک می‌شود و به فکر این می‌افتند که از درز در یا از طریق گوش فرا دادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند، در ذیل همین آیه می‌فرماید: «خدا به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ). (صفحه ۱۷۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در ادامه سخن، در همین مورد می‌افزاید: فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ اگر کسی را در خانه نیافتید تا به شما اجازه دهد، وارد آنجا نشوید تا ساکنان آن بیایند و به شما اجازه ورود بدهند؛ چرا که ممکن است چیزی در خانه باشد که صاحب

آن نمی‌خواهد شما از آن آگاه گردید. با این بیان به هیچ عنوان و بهانه‌ای نمی‌توان بدون اجازه صاحب خانه‌ای وارد خانه‌اش شد، خواه خودش در خانه باشد و یا نباشد؛ و نیز نمی‌توان به خانه دیگری نگاه کرد تا دریافت کسی در آنجا هست و جواب نمی‌دهد و یا کسی نیست، مگر اینکه صاحب‌خانه درها و پنجره‌ها را باز گذاشته باشد؛ و این گشوده بودن نشانگر آن است که اجازه نگاه کردن داده است. وَ إِن قِيلَ لَكُمْ اِزْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْكِ لَكُمْ و اگر به شما اجازه ورود ندادند، برگردید و اصرار و لجاجت بخرج ندهید که این بازگشت، هم برای دنیای شما زیننده‌تر است و هم برای دین و شخصیت و کرامت شما. یادآوری می‌گردد که در اجازه ندادن لازم نیست به صراحت انسان را بازگردانند و اجازه ندهند، بلکه با کنایه و اشاره نیز بسنده است و به مجرد دیدن نشانه و علامت ناخشنودی فرد از ورود به خانه‌اش، باید بازگشت. وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ. و خدا به کردار شما داناست و چیزی بر ذات پاک او پوشیده نمی‌ماند. (صفحه ۱۷۳)

۲۴۴. آیه

اشاره

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی شوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد و خدا آن چه را آشکار می‌کنید یا پنهان می‌دارید، می‌داند. (۲۹ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

و از آنجا که هر حکم استثنایی دارد که رفع ضرورت‌ها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می‌شود، در این آیه می‌فرماید: «گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی شوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد». و در پایان اضافه می‌نماید: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ». شاید اشاره به این است که گاه بعضی از افراد از این استثناء سوءاستفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه‌های غیر مسکونی می‌شوند تا کشف اسراری کنند و یا در خانه‌های مسکونی به این بهانه که نمی‌دانستیم مسکونی است، وارد شوند اما خدا از همه این امور آگاه است و سوءاستفاده کنندگان را به خوبی می‌شناسد.

منظور از «بُيُوتٍ غَيْرِ مَسْكُونَةٍ» چیست؟

منظور ساختمان‌هایی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست، بلکه جنبه عمومی و همگانی دارد، مانند کاروان‌سراها، میهمان‌خانه‌ها و همچنین حمام‌ها و مانند آن، این مضمون در حدیثی از امام صادق صریحاً آمده است. (۱) این احتمال نیز وجود دارد که منظور خانه‌هایی باشد که ساکن ندارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گذاشته و هنگام گذاردن، رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سرکشی یا برداشتن متاع گرفته است. ضمناً از این بیان روشن می‌شود که انسان تنها به عنوان این که متاعی در خانه‌ای دارد، نمی‌تواند در خانه را بدون اجازه صاحب‌خانه بگشاید و وارد شود، هر چند در آن موقع کسی در خانه نباشد. ****

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۱۶۱. (صفحه ۱۷۴)

در کتب فقهی و حدیث آمده است که؛ اگر کسی عمداً به داخل خانه مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد، آنان می‌توانند در مرتبه اول او را نهی کنند، اگر خودداری نکرد، می‌توانند با سنگ او را دور کنند، اگر باز اصرار داشته باشد، می‌توانند با آلات قتاله از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم کشته شود، خونش هدر است، البته باید به هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند یعنی تا آنجا که از طریق آسان‌تر این امر امکان‌پذیر است، از طریق خشن‌تر وارد نشوند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«متاع»: کالا. در مورد این سراها دیدگاهها متفاوت است: ۱ از ششمین امام نور، حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که منظور از این سراها، سراهای عمومی نظیر: حمامها، کاروانسراها و آسیاب‌هاست. ۲ امیرا به باور پاره‌ای، منظور خرابه‌ها و ویرانه‌هایی است که فرد، گاهی برای ضرورت ناگزیر می‌شود به آنجا وارد گردد. ۳ از دیدگاه برخی، منظور مغازه‌های بزرگ، تجارتخانه‌ها و انبارهای عمومی است که کالاهای مردم در آنجا انبار شده است. «شعبی» در این مورد می‌گوید: هنگامی که مغازه‌داران و صاحبان تجارتخانه‌ها و کمپانیها درهای آنها را گشودند و کالاهای خود را در برابر دید مردم قرار دادند، همین کار نشانگر این است که اجازه ورود داده‌اند. ۴ از دیدگاه برخی دیگر، منظور مسافرخانه‌ها و هتلهایی است که در راهها برای مردم ساخته‌اند. به باور ما، آیه شریفه دارای مفهومی گسترده است و بهتر آن است که همه این (صفحه ۱۷۵) موارد را شامل گردد. وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ. و خدا به آنچه آن را آشکار می‌سازید و پوشیده می‌دارید، آگاه است و همه را می‌داند.

حَقِّ اَمْنِيَّت (۱)

از حقوق اساسی انسان حَقِّ اَمْنِيَّت است: حَقِّ اَمْنِيَّت جسم و جان؛ اَمْنِيَّت حیثیت و کرامت بشری؛ اَمْنِيَّت اندیشه و عقیده درست؛ اَمْنِيَّت اجتماعی، سیاسی، قضایی، فرهنگی، شغلی، اقتصادی و اَمْنِيَّت منزل و مسکن و قلمرو زندگی؛ و سرانجام، اَمْنِيَّت در دیگر شئون و جلوه‌های حیات در قلمرو حَقِّ و عدالت. طبیعی‌ترین و ابتدایی‌ترین حَقِّ بشری نعمت ارزشمند اَمْنِيَّت، ابتدایی‌ترین و طبیعی‌ترین حَقِّ هر فرد، خانواده، جامعه و تمدن بشری است و ضرورت آن بدون آموزگار و دانشگاه و کتاب و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای همه قابل درک و فهم است. بر این اساس است که هر فرد و جامعه‌ای همان‌گونه که اَمْنِيَّت را محبوب و مطلوب خویش می‌نگرد، اگر از خوی انحصارطلبی و تجاوزکاری و ددمنشی بدور باشد و انسانی و اسلامی بیندیشد، به همان میزان باید آن را برای دیگران نیز به رسمیت شناسد. به همین دلیل، به باور متفکران، آن نظام و جامعه و تمدنی در خور احترام است که اَمْنِيَّت و حقوق بشری دیگران را محترم شمارد و ضمن تأمین و تضمین آن، عوامل ناامنی و نگرانی را از میان بردارد و مهار کند. **** ۱. مترجم. (صفحه ۱۷۶)

اَمْنِيَّت خانۀ و محلّ زندگی (۱)

انسان همان‌گونه که دارای دو بُعد فردی و اجتماعی است، در واقع دارای دو گونه زندگی فردی و گروهی نیز هست که هر کدام برای خود آداب و مقررات ویژه خود را دارد. در زندگی گروهی، انسان ناگزیر است که از نظر خوراک و پوشاک، طرز نشست و برخاست و گفتار و عملکرد، آدابی دست و پاگیر و مشکل را به جان خرد که ادامه این شرایط در همه شبانه‌روز طاقت‌فرسا و شکننده است به همین جهت در پی آن است که در کنار خانواده و درون خانه‌اش در استراحت و آرامش و اَمْنِيَّت کامل باشد و

هیچ کس اجازه نیابد که سرزده و خودسرانه بر محیط زندگی او وارد شود چرا در غیر این صورت، خانه نیز به سان کوچه و بیابان خواهد شد و قداست و حرمت نخواهد داشت. بر این اساس است که قرآن در این آیاتی که گذشت این حق انسان را تضمین می‌کند و می‌فرماید: هان ای توحید گرایان! اگر به راستی ایمان دارید در هر موقعیت و اقتدار و شرایطی هستید بدون اجازه کسی وارد خانه‌اش نشوید و خودسرانه حرم امتیّت او را به بازیچه نگیرید و با خودسری و خودکامگی و بهانه‌های گوناگون و سلطه جویانه این حق بشری مردم را پایمال نسازید؛ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا (۲... ۲) و هشدار می‌دهد که: نیکوکاری و پروای خدا آن نیست که از پشت خانه‌ها و دیوار مردم وارد خانه‌ها شوید، بلکه تقوا و ایمان آن است که امتیّت خانه و مسکن و محیط زندگی مردم را احترام گذارید و با اجازه آنان از در خانه و مسکن آنان وارد شوید...؛ ... وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا (۳... ۳) * * * * * ۱. مترجم. ۲. سوره نور، آیه ۲۷. ۳. سوره بقره، آیه ۱۸۹. (صفحه ۱۷۷)

۲۴۵. آیه

اشاره

مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب قلّ للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک از کی لهم ان الله خبیّر بما یضیعون به مؤمنان بگو: چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرم) فرو گیرند و فروج خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه‌تر است، خداوند از آن چه انجام می‌دهید، آگاه است. (۳۰ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَغُضُّوا» از ماده «عَضَّ» در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می‌شود، بنابراین آیه نمی‌گوید: مؤمنان باید چشم‌هایشان را فرو بندند، بلکه می‌گوید: باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می‌شود، بخواهد چشم خود را به کلی ببندد، ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او برگیرد و چشم خود را پایین اندازد، گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه‌ای را که ممنوع است، از منطقه دید خود به کلی حذف نموده است. از آن چه گفتیم، این نکته روشن می‌شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا این که بعضی چنین استفاده کنند که نگاه‌های غیر خیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً - منطقه وسیعی را زیر نظر می‌گیرد، هر گاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت، چشم را چنان گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود، یعنی به او نگاه نکنند اما راه و چاه خود را ببیند و این که «عَضَّ» را به معنی کاهش گفته‌اند، منظور همین است. دومین دستور در آیه فوق همان مسأله حفظ «فروج» است. «فَرْج» در اصل به معنی شکاف و فاصله میان دو چیز است، ولی در این گونه موارد کنایه از عورت می‌باشد و ما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمه «دامان» را به جای آن می‌گذاریم. منظور از «حفظ فرج» به طوری که در روایات وارد شده است، (صفحه ۱۷۸) پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است، در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «هر آیه‌ای در قرآن که سخن از حفظ فروج می‌گوید، منظور حفظ کردن از زنا است، جز این آیه که منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است». (۱) و از آنجا که گاه به نظر می‌رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است، نهی کرده، در پایان آیه می‌فرماید: «این برای آنها بهتر و پاکیزه‌تر می‌باشد» (ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ). سپس به عنوان اخطار برای کسانی که

نگاه هوس آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می‌افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می‌کنند، می‌گویند: «خداوند از آن چه انجام می‌دهند، مسلماً آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«غَضَّ»: این واژه در اصل به مفهوم کم و کوتاه کردن صدا و نگاه آمده است. «فَرَجَ»: در اصل به مفهوم «شکاف» و فاصله میان دو چیز است؛ اما در آیه شریفه، کنایه از «عورت» آمده است.

شان نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث، از پنجمین امام نور حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که: این آیه شریفه، در مورد جوانی از انصار فرود آمد؛ چرا که او روزی در سر راه خویش با زنی زیبا و خوش‌سینما روبه‌رو گردید که از کوچی می‌گذشت؛ و چون در آن روزگاران زنان روسری خویش را پشت گوش‌های خویش قرار می‌دادند و چهره و گردن و گلو و بخشی از سینه آنان به طور طبیعی نمایان می‌گردید، این جوان با دیدن چهره زیبا و گردن و گلوی آن زن، به تماشای او ایستاد و پس از گذشتن آن زن از برابرش، با دیدگان خویش به بدرقه او پرداخت؛ درست در همان لحظات چشم‌چرانی و بدرقه زن بود که صورتش به استخوانی که در دیواری قرار داده شده بود، خورد و خون **** * ۱- «نورالثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۸۷ و ۵۸۸. (صفحه ۱۷۹) سرازیر شد؛ و او پس از رفتن زن، تازه متوجه بلایی شد که به سرش آمده بود. با همان چهره شکافته و خون آلود به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برخورد و گفت باید جریان را آن گونه که بوده است به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بگویم. پس از بیان داستان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود که فرشته وحی فرود آمد و این آیه را آورد که: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ (۱ ...)

پدیده برهنگی و چشم‌چرانی

در آیات ۳۰ و ۳۱ قرآن شریف بر آن است که مردم را از دو آفت برهنگی و نگاه‌های ناروا باز دارد و بدین وسیله از پاکی و عفت عمومی پاس دارد؛ از این رو در بیان احکام نگاه کردن زن و مرد به یکدیگر می‌فرماید: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ هان ای پیامبر! به مردان با ایمان بگو، دیدگان خویشان را از نگاه‌های هوس آلود و از دیدن آنچه بر آنان روا نیست، فرو بندند. وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ و همواره پاکدامنی و پاکی ورزند و هرگز به بی‌عفتی نیندیشند. «ابن زید» می‌گوید: در قرآن شریف هر کجا به پاکدامنی ورزیدن یا «نگاهداشتن عورتها» سفارش شده، منظور پاکدامنی و دوری‌گزیدن از بی‌عفتی است؛ و تنها در این آیه شریفه است که منظور از این تعبیر، پوشیدن اعضا و اندامهای جنسی است. از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در این مورد آورده‌اند که فرمود: برای مرد روا نیست که به عورت برادر خویش بنگرد و زنان با ایمان نیز نباید به یکدیگر نگاه کنند. ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ این شیوه برای دین و دنیای آنان سودمندتر و بهتر و برای پاک ماندن از آنهاست گوناگون مؤثرتر و به پروا نزدیکتر است. إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ. و بی‌گمان خدا از آنچه آنان انجام می‌دهند آگاه است. **** * ۱. و سائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹ و تفاسیر ذیل آیه شریفه. (از نگارنده) (صفحه ۱۸۰)

اشاره

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبِیَّةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الذَّیْنَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و به زنان باایمان بگو: چشم‌های خود (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است، آشکار نمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند، مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیششان یا بردگانشان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زن آگاه نیستند، آنها هنگام راه رفتن، پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود (و صدای خلخال که بر پا دارند، به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید. (۳۱ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«چشم چرانی» همان گونه که بر مردان حرام است، بر زنان نیز حرام می‌باشد و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن، برای زنان نیز همانند مردان واجب است. سپس به مسأله حجاب که یکی از ویژگی زنان است، ضمن سه جمله اشاره فرموده؛ ۱ «آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر است» (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا). زنان حق ندارند زینت‌هایی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند، هر چند اندامشان نمایان نشود و به این ترتیب آشکار کردن لباس‌های زینتی مخصوصی را که (صفحه ۱۸۱) در زیر لباس عادی یا چادر می‌پوشند، مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت‌هایی نهی کرده است. در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده نیز این معنی دیده می‌شود که زینت باطن به «قِلَادَة» (گردن بند)، «دَمَلِج» (بازوبند) و «خَلْخَال» (پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می‌کردند) تفسیر شده است. (۱) و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سرمه و مانند آن تفسیر شده، می‌فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینت‌هایی است که نهفته و پوشیده است. ۲ دومین حکمی که در آیه بیان شده، این است که؛ «آن‌ها باید خمارهای خود را بر سینه‌های خود بیفکنند» (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ). «خُمُر» جمع «خِمَار» در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می‌شود که زنان با آن سر خود را می‌پوشانند (روسری). «جُيُوب» جمع «جَيْب» به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می‌شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می‌گردد. از این جمله استفاده می‌شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه‌ها یا پشت سر می‌افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می‌شد، قرآن دستور می‌دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است، مستور گردد. ۳ در سومین حکم مواردی را که زنان می‌توانند در آنجا حجاب خود را برگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند، با این عبارت شرح می‌دهد که «آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند» (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ)، «مگر» (إِلَّا) در دوازده مورد ذکر شده در آیه. و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می‌کند؛ «آن‌ها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود» (و صدای خلخالی که بر پا دارند، به گوش رسد) (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ). آنها در **** * ۱- «تفسیر علی بن

ابراهیم»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۱۸۲) رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله‌ور می‌سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آن چنان باید دقیق و سخت‌گیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی که در پای دارند، به گوش مردان بیگانه خودداری کنند و این گواه باریک‌بینی اسلام در این زمینه است.

بحثی پیرامون استثناء وجه و کفین در حجاب

در این که آیا حکم حجاب، صورت و دست‌ها حتی از مچ به پایین را شامل می‌شود یا نه، در میان فقهاء بحث فراوان است، بسیاری عقیده دارند که پوشاندن این دو (وجه و کفین) از حکم حجاب، مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده یا حداقل احتیاط می‌کنند، البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی‌دانند، نیز آن را مقید به صورتی می‌کنند که منشأ فساد و انحرافی نگردد، و گرنه واجب است. در آیه فوق قرائنی بر این استثناء و تأیید قول اول وجود دارد، از جمله؛ الف: استثناء «زینت ظاهر» در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد یا خود زینت، دلیل روشنی است بر این که پوشاندن صورت و کفین لازم نیست. ب: دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می‌دهد که مفهومش پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست، قرینه دیگری بر این مدعا است. توضیح این که؛ برطبق شأن نزول، عرب‌ها در آن زمان روسری و مقنعه‌ای می‌پوشیدند که دنباله آن را روی شانه‌ها و پشت سر می‌انداختند، به طوری که مقنعه پشت گوش آنها قرار می‌گرفت و تنها سر و پشت گردن را می‌پوشاند ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت، نمایان بود. اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند و به روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه‌اش این بود که تنها گردی صورت باقی می‌ماند و بقیه پوشانیده می‌شد. شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مسأله در (صفحه ۱۸۳) مباحث نکاح در فقه آمده است). ولی باز تأکید و تکرار می‌کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوءاستفاده و انحراف نگردد. ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفین از حکم حجاب، مفهومش این نیست که جایز است دیگران عمداً نگاه کنند، بلکه در واقع این یک نوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

منظور از «نِسَائِهِنَّ» چیست؟

چنان که در تفسیر آیه خواندیم، نهمین گروهی که مستثنی شده‌اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند، زنان هستند، منتهی با توجه به تعبیر «نِسَائِهِنَّ» (زنان خودشان) چنین استفاده می‌شود که زن‌های مسلمان تنها می‌توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را بگیرند، ولی در برابر زنان غیرمسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنان که در روایات آمده، این است که ممکن است آن‌ها بروند و آن چه را دیده‌اند، برای همسرانشان توصیف کنند و این برای زنان مسلمان صحیح نیست. در روایتی که در کتاب «مَنْ لَا يَحْضُر» آمده است، از امام صادق چنین می‌خوانیم: «لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَتَكَشَّفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ، فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ: سَزَاوَارِ نِسْتِ زَنِ مَسْلَمَانِ دَرِ بَرَابَرِ زَنِ يَهُودِيٍّ يَا نَصْرَانِيٍّ بَرَهْنَهْ شُود، چَرَا كِهْ أَنَهَا آن چه را دیده‌اند، برای شوهرانشان توصیف می‌کنند». (۱)

تفسیر «أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ»

واژه «أَرْبَةٌ» در اصل از ماده «أَرَبَ» طبق گفته «راغب» در «مفردات» به معنی شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن

آنها نگرست اما زینتهای نهانی را باید پوشاند.

زینتهای آشکار و نهان

در این مورد که زینتهای آشکار و نهان، در آیه شریفه چیست، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی، منظور از زینتهای آشکار، لباسهای رویین و چادر و پوشش ظاهری زنان و منظور از زینتهای نهان، چیزهایی به سان گوشواره و دستبند و خلخال است. ۲ اما به باور گروهی دیگر، منظور از زیورها و زینتهای آشکار، انگشتر و خضاب کف دستهاست. ۳ و از دیدگاه پاره‌ای، چهره و کف دستهاست. در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است که منظور، کف دستها و انگشتان می‌باشد. وَ لِيُضْرِبَنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ و زنان باید روسریهای خویش را بر گردن و سینه خویش بیندازند تا سر و گردن و سینه آنان از دید بیگانه محفوظ باشد. برخی بر آنند که در آن روزگاران، زنان روسریها را به پشت سر می‌افکندند و به (صفحه ۱۸۶) همین جهت گردن و سینه آنان هویدا می‌شد و واژه «جُيُوب» در آیه، اشاره به گردن و سینه‌هاست که باید پوشیده شود. و به باور برخی دیگر، آیه شریفه بدان دلیل دستور فرو انداختن روسریها را بر گردنها و سینه‌ها می‌دهد که بدین وسیله، گوشواره‌ها و گردنها و سینه‌ها را بپوشانند. و «ابن عباس» می‌گوید: این دستور برای این است که سینه و گلو و موها و گردن زنان از دید بیگانه محفوظ بماند. وَ لَا يُدِينَنَّ زِينَتَهُنَّ و زنان با ایمان نباید زینت‌ها و زیورها و زیباییهای خود را آشکار سازند، جز برای این گروهها: ۱ برای شوهرانشان، إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ آری، آنان نزد شوهرانشان لازم نیست زیورهای باطنی خود را بپوشانند و روسری داشته باشند، بلکه مناسب است زیورها و زیباییهای خود را در محیط خانه و خانواده و در برابر شوهرانشان آشکار سازند ... پیامبر گرامی فرمود: لُعِنَ السَّلْتَاءُ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْمَرْهَاءُ (۱) آن زنی که در محیط خانه و برای همسر خویش خود را آراسته نسازد و خضاب نکند و سرمه نکشد و در اندیشه پایمال ساختن حقوق او باشد از رحمت خدا بدور است. و نیز فرمود: وَ لُعِنَ الْمُسَوِّفَةُ وَ الْمُضِلَّةُ (۲) و نیز آن زنی که در برابر تقاضای قانونی و مشروع همسرش بهانه‌جویی و تعلل ورزد و یا عذر دروغین آورد از رحمت خدا بدور است. ۲ یا پدرانشان؛ أَوْ آبَائِهِنَّ ۳ یا در برابر پدر شوهرانشان؛ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ ۴ یا در برابر پسرانشان؛ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ ۵ یا در برابر پسران همسرانشان؛ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ * * * * ۱. جامع الاحادیث، قُمی، ص ۸۱. ۲. فردوس الاخبار، دیلمی، ج ۳، ص ۵۱۷؛ تفسیر ماوردی، ج ۴، ص ۹۲. (صفحه ۱۸۷) ۳ یا در برابر برادرانشان؛ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ ۷ یا پسران برادرانشان؛ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ ۸ یا پسران خواهرانشان؛ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ آری، در برابر این گروهها بر زنان مسلمان لازم نیست روسری بر سر و گردن فرو اندازند و زینت و زیور خود را پوشیده دارند؛ چرا که این گروهها به زن محرم می‌باشند و نمی‌توانند با او پیمان زندگی مشترک امضا کنند. ۹ و ۱۰ و جد شوهر و نوه شوهر نیز از اینها به شمار می‌روند و پوشش در برابر آنها نیز لازم نیست. اما همه این ده گروهی که تا کنون بیان شد به شرطی پوشش در برابر آنها لازم نیست و نگاه آنان به شرطی روا و حلال است که هوس آلود نباشد و لغزش و فسادی در اندیشه و نیتها راه نیابد. أَوْ نِسَائِهِنَّ ۱۱ و زنان، در برابر زنان با ایمان لازم نیست خود را بپوشانند، اما در برابر زنان شرک‌گرا لازم است. أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ ۱۲ و نیز در برابر کنیزانشان فرو افکندن روسری و گرفتن پوشش لازم نیست. به باور پاره‌ای، غلام نباید به موی زن مسلمانی که مالک و صاحب اوست بنگرد؛ اما به باور پاره‌ای، میان غلام و کنیز تفاوتی نیست و حکم هر دو یکسان است. از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در این مورد روایتی رسیده است. «جُبَائِي» می‌گوید: غلام تا هنگامی که به بلوغ نرسیده است می‌تواند به زن با ایمانی که صاحب و مالک اوست بنگرد؛ اما از دیدگاه کارشناسان فقه، غلام نمی‌تواند به زن با ایمانی که صاحب اوست نگاه کند و فقها او را نامحرم شناخته‌اند. أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلَىٰ الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ ۱۳ و نیز برای زنان با ایمان، پوشش زیور و زینتهای خود در برابر خدمتکاران مردنما و کم‌خردی که فاقد تمایلات جنسی هستند لازم نیست. به باور برخی، منظور، مردنمای بی‌خردی است که هزینه زندگی او را همان زن با ایمان می‌دهد و هیچ میل و رغبتی هم به زنان ندارد و فاقد نیروی جنسی است. (صفحه ۱۸۸) از ششمین امام نور نیز این جمله همین گونه

تفسیر شده است. اما به باور برخی دیگر، منظور، مرد عقیمی می‌باشد که هیچ میل و توان جنسی در وجودش نیست. پاره‌ای بر آنند که منظور، کسی است که نیروی جنسی‌اش را از میان برده‌اند و برای همیشه فاقد آن است؛ امّا پاره‌ای می‌گویند: منظور، مرد کهنسال می‌باشد. و از دیدگاه برخی، منظور، غلامی است که به مرحله بلوغ نرسیده است. به هر حال چکیده سخن این است که بر زنان با ایمان پوشش و روسری در برابر مردی که به هر دلیلی نیروی جنسی نداشته و تمایل به جنس مخالف ندارد، لازم نیست. اَوِ الطُّفْلِ الَّذِي لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيَّ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ ۱۴ و نیز در برابر کودکانی که از امور جنسی آگاهی ندارند ... به باور پاره‌ای، منظور، کودکانی است که هنوز به مرحله بلوغ نرسیده و توان آمیزش ندارند. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَلَا يَضْرِبَنَّ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ نَبَايِدَ زَنَانَ بَا اِيْمَانٍ بِه هِنْكَام رَاه رِفْتَن پَاهَاي خُود رَا بِر زَمِيْن بَزْنَنْد تَا زِيُور وَ زِيْنَت پَنَهَانِي اَنَان، ديده شده و يا صدایش شنیده شود. اين دستور بدان دليل است که در آن روزگاران زنان پاهای خود را به زمین می‌کوبیدند تا صدای خلخال خود را به گوشها برسانند. وَ تَوْبُوا اِلَى اللّٰهِ جَمِيْعًا اَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. و هان ای مردم با ایمان! همگی شما روی توبه به بارگاه خدا بیاورید باشد که رستگار گردید. و آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: اَيُّهَا النَّاسُ تَوْبُوا اِلَى رَبِّكُمْ فَاِنِّي اَتُوْبُ اِلَى اللّٰهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةً مَرَّةً (۱) هان ای مردم! روی ایمان و اخلاص و روی توبه به بارگاه خدا آورید تا رستگار گردید؛ من هر روز یکصد مرتبه رو به بارگاه او می‌آورم. ****۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۷۵، ح ۲۷۰۲. (صفحه ۱۸۹)

۲۴۷. آیه (ترغیب به ازدواج آسان)

اشاره

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد، خداوند واسع و آگاه است. (۳۲ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«أَنْكِحُوا» (آن‌ها را همسر دهید) با این که ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمک‌های مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسأله ازدواج و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام‌پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درهمی در این راه را شامل می‌شود. «ایامی» جمع «ایم» در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد، نیز گفته شده است و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخل هستند، خواه بکر باشند یا بیوه. در حدیثی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَيَنْكِحَ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا: بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی تا این امر به سامان برسد». (۱) در حدیث دیگری از امام کاظم می‌خوانیم: «ثَلَاثَةٌ يَشْتِطُّوْنَ بِظُلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ رَوَّحَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِتْرًا: سه طایفه هستند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست؛ کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده‌ای برای او ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷. (صفحه ۱۹۰) فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد». (۱) و بالاخره در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله

می‌خوانیم: «انسان هر گامی در این راه بردارد و هر کلمه‌ای بگوید، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می‌نویسند» (كَانَ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ خَطَايَا أَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذَلِكَ عَمَلٌ سَنَةٍ قِيَامٌ لَيْلِهَا وَ صِيَامٌ نَهَارِهَا). (۲)

منظور از جمله «وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» چیست؟

قابل توجه این که در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی‌همسر به میان می‌آید، به طور کلی دستور می‌دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت به بردگان می‌رسد، آن را مقتید به «صالح بودن» می‌کند. جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالی قدر «تفسیر المیزان» و همچنین «تفسیر صافی») آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده‌اند، در حالی که اگر چنین باشد، این قید در مورد مردان و زنان آزاد نیز لازم است. بعضی دیگر گفته‌اند که: منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است، چرا که صالحان از اهمیت ویژه‌ای در این امر برخوردار هستند ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟ احتمال می‌دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن این که؛ در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند، به طوری که هیچ گونه مسئولیتی در زندگی مشترک احساس نمی‌کردند، اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می‌شد، همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می‌کردند، لذا دستور داده شده است؛ در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند، اقدام به ازدواج کنید و مفهومش این است که نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد. ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷. **** ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷. (صفحه ۱۹۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

فرمان تشکیل خانواده و تشویق به ازدواج

در این آیات آفریدگار هستی برای پاکی و پاکدامنی مردان و زنان با ایمان و مبارزه با هر نوع زشتکاری و گناه، از سویی فرمان تشکیل خانواده و ازدواج سهل و آسان می‌دهد و از دگر سو پدران و مادران و بزرگان جامعه را موظف می‌دارد که وسایل و امکانات تشکیل خانواده را برای نسل جوان فراهم آورند. در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ أَنْكِحُوا الْأَيَّامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ هان ای مردم با ایمان! مردان و زنان بی‌همسر خویش را همسر دهید؛ و نیز بردگان شایسته کردار و پاکدامن خویش را در راه ازدواج با یکدیگر یاری کنید و وسیله ازدواج آنان را فراهم آورید. این دستوری که در آیه شریفه آمده است یک دستور پسندیده و تشویق و ترغیب به کاری شایسته است اما یک دستور واجب و بایسته نیست. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: مَنْ أَحَبَّ فِطْرَتِي فَلْيَسْتَنْ بِسُنَّتِي وَمِنْ سُنَّتِي النُّكَاحُ (۱) هر کس راه و رسم طبیعی و هماهنگ با فطرت انسانی مرا دوست بدارد، به سنت و روش من می‌گراید و ازدواج و تشکیل خانواده از راه و رسم من است. و نیز فرمود: يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ مَنْ اسْتِطَاعَ مِنْكُمْ الْبَاءَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغْضَى لِلْبَصِيرِ وَأَحْسَنُ لِلْفَرْجِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ (۲) هان ای جوانان! هر کدام از شما از شرایط لازم برای ازدواج بهره‌ور است، تشکیل خانواده دهد؛ چرا که ازدواج برای پاکی چشم و دامان بهتر است؛ و هر کس توانایی و امکانات مالی این کار را ندارد و در فشار گزینه جنسی است برای چیره شدن بر آن، **** ۱. سُنَّنُ كُبْرِي، بیهقی، ج ۷، ص ۷۸؛ الوسيط، واحدی، ج ۳، ص ۳۱۸؛ کافی، ج ۵، ص ۳۲۹. ۲. صحيح بخاری، ج ۷، ص ۲؛ صحيح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۱۸؛ سُنَّنُ تَرْمِذِي، ج ۳، ص ۳۹۲، ۱۰۸۱. (صفحه ۱۹۲) روزه بدارد؛ چرا که روزه، شکننده نیروی جنسی و آرام‌بخش آن است. از «سعید بن جبیر» آورده‌اند که در سفر حج به «ابن عباس» برخورد نمودم و ضمن گفتگو از من پرسید ازدواج کرده‌ای؟ پاسخ دادم: نه؛ گفت: برو

ازدواج کن. سال بعد دگرباره به او برخورد کردم و از من جویا شد آیا تشکیل خانواده داده‌ام؟ پاسخ دادم: نه؛ گفتم: «سعید!» برو ازدواج کن چرا که بهترین و والا-ترین انسانهای عصرها و نسلها پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است که ازدواج کرد ... و در ادامه آیه شریفه می‌افزاید: وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ و نیز به بردگان شایسته کردار و پاکدامن خویش همسر دهید. به باور پاره‌ای، منظور، غلامان و کنیزان با ایمان است که باید وسیله ازدواج آنان را فراهم آورند. آنگاه در مورد انسانهای آزاد می‌فرماید: إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ اگر این جوانانی که تشکیل خانواده می‌دهند مردمی تنگدست و بینوا باشند، خدای بخشاینده از فزونبخشی خویش آنان را بی‌نیاز خواهد ساخت. وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. و خدا گشایشگر و داناست. هم بخشایش و کرامت او بسیار است و هم به حال و روز و مصلحت بندگانش آگاه بوده و بر اساس حکمت و مصلحت با آنان رفتار می‌کند. ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام در این مورد فرمود: کسی که از بیم تنگدستی و نیازمندی تشکیل خانواده ندهد دچار پندار بد و سوء ظن است؛ چرا که قرآن می‌فرماید: به بی‌همسران جامعه خود همسر دهید؛ اگر آنان تهیدست باشند خدا آنان را از فزونبخشی خود بی‌نیاز خواهد ساخت (... صفحه ۱۹۳)

۲۴۸. آیه (آداب ورود کودکان نابالغ به اتاق خصوصی پدر و مادر)

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ تَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید بردگان شما و هم‌چنین کودکانی که به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند؛ قبل از نماز فجر و در نیم روز هنگامی که لباس‌های (معمولی) خود را بیرون می‌آورید و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شما است، اما بعد از این سه وقت، گناهی بر شما و بر آنها نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گرد یکدیگر طواف کنید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمایید) این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است. (۵۸ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ظَهْرِيَّة» چنان که «راغب» در «مفردات» و «فیروزآبادی» در «قاموس» می‌گویند: به معنی نیم روز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولاً لباس‌های رویی خود را در می‌آورند و گاه مرد و زن باهم خلوت می‌کنند. «عَوْرَةٌ» در اصل از ماده «عار» به معنی عیب است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است، در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده است، اطلاق کلمه «عورت» بر این اوقات سه‌گانه مذکور، به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی‌کنند و یک حالت خصوصی دارند. بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این برنامه کنند، چرا که آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند تا مشمول تکالیف الهی باشند و به همین جهت مخاطب در این جا، اولیاء هستند. ضمناً اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می‌شود و کلمه «الَّذِينَ» که برای جمع مذکر است، مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می‌گردد، همان‌گونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به «الَّذِينَ» شده و منظور عموم مسلمانان است (۸۳ / بقره). ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن (صفحه ۱۹۴) می‌گوید که به حد تمیز رسیده‌اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می‌دهند، زیرا دستور اذن گرفتن، خود دلیل بر

این است که این اندازه می‌فهمند که اذن گرفتن یعنی چه. در پایان آیه می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ». واژه «طَوَّافُونَ» در اصل از ماده «طواف» به معنی گردش دور چیزی است و چون به صورت صیغه مبالغه آمده، به معنی کثرت در این امر می‌باشد و با توجه به این که بعد از آن «بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» آمده، مفهوم جمله این می‌شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید. و به گفته «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» این تعبیر در حقیقت به منزله بیان عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است، چرا که اگر بخواهند مرتباً رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند، کار مشکل می‌شود. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

مقررات ورود به قلمرو خصوصی دیگران

در آیات پیش، مقررات مربوط به روابط زنان و مردان و رعایت عفت و پاکدامنی و پاک چشمی، بیان گردید؛ اینک برای ایجاد محیط مساعد و مناسب و بدور از هر گونه تحریک به بی‌عفتی و لغزش، روشنگری می‌کند که غلامان و کنیزان و کودکان شما نیز باید به هنگام ورود به خوابگاه و جایگاه استراحت مردان و زنان یا پدران و مادرانشان، با رعایت آداب و مقررات و کسب اجازه وارد شوند و سرزده به جایگاه خصوصی آنان در نیایند. در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ هَانِ هِيَ كَسَانِي كَمَا إِيمَانُ آوْرَدَهْ اَيْدِ! غلامان و کنیزان و کودکان نابالغ خود را فرمان دهید که وقتی می‌خواهند به اتاق خواب شما در آیند، پیش از ورود، اجازه بگیرند و هرگز سرزده به خوابگاه شما وارد نشوند. **** ۱- «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۲۲۵. (صفحه ۱۹۵) به باور پاره‌ای، تنها بر غلامان لازم است که به هنگام ورود به خوابگاه خصوصی زنان و مردان اجازه بگیرند و بر کنیزان لازم نیست که به هنگام ورود به خوابگاه صاحب خویش، اجازه بخواهند. از دو امام نور، حضرت باقر و صادق علیهما السلام نیز چنین روایت شده است. منظور از کودکان در آیه شریفه، آنانی هستند که قدرت تمیز و شناخت دارند. «جَبَائِي» می‌گوید: کسب اجازه برای ورود به خوابگاه و خانه دیگران همواره بر همگان لازم است؛ مگر برای کودکان و بردگان که تنها این سه وقت باید اجازه بگیرند: مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ يَكِي پيش از نماز بامدادی و سپیده صبح؛ چرا که در این هنگام ممکن است زن و مرد نیمه برهنه یا در حالی به استراحت پرداخته باشند که نخواهند کسی آنان را بدان گونه بنگرد. وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ دِيْگَر به هنگامه نیمروز که برای آسایش و استراحت لباس رسمی را در آورده‌اید. وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ وَ دِيْگَر به هنگامه شامگاه و پس از نماز عشا که زن و مرد به خوابگاه خویش می‌روند؛ آری، مقررات الهی نشانگر آن است که در این سه هنگام که هنگام خلوت و استراحت است بردگان و کودکان باید برای ورود به خوابگاه پدر و مادر و سرور خویش اجازه بگیرند و سرزده و بدون اجازه نباید وارد شوند که خلاف آداب اسلامی و انسانی است. در ادامه آیه شریفه به بیان روشن‌تر موضوع پرداخته و می‌فرماید: ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ اِيْن سه هنگام، برای شما هنگامی است که لباس عادی و رسمی خویش را وا می‌گذارید و ممکن است برخی از اندام شما پوشیده نباشد. به باور پاره‌ای، از آنجایی که برخی از مردم با ایمان دوست می‌داشتند در این هنگام با همسران خویش در آمیزند و با غسل برای نماز حضور یابند، از این رو خدا به بردگان و کودکان دستور داد در این سه وقت بدون اجازه وارد حریم خصوصی و (صفحه ۱۹۶) خوابگاه سرور و یا پدر و مادر خویش نگردند و برای ورود در انتظار اجازه باشند. لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ جِز اِيْن سه هنگام، بر شما مردم با ایمان و بر بردگان و کودکان شما گناهی نیست که بدون اجازه وارد شوید. طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ چَرَا که اینان خدمتکاران شما هستند و چاره‌ای جز این ندارند که در دیگر اوقات برای خدمت به شما بدون اجازه وارد گردند و اجازه گرفتن پیاپی و هر لحظه برای آنان و خود شما دشوار است. واژه

«طَوَّافُونَ» از ریشه «طواف» به مفهوم گردش دور چیزی است؛ و در آیه، منظور، رفت و آمد بسیار برای خدمت و پذیرایی است. در آیه دیگری نیز این واژه در همین مفهوم به کار رفته است آنجا که می‌فرماید: يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ. (۱) بر گرد بهشتیان، پسرانی جاودانه، برای پذیرایی و خدمت، به فرمان خدا می‌چرخند. بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ این بردگان و کودکان با نهایت صفا و مهر بر گرد شما می‌چرخند و به شما خدمت می‌کنند؛ به بیان دیگر، جز این سه هنگامه که گفته شد، شما می‌توانید بر گرد یکدیگر با صفا و مهر بچرخید و رفت و آمد کنید و به یکدیگر خدمت نمایید و پذیرایی کنید. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ این گونه خدا آیات و مقررات خود را برای شما به روشنی بیان می‌کند. وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. و خدا دانا و فرزانه است. **** ۱. سوره واقعه، آیه ۱۷. (صفحه ۱۹۷)

۲۴۹. آیه (ضرورت اجازه گرفتن کودکان بالغ برای ورود به اتاق والدین)

اشاره

وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسِّرُوا تَأْذِنًا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند، باید اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که پیش از آنها بودند، اجازه می‌گرفتند، این چنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خدا عالم و حکیم است. (۵۹ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «حُلُم» به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است و گاه گفته‌اند: «حُلُم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است و چون جوانان مقارن بلوغ، صحنه‌هایی در خواب می‌بینند که سبب احتلام آنها می‌شود، این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است. از آیه فوق چنین استفاده می‌شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل، تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند، مشکل خواهد بود و از این گذشته احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته، موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند. این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می‌کنند، و گرنه وارد شدن در اتاق عمومی (اگر اتاق عمومی داشته باشند) مخصوصاً هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند و هیچ گونه مانع و رادعی در کار نیست، اجازه گرفتن لزومی ندارد. ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اتاق، موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران (صفحه ۱۹۸) بودند، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده‌اند، هم‌ردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند. برای ریشه‌کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت، تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان، کافی نیست، در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه‌ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی و همچنین آموزش‌های صحیح اسلامی و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت. به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است، از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می‌کند و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم‌چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالا-خره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش

می‌دهد. این نشان می‌دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه کاری‌های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است. کودکان بالغ نیز موظف هستند در هروقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتباً نزد پدر و مادر هستند، نیز آموزش داده شوند که حداقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می‌پردازند) بدون اجازه وارد نشوند. این یک نوع ادب اسلامی است، هر چند امروز کمتر رعایت می‌شود و با این که قرآن آن را صریحاً در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می‌شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفته است؟ گرچه ظاهر آیه و وجوب رعایت این حکم است، حتی اگر فرضاً آن را مستحب بدانیم، باز باید از آن سخن گفته شود و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد. برخلاف آن چه برخی ساده‌اندیشان فکر می‌کنند که کودکان از این مسائل سر در نمی‌آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی‌شوند، ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق‌العاده حساسیت دارند و گاه می‌شود سهل‌انگاری پدران و مادران و برخورد (صفحه ۱۹۹) کودکان به مناظری که نمی‌بایست آن را ببینند، سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری‌های روانی شده است. و نیز در همین جا لازم می‌دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند و فرزندان خود را به گرفتن اجازه ورود، عادت دهند و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می‌گردد، از جمله خوابیدن زن و مرد در اتاقی که بچه‌های ممیز می‌خوابند تا آنجا که امکان دارد، پرهیز کنند و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق‌العاده در سرنوشت آنها مؤثر است. جالب این که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ أَنْ يُجَامِعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَ الصَّبِيَّ فِي الْمَهْدِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا: مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می‌نگرد، آمیزش جنسی کنید». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«حُلْمٌ»: به مفهوم خرد و کنایه از رشد و بلوغ آمده است. در آیه مورد بحث، در اشاره به مقررات ورود و خروج کودکانی که به مرحله بلوغ و رشد رسیده‌اند می‌فرماید: «وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلْمَ فَلْيَسِّرُوا تَأْذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ هُنَّ كَمَا كُنَّ» که کودکان شما به مرحله بلوغ رسیدند، باید به سان دیگران در همه اوقات از شما اجازه بگیرند آنگاه وارد حریم خصوصی شما گردند؛ درست همان گونه که دیگر بزرگسالان آزاد، اجازه می‌گرفتند و سرزده وارد نمی‌شدند. کَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ خدای همان گونه که در این آیه، مقررات خود را برایتان به روشنی بیان فرمود، دیگر دستورات خود را نیز بیان خواهد کرد. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. و خدا دانا و فرزانه است. «سعید بن مسیب» می‌گوید: انسان باید از مادر خود نیز برای ورود به اطاق خصوصی او اجازه بگیرد. **** ۱- «بحار الانوار»، جلد ۱۰۳، صفحه ۲۹۵. (صفحه ۲۰۰)

۲۵۰. آیه

اشاره

وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و زنان از کار افتاده‌ای که امید به ازدواج ندارند، گناهی بر آنها نیست که لباس‌های (رویین) خود را بر زمین بگذارند، به شرط این که در برابر مردم خود آرایی نکنند و اگر خود را بپوشانند، برای آنها بهتر است و خداوند شنوا و دانا است. (۶۰ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه استثنایی برای حکم حجاب زنان بیان می‌کند و زنان پیر و سالخورده را از این حکم مستثنی می‌شمرد، در واقع برای این استثناء، دو شرط وجود دارد؛ نخست این که به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده‌اند. دیگر این که در حال برداشتن حجاب خود را زینت ننمایند. روشن است که با این دو قید، مفاسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل اسلام این حکم را از آنان برداشته است. این نکته نیز روشن است که منظور برهنگی و بیرون آوردن همه لباس‌ها نیست، بلکه تنها کنار گذاشتن لباس‌های رو است که بعضی روایات از آن به چادر و روسری تعبیر کرده (الْجِلْبَابُ وَالْخِمَارُ). در حدیثی از امام صادق در ذیل همین آیه می‌خوانیم که فرمود: «الْجِلْبَابُ وَالْخِمَارُ، قُلْتُ بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ؟ قَالَ: بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ غَيْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بِزِينَةٍ: منظور روسری و چادر است، راوی می‌گوید: از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس که باشد، اما خود آرایبی و زینت نکنند.» (۱) در پایان آیه اضافه می‌کند: با همه احوال «اگر آنها تعفف کنند و خویشان را بپوشانند، برای آنها بهتر است» (وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ). چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند، پسندیده‌تر و به تقوا و پاکی نزدیک‌تر است. **** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، کتاب النکاح، صفحه ۱۴۷، باب ۱۱۰. (صفحه ۲۰۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ وَ زَنَانِ سَالِخُورِدِه وَ باز نشسته‌ای که امیدی به زناشویی ندارند و بدان شور و شوقی ندارند، می‌توانند روسری خود را بردارند. به باور پاره‌ای، منظور این است که: آن زنانی که دیگر حائض نمی‌گردند و به مرحله‌ای رسیده‌اند که امیدی به ازدواج ندارند و به دلیل سالخوردگی آنان، مردها برای ازدواج با آنان بی رغبت هستند، می‌توانند پوشش خود را واگذارند. اما به باور پاره‌ای دیگر، چنین زنانی می‌توانند روسری و عبای خود را بردارند. و برخی گفته‌اند که منظور این است که این زنان تنها می‌توانند آنچه را بر روی سر می‌اندازند، بردارند و بدون پوشش دست و صورت ظاهر گردند. غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ و این برداشتن روسری بدان شرط است، که در اندیشه جلوه‌گری و دلربایی نباشند و زیورهای خود را به نمایش نگذارند، بلکه هدف آنها این باشد که خود را از قید و بندهای سخت آزاد سازند؛ چرا که دلربایی و جلوه‌گری هم بر زنان جوان حرام است و هم بر زنان سالخورده؛ و زنان جوان دستور یافته‌اند که از روسریها و پوشش‌های ضخیم استفاده کنند تا به هیچ عنوان بدن آنان نمایان نشود. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: مرد به بدن زن خویش می‌تواند نگاه کند؛ و برادر و فرزند به زیرپوش زن می‌توانند بنگرند؛ اما زن در برابر نامحرم، چهار لباس بپوشد که عبارتند از: زیرپوش، روسری، پیراهن و لباس سرتاسری یا چادر. وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ پاكدامنی و عفت و رزیدن زنان سالخورده و از کار افتاده نیز به وسیله پوشیدن چادر، برایشان بهتر از کنار گذاشتن آن است، اگرچه کنار گذاشتن روسری نیز بر آنان گناهی ندارد. وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. و خدا سخن شما را می‌شنود و به آنچه در دل دارید داناست. (صفحه ۲۰۲)

۲۵۱. آیه (خانه‌های یازده‌گانه‌ای که غذا خوردن از آنها مجاز است)

اشاره

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه‌های خودتان (خانه‌های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می‌شود، بدون اجازه خاصی) غذا بخورید و همچنین خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان، یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است یا خانه‌های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید و هنگامی که داخل خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه، این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند، شاید اندیشه کنید. (۶۱ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه قبل از این که اسلام را پذیرا شوند، افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می‌کردند و با آنها هم‌غذا نمی‌شدند و از این کار نفرت داشتند. و به عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می‌دادند نه به این علت که از هم‌غذا شدن با آنها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید اعمی غذای خوب را نیند و آنها ببینند و بخورند و این برخلاف اخلاق است و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند. به هر دلیل که بود، با آنها هم‌غذا نمی‌شدند و روی همین جهت افراد اعمی و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می‌کشیدند، چرا که ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه (صفحه ۲۰۳) می‌دانستند. این موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و گفت: هیچ مانعی ندارد که آنها با شما هم‌غذا شوند. سپس قرآن مجید اضافه می‌کند: «بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه‌ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید؛ خانه‌های خودتان» (منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است) (وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ). «یا خانه‌های پدرانتان» (أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ). «یا خانه‌های مادرانتان» (أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ). «یا خانه‌های برادرانتان» (أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ). «یا خانه‌های خواهرانتان» (أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ). «یا خانه‌های عموهایتان» (أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ). «یا خانه‌های عمه‌هایتان» (أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ). «یا خانه‌های دایی‌هایتان» (أَوْ بُيُوتِ أَخَوَالِكُمْ). «یا خانه‌های خاله‌هایتان» (أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ). «یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است» (أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ). «یا خانه‌های دوستانتان» (أَوْ صَدِيقِكُمْ). البته این حکم شرایط و توضیحاتی دارد بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد. سپس ادامه می‌دهد: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً». گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی ابا داشتند و اگر کسی را برای هم‌غذا شدن نمی‌یافتند، مدتی گرسنه می‌ماندند، قرآن به آنها تعلیم می‌دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی، هر دو مجاز است. (۱) بعضی نیز گفته‌اند که: گروهی از عرب مقید بودند که غذای میهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند و خود با او هم‌غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقید گردد) آیه این قیدها را برداشت و تعلیم داد که این یک ****۱- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۰۴) سنت ستوده نیست. (۱) بعضی دیگر گفته‌اند که: جمعی مقید بودند که اغنیاء با فقیران غذا نخورند و فاصله طبقاتی را حتی برسر سفره حفظ کنند، قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد. (۲) مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد. سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره می‌کند که: «هنگامی که وارد خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از نزد خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه» (فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ). ... در این که منظور از این «بُيُوت» (خانه‌ها) چه خانه‌هایی است، بعضی از مفسران آن را

اشاره به خانه‌های یازده گانه فوق می‌دانند و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته‌اند. ولی پیدا است که آیه مطلق است و همه خانه‌ها را شامل می‌شود، اعم از خانه‌های یازده گانه‌ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می‌شود و یا غیر آن از خانه‌های دوستان و خویشاوندان یا غیر آن‌ها، زیرا هیچ دلیلی بر تقييد مفهوم وسیع آیه نیست. و اما این که منظور از «سلام کردن بر خویشان» چیست، باز در اینجا چند تفسیر دیده می‌شود. ما فکر می‌کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد، به هنگام ورود در هر خانه‌ای باید سلام کرد، مؤمنان بر یکدیگر و اهل منزل بر یکدیگر و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشان، چرا که همه این‌ها در حقیقت بازگشت به سلام بر خویش دارد. لذا در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال کردند، در جواب فرمود: «هُوَ تَسْلِيمُ الرَّجُلِ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ حِينَ يَدْخُلُ ثُمَّ يَرُدُّونَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَلَامُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ: منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است به هنگامی که وارد خانه می‌شود، آنها طبعاً به او پاسخ می‌گویند و سلام را به خود او بازمی‌گردانند و این است سلام شما بر خودتان». (۳) و باز از همان امام می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ بَيْتَهُ فَإِنْ كَانَ فِيهِ أَحَدٌ يَسَلِّمُ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ فَلْيَقُلْ السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ **** ۱- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث. ۳- «نورالثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۲۷. (صفحه ۲۰۵) رَبَّنَا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً: هنگامی که کسی از شما وارد خانه‌اش می‌شود، اگر در آنجا کسی باشد، بر او سلام کند و اگر کسی نباشد، بگوید: سلام بر ما از سوی پروردگار ما، همان‌گونه که خداوند در قرآن فرموده: «تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً»». (۱)

آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آنها نیست؟

چنان که در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه‌های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آنها که مجموعاً یازده مورد می‌شود، غذا بخورد و در آیه اجازه گرفتن از آنها شرط نشده بود و مسلماً مشروط به اجازه نیست، چون با وجود اجازه، از غذای هر کس می‌توان خورد و این یازده گروه خصوصیتی ندارد. ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است، شرط می‌باشد؟ ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می‌کند، همین قدر که احتمال رضایت او باشد (و غالباً رضایت حاصل است) کافی می‌شمرد. ولی اگر وضع طرفین به صورتی درآمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند، گرچه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد، اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد، به خصوص این که این گونه افراد نادر هستند و معمولاً اطلاق‌ها شامل این گونه افراد نادر نمی‌شود. بنابراین آیه فوق در محدوده خاصی آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آن‌ها کرده است، تخصیص می‌زند، ولی تکرار می‌کنیم این تخصیص در محدوده معینی است، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر. آن چه در بالا ذکر شد، در میان فقهای ما مشهور است و قسمتی از آن نیز صریحاً در روایات آمده است. در روایت معتبری از امام صادق می‌خوانیم هنگامی که از این آیه جمله «أَوْ صِدْقِكُمْ» از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: «هُوَ وَاللَّهُ الرَّجُلُ يَدْخُلُ بَيْتَ صِدْقِهِ فَيَأْكُلُ بغيرِ إِذْنِهِ: به خدا قسم منظور این است که انسان داخل خانه برادرش می‌شود و بدون **** ۱- «نورالثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۲۷. (صفحه ۲۰۶) اجازه غذا می‌خورد». (۱) روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آنها آمده است، اذن گرفتن در این موارد شرط نیست. در مورد «عدم افساد» (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است. (۲) بعضی از فقهاء طعام‌های نفیس و عالی که صاحب‌خانه احیاناً برای خود یا میهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است، استثناء کرده‌اند و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت بعید به نظر نمی‌رسد. برای کسب توضیحات بیشتر در این زمینه به جلد ۳۶، کتاب «جواهر الکلام» مراجعه فرمایید.

منظور از «صدیق» کیست؟

بدون شك صداقت و دوستی معنای وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا مسلماً دوستان خاص و نزدیک هستند که با یکدیگر رفت و آمد دارند و ارتباط میان آنها ایجاب می‌کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند، البته همان‌گونه که در اصل مسأله یادآور شدیم، در این گونه موارد احراز رضایت شرط نیست، همان اندازه که یقین به نارضایی نداشته باشد، کافی است. لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته‌اند: منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار کند و بعضی دیگر گفته‌اند: دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است و ظاهراً همه اشاره به یک مطلب دارند. ضمناً از این تعبیر اجمالاً روشن می‌شود آنها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند، در واقع دوست نیستند. در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرایط جامع آن را که در حدیثی از امام صادق نقل شده، بشنویم، ایشان فرمودند: «لَا تَكُونُ الصَّدَاقَةَ إِلَّا بِحُدُودِهَا، فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَيْءٌ مِنْهَا فَانْسِبْهُ إِلَى الصَّدَاقَةِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسِبْهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ؛ فَأَوْلَاهَا أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ وَ عَلَانِيَتُهُ لَكَ وَاحِدَةً، وَ الثَّانِي أَنْ يَرَى زَيْنَتَكَ زَيْنَةً وَ شَيْنَتَكَ شَيْنَةً، وَ ۱ و ۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۴۳۴، حدیث ۱ و ۴. (صفحه ۲۰۷) الثَّلَاثَةُ أَنْ لَا تُعَيِّرُهُ عَلَيْكَ وَ لَائِيَهُ وَ لِمَالٍ، وَ الزَّابِعَةُ أَنْ لَا تَمْنَعَكَ شَيْئًا تَنَالُهُ مَقْدَرَتُهُ، وَ الْخَامِسَةُ وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لَا يَسْلُمُكَ عِنْدَ النَّكَبَاتِ: دوستی جز با حدود و شرایطش امکان‌پذیر نیست، کسی که این حدود و شرایط یا بخشی از آن در او باشد، او را دوست بدان و کسی که هیچیک از این شرایط در او نیست، چیزی از دوستی در او نیست؛ نخستین شرط دوستی آن است که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد، دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند، سوم این است که مقام و مال، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد، چهارم این است که آن چه را در قدرت دارد، از تو مضایقه ننماید و پنجم که جامع همه این صفات است، آن است که تو را به هنگام پشت کردن روزگار رها نکند». (۱)

تفسیر «مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ»

در برخی از شأن نزول‌ها آمده که در صدر اسلام وقتی مسلمان‌ها به جهاد می‌رفتند، گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتاده‌ای که قادر بر جهاد نبودند، داده و حتی به آنها اجازه می‌دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند، اما آنها احیاناً از ترس این که مبادا گناهی باشد، از خوردن امتناع می‌ورزیدند. طبق این روایت منظور از «مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» (خانه‌هایی که مالک کلیدهای آن شده‌اید) همین است. (۲) ولی با توجه به سایر گروه‌هایی که در این آیه نام آنها برده شده، ظاهر این است که منظور از این جمله، کسانی است که کلید خانه خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد، به دست دیگری می‌سپارند، ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آنها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند، خواه رسماً و کیل بوده باشد یا نه.

سلام و تحیت

«تَحِيَّتٌ» در اصل از ماده «حیات» است و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می‌باشد، خواه این دعا به صورت «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» یا «السَّلَامُ عَلَيْنَا» و یا مثلاً «حَيَّاكَ اللَّهُ» بوده باشد، ولی معمولاً هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می‌کنند، «تحیت» می‌گویند. منظور از «تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ» ***۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۶۷. ۲- «تفسیر قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۰۸) «طَبِيَّةٌ» این است که تحیت را به نوعی با خدا ارتباط دهند، یعنی منظور از «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» این باشد که «سلام خدا بر تو باد» یا «سلامتی تو را از خدا می‌خواهم»، چرا که از نظر یک فرد موحد هر گونه دعایی بالاخره به خدا بازمی‌گردد و از او تقاضا می‌شود و طبیعی است دعایی که چنین باشد، هم پربرکت (مُبَارَكٌ) و هم پاکیزه (طَبِيَّةٌ) است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

از این خانه‌ها می‌توان غذا خورد

در آیات پیش، از کسب اجازه برای وارد شدن به خانه‌ها و حریم خصوصی مردم سخن رفت و مقررات آن بیان گردید؛ اینک در باره خانه‌هایی که غذا خوردن از آنها روا شمرده شده است می‌فرماید: لَيْسَ عَلَى الْبَاعِمِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ بر نابینا و کسی که یک یا هر دو پای او لنگ است و کسی که دستخوش بیماری است گناهی نیست. در تفسیر این فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور پاره‌ای، از جمله «ابن عباس»، منظور این است که بر شما گناهی نیست که با نابینا و لنگ و بیمار در کنار هم غذا بخورید و بر سر یک سفره بنشینید. این بیان بدان جهت آمده است که در آن روزگاران، مردم از هم غذا شدن با گروه‌های سه‌گانه‌ای که نامشان آمد خودداری می‌کردند ... ۲ اما به باور پاره‌ای دیگر، هنگامی که مردم مسلمان به سوی میدان جهاد می‌شتافتند، اجازه می‌دادند که از خوردنیهایی که در خانه‌های آنهاست بخورند؛ اما آنان از بهره‌وری از آن غذاها خودداری می‌ورزیدند و می‌گفتند: چون صاحبان خانه‌ها حضور ندارند، ما نه به آنها وارد می‌گردیم و نه از خوردنیهای آنها بهره می‌بریم؛ از این رو این آیه فرود آمد و فرمود: هان ای مردم! اگر چیزی از این خانه‌ها یا خانه‌های خویشاوندان خود بخورید، در این مورد بر شما گناهی نیست. ۳ از دیدگاه برخی، از جمله «جُبائی» منظور این است که: بر نابینا و لنگ و (صفحه ۲۰۹) بیمار گناهی نیست که به سوی میدان جهاد نروند؛ با این بیان، فراز نخست آیه بیانگر واجب نبودن جهاد بر این سه گروه است و ادامه آیه شریفه سخن جداگانه‌ای است که نکته دیگری را آغاز می‌کند. ۴ اما از دیدگاه «سعید بن جبیر» منظور، هم غذا و هم سفره شدن با افراد نابینا و لنگ و بیمار است؛ چرا که در آن روزگاران این گروه‌های سه‌گانه از هم غذا شدن با انسانهای سالم خودداری می‌کردند و این بدان دلیل بود که مردم از هم غذا شدن با آنان اظهار بی‌میلی و نفرت می‌کردند؛ به همین جهت در مدینه رسم بر این بود که برای آنان سفره جداگانه‌ای می‌گشودند و بدین‌سان آیه شریفه از این بیگانگی و تحقیر آنان هشدار داد و روشنگری فرمود که مردم با آنان هم غذا شوند. ۵ «مجاهد» می‌گوید: منظور این است که این گروه‌های سه‌گانه می‌توانند از خانه‌هایی که در آیه شریفه آمده است، غذا بخورند؛ و این آیه بدان جهت فرود آمد که گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که دستخوش تهیدستی و کمبود مواد غذایی می‌شدند، افراد نابینا و بیمار و لنگ را به خانه‌های پدران و مادران و نزدیکان خودشان می‌بردند تا خود را سیر کنند؛ اما آنان از خوردن غذاهای آن خانه‌ها خودداری می‌نمودند و می‌گفتند: خوردن مال مردم نارواست؛ از این رو آیه شریفه به آنان روشنگری کرد که می‌توانند از این خانه‌ها غذا بخورند. «وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ وَنِزْرٌ بِرِشْمَا زَنَانٍ وَكُودَكَانٍ گناهی نیست که از خانه همسران و پدرانتان که خانه خودتان می‌باشد، بدون گرفتن اجازه غذا بخورید؛ اَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ وَنِزْرٌ بِرِشْمَا زَنَانٍ؛ اَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانه‌های مادرانتان؛ اَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ (صفحه ۲۱۰) یا از خانه‌های برادرانتان؛ اَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا از خانه‌های خواهرانتان؛ اَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا از خانه‌های عموهایتان؛ اَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا از خانه‌های عمه‌هایتان؛ اَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا از خانه‌های داییه‌ایتان؛ اَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا از خانه‌های خاله‌هایتان؛ یادآوری می‌گردد که منظور از خانه‌های خودتان؛ «مِنْ بُيُوتِكُمْ» به باور پاره‌ای، خانه همسر انسان می‌باشد؛ چرا که خانه زن نیز به سان خانه خود انسان می‌باشد؛ اما به باور پاره‌ای، منظور، خانه فرزندان می‌باشد. و بدان جهت خانه فرزندان را، خانه پدر شمرده است که خود آنان نیز به سان دارایی و ثمره تلاش و زحمت پدر می‌باشند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: أَنْتَ وَ مَالُكَ لِابْنِكَ. (۱) تو و دارایی و ثروت از آن پدرت می‌باشی. و نیز آورده‌اند که فرمود: إِنَّ أَطْيَبَ مَا يَأْكُلُ الْمُؤْمِنُ كَسْبَهُ وَإِنَّ وَلَدَهُ مِنْ كَسْبِهِ. (۲) * * * * * ۱. مُسْنَدُ أَحْمَد، ج ۲، ص ۴۱۵. ۲. سُنَنِ تَرْمِذِي، ج ۳، ص ۶۳۹/۱۳۵۸؛ سُنَنِ نِسَائِي، ج ۷، ص ۲۴۱؛ سُنَنِ ابْنِ مَاجَه، ج ۲، ص ۷۲۳ / ۲۱۳۷.

(صفحه ۲۱۱) پاکیزه‌ترین چیزی که انسان با ایمان از آن بهره‌ور می‌گردد ره آورد کسب و کار اوست و فرزند هم به نوعی جزو ثروت و رهاورد زندگی پدر و مادر است. و بر این اساس است که خدا به هنگام نام بردن از خانه پدر و نزدیکان، از خانه فرزندان نام نبرد. با این بیان، از آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که به انسان اجازه داده شده است که از خانه خویشاوندان نزدیک خود که بدانها اشاره رفت بدون اجازه از آنها غذا بخورد؛ این درست نظیر جریان کسی است که اگر وارد بوستان و یا باغی گردید و گرسنه بود و یا از چادر و گلّه‌ای گذشت و تشنه بود، اجازه دارد تا از میوه باغ و یا از شیر آن گوسفند بهره برد؛ چرا که این اجازه را خدا بدان دلیل داده است که مردم در تنگنا قرار نگیرند و از تنگ نظری و پستی و فرومایگی در اخلاق برکنار بمانند. «جُبَّائِي» می‌گوید: آیه مورد بحث، با این آیه شریفه نسخ شده است که می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَظِيرِ إِيَّاهُ (۱... ۱). هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به اتاقهای خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نشوید؛ مگر آن که برای خوردن غذایی به شما اذن و اجازه داده شود؛ آن هم بی آنکه در انتظار آماده شدن آن غذا زودتر بروید و آنجا بنشینید... و نیز به وسیله این بیان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله که فرمود: لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ إِلَّا بِطَيِّبَةٍ نَفْسٍ مِنْهُ. (۲) خوردن و بردن دارایی مسلمان جایز نیست جز این که با خشنودی خاطر و رضایت قلبی او باشد. به هر حال روایات رسیده از امامان راستین در این مورد بیانگر آن است که انسان از خانه‌ها و دارایی کسانی که به آنها اشاره رفت می‌تواند بدون اسرافکاری غذا *** ** ۱. سوره احزاب، آیه ۵۳. ۲. سُنَنِ بِيهَقِي، ج ۸، ص ۱۸۲؛ الفردوس، دیلمی، ج ۵، ص ۱۱۰، ۷۶۳۵. (صفحه ۲۱۲) بخورد و در این مورد نیاز به اجازه گرفتن از آنها نیست. در ادامه آیه شریفه می‌افزاید: أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهِ وَ نِيزِ مِي تَوَانِيْدِ اَزْ خَانِهْ اَزْ بَرْدِ گَانْ خُوِيْشِ غِذَا بَخُوْرِيْدِ؛ چرا که خود برده و خانه و دارایی او از آن سرور و صاحب اوست. به باور گروهی، منظور از «مفاتيح»، نه «کلیدها»، بلکه به مفهوم گنجینه‌ها و گنجهاست؛ درست همان گونه که در آیه دیگری می‌فرماید: وَعِنْدَهُ مَفَاتِيْحُ الْعَالَمِيْنَ (۱... ۱) و گنجینه‌های غیب تنها نزد خداست «... ابن عباس» در تفسیر این جمله می‌گوید: منظور، نه برده و صاحب آن، بلکه کسی است که وکیل و یا سرپرست از سوی مالک ثروت و یا گلّه گوسفندان است که در آن صورت می‌تواند از میوه باغ و یا شیر گوسفندان او بهره برد. اما به باور پاره‌ای دیگر، هرگاه کلید خانه فردی به دیگری سپرده می‌شود، وی همان گنجینه‌دار است و می‌تواند به اندازه کمی از خوردنیهای آنجا بخورد. و از دیدگاه برخی، نیز، منظور کسی است که سرپرستی و تهیه و نگاهداری غذاهایی به او سپرده شده است که در آن صورت می‌تواند از آن غذاها بهره‌ور گردد. أَوْ صَدِيقُكُمْ وَ نِيزِ مِي Tَوَانِ اَزْ خَانِهْ دُوْسْتِ وَ اَشْنَايْ بَا صِفَا وَ رَاسْتِيْنِ، بَدُوْنِ اِجَازَهْ اَوْ غِذَا خُوْرِدِ؛ و دوست با صفا کسی است که در آشکار و نهان با انسان یکرنگ باشد؛ و واژه «صديق» فرد یا گروه را شامل می‌گردد. حضرت صادق علیه‌السلام در این مورد فرمود: *** ** ۱. سوره انعام، آیه ۵۹. (صفحه ۲۱۳) لَهُوَ وَ اللّٰهُ الرَّجِيْلُ يَأْتِي بِيْتِ صَدِيقِهِ فَيَأْكُلُ طَعَامَهُ بَغَيْرِ اِذْنِهِ. (۱) به خدا منظور از آن دوست، کسی است که به خانه دوست خویش وارد می‌شود و از غذای او بدون اجازه‌اش می‌خورد. لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَاْكُلُوْا جَمِيْعًا اَوْ اَشْتَاتًا وَ نِيزِ بَرْ شَمَا گَنَاهِيْ نِيْسْتِ كِهْ بِهْ طُوْرِ گَرْوَهِيْ وَ بَا هَمْ غِذَا بَخُوْرِيْدِ وَ يَا بِهْ صُوْرْتِ پَرَاكَنْدِهْ وَ جَدَا جَدَا. دَرْ تَاْوِيْلِ اِيْنِ فِرَازِ اَزْ اِيْهْ، سِهْ نَظَرِ اَمْدِهْ اَسْتِ: ۱ گَرْوَهِيْ اَزْ جَمْلَهْ «فَتَاذَهْ» اَوْرْدِهْ اَنْدِ كِهْ: يَكِيْ اَزْ تِيْرَهْ هَايْ «كِنَاَنَهْ» رَسْمِشَانِ اِيْنِ گُوْنِهْ بُوْدِ كِهْ تَنْهَاْ غِذَا نَمِيْ خُوْرْدَنْدِ وَ گَاهْ اَتْفَاقْ مِيْ اِفْتَادْ كِهْ شَتْرْ خُوْدْ رَا مَدَّتِيْ نَمِيْ دُوْشِيْدَنْدِ تَا مِيْهَمَانِيْ بِيَايِدْ وَ بَا اَوْ غِذَا بَخُوْرَنْدِ؛ اَزْ اِيْنِ رُوْ خُدَا فَرْمُوْدِ: مِيْ تَوَانِيْدِ بِهْ صُوْرْتِ گَرْوَهِيْ وَ هَمْراهْ بَا دِيْگَرِيْ، يَا بِهْ تَنْهَائِيْ غِذَا بَخُوْرِيْدِ. ۲ اما به باور پاره‌ای، منظور این است که ثروتمندان می‌توانند به صورت تنهایی غذا بخورند و می‌توانند تهیدستان را بر سر سفره و خانه خویش دعوت کنند و با هم غذا بخورند... ۳ و برخی می‌گویند در آن روزگاران رسم بود که غذا به همراه میهمان خورده شود؛ از این رو خدا فرمود می‌توانید به همراه میهمان غذا بخورید یا به صورت تنها بر سر سفره قرار گیرید. یادآوری می‌گردد که این مفاهیم سه‌گانه چندان تفاوتی با هم ندارند. فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰى أَنْفُسِكُمْ پَسْ هَنْگَامِيْ كِهْ بِهْ خَانِهْ اِيْ وَارِدْ مِيْ گَرْدِيْدِ بَرْ يَكْدِيْگَرِ سَلَامْ كْنِيْدِ. آيه مورد بحث نظیر این آیه است که می‌فرماید: *** ** ۱. سُنَنِ بِيهَقِي، ج ۸، ص ۱۸۲؛ الفردوس، دیلمی، ج

ص ۵، ص ۱۱۰. (صفحه ۲۱۴ ...). *أَنْ أَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ* (... ۱) و به کیفر کارتان یکدیگر را بکشید ... اما به باور پاره‌ای، منظور این است که: هنگامی که به خانه‌ای در آمدید بر خانواده خویش یا دیگران سلام بگویید. و از دیدگاه برخی، منظور این است که: وقتی وارد مسجدی شدید، سلام کنید. به باور ما آیه شریفه در بردارنده همه این مفاهیم و معانی می‌باشد و انسان باید به هر خانه و یا مسجدی وارد شد سلام کند. برخی آورده‌اند که: وقتی به خانه‌ای در آمدید که در آنجا کسی نیست، بگویید: *السَّلَامُ عَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ*. و از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور، سلام و درود گفتن کسی است که وارد خانه‌ای می‌شود، که باید بر ساکنان آن سلام کند و آنان نیز جواب او را بدهند؛ با این بیان، مفهوم آیه این است که: پس هنگامی که به خانه‌ای در آمدید بر خودتان سلام کنید. *تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ* در این مورد دو نظر آمده است: ۱ به باور گروهی، منظور این است که برنامه سلام، یک برنامه خوب، خدایی و احترام‌آمیز است که اگر رواج یابد روح مهر و دوستی را در جامعه می‌دمد و باعث خیر و پاداش می‌گردد. ۲ اما به باور برخی، منظور این است که: این نوع درود و سلام گفتن را خدا به شما آموخته است؛ چرا که عرب، پیش از این آیه می‌گفتند: «*عَمَّ صَبَاحًا*». از دیدگاه برخی، بدان دلیل در آیه شریفه سلام به «*مُبَارَكٌ*» وصف شده است که، سلام در حقیقت نوعی دعاست که در حق طرف می‌شود تا از آفت و گرفتاری مصون بماند؛ و بدان جهت از آن به پاک و پاکیزه یاد شده است که با برخورد مهرآمیز و **** ۱. سوره نساء، آیه ۶۶. (صفحه ۲۱۵) توأم با احترام با یکدیگر و نثار سلام و درودی گرم، زندگی انسانها خوش و دوست‌داشتنی و انسانی می‌گردد. *كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ*. همان‌گونه که خدا این آداب زندگی انسانی و مقدرات آن را به شما آموخت، درست همان‌گونه، آیات و نشانه‌های قدرت و صف‌ناپذیر و یکتایی خویش و دلیلهای روشن و روشن‌گرش را برای شما بیان می‌کند تا راه خداشناسی و خداپرستی و دینداری واقعی را بیاموزید؛ باشد که در باره دین و مقدرات انسان‌ساز آن خرد خویشتن را درست به کار گیرید.

برنوی از آیه

از آیه‌ای که ترجمه و تفسیر آن گذشت می‌توان این نکات ارزشمند و زندگی‌ساز را دریافت و در پرتو آنها زندگی را گرم و پررونق ساخت: ۱ از روح آیه چنین دریافت می‌شود که جدا انداختن سفره نابینا، لنگ و بیماری که خطر واگیر ندارد، کاری نادرست است؛ چرا که باعث تحقیر و اهانت و رنج آنان می‌گردد و قرآن این شیوه جاهلیت را برافکند و نفی فرمود. ۲ و نیز چنین دریافت می‌گردد که این گروه‌های سه‌گانه که هر کدام به نوعی آسیب دیده و گرفتارند، می‌توانند از خانه و زندگی پدر و مادر و نزدیکان خویش بهره‌ور گردند و بدون کسب اجازه از آنان غذا بخورند تا در تنگنا قرار نگیرند. ۳ و نیز آیه شریفه نشانگر این نکته است که انسان می‌تواند از این خانه‌های یازده‌گانه‌ای که گذشت، با صفا و صمیمیت و یکرنگی، بدون نیاز به اجازه غذا بخورد و این اجازه آیه شریفه به خاطر دمیدن روح صفا و محبت و مهر و دوستی در دل‌های خانواده‌های نزدیک و خویشاوندان و گرم کردن پیوندهای خویشاوندی است، در این موارد انسان نیاز به اجازه ندارد؛ چرا که اگر گفته شود نیاز به اجازه است، بیان این موارد یازده‌گانه بیهوده جلوه می‌کند؛ چرا که از هر خانه و از مال هر انسانی با اجازه او می‌توان بهره گرفت و این موارد خصوصیتی ندارد. (صفحه ۲۱۶)

۲۵۲. آیه (نقش دوستان خانوادگی در سرنوشت انسان)

اشاره

و يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا - و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت

حسرت به دندان می‌گردد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم. (۲۷ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«يَعْضُ» از ماده «عَضَّ» به معنی گاز گرفتن با دندان است و معمولاً این تعبیر در مورد کسانی که از شدت حسرت و تأسف ناراحتند به کار می‌رود، چنان که در فارسی نیز ضرب‌المثل است که فلان کس «انگشت حسرت به دندان می‌گزد» (ولی در عرب به جای انگشت، دست گفته می‌شود). به راستی آن روز را باید «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» گفت، چنان که در قرآن از روز قیامت نیز به همین عنوان یاد شده است (۳۹ / مریم) چرا که افراد خطاکار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرایط می‌بینند، در حالی که می‌توانستند با چند روز صبر و شکیبایی و مبارزه با نفس و جهاد و ایثار، آن را به یک زندگی پرافتخار و سعادت‌بخش مبدل سازند. حتی برای نیکوکاران هم روز تأسف است، تأسف از این که چرا بیشتر از این نیکی نکردند؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شان نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث دو روایت آورده‌اند که بدین صورت است: ۱ «إِنَّ عَتَّيَّاسَ» آورده است که این روایت در مورد «عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ» و «أُبَيِّ بْنِ خَلْفٍ»، دو تن از سرکردگان شرک و استبداد فرود آمد، چرا که آن دو که با یکدیگر دوستی دیرین داشتند همواره در تصمیم بر کاری بزرگ، با هم به و تبادل نظر می‌پرداختند و خشنودی و رضایت خاطر یکدیگر را بر حق و عدالت ترجیح می‌دادند که یکبار جریانی این گونه اتفاق افتاد: (صفحه ۲۱۷) «عُقْبَةُ» هرگاه از سفری طولانی باز می‌گشت، سرکردگان قوم را به میهمانی فرا می‌خواند، از این رو در بازگشت از یک سفر طولانی آنان را فرا خواند و آن بار پیشوای گرانقدر توحید پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را نیز دعوت کرد. آن حضرت با این اندیشه که فرصت خوبی برای دعوت و پیام‌رسانی خواهد داشت، به آن میهمانی رفت و زمانی که غذا آماده شد، فرمود: «عُقْبَةُ!» او پاسخ داد: بفرماید ای محمد صلی الله علیه و آله! حضرت فرمود: تا هنگامی که به یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و آسمانی بودن پیام او گواهی ندهی، من از غذای تو نخواهم خورد. او که با وجود شرک‌گرایی و بیدادگری‌اش گاه و بیگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و به همین دلیل هم آن حضرت را دعوت کرده بود، گفت: گواهی خواهم داد. فرمود: پس گواهی بده! و او بر یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد. این خبر داغ به سرعت به گوش دوست و هم‌پیمان وی، «أُبَيِّ بْنِ خَلْفٍ» که آن روز حضور نداشت رسید و او پس از رساندن خویش به دوست خود، گفت: آیا به راستی تو هم شیفته پیامبر صلی الله علیه و آله و راه و رسم توحیدی و آسمانی او شده‌ای؟ «عُقْبَةُ» پاسخ داد: نه، پرسید: پس چرا چنین کردی؟ گفت: او به خانه من آمده بود و می‌خواست غذا نخورد و من شرم کردم کسی را که دعوت کرده‌ام، بدون پذیرایی از خانه‌ام بروم، به همین جهت هم ایمان آوردم تا غذا بخورد، اما اینک گواهی خویش را پس می‌گیرم شما نیز آن را نادیده بگیر. اما «أُبَيِّ» گفت: من، هرگز از کار تو خشنود نخواهم گردید جز با یک شرط. گفت کدامین شرط؟ پاسخ داد، بروی و با افکندن آب دهان به سوی محمد صلی الله علیه و آله نشان دهی که از دل به او ایمان نیاورده‌ای! (صفحه ۲۱۸) آن عنصر بیداد پیشه پذیرفت و افزون بر چنین جنایت بزرگی، شکمبه حیوانی را نیز بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله که گویی در حال نماز بود و یا از کوچه عبور می‌کرد افکند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به او هشدار داد که به کیفر ارتداد و این شرارت‌های گستاخانه، تو را در خارج از «مکه» و حرم خدا نخواهم دید، جز اینکه سرت را با شمشیر بر خواهم گرفت و همانگونه هم شد، چرا که در جنگ «بَدْر» دست و پایش را بستند و سرش را بریدند و دوست شرارت پیشه‌اش «أُبَيِّ» نیز در

جنگ «أُحُد» به دست توانای پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد. «صَحَّاحُك» از مفسران پیشین می‌گوید: هنگامی که آن عنصر پلید آب دهان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله افکند، آب دهانش بر چهره پلید خودش بازگشت و گونه‌هایش را سوزانید و این اثر سوزش شدید تا هنگام مرگ بر چهره‌اش بود. با این بیان آیه مورد اشاره در مورد این عنصر پلید و کار ظالمانه‌اش فرود آمد و فرمود: وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ (۱... ۲) اما برخی آورده‌اند که این آیه درباره هر کفرگرا و بیدادگری که فرمانبرداری از خدا را رها کرده و از پی کفرگرایان و ظالمان برود و خشنودی خاطر آنان را بر بندگی خدا و خشنودی او برگزینند، فرود آمده است. ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: لَيْسَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا وَقَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آيَةٌ أَوْ آيَاتَانِ تَقُودُهُ إِلَى جَنَّةٍ أَوْ تَسُوقُهُ إِلَى نَارٍ (۲... ۲) هیچ فردی از شرک‌گرایان قریش نیست، جز اینکه یک و یا دو آیه در مورد آنان فرود آمده است که او را به بهشت یا دوزخ سوق می‌دهد و این در مورد آیندگان نیز جریان دارد. **** ۱. سوره فُرْقَان، آیه ۲۷. ۲. بصائر الدَّرَجَات، ج ۱، ص ۱۵۹، باب ۱۱. (صفحه ۲۱۹)

ای کاش او را به دوستی بر نگرفته بودم

یکی از ویژگی‌های روز رستاخیز پدیدار شدن دریغ‌ها و حسرت‌هاست؛ به همین جهت در هفتمین آیه مورد بحث به یکی از صحنه‌های عجیب آن پرداخته و می‌فرمایند: وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ و روز رستاخیز، روزی است که ستمکار و بیداد پیشه، به سان «عُقْبَه» از فرط ندامت و حسرت انگشت خود را می‌گزد و بر خود می‌پیچد. آری، این سرنوشت شوم کسانی است که برای خود دوستانی غیر از خدا بگیرند. «عَطَاء» می‌گوید: آن روز بیدادگران به گونه‌ای دست‌های خود را گاز می‌گیرند که گوشت آنها تا مرفق ریخته می‌شود. يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا. در آن روز انسان بیداد پیشه می‌گوید: ای کاش به راه سعادت‌آفرین پیامبر صلی الله علیه و آله گام سپرده و از هدایت و راهنمایی او بهره گرفته بودم. (صفحه ۲۲۰)

۲۵۳. آیه

اشاره

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا اى واى بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم. (۲۸/فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«خلیل» به معنی دوست خاص و صمیمی گفته می‌شود که انسان او را مشاور خود قرار می‌دهد. روشن است که منظور از «فلان» همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده: شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

فُلَان: کنایه از «مرد» و «فُلَانَه» نیز کنایه از «زن» می‌باشد و هنگامی که در مورد حیوان به کار می‌رود، الف و لام بر سرش می‌آید. اى واى بر من! کاش پیامبر را به دوستی و همنشینی بر گرفته و او را فرمانبرداری نموده بودم و اى کاش شیطان و یا «عقبه» و یا هر دوست گمراه و بداندیش خود را به همنشینی نگرفته بودم. و اگر منظور از واژه ظالم هر بیدادگری باشد در آن صورت تفسیر آیه

خواه و ناخواه تأثیرپذیر است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می‌گیرد، این حقیقت هم از نظر علمی و هم از طریق تجربه و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است. این تأثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا آن حد است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان چنین نقل شده است: «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ، فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَآقْرَانِهِ وَ يُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ أَخْدَانِهِ: درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بینکنید چرا که انسان بوسیله دوستان و یاران و رفقاییش شناخته می‌شود». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

این دوست گمراه و بیداد پیشه مرا از توجه به قرآن که به وسیله پیامبر خدا به من رسیده بود، بازداشت و به گمراهی کشاند. در ادامه آیه شریفه، قرآن سخن آن ظالم را رها کرده و در هشدار سخت می‌فرماید: «وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا». و شیطان همواره فروگذارنده و خوار کننده انسان است. و این بیان به خاطر آن است که شیطان در دنیا انسان را به وسوسه و به گمراهی می‌کشد و در روز رستاخیز از او بیزاری می‌جوید و وی را به کیفر می‌سپارد. **** ۱- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۲، صفحه ۲۷ (ماده صدق). (صفحه ۲۲۴)

۲۵۵. آیه (صفات دوازده‌گانه خانواده‌های برجسته مذهبی)

اشاره

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا بندگان خاص خداوند رحمن آنها هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند). (۶۳ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«هَوْنًا» مصدر است و به معنی نرمش و آرامش و عدم تکبر می‌باشد. آیات ۶۳ تا ۷۴ دوازده صفت از صفات ویژه بندگان خاص خدا آنان را بیان می‌کند که بعضی به جنبه‌های اعتقادی ارتباط دارند و برخی اخلاقی و پاره‌ای اجتماعی، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است و روی هم رفته مجموعه‌ای است از والا-ترین ارزش‌های انسانی. نخستین توصیفی که از «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» شده است، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می‌شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان می‌دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می‌توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد. در حدیث جالبی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که روزی از کوچه‌ای عبور می‌کردند جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند از علت آن سؤال کردند عرض کردند دیوانه‌ای است که اعمال جنون‌آمیز و خنده‌آورش مردم را متوجه خود ساخته آن‌ها را به سوی خود فراخواند و فرمود: می‌خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می‌دادند. فرمود: «الْمُبْتَخِرُ فِي مَشْيِهِ، النَّاطِرُ فِي عِطْفِيهِ، الْمُحِرُّ كُجْبَتِيهِ بِمَنْكِبِيهِ الَّذِي لَا يُرْجَى خَيْرُهُ وَلَا يُؤْمَنُ شَرُّهُ، فَذَلِكَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا مُبْتَلَى: کسی که با تکبر و غرور راه می‌رود و پیوسته به دو طرف خود نگاه می‌کند، پهلوهای خود را با شانه خود حرکت می‌دهد (غیر از خود نمی‌بیند و اندیشه‌اش از خودش فراتر نمی‌رود) (صفحه ۲۲۵) کسی که مردم به خیر او امید ندارند و از شر او در امان نیستند دیوانه واقعی او است اما این را که

دیدید تنها یک بیمار است». دومین وصف آنها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می‌گوید: «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاماً». سلامی که نشانه بی‌اعتنایی توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است، سلام وداع گفتن با سخنان بی‌رویه آنها است، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«هُون»: وقار و فروتنی و در برابر تکبر است. در آیه شریفه از این انسان‌های شریف و فروتن به بندگان خدا تعبیر می‌کند و این بیان به منظور گرامیداشت آنان است؛ بدین صورت خدا آنان را در راه شایسته و شیوه درست و انسانی خودشان تشویق می‌کند و روشن می‌سازد که او از بندگان، جز این شیوه و عملکرد انتظاری ندارد و باید چنین باشند. این تعبیر تشویق آمیز به سان بیان پدری پر مهر و خردمند است که در تشویق فرزند شایسته کردارش می‌گوید: فرزند من، آن کسی است که در زندگی به گونه‌ای بیندیشد و رفتاری در پیش گیرد که من از او خشنود گردم و رفتاری درست و خدا پسندانه داشته باشد. او بدین صورت فرزند درست کردار و خردمند خویش را تشویق می‌کند و به فرزندان وظیفه ناشناس نیز هشدار می‌دهد که بخود آیند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: هُوَ الرَّجُلُ يَمْشِي بِسَجِيَّتِهِ الَّتِي جُبِلَ عَلَيْهَا لَا يَتَكَلَّفُ وَلَا يَتَبَخَّرُ. (۱) * * * * ۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۳۲؛ و ج ۶۹، ص ۲۶۰. (صفحه ۲۲۶) منظور از این انسان شایسته کردار آن کسی است که بر اساس فطرت انسانی و وجدان اخلاق خویش زندگی کند و از خود بزرگی بینی و تکبر و خود کامگی بپرهیزد. پاره‌ای می‌گویند: منظور آیه شریفه آن انسان‌های فروتن و شایسته کرداری می‌باشند که به بردباری و آگاهی آراسته‌اند و در برابر نادانی و خیره‌سری و گستاخی دیگران وقار و شکوه معنوی خویشتن را از دست نمی‌دهند. وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاماً. و هنگامی که عناصر و جریان‌های نادان و گمراه و تاریک‌اندیش به آنان سخن ناپسندی نثار کنند، پاسخ آنان را به زشتی نمی‌دهند و دهان به سخنان ناروا نمی‌آلایند و به گناه نمی‌افتند، بلکه خدا پسندانه و انسانی به روشنگری و پاسخگویی می‌پردازند. به باور پاره‌ای منظور این است که در برابر نادانی و گستاخی نادانان، به آنان سلام می‌گویند. قرآن در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید: وَ إِذَا سَجَعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ. (۱) و هنگامی که سخن بیهوده‌ای بشنوند از آن روی بر می‌تابند و می‌گویند: عملکرد ما از آن ما و عملکرد شما از آن شماست! سلام بر شما، ما جویای معاشرت و درگیری با نادانان نیستیم. «قُتَادَةُ» در این مورد آورده است که: شیوه اخلاقی مردم توحیدگرا این بود که با عناصر نادان کشمکش نمی‌کردند. و «ابن عباس» می‌گوید: آنان در برابر کسانی که نادانی می‌ورزیدند، پافشاری نمی‌کردند و به سان آنان رفتار نمی‌نمودند. * * * * ۱. سوره قَصَص، آیه ۵۵. (صفحه ۲۲۷)

۲۵۶. آیه

اشاره

وَ الَّذِينَ يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَ قِيَامًا أَن هَا كَسَانِي هَسْتَنْد كِه شَبَانْكَاه بَرای پُرورد گارشان سَجْدَه وَ قِيَام می‌کنند. (۶۴ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سُجْدًا» جمع «ساجد» و «قِيَامًا» جمع «قائم» است. در این آیه به سومین ویژگی آنها یعنی عبادت خالصانه پروردگار پرداخته است. در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش‌تر

از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می‌پردازند، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می‌گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می‌کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آنان کسانی هستند که شب‌ها بیدار می‌مانند و در پیشگاه پروردگار خویش گاه در حال قیام هستند و گاه در حال سجده و او را خالصانه و عاشقانه عبادت می‌کنند و از بارگاه با عظمت او پاداش می‌خواهند و یاری می‌جویند. (صفحه ۲۲۸)

۲۵۷. آیه

اشاره

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اضْرِبْنَا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا أَن هَا كَسَانِي هَسْتَنْد كَه مِي كَوِينْد پَرُورْد كَارَا عَذَاب جَهْنَم رَا اَز مَا بَرطَرَف كَرْدَان كَه عَذَابش سَخْت و پَردوَام اسْت. (۶۵ / فرقان) إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا آن بد جایگاه و بد محل اقامتی است. (۶۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «غرام» در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان بردارد، اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید، پی‌گیر و پر دوام است. چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است. با این که آنها شب‌ها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی‌دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسؤولیت‌ها است، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است، همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون، انسان را کنترل می‌کند و بی آن که مأمور و مراقبی داشته باشد وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصّر می‌شمرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«غرام»: به سخت‌ترین عذابی گفته می‌شود که از انسان گناهکار جدایی‌ناپذیر است. و آنان کسانی هستند که نیایشگرانه دست به سوی خدا بر داشته و همواره می‌گویند: پروردگارا، عذاب دوزخ و آتش شعله‌ور آن را از ما برطرف سازد که عذاب آن سخت و پاینده و جدایی‌ناپذیر است. و می‌فرماید: إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا چرا که دوزخ برای ماندن بد جایگاه و زشت و بد قرارگاهی است. (صفحه ۲۲۹)

۲۵۸. آیه

اشاره

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا آن‌ها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف می‌کنند و نه سخت‌گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدالی دارند. (۶۷ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «قوام» در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و «قوام» (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد. در تفسیر «اسراف» و «اقتار» که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارند که روح همه به یک امر بازمی‌گردد و آن این که «اسراف» آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد و «اقتار» آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد. در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای «اسراف» و «اقتار» و حد اعتدال شده است و آن این که هنگامی که امام صادق این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود این همان «اقتار» و سخت‌گیری است، سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود این «اسراف» است، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه‌ای که مقداری فروریخت و مقداری در دستش بازماند و فرمود این همان «قوام» است. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای «اسراف» به مفهوم هزینه کردن مال و ثروت در راه گناه و نافرمانی خداست و واژه «اقتار» به معنای خودداری از هزینه درست و شایسته در راه حق و عدالت است. با این بیان تفسیر آیه این است که: بندگان خاص خدا کسانی هستند که دارایی و ثروت خود را نه در راه گناه و بیهوده مصرف می‌کنند و نه از هزینه آن در راه حق و عدالت خودداری می‌ورزند، بلکه آن را در راه حق هزینه می‌نمایند. و پاره‌ای بر آنند که، واژه «اسراف» به مفهوم زیاده‌روی و «اقتار» به معنای **** * ۱- «تفسیر نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۹. (صفحه ۲۳۰) خودداری از ادای حق خداست که در این صورت تفسیر آیه این است که: و بندگان خاص خدا، کسانی هستند که در هزینه کردن مال خود، نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سخت‌گیری، بلکه به طور درست و بجا هزینه می‌نمایند و از آن بهره می‌برند. «مُعَاذُ» در این مورد آورده است که: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَنْ ذَلِكََ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه پرسیدم، که فرمود: مَنْ أَعْطَى فِي غَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ أَسْرَفَ، وَمَنْ مَنَعَ عَنْ حَقٍّ فَقَدْ قَتَرَ. (۱) هر کس دارایی خود را در راه ستم و نافرمانی خدا هزینه کند، راه اسراف را پیموده است و هر کس از هزینه آن در راه حق و عدالت خود داری ورزد، راه «بخل» و تنگ نظری در پیش گرفته است. و از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود: لَيْسَ فِي الْمَأْكُولِ وَالْمَشْرُوبِ سَرْفٌ وَإِنْ كَثُرَ. (۲) هزینه نمودن مال در راه خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و روا، گرچه زیاد هم باشد اسراف به شمار نمی‌رود. وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا. و شیوه هزینه مال و ثروت، شیوه‌ای میانه این دو روش ناپسند می‌باشد. با این بیان شیوه پسندیده، نه اسراف کاری و ولخرجی است و نه سخت‌گیری و تنگ چشمی، بلکه روش اعتدال و میانه و پسندیده است. و منظور از واژه «قوام» در آیه شریفه آن شیوه‌ای است که انسان را در زندگی از دیگران بی‌نیاز ساخته و به طور خودکفا استوار و سر پا دارد. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که «قوام» به معنای روشن میانه است. **** * ۱. تفسیر ماوردی، ج ۴، ص ۱۵۶. ۲. تفسیر تبیان، ج ۷، ص ۵۰۶. (صفحه ۲۳۱) الْقَوَامُ هُوَ الْوَسْطُ. (۱) از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: أَرْبَعَةٌ لَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ: رَجُلٌ فَاتِحٌ فَاءَ، حَيَالِسٌ فِي بَيْتِهِ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي، فَيَقُولُ لَهُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالطَّلَبِ؟ وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ يَدْعُو عَلَيْهَا، يَقُولُ: يَا رَبِّ ارْحِنِي مِنْهَا، فَيَقُولُ: أَلَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا بِيَدِكَ؟ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَفْسَدَهُ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي، فَيَقُولُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالْإِقْتِصَادِ؟ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَدَانَهُ بِغَيْرِ بَيْتِهِ فَيَقُولُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالشَّهَادَةِ؟ (۲) دعای چهار نیایشگر و دعاکننده پذیرفته نمی‌شود: ۱ نخست آن مردی که در خانه بنشیند و دهان بگشاید و بگوید: پروردگارا، مرا روزی بخش! چرا که در پاسخ او پروردگارش می‌فرماید: آیا به تو دستور تلاش و کوشش برای به دست آوردن رزق و روزی ندادم؟ ۲ و مردی که درباره زن ناسازگار و ستمکار خویش نفرین کند و بگوید: پروردگارا، مرا از دست این زن نجات بده! به او نیز پاسخ داده می‌شود که: آیا کار او را به دست تو نسپردم و امکان گسستن پیوند با او را به تو ندادم؟ ۳ و نیز دعای مردی پذیرفته

نمی‌شود که خدا به او ثروت و امکاناتی بدهد و او آن را تباه سازد و آن گاه دست به دعا بر دارد که پروردگارا، روزیم را بده! چرا که خدا به او می‌فرماید: آیا به تو ثروت نداده و فرمان اعتدال و میانه‌روی در هزینه کردن آن نفرستادم؟ ۴ و دیگر مردی که مال خود را بدون دلیل و گواه به عنوان وام، به دیگری بدهد و آن گاه که وام گیرنده نداد، دست به سوی آسمان بردارد که خدایا یاریم کن! خدا به او می‌فرماید: آیا به تو دستور ندادم که به هنگام وام دادن به دیگری سند و گواه بگیری؟ ***** ۱. تفسیر عتاشی، ج ۱، ص ۱۰۶، ج ۳۱۵. ۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷، ح ۲، کتاب الدعاء؛ دعوات راوندی، ص ۳۳، ح ۷۵. (صفحه ۲۳۲)

۲۵۹. آیه

اشاره

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا آن‌ها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی‌رسانند و زنا نمی‌کنند و هر کس چنین کند مجازاتش را خواهد دید. (۶۸ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اِثْمٌ» و «اَثَامٌ» در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می‌سازد، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است، ولی در اینجا به معنی جزای گناه است. ششمین ویژگی «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» که در آیه مورد بحث آمده توحید خالص است که آنها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چندگانه پرستی دور می‌سازد. هفتمین صفت، پاکی آنها از آلودگی به خون بی‌گناهان است: «وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ». از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که تمام نفوس انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث در اشاره به ششمین ویژگی «بندگان شایسته خدا» می‌فرماید: وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ بندگان شایسته خدا کسانی هستند که با خدای یکتا و بی‌همتا خدایی نمی‌گیرند و نمی‌خوانند، بلکه تنها او را می‌پرستند. وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ و هرگز انسانی را که خدا خون و جانش را محترم شمرده و کشتن او را تحریم کرده است، نمی‌کشند؛ چرا که می‌دانند ریختن خون مسلمان و پایمال ساختن حق زندگی او و نیز کشتن (صفحه ۲۳۳) اهل کتاب که با مردم مسلمان هم‌پیمان هستند، حرام است؛ و نیک باور دارند که جز کافر حربی و کسی که دیگری را به طور عمد و ناروا کشته و یا مرتکب زنا محصنه شده و یا به راستی راه ارتداد و پیکار با دین خدا را در پیش گرفته و یا در روی زمین به راستی و بر طبق معیارها و ملاک‌های دقیق و عادلانه به تبه‌کاری برخاسته است، هیچ کس دیگری را نمی‌توان کشت، چرا که حق حیات از طبیعی‌ترین و ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست و باید تضمین و تأمین گردد. به همین جهت است که در وصف بندگان شایسته و درست‌اندیش و درستکار خدا در ادامه آیه شریفه به نشان ویژگی دیگر آنان پرداخته و می‌فرماید: وَلَا يَزْنُونَ بندگان خاص خدا دامن خود را پاک نگاه می‌دارند و هرگز به بی‌عفتی و آلودگی روی نمی‌آورند. از این آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که بزرگ‌ترین گناهان پس از شرک گرایشی و آدم‌کشی، آلوده دامنی است. «ابن مسعود» در این مورد آورده است که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدم: کدامین گناه از همه گناهان بزرگ‌تر و سهگین‌تر است؟ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ؟ قَالَ: أَنْ

تَجْعَلِ لِيهِ تَدَاً وَهُوَ خَلَقَكَ، قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: تَقْتُلُ وَلَمَّا دَكَ مَخَافَهُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ، قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: أَنْ تَزْنِي حَلِيلَةَ جَارِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَضِيدَ يَقْهًا وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ (۱ ... ۱) آن حضرت فرمود: این گناه بزرگ که برای خدا همتا و نظیری بینداری و در حالی **** ۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۳۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۴۱. (صفحه ۲۳۴) که او تو را آفریده است بر او شرک ورزی. گفتم: پس از شرک گرایی کدامین گناه؟ فرمود: این گناه بزرگ که از ترس این که مباد فرزندت با تو هم غذا شود، او را بکشی و حق حیات او را پایمال سازی. پرسیدم: پس از این، کدامین گناه؟ فرمود: این که به همسر همسایه یا هر آشنا و بیگانه‌ای دست خیانت دراز کنی و دامان آلوده سازی. درست در این هنگام بود که خدای فرزانه درستی گفتار پیامبرش را با فرورستاندن این آیه شریفه گواهی کرد که: وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ ... در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. و کسی که دست به این کارهای زشت و ظالمانه یازد با کیفری سخت رو به رو خواهد شد. واژه «آثم» به باور پاره‌ای به مفهوم کیفر است، اما پاره‌ای بر آنند که نام جایگاه بسیار بدی در دوزخ می‌باشد. (صفحه ۲۳۵)

۲۶۰. آیه

اشاره

يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا چنين کسی عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد و با خواری همیشه در آن خواهد ماند. (۶۹/فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا دو سؤال پیش می‌آید: نخست این که چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می‌گردد؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است؟ دیگر این که در این جا سخن از خلود و عذاب جاویدان است، در حالی که می‌دانیم خلود تنها مربوط به کفار است و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می‌باشد و اما قتل نفس و زنا نمی‌تواند سبب خلود گردد؟ مفسران در پاسخ سؤال اول گفته‌اند: منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هر یک از این گناهان سه گانه که در این آیه مذکور است مجازات جداگانه‌ای خواهد شد که مجموعاً عذاب مضاعف است. از این گذشته گناه سرچشمه گناهان دیگر می‌شود، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می‌گردد و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است. و اما در پاسخ سؤال دوم می‌توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی‌ایمانی از دنیا رفتن می‌شود، همان گونه که درباره قتل نفس در ذیل ۹۳ سوره نساء گفته‌ایم. (۱) در مورد زنا مخصوصاً اگر زنا محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه شریفه روشنگری می‌کند که کیفر چنین کسی چند برابر می‌شود و نه اینکه استحقاق او را چند برابر می‌سازد، چرا که خدای عادل کسی را بیشتر از استحقاقش کیفر نمی‌دهد. وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا. و برای همیشه در دوزخ با خفت و خواری گرفتار خواهد شد. این جمله نشانگر آن است که این گروه در دوزخ طعم تلخ عذاب و کیفر را با خواری و خفت می‌چشند، نه اینکه تنها گرفتار عذاب گردند، چرا که گاه برخی دردها و گرفتاری‌ها به پاره‌ای از انسان‌ها می‌رسد که منظور اهانت به آنان نیست و این با آن چه

آیه شریفه بیان می‌کند متفاوت است. ****۱- «تفسیر نمونه»، جلد ۴، صفحه ۶۸. (صفحه ۲۳۶)

۲۶۱. آیه (تبدیل سیئات به حسنات)

اشاره

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده و مهربان است. (۷۰ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می‌کند و به جای آن حسنات می‌نشانند، چنان که در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «روز قیامت که می‌شود بعضی از افراد را حاضر می‌کنند خداوند دستور می‌دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید، به او گفته می‌شود گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید، به او گفته می‌شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی و او به آن اعتراف می‌کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است. در اینجا هرگاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می‌دهد به جای هر سیئه حسنه‌ای به او بدهید، عرض می‌کند پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در این جا نمی‌بینم». ابوذر می‌گوید: در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کرد که دندان‌هایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث توبه کاران راستین را جدا می‌سازد و می‌فرماید: إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ مگر کسانی که از زشتکاری خویش توبه نموده و به خدا ایمان آورده و به انجام کارهای شایسته همت گمارند، آری اینان کسانی هستند که خدا توفیق بازگشت به سوی حق و دوری گزیدن از گناه و نافرمانی، پس از انحراف و لغزش، به آنان ارزانی داشته و پس از فراموش ساختن خدا، به یاد او زندگی را آغاز کرده و ****۱- «نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۳. (صفحه ۲۳۷)

پس از بدی و گناه نیکی کرده‌اند. اما به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: خدا پس از توبه اینان گناهانشان را می‌بخشد و به جای آنها ثواب و کارهای نیک برایشان می‌نویسد. دلیل این دیدگاه روایتی است از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله که فرمود: يُؤْتِي بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقَالُ: اِعْرَضُوا عَلَيَّ صَغَارَ ذُنُوبِهِ وَنَحْوًا عَنْهُ كِبَارَهَا، فَيَقَالُ: عَمِلْتَ يَوْمَ كَذَا... وَهُوَ مُقَرَّرٌ لَا يُنَكِّرُ وَهُوَ مُشْفِقٌ مِنَ الْكِبَائِرِ فَيَقَالُ: اَعْطُوهُ مَكَانَ كُلِّ سَيِّئَةٍ عَمَلَهَا حَسَنَةً فَيَقُولُ: إِنَّ لِي ذُنُوبًا مَا أَرَاهَا هَاهُنَا (... ۱) در روز رستخیز فردی را می‌آورند و می‌گویند: گناهان کوچک او را برایش نمایش دهید و گناهان بزرگش را از او دور سازید. آن‌گاه است که فرشتگان یک یک گناهان کوچک او را به او می‌نمایانند و می‌گویند در فلان روز و در کدامین مکان چنین کردی، ... او می‌پذیرد در حالی که دلش از ترس گناهان بزرگ آکنده از هراس است. سپس گفته می‌شود، اینک به جای هر بدی و گناه او، یک پاداش و ثواب به حساب او بگذارید، او شادمان می‌گردد می‌گوید: خدایا، تو را سپاس! من گناهان بزرگی داشتم که گویی بخشیده‌ای و اثری از آنها نمی‌بینم. این روایت را از «ابوذر» آورده و افزوده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که گفتارش به این جا رسید، از شادمانی به گونه‌ای خندید که دندان‌هایش هویدا گردید. وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. و خدا همواره آمرزنده گناه بندگان توبه‌کار است و در پرتو

بخشایش و مهر خویش به آنان نعمت ارزانی می‌دارد. ****۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۳۱۴. (صفحه ۲۳۸)

۲۶۲. آیه

اشاره

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می‌کند (و پاداش خود را از او می‌گیرد). (۷۱ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«متاب» مصدر میمی به معنی توبه است و چون در اینجا مفعول مطلق است تأکید را بیان می‌کند. یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن انگیزه‌اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد. بنابراین فی‌المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهایی که دارد هر چند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«علی بن عیسی» در تفسیر آیه شریفه میان بازگشت از گناه و زشتی و بازگشت به سوی خدا فرق گذاشته و بر آن است که بازگشت به سوی خدا کاری است که در خور پاداش است، امّا بازگشت از زشتی و گناه به خودی خود این خاصیت را ندارد. بنابراین منظور آیه این است که: هر کس از گناهان خویش بازگشت، باید به سوی خدا باز گردد و هدفش از توبه به دست آوردن پاداش و خشنودی او باشد. و به باور پاره‌ای دیگر، منظور از توبه و انجام کارهای شایسته که در آیه آمده، گسستن و بریدن از همه چیز و همه کس و پیوستن به خداست. یک انسان هنگامی که تن به خدمت یکی از فرمانروایان گیتی می‌سپارد، در برابر این تصمیم و عملکردش گرامی می‌گردد، حال باید دید که اگر کسی از همه چیز و همه کس بگسلد و به خدا روی آورد و به راستی فرمان او را گردن گزارد و هشدارهایش را به جان بپذیرد، چگونه عزّت یافته و در پرتو لطف آفریدگار و فرمانروای واقعی دنیا و آخرت به اوج سرفراری و عظمت بر می‌کشد. (صفحه ۲۳۹)

۲۶۳. آیه

اشاره

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا آن‌ها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می‌گذرند. (۷۲ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مفسران بزرگ این آیه را دو گونه تفسیر کرده‌اند: بعضی همان گونه که در بالا گفتیم، شهادت «زور» را به معنی «شهادت به باطل» دانسته، زیرا «زور» در لغت به معنی تمایل و انحراف است و از آنجا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است، به آن «زور» گفته می‌شود. تفسیر دیگر این که: منظور از «شهود» همان «حضور» است، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل، حضور

پیدا نمی‌کنند. و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است به مجلس «غناء» تفسیر شده، همان مجالسی که در آنها خوانندگی لهوی توأم با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می‌گیرد. بدون شک منظور از این گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع «زور» را محدود به «غنا» کند بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز دربرمی‌گیرد. به این ترتیب عباد الرحمن و بندگان خاص خدا نه شهادت دروغ می‌دهند و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می‌یابند، چرا که حضور در این مجالس علاوه بر امضای گناه، مقدمه آلودگی قلب و روح است. سپس در ذیل آیه به نهمین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می‌گوید: «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا». در حقیقت آنها نه در مجلس باطل حضور پیدا می‌کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می‌شوند. و با توجه به این که «لغو» شامل هر کاری که هدف عاقلانه‌ای در آن نباشد می‌گردد، نشان می‌دهد که آنها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده‌ای را تعقیب می‌کنند و از بیهوده‌گرایان و بیهوده‌کاران متفرند و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار (صفحه ۲۴۰) گیرد، چنان از کنار آن می‌گذرند که بی‌اعتنایی آنها خود دلیل عدم رضای باطنیشان به این اعمال است و آن چنان بزرگوارند که هرگز محیط‌های آلوده در آنان اثر نمی‌گذارد و رنگ نمی‌پذیرند. بدون شک بی‌اعتنایی به این صحنه‌ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر، بهتر از آن نداشته باشند و گرنه بدون شک آنها می‌ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می‌دهند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«زور»: این واژه در اصل به مفهوم انحراف از حق و عدالت است و به همین مناسبت به دروغ که انحراف از راه راست و گفتار درست است «زور» گفته می‌شود. «لغو»: به هر کاری که از دیدگاه خرد، هدف و ره‌آورد شایسته‌ای ندارد، گفته می‌شود. در آیه مورد بحث، در ترسیم نهمین ویژگی بندگان خاص خدا می‌فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَبَنَدِغَانَ خَاصَّ خَدَا آن كَسَانِي هَسْتَنَد كَه دَر مَجَالَس بَاطِل وَ بِيَهْوَدَه حَضْر نَمِي يَابَنَد. مَجَالَس بَاطِل، شَامِل مَجَالَس غَنَّا وَ بِيَهْوَدَه كُوبِي وَ فَحْش نِي مِي كَرَدَد. بَه بَاور پاره‌ای واژه «زور» به مفهوم شرک است. اما به باور پاره‌ای دیگر به معنای دروغ است و می‌دانیم که دروغی زشت‌تر از شرک وجود ندارد. و برخی بر آنند که «زور» به معنای گواهی دروغ می‌باشد. با این بیان منظور آیه شریفه این است که: بندگان خاص خدا کسانی هستند که گواهی دروغ نمی‌دهند. در این مورد آورده‌اند که: «عَمَر» گواهی دهنده دروغ را چهل تازیانه می‌زد و چهره‌اش را سیاه می‌کرد و او را در بازار می‌گرداند. یادآوری می‌گردد که «زور» به مفهوم تزویر و جلوه دادن باطل و بیداد به صورت حق و عدالت است. (صفحه ۲۴۱) وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا. و هنگامی که بر کار بیهوده‌ای عبورشان افتد و از گناهان و زشتی‌ها بگذرند، بزرگوارانه می‌گذرند و به روشنی نشان می‌دهند که از این کارها خشنود نیستند؛ چرا که آنان خود را برتر از این می‌دانند که در این کارها وارد شوند و یا با مردمی که به این کارها دست می‌زنند معاشرت نمایند. روشن است که بزرگواری و بزرگ‌منشی این بندگان شایسته خدا، به آنان اجازه نمی‌دهد که مقررات و شئون دینی و انسانی خود را زیر پا گذارند و با هر کس و ناکس نشست و برخاست کنند. به باور پاره‌ای منظور از برخورد بزرگوارانه و بزرگ‌منشانه این است که وقتی به کسانی می‌رسند که به آنان زشت و ناروا می‌گویند، چشم پوشی می‌کنند و هنگامی که به کسانی می‌رسند که از آنان یاری می‌خواهند، آنان را یاری می‌نمایند. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که، منظور آیه شریفه این است که: آنان نام اعضا و اندام‌های جنسی را به اشاره و کنایه یاد می‌کنند و بطور تحریک‌آمیز سخن نمی‌گویند. به باور ما «لغو» در اصل به کارهای بیهوده و بی‌فایده گفته می‌شود خواه باطل و ناپسند باشند یا نه، به همین جهت به کار آدم غافل و فراموشکار نیز کار لغو و بیهوده گفته می‌شود در حالی که کار چنین انسانی نه پسندیده است و نه ناپسند، مگر اینکه زیان آن به دیگری برسد که در آن صورت مورد بحث است که آیا پسندیده

است و یا ناپسند؟ (صفحه ۲۴۲)

۲۶۴. آیه (راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود)

اشاره

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُؤْا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا أَن هَا كَسَانِي هَسْتَنْد كِه هِر گَاه آيَات پَرورد گَار شَان بِه أَن هَا گُوش زْد شُود كِر و كُور رُوي أَن نَمِي اِفْتَنْد. (۷۳ / فِرْقَان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا، داشتن چشم بینا و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است. راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود، قبل از هر چیز گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است، چشمی باطن‌نگر و ژرف بین و گوش‌ی حساس و نکته‌شناس. و اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می‌روند کمتر از زیان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آیین حق می‌زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود: «مُسْتَبْصِرِينَ لَيْسُوا بِشَكَاكٍ: منظور این است که آنها از روی آگاهی گام برمی‌دارند نه از روی شک و تردید». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

و بندگان خاص خدا آن کسانی هستند که چون به آیات و دلیل‌های یکتایی پروردگار خویش پند و اندرز داده شوند، کر و کور بر روی آنها نمی‌افتند، بلکه با چشم بینا و گوش شنوا و دل حق‌پذیر به سوی آنها روی می‌آورند و بهره‌مندی می‌برند و راه می‌یابند. «حسن» در این مورد می‌گوید: چه بسیار کسانی که قرآن را می‌خوانند، اما در آن نمی‌اندیشند و کور و کر می‌مانند. **** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۴۳. (صفحه ۲۴۳)

۲۶۵. آیه

اشاره

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا أَن هَا هَسْتَنْد كِه مِي گُويَنْد پَرورد گَارَا از هَم سِرَان و فِر زَنْدَان مَا، مَايه رُوشَنِي چَشْم مَا قِرَار دِه و مَا رَا پِيشوَاي پَر هِي ز كَارَان بِنَمَا. (۷۴ / فِرْقَان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قُرَّةَ عَيْنٍ» معادل نور چشم است که در فارسی می‌گوییم، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه «قُر» گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است و از آنجا که معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده‌اند) اشک شوق همواره خنک و اشک‌های غم و اندوه داغ و سوزان است، لذا قره عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می‌شود، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرو می‌ریزد و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی. یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آنها مسئولیت فوق‌العاده‌ای قایلند.

بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه‌ای بنشینند و دعا کنند، بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است و رمز تلاش و کوشش. و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهم‌ترین این اوصاف است این که آنها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرنند بلکه همتشان آن چنان والا است که می‌خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند. لذا در پایان آیه می‌فرماید: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا». (صفحه ۲۴۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«قُرَّةٌ عَيْنٍ»: مایه چشم روشنی، چرا که واژه «قُرَّةٌ» به مفهوم آرامش و قرار و خنکی چشم به هنگام شادی و شادمانی آمده است. «حَسَنٌ» در این مورد می‌گوید: چه بسیار کسانی که قرآن را می‌خوانند، اما در آن نمی‌اندیشند و کور و کر می‌مانند. و می‌افزاید: وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ یازدهمین وصف و ویژگی این بندگان شایسته کردار خدا این است که با احساس مسئولیت در برابر خانه و خانواده و نسل و تبار خویش، افزون بر انجام وظایف، به بارگاه خدا روی می‌آورند که: پروردگارا، از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی دیدگانی به ما ارزانی دار که با پرستش شایسته و بایسته تو و انجام کارهای شایسته در این سرا ما را دل خوش و شادمان سازند و در سرای آخرت نیز به بهشت پرتراوت و زیبا در آیند. وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا. و ما را پیشوای پرواپیشگان قرار ده تا آنان به ما اقتدا نمایند و ما را الگو و سرمشق خویش قرار دهند. (صفحه ۲۴۵)

۲۶۶. آیه (پاداش عباد الرحمن) خانواده‌های شاخص مذهبی

اشاره

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا آن‌ها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایی شان به آنان پاداش داده می‌شود و در آن با تحیت و سلام روبرو می‌شوند. (۷۵ / فرقان) خَالِدِينَ فِيهَا حَسْبَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مَقَامًا جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی. (۷۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غُرْفَةٌ» از ماده «غَرَفَ» به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است و غُرْفَةٌ به چیزی می‌گویند که بر می‌دارند و تناول می‌کند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی‌گیرد) سپس به قسمت‌های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است و در اینجا کنایه از برترین منزلگاه‌های بهشت است. و از آنجا که «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد. قابل توجه این که می‌گوید: این مقام عالی به خاطر این به آنها داده می‌شود که در راه خدا صبر و استقامت به خرج دادند، ممکن است چنین تصور شود که این وصف دیگری از اوصاف آنان است، ولی در حقیقت این وصف تازه‌ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است، مگر بندگی پروردگار، مبارزه با طغیان شهوات، ترک شهادت زور، قبول تواضع و فروتنی و غیر از این صفات بدون صبر و استقامت، امکان‌پذیر است؟ بنابراین صبر در اینجا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوس‌های سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است. سپس اضافه می‌کند: «وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا». بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می‌گویند و فرشتگان به آنها و از همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می‌گوید، چنان که در آیه ۵۸ سوره یس می‌خوانیم: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»: برای آنها سلامی (صفحه ۲۴۶) است از سوی پروردگار رحیم» و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می‌خوانیم:

«وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ: فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند و به آنها می‌گویند سلام بر شما». در این که آیا «تَحِيَّت» و «سلام» در این جا دو معنی دارد یا یک معنی؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی با توجه به این که «تَحِيَّت» در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است و «سلام» از ماده سلامت است و به معنی دعا برای کسی است، بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است، هر چند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پاداش پرشکوه بندگان خاص خدا

اینک پس از ترسیم ویژگی‌های بندگان خاص خدا، در اشاره به پاداش پرشکوه آنان می‌فرماید: **أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا** آنان هستند که با این ویژگی‌های و اوصاف و به پاس آنکه در زندگی خویش در فرمانبرداری از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و فراز و نشیب‌های زندگی شکیبایی ورزیدند، غرفه‌های پرشکوه بهشت برین به آنان پاداش داده می‌شود. اصل واژه «غُرْفَةَ» به مفهوم ساختمان است که بر فراز ساختمان دیگری بنیاد می‌گردد، امّا به باور برخی نام برترین منزلگاه‌های پرتراوت و زیباست، درست همان گونه که در این جهان نیز به طبقات فوقانی منازل و اطاق‌های بالا غرفه می‌گویند. **وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا**. و در بهشت و غرفه‌های پرشکوه آن، فرشتگان آنان را با درود و سلام و سخنان شادی‌بخش و نوید و مژده به پاداش وصف ناپذیر خدا دیدار می‌کنند. (صفحه ۲۴۷)

۲۶۷. آیه (مال و فرزندان ناصالح در روز قیامت خاصیتی برای والدین ندارند)

اشاره

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ و مرا در روزی که مردم مبعوث می‌شوند، شرمنده و رسوا مکن. (۸۷ / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«لَا- تُخْزِنِي» از ماده «خَزِيَ» به طوری که راغب در مفردات گوید به معنی «شکست روحی» (شرمساری) است که یا از ناحیه خود انسان است که به صورت حیاء مفرط جلوه‌گر می‌شود و یا از ناحیه دیگری است که بر انسان تحمیل می‌کند. این تعبیر از ناحیه ابراهیم، علاوه بر این که درس و سرمشقی است برای دیگران، نشانه احساس مسؤولیت و اعتماد بر لطف پروردگار است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

این بیان ابراهیم نیز برخاسته از اوج بندگی و فروتنی و عشق به آفریدگار توانای هستی و وا نهادن همه کارهای خود به اوست و گرنه همان گونه که گذشت پیامبران از مقام والای عصمت برخوردارند و گناه و لغزشی ندارند تا از بارگاه او این گونه تقاضا کنند. (صفحه ۲۴۸)

۲۶۸. آیه

اشاره

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بُنُونٌَ در آن روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد. (۸۸ / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا، اموال و نیروهای انسانی در آنجا کمترین نتیجه‌ای برای صاحبانش نخواهد داشت و به طریق اولی سایر سرمایه‌های این جهان که در رتبه‌های بعد از این دو قرار دارند سودی نخواهد بخشید. بدیهی است منظور در اینجا از مال و فرزندان، مال و فرزندان نیست که در طریق جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند، بلکه تکیه روی جنبه‌های مادی مسأله است، منظور این است که سرمایه‌های مادی در آن روز مشکلی را حل نمی‌کند، اما در صورتی که در طریق اطاعت فرمان پروردگار قرار گیرند سرمایه مادی نخواهند بود، رنگ الهی و صبغه الله به خود می‌گیرند و «الْبَقِيَّاتُ الصَّالِحَاتُ» محسوب می‌شوند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

روز رستاخیز، همان روز سرنوشت‌سازی است که نه دارایی‌های بسیار برای انسان سودی می‌بخشد و نه فرزندان بی‌شمار؛ چرا که آنها نمی‌توانند برای کسی کاری انجام دهند و کسی به وسیله آنها نمی‌تواند از کیفر کارش نجات یابد. مگر کسانی که با قلبی پاک و پاکیزه از شرک و کفر به پیشگاه خدا بار یابند. (صفحه ۲۴۹)

۲۶۹. آیه

اشاره

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید. (۸۹ / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و به این ترتیب تنها سرمایه نجات‌بخش در قیامت، قلب سلیم است (سالم از هر گونه شرک و کفر و آلودگی به گناه)، چه تعبیر جامع و جالبی؟ تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاک در آن وجود دارد و هم هر گونه عمل صالح، چرا که چنین قلب پاک، ثمره‌ای جز عمل پاک نخواهد داشت و به تعبیر دیگر همان گونه که قلب و روح انسان در اعمال انسان مؤثر است اعمال او نیز بازتاب وسیعی در قلب و جان دارد و آن را به رنگ خود (خواه رحمانی یا شیطانی) در می‌آورند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای منظور این است که: مگر کسی که با دلی پاک و پاکیزه از گناه و تباهی وارد صحرای محشر گردد، چرا که هر گناهی با نیت قلبی انجام می‌پذیرد، و روشن است که اگر دل و قلب انسان پاک و پاکیزه باشد دیگر اعضا و اندام‌های آن به گناه آلوده نمی‌گردند. از ششمین امام نور آورده‌اند که: هُوَ الْقَلْبُ الَّذِي سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا. (۱) منظور از قلب پاک و سالم از گناه، آن دل و قلبی است که از دنیا دوستی و دنیا طلبی به دور باشد. و نیز بیان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله این دیدگاه را تأیید می‌کند که فرمود: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. (۲) دوستی دنیا، سرچشمه هر گناه و لغزشی است. ****. ۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۲. ۲. احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۳، ص ۲۰۲؛ شُعْبُ الْإِيمَانِ، بیهقی، ج ۷، ص ۳۳۸. (صفحه ۲۵۰)

۲۷۰. آیه (متلاشی کردن پیوندهای خانوادگی بر نامه همیشگی مستکبرین جهان است)

اشاره

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فرعون برتری جویی در زمین کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسران آنها را سر می‌برید و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشت، او مسلماً از مفسدان بود. (۴ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

فرعون بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آنجا پیش رفت که ادعای خدایی نمود. او برای تقویت پایه‌های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد؛ نخست «کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد» (وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا). همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می‌داده است، چرا که حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه «تفرقه بینداز و حکومت کن» امکان‌پذیر نیست. فرعون مخصوصاً مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم نمود؛ «قَبِطِيَّان» که بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ‌ها و ثروت‌ها و پست‌های حکومت در اختیار آنان بود. و «سَبْطِيَّان» یعنی مهاجران بنی‌اسرائیلی که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آنها گرفتار بودند. فقر و محرومیت، سراسر وجودشان را فرا گرفته بود و سخت‌ترین کارها بر دوش آنها بود، بی آن که بهره‌ای داشته باشند. دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود، او دستور داده بود که درست بنگرند فرزندان که از بنی‌اسرائیل متولد می‌شوند، اگر پسر باشند، آنها را از دم تیغ بگذرانند و اگر دختر باشند، برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند. راستی او با این عملش چه می‌خواست انجام بدهد؟ معروف است که او در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی بیت‌المقدس برخاسته و تمام خانه‌های مصر را فراگرفت، خانه‌های قَبِطِيَّان را سوزاند، ولی خانه‌های بنی‌اسرائیل سالم ماند. او از آگاهان و معبران خواب، توضیح خواست، گفتند: از این سرزمین بیت‌المقدس مردی خروج می‌کند که هلاکت مصر و حکومت (صفحه ۲۵۱) فراعنه به دست او است. (۱) و نیز نقل کرده‌اند که بعضی از کاهنان به او گفتند: پسری در بنی‌اسرائیل متولد می‌شود که حکومت تو را بر باد خواهد داد. (۲) و سرانجام همین امر سبب شد که فرعون تصمیم به کشتن نوزادان پسر از بنی‌اسرائیل بگیرد. ولی قرار گرفتن جمله «يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ» بعد از «يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ»، مطالب دیگری را بازگو می‌کند، می‌گوید: فرعونیان برای تضعیف بنی‌اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آنها را که می‌توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد، براندازد و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند، برای خدمتکاری زنده بگذارند. در مورد این برنامه جنایت‌بار فرعونیان داستان‌ها گفته‌اند، بعضی می‌گویند: فرعون دستور داده بود که زنان باردار بنی‌اسرائیل را دقیقاً زیر نظر بگیرند و تنها قابله‌های قبطی و فرعونی مأمور وضع حمل آن بودند، تا اگر نوزاد پسر باشد، فوراً به مقامات حکومت مصر خبر دهند و جلادان بیابند و قربانی خود را بگیرند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«شِيع»: گروه‌ها، فرقه‌ها و دسته‌ها. واژه «عُلُوٌّ» به مفهوم برتری جویی و بیدادگری است، چنانکه در آیه دیگری می‌فرماید: تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَى نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا (... ۳) این است سرای آخرت، که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که نه برتری جویی و بیداد را در روی زمین بخواهند و نه تبهکاری را. در ادامه آیه مورد بحث می‌افزاید: «قَتَادَةَ» می‌گوید: فرعون عنصری نژاد پرست و بیداد پیشه بود و میان فرعونیان و بنی‌اسرائیل بسیار تبعیض روا می‌داشت؛ گروه دوم را به کارهای سخت وامی‌داشت و

**** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۳۹. ۲- «مجمع‌البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۳۹. ۳. سوره قَصَص، آیه ۸۳. (صفحه ۲۵۲) به ذلت و حقارت می‌کشید و ضمن شهروند درجه دوم انگاشتن آنان، امکان رشد و میدان بالندگی را از آنان سلب کرده بود، اما گروه نخست را که چاکران و طرفداران بی‌ریشه و بیداد خواه خودش بودند، گرامی می‌داشت و آنان را خودی و انسان‌های درجه اول می‌شمرد و به آنان میدان می‌داد. به باور پاره‌ای منظور این است که، فرعون برای به ذلت کشیدن بنی اسرائیل و تحقیر بیشتر آنان، و برای اینکه به آسانی بیداد خود را بر آنان تحمیل کند، خود آنان را گروه گروه ساخته بود. گروهی از همان توده‌های در بند را سخت به ناتوانی کشیده بود، یُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ به گونه‌ای که پسران آنان را سر می‌برید، وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و دخترانشان را زنده می‌گذاشت. و این سیاست شوم و نسل کشی ظالمانه بدان خاطر بود که پیشگویان و کاهنان به او گفته بودند که در میان بنی اسرائیل پسری دیده به جهان خواهد گشود که نظام استبدادی او را واژگون و فرمانروایی مطلقه‌اش را به نابودی خواهد کشید. اما «سُدی» می‌گوید: فرعون در خواب دید که شعله‌های سوزان آتش از بیت المقدس زبانه کشید و آمد تا آسمان مصر را پوشاند و آن گاه فرعون و فرعونیان خود کامه و بیدادپیشه را سوزانید و به خانه‌های بنی اسرائیل نزدیک نشد و به آنها آسیب نرسانید. هنگامی که از خواب برخواست سراسیمه و ترسان دانشمندان را فراخواند و تعبیر خواب خویش را از آنان خواست. آنان گفتند: از این سرزمین مردی بر خواهد خاست که نابودی نظام حاکم بر کشور ما به دست او خواهد بود، و آن گاه بود که فرعون سیاست نسل کشی را در پیش گرفت. إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. راستی که فرعون عنصری زورگو و تبهکار بود، چرا که نافرمانی خدا پیشه ساخته و خون مردم را بر زمین می‌ریخت و حقوق و آزادی و امتیث مردم را پایمال می‌ساخت. (صفحه ۲۵۳)

۲۷۱. آیه

اشاره

و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم. (۵ / فرقان) وَ نَمَكَّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آن چه را بیم داشتند از این گروه، نشان دهیم. (۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

چه قدر این دو آیه گویا و امیدبخش است، چرا که به صورت یک قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته، می‌گوید: ما می‌خواهیم چنین کنیم، ... یعنی فرعون می‌خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می‌خواستیم آنها قوی و پیروز شوند. او می‌خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد، اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم و سرانجام چنین شد. تعبیر به «مُنَّت» به معنی بخشیدن مواهب و نعمت‌ها است و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلماً کار مذمومی می‌باشد، فرق بسیار دارد. دو آیه فوق هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نمی‌گوید، بلکه بیانگر یک قانون کلی است برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت‌ها، می‌گوید: «ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم». این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر

باطل و ایمان بر کفر. این بشارتی است برای همه انسان‌های آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برجیده شدن بساط ظلم و جور. (صفحه ۲۵۴) نمونه‌ای از تحقق این مشیات الهی، حکومت بنی‌اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود. و نمونه کامل ترش حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یارانش بعد از ظهور اسلام بود، حکومت پابره‌نه‌ها و تهی‌دستان باایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراغه زمان خود مورد تحقیر و استهزاء بودند و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند. سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسرها و قیصرها را گشود و آنها را از تخت قدرت به زیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید. و نمونه «گسترده‌تر» آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به وسیله مهدی «ارواحنا له الفداء» است. این آیات از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می‌دهد، لذا در روایات اسلامی می‌خوانیم که؛ ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده‌اند.

«مستضعفان» و «مستکبران» چه کسانی هستند؟

می‌دانیم واژه «مُسْتَضْعَف» از ماده «ضَعَف» است، اما چون به باب استفعال برده شده، به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده‌اند و در بند و زنجیر کرده‌اند. به تعبیر دیگر «مُسْتَضْعَف» کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد، مُسْتَضْعَف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته، ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده‌اند، ساکت و تسلیم نیست، پیوسته تلاش می‌کند تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آیین حق و عدالت را برپا کند. خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است، نه افراد بی‌دست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند، تا چه رسد به این که پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند. بنی‌اسرائیل نیز آن روز توانستند وارث حکومت فرعونیان شوند که گرد رهبر خود موسی را گرفتند، نیروهای خود را بسیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند، بقایای ایمانی که از جدشان (صفحه ۲۵۵) ابراهیم به ارث برده بودند، با دعوت موسی تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده قیام شدند. البته «مستضعف» انواع و اقسامی دارد؛ مستضعف «فکری»، «فرهنگی»، «اقتصادی»، «اخلاقی» و «سیاسی» و آن چه قرآن بیشتر روی آن تکیه کرده است، مستضعفین «سیاسی» و «اخلاقی» می‌باشد. بدون شک جباران مستکبر برای تحکیم پایه‌های سیاست جبارانه خود قبل از هر چیز سعی می‌کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند، سپس به استضعاف اقتصادی، تا قدرت و توانی برای آنها باقی نماند، تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و مغز خود نپرورانند. نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی‌اسرائیل مردان آنها را می‌کشت و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می‌داشت که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می‌انداختند. آن جا که نمی‌توانستند مردان را بکشند، مردانگی را می‌کشتند و با پخش وسایل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بی‌بند و باری جنسی، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی‌های ناسالم، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آنها خفه می‌کردند، تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خود کامه خویش ادامه دهند. اما پیامبران الهی مخصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سعی داشتند نیروهای خفته جوانان را بیدار و آزاد سازند و حتی به زنان، درس مردانگی بیاموزند و آنها را در صف مردان، در برابر مستکبران قرار دهند. شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشته و امروز در همه کشورهای اسلامی به خوبی نمایان است، لذا نیازی به ذکر آن نمی‌بینیم. (صفحه ۲۵۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم اقتدار آن فرمانروای حاکم بر جامعه و تاریخ می‌فرماید: وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ

فرعون و نظام استبدادی او بر آن بودند که بنی اسرائیل را بر اندازند و نابود سازند، اما ما می‌خواستیم بر آن کسانی که در سرزمین مصر به ناتوانی کشیده شده بودند نعمتی گران ارزانی داریم! وَ نَجْعَلُهُمْ أُتْمَةً و آنان را پیشوایان راه هدایت و عدالت و راهنمایان حقیقت قرار دهیم. «فتاده» می‌گوید: منظور این است که: ما می‌خواستیم به آنان فرمانروایی ارزانی داریم. به باور ما هر دو دیدگاه یکی است، چرا که اگر خدا به فرد و یا گروهی اقتدار و فرمانروایی داد، در حقیقت آن فرد و آن گروه را پیشوای مردم نیز قرار داده است، و آنانکه در هنگامه اقتدار و داشتن امکانات، بر بندگان خدا ستم می‌کنند و زورمداری و استبداد پیشه می‌سازند، نه حکومت و قدرتشان از سوی خداست و نه خودشان پیشوای مردم هستند، بلکه فریبه کارانی بیش نیستند که خود را نیک جلوه می‌دهند. به هر حال، اگر دیدگاه «فتاده» را بپذیریم، آیه مورد بحث نظیر این آیه است که در مورد خانواده ابراهیم می‌فرماید: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا. (۱) به یقین ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ و پر شکوهی به آنان ارزانی داشتیم. با این بیان نظام‌ها و نظام دهندگان و فرمانروایان، دو گروهند: **** ۱. سوره نساء، آیه ۵۴. (صفحه ۲۵۷) گروه نخست نظام‌های استبدادی و فردی، که اگر ژرف بنگریم، تنها اراده گزاف یک و یا چند عنصر خود کامه است که در این نوع نظام‌ها بر همه مردم در فرم‌های گوناگون تحمیل می‌گردد. ۲ دیگر حکومت‌ها و فرمانروایان دادگر و آزادمش و شایسته کرداری که بر اساس حق و عدالت و رعایت حقوق و آزادی و گزینش و رضایت و خواست قلبی و مشارکت و نظارت و امتیّت مردم، و طبق مقررات خداپسندانه و منصفانه به اداره جامعه می‌پردازند و گردانندگان آنها خود را به سان فردی از آن مردم و فرمانبردار قانون می‌دانند. حکومت‌های عادلانه پیامبران از نوع دوم هستند و تنها چنین نظام‌ها و چنین فرمانروایانی هستند که باید اطاعت شوند، نه هر فرمانروا و حکومتی. بر این اساس می‌توان گفت که امامان راستین و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله، فرمانروایان حقیقی هستند که در قلمرو امور دینی و دنیوی جامعه، پیشوا و پیشتازند و بر مردم است که از آنان پیروی نموده و آنان را الگو و سرمشق و راهنمای خویش بدانند. وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ. و همان مردم ناتوان و ستمدیده را میراث بر همان خود کامگان قرار دادیم و شهر و دیار و خانه و کاشانه و بوستان‌ها و دارایی‌های فرعون و فرعونیان را به آنان سپردیم. از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود: أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسِيمَةَ لَتُعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعِيدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الصَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا، وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ (۱ ... ۱) به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، دنیا پس از آنکه در برابر ما خاندان رسالت چموشی و سرکشی کرد، سرانجام به سان شتر خشن و بداخلاقی که به فرزند خویش محبت ورزد، به سوی ما روی خواهد آورد، و در برابر ما رام خواهد شد، و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت که: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا **** ۱. نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، قصار ۲۰۹. (صفحه ۲۵۸) فِي الْمَأْرُضِ وَ نَجْعَلُهُمْ أُتْمَةً وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ. (۱) در روایت دیگری در این مورد از پنجمین امام نور آورده‌اند که روزی به فرزند گرانمایه‌اش حضرت صادق علیه‌السلام نگاهی عمیق و پر راز افکند و فرمود: هَذَا وَاللَّهِ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلُهُمْ أُتْمَةً (۲ ... ۲) به خدای سوگند این فرزندم از همان کسانی است که خدا در مورد آنان فرموده است: و ما می‌خواهیم بر آن کسانی که در آن سرزمین به ناتوانی کشیده شده‌اند نعمتی گران ارزانی داریم و آنان را پیشوایان عدالت قرار دهیم ... چهارمین امام نور در تفسیر آیه فرمود: وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، إِنَّ الْأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ شِعْتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَى وَ شِعْتِهِ، وَ إِنَّ عَدُوَّنَا وَ أَشْيَاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَ أَشْيَاعِهِ. (۳) به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برای نوید دهی و هشدار به مردم برانگیخت، پیشوایان و نیکان ما خاندان وحی و رسالت و شیعیان آنان، به سان موسی و پیروان اویند و دشمنان ما و پیروان آنان به سان فرعون و فرعونیان، آری، پیروزی و سرفرازی سرانجام از آن ماست. «تمکین»: دادن ابزار و امکانات لازم برای انجام کار. منظور آیه مبارکه نابودی اقتدار پوشالی و ظالمانه فرعون به دست موسی علیه‌السلام است. «ضجاک» می‌گوید: فرعون حدود چهار صد سال زندگی کرد. او فردی کوتاه قامت و چاق بود و نخستین کسی است که موهای خود را رنگ کرد، و موسی علیه‌السلام که او را به امواج نیل سپرد، و استبداد دیرپا و خشونت‌بار او را واژگون ساخت یکصد و

بیست سال زیست. **** ۱. آیه ۵. ۲. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸۰. ۳. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸۰. (صفحه ۲۵۹)

۲۷۲. آیه

اشاره

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ مَا بِهِ
مادر موسی الهام کردیم که او را شیرده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (نیل) بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او
را به تو باز می گردانیم و او را از رسولانش قرار می دهیم. (۷ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه کوتاه مشتمل بر دو امر و دو نهی و دو بشارت است که مجموعاً خلاصه‌ای است از یک داستان بزرگ و پرماجرا که
فشرده‌اش چنین است؛ دستگاه فرعون برنامه وسیعی برای کشتن «نوزادان پسر» از بنی اسرائیل ترتیب داده بود و حتی قابله‌های
فرعونی مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند. در این میان یکی از این قابله‌ها با مادر موسی، دوستی داشت (حمل موسی مخفیانه
صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد تولد نوزاد نزدیک شده، به سراغ دوستش
(همان قابله) فرستاد و گفت: ماجرای من چنین است، فرزندی در رحم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم. هنگامی که
موسی تولد یافت، از چشمان او نور مرموزی درخشید، چنان که بدن قابله به لرزه درآمد و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو
نشست و تمام زوایای دلش را روشن ساخت. زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت: من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را
به دستگاه حکومت خبر دهم تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق
شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می‌کنم، حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود، با دقت از او حفاظت کن، من فکر
می‌کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد. قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم
گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد و (صفحه ۲۶۰) مادر دستپاچه شد، آن چنان که نمی‌دانست چه
کند؟ در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود، نوزاد را در پارچه‌ای پیچید و در تنور انداخت، مأمورین وارد شدند
در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند، تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند، گفتند: این زن قابله در اینجا چه می‌کرد؟ گفت: او
دوست من است، برای دیدار من آمده بود، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند. مادر موسی به هوش آمد و به خواهر موسی
گفت: نوزاد کجا است؟ او اظهار بی‌اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه‌ای از درون تنور برخاست، مادر به سوی تنور دوید، دید
خداوند آتش را برای او سرد و سلام کرده است (همان خدایی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت) دست کرد و
نوزادش را سالم بیرون آورد. اما باز مادر در امان نبود، چرا که مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند و شنیدن صدای
یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود. در اینجا یک الهام الهی قلب مادر را روشن ساخت، الهامی که ظاهراً او را به کار
خطرناکی دعوت می‌کرد، ولی با این حال از آن احساس آرامش نمود. این یک مأموریت الهی است که به هر حال باید انجام شود و
تصمیم گرفت به این الهام، لباس عمل پوشاند و نوزاد خویش را به نیل بسپارد. به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که او نیز از
قبطیان و فرعونیان بود) از او درخواست کرد صندوق کوچکی برای او بسازد. نجار گفت: با این اوصاف که می‌گویی، صندوق را
برای چه می‌خواهی؟ مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت، نتوانست در اینجا سخنی جز این بگوید که؛ من از بنی اسرائیل،
نوزاد پسری دارم و می‌خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم. نجار قبطی تصمیم گرفت این خبر را به جلادان برساند، به سراغ آنها

آمد، اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش باز ایستاد، تنها با دست اشاره می‌کرد و می‌خواست با علایم، مطلب را بازگو کند، مأمورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند، او را زدند و بیرون کردند. هنگامی که بیرون آمد، حال عادی خود را بازیافت، این ماجرا تکرار شد و (صفحه ۲۶۱) در نتیجه فهمید در اینجا یک سرّ الهی نهفته است، صندوق را ساخت و به مادر موسی تحویل داد. شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم مصر در خواب بود. هوا کمی روشن شده بود. مادر، نوزاد خود را همراه صندوق به کنار نیل آورد، پستان در دهان نوزاد گذاشت و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند، گذاشت و آن را روی موج نهاد. امواج خروشان نیل، صندوق را به زودی از ساحل دور کرده، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می‌نمود، در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می‌کند، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود، فریاد می‌کشید و همه چیز فاش می‌شد. این‌ها همه از یک سو. اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر بود؟ در اخبار آمده؛ فرعون دختری داشت که تنها فرزندش بود و از بیماری شدیدی رنج می‌برد، فرعون دست به دامن اطباء زد، نتیجه‌ای نگرفت، به کاهنان متوسل شد، آنها گفتند: ای فرعون! ما پیش‌بینی می‌کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می‌نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند، بهبودی می‌یابد. فرعون و همسرش آسیه در انتظار چنین ماجرای بودند که ناگهان روزی صندوقچه‌ای که بر امواج در حرکت بود، نظر آنها را جلب کرد. دستور داد مأمورین فوراً به سراغ صندوق بروند و آن را از آب بگیرند تا ببینند در آن چیست. صندوق مرموز در برابر فرعون قرار گرفت، دیگران نتوانستند در آن را بگشایند، آری می‌بایست در صندوق نجات موسی، به دست فرعون گشوده شود و گشوده شد. هنگامی که چشم همسر فرعون به چشم کودک افتاد، برقی از آن جهید و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی مخصوصاً همسر فرعون مهر او را به دل گرفتند و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد، این محبت فزونی گرفت. اکنون خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می‌شنویم. (صفحه ۲۶۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

قدرت نمایی شگفت آور خدا

در دومین فراز از سرگذشت الهام بخش موسی، آفریدگار هستی روشنگری می‌کند که چگونه فرعون و فرعونیان را در پرتو قدرت و حکمت خویش نابود و موسی را به پیروزی و سرفرازی راه نمود. نخست می‌فرماید: *وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ وَ مَا بِهِ مَادَرِ ارْجَمْنَدِ مُوسَىٰ الْهَامِ كَرَدِيمِ كِه كُودَكْ خُوشِ رَا تَا زَمَانِي كِه بَر جَانَشِ نَگَرَانِ نِیَسْتِي شِیرِدِه! دَر آیه شریفه در مورد این بانوی با ایمان به وحی تعبیر می‌گردد، اما این وحی با آن وحی و پیامی که به پیامبران می‌رسد یکسان نیست، بلکه این نوعی الهام و به دل انداختن و به قلب افکندن چیزی است که مورد نظر است و باید انجام شود. به باور پاره‌ای این پیام را فرشته وحی بر مادر موسی فرود آورد. اما به باور برخی دیگر او خواب دید و دانشمندان بنی اسرائیل خوابش را تعبیر کردند. فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ أَمَّا هِنْگَامِي كِه بَر جَان كُودَكْ نَگَرَانِ شُدِي وَ تَرَسِيدِي كِه جَاسُوسَانِ وَ مَأْمُورَانِ اَطْلَاعَاتِي اسْتَبْدَادِ حَاكِمِ اَو رَا بَكَشْتَنْد، وَی رَا بَه دَرِيَايِ نِيلِ بِيْفَكْن! وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَخْزَنِي إِنْآ رَأَدُوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. وَ اَز دَرْخِيْمَانِ فَرْعُونِ مَتْرَسِ وَ اَز دُورِي اَو اَنْدُوه بَه دَل رَاهِ مَدِه، چَرَا كِه مَآ بَه زُودِي اَو رَا دَر اَوْجِ سَلَامَتِ وَ نَشَاطِ بَه تُو بَازِ مِي گَرْدَانِيْم، وَ اَو رَا يَكِي اَز پِيَامِ اَوْرَانِ خُوشِ خَوَاهِيْمِ سَاخْت. دَر اَيْنِ آيِه شَرِيْفَه دُو فَرْمَانِ، وَ دُو هَشْدَارِ، وَ دُو نُوِيْدِ جَانْبَخْشِ اَز آيِنْدِه دَر مَورِدِ پِيروزي وَ سَرْفَرَازيِ مُوسَى اسْت. (صفحه ۲۶۳) دَر مَورِدِ آيِه شَرِيْفَه وَ فِصَاحَتِ وَ زِيْبَاييِ وَ اِزْهِ وَ قَالِبِ وَ مَحْتَوَايِ اَنْ اَوْرَدِه_اَنْدِ كِه: اَدِيْبِ وَ دَانْشُورِيِ اَز بَانُوِيِيِ عَرَبِ سَرُودِه_هَآيِيِ زِيْبَا وَ بَسِيَارِ رَسَا وَ اَكْنَدِه اَز فِصَاحَتِ وَ بِلَاغَتِ شَنِيدِ وَ اَو رَا تَحْسِيْنِ كَرْدِ كِه چَقْدَرِ فِصِيْحِ وَ بَلِيْغِ اسْت! اَو كَفْت: فِصَاحَتِ وَ زِيْبَاييِ قَالِبِ وَ*

محتوا، ویژه قرآن شریف است نه دیگر سخنان، و آن گاه به تلاوت همین آیه شگفت‌انگیز پرداخت.

ولادت شگفت‌انگیز کودک نیل

«وَهَب» در این مورد آورده است که: زمانی که مادر موسی باردار گردید، به خواست آفریدگار هستی و با الهام از سوی او، موضوع را پوشیده داشت و هیچ کس از آن آگاهی نیافت، چرا که تدبیر خدا بر این بود که به وسیله این کودک گرانقدر بر بنی‌اسرائیل منت گذارد و آنان را از اسارت و بیداد استبداد حاکم نجات بخشد. در همان سال طلوع خورشید وجود موسی، فرعون پیش از آن رویداد بزرگ زنان و دختران جاسوس و کسانی را که در رشته بارداری زنان و مامایی تخصص داشتند، همه را فرا خواند و به آنان سخت دستور داد که زنان بنی‌اسرائیل را بازرسی بدنی کنند تا باردار بودن کسی از آنان بر دستگاه اطلاعاتی حاکم پوشیده نماند. درست در همان بحران مادر موسی به او باردار گردید، اما به خواست خدا، نه آثاری در شکم او پدیدار گردید و نه تغییری در رنگ چهره و نه سینه‌هایش! از این رو قباله‌ها چیزی نفهمیدند. شب ولادت موسی رسید و مادرش به همراه خواهرش «مریم» بود و دیگر کسی در آنجا نبود. موسی به آسانی دیده به جهان گشود و خدا به مادرش الهام کرد که فرزند دلبندش را شیر دهد، و در مورد او دل قوی دارد و نگران نشود! مادر موسی سه ماه کودکش را شیر داد، و در این مدت سبک نگاهداری او و رفتار کودک به گونه‌ای بود که نه کسی به مادر شدن او پی برد و نه صدای گریه‌ای از کودک (صفحه ۲۶۴) نیل به گوش کسی رسید. و زمانی که بر جان او نگران شد، بی‌درنگ به الهامی از سوی خدا صدوقی ساخت و کودک خویش را در درون آن قرار داد و شبانه کنار نیل آمد و آن کودک را به امواج خروشان آبها سپرد.

شگفت از این تدبیر!

«ابن عباس» در مورد این رویداد شگفت‌آور آورده است که: هنگامی که ولادت موسی نزدیک شد، زن مامایی که بر او گماشته شده بود، پیش آمد و به سان خواهری مهربان بر مادر موسی کمک کرد تا کودک به دنیا آمد؛ آن گاه در پیشانی آن نوزاد پر معنویت فروغی دید که سرپایش به لرزه آمد و به گونه‌ای وصف‌ناپذیر مهر و عشق آن نوزاد را در دل احساس کرد. رو به مادر نمود و گفت: بانوی عزیز! من جاسوس دستگاه دوزخی فرعون هستم، مأموریت من کشتن این کودک است، اما اینک احساس می‌کنم که او محبوب‌ترین پدیده زندگی من است و نمی‌دانم چه رازی است که خدا عشق او را در گستره قلب من افکنده است، من کاری با او ندارم و تو او را از خطرات حفظ کن! پس از مأموریت آن زن، دیگر جاسوسان متوجه ولادت موسی شدند و برای پی بردن به رازی که در آن خانه بود، ناگاه به آنجا یورش بردند، اما خواهر موسی، مریم لحظاتی پیش از رسیدن آنان جریان را به مادر گزارش کرد و مادر نگران و وحشت زده کودک را به خواست خدا در پارچه‌ای قرارداد در تنور نهد. جاسوسان به خانه هجوم آوردند و همه جا را گشتند، اما اثری از کودک نیافتند و تنور را نیز روشن و آکنده از آتش دیدند. مادر موسی را مورد معاینه قرار دادند، اما نه در سینه‌هایش اثری از شیر بود و نه در رنگ چهره‌اش نشانی از ولادت کودک در خانه او. سرافکنده و رسوا خانه را ترک کردند و مادر نگران بر سر تنور دوید اما خدای را که آفریدگارش آتش سوزان را بر موسی سرد و سلامت ساخته بود! (صفحه ۲۶۵) راستی که شگفت از این تدبیر!

دو رویداد عجیب دیگر

مادر از آنجایی که روند کار دستگاه بیداد را می‌دید و قربانیان بی‌گناه و معصوم آن را که نوزادان بنی‌اسرائیل بودند نظاره می‌کرد

و می‌گریست، سخت بر جان موسی نگران گردید، از این رو به الهام از سوی خدا بر آن شد تا کشتی کوچکی برای او فراهم آورد و او را به آب نیل بسپارد! نزد نجار رفت، و خواسته خود را طرح کرد. نجار از او پرسید که صندوقی با این مشخصات برای چه کاری می‌خواهد؟ و آن بانو که راستی و راستگویی را دوست می‌داشت، و از دروغ نفرت داشت حقیقت را با او در میان گذاشت. نجار خیره‌سر، آن صندوق را ساخت و به آن بانو فروخت، اما پس از دریافت پول آن بی‌درنگ به سوی جاسوسان فرعون رفت تا جریان را گزارش کند، ولی از شگفتی‌های روزگار این بود که پس از رفتن به سوی مأموران هرچه تلاش کرد جز بر حماقت و کودنی خویش نیفزود و نتوانست چیزی به آنان بفهماند. او بازگشت و در مغازه و کارگاهش به کار خود پرداخت و دگرباره دید زبانش گویا شد! بار دیگر به سوی مأموران فرعون رفت، امّا بازهم زبان، توان حرکت را از دست داد! تا سه بار این رویداد شگفت‌آور تکرار گردید و او دریافت که این موضوع، یک رویداد عادی نیست، بلکه جریانی شگفت‌انگیز و معجزه‌آسا است و دست توانایی در تدبیر آن است، از این رو از کار خویش پشیمان گردید و موضوع را گزارش نکرد! (صفحه ۲۶۶)

۲۷۳. آیه (موسی در آغوش فرعون)

اشاره

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت، او را به فرمان خدا به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلماً فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند. (۸ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«الْتَقَطَ» از ماده «التقاط» در اصل به معنی بی‌تلاش و کوشش به چیزی رسیدن می‌باشد و این که به اشیاء گم‌شده‌ای که انسان پیدا می‌کند، «لَقَطَهُ» می‌گویند، نیز به همین جهت است. بدیهی است فرعونیان قنذاقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند، بلکه آنها به گفته همسر فرعون می‌خواستند نور چشمی برای خود برگزینند. اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد و به اصطلاح علمای ادب، «لام» در اینجا «لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر در همین است که خدا می‌خواهد قدرت خود را نشان دهد که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی‌اسرائیل بسیج کرده بودند، وادار می‌کند که همان کسی را که این همه مقدمات برای نابودی او است، چون جان شیرین در بر بگیرند و پرورش دهند. ضمناً تعبیر به «آلُ فِرْعَوْنَ» نشان می‌دهد که نه یک نفر، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب، شرکت کردند و این شاهد بر آن است که چنین انتظاری را داشتند. و در پایان آیه اضافه می‌کند: «إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ». چه خطایی از این روشن‌تر که آنها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم الله را نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت: بگیری و این دشمنان را پرورش دهید و بزرگ کنید. (صفحه ۲۶۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم فراز دیگری از این داستان می‌فرماید: فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ سرانجام آن کودک آسمانی به دریا افکنده شد، و خاندان فرعون او را بر امواج آبها یافتند و با گرفتن کشتی کوچک وی، آن را به کاخ فرعون بردند، و پس از گشوده شدن صندوق، کودکی تماشایی در آن دیدند! لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا تا برای آنان دشمنی سرسخت و مایه اندوهی سنگین باشد. و

همان‌گونه که خدا خواسته بود آن کودک باعث نگرانی و اندوه آنان گردید و سرانجام به دشمنی با استبداد و خودکامگی و اصلاح جامعه از سرکوب و بیداد و بت‌سازی و زورمداری برخاست. إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ. چرا که فرعون و هامان و سپاهیان‌شان مردمی گناهکار و خطاکار بودند. (صفحه ۲۶۸)

۲۷۴. آیه

اشاره

وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ همسر فرعون (هنگامی که دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: او را نکشید، نورچشم من و شما است، شاید برای ما مفید باشد یا او را پسر خود برگزینیم و آنها نمی‌فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می‌پروراند). (۹ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به نظر می‌رسد که فرعون از چهره نوزاد و نشانه‌های دیگر از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج نیل، دریافته بود که این نوزاد از بنی‌اسرائیل است، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی‌اسرائیلی و زوال ملک او به دست آن مرد بر روح او سایه افکند و خواهان اجرای قانون جنایت‌بارش درباره نوزادان بنی‌اسرائیل در این مورد شد. اطرافیان متملق و چاپلوس نیز فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند: دلیل ندارد که قانون درباره این کودک اجرا نشود. اما «آسیه» همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود، کانون مهر این نوزاد شده بود، در مقابل همه آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکش‌های خانوادگی، غالباً پیروزی با زنان است، او در کار خود پیروز شد. و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز به آن افزوده شود، دلیل پیروزی آسیه در این درگیری روشن‌تر خواهد شد. ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی در پایان آیه می‌گوید: «وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ». آنها نمی‌دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست‌ناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهم‌ترین کانون خطر پرورش دهد و هیچ‌کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست. (صفحه ۲۶۹)

برنامه عجب الهی

قدرت‌نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند، لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آنها بسیج نماید. قدرت‌نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مأمور نابودی خودشان سازد و آن چنان در قلب و افکار آنها اثر بگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع کنند که باید با آتشش بسوزند، زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند، چوبه داری را برپا کنند که باید بر آن اعدام شوند. و در مورد فرعونیان زورمند گردنکش نیز چنان شد و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست خود آنها صورت گرفت؛ قابله موسی از قبطیان بود. سازنده صندوق نجات موسی، یک نجار قبطی بود. گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل، «آل فرعون» بودند. بازکننده در صندوق، شخص فرعون یا همسرش آسیه بود. و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعون‌شکن، همان کاخ فرعون بود. و این است قدرت‌نمایی پروردگار.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

شاهکاری دیگر

سرانجام آن صندوق به نیل سپرده شد و رود نیل که از سوی آفریدگارش فرمان داشت، آن کشتی کوچک را به کاخ فرعون راه نمود و آنجا آن را از آب بر گرفتند. به دستور فرعون در صندوق را گشودند و با شگفتی بسیار با کودکی به سان پاره ماه روبرو شدند و همسر فرعون با دیدن آن کودک، به گونه‌ای، خدا مهر و محبت آن نوزاد را در گستره دلش افکند که به سان مادری پرمهر و پرشور به او دل بست. مفسران و مورخان آورده‌اند که: بانوی کاخ ریشه و تبارش به بنی اسرائیل می‌رسید و زنی زیبا چهره و درست‌اندیش و از تبار پیامبران بود. او در زندگی به مردم با ایمان مهر می‌ورزید و به محرومان انفاق می‌کرد و از نظر اندیشه و عقیده و عملکرد با فرعون ناهماهنگ بود. (صفحه ۲۷۰) درست به همین دلیل است که وقتی چشم فرعون به آن کودک افتاد، خشمگین گردید و فریاد بر آورد که چگونه این کودک از چشم دستگاه جاسوسی و اطلاعاتی ما به دور مانده و نجات یافته است؟ و آن گاه بی‌درنگ فرمان اعدام او را صادر کرد، امّا «آسیه» گفت: فرعون! تو فرمان داده‌ای که کودکان و نوزادانی که امسال ولادت یافته‌اند بکشند، مگر نمی‌بینی که این کودک فراتر از یک سال دارد؟ نه، نباید او کشته شود! او را واگذار تا مایه روشنی چشم ما باشد! در این مورد سومین آیه مورد بحث می‌فرماید: وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِي وَلَكِّكَ لَا تَقْتُلُوهُ وَ زَن فِرْعَوْنَ كَفَّتْ: هان ای فرعون! این کودک محبوب را واگذار که به باور من او نور چشمی برای من و برای تو خواهد بود! عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَمِيدَ كِه بَرَاى مَا سَوْد بَخْشِ افْتَد. اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا يَا اُو رَا بَه فِرْزَنْدِى خَوِيش بَر گِيرِمْ. بَدَان دَلِيل بَانَوِى كَاخ چَنِين كَفْت كِه فِرْعَوْنَ فِرْزَنْد نَدَاشْت وَ اَن زَن هُوْشْمَنْد وَ خَيْرِخَوَا بَر اَن شَد تَا اَز اَن رَا ه ظَرِيف وَ دَقِيق طَمْع اَن دِيكَتَاتُور خُونخَوَا رَا بَرَانگِيزَد وَ مَوْسَى رَا نَجَات دَهْد! «ابن عباس» می‌گوید: دستگاه اطلاعاتی و دژخیمان آن پس از آگاهی از موضوع، برای کشتن آن کودک آمدند، امّا بانوی کاخ آنان را راند و از کشتن آن کودک بازداشت و از فرعون خواست تا اجازه دهد آن کودک محبوب را رها کنند و بروند و بگذارند تا او مایه روشنی چشم او و فرعون گردد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: وَالَّذِي يُحَلَفُ بِهِ لَوْ أَقْرَ فِرْعَوْنَ بَأَنْ يَكُونَ لَهُ قُرَّةُ عَيْنٍ كَمَا أَقْرَتْ امْرَأَتُهُ لَهْدَاهُ اللَّهُ بِهِ كَمَا هَدَاهَا وَ لَكِنَّهُ أَبِي لِلشَّقَاءِ الَّذِي كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ. (۱) * * * * * ۱. تفسیر فُرَات كُوفى، ۳۱۴، ۴۲۱. (صفحه ۲۷۱) سوگند به آن قدرتی که به او سوگند یاد می‌شود، اگر فرعون نیز همانند آن بانو، «موسی» را مایه روشنی چشم خود می‌شناخت، خدا به برکت او، وی را هدایت می‌کرد و به سان همسرش به راه حق گام می‌نهاد، امّا او به خاطر بداندیشی و شقاوتی که داشت از پذیرش آن موضوع سرباز زد و تنها برای خشنودی خاطر زن خود از کشتن موسی گذشت. وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. و فرعون و فرعونیان نمی‌دانستند که سرانجام به دست همین کودک به کیفر خشونت و بیداد خود خواهند رسید! به باور پاره‌ای منظور این است که: آنان نمی‌دانستند که از پی آن کسی که هستند و برای کشتن او هزاران کودک بی‌گناه را به خاک و خون کشیده‌اند، همین کودک است! (صفحه ۲۷۲)

۲۷۵. آیه (ضرورت کنترل احساسات خانوادگی در مصالح اجتماعی)

اشاره

وَ أَصْبَحَ فُوَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِعًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدَى بِهِ لَوْ لَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَلْبَ مَادَرِ مَوْسَى بِي تَاب وَ دَرَهْم رِيخْتَه كَشْت وَ اَگَر قَلْب اُورَا بَه وَسِيلَه اِيْمَان وَ اَمِيد مَحْكَم نَكْرَدَه بُوْدِيم، نَزْدِيك بُوْد مَطْلَب رَا افْشَا كَنْد. (۱۰ / قِصَص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «فارغ» به معنی بی‌تاب و صاحب اضطراب و درهم ریختگی و بیچارگی است. «رَبَطْنَا» از ماده «رَبَط» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جایی است تا مطمئناً در جای خود محفوظ بماند و لذا محل این گونه حیوانات را «رِبَاط» می‌گویند و سپس به معنی وسیع‌تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است، آمده و منظور از «رَبَطَ قَلْب» در این جا، تقویت دل این مادر است تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند. مادر موسی فرزندش را به ترتیبی که قبلاً گفتیم، به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود، کاملاً محسوس بود. نزدیک بود فریاد کشد و اسرار درون دل خود را برون افکند. نزدیک بود نعره زند و از جدایی فرزند ناله سر دهد. این کاملاً طبیعی است مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید و آن چنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می‌کند، فریاد کشد و اسرار درون دل را فاش سازد. اما خداوندی که این مأموریت سنگین را به این مادر مهربان داده، قلب او را آن چنان استحکام می‌بخشد که به وعده الهی ایمان داشته باشد و بداند کودکش در دست خدا است، سرانجام به او بازمی‌گردد و پیامبر می‌شود. (صفحه ۲۷۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث می‌افزاید: وَ أَصْرَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً و دل مادر موسی پس از الهام ما، جز از یاد و حال موسی، از همه چیز آسوده بود. به باور پاره‌ای منظور این است که: و دل مادر موسی از نگرانی و اندوه آسوده بود، چرا که اطمینان داشت که وعده پروردگارش حق است و فرزندش نجات خواهد یافت. اما به باور پاره‌ای دیگر از شدت نگرانی و هراس وعده خدا را از یاد برده بود! إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا اگر ما قلب او را به نیروی یقین و شکیبایی، استواری و آرامش نبخشیده بودیم، نزدیک بود که از فشار اندوه و نگرانی در مورد سرنوشت فرزندش ناله و فریاد سر دهد. به باور پاره‌ای منظور این است که: او از تماشای منظره صندوق بر امواج خروشان آب نزدیک بود فریاد و ناله سر دهد، اما ما دل طوفان زده‌اش را آرامش و شکیبایی بخشیدیم. اما به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: اگر ما قلب مادر موسی را شکیبایی و استواری نبخشیده بودیم چیزی نمانده بود که وقتی از سوی فرعونیان برای شیردادن کودک احضار شد، از شدت شادمانی فریاد بر آورد که: من مادر او هستم! و برخی نیز بر آنند که: نزدیک بود الهام خدا و پیام او به خودش را آشکار سازد. لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. این تدبیر ما، در مورد مادر موسی بدان دلیل بود که می‌خواستیم او از ایمان آوردگان راستین باشد و با تصدیق وعده و نوید ما، به وحی و پیام ما اعتماد کند. (صفحه ۲۷۴)

۲۷۶. آیه

اشاره

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ مادر به خواهر او گفت: وضع حال او را پی‌گیری کن، او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد، در حالی که آنها بی‌خبر بودند. (۱۱ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قُصِّيه» از ماده «قَصَّ» به معنی جستجو از آثار چیزی است و این که به داستان، «قِصَّة» می‌گویند، به خاطر این است که از اخبار و حوادث گوناگون در آن پی‌گیری می‌شود. بعد از بازگشت مادر موسی به خانه خویش، خواهر از فاصله دور در کنار نیل، ماجرا را

زیر نظر داشت و با چشم خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدید می‌کرد، رهایی یافت.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«فَصَّ»: به پی‌جویی نمودن، و دنبال کردن کار یا کسی گفته می‌شود. «بَصِيرَتٌ بِهِ عَنْ جُنُبٍ»: او را از راه دور از حال آن کودک پرشکوه آگاه ساختیم. و ما او را به مادرش بازگرداندیم. در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ مَدَرَ مُوسَىٰ بِه دَخْتَرِ خُودِ كِه خَوَاهِرِ اَو بُوَد، كُفْت: اَز پِی اَن صَنَدُوقِ وَ سَرنَشِينِ اَن كَشْتِ كُوجَكِ بَرُو وَ اَز حَالِ وَ سَرنُوشْتِ اَو جَسْتَجُو كُن وَ بِيْنِ كَارَشِ بَه كَجَا مِی اَنجَامِد. فَصَّيْرَتٌ بِه عَنْ جُنُبٍ وَ اَن خَوَاهِرِ هُوشْمَنْدِ اَز پِی مُوسَى رَفْتِ وَ دِيدِ كِه فَرَعُونِيَانِ صَنَدُوقِ رَا اَز اَمُوجِ نِيلِ بَر كُرفْتِه وَ مُوسَى رَا اَز دَرُونِ اَن بِيرونِ اُورْدِه وَ شَكُفْتِ زَدِه دَر مُورِدِ اَو كُفْتِگُو مِی كُننْد، وَ اِيْنِ دَخْتَرِ هُوشْمَنْدِ وَ زِيْرِكِ اَز دُورِ اَنانِ رَا زِيْرِ نَظَرِ كُرفْتِ وَ بَه تَمَاشَايِ اَنانِ پَرْدَاخْتِ. وَ هُمُ لَا يَشْعُرُونَ. اَمَا فَرَعُونِيَانِ رَا زِ خَانُودِه مُوسَى رَا دَر نَمِی يَافْتَنْد وَ نَمِی دَانَسْتَنْد كِه اَن دَخْتَرِكِ، خَوَاهِرِ اِيْنِ كُودَكِ اسْت. بَه باورِ پاره‌ای منظور این است که: وَ اَنانِ نَمِی دَانَسْتَنْد كِه اَن دَخْتَرِكِ هُوشْمَنْدِ دَر پِی اَنگَاهِی اَز سَرنُوشْتِ هَمَانِ كُودَكِ اسرارآمیز است. اِيْنِ جَمْلِه دَر آيِه دَهْمِ نِيْز اَمْدِه اسْت وَ بَه نَظَرِ مِی رَسَدِ اِيْنِ تَكَرَّارِ پَر مَعْنَا نِشَانِگَرِ اِيْنِ نَكْتِه اسْت كِه اِگَرِ فَرَعُونِ هَمَانِ گُونِه كِه بَه دَرُوعِ اَدْعَا مِی كُرد، خُدَايِگَانِ مَرْدَمِ بُوَد، بَايَدِ اَز اِيْنِ رَا زَاها اَنگَاهِی وَ اِيْنِ اَمُورِ رَا مِی دَانَسْتِ وَ دَر مِی يَافْتِ كِه چِه مِی كُنْد؟! (صفحه ۲۷۵)

۲۷۷. آیه

اشاره

وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ما هَمِه زَنانِ شِيْرِدِه رَا اَز قَبْلِ بَر اَو تَحْرِيْمِ كُردِيْم (تا تنها به آغوش مادر برگردد)، خَوَاهِرِش (كِه بِي تَابِي مَأْمُورانِ بَرای پيدا كُردنِ دايِه رَا مِشَاهِدِه كُرد) كُفْت: اَيَا شِما رَا بَه خَانُودِه‌ای رَاهنمائي كُنم كِه مِی تَواننْد اِيْنِ نوزادِ رَا كِفَالْتِ كُننْد وَ خِيْرخواهِ اَو هَسْتَنْد؟! (۱۲ / قِصَصِ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَرَاضِعَ» جمع «مُرْضِع» به معنی زن شیرده است. طبیعی است نوزاد شیرخوار چند ساعت که می‌گذرد، گرسنه می‌شود، گریه و بی‌تابی می‌کند، باید دایه‌ای برای او جستجو کرد، خصوصاً این که ملکه مصر سخت به آن دل بسته و او را چون جان شیرینش دوست می‌دارد. مأموران حرکت کرده و در به در دنبال دایه می‌گردند، اما عجیب این که پستان هیچ دایه‌ای را نمی‌گیرد. شاید از دیدن قیافه آنها وحشت می‌کند و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست، تلخ و نامطلوب جلوه می‌کند، گویی می‌خواهد خود را از دامان دایه‌ها پرتاب کند، این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه‌ها را بر او حرام کرده بود. کودک لحظه به لحظه گرسنه‌تر و بی‌تاب‌تر می‌شود، پی‌درپی گریه می‌کند و سر و صدای او در درون قصر فرعون می‌پیچد و قلب ملکه را به لرزه درمی‌آورد. مأمورین بر تلاش خود می‌افزایند، ناگهان در فاصله نه چندان دوری به دختری برمی‌خورند که می‌گوید: من زنی از بنی‌اسرائیل را می‌شناسم که پستانی پرشیر و قلبی پر محبت دارد، او نوزادش را از دست داده و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را بر عهده گیرد. مأمورین خوشحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید، سخت پستانش را در دهان فشرد و از شیر جان مادر، جان تازه‌ای پیدا کرد، برق خوشحالی از چشم‌ها جهید، مخصوصاً مأموران خسته و کوفته که

به مقصد خود رسیده بودند، از همه خوشحال‌تر بودند، همسر فرعون نیز نمی‌توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند. در بعضی از روایات آمده است که وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد، هامان (صفحه ۲۷۶) وزیر فرعون گفت: من فکر می‌کنم تو مادر واقعی او هستی، چرا در میان این همه زن، تنها پستان تو را پذیرفت؟ گفت: ای پادشاه، به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم و شیرم بسیار شیرین است، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده، مگر این که پستان مرا پذیرفته است، حاضران این سخن او را تصدیق کردند و هر کدام هدیه و تحفه گران‌قیمتی به او دادند. (۱) در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم که فرمود: «سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«مَرَضِعُ»: این واژه جمع «مُرَضِعَةٌ» به مفهوم دایه و زن شیرده می‌باشد و جمع آن نیز به مفهوم زنان شیرده و پرستار کودک آمده است. «نُضِیحُ»: کاری که از روی راستی و اخلاص و خیرخواهی انجام شود. در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ و هر بانوی شیردهی را آوردند، آن کودک شگفت‌انگیز پستان به دهان نگرفت و شیر نخورد؛ چرا که خدا از پیش او را از خوردن شیر این زنان بازداشته و دشمنی آنان را بر دل او افکنده بود. یادآوری می‌گردد که تحریم در آیه شریفه به مفهوم هشدار و نهی از انجام نیست، بلکه به مفهوم بازداشتن عملی است. فَقَالَتْ هَيْلٌ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَ لَكُمْ خَوَاهِرَ مُوسَىٰ بِه آرامی خودش را به آنان نزدیک ساخت و گفت: آیا می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راه نمایم که پرستاری و تربیت این کودک را برای شما بر عهده گیرد؟ * * * * * ۱. «تفسیر فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۲۳۱. (صفحه ۲۷۷) این آیه نشانگر آن است که در این مرحله دیگر آفریدگار هستی بذر محبت موسی را در گستره دل فرعون افکنده بود و او به خاطر این مهر و محبت بود که زنان شیرده را برای پرستاری و تغذیه او گردآوری می‌کرد و در تلاش بود که آن کودک محبوب گرسنه نماند و او نیز به تدبیر گرداننده هستی پستان هیچ زنی را نمی‌گرفت. آری، در آن شرایط بود که خواهر هوشمند موسی با دیدن بی‌تابی و دلسوزی و مهر عجیب خاندان فرعون به آن کودک، جرئت یافت تا به آنان نزدیک شود و با ظرافت به آنان بگوید: آیا می‌خواهند خانواده‌ای با تدبیر و دلسوز را نشان دهد تا آن کودک را برای آنان نگهداری و پرستاری کند؟! وَ هُمْ لَهُ نَاصِحَةٌ حُونَ. در مورد این جمله دو نظر آمده است: ۱ به باور برخی منظور این است که: فرعون و خاندانش خیرخواه موسی شده بودند و برای نجات او و فراهم آمدن غذا و آرامش او سخت خیرخواهی و کوشش می‌کردند. ۲ اما به باور پاره‌ای دیگر منظور این است و آن خانواده‌ای که پرستاری کودک را به عهده می‌گیرند، خیرخواه او باشند، که در این صورت ادامه گفتار آن دختر هوشمند است. پاره‌ای آورده‌اند که: وقتی خواهر موسی چنین پیشنهادی را مطرح ساخت، هامان گفت: این دختر، این کودک و خاندانش را می‌شناسد، بنابراین باید این راز را برای ما باز گوید، امّا او گفت: منظور من این است که خانواده‌ای که می‌تواند این کودک را برای دستگاه فرعون پرستاری کند، از دستداران و هواخواهان فرعون است. (صفحه ۲۷۸)

۲۷۸. آیه (بازگشت موسی به آغوش مادر)

اشاره

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلَا تَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ما او را به مادرش باز گرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند وعده‌الهی حق است، ولی اکثر آنها نمی‌دانند. (۱۳ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که؛ آیا فرعونیان موسی را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار، همه روز یا گاه به گاه کودک را به دربار فرعون بیاورد تا ملکه مصر دیداری از او تازه کند و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می‌آمد و به او شیر می‌داد؟ دلیل روشنی بر هیچیک از این دو احتمال وجود ندارد اما احتمال اول، منطقی‌تر به نظر می‌آید. و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی، آیا موسی به کاخ فرعون منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگاه می‌داشت و میان این دو در رفت و آمد بود؟ بعضی گفته‌اند: بعد از دوران شیرخوارگی، او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد و موسی در دامن آن دو و با دست آن دو پرورش یافت و در اینجا داستان‌های دیگری از کارهای کودکانه اما پرمعنی موسی نسبت به فرعون نقل کرده‌اند که ذکر همه آنها به درازا می‌کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت: «أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سَتِنِينَ: آیا تو را در کودکی در دامن پرمهر خود پرورش ندادیم و سال‌هایی از عمرت را در میان ما نبودی؟» (۱۸ / شعراء) نشان می‌دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سال‌هایی در آنجا درنگ نموده است. از «تفسیر علی بن ابراهیم» چنین استفاده می‌شود که موسی با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند، ولی سخنان توحیدی او، فرعون را سخت ناراحت می‌کرد، تا آنجا که تصمیم قتل او را گرفت، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد که با نزاع دو نفر که (صفحه ۲۷۹) یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود، روبرو گشت. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث می‌افزاید: فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ سرانجام موسی را به مادرش باز گرداندیم تا چشمش به دیدن او روشن شود و از دوری او اندوه زده و نگران نگردد. پس از پاسخ مساعد دادن خاندان فرعون به پیشنهاد خواهر موسی، او نزد مادر شتافت و او را به دربار برد. آن کودک اسرارآمیز، بوی آشنا به مشامش رسید و به لطف خدا دریافت که مادرش آمده است، از این رو پستان او را گرفت و به نوشیدن شیرش پرداخت و سر و صدای او به آرامش تبدیل گردید! فرعون شگفت زده گردید و رو به مادر موسی کرد و گفت: این چه رازی است که این کودک تنها شیر تو را می‌خورد و سینه دیگری را بر دهان نمی‌گیرد؟ آن بانوی خردمند گفت: شاید بدان دلیل باشد که من دارای شیری پاک و گوارا و بدنی خوشبو هستم و هر کودکی را بیاورند، شیر مرا می‌خورد. فرعون شادمان گردید و کودک به او سپرده شد! وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ و این تدبیر بخاطر آن بود تا مادر موسی بداند که وعده خدا حق است. منظور از وعده پروردگار همان چیزی است که در آیه هفتم همین سوره آمده است. وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. اما بیشتر آنان نمی‌دانستند که خدا به وعده و نوید خویش جامه عمل پوشانده و آن را تحقق بخشیده است. **** ۱-

«نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۱۷. (صفحه ۲۸۰)

۲۷۹. آیه

اشاره

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ هنگامی که نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم. (۱۴ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«أَشُدُّ» از ماده «شَدَّت» به معنی نیرومند شدن و «اسْتَوَى» از ماده «اسْتَوَاء» به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است. در این که میان این

دو چه تفاوتی است، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند؛ بعضی گفته‌اند «بُلُوغُ أَشُدِّ» آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سرحد کمال برسد که غالباً در سن ۱۸ سالگی است و «اِسْتِوَاءٌ» همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالباً بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می‌شود. بعضی دیگر «بُلُوغُ أَشُدِّ» را به معنی کمال جسمی و «استواء» را به معنی کمال عقلی و فکری دانسته‌اند. در حدیثی از امام صادق که در کتاب «معانی الاخبار» نقل شده، می‌خوانیم: «أَشُدُّ» ۱۸ سالگی است و «استواء» زمانی است که محاسن بیرون آید». در میان این تعبیرات تفاوت زیادی نیست و از مجموعه آن با توجه به معنی لغوی این دو واژه، تکامل نیروهای جسمی و فکری و روحی استفاده می‌شود. فرق میان «حُكْمٌ» و «عِلْمٌ» ممکن است این باشد که «حُكْمٌ» اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است و «عِلْمٌ» به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد. تعبیر «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» به خوبی نشان می‌دهد که موسی به خاطر تقوای الهی و اعمال نیک و پاکش، این شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد و روشن است که منظور از این علم و حکمت، وحی و نبوت نیست، زیرا موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت. بلکه منظور همان آگاهی و روشن بینی و قدرت بر قضاوت صحیح و مانند آن است که خدا به عنوان پاکدامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد و از این تعبیر اجمالاً برمی‌آید که موسی در همان کاخ فرعون (صفحه ۲۸۱) که بود، رنگ آن محیط را هرگز به خود نگرفت و تا آنجا که در توان داشت، به کمک حق و عدالت می‌شتافت، هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در ترسیم فراز دیگری از این داستان انسان‌ساز می‌فرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَهَنَكَمِي كَمَا رَشِدُ كَرْدٌ وَبِهِ أَوْجٌ نِيرومندی و کمال رسید، به او دانش و فرزاندگی گسترده‌ای ارزانی داشتیم. به باور پاره‌ای منظور این است که: و هنگامی که او به چهل سالگی رسید، به او فرزاندگی و دانشی ژرف ارزانی داشتیم. با این بیان آن حضرت پیش از انگیزش به رسالت و پیامبری دارای دانش و حکمت بسیار بود. اما به باور پاره‌ای دیگر منظور از دانش و حکمت، همان مقام والای رسالت و پیامبری است که به او ارزانی گردید. وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. و ما نیکو کرداران روزگار را این گونه پاداش می‌دهیم. (صفحه ۲۸۲)

۲۸۰. آیه (حیا و عفاف دختران موجب نزول برکات الهی برای آنهاست)

اشاره

«وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجِدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَشْتَرُونَ وَوَجِدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصِيبَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَهَنَكَمِي كَمَا رَشِدُ كَرْدٌ وَبِهِ أَوْجٌ نِيرومندی و هنگامی که به موسی (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می‌کنند و در کنار آنها دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی‌شوند، موسی) به آنها گفت: کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی‌دهید؟) گفتند: ما آنها را آب نمی‌دهیم تا چوپان‌ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمرد مسنی است. (۲۳/قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَذُودَانِ» از ماده «ذَوُدٌ» به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است، آنها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با

۲۸۱. آیه

اشاره

فَسَيَقِي لَّهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ موسی به (گوسفندان) آنها آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و عرض کرد: پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم. (۲۴ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد، چه بی‌انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمی‌کنند. جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلوئی که می‌گویند: چندین نفر می‌بایست آن را از چاه بیرون بکشند، را با قدرت بازوان نیرومندش یک تنه از چاه بیرون آورد و «گوسفندان آن دو را سیراب کرد». می‌گویند: هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد، به آنها گفت: شما چه مردمی هستید که به غیر از خودتان، به کسی نمی‌اندیشید؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند: «بسم الله»، اگر می‌توانی آب بکش، چرا که می‌دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می‌آید، آنها موسی را تنها گذاشتند، ولی موسی با این که خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاریش آمد و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه، همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد. «سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد: خدایا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم». آری او خسته و گرسنه بود، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت، اما در عین حال بی‌تابی نمی‌کند، آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن، صریحاً نمی‌گوید: خدایا چنین و چنان کن، بلکه می‌گوید: «هر خیری که بر من فرستی، به آن نیازمندم» یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می‌کند و بقیه را به لطف پروردگار وا می‌گذارد. (صفحه ۲۸۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

فَسَيَقِي لَّهُمَا پس موسی گوسفندان آنان را آب داد. منظور این است که او پیش رفت و با کنار زدن شبان‌ها گوسفندان آن دو دختر با شخصیت را سیراب کرد. پاره‌ای آورده‌اند که: آن حضرت به یکی از چاه‌ها نزدیک شد و تخته سنگ بزرگی را که ده نفر به سختی می‌توانستند جا به جا کنند، به تنهایی کنار نهاد و دلو بزرگی که دو نفر به وسیله آن با کمک یکدیگر آب می‌کشیدند، از آنان گرفت و به تنهایی به آب دادن گوسفندان آن دو زن پرداخت. ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ و پس از پایان کار، برای استراحت به سایه درختی پناه برد. فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ. و نیایشگرانه رو به بارگاه خدا آورد و گفت: پروردگارا، راستی که من به هر نعمتی که برایم فرو فرستی سخت نیازمندم. «ابن عباس» می‌گوید: این پیامبر بزرگ را بنگرید که از شرارت ظالمان آواره شده و از بارگاه خدا تقاضای تگه نانی می‌کند! امیرمؤمنان بر آن است که: موسی از خدای خویش نان و غذایی برای خوردن می‌خواست، چرا که در آن مدت چندان گیاه بیابان خورده بود که از شدت لاغری، سبزی گیاهان از پوست شکمش هویدا بود. آن دو دختر، آن روز زودتر از هر روز دیگر به خانه و نزد پدر بزرگوار خویش باز گشتند، و چون پدر از زود آمدن آنان تعجب کرده بود، جریان را به او باز گفتند؛ و پدر فرزانه به یکی از آن دو دستور داد تا موسی را فراخواند، و دختر بزرگتر شُعَيْب برای رساندن پیام پدر و دعوت موسی نزد او رفت. (صفحه ۲۸۷)

۲۸۲. آیه (یک کار خیر درهای خوشبختی را به روی موسی گشود)

اشاره

فَجَاءَهُ إِخْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِخْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ناگهان یکی از آن دو به سراغ او آمد، در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت و گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان برای ما را به تو بپردازد، هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: نترس، از قوم ظالم نجات یافتی. (۲۵ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت‌نمایی می کند، چه برکات عجیبی دارد، یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناخته‌ای کشیدن، فصل تازه‌ای در زندگانی موسی می گشاید و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد، گمشده‌ای را که می‌بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد، در اختیارش می گذارد. و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد «یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی داشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد، به سراغ او آمد و تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی، به تو بدهد». برق امیدی در دل او جهید، گویا احساس کرد واقعه مهمی در شرف تکوین است و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حق‌شناسی که حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب، بدون پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه، یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من! چه فرصت گرانبهایی. آری این پیرمرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه‌ای از حق‌شناسی و حق‌پرستی بود، امروز که می‌بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند، جویا می‌شود و هنگامی که از جریان کار (صفحه ۲۸۸) آگاه می‌گردد، تصمیم می‌گیرد دین خود را به این جوان ناشناس، ادا کند. موسی حرکت کرد و به سوی خانه شعیب آمد، طبق بعضی از روایات، دختر برای راهنمایی از پیش‌رو حرکت می‌کرد و موسی از پشت سرش، باد بر لباس دختر می‌وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی اجازه نمی‌داد چنین شود، به دختر گفت: من از جلو می‌روم بر سر دو راهی‌ها و چند راهی‌ها، مرا راهنمایی کن. (۱) موسی وارد خانه شعیب شد، خانه‌ای که نور نبوت از آن ساطع است و روحانیت از همه جای آن نمایان، پیرمردی باوقار، با موهای سفید در گوشه‌ای نشسته، به موسی خوشامد گفت. از کجا می‌آیی؟ چه کاره‌ای؟ در این شهر چه می‌کنی؟ هدف و مقصودت چیست؟ چرا تنها هستی؟ و از این گونه سؤالات. موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد. قرآن می‌گوید: «هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد، گفت: نترس، از جمعیت ظالمان رهایی یافتی». سرزمین ما از قلمرو آنها بیرون است و آنها دسترسی به اینجا ندارند، کمترین وحشتی به دل راه مده، تو در یک منطقه امن و امان قرار داری، از غربت و تنهایی رنج نبر، همه چیز به لطف خدا حل می‌شود. موسی به زودی متوجه شد که استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه‌های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می‌جوشد و می‌تواند او را به خوبی سیراب کند. شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته که می‌تواند علوم و دانش‌ها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد، آری به همان اندازه که شاگرد از پیدا کردن یک استاد بزرگ، لذت می‌برد، استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق، خوشحال بود. ****۱- «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۲۸۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَجَاءَتْهُ إِخْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ يَكِي از آن دو به رسم زنان پاکدامن و با وقار، در اوج حیا و شرم نزد موسی آمد. برخی آورده‌اند که: او چهره‌اش را با آستین پوشانده بود. و برخی گفته‌اند: او به گونه‌ای آراسته به حیا بود که دوست نداشت جلو چشم مردی بیگانه راه برود و بدون احساس ضرورت با او سخن گوید. قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا او هنگامی که رسید، گفت: پدرم شما را فرا می‌خواند تا پاداش کارتان را که گوسفندانمان را آب دادی به شما بدهد. بیشتر مفسران بر این عقیده‌اند که نام پدر آن دختر که موسی را به سوی پدرش فراخواند، شُعَيْبٌ بود. «ابو حازم» می‌گوید: هنگامی که او به موسی گفت، پدرش می‌خواهد مزد کارش را بدهد، آن حضرت خوشش نیامد و بر آن شد که نرود، اما از آنجایی که در آن شهر ناآشنا بود به ناگزیر دعوت را پذیرفت و رفت تا شب را در آن بیابان و در خطر جانوران درنده نماند. به هر حال آن دختر به عنوان راهنما حرکت کرد و موسی نیز از پی او روان گردید، اما از آنجایی که باد می‌وزید و لباس آن بانو را جا بجا می‌کرد و ممکن بود شدت وزش باد لباس را از سر و چهره و یا بدن او کنار زند و چشم موسی بر بدن او بیفتد، از او خواست تا پشت سر موسی حرکت کند و هر کجا لازم است او را راهنمایی کند. هنگامی که موسی به خانه «شُعَيْب» رسید، غروب افتاب و وقت شام خوردن بود. صاحبخانه او را به شام دعوت کرد، اما وی گفت: به خدا پناه می‌برم! «شُعَيْب» گفت: چرا؟ آیا گرسنه نیستی؟ گفت چرا، اما می‌ترسم که این شام مزد کارم به حساب آید و من از خاندانی هستم که در برابر کار آخرت مزد نمی‌گیرند. (صفحه ۲۹۰) «شُعَيْب» گفت: جوان! به خدای سوگند شیوه من و پدران و نیاکانم، گرمی داشتن میهمان است و ما همواره غذای خود را با میهمان می‌خوریم. موسی پذیرفت و شام را در خانه او صرف کرد. فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصِصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. پس هنگامی که موسی نزد شُعَيْب آمد و سرگذشت خویش را برای او بازگفت و او را از هجرت و گرفتاری خویش آگاه ساخت، آن مرد خدا به موسی امید بخشید و گفت: هان ای موسی نترس و نگرانی به دل راه مده که از شرارت و گزند فرعون و فرعونیان برتری جو و انحصارگر رهیده‌ای، چرا که اینجا سرزمین ماست و سرزمین ما در قلمرو استبداد فرعون نیست. (صفحه ۲۹۱)

۲۸۳. آیه (موسی در جمع خانواده شعیب)

اشاره

قَالَتْ إِخْدَاهُمَا يَا أَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی، آن کس است که قوی و امین باشد. (۲۶ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

این ششمین صحنه از زندگی موسی در این ماجرای بزرگ است. موسی به خانه شعیب آمد، خانه‌ای ساده و روستایی، خانه‌ای پاک و مملو از معنویت، بعد از آن که سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان را داد، «گفت: ای پدر! این جوان را استخدام کن، چرا که بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی، این فرد است که قوی و امین می‌باشد»، او هم امتحان نیرومندی خود را داده و هم پاکی و درستکاری را. دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته، باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند. این دختر از کجا می‌دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار، با این که نخستین بار که او را دیده، بر سر چاه بوده و سوابق زندگی‌اش برای او روشن نیست. پاسخ این سؤال معلوم است؛ قوت او را

به هنگام کنار زدن چوپان‌ها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود و امانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه شعیب راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه رود، چرا که باد ممکن بود لباس او را جابجا کند. به علاوه از خلال سرگذشت صادقانه‌ای که برای شعیب نقل کرد، هم قدرت او در مبارزه با قبطیان روشن می‌شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد و روی خوش نشان نداد. (صفحه ۲۹۲)

دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دختر شعیب در مورد استخدام موسی آمده بود، مهم‌ترین و اصولی‌ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود؛ قدرت و امانت. بدیهی است منظور از قدرت، تنها قدرت جسمانی نیست، بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسئولیت است. یک پزشک قوی و امین، پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد. یک مدیر قوی، کسی است که حوزه مدیریت خود را به خوبی بشناسد، از «انگیزه‌ها» باخبر باشد، در «برنامه‌ریزی» مسلط و از «ابتکار» سهم کافی و در «تنظیم کارها» مهارت لازم را داشته باشد، «هدف‌ها را روشن کند» و نیروها را برای رسیدن به هدف «بسیج» نماید. در عین حال «دلسوز»، «خیرخواه»، «امین» و «درستکار» باشد. آنها که در سپردن مسئولیت‌ها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می‌کنند، به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسئولیت، داشتن تخصص را کافی بدانند. «متخصصان خائن و آگاهان نادرست» همان ضربه را می‌زنند که «درستکاران ناآگاه و بی‌اطلاع». اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم، باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم؛ مدیران خائن و پاکان غیر مدیر، و نتیجه هر دو یکی است. منطبق اسلام این است که هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد، تا نظام جامعه به سامان رسد و اگر در علل زوال حکومت‌ها در طول تاریخ بیندیشیم، می‌بینیم که عامل اصلی، سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است. جالب این که در برنامه‌های اسلامی در همه جا «علم» و «تقوا» در کنار هم قرار دارد، مرجع تقلید باید «مجتهد» و «عادل» باشد، قاضی و رهبر باید «مجتهد» و «عادل» باشد (البته در کنار این دو شرط، شرایط دیگری نیز هست، اما اساس و پایه، این دو است؛ «علم و آگاهی» توأم با «عدالت و تقوا».) (صفحه ۲۹۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

موسی و تشکیل خانواده

در این آیات فراز دیگری از داستان درس آموز موسی که عبارت از: ماندگار شدن او برای مدتی در مدین، تشکیل خانه و خانواده، تنظیم قرارداد کار برای این مدت، و سرانجام حرکت او به سوی مصر به تابلو می‌رود. در نخستین آیه مورد بحث در این مورد می‌فرماید: قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ پس از ورود موسی به خانه حضرت شعیب و روشن شدن شرایط و موقعیت و رشد فکری و ویژگی‌های اخلاقی و انسانی او، یکی از دو دختر آن پیامبر بزرگ خدا، «شعیب» که نامش «صِفْوَرَه» بود رو به پدر کرد و گفت: پدر جان این انسان شایسته کردار را برای اداره کارهایت به کار دعوت کن! به باور برخی از مفسران نام دختر کوچک «شعیب»، «لیا» و به باور برخی دیگر «صیفیرا» بود. إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ. آری، پدر جان! او را به کار استخدام نما، چرا که بهترین کسی که به کار دعوت می‌کنی، فردی است که درستکار و توانا باشد و این جوان از این دو ویژگی برخوردار است. هنگامی که دختر «شعیب» از کارایی و امانتداری «موسی» سخن گفت، پدرش پرسید: دخترم از کجا دریافتی که او این گونه است؟ او پاسخ داد: امّا توانمندی و کارایی او را از آنجا دریافتم که سنگ بزرگ دهانه چاه را، که ده نفر جابجا می‌کنند، خودش به

تنهایی برداشت و کناری نهاد؛ و درستکاری و امانتداری او را نیز از آنجا دریافتیم که وقتی از سوی شما برای دعوت او رفتیم، به هنگام آمدن از آنجایی که باد می‌وزید و لباس انسان را جابجا می‌کرد، او خوش نداشت که باد لباس‌های مرا جا به جا کند و قامت مرا بنگرد، به همین جهت از من خواست از پی او حرکت کنم و هر کجا لازم است از پشت سر روی راه خانه را به او بنمایانم. و اینجا بود که این دو نکته مهم در مورد موسی علاقه «شُعْب» را نسبت به او افزود. (صفحه ۲۹۴)

۲۸۴. آیه (پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر، بلامانع است)

اشاره

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (شعيب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه تو است، من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت. (۲۷/قصص) قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (موسی) گفت: (مانعی ندارد) این قراردادی میان من و تو باشد، البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم، ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آن چه ما می‌گوییم، گواه است. (۲۸/قصص) شرح آیه از تفسیر نمونه «حَجَّجٍ» جمع «حَجَّجَةٌ» است و «حَجَّجَةٌ» به معنی یک سال است، نظر به این که معمول عرب این بود که در هر سال یک حج به جا می‌آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود. نام دختران شعیب را «صفوره» (صفورا) و «لیا» نوشته‌اند که اولی با موسی ازدواج کرد. (۱) از این داستان استفاده می‌شود آن چه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می‌دانند، درست نیست، هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می‌دانند، پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند همان گونه که شعیب چنین کرد و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است. **** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۴۹. (صفحه ۲۹۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجٍ «شُعْب» رو به موسی کرد و فرمود: من می‌خواهم یکی از دو دخترم را به همسری تو درآورم، بر این اساس که هشت سال برای من کار کنی و امور اقتصادی و دانداری و کشاورزی مرا اداره کنی. فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ و اگر این هشت سال را به ده سال برسانی و ده سال تمام برایم کار کنی، این دیگر لطف و مهری است از سوی خودت، امّا آن دو سال واجب نیست. به باور پاره‌ای منظور این است که: در برابر کارت پاداش و مزدی که من به تو می‌دهم، این است که یکی از دو دخترم را به همسری تو بر می‌گزینم. و پس از این گفتگو، موسی را برای اداره امور خویش به خدمت گرفت و دخترش را نیز با شرایطی ساده و انسانی و مبلغی آسان و ناچیز که به عنوان مهریه مقرر شد به همسری موسی در آورد و نه این که هشت سال خدمت مهریه دختر باشد. و مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ و من نمی‌خواهم در این مدت خدمت بر تو سخت گیرم و جز همان کاری که مقرر شده است کار دیگری بر عهده‌ات نگذارم. به باور پاره‌ای منظور این است که: و من نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم که به جای هشت سال، ده سال خدمت کنی. سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ. به خواست خدا از من صفا و دوستی و رعایت عهد و پیمان و شایسته کرداری خواهد دید. منظور او این بود که: اگر خدا به من عمری دهد و زنده‌ام بدارد، از من جز خوبی (صفحه ۲۹۶) نخواهی دید. و این سخن ظریف بدان جهت است که همه

چیز به دست توانای اوست و ممکن است خدا عمر او را به پایان برد و به او فرصت و توفیق ندهد تا شایسته کرداری و صفای خویشتن را به او نشان دهد. پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که: «شُعَيْب» به «موسی» گفت: نخستین نشان شایسته کرداری این باشد که از این پس هر بره‌ای از گوسفندان من به وجود آمد، اگر دارای نقش و نگار و رنگی جز نقش و رنگ مادرش بود، از آن تو باشد، و خدا در خواب به موسی علیه‌السلام الهام فرمود تا عصای ویژه‌اش را به سبکی خاصی در آب افکند، و او چنین کرد و به خواست خدا همه بره‌ها در آن سال به رنگ دلخواه موسی زاده شدند. و پاره‌ای دیگر آورده‌اند که: او به موسی گفت که در سال اول خدمت، هر بره‌ای با سر مشکی و پیکری سفید زاده شد، از آن تو و بقیه از آن من باشد، و عجیب بود که همه آنها به صورتی زاده شدند که از آن موسی گردند. از ششمین امام راستین پرسیدند: کدامین دختر «شُعَيْب» به دستور پدر برای دعوت موسی به سوی او رفت؟ آن حضرت فرمودند: همان دختری که سرانجام به همسری او برگزیده شد. قَالَ: اللَّهُ تَزَوَّجَ بِهَا. و پرسیدند: موسی کدامیک از دو مدت خدمت را به انجام رسانید؟ حضرت فرمود: مدت ده سال که بیشتر و کامل تر بود. قَالَ: أَوْفَاهُمَا وَأَبْعَدُهُمَا عَشْرُ سِنِينَ. پرسیدند: آن حضرت پیش از پایان خدمت با همسرش عروسی کرد یا پس از آن؟ حضرت فرمود: پیش از پایان مدت خدمت. قَالَ: قَبْلَ أَنْ يَنْقُضِي. (۱) * * * * *. ۱. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۲. (صفحه ۲۹۷) پرسیدند: آیا مردی می‌تواند با دختری ازدواج کند و با پدرش عهد بندد که دو ماه بر او خدمت کند و کاری مشخص را به انجام رساند؟ پاسخ فرمودند: از آنجایی که موسی می‌دانست که این شرط را به انجام می‌رساند درست بود. پرسیدند: از کجا می‌دانست؟ فرمود: او آگاهی داشت که به خواست خدا افزون بر آن هم زنده می‌ماند و شرط خود را جامه عمل می‌پوشاند. در آیه مورد بحث می‌فرماید: قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ «موسی» رو به «شُعَيْب» کرد و گفت: آنچه بر اساس این قرارداد و پیمان بر عهده من است، به خواست خدا به شایستگی به انجام می‌رسانم و آنچه شما وعده کرده‌ای که در برابر آن به من بدهی، آن هم پاداش من باشد. آن گاه افزود: أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ الْبَتَّةَ مِنْ هَرِ يَكُ مِنْ دَوْلَتِ رَا بَه اِنْجَام رَسَانْدَم وَ هَشْت يَا دَه سَال خِدْمَتِ كَرْدَم، اِنْخَاب بَا مِنْ بَاشَد وَ چنان نباشد که بر من ستمی روا گردد و مجبور شوم که بیش از آن خدمت کنم. وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ. و خدای یکتا بر آنچه می‌گوییم میان من و شما وکیل و گواه باشد. و بدین سان موسی به خانه و کاشانه و زن و زندگی و آسایش و آرامش و آزادی و امنیت رسید! (صفحه ۲۹۸)

۲۸۵. آیه (گناه و عصیان الهی عامل ویرانی خانه‌هاست)

اشاره

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمٍ لَمْ يَكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ بسیاری از شهرها و آبادی‌هایی که بر اثر فزونی نعمت مست و مغرور شده بود، هلاک کردیم، این خانه‌های آنها است (که ویران شده) و بعد از آنها جز اندکی کسی در آن سکونت نکرد و ما وارث آنان بودیم. (۵۸ / قصص) شرح آیه از تفسیر نمونه «بَطَرْتُ» از ماده «بَطَر» به معنی طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است. آری غرور نعمت، آنها را به طغیان دعوت کرد و طغیان، سرچشمه ظلم و بیدادگری شد و ظلم، ریشه زندگانی آنها را به آتش کشید. شهرها و خانه‌های ویران آنها همچنان خالی و خاموش و بدون صاحب مانده است و اگر کسانی به سراغ آن آمدند، افراد کم و در مدت کوتاهی بود. آیا شما مشرکان مکه نیز می‌خواهید در سایه کفر به همان زندگی مرفهی برسید که پایانش همان است که گفته شد، این چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ تعبیر به «كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ» اشاره به خالی ماندن آن دیار است و نیز اشاره‌ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را موقتا به بعضی انسان‌ها واگذار کند، چیزی نمی‌گذرد که همه زایل می‌گردد و او وارث همگان خواهد بود.

اشاره

«بَطْرَتْ»: از ریشه «بَطَر» به مفهوم سرکشی و غرور ورزیدن به هنگام فراوانی نعمت هاست.

آفت مستی غرور

در آیه مورد بحث در هشدار تکان دهنده می‌فرماید: وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِشَتَهَا وَ جِهَ بَسِيَارِ شَهْرٍ وَ دِيَارِي رَا كِه مَرْدَمِ اَنَهَا مَسْتٍ وَ مَغْرُورِ نَعْمَتِهَا بُوْدَنْدٍ وَ سِپَاسِ اَنَهَا رَا بَجَا نِيَاوَرْدَنْدٍ وَ بِهْ خُوْدِ بَزْرَكِ بِيْنِي وَ سِرْكَشِي بَرخَاسْتَنْد، نَابُوْدِ سَاخْتِيْم. مَنْظُوْرِ اِيْنِ اسْتِ كِه: مَا نَخَسْتِ بِهْ مَرْدَمِ اَنَهَا رَزَقِ وَ رُوْزِي وَ اَنْوَاعِ نَعْمَتِهَا رَا اَرْزَانِي (صَفْحَه ۲۹۹) دَاشْتِيْم، اَمَّا اَنَانِ بِهْ جَايِ سِپَاسِ نَعْمَتِهَا، نَاسِپَاسِي پِيْشِه سَاخْتَنْد وَ مَا بِهْ كِيْفَرِ كَرْدَارِشَانِ اَنَانِ رَا نَابُوْدِ سَاخْتِيْم. فَتِلْكَ مَسَاكِيْنُهُمْ لَمْ تُشِيْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِلَّا قَلِيْلًا وَ اِيْنِ سِرَاها وَ كَاخِهايِ اَنَانِ اسْتِ كِه دَرِ هَمِيْنِ نَزْدِيْكَيِ شَمَا مَرْدَمِ مَكَّهْ اَزِ صَاْحِبَانِ اَنِ تَهِيْ گَرْدِيْده، وَ پَسِ اَزِ نَابُوْدِيِ عَادِ، ثَمُوْدِ، وَ قُوْطِ لُوْطِ جِزِ اَنْدَكِ زَمَانِيِ كَسِيْ دَرِ اَنَهَا سَكُوْنَتِ نَكْرَدِ وَ نَزِيْست! بِهْ باوْرِ گَرْوْهيِ آيِهْ اِشاْرَهْ بِهْ شَهْرِهايِ وِيْرانِ شُدِه «عَادِ»، دَرِ مِيْانِ «شَامِ» وَ «يَمَنِ»، وَ سِرْزَمِيْنِ «ثَمُوْدِ» دَرِ «وَادِيِ الْقُرْيِ»، وَ شَهْرِ قَوْمِ لُوْطِ دَرِ «سَدُوْمِ» دَارِدِ، چَرَا كِه مَرْدَمِ مَكَّهْ دَرِ سَفْرِهايِ تِجَارَتِيِ خُوْيِشِ بَا عِبُوْرِ اَزِ اِيْنِ دَشْتِها وَ سِرْزَمِيْنِها وَ وِيْرانِهْهايِ عِبْرَتِ اَمُوْزِ وَ عِبْرَتِ اَنْگِيْزِ اَنَهَا رَا بِهْ چِشْمِ خُوْدِ مِيْ دِيْدَنْد. وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِيْنَ. وَ اِيْنِكِ مَا وَاْرثِ اَنَانِ وَ مَالِكِ سِرْزَمِيْنِها وَ خَاْنِهْهايِ اَنَانِ شُدِه اِيْمِ وَ كَسِيْ دَرِ اَنَهَا نِيْست. (صَفْحَه ۳۰۰)

۲۸۶. آیه (هم خانه دنیای خود را آباد کن و هم به فکر آبادی خانه آخرت باش)

اشاره

وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ وَ دَرِ اَنِ چِهْ خُدا بِهْ تُو دَاْدِه، سِرَايِ اَخْرَتِ رَا جِسْتِجُو كُنْ وَ بَهْرَهَاتِ رَا اَزِ دُنْيَا فِرَاْمُوْشِ مَنَمَا وَ هَمَانِ گُوْنِهْ كِهْ خُدا بِهْ تُو نِيْكيِ كَرْدِه اسْتِ، نِيْكيِ كُنْ وَ هِرْگِزِ دَرِ زَمِيْنِ فِساْدِ مَنَمَا كِهْ خُدا مَفْسِدَانِ رَا دُوْستِ نَدَارِدِ. (۷۷ / قِصَصِ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اِشاْرَهْ بِهْ اِيْنِ نَكْتِهْ اسْتِ كِهْ مَالِ وَ ثَرُوْتِ بَرخِلَافِ پَنْدَارِ بَعْضِيِ اَزِ كِجِ اَنْدِيْشَانِ چِيْزِ بَدِيِ نِيْست، مَهْمِ اَنِ اسْتِ كِهْ بِيْنيْمِ دَرِ چِهْ مَسِيْرِيِ بِهْ كَارِ مِيْ اَفْتَدِ وَ اِگَرِ بِهْ وِسيْلِهْ اَنِ «اِئْتِغَاءِ دَارِ اَخْرَتِ» شُوْدِ، چِهْ چِيْزِيِ اَزِ اَنِ بَهْتَرِ اسْتِ؟ اِگَرِ وِسيْلِهْايِ بَرَايِ غُرُوْرِ وَ غَفْلَتِ وَ ظَلْمِ وَ تِجَاوُزِ وَ هُوْسِرَانِيِ وَ هُوْسَبَاْزِيِ گَرْدَدِ، چِهْ چِيْزِيِ اَزِ اَنِ بَدْتَرِ؟ وَ اِيْنِ هَمَانِ مَنْطَقِيِ اسْتِ كِهْ دَرِ جَمْلِهْ مَعْرُوْفِ اَمِيْرِ مَوْمِنَانِ عَلِيِ دَرِ بَارِهْ دُنْيَا بِهْ رُوْشَنِيِ اَزِ اَنِ يَادِ شُدِه اسْتِ: «مَنْ اَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ وَ مَنْ اَبْصَرَ اِلَيْهَا اَعْمَتُهُ: كَسِيْ كِهْ بِهْ دُنْيَا بِهْ عُنْوَانِ يَكِ وَ وِسيْلِهْ بَنگَرْدِ، چِشْمِشِ رَا بِيْنا مِيْ كُنْدِ، وَ كَسِيْ كِهْ بِهْ عُنْوَانِ يَكِ هَدَفِ نِگَاهِ كُنْدِ، نَايِنِيْشِ خُوَاْهَدِ كَرْدِ». (۱) تَفْسِيْرِ دِيْگَرِيِ بَرَايِ اِيْنِ جَمْلِهْ دَرِ رُوَايَاتِ اِسْلَامِيِ وَ سَخْنَانِ مَفْسِرَانِ دِيْده مِيْ شُوْدِ كِهْ بَا تَفْسِيْرِ فَوْقِ قَابِلِ جَمْعِ اسْتِ وَ مَمْكُنِ اسْتِ هَرِ دُوْ مَعْنِيِ مَرَادِ بَاشَدِ (چُوْنِ اسْتِعْمَالِ لَفْظِ دَرِ اَكْثَرِ اَزِ مَعْنِيِ وَاْحِدِ، جَايِزِ اسْتِ) وَ اَنِ اِيْنِ كِه؛ دَرِ «مَعَانِيِ الْاَخْبَارِ» اَزِ اَمِيْرِ مَوْمِنَانِ عَلِيِ دَرِ تَفْسِيْرِ جَمْلِهْ فَوْقِ اَزِ آيِهْ مَوْرِدِ بَحْثِ چُنِيْنِ اَمْدِه: «وَ لَا تَنْسَ صِيْحَتَكَ وَ قُدْرَتَكَ وَ فِرَاعَتَكَ وَ شَبَابَكَ وَ نَشَاطَتَكَ اَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْاَخِرَةَ: تَنْدَرِستِيِ وَ قُوْتِ وَ فِرَاعَتِ وَ جَوَانِيِ وَ نَشَاطَتِ رَا فِرَاْمُوْشِ مَكُنْ وَ بِهْ وِسيْلِهْ اِيْنِ (پَنجِ نَعْمَتِ بَزْرَكِ) اَخْرَتِ رَا بَطْلِبْ». (۲) طَبَقِ اِيْنِ تَفْسِيْرِ، جَمْلِهْ فَوْقِ هِشْدَارِيِ اسْتِ بِهْ هَمِهْ اِنْسَانِها كِهْ فِرِصْتِها وَ سِرْمَايِهْها رَا اَزِ دَسْتِ نَدَهْنْدِ كِهْ فِرِصْتِ چُوْنِ اَبْرِ دَرِ گِذَرِ اسْتِ. **** ۱- «نَهْجِ

البلاغه»، خطبه ۸۲. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۳۹. (صفحه ۳۰۱) سومین اندرز این که: «وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ». گاه خداوند مواهب عظیمی به انسان می‌دهد که در زندگی شخصیش نیاز به همه آنها ندارد، عقل توانایی می‌دهد که نه فقط برای اداره یک فرد، بلکه برای اداره یک کشور کارساز است، علمی می‌دهد که نه یک انسان، بلکه یک جامعه می‌تواند از آن استفاده کند، اموال و ثروتی می‌دهد که در خور برنامه‌های عظیم اجتماعی است. این گونه مواهب الهی مفهوم ضمنیش این است که همه آن به تو تعلق ندارد، بلکه تو وکیل پروردگار در منتقل ساختن آن به دیگران هستی، خدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بندگان را اداره کند. بالاخره چهارمین اندرز این که: «نکنند این امکانات مادی تو را بفریبند و آن را در راه «فساد» و «افساد» به کارگیری» (وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

وَأَبْغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ در آنچه خدا به تو ارزانی داشته است، سرای جاودانه آخرت را جستجو کن و این ثروت و نعمت را در راه خدا پسندانه و ساختن آن جهان هزینه و انفاق نما؛ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا و بهره خویش از زندگی دنیا را نیز از یاد مبر! به باور بیشتر مفسران منظور این است که کار شایسته و خداپسندانه برای ساختن سرای واپسین را در زندگی این جهان از یاد مبر، چرا که بهره انسان از این سرا همین است که برای سرای آخرت بکوشد و پس اندازی بفرستد. لَا تَنْسَ صِدْقَكَ وَقُوَّتَكَ وَفَرَاغَكَ وَشِبَابَكَ وَنَشَاطَكَ وَغِنَاكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ. (۱) هان ای انسان! تندرستی، توانایی، فرصت‌های زندگی، جوانی، نشاط و جوشش و ثروت و بی‌نیازی خویشتن را از یاد مبر و با این نعمت‌های ششگانه در راه **** * ۱. معانی الأخبار، ص ۳۲۵؛ آمالی صیدوق، ص ۲۹۹، ۳۳۶. (صفحه ۳۰۲) ساختن سرای ماندگار آخرت به جهاد و تلاشی خستگی‌ناپذیر پرداز. برخی بر آنند که قارون با آن ثروت هنگفت و بی‌حساب خویش، فردی سخت و بخیل بود، از این رو به او دستور رسید که از آنچه خدا روزی تو ساخته است بهره‌ور گرد و بخور و بیاشام، چرا که بهره‌وری عادلانه و بدور از اسرافکاری را خدا روا ساخته است. اما به باور پاره‌ای این فراز از آیه شریفه سخن خدا به موسی است، نه سخن مردم با ایمان به قارون. وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ و همان سان که خدا در مورد تو نیکی و احسان کرده است، تو نیز در مورد دیگران نیکی کن! به باور پاره‌ای منظور این است که: همان گونه که خدا در مورد تو نیکی کرده و به تو نعمت ارزانی داشته است، تو هم به وسیله فرمانبرداری از خدا و انجام وظیفه و یاری رسانی به محرومان نیکی کن! و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که: و سپاس پروردگارت را به شایستگی بگذار و با بندگان خدا مواسات نما. وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ و هرگز در روی زمین در اندیشه تباهی و تبهکاری و پایمال ساختن حقوق و آزادی و امنیت مردم مباش! إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ. چرا که خدا تبهکاران را دوست نمی‌دارد. (صفحه ۳۰۳)

۲۸۷. آیه «توحید» اساس هماهنگی و همدلی خانوادگی است

اشاره

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسَيْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند و اگر آنها تلاش کنند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن، بازگشت همه شما به سوی من است و شما را از آن چه انجام می‌دادید، باخبر خواهم ساخت. (۸ / عنکبوت)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یکی از مهم‌ترین آزمایش‌های الهی، مسأله «تضاد» خط ایمان و تقوا با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است. نخست به عنوان یک قانون کلی که از ریشه‌های عواطف و حق‌شناسی سرچشمه می‌گیرد، می‌فرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا». گرچه این یک حکم تشریحی است، ولی این مسأله پیش از آن که یک لازم تشریحی باشد، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد و مخصوصاً تعبیر به «انسان» در اینجا جلب توجه می‌کند، چرا که این قانون مخصوص مؤمنان نیست، بلکه هر کس شایسته نام انسان است، باید در برابر پدر و مادر، حق‌شناس باشد و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر فراموش نکند، هر چند با این اعمال هرگز نمی‌تواند دین خود را به آنها اداء کند. سپس برای این که کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر، می‌تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان، حاکم گردد، با یک استثنا صریح، مطلب را در این زمینه روشن کرده، می‌فرماید: «و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن» (وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا). ... تعبیر به «جاهلداک» مفهومیست که کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: (صفحه ۳۰۴) شخصی خدمتش آمد و عرض کرد: «من به چه کسی نیکی کنم؟» فرمود: «به مادرت»، دوباره سؤال کرد: «بعد از او به چه کسی؟» فرمود: «به مادرت»، بار سوم سؤال کرد: «بعد از او به چه کسی؟» باز فرمود: «به مادرت» و در چهارمین بار توصیه پدر و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آنها با انسان فرمود. (۱) و تعبیر به «ما لیس لک به علم» (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است، چون اگر واقعا شرک، صحیح بود، دلیلی بر آن وجود داشت و به تعبیر دیگر جایی که انسان به چیزی علم نداشته باشد، نباید از آن پیروی کند تا چه رسد به جایی که علم به بطلان آن داشته باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

داستان ایمان سعد و مخالفت مادرش

از «سعد بن ابی وقاص» در این مورد آورده‌اند که می‌گفت: من پس از اسلام و شنیدن آیات قرآن از پیامبر گرامی در مورد نیکی به پدر و مادر، راه و روشی خدا پسندانه در خانه پیشی گرفتم و با مادرم رفتاری پسندیده و بسیار پر مهر برگزیدم. مادرم پس از دیدن تغییر اخلاق خانوادگی ام، به من گفت: هان ای سعد! این چه راه و رسم پسندیده و سبک و شایسته‌ای است که در پیش گرفته‌ای؟ گفتم: مادر! من به قرآن و پیامبر ایمان آورده‌ام و این شیوه اسلام و ایمان آورندگان به قرآن در برابر پدر و مادر است. مادرم از شدت تعصب به بت و بت پرستی فریاد بر آورد که باید از عقیده‌ات باز گردی و گرنه من اعتصاب غذا نموده و آنقدر گرسنگی می‌کشم تا خود را به هلاکت افکنم و مردم تو را قاتل مادر خواهند شناخت و باران نکوهش بر تو خواهند باراند! و آن گاه از پی تهدیدش دست به اعتصاب غذا پرداخت و از خوردن و آشامیدن خودداری کرد؛ من به او گفتم: هان ای مادر! از این کار نادرست خویش دست بردار که من هرگز دست از دین و ایمان خویش بر نخواهم داشت، امّا او روز نخست اعتصاب **** ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۳۰۵) غذای خود تا غروب آفتاب چیزی نخورد؛ روز دوم آغاز شد و باز هم او خویشتن‌داری کرد و به کار خود ادامه داد و من ناگزیر شدم که به او سخت هشدار دهم، از این رو گفتم: هان ای مادر! به خدای یکتا سوگند که اگر صد جان داشته باشی و با این روش ناپسند یک یک آنها از گلوگاهت بیرون بیاید، مطمئن باش که من از دین و آیین خویش باز نخواهم گشت، چرا که احترام و نیکی من بر تو به خاطر فرمان خداست و همو فرمان داده است که در شرک و کفر و ظلم و گمراهی اطاعت پدر و مادر نارواست، اینک این تو و این هم آزادی انتخاب راه، می‌خواهی غذا بخور و می‌خواهی آنقدر به گرسنگی ادامه بده تا بمیری. مادرم با دیدن قاطعیت عجیب من در راه دین و ایمان سخت بهت زده شده و به ناگزیر

اعتصاب غذای خود را شکست و آن گاه بود که این آیه بر قلب مصفای پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد که: **وَإِنْ جَاهِدَاكَ...** گفتنی است که مادر «سعد» نامش «حَمَنَه» و دختر ابوسفیان بود.

نیکی به مادر در روایات

۱ «بهر بن ابی حکیم» از نیای خود آورده است که به حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و گفتم: **يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَرِنَ أَبْرٌ؟** ای پیامبر خدا، به چه کسی در زندگی نیکی کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به مادرت، **قَالَ: أُمَّكَ!** آن مرد می گوید: گفتم دیگر چه کسی؟ **قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟** بار دیگر فرمود به مادرت! **قَالَ: ثُمَّ أُمَّكَ!** بار سوم گفتم: در مرحله سوم به چه کسی نیکی کنم؟ **قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟** باز هم فرمود: به مادرت نیکی کن! **قَالَ: ثُمَّ أُمَّكَ!** مرتبه چهارم پرسیدم: دیگر به چه کسی ای پیامبر خدا؟ **قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟** آن گاه فرمود: به پدرت نیکی کن! و از پی آن به نزدیکان و خویشاوندان به ترتیبی که به تو نزدیکترند. **قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثُمَّ أَبُوكَ ثُمَّ الْأَقْرَبُ فَلَاقْرَبُ.** (۱) و ۲ و نیز «انس بن مالک» آورده است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: **الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ.** (۲) بهشت زیر پای مادران شایسته کردار است. * * * * * ۱. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۰۹، ۱۸۹۷؛ مُشَنَّد احمد، ج ۵، ص ۶۲۳، ۱۹۵۲۴. ۲. مُشَنَّد الشَّهَاب، قُضَاعِي، ج ۱، ۱۰۲، ۱۱۹. (صفحه ۳۰۶)

۲۸۸. آیه (نماز بازدارنده اعضای خانواده از زشتی‌ها و بدی‌ها)

اشاره

اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ آنچه را که از کتاب آسمانی قرآن بر تو وحی شد بر خلق تلاوت کن و نماز را (که بزرگ عبادت خدا است) بجای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می‌دارد همانا ذکر خدا بزرگتر و برتر از اندیشه خلق است و خدا به هر چه کنید آگاهست. (۴۵ / عنکبوت)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تفاوت میان «فحشاء» و «مُنْكَر» آن است که «فَحْشَاء» گناهان بزرگ پنهانی و «مُنْكَر» گناهان بزرگ آشکار است و یا «فَحْشَاء» گناهانی است که بر اثر غلبه قوای شهویه و «مُنْكَر» گناهانی است که بر اثر غلبه قوه غضبیه صورت می‌گیرد. سپس می‌گوید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ». طبیعت نماز از آنجا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می‌اندازد، دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است. این عمل چند بار در شبانه روز تکرار می‌گردد؛ هنگامی که صبح از خواب برمی‌خیزد، در یاد او غرق می‌شود، در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می‌شنود، برنامه خود را قطع کرده، به درگاه او می‌شتابد و حتی در پایان روز و آغاز شب پیش از آن که به بستر استراحت رود، با او راز و نیاز می‌کند و دل را مرکز انوار او می‌سازد. از این گذشته هنگامی که آماده مقدمات نماز می‌شود، خود را شستشو می‌دهد، پاک می‌کند، حرام و غضب را از خود دور می‌سازد و به بارگاه دوست می‌رود، همه این امور تأثیر بازدارنده در برابر خط فحشاء و منکرات دارد. منتها هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است، نهی از فحشاء و منکر می‌کند، گاه نهی کلی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود. ممکن نیست کسی نماز (صفحه ۳۰۷) بخواند و هیچ گونه اثری در او نبخشد، هر چند نمازش صوری باشد، هر چند آلوده گناه باشد، البته این گونه نماز تأثیرش کم است، این گونه افراد اگر همان نماز را نمی‌خواندند،

از این هم آلوده‌تر بودند. روشن‌تر بگوییم: نهی از فحشاء و منکر، سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط، دارای بعضی از این درجات است. در دنباله آیه می‌افزاید: «وَلَمَّا كَرِهَ اللَّهُ أَكْبَرًا». ظاهر جمله فوق این است که بیان فلسفه مهم‌تری برای نماز می‌باشد یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشاء و منکر نیز مهم‌تر است، آن است که انسان را به یاد خدا می‌اندازد که ریشه اصلی هر خیر و سعادت است و حتی عامل اصلی نهی از فحشاء و منکر نیز همین «ذکر الله» می‌باشد، در واقع برتری آن به خاطر آن است که علت و ریشه محسوب می‌شود. اصولاً یاد خدا، مایه حیات قلوب و آرامش دل‌ها است و هیچ چیز به پایه آن نمی‌رسد؛ «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»: آگاه باشید یاد خدا، مایه اطمینان دل‌ها است» (۲۸ / رعد). اصولاً روح همه عبادات، چه نماز و چه غیر آن، ذکر خدا است، اقوال نماز، افعال نماز، مقدمات نماز، تعقیبات نماز، همه و همه در واقع یاد خدا را در دل انسان زنده می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: اَثَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هَانَ أَوْ يَمِيرُ! آنچه از این قرآن پرشکوه به تو وحی شده است بر مردمی که موظف به عمل به آن شده‌اند، تلاوت کن! و خودت نیز بر اساس مقررات آن رفتار نما! و أَقِمِ الصَّلَاةَ و نماز و فرهنگ انسان‌ساز نماز را به پا دار! إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (صفحه ۳۰۸) چرا که نماز راستین انسان را از کارهای زشت و ناپسند در آشکار و نهان بازمی‌دارد.

سازندگی معنوی نماز

آیه شریفه نشانگر این نکته ظریف و انسان‌ساز است که فرمان نماز و انجام شایسته و بایسته آن لطف و مهر خدا به انسان است، چرا که نماز به انسان نیرو و توانی می‌بخشد که به گناه و زشتی که نه خرد سالم آن را می‌پسندد و نه دین و آیین آسمانی و درست نزدیک نشود و در زندگی به آنها دست نیازد. افزون بر این، انسانی که نماز را با خشوع و خضوع قلبی بخواند، اثر سازنده و برآورنده آن به گونه‌ای کارا و پرتوان است که بخودی خود انسان را از آلودگی‌ها و فرومایگی‌ها باز می‌دارد و روشن است که وقتی انسان از گناه دوری جوید گام بلند و سرنوشت‌سازی به سوی نیکبختی و رستگاری برداشته است. به بیان برخی از بزرگان و فرزندانگام نماز به سان نگهبانی خردمند و مراقب دلسوزی است که با گفتار شایسته و پندآموز خود از انحراف نمازگزار به سوی ظلم و گناه جلوگیری می‌کند و او را از زشتی و گناه باز می‌دارد، چرا که این برنامه آسمانی و این نیایش سازنده از بزرگداشت خدا، ستایش ذات پاک او، نیایش با وی، قرائت جملاتی درس‌آموز و ایستادن بنده در برابر سرچشمه قدرت‌ها تشکیل شده است و هر کدام از اینها کافی است که انسان را به کارهای شایسته دعوت نموده و از انجام کارهایی که او را از خدا دور می‌سازد باز دارد. آری، نماز از آغاز آن تا پایانش که نیت و سلام باشد با زبان پند و اندرز و مژده و هشدار و امر و نهی انسان را به سوی حق و عدالت فرا می‌خواند، و روشن است که هر چیزی انسان را به سوی خدا رهبری کند او را از شرک و بیداد و گناه و زشتی دور می‌سازد. به باور پاره‌ای از مفسران تفسیر آیه شریفه این است که: نماز زیننده و سزاوار آن (صفحه ۳۰۹) است که انسان را از زشتی و گناه باز دارد؛ و آیه مورد بحث به سان این آیه است که در مورد «مکه» می‌فرماید: و کسی که به مکه در آید در امان خواهد بود و یا سزاوار است که در امان باشد. وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. (۱) «ابن عباس» در مورد سازندگی نماز می‌گوید: در نماز هشدار و اندازی است که انسان خداشناس و نمازگزار واقعی را از نافرمانی خدا دور ساخته و او را به تدریج به سوی پروردگار و خشنودی او نزدیک

می‌سازد؛ بر این اساس اگر کسی نماز خواند، اما نمازش او را از نافرمانی خدا دور نساخت، روشن است که او نمازش را با کسالت و بدون توجه قلبی و با عدم رعایت شرایط لازم خوانده، و برای سازندگی فکری و اخلاقی و انسانی و معنوی خویش از آن بهره نگرفته است، و روشن است که با چنین نمازی انسان بیشتر از خدا دور می‌گردد. «حَسَن» و «قَتَادَه» بر آنند که: هر نمازگزار که نمازش او را از زشتکاری و گناه دور نساخته و او را از نافرمانی خدا باز ندارد، باید بداند که نمازش در حقیقت نماز نیست، بلکه باعث نگوینداری و بدبختی است.

نماز در روایات

۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صِيْلُوْتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنْ اللّٰهِ اِلَّا بُعِيْدًا. (۲) کسی که نمازش او را از زشتی و گناه باز ندارد، جز دوری از خدا هیچ بهره‌ای از آن نبرده است. ۲ و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: لَا صِيْلُوَةً لِمَنْ لَمْ يُطِيعِ الصَّلٰوةَ، وَ طَاعَةُ الصَّلٰوةِ اَنْ يَنْتَهِيَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ. (۳) کسی که فرمانبرداری از نماز نکند، نماز او در حقیقت نماز درست و *** ** ۱. سوره آل عمران، آیه ۹۰. ۲. تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۹۹. ۳. تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۹۹؛ فردوس دینلمی، ج ۵، ص ۱۹۲. (صفحه ۳۱۰) خداپسندانه‌ای نیست؛ و فرمانبرداری از نماز نیز آن است که نمازگزار از زشتی و گناه دوری جوید و هشدار نماز را بپذیرد. به بیان دیگر، پیام روایت این است که: نماز هنگامی که انسان را از گناه و زشتی دور می‌سازد که به آن دل دهد و پیام انسان‌ساز آن را بشنود و کارهایی انجام دهد که به خدا نزدیک گردد؛ اما هنگامی که نمازگزار از گناه و زشتی دوری نجوید، نماز او دارای وصف و شرایط و اثر مورد نظر قرآن نیست، و تنها زمانی نماز او اثربخش و مفید و انسان‌ساز می‌گردد که از نافرمانی خدا توبه کند و خویشتن را از اسارت هواها و هوسها و وسوسه‌های شیطان نجات بخشد، و این کار ممکن است و گاه نماز سرانجام چنین اثری در نمازگزار می‌گذارد. ۳ «انس بن مالک» آورده است که جوانی از «انصار» نمازهایش را با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به جماعت می‌خواند، امّا در زندگی به گناه و زشتی نیز دست می‌یازید، برخی جریان او را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گزارش کردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سرانجام نماز او، وی را به راه درست راه نموده و از گناه و نافرمانی خدا باز می‌دارد؛ فَقَالَ: اِنَّ صَلٰوةَ تَنْهَاهُ يَوْمًا. (۱) ۴ و نیز آورده‌اند که: به آن حضرت گزارش گردید که یکی از تازه مسلمانان روزها نماز می‌گزارد و در همان حال شبانگهان دست به سرقت می‌زند؛ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: نماز او سرانجام وی را از گناهش باز خواهد داشت. قِيلَ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ: اَنْ فُلَانًا يُصَيِّمِيْ بِالنَّهَارِ وَيَسْرِقُ بِاللَّيْلِ؛ فَقَالَ: اِنَّ صَلٰوةَ تَنْهَاهُ. (۲) ۵ از ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: مَنْ اَحَبَّ اَنْ يَعْلَمَ اَقْبَلَتْ صِيْلُوْتُهُ اَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْيَنْظُرْ مَنَعَتْهُ صِيْلُوْتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ فَصَدْرُ مَا مَنَعَتْهُ قَبِلَتْ مِنْهُ. (۳) *** ** ۱. کشف، زَمَخْشَرِي، ج ۳، ص ۲۰۷. ۲. تفسیر کشاف، زَمَخْشَرِي، ج ۳، ص ۲۰۷. ۳. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۰۵؛ ج ۸۲، ص ۱۹۸. (صفحه ۳۱۱) کسی که دوست دارد بداند که آیا نمازش پذیرفته است یا نه، باید بنگرد که آن نماز او را از زشتی و گناه باز داشته است یا نه؟ به همان اندازه‌ای که نمازش او را از گناه و زشتی باز داشته و به خدا نزدیک کرده است، همان اندازه پذیرفته بارگاه خداست. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَلَدِكُر اللّٰهُ اَكْبَرُ و به یقین یاد خدا از آن هم برتر و پرشکوه‌تر است. در تفسیر این جمله دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور پاره‌ای منظور این است که: و خدا با ارزانی داشتن رحمت خویش بر شما بیش از فرمانبرداری شما از او یادتان می‌کند. ۲ به باور گروهی از جمله «سلمان» منظور این است که: از پرشکوه‌ترین و بزرگ‌ترین کارهای بندگان، یاد خدا و توجه واقعی قلبی به ذات پاک اوست. با این بیان پیام آیه شریفه گویی این است که: مهم‌ترین و مؤثرترین چیزی که انسان را از زشتی و گناه باز می‌دارد، یاد پروردگار و به یاد داشتن فرمان‌ها و هشدارهای او و پاداش و کیفرش می‌باشد و این بهترین و پرشکوه‌ترین رحمت و لطف است که انسان همواره بیاد خدا و مقررات و بهشت و دوزخ او باشد. ۳ به باور پاره‌ای چون «ابو مالک» منظور این است که: در حال نماز قلب و دل را آکنده

از یاد و عظمت خدا ساختن و متوجه او بودن، از سیما و ظاهر نماز بزرگ‌تر و پرشکوه‌تر و مهم‌تر است؛ و باید چنین نماز خواند. ۴ و «فَرَّاء» بر این باور است که: ستایش و بزرگداشت پروردگار و سپاس به بارگاه او و همواره بیاد او بودن، از هر کار و هر چیزی بزرگ‌تر و سازنده‌تر است، و بهتر از هر عاملی انسان را از گناه و نافرمانی خدا باز می‌دارد؛ به بیان دیگر اگر انسان به راستی بیاد خدا باشد، تنها چنین کسی از گناه و زشتی دوری می‌جوید. «ثابت بنانی» آورده است که: مردی چهار بنده در راه خدا آزاد کرد و مرد دیگری (صفحه ۳۱۲) چون داستان او را شنید و قدرت و امکانات مالی برای انجام چنین کار شایسته‌ای نداشت، با همه وجود به منظور تقرب به خدا گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ. و آن گاه به سوی مسجد رفت و از گروهی پرسید: شما در این مورد چه داوری می‌کنید که فردی چهار بنده در راه خدا آزاد می‌کند و دیگری با قلبی آکنده از یاد خدا زمزمه می‌کند که: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ. به باور شما کار کدامین این دو بنده خدا برتر است؟ آنان پس از اندیشه و تدبیر گفتند: ما چیزی برتر و بهتر از یاد خدا نمی‌شناسیم؛ فقالوا: مَا نَعْلَمُ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. «مُعَاذُ بْنُ جَبَل» در این مورد آورده است که: برترین و بهترین کاری که انسان را از گناه و زشتی و عذاب خدا دور می‌سازد، همواره به یاد خدا بودن است. مردی از او پرسید: یاد خدا بودن از جهاد در راه او نیز بهتر است؟ او پاسخ داد: آری، یاد خدا از جهاد نیز برتر است چرا که قرآن می‌فرماید: وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ. و می‌افزاید: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدم که ای پیامبر! خدا کدامین کارها در پیشگاه خدا محبوب‌تر است؟ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ؟ آن حضرت فرمود: محبوب‌ترین کارها این است که تا هنگامه مرگ دل و زبانت به یاد خدا باشد. أَنْ تَمُوتَ وَ لِسَانُكَ رَطْبٌ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. آن گاه افزود: يَا مُعَاذُ: إِنَّ السَّابِقِينَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِذِكْرِ اللَّهِ، وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْبَعَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَلْيُكَيِّزْ ذِكْرَ اللَّهِ. (۱) * * * * * ۱. تفسیر کبیر، طبرانی، ج ۲۰، ص ۱۵۷. (صفحه ۳۱۳) هان ای مُعَاذُ! پیشی گیرندگان به سوی بهشت پرطراوت و زیبا آنانی هستند که شب‌ها را با یاد خدا به بامداد می‌رسانند، و هر کس دوست دارد که در بوستان‌های بهشت بهره‌ور گردد، باید همواره دل در گرو عشق خدا داشته و بیاد او باشد. «عطاء»، از «عبد الله بن ربیع» آورده است که «ابن عباس» از او پرسید: هان ای «ربیع» آیا آیه مبارکه را دیده‌ای که می‌فرماید: وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ... و بی‌گمان یاد خدا بزرگ‌تر و پرشکوه‌تر است. او، پاسخ داد: آری دیده‌ام! آری، یاد خدا چه با تلاوت قرآن باشد و یا به نماز و ستایش او یا به نیایش و راز و نیاز با پروردگار و یا سپاس به بارگاه او، همه و همه شایسته و نیکوست، اما برترین و پرشکوه‌ترین آن زمانی است که انسان به هنگام میدان و امکان یافتن به نافرمانی خدا و بیداد، او را یاد کند و یاد پاداش و کیفر پرشکوه و سهمگین او، وی را از گناه بازدارد. «ابن عباس» گفت: راستی زیبا سخن گفتی، اما منظور آیه شریفه این است که یاد پروردگار مهربان نسبت به شما بندگان از یاد شما نسبت به ذات پاک او بیشتر است. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ. و خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند و به کارهای شایسته و عادلانه و نیز به کارهای ناروا و ظالمانه شما پاداش و کیفر درخور خواهد داد.

نقش دگرگون ساز نماز در رشد معنوی و اخلاقی انسان‌ها (۱)

مقررات و برنامه‌های گوناگونی که اسلام برای تربیت و سازندگی فرد و جامعه آورده است، هر کدام دارای حکمت و نقش دگرگون ساز و ارزشمندی است که افزون بر دلالت آیات و روایات، هر روزی که می‌گذرد پیشرفت دانش بشری پرده از رموز و اسرار آنها بر می‌دارد و هر چه از عمر اسلام و برنامه‌های آن می‌گذرد، بر عظمت و شکوه و معنویت آن افزون می‌گردد. * * * * * ۱. مترجم. (صفحه ۳۱۴) گرچه در بحث‌های پیش در مورد نماز و فلسفه آن سخن رفت، اما بجاست که در مورد این برنامه انسان‌ساز عبادی و معنوی با نگرش بیشتری به آیات و روایات و تعمق در تعبیری که در فرهنگ انسان‌ساز اهل بیت در این مورد آمده است نکات دیگری ترسیم گردد: ۱ قرآن نماز را مایه یاد خدا و توجه قلبی به بارگاه او که سرمایه نیکبختی و رستگاری است اعلام می‌دارد و می‌فرماید: وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي. (۱) و به یاد من نماز را بر پا دار! ۲ و آن را عامل نیرومندی برای بازداشتن فرد و

جامعه از زشتی و گناه و فریب و بیداد می‌شمارد و می‌فرماید: به راستی که نماز انسان را از زشتی و گناه هشدار می‌دهد: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (۲) ۳ و آن را مهم‌ترین سفارش پیامبران و شایستگان به انسان‌ها عنوان می‌دارد و می‌فرماید: لقمان در سفارش‌های ارزنده‌اش به فرزند خود گفت: پسرکم نماز را به پا دار! يَا بَنِيَّ اَقِمِ الصَّلَاةَ (۳) ۴ و به همه ایمان آوردگان سفارش می‌کند که از شکیبایی و نماز یاری گیرند. وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ (... ۴) و از شکیبایی و نماز یاری جوید و راستی که این کار جز بر فروتنان گران است. ۵ و امیرمؤمنان آن را پاک سازنده از کبر و خودکامگی می‌نگرد. وَ الصَّلَاةُ تَزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ (۵) ۶ و پیامبر صلی الله علیه و آله، آن را مایه روشنی چشم خویش می‌داند. قُرْءٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ (۶) ۷ و پیمان خداوند اعلان می‌کند: **** ۱. سوره طه، آیه ۱۴. ۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵. ۳. سوره لقمان، آیه ۱۷. ۴. سوره بقره، آیه ۴۵. ۵. نَهْجُ الْبَلَاغَةِ، حکمت ۲۵۲. ۶. بحار، ج ۷۷، ص ۷۷. (صفحه ۳۱۵) الصَّلَاةُ عَهْدُ اللَّهِ (۱) ۸ و آن را سیما و چهره دین و آیین می‌شمارد: الصَّلَاةُ وَجْهٌ دِينِكُمْ (۲) ۹ و ستون دین و ایمان می‌نگرد: وَ هِيَ عَمُودُ دِينِكُمْ (۳) ۱۰ و پرچم برافراشته اسلام عنوان می‌سازد: عَلَمُ الْإِسْلَامِ الصَّلَاةُ (۴) ۱۱ و کلید بهشت می‌شمارد: الصَّلَاةُ مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ (۵) ۱۲ و وسیله تقرب به بارگاه خداست: الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ (۶) ۱۳ نماز واقعی داروی شفا بخش دل و جان زخم خورده از لغزش و وسیله شستشوی معنوی انسان از گناهان و زشتی هاست، چرا که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از یکی از یاران پرسید: لَوْ كَانَ عَلَى بَابِ دَارِ أَحَدِكُمْ نَهْرٌ وَ اغْتَسَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَكَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ مِنَ الدَّرَنِ شَيْءٌ؟ هان ای بنده خدا! اگر بر در سرای یکی از شما مردم، جویباری لبریز از آب زلال و پاکیزه روان باشد و شما در هر شبانه روز پنج مرتبه خویشتن را در آن بیفکنی و شستشو دهی، آیا چیزی از آلودگی در بدن او می‌ماند؟ شنونده و روایتگر سخن می‌گوید: به آن بزرگوار گفتم: نه ای پیامبر خدا: قُلْتُ: لَا! آن حضرت فرمود: **** ۱. كَنْزُ الْعَمَالِ، ج ۷، ص ۲۷۹. ۲. فروع کافی، ج ۱، ص ۲۷۰. ۳. مُشْتَدَّرُكَ، ج ۱، ص ۱۷۲. ۴. كَنْزُ الْعَمَالِ، ج ۷، ص ۲۷۹. ۵. نَهْجُ الْفَصَاحَةِ، فراز ۱۵۸۸. ۶. فروع کافی، ج ۱، ص ۲۶۵. (صفحه ۳۱۶) فَإِنَّ مَثَلَ الصَّلَاةِ كَمَثَلِ النَّهْرِ الْجَارِي، كُلَّمَا صَلَّى كَفَّرَتْ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ (۱) نماز، این برنامه انسان‌ساز و نقش سازنده و انسان پردازش درست همانند این نهر آکنده از آب روان است، و هرگاه انسان نمازی خالصانه و با شرایط گزارد گناهان و لغزشهایی که میان دو نماز انجام شده، اثر ویرانگرش از روح زدوده شده و زنگارهایی که بر دل نشسته و زخمی که بر قلب وارد آمده است، با این داروی شفا بخش و معجزه‌آسا بهبود می‌پذیرد. ۱۴ نماز راستین و با شرایط اثر بیدارگر و هشدار دهنده دارد، و انسان را از غفلت و غرور به خود آورده و هدف آفرینش جهان و انسان را به او خاطر نشان می‌سازد. موقعیت و جایگاه او را برایش باز می‌گوید، و به او هشدار می‌دهد که غرق در هواها و هوسها و لذت‌های زودگذر نگردد، بلکه بندگی خدا و پرستش و فرمانبرداری او را پیشه سازد که هدف از آفرینش او این بوده است: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۲) ۱۵ در روایات اسلامی از نماز به روح و جان و ارزش دهنده به دیگر کارهای شایسته انسان تعبیر شده است و این بدان دلیل است که نماز روح را خالص و شفاف می‌کند. ارزش اخلاص به بارگاه خدا را در انسان زنده می‌سازد و به کارهای انسان و زندگی‌اش رنگ و بوی خدایی و خداپسندانه می‌دهد، چرا که انسان به وسیله آن چندین بار در شبانه روز به بارگاه خدا اظهار اخلاص می‌کند. امیرمؤمنان علیه‌السلام شاید در همین روند باشد که فرمود: أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ، فَإِنْ قَبِلَتْ قَبِلَ سَائِرَ عَمَلِهِ، وَ إِنْ رَدَّتْ رُدَّتْ رَدًّا عَلَيْهِ سَائِرَ عَمَلِهِ (۳) نخستین چیزی که در روز رستاخیز مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز است اگر نماز پذیرفته شد، دیگر کارهای انسان پذیرفته می‌شود و اگر نمازش مردود شناخته شد **** ۱. كَنْزُ الْعَمَالِ، ج ۷، ص ۲۸۰. ۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶. ۳. فروع کافی، ج ۱، ص ۲۶۶. (صفحه ۳۱۷) دیگر عملکردش ارزشی نخواهد داشت و مردود اعلان می‌گردد. ۱۶ نماز انسان را به رعایت حرمت و احترام به حقوق دیگران فرامی‌خواند، چرا که برای انجام یک نماز صحیح و خداپسندانه، نماز گزار باید شرایطی را در مورد لباس خویش، مکان و مسکن خویش، فرش و زیراندازش، آب وضو و حتی جایی که در آنجا وضو یا غسل انجام می‌گردد، و نیز کسب و کار و درآمدش در نظر بگیرد؛ و مجموعه این شرایط او را ناگزیر می‌سازد که از دزدی‌های آشکار و نهان و بهره‌کشی‌های ناروا

و درآمدهای حرام و حق‌کشی و تجاوز به حقوق دیگران چشم‌پوشد و در امور اقتصادی و مادی راه عادلانه و شرافتمندانه‌ای را برگزیند. بدین گونه است که نماز انسان را به رعایت حقوق دیگران دعوت می‌کند و از حرام‌خواری و تجاوز باز می‌دارد، چرا که: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (۱... ۱۷)** از رموز سازنده و اسرار انسان‌پرداز نماز پدید آوردن نظم و پرورش روح انضباط در زندگی انسان است، چرا که وقتی انسان موظف باشد که در شبانه روز چندین مرتبه در ساعت‌های مقرر آماده وضو و اذان و نماز گردد و بارها مقرراتی را رعایت کند و با شرایط خاصی برنامه‌ای را آغاز و با دقت و توجه به پایان برد، چنین فرد و جامعه و خانواده‌ای با نظم و انضباط رشد می‌کند. ۱۸ نماز، افزون بر شرایطی که برای پذیرفته شدن دارد، شرایطی نیز برای کمالش آمده است، که رعایت این شرایط، گام بلندی دیگری است در خودسازی و پرورش اخلاق انسانی در فرد و خانواده و جامعه؛ چرا که نمازگزار واقعی در می‌یابد که با زبان نیایشگر خویش زینده نیست غیبت دیگران نماید و به آنان تهمت بزند، و یا حقوق انسانی‌شان را پایمال سازد. با جان و روان و دست و پا و سیما و سیرتی که به بارگاه خدا می‌رود و زمزمه ****. ۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵. (صفحه ۳۱۸) می‌کند که: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ، ...** نباید ستم کند و یا به ستمکار تکیه نماید؛ نباید به این اعضاء و اندامها غذای حرام سرازیر کند و یا آنها را با نوشابه‌های مست‌کننده مسموم سازد. انبوه روایات، بیانگر این نکته است که نماز پیشوای استبدادگر پذیرفته نمی‌شود، نماز حرام‌خوار مورد قبول نمی‌افتد، نمازی که با روح خودکامگی و خودپرستی و خودپسندی خوانده شود بالا- نمی‌رود، نمازی که همراه با قطع پیوندها باشد روح و جان ندارد، و این نیز گام دیگری در سازندگی نماز است. بار خدایا، به آیات انسان‌ساز و معنویت‌آفرینات سوگند که ما را از نمازگزاران راستین و از تدبیرکنندگان به شرایط و بایسته‌ها و بایسته‌های نماز واقعی، و از برپا دارندگان فرهنگ نماز و فرهنگبانان آگاهی‌بخش و راه و رسم آزادمنشانه و بشردوستانه و عادلانه آن قرار ده! (صفحه ۳۱۹)

۲۸۹. آیه (آرامش، عشق و محبت دستاورد «ازدواج سنجیده» است)

اشاره

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند. (۲۱ / روم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرآن در این آیه هدف از ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است و با تعبیر پرمعنی «لِتَسْكُنُوا» مسائل بسیاری را بیان کرده و نظیر این معنی در آیه ۱۸۹ سوره اعراف نیز آمده است. به راستی وجود همسران با این ویژگی‌ها برای انسان‌ها که مایه آرامش زندگی آنها است، یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می‌شود. این آرامش از اینجا ناشی می‌شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می‌باشند، به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد. و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می‌زنند، وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آن که به راستی شرایط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد نماید). به هر حال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است و هم از نظر روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی. بیماری‌هایی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می‌آید، قابل انکار نیست. همچنین عدم تعادل روحی و

ناآرامی‌های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبان هستند، کم و بیش بر همه روشن است. از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسؤولیت می‌کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می‌شود و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سر می‌زند. هنگامی که انسان (صفحه ۳۲۰) از مرحله تجرد به مرحله زندگی خانوادگی گام می‌گذارد، شخصیت تازه‌ای در خود می‌یابد و احساس مسؤولیت بیشتری می‌کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج. و اما مسأله «مَوَدَّت» و «رَحْمَت» در حقیقت ملاط و حسب مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه از فرد فرد انسان‌ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پر شکوهی که از آجرها و قطعات سنگ‌ها تشکیل می‌گردد. اگر این افراد پراکنده و آن اجزاء مختلف باهم ارتباط و پیوند پیدا نکنند، «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد. آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است. فرق میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد؛ ۱ «مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد، «رحمت» جای آن را می‌گیرد. ۲ «مودت» در مورد بزرگ‌ترها است که می‌توانند نسبت به هم خدمت کنند، اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می‌یابند. ۳ «مودت» غالباً جنبه متقابل دارد، اما «رحمت» غالباً یک‌جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن «مودت» است و گاه خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد. البته آیه «مودت» و «رحمت» را میان دو همسر بیان می‌کند ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بَيْنَكُم» اشاره به همه انسان‌ها باشد که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می‌شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل یعنی «مودت» و «رحمت» امکان‌پذیر نیست و از میان رفتن این دو پیوند و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است. (صفحه ۳۲۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

به باور «ابو مُسْلِم»، این یکی از نعمت‌های گران‌خداست که از نوع انسان برای او همسر آفرید، چرا که انسان به هم‌نوع و هم‌شکل خود گرایش و دلبستگی بیشتری دارد. منظور از مهر و دوستی، مهر و محبت میان دو همسر است که به گونه‌ای دل‌در‌گرو عشق و مهر یکدیگر می‌گذارند که هر کدام دیگری را از هر چیز دیگر بیشتر دوست می‌دارد. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ بی‌گمان در این آفرینش همسر برای انسان از نوع او و نیز افشاندن بذر مهر و عشق در میان آنان، برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی از قدرت و صف‌ناپذیر و حکمت خداست. (صفحه ۳۲۲)

۲۹۰. آیه (گردشگری با هدف بررسی راز سقوط خانواده‌های پر قدرت)

اشاره

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند، چگونه بود؟ بیشتر آنها مشرک بودند. (۴۲ / روم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قصرها و کاخ‌های ویران شده آنها را بنگرید، خزائن به تاراج رفته آنها را تماشا کنید، جمعیت نیرومند پراکنده آنها را مشاهده نمایید و سرانجام قبرهای درهم شکسته و استخوان‌های پوسیده آنها را بنگرید. ببینید سرانجام ظلم و ستم و گناه و شرک آنها چه

شد؟ ببینید اگر آنها آشیانه مرغان را سوزاندند، چگونه خانه این صیادان نیز به ویرانی کشیده شد؟ آری «اکثر آنها مشرک بودند» «كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ» و شرک، امّ الفساد و مایه تباهی آنها شد. مسأله گردش در زمین (سیر در ارض) شش بار در قرآن مجید در سوره‌های آل عمران، انعام، نحل، نمل، عنکبوت و روم آمده که یک بار از آنها به منظور مطالعه اسرار آفرینش (۲۰ / عنکبوت) و پنج بار دیگر به منظور عبرت گرفتن از عواقب دردناک و شوم اقوام ظالم و جبار و ستمگر و آلوده است. قرآن برای مسائل عینی و حسی که آثار آن کاملاً قابل لمس است، در امور تربیتی اهمیت خاصی قائل است، مخصوصاً به مسلمانان دستور می‌دهد که از محیط محدود زندگی خود درآیند و به سیر و سیاحت این جهان پهناور پردازند، در اعمال و رفتار اقوام دیگر و پایان کار آنها بیندیشند و از این رهگذر اندوخته پرارزشی از آگاهی و عبرت فراهم سازند. قدرت‌های شیطانی در دنیای امروز برای گسترش دامنه استثمار خود در سراسر جهان، تمام کشورها و سرزمین‌ها و اقوام مختلف را بررسی کرده و طرز فرهنگ و نقاط قوت و ضعف و صنایع مادی آنها را به خوبی برآورد کرده‌اند. قرآن می‌گوید: به جای این (صفحه ۳۲۳) جباران، شما سیر در ارض کنید و به جای تصمیم‌های شیطانی آن‌ها، درس‌های رحمانی بیاموزید. عبرت گرفتن از زندگی دیگران، از تجربه‌های شخصی، پر ارزش‌تر و مهم‌تر است، زیرا در این تجربه‌ها باید انسان زیان‌هایی متحمل شود تا مسائلی بیاموزد ولی در عبرت گرفتن از زندگی و تجارب دیگران، انسان بی آن که متحمل سوخت و زبانی شود، توشه گرانبهایی می‌اندوزد. دستور قرآن در زمینه «سیر در ارض» منطبق بر کامل‌ترین شیوه‌هایی است که امروز بشر برای مطالعات خود به دست آورده و آن این که پس از فراگرفتن مسائل در کتاب‌ها، دست شاگردان را می‌گیرند و به سیر در ارض و مطالعه شواهد عینی آن چه خوانده‌اند، می‌برند. البته امروز نوع دیگری سیر در ارض به نام «جهانگردی» از طرف تمدن‌های شیطانی برای جلب مال و ثروت حرام رایج شده که غالباً اهداف انحرافی دارد، مانند انتقال فرهنگ‌های ناسالم، عیاشی، هوس‌رانی، بی‌بند و باری و سرگرمی‌های ناسالم دیگر، این همان جهانگردی ویرانگر است. اسلام طرفدار آن نوع جهانگردی است که وسیله انتقال فرهنگ‌های سالم، تراکم تجربه‌ها، آگاهی از اسرار آفرینش در جهان انسانیت و جهان طبیعت و گرفتن درس‌های عبرت از سرنوشت دردناک اقوام فاسد و ستمگر است. ذکر این نکته نیز بی‌تناسب نیست که در اسلام نوع دیگری از جهانگردی تحت عنوان «سیاحت» مورد نهی واقع شده است، چنان که در حدیثی چنین آمده است: «لَا سِيَاحَةَ فِي الْإِسْلَامِ: سیاحت در اسلام نیست» و منظور از آن، زندگی کسانی است که برای تمام عمر یا مدتی، از زندگی اجتماعی به کلی جدا می‌شوند و بی آن که فعالیتی داشته باشند، در روی زمین به حرکت می‌پرداختند و همچون رهبان‌ها زندگی می‌کردند و سربار اجتماع بودند. به تعبیر دیگر کار آنها «رهبانیت سیار» بود، در مقابل رهبان‌های ثابتی که در دیرها منزوی بودند و از جامعه برکنار، و از آنجا که اسلام با رهبانیت و انزوای اجتماعی مخالف است، این نوع «سیاحت» را نیز محکوم می‌کند. (صفحه ۳۲۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و به آن حضرت می‌فرماید: قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ هَانِ أَيُّ پیامبر! به آنان بگو: شما در روی زمین به سیر و گردش پردازید و درباره سرنوشت پیشینیان به تحقیق و مطالعه دست زنید. واژه «سیروا» به خاطر بیان اهمیت و عظمت کار است تا مردم در این مورد به گردش و مطالعه پردازند و نه اینکه به راستی در این مورد فرمان رسیده و برای مردم لازم شده است که در زمین بگردند. «ابن عباس» آورده است که: اگر کسی قرآن را به شایستگی مطالعه کند و در آیات آن نیک بیندیشد و پیام آن را دریابد، چنان است که گویی کران تا کران کره زمین را در مورد آگاهی از سرنوشت جامعه‌های گذشته کاویده و به گردش پرداخته است، چرا که در قرآن گزارش زندگی آنان و عوامل ظهور و سقوط و انحطاط و شکوفایی جامعه‌ها و تمدن‌ها آمده است. فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ و بنگرید که فرجام کار کسانی که پیش

از شما بودند چگونه شد؟ آری، به آنان بگو در کران تا کران زمین بگردند و بنگرند که سرش فرمانروایان بیدادگر و خودکامه و جامعه‌های تبهکار و گمراه و مردم گناهکار و نافرمان به کجا انجامید و چگونه گرفتار عذاب خدا شدند؟! بنگرند که چگونه کاخ‌های بیدادشان بر سرشان فرو ریخت و به گور آنان تبدیل شد! در پایان آیه در اشاره به دلیل این نابودی و هلاکت می‌فرماید: **كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ** دلیل این کفر و راز این سقوط و انحطاط، شرک و ناسپاسی و بیدادگری آنان بود، چرا که بیشتر آنان شرک‌گرا بودند و به جای آفریدگار هستی هواهای دل و لاف و گراف‌ها و بت‌های رنگارنگ خود را می‌پرستیدند. (صفحه ۳۲۵)

۲۹۱. آیه (توصیه پدری حکیم به فرزندش)

اشاره

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش گفت در حالی که او را موعظه می‌کرد پسر! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است. (۱۳ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

حکمت لقمان ایجاب می‌کند که قبل از هر چیز به سراغ اساسی‌ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله «توحید» است، توحید در تمام زمینه‌ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضد الهی از شرک سرچشمه می‌گیرد، از دنیاپرستی، مقام‌پرستی هواپرستی و مانند آن که هر کدام شاخه‌ای از شرک محسوب می‌شود. همان‌گونه که اساس تمام حرکت‌های صحیح و سازنده، توحید است، تنها دل به خدا بستن و سر بر فرمان او نهادن و از غیر او بریدن و همه بت‌ها را در آستان کبرایی او هم درهم شکستن. قابل توجه این که لقمان حکیم، دلیل بر نفی شرک را این ذکر می‌کند که شرک ظلم عظیم است، آن هم با تعبیری که از چند جهت، تأکید در بردارد. (۱) و چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام گرفته که موجود بی‌ارزشی را همتای او قرار دهند و هم درباره خلق خدا که آنها را به گمراهی بکشانند و با اعمال جنایت‌بار خود آنها را مورد ستم قرار دهند و هم درباره خویشان که از اوج عزت عبودیت پروردگار به قعر درّه ذلت پرستش غیر او ساقط کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

می‌دانیم که ستم و بیداد از نیاز و نقص بر می‌خیزد و ذات پاک و بی‌نیاز خدا از این آفت‌ها پاک و منزّه است، از این رو نباید برای او همتا و شریک گرفت؛ کسی که برای خدای یگانه شریک و نظیر می‌تراشد، در حقیقت او را نشناخته و در شناخت ذات پاک او به خود ستم روا داشته است و خود انسان مشرک است که بیدادگر و ناقص است. * * * * * ۱- «ان» و «لام» و «جمله اسمیه بودن» هر کدام یکی از اسباب تأکید است (صفحه ۳۲۶)

۲۹۲. آیه (دستور الهی درباره احترام و محبت فرزندان به پدر و مادر)

اشاره

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با زحمت روی زحمت حمل کرد، (و به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه‌ای را متحمل می‌شد) و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد (آری به او توصیه کردم) که شکر برای من و برای پدر و مادرت

بجا آور که بازگشت همه شما به سوی من است. (۱۴ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این مسأله از نظر علمی ثابت شده و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می‌شوند، چرا که شیر جگر و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می‌دهند و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می‌دارند. به همین دلیل، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین‌ها می‌شوند که اگر جبران نگردد ناراحتی‌هایی برای آنها به وجود می‌آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می‌یابد، چرا که «شیر» شیر جگر مادر است. به دنبال آن می‌افزاید: همانگونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ: مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می‌دهند» (۲۳۳ / بقره). البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود. به هر حال مادر در این ۳۳ ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی و هم از نظر جسمی و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می‌دهد. جالب این که در آغاز توصیه درباره هر دو می‌کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می‌نماید تا انسان را متوجه ایثارگری‌ها و حق عظیم او می‌سازد. سپس می‌گوید: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ». شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده‌ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده‌دار (صفحه ۳۲۷) انتقال نعمت‌های من به تو می‌باشند. و چقدر جالب و پرمعنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته. و در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می‌فرماید: «إِلَيَّ الْمَصِيرُ». آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می‌گیرد و مو به مو حساب می‌شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت‌هایش و هم چنین در مورد شکر وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی‌آلایش آن‌ها برآیید. بعضی از مفسران در اینجا به نکته‌ای توجه کرده‌اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کرارا آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می‌شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنایی در عصر جاهلیت بوده است). این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان، پدر و مادر را مخصوصاً به هنگام پیری و از کارافتادگی فراموش می‌کنند و این دردناک‌ترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می‌شود. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در این آیه روشنگری می‌کند که اصل حق‌شناسی و سپاسگزاری، در برابر هر نعمت دهنده‌ای لازم و نیکوست و به همین دلیل هم به فرزندان انسان رهنمود می‌دهند که نسبت به پدر و مادر که در حقیقت دو مربی و دو آموزگار زندگی او هستند ارج گذارد و به آن دو نیکی کند. این احترام به پدر و مادر و سفارش آن دو، پس از فرمان سپاسگزاری از خدا آمده * * * * * ۱- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۴۸۴. (صفحه ۳۲۸) است، تا روشنگری کند که او آفریننده انسانها و تدبیرگر امور و شئون اوست و پدر و مادر وسیله‌ای برای آفرینش و نگهداری او. آن‌گاه در ترسیم اهمیت نقش بزرگ مادر و تلاش و پایداری و دلسوزی او می‌فرماید: حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ مَادَرَشَ بِهِ أَوْ بَارِدًا غَرَدِيدًا، در حالی که با رشد جنین به تدریج سست و ناتوان تر می‌شود. این تفسیر و دریافت از آیه شریفه از «حَسَن» و «صَّحَاك» است، اما به باور «ابومسلم» منظور این است که: نطفه پدر و مادر است که هر دو سست و ناتوان هستند و خدا این انسان را از آن نطفه بی‌مقدار و ناچیز می‌آفریند. گروهی برآند که: نطفه انسان، در آغازین روزهای آفرینشش، پدیده‌ای ناتوان و بی‌مقدار است، اما براساس نظام و تدبیر آن نظام‌بخش دانا و توانا به تدریج نیرومند شده و پس از نه ماه به

صورت انسانی کامل جلوه گر می‌شود. و برخی نیز، همچون «ابن عبّاس» و «قتاده»، واژه «وَهْنًا» ... را به مفهوم شدت و سختی و تلاش پس از تلاش و کوشش، تا مرحله ولادت کودک، تفسیر کرده‌اند. در ادامه آیه، قرآن در اشاره به کار بزرگ دیگر مادر در حق فرزندش می‌فرماید: وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ وَبِأَيِّ مَوْلَادٍ لَمْ يَكُنْ فِي بَطْنٍ مِمَّنْ يَلِدُ الْمَرْءُ وَبِأَيِّ مَوْلَادٍ لَمْ يَكُنْ فِي بَطْنٍ مِمَّنْ يَلِدُ الْمَرْءُ وَبِأَيِّ مَوْلَادٍ لَمْ يَكُنْ فِي بَطْنٍ مِمَّنْ يَلِدُ الْمَرْءُ ... چرا که نوزاد پس از ولادت باید به مدت دو سال شیر بخورد و از نعمت غذای آماده و مناسبی که دستگاه آفرینش برایش فراهم آورده است بهره‌ور گردد. قرآن در این مورد در آیه دیگری می‌فرماید: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ (۱) مادران، فرزندانشان را دو سال کامل شیر می‌دهند. **** ۱. سوره بقره، آیه ۲۳۳. (صفحه ۳۲۹) و بدین سان قرآن روشن‌نگری می‌کند که دوران شیرخوارگی انسان نیز به سان دوران بارداری مادر و رشد جنین این مادر است که نقش بزرگی در نگاهداری و پرستاری و سلامت کودک ایفا می‌کند. آن گاه می‌افزاید: أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ مَا بَعَثَ اللَّهُ فِي بَطْنِكَ مِنْ نَفْسٍ مَعْرُوفًا وَتَعْلَمُ فَاَنْتَ عَالِمٌ غَلِيظٌ وَتَعْلَمُ فَاَنْتَ عَالِمٌ غَلِيظٌ تو هستم بجا آور و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش که آن دو را وسیله‌ای برای آفرینش تو به عنوان مربی و آموزگار برگزیدم. با این بیان، جمله مورد بحث در حقیقت تفسیر و بیان روشن آغاز آیه است که می‌فرماید: وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ و لازم به یادآوری است که منظور از سپاسگزاری از خدا، فرمانبرداری از اوست و سپاس از پدر و مادر نیز نیکی و خوش رفتاری با آنان و رعایت حرمت و حقوق آنان است. إِلَيَّ الْمَصِيرُ و این هم هشدار جالب است که هان ای انسان‌ها! به هوش باشید که بازگشت همه شما و فرجام کارتان تنها به سوی من است، بنابراین مراقب گفتار و عملکردتان باشید! (صفحه ۳۳۰)

۲۹۳. آیه «رابطه با پدر و مادر» نباید باعث تضعیف «رابطه با خدا» شود

اشاره

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ و هرگاه آنها تلاش کنند که موجودی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است) از آنها اطاعت مکن، ولی با آنها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن و پیروی از راه کسانی بنما که به سوی من آمده‌اند، سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می‌کردید آگاه می‌کنم. (۱۵ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هرگز نباید رابطه خویشاوندی انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد. تعبیر به «جاهدَاکَ» اشاره به این است که پدر و مادر گاه به گمان این که سعادت فرزند را می‌خواهند، تلاش و کوشش می‌کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند. وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند. ضمناً جمله «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ: چیزی که به آن علم و آگاهی نداری» اشاره به این است که اگر فرضاً دلایل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حداقل دلیلی بر اثبات آن نیست و هیچ شخص بهانه‌جویی نیز نمی‌تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند. باز از آنجا که ممکن است، این فرمان، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی‌حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می‌کند که عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال «با آنها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن» و «صاحبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا». از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملاحظت کن و از نظر اعتقاد و برنامه‌های مذهبی، تسلیم افکار (صفحه ۳۳۱) و پیشنهادهای آنها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع

است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

مرز فرمانبرداری از پدر و مادر

در آیه مورد بحث در اشاره به مرز فرمانبرداری از پدر و مادر می‌فرماید: **وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا** و اگر پدر و مادر به ناروا کوشیدند و بر سر این موضوع با توجه به ستیزه و کشمکش بر خاستند تا چیزی را که به درستی و حقانیت آن دلیل و دانشی نداری، آن را شریک و همتای من سازی و در زندگی شرک ورزی، دیگر در اینجا از آنان فرمان مبر. این تعبیر در آیه که: آنچه را بدان دانش و آگاهی نداری، آن را به خدایی نگیر و با پرستش آن به خدای یکتا شرک موز، بیانگر این نکته است که جز خدای یگانه، هرگز خدایی نیست؛ چرا که اگر بود نشانه‌های وجود و قدرت و دعوت او را می‌دیدیم و چون دلیل و نشانی از آن نیست پس وجود ندارد و آفریدگار و گرداننده جهان همان خدای یکتاست؛ بنابراین اگر پدر و مادرت بر آن شدند که تو را به شرک و بیداد بکشاند دیگر از آنان فرمان مبر. **وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا** آری، در شرک و بیداد آنان، همراه و همگام و فرمانبردار آنان مباش، اما با آن دو در زندگی دنیا به طور شایسته و پسندیده‌ای رفتار کن و یاریشان رسان. **وَآتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ** و از راه کسی که توبه کنان به سوی بارگاه من باز می‌گردد و قلب و فکر و دل خویشتن در گرو عشق ما نهاده است، پیروی نما؛ چرا که این پیام آوران و شایسته کرداران هستند که فرمانبردار من می‌باشند. **ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ** (صفحه ۳۳۲) پس بازگشت همه شما به سوی من خواهد بود. **فَأُتْبِئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** آن گاه است که شما را از حقیقت آنچه در زندگی این جهان انجام می‌دادید، آگاه خواهم ساخت.

پاره‌ای از اندرزه‌های لقمان

۱ در تفسیر آمده است که: لقمان در دوران جوانی خویش برای مردی ثروتمند و صاحب امکانات شبانی می‌کرد. روزی آن مرد ثروتمند نزد او آمد و گفت: هان ای لقمان! گوسفندی از گوسفندان مرا سر ببر و دو عضو از بهترین اعضا و اندام‌های آن را برایم بیاور. لقمان گوسفندی را سر برید و دل و زبان آن حیوان را برای او آورد و **آتاه بالقلب و اللسان**. آن مرد نکته‌سنج پرسید: دلیل این گزینش چه بود؟ **فَسِئَلَهُ عَنْ ذَلِكَ؟** پاسخ داد: سرورم! این دو عضو از بهترین و نیکوترین اعضای بدن هستند، آن گاه که پاک و پاکیزه باشند و مسؤلانه رفتار کنند؛ و بدترین و پلیدترین‌ها خواهند بود، آن گاه که پلیدی پذیرند و تباہ گردند، **فَقَالَ: إِنَّهُمَا لَا طَيْبَ شَيْءٍ إِذَا طَابَا وَ أَحَبُّ شَيْءٍ إِذَا خَبِثَا** (۱) ۲ روزی دوست و کارفرمای او به دستشویی رفت و توقف وی در آنجا به طول انجامید. لقمان او را مخاطب ساخت و گفت: دوست عزیز! نشستن بسیار در دستشویی «کبد» را دردمند و بیماری بواسیر می‌آورد؛ حرارت بدن را به بخش‌های فوقانی بدن رسانده و باعث سردرد و بیماری مغز و اعصاب می‌گردد، بنابراین در دستشویی سبک بنشین و سبک برخیز! ۳ از نشانه‌های حکمت و خردمندی و خردورزی او این بود که پند و اندرزه‌های ******** ۱. تفسیر قُطُوبِي، ج ۱۴، ص ۶۲. (صفحه ۳۳۳) خود را در تابلو زیبایی نوشت و به دروازه باغ ملی و پارک شهر آویخته تا مردم آنها را بخوانند و بهره‌ور گردند و بدین سان با خیرخواهی و مهر و زبان روشنگری و آگاهی دهی مردم را به ارزش‌ها فرا می‌خواند و از گناه و بیداد، طیبانه هشدار می‌داد. ۴ روزی از لقمان پرسیدند: به باور شما بدترین انسان‌ها کیست؟ او پاسخ داد: کسی که در برابر دیدگان مردم، بی‌باک و بدون حیا و آزر دست به گناه و بیداد یازد و از افکار عمومی و داوری ملی پروا نکند. **أَيُّ النَّاسِ شَرُّ؟** قَالَ: **الَّذِي لَا يُبَالِي أَنْ يَرَاهُ النَّاسُ مُسِيئًا**. ۵ از او پرسیدند: چرا پوست تو رنگین و سیما و چهره‌ات زیبا و پر جاذبه نیست؟ پاسخ داد: از نقش و سیما و چهره من

عیب می‌جویی یا از نقش آفرین و پدیدآورنده آن، کدامیک؟ ۶ روزی به حضور حضرت داود علیه‌السلام شرفیاب گردید و دید آن بزرگوار چیزی می‌بافد، اما چون تا آن روز «زره» ندیده بود ندانست که او «زره» می‌بافد. خواست از آن حضرت بپرسد که چه می‌کنی؟ اما حکمت و فرزاندگی‌اش او را به شکیبایی فرمان داد ساعتی گذشت و کار بافتن «زره» به پایان رسید و آن گاه «داود» آن را به تن کرد و فرمود: چه لباس خوبی برای رزم و پیکار است! «لقمان» آن گاه دریافت که آنچه را «داود» می‌بافت «زره» بود و از آن در میدان‌های پیکار برای حفاظت از بدن در برابر تیرها و نیزه‌های دشمن بهره می‌برند. او با دریافت این حقیقت گفت: سکوت متفکرانه حکمتی است ارزشمند، امّا دریغ که آراستگان به این ویژگی اخلاقی و انسانی در میان جامعه، در شمار اندکند! فَقَالَ: *الصَّمْتُ حِكْمَةٌ وَقَلِيلٌ فَاعِلُهُ*. حضرت داود که سخن سنجیده او را می‌شنید، اندکی در مورد آن اندیشید و فرمود راستی که تو انسانی فرزانه‌ای و واژه ارزشمند «حکیم» زبینه توست. ۷ و نیز آورده‌اند که آن مرد فرزانه و پدر نمونه روزی دست فرزندش را گرفت و (صفحه ۳۳۴) در حالی که او را اندرز می‌داد گفت: *يَا بُنَيَّ! إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ وَقَدْ هَلَكَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَأَجْعَلْ سَيْفِيَّتَكَ فِيهِ الْأَيْمَانَ بِاللَّهِ وَاجْعَلْ شِرَاعَهَا التَّوَكُّلَ عَلَى اللَّهِ وَاجْعَلْ زَادَكَ تَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ نَجْوَتَ فِرْحَمِيهِ اللَّهُ وَإِنْ هَلَكْتَ فَبِدُنُوبِكَ (۱)* هان ای پسرکم! دنیا دریای ژرف و بی‌کران است که دانشوران و دانشمندان بسیاری در آن غرق شده‌اند؛ بر این باور برای نجات خویش ایمان آگاهانه و عاشقانه و خالصانه به خدا را در این جهان کشتی نجات خود ساز و بادبان آن را توکل و اعتماد به پروردگار قرار ده و زاد و توشه و وسایل سفر را پروای خدا برگزین، آن گاه اگر در این دریای ژرف از غرق شدن نجات یافتی بدان که نجات و رهایی‌ات به مهر و بخشایش خداست و اگر نابود شدی آگاه باش که به کیفر گناه و بیداد خودت به هلاکت افتاده‌ای! ۸ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که در باره لقمان فرمود: او در پند و اندرز حکیمانه‌اش به فرزند خویش گفت: فرزندم! در سفرهای خود همواره چیزهایی، نظیر شمشیر، کفش، عمامه، لباس‌های موردنیاز، ظرف آب، سوزن و نخ خیاطی، داروهای ضروری و دیگر اقلامی که به کار خود همراهت خواهد آمد به همراه داشته باش و با همسفرانت در هر کار شایسته و سازنده‌ای، جز گناه و نافرمانی خدا همگام و همکار باش! *وَ كُنْ لِأَصْحَابِكَ مُوَافِقًا إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ (۲)* و نیز افزود: هان ای فرزند عزیز! هنگامی که با گروهی به سفر می‌روی، در کارهای مربوط به خود و آنان اهل تبادل نظر و بهره‌وری از اندیشه‌های همه را از یاد نبر و با آنان مشورت نما. همواره چهره‌ای شاد و گشاده داشته باش و آنچه به همراه آورده‌ای سخاوتمندانه به آنان ببخش و آنان را نیز بهره‌ور ساز! هنگامی که تو را دعوت کردند، ****۱. مَنْ لَا يَخْضُرُهُ الْفَقِيهُ، ج ۲، ص ۲۸، ح ۲۴۵۷؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳، (کِتَابُ الْعُقُلِ وَالْجَهْلِ)*. ۲. *مَحَاسِنُ بَرَقِي، ص ۳۷۵*. (صفحه ۳۳۵) دعوتشان را بپذیر و اگر از تو یاری خواستند، آنان را یاری کن! از سکوت تفکرانگیز بهره‌گیر و نماز و نیایش با خدا، بسیار داشته باش! در زندگی سخاوتمند باش و در آب و نان و مرکب و امکانات دیگران را بهره‌ور ساز. به هنگام نیاز به گواهی و شهادت، به حق و عدالت گواهی ده و اگر با تو مشورت شد، دیدگاه شایسته و بایسته خود را از آنان دریغ مدار! پسرم! در هیچ کاری نیندیشیده وارد مشو و در هیچ مشورتی نسنجیده پاسخ مده، بلکه بسیار بیندیش و آن گاه دیدگاه دقیق و نظر درست و کارسازت را اعلام نما. همواره در حال ایستاده یا نشسته، غذا خوردن یا نماز و نیایش، فکر خود را به کار انداز و خردمندی و خردورزی را از یاد مبر. تا مشورتی که با تو شده است نظری نیکو و سازنده بیان داری و پاسخی راهگشا بدهی، چرا که وقتی کسی خیرخواهی‌اش را درباره مشورت کننده خالص و صاف نسازد خدا اندیشه و بینش را از او می‌گیرد. اگر دوستانت حرکت کردند تو نیز حرکت کنی؛ و اگر آنان به کار درستی دست زدند تو نیز همکارشان باش. به سخن کسی که از تو بزرگتر است گوش جان سپار و همواره به هنگام پاسخگویی به دوستانت و خواسته عادلانه آنان پاسخ مثبت ده، چرا که پاسخ منفی در تقاضاها و خواسته‌های عادلانه ناپسند است و از ناتوانی انسان خبر می‌دهد. پسرکم! اگر در راه سفر جاده را گم کردید، در کنارش فرود آید و تدبیری بیندیشید تا راه درست را بیابید و اگر در تصمیم خود دستخوش تردید شدید، بیندیشید و شکیبایی ورزید تا درست تصمیم بگیرید؛ اگر در راه، یک نفر را تنها دیدید، هرگز از او راهنمایی نخواهید و راه گم

کرده را از او مپرسید و مجوید، چرا که ممکن است او دزد و خطرناک باشد و یا به سان شیطان شما را به بیراهه کشد. اگر دو تن را دیدید، از آن دو نیز برحذر باشید مگر آنکه به درستی آنان اطمینان یابید، چرا که انسان به وسیله دو چشم خود می‌تواند حق را بنگرد و بشناسد. هان ای فرزند عزیزم! هنگامی که زمان انجام نماز رسید هرگز برای کاری دیگر آن (صفحه ۳۳۶) را به وقت دیگر مینداز، بلکه در اول وقت نماز گزار و آن گاه از پی کارهای دیگر برو، چرا که نماز به سان وامی معنوی است که باید در هنگامه مقرر ادا گردد. اگر نماز به صورت جماعت بر پا می‌شود، تو نیز نمازت را با آنان بخوان، اگر چه در شرایط سخت و یا میدان کارزار باشی! پسرم! هرگز بر روی مرکب نخواب، چرا که ممکن است جان خویش به خطر افکنی و از پا در آیی و این از فرزاندگی به دور است بلکه در جایی به استراحت پرداز که بتوانی با اندیشه‌ای آرام و خاطری آسوده بخوابی و خطری تو را تهدید نکند. هنگامی که از سفر بازگشتی، پس از رسیدن به منزل نخست به کار و علوفه مرکب خویش بررسی و آن گاه به کار خود. منزلگاه خویشتن را در سرزمینی خوش آب و هوا و پرگل و لاله و سرسبز و پرطراوت برگزین و هنگامی که در جایی فرود آمدی نخست دو رکعت نماز بگذار و به هنگام حرکت نیز چنین کن و بر ساکنان آن درود نثار نما، چرا که در هر سرزمینی فرشتگانی هستند. پسرکم! اگر توانستی پیش از خوردن غذا نخست مقداری از آن را در راه تقرب به خدا انفاق نما و آن گاه خود بخور. هنگامی که بر مرکب سواری کتاب خدا را به شایستگی تلاوت کن و در انجام هر کاری به ویژه کارهای خطیر خدای یکتا را ستایش کن و از او یاری بخواه و با او نیایش نما. هرگز همه شب را به سفر مباش و هرگز در راه سفر به آواز خوانی مپرداز. (۱) ۱۰ و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: به خدای سوگند نه به خاطر نژاد و تبار، به «لقمان» نعمت گران حکمت و بینش ارزانی گردید و نه به خاطر دارایی و ثروت بسیار و نه قدرت اندام و زیبایی چهره؛ بلکه بدان دلیل این نعمت به او ارزانی گردید که در انجام فرمان خدا و دوری جستن از نافرمانی و گناه پرتلاش و پر اخلاص بود. او همواره چهره‌ای آرام داشت و فکر ژرف و عمیق و هوشی تیز! او روزها هرگز * * * * * ۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۵؛ تفسیر بیضاوی، تَعْلَبی ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۳۷)

نمی‌خواهید و در حضور دیگران هرگز تکیه نمی‌داد و پایش را دراز نمی‌کرد. در برابر دیدگان مردم آب دهان نمی‌ریخت و عمر خود را بیهوده صرف کاری نمی‌کرد. از فرط خویشتن‌داری کسی او را در حال شستشوی بدن و یا غسل ندید و در راه دین باوری و دینداری و حفظ دین خود از ترس گناه نخندید و خشم نگرفت و با کسی شوخی نکرد. او برای ارزش‌های مادی و زرق و برق دنیا، آن گاه که بر او روی آورد شادمانی نکرد و زمانی که دنیا به او پشت کرد نیز اندوهگین نگردید. شمار فرزندان بسیار بود و از شگفتی‌های روزگار، بیشتر آنان پیش از خود لقمان مردند، اما او برای هیچ یک از آنان نگریست. هرگز از کنار دو انسانی که در کشمکش بودند نگذشت، جز اینکه آنان را آشتی داد و هرگز سخنی را نپذیرفت جز اینکه نخست مفهوم و گوینده آن را دریافت و شناخت. او همواره در نشست دین شناسان و دانشوران شرکت می‌جست و نزد داوران و قاضیان و فرمانروایان می‌رفت و ضمن اندرز دادن آنان بر گرفتاریشان تأسف می‌خورد. او بر فرمانروایان عادل که با خدا و عدالت آشنا بودند و همه قدرت‌ها و ثروت‌ها را از آن خدا می‌دانستند مهر می‌ورزید و دعا می‌کرد و از زورمداران و خودکامگان دوری می‌جست. او هر آنچه را برای پیکار با هوای نفس لازم بود و انسان را قدرت و نیرومندی می‌بخشید، همه را فرا می‌گرفت و کدورت‌های روح و جان را با خردورزی و اندیشه و ژرف‌نگری و عبرت‌آموزی مداوم می‌کرد. آنچه در راه هدف مقدس و آرمانش مفید بود دل می‌بست و از آنچه برای هدف مقدسش مفید نبود چشم می‌پوشید؛ آری، به پاداش این راه و رسم و این اندیشه و عملکرد لقمان بود که نعمت حکمت به او ارزانی گردید. (صفحه ۳۳۸)

۲۹۴. آیه (هشت سفارش کلیدی لقمان به پسرش)

يَا بَنِي أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ پسر من! نماز را بر پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصیبتی که به تو می‌رسد با استقامت و شکیبایی باش که این از کارهای مهم و اساسی است. (۱۷ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۱ (امر به نماز): نماز مهمترین پیوند تو با خالق است، نماز قلب تو را بیدار و روح تو را با مصفی و زندگی تو را روشن می‌سازد. آثار گناه را از جانت می‌شوید، نور ایمان را در سرای قلبت پرتو افکن می‌دارد و تو را از فحشاء و منکرات باز می‌دارد. ۲ و ۳ (امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها): بعد از برنامه نماز به مهم‌ترین دستور اجتماعی یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» پرداخته می‌گوید: «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ». ۴ (صبر و پشتکار): بعد از این سه دستور مهم عملی به مسأله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است، پرداخته می‌گوید: «وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» مسلم است که در همه کارهای اجتماعی مخصوصاً در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد و سودپرستان سلطه‌جو، گنه‌کاران آلوده و خودخواه، به آسانی تسلیم نمی‌شوند و حتی در مقام اذیت و آزار و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر برمی‌آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبایی هرگز نمی‌توان بر این مشکلات پیروز شد. «عَزْمٌ» به معنی اراده محکم است و تعبیر به «عَزْمِ الْأُمُورِ» در اینجا یا به معنی کارهایی است که دستور مؤکد از سوی پروردگار به آن داده شده است و یا کارهایی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد و هر کدام از این دو معنی باشد اشاره به اهمیت آن است. (صفحه ۳۳۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پسر جانم! نماز را که راز پیوند انسان با آفریدگار خویش است به پا دار و همه نمازهای مقرر را در دقت شایسته و بایسته و با شرایط درست آنها بخوان. گفتنی است که واژه «بَنِي» به صورت «تصغیر» نشان از مهر و محبت پدر نمونه و فرزانه به فرزند خویش است که در آغاز پاره‌ای از آیات آمده است. «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» از کارهای ناپسند هشدار ده و بازدار. واژه «مُنْكَرٌ» به مفهوم کار ناپسند و ناروایی است که نافرمان خدا به شمار آمده و خرد سالم و دین و آیین آسمان آن را گناه می‌شمارد و از انجامش باز می‌دارد و در برابر آن «معروف» می‌باشد که منظور کار پسندیده و عادلانه‌ای است که خرد درست و دین آسمان مردم را به انجام آن بر می‌انگیزد. «وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ وَ در برابر رنج و گرفتاری‌هایی که در این راه بر تو می‌رسد شکیبایی قهرمانانه پیشه‌ساز. این تفسیر و روشنگری در مورد آیه شریفه از امیر مؤمنان علیه‌السلام است. إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ بی‌گمان این از اراده استوار و تصمیم آهنین انسان در انجام کارهای شایسته و دوری گزیدن از بدیها و نارواها است. گفتنی است که واژه «عزم» به مفهوم اراده استوار و تزلزل‌ناپذیر انسان می‌باشد که پیش از هر اقدام و انجام هر کاری نخست تصمیم می‌گیرد و آن گاه به انجام آن روی می‌آورد و این اراده و تصمیم در برابر دو دلی و تردید قرار دارد. اما به باور پاره‌ای واژه «حَزْمٌ» به مفهوم مهیا شدن برای انجام کاری آمده و واژه «عَزْمٌ» تصمیم آهنین و استوارتر آغاز و انجام آن است؛ درست همان‌گونه که گفته می‌شود: در راه انجام شایسته کار، نخست پیرامون آن درست بیندیش و آن گاه پس از روشن شدن چگونگی آن اقدام نما. (صفحه ۳۴۰)

وَلَا تَصِيَّعُرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ «پسرم!» با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد. (۱۸ / لقمان) وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ «پسرم!» در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) که زشت‌ترین صداها صدای خران است. (۱۹ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۵ و ۶ (پرهیز از تکبر و غرور): «تَصِيَّعُرْ» از ماده «صَيَّعَر» در اصل یک نوع بیماری است که به شتر دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند. «مَرَح» به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است. «مُخْتَالٍ» از ماده «خَيَال» و «خَيْلاء» به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می‌بیند. «فَخُورٍ» از ماده «فَخَّر» به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می‌کند (تفاوت «مُخْتَال» و «فَخُور» در این است که اولی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است و دومی به اعمال کبرآمیز خارجی است). و به این ترتیب لقمان حکیم در اینجا از دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می‌کند: یکی تکبر و بی‌اعتنایی و دیگر خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترک‌اند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برتری فرو می‌برند و رابطه او را از دیگران قطع می‌کنند. مخصوصاً با توجه به ریشه لغوی «صَيَّعَر» روشن می‌شود که این گونه صفات یک نوع بیماری روانی و اخلاقی است، یک نوع انحراف در تشخیص و تفکر است و گرنه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار این گونه پندارها و تخیلات نمی‌شود. ناگفته پیداست که منظور «لقمان»، تنها مسأله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات قبل از هر چیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان (صفحه ۳۴۱) می‌دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است. آیه اول «حَمِير» جمع «حِمار» به معنی خر است. «نهی» از «خود برتر بینی» و «خودپسندی» که یکی سبب می‌شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند و دیگری سبب می‌شود که انسان خود را در حد کمال پندارد و در نتیجه درهای تکامل را بروی خود ببندد. ۷ و ۸ (اعتدال در رفتار و گفتار): آیه دوم «امر» به رعایت اعتدال در «عمل» و «سخن» است، زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است. و به راستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب و در پیشگاه خدا عزیز است. قابل توجه این که ممکن است در محیط زندگی ما صداهایی ناراحت کننده‌تر از صدای خران هست (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر که انسان به هنگام شنیدنش احساس می‌کند، گوشت اندامش فرو می‌ریزد). ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد. به علاوه ناراحت کننده بودن با زشت‌تر بودن فرق دارد، آنچه به راستی از صداهای معمولی که انسان می‌شنود از همه زشت‌تر است همان صدای الاغ می‌باشد، که نعره‌ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است. نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن، بلکه گاه به جهت بی‌دلیل بودن، چرا که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر غالباً به واسطه نیازی است، اما این حیوان گاهی بی‌جهت و بدون هیچ گونه نیاز و بی‌هیچ مقدمه فریاد را وقت و بی‌وقت سر می‌دهد. و شاید به همین دلیل است که در بعضی از روایات نقل شده است که هرگاه صدای الاغ بلند می‌شود شیطانی را دیده است. بعضی گفته‌اند فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است جز صدای الاغ. به هر حال از همه این سخن‌ها که بگذریم زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد. (صفحه ۳۴۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

تَصِيَّعُرْ: از ریشه «صَيَّعَر» برگرفته شده و به مفهوم نوعی بیماری دامی است که شتر گرفتار شده و گردنش کج می‌شود. مَرَح: آفت

مستی و غروری است که از بسیاری نعمت و امکانات، گریبانگیر ظالمان و خود کامگان می‌گردد. مُختال: از ریشه «خیال» و به مفهوم کسی است که خود بزرگ بین است و خود را برتر از دیگران می‌پندارد. فُخُور: این واژه از ریشه «فُخْر» برگرفته شده و به مفهوم کسی است که فخرفروشی می‌کند. چهره‌ات را با خود کامگی و به خود نازیدن، از مردم بر متاب! و اگر کسی با تو سخنی می‌گوید، با روی آوردن به دیگری و رویگردانی از او وی را کوچک مشمار. یادآوری می‌گردد که از «ابن عَبَّاس» نیز این دیدگاه را آورده‌اند؛ و نیز از ششمین امام نور حضرت صادق روایتی رسیده است که این تفسیر را تایید می‌کند. در ادبیات و فرهنگ عرب هنگامی که شتری بیمار گردیده و گردنش برای همیشه کج شده است، می‌گویند: «أَصَابَ الْبَعِيرَ صَيْعْرٌ» به این شتر مرضی رسیده است که به گردنش آسیب وارد آورده و آن را کج کرده است. با این بیان گویی «لقمان» در اندرز خود به فرزندش می‌گوید: پسر! چهره‌ات را با تکبر و ناز از مردم بر متاب، چرا که هیچ بیماری اخلاقی برای انسان زیانبارتر از خود بزرگی بینی و غرور نیست. «مُجَاهِد» در این مورد آورده است که: اگر میان انسان با دیگری کشمکش پدید آید و آن گاه آزرده‌گی و رنجش آن درگیری باعث شود که انسان به هنگام دیدار فرد مورد نظر از او روی برتابد، این روی برتافتن را «صعر» می‌گویند. و «عِكرمه» می‌گوید: منظور این است که فردی به دیگری سلام کند، اما او از روی کبر و غرور چهره برتابد و گردنکشی کند. (صفحه ۳۴۳) در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا و در روی زمین خرامان و مغرور گام بر مدار! إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ چرا که خدا هیچ عنصر متکبر و فخر فروشی را دوست نمی‌دارد. حمیر: جمع واژه «حِمار» به مفهوم «خر» آمده است. وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ پسر! در راه رفتن خویش میانه‌رو و معتدل باشی و به آرامی و وقار گام سپار. آیه مورد بحث، به سان این آیه شریفه است که در وصف بندگان شایسته خدای مهربان می‌فرماید: وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا (۱) و بندگان خدای رحمان آن کسانی هستند که در روی زمین به آرامی و وقار راه می‌روند. «فتاده» در این مورد بر آن است که منظور فروتنی در راه رفتن است و لقمان به فرزندش اندرز می‌دهد که در راه رفتن خویش فروتنی پیشه سازد. و «سعید بن جبیر» می‌گوید: منظور این است که: به هنگام راه رفتن با کبر و غرور گام بر مدار. وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ و صدای خویش را فرود آور و فریاد مزین، بلکه به آرامی و فروتنی با پروردگارت سخن بگو. به باور پاره‌ای منظور این است که: به هنگام سخن، صدای خویش را بلند نکن و فریاد مزین، بلکه به آرامی و وقار سخن بگو! **** ۱. سوره فُزُقَان، آیه ۶۳. (صفحه ۳۴۴) إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ چرا که ناخوش‌آیندترین و زشت‌ترین صداها صدای خران است. «فتاده» می‌گوید: آری، زشت‌ترین صداها صدای خران است، چرا که آغاز صدای آنها «زَفير» و پایانش «شَهيق» است. با این بیان پدر نمونه در اندرز انسان‌ساز خویش به فرزندش، او را به میانه‌روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن فرمان می‌دهد. از «زید بن علی» آورده‌اند که: منظور صدای نخراشیده انسان‌های مغرور و تربیت نیافته است که به سان صدای حیوان مورد اشاره است؛ و بدین سان عناصر فرومایه و بی‌ادب را قرآن شریف به چهارپایان تشبیه می‌کند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که منظور عطسه زدن بسیار بلند و ناسنجیده و یا فریاد برآوردن و بانگ زدن کسی است که بدون هیچ نیاز به پرخاش و فریاد، صدای خود را به گونه‌ای بلند می‌کند که از وقار و شکوه و زیبایی می‌افتد؛ روشن است که اگر در این کار هدفی درست داشته باشد و یا برای انجام کار شایسته و بایسته‌ای، به سان تلاوت قرآن و ... صدای خود را بلند کند، هرگز شامل این هشدار نمی‌گردد. (صفحه ۳۴۵)

۲۹۶. آیه (در روز قیامت «ارتباطات خانوادگی» کارساز نیست)

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ الْوَالِدِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ

الدُّنْيَا وَلَا يُعْرَفَنَّكُمْ بِاللَّهِ الْعَزُورُ أَي مَرْدَم! از خدا بپرهیزید و از روزی بترسید که نه پدر جزای اعمال فرزند خود را تحمل می‌کند و نه فرزند چیزی از جزای پدر را، مسلماً وعده الهی حق است مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا شیطان شما را مغرور سازد. (۳۳) / لقمان

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت دستور اول، توجه به مبدء است و دستور دوم توجه به معاد و پاداش و کیفر، بدون شک کسی که بداند شخص خیر و آگاهی تمام اعمال او را می‌بیند و می‌داند و ثبت و ضبط می‌کند و از سوی دیگر محکمه و دادگاه عدلی برای رسیدگی به تمام جزئیات آن تشکیل می‌دهد، چنین انسانی کمتر آلوده گناه و فساد می‌شود. جمله «لَا يَجْزِي» از ماده «جزا» است و «جزا» از نظر لغت به دو معنی آمده؛ یکی پاداش و کیفر دادن در برابر چیزی (چنان که گفته می‌شود: «جَزَاءُ اللَّهِ خَيْرًا: خداوند او را پاداش خیر داد»). و دیگری کفایت کردن و جانشین شدن و تحمل نمودن، چنان که در آیه مورد بحث آمده است «لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ: هیچ پدری، مسؤولیت اعمال فرزندش را قبول نمی‌کند و به جای او نمی‌نشیند و از او کفایت نمی‌کند». ممکن است هر دو به یک ریشه باز گردد، چرا که پاداش و کیفر نیز جانشین عمل می‌شود و به مقدار آن است. به هر حال در آن روز هر کس چنان به خود مشغول است و در پیچ و خم اعمال خویش گرفتار که به دیگری نمی‌پردازد، حتی پدر و فرزند که نزدیک‌ترین رابطه‌ها را با هم دارند هیچ‌کدام به فکر دیگری نیستند. در پایان آیه انسان‌ها را از دو چیز برحذر می‌دارد، می‌فرماید: «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يُعْرَفَنَّكُمْ بِاللَّهِ الْعَزُورُ». در واقع در برابر دو امر که در آغاز آیه بود، دو نهی در اینجا دیده (صفحه ۳۴۶) می‌شود زیرا اگر توجه به خدا و ترس از حساب و جزا در انسان زنده شود ترسی از انحراف و آلودگی در او نیست، مگر از دو راه: یکی این که زرق و برق دنیا، واقعیت‌ها را در نظر او دگرگون سازد و قدرت تشخیص را از او بگیرد که حب دنیا ریشه همه گناهان است، دیگر این که وسوسه‌های شیطانی او را فریب دهد و مغرور سازد و از مبدء و معاد دور کند. اگر این دو راه نفوذ گناه بسته شود، دیگر هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند و به این ترتیب چهار دستور فوق مجموعه کاملی از برنامه نجات آدمی را فراهم می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

يَجْزِي: بی‌نیاز می‌کند، بسنده می‌نماید. در آیه مورد بحث قرآن روی سخن را به مردم نموده و در هشدار سخت می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُم هُنَّ أَي مَرْدَم! پروای پروردگارتان را پیشه سازید و از او بترسید و مقررات او را محترم شمارید! وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ و از روزی بترسید که نه پدری به کار فرزندش خواهد آمد و گناه او را به دوش خواهد کشید؛ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا و نه فرزندی به کار پدرش خواهد آمد و عذابی را از او دور خواهد ساخت. به بیان دیگر، منظور این است که: نه پدری فرزند خویش را بسنده و بی‌نیاز می‌سازد و نه فرزندی پدرش را؛ چرا که هر کدام در اندیشه نجات خویشند و به دیگری نمی‌توانند یاری برسانند. إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا (صفحه ۳۴۷) به یقین وعده خدا در مورد فرارسیدن روز رستاخیز و پاداش و کیفر کارها حق است و در آن تخلف نخواهد شد؛ پس مباد که زندگی زودگذر این جهان و زرق و برق فناپذیر آن شما را بفریبد؛ و این حقیقت، که چند روزی به شما فرصت و مهلت داده شد و در کنار نعمت‌های رنگارنگ خدا روزگار می‌گذرانید، فرجام زندگی و مرگ و جهان پس از مرگ و پاداش کیفر عملکردها را از یاد ببرید! وَلَا يُعْرَفَنَّكُمْ بِاللَّهِ الْعَزُورُ و مباد که شیطان فریبه کار شما را فریب دهد. به باور گروهی از جمله «مُجَاهِد»، منظور از فریبنده در آیه شریفه، شیطان است. و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، هر آنچه انسان را مغرور سازد و او را به گناه و ستم سوق داده و از فرمانبرداری خدا غافل سازد، فریبنده و فریبه کار است، خواه شیطان باشد یا امید کاذب، یا هر آفت دیگر! در روایت است که: الْكَيْسُ مَنْ هَانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لَهَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْفَاجِرُ

مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ. (۱) انسان هوشمند و زیرک آن کسی است که آینده‌نگر باشد و برای پس از مرگ کار کند و سرمایه‌گذاری نماید؛ و گناه پیشه آن کسی است که از هوس‌های خود پیروی نموده و در همان حال از بارگاه خدا آرزوی عافیت و نجات داشته باشد. **** ۱. مُسْنَدُ أَحْمَد، ج ۵، ص ۱۰۵ / ۱۶۶۷۴؛ مُسْنَدُ تَوْمَنِي، ج ۴، ۶۳۸ / ۲۴۵۹. (صفحه ۳۴۸)

۲۹۷. آیه (تقدّم اراده و خواست پیامبر صلی الله علیه و آله بر اراده و خواست مؤمنین)

اشاره

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شوند و خویشاوندان نسبت به یک دیگر از مؤمنان و مهاجران در آن چه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر این که بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود به آنها بدهید) این حکم در کتاب الهی نوشته شده است. (۶ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آیه به مسأله مهم دیگری یعنی ابطال نظام «مُواخات» می‌پردازد. توضیح این که: هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند و اسلام پیوند و رابطه آنها را با بستگان مشرکشان که در مکه بودند به کلی برید. پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان الهی، مسأله عقد اخوت و پیمان برادری را در میان آنها برقرار ساخت. به این ترتیب که میان «مهاجران» و «انصار» (دو به دو) پیمان اخوت و برادری منعقد شد و آنها همچون دو برادر حقیقی از یکدیگر ارث می‌بردند، ولی این یک حکم موقت و مخصوص به این حالت فوق‌العاده بود، هنگامی که اسلام گسترش پیدا کرد و ارتباطات گذشته تدریجاً برقرار شد، دیگر ضرورتی برای ادامه این حکم نبود. آیه فوق نازل شد و «نظام مواخات» را به طوری که جانشین نسب شود ابطال کرد و حکم ارث و مانند آن را مخصوص خویشاوندان حقیقی قرار داد. بنابراین نظام اخوت و برادری هر چند یک نظام اسلامی بود، (برخلاف نظام پسر خواندگی که یک نظام جاهلی بود) اما می‌بایست پس از بر طرف شدن حالت فوق‌العاده ابطال گردد و چنین شد. منتهی در آیه مورد بحث، قبل از ذکر این نکته، به دو حکم دیگر، یعنی «اولویت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنین» و «بودن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله مادر» به عنوان مقدمه ذکر شده است، می‌فرماید: «پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است». (و همسران (صفحه ۳۴۹) او مادران مؤمنین محسوب می‌شوند». با این که پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله پدر و همسران او به منزله مادران مؤمنین هستند، هیچ‌گاه از آنها ارث نمی‌برند، چگونه می‌توان انتظار داشت که پسر خوانده‌ها وارث گردند. سپس می‌افزاید: «خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجرین در آن چه خدا مقرر داشته است اولی هستند: وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ». ولی با این حال برای این که راه را به کلی به روی مسلمانان نبندد و بتوانند برای دوستان و کسانی که مورد علاقه آنها هستند چیزی به ارث بگذارند، هر چند از طریق وصیت نسبت به ثلث مال باشد، در پایان آیه اضافه می‌کند: «مگر این که بخواهید نسبت به دوستانتان کار نیکی انجام دهید این مانعی ندارد: إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا». و در آخرین مرحله برای تأکید همه احکام گذشته، یا حکم اخیر می‌فرماید: «این حکم در کتاب الهی (در لوح محفوظ یا در قرآن مجید) نوشته شده است: كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا». قرآن در این آیه اولویت پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به مسلمانان به طور مطلق ذکر کرده

است و مفهومش این است که در کلیه اختیاراتی که «انسان» نسبت به خویشتن دارد «پیامبر» صلی الله علیه و آله از خود او نیز اولی است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم در مسایل اجتماعی و هم فردی و خصوصی، هم در مسایل مربوط به حکومت و هم قضاوت و دعوت، از هر انسانی نسب به خودش اولی است و اراده و خواست او مقدم بر اراده و خواست وی می‌باشد. از این مسأله نباید تعجب کرد چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم است و نماینده خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد، هرگز تابع هوی و هوس نیست و هیچ‌گاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد، بلکه به عکس برنامه او در تضاد منافع همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است. این اولویت در حقیقت شاخه‌ای از اولویت مشیت الهی است، زیرا ما هر چه داریم از خدا است. اضافه بر این انسان هنگامی می‌تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود (صفحه ۳۵۰) را تحت الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد. لذا در حدیثی می‌خوانیم که فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ: هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر زمانی که خواست او تابع آن چه من از سوی خدا آورده‌ام باشد». (۱) و نیز در حدیث دیگری چنین آمده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ وَلَدِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ: قسم به آن کسی که جانم در دست او است، هیچ‌یک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر زمانی که من نزد او محبوب‌تر از خودش و مالش و فرزندش و تمام مردم باشم» (۲). قرآن نیز در آیه ۳۶ همین سوره (احزاب) می‌گوید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ: هیچ مرد با ایمان و زن با ایمانی نمی‌تواند هنگامی که خدا و پیامبرش حکمی کند در برابر آن از خودشان اختیاری داشته باشند». باز تأکید می‌کنیم این سخن، مفهومش این نیست که خداوند متعال بندگانش را در بست تسلیم تمایلات یک فرد کرده باشد، بلکه با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله دارای مقام عصمت است و به مصداق «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۳ و ۴ / نجم) هر چه می‌گوید سخن خدا است و از ناحیه او است و حتی از پدر هم دلسوزتر و مهربان‌تر است. این اولویت در حقیقت در مسیر منافع مردم، هم در جنبه‌های حکومت و تدبیر جامعه اسلامی و هم در مسایل شخصی و فردی است. به همین دلیل بسیار می‌شود که این اولویت، مسؤولیت‌های سنگینی بر دوش پیامبر می‌گذارد، لذا در روایت معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده می‌خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَا أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِلْمَوَارِيثِ وَ مَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضِيَاعًا فَلِإِيَّائِي وَ عَلَيَّ: من از هر مؤمنی نسبت به او اولی هستم، کسی که مالی از خود بگذارد برای وارث او است و کسی که بدهکار از دنیا برود و یا فرزند و عیالی بگذارد کفالت آنها بر عهده من است». (۳) **** ۱- «تفسیر فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «تفسیر فی ظلال» ذیل آیه مورد بحث. ۳- در وسایل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۵۵۱، این سخن از امام صادق از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. (صفحه ۳۵۱) (باید توجه داشت که «ضیاع» در اینجا به معنی فرزندان و یا عیالی است که بدون سرپرست مانده‌اند و تعبیر «دین» قبل از آن نیز قرینه روشنی بر این معنی می‌باشد، زیرا منظور داشتن بدهی بدون مال است).

اولویت خویشاوندان نسبت به دیگران در ارث

سومین حکم، مسأله اولویت خویشاوندان در مورد ارث نسبت به دیگران است، زیرا در آغاز اسلام که مسلمانان بر اثر هجرت پیوند خود را با بستگانشان گسسته بودند قانون ارث بر اساس «هجرت» و «مؤاخات» تنظیم شد، یعنی مهاجرین از یکدیگر و یا انصار که با آنها پیوند برادری بسته بودند ارث می‌بردند، این امر یک حکم موقتی بود که با وسعت یافتن اسلام و برقرار شدن بسیاری از ارتباطات گذشته خویشاوندی، بر اثر اسلام آوردن آنها، دیگر ادامه این حکم ضرورتی نداشت (توجه داشته باشید سوره احزاب در سال پنجم هجرت سال جنگ احزاب نازل شده است). لذا آیه فوق نازل شد و اولویت اولو الارحام (خویشاوندان) را نسبت به دیگران تثبیت کرد. البته قرآینی در دست است که منظور از اولویت در اینجا اولویت الزامی است، نه استحبابی، زیرا هم اجماع

علمای اسلام بر این معنی است و هم روایات زیادی که در منابع اسلامی وارد شده این موضوع را اثبات می‌کند. در اینجا به این نکته نیز باید دقیقاً توجه کرد که این آیه در صدد بیان ارث نسبت به یکدیگر است و به تعبیر دیگر در اینجا «مُفْضَلٌ عَلَيْهِمْ» مؤمنان و مهاجرانند که در متن قرآن آمده (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ). بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود: «خویشاوندان از نظر ارث بردن بعضی از بعضی دیگر اولی از غیر خویشاوندانند و اما این که خویشاوندان چگونه ارث می‌برند؟ و بر چه معیار و ضابطه‌ای است؟ قرآن در اینجا از این معنی ساکت است، هر چند در آیات سوره نساء از آن مشروحاً بحث نموده است. چهارمین حکمی که به صورت یک استثناء در آیه فوق آمده مسأله بهره‌مند نمودن دوستان و افراد مورد علاقه از اموالی است که انسان از خود به یادگار می‌گذارد این حکم با جمله «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا» (مگر این که بخواهید به دوستانتان (صفحه ۳۵۲) نیکی کنید) بیان شده است و مصداق روشن آن همان حکم وصیت است که انسان می‌تواند در یک سوم از اموالش درباره هر کس مایل باشد انجام دهد. به این ترتیب هنگامی که اساس ارث بر پایه خویشاوندی گذارده شد و جانشین پیوندهای گذشته گردید باز ارتباط انسان، به کلی از دوستان مورد علاقه و برادران مسلمان او قطع نمی‌شود، منتها از نظر کیفیت و کمیت بسته به میل خود انسان است ولی در هر حال مشروط به این می‌باشد که زاید بر ثلث مال نگردد و البته اگر انسان از وصیت کردن صرف نظر کند همه اموال او بین خویشاوندانش طبق قانون ارث تقسیم می‌گردد و ثلثی برای او منظور نخواهد شد. روایات زیادی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر آیه فوق در مورد «أُولُو الْأَرْحَامِ» نقل شده که در قسمتی از آنها این آیه به مسأله «ارث اموال» تفسیر شده، همان‌گونه که معروف در میان مفسران است، در حالی که در قسمت دیگر به مسأله «ارث خلافت و حکومت» در خاندان پیامبر و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر گردیده است. از جمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند، امام فرمود: «این درباره فرزندان حسین نازل شده» و هنگامی که راوی سؤال کرد: «آیا این درباره ارث اموال نیست؟» امام فرمود: «نه، درباره حکومت و ولایت است». بدیهی است منظور از این احادیث نفی مسأله ارث اموال نیست، بلکه منظور توجه دادن به این نکته است که ارث مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می‌شود و هم ارث خلافت و ولایت را. این توارث هیچ‌گونه شباهتی به مسأله توارث سلطنت در سلسله پادشاهان ندارد، اینجا توارثی است به خاطر شایستگی‌ها و لیاقت‌ها و لذا در میان فرزندان امامان تنها شامل حال کسانی می‌شد که دارای این شایستگی بودند، درست شبیه آن چه ابراهیم برای فرزندان خود از خدا می‌خواهد و خداوند به او می‌گوید: امامت و ولایت من به آن گروه از فرزندان تو که در صف ظالمان قرار داشته‌اند نمی‌رسد بلکه مخصوص پاکان آنها است. و نیز شبیه چیزی است که در زیارات در مقابل قبور شهیدان راه خدا از جمله در مقابل امام حسین می‌گوییم: سلام بر تو ای حسینی که وارث آدم، وارث نوح، وارث ابراهیم و وارث موسی و عیسی و محمدی ... که این ارثی است در (صفحه ۳۵۳) جنبه‌های اعتقادی و اخلاقی و معنوی و روحانی. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

شان نزول

پاره‌ای از مفسران آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هنگامی که به فرمان خدا دست به هجرت زد و از «مکه» به «مدینه» رفت، در آنجا به فرمان خدا به طور موقت قانون «مُؤَاخَات» را برقرار ساخت و براساس آن مقرر گردید که هریک از مهاجران مسلمان با یکی از مسلمان «انصار» دست برادری به هم بسپارند و به سان دو برادر واقعی از یکدیگر ارث برند. این اصل و پیامدهای آن در جامعه نوپدید اسلامی برقرار گردید، به همین جهت هنگامی که مسلمانی جهان را بدرود می‌گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله میراث او را به برادر عقیدتی‌اش می‌داد و به نزدیکان نسبی او که شرک‌گرا بودند چیزی نمی‌رسید؛ اما روشن بود که این برنامه و

به آنها اشاره رفت: یکی ناروا بودن ازدواج با آنان و دیگر رعایت احترام و گرامیداشت شان، به همین جهت است که نگاه کردن بر آنان ناروا شناخته شده است؛ و نیز مردم با ایمان از آنان ارث نمی‌برند و آنان نیز از *** می‌گیرند. ۱. سوره حج، آیه ۷۸. ۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۰ / ۲۹. (صفحه ۳۵۶) مردم ارث نمی‌برند؛ براین باور است که «شافعی» می‌گوید: این فراز از آیه شریفه تنها حرمت ابدی ازدواج با آنان را می‌رساند و به مردم با ایمان اعلام می‌کند که آنان را به سان مادران خود گرامی بدانند، اما این به مفهوم آن نیست که می‌توان با آنان به صورت مادر و خواهر سفر کرد و یا در جایی خلوت به گفت و شنود پرداخت. آری، این مفهوم مادری همان است که از «عایشه» آورده‌اند که: زنی به او مادر خطاب کرد، اما وی گفت: من مادر شما نیستم، بلکه مادر مردان شما مردم با ایمان هستم. و به همین جهت است که به خواهران و برادران همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌توان «خال المؤمنین» و «خاله المؤمنین» گفت. (۱) «شافعی» در این مورد می‌گوید: تاریخ گواه است که «زُبَیْر» با «اَسْمَاء» دختر «ابوبکر» ازدواج کرد و نگفت که او «خاله المؤمنین» خاله مردم با ایمان است. و اولوا الأرحام بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ نَزْدِيكَانٍ وَ خُوِشَاوِنِدَانٍ نسبت به یکدیگر، از ایمان آوردگان و هجرت کنندگان در آنچه خدا در موضوع ارث بری مقرر داشته است سزاوارترند. گفتنی است که این جمله از آیه مورد بحث به وسیله آخرین آیه سوره انفال تفسیر شده است که می‌فرماید: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ. (۲) و خویشاوندی نسبت به یکدیگر، از دیگر انسانها در کتاب خدا سزاوارترند. با این بیان آفریدگار انسان پس از اینکه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را در این آیه شریفه مادران مردم با ایمان عنوان داد، از پی آن موضوع ارث گذاری و ارث بری را طرح کرد تا روشن سازد که این عنوان مادری همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به این معنا نیست که *** با این بیان کسانی که روی هدف‌های سیاسی، «معاویه» را «خال المؤمنین» عنوان دادند، به زشت گویی دست یازیده و آن عنصر خودکامه و فریبه کار را در راه به ذلت کشیدن دنیای اسلام یاری کرده‌اند. ۲. سوره انفال، آیه ۷۵. (صفحه ۳۵۷) آنان از مردم با ایمان و یا مردم از آنان ارث می‌برند، بلکه سیستم ارث بری تنها براساس خویشاوندی نسبی و سببی است. و خویشاوندان و نزدیکان مردم با ایمان هم برخی در ارث بری از برخی دیگر سزاوارترند. به باور پاره‌ای نظیر آیه مورد بحث این است که: و خویشاوندان و نزدیکان برخی در ارث بردن از برخی از مردم با ایمان که انصار و مهاجران باشند سزاوارترند؛ اما به باور پاره‌ای دیگر منظور از ایمان آوردگان، کسانی هستند که با هم پیمان برادری دارند و یا از مکه به مدینه هجرت نمودند و از این دو راه از یکدیگر ارث می‌برند. با این بیان آیه مورد بحث روشنگری می‌کند که ارث بری از راه «مؤاخات» و «هجرت» فسخ می‌گردد و پس از فرود این آیه سیستم ارث بری براساس خویشاوندی است. این نزدیکان و خویشاوندانند که به تناسب پیوند و نزدیکی خویش ارث می‌برند و کسانی که به سان فرزند، از برادر و خواهر یا عمو و عمه و دایی و خاله به کسی نزدیکترند، به ارث بری سزاوارترند. إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانان کاری پسندیده انجام دهید و از راه وصیت نیک به یک سوم از دارایی خویش چیزی به آنان به ارث گذارید. به باور مفسران، این استثناء، منقطع می‌باشد و منظور این است که: اما اگر شما به دوستان با ایمان و یا هم پیمانهای خود از راه وصیت نیک بر یک سوم از اموالتان بهره‌ای بگذارید این کار پسندیده است. «سیدی» در این مورد می‌گوید: منظور از این بیان، وصیت نمودن انسان با ایمان در ثلث دارایی‌اش به سود دوستان خویش است. اما پاره‌ای برآنند که وقتی موضوع ارث بری از راه «مؤاخات» و «هجرت» فسخ گردید، قرآن شریف در این آیه شریفه راه وصیت نیک در حق دوستان و آشنایان در یک سوم از ثروت را طرح کرد. (صفحه ۳۵۸) گروهی از جمله «محمد بن حنفیه» برآنند که منظور وصیت پسندیده در حق نزدیکان شرک گراست؛ امّا برخی این وصیت را درست ندانسته‌اند، چرا که قرآن می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا عِدُوِي وَعَدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ (۱) ... هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برنگیرید ... بسیاری از حقوق دانان اهل سنت این وصیت را درست اعلام کرده و برآنند که وصیت به سود نزدیکان کافر رواست، اما از دیدگاه فقهای ما اگر نزدیکان شرک گرایان پدر و مادر یا فرزند او باشند، می‌تواند از راه وصیت

بر یک سوم دارایی‌اش برای آنان بهره‌ای در نظر گیرد و ارثی بگذارد، اما اگر جز اینها باشند درست نیست. كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَشْهُورًا این فسخ ارث‌بری از راه «مواخات» و «هجرت» و سیستم ارث‌بری از راه خویشاوندی در کتاب خدا به ثبت رسیده است. به باور پاره‌ای منظور از کتاب در آیه شریفه، لوح محفوظ و به باور پاره‌ای دیگر منظور «تورات» است. **** ۱. سوره مُمْتَحِنَه، آیه ۱. (صفحه ۳۵۹)

۲۹۸. آیه (نحوه زندگی و رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای همه خانواده‌ها الگو و سرمشق است)

اشاره

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. (۲۱ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«أُسْوَةٌ» در اصل به معنی آن حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگران به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگری همان تأسی کردن و اقتدا نمودن است، بنابراین معنی مصدری دارد، نه معنی وصفی و جمله «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» مفهومش این است که برای شما در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله تأسی و پیروی خوبی است، می‌توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر «صراط مستقیم» قرار گیرید. بهترین الگو برای شما نه تنها در میدان جنگ که در تمام زندگی، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث و زانو نزدن در برابر سختی‌ها و مشکلات با همسر و اعضای خانواده و رفتار ایشان، هر کدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد. این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه‌اش گرفتار سخت‌ترین طوفان‌ها می‌شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی‌دهد، او هم ناخدا است هم لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان. همراه دیگر مؤمنان، کلنگ به دست می‌گیرد، خندق می‌کند، با بیل جمع‌آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می‌برد، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می‌کند و برای گرم کردن دل و جان آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می‌نماید، مرتباً آنان را به یاد خدا می‌اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می‌دهد. از توطئه منافقان بر حذر می‌دارد و هوشیاری لازم را به آنها می‌دهد. از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روش‌های نظامی لحظه‌ای (صفحه ۳۶۰) غافل نمی‌ماند و در عین حال از راه‌های مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی‌نشیند. آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در این میدان و در همه میدان‌ها است. جالب این‌که: قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی که دارای سه ویژگی هستند، امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. در حقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است و ذکر خداوند تداوم بخش آن، زیرا بدون شک کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای قدم‌های پیامبر نیست و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نرانند، قادر به ادامه تأسی و اقتدا نخواهد بود. این نکته نیز قابل توجه است که علی با آن شهامت و شجاعتش در همه میدان‌های جنگ که یک نمونه زنده آن غزوه احزاب است و بعد اشاره خواهد شد در سخنی که در نهج البلاغه آمده می‌فرماید: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ النَّاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنَّا أَقْرَبَ إِلَيَّ الْعِيدُوْ مِنْهُ: هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول الله پناه می‌بردیم و هیچیک از ما به دشمن نزدیک‌تر از او نبود». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

مترقی‌ترین الگو برای همه عصرها و نسل‌ها

واژه «اُسْوَه» از «اِتِّسَاء» می‌باشد، درست همان گونه که واژه «قُدْوَه» از «اِقْتِدَاء» آمده است. این واژه اسم است که در جای مصدر قرار گرفته و در اصل به مفهوم حالتی است که انسان به هنگام الگوگیری و پیروی از دیگری به خود می‌گیرد؛ با این بیان منظور این است که: برای شما بندگان خدا در الگو گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله، اگر به او اقتدا می‌کردید و او را در یاری حق و عدالت و شکیبایی در راه خدا سرمشق قرار می‌دادید پیروی شایسته و نیکویی است. شما به او بنگرید که چگونه دامان همت بر کمر زده و آستین شجاعت و شهامت **** * ۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، فصل غرائب، جمله ۹. (صفحه ۳۶۱) بالا کشیده و در جهاد و تلاش شکیبایی و پایداری پیشه ساخته است! به او بنگرید که چگونه بر شکستن دندانهایش در پیکار «اُحْدِد» و شکافته شدن پیشانی‌اش شکیبایی ورزید و پشت به دشمن خیره‌سر و اصلاح‌ستیز نکرد؛ به او بنگرید که چگونه بر شهادت عموی ارجمندش «حمزه» پایداری ورزید و با شکیبایی بر همه رنجها و فشارها و مصیبت‌ها دوشادوش شما و بیشتر از همه شما با جان و تن با شما مواسات نمود. آیا به راستی شما ایمان آوردگان به سان او فداکاری و مواسات پیشه ساختید و دگر دوستی و مردم خواهی را راه و رسم خود قرار دادید؟! لَمَیْنُ كَمَا نَ يَزُجُو اللّٰهَ وَ الْيَوْمَ الْمَآخِرَ وَ ذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيْرًا این جمله در حقیقت بدل از «لکم» می‌باشد و این الگوگیری و سرمشق نیکو و سرفراز را ویژه کسانی می‌سازد که به این سه ویژگی آراسته‌اند: ۱ برای آن کسی که به راستی به خدا امید می‌بندد و به او ایمان دارد، ۲ برای آن کسی که به روز بازپسین امید می‌دارد و در فرارسیدن آن تردید ندارد، ۳ و آن کسی که خدای یکتا و بی‌همتا را بسیار یاد می‌کند. به باور «ابن عَبَّاس» منظور این است که این الگوگیری برای آن کسی است که به پادش و نعمتی که نزد خداست امید می‌دارد و به روز باز پسین ایمان دارد. وَ ذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيْرًا و خدا را فراوان یاد می‌کند. این ویژگی بدان دلیل است که هر کسی به یاد خدا باشد، فرمان‌های او را پیروی نموده و از هشدارهایش هشدار می‌پذیرد، اما آنکه به یاد خدا نباشد این گونه نیست. (صفحه ۳۶۲)

۲۹۹. آیه (گناه یا ثواب خانواده‌های شاخص مضاعف است)

اشاره

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكُمْ عَلٰى اللّٰهِ يَسِيْرًا ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است. (۳۰ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

منظور از «فَاحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ» گناهان آشکار است و می‌دانیم مفسد گناهایی که از افراد با شخصیت سر می‌زند بیشتر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد. شما در خانه وحی و مرکز نبوت زندگی می‌کنید، آگاهی شما در زمینه مسایل اسلامی باتوجه به تماس داریم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از توده مردم بیشتر است، به علاوه دیگران به شما نگاه می‌کنند و اعمالتان سرمشقی است برای آن‌ها، بنابراین گناهتان در پیشگاه خدا عظیم‌تر است چرا که هم ثواب و هم عذاب بر طبق معرفت و میزان آگاهی و همچنین تأثیر آن در محیط داده می‌شود، شما هم سهم بیشتری از آگاهی دارید و هم موقعیت حساس‌تری از نظر تأثیر گذاردن روی جامعه. از همه این‌ها گذشته اعمال خلاف شما از یک سو پیامبر را آزرده خاطر می‌سازد و از سوی دیگر به حیثیت او لطمه می‌زند و این خود گناه

دیگری محسوب می‌شود و مستوجب عذاب دیگری است. اما این که می‌فرماید: «این کار بر خدا آسان است» اشاره به این است که هرگز گمان نکنید که مجازات کردن شما برای خداوند مشکلی دارد و ارتباطتان با پیامبر اسلام مانع از آن خواهد بود، آن گونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوستان و نزدیکان خود را نادیده یا کم اهمیت می‌گیرند، نه چنین نیست این حکم با قاطعیت در مورد شما اجرا خواهد شد. گرچه آیه فوق پیرامون همسران پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی از آنجا که ملاک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم درباره افراد و خانواده‌های دیگر که موقعیتی در جامعه (صفحه ۳۶۳) دارند نیز صادق است. این گونه افراد تنها متعلق به خویش نیستند، بلکه وجود آنها دارای دو بعد است، بعدی تعلق به خودشان دارد و بعدی تعلق به جامعه و برنامه زندگی آنها می‌تواند جمعی را هدایت یا عده‌ای را گمراه کند، لذا اعمال آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی و از این لحاظ هر یک دارای پاداش و کیفری است. لذا در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «يُعْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُعْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ: هفتاد گناه جاهل بخشوده می‌شود پیش از آن که یک گناه از عالم بخشوده شود» (۱). از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است، همان گونه که در بعضی از احادیث اسلامی می‌خوانیم: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ: پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است» (۲) و در حدیث دیگری از امام باقر آمده است: «أَنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا: خداوند در روز قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقت و سخت‌گیری می‌کند» (۳) حتی در روایتی از امام صادق آمده است که «توبه عالم در بعضی از مراحل پذیرفته نخواهد شد»، سپس به این آیه شریفه استناد، فرمود: «أَنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ: توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام دهند» (۱۷/نساء) (۴). از این جا روشن می‌شود که ممکن است مفهوم «مضاعف» یا «مرتين» در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه دو برابر و گاه بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه «تکثیر» دارد به خصوص این که «راغب» در «مفردات» در معنی «ضِعْف» می‌گوید: «ضَاعَفْتُهُ ضَمَمْتُ إِلَيْهِ مِثْلَهُ فَصَاعِدًا: آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر آن افزودم» (دقت کنید). روایتی که در بالا درباره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه **** * ۱- «اصول کافی» جلد اول، صفحه ۳۷. ۲- «اصول کافی» جلد ۱، صفحه ۹. ۳- «اصول کافی» جلد ۱، صفحه ۹. ۴- «اصول کافی» جلد ۱، صفحه ۳۸. (صفحه ۳۶۴) دیگری بر این مدعا است. اصولاً سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی و الگو و اسوه بودن نیز ایجاب می‌کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

هان ای زنان پیامبر! هر کدام از شما دست به گناه زشت و آشکاری دست یازید، در سرای آخرت عذاب او دو چندان خواهد بود؛ چرا که هر کدام از شما به خاطر افتخار همسری پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و زندگی در کانون وحی و رسالت، از نعمت‌های ویژه‌ای بهره‌ور است و باید سپاسگزاری آن نعمت‌های ارزشمند و گران باشد؛ و چنین کسی در صورتی که به این نعمت‌های ارجدار ناسپاسی ورزد و دست به گناه و زشتی زند، کیفر او نیز بیشتر خواهد بود. (صفحه ۳۶۵)

۳۰۰. آیه

اشاره

وَمَنْ يَّقْنُتْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا وَ هَر كَس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت و روزی پرارزشی برای او فراهم ساخته‌ایم. (۳۱ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«يَقْنُتُ» از ماده «قنوت» به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است و قرآن با این تعبیر به آنها گوشزد می‌کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند. در اینجا باز به این نکته برخورد می‌کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست بلکه باید به مقتضای «وَتَعْمَلْ صَالِحًا» آثار آن در عمل نیز هویدا گردد. «رِزْقٌ كَرِيمٌ» معنی گسترده‌ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می‌گیرد و تفسیر آن به بهشت که خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

به باور پاره‌ای دیگر: و هر کس از شما همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بر فرمانبرداری از خدا و نیایش و دعا و قنوت در نماز مداومت ورزد و میان خود و پروردگارش کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دو برابر خواهیم داد. ابو حمزه شمالی، از حضرت سجاد علیه السلام آورده است که فرمود: اِنِّي لَأَرْجُو لِلْمُحْسِنِينَ مِمَّا أُجْرَيْنِ وَأَخَافُ عَلَى الْمُسِيءِ مِمَّا أَنْ يُضَاعَفَ لَهُ الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ كَمَا وَعَدَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۱) من بر این امید هستم که برای نیکوکاران ما دو پاداش باشد و از این هراسانم که بر گناهکاران ما نیز کیفر و عذابی دو برابر در نظر گرفته شود؛ چرا که به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه هشدار داده شده است. **** ۱. تفسیر فُرات کوفی، ص ۳۳۹، ۴۶۴. (صفحه ۳۶۶) و نیز آورده‌اند که مردی به آن حضرت گفت: سرورم! شما خاندان پر افتخاری هستید که همواره مورد مهر و بخشایش خدایید: اِنَّكُمْ اَهْلُ بَيْتٍ مَغْفُورٌ لَكُمْ. نَحْنُ اٰخِرَى اَنْ يَجْرِيَ فِينَا مَا اَجْرَى اللّٰهُ فِى اَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ اَنْ نَكُوْنَ كَمَا تَقُوْلُ (... ۱) ما سزاوارترین کسانی هستیم که آنچه خدا در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار داد و مقرر فرمود در مورد ما مقرر دارد، نه آن گونه که تو می‌گویی؛ ما برای نیکوکارانمان، دو پاداش می‌شناسیم، همان گونه که برای گناهکارانمان دو کیفر را انتظار می‌بریم؛ و آن گاه به تلاوت دو آیه مورد بحث پرداخت. اِنَّا نَرَى لِمُحْسِنِيْنَا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْاَجْرِ وَ لِمُسِيْنِيْنَا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ، ثُمَّ قَرَأَ الْاَيَاتَيْنِ ... در آخرین جمله از آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ اَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا وَ بِرَآئِشِ رِزْقٍ وَ رَوْزِي اَرْزَمْنِدِي فَرَاهِم سَاخْتَهَايْم. به باور پاره‌ای منظور از روزی ارزشمند، آن پاداش و رزقی است که از هر آفت و بلا سالم و مصون باشد. **** ۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۷۵. (صفحه ۳۶۷)

۳۰۱. آیه

اشاره

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ اِنْ اَتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا اَي هَمْسِرَانِ پِيَامْبِر! شَمَا هَم چُون يَكِي از زَنَان مَعْمُولِي نِيَسْتِيْد اِكْر تَقْوِي پِيَشَه كِنِيْد، بِنَابْرَايِن بَه كُونَهَاي هُوَس اَنكِيْز نَكُوِيْد كَه بِيْمَار دِلَان دَر شَمَا طَمَع كِنْد و سَخْن شَايَسْتَه بَكُوِيْد. (۳۲ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر صلی الله علیه و آله از یک سو و قرار گرفتنتان در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می‌توانید سرمشقی برای همه زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه. بنابراین موقعیت خود را درک کنید و مسؤولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت. و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسؤولیت‌ها آماده می‌سازد و به آنها شخصیت می‌دهد نخستین دستور در زمینه عفت صادر می‌کند و مخصوصاً به سراغ یک نکته باریک می‌رود تا مسایل دیگر در این رابطه خود به خود روشن گردد، می‌فرماید: «فَلَا تَخْضَعَنَّ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ». بلکه به هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و به طور معمولی سخن بگویید، نه هم‌چون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می‌افکند سخن بگویند. تعبیر به «الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»: کسی که در دل او بیماری است» تعبیر بسیار گویا و رسایی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است، اما هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه به سر حد جنون می‌رسد که از آن تعبیر به «جنون جنسی» می‌کنند و امروز دانشمندان انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه و تن در دادن به انواع آلودگی‌های جنسی و محیط‌های کثیف به وجود می‌آید در کتب خود شرح داده‌اند. در پایان آیه دومین دستور را به این گونه شرح می‌دهد «وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا». در حقیقت جمله «لَا تَخْضَعَنَّ بِالْقَوْلِ» اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله «وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» اشاره به (صفحه ۳۶۸) محتوای سخن. البته «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ»: گفتار نیک و شایسته» معنی وسیعی دارد که علاوه بر آن چه گفته شد، هر گونه گفتار باطل و بیهوده و گناه‌آلود و مخالف حق را نفی می‌کند. ضمناً جمله اخیر می‌تواند، توضیحی برای جمله نخست باشد، مبادا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله با مردان بیگانه موزیانه یا دور از ادب باشد، بلکه باید برخورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچ گونه جنبه‌های تحریک‌آمیز باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

به باور «ابن عباس» تفسیر آیه این است که: هان ای زنان پیامبر! شما در بارگاه خدا به سان زنان شایسته کردار نیستید، اگر پروا پیشه سازید، بلکه مقام شما در بارگاه آفریدگارتان با آراسته شدن به تقوا، از آنان بسیار بالاتر و برتر است؛ او شما را به خاطر پیوندتان با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌دارد و به شما پرمهتر است و پاداش‌تان را پرشکوه می‌سازد. در آیه شریفه روشنگری می‌گردد که این مقام ارجمند و موقعیت والا و پاداش پرشکوه آنان تنها به خاطر پیوند با پیامبر صلی الله علیه و آله و زندگی در کانون وحی و رسالت نیست، بلکه به خاطر ایمان و اخلاص و پیشه ساختن پروای خداست که چیزی نمی‌تواند جایگزین آن گردد. فَلَا تَخْضَعَنَّ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ بنابراین در گفتار خویش و شیوه ادای واژه‌ها و جملات با دیگران، نرمش نشان ندهید و به گونه‌ای که برخی از زنان بی‌شخصیت با ناز و کرشمه و گمراه‌گرانه سخن می‌گویند، سخن نگویند. پاره‌ای برآند که برای زن زینده است که به هنگام سخن گفتن با بیگانه، با صدای خشن و جدی سخن گوید، چرا که این شیوه گفتار هر گونه بداندیشی را از دل‌های ناپاک دور می‌سازد. وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا و همواره به صورت شایسته و خداپسندانه‌ای سخن بگویید؛ به گونه‌ای که هم از هر گونه برچسب خوردن و مورد اتهام قرار گرفتن از سوی بیماردلان در امان باشید و هم درست‌اندیشان در مورد شما تردیدی روا ندارند و گفتار و شیوه گفتارتان هماهنگ با اسلام باشد. (صفحه ۳۶۹)

وَقَوْلَ فِي بُيُوتِكُمْ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و در خانه‌های خود بمانید و هم‌چون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را بر پا دارید و زکاة را ادا کنید و خدا و رسولش را اطاعت نمایید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. (۳۳ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«قَوْلَ» از ماده «وَقَارَ» به معنی سنگینی است و کنایه از قرار گرفتن در خانه‌ها است، بعضی نیز احتمال داده‌اند که از ماده «قرار» بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنی اول نخواهد داشت. «تَبَرُّجَ» به معنی آشکار شدن در برابر مردم است و از ماده «بَرَّجَ» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است. واژه «رِجْسَ» به معنی شیء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه این‌ها. (۱) «تَطْهِيرًا» به معنی پاک ساختن و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله «إِذْهَابِ رِجْسٍ» و نفی پلیدی‌ها و ذکر آن به صورت «مفعول مطلق» در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می‌شود. اما این که منظور از جاهلیت اولی چیست؟ ظاهراً همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به طوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن‌بند و گوشواره‌های آنها نمایان بود. و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را از این گونه اعمال باز می‌دارد. بدون شک این یک حکم عام است و تکیه آیات بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان تأکید بیشتر است، درست مثل این که به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ مگو، * * * * * ۱- «راغب» در کتاب «مفردات» در ماده «رِجْسَ» معنی فوق و چهار نوع مصداق آن را بیان کرده است. (صفحه ۳۷۰) مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است بلکه منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت مؤکدتر و جدی‌تری از این کار پرهیز کند. به هر حال این تعبیر نشان می‌دهد که جاهلیت دیگری هم‌چون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیش‌گویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می‌بینیم، ولی مفسران پیشین نظر به این که چنین امری را پیش‌بینی نمی‌کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند لذا «جاهلیت اولی» را به فاصله میان آدم و نوح و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن‌های بدن نما بیرون می‌آمدند، تفسیر کرده‌اند، تا جاهلیت قبل از اسلام را «جاهلیت ثانیه» بدانند. ولی نیازی به این سخنان نیست، بلکه ظاهر این است «جاهلیت اولی» همان جاهلیت قبل از اسلام که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است (سوره آل عمران آیه ۱۴۳ و سوره مائده آیه ۵۰ و سوره فتح آیه ۲۶) و «جاهلیت ثانیه» جاهلیتی است که بعداً پیدا خواهد شد (هم‌چون عصر ما). بالاخره دستور «چهارم» و «پنجم» و «ششم» را به این صورت بیان می‌فرماید: «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». اگر در میان عبادات روی نماز و زکات، تکیه می‌کند به خاطر آن است که نماز مهم‌ترین راه ارتباط و پیوند با خالق است و زکات هم در عین این که عبادت بزرگی است پیوند محکمی با خلق خدا محسوب می‌شود. و اما جمله «وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» یک حکم کلی است که تمام برنامه‌های الهی را فرا می‌گیرد. این دستورات سه‌گانه نیز نشان می‌دهد که احکام فوق‌مخصوص به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه برای همگان است هر چند در مورد آنان تأکید بیشتری دارد. در پایان آیه می‌افزاید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». تعبیر به «إِنَّمَا» که معمولاً برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. جمله «يُرِيدُ» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است و گر نه اراده تشریحی و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به

خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند. ممکن است گفته شود اراده تکوینی (صفحه ۳۷۱) موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحث‌هایی که در مسأله معصوم بودن انبیاء و امامان داشته‌ایم پاسخ این سخن روشن می‌شود و در اینجا به طور خلاصه می‌توان گفت: معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند. به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تأییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی‌روند درست همان گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست، قطعه آتشی را بردارد و به دهان خویش بگذارد با این که نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهی‌ها و مبادی فطری و طبیعی می‌جوشد، بی آن که جبر و اجباری در کار باشد. تعبیر «اهل بیت» به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود، چرا که «بیت» گرچه به صورت مطلق در این جا ذکر شد، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن، بیت و خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است. مقصود از «اهل بیت پیامبر» صلی الله علیه و آله در آیه فوق منحصرآ پنج نفرند: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه علیهما السلام و حسن و حسین. تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌شود. پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» چنین می‌گوید: «این اولین بار نیست که در آیات قرآن با آیاتی بر خورد می‌کنیم که در کنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفی سخن می‌گویند، قرآن پر است از این گونه بحث‌ها، هم‌چنین در کلام فصیحی عرب و اشعار آنان نیز نمونه‌های فراوانی برای این موضوع موجود است». مفسر بزرگ نویسنده «المیزان» پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه‌اش چنین است: «ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...» همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می‌شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، اما به هنگام جمع‌آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن (صفحه ۳۷۲) در کنار این آیات قرار داده شده است. پاسخ سومی این است که قرآن می‌خواهد به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید: شما در میان خانواده‌ای قرار دارید که گروهی از آنان معصوم هستند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده‌ای که پنج معصوم پاک در آن است مسؤولیت‌های سنگینی برای او ایجاد می‌کند و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

آیه تطهیر نشان روشن «عصمت اهل بیت» است

بعضی از مفسران، «رِجْس» را در آیه فوق، تنها اشاره به شرک و یا «گناهان کبیره زشت» هم‌چون «زنا» دانسته‌اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرِّجْس» (با توجه به این که الف و لام آن «الف و لام جنس» است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می‌شود، چرا که گناهان همه رجس هستند و لذا این کلمه در قرآن به «شرک»، «مشروبات الکلی»، «قمار»، «نفاق»، «گوشت‌های حرام و ناپاک» و مانند آن اطلاق شده است. (۳۰ / حج، ۹۰ / مائده، ۱۲۵ / توبه، ۱۴۵ / انعام). و با توجه به این که اراده الهی تخلف‌ناپذیر است و جمله «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» دلیل بر اراده حتمی او می‌باشد، مخصوصاً با توجه به کلمه «أَنَّمَا» که برای حصر و تأکید است روشن می‌شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند و این همان مقام عصمت است. این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده الهی در این آیه دستورها و احکام او در مورد حلال و حرام نیست، چرا که این دستورها شامل همگان می‌شود و اختصاص به اهل بیت ندارد بنابراین با مفهوم کلمه «أَنَّمَا سازگار نمی‌باشد. پس این اراده مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل بیت را بر عصمت و ادامه آن یاری

می‌دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنان که قبلاً شرح دادیم). در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در «زیارت جامعه» نیز آمده است: «عَصَيْتُمْكَ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ أَمْنُكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمْ (صفحه ۳۷۳) الرَّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً: خداوند شما را از لغزش‌ها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت و از آلودگی‌ها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد و کاملاً تطهیر نمود». با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد.

آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟

گفتیم این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آمده اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مؤنث» به «جمع مذکر» دلیل بر این است که این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد). به همین دلیل حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ندانسته‌اند معنی وسیعی برای آن قایل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامل می‌شود و هم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را. ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می‌دهد آیه مخصوص این بزرگواران است و همسران در این معنی داخل نیستند هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را ذیلاً از نظر می‌گذرانیم: ۱ روایاتی که از خود همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می‌گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن از این آیه شریفه می‌گفت، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود: شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید». از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسیر خود از «ام سلمه» نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خود بود که فاطمه علیها السلام پارچه حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسر و دو فرزندان حسن و حسین را صدا کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر صلی الله علیه و آله عبايي بر آنها افکند و گفت: «اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِيَّتِي وَ عِزَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً: خداوند! این‌ها خاندان منند، پلیدی را از آنها دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان» و در اینجا آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» نازل شد ... من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا، فرمود: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ: تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه (صفحه ۳۷۴) نیستی) (۱). و نیز «ثعلبی» خود از «عایشه» چنین نقل می‌کند: «هنگامی که از او درباره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (با تأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود و هنگامی که درباره علی از او سؤال کردند چنین گفت: «آیا از من درباره کسی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: «خداوند! این‌ها خاندان منند و حامیان من، رجس را از آنها ببر و از آلودگی‌ها پاکشان فرما»، من عرض کردم «ای رسول خدا آیا من هم از آنها هستم؟» فرمود: «دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی» (اما جزء این جمع نمی‌باشی). (۲) ۲ روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می‌شود، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و یا آنها به خدمت آمدند پیامبر صلی الله علیه و آله عبايي بر آنها افکند و گفت: خداوند! این‌ها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این هنگام آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» نازل گردید. دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در «شواهد التنزیل» این روایات را به طرق متعدد از روایان مختلفی گردآوری کرده است. (۳) در اینجا این سؤال جلب توجه می‌کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر کساء چه بوده؟ گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست است که کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق، تنها درباره این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر صلی الله علیه و آله و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند. حتی در بعضی از روایات آمده است **** ۱- «طبرسی» در «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث، این حدیث به طرق دیگر نیز از «ام سلمه» به همین مضمون نقل شده است (به «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، جلد ۲، صفحه ۵۶، به

بعد مراجعه شود). ۲- «مجمع‌البیان» ذیل آیه مورد بحث. ۳- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۳۱ به بعد. (صفحه ۳۷۵) که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوند! اهل بیت من اینها هستند، پلیدی را از آنها دور کن: اَللّٰهُمَّ هُوَ لَاءِ اَهْلِ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً». (۱) ۳ در روایات فراوان دیگری می‌خوانیم: بعد از نزول آیه فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیها السلام می‌گذشت صدا می‌زد: «الصَّلَاةُ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً: هنگام نماز است ای اهل بیت، خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد». این حدیث را «حاکم حسکانی» از «انس بن مالک» نقل کرده است. (۲) در روایت دیگری که از «ابوسعید خدری» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «پیامبر این برنامه را تا هشت ماه ادامه داد». (۳) حدیث فوق را «ابن عباس» نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. (۴) این نکته قابل توجه است که تکرار این مسأله در مدت شش یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه علیها السلام برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است، به خصوص این که تنها خانه‌ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز می‌شد، بعد از آن که دستور داد درهای خانه‌های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه بود و طبعاً همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا می‌شنیدند (دقت کنید). با این حال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این **** ۱- درالمنثور، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۱۱. ۳- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۲۸ و ۲۹. ۴- «درالمنثور» ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۷۶) پنج تن می‌دانند. قابل توجه این که «عایشه» همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضایل خود و ریزه کاری‌های ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی‌کرد اگر این آیه شامل او می‌شد قطعاً در لابلای سخنانش به مناسبت‌هایی از آن سخن می‌گفت در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است. ۴ روایات متعددی از «ابوسعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می‌دهد «این آیه تنها در مورد پنج تن نازل شده است: نَزَلَتْ فِي خَمْسَةٍ: فِي رَسُولِ اللّٰهِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ»: (۱) این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می‌دانند. از مجموع آن چه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می‌کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی‌گذارد تا آنجا که در شرح «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می‌گذرد. (۲) نویسنده کتاب «شواهد التنزیل» که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است. (۳) از همه این‌ها گذشته پاره‌ای از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می‌شد. بدون شک این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می‌بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه، اظهار ندامت می‌کند که نمونه‌ای از آن در بحث‌های پیشین گذشت. عیب‌جویی کردن «عایشه» از «خدیجه» که از بزرگ‌ترین و فداکارترین و با فضیلت‌ترین زنان اسلام **** ۱- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۲۵. ۲- به جلد دوم «احقاق الحق» و پاورقی‌های آن مراجعه شود. ۳- به جلد دوم «شواهد التنزیل» از صفحه ۱۰ تا ۹۲ مراجعه شود. (صفحه ۳۷۷) است در تاریخ اسلام مشهور است، این سخن به قدری بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: «به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند». (۱)

اشاره

در آیه مورد بحث می‌افزاید: وَقَوْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَدَر سَرَاهَا وَخَانَهَائِیْ خُودَتَانِ قَرَار وَآرَامِ گَیْرِیدَا! واژه «قَوْنَ» اگر از ماده و ریشه «قَرَار» باشد، به آنان دستور می‌دهد که در خانه‌های خود بمانند و بیرون نروند، اما اگر از ریشه «وَقَار» باشد، به آنان سفارش می‌کند که در رفتار و کردار خویش وزین و باوقار باشند و به سبک‌سری و رفتار و کرداری که زینده آنان نیست، نزدیک نشوند و رفت و آمد بی‌جا ننمایند. وَلَا تَبْرُجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَبِه سَانِ رُوشِ زَنَانِ دُورَانِ جَاهِلِيَّةِ نَخْسْتِيْنِ بِه خُودِنَمَائِي نَپَرْدَازِيْدِ وَآنْگُوْنَه دَر بَرَابَرِ مَرْدَمِ پَدِيْدَارِ نَشُويْدِ وَیَا زِيْنَتِ وَزِيُورِ خُودِ رَا بِه نَمَائِشِ نَگَذارِيْدِ. بِه بَاوَرِ «قَتَادَه» وَ «مُجَاهِد» وَ، واژه «تَبْرُج» بِه مَفهُومِ خِرَامَانِ خِرَامَانِ رَاهِ رَفْتَنِ وَخُودِنَمَائِي كَرْدَنِ اسْت. اَمَّا بِه بَاوَرِ پَارَهَائِي مَنْظُورِ اِيْنِ اسْت كِه رُوسَرِي خُودِ رَا بَرِ اَنْدَازَد، اَمَّا بِيْ اَنْكِه اَنْ رَا گَرِه زَنْدِ وَگَلُوبِنْدِ وَگُوشُوارَه‌هَائِشِ رَا نَهَانِ سَازَد، دَر كُوجِه وَخِيَابَانِ بِه رَاهِ اَفْتَد. اِيْنِ شِيُوه دَر جَاهِلِيَّةِ مِيَانِ زَنَانِ سَبْكَسَرِ رُواجِ دَاسْتِ وَآيِه اَزِ اِيْنِ رُوشِ نَپَسِنْدِ وَزَسْتِ هَشْدَارِ مِيْ دِهَد. «قَتَادَه» مِيْ گُويْد: مَنْظُورِ اَزِ جَاهِلِيَّةِ نَخْسْتِيْنِ، رُوزْگَارِ تِيْرَه وَتَارِ پِيْشِ اَزِ اسْلَامِ اسْت. دَر اَدَامَه آيِه شَرِيْفَه مِيْ فَرْمَايْد: وَافْمَنْ الصَّلَاةَ وَشَمَا زَنَانِ پِيَامْبَرِ صَلِيّ اِلّٰه عَلِيْه وَآلِه نَمَازِ رَا اَنْ گُونه كِه شَائِسْتَه اسْت، بَا هَمِه شَرَايِطِ اَنْ بِه پَا دَارِيْد. **** ۱- «اسْتِعَاب» وَ «صَحِيْحِ بَخَارِي» وَ «مُسْلِم» (طَبَقِ نَقْلِ الْمَرَاجِعَاتِ)، صَفْحَه ۲۲۹، نَامَه ۷۲. (صَفْحَه ۳۷۸) وَ آتِيْنِ الزَّكَاةَ وَ زَكَاتِ رَا پَرْدَازِيْد. وَ اَطْعَنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَه وَ خُودَا وَ پِيَامْبَرِشِ رَا فَرْمَانِ بَرِيْدِ وَ دَسْتُورِ وَ هَشْدَارِ اَنّٰهَا رَا بِيْذِيْرِيْد. وَ دَر اَخْرِيْنِ فَرَازِ اَزِ آيِه شَرِيْفَه رُوشِ سَخْنِ رَا بِه خَانْدَانِ پِيَامْبَرِ صَلِيّ اِلّٰه عَلِيْه وَ آلِه مِيْ سَازَد وَ مِيْ فَرْمَايْد: اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذَهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا هَا نِ اِيْ خَانْدَانِ پِيَامْبَرِ! خُودَا تَنّٰهَا مِيْ خُواهِدِ اَزِ شَمَا پَلِيْدِي وَ نَپَاكِي رَا دُورِ سَازَد وَ اَنْ گُونه كِه شَائِسْتَه وَ بَائِسْتَه اسْت شَمَا رَا پَاكِ وَ پَاكِيْزَه گَرْدَانَد. بِه بَاوَرِ «ابْنِ عَبَّاس»، واژه «رِجْس» بِه مَفهُومِ كَارِ شَيْطَانِي وَ زَسْتِي اسْت كِه خَشْنُودِي خُودَا رَا بِه هَمْرَاهِ نَدَارَد؛ واژه «الْبَيْت» بَا اَلْفِ وَ لَامِ بَرَايِ عَهْدِ وَ تَعْرِيفِ اَمْدَه وَ مَنْظُورِ اَزِ اَنْ، خَانَه رَسَالَتِ وَ كَانُونِ وَحِي اسْت وَ دَر فَرَهْنِگِ عَرَبِ بِه اَنْچِه بَدَانِ پَنَاهِ مِيْ بَرْنَد، «بَيْت» گُفْتَه مِيْ شُودِ وَ اَزِ اِيْنِ دِيْدِ گَاَه اسْت كِه بَرَايِ تَبَارِ وَ نَسَبِ، «بَيْت» وَ يُيُوتِ بِه كَارِ رَفْتَه اسْت. اَزِ دِيْدِ گَاَه بَرُخِي مَنْظُورِ اَزِ «بَيْت»، مَسْجِدِ پِيَامْبَرِ صَلِيّ اِلّٰه عَلِيْه وَ آلِه دَر مَدِيْنَه اسْت وَ اَصْلِ اَنْ، هَمَانَانِ هَسْتِنْدِ كِه اَنْ حَضْرَتِ اَنّٰهَا رَا دَر اَنْ سَكُونَتِ دَادِ وَ دَر خَانَه اَنّٰنِ رَا بِه سُوِي اَنْ مَسْجِدِ بَازِ نَهَاد، اَمَّا هَمِه دَرَبْهَائِي خَانَه‌هَائِي دِيْگَرَانِ رَا بَسْت؛ وَ هَمِه مَرْدَمِ مَسْلَمَانِ دَر اِيْنِ مُورِدِ اِتْفَاقِ نَظَرِ دَارِنْدِ كِه خَانْدَانِ پِيَامْبَرِ صَلِيّ اِلّٰه عَلِيْه وَ آلِه مُورِدِ نَظَرِ آيِه اسْت. اَمَّا دَر اِيْنِ مُورِدِ كِه، خَانْدَانِ پِيَامْبَرِ صَلِيّ اِلّٰه عَلِيْه وَ آلِه چِه كَسَانِي هَسْتِنْدِ دُو نَظَرِ اسْت: ۱ «عِكْرِمَه» بَرِ اَنْ اسْت كِه مَنْظُورِ هَمْسَرَانِ پِيَامْبَرِ صَلِيّ اِلّٰه عَلِيْه وَ آلِه اسْت، چَرَا كِه دَر اَعْغَازِ آيِه شَرِيْفَه رُوشِ سَخْنِ بَا اَنّٰنِ اسْت. ۲ اَمَّا اَنْبُوهِي اَزِ دَانَشُورَانِ وَ دَانَشْمَنْدَانِ، اَزِ جَمْلَه «ابُوسَعِيْدِ خُدْرِي»، «اَنْس»، «وَاِئِلَه»، «عَائِشَه» وَ «اُمِّ سَلَمَه»، دُو تَنِ اَزِ هَمْسَرَانِ پِيَامْبَرِ صَلِيّ اِلّٰه عَلِيْه وَ آلِه بَرِ اَنّٰنْدِ كِه مَنْظُورِ آيِه شَرِيْفَه وَجُودِ گَرَانَمَائِيهِ پِيَامْبَرِ صَلِيّ اِلّٰه عَلِيْه وَ آلِه وَ اَمِيْرْمُؤْمِنَانِ وَ حَسَنِ وَ حُسَيْنِ وَ دَخْتِ گَرَانَقْدَرِ او فَاطْمَه اسْت كِه دَرُودِ خُودَا بَرِ اَنّٰنِ بَادِ وَ آيِه شَرِيْفَه وَبِزَه اِيْنِ پَنَجِ نُورِ مَقْدَسِ اسْت. اِنَّ الْاَيَةَ مُخْتَصَّهً بِرَسُوْلِ اللّٰهِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطْمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱) **** ۱. تَفْسِيْرِ طَبْرِي، ج ۲۲، ص ۵؛ تَفْسِيْرِ كَشَاف، ج ۸، ص ۳۳۹؛ شُواهِدُ التَّنْزِيْلِ، حَاكِمِ حَسْكَانِي، ج ۲، ص ۱۰. (صَفْحَه ۳۷۹)

روشنگری روایات در خصوص «اهل بیت» در آیه تطهیر

روایات بسیاری که از محدثان و دانشمندان شیعه و سنی در این مورد رسیده است، همه گواه بر این حقیقت است که منظور از «اهل البیت» در آیه مورد بحث، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و نه هیچ کس دیگر؛ و نیز روشنگری می‌کند که: اعضا این خاندان پرشکوه همان پنج وجود گرانبه‌اند و بس. برای نمونه: «ابوحزمه ثمالی» در تفسیرش در این مورد، از همسر ارجمند پیامبر

صلی الله علیه و آله «أُمَّ سَلَمَةَ» آورده است که: روزی دخت فرزانه پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه نزد آن حضرت آمد و سوپی خاص برای پدرش آورد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: فاطمه جان! همسر ارجمند و دو فرزند دل‌بندت حسن و حسین را نزد دعوت کن دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به خانه پدر فراخواند و همگی از آن غذا خوردند؛ آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله کسای خیری را بر سر آنان برافراشته داشت و رو به بارگاه خدا برد و نیایشگرانه گفت: **اللَّهُمَّ هُوَلاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَعِترَتِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً** (۱) بار خدایا! اینان خاندان گرانبه‌ای من هستند، پس پلیدی و آلودگی را همواره از آنان دور داشته و آنان را آن گونه که باید پاک و پاکیزه دار. «أُمَّ سَلَمَةَ» می‌گوید: من با دیدن این منظره دل‌انگیز و آن نیایش شورآفرین پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن شدم که خود را در شمار آنان درآورده و مشمول دعای آن حضرت گردم، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **أُمَّ سَلَمَةَ!** تو به خیر و سلامت در عقیده خواهی ماند، امّا از اینان نیستی. و نیز از دوّمین امام نور حضرت حسن علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: **لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآيَاهُ فِي كَسَاءٍ لَأُمَّ سَلَمَةَ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَلاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَعِترَتِي.** (۲) هنگامی که آیه تطهیر فرود آمد، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ما را به همراه خویش در زیر کساء نشانید و آن گاه دست‌ها را به سوی آسمان گشود و نیایشگرانه گفت: پروردگارا! اینان خاندان و نزدیکان من هستند، پس پلیدی را همواره از اینان دور بدار. **** ۱. تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶. ۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۵۶، ص ۹۲. ۱۰. (صفحه ۳۸۰)

دیدگاه پیروان مذهب اهل بیت در آیه تطهیر

به باور پیروان مذهب اهل بیت آیه مبارکه تطهیر ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و دخت فرزانه پیامبر صلی الله علیه و آله و دو نور دیده‌اش حسن و حسین علیه‌السلام است، چرا که واژه «انّما» برای اثبات مطلب پس از خود و برای انحصار است، از این رو هنگامی که گفته می‌شود: **انّما لَكَ عِنْدِي ذَرْهَمٌ** و یا زمانی گفته می‌شود: **انّما فی الدارِ زَیْدٌ**، مفهوم آن این است تنها برای تو نزد من درهم و دینار است، نه برای دیگری و یا فقط «زید» در خانه است و بس؛ با این بیان این اراده و خواست خدا در آیه شریفه، یا خواست و اراده تنهاست و یا اراده و خواستن ویژه است که از پی خویش پاک داشتن و دور ساختن آنان از هر گونه لغزش و گناه و مصونیت آن پنج نور مقدس را به ارمغان می‌آورد؛ روشن است که این اراده نمی‌تواند خواست تشریحی خدا باشد، چرا که چنین خواست و اراده‌ای شامل همه انسان‌ها می‌شود و خدا برای همه، درست‌اندیشی و شایسته‌کرداری را خواسته است و نه برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت اختصاصی و انحصاری؛ و از آنجایی که این بیان در راه ستایش و مدح آنان فرود آمده است، هیچ تردیدی نمی‌ماند که خواست و اراده خدا در آیه شریفه همان خواست تکوینی برای مصون داشتن آنان از هر پلیدی و گناه و لغزش مورد نظر آفریدگار هستی است و این موهبت ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان اوست. و نیز از آنجایی که برای ما روشن است که جز این پنج وجود گرانبه هیچ کس دیگر از خاندان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله، عصمت و مصون بود نشان از گناه و لغزش ثابت نیست، پس آیه شریفه ویژه همان پنج وجود مقدس است و آنانند که خدا وجود ارزشمندشان را پاک و پاکیزه خواسته و آنان را الگو و سرمشق بندگانش قرار داده است. (صفحه ۳۸۱)

۳۰۳. آیه

اشاره

وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا وَآنَ چَه رَا دَر خَانَه‌هَای شَمَا از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید، خداوند لطیف و خبیر است. (۳۴ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شما در خاستگاه وحی قرار گرفته‌اید و در مرکز و کانون نور قرآن، حتی اگر در خانه نشسته‌اید می‌توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله طنین افکن است، به طور شایسته‌ای از تعلیمات اسلام و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه‌ای. در این که میان «آیات الله» و «حکمت» چه فرقی است؟ بعضی از مفسران گفته‌اند، هر دو اشاره به قرآن است، منتهی تعبیر به «آیات» جنبه اعجاز را بیان می‌کند و تعبیر به «حکمت» محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می‌گوید. سرانجام در پایان آیه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا». اشاره به این که او از دقیق‌ترین و باریک‌ترین مسایل با خبر و آگاه است و نیت شما را به خوبی می‌داند و از اسرار درون سینه‌های شما باخبر است. این در صورتی است که «لطیف» را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم و اگر به معنی «صاحب لطف» تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر، لطف و رحمت دارد و هم از اعمالتان «خبیر» و آگاه است. این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان «لطیف» به خاطر اعجاز آیات قرآن و تکیه بر «خبیر» به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم باهم منافات ندارند و قابل جمع هستند. (صفحه ۳۸۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای منظور این است که: آنچه از قرآن و سنت در خانه‌هایتان تلاوت می‌گردد، حفظ کنید تا همواره آنها را به خاطر داشته باشید و بر اساس آنها رفتار نمایید. با این بیان در این آیه آنان تشویق می‌گردند که آیات قرآن را به خاطر بسپارند و به سخنان سرشار از حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت او دل دهند و با حفظ آنها در گفتار و تبادل نظر خویش براساس آنها سخن گویند. این فرمان گرچه در مرحله نخست به آنان داده می‌شود، اما در حقیقت دستوری است به همه زنان و دختران جامعه و همه پیروان قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله که در تبادل آراء و اندیشه‌ها معصوم عمل کنند و از بافته‌ها و یافته‌های زورمدارانه و بر اساس هوا و هوس و یا آلوده به شرک و خرافات دوری جویند. إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا چرا که خدا همواره دقیق و آگاه است. به باور برخی، به یقین خدا در تدبیر امور جهان و رساندن خیر و برکت به آفریدگانش دانا و توانا و از مصالح و مفاسد کارهایی که به دست مردم انجام می‌شود آگاه است؛ از این رو آنان را به کارهای شایسته و سودبخش فرمان داده و از رفتار و کردار زیانبار باز می‌دارد. (صفحه ۳۸۳)

۳۰۴. آیه (وضعیت اقتصادی برتر معیار ارزش گذاری انسان‌ها نیست)

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذارکننده نفرستادیم، مگر این که مترفین آنها (همان‌ها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آن چه شما فرستاده شده‌اید، کافر هستیم. (۳۴ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نذیر» به معنی بیم دهنده، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج‌روی‌ها و بیدادگری‌ها و گناه و فساد بیم می‌دادند. «مُتْرَفُوهَا» جمع «مُتْرَفٌ» از ماده «تَرَفٌ» به معنی تنعم است و مترف به کسی می‌گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست و مغرور و غافل کرده و به طغیان‌گری واداشته است. (۱) آری معمولاً کسانی که در صف اول مخالفین انبیاء بودند، این

گروه مُتَرَف طغیان‌گر غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می‌دیدند و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غضب حقوق آنها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند و از سوی سوم آنها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می‌کشیدند و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود می‌دیدند، لذا فوراً به مبارزه برمی‌خاستند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آیه شریفه به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله یادآوری می‌کند که مردم شهر و دیار او نیز به همان راه جامعه‌ها و نسل‌های پیشین رفته‌اند، چرا که رهروان راه توحیدی و پیامبران پیشین نیز همین مردم محروم و یا متوسط جامعه بوده‌اند، نه زرداران و انحصارگران امکانات مردم. ***** ۱- «لسان‌العرب»، جلد ۹، صفحه ۱۷. (صفحه ۳۸۴)

آیه ۳۰۵

اشاره

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و گفتند: اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد. (۳۵ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خداوند به ما محبت دارد، هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده و هم نیروی انسانی بسیار و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیت ما، در نزد او است «وما (نور چشمی‌ها) هرگز مجازات نخواهیم شد» (وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ). مگر خداوند عزیز کرده‌های خود را هم مجازات می‌کند؟ اگر ما مطرود در گاه او بودیم، این همه نعمت چرا به ما می‌داد؟ خلاصه آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

کثرت اموال و اولاد دلیل برتری انسان نیست

بدین سان قرآن روشنگری می‌کند که آنان به ثروتها و فرزندان‌شان می‌نازیدند و بر آنها مباحثات می‌کردند و آنها را رمز برتری خویش عنوان می‌ساختند و به محرومان جامعه می‌گفتند: این بسیاری ثروت و فرزندان ما، دلیل بزرگواری و کرامت ماست و نشانگر آن است که ما از شما برتر و بالاتریم؛ و نمی‌فهمیدند که این نعمت‌ها بخشش‌هایی است از جانب خدا به بندگان که، نه برخورداری از آنها دلیل عظمت و بزرگواری کسی است و نه محرومیت از آنها نشان فروتری کسی؛ بلکه باید سپاس ارزانی دارنده آنها را به جا آورد و از آنها آن گونه که ارزانی دارنده‌اش فرمان داده است بهره‌ور گردید و حق امانت را رعایت نمود. (صفحه ۳۸۵)

آیه ۳۰۶

اشاره

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ بگو: پروردگار من، روزی را برای هر کس بخواهد، وسیع یا تنگ می‌کند (این ارتباطی به قرب در درگاه او ندارد) ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۳۶ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کمی یا زیادی رزق و روزی طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم می‌داند و ربطی به قدر و مقام در درگاه خدا ندارد. بنابراین هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در آیات پیش پندار نادرست کفرگرایان و ظالمان ترسیم گردید که برخورداری خویشتن از ثروتها و فرزندان را دلیل برتری خود از دیگران در این سرا و رمز مصون بودن از عذاب روز رستاخیز و سرای آخرت عنوان می‌ساختند؛ اینک در نفی پندار پوچ آنان روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ هان ای پیامبر! بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد و شایسته بداند گسترده می‌سازد و برای هر کس که بخواهد و مصلحت بداند تنگ می‌گرداند. با این بیان فراخ و گشاده ساختن رزق و روزی، عبارت از فزون ساختن آن از اندازه نیاز انسان و تنگ گردانیدن آن به مفهوم کمتر ساختن آن از اندازه نیاز اوست. وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ اما بیشتر مردم به خاطر نشناختن دانش و حکمت و صف ناپذیر خدا، راز آفرینش و تدبیر حکیمانه آن را نمی‌دانند و چنین می‌پندارند که فزونی دارایی و ثروت، راز بزرگی و کرامت انسان در پیشگاه خداست. (صفحه ۳۸۶)

۳۰۷. آیه (مال و فرزند (بدون ایمان و عمل صالح) دلیل قرب به خدا نیست)

اشاره

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ اموال و فرزندان شما هرگز شما را نزد ما مقرب نمی‌سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابر اعمالی است که انجام داده‌اند و آنها در غرفه‌های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود. (۳۷ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زُلْفَىٰ» و «زُلْفَه» به معنی مقام و منزلت و منزلگاه آمده است و به همین دلیل منازل شب را «زُلْفُ اللَّيْلِ» گویند. «غُرَفَات» جمع «غُرْفَه» به معنی حجره‌هایی است در طبقه بالا- قرار گرفته که هم نور بیشتر دارد و هم هوای بهتر و هم از آفات به دور است، به همین دلیل این تعبیر در مورد برترین منازل بهشت به کار رفته است. این لغت در اصل از ماده «غَرْف» به معنی بالا بردن و برداشتن چیزی است. این اشتباه بزرگی است که دامن گیر گروهی از عوام شده است که تصور می‌کنند، آنها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیتند، مغضوب و مطرود درگاه خدا هستند و آنها که در رفاه نعمت غوطه‌ورند محبوب و مقبول او می‌باشند. چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش می‌شوند و به برترین مقامات می‌رسند و چه بسیار افراد متنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است. مگر قرآن در آیه ۱۵ سوره تغابن صریحاً نمی‌گوید: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ: اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است». این سخن بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش

و کوشش لازم برای زندگی بردارد، بلکه هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان، هرگز معیار ارزش معنوی انسان‌ها در پیشگاه خدا نمی‌شود. سپس به معیار اصلی ارزش‌های انسان‌ها و آن چه مایه تقرب به درگاه خدا می‌شود پرداخته، می‌گوید: «الَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّغْفِرِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ». بنابراین تمام معیارها به این دو امر (صفحه ۳۸۷) باز می‌گردد: «ایمان» و عمل «صالح»، از هر کس و در هر زمان و در هر مکان و از هر قشر و هر گروه و تفاوت انسان‌ها در پیشگاه خدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آنها است و جز این چیز دیگری نیست. حتی علم و دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر توأم با این دو معیار نباشد، به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی‌افزاید.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

به باور «مُجَاهِد» واژه «زُلْفَى» به مفهوم نزدیک آمده است. «أَخْفَش» می‌گوید: این واژه اسم مصدر می‌باشد و منظور این است که بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا تَقْرِيْبًا و دارایی‌های شما چیزی نیست که شما را آن گونه که باید به بارگاه خدا نزدیک سازد. واژه «ضِعْفٌ» اسم جنس است و بر اندک و بسیار دلالت دارد؛ و در تفسیر آیه ممکن است گفته شود که دارایی‌ها و فرزندان وسیله نزدیک شدن انسان به بارگاه خدا هستند، به این صورت که فرد و جامعه توحیدگرا و با ایمان با این اندیشه به ثروت و تولید ثروت بنگرد که به وسیله آن بر انجام وظایف دینی و انسانی بپا خیزد؛ و به دنیا آوردن فرزند و تربیت و رشد او را نیز در همین راه و همین هدف بنگرد؛ در آن صورت است که دارایی‌ها و فرزندان انسان او را آن گونه که شایسته و خداپسندانه است، به بارگاه آفریدگارش نزدیک می‌سازند؛ با این بیان واژه «الَّا» به مفهوم «لَكِنَّ» آمده و استثنا در آیه متصل است. وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ و آنان در غرفه‌های بهشت و قصرهای بلند و سر به آسمان کشیده آن در امنیت کامل بوده و از عوامل ترس و دلهره، نظیر بیماریها، گرفتاری‌ها، اندوه‌ها و دگرگونی‌های نامطلوب زندگی، ترسی به دل راه نخواهند داد. (صفحه ۳۸۸)

۳۰۸. آیه

اشاره

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می‌کنند و می‌پندارند از چنگال قدرت ما فرار خواهند کرد، در عذاب (الهی) احضار می‌شوند. (۳۸ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آن‌ها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفرت خود به تکذیب انبیاء پرداخته‌اند و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند و آن چنان مغرور بودند که گمان می‌کردند از چنگال عذاب الهی می‌گریزند، ولی همگی به فرمان خدا، در دل آتش سوزان دوزخ احضار می‌شوند. جمله «أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ» چون سخنی از زمان آینده در آن نیست، ممکن است اشاره به این معنی باشد که آنها هم اکنون نیز گرفتار عذابند، چه عذابی برتر از این زندانی که با مال و اولاد برای خود ساخته‌اند؟ تعبیر به «مُعَاجِزِينَ» به طوری که بعضی از ارباب لغت از جمله «مفردات راغب» گفته‌اند، به معنی این است که آنها چنین می‌پندارند که می‌توانند از حوزه قدرت خدا و مجازاتش فرار کنند، در حالی که این پنداری باطل و بی‌اساس است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آن کسانی که در راه بی‌اثر ساختن آیات روشن و روشنگر ما می‌کوشند تا نه خود ایمان آورند و نه به دیگران اجازه دهند تا حق را بشناسند و ایمان آورند و در همان حال می‌پندارند که می‌توانند پیام‌آوران ما را به ستوه آورده و بندگان شایسته کردار ما را از راه حق و عدالت و انجام کارهای شایسته و خوب و ثمربخش بازدارند، چنین کسانی در عذاب روز رستاخیز احضار خواهند شد. (صفحه ۳۸۹)

۳۰۹. آیه

اشاره

قُلْ إِنْ رَّبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه می‌دهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می‌سازد و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، جای آن را پر می‌کند و او بهترین روزی دهندگان است. (۳۹ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه محتوای این آیه تأکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی دارد: نخست این که آیه گذشته که مفهومش همین مفهوم بود، بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود، در حالی که تعبیر به «عباد» (بندگان) در آیه مورد بحث نشان می‌دهد که ناظر به مؤمنان است، یعنی حتی در مورد مؤمنان، گاه روزی را گسترده می‌کند (آنجا که صلاح مؤمن باشد) و گاه روزی را تنگ و محدود می‌سازد (آنجا که مصلحتش ایجاب کند) و به هر حال وسعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیز نمی‌تواند باشد. دیگر این که آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را درباره دو گروه مختلف بیان می‌کرد، در حالی که آیه مورد بحث ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد، که گاه روزیش گسترده و گاه تنگ و محدود است. به علاوه آن چه در آغاز این آیه آمده، در حقیقت مقدمه‌ای است برای آن چه در پایان آیه است و آن تشویق به انفاق در راه خدا است. جمله «فَهُوَ يُخْلِفُهُ» (او جایش را پر می‌کند) تعبیر جالبی است که نشان می‌دهد آن چه در راه خدا انفاق گردد، در حقیقت یک تجارت پر سود است، چرا که خداوند عوض آن را بر عهده گرفته و می‌دانیم هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده می‌گیرد، رعایت برابری و مساوات نمی‌کند، بلکه چند برابر و گاه صد چندان می‌کند. البته این وعده الهی منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست، آن که در جای خود مسلم است، در دنیا نیز با انواع برکات جای انفاق‌ها را به نحو احسن پر می‌کند. برای این که بدانیم مفهوم «انفاق» تا چه حد در اسلام گسترده است، کافی است (صفحه ۳۹۰) حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم: پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صِدْقَةٌ وَ مَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ كَتَبَ لَهُ صِدْقَةً وَ مَا وَقَى بِهِ الرَّجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ صِدْقَةٌ وَ مَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلَى اللَّهِ خَلْفُهَا، إِلَّا مَا كَانَ مِنْ نَفَقَةٍ فِي بُنْيَانٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ: هر کار نیکی به هر صورت باشد، صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می‌شود (و منحصر به انفاق‌های مالی نیست) و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می‌کند، صدقه نوشته می‌شود و آن چه را که انسان، آبروی خود را با آن حفظ می‌کند، صدقه محسوب می‌گردد و آن چه را که انسان در راه خدا انفاق می‌کند، عوض آن را به او خواهد داد، مگر چیزی که صرف بنا شود (همچون بنای خانه) یا در راه معصیت صرف گردد». (۱) استثناء خانه ممکن است از این نظر باشد که عین آن باقی است، به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

فراز اول از آیه شریفه به ظاهر تکرار چند آیه پیش است، امّا هدف و پیام آن یکسان نیست، چرا که در آن آیه، هدف نکوهش کفرگرایان و گمراهانی بود که ارزش‌های مادی و نعمت‌های زندگی را ملاک برتری خویش می‌پنداشتند، اما در این آیه روی سخن با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است و هدف، اندرزگویی به مردم با ایمان و هشدار آنان است؛ گویی روشنگری می‌کند که برخورداری کفرگرایان از نعمت‌های خدا، دلیل کرامت و نیکبختی آنان نیست، بلکه ارزانی شدن ثروت و فرزند و قدرت و امکانات به آنان برای عذاب و کیفر بیشتر آنان در سرای آخرت است، امّا برخورداری و بهره‌وری مردم با ایمان از نعمت‌ها و امکانات زندگی به منظور انفاق در راه خدا و رسیدن به نیکبختی و سعادت بیشتر است. وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ أَنْجِبَهُ مِنْ دَارِ الْآيَاتِ هَاتَانِ رَا دَر رَاه خدَا وَ كَارِهَاي شَايَسْتَه انْفَاق كَنِيْد، اُو دَر اِيْن * * * * * ۱- «قرطبي»، جلد ۶، صفحه ۵۳۸۹، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۹۱) جهان با افزون ساختن نعمت‌هایش بر شما و در آن جهان با ارزانی داشتن بهشت پرطراوت و پر نعمت عوض آن را به شما می‌دهد. وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ وَ اُو بَهْتَرِيْن رُوْزِي دَهْنْدِگَان اَسْت، چَرَا كِه اُو اِيْن رَزَق وَ رُوْزِي وَ نَعْمَت‌هَاي گُوْنَاگُوْن رَا تَنَهَا دَر جَهْت سُوْدْرَسَاْنِي بَه بَنْدِگَان خُوِيْش بَه اَنَّاْن اَرْزَاْنِي مِي دَارْد، نَه بَرَاي جَلْب سُوْد بَرَاي خُوْد وَ يَا دُوْر سَاخْتَنْ زِيَاْن اَز خُوِيْشْتَنْ؛ كِه اِيْن هَر دُو دَر بَارَه اَفْرِيْد گَار هَسْتِي پَنْدَارِي بِيهُوْدَه وَ نَاْمَمَكْن اَسْت. بَه بَاوَر «كَلْبِي» مَنْظُوْر اِيْن اَسْت كِه هَر اَنْجِبَه دَر رَاه خدَا هَزِيْنَه نَمَايِيْد، اُو دِيْر يَا زُوْد، دَر اِيْن سَرَا وَ يَا دَر سَرَاي اَخْرَت عُوْض اَن رَا بَه شَمَا مِي دَهْد وَ پَادَاشَش رَا بَرَايْتَاْن ذَخِيْرَه مِي نَمَايِيْد. اَز يِيَاْمِبَر گَرَامِي صَلِي اَلله عَلِيْه وَ اَلَه اَوْرْدَه‌اَنْد كِه: خدَاي فَرْزَاْنَه فَرْمُوْد: بَرَاي خَشْنُوْدِي مَن انْفَاق كَنِيْد تَا بَرَايْتَاْن انْفَاق نَمَايْم. قَال رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) قَالَ اللّٰهُ: لِي اَنْفَقُ، اَنْفَقَ عَلَيْكَ (۱) وَ نِيْز اَوْرْدَه‌اَنْد كِه فَرْمُوْد: يُنَادِي مُنَادٍ كُلُّ لَيْلَةٍ لِيُدْعُوْا لِلْمَوْتِ! وَ يُنَادِي مُنَادٍ اِثْنَا لِلْخَرَابِ! وَ يُنَادِي مُنَادٍ اَللّٰهُمَّ هَبْ لِلْمُنْفِقِ خَلْفًا! وَ يُنَادِي مُنَادٍ اَللّٰهُمَّ هَبْ لِلْمُنْفِقِ تَلْفًا وَ يُنَادِي مُنَادٍ لَيْتَ النَّاسَ لَمْ يُخْلَقُوْا وَ يُنَادِي مُنَادٍ لَيْتَهُمْ اِذْ خُلِقُوْا فَكَبُرُوْا فِيمَا لَهٗ خُلِقُوْا (۲) دَر هَر شَب نَدَاگَر اَسْمَاْنِي نَدَا مِي دَهْد كِه: هَا ن اِي اِنْسَاْنَهَا! بَرَاي مَرْدَن بَه دُنْيَا * * * * * ۱. صَحِيْح بُخَاْرِي، ج ۶، ص ۹۲؛ مُسْنَد اَحْمَد، ج ۳، ص ۲۲۷ / ۹۶۶۱. ۲. تَفْسِيْر كَبِيْر طَبْرَاْنِي، ج ۱۱، ص ۷۳ / ۱۱۰۸۵؛ صَحِيْح بُخَاْرِي، ج ۲، ص ۱۴۳؛ صَحِيْح مُسْلِم، ج ۲، ص ۷۰۰. (صَفْحَه ۳۹۲) بِيَاوَرِيْد وَ بَرَاي وِيْرَا ن شَدْن بَسَازِيْد! وَ نَدَاگَرِي نَدَا مِي دَهْد كِه: بَار خدَايَا، بَه هَر كَسِي كِه دَر رَاه شَايَسْتَه‌اِي انْفَاق مِي كَنْد عُوْض اَن رَا بَدَه! وَ نَدَاگَرِي نَدَا مِي دَهْد كِه: بَار خدَايَا بَه هَر كَسِي كِه بَخْل مِي وِرَزْد وَ انْفَاق نَمِي كَنْد زِيَاْن تَلْف رَا مَتُوْجَه سَاز! وَ نَدَا كَنْدَه‌اِي نَدَا مِي دَهْد كِه: اِي كَاَش مَرْدَم اَفْرِيْدَه نَشْدَه بُوْدَنْد. وَ نَدَاگَرِي نَدَا مِي دَهْد كِه: اِي كَاَش هَنْگَاْمِي كِه اَفْرِيْدَه شَدَنْد، دَر اِيْن مَوْرَد مِي اَنْدِيْشِيْدَنْد كِه هَدْف اَز اَفْرِيْنَش اَنَّاْن چِيْسْت؟ وَ بَرَاي چَه اَفْرِيْدَه شْدَه‌اَنْد؟ وَ نِيْز جَابِر اَز يِيَاْمِبَر گَرَامِي صَلِي اَلله عَلِيْه وَ اَلَه اَوْرْدَه اَسْت كِه فَرْمُوْد: كُلُّ مَعْرُوْفٍ صَدَقَةٌ وَ مَا وَقِيْ بِه الرَّجُلُ عَرِضَةٌ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَ مَا اَنْفَقَ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلِيَ اللّٰهُ خَلْفَهَا ضَامِنًا اِلَّا- مَا كَانَ مِنْ نَفَقَةٍ فِيْ بُيَاْنٍ اَوْ مَعْصِيَةٍ (۱) هَر كَار شَايَسْتَه وَ خدَاپَسَنْدَاْنَه‌اِي بَه سَاْن صَدَقَه حَسَاب مِي شُوْد؛ وَ هَر اَنْجِبَه كِه مَرْد بَه وَسِيْلَه اَن اَبْرُو وَ حِيْثِيْت خُوْد رَا حَفْظ مِي كَنْد صَدَقَه اَسْت؛ وَ اَنْجِبَه اِنْسَاْن بَا اِيْمَاْن اَز هَزِيْنَه زَنْدِگِي خُوْد انْفَاق مِي كَنْد، بَر خدَا اَسْت كِه عُوْض اَن رَا جَايِگَرِيْن سَازْد وَ تَضْمِيْن نَمَايِيْد، مَگَر اَنْجِبَه رَا دَر سَاخْتَاْن بِي مَوْرَد وَ يَا دَر گَنَاه وَ نَاْفَرْمَاْنِي خدَا مَصْرَف كَنْد. * * * * * ۱. سُنَنْ بِيَهَقِي، ج ۱۰، ۲۴۲؛ تَفْسِيْر قُرْطَبِي، ج ۶، ص ۵۳۸۹. (صَفْحَه ۳۹۳)

۳۱۰. آیه فرزندان همه هدایای خدا هستند

اشاره

لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ اِنَاثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُوْرَ مَالِكِيْت وَ حَاكِمِيْت اَسْمَاْن‌هَا وَ زَمِيْن اَز اَن خدَا اَسْت، هَر چَه رَا بَخُوَاْهْد، مِي اَفْرِيْنْد وَ بَه هَر كَس اَرَاْدَه كَنْد، دَخْتَر مِي بَخَشْد وَ بَه هَر كَس بَخُوَاْهْد پَسْر. (۴۹ / سُورِي) اَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ اِنَاثًا وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيْمًا اِنَّهٗ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ يَا اِگَر اَرَاْدَه كَنْد پَسْر وَ دَخْتَر هَر دُو بَه اَنهَا مِي دَهْد وَ هَر كَس رَا بَخُوَاْهْد

عقیم می‌گذارد، زیرا که او دانا و قادر است. (۵۰ / شوری)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همه ریز خوار خوان نعمت او هستند و نیازمندان لطف و رحمت او، لذا نه غرور به هنگام نعمت، منطقی است و نه یأس به هنگام مصیبت. نمونه روشنی از این واقعیت که هیچ‌کس از خود چیزی ندارد و هر چه هست از ناحیه او است این‌که: «به هر کس اراده کند، دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر» (يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ). و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند: آن‌هایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند و آنها که دختر دارند و در آرزوی پسری و آنها که هر دو را دارند و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می‌کشد. و عجب این‌که هیچ‌کس نه در زمان‌های گذشته و نه امروز که علوم و دانش‌ها پیشرفت فراوان کرده، قدرت انتخاب در این مسأله را ندارد و علیرغم تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها هنوز کسی نتوانسته است، عقیمان واقعی را فرزند ببخشد و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند، گرچه نقش بعضی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی‌توان انکار کرد، ولی باید دانست که این‌ها همه احتمال را افزایش می‌دهد و نتیجه هیچ‌یک قطعی نیست. و این یک نمونه بارز از عدم توانایی انسان از یک سو و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است. جالب این‌که: در این آیه اناث (دختران) را بر ذکور (پسران) مقدم داشته تا از (صفحه ۳۹۴) یک سو بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می‌دهد و از سوی دیگر به آنها که به خاطر پندارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند، بگوید او برخلاف خواسته شما آن چه را که به آن تمایل ندارید، می‌دهد و این دلیل بر این است که انتخاب به دست شما نیست. تعبیر به «يَهَبُ» (می‌بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران و فرق گذاشتن میان این دو از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست، هر دو «هبه» او می‌باشند. توجه به این نکته نیز لازم است که «عقیم» از ماده «عَقِمَ» در اصل به معنی خشکی و بیوست است که مانع از قبول اثر می‌شود و زنان عقیم، به زنانی می‌گویند که رحم آنها آمادگی برای پذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد، بادهای «عقیم» را از این جهت عقیم می‌گویند که قادر بر پیوند ابرهای باران‌زا نیست و روز «عقیم» به روزی گفته می‌شود که سرور و شادی در آن نباشد و این‌که از روز قیامت به عنوان «یوم عقیم» یاد شده، به خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتوانند به جبران گذشته پردازند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

فرمانروایی آسمانها و زمین و هر آنچه در میان آنهاست، همه و همه تنها از آن اوست و ذات پاک و بی‌همتای اوست که امور آنها را تدبیر می‌کند و براساس حکمت و مصلحت در آنها تصرف می‌نماید. يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ هر آنچه از انواع پدیده‌ها را که خود بخواهد می‌آفریند. يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا به هر که از بندگانش که بخواهد دخترانی می‌بخشد، وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ و به هر کس که بخواهد پسرانی ارزانی می‌دارد، أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا یا اگر بخواهد هم پسرانی به آنان می‌بخشد و هم دخترانی و از هر دو جنس برای آنان گرد می‌آورد و ارزانی می‌دارد. وَيَجْعَلُ مِمَّنْ يَشَاءُ عَاقِمًا و هر کس را بخواهد نازا و عقیم قرار می‌دهد و به او فرزندی ارزانی نمی‌دارد؛ إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ چرا که ذات پاک و بی‌همتای خدا به حال بندگانش دانا و در آفرینش و تدبیر امور هستی تواناست. (صفحه ۳۹۵)

۳۱۱. آیه (مشرکین دلیلی جز تقلید از نیاکان و خانواده‌های قبلی جاهل خود ندارند)

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَحَدِّثْنَا أَبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ بلکه آنها می‌گویند: ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده‌ایم. (۲۲ / زخرف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «أُمَّةً» به جماعتی می‌گویند که یک نوع ارتباط با یکدیگر دارند، یا از نظر دین یا وحدت مکان، یا زمان، خواه آن حلقه اتصال اختیاری باشد یا اجباری (و از همین رو گاهی به معنی «مذهب» به کار رفته، مانند آیه مورد بحث، ولی معنی اصلی آن همان جماعت و گروه است و اطلاق این کلمه بر مذهب نیازمند به قرینه است). در واقع آنها دلیلی جز «تقلید کورکورانه» از پدران و نیاکان خود نداشتند و عجیب این که خود را با این تقلید هدایت یافته می‌پنداشتند، در حالی که در مسائل اعتقادی و زیربنای فکری، هیچ انسان فهمیده و آزاده‌ای نمی‌تواند متکی بر تقلید باشد، آن هم به صورت تقلید «جاهل از جاهل» چرا که می‌دانیم نیاکان آنها نیز هیچ علم و دانشی نداشتند، مغزهای آنها مملو از خرافات و اوهام بود. تقلید تنها در مسائل فرعی و غیر زیربنایی صحیح است، آن هم تقلید از عالم یعنی رجوع جاهل به عالم، همان گونه که در مراجعه بیمار به طبیب و افراد غیرمتخصص به صاحبان تخصص دیده می‌شود، بنابراین تقلید آنها به دو دلیل باطل و محکوم بوده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

نه هرگز این گونه نیست، چرا که ما به آنان کتاب آسمانی فرو نفرستاده‌ایم و آنان از کتابی الهام نمی‌گیرند، بلکه می‌گویند: ما پدران خود را بر راه و رسمی درست یافته‌ایم و تصمیم گرفته‌ایم که از آنان پیروی کنیم و بی‌گمان ما راه یافته و هدایت شده‌ایم! (صفحه ۳۹۶)

۳۱۲. آیه (احترام و نیکی به پدر و مادر)

اشاره

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش، سی ماه است، تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی وارد گردد، می‌گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی، به جا آورم و عمل صالحی انجام دهم که از آن خشنود باشی و فرزندان مرا صالح کن، من به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم و من از مسلمینم. (۱۵ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«وَصِيَّةٌ» و «توصیه» به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصر به سفارش‌های مربوط به بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی «امر و دستور و فرمان» تفسیر کرده‌اند. «أَوْزِعْنِي» از ماده «أوزع» است که به چند معنی آمده؛ توفیق، الهام کردن،

ایجاد عشق و علاقه و بازداشتن از انحراف. «مادر» در طول این سی ماه، بزرگ‌ترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می‌دهد. از نخستین روزهای انعقاد نطفه، حالت مادر دگرگون می‌شود و ناراحتی‌ها پشت سر یکدیگر می‌آید، حالتی که به حالت «ویار» نامیده می‌شود و یکی از سخت‌ترین حالات مادر است، روی می‌دهد و پزشکان می‌گویند: بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می‌دهد. هر قدر جنین رشد و نمو بیشتری می‌کند، مواد بیشتری از شیره جان مادر می‌گیرد و حتی روی استخوان‌ها و اعصاب او اثر می‌گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می‌گیرد و در آخر دوران حمل، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می‌شود اما با صبر و حوصله تمام و به (صفحه ۳۹۷) عشق فرزندى که به زودی چشم به دنیا می‌گشاید و بر روی مادر لبخند می‌زند، تمام این ناملايمات را تحمل می‌کند. دوران وضع حمل که یکی از سخت‌ترین لحظات زندگی مادر است، فرا می‌رسد تا آنجا که گاه مادر، جانش را بر سر فرزند می‌نهد. به هر حال بار سنگینی را بر زمین گذارده، دوران سخت دیگری شروع می‌شود، دوران مراقبت دائم و شبانه‌روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکى پاسخ گوید که هیچ گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد، نمی‌تواند محل درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد، قادر به بیان آن نیست، جز این که ناله سر دهد و اشک ریزد و مادر باید با کنجکاوى و صبر و حوصله تمام، یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند. نظافت فرزند در این دوران، مشکلى طاقت‌فرسا است و تأمین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می‌شود، ایثاری بزرگ است. بیماری‌های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می‌گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق‌العاده به مقابله با آنها برخیزد، مشکل دیگری است. این که قرآن در اینجا تنها از ناراحتی‌های مادر سخن به میان آورده و از پدر، سخنی نگفته، به خاطر عدم اهمیت آن نیست، چرا که پدر نیز در بسیاری از این مشکلات، شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد، بیشتر روی او تکیه شده است. در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «مَنْ أَبْرُ؟ قَالَ: أُمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أَبَاكَ. اى رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت، عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت، برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد، فرمود: به پدرت». (۱) در حدیث دیگری آمده که مردی، مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، عرض کرد: «هَيْلٌ أَدَيْتُ * * * * * ۱- «روح المعانی»، جلد ۲۶، صفحه ۱۶. (صفحه ۳۹۸) حَقَّهَا: آیا حق مادرم را این‌سان ادا کرده‌ام؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: «لَا وَ لَا بَرْفَرَةٌ وَاحِدَةٌ: نه حتی یک نفس او را جبران نکردی». (۱)

شیر مادر بهترین غذای طبیعی برای کودک

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره، دوران شیرخوارگی، دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده است: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُبْرِئَهُنَّ الرِّضَاعَةَ: مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، آنها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند». در حالی که مجموع «دوران حمل و شیرخوارگی» در آیه مورد بحث، فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟ فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته‌اند: آری حداقل دوران حمل، ۶ ماه و حداکثر دوران مفید رضاع، ۲۴ ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن سینا» نقل شده که گفته‌اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده‌اند که فرزندى بعد از شش ماه به دنیا آمده است. ضمناً از این تعبیر قرآنی می‌توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود، باید بر مقدار دوران شیرخوارگی افزود، به گونه‌ای که مجموعاً ۳۰ ماه تمام را شامل گردد. از «ابن عباس» نیز نقل شده که: «هرگاه دوران بارداری زن، ۹ ماه باشد، باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد و اگر

مدت حمل، ۶ ماه باشد، باید ۲۴ ماه شیر دهد. قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می‌کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد. سپس می‌افزاید: «حیات انسان همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد و به مرز چهل سالگی وارد گردد» (حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنِيَهُ). بعضی از مفسران، «بُلُوغُ أَشُدِّ» (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ و برای تأکید می‌دانند، ولی ظاهر این است که «بُلُوغُ أَشُدِّ»، اشاره به «بلوغ جسمانی» و رسیدن به «أَرْبَعِينَ سَنَةً» (چهل سالگی) اشاره به **** * ۱- «فی ظلال القرآن»، جلد ۷، صفحه ۴۱۵. (صفحه ۳۹۹) «بلوغ فکری و عقلانی» است، چرا که معروف است که انسان غالباً در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسد و گفته‌اند که: غالب انبیاء در چهل سالگی به نبوت، مبعوث شدند. ضمناً در این که سن بلوغ قدرت جسمانی، چه سنی است؟ در آن نیز گفتگو است، بعضی همان سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه ۳۴ سوره اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی می‌باشد. البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف، معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود. در حدیثی آمده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرُؤُ يَدُهُ عَلَى وَجْهِ مَنْ زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَتُبْ وَيَقُولُ بِأَبِي وَجْهٌ لَا يُفْلِحُ: شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند، می‌کشد و می‌گوید: پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود» (و در جبین این انسان، نور رستگاری نیست). (۱) به هر حال قرآن در ادامه این سخن می‌افزاید: این انسان لایق و باایمان، هنگامی که به چهل سالگی رسید، سه چیز را از خدا تقاضا می‌کند؛ نخست می‌گوید: «پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی، به جا آورم» (قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ). این تعبیر نشان می‌دهد که انسان باایمان در چنین سن و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت‌های خدا بر او آگاه می‌گردد و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده، چرا که در این سن و سال، معمولاً خودش پدر یا مادر می‌شود و زحمات طاقت‌فرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می‌بیند و بی‌اختیار به یاد آنها می‌افتد و به جای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می‌کند. در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی» (وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ). و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می‌کند: «خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من **** * ۱- «روح المعانی»، جلد ۲۶، صفحه ۱۷. (صفحه ۴۰۰) تداوم بخش» (وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي). تعبیر به «لی» (برای من) ضمناً اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود. و تعبیر به «فی ذُرِّيَّتِي» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است. جالب این که در دعای اول، پدر و مادر را شریک می‌کند و در دعای سوم، فرزندان را، ولی در دعای دوم، برای خود دعا می‌کند و این گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می‌نگرد، با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند، نگاه می‌کند. در پایان آیه دو مطلب را اعلام می‌دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، می‌گوید: «پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم» (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ). به مرحله‌ای رسیده‌ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد، آری من به مرز چهل سالگی رسیده‌ام و برای بنده‌ای چون من چقدر زشت و نازیبا است که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم. و دیگر این که می‌گوید: «من از مسلمین هستم» (وَأَنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ). در حقیقت این دو جمله پشتوانه‌ای است برای آن دعاهای سه‌گانه و مفهومی این است که: «چون من توبه کرده‌ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان تو هستم، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت‌ها بفرما».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«أَوْزِعْنِي»: واژه «ایزاع» در اصل به مفهوم واداشتن به کاری با نرمش و لطف و مداراست. وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا و بار برداشتن

مادر و به دنیا آوردن کودک و از شیر گرفتن او سی ماه به طول می‌انجامد، چرا که کمترین مدت بارداری مادر و دوران کامل شیرخوارگی کودک سی ماه است. «ابن عباس» بر آن است که: هرگاه دوران بارداری زن نه ماه به طول انجامد، در آن صورت دوران شیرخوارگی کودک بیست و یک ماه خواهد بود؛ اما اگر مادری شش (صفحه ۴۰۱) ماهه کودک خویش را به دنیا آورد، کودک او بیست و چهار ماه شیر خواهد خورد. حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ تَا آن گاه که آن فرزند به اوج توانمندی و رشد کامل خویش نایل آمد. به باور پاره‌ای منظور چهل سالگی است و این همان اوج کمال و مرحله‌ای است که پیامبران به دریافت وحی و پیام خدا مفتخر شدند. وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنَةً و به مرز چهل سالگی رسید. (۱) با این بیان چنین دریافت می‌گردد که دوران کمال، رسیدن به چهل سالگی است و انسان در این مرحله به نعمت خرد و خردمندی و تجربه و آگاهی و قدرت مقایسه و انتخاب و رأی می‌رسد. قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَتِي در این مرحله است که می‌گوید: پروردگارا! به من الهام بخش و توفیق ارزانی دار تا سپاس نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی بجا آورم؛ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ و یاریم کن تا کاری شایسته انجام دهم که تو از آن کار خشنود گردی. وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي و تو ای پروردگار من! بر من منت گذار و درستکاری و صلاح و رستکاری و فلاح را در دودمان من قرار ده و برای من در آنها شایستگی و نام نیک گذار. از دیدگاه برخی این فراز از آیه شریفه دعا می‌باشد که به منظور اصلاح و سازندگی آنان از بارگاه خدا خواسته می‌شود تا آنان در زندگی فرمان خدا را اطاعت و مقررات او را رعایت کنند و یکتا پرست باشند. به باور ما نیز این دیدگاه بهتر به نظر می‌رسد، ****۱. در روایات رسیده نیز به صورت‌های مختلف به چهل سالگی به عنوان مرحله کمال انسان اشاره رفته است. در روایت است که شیطان بر چهره کسی که به چهل سالگی رسیده، اما تربیت نیافته و توبه نپذیرفته است، دست می‌کشد و می‌گوید: بَابِي وَجْهٌ لَا يُفْلِحُ. پدر و مادرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نخواهد شد. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۷. (صفحه ۴۰۲) چرا که اگر فرزندان انسان خدا را فرمان برند، در حقیقت به پدر و مادر نیز نیکی کرده‌اند. و واژه «ذُرِّيَّةً» در دعا نشانگر آن است که او به نسل و تبار و دودمانش دعا می‌کند، چرا که این واژه در مورد فرزندان است که پس از انسان به دنیا می‌آیند، به کار می‌رود. «سهل بن عبدالله» در تفسیر این جمله می‌گوید: منظور این است که: پروردگارا! فرزندان مرا برای من نسلی شایسته و پرافتخار و برای خودت بندگانی درستکار و شایسته کردار قرار ده. إِنِّي تُبِّئْتُ إِلَيْكَ مَنَازِلَ الْغَنَاهِ وَ لَغْزَشْ هَائِمٍ بِه سَوِي تُو بَاز مِي گَرْدَم. وَإِنِّي مِّنَ الْمُسْلِمِينَ و از اسلامگرایان واقعی و فرمانبرداران بارگاه تو هستم.

فیلمی کوتاه از آغاز تا فرجام یک زندگی خداپسندانه (۱)

در آیه مورد بحث قرآن از جمله این درس را می‌دهد که فیلمی کوتاه و گویا از آغاز زندگی یک انسان مترقی و شایسته کردار تا فرجام زندگی او و نیز آرزوها و آرمان‌ها و خواسته‌ها و هدفها و سرانجام او را به تابلو می‌برد که راهگشا و راهنما و الهام‌بخش است که این گونه ترسیم می‌گردد: ۱ در مرحله نخست باید به سلامت جسم و رشد جسمی انسان اندیشید. ۲ در گام دوم، سخن از رشد فکری و عقلی و عاطفی و روحی و وجدانی انسان است، که در تربیت باید مورد نظر مریبان قرار گیرد. ۳ آن گاه است که انسان به مرحله سپاس آفریدگار خویش می‌رسد و راه بندگی و پروا و عدالت و آزادگی و رعایت حقوق انسانها و تضمین حقوق بشر را در دستور کار قرار می‌دهد. ۱ مترجم. (صفحه ۴۰۳) ۴ و نیز به سپاس‌گزاری از پدر و مادر و مریبان و آموزگاران و کسانی که در تربیت و سازندگی او کوشیده‌اند. ۵ این انسان در صورتی که دستخوش لغزش گردید، بی‌درنگ به بارگاه خدا بازمی‌گردد و توبه می‌کند. ۶ و نیز با همه وجود به انجام کار شایسته پای می‌فشارد. ۷ و نیز به تربیت نسل شایسته و فرزندان نیکو کردار همت می‌گمارد. ۸ و سرانجام هم به جایی اوج می‌گیرد که سراسر تسلیم خدا می‌شود. آری، مریبان و آموزگاران و حکومت و جامعه باید در تربیت نسل‌ها این نکات و مراحل را در نظر داشته باشند. (۱) ****۱. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۶. (صفحه ۴۰۴)

۳۱۳. آیه

اشاره

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبَلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعِدَ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ أَنَّهُمْ كَسَانِي هَسْتَنْدَ كِه مَا بَهْتَرِينَ اَعْمَالِشَان رَا قَبُول مِي كْنِيم و از گناهانشان می گذریم و در میان بهشتیان جای دارند، این وعده صدقی است که وعده داده می شدند. (۱۶ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

این آیه، بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزار صالح العمل و توبه کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است. نخست می فرماید: «آن‌ها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم». با این که خداوند همه اعمال نیک را می پذیرد، چرا می گوید: «بهترین اعمال آنها را پذیرا می شود»؟ در پاسخ این سؤال، جمعی از مفسران گفته اند: منظور از بهترین اعمال، واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است، اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد. (۱) پاسخ دیگر این که خداوند، بهترین اعمال آنها را معیار پذیرش قرار می دهد و حتی اعمال درجه دو و کم اهمیت آنها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می گذارد، این درست به آن می ماند که خریداری به عنوان فضل و کرم، اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده ای عرضه شده است، به بهای جنس اعلاء محاسبه کند و از فضل و لطف خداوند، هر چه گفته شود، عجیب نیست. موهبت دوم، پاکسازی آنها است، می گوید: «ما از گناهانشان می گذریم». «در حالی که در میان بهشتیان جای دارند» و این سومین موهبت الهی نسبت به آنها است که آنان را با این که لغزش هایی داشته اند، شستشو داده، در کنار نیکان و پاکانی جای می دهد که از مقربان درگاه اویند. **** ۱- «مجمع البیان»، «المیزان» و غیره، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۴۰۵)

انسان بهشتی از دیدگاه قرآن

دو آیه مورد بحث، ترسیمی است از یک انسان مؤمن بهشتی که هفت مرحله به شرح زیر را در زندگی طی می کند؛ ۱ رشد جسمانی. ۲ کمال عقلی. ۳ شکرگزاری در برابر نعمت های پروردگار. ۴ شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر. ۵ به موقع از لغزش ها و خطاها توبه کردن. ۶ به انجام اعمال صالح از جمله تربیت فرزندان اهتمام ورزیدن. ۷ و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی، صعود کردن و همین امر سبب می شود که غرق در رحمت و غفران و نعمت های گوناگون خداوند شود. آری باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

منظور از آنان همان کسانی هستند که در آیات گذشته از آنان سخن رفت و از ایمان و عمل شایسته، سپاس از نعمت های خدا و توبه و فرمانبرداری از ذات بی همتای او سخن می گفتند؛ و منظور از کارهای شایسته یا شایسته ترین کارها، عبادت های واجب و مستحب آنان است که برترین پاداش را دریافت می دارند. وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ و از گناهان آنان نیز می گذریم. فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ

گور خویش زنده و برانگیخته خواهم شد، با اینکه جامعه‌ها و امت‌هایی پیش از من مرده‌اند و روزگارشان سپری گردیده و هرگز باز نیامده‌اند و به زندگی باز نگشته‌اند؟! وَ هُمَا يَشْتَعِبَانِ اللَّهَ اَمَّا اَنْ پدر و مادر با ایمان و درست‌اندیش در برابر این پرخاشجویی و خیره‌سری فرزند خویش به بارگاه خدا روی می‌آورند و در حالی که خدا را به فریادرسی می‌خوانند و از ذات پاک و بی‌همتای او می‌خواهند تا دست فرزندشان را با مهر و لطف و بخشایش خویش بگیرد و او را به سوی ایمان و پذیرش حق راه نماید، در همان شرایط به فرزند خویش می‌گویند: وَيَلْكَ اَمِنْ وای بر تو! وای ... از روز رستاخیز و حساب خدا پروا کن و به آنچه پیامبر (صفحه ۴۰۸) خدا آورده است و مردم را راه می‌نماید ایمان آور! اِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ چرا که بی‌گمان وعده خدا در مورد برانگیخته شدن مردگان و حساب و کتاب و پاداش و کیفر روز رستاخیز حق است؛ فَيَقُولُ مَا هَذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ اَمَّا اَنْ فرزند خیره‌سر با گستاخی و حق‌ناپذیری می‌گوید: این قرآن و آنچه که شما مرا به سوی آن فرا می‌خوانید، چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست و هیچ کدام واقعیت ندارد! گروهی از جمله «حسن» و «زجاج» برآند که: پیام آیه جهانشمول و عام است و هر فرزند گستاخ و خیره‌سری را شامل می‌گردد که به جای حق‌پذیری و نمک‌شناسی، با پدر و مادر بدرفتاری کند و سخنان درست و سنجیده آنان را نپذیرد. این حقیقت از ادامه آیات نیز دریافت می‌گردد. (صفحه ۴۰۹)

۳۱۵. آیه

اشاره

اُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالانْسِ اِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ آن‌ها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند، درباره آنها مسجل شده، چرا که همگی زیانکار بودند. (۱۸ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همان‌طور که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح العمل بیان شد، در اینجا سرانجام کار کافران جسور و خیره‌سر را نیز بیان کرده است. در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی، در این آیات به این امور برخورد می‌کنیم. آنها مدارج رشد و تکامل خود را طی می‌کنند، در حالی که این‌ها همه سرمایه‌های خویش را از دست می‌دهند و زیانکارند. آنها حق‌شناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما این‌ها حق‌شناسند و جسور و بی‌ادب، حتی نسبت به والدینشان. آنها «همراه مقربان خداوند» در بهشتند و این‌ها در «زمره اقوام بی‌ایمان» در دوزخند و هریک به گروه همجنس خود ملحق می‌شوند. آنها از لغزش‌های خود توبه می‌کنند و در برابر حق، تسلیم هستند اما این‌ها طغیانگر و سرکش و خودخواه و متکبر هستند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آنان همه گرفتار کیفر کردارشان می‌گردند چرا که همه آنان از زیانکاران بودند. آری، آنان با گناه و نافرمانی خدا خویشان را به کام هلاکت و عذاب افکندند و کدامین زیان از این سهمگین‌تر و رسواتر؟! (صفحه ۴۱۰)

۳۱۶. آیه

اشاره

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيَهُمْ اَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ و برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند،

تا خداوند کارهای آنها را بی‌کم و کاست به آنان تحویل دهد و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد. (۱۹ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«دَرَجَات» جمع «درجۀ» معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به سمت بالا می‌روند و «دَرَكَات» جمع «دَرَك» به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به طرف پایین حرکت می‌کنند، لذا در مورد بهشت، «درجات» و در مورد دوزخ، «درکات» گفته می‌شود، ولی در آیه مورد بحث، که هر دو باهم ذکر شده، با توجه به اهمیت مقام بهشتیان، هر دو به عنوان «درجات» آمده و به اصطلاح از باب «تغلیب» است. چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان، همه در یک درجه باشند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان و به تناسب خلوص نیت و میزان معرفتشان، مقامات متفاوتی دارند و اصل عدالت، دقیقاً در اینجا حاکم است. سپس می‌افزاید: «وَلِيُؤْفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ»، این تعبیر اشاره دیگری است به مسأله «تجسم اعمال» که در آنجا اعمال آدمی با او خواهد بود، اعمال نیکش، مایه رحمت و آرامش او است و اعمال زشتش، مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب او.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

به باور «ابن زید» و «ابومسلم» منظور این است که: هر کدام از ایمان آوردگان شایسته کردار و کفر گرایان گناهکار و ستمکار متناسب با شرایط و عملکردشان درجات و مراتبی خواهند داشت و روشن است که درجات شایسته کرداران در بهشت پر نعمت و زیبایی خداست و درجات کافران و ظالمان، عبارت از درکات دوزخ است. وَلِيُؤْفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ هدف این است که پاداش و کیفر کارهایشان را به طور کامل به آنان بدهیم. وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ و به آنان هیچ ستمی نخواهد رفت. آری، با آنان براساس عدل و داد رفتار می‌گردد، به گونه‌ای که در مورد کسی که در خور عذاب و کیفر نیست، ذرّه‌ای عذاب نخواهد بود و کسی که در خور پاداش است ذرّه‌ای از او دریغ نخواهد شد. (صفحه ۴۱۱)

۳۱۷. آیه (سیمای خانواده و جامعه اسلامی)

اشاره

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعِيدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد، این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است. (۲۹ / فتح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و آنها که در خط او بودند، از لسان تورات و

انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آنها که در «حدیبیه» و مراحل دیگر پایدردی به خرج دادند و هم درس آموزنده‌ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار. در آغاز می‌فرماید: «محمد فرستاده خدا است». سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را در طی پنج صفت چنین بیان می‌کند: ۱ «کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند» (وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ). ۲ در دومین وصف می‌گوید: «اما در میان خود رحیم و مهربانند» (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ). (صفحه ۴۱۲) آن‌ها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و هم‌کیشانند و آتشی سخت و سوزان و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان. در حقیقت عواطف آنها در این «مهر» و «قهر» خلاصه می‌شود. ۳ در سومین صفت که از اعمال آنها سخن می‌گوید می‌افزاید: «پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند» (تَرِيَهُمْ رُكْعًا سَاجِدًا). این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش «رکوع و سجود» ترسیم شده به عنوان حالت دائمی و همیشگی آنها ذکر می‌کند، عبادتی که رمز تسلیم در برابر فرمان حق و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است. ۴ در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آنها بحث می‌کند، می‌فرماید: «آن‌ها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند» (يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا). نه برای تظاهر و ریا قدم برمی‌دارند و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده و انگیزه حرکت آنها در تمام زندگی همین است و بس. حتی تعبیر به «فَضْل» نشان می‌دهد که آنها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می‌دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می‌گویند خداوند! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما. ۵ در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آنها بحث کرده، می‌گوید: «نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است» (سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ). «سیما» در اصل به معنی علامت و هیئت است، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن هر چند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه‌های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می‌شود. به تعبیر دیگری «قیافه» آنها به خوبی نشان می‌دهد که آنها انسان‌هایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و (صفحه ۴۱۳) عدالتند، نه تنها در صورت آن‌ها، که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است. به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می‌افزاید: «این توصیف آنها (یاران محمد صلی الله علیه و آله) در تورات است» (ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ). این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است. سپس به توصیف آنها در یک کتاب دیگر آسمانی یعنی «انجیل» پرداخته، چنین می‌گوید: «توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد» (وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَزْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ). «شَطْأً» به معنی «جوانه» و «جوجه» است، جوانه‌هایی که از پایین ساقه و کنار ریشه‌ها بیرون می‌آید. «آزَرَ» از ماده «مُؤَاظَرَةٌ» به معنی معاونت است. «اسْتِغْلَظَ» از ماده «غَلِظَتْ» به معنی سفت و محکم شدن است. جمله «اسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ» مفهومش این است که به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده، (توجه داشته باشید که «سوق» جمع «ساق» است). تعبیر «يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ» یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه‌های زیاد و محصول وافر رسیده که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می‌روند. جالب این‌که: در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است، (جوانه زدن کمک کردن برای پرورش محکم شدن برپای خود ایستادن نمو چشمگیر اعجاب‌انگیز). در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده، اوصافی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می‌کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه‌های مختلف است. آری آنها انسان‌هایی هستند با صفات والا که آنی از «حرکت» باز نمی‌ایستند، همواره جوانه می‌زنند و جوانه‌ها پرورش می‌یابد و (صفحه ۴۱۴) بارور می‌شود. همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می‌دهند و روز به روز

خیل تازه‌ای بر جامعه اسلامی می‌افزایند. سپس در دنباله آیه می‌افزاید: این اوصاف عالی، این نمو و رشد سریع و این حرکت پر برکت، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می‌آورد، سبب خشم کفار می‌شود: «این برای آن است که کافران را به خشم آورد» (لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ). و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند و عده آمرزش و اجر عظیمی داده است» (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا). بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو وصف، اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد صلی الله علیه و آله داده که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند و گرنه کسانی که یک روز در زمره دوستان و یاران او بودند و روز دیگر از او جدا شدند و راهی بر خلاف آن در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده‌ای نیستند. جمله «وَالَّذِينَ مَعَهُ» (کسانی که با او هستند) مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از «مَعَهُ» به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است. بنابراین ما هرگز نمی‌توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصران و همنشینان پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده کنیم. ولی هرگاه خود را از پیشداوری‌ها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می‌سازد: جمله «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران و انصار نیست، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» قرار گرفته که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آنها پیروی می‌کنند. همان‌گونه که «تابعان» اگر یک روز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می‌شوند. عین این مطلب درباره «صحابه» نیز می‌آید، زیرا آنها را نیز در آخرین آیه سوره فتح (صفحه ۴۱۵) مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یک روز این عنوان از آنها سلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهند رفت. و به تعبیر دیگر، تعبیر به «احسان» هم در مورد «تابعان» است و هم در مورد «متبوعان»، بنابراین هر کدام از این دو، «خط احسان» را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود. در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است، تأکید فراوانی بر روی اصل «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی‌کند، تنهایش نمی‌گذارد، تهدیدش نمی‌کند و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند و نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تا مطابق گفته خداوند «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید و حتی در غیاب آنها نسبت به امورشان دلسوزی کنید، آن‌گونه که انصار در عصر رسول الله بودند». (۱) ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی‌هایی که برای مؤمنان راستین و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، فاصله گرفته‌اند، گاه آن چنان به جان هم می‌افتند و کینه‌توزی و خونریزی می‌کنند که هرگز دشمنان اسلام آن چنان نکردند. گاه با کفار آن چنان پیوند دوستی می‌بندند که گویی برادرانی از یک اصل و نسبند. نه خبری از آن رکوع و سجود است و نه آن نیات پاک و «إِتِّغَاءِ فَضْلِ اللَّهِ» و نه آثار سجود در چهره نمایان و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن. و عجب این که هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته‌ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده‌ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می‌خوریم؟ باز «حمیت‌های جاهلیت» مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن. ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۷۷ حدیث ۹۱. (صفحه ۴۱۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«كُفَّارًا»: در این جا به مفهوم کشاورز آمده است، چرا که کشاورز بذرها و دانه را در دل خاک می‌پوشاند و هر چیزی را انسان بپوشاند، به کار او کُفْر و حق‌پوشی گفته می‌شود. در آیه مورد بحث در ترسیم سیمای جامعه مورد نظر اسلام می‌فرماید: مُحَمَّدٌ

رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَسْتَادَهُ وَبِأَمْرِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَابِعًا صِرَاحَتٌ مِي بُرْدٌ تَا جَائِي بَرَاي تَرْدِيدُ وَ تَرْدِيدُ افكَنِي دَر مَوْرِدِ حَقَانِيْتِ دَعْوَتِ بِيَامْبِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَمَانْد. اَن گَاه مِي اَفزَايْد:

وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ وَكَسَانِي كَه بَه هَمْرَاهِ بِيَامْبِرِنْد، دَر بَرَابَرِ تَجَاوُزِ وَ زَوْرْمَدَارِي كَفْرگَرِيَانِ تَجَاوُزْكَارِ سَخْتْ گِيرِ وَ پَرصَلَابْتِ هَسْتَنْد، اَمَّا دَر جَامِعَه وَ بَا مَرْدَمِ خُوِيْشِ نَرْمَخُو وَ پَرْمَهْرِ وَ بَسِيَارِ فَرُوْتَنِ مِي بَاشَنْد. «حَسَن» مِي گُوِيْد: سَخْتْ گِيرِي مَرْدَمِ بَا اِيْمَانِ نَسْبَتِ بَه كَفْرگَرِيَانِ تَجَاوُزْكَارِ بَه جَائِي رَسِيْدَه بُوْد كَه اَز لِبَاسِ اَنَانِ نِيْزِ دُوْرِي مِي جَسْتَنْد تَا بَه لِبَاسِ شَانِ نَچَسْبِد. وَ نِيْزِ اَز دَسْتِ وَ بَدَنِ اَنَانِ دُوْرِي مِي جَسْتَنْد تَا بَه بَدَنْشَانِ نَرَسِد. اَمَّا دَر مِيَانِ جَامِعَه وَ مَرْدَمِ خُوِيْشِ مَهْرِ وَ نَرْمَخُوِيِي شَانِ چَنَانِ بُوْد كَه هِيْچِ اِنْسَانِ تُوْحِيْدگَرَا وَ بَا اِيْمَانِي بَه بَرَادَرِ دِيْنِي خُوِيْشِ نَمِي رَسِيْد، جَزِ اَن كَه بَا اُو دَسْتِ مَهْرِ مِي دَادِ وَ چَهْرَه اش را مِي بُوْسِيْدِ وَ اُو رَا مَوْرِدِ لَطْفِ وَ تَفَقْدِ قَرَارِ مِي دَادِ وَ حَقُوْقِ وَ حَرْمَتِ اَنَانِ رَا پَاسِ مِي دَاشْت. (۱) كَارَشَانِ دَرَسْتِ هَمَاهَنْگِ بَا مَفْهُومِ اَيْنِ اِيَه شَرِيْفَه بُوْد كَه مِي فَرْمَايْد: *****. ۱. دَر رَابَطَه بَا رَعَايَتِ حَقُوْقِ مَتَقَابِلِ دَر جَامِعَه اِسْلَامِي بَه تَفْسِيْرِ نُوْرَالْتَقْلِيْنِ، ج ۵، ص ۷۷؛ اِصُوْلِ كَافِي، ج ۲، ص ۱۶۹ بَنگَرِيْد. (صَفْحَه ۴۱۷) اَذْلَمَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اعْزَهُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۱) مَرْدَمِ بَا اِيْمَانِ نَسْبَتِ بَه يَكْدِيْگَرِ سَرَاپَا خِيْرخَوَاهِي وَ اَدْبِ وَ فَرُوْتَنِي هَسْتَنْد وَ دَر بَرَابَرِ كَفْرگَرِيَانِ وَ ظَالِمَانِ وَ تَجَاوُزْكَارَانِ سَرَسَخْتِ وَ پَرصَلَابْتِ. دَر اَدَامَه اِيَه دَر وَصْفِ جَامِعَه مَطْلُوْبِ مِي اَفزَايْد:

تَرَاهُمْ رُكْعًا سَاجِدًا اَنَانِ رَا هَمَارَه دَر حَالِ رُكُوْعِ وَ سَجْدَه وَ عِبَادَتِ خُدَا مِي نَغْرِي، چَرَا كَه اَنَانِ بَسِيَارِ نَمَازِ مِي خَوَانْدِ وَ رَاهِ وَ رَسْمِ نَمَازِ وَ فَرَهَنْگِ اَن رَا بَرِپَا مِي دَارَنْد. يَتَّبِعُونَ فِضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ بَدِيْنِ وَسِيْلَه فَرْوَنِ بَخْشِي وَ مَهْرِ خُدَا رَا مِي جُوِيْنْدِ وَ اَز بَارگَاهِ اُو نَعْمَتِ هَا وَ خَشْنُوْدِي ذَاتِ بِي هَمْتَايِشِ رَا مِي خَوَانْد. سِيْمَاهُمْ فِي وُجُوْهِهِمْ مِّنْ اَثْرِ السُّجُوْدِ دَر تَفْسِيْرِ اَيْنِ فَرَازِ دِيْدِ گَاهِ هَا مَتَفَاوْتِ اسْت:

۱ بَه بَاوْر «ابن عباس» وَ بَرُخِي دِيْگَرِ مَنْظُوْرِ اَيْنِ اسْت كَه: عِلَامَتِ وَ نَشَانَه اَنَانِ دَر رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ اَيْنِ اسْت كَه جَائِيْگَاهِ سَجْدَه اَنَانِ دَر پِيْشَانِي شَانِ بَسِيَارِ سَبِيْدِ وَ دَرخْشَانِ اسْت. ۲ اَمْرًا اَز دِيْدِ گَاهِ گَرْوَهِي اَز جَمْلَه «سَعِيْدِ بِنِ حُجْبِيْر» مَنْظُوْرِ اَيْنِ اسْت كَه: اَثْرِ سَجْدَه هَاِي طُوْلَانِي رَا دَر پِيْشَانِي اَنَانِ مِي نَغْرِي وَ اَيْنِ اَثْرِ دَر پِيْشَانِي هَمَانِ اَثْرِ خَاكِي اسْت كَه پَسِ اَز سَجْدَه بَر جَائِي مِي مَانْد، چَرَا كَه اَنَانِ بَر خَاكِ سَجْدَه مِي كَنْنْد، نَه پَارچَه وَ فَرَش. ذَلِكُمْ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ اَيْنِ وَصْفِ يَارَانِ بِيَامْبِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ جَامِعَه وَ مَرْدَمِ مَوْرِدِ نَظَرِ اُو دَر تُوْرَاتِ اسْت؛ چَرَا كَه هَمَانِ وَصْفِي كَه بَرَايِ اَنَانِ دَر قُرْآنِ اَمْدَه اسْت دَر تُوْرَاتِ نِيْزِ تَرَسِيْمِ شُدَه اسْت. *****. ۱. سُوْرَه مَائِدَه، اِيَه ۵۴. (صَفْحَه ۴۱۸) دَر اَدَامَه اِيَه بَه وَصْفِ اَنَانِ دَر اِنْجِيْلِ پَردَاخْتَه وَ مِي اَفزَايْد: وَ مَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيْلِ كَزْرَعٍ اَخْرَجَ شَطْأَهُ وَ وَصْفِ اَنَانِ دَر اِنْجِيْلِ بَه سَانِ كِشْتَه وَ زَرَاْعَتِي اسْت كَه جَوَانَه هَاِي خُوْدِ رَا اَز دَلِ زَمِيْنِ بِيْرُوْنِ اَوْرَدَه وَ رُو بَه سُوِي اَسْمَانِ دَارْد. فَازْرَهُ اَن گَاهِ اَن رَا نِيْرُوْمَنْدِ وَ پَرتُوَانِ سَاخْتَه وَ بَدَانِ اسْتِحْكَامِ بَخْشِيْدَه اسْت. بَه بَاوْرِ پَارَهَاِي مَنْظُوْرِ اَيْنِ اسْت كَه: اَيْنِ جَوَانَه هَا بَه شَاخَه هَاِي مَادَرِ بِيُوْسْتَه وَ بَه سَانِ اَنهَا نِيْرُوْمَنْدِ وَ پَرتُوَانِ شُدَه اسْت. فَاسِي تَغْلَظْ تَا سَتْبَرِ شُدَه وَ رَشْدِ نَمُوْدَه اسْت. فَاسِي تَوِي عَلَي سُوْقِه وَ بَرِ سَاقَه هَاِي خُوْدِ اِيَسْتَادَه اسْت. آَرِي، اَيْنِ كِشْتَه وَ زَرَاْعَتِ بَه گُوْنَهَاِي رَشْدِ نَمُوْدَه وَ بَرِ رِيْشَه هَا وَ سَاقَه هَا وَ شَاخَه هَاِي پَرتُوَانِ خُوْدِ اِيَسْتَادَه، بَه گُوْنَهَاِي كَه گُوِيِي جَوَانَه هَا بَا اِصْلَه هَا هَمَانْدِ شُدَه اَنْد. واژه «سوق» جمع ساق و ساقه است و منظور این است که: این زراعت و کشته به رشد نهایی خود رسیده است. يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ آَرِي، اَيْنِ كِشْتَه وَ اَيْنِ زَرَاْعَتِ بَه گُوْنَهَاِي رَشْدِ نَمُوْدَه وَ بَه مَحْصُوْلِ فَرَاوَانِ رَسِيْدَه اسْت كَه حَتِي كِشَاوْرَزَانِ رَا نِيْزِ كَه خُوْدِ اَن رَا كَاشْتَه اَنْدِ شَادِمَانِ وَ شَكْغَفْتِ زَدَه سَاخْتَه اسْت. «واحدی» دَر اَيْنِ مَوْرِدِ مِي گُوِيْد: دَر اِيَه شَرِيْفَه خُدَايِ فَرَزَانَه دَر قَالِبِ اَيْنِ مِثَالِ بَه وَصْفِ بِيَامْبِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ اِيْمَانِ اَوْرَدْگَاْنِ پَردَاخْتَه كَه مَنْظُوْرِ اَز كِشْتِ وَ زَرَاْعَتِ وَجُوْدِ گَرَانِمَايَه بِيَامْبِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْت وَ جَوَانَه هَا يَارَانِ فِدَاكَارِ وَ پَر اِخْلَاصِ اَن حَضْرَتِ كَه بَر گَرْدِ خُوْرَشِيْدِ وَجُوْدِ اُو هَسْتَنْد. اَنَانِ دَر اَغَاْزِ طَلُوْعِ اِسْلَامِ نَاتُوَانِ وَ بِي يَارِ وَ يَاوَرِ بُوْدَنْد، هَمَانِ گُوْنَه كَه (صَفْحَه ۴۱۹) هَر نَهَالِ وَ زَرَاْعَتِي دَر اَغَاْزِ ضَعِيْفِ اسْت وَ اَن گَاهِ بَه تَدْرِیْجِ قُوْتِ وَ تُوَانِ مِي يَابْدِ وَ رَشْدِ مِي كَنْد، مَرْدَمِ تُوْحِيْدگَرَا وَ بَا اِيْمَانِ نِيْزِ دَسْتِ يَارِي بَر دَسْتِ يَكْدِيْگَرِ نَهَادَنْدِ وَ رَفْتَه رَفْتَه بَا اِيْمَانِ وَ اِخْلَاصِ وَ خُوْدسَاْزِي وَ پَرُوَا وَ دَانْشِ وَ بِيْنِشِ وَ مَدِيْرِيْتِ دَرَسْت، بَه قَدْرَتِي شَكْسْتِ نَاپَذِيْرِ تَبْدِيْلِ شُدَه وَ بَر كَارَهَا تَسَلُّطِ يَافْتَنْد. لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ اَيْنِ وَصْفِ شَكْغَفْتِ اَنْگِيْزِ وَ شَادِي بَخْشِ وَ اَيْنِ رَشْدِ وَ حَرَكْتِ كَمَالِ جَوِيَاْنَه وَ سَرِيْعِ، هَمَانِ گُوْنَه كَه دُوَسْتَدَارَانِ حَقِ وَ

عدالت را شادمان می‌سازد، کفرگرایان و بداندیشان و ستمکاران را به خشم می‌آورد. آری، هدف این است که خدا با این کار کفرگرایان را به خشم آورد و اصلاح‌ستیزان را ناراحت کند. به باور گروهی منظور این است که: خدا توحیدگرایان و ایمان‌آوردگان را نیرو بخشید و پرتوان ساخت تا با شمار بسیار آنان و اتحاد و یگانگی‌شان در راه حق و عدالت و بندگی خدا، کفرگرایان را به خشم آورد. در آخرین فراز آیه می‌افزاید: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده آمرزش و پاداشی پرشکوه داده است. آری خدای پرمهر به کسانی که ایمان آورده و در فرمانبرداری خدا پایداری ورزیده‌اند وعده فرموده است که گناهانشان را ببوشاند و بزدايد و به آنان پاداشی شکوه‌بار و ماندگار ارزانی دارد. (صفحه ۴۲۰)

۳۱۸. آیه (خط قرمز رفتار خانوادگی و اجتماعی (سخره کردن، سوء ظن، غیبت، تجسس و القاب زشت)

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ بِنِسِ الْأِسْمِ الْفُسُوقُ بَعِيدٌ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزاء کنند، شاید آنها از این‌ها بهتر باشند و نه زنانی از زنان دیگر، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید و آن‌ها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند. (۱۱/حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ‌های خونین در طول تاریخ بوده است. این «خود برتر بینی» بیشتر از ارزش‌های ظاهری و مادی سرچشمه می‌گیرد، مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله‌ای سرشناس‌تر می‌شمرد و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است، او را وادار به سخریه می‌کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد. سپس در دومین مرحله می‌فرماید: «و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید» (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ). «لَا تَلْمِزُوا» از ماده «لَمَزَ» به معنی عیب‌جویی و طعنه زدن است. جالب این که قرآن در این آیه با تعبیر «أَنْفُسِكُمْ» به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می‌دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیب‌جویی کنید، در واقع از خودتان عیب‌جویی کرده‌اید. و بالاخره در مرحله سوم می‌افزاید: «و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند (صفحه ۴۲۱) یاد نکنید» (وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ). بسیاری از افراد بی‌بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگوکننده وضع سابق باشد، بر او بگذارند. اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می‌کند و هر اسم و لقبی را که کوچک‌ترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است، ممنوع شمرده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«وَلَا تَلْمِزُوا»: واژه از ریشه «لَمَزَ» به مفهوم طعنه زدن و عیبجویی کردن آمده که کاری زشت و نارواست، مگر این که فرد یا گروهی که از آنان بدگویی می‌شود قانون‌شکن و ظالم و فاسق باشند؛ چرا که در روایت آمده است که: قُولُوا فِي الْفَاسِقِ مَا فِيهِ كَيْ يَحْدَرَهُ النَّاسُ. هر خصلت زشت و کار نکوهیده‌ای که قانون‌شکن و گناهکار بدان آلوده است بگویند تا مردم از او برحذر باشند و به دام وی نیفتند. و واژه «هَمَز» نیز به همین مفهوم آمده است. «لَا تَنَابَزُوا»: این واژه از ریشه «نَبَزَ»، به مفهوم سرزنش نمودن افراد یا گروه‌ها با لقب‌های ناروایی که بر آنان می‌تراشند و مارک می‌زنند، آمده است.

هشدار از ترور شخصیت

به باور برخی از واژه‌شناسان و مفسران واژه «قَوْم» در مورد مردان به کار می‌رود، چرا که آنان هستند که در انجام کارها برخی بر دیگری تکیه می‌کنند و بر دیگری قائم هستند. واژه «سُخِرِيَّةً» به مفهوم به ریشخند گرفتن و استهزا نمودن آمده و در آیه از آن هشدار داده شده است. به باور «مُجَاهِد» منظور این است که: هرگز ثروتمندی حق ندارد انسان محرومی را به خاطر فقر و نیازش مسخره کند، چه بسا که آن فقیر در پیشگاه خدا از آن ثروتمندی (صفحه ۴۲۲) که به ظاهر شریف و آراسته جلوه می‌کند، مقام و مرتبه‌ای بالاتر و بالاتر داشته باشد و از او بسیار انسان‌تر زندگی کند. «ابن زید» می‌گوید: آیه مورد بحث مردم مسلمان را از مسخره کردن کسانی که به نوعی به گناه و قانون‌شکنی در غلطیده‌اند، هشدار می‌دهد، چرا که ممکن است آن فرد مورد تمسخر به لغزشی ناخواسته دچار شده و اینک از نظر عقیده و اندیشه در بارگاه خدا از مسخره کننده بهتر و بالاتر باشد و یا ممکن است در اعماق جان و ژرفای دل ایمان به خدا آورده و اسلام را برگزیده باشد و از گناه و لغزش گذشته‌اش سخت نادم است و توبه کرده است. آن گاه از شگرد زشت و ظالمانه دیگری هشدار می‌دهد که: وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید و به هم ناروا و ناسزا نگویند. به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «ابن عباس» در آیه مورد بحث به «أَنْفُسَكُمْ» تعبیر می‌کند، درست به سان این آیه که می‌فرماید: وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ (۱) «و یکدیگر را نکشید» و یا «خودکشی نکنید» و این تعبیر نشان می‌دهد که از دیدگاه قرآن همه مردم با ایمان به سان یک نفر هستند و بر این اساس هر کدام حق حیات دیگری را به خطر اندازند، چنان است که گویی به خودکشی دست یازیده‌اند. در ادامه آیه از ابزار دیگر ترور شخصیت هشدار می‌دهد و می‌فرماید: وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ و یکدیگر را با لقب‌های زشت و ناپسندیده یاد نکنید. واژه «الْقَاب» جمع «لَقَب» می‌باشد و منظور از آن، نامی است که جز نام مورد پسند و دلخواه انسان باشد. پاره‌ای برآیند که: «لَقَب» نامی است که برای کسی می‌تراشند، به گونه‌ای که با شنیدن آن احساس رنج و ناراحتی می‌کند. اما اگر از آن نام احساس ناراحتی نکند * * * * * ۱. سوره نساء، آیه ۲۹. (صفحه ۴۲۳) خواندن با آن نام ناپسند نیست. به عنوان نمونه، به کسی فقیه، قاضی، داور، عادل، عمامه و ... گفته شود و او از این عنوان‌ها ناراحت نمی‌شود و احساس تحقیر و ریشخند نمی‌کند. به باور برخی منظور آن است که یکدیگر را با عنوان‌های زشت، نظیر کافر، فاسق، منافق و ... یاد نکنید. از «حسن» آورده‌اند که در صدر اسلام هنگامی که برخی از یهودیان و مسیحیان به اسلام ایمان می‌آوردند، باز هم پاره‌ای آنان را یهودی و مسیحی ندا می‌دادند، که پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد هشدار داد و این فراز از آیه نیز ناظر به همان نکته است و از آن گونه نداها و صداها هشدار می‌دهد. از «ابن عباس» آورده‌اند که: منظور از هشدار در این مورد این است که اگر انسانی دستخوش گناه و لغزشی شد و آن گناه توبه کرد، به خاطر آن گناه او را به باد نکوهش نگیرید که این یاد کردن به «لَقَب» زشت است. بِنَسِ الْإِسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيْمَانِ در تفسیر این فراز نیز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «حسن» منظور از واژه «فُسُوق» پس از ایمان، آن است که به انسان توحید‌گرا و با ایمانی عنوان یهودی یا مسیحی دهند. با این بیان تفسیر آیه این

گونه است: چه ناپسندیده و زشت است که انسان توحیدگرا و با ایمان را با عنوان شرک و کفری که پیش از اعلام اسلام و ایمان داشته است می‌خوانید! ۲ اما به باور برخی منظور این است که: بد چیزی است نام فسق را پس از ایمان و اسلام با غیبت مسلمانان و عیب‌جویی از آنان برای خود خریدن! پس از این گناهان دوری جوید و این عنوان را نپذیرید و خود را پس از اعلام اسلام در خور آن نسازید. اما به نظر می‌رسد که این تفسیر نشانگر آن نیست که دو عنوان «فِشَق» و «ایمان» در کنار هم نمی‌توانند باشند، چرا که تفسیر دوم به سان این است که گفته شود: «بِئْسَ الْحَالُ (صفحه ۴۲۴) الْفُسُوقُ بَعْدَ الشَّيْبِ» گناهکاری به همراه پیری و سالخوردگی حال ناپسندیده‌ای است؛ در حالی که آیه نشانگر مفهوم دیگری می‌باشد و آن این است که می‌گوید: کفر و فسقی که پس از ایمان بیاید و جایگزین آن شود بد چیز و بد، نامی است از این رو دیگران را با این نام نخوانید. وَ مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و هر کس از گناه و زشتی و عیب‌جویی و ستم توبه نکند و به قانون‌گرایی و عمل به مقررات خدا باز نگردد به خود ستم روا داشته و چنین کسانی همان ستمکارانند و در خور عذاب سخت و آتش دوزخ. (صفحه ۴۲۵)

۳۱۹. آیه

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است. (۱۲ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

منظور از «کثیراً مِنَ الظَّنِّ» گمان‌های بد است که نسبت به گمان‌های خوب در میان مردم بیشتر است، لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه «حسن ظن و گمان خیر» نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می‌شود، بنابراین چگونه می‌شود از آن نهی کرد؟ ۱ منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچک‌ترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابراین آن چه گناه است «ترتیب اثر دادن به گمان بد» می‌باشد. لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا- يُسَيِّئُ حَسَنًا، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ أَنْ لَا- يُحَقِّقَهُ: سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند». (۱) ۲ انسان می‌تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از ***-۱ «محجۀ البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۹. (صفحه ۴۲۶) موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راه‌های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد، در ذهن خود مجسم سازد و تدریجاً بر گمان بد غلبه کند. بنابراین گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد. لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی برخلاف آن قائم شود و هرگز نسبت به سخنی که از

برادر مسلمات صادر شده گمان بد مبر، مادام که می‌توانی مَحْمِلِ نیکی برای آن بیابی، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «ضِعْ أَمْرٌ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يُقَلِّبُكَ مِنْهُ، وَلَا تَظُنَّنْ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءٌ وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا». (۱) به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامع‌ترین و حساب شده‌ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان‌ها است، که مسأله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می‌کند. توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از «ظن» در اینجا گمان‌های بی دلیل است، بنابراین در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد، از این حکم مستثنی است، مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود. سپس در دستور بعد مسأله «نهی از تجسس» را مطرح کرده، می‌فرماید: «و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید» (وَلَا تَجَسَّسُوا). «تجسس» و «تحسس» هر دو به معنی جستجوگری است، ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می‌آید و دومی غالباً در امر خیر، چنان که یعقوب به فرزندانش دستور می‌دهد: «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ: ای فرزندان من، بروید و از «گمشده من» یوسف و برادرش جستجو کنید» (۸۷ / یوسف). در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که رازهای خصوصی آن‌ها فاش شود. و به تعبیر دیگر اسلام می‌خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند، بدیهی است اگر اجازه داده شود، هر کس به **** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، حدیث ۳. (صفحه ۴۲۷) جستجوگری درباره دیگران برخیزد، حیثیت و آبروی مردم بر باد می‌رود و جهنمی به وجود می‌آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود. البته این دستور منافاتی با وجود دستگاه‌های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه‌ها نخواهد داشت، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه‌ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند. و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است، می‌فرماید: «هیچ کدام از شما دیگری را غیبت نکند» (وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا). و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی و آگاهی بر این امور سبب غیبت می‌شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است. سپس برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند، آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می‌گوید: «آیا هیچیک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد» (أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا). «و به یقین همه شما از این امر کراهت دارید» (فَكَرِهْتُمُوهُ). آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است و تعبیر به «مرده» به خاطر آن است که «غیبت» در غیاب افراد صورت می‌گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویش نیستند. و این ناجوان مردانه‌ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود روا دارد. آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق‌العاده غیبت و گناه عظیم آن است. پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَمَالَهُ وَعِزَّتَهُ، وَأَنْ يُظَنَّ بِالسُّوءِ: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده و هم‌چنین گمان بد درباره او بردن» (۱). گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلایی است بزرگ، زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی برکنار کند و در دنیایی وحشتناک آکنده **** ۱- «المحجبة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۸. (صفحه ۴۲۸) از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی آمده است: «مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ: کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد» (۱).

تجسس در امور شخصی دیگران ممنوع و برای مصالح جامعه مجاز است

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده و از آنجا که هیچ گونه قید و شرطی برای آن قائل نشده، نشان می‌دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است، نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تأثیری در سرنوشت

جامعه نداشته باشد، نیز این حکم صادق است. اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند، مسأله شکل دیگری به خود می‌گیرد، لذا شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمورانی برای جمع‌آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها به عنوان «عیون» تعبیر می‌شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت، برای او گردآوری کنند. و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می‌تواند مأموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده‌ای برای گردآوری اطلاعات تأسیس کند و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس برخیزند و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند. ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود و افرادی به بهانه مسأله «توطئه» و «اخلال امنیت» به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه‌های آنان را باز کنند، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی‌وقت به خانه آنها هجوم آورند. خلاصه این که مرز میان «تجسس» و «به‌دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه» * * * * * ۱- «غرر الحکم»، صفحه ۶۹۷. (صفحه ۴۲۹) بسیار دقیق و ظریف است و مسئولین اداره امور اجتماع، باید دقیقاً مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسان‌ها حفظ شود و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم‌تر محسوب می‌شود و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است. یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود و حرمت اشخاص درهم نشکند و حیثیت آنها را لکه‌دار نسازد و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند. نکته دیگر این که «غیبت»، «بدبینی» می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد. می‌دانیم که اسلام برای مسأله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند، مورد علاقه اسلام است و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است. از این‌ها گذشته «غیبت» بذر کینه و عداوت را در دل‌ها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد. خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شمرده شده، به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد: «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لَا تَعْتَابُوا الْمُشْرِكِينَ، وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ، وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يُفْضِضْهُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ: ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب، غیبت مسلمانان نکنید و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمایید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را (صفحه ۴۳۰) فاش می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند». (۱) روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم، امام صادق می‌فرماید: «مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْئَهُ، وَ هَيْدَمَ مُرُوتَهُ، لَيْسَ قَطْرٌ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ، أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ، فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ: کسی که به منظور عیب‌جویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد و اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد». (۲) تمام این تأکیدات و عبارات تکان‌دهنده به خاطر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است و نیز به خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه و اعتماد متقابل و پیوند دل‌ها دارد و از آن بدتر این که غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود، اهمیت و

آخرین سخن درباره غیبت این که، قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثنایی دارد، از جمله این که گاه در مقام «مشورت» مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤال از انسان می‌کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است، ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبدا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می‌گیرد، حرام نیست. همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد. البته کسی که آشکارا گناه می‌کند و به اصطلاح «متجاهر به فسق» است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند، ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است. این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن و در مجلس غیبت حضور یافتن، آن نیز جزء محرمات است، بلکه طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود. (صفحه ۴۳۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«لَا يَغْتَبُ»: این واژه از ریشه «غیبت» برگرفته شده و «غیبت» آن است که انسان پشت سر دیگران عیب‌هایی را که دارند، بازگوید، اما اگر پشت سر دیگران چیزی گفته شود که در آنان نیست، این کار بهتان و تهمت نام دارد که گناهی بزرگ است.

سه آفت امنیت و آرامش

در این آیه نیز قرآن شریف به تحریم دیگر شگردهای ترور شخصیت و آفت‌های آرامش و امنیت جامعه پرداخته و می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ هَانِ أَي كَسَانِي كِه اِيْمَانِ آورده ايد، از بسیاری از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید. به باور «زَجَّاج» منظور آن است که انسان نسبت به خوبان و نیکان بدگمان نشود و در مورد آنان به پندارهای ناروا نپردازد، اما در مورد زشت کرداران و گناه‌پیشه‌ها همان گونه که از ظاهر حال و رفتار آنان هویداست، انسان حق دارد به آنان بدگمان شود. درست به همین جهت هم در ادامه آیه می‌افزاید: إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ چرا که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است. به باور برخی از جمله «مُقَاتِل» منظور از این گمان‌ها که گناه است و در خور کیفر، گمانی است که انسان نسبت به مردم شایسته کردار بر زبان آورد. به باور برخی از مفسران از آیه مورد بحث به روشنی دریافت می‌شود که، بر انسان لازم است که نسبت به دیگر برادران و خواهران دینی خویش خوش‌بین باشد و تا آن جایی که خردپذیر است، کار آنان را گرچه به ظاهر مورد پسندش نباشد توجیه نیک نماید و حمل بر صحت کند. در ادامه آیه به تحریم شگرد دیگر زورمداران و فریب‌کاران در ترور شخصیت آزادی‌خواهان و ستم‌ناپذیران و اصلاح‌طلبان می‌پردازد و می‌فرماید: وَلَا تَجَسَّسُوا و هرگز در کار دیگران جاسوسی نکنید. به باور گروهی از جمله «ابن عباس» و «مجاهد» منظور این است که: و (صفحه ۴۳۴) در جستجوی لغزش‌های مردم با ایمان و انسان‌های درست اندیش نباشید. در روایت آمده است که: إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا تَقَاطَعُوا وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَنَابَزُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا (۱) هشدارتان باد که از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید، چرا که سخن براساس گمان و پندار دروغ‌ترین سخنان است و هرگز در اندیشه عیوب دیگران نباشید و جاسوسی نکنید و با دیگران رابطه خویش را قطع ننمایید و به کسی حسد نورزید و نام بد و ناروا به

که قرآن با صراحت بسیار به ایمان آوردگان هشدار می‌دهد که از بسیاری از گمان‌ها و پندارها دوری جویند *اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ* (۱) و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: *إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مَالَهُ وَ عِرْضَهُ وَ أَنْ يَظُنَّ بِهِ السُّوءَ* (۲) به یقین خدا خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگری حرام کرده و نیز بدگمانی و پندار ناروا در مورد او را. و اگر جامعه انسانی به این مرحله از ایمان اوج گیرد، آن گاه است که به ******* ۱. آیه ۱۲. ۲. *المحجَّه البیضاء*، ج ۵، ص ۲۶۷. (صفحه ۴۳۷) امنیت راستین و وصف‌ناپذیری اوج گرفته است. در این شرایط است که هم، چنین فرد و خانواده و جامعه قانون‌گرا و اخلاق‌گرا و بشر دوست از بدگمانی و تهاجم به حیثیت و کرامت و آبروی دیگران حتی در منطقه فکر و اندیشه خلوت خویش خودداری می‌کند و از بداندیشی و توطئه‌پردازی و دنیای تیره و تاری که مبتلایان به این آفت برای خود و دیگران می‌سازند نجات پیدا می‌کند و هم می‌تواند به تعاون و همکاری و همراهی با مردم روی آورد و از انزوای اجتماعی و منطقه‌ای و جهانی رها شود و هم همگان از توطئه‌پردازی او آزاد می‌شوند و نفس راحت می‌کشند. امیر مؤمنین گویی در اشاره به این بلای روانی است که می‌فرماید: *مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ* (۱) کسی که فکر خویشتن را از بدگمانی و بداندیشی پاس ندارد و به این آفت گرفتار گردد از هر کس و هر چیزی دچار ترس و توهم توطئه می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: *ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يُسْتَحْسَنُ وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ أَنْ لَا يُحَقِّقَهُ*. (۲) سه آفت است که برای انسان توحیدگرا و با ایمان ناپسند است و برای نجات از آنها نیز راه نجات و فرار دارد: از جمله آن آفت‌ها، بدگمانی است که راه فرار از تباهی‌های آن بها ندادن و گوش نسپردن به آن است و علی علیه‌السلام می‌فرماید: *ضَعُ أَمْرَ أَحْيِكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يُقَلِّبُكَ مِنْهُ. وَ لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحْيِكَ سُوءٌ وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا*. (۳) کار برادران و خواهران خویش را به نیکوترین صورت تفسیر کن، مگر اینکه دلیل خردمندانه و روشنی خلاف آن را نشان دهد. و هرگز نسبت به گفتاری که از آنان رسیده است تا آن گاه که می‌توانی برای آن تفسیر نیکویی بیابی گمان بد مبر. ******* ۱. *المحجَّه البیضاء*، ج ۵، ص ۲۶۸. ۲. *المحجَّه البیضاء*، ج ۵، ص ۲۶۹. ۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۱؛ نهج البلاغه، قصار ۳۶۰؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۱. (صفحه ۴۳۸)

۳۲۰. آیه (تقوا) ویژگی خانواده شاخص و برجسته

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است. (۱۳ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این آیه مخاطب، کل جامعه انسانی است و مهم‌ترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است، بیان می‌کند و میزان واقعی ارزش‌های انسانی را در برابر ارزش‌های کاذب و دروغین مشخص می‌سازد. منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسان‌ها به «آدم» و «حواء» است، بنابراین چون همه از ریشه واحدی هستند، معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند و اگر خداوند برای هر قبیله و طایفه‌ای ویژگی‌هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوت‌ها سبب شناسایی است و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی حکم‌فرما نمی‌شود، چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و

همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می‌گرفت. در این که میان «شعوب» (جمع «شعب» بر وزن صعب) به معنی «گروه عظیمی از مردم» و «قبایل» جمع «قبیله»، چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند، اما بهترین تفسیر آن است که دایره شعوب گسترده‌تر از دایره قبایل است، همانطور که «شعب» امروز بر یک «ملت» اطلاق می‌شود. به هر حال قرآن مجید بعد از آن که بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته، می‌افزاید: «گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است» (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ). به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده و اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خداترسی می‌دهد و (صفحه ۴۳۹) می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست. اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهراً مسلمان می‌شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند، معلوم نیست. در نظام ارزشی جاهلی که بر محور «تفاخر به آباء و اموال و اولاد» دور می‌زد، یک مشت دزد و غارتگر پرورش می‌یافت، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ محصول آن انسان‌هایی همچون سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد بود. مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن و احیای این اصل اصیل اسلامی است.

حقیقت تقوی

قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان‌ها می‌شمرد. در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده، می‌گوید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (۱۹۷/بقره). و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می‌شمرد: «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ» (۲۶/اعراف). و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را «تقوی» ذکر کرده و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را «اهل تقوی» می‌شمرد و می‌گوید: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» (۵۶/مدثر). قرآن «تقوی» را نور الهی می‌داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش می‌آفریند: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» (۲۸۲/بقره). و نیز «نیکی» و «تقوی» را قرین هم می‌شمرد: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» (۲/مائده). و «عدالت» را قرین «تقوی» ذکر می‌کند: «اغْدُلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (۸/مائده). اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این همه امتیازات چیست؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی برمی‌دارد: در آیات متعددی جای تقوی را «قلب» می‌شمرد، از جمله می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى: أَنهَا كَمَا صَدَّاهُ خُودَ رَا دَر بَرَابَر رَسُولِ خُودَا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ پَایِن مِی‌آوَرِنْد وَ رَعَايَتِ ادب مِی‌کُنْد، کَسَانِی هَسْتِنْد کِه خُودَاوند قُلوْبشان رَا بَرَابَر پذیرشِ تقوی آزمونده است» (۳/حجرات). قرآن «تقوی» را نقطه (صفحه ۴۴۰) مقابل «فجور» ذکر کرده، چنان که در آیه ۸ سوره شمس می‌خوانیم: «فَالْهَمُّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيهَا: خُودَاوند انسان رَا آفرید وَ راهِ فجور وَ تقوی رَا بِه او نشان داد». قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد، بر اساس «تقوی» می‌شمرد، چنان که در آیه ۱۰۸ سوره توبه درباره مسجد «قبا» که منافقان مسجد «ضرار» را در مقابل آن ساختند، می‌فرماید: «لَمَسِجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ: مَسْجِدِی کِه از روزِ نخست بر شالوده تقوی باشد، شایسته‌تر است کِه در آن نماز بخوانی». از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که «تقوی» همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از «فجور» و گناه بازمی‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی‌ها می‌شوید. هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم، زیرا «تقوی» از «وقایه» به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است و منظور در این گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است. بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند: ۱ نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح. ۲ پرهیز از هر گونه گناه

اعم از ترک واجب و فعل معصیت. ۳. خویشن‌داری در برابر آن چه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند و این تقوای خواص، بلکه خاص الخاص است. (۱) از لابلائی مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می‌شود. امام علی بن موسی الرضا می‌فرماید: «ایمان یک درجه برتر از «اسلام» است و «تقوی» درجه‌ای است بالاتر از «ایمان» و «یقین» درجه‌ای برتر از «تقوی» است و هیچ چیز در میان مردم ۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۶. (صفحه ۴۴۱) کمتر از «یقین» تقسیم نشده است». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

«شُعُوبًا»: واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب» به مفهوم مِلَّت، آمده اما به باور پاره‌ای در مورد کسانی به کار می‌رود که «عَرَب» را کوچک شمرده و برای آن هیچ نوع امتیاز و برتری بر دیگر مِلَّت‌ها به رسمیت نمی‌شناسند. و به همین دلیل برخی در آیه شریفه «شُعُوبًا» را به مفهوم «عَجَم» تفسیر کرده‌اند، همان گونه که «قَبَائِل» را که جمع «قَبِيلَه» است از عَرَب دانسته‌اند. «أَبُو عَيْنِيَّة» می‌گوید: واژه «شُعُوب» به مفهوم عَجَم آمده و اصل آن از «تَشَعُّب» به مفهوم پراکندگی آنان در نسب و تبار است. و هنگامی که گفته می‌شود «شُعُوبَتُهُ» منظور «جَمْعَتُهُ» می‌باشد این واژه از اضداد است و به معنای «فَرَّقَتُهُ» نیز آمده.

برابری انسان‌ها

روشن است که با این بیان همه انسان‌ها در ریشه و تبار برابرند، چرا که پدر و مادر همگی آنان آدم و حوا می‌باشند. و بدین وسیله قرآن همه برتری‌جویی‌های ناروا، نژادپرستی‌ها، فخرفروشی‌ها و نازیدن به نیاکان و استخوان‌های پوسیده، همه را نفی می‌کند و به همگان در این مورد هشدار می‌دهد. از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که در این مورد فرمود: إِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ كَجِمَامِ الصَّاعِ لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى (۲) جز این نیست که همه شما از زن و مردی آفریده شده‌اید مانند پیمان‌ه یک صاع و هیچ کس بر دیگری، جز در پرتو پروای خدا و *** ** ۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۸، با اندک تفاوت؛ در این مورد به «تفسیر قُرْطُبي»، ج ۹، ص ۶۱۶۱ نیز بنگرید. (صفحه ۴۴۲) شایسته کرداری و رعایت حقوق خدا و خلق برتری نخواهد داشت. در ادامه آیه در اشاره به راز نسب‌ها و گروه‌های مختلف مردم می‌افزاید: وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا و شما را به صورت تیره‌ها و گروه‌ها و قبیله‌ها درآوردیم تا از یکدیگر باز شناخته شوید، نه آن که بر یکدیگر تفاخر کنید و به نژاد و رنگ خویش بنازید و آن را ابزاری برای برتری‌طلبی و سلطه‌جویی در آورید. واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب»، به مفهوم ملت و توده‌های انسانی است. و «قَبَائِل» جمع «قَبِيلَه» به مفهوم گروه‌های کوچکتر است. از دیدگاه «حسن» «شُعُوب» به گروه‌های کمتر از قبیله گفته می‌شود و بدان دلیل به آنان شُعُوب گفته‌اند که رشته رشته و پراکنده‌اند. اما از دیدگاه پاره‌ای منظور از «شُعُوب» ایرانیان هستند و منظور از قبایل امت عرب. از حضرت صادق آورده‌اند که واژه «شُعُوب» در مورد «عَجَم» به کار رفته و واژه «قَبَائِل» به قوم‌های عرب و واژه «أَسْبَاط» نیز در مورد بنی‌اسرائیل. با این بیان منظور آیه شریفه این است که: هان ای مردم! ما شما را از مرد و زنی که پدر و مادر نخستین شما هستند آفریدیم و آن گاه شما را به صورت گروه‌ها و جامعه‌ها و قبیله‌های گوناگون درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید، چرا که اگر جز این بود روابط اجتماعی ناممکن، داد و ستدها ناشدنی، نقل روایت و گزارش خبر محال و دنیا تباہ می‌شد. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ به یقین گرامی‌ترین شما در پیشگاه خدا پرواپیشه‌ترین شماست. آری، آن کسی که بیشتر از همگان از قانون‌شکنی و نافرمانی خدا پروا کند و از همه بیشتر مرزهای مقررات او را پاس دارد و فرمانش برد، او از همه ارجمندتر است. مردی از حضرت مسیح پرسید:

أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ کدامین انسان از دیگر مردم برتر است؟ آن حضرت دو کف از خاک برگرفت و فرمود: کدام یک از دو کف خاک برتر است؟ أَيُّ هَاتَيْنِ أَفْضَلُ؟ آن گاه افزود: واقعیت این است که مردم از خاک آفریده شده‌اند و هر کدام پروا پیشه‌تر و قانون‌گراتر و رعایت‌کننده حقوق دیگران باشد، او برتر است. النَّاسُ خُلِقُوا مِنْ تُرَابٍ، فَأَكْرَمُهُمْ أَنْفَاهُمْ. در آخرین فراز از آیه مورد بحث می‌افزاید: إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ به یقین خدا همواره دانا و آگاه است. آری، ذات پاک و بی‌همتای او نسبت به کارهای شما دانا و از حال و روز شما آگاه است. (صفحه ۴۴۳)

۳۲۱. آیه (تداوم روابط سالم خانوادگی در بهشت موعود)

اشاره

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ و آنها که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنها ملحق می‌کنیم و از عمل آنها چیزی نمی‌کاهیم و هر کس در گرو اعمال خویش است. (۲۱ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«الَّتْنَاهُمْ» از ماده «ألت» به معنی کم کردن است. این نیز خود یک نعمت بزرگ است که انسان، فرزندان باایمان و مورد علاقه‌اش را در بهشت در کنار خود ببیند و از انس با آنها لذت برد، بی آن که از اعمال او چیزی کاسته شود. از تعبیرات آیه بر می‌آید که منظور، فرزندان بالغی است که در مسیر پدران گام برمی‌دارند، در ایمان از آنها پیروی می‌کنند و از نظر مکتبی به آنها ملحق می‌شوند. این گونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند، خداوند به احترام پدران صالح، آنها را می‌بخشد و ترفیع مقام می‌دهد و به درجه آنان می‌رساند و این موهبتی است بزرگ برای پدران و فرزندان. به هر حال، از آنجا که ارتقاء این فرزندان به درجه پدران ممکن است این توهم را به وجود آورد که از اعمال پدران برمی‌دارند و به فرزندان می‌دهند، به دنبال آن آمده است: «وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ: ما چیزی از اعمال آنها نمی‌کاهیم». در پایان آیه می‌افزاید: «هر کس در گرو و همراه اعمال خویش است» (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ). یکی از معانی «رهن» در لغت ملازمت و همراه بودن چیزی است، هر چند معنی معروف «رهن» همان «وثیقه» در مقابل وام است، ولی از کلمات اهل لغت چنین استفاده می‌شود که یکی از معانی آن نیز دوام و ملازمت است. به این ترتیب جمله «كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» مفهومش این است که اعمال هر کسی ملازم و همراه او است و هرگز از او جدا نمی‌شود، خواه عمل نیک باشد یا بد؟ و به همین دلیل «متقین» در بهشت با اعمال خویشند و اگر فرزندانشان در کنار آنها (صفحه ۴۴۴) قرار می‌گیرند به این معنی نیست که از اعمال آنها کاسته شود. به هر حال این جمله تأکیدی بر این واقعیت است که اعمال انسان هرگز از او جدا نشده و پیوسته در تمام مراحل و مواقف همراه او است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

این بیان و این نوید بدان جهت است که فرزندان آنان در صورتی که بزرگ شده‌اند و ایمان آورده‌اند، به پاداش کار خودشان و نیز به احترام پدران و مادرانشان در بهشت به آنان ملحق می‌شوند و اگر کوچک باشند به اسلام و ایمان آنان حکم می‌شود. به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «ابن عباس» منظور آیه شریفه این است که: ما فرزندان بهشتیان را در بهشت و درجه بهشتی به منزلت پدرانشان اوج می‌بخشیم و این کار به خاطر ایمان و عمل شایسته پدران و مادرانشان انجام می‌شود تا فرزندانشان در کنارشان

باشند و دیدگان‌شان به وجود و حضور و تماشای آنان روشن گردد؛ همان گونه که در دنیا در کنارشان بودند. در بیان دیگر از «ابن عباس» آورده‌اند که: فرزندان عاقل و بالغ آنان را گرچه عملکردشان ناقص باشد، به خاطر گرامیداشت پدر و مادرشان به مقام و مرتبه آنان اوج می‌بخشیم. ممکن است برای برخی این پرسش پیش آید که: چگونه ممکن است فرزندان، در ثواب و پاداش به آنان ملحق شوند؟ که در پاسخ باید گفت: آنان در باغ‌ها و بوستان‌های بهشت و قرارگاه زندگی به پدران و مادرانشان ملحق می‌شوند نه در پاداش و موقعیت معنوی. امیرمؤمنان از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که: **إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَادَهُمْ فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ (۱ ...)** مردم باایمان به همراه فرزندان‌شان در بهشت خواهند بود و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت. ۱ نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۶۷ ۶۶، چند روایت در این مورد. (صفحه ۴۴۵) و از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: **أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ يُهْدُونَ إِلَى آبَائِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۱)** در روز رستاخیز فرزندان مردم باایمان و پروا پیشه به سوی پدران‌شان هدایت می‌گردند. **وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كَسَانِي** که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند و فرزندان‌شان به پیروی از آنان راه ایمان و اخلاق را برگزیده‌اند، ما فرزندان‌شان را در بوستان‌های پر نعمت و زیبای بهشت به آنان ملحق می‌سازیم، آن هم بدون این که چیزی از پاداش کار آنان بکاهیم. به باور «ابن عباس» و «مجاهد» منظور این است که: هنگامی که فرزندان را به پدران و مادران بهشتی خویش ملحق می‌سازیم، چیزی از پاداش آنان نمی‌کاهیم. **كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ** هر کس در گرو عملکرد و دستاورد خویش است. بنابراین هر انسان شرک‌گرا و بیداد پیشه‌ای که در آتش دوزخ گرفتار است، در حقیقت در گرو عملکرد زشت و شرک‌آلودی است که به آنها دست یازیده است؛ اما انسان توحیدگرا و باایمان در گرو کارهای خویش نخواهد بود، چرا که قرآن می‌فرماید: **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ (۲)**. هر انسانی در گرو عملکرد خویش است، به جز یاران دست راست. و بدین سان مردم باایمان را استثنا کرده است، چرا که آنان دست به ظلم و جنایت نمی‌زنند. به بیان برخی، منظور این است که: با هر انسانی آن گونه رفتار خواهد شد که در خور آن است. بنابراین اگر کارهای شایسته‌ای انجام داده است و خدای خود را بندگی نموده، به او پاداش ارزانی می‌گردد، اما اگر گناه و ستم مرتکب شده است، کیفر می‌گردد و هرگز کسی را به خاطر گناه و بیداد دیگری کیفر نخواهند کرد. ۱ نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۵؛ تفسیر مراغی، ج ۲۷، ص ۲۶. ۲ سوره مدثر، آیه‌های ۳۸ ۳۹. (صفحه ۴۴۶)

۳۲۲. آیه

اشاره

وَأَمِدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ همواره از انواع میوه‌ها و گوشت‌ها از هر نوع تمایل داشته باشند در اختیار آنها می‌گذاریم. (۲۲ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«أَمِدَدْنَاهُمْ» از ماده «امیداد» به معنی ادامه و افزایش و اعطاء است، یعنی میوه‌ها و غذاهای بهشتی آن چنان نیست که با تناول کردن کمبودی پیدا کند و یا مثل میوه‌های دنیا که در فصول سال نوسان زیادی دارد، تغییری در آن حاصل شود، بلکه همیشگی و جاودانی و مستمر است تعبیر «مِمَّا يَشْتَهُونَ» (از آن چه بخواهند) نشان می‌دهد که بهشتیان در انتخاب نوع و کمیت و کیفیت این میوه‌ها و غذاها، کاملاً آزادند، هر آن چه بخواهند در اختیار دارند. البته غذاهای بهشتی منحصر به این دو نیست، ولی این‌ها دو غذای مهم‌اند. مقدم داشتن «فَاكِهَةٍ» بر «لَحْمٍ» اشاره‌ای است به برتری «میوه‌ها» بر «گوشت‌ها».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

واژه «امیداد» به مفهوم ادامه نعمت و یاری و افزایش همواره آن است که از آن به نعمت بخشی همواره یا پیایی و پشت سر هم تعبیر می‌گردد؛ و واژه «فاکِهَه» عبارت است از انواع و اقسام میوه‌ها. با این بیان منظور این است که: و از هر نوع میوه و گوشتی که دلشان بخواهد، همواره به آنان ارزانی می‌داریم. (صفحه ۴۴۷)

۳۲۳. آیه

اشاره

يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعْوَ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ أَن هَا در بهشت جام‌های پر از شراب طهور را که نه بیهوده گویی در آن است و نه گناه از یکدیگر می‌گیرند. (۲۳ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«يَتَنَازَعُونَ» از ماده «تنازع» به معنی گرفتن از یکدیگر است. «كَأْسٌ» جامی است که پر از شراب باشد و به ظرف خالی قَدَح می‌گویند. به هر حال از آن جا که تعبیر به «كَأْسٌ» شراب‌های تخدیر کننده دنیا را احیانا تداعی می‌کند، می‌افزاید: در آن شراب نه لغو و بیهوده گویی است و نه گناه، زیرا هرگز عقل و هوش انسان را نمی‌گیرد، بنابراین سخنان ناموزون و اعمال زشتی که از مست‌ها سر می‌زند، هرگز از آنان سر نخواهد زد بلکه به حکم آن که شراب طهور است آنها را پاک‌تر و خالص‌تر و هوشیارتر می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

با این بیان شراب پاک و نوشیدنی‌های گوارا و لذت‌بخش بهشت، آفت نوشیدنی‌ها و شراب و می‌این جهان را ندارد تا خورنده آن به بیهوده گویی و یا گناه و زشتی آلوده گردد و خفت به بار آورد. به باور پاره‌ای منظور این است که: آنان با نوشیدن شراب بهشت، نه به یکدیگر ناسزا نثار می‌کنند و نه به گناه و زشتی وسوسه می‌نمایند و مجبور می‌سازند. (صفحه ۴۴۸)

۳۲۴. آیه

اشاره

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ و پیوسته در گرد آنها نوجوانانی برای خدمت آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای در صدفند. (۲۴ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مروارید درون صدف» به قدری تازه و شفاف و زیبا است که حد ندارد، هر چند در بیرون صدف نیز قسمت زیادی از زیبایی خود را حفظ می‌کند، ولی گرد و غبار هوا و آلودگی دست‌ها هر چه باشد از صفای آن می‌کاهد، خدمتگزاران بهشتی آن قدر زیبا و سفید چهره و با صفا هستند که گویی مرواریدهایی در صدفند. تعبیر به «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ» (بر آنها طواف می‌کنند) اشاره به آمادگی

دائمی آنها برای خدمت است. گرچه در بهشت نیازی به خدمتکار نیست و هر چه بخواهند در اختیار آنها قرار می‌گیرد، ولی این خود احترام و اکرام بیشتری برای بهشتیان است. در حدیثی آمده است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «اگر خدمتگزار همچون مروارید در صدف باشد، مخدوم، یعنی مؤمنان بهشتی چگونه‌اند؟ فرمود: «برتری مخدوم بر خدمتگزار در آنجا همچون برتری ماه در شب چهارده بر سایر کواکب است» (۱). تعبیر به «لهم» نشان می‌دهد که هر یک از مؤمنان خدمتگزار مخصوص به خود دارند. و از آنجا که بهشت جای غم و اندوه نیست، آن خدمتگزاران نیز از خدمت مؤمنان نهایت لذت را می‌برند.

**** ۱- «مجمع البیان»، «کشاف» و «قرطبی». (صفحه ۴۴۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پاره‌ای آورده‌اند که: این نوجوانان زیبا چهره و پر معنویت در پذیرایی و خدمت به بهشتیان نه تنها احساس خستگی و رنجی نمی‌کنند، که احساس لذت و شادمانی نیز می‌نمایند؛ چرا که آنجا جای رنج و درد نیست. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدند: هنگامی که در بهشت پرتراوت و زیبا خدمتگزاران مردم باایمان و عدالت پیشه در اوج جمال و کمال هستند و در سپیدی و زیبایی و درخشنگی به سان مرواریدهایی نهفته در صدف می‌باشند، در آن صورت خود بهشتیان چگونه خواهند بود؟ قیل یا رَسُولَ اللَّهِ! الْخَادِمُ كَاللُّؤْلُؤِ فَكَيْفَ الْمَخْدُومُ؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ فَضْلُ الْمَخْدُومِ عَلَى الْخَادِمِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ. (۱) به خدایی که جان من در کف قدرت اوست سوگند که برتری بهشتیان بر خدمتگزارانشان به سان برتری ماه شب چهاردهم بر ستارگان آسمان‌هاست. ۱ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۶۹؛ تفسیر کشاف، روح البیان، ابوالفتح رازی، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۴۵۰)

۳۲۵. آیه (آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت)

اشاره

وَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ مَا كَانُوا يَسْأَلُونَ فِي الْأَيَّامِ الْأُولَى. (طور / ۲۵) قَالَوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ. ما در میان خانواده خود ترسان بودیم. (طور / ۲۶)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و آخرین نعمت در این سلسله همان نعمت آرامش کامل و اطمینان خاطر از هر گونه عذاب و کیفر است. با این که در میان خانواده خود زندگی می‌کردیم و باید احساس امنیت کنیم، باز ترسان بودیم، از این بیم داشتیم که حوادث ناگوار زندگی و عذاب الهی، هر لحظه فرا رسد و دامن ما را فرا گیرد. از این بیم داشتیم که فرزندان و خانواده ما راه خطا پیش گیرند و در وادی ضلالت گمراه و سرگردان شوند. و از این بیم داشتیم که دشمنان سنگدل، ما را غافلگیر سازند و عرصه را بر ما تنگ کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در همان حال که آنان بر تخت‌های بهشتی تکیه زده و پرمهر و با صفا در کنار هم نشسته و از انواع نعمت‌های شکوهار آن سرا بهره‌ورند، برخی از آنان به برخی دیگر روی می‌آورند و به گفت‌وگو و پرسش و پاسخ می‌پردازند. از «ابن عباس» آورده‌اند که: آنان از گرفتاری‌های زندگی دنیا از ترس و ناامنی و درد و رنج‌های بی‌شماری که گریبانگیرشان بود و زندگی را در کامشان تلخ

می‌کرد، یاد می‌نمایند و خدای را سپاس می‌گویند که از آنها آسوده‌اند. آنان می‌گویند: راستی که ما پیش از این زندگی، هنگامی که در دنیا و در کنار خانواده خویش بودیم، از سرای آخرت و عذاب و کیفر آن در هراس بودیم. (صفحه ۴۵۱)

۳۲۶. آیه

اشاره

فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقْنَا عَذَابَ السَّمُومِ اما خداوند بر ما منت گذارد و از عذاب کشنده ما را حفظ کرد. (۲۷ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَمُوم» به معنی حرارتی است که در «مَسَام» بدن (سوراخ‌های بسیار ریز که در سطح پوست قرار دارد) داخل می‌شود و انسان را آزار می‌دهد یا می‌کشد و باد سموم نیز چنین بادی را گویند و «عَذَابِ سَمُوم» نیز چنین عذابی است، اطلاق کلمه «سم» به مواد کشنده نیز به خاطر نفوذشان در تمام بدن است. آری پروردگار مهربان، ما را از زندان دنیا با تمام وحشتهایش نجات بخشید و در کانون نعمت‌هایش، یعنی بهشت، جای داد. آنها هنگامی که گذشته خود را به خاطر می‌آورند و جزئیات آن را متذکر می‌شوند و با وضعی که در آن قرار دارند، مقایسه می‌کنند، به ارزش نعمت‌های بزرگ الهی و مواهب او بیشتر پی می‌برند و طبعاً برای آنها لذت بخش‌تر و دلچسب‌تر خواهد بود، چرا که در این مقایسه ارزش‌ها بهتر روشن می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پاره‌ای آورده‌اند که: برخی از بهشتیان از برخی دیگر می‌پرسند که شما در دنیا چه کارهایی انجام دادید که به برکت آنها در خور بهشت و این همه نعمت پرشکوه شدید؟ آنان پاسخ می‌دهند که: ما در زندگی دنیا دل‌هایی ظریف و رقیق و نازک داشتیم و از خدا می‌ترسیدیم. واژه «شَفَقَ» و «شَفَقَتْ» به مفهوم رِقَّت و ظرافت و نازکی است، درست ضد واژه «غَلَطَتْ» که به مفهوم سختدلی و سنگدلی آمده است. در فرهنگ و ادبیات عرب هنگامی که گفته می‌شود: «نُوبٌ شَفَقٌ»، منظور پیراهنی نازک است. سرخی هنگامه غروب خورشید را نیز بدان جهت «شَفَقَ» می‌گویند که سرخی ظریف و کمرنگی است. منظور از واژه «أَهْيَل» در آیه، نزدیکان و بستگان انسان می‌باشند، چرا که این واژه به مفهوم کسی است که به دیگری پیوند دارد. و واژه «سَمُوم» به مفهوم حرارتی است که از راه سوراخ‌های بسیار ریز بدن نفوذ می‌کند و انسان را آزار می‌دهد و اصل آن «سَم» است که به راه بیرون آمدن نفس گفته می‌شود و یا از «سَمَش» به مفهوم زهر کشنده گرفته شده است. «زجاج» می‌گوید: منظور از «عَذَابِ سَمُوم»، شعله و حرارت آتش دوزخ می‌باشد. (صفحه ۴۵۲)

۳۲۷. آیه

اشاره

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ما از قبل خدا را به عنوان نیکوکار و رحیم می‌خواندیم (و می‌شناختیم). (۲۸ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آری صحنه قیامت و نعمت‌های بهشت تجلیگاه اسماء و صفات خدا است و مؤمنان با مشاهده این صحنه‌ها به حقیقت این اسماء و صفات بیش از هر زمان آشنا می‌شوند، حتی دوزخ نیز بیانگر صفات او است و حکمت و عدل و قدرتش را نشان می‌دهد.

نعمت‌های شانزده‌گانه خدا به بهشتیان (۱)

در آیات انسان‌ساز و جان‌بخشی که گذشت، قرآن شریف زنجیره‌ای از نعمت‌های خدا به مردم عدالت‌پیشه و شایسته‌کردار را که در زندگی مقررات عادلانه او را رعایت نمایند و حقوق و حرمت بندگانش را پاس دارند به تابلو می‌برد که سخت اندیشاننده و انگیزاننده است و به جاست که سعادت خواهان و کمال جویان برای رسیدن به آنها، خویشتن را بسازند و تربیت کنند و هر آنچه در توان دارند، در راه ایمان و تقوا و پاکی و صفا و خدمت به انسان‌ها از پیش بفرستند و فروگذار نکنند. این نعمت‌ها عبارتند از: ۱. باغ‌ها و بوستان‌های پرطراوت و پرشکوه بهشت، (۲) ۲ نعمت‌های گوناگون مادی و معنوی و وصف‌ناپذیر، (۳) ۳ انواع میوه‌ها، (۴) ۴ خشنودی و شادمانی و آرامش خاطر، (۵) ۵ نجات از عذاب مرگبار دوزخ، (۶) ۱ مترجم تفسیر مجمع‌البیان. ۲ آیه ۱۷. ۳ آیه ۱۸. ۴ آیه ۱۹. ۵ آیه ۱۸. ۶ آیه ۱۸. (صفحه ۴۵۳) ۶ نعمت‌های خوردنی، (۱) ۷ نعمت‌های وصف‌ناپذیر نوشیدنی، (۲) ۸ تخت‌های پرشکوه بهشت و صفای همشینی با خوبان، (۳) ۹ رسیدن به افتخار همسری حوریان بهشتی، (۴) ۱۰ نجات و نیکبختی نسل و تبار آنان، (۵) ۱۱ نعمت‌بخشی همواره و مهر ماندگار و پایان‌ناپذیر، (۶) ۱۲ پذیرایی با انواع میوه‌ها و گوشت‌های دلخواه، (۷) ۱۳ پذیرایی با شراب پاک بهشتی، (۸) ۱۴ خدمتگزاران زیبارو و پر صفا و با معنویت، (۹) ۱۵ نعمت امنیت و آرامش خاطر، (۱۰) ۱۶ امنیت از عذاب مرگبار دوزخ. (۱۱) ۱ آیه ۱۹. ۲ آیه ۱۹. ۳ آیه ۲۰. ۴ آیه ۲۰. ۵ آیه ۲۱. ۶ آیه ۲۲. ۷ آیه ۲۲. ۸ آیه ۲۳. ۹ آیه ۲۴. ۱۰ آیه ۲۷. ۱۱ آیه ۲۷. (صفحه ۴۵۴)

۳۲۸. آیه (ضرورت توجه خانواده به دوران پنجگانه عمر انسان)

اشاره

إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتْرِيَهُ مُضِيًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ بدانید زندگی دنیا، تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، مانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود، به گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی، سپس تبدیل به کاه می‌شود و در آخرت، یا عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست. (۲۰ / حدید)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غفلت»، «سرگرمی»، «تجمل»، «تفاخر» و «تکاثر» دوران‌های پنجگانه عمر انسان را به شرح زیر تشکیل می‌دهند: ۱ مرحله «کودکی» است که زندگی در هاله‌ای از غفلت و بی‌خبری و لعب و بازی فرو می‌رود (لَعِبٌ). ۲ مرحله «نوجوانی» که در آن سرگرمی جای بازی را می‌گیرد و در این مرحله، انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدی دور دارد (لَهُوٌ). ۳ مرحله «جوانی» و شور و عشق و تجمل پرستی (زِينَةٌ). ۴ مرحله «توجه به کسب مقام و فخر» (تَفَاخُرٌ). ۵ مرحله «توجه به افزایش مال و نفقات و جمع‌آوری ثروت» (تَكَاثُرٌ). مراحل نخستین، تقریباً بر حسب سنین عمر مشخص است ولی مراحل بعد در افراد، کاملاً

متفاوت می‌باشد و بعضی از آنها مانند مرحله تکاثر اموال، تا پایان عمر (صفحه ۴۵۵) ادامه دارد، هر چند بعضی معتقدند که هر دوره‌ای از این دوره‌های پنجگانه، هشت سال از عمر انسان را می‌گیرد و مجموعاً به چهل سال بالغ می‌گردد و هنگامی که به این سن رسید، شخصیت انسان، تثبیت می‌گردد. این امر نیز کاملاً ممکن است که بعضی از انسان‌ها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف گردد و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی و معرکه‌گیری باشند و یا در دوران تجمل پرستی متوقف گردد و فکر و ذکرشان تا دم مرگ، فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد، این‌ها کودکانی هستند در سن کهولت و پیرانی هستند با روحیه کودک. سپس با ذکر یک مثال آغاز و پایان زندگی دنیا را در برابر دیدگان انسان‌ها مجسم ساخته، می‌فرماید: «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ قَتْرُهُ مُضِيْفًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا». «كُفَّار» در اینجا به معنی افراد بی‌ایمان نیست، بلکه به معنی کشاورزان است، زیرا کفر در اصل به معنی پوشاندن است و چون کشاورز، بذرافشانی کرده و آن را زیر خاک می‌پوشاند، از این رو به او «کافر» می‌گویند. «یَهِيَجُ» از ماده «هیجان» در لغت به دو معنی آمده است؛ یکی خشک شدن گیاه و دیگری به حرکت درآمدن و جوش و خروش. ممکن است این دو معنی به یک ریشه بازگردد، زیرا هنگامی که گیاه خشک شد، آماده جدایی و پراکنندگی و حرکت و جوش و خروش می‌شود. «حُطَام» از ماده «حَطَم» به معنی شکستن و خرد کردن است و به اجزای پراکنده گاه، «حُطَام» گفته می‌شود که همراه تندباد به هر سو می‌دود. آری مرحله‌ای را که انسان در طی هفتاد سال یا بیشتر طی می‌کند، در چند ماه در گیاهان ظاهر می‌شود و انسان می‌تواند بر لب کشتزار بنشیند و گذشت عمر و آغاز و پایان آن را در دیداری کوتاه بنگرد. سپس به بازده عمر و نتیجه و محصول نهایی آن پرداخته و می‌افزاید: «وَفِي الْأَخِرَةِ... إِلَّا مَتَاعَ الْغُرُورِ». «مَتَاع» به معنی هر گونه وسایل بهره‌گیری است، بنابراین جمله «دنیا، متاع غرور است»، مفهومش این است که وسیله و ابزاری است برای فریبه‌کاری، فریب دادن خویشتن و فریب دادن دیگران و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهایی قرار (صفحه ۴۵۶) می‌دهند و به آن دل می‌بندند و بر آن تکیه می‌کنند و آخرین آرزویشان وصول به آن است، اما اگر مواهب این جهان مادی، وسیله‌ای برای وصول به ارزش‌های والای انسانی و سعادت جاودان باشد، هرگز دنیا نیست، بلکه مزرعه آخرت و پلی برای رسیدن به آن هدف‌های بزرگ است. اما اگر این مواهب مادی، تغییر جهت دهند و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی گردند، سرمایه‌هایی می‌شوند که خدا آنها را از مؤمنان می‌خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی به آنها می‌بخشد: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» «.../۱۱۱/توبه). بدیهی است توجه به دنیا و مواهب آن به عنوان یک «گذرگاه» یا یک «قرارگاه»، دو جهت‌گیری مختلف به انسان می‌دهد که در یکی وسیله بیداری و آگاهی و ایثار و فداکاری و برادری و گذشت و در دیگری مایه نزاع و فساد و تجاوز و بیدادگری و طغیان و غفلت است. «غُرُور» در اصل از ماده «غُر» به معنی اثر ظاهری چیزی است، سپس به حالت غفلت، اطلاق شده است که در ظاهر، انسان هوشیار است اما در حقیقت بی‌خبر است و به معنی فریب و نیرنگ نیز استعمال می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

یَهِيَجُ: از ماده «هیجان» به مفهوم خشکیدن گل و گیاه و خزان زدن مزرعه آمده است. حُطَام: از ریشه «حَطَم» به مفهوم شکستن آمده است.

حقیقت زندگی دنیا

در آیه بدان دلیل زندگی دنیا به بازی و سرگرمی تعبیر می‌گردد که فناپذیر و ناماندگار و بی‌حقیقت است، چرا که اگر دوام و

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَي كسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید. (۹ / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نُودِيَ» از ماده «نداء» به معنی «بانگ برآوردن» است و در اینجا به معنی «اذان» است، زیرا در اسلام ندایی برای نماز جز اذان نداریم. البته ترک خرید و فروش مفهوم وسیعی دارد که هر کار مزاحمی را شامل می‌شود. اما این که چرا روز «جمعه» را به این نام نامیده‌اند؟ به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

جُمُعَةَ و جُمُعَةَ: دو واژه‌اند که جمع آنها «جُمُع» و «جُمُعَات» آمده است. روز جُمُعَةَ بدان دلیل به این نام خوانده شده است که خدا در این روز، آفرینش را پدید آورد و کار خلقت پایان یافت؛ اما پاره‌ای برآند که این روز بدان دلیل «جُمُعَةَ» نامیده شده است که در آن مردم برای عبادت و نیایش گرد می‌آیند. برخی نیز به روز جمعه، روز «عُزُوبَةُ» می‌گفتند، چرا که آنان بر این پندار بودند که یهود روز «شنبه» گرد می‌آیند و به عبادت خدا می‌پردازند، نصارا روز «یکشنبه» و امت عرب نیز پیش از اسلام روزی را برای گرد آمدن و عبادت برگزید و نام آن را «عُزُوبَةُ» نامید که پس از ظهور اسلام به روز جُمُعَةَ تعبیر گردید. پاره‌ای برآند که گروه انصار نخستین کسانی بودند که این روز را جمعه نامیدند. و نیز آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به هنگام هجرت از مکه به مدینه، روز دوشنبه، دوازدهم ربيع الاول بود که بر دهکده «قبا» وارد گردید و مورد استقبال قرار گرفت و در همان جا تا روز جمعه مسجدی ساخته شد و نخستین نماز جمعه در آنجا و یا (صفحه ۴۶۰) در نزدیکی آنجا خوانده شد.

نماز راستین جمعه یا دانشگاه و نیاشگاه بزرگ هفته

منظور از هنگام ندا داده شدن مردم، آن ساعتی است که وقت نماز فرا می‌رسد و امام آماده آغاز خطبه‌های نماز می‌گردد؛ و نکته دیگر این است که منظور از «نداء» در آیه شریفه «اذان» است؛ چرا که در آن زمان وسیله پیام‌رسانی و دعوت دیگری برای اعلام وقت نماز جز «اذان» نبود. «ابن زید» می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله اذان گویی پر اخلاص به نام بلال داشت که با رسیدن وقت نماز و هنگامه بر منبر نشستن آن حضرت اذان را آغاز می‌کرد، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه‌ها را می‌خواند و به نماز می‌ایستاد. ابوبکر و عمر نیز به همین صورت نماز جمعه را می‌خواندند، امیرا در خلافت عثمان به دلیل گسترش شهر مدینه و مردم مسلمان و دور شدن خانه‌ها از مرکز شهر و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، شمار «اذان‌ها» بالا رفت. نخست در بام منزل خلیفه اذان گفته می‌شد و آن گاه در مسجد و سرانجام هم پیش از برپایی نماز؛ و کسی این سبک را بر خلیفه عیب نگرفت. به هر حال پیام آیه این است که: همان ای مردم باایمان! هنگامی که برای نماز جمعه اذان گفته می‌شود، با شتاب و بدون از دست دادن فرصت به سوی ذکر خدا و یاد انسان‌پرور او حرکت کنید. از دیدگاه پاره‌ای منظور از «سعی» در آیه، نه شتاب و عجله نمودن برای نماز جمعه است، چرا که در روایات آمده است که با وقار و آرامش و شکوه به سوی نماز بروید، (۱) بلکه در این آیه منظور از «سعی» شتاب و تلاش دل‌ها به یاد خدا و پالایش جان‌ها و پاکی نیت‌هاست. و پاره‌ای «ذُكْرُ اللَّهِ» را خطبه‌ای که سرشار از پند و اندرز و یاد خدا و

روشنگری و حق‌گرایی است معنا کرده‌اند. ****۱. رُوحُ الْمَعَانِي، ج ۲۸، ص ۹۰. (صفحه ۴۶۱) در ادامه آیه می‌افزاید: وَ ذَرُّوا الْبَيْعَ وَ داد و ستد را رها کنید و برای فرصت دیگری واگذارید. به باور «حَسَن» آیه از هر خرید و فروشی که به خاطر آن نماز واقعی و با شرایط جمعه به وسیله امام و پیامبر صلی الله علیه و آله فوت شود هشدار می‌دهد، چرا که چنین داد و ستدی حرام است و این از ظاهر آیه دریافت می‌گردد؛ چرا که نهی، نشانگر فساد و تباهی خرید و فروش است. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ این شتافتن به سوی نماز و یاد خدا و وا نهادن خرید و فروش به هنگام نماز و شنیدن تفسیر آیات و مفاهیم و مقررات قرآن اگر بدانید برای شما سودبخش‌تر و ماندگارتر است و سرانجام شما را به منافع واقعی دین و دنیا رسانده و از زیان‌های آنها باز می‌دارد. از آیه شریفه به ظاهر وجوب نماز جمعه دریافت می‌گردد؛ و نیز حرمت تمام کارها به هنگام طنین افکن شدن ندای اذان و برپایی نماز جمعه؛ و بدان دلیل آیه انگشت روی خرید و فروش می‌گذارد و از آن نهی می‌کند که این کار، جامع همه تلاش‌ها و کوشش‌ها برای دنیا و تهیه وسایل معاش است. و نیز از آیه دریافت می‌شود که نماز جمعه باید در مکانی ویژه و مشخص خوانده شود تا مردم با شنیدن اذان به سوی آن مکان روی آورند. گفتنی است که نماز جمعه واقعی و با شرایط بر همه مردم باایمان واجب است، مگر این که مکلف، عذر قابل قبولی، همانند: سفر یا بیماری داشته باشد و یا از نابینایی و لنگی رنج برده و یا برده و بنده و سالخورده و زن باشد و یا منطقه و محل زندگی‌اش تا جایگاه نماز جمعه بیشتر از دو فرسخ فاصله داشته باشد. آری، بر همه این‌ها نماز جمعه واجب نیست، مگر این که نماز جمعه‌ای با حضور پیشوای دادگر و رعایت کننده حقوق بشر و یا نماینده ویژه او برگزار گردد. گفتنی است که در مورد نماز جمعه تفاوت دیدگاه میان فقها بسیار است و جای بحث هم کتاب‌های فقهی می‌باشد و نه تفسیر. (صفحه ۴۶۲)

۳۳۰. آیه

اشاره

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و هنگامی که نماز پایان گرفت، شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و خدا را بسیار یاد نمایید تا رستگار شوید. (۱۰ / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه جمله «ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (فضل خدا را طلب کنید) یا تعبیرات مشابه آن در قرآن مجید شاید غالباً به معنی «طلب روزی و کسب و تجارت» آمده است، ولی روشن است که مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار یکی از مصادیق آن است، لذا بعضی آن را به معنی «عیادت مریض» و «زیارت مؤمن» یا «تحصیل علم و دانش» تفسیر کرده‌اند، هر چند منحصر به این‌ها نیز نمی‌باشد. جمله «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» مفهوم گسترده‌ای دارد که اشاره به یاد خدا و فکر و توجه به خدا در بازارها و به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت، مصادیقی از آن است. این نیز مسلم است که روح «ذکر»، «فکر» است و ذکر بی‌فکر، لقلقه‌زبانی بیش نیست و آن چه مایه فلاح و رستگاری است، همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است. اصولاً ادامه «ذکر» سبب می‌شود که یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه‌های غفلت و بی‌خبری که عامل اصلی هر گونه گناه است، را بسوزاند و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» حاصل گردد. (صفحه ۴۶۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در ادامه روشن‌گری در این مورد می‌افزاید: فَإِذَا قُضِيَ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ پس هنگامی که نماز به پایان رسید، در زمین پراکنده شوید و به سراغ کار خویش بروید. وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ و از فضل و فزون بخشی خدا برای خود بجوید و از راه خرید و فروش و داد و ستد و دیگر کارهای سودبخش و مفید نعمت‌های خدا را به دست آورید. و این نشانگر جواز خرید و فروش پس از پایان نماز جمعه است، نه واجب و یا مستحب بودن آن. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روایت شده است که منظور از پیام این فراز از آیه شریفه تلاش برای کسب ارزش‌های مادی و دنیوی نیست، بلکه به نوعی تشویق به عیادت از بیماران، دیدار دوستان و تکریم به مردگان و بازماندگان آنان به خاطر کسب خشنودی خداست. لَيْسَتْ بِطَلَبِ دُنْيَا، وَلَكِنْ عِيَادَةُ مَرِيضٍ، وَحُضُورُ جَنَازَةٍ، وَ زِيَارَةُ أَخٍ فِي اللَّهِ. (۱) از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور، نماز در روز جمعه و تلاش برای کار در روز شنبه است. و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: إِنِّي لِأَرْكَبُ فِي الْحَاجِيَةِ الَّتِي كَفَاهَا اللَّهُ، مَا أَرْكَبُ فِيهَا إِلَّا التَّمَّاسَ أَنْ يَرَانِي اللَّهُ أَصْحَى فِي طَلَبِ الْحَلَالِ، أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّاسِيْمُهُ: فَإِذَا قُضِيَ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ (... ۲) من برای کار و تلاش و رفع نیازهای اقتصادی که خدا آن را در پرتو کار و کوشش و تدبیر شایسته کفایت فرموده است بر مرکب خویش سوار می‌شوم و از خانه حرکت می‌کنم؛ آری من این کار را بر این نیت انجام می‌دهم که خدای فرزانه مرا در انجام **** انجام دهد. ۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۲۸؛ تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۱۰۹. ۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۲۷. (صفحه ۴۶۴) تلاش و کوشش سازنده و عادلانه و تاریخ‌ساز در سراسر روز بنگرد؛ آیا پیام خدا را نمی‌شنوی که می‌فرماید: پس هنگامی که نماز جمعه به پایان رسید، در زمین پراکنده شوید و از فضل و فزون بخشی خدا رزق و روزی خود را بجوید. آن گاه افزود: آیا شما چنین می‌پندارید که اگر انسانی به جای کار و کوشش در خانه خویش بنشیند و درب آن را بر روی خود ببندد و آن گاه بگوید: رزق و روزی من فرود خواهد آمد، آیا چنین چیزی درست است؟ بی‌گمان چنین چیزی پسندیده نیست و این چنین فرد و جامعه‌ای از کسانی هستند که دعایشان پذیرفته نمی‌شود. فردی پرسید، آن کسانی که دعایشان پذیرفته نمی‌شود چه کسانی هستند؟ قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ فرمود: این سه گروه عبارتند از: ۱. مردی که همسر نالایقی دارد و به جای سازندگی و ایجاد تحول فرهنگی و فکری و اخلاقی در او و یا جدایی گزیدن از او در صورت اصلاح‌ناپذیری بر او نفرین می‌کند؛ آری، دعای چنین کسی پذیرفته نمی‌شود، چرا که راه جدایی باز است و می‌تواند از او جدا شود. ۲. کسی که به دیگری بدون گرفتن سند و مدرک معتبر وام دهد و آن گاه وام گیرنده و بدهکار به هنگامی که باید حق او را بدهد، آن را انکار کند و پامال سازد و این وام دهنده دست نفرین را به سوی آسمان بالا برد و او را نفرین کند؛ آری، نفرین این آدم نیز پذیرفته نمی‌شود، چرا که وظیفه اقتصادی خویش را درست انجام نداده است. ۳. و دیگر کسی که اندک امکانات و مواد غذایی دارد و در خانه می‌نشیند و به جای تلاش و کوشش اقتصادی و اجتماعی و طلب حلال، دست به دعا برمی‌دارد تا خدا روزی او را بفرستد. قَالَ (ع): تَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ فَيَدْعُوهَا عَلَيْهَا فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُ، لِأَنَّ عِصْمَتَهَا فِي يَدِهِ لَوْ شَاءَ أَنْ يُخَلِّيَ سَبِيلَهَا لَخَلَّى سَبِيلَهَا، وَالرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْحَقُّ عَلَى الرَّجُلِ، فَلَا يُشْهِدُ عَلَيْهِ فَيَجْعَلُ حَقَّهُ (صفحه ۴۶۵) فَيَدْعُو عَلَيْهِ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُ، لِأَنَّهُ تَرَكَ مَا أَمَرَ بِهِ (... ۱) در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا و خدا را بسیار یاد کنید و او را بر احسان و بخشش اش ستایش نمایید و سپاس نعمت‌های او را بگزارید و بر توفیق ادای وظیفه و انجام کارهای شایسته و رعایت مقررات او را سپاس گوید. در مورد حقیقت «ذکر» در آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱. از دیدگاه پاره‌ای منظور از «ذکر خدا» در آیه شریفه تفکر و اندیشه است، چرا که یک ساعت تفکر و اندیشه از یک سال عبادت و بندگی خدا بهتر و بالاتر است. فِكْرُهُ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةً. (۲) ۲. آری از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور از «ذکر خدا» همان یاد واقعی او در دل و زبان و عملکرد است که انسان توحیدگرا باید در فراز و نشیب‌ها و کوچه و بازار و به هنگام کار و کوشش و تجارت و داد و ستد او را یاد نماید. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: کسی که در بازار و به هنگام داد و ستد و تلاش و کوشش، خدا را با اخلاص و راستی یاد کند و به هنگام غفلت مردم در کارهایشان از یاد حق، به یاد او باشد و مقررات او را رعایت نماید، برای او هزار پاداش کار شایسته

نوشته شده و در روز رستاخیز خدای فرزانه بر او آموزش و بخشایشی می‌کند که به اندیشه هیچ انسانی نرسیده است. مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ فِي السُّوقِ مُخْلِصًا عِنْدَ غَفْلَةِ النَّاسِ ... كُتِبَ لَهُ أَلْفٌ حَسَنَةٍ وَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفِرَةً لَمْ تَحْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. (۳) و در فراز پایانی آیه می‌فرماید: لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ. باشد که رستگار گردیده و به پاداش پرشکوه خدا نایل آید. **** ۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۲۷. ۲. الحیاء، ج ۱، ص ۴۸. ۳. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۲۸. (صفحه ۴۶۶) در آیه مورد بحث خدای فرزانه کامیابی و رستگاری را در گرو قیام به انجام وظیفه دینی و انسانی و عبادی، از آن جمله انجام شایسته نماز جمعه قرار می‌دهد؛ از این رو روایت رسیده از ابوذر درست به نظر می‌رسد که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: مَنْ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَاحْسَنَ غُسْلَهُ، وَ لَبَسَ ثِيَابَهُ وَ مَسَّ مِنْ طَيِّبٍ بَيْتَهُ أَوْ دُهْنَهُ ثُمَّ لَمْ يَفْرُقْ بَيْنَ اثْنَيْنِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى (۱ ...). هر کس روز جمعه آن گونه که شایسته است غسل نماید و لباس نیکو و شایسته‌اش را بپوشد و از بوی خوش برای عطر آگین ساختن خویش بهره گیرد و آن گاه با اندیشه و گفتار و رفتارش بذر پراکندگی و تنش میان دیگران نیفشاند، خدا آنچه میان او و جمعه دیگر و روزهای آینده نزدیک است، همه را بر او می‌بخشاید. این روایت را «بخاری» در «صحیح» خویش آورده است. و نیز «سلمان تیمی» آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی‌گمان خدا در هر جمعه صدها هزار تن را که در خور آتش دوزخ هستند، آزاد می‌کند و می‌بخشاید. إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ سِتِّ مِائَةِ أَلْفٍ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ، كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجِبَ النَّارَ. (۲) **** ۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۲۹. ۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۲۹. (صفحه ۴۶۷)

۳۳۱. آیه

اشاره

وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند، پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند، بگو آن چه نزد خدا است، بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است. (۱۱ / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیر به «لهو» اشاره به طبل و سایر آلات لهوی است که به هنگام ورود قافله تازه‌ای به مدینه می‌زدند که هم نوعی اخبار و اعلام بود و هم وسیله‌ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا. تعبیر به «انْفَضُّوا» به معنی «پراکنده شدن» و «انصراف از نماز جماعت» و «روی آوردن به کاروان» است که طبق شأن نزول آیه هنگامی که کاروان «دحیه» وارد مدینه شد، با صدای طبل و سایر آلات لهو مردم را به بازار فراخواند، مردم مدینه حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز جمعه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به سوی او شتافتند و تنها سیزده نفر و به روایتی کمتر در مسجد باقی ماندند. تعبیر به «قائما» نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده، خطبه نماز جمعه را می‌خواند. ثواب و پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر صلی الله علیه و آله و تربیت معنوی و روحانی عاید شما می‌شود، قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست و اگر از این می‌ترسید که روزی شما بریده شود، اشتباه می‌کنید، خداوند بهترین روزی دهندگان است.

نخستین نماز جمعه در اسلام

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه، پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته اجتماع می‌کنند (روز شنبه) و نصاری نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه)، خوب است ما هم روزی را قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خدا گوئیم و شکر او را (صفحه ۴۶۸) به جا آوریم، آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان «يَوْمُ الْعُرْوِيَّةِ» نامیده می‌شد، برای این هدف برگزیدند و به سراغ «اسعد بن زراره» (یکی از بزرگان مدینه) رفتند، او نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها اندرز داد و آن روز، روز «جمعه» نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود. «اسعد» دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود، چرا که تعداد مسلمانان در آن روز بسیار کم بود... و این نخستین جمعه‌ای بود که در اسلام تشکیل شد. اما اولین جمعه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد، وارد مدینه شد و آن روز، روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول هنگام ظهر بود، حضرت صلی الله علیه و آله چهار روز در «قبا» ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند، سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد (فاصله میان قبا و مدینه بسیار کم است و امروز قبا یکی از محله‌های داخل مدینه است) و به هنگام نماز جمعه به محله «بنی سالم» رسید و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت و این اولین جمعه‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اسلام به جا آورد، خطبه‌ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت صلی الله علیه و آله در مدینه بود. (۱)

اهمیت نماز جمعه

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هر چیز آیات همین سوره است که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می‌دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند و هر گونه کسب و کار و برنامه مزاحم را ترک گویند تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذایی هستند، کاروانی بیاید و نیازهای آنها را با خود داشته باشد، به سراغ آن نروند و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند. در احادیث اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است از جمله: در خطبه‌ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، آمده است: «خداوند *** * ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۲۸۶. (صفحه ۴۶۹) نماز جمعه را بر شما واجب کرده، هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند، خداوند او را پریشان می‌کند و به کار او برکت نمی‌دهد، بدانید نماز او قبول نمی‌شود، بدانید زکات او قبول نمی‌شود، بدانید حج او قبول نمی‌شود، بدانید اعمال نیک او قبول نخواهد شد تا از این کار توبه کند». (۱) روایات در این زمینه بسیار است که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد، در اینجا با اشاره به یک حدیث دیگر این بحث را پایان می‌دهیم. کسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، عرض کرد: «یا رسول الله! من بارها آماده حج شده‌ام، اما توفیق نصیب نشده»، فرمود: «عَلَيْكَ بِالْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا حَجُّ الْمَسَاكِينِ: بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است» (۲) (اشاره به این که بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد). البته باید توجه داشت که مذمت‌های شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان نماز جمعه در ردیف منافقان شمرده شده‌اند، در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد، یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوط‌الید، ولی در زمان غیبت بنا بر این که واجب مخیر باشد (تخیر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی استخفاف و انکار انجام نگیرد، مشمول این مذمت‌ها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق‌العاده آن در این حال نیز محفوظ است (توضیح بیشتر درباره این مسأله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).

فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه

نماز جمعه قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ دسته جمعی است و اثر عمومی عبادات را که تلطیف روح و جان و شستن دل از آلودگی‌های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می‌باشد، دربردارد، خصوصاً این که مقدمتاً دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوا و پرهیزگاری است. و اما از نظر اجتماعی و سیاسی، یک **** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۵، باب وجوب صلوة الجمعة، حدیث ۲۸. ۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۵، حدیث ۱۷. (صفحه ۴۷۰) کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج، بزرگترین کنگره اسلامی می‌باشد و به همین دلیل در روایتی که قبلاً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم، آمده بود که جمعه، حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند. در حقیقت اسلام به سه اجتماع بزرگ اهمیت می‌دهد؛ اجتماعات «روزانه» که در نماز جماعت حاصل می‌شود. اجتماع «هفتگی» که در مراسم نماز جمعه است. و اجتماع حج که در کنار خانه خدا «هر سال یک بار» انجام می‌گیرد. نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است، خصوصاً این که یکی از برنامه‌های خطیب در خطبه نماز جمعه، ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و به این ترتیب این اجتماع عظیم و پرشکوه می‌تواند منشأ برکات زیر شود: الف: آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی. ب: ایجاد همبستگی و انسجام هرچه بیشتر در میان صفوف مسلمین به گونه‌ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آنها را بلرزاند. ج: تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان. د: جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی. به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام، از یک نماز جمعه جامع شرایط که دستورهای اسلامی دقیقاً در آن رعایت شود، بیم داشته‌اند. و نیز به همین دلیل نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت‌ها بوده است، منتها حکومت‌های عدل همچون حکومت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن بهترین بهره‌برداری‌ها را به نفع اسلام و حکومت‌های جور همانند بنی‌امیه از آن سوءاستفاده برای تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌کردند. در طول تاریخ مواردی را مشاهده می‌کنیم که هر کس می‌خواست بر ضد حکومتی قیام کند، نخست از شرکت در نماز جمعه او خودداری می‌کرد، چنان که در داستان عاشوراء می‌خوانیم که گروهی از شیعیان درخانه «سلیمان بن سرد خزاعی» جمع شدند و نامه‌ای خدمت امام حسین (صفحه ۴۷۱) از کوفه فرستادند که در نامه آمده بود: «نعمان بن بشیر» والی بنی‌امیه بر کوفه، منزوی شده و ما در نماز جمعه او شرکت نمی‌کنیم و چنانچه بدانیم شما به سوی ما حرکت کرده‌اید، او را از کوفه بیرون خواهیم کرد». (۱) توجه به این نکته که طبق فقه شیعه در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ، بیش از یک نماز جمعه جایز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریباً ۱۱ کیلومتری) از محل انعقاد نماز جمعه قرار دارند، در آن نماز شرکت می‌کنند، روشن می‌شود که عملاً در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد، بنابراین چنین اجتماعی عظیم‌ترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می‌دهد.

شرایط وجوب نماز جمعه

در این که امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد، تردیدی نیست ولی سخن در این است که شرایطی افزون بر این دارد یا نه؟ جمعی معتقدند این نماز از وظایف امام معصوم یا نماینده خاص او است و به تعبیر دیگر مربوط به زمان حضور امام معصوم است. در حالی که بسیاری از محققین معتقدند که این شرط وجوب عینی نماز جمعه است، ولی برای وجوب تخییری این شرط لازم نیست و در زمان غیبت نیز می‌توان نماز جمعه را برپا داشت و جانشین نماز ظهر می‌شود و حق هم همین است، بلکه هرگاه حکومت اسلامی با شرایط آن از طرف نایب عام امام تشکیل گردد، احتیاط این است که امام جمعه منصوب از طرف او باشد و مسلمانان در نماز جمعه شرکت کنند. سایر مسائل مربوط به نماز جمعه را باید در کتب فقهی و حدیثی جستجو نمود. (۲) **** ۱- «بحار الانوار»، جلد ۴۴، صفحه ۳۳۳. ۲- «بحار الانوار»، جلد ۸۹ و ۹۰. (صفحه ۴۷۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

شان نزول

در مورد شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث پاره‌ای آورده‌اند که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در روز جمعه‌ای در حال خواندن خطبه بود که «دَحِیْه کَلْبِی» به همراه شمار دیگری از بازرگانان با کالای تجارتنی، یکی پس از دیگری از شام رسیدند و کالاهای خویش را به فروش نهادند. مردمی که در حال نماز و شنیدن خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به سوی کاروان شتافتند و کار به جایی رسید که همه مردم مدینه برای خریدن کالاهای مورد نیاز، نظیر گندم، آرد و دیگر کالاها شتافتند. در این میان «دَحِیْه کَلْبِی» برای اعلام رسیدن کاروان تجارتنی خویش و فراخوان مردم به سوی کالاهای خود به نواختن طبل ویژه‌ای پرداخت و مردم بسیاری، از جمله نمازگزاران، جز شماری چند از آنها نماز و پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کردند و به سوی کالا شتافتند. در این هنگام بود که آیه مورد اشاره فرود آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر به خاطر این چند نفری که به نماز دل بستند و نرفتند نبود، بی‌گمان بر این مردم از آسمان سنگ می‌بارید. و آن گاه به تلاوت آیه شریفه پرداخت.

تفسیر

به باور «مُجَاهِد» منظور این است که: و آن گاه که تجارت و داد و ستد و یا سرگرمی با طبل و تنبور را بنگرند، به سوی آن می‌روند و پراکنده می‌شوند. از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور آیه این است که: و آن گاه که تجارت و یا سرگرمی بنگرند به سوی آن توجه می‌یابند و می‌روند. وَ تَرُكُوکَ قَائِمًا و تو را ای پیامبر! در حالی که ایستاده و در حال خواندن خطبه هستی، رها می‌کنند. «سَمْرَةَ» آورده است که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هماره ایستاده خطبه‌های جمعه را (صفحه ۴۷۳) می‌خواند؛ از این رو اگر کسی گفت که آن حضرت نشسته خطبه می‌خواند، او را دروغگو بدانید. و هنگامی که از «ابن مسعود» پرسیدند که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده خطبه می‌خواند یا نشسته؟ گفت: آیا این آیه را نخوانده‌اید که می‌فرماید: وَ تَرُكُوکَ قَائِمًا ... و تو را در حال ایستاده رها می‌کنند و می‌روند ... اما پاره‌ای بر آنند که منظور آیه این است که: آنان تو را در حال نماز رها می‌کنند و می‌روند ... قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ هان ای پیامبر، بگو: ای مردم آنچه نزد خداست از سرگرمی و داد و ستد بهتر است. منظور این است که پاداش و ثواب پرشکوهی که ذات پاک او برای نماز و شنیدن خطبه‌های آن قرار داده و مقامی که برای همراهی و همشینی با پیامبر است، از هر سود و فایده‌ای مادی و دنیوی ماندگارتر و ارزشمندتر است. وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. و خدا بهترین روزی دهندگان است. بنابراین نماز جمعه و خطبه‌های آن را رها نکنید و پیامبر صلی الله علیه و آله را ایستاده و در حال خواندن خطبه وانگذارید تا دنبال داد و ستد و تجارت بروید. (صفحه ۴۷۴)

۳۳۲. آیه (اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکند)

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکند و هر کس چنین کند، زیانکار است. (۹ / منافقین)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «خاسِرُونَ» (زیانکاران) به خاطر آن است که حَبّ دنیا چنان انسان را سرگرم می‌کند که سرمایه‌های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار و گاهی اوهام و پندارها صرف می‌کند و با دست خالی از این دنیا می‌رود، در حالی که با داشتن سرمایه‌های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است. از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق، حَبّ دنیا و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است، در این آیات که آخرین آیات سوره «منافقین» است، مؤمنان را از چنین علاقه افراطی باز می‌دارد. درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند، بزرگترین بلا محسوب می‌شوند، یکی از عوامل انحراف منافقین نیز همین حَبّ دنیا بود. در حدیثی از امام باقر این معنی به روشن‌ترین وجهی ترسیم شده است، آنجا که می‌فرماید: «مَا ذُبَّانِ ضَارِبَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِي أَوْلِيَّهَا وَ هَذَا فِي آخِرِهَا بِأَشْرَعٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ: دُو گرگ درنده در یک گله بی‌چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن باشد، آن قدر ضرر نمی‌زنند که مال‌پرستی و جاه‌طلبی به دین مؤمن ضرر می‌رسانند». (۱) **** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب حَبّ الدنيا، حدیث ۳. (صفحه ۴۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آلهی: به مفهوم «سرگرم ساخت» آمده است؛ به همین جهت هنگامی که گفته می‌شود «الْهَاك» منظور این است که تو را سرگرم ساخت. پاره‌ای یاد خدا را سپاسگزاری از بارگاه او تفسیر کرده‌اند و بر آنند که منظور سپاس او در نعمت‌ها و گرفتاری‌ها و شکیبایی بر بلاها و خشنودی به خواست اوست؛ به همین جهت انسان باایمان نباید در خوشی و ناخوشی و رفاه و تنگدستی از یاد آن نعمت‌بخش بی‌همتا غافل گردد و همواره باید به یاد او باشد، چرا که احسان و نیکی او به بندگان نیز همواره است. وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و آن کسانی که دستخوش غفلت شوند، آنان همان زیانکارانند، چرا که از پاداش پرشکوه و رحمت و آمرزش او در سرای آخرت محروم شده‌اند و چه زبانی از این دردناک‌تر و رسواتر؟! (صفحه ۴۷۶)

۳۳۳. آیه (اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما هستند)

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید و اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و ببخشید (خدا شما را می‌بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است. (۱۴ / تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شان نزول

در روایتی از امام باقر می‌خوانیم که در مورد این آیه فرمود: «منظور این است که وقتی بعضی از مردان می‌خواستند هجرت کنند، پسر و همسرش دامن او را می‌گرفتند و می‌گفتند: تو را به خدا سوگند هجرت نکن، زیرا اگر بروی، ما بعد از تو بی‌سرپرست خواهیم شد، بعضی می‌پذیرفتند و می‌ماندند، آیه فوق نازل شد و آنها را از قبول این گونه پیشنهادهای اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه‌ها برحذر داشت، اما بعضی دیگر اعتنا نمی‌کردند و می‌رفتند ولی به خانواده خود می‌گفتند: به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعدا در (دار الهجرة) مدینه نزد ما بیایید، ما مطلقاً به شما اعتنا نخواهیم کرد ولی به آنها دستور داده شد که هر وقت خانواده‌شان به

آنها پیوستند، گذشته را فراموش کنند و جمله «وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» ناظر به همین معنی است. بدون شک نه همه فرزندان چنین هستند و نه همه همسران و لذا در آیه با تعبیر «مِنْ» تبعیضیه به همین معنی اشاره می‌کند که تنها بعضی از آنها چنین هستند، مراقب آنها باشید. البته این دشمنی گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می‌گیرد و یا به قصد منافع خویشتن. مهم این است که وقتی انسان بر سر دو راهی قرار می‌گیرد که راهی به سوی خدا می‌رود و راهی (صفحه ۴۷۷) به سوی زن و فرزند و این دو احیانا از هم جدا شده‌اند، نباید در تصمیم‌گیری تردید به خود راه دهد و رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است. ولی از آنجا که ممکن است این دستور، بهانه‌ای برای خشونت و انتقامجویی و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد، بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آنها می‌فرماید: «و اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و ببخشید، خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می‌دهد». بنابراین اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند و یا بعد از هجرت به شما پیوستند، آنها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همان‌طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند. در این که فرق میان «عفو» و «صفح» و «غفران» چیست، با توجه به مفهوم لغوی آنها روشن می‌شود که سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می‌کند، زیرا «عفو» به معنی «صرف نظر کردن از مجازات» است و «صفح» مرتبه بالاتری است یعنی «ترک هر گونه سرزنش» و «غفران» به معنی «پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن» است. به این ترتیب افراد باایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش و عدم تسلیم در مقابل زن و فرزندان که آنها را به راه خطا دعوت می‌کنند، باید تا آنجا که می‌توانند در تمام مراحل از محبت و عفو و گذشت دریغ ندارند که همه این‌ها وسیله‌ای است برای تربیت و بازگرداندن آنان به خط اطاعت خدا.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

شان نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث، برخی از مفسران و محدثان آورده‌اند که: این آیه درباره مردمی فرود آمد که خود پس از اندیشه در آیات قرآن و پیام خدا، بر آن بودند تا از قلمرو استبداد و انحصار به سوی مدینه دست به هجرت زنند، اما همسران و فرزندان آنان به دلایل رنگارنگی آنان را از هجرت هشدار داده و به ماندن در مکه و تحمل ستم و استبداد حاکم بر آن ترغیب می‌نمودند؛ آری، آن گاه بود که این آیه بر قلب مصفای پیامبر مهر و عدالت فرود آمد. (۱) * * * * * ۱. نُوْرُ الثَّقَلَيْنِ، ج ۲، ص ۳۴۲؛ تفسیر قمی، ج ۲، با تفاوت در واژه‌ها. (صفحه ۴۷۸)

تفسیر

از آیه چنین دریافت می‌گردد که پاره‌ای از همسران و فرزندان این گونه‌اند، نه همه آنان و به همین دلیل هم «مِنْ» تبعیض به کار رفته است. اما این که چرا پاره‌ای از آنان دشمن هستند، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور پاره‌ای بدان دلیل که برخی از همسران و فرزندان انسان، آرزوی مرگ او را می‌کنند تا ثروت او را به ارث برند؛ و روشن است که هیچ دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که آرزوی مرگ او را برد تا ثروتش را بخورد. ۲ اما به باور پاره‌ای دیگر، برخی از همسران و فرزندان به منظور سودجویی شخصی، پدر را وسوسه می‌کنند تا دست به گناه و ستم زند و در جهت هواهای آنان مقررات خدا را پایمال سازد؛ و روشن است که دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که در جهت هواها و منافع خویش او را به گناه و بیداد سوق دهد. در ادامه آیه می‌افزاید: «وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا» و اگر شما مردم باایمان گذشت کنید و از کيفر لغزش‌های آنان بگذرید و نادیده بگیریید و

بخشاید، خدا نیز از لغزش‌های شما می‌گذرد... هنگامی که پاره‌ای از این توحیدگرایان و کمال‌طلبان با وجود مخالفت همسر و فرزندان‌شان دست به هجرت می‌زدند و می‌رفتند و آن‌گاه می‌دیدند که سبقت‌گرفتگان به ایمان و هجرت در خودسازی و پالایش جان و آراستگی روح به دانش و بینش، از آنان پیش افتاده‌اند، تصمیم می‌گرفتند که وقتی به زن و فرزندان خود رسیدند، آنان را به خاطر مانع‌تراشی در راه هجرت که باعث عقب‌ماندگی پدرشان شده است کیفر کنند و یا دیگر به آنان روی خوش نشان ندهند که این آیه به آنان هشدار داد که: نه، هرگز، بلکه مرد گذشت و کرامت باشید تا خدا هم از لغزش‌های شما بگذرد و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «جِبَائِي» بر این باور است که: پیام آیه شریفه همگانی و جهان‌شمول است و روشنگری می‌کند که: اگر کسی بر شما ستمی روا داشت و شما از او به جا و خردمندانه (صفحه ۴۷۹) گذشتید و او را بخشیدید، خدا هم از لغزش‌های شما می‌گذرد.

۳۳۴. آیه

اشاره

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ اموال و فرزندانان وسیله آزمایش شما هستند و اجر و پاداش عظیم نزد خدا است. (۱۵ / تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت «بعضی» از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته و به گناه و گاهی به کفر می‌کشاند ولی در اینجا سخن از «همه» فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسان هستند. در واقع خداوند برای تربیت انسان، دائماً او را در کوره‌های داغ امتحان قرار می‌دهد و با امور مختلفی او را می‌آزماید، اما این دو (اموال و فرزندان) مهم‌ترین وسایل امتحان او را تشکیل می‌دهند، چرا که جاذبه اموال از یک سو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می‌کند که در مواردی که رضای خدا از رضای آنها جدا می‌شود، انسان سخت در فشار قرار می‌گیرد. تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر آورده می‌شود، نشان می‌دهد که این دو موضوع بیش از هر چیز دیگر، وسیله امتحان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جز این نیست که ثروت‌ها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون و امتحان هستند و باعث گرفتاری و سرگرمی و بازماندن از کار آخرت و ساختن آباد آن سرا؛ درست به همین دلیل است که بسیاری به وسیله ثروت‌ها و فرزندان خویش، از انجام وظایف ملی و دینی و انسانی بازمانده و به گناه و ستم در غلتیده و در آزمون زندگی مردود می‌شوند. واژه «فِتْنَةٌ» در آیه به مفهوم آزمون و آزمایش است و بر این باور منظور این است که: هیچ کس نگوید که بارخدایا، من از آزمون و امتحان به تو پناه می‌برم، چرا که همه انسان‌ها به نوعی دارای وسیله آزمون هستند، بلکه در دعاها بگوید: بارخدایا، (صفحه ۴۸۰) از آزمون‌های گمراه‌گرانه به تو پناه می‌برم. پاره‌ای از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که: آن حضرت روزی بر فراز منبر بود و مردم را پند و اندرز می‌داد که دو نور دیده‌اش، حسن و حسین که درود خدا بر آنان باد، در حالی که جامه‌هایی گلرنگ و زیبا بر تن داشتند و به خاطر خردسالی می‌افتادند و برمی‌خاستند وارد مسجد شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آن منظره، بی‌درنگ از منبر فرود آمد و

آن دو را در آغوش کشید و دگرباره بر منبر رفت و در حالی که آنان را بر دامان نشانده بود، فرمود: راستی که خدای فرزانه چه زیبا فرموده است که: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ؛ جز این نیست که دارایی‌ها و فرزندان شما وسیله آزمونی برای شمایند؛ آن گاه افزود: هنگامی که از فراز منبر دیده‌ام به این دو کودک ارجمند روشن شد که راه می‌روند و می‌لغزند، گویی نتوانستم شکیبایی کنم تا گفتارم به پایان رسد، به همین جهت سخن را وانهادم و به سوی آنان فرود آمدم و آن گاه به ادامه گفتارم پرداختم (... ۱) وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ و خداست که پاداشی پرشکوه نزد اوست. آری، پاداش پرشکوه که بهشت پر طراوت و زیباست، نزد اوست، بنابراین برای خوشایند زن و فرزند و یا به وسوسه آنان مقررات خدا را زیر پا نگذارید و آنان را به جای بهشت پر نعمت و خشنودی خدا بر نگرینید. **** ۱. در مورد مهر وصف ناپذیر پیامبر به آن دو انسان والا از جمله به صَاحِبِ حَسْبِ مُحَمَّدٍ، ج ۴، ص ۱۸۸۳؛ بَابُ فَضَائِلِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، ح ۵۸ بنگرید. (صفحه ۴۸۱)

۳۳۵. آیه (خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید)

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها است، نگاه دارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می‌نمایند. (۶ / تحریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی در فضای خانه و خانواده است. این برنامه‌ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت، تعقیب شود. به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی‌شود، مهم‌تر از آن تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. قابل توجه این که تعبیر به «قوا» (نگاه دارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید، خواه‌ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می‌روند، شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید. «وَقُودُ» به معنی «آتشگیره» یعنی ماده قابل اشتعال مانند «هیزم» است (نه به معنی «آتش‌زنه» مانند «کبریت»، چرا که اعراب آن را «زناد» می‌گویند). به این ترتیب آتش دوزخ مانند آتش‌های این جهان نیست، شعله‌های آن از درون وجود خود انسان‌ها زبانه می‌کشد و از درون سنگ‌ها. روشن است هر مأموری برای کاری گمارده شود، باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد و مأموران عذاب طبعاً باید خشن باشند، چرا که جهنم کانون رحمت نیست، کانون خشم و غضب الهی است، اما در عین حال این مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی‌شوند و فرمان خدا را (صفحه ۴۸۲) بی‌کم و کاست اجرا می‌کنند.

تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر، یک دستور عام است که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده است، به خوبی استفاده می‌شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسؤولیت سنگین تری دارد و موظف است تا آنجا که می‌تواند در تعلیم و تربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیکی‌ها دعوت نماید، نه این که تنها به تغذیه جسم آنها قناعت کند. در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می‌شود که «خانواده» نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آنها آسان‌تر است، اصلاح گردد، کل جامعه نیز اصلاح می‌شود و این مسؤولیت در درجه اول بر عهده پدران و مادران است. مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تری انجام گیرد. نه تنها آتش‌های قیامت، بلکه آتش‌های دنیا نیز از درون وجود انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش‌ها حفظ کند. در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: «چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟» حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ، أَنْ أَطَاعُواكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ وَ أَنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ: آنها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنی، اگر از تو پذیرفتند، آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرفتند، وظیفه خود را انجام داده‌ای». (۱) ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۷۲. (صفحه ۴۸۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

قوا: از ریشه «ق» به مفهوم نگاه داشتن آمده و در اینجا در قالب فعل امر می‌باشد و منظور این است که: خود را از آتش دوزخ نگاه دارید. وَقُودٌ: به مفهوم «آتشگیره»، که به آن «سوخ» یا «هیزم» گفته می‌شود، آمده است.

مسئولیت‌های چندگانه انسان در زندگی

با این بیان، بر هر انسان توحیدگرا و با ایمانی در درجه نخست الزام است که با شکیبایی در اطاعت و فرمانبرداری از خدا و دوری گزیدن خردمندانه و سنجیده از گناه و نافرمانی او و پیروی از هواهای دل، خود را از آتش دوزخ و نگون ساری در آن حفظ کند و نجات دهد و در کنار این مسئولیت بزرگ خودسازی و خود شکوفایی، به خانه و خانواده و نزدیکان خود ببیند و آنان را نیز در پرتو اخلاص و خیرخواهی و آموزش مفاهیم و مقررات خدا و رهنمود و هشدار و تشویق و ترغیب به سبک و سیره انسانی و دینی هدایت و از آتش گناه و زشتی و ستم نگاه دارد. (۱) در ادامه آیه در وصف آن آتش شعله‌ور و سهمگین می‌افزاید: عَلَیْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ آن آتش شعله‌وری که شما را از در غلتیدن به آن هشدار دادیم، آتشی است که هیزم آن مردم اصلاح‌ناپذیر و ستمکار و سنگ‌ها هستند و فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که پر خشم و سخت گیر و سخت دل و بسیار پرتوان و نیرومندند و بر دوزخیان مهر و رحمتی نخواهند داشت. گفتنی است که منظور از این آتش دهشتناک، آتش شعله‌ور دوزخ و نگهبانان آن می‌باشند. لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ آن مأموران و گماردگانی که هرگز خدا را در آنچه به آنان دستور داده است، ***** ۱. تفسیر قُمتی، ج ۲، ص ۳۷۷. (صفحه ۴۸۴) نافرمانی نمی‌کنند و بی‌درنگ و با قدرت و قوت انجام می‌دهند و راه‌گریزی نمی‌گزارند. از این فراز چنین دریافت می‌گردد که این فرشته‌های عذاب نیز از کارهای ناروا پاک و پاکیزه و در انجام فرمان خدا جلدی هستند و معصوم و پاکند. «جَبَائِیٌّ» می‌گوید: منظور آیه این است که این فرشته‌ها در دنیا فرمان خدا را به جان می‌خرند و

نافرمانی او نمی‌کنند، نه در سرای آخرت، چرا که این جهان جای عمل شایسته است و نه جهان دیگر؛ و می‌دانیم که آنجا سرای پاداش و کیفر است. نکته دیگر این که آنها در سرای آخرت نگهبانی دوزخ را به فرمان خدا به عهده گرفته و به ستمکاران کیفر کارشان را می‌چشانند و در این کار از این که فرمان خدا را می‌برند شاد و شادمان هستند و لذت می‌برند؛ درست همان گونه که انسان‌های باایمان در بهشت پرتراوت از نعمت‌های آن لذت می‌برند و از خدا خشنودند. پس از هشدار به انسان، اینک شرایط تکان دهنده کفرگرایان و اصلاح‌ناپذیران را در آستانه دوزخ و یا میان شعله‌های سهمگین آتش به تابلو می‌برد و می‌فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ (صفحه ۴۸۵)

۳۳۶. آیه (ضرورت خوب شنیدن و خوب فکر کردن)

اشاره

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم، یا تعقل می‌کردیم، جزء دوزخیان نبودیم. (۱۰/ملک) فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ این جا است که به گناه خود اعتراف می‌کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا. (۱۱/ملک)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیات ضمن بیان سرنوشت وحشتناک دوزخیان، انگشت روی علت اصلی بدبختی آنها گذارده شده است، می‌گوید: از یک سو خداوند گوش شنوا و عقل و هوش داده و از سوی دیگر پیامبرانش را با دلایل روشن فرستاده، اگر این دو با هم ضمیمه شوند، سعادت انسان تأمین است. ولی هنگامی که انسان گوش دارد اما با آن نمی‌شنود، چشم دارد و نمی‌بیند و عقل دارد و نمی‌اندیشد، اگر تمام پیامبران الهی و کتب آسمانی به سراغ او آیند، اثری ندارد. در روایتی آمده است که جمعی در محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدح و ستایش از مسلمانانی کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كَيْفَ عَقِلَ الرَّجُلُ؟ عقل او چگونه است؟» سپس در ادامه فرمود: «مصیبتی که از ناحیه حماقت احمق حاصل می‌شود، بدتر است از فجور فاجران و گناه بدکاران، خداوند فردای قیامت مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آنها بالا می‌برد و بر این اساس به قرب خداوند نایل می‌گردند». (۱) «سُحِقًا» (بر وزن قفل) به معنی «ساییدن و نرم کردن» است و به لباس کهنه نیز گفته می‌شود ولی در اینجا به معنی «دوری از رحمت خدا» است، بنابراین «فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» مفهومش این است که دوزخیان از رحمت خدا دور باشند و از آنجا که نفرین خداوند توأم با تحقق خارجی است، **** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۴. (صفحه ۴۸۶) این جمله دلیل بر این است که این گروه به کلی از رحمت خدا دورند. این نخستین بار نیست که قرآن مجید به ارزش فوق‌العاده عقل و خرد اشاره می‌کند و گناه عمده دوزخیان و عامل اصلی بدبختی آنها را، از کار انداختن این نیروی الهی می‌شمرد، بلکه هر کس با قرآن آشنا باشد، می‌داند که در مناسبت‌های مختلف اهمیت این موضوع را آشکار ساخته است و علی‌رغم دروغ پردازی‌های کسانی که مذهب را وسیله تخدیر مغزها و نادیده گرفتن فرمان عقل و خرد می‌شمردند، اسلام اساس خداشناسی و سعادت و نجات را بر عقل و خرد می‌نهد و روی سخنش در همه جا با «اولوا الالباب» و «اولوا الابصار» و اندیشمندان و دانشمندان است. در منابع اسلامی روایات بسیار زیادی در این زمینه وارد شده است. در کتاب «کافی» که از معتبرترین منابع حدیث ماست، نیز روایات زیادی مطرح شده است که به ذکر دو مورد از آنها اکتفا می‌نماییم: در حدیثی از علی آمده است: جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: «من مأمورم که تو را میان یکی از این سه موهبت مخیر کنم تا یکی را برگزینی و بقیه را رها کنی». آدم گفت: «آنها چیست؟» جبرئیل در پاسخ گفت: «عقل»، «حیا» و

«دین»... آدم گفت: «من «عقل» را برگزیدم»، جبرئیل به «حیا» و «دین» گفت: «او را رها کنید و به دنبال کار خود بروید». گفتند: «ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا نشویم». جبرئیل گفت: «حال که چنین است به مأموریت خود عمل کنید»، سپس به آسمان صعود کرد. (۱) این لطیف‌ترین تعبیری است که ممکن است درباره عقل و خرد و نسبت آن با حیا و دین گفته شود. چرا که اگر عقل از دین جدا گردد، با اندک چیزی بر باد می‌رود، یا به انحراف کشیده می‌شود و اما حیا که مانع انسان از ارتکاب زشتی‌ها و گناهان است، آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است. این نشان می‌دهد که آدم، سهم قابل ملاحظه‌ای از عقل داشت که به هنگام مخیر شدن در میان این سه چیز، مرحله بالا-تر عقل را برگزید و در سایه آن هم دین را ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۲. (صفحه ۴۸۷) تصاحب کرد و هم حیا را. در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم: «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ، وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ: کسی که عاقل باشد، دین دارد و کسی که دین داشته باشد، داخل بهشت می‌شود» (بنابراین بهشت جای عاقلان است). (۱) البته عقل در اینجا به معنی «معرفت راستین» است، نه شیطنت‌های شیاطین که در سیاستمداران جبار و ظالم جهان دیده می‌شود که به گفته امام صادق: «شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ، وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ: شبیه عقل است، ولی عقل نیست». (۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

راز سقوط در آتش دوزخ نادیده گرفتن مبانی عقلی است

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ وَمِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَمِمَّنْ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَمَا يُجْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ. (۳) کسانی هستند که در زندگی دنیا به جهاد و دفاع برخاسته و نماز و روزه را ارج نهاده و به انجام رسانده‌اند و نیز به ارزش‌ها و والایی‌ها و قانون‌گرایی و عدالت فراخوانده و از قانون‌گریزی و گناه هشدار داده‌اند، اما در روز رستاخیز بر همه این کارهایشان به اندازه خردمندی و خردورزیشان در زندگی، پاداش داده می‌شوند و نه به اندازه انجام کارهایشان. و نیز «انس بن مالک» آورده است که: گروهی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله از مردی به خوبی یاد کردند و او را به شایسته کرداری وصف نمودند، اما آن حضرت به جای پرسش از کارهای شایسته او، فرمود: خرد آن بنده خدا چگونه است؟ كَيْفَ عَقْلُ الرَّجُلِ؟ آنان گفتند: ای پیامبر خدا! ما از عبادت و تلاش او در انجام کارهای شایسته سخن می‌گوییم، اما شما از عقل و خرد او می‌پرسید! چرا؟ قالوا: يا رَسُولَ اللَّهِ! نُخْبِرُكَ عَنْ اجْتِهَادِهِ فِي الْعِبَادَةِ وَأَصْنَانِ الْخَيْرِ وَ تَسْأَلُنَا عَنْ عَقْلِهِ؟ ۱ و ۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۲. ***** ۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۱. (صفحه ۴۸۸) آن حضرت فرمود: إِنَّ الْأَحْمَقَ يُصِيبُ بِحُكْمِهِ أَعْظَمُ مِنْ فُجُورِ الْفَاجِرِ. رنج و مصیبتی که به دلیل سبک مغزی و کم‌خردی حکومت‌ها و تاریک‌اندیشی جامعه‌ها دامانگیر آنان می‌گردد، بسیار بدتر و سهمگین‌تر از فسق و فجور بدکاران و گناهکاران است و آنان را به رنج و انحطاط می‌کشد! آن گاه افزود: وَإِنَّمَا يَزْتَفِعُ الْعِبَادُ غَدَا فِي الدَّرَجَاتِ وَيَنَالُونَ الزُّلْفَى مِنْ رَبِّهِمْ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ. (۱) و بر این اساس است که خدای فرزانه در روز رستاخیز مقام بندگان خود را بر اساس چگونگی خردمندی و خردورزی آنان اوج می‌بخشد و آنان با این ملاک و معیار به مقام قرب نایل می‌آیند، نه بر اساس انجام نماز و یا گرفتن روزه یا انفاق و دیگر کارها: سَيُحَقُّ: به مفهوم دور شدن آمده و در آیه شریفه تقدیری دارد که این گونه است: «أَسَدِيحَقُّهُمُ اللَّهُ إِسْحَاقًا وَ سُحْقًا» خدا، آنان را از مهر و رحمت خویش سخت دور داشت. واژه «اقرار» از ریشه «قَرَّ»، «يَقْرُ»، «اقرار» آمده که به مفهوم «ثبات» است. و واژه «اعتراف» از «مَعْرِفَت» بر گرفته شده و واژه ذَنْب «مصدر» است، که نه به صورت تشبیه بسته می‌شود و نه جمع؛ و هنگامی که به صورت «ذُنُوب» آمد، نشانگر تفاوت و اختلاف در جنس گناهان است و نه شمار آن‌ها. این جاست که دوزخیان تیره‌بخت به گناه خویش اعتراف می‌کنند، اما این اقرار و اعتراف، دیگر سودی برایشان نخواهد داشت. فَسَيُحَقُّ لَأَصْحَابِ السَّعِيرِ پس بر این دوزخیان و اهل آتش شعله‌ور، دوری از رحمت و

مهر خدا باد. این فراز از آیه در حقیقت نفرینی است بر آنان و منظور این است که: اینک که چنین است خدا آنان را از مهر و رحمت خود دور سازد و به عذاب دوزخ گرفتارشان کند. **** ۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۷۸. (صفحه ۴۸۹)

مصاحبه با دوزخیان (۱)

از آیاتی که گذشت قرآن شریف، مصاحبه کوتاه، اما تکان دهنده و درس آموزی را از دوزخیان به تابلو می‌برد و روشنگری می‌کند که آنان چگونه پس از ورود به آتش شعله‌ور دوزخ، از سوی فرشتگان و نگهبانان آتش مورد پرسش قرار می‌گیرند و در پاسخ آنان، به راز سقوط خویش در دوزخ انگشت می‌گذارند و به صراحت اعتراف و اقرار می‌کنند که مهم‌ترین راز نگونساری و سقوط آنان به آتش شعله‌ور دوزخ، آن بود که در زندگی دنیا خرد خویش را به کار نینداخته و خردمندانه و خردورزانه زندگی نکرده‌اند! و آن گاه با حسرت و افسوسی جانکاه آه می‌کشند که: اگر ما نیز در زندگی خویش گوش شنوا و چشم بینا و اندیشه پویا و خردکوشا و دل‌حق‌پذیر داشتیم و می‌اندیشیدیم و خردمندانه زندگی می‌کردیم، اینک از دوزخیان تیره بخت نبودیم. وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۲) **** ۱. مترجم: منظور از مترجم در زیرنویس‌های کل این کتاب دانشمند فرزانه جناب حجّه الاسلام علی کرمی می‌باشند که ترجمه آیات، تحقیق و نگارش ترجمه تفسیر مجمع‌البیان را به انجام رسانده‌اند. ۲. آیه ۱۰. (صفحه ۴۹۰)

۳۳۷. آیه (اگر می‌خواهید خانواده سبز داشته باشید گناه نکنید)

اشاره

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا بِهِ أَنهَا كَفْتُمْ: از پروردگار خویش آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است. (۱۰ / نوح) يُزِيلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا تَابِرَانِهَايَ عَلَى بَرَكَاتِ السَّمَانِ رَا پِي دَر پِي بَر شَمَا فَرَسْتَد. (۱۱ / نوح) وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا وَشَمَا رَا بَا أَمْوَالٍ وَفَرَزْنَدَانِ فَرَاوَانِ أَمْدَادِ كَنْد وَبَاغِهَايَ سَرَسَبَز وَنَهْرِهَايَ جَارِي دَرِ اخْتِيَارَتَانِ قَرَارِ دَهْد. (۱۲ / نوح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نوح در ادامه بیانات مؤثر خود برای هدایت قوم لجوج و سرکش خود این بار روی بشارت و تشویق تکیه می‌کند و به آنها وعده مؤکد می‌دهد که اگر از شرک و گناه توبه کنند، خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آنها می‌گشاید. می‌گوید: «آسمان را بر شما می‌فرستد» یعنی آن قدر باران می‌بارد که گویی آسمان دارد نازل می‌شود، اما چون باران رحمت است نه ویرانی می‌آورد و نه آسیبی می‌رساند، بلکه در همه جا مایه خرمی و سرسبزی و طراوت است. خلاصه هم باران رحمت معنوی و هم باران پربرکت مادی او شما را فرا می‌گیرد. به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی و پنج نعمت بزرگ مادی را به آنها وعده داده؛ نعمت بزرگ معنوی، بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است، اما نعمت‌های مادی، ریزش باران‌های مفید و به موقع و پربرکت، فزونی اموال، فزونی فرزندان (سرمایه‌های انسانی)، باغ‌های پربرکت و نه‌های آب جاری. آری ایمان و تقوا طبق گواهی قرآن مجید هم موجب آبادی دنیا و هم آخرت است. در بعضی از روایات آمده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح سر باز زدند، خشکسالی و قحطی آنها را فراگرفت و بسیاری از اموال و فرزندان‌شان هلاک شدند، زنان عقیم گشتند و کمتر بچه می‌آوردند، نوح به آنها گفت: اگر ایمان بیاورید، همه این مصائب و بلاها (صفحه ۴۹۱) از شما دفع خواهد شد، ولی

آنها اعتنایی به او نکردند و همچنان سرسختی نشان دادند تا عذاب نهایی فرا رسید و همه را درو کرد. از آیات مختلف قرآن از جمله آیات فوق، این نکته به خوبی استفاده می‌شود که ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه‌ها و کفر و ظلم و گناه مایه ویرانی است. در آیه ۹۶ اعراف می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ: اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می‌گشاییم» و در آیه ۴۱ سوره روم می‌خوانیم: «ظَهَرَ الفَسَادُ فِي البُرِّ وَالبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ: فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد». و در آیه ۳۰ سوره شوری آمده است: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ: هر مصیبتی به شما می‌رسد، به خاطر اعمال شماست». این «رابطه» تنها یک رابطه معنوی نیست، بلکه علاوه بر رابطه معنوی که آثارش را به خوبی می‌بینیم، رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد. کفر و بی‌ایمانی، منشأ عدم احساس مسؤولیت، قانون شکنی و فراموش کردن ارزش‌های اخلاقی است و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه‌ها، متزلزل شدن پایه‌های اعتماد و اطمینان، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی و به هم خوردن تعادل اجتماعی است. بدیهی است که جامعه‌ای که این امور بر آن حاکم گردد، به سرعت عقب‌نشینی کرده و راه سقوط و نابودی را در پیش می‌گیرد. و اگر می‌بینیم جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند، آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و علماء در طول قرن‌هاست. علاوه بر آیات فوق در روایات اسلامی نیز روی این معنی زیاد تکیه شده است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می‌شود، از جمله: در حدیثی از علی آمده که فرمود: (صفحه ۴۹۲) «أَكْثَرُ الإِسْتِغْفَارِ تَجَلُّبِ الرِّزْقِ: زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی». (۱) در حقیقت مجازات بسیاری از گناهان، محرومیت‌هایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوا را پیش گیرد، خداوند این مجازات را از او برطرف می‌سازد. این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز دیده می‌شود. جالب این که در روایات اسلامی می‌خوانیم که «ربیع بن صبیح» می‌گوید: نزد حسن بصری بودم، مردی از در وارد شد و از خشکسالی آبادیش شکایت کرد. حسن به او گفت: «استغفار کن»، دیگری آمد از فقر شکایت کرد، به او نیز گفت: «استغفار کن»، سومی آمد و به او گفت: دعا کن که خداوند پسری به من بدهد، به او نیز گفت: «استغفار کن». ربیع می‌گوید: (من تعجب کردم و) به او گفتم: «هر کس نزد تو می‌آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی، به او همین دستور را می‌دهی و به همه می‌گویی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمایید». وی در جواب من گفت: «آن چه را گفتم، از پیش خود نگفتم، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می‌کند، استفاده کردم»، سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکر شد، تلاوت کرد. (۲) آنها که عادت دارند از این مسایل آسان بگذرند، فورا یک نوع ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قائل می‌شوند و از هر گونه تحلیل بیشتر خود را راحت می‌کنند. ولی اگر بیشتر دقت کنیم، در میان این امور پیوندهای نزدیکی می‌یابیم، که توجه به آنها مسایل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می‌آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می‌دهد. کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمین‌های خرم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفه‌ی داشته باشد. کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوس‌ها باشند و در عین حال نیرومند و ****. ۱. «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۲۴. ۲. «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۱. (صفحه ۴۹۳) پابرجا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند. با صراحت باید گفت: هیچ مسأله اخلاقی نیست مگر این که اثر مفید و سازنده‌ای در زندگی مادی مردم دارد و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی‌شود مگر این که در ساختن یک جامعه‌ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزایی دارد. آنها که مسایل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسایل مادی جدا می‌کنند، نه مسایل معنوی را درست شناخته‌اند و نه مسایل مادی را. اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری خالی از محتوا در میان مردم باشد، بدیهی است تأثیری در نظام مادی اجتماع نخواهد داشت، اما آن گاه که اعتقادات معنوی و روحانی آن چنان در

اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچ کس مخفی نخواهد ماند. ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شک قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است. در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قوی‌ترین ارتش‌ها و قدرت‌های استعماری پیروز گردد و این نشان می‌دهد کاربرد عقاید دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسایل اجتماعی و سیاسی زیاد است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

مَدْرَار: به ریزش پیایی و بسیار باران گفته می‌شود و از ریشه «دَر» آمده است و در اصل به مفهوم ریزش شیر از پستان می‌باشد. اِمْدَاد: به مفهوم یاری رساندن و کمک کردن آمده است. اَمْوَال: این واژه جمع «مال» به مفهوم ثروت و دارایی است، اما در فرهنگ عرب در اصل به شتر گفته می‌شد.

تأثیر توبه و استغفار در افزایش رزق و روزی و فرزندان

«شُعْبِي» آورده است که در روزگار «عُمَر» باران نیامد و بلای خشکسال و گرفتاری به خودنمایی پرداخت. او به منبر رفت تا طلب باران کند، اما نتوانست و به ناگزیر به آموزش خواهی و استغفار پرداخت و فرود آمد. به او گفته شد که ما از تو طلب باران نشنیدیم؛ پاسخ داد من آموزش خواستم تا آسمان را برانگیزد و باران را بر ما بفرستد؛ و آن گاه به تلاوت این آیات پرداخت که: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً (صفحه ۴۹۴) يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً به هر حال حضرت نوح به بیان خود ادامه داد که: وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ از او آموزش بخواهید تا بر ثروت و فرزندان شما بیفزاید و شما را از این راه یاری رساند. وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَ بَرَايَتَانِ بَوَسْتَانِ هَيْ سَرَسْبِز وَ پَرَطَاوَتِ پدید آورد. وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً وَ جَوِيَارَهَائِي لَبْرِيزِ از آب زلال برایتان روان سازد. «فتاده» می‌گوید: نوح از آز و حرص آنان به دنیا و ارزش‌های دنیوی آگاه بود، به همین جهت از آنان خواست تا برای رسیدن به دنیای آزاد و آباد هم که شده است به خدای یکتا ایمان آورند و راه عدالت خواهی را در پیش گیرند. «ربیع» آورده است که: کسی نزد «امام حسن» آمد و از قحطی و خشکسالی شکوه کرد. او، آن مرد را به آموزش خواهی و توبه فراخواند. مرد دیگری آمد و از فقر و بینوایی نالید، او را نیز به توبه و آموزش خواهی و دعا سفارش کرد. مرد سوم از راه رسید و از نازیبی همسر و نداشتن فرزند شکوه کرد و دعا خواست تا خدا به او پسری روزی سازد، که به او نیز همین نسخه را داد. ما به او گفتیم چگونه برای دردها و خواسته‌های رنگارنگ یک نسخه می‌نگارد؟ او پاسخ داد: دوستان! من از قرآن آموختم که درمان هر سه درد و راه نجات از هر سه مشکلی که عنوان گردید، توبه راستین و آموزش خواهی واقعی و بازگشت خالصانه به سوی خدا و مقررات اوست و آن گاه به تلاوت آیات مورد بحث پرداخت. و نیز آورده‌اند که: مردی به حضور «امام جواد» شرفیاب گردید و گفت: سرورم! من ثروت بسیاری دارم، اما از نعمت فرزند محروم هستم، چه کنم؟ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كَثِيرُ الْمَالِ وَ لَيْسَ يُؤَلَّدُ لِي وَ لَدَّ فَهَلْ مِنْ حِيلَةٍ؟ آن حضرت فرمود: چاره کار این است که به مدت یک سال، هر شب از خدای خویش آموزش بخواهی و خالصانه دعا کنی؛ و اگر شبی فراموش کردی در روز آن، قضای آن را به جا آور که به خواسته‌ات خواهی رسید، چرا که خدا در قرآن می‌فرماید: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ (۱...۱) ***** ۱. سوره نوح، آیه ۱۰. (صفحه ۴۹۵)

۳۳۸. آیه (دعای حضرت نوح برای خانواده)**اشاره**

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا پروردگارا! مرا بیامرز و همچنین پدر و مادرم و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند و جمیع مردان و زنان باایمان را و ظالمان را جز هلاکت میفزا. (۲۸ / نوح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و چنین است حال «اولیاء الله»، که بعد از آن همه زحمت و تلاش در راه خدا باز هم خویش را مقصّر می‌دانند و هرگز گرفتار غرور و خود بزرگی بینی نمی‌شوند، نه همچون افراد کم ظرفیت که با انجام یک کار کوچک چنان مغرور می‌شوند که گویی از خداوند طلبه کارند. نوح در حقیقت برای چند نفر طلب آموزش می‌کند: «اول» برای خودش، مبادا قصور و ترک اولایی از او سرزده باشد. «دوم» برای پدر و مادرش، به عنوان قدردانی و حق شناسی از زحمات آنان. «سوم» برای تمام کسانی که به او ایمان آوردند، هر چند کم بودند و سپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود. «چهارم» برای مردان و زنان با ایمان در تمام جهان و در تمام طول تاریخ و از این جا رابطه خود را با مؤمنان سراسر عالم برقرار می‌سازد. ولی در پایان باز تأکید بر نابودی ظالمان می‌کند، اشاره به این که آنها به خاطر ظلمشان مستحق چنین عذابی بودند. امام صادق نیز فرموده‌اند: «منظور از بیت در این جا «ولایت» است، هر کس وارد ولایت گردد، در خانه انبیاء وارد شده است». (۱) ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۲۹. (صفحه ۴۹۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث ادامه دعای نوح است که نیایشگرانه می‌گوید: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ پروردگارا! بر من و پدر و مادرم ببخشای و ما را بیامرز! نام پدر نوح «لَمِک» بود و نام مادرش «سَمْحَاء» که هر دو توحیدگرا بودند. پاره‌ای نیز برآند که منظور نوح، حضرت «آدم» و «حوا» بود و آنان را دعا می‌کرد. وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُؤْمِنَاتِ از دیدگاه برخی منظور این است که: و هر کسی را که بر نیایشگاه من و یا بر کشتی‌ام در آید، او را بیامرز. وَ لِلْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُؤْمِنَاتِ «کلبی» می‌گوید منظور او از مردان و زنان توحیدگرا، امت پیامبرند. وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا و نابودی بیدادگران می‌فزاید. برخی از اندیشمندان گفته‌اند که: حضرت نوح دو دعا کرد، که یکی برای کیفر ظالمان بود و دیگری برای آموزش مؤمنان. می‌دانیم که نفرین او بر کفرگرایان و ظالمان باعث نابودی آنان شد، امید که دعای او در حق مردم توحیدگرا و کمال‌جو نیز به هدف اجابت برسد و باعث رستگاری و نجات ما گردد. (صفحه ۴۹۷)

۳۳۹. آیه (سندی بزرگ بر فضیلت خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله)**اشاره**

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرُؤْنَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ابرار (نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است. (۵ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ابن عباس» می‌گوید: حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند و به علی فرمودند: «ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی»، علی و فاطمه علیهما السلام و فضّه که خادمه آنها بود، نذر کردند که اگر آنها شفا یابند، سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهما السلام نیز گفتند: ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم). چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی، در مضیقه بودند، علی سه من جو قرض نمود و فاطمه علیها السلام یک سوم آن را آرد کرده و نان پخت. در هنگام افطار سائلی بر در خانه ایشان آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله: سلام بر شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله، مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند». آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند. روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی غذا (نان جوین) را آماده کرده بودند، یتیمی بر در خانه آمد، آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند). در سومین روز اسیری هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد، باز سهم غذای خود را به او دادند، صبح که شد، علی، دست حسن و حسین علیه السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند. فرمود: «این حالی را که در شما می‌بینم، برای من بسیار گران است»، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد. هنگامی که وارد خانه فاطمه علیها السلام شد، دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشم‌هایش به گودی نشسته، پیامبر صلی الله علیه و آله (صفحه ۴۹۸) ناراحت شد. در همین وقت جبرئیل نازل گشت و گفت: «ای محمد صلی الله علیه و آله! این سوره را بگیر، خداوند به خاطر داشتن چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید». سپس سوره «انسان» (هَلْ أَتَى) را بر او خواند (بعضی گفته‌اند که از آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ» تا آیه «كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» که مجموعاً هیجده آیه است، در اینجا نازل گشت). آن چه را در بالا آوردیم، نصّ حدیثی است که با کمی اختصار در «الغدیر» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است و در همان کتاب از ۳۴ نفر علمای معروف اهل سنت نام می‌برد که این حدیث را در کتاب‌های خود آورده‌اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است. (۱) و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا مجموع این سوره، در ماجرای فوق نازل شده است و همگی بدون استثناء در کتب تفسیر یا حدیث، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضایل بزرگ علی و فاطمه زهرا علیهما السلام و فرزندان ایشان علیهم السلام آورده‌اند. حتی چنان که در آغاز سوره گفتیم، این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعراء و حتی در شعر معروف «امام شافعی» آمده است. نکته‌ای را که در اینجا لازم به یادآوری می‌دانیم، این است که به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله «آلوسی» مفسر معروف اهل سنت، بسیاری از نعمت‌های بهشتی در این سوره برشمرده شده است ولی از «حور العین» که غالباً در قرآن مجید در شمار نعمت‌های بهشتی آمده، مطلقاً سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا و همسر و فرزندان ایشان علیهم السلام باشد که به احترام بانوی اسلام علیها السلام ذکری از «حور» به میان نیامده است. (۲) «أَبْرَارَ» جمع «بِرٌّ» در اصل به معنی «وسعت و گستردگی» است و به همین جهت صحراهای وسیع را «بِرٌّ» می‌گویند و از آنجا که افراد نیکوکار اعمالشان، نتایج گسترده‌ای در سطح جامعه دارد، این واژه بر آن‌ها * * * * * ۱- «الغدیر»، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ تا ۱۱۱. ۲- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۸. (صفحه ۴۹۹) اطلاق می‌شود و «بِرٌّ» (با کسر باء) به معنی «نیکوکاری» است. بعضی گفته‌اند فرق بین آن و «خیر»، این است که «بِرٌّ» به معنی «نیکویی توأم با توجه» است، در حالی که «خیر»، معنی اعمی دارد. «کافور» در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروفش «بوی خوش» است و نیز گیاهی است خوشبو و از دیگر معانی‌اش همان «کافور» معمولی است که بوی تند دارد و برای مصارف طبی از جمله ضد عفونی کردن، به کار می‌رود. به هر حال طبق آیه فوق این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است

که هم ذائقه از آن لذت می‌برد و هم شامه.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

أبرار: این واژه جمع «بَرّ» و «بارّ» به سان «ناصر» و «أنصار» و به معنی نیکوکار آمده است. کأس: به پیاله یا ظرف شراب گفته می‌شود. واژه «أبرار» جمع «بَرّ» به معنی نیکوکار و شایسته کردار آمده، و در آیه منظور کسی است که خدا را اطاعت می‌کند و کارهای خوب انجام می‌دهد. از دیدگاه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و رهروان راه آنان و بسیاری از مخالفان آنان، نیکان و پاکان و شایستگان مورد نظر آیه عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین که درود خدا بر آنان باد و آیه مورد بحث و آیات پس از آن در وصف آنان فرود آمده است. نکته دیگر این است که همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که «أبرار»، این خاندان گرانمایه هستند، (۱) اما این ادعا در باره دیگران سخت مورد اختلاف است. **** ۱. اختصاص مفید، ۹۶. (صفحه ۵۰۰)

۳۴۰. آیه

اشاره

عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند. (۶ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«يُفَجِّرُونَ» از ماده «تَفَجِير» در اصل از ریشه «فَجْر» گرفته شده که به معنی شکافتن وسیع است، خواه شکافتن زمین باشد یا چیز دیگر و از آنجا که نور صبح گویی پرده شب را می‌شکافد، به آن «فَجْر» گفته‌اند و به شخص فاسق از این رو «فاجر» می‌گویند که پرده حیا و پاکی را دریده و از مسیر حق خارج شده است، اما در آیه مورد بحث به معنی «شکافتن زمین» است. این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عباد الله است که هر جا اراده کنند، از همانجا سر برمی‌آورد و جالب اینکه در حدیثی از امام باقر نقل شده که در توصیف آن فرمود: «این چشمه‌ای است در خانه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که از آنجا به خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می‌شود». (۱) آری همان گونه که در دنیا چشمه‌های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می‌شود، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است، چشمه شراب طهور الهی از همین بیت وحی می‌جوشد و شاخه‌های آن به خانه‌های مؤمنان سرازیر می‌گردد. قابل توجه این که در میان نعمت‌های فراوان بهشتی که در این سوره آمده است، نخستین نعمت «شراب طهور معطر خاصی» ذکر شده و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام که در بهشت می‌نهند، با نوشیدن از این شراب، هر گونه اندوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می‌شویند و سرمست از عشق حق، به استفاده از سایر مواهب بهشتی می‌پردازند. در این آیات به ذکر اعمال و اوصافی که «ابرار» و «عباد الله» دارند، پرداخته و با **** ۱- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۵. (صفحه ۵۰۱) ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آنها را نسبت به این همه نعمت‌های بی‌مانند توضیح می‌دهد. ۱ آنها به نذر خود وفا می‌کنند. ۲ از روزی که عذاب و شر آن گسترده است، می‌ترسند. ۳ اطعام می‌کنند. ۴ در اعمال خود اخلاص دارند. ۵ در هر حالی از خداوند خوف دارند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اختصاص دادن چشمه و نوشیدن از آن به بندگان خدا به خاطر گرامیداشت آنان است. **يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا** از هر کجا که بخواهند آن را از برابر کاخ‌ها و سراهای خویش روان می‌سازند. واژه «تَفْجِير» به معنی شکافتن و روان ساختن آب، یا شکافتن هر چیزی آمده و در بهشت برای جاری ساختن چشمه و نهر به سان دنیا نیاز به حفاری و گود برداری نیست، بلکه انسان شایسته کردار هنگامی که بخواهد جویباری در برابر کاخ و یا به سوی بوستان خویش پدید آورد و روان سازد، با کشیدن یک خط آب جوشیدن آغاز می‌کند و روان می‌گردد. (صفحه ۵۰۲)

آیه ۳۴۱

اشاره

يُوفُونَ بِالْذِّكْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسِيئَاتِهِمْ آن‌ها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که عذابش گسترده است، می‌ترسند. (۷ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُسِيئَاتِهِمْ» به معنی «گسترده و پراکنده» است و اشاره به عذاب‌های گوناگون و وسیع آن روز عظیم می‌باشد. به هر حال وقتی آنها به نذرهایی که بر خویشان واجب کرده‌اند، وفا می‌کنند، به طریق اولی واجبات الهی را محترم شمرده و در انجام آن می‌کوشند. ترس آنها از شر آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مسأله معاد و احساس مسؤولیت شدید در برابر فرمان الهی است. آن‌ها به خوبی معاد را باور کرده‌اند و به تمام کیفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند و اثر این ایمان در اعمالشان کاملاً نمایان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

نَذْر: تعهد بر انجام کار شایسته‌ای است که انسان انجام آن را بر خود لازم می‌سازد. **مُسِيئَاتِهِمْ**: گسترده و فراگیر و گاه به معنی ماندگار هم آمده است. به باور «عِزْرَمَهُ» و «قِتَادَهُ» منظور این است که آنان به این وصف اخلاقی و انسانی آراسته بودند که به نذر و عهد خویش وفا می‌نمودند. وفای به نذر آن است که انسان وقتی برای عبادت و انجام کار شایسته‌ای با خدا عهد بست و کاری را بر خود لازم شمرد آن را آن گونه که شایسته و بایسته است به انجام رساند. در آیه شریفه از عذاب و کیفر روز رستاخیز، به «شَرِّ» تعبیر می‌کند؛ چرا که آن روز برای تجاوزکاران و ظالمان خیری نیست، گرچه در واقع آن روز روزی نیکوست و آنان در خور این کیفر هستند. (صفحه ۵۰۳)

آیه ۳۴۲

اشاره

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشَكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند. (۸/انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اطعام کردن آنها ساده نیست، بلکه توأم با ایثار در هنگام نیاز شدید است و از سوی دیگر اطعامی است گسترده که انواع نیازمندان

را از «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» شامل می‌شود و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است. ضمیر در «عَلَى حُجَّهِ»، به «طعام» بازمی‌گردد، یعنی در عین این که علاقه به طعام دارند، آن را انفاق می‌کنند. معنی «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» روشن است اما این که این اسیر اشاره به کدام اسیر است، در میان مفسران گفتگو است. بسیاری گفته‌اند منظور اسیرانی است که از مشرکان و کفار می‌گرفتند و به قلمرو حکومت اسلامی در مدینه می‌آوردند. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مطابق شأن نزول، مرد اسیر هنگام افطار بر در خانه علی آمد، مگر اسیران زندانی نبودند؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود که طبق نقل تواریخ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلقاً زندانی وجود نداشت و حضرت صلی الله علیه و آله اسیران را تقسیم کرده و به دست مسلمانان می‌سپرد و می‌فرمود: «مراقب آنها باشید و به آنها نیکی کنید» و گاه که توانایی بر تأمین غذای آنها نداشتند، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می‌گرفتند و آنها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می‌فرستادند تا به آنها کمک کنند، زیرا در آن موقع مسلمانان سخت در مضیقه بودند. البته بعداً که حکومت اسلامی گسترش پیدا کرد و تعداد اسیران بالا گرفت و حتی مجرمان با گسترش دامنه حکومت، زیاد شدند، زندان به وجود آمد و ارتزاق اسیران و مجرمان از طریق بیت‌المال صوت می‌گرفت. نه تنها در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسته ابرار و عباد الله می‌شمرد، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تأکید شده است و (صفحه ۵۰۴) نشان می‌دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد. و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیون‌ها نفر از گرسنگی می‌میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن قدر غذای اضافی به زباله‌دان‌ها می‌ریزند که حسابی برای آن نیست، اهمیت این دستور اسلامی از یکسو و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می‌گردد. در روایات و احادیث اسلامی نیز تأکید بسیاری در این زمینه دیده می‌شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در اینجا می‌آوریم؛ ۱ در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: «مَنْ أَطْعَمَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَلَاثِ جَنَّاتٍ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ: کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند، خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمان‌ها اطعام خواهد کرد». (۱) ۲ و امام صادق فرموده‌اند: «مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا حَتَّى يُشْبِعَهُ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْأَخْرَةِ لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود، احدی از خلق خدا نمی‌داند چقدر در آخرت پاداش دارد و نه فرشتگان مقرب الهی و نه پیامبران مرسل، جز خداوند که پروردگار عالمیان است». (۲) ۳ در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود: «لَأَنْ أَطْعِمَ مُؤْمِنًا مُحْتَاجًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَزُورَهُ وَ لَأَنْ أَزُورَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ عَشْرَ رِقَابٍ: اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم، نزد من محبوب‌تر است از این که تنها به دیدار او بروم و اگر به دیدار او بروم، نزد من محبوب‌تر است از این که ده برده را آزاد کنم». (۳) قابل توجه این که در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده، بلکه در بعضی صریحاً آمده است که «اطعام مؤمنان، هر چند بی‌نیاز باشند»، همچون آزاد ۱ و ۲- «اصول کافی»، جلد ۲، باب اطعام المؤمن، حدیث ۳ و ۶. **** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب اطعام المؤمن، حدیث ۱۸. (صفحه ۵۰۵) کردن برده است و این نشان می‌دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندی‌ها، جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است، به عکس آن چه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک، یا دو خویشاوند به مهمانخانه‌ای می‌روند، هر کدام باید سهم خود را پردازند، گویی مسأله میهمانی کردن مخصوصاً نفرت بسیار برای آنان بسیار شگفت‌آور است. در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هر چند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است، چنان که در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: «مَنْ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ إِبْرَادُ الْكِبَادِ الْحَارَّةِ وَ إِشْبَاعُ الْكِبَادِ الْجَائِعَةِ وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِبَيْتِ شَيْبَانَ وَ أَخُوهُ أَوْ قَالَ جَارُهُ الْمُسْلِمِ جَائِعٍ: یکی از برترین اعمال نزد خدا، خنک کردن جگرهای داغ است و سیر کردن شکم‌های گرسنه، سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست، بنده‌ای که شب سیر بخوابد و برادر یا فرمود همسایه مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیآورده است». (۱) ذیل حدیث فوق

گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه‌ای را شامل می‌شود و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در این فراز خدای فرزانه ویژگی بشر دوستی و مردم خواهی آنان را به تابلو می‌برد و نشان می‌دهد که آنان در فراز و نشیب‌های زندگی دیگران را بر خود مقدم داشته و در اوج گرسنگی و نیاز و علاقه شدید به غذا و مواد غذایی که تنها می‌توانست نیاز آنان را برطرف سازد، آن را برای خشنودی خدا به دیگری هدیه می‌کنند. این ویژگی پاکان و نیکان در آیه دیگری نیز آمده است که می‌فرماید: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (۲) و هر چند در خود نیازی سخت احساس کنند، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و **** ۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۹. ۲. سوره حشر، آیه ۹. (صفحه ۵۰۶) ثروت و امکانات خود را در اختیار آنان قرار می‌دهند. «ابو سعید» از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ أَطْعَمَ مُسْلِمًا عَلَىٰ جُوعٍ إِلَّا أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَمَا مِنْ مُسْلِمٍ كَسَا أَخَاهُ عَلَىٰ عُرَىٰ إِلَّا كَسَاهُ اللَّهُ مِنْ خَضِرِ الْجَنَّةِ وَمَنْ سَقَىٰ مُسْلِمًا عَلَىٰ ظَمًا سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ». (۱) هر انسان توحید گرایی مسلمان دیگری را که در فشار گرسنگی است میهمان نماید و سیر کند، خدا او را از میوه‌های بهشت می‌خوراند و کسی که دیگری را از برهنگی بپوشاند، خدا او را از لباس‌های بهشت بهره‌ور می‌سازد و کسی که مسلمانی را سیراب سازد و از تشنگی نجات دهد، خدا او را از نوشابه‌های سربسته و وصف‌ناپذیر بهشت سیراب خواهد ساخت. در مورد ضمیر «جَبَّه» در آیه شریفه دو نظر است: به باور «ابن عباس» ضمیر، به واژه «طعام» برمی‌گردد و منظور این است که: آنان با وجود عشق و علاقه به غذای خویش آن را در راه خشنودی خدا به هموعان و همدینان خویش می‌خورانند. اما به باور پاره‌ای ضمیر به «خدا» باز می‌گردد و منظور این است که: و به پاس عشق به خدا و دوستی او یتیم و بی‌نوا و اسیر را غذا می‌دهند. «مَشْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» واژه «یتیم» به معنی کودکی است که پدر خود را به گونه‌ای از دست داده باشد. واژه «أسیر» به باور «قتاده» آن کسی است که او را از سرزمین‌های شرک و کفر گرفته باشند؛ اما به باور «مجاهد» منظور زندانی مسلمان است. **** ۱. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، ص ۶۹۱۲. (صفحه ۵۰۷)

۳۴۳. آیه

اشاره

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا (و می‌گویند): ما شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و تشکری از شما نمی‌خواهیم. (۹ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این برنامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است و هیچ چشمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آنها نیست و اصولاً در اسلام، ارزش عمل به خلوص یت است و گرنه اعمالی که انگیزه‌های غیر الهی داشته باشند، خواه ریاکارانه باشد و یا به خاطر هوای نفس و یا تشکر و قدردانی مردم یا پاداش مادی، هیچ گونه ارزش معنوی و الهی ندارد و حدیث مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله (لَا عَمَلَ إِلَّا بِالَّتِيَّةِ وَ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ) اشاره به همین معنی است. منظور از «وَجْهَ اللَّهِ» همان ذات خدا است و گرنه خدا «صورت» جسمانی ندارد و این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن

تکیه و تأکید شده است، در آیه ۲۷۲ سوره بقره می‌خوانیم: «وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ: شما جز برای خداوند انفاق نکنید».

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«مجاهد» و «سعید بن جبیر» برآند که: آنان این نکته را نه به زبان آورده‌اند و نه به قلم، بلکه این خدای آگاه و حق‌شناس است که آنان را به خاطر اخلاص و بشر دوستی‌شان می‌ستاید و کارشان را پاس می‌دارد تا دیگران بر این روش ترغیب گردند و اصل بشر دوستی و محروم نوازی و دست یاری به سوی مردم گشودن، یک شیوه و روش همگی و عمومی شود و جای خصلت نکوهیده، خودخواهی و خودپسندی را بگیرد. (صفحه ۵۰۸)

۳۴۴. آیه

اشاره

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ما از پروردگاران خائفیم، در آن روز که عبوس و شدید است. (۱۰ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سخن ممکن است زبان حال ابرار باشد یا زبان قال آن‌ها. تعبیر از روز قیامت به روز «عَبُوس» و «قَمْطَرِير» (سخت) با این که «عَبُوس» از صفات انسان است و به کسی می‌گویند که قیافه‌اش را در هم کشیده، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است، یعنی آن قدر حوادث آن روز سخت و ناراحت‌کننده است که نه تنها انسان‌ها در آن روز عبوسند، بلکه گویی خود آن روز نیز عبوس است. در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن این که اگر ابرار تنها برای ذات پاک خدا کار می‌کنند، پس چرا می‌گویند ما از عذاب روز قیامت بیمناکیم، آیا انگیزه الهی با انگیزه ترس از عذاب قیامت، سازگار است؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این که آنها به هر حال به خاطر خدا گام برمی‌دارند و اگر از عذاب قیامت می‌ترسند، به خاطر آن است که عذاب الهی است و اگر به نعمت‌های بهشتی علاقه دارند، چون این نعمت‌ها از ناحیه او است و این همان چیزی است که درباره «نیت عبادت» در فقه مطرح است که می‌گویند: قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب و ترس از عذاب و یا حتی کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نماز اِسْتِشْقَاءَ برای نزول باران) ندارد، زیرا همه این‌ها بازگشت به خداوند می‌کند و به اصطلاح از قبیل «داعی بر داعی» است، هر چند مرحله عالی عبادت این است که علاقه به نعمت‌های بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد، بلکه یکپارچه به عنوان «حُبًّا لِلَّهِ» انجام گیرد. نکته قابل توجه این که دومین وصف از اوصاف پنجگانه و پنجمین وصف، هر دو مسأله خوف است، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و (صفحه ۵۰۹) در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت، در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شَرُّ آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی کمی آن را می‌رساند و دیگری گستردگی کیفی آن را.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

قَمْطَرِير: به معنی بلائی سخت و گرفتاری هراس‌انگیز و ویرانگر آمده است. وصف روز قیامت به «عَبُوس» به خاطر سختی آن روز است، در این مورد «ابن عباس» می‌گوید: انسان کفرگرا و تجاوزکار آن روز از شدت حرارت و فشار به گونه‌ای گرفته و عبوس می‌گردد که از میان دو چشم او دانه‌های عرق، به سان مس گداخته و مذاب سرازیر می‌گردد. (صفحه ۵۱۰)

به خاطر شکیبایی و پایداریشان در خودسازی و در برابر موانع و مشکلات گوناگون رشد و کمال و اطاعت خدا، به آنان بوستانی بر طراوت و زیبا و لباس فاخر و پرشکوه ابریشمین ارزانی می‌گردد. (صفحه ۵۱۲)

آیه ۳۴۷

اشاره

مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا- يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا- زَمْهَرِيرًا این در حالی است که بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را در آنجا می‌بینند، نه سرما را. (۱۳ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«أَرَائِكِ» جمع «أریکة» در اصل به تخت‌هایی می‌گویند که در حجله عروس می‌نهند و اینجا منظور تخت‌های زیبا و فاخر است. «زَمْهَرِيرًا» از ماده «زَمْهَر» به معنی شدت سرما است. ذکر این حالت (تکیه کردن بر تخت‌ها)، اشاره به آرامش و راحتی کامل آنها است، چرا که انسان معمولاً در هنگام آرامش در چنین حالتی به سر می‌برد و ذیل آیه نیز اشاره به اعتدال کامل هوای بهشت است. نه این که خورشید و ماه در آنجا وجود نداشته باشد، بلکه تابش ناراحت‌کننده خورشید با وجود سایه‌های درختان بهشتی وجود ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

أَرَائِكِ: این واژه جمع «أریکة»، به معنی تخت‌هایی پرشکوه و زیباست که در حجله عروس می‌گذرانند. پاره‌ای نیز آن را به معنی بالش‌های نرم و فاخر گرفته‌اند. زَمْهَرِيرًا: سرمای سخت؛ و به جایی گفته می‌شود که از همه سردخانه‌ها سردتر است. به باور گروهی از جمله «ابن عباس» آنان در سراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. اما به باور «زجاج» منظور تکیه زدن و شادمان بودن است، چرا که «أریکة» به مفهوم هر چیزی است که به آن تکیه می‌زنند. به باور گروهی از جمله «ابن عباس» آنان در سراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. و از دیدگاه «ابومسلم» واژه «ارائک» به معنی فرش‌هایی است که بر روی آن تخت‌های پرشکوه افکنده شده است. (صفحه ۵۱۳)

آیه ۳۴۸

اشاره

وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَدْلِيلاً و در حالی است که سایه‌های آن (درختان بهشتی) بر آنها فرو افتاده و چیدن میوه‌هایش بسیار آسان است. (۱۴ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نه مشکلی وجود دارد، نه خاری در دست می‌رود و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه‌ها است. اصول حاکم بر زندگی انسان در آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است و آن چه درباره نعمت‌های بهشتی در این آیات و آیات دیگر قرآن آمده، تنها

اشاراتی است پرمعنی به آن مواهب عظیم، و گرنه طبق تصریح بعضی از روایات در آنجا نعمت‌هایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر اندیشه هیچ کسی نگذشته است. «ابن عباس» سخنی دارد که در ذیل بعضی از آیات همین سوره بیان کرده است، می‌گوید: آن چه را خداوند در قرآن از نعمت‌های بهشتی نام برده، مثل و مانندی ندارد، ولی خداوند آن را با نامی که برای ما شناخته شده است، نام می‌برد؛ مثلاً از شراب طهوری نام می‌برد که با «زنجبیل» ممزوج شده است، این ماده معطری بود که عرب به آن علاقه داشت. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پاره‌ای برآند که خورشید در بهشت به گونه‌ای می‌تابد که سایه‌ها را از میان نمی‌برد. این میوه‌ها به گونه‌ای آماده و در دسترس نیکان و پاکان هستند، که با برخاستن آنان میوه‌ها نیز بالا می‌روند و با نشستن و یا خوابیدن آنان فرود می‌آیند و به آنان نزدیک می‌گردند. به باور پاره‌ای دست نیکان و پاکان برای چیدن میوه‌های بهشتی، نه با خاری رو به رو می‌گردد و نه دوری و موانع دیگری. **** ۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۵۱۴)

۳۴۹. آیه

اشاره

و يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتِهِ مِنْ فَضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا وَ فِيهَا مِزَابٌ مِنْ نَارٍ يُسْقَى بِهِ الْمَشْرُوبَ وَ رِيحٌ فِيهَا زَافُرٌ وَ يَنْفُذُ فِيهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عِذَابَ اللَّهِ الْأَسْبَابَ وَ الَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عِذَابَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ أَصْحَابَ الْكُفْرِ وَ لَا يُجِدُونَ بِنُفْسِهِمْ جَهَنَّمَ إِلَّا أَجْنَادًا يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَ رُسُلِهِ قُلْ هُمُ السَّافِهُونَ وَ الَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عِذَابَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ أَصْحَابَ الْكُفْرِ وَ لَا يُجِدُونَ بِنُفْسِهِمْ جَهَنَّمَ إِلَّا أَجْنَادًا يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَ رُسُلِهِ قُلْ هُمُ السَّافِهُونَ (۱۵ / انسان) قَوَارِيرٌ مِنْ فَضَّةٍ قَمَدَّرُوهُمَا تَقْدِيرًا ظَرْفِ هَاي بَلُورِينِي اَز نَقْرَه كَه اَنهَارَا رَه اَندازه لازم آماده کرده‌اند. (۱۶ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«آيَاتِهِ» جمع «اناء» به معنی هر گونه ظرف است و «اَكْوَابٍ» جمع «كُؤْب» (بر وزن خوب) به معنی ظرف آب است که دسته نداشته باشد که گاه از آن تعبیر به «قَدَح» می‌شود. «قَوَارِير» جمع «قَارُورَةٌ» به معنی ظرف بلورین و شیشه‌ای است. در این ظرف‌ها انواع غذاهای بهشتی و در آن قدح‌های بلورین انواع نوشیدنی‌های لذت‌بخش و نشاط‌آفرین، به مقداری که می‌خواهند و علاقه دارند، موجود است و خدمتکاران بهشتی پیوسته گرداگرد آنها دور می‌زنند و به آنها عرضه می‌کنند. عجیب این که می‌فرماید: ظرف‌های بلورین بهشتی از نقره ساخته شده است، در حالی که در عالم دنیا چنین ظرفی مطلقاً وجود ندارد و ظرف‌های بلورین را از سنگ‌های مخصوصی که ذوب می‌کنند، می‌سازند. ولیکن در واقع همان خدایی که این امکان را در سنگ تیره آفرید که قابل تبدیل به شیشه و بلور باشد، می‌تواند این امکان را در فلزی همچون نقره نیز بیافریند. و به هر حال از این تعبیر استفاده می‌شود که ظرف‌ها و جام‌های بهشتی هم صفا و شفافیت بلور را دارد و هم درخشندگی و زیبایی نقره را و نوشابه‌هایی که در آن است، کاملاً نمایان است. قابل توجه این که در حدیثی از امام صادق آمده است که: «يُنْفَذُ الْبَصِيرُ فِي فَضَّةِ الْجَنَّةِ كَمَا يُنْفَذُ فِي الرَّجَاحِ: نور چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می‌کند، آن چنان که در شیشه و بلور دنیا نفوذ دارد». (۱) این را نیز می‌دانیم در عصر ما دانشمندان به اشعه‌هایی پی برده‌اند (مانند اشعه ایکس) **** ۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۰. (صفحه ۵۱۵) که از اجسام تیره نیز عبور می‌کند و درون آن را مانند بلور نشان می‌دهد. «ابن عباس» می‌گوید: همه نعمت‌های بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد، جز ظرف‌های بلورین که از نقره است که در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

واژه «اَكْوَاب» جمع «كُؤْب»، به معنی ظرف‌ها و لیوان‌های نقره‌ای و بدون دسته آمده است؛ اما به باور «مجاهد» به معنی کاسه‌های بزرگ است. از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: ظرف‌های نقره‌ای بهشت به سان شیشه و بلور زیبا و سفید و تماشایی است و چشم از پشت آنها می‌بیند و داخل و خارج آنها نمایان است. «ابوعلی» می‌گوید با این که شیشه از جنس سنگ و ریگ است، اما نقره این گونه نیست، چگونه شیشه و بلور می‌تواند از نقره باشد؟ پاسخ این است که وقتی پدیده‌ای با پدیده دیگری نزدیک و یا به فراوانی با آن در آمیزد و مخلوط شود، گرچه در واقع از جنس آن نباشد می‌توان گفت از آن است و این گونه وصف می‌گردد. این بیان نظیر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که در وصف سلمان با این که نه هاشمی بود و نه عرب فرمود: سلمان، از ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. «اَلْسَلْمَانُ مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ». این سبک سخن در شعر عرب نیز نمونه‌های بسیاری دارد. «ابن عباس» می‌گوید: شیشه و بلور هر زمینی از خاک آن ساخته می‌شود و بدان دلیل که زمین بهشت نقره‌ای است، شیشه و بلور آن جا نیز نقره‌فام است. **** ۱- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۹. (صفحه ۵۱۶)

۳۵۰. آیه

اشاره

وَيُثَبِّتُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا. و در آنجا از جام‌هایی سیراب می‌شوند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته است. (۱۷ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به نظر می‌رسد که عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته؛ یکی به اصطلاح نشاط آور و محرک و دیگری سست‌کننده و آرامبخش که اولی را با «زنجبیل» می‌آمیخته و دومی را با «کافور» و از آنجا که حقایق عالم آخرت در قالب الفاظ این جهان نمی‌گنجد، چاره‌ای جز این نیست که این الفاظ با معنی گسترده‌تر و والاتری برای آن حقایق بزرگ استخدام شود. گرچه درباره معنی «زنجبیل» تفسیرهای مختلفی نقل شده، ولی غالباً به همان ریشه معطر و خوشبویی که در ادویه مخصوص غذا و نوشابه‌ها به کار می‌رود، تفسیر کرده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

زَنْجَبِيل: نوعی از ادویه است که بسیار خوش طعم می‌باشد و زبان را می‌سوزاند. از این ادویه به همراه عسل، مربایی خاص می‌سازند، که با آن برخی بیماری‌ها را می‌توان برطرف ساخت. هنگامی که آن را با شراب بیامیزند لذت‌بخش‌تر است و عرب به وسیله آن چیزها را عطر آگین می‌ساخت. «ابن عباس» می‌گوید: همه نعمت‌های بهشتی که خدا آنها را در قرآن یاد می‌کند، در این جهان نظیر و مانند ندارد، اما خدا بدان دلیل که با زبان مردم دنیا سخن می‌گوید، آن نعمت‌ها را به نام‌هایی که در دنیا هست می‌خواند و بدان جهت که عرب با زنجبیل خود را عطر آگین می‌ساخت، خدا آن را در آیات قرآن آورده و وعده فرموده است که نیکان و پاکان را از نوشابه‌هایی که آمیخته به زنجبیل است، سیراب خواهد ساخت. (صفحه ۵۱۷)

۳۵۱. آیه

اشاره

عَيْنَا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است. (۱۸ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَلْسَبِيل» نوشیدنی بسیار لذیذی را می‌گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می‌شود و کاملاً گواراست، بسیاری عقیده دارند که از ماده «سَلَس» به معنی «روانی» گرفته شده است، همان گونه که به عبارتهای روان و جالب نیز «سلیس» گفته می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

سَلْسَبِيل: به معنی شراب ملایم و لذت‌بخش آمده است. «ابن اعرابی» می‌گوید: این واژه را که نام چشمه‌ای در بهشت است فقط در قرآن دیدم و شنیدم و این از ابداعات این کتاب است. به باور پاره‌ای این چشمه بهشتی بدان جهت «سلسبیل» نامیده شده است که همواره در سراها و کاخ‌های پرشکوه نیکان و پاکان برایشان می‌جوشد و سرچشمه آن، بهشت جاودانه و زیر عرش است. اما به باور «قَتَادَة» بدان دلیل که آب آن روان و رام آنان است و هر کجا بخواهند روان می‌گردد، بدان نام خوانده شده است. (صفحه ۵۱۸)

۳۵۲. آیه

اشاره

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا و بر گرد آنها نوجوانانی جاودانی (برای پذیرایی) می‌گردند که هرگاه آنها را ببینی، گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند. (۱۹ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هم خودشان در بهشت جاودانی هستند، هم طراوت و زیبایی و نشاط جوانی آنها جاودانی است و هم پذیرایی کردن آنان، زیرا تعبیر «مُخَلَّدُونَ» از یک سو و تعبیر «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ» (بر آنها طواف می‌کنند) از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است. تعبیر به «لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا» (مرواریدهای پراکنده) اشاره‌ای است به زیبایی و صفا و درخشندگی و جذابیت آنها و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

برای پذیرایی آنان و بزرگداشت‌شان نوجوانانی همواره زیبا و جاودانه بر گردشان می‌گردند و هر آنچه بخواهند برایشان آماده می‌سازند، که چون آنان را ببینی می‌پنداری که به سان مرواریدهایی درخشان و زیبا پراکنده‌اند، به باور پاره‌ای منظور این است که در زیبایی و درخشندگی و فراوانی به سان مرواریدهایی پراکنده‌اند. اما به باور پاره‌ای دیگر منظور پراکندگی آنان برای پذیرایی است، چرا که اگر آنان در یک صف و یک ردیف از نیکان پذیرایی می‌کردند، آنان را منظم و ردیف شده وصف می‌کرد. (صفحه ۵۱۹)

۳۵۳. آیه

منافاتی با آن چه در آیه مورد بحث آمده است ندارد، زیرا ممکن است از جهت تنوع، گاه با این تزئین کنند و گاه با آن. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر دستبند طلا و نقره زینت زنانه نیست؟ پس چگونه برای مردان بهشتی این زینت ذکر شده است؟ ولی جواب آن روشن است، زیرا در بسیاری از محیط‌ها زینت طلا و نقره هم برای مردان است و هم برای زنان (هر چند که اسلام زینت طلا را (صفحه ۵۲۱) برای مردان تحریم کرده) ولی البته نوع دستبندهای زنان و مردان متفاوت است و در آیه ۵۳ سوره زخرف که از قول فرعون نقل شده، می‌خوانیم: «فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ أَسْوَرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ: پس چرا به موسی دستبندهایی از طلا داده نشده است؟» که نشان می‌دهد دستبند طلا برای مردان در محیط مصر نشانه عظمت محسوب می‌شد. به علاوه همان گونه که بارها اشاره کرده‌ایم، چون برای نعمت‌های بهشتی الفاظ معمولی این دنیا هرگز کافی نیست، راهی جز این وجود ندارد که با این الفاظ، اشاراتی به آن نعمت‌های عظیم و توصیف ناکردنی شود. و در پایان آیه به عنوان آخرین و مهم‌ترین نعمت از این نعمت‌ها می‌افزاید: «و پروردگارشان شراب طهور به آنها می‌نوشاند». درست است که در لابلای این نعمت‌ها نیز سخن از نوشیدنی‌های گوارا و جام‌هایی که از چشمه سلسبیل پر می‌شود و بهشتیان از آن سیراب می‌گردند، بود ولی میان آنها و آن چه در این آیه آمده است، فرق بسیاری وجود دارد، زیرا از یک سو در آنجا، ساقی «وَلِدَانٌ مُّخَلَّدُونَ» بودند، اما در این جا، ساقی «خدا» است و چه تعبیر عجیبی. مخصوصاً با تکیه بر کلمه «رَبِّ» (خداوندی که همیشه این انسان را پرورش داده و مالک و مربی او است)، وی را در مراحل تکامل همواره پیش برده تا به آخرین مرحله رسیده و اکنون نوبت آن است که ربوبیتش را به حدّ اعلا برساند و با دست قدرتش از جام شراب طهور، ابرار و نیکان را سیراب و سرخوش کند. و از سوی دیگر «طَهُور» به معنی چیزی است که هم پاک است و هم پاک کننده، به این ترتیب این شراب، جسم و روح انسان را از هر گونه آلودگی و ناپاکی پاک می‌کند و آن چنان روحانیت و نورانیت و نشاط به او می‌بخشد که وصفش در هیچ عبارتی نمی‌گنجد، حتی در حدیثی از امام صادق نقل شده: «يُطَهَّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ: قلب و جان آنها را از همه چیز جز خداوند پاک می‌کند». (۱) پرده‌های غفلت را می‌درد، حجاب‌ها را از بین می‌برد و انسان را شایسته حضور دائم در جوار قرب خدا می‌کند، نشئه این شراب طهور از هر نعمتی برتر و از هر موهبتی بالاتر است. اگر شراب آلوده دنیا عقل را زایل می‌کند و انسان را از خدا دور می‌سازد، اما شراب ****۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۵۲۲) طهوری که با دست ساقی آلشت داده می‌شود، او را از «ما سِوَى اللَّهِ» بیگانه کرده، غرق در جمال و جلال او می‌کند. خلاصه این که لطفی که در این آیه و در این نعمت نهفته است، از همه برتر و بالاتر است. از حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، استفاده می‌شود که چشمه شراب طهور بر در بهشت قرار دارد: «جرعه‌ای از این شراب طهور به آنها داده می‌شود و خداوند به وسیله آن قلوب آنها را از حسد (و هر گونه صفات رذیله) پاک می‌سازد». (۱) جالب این که تعبیر به «طَهُور» در قرآن مجید فقط در دو مورد آمده، یکی در مورد باران (۴۸ / فرقان) که همه چیز را پاک و زنده می‌کند و دیگری در این آیه که درباره شراب مخصوص بهشتی که آن نیز پاک کننده و حیاتبخش است، آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

شُدُّس: لباس ابریشمی زیبا و گران قیمت. اِسْتَبْرَق: دیبای ستبری است که می‌درخشد و جلوه می‌کند. از امام صادق علیه السلام آورده‌اند که: بر روی لباس آنان جامه‌هایی از حریر سبز نازک و از دیبای ستبر است. گفتنی است که منظور از ضخامت و درشتی نه در بافت لباس و پارچه آن که اشاره به بالا بودن ارزش آن لباس‌ها می‌باشد. وَ حُلُّوا أَسَاوِرَ مِّنْ فِضَّةٍ وَ أَنَانَ بِدَسْتَبِنْدَاهِی سِیمین آراسته شده‌اند. آری، با دستبندهایی از نقره درخشان و بلورین که زیباتر از درّ و یاقوت و مروارید است و ارزشمندتر از طلای ناب. پاره‌ای برآند که: آنان گاه با وسایل زینتی نقره‌ای خود را آراسته می‌سازند و گاه با طلاها تا به انواع زینت‌ها و زیورها آراسته باشند. در آیه دیگری از قرآن در مورد بهشتیان آمده است که: ****۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۸۵، ذیل حدیث ۶۰.

(صفحه ۵۲۳) يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ (۱ ...). آنان هستند که بهشت‌های جاودانه از آن آنهاست ... در آنجا با دستبندهایی از طلا- آراسته می‌شوند. گفتنی است که گرچه نقره در این جهان از نظر ارزش از طلا فروتر است، اما نقره بهشت با وصفی که از آن آمد در اوج برتری است؛ افزون بر این نکته در سرای آخرت این وسایل آراستگی و تزئینی برای شادی و طراوت است، نه خرید و فروش تا قیمت مطرح باشد. وَ سَيَقَاهُمُ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا و پروردگارشان به آنان شرابی پاک و ناب می‌نوشاند. منظور از شراب پاک، عبارت از شرابی است که هم از ناپاکی شراب‌های دنیا به دور است و اگر بر دست و پای انسان برسد آلوده نمی‌سازد و هم از عوارض و پلیدی‌ها و بدمستی‌های شراب‌های دنیا و چیزی است که جسم و روح انسان را از پلیدی‌های ظاهری و اخلاقی پاک می‌کند. به باور پاره‌ای این شراب پاک به سان شراب دنیا باعث فزونی ادرار نمی‌گردد، بلکه در پیکر آنان به صورت رطوبت و عرق روان می‌گردد که از مشک خوشبوتر و عطرآگین‌تر است؛ به همین دلیل است که در بهشت پرتراوت و نعمت، یک مرد دارای قدرت و خوراک و همسر خواهی یکصد مرد در این دنیا است و هر آنچه به صورت خوردنی و نوشیدنی مصرف می‌کند، فزونی مصرف بدن به صورت عرق که خوشبوتر از مشک و عنبر است از پوست بدنش خارج می‌شود و دگر باره میل او به غذاها و شراب‌های پاک بهشت و همسران زیبایش را در خود احساس می‌کند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که این شراب پاک جسم و جان آنان را از همه چیز جز از ذات پاک و بی‌همتای خدا پاک و پاکیزه می‌سازد، چرا که تنها ذات پاک خدا و یاد و نام اوست که انسان را از آلوده شدن به ناپاکی‌ها و نارواها باز می‌دارد و او را پاک و پاکیزه می‌سازد و به او رنگ خدا می‌بخشد.

**** ۱. سوره کهف، آیه ۳۱. (صفحه ۵۲۴)

۳۵۵. آیه

اشاره

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا این جزای شماست و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است. (۲۲ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مبادا کسی تصور کند که این مواهب و پاداش‌های عظیم را بی‌حساب می‌دهند، این‌ها همه جزای سعی و عمل است و پاداش مجاهدت‌ها و خودسازی‌ها و چشم‌پوشی از گناه است. بیان این مطلب خود لذت و لطف خاصی دارد که خداوند بزرگ یا فرشتگان او، ابرار و نیکان را مخاطب ساخته و به عنوان قدردانی و تشکر از آنها می‌گویند: این‌ها همه پاداش اعمال شما است و سعی شما مشکور است، بلکه به گفته بعضی از مفسران این نعمتی است مافوق همه نعمت‌ها و موهبتی است بالاتر از همه مواهب که خدا از انسان تشکر کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تلاش و کوشش شما در راه خشنودی خدا و اطاعت او و دوری گزیدنتان از گناه و ستم و نافرمانی حق در خور سپاس و قدردانی است و این گونه از آن قدردانی و حق‌شناسی می‌گردد.

پرتوی از آیات

اشاره

آیات دلنواز و الهام بخشی که از «ابرار»، یا بندگان ویژه خدا و نیکان و پاکان بارگاه او سخن می‌گویند از ابعاد گوناگونی در خورش و نگرش و درس گرفتن است:

۱ برتری و شکوه وصفناپذیر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) به گونه‌ای که در شأن نزول و داستان فرود آیه‌های ۲۲ و ۵ بیان شد، این ۱۸ آیه در مورد شخصیت والای علی و فاطمه و دو نوردیده آنان حسن و حسین که سلام خدا بر آنان باد و داستان اخلاص و ایمان و بشر دوستی و مردم خواهی آنان فرود آمد و در حقیقت سندی است بزرگ و پرافتخار بر فضیلت آنان. **** ۱. مترجم. (صفحه ۵۲۵) بر این حقیقت همه دانشمندان و قرآن پژوهان و محدثان مذهب اهل بیت اتفاق نظر دارند و بیشتر علمای مشهور و نامدار اهل سنت نیز بر این واقعیت معترف هستند و این را نوشته و پاره‌ای این داستان را در قالب شعر ریخته‌اند، که صاحب «الغدیر» در کتاب ارزشمند خویش ۳۴ نفر از علمای نامدار آنان را نام می‌برد که این حدیث و این موضوع را در کتاب‌های خود آورده‌اند و نام کتاب و صفحه مورد نظر را نیز نشان می‌دهد. همین گونه صاحب کتاب «إِحْقَاقُ الْحَقِّ» این داستان افتخار آفرین و حدیث آن را از ۳۴ نفر از علمای اهل سنت با بیان مدرک و مأخذ ترسیم می‌نماید. (۱) با این بیان نیکان و پاکان و شایستگان راستین و بی‌نظیر بارگاه خدا خاندان پیامبرند و آنان هستند که سبیل ایمان و اخلاص و خدا دوستی و بشر دوستی و محروم نوازی می‌باشند و بر ماست که آنان را سرمشق و الگو سازیم و با رعایت مقررات خدا و راستی و درستی بکوشیم تا در دایره وسیع تر «ابرار» در آییم.

۲ برتری از ویژگی‌های ابرار

در این آیات از ویژگی‌ها و اوصاف آنان این گونه یاد می‌گردد و در برابر چشم‌انداز کمال جویان قرار می‌گیرد: ۱ وفاداری در برابر خدا و بندگان او. ۲ خدا ترسی و احساس مسئولیت در برابر خدا و بازخواست و حسابرسی ذات پاک او. ۳ رسیدگی به محرومان و آسیب دیدگان جامعه با غذا و لباس و پناه دادن به آنان و مهر ورزیدن به آنها. ۴ ایثار و فداکاری و از خود گذشتگی و دگر دوستی بی‌نظیر و مثال زدنی. ۵ ویژگی اخلاص و یاری رسانی و گره گشایی بدون منت و فخر فروشی و ریاکاری و خودنمایی. ۶ ترس از روز سهمگین رستاخیز. (۲) **** ۱. الغدیر، ج ۳، ص ۱۱۱۰۷؛ إِحْقَاقُ الْحَقِّ، ج ۳، ص ۱۷۱۵۷. ۲. آیه‌های ۱۰ و ۷. (صفحه ۵۲۶)

۳ پاداش شکوه‌بار آنان در سرای آخرت

این آیات نشانگر آن است که خدای بنده‌نواز و حق شناس، افزون بر بلند آوازه ساختن یاد و نام آنان و بارش بارانی از مهر و لطف خویش بر آنان در همواره زندگی، این پاداش پرشکوه و متنوع را نیز برایشان بر می‌شمارد: ۱ نعمت امنیت و آرامش. ۲ نعمت مسکن پرشکوه در بهشت پر طراوت و زیبا. ۳ نعمت لباس‌های فاخر و تماشایی بهشت. ۴ تخت‌ها و فرش‌های زیبا. ۵ سایه آرام بخش و دل‌انگیز. ۶ هوای مطبوع و ملایم. ۷ انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها. ۸ انواع نوشیدنی‌ها و شراب پاک و پاکیزه‌ساز و زداینده غفلت‌ها و رنج‌ها و پلیدی‌های ظاهری و باطنی. ۹ ظروف زیبای پذیرایی. ۱۰ وسایل زینتی. ۱۱ پذیرایی کنندگان خوب و سرشار از ادب و کمال و جمال. ۱۲ و از همه پرشکوه‌تر قدردانی و حق شناسی خدا از شایستگان. (۱) گفتنی است که نعمت‌های شکوه‌بار بهشتی که خدا وعده آنها را به «ابرار» می‌دهد، همه و همه متناسب با سرای آخرت است و در دنیا نظیر و مانند ندارد، اما قرآن بدان دلیل که با زبان و فرهنگ مردم دنیا سخن می‌گوید، آن نعمت‌ها را با نام نعمت‌های مورد نظر مردم دنیا می‌شمارد و به تابلو می‌برد. **** ۱. آیه‌های ۲۲ و ۱۰. (صفحه ۵۲۷)

۳۵۶. آیه (ضرورت توجه ویژه به دختران و زنان)

اشاره

وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ وَ دَرِ آن هَنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود، (۸ / تکویر) بِبِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ که به کدامین گناه کشته شدند؟ (۹ / تکویر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مِوُودَةٌ» از ماده «وَأَد» (بر وزن وعد) به معنی «دختری است که زنده در زیر خاک دفن شده است». یکی از دردناک‌ترین و وحشیانه‌ترین پدیده‌های عصر جاهلیت عرب، پدیده «وَأَد» است که در قرآن مجید مکرر به آن اشاره شده است. گرچه بعضی معتقدند که این جنایت در همه قبایل عرب عمومیت نداشته و تنها در قبیله «کنده» (یا بعضی از قبایل دیگر) بوده است، ولی مسلماً مسأله نادری نیز محسوب نمی‌شده و گرنه قرآن با این تأکید و به طور مکرر، روی آن صحبت نمی‌کرد. ولی به هر حال این کار به قدری وحشتناک است که حتی موارد نادر آن، قابل دقت و بررسی است. مفسران گفته‌اند در جاهلیت عرب، هنگامی که وقت وضع حمل زن فرا می‌رسید، پدر حفره‌ای در زمین حفر می‌کرد و بالای آن می‌نشست، اگر نوزاد دختر بود، آن را در میان حفره پرتاب می‌کرد و اگر پسر بود، آن را نگه می‌داشت، لذا یکی از شعرای آنها در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی می‌گوید: «نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولد «تموت» (یعنی می‌میرد در مقابل یحیی که مفهومش این است که زنده می‌ماند) گذاشتم. و قبر، داماد من است که او را دربر گرفته و خاموش ساخته است». (۱) عامل پیدایش این جنایت، امور مختلفی بوده است از جمله: عدم ارزش زن به عنوان یک انسان در جامعه جاهلی. مسأله فقر شدید که بر آن جامعه حاکم بوده، مخصوصاً با توجه به این که دختران همانند پسران قادر بر تولید اقتصادی نبودند و در غارتگری‌ها شرکت نداشتند. همچنین این فکر که در جنگ‌های فراوان قبیله‌ای آن روز، * * * * ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۴. (صفحه ۵۲۸) ممکن بود دختران به اسارت در آیند و به اصطلاح نوامیس آنها به دست بیگانگان بیفتد و از این راه لکه ننگی بر دامنشان بنشیند، در این کار بی‌اثر نبود. این عوامل چندگانه دست به دست هم داد و پدیده وحشتناک «وَأَد یا وئاد»، (زنده به گور کردن دختران) را به وجود آورده بود. با نهایت تأسف این مسأله به آشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می‌کند، در شکل آزادی سقط جنین که به صورت قانونی در بسیاری از کشورهای به اصطلاح متمدن رواج یافته، اگر عرب جاهلی بعد از تولد نوزادان را می‌کشت انسان‌های متمدن عصر ما آن را در شکم مادر می‌کشند. قابل توجه این که قرآن مجید به قدری این مسأله را زشت و منفور شمرده و با آن برخورد قاطع کرده است که حتی رسیدگی به این موضوع را مقدم بر مسأله نشر نامه‌های اعمال در قیامت و دادخواهی در مسائل دیگر می‌شمرد و این نهایت اهتمام اسلام را به خون انسان‌ها و مخصوصاً انسان‌های بی‌گناه و همچنین ارزش جنس زن را از دیدگاه اسلام نشان می‌دهد. نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این است که، قرآن نمی‌گوید از قاتلین سؤال می‌کنند، بلکه می‌گوید: از این کودکان معصوم سؤال می‌شود که گناهشان چه بوده است که چنین بی‌رحمانه کشته شدند؟ گویی قاتلین ارزش بازپرسی را هم ندارند، به علاوه شهادت و گواهی این مقتولین، به تنهایی کافی است. تحقیر و درهم شکستن شخصیت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود، بلکه در میان اقوام دیگر و حتی شاید متمدن‌ترین ملل آن زمان نیز، زن شخصیتی ناچیز داشت و غالباً با او به صورت یک کالا و نه یک انسان رفتار می‌شد ولی مسلماً عرب جاهلی این تحقیر را در آشکال زننده‌تر و وحشتناک‌تری انجام می‌داد، تا آنجا که اصلاً نَسَب را مربوط به مرد می‌دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگهداری و پرورش جنین محسوب می‌کرد. این را نیز می‌دانیم که آنها برای زن حقی در ارث قائل نبودند و برای تعدد زوجات، حد و مرزی قائل نمی‌شدند. به سادگی خوردن آب ازدواج می‌کردند و به آسانی آنها را طلاق

می‌دادند. ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید، مخصوصاً تولد دختر را که ننگ می‌دانستند، در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد. (صفحه ۵۲۹) و خود پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام احترام می‌گذاشت، که مردم تعجب می‌کردند. با تمامی مقامی که داشت، دست دخترش را می‌بوسید و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می‌کرد، دخترش فاطمه بود و به عکس هنگامی که می‌خواست به سفر برود، آخرین خانه‌ای را که خداحافظی می‌کرد، باز خانه دخترش فاطمه علیها السلام بود. در حدیثی می‌خوانیم که به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که خدا به او دختری داده است، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد، آثار ناخشنودی در آنها نمایان گشت (گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آنها برچیده نشده) پیامبر صلی الله علیه و آله فوراً فرمود: «ما لکم؟ ریحانَةُ اَسْمُهَا، وَ رِزْقُهَا عَلَی اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: و این چه حالتی است در شما می‌بینم؟ خداوند گلی به من داده آن را می‌بویم و اگر غم روزی او را می‌خورید، روزیش با خداست». (۱) در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «نِعْمَ الْوَلَدُ الْبَنَاتُ، مُلَطَّفَاتُ، مُجَهَّزَاتُ، مُوَسَّاتُ، مُفْلِیَاتُ: چه فرزند خوبی است دختر، هم پُر محبت است، هم کمک‌کار، هم مونس است و هم پاک و پاک‌کننده». (۲) در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «کسی که بازار می‌رود و تحفه‌ای برای خانواده خود می‌خرد، همچون کسی است که می‌خواهد به نیازمندی کمک کند (همان پاداش را دارد) و هنگامی که می‌خواهد تحفه را تقسیم کند، نخست باید به دختر و سپس به پسران بدهد، چرا که هر کس دخترش را شاد و مسرور کند، چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد». (۳) در واقع این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است. گرچه در این زمینه سخن بسیار است و ذیل آیات مناسب بحث شده است، ولی از این واقعیت نمی‌توان به آسانی گذشت که با نهایت تأسف هنوز در جوامع اسلامی، آثاری از همان افکار جاهلی وجود دارد و هنوز کم نیستند خانواده‌هایی که از تولد پسر خوشحال و از نوزاد دختر ناراحت می‌شوند و یا لااقل تولد پسر را بر دختر ترجیح می‌دهند. البته ممکن است شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی در رابطه با **** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۲. ۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۰. ۳- «مکارم الاخلاق»، صفحه ۵۴. (صفحه ۵۳۰) وضع زنان در جوامع کنونی یکی از علل این گونه عادات و رسوم باشد، ولی هرچه هست باید عموم مسلمین راستین با این طرز فکر مبارزه کنند و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن را بسوزانند، چون اسلام نمی‌پسندد که بعد از گذشت چهارده قرن پیروانش به افکار جاهلی بازگردند و این یک نوع جاهلیت ثانوی است. حتی در جوامع غربی که تصور می‌کنند برای زن شخصیت والایی قائلند، عملاً می‌بینیم او را آن چنان تحقیر کرده‌اند که به صورت یک عروسک بی‌ارزش یا وسیله‌ای برای خاموش کردن آتش شهوت و یا کالایی برای تبلیغ کالاهایشان درآورده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

پدیده شوم زنده به گور کردن دختران

در جاهلیت در پاره‌ای از تیره‌ها و قبیله‌ها هنگامی که روزهای کودک آوردن زن نزدیک می‌شد، مردان آنها گودالی آماده می‌ساختند تا اگر کودک نو رسیده، دختر بود، او را به آن گودال سپارند و اگر پسر بود برای خود نگاه دارند. از دیدگاه «فَرَاء» منظور این است که: از دختر زنده به گور خواهند پرسید که به چه گناهی زنده به گور شده است؟ و بدین وسیله عاملان این جنایت دهشتناک مورد نکوهش قرار می‌گیرند؛ چرا که دختران زنده به گور شده هر کدام فریاد مظلومیت و ستم‌دیدگی‌شان همه جا را می‌گیرد که بی‌هیچ گناهی کشته شده‌اند. و این بیان و این پرسش در آیه مورد بحث به سان پرسش در این آیه است که می‌فرماید: إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۱) و به پیمان خویش وفا کنید، چرا که از پیمان پرسش خواهد شد. با این بیان در این مورد از

کشندگان می‌پرسند، چرا که آنان مسئول جنایت‌اند و نه کشته شدگان. و اگر از آن ستمدیدگان و کشته شدگان پرسند برای سرزنش و رسوایی زنده به گور کنندگان است. ۱ سوره اسراء، آیه ۳۴. (صفحه ۵۳۱)

۳۵۷. آیه (افراد خانواده‌های با ایمان در بهشت به یکدیگر ملحق می‌شوند)

اشاره

وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا و خوشحال به اهل و خانواده‌اش بازمی‌گردد. (۹ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برای «أهیل» در آیه فوق تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: منظور همسر و فرزندان با ایمان اوست که مؤمنان در بهشت به آنها می‌رسند و این خود نعمت بزرگی است که انسان افراد مورد علاقه‌اش را در بهشت ببیند و در کنار آنها باشد. بعضی دیگر «أهیل» را به معنی حوریان بهشتی گرفته‌اند که برای مؤمنان تعیین شده‌اند و بعضی آن را به افراد با ایمانی که در دنیا مورد علاقه او بودند و در خط او قرار داشتند، تفسیر کرده‌اند. جمع میان این معانی نیز ممکن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و پس از حسابرسی آسان و نایل آمدن به مهر و بخشایش خدا، شاد و شادمان به سوی همسر و خانواده و بستگان و همفکران خویش باز می‌گردد. (صفحه ۵۳۲)

۳۵۸. آیه

اشاره

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَّرَاءَ ظَهْرِهِ و اما کسی که نامه اعمالش پشت سرش داده شده. (۱۰ / انشقاق) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا به زودی فریادش بلند می‌شود که؛ ای وای بر من که هلاک شدم. (۱۱ / انشقاق) وَ يَصْلَىٰ سَعِيرًا و در شعله‌های سوزان آتش دوزخ می‌سوزد. (۱۲ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که چگونه نامه اعمالشان را به پشت سرشان می‌دهند و چگونه این آیه با آیاتی که می‌گویند نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند، جمع می‌شود، باید گفته شود: اصحاب الیمین با سرافرازی و افتخار و مباحات نامه اعمالشان را به دست راست گرفته و صدا می‌زنند: «هَأُوْمٌ أَقْرَبُ كِتَابِيَهٗ: ای اهل محشر! بیایید و نامه اعمال ما را بگیرید و بخوانید» (۱۹ / حاقه)، اما وقتی مجرمان تبه‌کار نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند، آنها از شرمساری و ذلت دست را پشت سر می‌گیرند تا این سند جرم و فضاحت کمتر دیده شود ولی چه فایده که در آنجا چیزی پنهان شدنی نیست. جمله «يَدْعُوا ثُبُورًا» اشاره به تعبیری است که عرب هنگام بروز یک حادثه خطرناک دارد و فریاد می‌زند: «وا ثُبُورًا»، یعنی «ای وای که هلاک شدم» (توجه داشته باشید که «ثُبُور» به معنی «هلاکت» است). ولی این آه و ناله و داد و فریاد به جایی نمی‌رسد و به دنبال آن «وَ يَصْلَىٰ سَعِيرًا» است یعنی «وارد آتش سوزان جهنم می‌شود». (صفحه ۵۳۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

منظور از پشت سر در آیه، به بیان برخی از مفسران دست چپ می‌باشد؛ با این بیان پرونده گروهی از انسان‌ها به دست چپ آنان داده می‌شود، چرا که دست راست آنان به گردنشان بسته شده و دست چپ آنان پشت سرشان قرار دارد. باین بیان داده شدن پرونده انسان به دست راست او به فرشتگان و مردم شایسته کردار نشان می‌دهد که صاحب این نامه عمل، مورد مهر و لطف خدا و از بهشتیان است، و به مردم هم، نشانه پذیرفته شدن کارهای شایسته و سرفرازی و پیروزی آنان می‌باشد؛ اما داده شدن پرونده انسان به دست چپ او، به فرشتگان و مردم شایسته کردار علامت می‌دهد که صاحب این نامه عمل مورد خشم خدا و از دوزخیان است. آری، آن کسی که کارنامه او از پشت سرش به او داده شود، به زودی فریاد بر می‌آورد که ای وای بر من که نابود شدم! به باور پاره‌ای دیگر، و طعمه آتش برافروخته می‌گردد. واز دیدگاه برخی، و هماره در عذاب و آتش سوزان خواهد بود. (صفحه ۵۳۴)

۳۵۹. آیه**اشاره**

حمایت خانواده از عضو خاطی خود، علت تداوم خطای اوست إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا او در میان خانواده‌اش پیوسته (از کفر و گناه خود) مسرور بود. (۱۳ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به بیان علت این سرنوشت شوم پرداخته است و می‌فرماید: «این به علت آن است که او در میان اهل و خانواده خود پیوسته (از کفر و گناه خویش) مسرور بود»، سروری آمیخته با غرور و غروری آمیخته با غفلت و بی‌خبری از خدا، سروری که نشانه دل‌بستگی سخت به دنیا و بی‌اعتنایی به جهان پس از مرگ بود. بدیهی است سرور و خوشحالی ذاتا مذموم و نکوهیده نیست، بلکه مؤمن باید به لطف خدا مسرور و در معاشرت گشاده‌رو و بشاش باشد، سروری مذموم است که انسان را از یاد خدا غافل کند و در شهوات غوطه‌ور سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آری، او در دنیا نه در اندیشه فرمانبرداری خدا و رعایت مقررات او بود، و نه در اندیشه روز رستاخیز و حساب و کتاب او، و بر جنایت‌ها و شرارت‌های خود شادی می‌کرد. به همین دلیل در روز رستاخیز و سرای آخرت، خدای داد‌گر شادی بی‌خردانه و ظالمانه او را به عذاب و گرفتاری هماره کیفر خواهد ساخت. (صفحه ۵۳۵)

۳۶۰. آیه**اشاره**

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ او گمان می‌کرد هرگز بازگشت نمی‌کند. (۱۴ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«لَنْ يَحُورَ» (هرگز بازگشت نمی‌کند)، از ماده «حور» (بر وزن غور) در اصل به معنی تردد و رفت و آمد است، خواه این رفت و آمد در عمل بوده باشد، یا تفکر و اندیشه. «تَحْيِرٌ» نیز نتیجه رفت و آمد فکر در یک مسأله است که لازمه آن سرگردانی در عمل است. تعبیر به «حواری» در مورد نزدیکان حضرت مسیح یا نزدیکان هر کس شاید نیز به همین مناسبت باشد که آنها نزد او رفت و آمد دارند. بعضی نیز آن را از ماده «حور» به معنی شستن و سفید کردن دانسته‌اند، چرا که آنها قلوب مردم را از زنگار شرک و گناه پاک می‌کردند و «حوریان» بهشتی را از این رو به این نام نامیده‌اند که سفید پوستند و یا سفیدی چشمانشان بسیار شفاف است. بعضی نیز گفته‌اند اطلاق این کلمه به حوریان بهشتی به خاطر این است که آنها به قدری زیبا هستند که چشم از دیدنشان حیران می‌شود. ولی به هر حال این واژه در آیه مورد بحث به معنی بازگشت و معاد است. ضمناً این آیه نشان می‌دهد که عدم ایمان به رستاخیز سرچشمه غفلت و غرور و آلودگی به انواع گناهان می‌شود. در حقیقت منشأ اصلی بدبختی او اعتقاد فاسد و گمان باطلش دایر بر نفی معاد بود و همین اعتقاد باعث غرور و سرور او شد، او را از خدا دور ساخت و در شهوات غوطه‌ور نمود، تا آنجا که دعوت انبیا رابه باد استهزا گرفت و وقتی به سراغ خانواده خود می‌آمد، از این استهزا و سخریه شاد و خوشحال بود. (صفحه ۵۳۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

حور: این واژه به معنی بازگشت آمده است. و نیز در این بیان که: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْكُورِ» پناه بر خدا می‌برم از بازگشت بر گناه پس از توبه. و واژه «مِحْوَر» که چرخ یا عقربه، بر گرد آن می‌گردد، و نیز «مُحَاوَرَةٌ» به معنی رد و بدل کردن دلیل و برهان در گفتگو، و نیز «حوار» به معنی بحث و مناظره همه و همه از همین ماده‌اند. و به همین دلیل و براساس این پندار غلط بود که به هر جنایت و بیدادی دست می‌یازید و هر حرمت و کرامتی را درهم می‌شکست و از هیچ تجاوزی روگردان نبود. (صفحه ۵۳۷)

۳۶۱. آیه

اشاره

بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِبَصِيرَاتِهِ يَأْتِيهِمْ (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد). (۱۵ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همه اعمال او را ثبت و ضبط نمود و برای روز حساب در نامه اعمالش منعکس ساخت. و همچنین بصیر بودن خداوند نسبت به اعمال آدمی و ثبت و ضبط آنها حتماً باید مقدمه‌ای برای حساب و جزا باشد و گرنه بیهوده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

آری، بی‌تردید پروردگارش به عملکرد او از روزی که وی را پدید آورد، تا روزی که به سوی آن بازگشت همواره بینا و آگاه بود. (صفحه ۵۳۸)

۳۶۲. آیه (فاطمه زهرا علیها السلام عامل تداوم راه نورانی و نسل رسول اکرم صلی الله علیه و آله)

اشاره

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ مَا بِهِ تَوَكُّوْثٌ (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم. (۱ / کوثر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«کوثر»، وصف است که از «کثرت» گرفته شده و به معنی «خیر و برکت فراوان» است. تمام مواهب الهی بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام زمینه‌ها حتی پیروزی هایش در غزوات بر دشمنان و حتی علمای امتش که در هر عصر و زمان مشعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می‌کنند و به هر گوشه‌ای از جهان می‌برند، همه در این خیر کثیر وارد هستند.

«فاطمه» علیها السلام و «کوثر»

مصادیق این «خیر کثیر» زیاد است، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه یکی از روشن‌ترین مصداق‌های آن را وجود مبارک «فاطمه زهرا» علیها السلام دانسته‌اند، چرا که شأن نزول آیه می‌گوید: آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم می‌کردند که بلا عقب است. قرآن ضمن نفی سخن آنها می‌گوید: «ما به تو کوثر دادیم». از این تعبیر استنباط می‌شود که این «خیر کثیر» همان فاطمه زهرا علیها السلام است، زیرا نسل و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت. نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام که آنها حساب مخصوص به خود دارند، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه علیها السلام در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقهاء و محدثان و مفسران و الامقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند. (صفحه ۵۳۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

اشاره

إعطاء: این واژه به معنی «بخشیدن» آمده است. بخشیدن بر دو گونه است: نوعی از بخشش به معنی مالک و صاحب اصل و سود ساختن دیگری است، و نوع دیگر آن به معنی اجازه بهره‌وری و تصرف است. کوثر: این واژه از «کثرت» گرفته شده و به معنی خیر و برکت بسیار و پایان‌ناپذیر آمده است.

نعمت‌های گران و پاینده خدا به پیامبر

۱ «ابن عباس» آورده است که: پس از فرود این آیات، پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز منبر نشست و آنها را بر مردم خواند. هنگامی که فرود آمد از آن حضرت پرسیدند آن چه به شما ارزانی شده است، چیست؟ فرمود: منظور نهی است در بهشت پر طروات و زیبا که از شیر، سفیدتر و شفاف‌تر، از بلور صاف‌تر و ماندگارتر و در دو سوی آن قبه‌هایی از درّ و یاقوت است. بر کنار آن، پرندگان سبز رنگ و زیبایی است که گردن‌هایشان به سان گردن کبک است. یاران گفتند: آن پرندگان زیبا چقدر تماشایی هستند! فرمود: از آنها زیباتر و تماشایی‌تر آن است که هر کس از گوشت آنها بخورد و از آب کوثر بنوشد، رستگار می‌گردد و به رضوان خدا می‌رسد. از امام صادق علیه السلام آورده‌اند که فرمود: «کوثر» نهی است در بهشت که خدا آن را در برابر مرگ فرزند گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله به او ارزانی داشت. «انس» آورده است که روزی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله سر بر

بالش نهاد و پس از خوابی سبک، خندان و شادمان برخاست. دلیل شادمانی او را پرسیدیم، که فرمود: هم اینک سوره‌ای بر من فرود آمد، و آن گاه به تلاوت سوره «کوثر» پرداخت و فرمود: آیا می‌دانید «کوثر» چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: نه‌ری است در بهشت که دارای خیر فراوان است، و (صفحه ۵۴۰) خدا آن را به من وعده فرموده است. آن نهر زیبا «حوض» من است و روز رستاخیز امت من در ساحل آن بر من وارد می‌شوند و ظرف‌های آن برای بهره‌وری نیکان و پاکان به شمار ستارگان آسمان‌هاست. اما در همان حال گروه‌هایی از امت من با حالتی پریشان بر آتش دوزخ سرنگون می‌گردند، و من رو به بارگاه خدا، می‌گویم: پروردگارا، اینان از امت من بودند. پیام می‌رسد که: تو نمی‌دانی که اینان پس از رحلت تو چه کردند! این روایت را «مسلم» در صحیح خود آورده است. ۲ از دیدگاه گروهی منظور نسل ماندگار و فرزندان پر شمار است، که خدا از فرزند ارجمندش فاطمه علیهاالسلام به او ارزانی داشت، و شمار آنان به گونه‌ای است که نمی‌توان آنها را بر شمرد و تا روز رستاخیز نیز هم چنان ادامه دارد. به باور ما از آن جایی که واژه «کوثر» می‌تواند همه این مفاهیم و تفسیرها را در خود جای دهد، و آنچه آمد هر کدام مصداقی از مصداق «خیر فراوان» است، باید گفت منظور همه این‌ها و بسا فراتر از این‌هاست، چرا که خدا به آن حضرت در این جهان خیر بسیاری ارزانی داشت و وعده فرمود که در جهان دیگر هم مواهب بسیاری به او بدهد. بنابر این تفسیر آیه این است که: ما به تو خیر فراوان دنیا و آخرت را ارزانی داشتیم. (صفحه ۵۴۱)

۳۶۳. آیه

اشاره

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ اکنون که چنین است، برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. (۲ / کوثر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری بخشنده نعمت او است، بنابراین نماز و عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است، برای غیر او معنی ندارد، مخصوصاً با توجه به مفهوم «رَبِّ» که حکایت از تداوم نعمت‌ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار می‌کند. خلاصه این که «عبادت» خواه به صورت نماز باشد، یا قربانی کردن، مخصوص «رَبِّ» و ولی نعمت است و او منحصر ذات پاک خدا است. منظور از جمله «وَانْحَرْ»، رو به قبله ایستادن به هنگام نماز و بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و صورت است، چرا که ماده «نحر» به معنی گلوگاه می‌باشد، سپس عرب آن را در معنی «مقابله با هر چیز» استعمال کرده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

به باور برخی منظور این است که: برای پروردگارت نماز بگزار و رو به قبله بایست، چرا که واژه «نحر» به معنی گلوگاه آمده و در فرهنگ عرب آن را به برابر و مقابل هر چیز می‌گویند. از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور بالا آوردن دو دست در برابر صورت است، به گونه‌ای که کف آنها به طرف قبله باشد. در روایت دیگری آورده‌اند که پس از فرود این سوره، پیامبر صلی الله علیه و آله به فرشته وحی گفت: این «نُحَيْرَةٌ» ای که خدا مرا به انجام آن فرمان می‌دهد چیست؟ فرشته وحی گفت: این «نُحَيْرَةٌ» نیست، بلکه خدایت فرمان می‌دهد که به هنگام آغاز نماز و گفتن «تکبیر» دست‌ها را بلند کن، و هرگاه رکوع نمودی، یا سر از رکوع برداشتی، و یا سجده (صفحه ۵۴۲) کردی، دست‌ها را در برابر قبله بلند کن و بگو «الله اکبر»، چرا که نماز ما و نماز فرشتگان در هفت آسمان نیز همین گونه است، و برای هر کار و هر چیز زینتی است، و زینت نماز بلند کردن دو دست در هر «تکبیر» است.

از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: بلند کردن دو دست به هنگام «تکبیر» از فروتنی و خشوع در برابر خداست، آیا این آیه را نخوانده‌اید که می‌فرماید: **فَمَا اسْتِكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ (۱ ...)** و به راستی آنان را به عذاب گرفتار کردیم، چرا که نسبت به پروردگار خویش فروتنی و خشوع نکردند و زاری و توبه نمودند. ۱ سوره مؤمنون، آیه ۷۲. (صفحه ۵۴۳)

۳۶۴. آیه (اعجاز سوره کوثر)

اشاره

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ مسلماً دشمن تو ابرتر و بلا عقب است. (۳ / کوثر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«شانیء» از ماده «شَنَنان» (بر وزن ضَرَبان) به معنی «عداوت و کینه‌ورزی و بد خلقی کردن» است و «شانیء» کسی است که دارای این وصف باشد. «أَبْتَرُ» در اصل به معنی «حیوان دم بریده» است و انتخاب این تعبیر از سوی دشمنان اسلام، به منظور هتک و توهین بود. این سوره در حقیقت سه پیشگویی بزرگ در بر دارد؛ از یکسو اعطاء خیر کثیر را به پیامبر صلی الله علیه و آله نوید می‌دهد (اگرچه «أَعْطَيْنَا» فعل ماضی است، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان شده است) و این خیر کثیر تمام پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی را که بعداً نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله شد و به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود، شامل می‌شود. از سوی دیگر خبر می‌دهد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلاعقب نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت. از سوی سوم خبر می‌دهد که دشمنان او ابرتر و بلا عقب خواهند بود، این پیشگویی نیز تحقق یافت و چنان دشمنانش تارومار شدند که امروز اثری از آنها باقی نمانده است، در حالی که طوایفی همچون «بنی‌امیه» و «بنی‌عباس» که به مقابله با پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او برخاستند، روزی آن قدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندان آنها قابل شمارش نبود، ولی امروز اگر هم چیزی از آنها باقی مانده باشد، هرگز شناخته نیست. قابل توجه این که در اینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، خداوند با صیغه «متکلم مع الغیر» از خود یاد می‌کند، می‌فرماید: «ما» کوثر را به تو عطا کردیم. این تعبیر و مانند آن برای بیان عظمت و قدرت است، زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می‌گویند، نه فقط از خود، بلکه از مأمورانشان نیز خبر می‌دهند و این کنایه از (صفحه ۵۴۴) قدرت و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل اوامر است. در آیه اول این سوره، کلمه «إِنَّ» نیز تأکید دیگری بر این معنی است و تعبیر به «أَعْطَيْنَاكَ» به جای «آتَيْنَاكَ» دلیل بر این است که خداوند «کوثر» را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده و اعطاء فرموده است و این بشارتی است بزرگ به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا در برابر یاوه‌گویی‌های دشمنان، قلب مبارکش آزرده نشود و در عزم آهنینش فتور و سستی راه نیابد و بداند تکیه‌گاه او خدایی است که منع همه خیرات است و خیر کثیر را در اختیار او نهاده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

شانیء: به معنی دشمن کینه‌توز آمده است. این واژه از ریشه شَنَنان به معنی دشمنی ورزیدن با دیگری است، و واژه مورد بحث به کسی که به این خصلت نکوهیده مبتلاست، اشاره دارد. أَبْتَرُ: این واژه در اصل به معنی الاغ دم بریده است. در نقلی در مورد «زیاد» آمده است که: او خطبه‌ای دم بریده خواند، چرا که در خطبه‌اش نه خدا را ستایش کرد و نه بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود و

سلام نثار نمود. «مجاهد» می‌گوید: این آیه در حقیقت پاسخ کوبنده خدا به تاریک‌اندیشانی است که می‌گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله پسری ندارد تا راه و رسم او را ادامه دهد و با مردن او، دین و نام و نشان وی نیز فراموش می‌گردد.

دلایل راستی و درستی رسالت پیامبر

در آیات کوتاه و زیبای این سوره، دلیل‌های روشن و ماندگاری بر راستی رسالت و درستی دعوت آسمانی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمده است؛ برای نمونه: ۱ آن حضرت از اندیشه پلید و کینه توزانه آنان و آنچه در نهمان بر ضد او می‌بافتند و بیهوده دل خوش می‌داشتند، خبر داد و این جز از راه وحی نشاید. ۲ خدای فرزانه به او نوید نعمت ماندگار و موهبت جاودانه و «خیر فراوان» داد؛ اینک لحظه‌ای باید اندیشید که چگونه آن نوید تحقق یافت و آن پیشگویی بزرگ (صفحه ۵۴۵) روی داد و دین و آیین او دنیا را گرفت و نام با عظمت او بلند آوازه گردید. ۳ خدا به آن حضرت نوید داد که نسل و تبار او ادامه یافته و فرزندان فراوان خواهند بود، و شگفتا که با همه کشتارها و قتل عام‌ها از فرزندان او، اینک فرزندان او از همه بیشتر است. ۴ از پرشکوه‌ترین دلیل‌های رسالت آن حضرت همین سوره است، چرا که آن حضرت از فرود نخستین اشعه وحی تا همواره تاریخ، هم‌اورد طلبید و اعلام فرمود که: اگر کسی در آسمانی بودن قرآن و رسالت او در تردید است، کتاب، یا سوره و یا آیه‌ای به سان او بیاورد تا او از ادامه دعوت خویش دست کشد! و می‌دانیم که مخالفان و دشمنان او با همه تلاش‌های تخریبی و ظالمانه‌ای که از آغاز بعثت تاکنون بر ضد او داشتند، هرگز نتوانستند سوره‌ای به سان همین سوره که با وجود کوتاهی آیات، در اوج اعجاز است بیاورند، و این برترین سند صداقت اوست. ۵ خدایش به آن حضرت وعده یاری و پیروزی داد و به او اطمینان خاطر بخشید که نسل و تبار دشمنان کینه‌توز او بریده می‌شود و آنان بی‌تبار خواهند بود، و شگفتا که این خبر نیز تحقق یافت... بار خدایا! به لطف و مهر بی‌کران خویش ما را از فرزندان معنوی آن حضرت قرار ده و با او همدم و همراه و همنشین بفرما! (صفحه ۵۴۶)

تفسیر آیات مربوط به خانواده با اقتباس از مجموعه تفسیر المیزان تألیف مرحوم آیه الله علامه طباطبایی

۱. آیه (فرمان الهی از دواج دختران و پسران)

اشاره

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» «دختران و پسران و غلامان و کنیزان عزب خود را اگر شایستگی دارند نکاح نمایید که اگر تنگ‌دست باشند خدا از کرم خویش توانگرشان کند که خدا وسعت‌بخش و دانا است.» (۳۲ / نور)

شرح

کلمه «انکاح» به معنای تزویج، و کلمه «ایامی» به معنای پسر عزب و دختر عزب است، و مراد از صالحین صالح برای تزویج است، نه صالح در اعمال. «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» این آیه وعده جمیل و نیکویی است که خدای تعالی داده، مبنی بر اینکه از فقر نترسند که خدا ایشان را بی‌نیاز می‌کند و وسعت رزق می‌دهد و آن را با جمله «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» تأکید کرده است. البته رزق هر کس تابع صلاحیت او است، هر چه بیشتر بیشتر، البته به شرطی که مشیت خدا هم تعلق گرفته باشد.

۲. آیه (تعهد خدا بر تأمین هزینه ازدواج)

اشاره

«وَلَيْسَ تَعْفُفِ الدِّينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْطِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» «... و کسانی که وسیله نکاح کردن ندارند به عفت سر کنند تا خدا از کرم خویش از این بابت بی نیازشان کند» (... / ۳۳ / نور)

شرح

کلمه «اسْتِغْفَافٍ» و تَعْفُفٌ با همدیگر قریب المعنا هستند، و مراد از نیافتن نکاح، قدرت نداشتن بر مهریه و نفقه است. و معنای آیه این است که کسانی که قدرت بر ازدواج ندارند از زنا احتراز (صفحه ۵۴۷) بجویند تا خداوند ایشان را از فضل خود بی نیاز کند. در کافی به سند خود از محمد بن جعفر از پدرش از آباءش علیهم السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از ترس عیالمنند شدن ازدواج نکند، نسبت به خدای عز و جل سوء ظن دارد و خدا می فرماید: «إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءً يُعْطِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.» (۱)

۳. آیه (هدف ازدواج)

اشاره

«يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» «خدا می خواهد روشهای کسانی را که پیش از شما بودند برای شما بیان کند، و شما را بدان هدایت فرماید، و شما را ببخشد، و خدا دانائی فرزانه است.» (۲۶ / نساء) «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا» «خدا می خواهد با بیان حقیقت و تشریح احکام به سوی شما برگردد، و پیروان شهوات می خواهند شما از راه حقیقت منحرف شوید، و دچار لغزشی بزرگ بگردید.» (۲۷ / نساء) «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» «خدا می خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است.» (۲۸ / نساء)

شرح

می فرماید: خدا می خواهد برای شما بیان کند، یعنی احکام دین خود را بیان کند، که چه مصالحی برای دنیا و آخرت شما در آنها است، و چه معارف و حکمت‌هایی در آن نهفته است. «وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»، یعنی شما را هدایت کند به طریقه‌های زندگی سابقین یعنی انبیاء و امت‌های صالح گذشته، که زندگی خود را در دنیا مطابق رضای * * * * * ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۹. (صفحه ۵۴۸) خدا پیش بردند، و در نتیجه سعادت دنیا و آخرت خود را به دست آوردند. «وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»، این توبه عبارت است از رجوع خدای تعالی به بنده خود به نعمت و رحمتش، به اینکه برایش شریعت تشریح کند، و حقیقت را بیان نماید و به سوی طریق استقامت، هدایتش فرماید، همه این‌ها از خدای تعالی توبه است، همچنانکه قبول توبه بنده گنهکار و از بین بردن آثار گناهان او نیز توبه است. و اگر جمله: «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» را ذیل کلام قرار داد، برای این بود که به همه فقرات آیه مربوط باشد. «وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا.» مراد از میل عظیم، هتک همین حدود الهی است، که در این آیات ذکر شد، می فرماید: پیروان شهوات می خواهند شما همه این مرزها را بشکنید، با مادر و خواهر و دختر خود و غیره که به

نسب بر شما حرام شده‌اند، و خواهر رضاعی و مادر زن و ریبیه و غیره که به سبب بر شما حرام شده‌اند همخوابگی کنید، و یا زنا را مباح دانسته از سنت قویم ازدواج که خدا آن را باب کرده روی گردان شوید! (۱)

۴. آیه (ازدواج‌های حلال دائم و موقت))

اشاره

«وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَّرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَتَيْنِ غَيْرِ مُسَافِحِينَ» ... و اما غیر از آنچه بر شما حلال شده‌اند، تا به اموالی که دارید زنان پاک و عقیف بگیریید، نه زناکار» (... / ۲۴ / نساء) «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.» و اگر زنی را متعه کردید، یعنی با او قرارداد کردید در فلان مدت از او کام گرفته و فلان مقدار اجرت به او بدهید واجب است اجرتشان را بپردازید، و بعد از معین شدن مهر، **** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۵۴۹) اگر به کمتر یا زیادتر توافق کنید گناهی بر شما نیست، که خدا دانایی فرزانه است» (... / ۲۴ / نساء)

شرح

«وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَّرَاءَ ذَلِكَ»، یعنی همخوابگی و شهوت رانی با آن شانزده طایفه (که آیه ۲۳ سوره نساء در قرآن ذکر شده) بر شما حرام شده، و غیر آن مثلاً نکاح کردن با غیر این چند طایفه حلال است. جمله مورد بحث در مقام بیان بهره‌وری از زنان در ماسوای آن شانزده صنف نامبرده است، حال چه این که بهره‌وری نکاح باشد و چه از راه خریدن. «أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَتَيْنِ غَيْرِ مُسَافِحِينَ»، این جمله می‌خواهد راه شروع در استفاده و بهره‌گیری از زنان و همخوابگی با آنان را روشن کند، چون آنچه جمله: «وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَّرَاءَ ذَلِكَ» می‌فهماند و مصادیقی را که شامل می‌شد سه مصداق بود: ۱ نکاح ۲ خریدن کنیز ۳ زنا و سفاح در جمله مورد بحث منع از سفاح زنا را بیان نموده، راه حلال را منحصر به دو راه کرد: ۱ نکاح ۲ خریدن و اگر بر روی اموال تکیه کرده است، برای این بوده که دو راه نامبرده جز با مال عملی نیست، اگر انسان بخواهد زنی را بطور دائم برای خود نکاح کند، باید مهریه بدهد، و اگر بخواهد با زنی بطور موقت ازدواج کند، باید اجرت بدهد، و مسأله مهریه در اولی و اجرت در دومی رکن عقد است، و اگر بخواهد از کنیزان استفاده کند، باید قیمتش را به فروشنده بپردازد، گو اینکه در مورد کنیزان مال رکن نیست، زیرا ممکن است کسی کنیز خود را به ما ببخشد، و یا اباحه کند، و لیکن این غالباً به وسیله مال بدست می‌آید. پس برگشت معنای آیه به این شد که غیر از آن اصناف نامبرده برای شما حلال است که همخوابگی با زنان و دسترسی با آنان را به وسیله اموال خود برای خود فراهم کنید، و مال خود را در این راه خرج کنید، یا مهریه (صفحه ۵۵۰) بدهید، یا اجرت و یا قیمت، اما در مسیر سفاح و زنا نباید خرج کنید. می‌خواهد بفرماید: زنان بر شما حلالند در صورتی که شما هوای از تعدی به سوی فحشاء جلوگیری کنید، و این اسب سرکش را تنها در چهار دیواری حلالهای خدا به جولان در آورید، و از محرّمات جلوگیری کنید، حال این تاخت و تازهای حلال به هر صورت که می‌خواهد باشد، و این عمل جنسی را به هر طریق از طرق عادی که خواستید انجام دهید، طرّقی که در بین افراد بشر برای بیشتر لذت بردن معمول است، و خدای عزوجل انگیزه آن را در نهاد انسان و فطرت او به ودیعه نهاده است. (۱)

۵. آیه (ازدواج موقت))

اشاره

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (و اگر زنی را متعه کردید، یعنی با او قرارداد کردید در فلان مدت از او کام گرفته و فلان مقدار اجرت به او بدهید واجب است اجرتشان را بپردازید، و بعد از معین شدن مهر، اگر به کمتر یا زیادتر توافق کنید گناهی بر شما نیست، که خدا دانایی فرزانه است) (... ۲۴ / نساء)

شرح

معنای جمله این است که هر زمانی که از زنان با گرفتن کام تمتع بردید وجوبا باید اجرت ایشان را به خود ایشان بدهید. مطلب قبلی این بود که با اموال خود در جستجو و طلب همسر باشید، به شرطی که عفت را رعایت نموده سفاح و زنا نکنید، و این سخن همانطور که بیان شد هر دو نوع کام گیری را یعنی نکاح دائم و تمتع از کنیز را شامل می‌شود، پس تفریع جمله «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» بر آن جمله قطعا از باب تفریع جزء بر کل خواهد بود. بدون شک مراد از «استمتاع» مذکور در آیه «نکاح متعه» است، چون آیه شریفه در **** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۵۵۱) مدینه نازل شده، و این نکاح یعنی نکاح متعه و یا بگو «نکاح موقت»، در آن برهه از زمان در بین مسلمانان معمول بوده، حال چه اینکه اسلام آن را تشریح کرده باشد و چه از تأسیسات شارع اسلام نباشد بلکه قبل از اسلام هم معمول بوده باشد پس اصل وجود چنین نکاحی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و در پیش چشم و گوش آن جناب جای تردید نیست، و نیز جای شک نیست که در آن ایام نام این نوع ازدواج همین نام بوده و از آن جز به عنوان «متعه» تعبیر نمی‌کردند. همین معنا از قدمای مفسرین یعنی مفسرین از صحابه و تابعین چون ابن عباس، و ابن مسعود، و ابی بن کعب، و قتاده، و مجاهد، و سدی، و ابن جبیر، و حسن، و دیگران نیز استفاده می‌شود، و مذهب ائمه اهل بیت علیهم السلام هم در مسأله متعه همین است. در جمله مورد بحث، استمتاع شرط دادن اجرت قرار گرفته و فرموده: اگر از زنی استمتاع بردید واجب است اجرت وی را بدهید، در حالی که در عقد دائمی استمتاع شرط نیست، وقتی مردی زنی دائمی را برای خود عقد می‌کند به محض تمام شدن عقد مهریه او به ذمه‌اش می‌آید، چنانچه دخولی صورت بگیرد، باید همه مهر او را بدهد، و اگر صورت نگیرد نصف مهر را باید بپردازد. پس در عقد دائمی دادن مهر واجب است، و مشروط بر این نیست که تمتعی واقع شده باشد، و یا مرد در طلب تمتع باشد، هر چند که ما صرف مراسم خواستگاری و اجرای عقد و ملاعبه و مباشره را تمتع بدانیم، بلکه همانطور که گفتیم نصف مهریه با خواندن عقد واجب می‌شود، و نصف دیگرش با دخول. (۱) **** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۵۵۲)

۶. آیه (حکم تعدد زوجات، و ارتباط آن با مسأله ازدواج دختران یتیم)

اشاره

«وَأَنْ خِفْتُمْ أَلًّا تَقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلًّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا» «اگر بترسید که مبادا درباره یتیمان مراعات عدل و داد نکنید پس آن کس از زنان را به نکاح خود در آورید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است: دو یا سه یا چهار (نه بیشتر) و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید راه عدالت نپیموده و به آنها ستم کنید پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این نزدیک‌تر به عدالت و ترک ستمکاری است.» (۳ / نساء)

شرح

در جاهلیت عرب به خاطر اینکه هیچگاه جنگ و خونریزی و غارت و شیخون و ترور قطع نمی‌شد و همیشه ادامه داشت، یتیم زیاد می‌شد، بزرگان و اقویای عرب دختران پدر مرده را با هرچه که داشتند می‌گرفتند و اموال آنها را با اموال خود مخلوط نموده و می‌خوردند و در این عمل نه تنها رعایت عدالت را نمی‌کردند بلکه گاه می‌شد که بعد از تمام شدن اموالشان خود آنان را طلاق می‌دادند و گرسنه و برهنه رهانشان می‌کردند در حالی که آن یتیم‌ها نه خانه‌ای داشتند که در آن سکنی گزینند و نه رزقی که از آن ارتزاق نمایند و نه همسری که از عرض آنان حمایت کند، و نه کسی که رغبت ازدواج با آنان نماید تا بدین وسیله مخارجشان را تکفل کند. اینجا است که قرآن کریم با شدیدترین لحن از این عادت زشت و خبیث و از این ظلم فاحش نهی فرمود. نتیجه این تشدید آن شد که به طوری که گفته شده مسلمانان سخت در اندیشه شوند و از عواقب وخیم تصرف در اموال ایتام سخت بترسند و ایتام را از خانه‌های خود بیرون کنند تا مبتلا به خوردن اموالشان نگردند و در رعایت حق آنان دچار کوتاهی نشوند و اگر هم کسی حاضر شود یتیمی را نزد خود نگه بدارد سهم آب و نان او را جدا کند، به طوری که اگر از غذای یتیم چیزی زیاد آمد از ترس (صفحه ۵۵۳) خدای تعالی نزدیک آن نمی‌شدند تا فاسد می‌شد، در نتیجه از هر جهت به زحمت افتادند. خواننده محترم اگر در این معنا دقت کند و آنگاه مجدداً به مطالعه آیه برگردد، ارتباط حکم تعدد زوجات با احکام مربوط به دختران یتیم را بهتر می‌فهمد که می‌فرماید: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» حتی اگر ترسیدید که در مورد دختران یتیم نتوانید رعایت عدالت بکنید و ترسیدید که به اموالشان تجاوز کنید و از ازدواج به آنها به همین جهت دل چرکین بودید، می‌توانید آنان را به حال خود واگذار نموده و با زنانی دیگر ازدواج کنید با یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر...»

۷. آیه (شرط عدالت در تعدد زوجات)

اشاره

...«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»، «اگر می‌ترسید نتوانید بین چند همسر به عدالت رفتار کنید تنها یک زن بگیرید و نه بیشتر.» (۳ / نساء)

شرح

در این جمله حکم مسأله را معلق به خوف کرد نه علم، فرمود: اگر می‌ترسید بین چند همسر ... و نفرمود: اگر می‌دانید که نمی‌توانید عدالت برقرار کنید، ... و علتش این است که در این امور که وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی اثر روشنی در آن دارد غالباً علم برای کسی حاصل نمی‌شود و قهراً اگر خدای تعالی قید علم را آورده بود مصلحت حکم، فوت می‌شد.

۸. آیه (حکم پرداخت مهریه)

اشاره

«وَأْتُوا النِّسَاءَ بِمَهْرِهِنَّ فَإِنْ نَحَلْتَهُنَّ نِجْمَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»، «و مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر به آنها پردازید، پس اگر چیزی از مهر خود را از روی رضا و خشنودی به شما بخشیدند برخوردار شوید که آن شما را حلال و گوارا

مشرك و كافر كيست؟

«مشرك و مشركات» اسم فاعل از مصدر اشراك، يعنى شريك گرفتن براى خداى سبحان است، و معلوم است كه شريك گرفتن مراتب مختلفى از نظر ظهور و خفا دارد، همانطور كه كفر و ايمان هم از اين نظر داراى مراتبند. **** ۱- الميزان ج: ۴ ص: ۲۳۸. (صفحه ۵۵۶) مثلاً اعتقاد به اينكه خدا دو تا و يا بيشتر است و نيز بتها را شفيعان درگاه خدا گرفتن، شركى است ظاهر، و از اين شرك كمى پنهان تر شركى است كه اهل كتاب دارند، و براى خدا فرزند قائلند، و مخصوصاً مسيح و عزيز را پسران خدا مى دانند و به حكايت قرآن مى گویند: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (۱۸ / مائده) و اين نيز شرك است، از اين هم كمى مخفى تر اعتقاد به استقلال اسباب است، اينكه انسان مثلاً دوا را شفا دهنده پندارد، و همه اعتمادش به آن باشد، اين نيز يك مرتبه از شرك است، و همچنين ضعيف تر و ضعيف تر مى شود، تا برسد به شركى كه به جز بندگان مخلص خدا احدى از آن برى نيست، و آن عبارت است از غفلت از خداوند تعالى و توجه به غير خداى عزوجل، پس همه اينها شرك است. اما اين باعث نمى شود كه ما كلمه مشرك را بر همه دارندگان مراتب شرك اطلاق كنيم، همچنانكه مى دانيم اگر مسلمانى نماز و يا واجبي ديگر را ترك كند، به آن واجب كفر ورزيده، ولى كلمه كافر را بر او اطلاق نمى كنيم، مثلاً خداى تعالى ترك عمل حج را كفر خوانده و فرموده: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۹۷ / آل عمران) ولى چنين كسى را كافر نمى خوانيم، بلكه فاسقى است كه به يكي از واجبات خدا كفر ورزيده و بر فرض هم كه بتوانيم اطلاق كنيم، بايد بگوئيم فلانى كافر به حج است. و همچنين ساير صفاتى كه در قرآن استعمال شده، مانند صالحين و قانتين، و شاكرين، و متطهرين، و يا فاسقين، و ظالمين و و، برابر و معادل افعالى كه اين صفات از آنها مشتق شده نيستند، كسى كه يك عمل صالح، و يك عبادت، و يك شكر، و يك طهارت، و يك فسق، و يك ظلم كرده، صالح و قانت و شاكرو و متطهرو و فاسق و ظالم خوانده نمى شود. و اين واضح است، پس اين عناوين را نام يا صفت كسى كردن، حكمى دارد، و صرف نسبت دادن فعل به آن كس حكمى ديگر. علاوه بر اينكه اين معنا به روشنى معلوم نشده، كه قرآن كريم كلمه مشرك را بر اهل كتاب هم اطلاق كرده باشد، به خلاف لفظ كافرين، بلكه تا آنجا كه مى دانيم اين (صفحه ۵۵۷) كلمه بر غير اهل كتاب اطلاق شده، مثلاً فرموده: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (۱ / بينه). و يا فرموده: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ، فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» (۲۸ / توبه) و يا فرموده: «كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ» (۷ / توبه) و نيز مى فرمايد: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» (۳۶ / توبه) و باز مى فرمايد: «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (۵ / توبه) و مواردى ديگر. پس، از اين بيان اين معنا روشن گرديد كه ظاهر آيه شريفه كه مى فرمايد: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ» تنها مى خواهد ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحريم كند، نه ازدواج با اهل كتاب را. از اينجا فساد گفته بعضى روشن مى شود كه گفته اند: آيه شريفه ناسخ آيه سوره مائده است، كه مى فرمايد: «الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَطَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» و وجه فساد آن اين است كه آيه سوره بقره به ظاهرش شامل اهل كتاب نمى شود، و آيه سوره مائده تنها شامل اهل كتاب است. الا اينكه ظاهر آيه اين است كه اگر مردى مسلمان شد، در حالى كه زنى كافر در عقد دارد حرام است كه ديگر به عقد آن زن وقعى بنهد، و خلاصه او را به همسرى خود باقى بگذارد، مگر اين كه او نيز ايمان بياورد آن وقت مرد مى تواند به عقد سابق همسرش اعتبار قائل باشد، و اين معنا هيچ دلالتى بر ازدواج ابتدائى با اهل كتاب ندارد.

حکمت تحريم ازدواج با مشرکين

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ» ... اين جمله اشاره است به حكمت تحريم آن دو قسم ازدواج،

می‌فرماید، مشرکین از آنجا که اعتقاد به باطل دارند راه ضلالت را طی می‌کنند، قهرا ملکات رذیله که باعث جلوه یافتن کفر و فسوق در نظر آدمی است و انسان را از دیدن طریق حق و حقیقت (صفحه ۵۵۸) کور می‌کند، در دلهاشان رسوخ می‌یابد، به طوری که گفتار و کردارشان دعوت به شرک می‌شود، و به سوی هلاکت راهنمایی می‌کند، و بالاخره آدمی را به آتش می‌کشاند. پس مشرکین چه زن و چه مردشان به سوی آتش دعوت می‌کنند، ولی مؤمنین برخلاف آن با سلوک راه ایمان و اتصافشان به لباس تقوا انسان را به زبان و عمل به سوی جنت و مغفرت می‌خوانند، و به اذن خدا هم می‌خوانند، چون خدا اجازه‌شان داده که مردم را به سوی ایمان دعوت کنند، و به رستگاری و صلاح که سرانجامش جنت و مغفرت است راه بنمایانند. (۱)

۱۰. آیه (تحریم ازدواج زشتکاران با پاکان)

اشاره

«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّزُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»، «زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی بدین صفتند و مردان زشتکار ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند و بالعکس زنانی پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه و نیکو لایق زنانی به همین گونه‌اند و این پاکیزگان از سخنان بهتان که ناپاکان درباره‌شان می‌گویند منزهند و از خدا به ایشان آمرزش می‌رسد و رزق آنها نیکو است.» (۲۶ / نور)

شرح

مؤمنین و مؤمنات با احسان، طیبین و طیباتند، و هریک مختص به دیگری است، و ایشان به حکم ایمان و احسان شرعا از نسبت‌های ناروایی که شاهی بر آن اقامه نشود میرا هستند، و از جهت ایمانی که دارند محکوم به مغفرتند، همچنان که فرموده: «وَأْمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ»، (۳۱ / احقاف) و نیز به همان جهت رزق کریمی خواهند داشت. و آن رزق کریم همان حیات طیب در دنیا و آخرت، و اجر نیکوی آخرت است، که در آیه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ * * * * ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۰۲. (صفحه ۵۵۹) ما كَانُوا يَعْمَلُونَ»، (۹۷ / نحل) بدان نوید داده است. و مراد از خبیث در خبیثین و خبیثات که غیر از مؤمنین هستند این است که حالتی پلید دارند، و به خاطر کفر وضعی ناخوشایند به خود می‌گیرند.

اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار

و اگر زنان خبیث را به مردان خبیث، و مردان خبیث را به زنان خبیث اختصاص داده، به خاطر هم‌جنسی و هم‌سنخی است، و در نتیجه اینگونه افراد از تلبس به فحشاء میرا نیستند، البته صرف این اختصاص، حکم به تلبس و اتصاف نیست. پس از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید: اول اینکه: آیه شریفه از نظر لفظ عام است و مؤمنین را برای همیشه به پاکی توصیف می‌کند، هر چند که سبب نزولش موردی خاص باشد. دوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین شرعا محکوم به برائتند از آنچه که به ایشان نسبت بدهند و اقامه بینه نکنند. سوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین همه محکوم به مغفرت و رزق کریمند. و همه اینها البته حکم ظاهری است، ظاهر حال مؤمنین چنین، و ظاهر حال کفار برخلاف این است، چون مؤمنین نزد خدا محترمند. در مجمع‌البیان در ذیل آیه «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ» ... آمده که در معنای آن اقوالی گفته‌اند، تا آنجا که می‌گوید: سوم اینکه زنان پلید مال مردان پلید، و مردان پلید مال زنان پلیدند، (نقل از ابی مسلم و جبائی) از امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام روایت شده که این آیه

مثل آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» می‌باشد، چیزی که هست بعضی تصمیم گرفتند که از زنان پلید بگیرند، خدا از این کار نهیشان کرد، و آن را برای ایشان نپسندید. و در خصال از عبدالله بن عمر و ابوهریره روایت کرده که گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی قلب کسی پاک باشد، جسدش هم پاک می‌شود، و چون قلب پلید شد، (صفحه ۵۶۰) بدن هم به سوی پلیدی می‌گراید. و در احتجاج، از حسن بن علی علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن گفتاری که با معاویه و اصحاب او داشت و آنان به علی علیه‌السلام ناسزا گفتند، فرمود: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ»، و به خدا سوگند ای معاویه این مردان و زنان خبیث، تو هستی و اصحاب تو و شیعیان تو، «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ»، ... و این مردان و زنان پاک، علی بن ابیطالب و اصحاب و شیعیان اویند. (۱)

۱۱. آیه (حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب)

شرح

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَّلٌ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصَنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «امروز همه پاکیزه‌ها برایتان حلال شد، و نیز طعام کسانی که اهل کتابند برای شما حلال، و طعام شما برای آنان حلال است، و نیز زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتاب، که قبل از شما مسلمانان دارای کتاب آسمانی بودند، برای شما حلال است، البته به شرط اینکه اجرتشان را که به جای مهریه در زن دائمی است بدهید، آن هم به پارسائی، نه زناکاری و رفیق‌گیری، و هر کس منکر ایمان باشد اعمالش باطل می‌شود، و در آخرت از زیانکاران است.» (۵ / مانده)

شرح

ظاهراً نفوس مردم بایمان از تشویش و اضطراب شکی که نسبت به حلال بودن طعام اهل کتاب داشتند آرام نمی‌گرفته، چون قبلاً از ناحیه خدای تعالی از معاشرت و آمیزش و تماس گرفتن و دوستی کردن با اهل کتاب شدیداً نهی شده بودند، لذا برای رفع این اضطرابشان داستان حلیت طیبات را هم ضمیمه حلیت طعام اهل کتاب کرد، و ****-۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۳۷. (صفحه ۵۶۱) مؤمنین فهمیدند که طعام اهل کتاب خود یکی از مصادیق طیبات حلال و از سنخ آنها است، و در نتیجه اضطرابشان زایل و دلشان آرامش یافت، در جمله: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ»، نیز عین این نکته به کار برده شده، برای اینکه بفهماند زنان پاکدامن از اهل کتاب بر مسلمین حلال است، و در آن هیچ شکی به خود راه ندهند، حلیت زنان خود مؤمنین را ضمیمه آورد. در این آیه نمی‌خواهد به کفار تکلیفی کند، بلکه می‌خواهد بفرماید بین زن مسلمان و همسر کافر زناشویی و محرمیت و حلیتی نیست، تا آن حلیت متعلق به یک طرف بشود. «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ»، در این آیه متعلق حکم را که یهود و نصارا باشند نام نبرده، بلکه آنان را با آوردن صفتشان مشخص کرده و فرموده: «(زنان آنهاست) که قبل از شما کتاب آسمانی داشتند»، و حتی آنها را به عنوان اهل کتاب هم ذکر نکرده، و نفرموده: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ»، و این خالی از اشعار به علت حکم نیست، با در نظر گرفتن این جهت و اینکه لحن، لحن منت گذاری است، و اینکه مقام سخن، مقام تخفیف و آسان کردن وظایف است، معنای آیه چنین می‌شود: ما بر شما مسلمانان منت می‌گذاریم، که تکلیف را برایتان آسان کردیم، و حرمت ازدواج بین مردان شما و زنان اهل کتاب را برداشتیم، و برای این برداشتیم، که آنها قبل از شما صاحب کتاب بودند، و قهراً نسبت به سایر طوایفی که مسلمان نیستند به مسلمانان نزدیک‌ترند، زیرا به توحید و رسالت

اعتقاد دارند، برخلاف مشرکین و بت پرستان که منکر نبوتند پس معلوم شد که جمله: «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» اشعار به این نکته دارد، همچنانکه تفسیر این جمله به جمله «مِنْ قَبْلِكُمْ» نیز خالی از این اشاره نیست، چون به وضوح اشاره دارد بر خلط و مزج و اشتراک. حال ببینیم منظور از کلمه «مُحْصِنَات» در آیه شریفه چیست؟ البته این کلمه معانی متعدد دارد، ولی در اینجا منظور از آن زنان عقیف است، به دلیل اینکه در مقابل محصنات از زنان مؤمن قرار گرفته، که به معنای زنان بی شوهر و عقیف است، و این (صفحه ۵۶۲) خود روشن است، و از اینکه محصنات از اهل کتاب با محصنات از اهل ایمان در یک کلام جمع شده‌اند، با در نظر گرفتن معنایی که برای کلمه کردیم فهمیده می‌شود که منظور از کلمه مؤمنات در هر دو موضع یکی است، و آن معنا نمی‌تواند اسلام باشد برای اینکه اگر احصان در جمله: «وَالْمُحْصِنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ» به معنای احصان اسلام باشد باید در جمله: «وَالْمُحْصِنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» نیز به این معنا باشد، با اینکه زنان اهل کتاب اسلام ندارند، و نیز نمی‌تواند به معنای احصان حریت باشد، برای اینکه امتنان مستفاد از آیه با منحصر بودن حریت به زنان کتابی آزاد نمی‌سازد، بلکه از آن استفاده می‌شود که زن کتابی بر مسلمانان حلال است، هر چند که آزاد نباشند، بنابراین از معنای احصان باقی نمی‌ماند مگر عفت، پس متعین این است که مراد از محصنات زنان پاکدامن و عقیف اهل کتاب است. و بعد از همه اینها به نکته دیگر آیه می‌پردازیم و می‌گوئیم آیه شریفه تصریح نکرده به اینکه منظور از این حریت، حریت نکاح دائم ایشان است و یا نکاح منقطع، تنها چیزی که در آیه می‌تواند قرینه باشد بر اینکه مراد نکاح متعه و انقطاعی است کلمه اجر است، و اینکه کام‌گیری از زنان اهل کتاب به طریق احصان باشد، نه به طریق مسافحه و زنا و رفیق بازی، پس از این بیان نتیجه می‌گیریم که آنچه خدای تعالی از زنان یهود و نصارا برای مؤمنین حلال کرده آمیزش از راه نکاح با مهر و اجرت است، نه نکاح با زنا، ولی شرط دیگری در آیه نیامده، نه دوام و نه انقطاع، و ما در تفسیر آیه شریفه: «فَمَا شِئْتُمُوهُنَّ فَأْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ» ... گفتیم: که نکاح متعه نیز مانند نکاح دائم و نکاح واقعی است، البته این بحث تتمه‌ای دارد که باید در علم فقه به آن واقف گشت. «إِذَا اتَّيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» این آیه همان زمینه‌ای را دارد که آیه شریفه: «وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ» دارد و جمله «إِذَا اتَّيْتُمُوهُنَّ» .. قرینه است بر اینکه مراد از آیه شریفه حریت تزویج به محصنات از اهل کتاب است، و شامل خریدن کنیزان اهل کتاب نمی‌شود. «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» کلمه کفر در اصل به معنای (صفحه ۵۶۳) پوشاندن است، و بنابراین در تحقق معنای کفر این معنا شرط است، که معنای ثابتی که پرده روی آن بیفتد وجود داشته باشد، همانطور که کلمه حجاب در جایی مفهوم پیدا می‌کند که چیز ثابت و پیدائی باشد، تا با افتادن حجاب بر روی آن ناپیدا شود، پس معنای کفر هم وقتی تحقق می‌یابد که چیز ثابت و هویدائی باشد، که کافر آن را بپوشاند، و این معنا در کفران به نعمت‌های خدا و کفر به آیات او و کفر به خدا و رسولش و کفر به روز جزا وجود دارد. پس اینکه در آیه مورد بحث کلمه کفر را در مورد ایمان استعمال کرده، و فرموده هر کس به ایمان کفر بورزد، به مقتضای مطلبی که درباره کفر گفتیم باید ایمان ثابتی وجود داشته باشد، تا کفر آن را بپوشاند و بطور مسلم منظور از ایمان معنای مصدری آن باور کردن نیست، بلکه منظور معنای اسم مصدری است، که همان اثر حاصل و صفت ثابت در قلب مؤمن است، یعنی اعتقادات حقه‌ای که منشأ اعمال صالح می‌شود، پس برگشت معنای کفر به ایمان به این است که آدمی به آنچه که می‌داند حق است عمل نکند، مثلاً مشرکین را دوست بدارد، و با آنان اختلاط، و در اعمال آنان شرکت کند، با اینکه علم به حقانیت اسلام دارد، و نیز مثل اینکه نماز و روزه و زکات و حج و سایر ارکان اسلام را ترک کند، با اینکه یقین به ثبوت آنها و رکن دین بودن آنها دارد. پس منظور از کفر به ایمان این معنا است، و لیکن در این میان نکته‌ای است و آن این است که کفر بدان جهت که به معنای ستر است، و پوشاندن امور ثابت و وقتی به حسب تبادر ذهنی صادق است که در آن پوشاندن مداومتی باشد، لذا کفر به ایمان نیز در مورد کسی صادق است که همواره عمل به مقتضای ایمان خود را ترک کند، و همیشه و بطور دائم برخلاف علم خود عمل نماید و اما کسی که در زندگیش یکبار و دوبار حق را می‌پوشاند، و برخلاف علم و

ایمانش عمل می‌کند، به چنین کسی نمی‌گویند به ایمانش کفر ورزیده، بلکه می‌گویند او مرتکب فسقی شده است. این را بدان جهت گفتیم تا روشن شود که مراد از جمله: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ» کسانی (صفحه ۵۶۴) هستند که بر پوشاندن حق و علم و ایمان خویش مداومت دارند، هر چند که در جمله مورد بحث مطلب با مثل یکفر تعبیر شده، که ثبوت و دوام را می‌فهماند، بنابراین کسی که پیروی نمی‌کند آنچه را که حق بودنش به نظر وی محقق شده، و عمل نمی‌کند به آنچه برایش ثابت شده، که از ارکان دین است، او کافر به ایمان است، و هر عمل صالحی که بکند حبط و بی‌پاداش خواهد بود، همچنان که در آیه مورد بحث فرمود: «فَقَدْ حَرِطَ عَمَلُهُ». جمله مورد بحث یعنی «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَرِطَ عَمَلُهُ»... متصل به ما قبل خودش است، و می‌خواهد مؤمنین را از خطری که ممکن است در اثر سهل‌انگاری در امر خدا و معاشرت آزادانه با کفار متوجه آنان شود برحذر بدارد، و بفهماند که اگر در جملات قبل، طعام اهل کتاب را و ازدواج با زنان عقیف آنان را بر شما مؤمنین حلال کردیم برای این بود که در معاشرت شما با اهل کتاب تخفیف و تسهیلی فراهم آوریم، تا این وسیله‌ای بشود که شما با اخلاق اسلامی خود با یهود و نصارا معاشرت کنید، و آنان را شیفته اسلام بسازید، و داعی آنان باشد بسوی علم نافع و عمل صالح. پس غرض از تشریح حکم مورد بحث این بوده، نه اینکه مسلمین این حکم را بهانه و وسیله قرار دهند برای اینکه خود را در پرتگاه هوا و هوسها ساقط نموده، در دوستی و عشق ورزیدن با زنان یهودی و نصرانی بی‌بند و بار شوند، و عاشق جمال آنان شده، در نتیجه خواه ناخواه خلق و خوی آنان را نیز متابعت نمایند و چیزی نگذرد که خلق و خوی یهودیت و نصرانیت حاکم بر مسلمین گشته و بر خلق و خوی اسلامی مسلط گردد، و آن را تحت الشعاع خود کند، و فساد آنان بر صلاح اسلام چیره گردد، که این خود بلای بزرگی است، که مسلمانان را به قهقرا برمی‌گرداند، در نتیجه حکمی را که خدا در تشریحش بر مسلمانان منت نهاده بود را فتنه و محنت و مهلکه مسلمین کرده، تخفیف الهی را به صورت عذاب درآورد. به همین جهت خدای تعالی بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب و زنان پاکدامن ایشان، مسلمانان را از بی‌بند و باری در تنعم به این نعمت، حلال بودن طعام و زنان (صفحه ۵۶۵) اهل کتاب بر حذر داشته، تا بی‌بند و باریشان کارشان را به کفر ایمان و ترک ارکان دین و اعراض از حق نکشاند، زیرا اگر چنین کنند باعث می‌شوند که اعمالشان حبط شود، و در آخرت نتیجه‌ای از تلاش زندگی خود نبینند.

روایات وارده در زمینه ازدواج با زنان اهل کتاب

و در تفسیر قمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: از زنان اهل کتاب تنها ازدواج با آن زنانی حلال است که به حکومت اسلام جزیه پردازند، و اما غیر آنان نه، ازدواج با زنانشان حلال نیست. مؤلف: علت آن این است که وقتی اهل کتاب جزیه نپردازد قهرا محارب یعنی کافر حربی خواهد بود که معلوم است ازدواج با آنان حلال نیست. و در کتاب فقیه از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که شخصی از آن جناب از مردی که با زن نصرانی و یهودی ازدواج می‌کند سؤال کرد که آیا ازدواجش درست است یا نه؟ فرمود اگر این مرد به زن مسلمان دسترسی داشته باشد چرا باید زن یهودی و نصرانی بگیرد شخص عرضه داشت آخر به زن یهودی و نصرانی عشق می‌ورزد (خلاصه عاشق چنین زنی شده)، حضرت فرمود: حال که چنین است اگر با او ازدواج کرد باید از شراب و گوشت خوک خوردن او جلوگیری کند، و در ضمن این را هم بدان که این عمل در دین او نقصی ایجاد می‌کند. و در تهذیب از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرموده: ازدواج موقت مسلمان با زن یهودی و نصرانی و با اینکه همسری آزاد دارد اشکال ندارد. و در کافی به سند خود از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: دوست نمی‌دارم مرد مسلمان با زن یهودیه و نصرانیه ازدواج کند، زیرا بیم آن می‌رود که فرزندش به دین یهود یا نصرانی گرایش پیدا کند. (صفحه ۵۶۶)

۱۲. آیه (شرط ایمان در ازدواج)

اشاره

... «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ...» «... و خدا به ایمان واقعی شما داناتر است، و از این گونه ازدواج ننگ نداشته باشید، که مؤمنین همه از همدند، و فرقی بین آزاد و کنیزشان نیست» (... ۲۵/نساء)

شرح

از آنجائی که در جمله قبلی با آوردن قید «مؤمنات»، ایمان، در متعلق حکم قید شده بود، و از آنجائی که ایمان امری قلبی است لذا کسی نمی‌تواند به حقیقت ایمان دیگری اطلاع پیدا کند، چون برای این آگهی میزانی مانند میزان الحراره و سایر موازین مادی وجود ندارد، چه بسا مردمی توهم کنند که خدای تعالی با آوردن این قید کار مسلمانان را دشوار کرده، و بلکه اصلاً جلو آن را گرفته، مسلمانان مکلف را دچار عسر و حرج ساخته، چون نمی‌توانند تشخیص دهند آیا زنی که می‌خواهند بگیرند ایمان قلبی دارد یا نه، لذا در این جمله که می‌فرماید: «خدا به ایمان بندگان مؤمنش آگاه است»، بطور کنایه فهمانده، شما مکلفین مأمور به تشخیص واقع و حقیقت ایمان زنان نیستید، این کار خداست و بس، بلکه تنها مأمورید بر طبق اسباب ظاهری عمل کنید، اسبابی که نظیر شهادتین، و شرکت در جماعت مسلمین، و انجام وظائف عمومی دین دلالت بر ایمان صاحبش می‌کند، و همین ایمان ظاهری معیار است نه ایمان باطنی. و چون این جهت که تنها فقرا از مکلفین را هدایت کرد به اینکه با کنیزان ازدواج کنند باعث می‌شد که تأثیر گفتار در دل‌ها متفاوت شود و عموم مردم از این بیان نسبت به طبقه کنیزان احساس خواری و پستی و ذلت کنند، و خیال کنند خدای تعالی نیز این طبقه را خوار و بی‌مقدار می‌داند، و از سوی دیگر خود این طبقه هم از این خطاب دلگیر شوند، و عموم مردم نیز خود را تافته‌ای جدا بافته پنداشته و با طبقه بردگان معاشرت ننموده، و مخصوصاً مردان از ازدواج با کنیزان، و زنان از ازدواج با غلامان خودداری ورزند، و از اینکه آنان را شریک زندگی نموده و گوشت و خون خود را با آنها مخلوط سازند احساس ننگ کنند، لذا با جمله «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»، از این سوء تفاهم (صفحه ۵۶۷) جلوگیری نموده و به حقیقتی صریح اشاره کرد، که با دقت در آن، توهم فاسد نامبرده از بین می‌رود، زیرا می‌فرماید: برده نیز مانند آزاد، انسان است، و از نظر انسانیت و معیاری که با آن یک موجود، انسان می‌شود هیچ تفاوتی با هم ندارند، برده نیز مانند آزاد واجد همه شئون انسانیت است، تنها تفاوتی که بین این دو هست، در سلسله احکامی است که به منظور استقامت امر مجتمع انسانی در رساندن او به سعادتش تشریح شده، و این تفاوت‌ها به هیچ وجه نزد خدای تعالی معیار نیست، تنها چیزی که نزد خدای عزوجل معیار است، تقوا است، که باعث کرامت و حرمت نزد او می‌شود. پس مردمی که به خدای عزیز ایمان دارند نباید تحت تأثیر این خلیجانان ذهنی موهوم و افکار خرافی قرار گیرند، که این افکار آنان را از حقایق معارف که متضمن سعادت و رستگاری آنان است دور سازد، آری بیرون شدن از وسط طریق مستقیم هر چند که در بدو نظر و ابتدای امر حقیر و بی‌اهمیت است، لیکن همواره و به تدریج آدمی را از راه هدایت دور می‌سازد، تا سرانجام به وادی‌های هلا-کنش بکشاند. از اینجا روشن می‌شود که ترتیبی که در ابتدای آیه مورد بحث به صورت مشروط و تنزل قرار گرفته، و فرموده: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا- أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، (... ۲۵ / نساء) در حقیقت سخن را به ترتیبی که در مجرای طبع و عادت هست آورده است، نه اینکه خواسته مردم را به امری غیرطبیعی و غیرعادی ملزم سازد، به این معنا که فرموده باشد جواز ازدواج با کنیزان مشروط بر این است که مسلمان توانایی ازدواج با زنان آزاد را نداشته باشد، نه، نمی‌خواهد این را بفرماید، بلکه مردم به حسب طبع خودشان این طور عمل می‌کنند، و به همین جهت خدای تعالی خطابشان کرده

که اگر توانائی آن را ندارید که با زنان آزاد ازدواج کنید، می‌توانید برای رهائی از فشار مجرد با کنیزان ازدواج کنید، و از این کار دل چرکین نباشید، و در عین حال تذکر داد که آزاد و برده هر دو انسان و از جنس هم هستند. (صفحه ۵۶۸)

۱۳. آیه (حکم سرپرستی مردان بر زنان)

اشاره

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ،» «مردان بر زنان قیومت و سرپرستی دارند، به خاطر اینکه خدا بعضی را بر بعضی برتری داده، و به خاطر اینکه مردان از مال خود نفقه زنان و مهریه آنان را می‌دهند، پس زنان صالح و شایسته باید فرمانبر شوهران در کام‌گیری و تمتعات جنسی و حافظ ناموس و مدافع و آبروی آنان در غیابشان باشند، همانطور که خدا منافع آنان را حفظ فرموده است» (... / ۳۴ / نساء)

شرح

«قِيم» به معنای کسی است که مسؤول قیام به امر شخصی دیگر است، و مراد از جمله: «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»، آن زیادت‌هایی است که خدای تعالی به مردان داده، به حسب طاقتی که بر اعمال دشوار و امثال آن دارند، چون زندگی زنان یک زندگی احساسی و عاطفی است، که اساس و سرمایه‌اش رقت و لطافت است، و مراد از جمله «بِمَا أَنْفَقُوا» مهریه‌ای است که مردان به زنان می‌دهند، و نفقه‌ای است که همواره به آنان می‌پردازند. و از عمومیت علت به دست می‌آید که حکمی که مبتنی بر آن علت است یعنی قیام بودن مردان بر زنان نیز عمومیت دارد، و منحصر به شوهر نسبت به همسر نیست، و چنان نیست که مردان تنها بر همسر خود قیومت داشته باشند، بلکه حکمی که جعل شده برای نوع مردان و بر نوع زنان است، البته در جهات عمومی که ارتباط با زندگی هر دو طایفه دارد، و بنابراین پس آن جهات عمومی که عامه مردان در آن جهات بر عامه زنان قیومت دارند، عبارت است از مثل حکومت و قضا که حیات جامعه بستگی به آنها دارد، و قوام این دو مسؤولیت و یا بگو دو مقام بر نیروی تعقل است، که در مردان بالطبع بیشتر و قوی‌تر است تا در زنان، همچنین دفاع از سرزمین با اسلحه که قوام آن برداشتن نیروی بدنی و هم نیروی عقلی است، که هر دوی آنها در (صفحه ۵۶۹) مردان بیشتر است تا در زنان. و بنابراین، اینکه فرمود: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، اطلاقی تام و تمام دارد، و اما جملات بعدی که می‌فرماید: «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ» ... که ظاهر در خصوصیتی است که بین زن و شوهر هست نمی‌خواهد این اطلاق را مقید کند، بلکه می‌خواهد فرعی از فروع این حکم مطلق را ذکر نموده، جزئی از میان جزئیات آن کلی را بیان کند، پس این حکم جزئی است که از آن حکم کلی استخراج شده، نه اینکه مقید آن باشد.

وظایف زنان در زندگی مشترک

«فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»، مراد از صالحات همان معنای لغوی کلمه است، و آن همان است که به لیاقت شخص نیز تعبیر می‌شود، و کلمه قانتات عبارت است از دوام طاعت و خضوع، و از اینکه در مقابل این گونه زنان زنان ناشزه را قرار داد، و فرمود: «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ»، به دست می‌آید که مراد از صالحات نیز همسران صالح است، نه هر زن صالح، و خلاصه حکمی که روی صالحات کرده، و فرموده صالحات چنین و چنانند، مخصوص زنان در حال ازدواج است نه مطلق زنان. و در این جمله که به تعبیر (زنان صالح چنین و چنانند) دستور داده که زنان صالح باید چنین و چنان باشند، در واقع حکم مربوط به شؤون

زوجیت و کیفیت معاشرت منزلی را بیان کرده، و این حکم در عین حال حکمی است که در سعه و ضیقش تابع علتش، یعنی همان قیومیت مرد بر زن از نظر زوجیت است، پس بر زن واجب است شوهر را اطاعت کند، و او را در هر شأنی که به شؤون زوجیت راجع می‌شود حفظ نماید.

استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی و مالکیت

همان طور که قیومیت صنف مردان بر صنف زنان در مجتمع بشری تنها مربوط می‌شود به جهات عامه‌ای که زنان و مردان هر دو در آن جهات شریکند، و چون جهاتی است که نیازمند به تعقل بیشتر و نیروی زیادتر است که در مردان وجود دارد، (صفحه ۵۷۰) یعنی امثال حکومت و قضا و جنگ بدون اینکه استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی او خدشه‌ای بخورد، و بدون اینکه مرد حق داشته باشد اعتراض کند که تو چرا فلان چیز را دوست می‌داری و یا فلان کار را می‌کنی، مگر آنکه زن کار زشت را دوست بدارد، یا مرتکب شود، به شهادت اینکه فرمود: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ بِالْمَعْرُوفِ.» (۲۳۴ / بقره) همچنین قیومیت مرد بر زنش به این نیست که سلب آزادی از اراده زن و تصرفاتش در آنچه مالک آن است بکند، و معنای قیومیت مرد این نیست که استقلال زن را در حفظ حقوق فردی و اجتماعی او، و دفاع از منافعش را سلب کند، پس زن همچنان استقلال و آزادی خود را دارد، هم می‌تواند حقوق فردی و اجتماعی خود را حفظ کند، و هم می‌تواند از آن دفاع نماید و هم می‌تواند برای رسیدن به این هدفهایش به مقدماتی که او را به هدفهایش می‌رساند متوسل شود.

مفهوم قیومیت مرد بر زن

معنای قیومیت مرد این است که مرد به خاطر این که هزینه زندگی زن را از مال خودش می‌پردازد، تا از او استمتاع ببرد، پس بر او نیز لازم است در تمامی آنچه مربوط به استمتاع و هم‌خوابگی مرد می‌شود او را اطاعت کند، و نیز ناموس او را در غیاب او حفظ کند، و وقتی غایب است مرد بیگانه را در بستر او راه ندهد، و آن بیگانه را از زیبایی‌های جسم خود که مخصوص شوهر است تمتع ندهد، و نیز در اموالی که شوهرش در طرف ازدواج و اشتراک در زندگی خانوادگی به دست او سپرده و او را مسلط بر آن ساخته خیانت نکند. پس معنای آیه مورد بحث این می‌شود که زنان مسلمان سزاوار است صفت صلاح را پیشه خود بسازند، که اگر چنین کنند قهراً قانتات خواهند بود، یعنی همواره و دائماً شوهران خود را در هر چه که از ایشان بخواهند اطاعت خواهند کرد، البته هر چیزی که با تمتع شوهران ارتباط داشته باشد، و واجب است بر آنان که جانب خود را در همه چیزهایی که متعلق حق شوهران است در غیاب شوهران حفظ کنند. (صفحه ۵۷۱) «بِمَا حَقَّقَ اللَّهُ»، معنای جمله این است که زنان مطیع شوهران خویشند، و حافظ غیب ایشانند، به حفظی که خدا از حقوق ایشان کرده، چون قیومیت را برای آنان تشریح و اطاعتشان و حفظ غیبتشان را بر زنان واجب فرموده است.

حکم رفتار با زنان ناسازگار

... «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا...» «و زنانی را که بیم دارید نافرمانیتان کنند، نخست اندرز دهید، اگر به اطاعت در نیامدند، با آنها قهر کنید، و در بستر خود راه ندهید، و اگر این نیز مؤثر نشد بنیزدشان اگر به اطاعت درآمدند دیگر برای ادامه زندگیشان بهانه‌جویی نکنید، و به خاطر علوی که خدا به شما داده مغرور نشوید، که دارنده علو و بزرگی خدا است» (... / نساء) کلمه «نُشُوز» به معنای عصیان و

استکبار از اطاعت است، و مراد از «خوف نُشوز» این است که علائم آن به تدریج پیدا شود، و معلوم گردد که خانم می‌خواهد ناسازگاری کند. در جمله: «فِعْظُوهُنَّ» موعظه را نتیجه ترس از نُشوز، قرار داد، نه از خود نشوز، شاید برای این بوده که رعایت حال موعظه را در بین علاج‌های سه گانه کرده باشد، و بفهماند از میان این سه راه علاج موعظه علاجی است که هم در حال نشوز مفید واقع می‌شود، و هم قبل از نشوز، و هنگام پیدا شدن علامت‌های آن و علاج‌های سه گانه همان است که عبارت: «فِعْظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ» بر آن دلالت می‌کند، و از معنای آیه می‌دانیم که بین این سه علاج ترتیب هست، و می‌خواهد بفرماید اول او را موعظه کنید، اگر موعظه اثر نگذاشت با او قهر کنید، و رختخوابتان را جدا سازید، و اگر این نیز مفید واقع نشد، او را بزیند. دلیل بر این که رعایت تدریج و ترتیب لازم است این است که ترتیب نامبرده به حسب طبع نیز وسایل گوناگونی از کیفر دادن است، هر کس بخواهد کسی را کیفر کند طبیعتاً اول از درجه ضعیف آن شروع می‌کند، و سپس به تدریج کیفر را شدید و شدیدتر می‌سازد. (صفحه ۵۷۲) ظاهر جمله: «وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ» این است که بستر محفوظ باشد، ولی در بستر با او قهر کند، مثلاً در بستر پشت به او کند، و یا ملاعبه نکند، و یا طوری دیگری بی‌میلی خود را به او بفهماند، گو اینکه ممکن است با مثل این عبارت جدا کردن بستر نیز اراده بشود، ولی بعید است، چون مضجع را به لفظ جمع آورده، اگر منظور جدا کردن «مَضْجَعٍ» بوده باشد، دیگر به حسب ظاهر احتیاج نبود کلمه نامبرده را به لفظ جمع بیاورد. در مجمع‌البیان در تفسیر جمله: «فِعْظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ»... از امام ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «هجر در مضاجع به این است که در رختخواب زن برود، ولی پشت خود را به او کند، و نیز در معنای زدن از آن جناب روایت کرده که باید با مسواک او را زد، (مسواک، چوب کوچکی بود که برای تمیز کردن دندان به کار می‌رفت.)» «فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً»... یعنی اگر در اثر اعمال آن سه راه علاج به اطاعت شما در آمدند، دیگر علیه آنان بهانه‌جویی نکنید، و با اینکه اطاعت شما می‌کنند برای اذیت و آزارشان دنبال بهانه نگردید، و در آخر این مطلب را تعدیل می‌کند به اینکه «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً»، و اعلام می‌دارد به این که مقام پروردگارشان علی و کبیر است، پس از قدرت و توفقی که بر زنان خود دارند مغرور نشوند و سوء استفاده نموده در اثر غرور به آنها ظلم و استعلا و استکبار نکنند، و همواره به یاد علو مقام پروردگارشان باشند. (صفحه ۵۷۳)

۱۴. آیه (ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر)

اشاره

... «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَبِيراً...» «و اگر ترسیدید کار به جایی بکشد، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن بفرستید، که اگر بنای آن دو به اصلاح باشد خدای تعالی بینشان را توافق پدید می‌آورد، که خدا همواره دانایی باخبر است.» (۳۵ / نساء)

شرح

کلمه «شِقَاق» به معنای قهر کردن و عداوت است، خدای سبحان برای مواردی که احتمال برود کار زن و شوهر به دشمنی بیانجامد دستور داده یک حاکم از طرف زن، و یک حاکم از طرف مرد به مسأله رسیدگی کنند، زیرا دخالت یک حاکم این خطر را دارد که او جانب یک طرف را بگیرد، و حکم جائزانه کند. و معنای اینکه فرموده: «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» این است که اگر واقعا هر دو طرف نزاع بنای داشته باشند، و عناد و لجبازی در کارشان نباشد خدای تعالی به وسیله این دو حاکم بین آن دو توافق و اصلاح برقرار می‌کند، چون وقتی دو طرف زمام اختیار خود را به حکم خود بدهند (حکمی که خودشان پسندیده‌اند)، قهراً توافق

حاصل می‌شود. ولی در آیه شریفه حصول توافق را به خدای تعالی نسبت داده، به اینکه سبب عادی یعنی اصلاح خواهی آن دو تسلیم بودنشان در برابر حکمی که حکم‌ها می‌کنند در کار هست، و باید نتیجه را به این سبب نسبت بدهد، لیکن به خدای تعالی نسبت داد تا در ضمن بفهماند سبب حقیقی و آن کسی که میان اسباب ظاهری و مسببات آنها رابطه برقرار می‌کند خدای تعالی است، او است که هر حقی را به صاحب حق می‌دهد، و در آخر آیه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا». در کافی به سند خود از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر جمله: «فَابْتَغُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا» فرمود: این دو حکم باید با زن و شوهر شرط کنند، که هر حکمی که کردند آن دو قبول کنند، اگر حکم کردند که باید از هم (صفحه ۵۷۴) جدا شوند، بپذیرند، و اگر حکم کردند که باید با هم باشند بپذیرند. (۱)

۱۵. آیه (خوف زن از بی‌میلی و اعراض شوهر)

اشاره

«وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» «و هر گاه زنی از بی‌میلی و یا سرگرانی شوهرش بیم دارد و بخل که خدا به منظور حفظ و دفاع از حق در نهاد جانها نهاده در او تحریک شد، او و همسرش مجازند به منظور نوعی اصلاح از قسمتی از حقوق خود صرفنظر کنند و صلح در هر حال بهتر است، و اگر شما مردان احسان کنید و رعایت تقوا بنمائید خدا از آنچه می‌کنید باخبر است.» (۱۲۸ / نساء)

شرح

سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از صلح و مصالحه کردن این است که زن از بعضی حقوق زناشویی خودش صرفنظر کند تا انس و علاقه و الفت و توافق شوهر را جلب نماید و به این وسیله از طلاق و جدائی جلوگیری کند و بداند که صلح بهتر است. اگر شرط اصلاح را خوف نشوز و اعراض قرار داد، نه خود آن دو را، برای این بود که صلح موضوعش از زمانی تحقق می‌یابد که علامت‌ها و آثار ترس آور آن تحقق یابد. «وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»، کلمه «شُح» به معنای بخل است، و جمله مورد بحث می‌خواهد این حقیقت را خاطر نشان سازد که گزینه بخل یکی از غرائز نفسانی‌ای است که خدای تعالی بشر را بر آن گزینه مفضل و مجبول کرده تا به وسیله این گزینه منافع و مصالح خود را حفظ نماید و از ضایع شدن آن دریغ کند، پس هر نفسی دارای شح و بخل هست و بخلش همواره حاضر در نزد او است، یک زن نسبت به حقوقی که ****۱- المیزان ج: ۴ ص: ۵۴۴. (صفحه ۵۷۵) در زوجیت دارد یعنی در لباس و خوراک و بستر و عمل زناشویی، بخل می‌ورزد، یعنی از تلف شدن و غضب شدن آن جلوگیری می‌کند، و یک مرد نیز در صورتی که به زندگی کردن با همسرش بی‌میل باشد، از موافقت و محبت و اظهار علاقه به او بخل می‌ورزد، در چنین صورتی حرجی بر آن دو نیست در اینکه بین خود صلح برقرار نمایند، یعنی یکی از آن دو از پاره‌ای حقوق خود چشم‌پوشی کند. «وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»، این جمله موعظه‌ای است برای مردان که از طریق احسان و تقوا تجاوز نکنند و متذکر این معنا باشند که خدای عز و جل از آنچه می‌کنند باخبر است، پس در معاشرت با زنان، جور و ستم نکنند و آنان را مجبور نسازند که از حقوق حق خود چشم‌پوشند، هر چند که خود آنان می‌توانند چنین کنند. (۱)

روایات وارده در زمینه رفتار با همسران

زنان دچار حیرت شود. کلمه عدل به معنای حد وسط در بین افراط و تفریط است و تشخیص این حد وسط از امور صعب و بسیار دشوار است و مخصوصاً از این جهت که ارتباط با دل‌ها دارد، چون رعایت دوستی عادلانه در بین زنان و اینکه یک مرد به اندازه مساوی زنان خود را دوست بدارد، امری ناشدنی است، چون بطور دائم از حیثه اختیار آدمی بیرون است. لذا خدای تعالی بیان می‌کند که رعایت عدالت به معنای حقیقی آن در بین زنان و اینکه یک مرد حد وسط حقیقی دوستی را در بین زنان خود رعایت کند چیزی است که هیچ انسانی قادر بر آن نیست، هر قدر هم که در تحقق دادن آن حرص بورزد، پس آنچه در این باب بر مرد واجب است این است که یکسره از حد وسط به یکی از دو طرف افراط و تفریط منحرف نشود و تا آنجا که برایش ممکن است رعایت عدالت را بکند و مخصوصاً مراقب باشد که به طرف تفریط یعنی کوتاهی در ادای حق همسر (صفحه ۵۷۸) خود منحرف نگردد و زن خود را بلا تکلیف و مانند زن بی شوهر نگذارد که نه شوهر داشته باشد و از شوهرش بهره‌مند شود و نه نداشته باشد تا بتواند همسری دیگر اختیار نموده، و یا پی کار خود برود. پس، از عدالت در بین زنان آن مقداری که بر مردان واجب است این است که در عمل و سلوک بین آنان مساوات و برابری را حفظ کند، اگر حق یکی را می‌دهد حق دیگری را نیز بدهد و دوستی و علاقمندی به یکی از آنان وادارش نکند که حقوق دیگران را ضایع بگذارد، این آن مقدار واجب از عدالت است و اما مستحب از عدالت این است که به همه آنان احسان و نیکی کند و از معاشرت با هیچ یک از آنان اظهار کراهت و بی میلی نکند و به هیچ یک بد اخلاقی روا ندارد، همچنانکه سیره و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسرانش اینطور بود. و این ذیل یعنی جمله: «فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» خود دلیل بر این است که منظور از جمله: «هرگز نمی‌توانید بین زنان عدالت برقرار کنید، هر چند که بر این معنا حرص بورزید،» این نیست که قدرت بر عدالت را بطور مطلق نفی کند تا نتیجه‌اش این باشد که به انضمام آن با جمله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» ازدواج متعدد در اسلام لغو شود، همچنانکه بعضی از مفسرین این نتیجه را گرفته و گفته‌اند: (جمله اول می‌فرماید: هر قدر هم که کوشش کنید و حرص بورزید نمی‌توانید بین چند زن رفتاری عادلانه داشته باشید و جمله دوم می‌فرماید: اگر نتوانستید عدالت برقرار کنید به یک زن اکتفا کنید، پس نتیجه حاصل از انضمام این دو آیه این می‌شود که تعدد زوجات در اسلام ممنوع و ملغی است)، و این اشتباه بزرگی است، برای اینکه جمله: «فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ» ... می‌فرماید: چنان نباشد که یکی از زن‌ها بطور کلی مورد اعراض شما واقع گشته، مثل زنی بشود که اصلاً شوهر ندارد، و این خود دلیل بر این است که جمله: «هرگز نمی‌توانید،» ... می‌خواهد عدالت واقعی و حقیقی را نفی کند و بفرماید شما نمی‌توانید بین چند همسر عدالت واقعی را برقرار نموده (حتی علاقه قلبی خود را بین آنان بطور مساوی تقسیم کنید)، پس آن مقدار عدالتی که تشریح شده، عدالت تقریبی (صفحه ۵۷۹) است، آن هم در مرحله رفتار نه در مرحله علاقه قلبی و عدالت تقریبی در مرحله رفتار امری است ممکن (همچنانکه می‌بینیم بسیاری از افراد با تقوا و متدین این عدالت را رعایت می‌کنند و رفتاری یکسان با همسران خود دارند، هر چند که در دل یکی را از دیگران بیشتر دوست بدارند). سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عملکرد مسلمانان به آن سنت در جلو چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن جناب از رفتار مسلمانان با زنان متعدد خود اطلاع داشت و ایرادی به آنان نمی‌گرفت و همان سنت تا عصر حاضر در بین مسلمین برقرار و متصل مانده و همه اینها دلیل بر بطلان آن توهم است. علاوه بر اینکه توهم مذکور باعث می‌شود بگوئیم: اول آیه تعدد زوجات که می‌فرماید: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعًا» صرف فرضی است عقلی که در عالم خارج حتی یک مصداق هم ندارد و این نظریه باطلی است که کلام خدای سبحان اجل از مثل آن است. خدای تعالی بعد از دستورات و نصایحی که در امر معاشرت با زنان داشت با جمله: «وَ أَنْ تَصِلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» مردان را تشویق و ترغیب کرده به اینکه هرگاه امارات و نشانه‌های ناسازگاری را دیدند، بلادرنگ درصدد اصلاح برآیند و بیان فرموده که این اصلاح کردن خود یکی از مصادیق تقوا است و تقوا هم به دنبال خود مغفرت و رحمت را می‌آورد و این جمله بعد از جمله: «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ» و بعد از جمله: «وَ أَنْ تُحْسِبُوا وَ تَتَّقُوا» ... در حقیقت تأکیدی است بعد از تأکیدی دیگر. (۱)

**** ۱- المیزان ج: ۵ ص: ۱۵۶. (صفحه ۵۸۰)

۱۷. آیه (حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی)

اشاره

... «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا...» «و با زنان بطور شایسته معاشرت کنید، و اگر از آنان بدتان می‌آید باید بدانید که ممکن است شما از چیزی بدتان بیاید که خدا خیر بسیار را در آن نهاده باشد.» (۱۹ / نساء)

شرح

کلمه معروف به معنای هر امری است که مردم در مجتمع خود آن را بشناسند، و آن را انکار نکنند، و بدان جاهل نباشند، و چون دستور به معاشرت کردن با زنان را مقید فرمود به قید معروف قهراً معنای امر به معاشرت با زنان معاشرتی است که در بین مأمورین به این امر یعنی مسلمانان معروف باشد. و معاشرتی که از نظر مردان معروف و شناخته شده، و در بین آنها متعارف است، این است که یک فرد از جامعه، جزئی باشد مقوم جامعه، یعنی در تشکیل جامعه دخیل باشد، و دخالتش مساوی باشد با دخالتی که سایر اعضاء دارند، و در نتیجه تأثیرش در بدست آمدن غرض تعاون و همکاری عمومی به مقدار تأثیر سایر افراد باشد، و بالاخره همه افراد مورد این تکلیف قرار گیرند که هر یک کاری را که در وسع و طاقت دارد و جامعه نیازمند محصول آن کار است انجام دهند، و آنچه از محصول کارش مورد نیاز خودش است، به خود اختصاص دهد، و مازاد را در اختیار سایر افراد جامعه قرار داده، در مقابل از مازاد محصول کار دیگران آنچه لازم دارد بگیرد، این آن معاشرتی است که در نظر افراد جامعه معروف است، و اما اگر یک فرد از جامعه غیر این رفتار کند و معلوم است که غیر این تنها یک فرض دارد و آن این است که دیگران به او ستم کنند و استقلال او در جزئیت برای جامعه را باطل نموده، تابع و غیر مستقل سازند، به این معنا که دیگران از حاصل کار او بهره‌مند بشوند، ولی او از حاصل کار دیگران بهره‌ای نبرد، و شخص او را مورد استثنا قرار دهند. و خدای تعالی در کتاب کریمش بیان کرده که مردم همگی و بدون استثنا چه مردان و چه زنان شاخه‌هایی از یک تنه درختند، و اجزا و ابعاضی هستند برای طبیعت (صفحه ۵۸۱) واحده بشریت، و مجتمع در تشکیل یافتن محتاج به همه این اجزا است، همان مقدار که محتاج جنس مردان است، محتاج جنس زنان خواهد بود، همچنان که فرمود: «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ هَمَّهِ هَمُّهُ» و این حکم عمومی منافات با این معنا ندارد، که هر یک از دو طایفه زن و مرد خصلتی مختص به خود داشته باشد، مثلاً نوع مردان دارای شدت و قوت باشند، و نوع زنان طبیعتاً دارای رقت و عاطفه باشند، چون طبیعت انسانیت هم در حیات تکوینی و هم اجتماعیش نیازمند به ابراز شدت و اظهار قوت است، و هم محتاج به اظهار مودت و رحمت است، همچنانکه نیازمند به آن است که دیگران نسبت به او اظهار شدت و قوت کنند و هم اظهار محبت و رحمت نمایند، و این دو خصلت دو مظهر از مظاهر جذب و دفع عمومی در مجتمع بشری است. روی این حساب دو طایفه مرد و زن از نظر وزن و از نظر اثر وجودی با هم متعادلند، هم چنانکه افراد طایفه مردان با همه اختلافی که در شئون طبیعی و اجتماعی دارند، بعضی قوی و عالم و زیرک و بزرگ و رئیس و مخدوم و شریف، و بعضی دیگر ضعیف و جاهل و کودن و مرئوس و خادم و پست‌اند، و همچنین تفاوت‌هایی دیگر از این قبیل دارند، در عین حال از نظر وزن و تأثیری که در ساختمان این مجتمع بشری دارند متعادلند. پس می‌توان گفت و بلکه باید گفت که این است آن حکمی که از ذوق مجتمع سالم و دور از افراط و تفریط منبعث می‌شود، از ذوق مجتمعی که طبق سنت فطرت تشکیل شده و عمل می‌کند و از آن منحرف نمی‌شود، اسلام نیز در آیه مورد

بحث و دستورات دیگر خواسته است انحراف جامعه را برطرف نموده، به طرف همان سنت فطرت بکشاند، بنابراین برای چنین جامعه‌ای هیچ چاره‌ای جز این نیست که حکم تسویه در معاشرت در آن جاری شود، و این همان است که به عبارت دیگر از آن به حریت اجتماعی و آزادی زنان و مردان تعبیر می‌کنیم، و حقیقت آن این است که انسان بدان جهت که انسان است دارای فکر و اراده است، و نیز دارای اختیار است، می‌تواند آنچه (صفحه ۵۸۲) برایش سودمند است از آنچه مضر است انتخاب کند، و در این اختیارش استقلال دارد، و همین انسان وقتی وارد اجتماع می‌شود، در آن حال نیز اختیار دارد، و لیکن در حدودی که مزاحم با سعادت مجتمع انسانی نباشد، در این چهار دیواری استقلال در انتخاب را دارد، و هیچ مانعی نمی‌تواند از اختیار او جلو بگیرد، و یا او را در انتخاب و اختیار تابع بی‌چون و چرای غیر سازد. این معنا نیز منافات ندارد با اینکه بعضی از طبقات و یا بعضی از افراد از یک طبقه به خاطر مصالحی از پاره‌ای مزایا برخوردار و یا از پاره‌ای امتیازات محروم باشند. مثلاً مردان در اسلام بتوانند قاضی و حاکم شوند، و به جهاد بروند، و بر آنها واجب باشد نفقه زنان را بدهند، و احکامی دیگر از این قبیل خاص آنان باشد، و زنان از آنها محروم باشند، و نیز کودکان نابالغ اقرارشان نافذ نباشد، و نتوانند مستقلاً معامله کنند، و مکلف به تکالیف اسلام نباشند، و امثال این احکام که در باب حجر (و افرادی که از تصرفات مالی محجورند)، در کتب فقهی ذکر شده است. پس همه این تفاوت‌ها خصوصیات احکامی است که متوجه طبقات و اشخاصی از مجتمع می‌شود، و علتش اختلافی است که در وزن اجتماعی آنان است، در عین اینکه همه در اصل داشتن وزن انسانی و اجتماعی شریکند، چون ملاک در داشتن اصل وزن انسان بودن و دارای فکر و اراده بودن است، که در همه هست. البته این را هم بگوئیم که این احکام اختصاصی مختص به شریعت مقدسه اسلام نیست، بلکه در تمامی قوانین مدنی و حتی در همه اجتماعاتی که برای خود سنتی دارند کم و بیش یافت می‌شود، هر چند که قانون نداشته باشند، و زندگیشان جنگلی باشد، و با در نظر گرفتن این مطالب اگر بخواهیم همه را در یک عبارت کوتاه بگنجانیم جامع‌ترین آن عبارات جمله مورد بحث است که می‌فرماید: «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» که بیانش گذشت. (صفحه ۵۸۳) و اما جمله: «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»، از قبیل اظهار یک امر مسلم و معلوم، به صورت امری مشکوک و محتمل است، تا غریزه تعصب را در شنونده تحریک نکند. خواهی پرسید چرا قرآن با تعبیر ملایم خواست رسوم و تعصبات مخاطب را تحریک نکند؟ جوابش این است که مجتمع بشری در آن روز یعنی در عصر نزول قرآن زن را در جایگاه و موقعیتی که در متن واقع دارد، جای نمی‌داد، و از اینکه زن را جزء اجتماع بشری بدانند کراهت داشت، و حاضر نبود او را مانند طبقه مردان جزء مقوم بشمارد، بلکه مجتمعاتی که در آن عصر روی پای خود ایستاده بودند، یا مجتمعی بود که زن را موجودی طفیلی و خارج از جامعه انسانی و ملحق بدان می‌دانست، ملحق دانستنش از باب ناچاری بود، چون می‌خواست از وجودش استفاده کند، و یا مجتمعی بود که او را انسان می‌دانست، ولی انسانی ناقص در انسانیت، نظیر کودکان و دیوانگان، با این تفاوت که کودکان بالاخره روزی بالغ می‌شوند، و داخل انسان‌های تمام عیار می‌شوند، و دیوانگان نیز احتمالاً روزی بهبودی می‌یافتند، ولی زنان برای همیشه به انسانیت کامل نمی‌رسیدند، در نتیجه باید برای همیشه در تحت استیلای مردان زندگی کنند، و شاید این که در جمله: «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ»... کراهت را به خود زنان نسبت داد، و فرمود: (اگر از زنان کراهت داشتید،) و فرمود: (اگر از ازدواج با زنان کراهت داشتید،) به خاطر این بوده که به این معنا اشاره کرده باشد. (۱) **** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۰۱. (صفحه ۵۸۴)

۱۸. آیه (نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان)

اشاره

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدَدًا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَضَيَّعُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، «هان ای

کسانی که ایمان آوردید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شمایند از آنان بر حذر باشید و اگر عفو کنید و از خطاهایشان بگذرید و بدیهایشان را ندیده بگیرید کاری خدایی کرده‌اید چون خدای تعالی هم غفور و رحیم است،» (۱۴/تغابن) «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.» «جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه و مایه آزمایش شمایند و نزد خدا اجر عظیم هست.» (۱۵ / تغابن)

شرح

وابسته کردن دشمنی همسران را به مؤمنین مجموعاً علت حکم را می‌رساند و می‌فهماند که بعضی از همسران مؤمنین که با آنان دشمنی می‌ورزند بدان علت می‌ورزند که شوهرانشان ایمان دارند، و عداوت به خاطر ایمان جز این نمی‌تواند علت داشته باشد که این زنان بی‌ایمان می‌خواهند شوهران خود را از اصل ایمان، و یا از اعمال صالحه‌ای که مقتضای ایمان است، از قبیل انفاق در راه خدا و هجرت از دار الکفر، برگردانند و منصرف کنند، و شوهران زیربار نمی‌روند، قهراً زنان با آنان دشمنی می‌کنند، و یا می‌خواهند کفر و معصیت‌های بزرگ از قبیل بخل و خودداری از انفاق در راه خدا را بر آنان تحمیل کنند، چون دوست می‌دارند شوهران بجای علاقمندی به راه خدا و پیشرفت دین خدا و مواسات با بندگان خدا، به اولاد و همسران خود علاقمند باشند، و برای تأمین آسایش آنان به دزدی و غصب مال مردم دست بزنند. پس خدای سبحان بعضی از فرزندان و همسران را دشمن مؤمنین شمرده، البته دشمن ایمان ایشان، و از این جهت که دشمن ایمان ایشانند شوهران و پدران را وادار می‌کنند دست از ایمان به خدا بردارند، و پاره‌ای اعمال صالحه را انجام ندهند، و یا بعضی از گناهان کبیره و مهلکه را مرتکب شوند، و چه بسا مؤمنین در بعضی از (صفحه ۵۸۵) خواسته‌های زن و فرزند به خاطر محبتی که به آنان دارند اطاعتشان بکنند، و لذا در آیه شریفه می‌فرماید: از این گونه زنان و فرزندان حذر کنید، و رضای آنها را مقدم بر رضای خدا نگیرید! «وَأَنْ تَعْفُوا وَتَضِعُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، سه جمله «تَعْفُوا»، «تَضِعُوا»، و «تَغْفِرُوا» می‌خواهند مؤمنین را تشویق کنند به اینکه اگر زن و فرزندان نشان آثار دشمنی مذکور را از خود بروز دادند، صرف‌نظر کنند، و در عین حال بر حذر باشند که فریب آنان را نخورند. «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»، کلمه فتنه به معنای گرفتاری‌هایی است که جنبه آزمایش دارد، و آزمایش بودن اموال و فرزندان به خاطر این است که این دو نعمت دنیوی از زینت‌های جذاب زندگی دنیا است، نفس آدمی به سوی آن دو آن چنان جذب می‌شود که از نظر اهمیت همپایه آخرت و اطاعت پروردگارش قرار داده، رسماً بر سر دو راهی قرار می‌گیرد، و بلکه جانب آن دو را می‌چرخاند، و از آخرت غافل می‌شود، همچنان که در جای دیگر فرمود: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.» (۴۶ / کهف) و تعبیر آیه مورد بحث کنایه از نهی است، می‌خواهد از غفلت از خدا به وسیله مال و اولاد نهی کند، و بفرماید: با شیفتگی در برابر مال و اولاد جانب خدا را رها نکنید، با اینکه نزد او اجر عظیم هست. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۱۵. (صفحه ۵۸۶)

بچه داری

۱۹. آیه (حکم شیر دادن به بچه، و وظایف والدین)

اشاره

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا- وَ شِعْرَهَا لَا- تَضَارُّ وَالِئِدَّةُ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ

عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «مادران، فرزندان خویش را دو سال تمام شیر دهند، برای کسی که می‌خواهد شیردادن را کامل کند، و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دار است، هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند به سبب فرزندش، وارث نیز مانند این را برعهده دارد، اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم خواستند طفل را از شیر بگیرند گناهی بر آنان نیست، و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، اگر فردی را که در نظر می‌گیرید به شایستگی به او حقی بدهید گناهی بر شما نیست، از خدا بترسید و بدانید که خدای بینای اعمال شما است.» (۲۳۳ / بقره)

شرح

حکم در آیه شریفه تنها در مورد «وَالِئِمَّة» و «وَالِد» و «مَوْلُودٌ لَهُ» یعنی والد تشریح شده است، و اما اینکه چرا بجای والد کلمه «مَوْلُودٌ لَهُ» (آن کس که فرزند برای او متولد شده)، را به کار برده؟ برای این بوده که به حکمت حکمی را که تشریح کرده اشاره نموده باشد، یعنی بفهماند پدر به علت اینکه فرزند برای او متولد می‌شود و در بیشتر احکام زندگیش ملحق به اوست البته در بیشترش نه همه احکام که بیانش در آیه تحریم خواهد آمد. ناگزیر مصالح زندگی و لوازم تربیت و از آن جمله خوراک و پوشاک و نفقه مادری که او را شیر می‌دهد به عهده او است، و این هم به عهده مادر او است که پدر فرزند را ضرر نزند، و آزار نکند، برای اینکه فرزند برای پدرش متولد شده است. حق مطلب در مسأله فرزند این است که نظام تکوین فرزند را ملحق به پدر و مادر، (صفحه ۵۸۷) هر دو می‌کند، برای اینکه هستی فرزند مستند به هر دوی آنها است، و اما اعتبار اجتماعی البته در این باره مختلف است، بعضی از امت‌ها فرزند را ملحق به مادر می‌دانند، و بعضی به پدر، و آیه شریفه، نظریه دوم را معتبر شمرده و با تعبیر از پدر به «مَوْلُودٌ لَهُ» به این اعتبار اشاره کرده است. در تفسیر عیاشی در ذیل آیه: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ»، ... از امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که این آیه را تلاوت کرد، سپس فرمود: فرزند، مادام که شیر می‌خورد متعلق به پدر و مادر است، و هر دو بالسویه با فرزندشان مرتبند، ولی همینکه از شیر گرفته شد پدر از مادر و بستگان وی به او نزدیکتر و سزاوارتر است، و اگر پدر، زنی را پیدا کند که با روزی چهار درهم او را شیر بدهد، و مادر گفت من پنج درهم می‌گیرم، پدر قانوناً می‌تواند فرزند را از همسرش بگیرد، و به دایه بدهد، لیکن این عمل اخلاقاً درست نیست، و نوعی اجبار و خشونت نسبت به فرزند است، و او را در دامن مادرش باقی گذاشتن به لطف و مهربانی و مدارا نزدیک است.

دوره کامل شیر دادن

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» «... مادران، فرزندان خویش را دو سال تمام شیر دهند» «... إِرْضَاع» به معنای مکیدن پستان به منظور نوشیدن شیر از آن است، و کلمه «حَوْل» به معنای سال است، و اگر سال را حول (گردش) نامیده‌اند به خاطر این است که سال می‌گردد و اگر حول را به وصف کمال مقید کرد، برای این بود که سال اجزای بسیاری دارد، دوازده ماه و سیصد و پنجاه و پنج روز است، و چه بسا می‌شود که به مسامحه یازده ماه و سیصد و پنجاه روز را هم یک سال می‌نامند، مثال می‌گویند: در فلان شهر یک سال ماندم، در حالی که چند روز کمتر بوده است. (صفحه ۵۸۸)

حق ادامه شیر دادن مادر مطلقه

«لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»، «برای کسی که می‌خواهد شیردادن را کامل کند.» جمله «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»، دلالت دارد بر

اینکه: حضانت (کودکی را در دامن پروریدن) و شیر دادن حق مادر طلاق داده شده، و موکول به اختیار او است. اگر خواست می‌تواند کودک را شیر دهد و در دامن پرورد، و اگر نخواست می‌تواند از این کار امتناع بورزد، و همچنین رساندن مدت دو سال را به آخر، حق اوست، اگر خواست می‌تواند دو سال کامل شیر دهد، و اگر نخواست می‌تواند مقداری از دو سال شیر داده، از تکمیل آن خودداری کند، و اما شوهر چنین اختیاری ندارد، که از ابتدا اگر خواست بچه را از همسر مطلقه‌اش بگیرد و اگر نخواست نگیرد، البته در صورتی که همسرش موافق بود، می‌تواند یکی از دو طرف را اختیار کند، همچنانکه جمله «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا...» این معنا را می‌رساند. رعایت حق حضانت و شیر دادن مادر «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تَصَارُ وَالِدَةٌ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» «... و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دار است هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند، به سبب فرزندش، وارث نیز مانند این را برعهده» ... منظور از کلمه مولود له پدر طفل است و منظور از رزق و کسوت، خرجی و لباس است، و خدای عزوجل این خرجی و نفقه را مقید به معروف کرد، یعنی متعارف از حال چنین شوهر و چنین همسر و آنگاه مطلب را چنین تعلیل کرد: که خدا هیچ کسی را به بیش از طاقتش تکلیف نمی‌کند، و آنگاه دو حکم دیگر هم بر این حکم ضمیمه کرد: اول اینکه: حق حضانت و شیر دادن و نظیر آن مال همسر است، پس شوهر نمی‌تواند به زور میان مادر و طفل جدائی بیندازد، و یا از اینکه مادر فرزند خود را (صفحه ۵۸۹) ببیند، و یا مثلاً بوسد، و یا در آغوش بگیرد جلوگیری کند، برای اینکه این عمل مصداق روشن مضاره و حرج بر زن است، که در آیه شریفه، از آن نهی شده است.

رعایت حق پدر بوسیله مادر

دوم اینکه: زن نیز نمی‌تواند در مورد بچه شوهر، به شوهر مضاره و حرج وارد آورد، مثلاً نگذارد پدر فرزند خود را ببیند، و از این قبیل ناراحتی‌ها فراهم کند، چون در آیه شریفه می‌فرماید: «لَا تُصَارُّ وَالِدَةٌ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ: نه زن به وسیله فرزندش به ضرر و حرج می‌افتد، و نه پدر!» پس در جمله مورد بحث، هم حکم تشریح مراعات شده، و هم حکم تکوین، یعنی هم فرموده، از نظر تکوین، فرزند هم مال پدر و هم مال مادر است، و از طرفی دیگر فرموده: از نظر تشریح و قانون، فرزند تنها از آن پدر است. هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر ... «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ...» «وارث نیز مانند این را برعهده دارد» ... از ظاهر آیه برمی‌آید: آنچه که به حکم شرع به گردن پدر است، مانند خرجی و لباس، در صورتی که پدر فوت شود به گردن وارث او خواهد بود. (از آنجا که اصل این مسائل مربوط به فقه است در این موارد باید به کتب فقهی مراجعه شود، و آنچه ما در معنای آیه گفتیم موافق با مذهب ائمه اهل بیت علیهم السلام است، چون از اخباری که از ایشان رسیده، همین معنا استفاده می‌شود، و همچنین موافق با ظاهر آیه شریفه نیز هست). در تفسیر عیاشی از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که در ذیل جمله «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ»، فرمود: منظور خرج است، اگر شوهر در همین ایام از دنیا برود نفقه زن مطلقه‌اش را باید ورثه او بدهند. و نیز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در معنای همین جمله فرمود: (صفحه ۵۹۰) وارث هم مانند خود متوفی نباید زن مطلقه را آزار دهد، مثلاً بگوید نمی‌گذارم بچه‌اش به دیدنش برود، و زن مطلقه هم وارث را نباید آزار دهد، مثلاً اگر ورثه چیزی نزد او دارند از دادنش مضایقه نکنند، و ورثه نباید بر آن کودک سخت بگیرند.

بازگرفتن بچه از شیر

«فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ

بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.» «اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم خواستند طفل را از شیر بگیرند گناهی بر آنان نیست و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، اگر فردی را که در نظر می‌گیرید به شایستگی به او حقی بدهید گناهی بر شما نیست، از خدا بترسید و بدانید که خدا بینای اعمال شما است!» «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ...» کلمه فصال به معنای از شیر جدا کردن کودک است، و کلمه تشاور به معنای اجتماع کردن در مجلس مشاوره است، و این جمله به خاطر حرف فاء که در آغاز دارد تفریع بر حقی است که قبلاً برای زوجه تشریح شده، و به وسیله آن حرج از بین برداشته شد، پس حضانت و شیردادن بر زن واجب و غیر قابل تغییر نیست، بلکه حقی است که می‌تواند از آن استفاده کند و می‌تواند ترکش کند. پس ممکن است نتیجه مشورتشان این باشد که هر دو راضی شده باشند بچه را از شیر بگیرند، بدون اینکه یکی از دو طرف ناراضی و یا مجبور باشد و همچنین ممکن است نتیجه این باشد که پدر، فرزند خود را به زنی دیگر بسپارد تا شیرش دهد، و همسر خودش راضی به شیر دادن نشود و یا فرضاً شیرش خراب باشد، و یا اصلاً شیر نداشته باشد، و یا جهاتی دیگر، البته همه این‌ها در صورتی است که مرد به خوبی و خوشی آنچه را که زن استحقاق دارد به او بدهد، و در همه موارد منافاتی با حق (صفحه ۵۹۱) زن نداشته باشد، و قید «إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا اتَّيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ» همین را می‌رساند. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ!» در این جمله، امر به تقوا می‌کند و اینکه این تقوا به اصلاح صورت این اعمال باشد، چون احکام نامبرده همه اموری بود مربوط به صورت ظاهر، و لذا دنباله جمله فرمود: و بدانید که خدا بدانچه می‌کنید بینا است، ... به خلاف ذیل آیه قبلی یعنی آیه «وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَابْلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»، «... (۲۳۱/بقره) که در ذیل آن فرمود: از خدا پروا کنید، و بدانید که خدا به هر چیزی دانا است! برای این که آیه نامبرده مشتمل بود بر جمله: «وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَّعْتُدُوا» (۲۳۱/بقره) و معلوم است که ضرار و دشمنی سبب می‌شود که از ظاهر اعمال تجاوز نموده، به نیت نیز سرایت کند، و در نتیجه پاره‌ای از دشمنی‌هایی که در صورت عمل ظاهر نیست انجام دهد، دشمنی‌هایی که بعدها اثرش معلوم گردد. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۶۰. (صفحه ۵۹۲)

پاکیزگی و زناشویی

پاکیزگی از نظر اسلام، و پاکیزگی در زناشویی

طهارت و پاکیزگی در مقابل نجاست از کلماتی است که معنایش در ملت اسلام دایر است، و احکام و خواصی برای آنها تشریح شده، و قسمت عمده‌ای از مسائل دینی را تشکیل می‌دهد، و این دو کلمه به خاطر اینکه بسیار بر سر زبانها است، حقیقتی شرعی و یا حداقل حقیقت متشرع‌ای گردیده است که معنای این دو جور حقیقت در فن اصول بیان شده است. اسلام معنای طهارت و نجاست را معتبر شمرده، و همچنین طهارت و نجاست مادی و معنوی هر دو را پذیرفته، بلکه در معارف کلیه و در قوانین مقرر نیز سرایت داده، بعضی قوانین را طاهر، و بعضی را نجس خوانده، از آن جمله می‌فرماید: «وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ»، «(۲۲۲ / بقره) که منظور از این طهارت پاکی از حیض است، و «وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ»، «(۴ / مدثر) و «لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ»، «(۶ / مائده) و «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ»، «(۴۱ / مائده) و «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۷۹ / واقعه). شریعت اسلام همچنین یک عده چیزهایی را نجس شمرده، مانند: خون، بول، غائط، و منی از انسان و بعضی حیوانات، و پاره‌ای حیوانات زنده چون خوک، و حکم کرده به اینکه در نماز و خوردن و نوشیدن از آنها اجتناب شود. و اموری را هم طهارت خوانده، مانند: شستشوی جامه و بدن از نجاستی که به آنها برخورده که آن را طهارت خبیثه خوانده، و طهارت با وضو و غسل آنطور که در کتب فقهی شرح داده شده به دست می‌آید و آن را طهارت حدیثه خوانده. اسلام دین توحید است، و تمامی فروع آن به همان اصل واحد برمی‌گردد، و آن اصل واحد است، که در تمامی فروع دین منتشر شده است. (صفحه ۵۹۳) از اینجا روشن می‌گردد که اصل توحید، طهارت هم هست، طهارت کبرا نزد خدای سبحان، و بعد از این طهارت کبرا و اصلی، بقیه معارف کلیه نیز طهارت‌هایی است برای انسان، و بعد از آن معارف کلیه اصول

اخلاقی فاضله نیز طهارت باطن از رذائل است، و بعد از اصول اخلاقی احکام عملی نیز که به منظور صلاح دنیا و آخرت بشر تشریح شده طهارت‌هائی دیگر است، و آیات مذکوره نیز بر همین مقیاس انطباق دارد، هم آیه: «يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ» (۶ / مائده) و هم آیه: «وَ يُطَهَّرَكُمْ تَطَهِّيراً» (۳۳ / احزاب) و هم آیات دیگری که در معنای طهارت وارد شده است.

۲۰. آیه (پاک شدن ماهانه رحم در بانوان)

اشاره

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى» «از تو از مسأله حیض می‌پرسند بگو آن آزاری است برای زنان.» (۲۲۲ / بقره)

شرح

«حیض» جریان خون معروفی است که صفات مخصوصی دارد، و زنان حائض آن صفات را می‌شناسند. اینکه محیض را «أَذَى» خوانده، چون خون حیض که به عادت زنان مربوط است، از عمل خاصی حاصل می‌شود که طبیعت زن در مزاج خون طبیعی زن انجام می‌دهد، و مقداری از خون طبیعی او را فاسد و از حال طبیعی خارج نموده، و به داخل رحم می‌فرستد، تا بدین وسیله رحم را پاک کند، و یا اگر جنین در آن باشد، با آن خون جنین را غذا دهد، و یا اگر بچه بدنیا آمده ماده اصلی برای ساختن شیر جهت کودک را آماده سازد. (صفحه ۵۹۴)

۲۱. آیه (اوقات کناره‌گیری از آمیزش)

اشاره

«فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ» «پس باید که از زنان در حال حیض کناره‌گیری کنید و با ایشان نزدیکی جنسی ننمائید تا وقتی که پاک شوند.» (۲۲۲ / بقره)

شرح

کلمه «أَذَى» را به معنای ضرر گرفتند، «مَحِيضٌ» را هم به معنای جمع شدن با زنان در حال حیض گرفته، و در معنای آیه گفته‌اند: از تو می‌پرسند آیا در چنین حالی جایز است با زنان جمع شد؟ جواب داده شده این عمل ضرر است، و درست هم هست چون پزشکان گفته‌اند: طبیعت زن در حال حیض سرگرم پاک کردن رحم، و آماده کردن آن برای حامله شدن است، و جماع در این حال نظام این عمل را مختل می‌سازد، و به نتیجه این عمل طبیعی یعنی به حمل و به رحم زن صدمه می‌زند.

کناره‌گیری از آمیزش در اقوام مختلف

«اعْتِرَالٌ» به معنای عزلت گرفتن و دوری گزیدن از معاشرت است، و مراد از اعتزال ترک نزدیکی از محل خون است. طوائف مختلف مردم در مسأله محیض آراء و مذاهبی مختلف دارند، یهود در آن مسأله شدت عمل به خرج می‌داد، و در حال حیض زنان، حتی از غذا و آب و محل زندگی و بستر زنان دوری می‌کرد، و در تورات نیز احکامی سخت درباره زنان حائض و کسانی که در

محل زندگی و در بستر و غیره با ایشان نزدیکی می‌کنند وارد شده است. و اما نصارا، در مذهب ایشان هیچ حکمی درباره اجتماع با زنان حائض، و نزدیک شدن به ایشان نیامده، و اما مشرکین عرب، آنان نیز در این باره هیچ حکمی نداشتند، جز اینکه ساکنین مدینه و دهات اطراف آن، از این کار اجتناب می‌کردند، و این بدان جهت بود که آداب و رسوم یهودیان در ایشان سرایت کرده بود، و همان سخت‌گیری‌های یهود را در معاشرت با زنان حائض معمول می‌داشتند، و اما (صفحه ۵۹۵) عرب‌های دیگر، چه بسا این عمل از مستحب هم می‌دانستند، و می‌گفتند جماع با زنان در حال حیض باعث می‌شود فرزندی که ممکن است پدید شود خونخوار باشد، و خونخواری در میان عشایر صحرائین صفتی پسندیده بوده است. و به هر حال پس اینکه فرمود: «از زنان در حال حیض کناره‌گیری کنید!» هر چند ظاهرش امر به مطلق کناره‌گیری است همانطور که یهودیان می‌گفتند، و هر چند که برای تأکید این ظاهر بار دوم هم فرمود: «وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ»، و لیکن جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» با در نظر داشتن اینکه منظور از: «آنجائی که خدا دستور داده»، همان مجرای خون است، که در آخر آیه است، خود قرینه است بر اینکه جمله: «فَاعْتَرِزُوا» و جمله دوم یعنی «وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ» جنبه کنایه دارند، نه تصریح، و مراد از آمدن زنان و نزدیکی با ایشان نزدیکی از محل خون است فقط، نه مطلق مخالفت و معاشرت، و نه مطلق تمتع و لذت‌گیری از آنان. پس معلوم شد اسلام در مسأله حیض زنان راه وسط را اتخاذ کرده، راهی میانه در بین تشدید تمامی که یهود اتخاذ کرده، و در بین اهمال مطلق که نصارا پیش گرفته‌اند، و آن راه میانه این است که مردان در هنگام عادت زنان از محل ترشح خون نزدیکی نکنند، و تمتعات غیر این را می‌توانند ببرند.

۲۲. آیه (اوقات مجاز آمیزش)

اشاره

... «حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ...» «تا وقتی که پاک شوند، پس همینکه غسل کردند می‌توانید آن طور که خدا دستورتان داده با ایشان نزدیکی کنید که خدا مردم تائب را دوست می‌دارد و آنهایی را هم که در پی پاک شدن هستند دوست می‌دارد.» (۲۲۲ / بقره)

شرح

طهارت در جمله: «حَتَّى يَطْهَرْنَ» به معنای قطع شدن جریان خون از زنان است، و در جمله: «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ» یا به معنای شستن محل خون است، و یا به معنای غسل کردن (صفحه ۵۹۶) است، و جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» ... امری است که تنها جواز را می‌رساند، و دلالت بر وجوب ندارد، چون بعد از نهی واقع شده، و می‌خواهد بطور کنایه بفهماند: بعد از پاک شدن، و یا غسل کردن زن، نزدیکی کردن با او جایز است، و این ادبی است الهی و لایق به قرآن کریم! و اگر امر نامبرده را مقید کرد به قید «أَمَرَكُمُ اللَّهُ»، برای این بود که آن ادب را تکمیل کرده باشد چون عمل جماع در نظر بدوی امری است لغو و لهو، لذا آن را مقید کرد به امر خدا، و با این قید از اموری قرارش داد که خدا تکویناً به آن امر کرده، تا دلالت کند بر اینکه جماع یکی از اموری است که تمامیت نظام نوع انسانی هم در حیاتش و هم در بقایش منوط به آن است، پس سزاوار نیست چنین امری را بازیچه قرار داد، بلکه باید از دیدگاه یکی از اصول نوامیس تکوینیش نظر کرد. و آیه شریفه: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» ... از نظر سیاق شباهت به آیه شریفه: «فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» (۱۸۷ / بقره) و آیه: «فَأْتُوا حُرَّتْكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ» (۲۲۳ / بقره) دارد، پس از این شباهت چنین به نظر می‌رسد که مراد از امر به آمدن در آیه مورد بحث، امر تکوینی است، که خلقت و تکوین انسان هم بر آن دلالت دارد، چون خلقتش مجهز به اعضائی است که اگر مسأله تناسل نبود اعضائی زاید و بیهوده بود، و نیز مجهز به قوایی

است که انسان را به عمل زناشویی دعوت می‌کند، تا نسل بشر قطع نگردد، پس امر نامبرده امر شرعی نیست، همچنانکه منظور از کتابت در جمله: «وَأَبْتُغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» نیز همین مسأله توالد و تناسل است، و این معنا به خوبی از آیه استفاده می‌شود. بعضی از مفسرین به این آیه استدلال کرده‌اند بر اینکه جمع شدن با زنان از عقب حرام است، ولی استدلال بسیار سست و ناپسند است، برای اینکه منشأ و اساس آن یکی از دو پندار است، که هر دو غلط است، یا گمان کرده‌اند که مفهوم: «پس نزد ایشان شوید از آنجا که خدا دستور داده» این است که از عقب نزدیک نشوید، که این مفهوم لقب است، و قطعاً حجت نیست و این عبارت که فرمان تکوینی خدا به (صفحه ۵۹۷) اینکه باید نسل بشر حفظ شود با نزدیکی از جلو اطاعت می‌شود، هیچ ربطی به حرمت سایر اقسام نزدیکی ندارد.

اهمیت پاکیزگی از نظر خدا

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ!» توبه به معنای برگشتن به سوی خدای سبحان است و تَطَهَّرَ به معنای پذیرفتن و شروع به طهارت است، یا بگو صرفنظر کردن جدی از پلیدی و برگشتن به اصل (یعنی طهارت) است، پس در نتیجه هر دو عنوان توبه و تطهر در مورد اوامر و نواهی خدا، و مخصوصاً در مورد طهارت و نجاست صادقند، چون گردن نهادن به اوامر خدا و دست‌برداری از هر چیز که خدا نهی کرده، هم تطهر از قذارت است، که مخالف اصل و مفسده‌آور است، و هم توبه و بازگشت به سوی خدا است، و به همین مناسبت بوده که خدای تعالی حکم در آیه را با جمله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»... تعلیل نموده است. چون لازم است میان حکم و علتی که برای آن ذکر می‌شود مناسبت و انطباقی باشد و در آیه مورد بحث چند حکم آمده، یکی دوری کردن از جماع در حال حیض، و یکی انجام این عمل در غیر آن حال، و از آنجائی که توابین و متطهرین در جمله مورد بحث مطلق آمده، تمامی مراتب توبه و طهارت را به بیانی که گذشت شامل می‌شود. و چون کلمه «تَوَّابِينَ» صیغه مبالغه و به معنای کسی است که بسیار توبه می‌کند، بعید نیست این مبالغه را از کلمه متطهرین نیز استفاده کنیم، در نتیجه کثرت در توبه و طهارت از هر جهت استفاده شود، هم کثرت از جهت نوع توبه و طهارت، و هم از جهت عدد آن دو، آن وقت معنا چنین می‌شود که خدا همه انواع توبه را دوست می‌دارد، چه اینکه با استغفار باشد و چه اینکه با امثال همه اوامر و نواهی او باشد، و چه با معتقد شدن به همه اعتقادات حقه باشد، و نیز خدا همه انواع تطهر را دوست می‌دارد، چه اینکه با گرفتن وضو و انجام غسل باشد، و چه اینکه با انجام اعمال (صفحه ۵۹۸) صالحه باشد، و چه اینکه با کسب علوم حقه باشد، هم همه این انواع توبه و تطهر را دوست می‌دارد، و هم تکرار آن دو را.

۲۳. آیه (همسران شما کشتزار شمایند!)

اشاره

«نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ!» «زنان شما کشتزار شمایند از هر طرف خواستید به کشتزار خود در آئید و در صدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود بر آئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!» (۲۲۳ / بقره)

شرح

نسبت زنان به جامعه انسانی نسبت کشتزار است به انسان کشت کار، همانطور که کشتزار برای بقای بذر لازم است، و اگر نباشد بذرها به کلی نابود می‌شود، و دیگر غذائی برای حفظ حیات و ابقای آن نمی‌ماند، همچنین اگر زنان نباشند نوع انسانی دوام نمی‌یابد، و نسلش قطع می‌شود. آری خدای سبحان تکون و پدید آمدن انسان، و یا بگو به صورت انسان در آمدن ماده را تنها در رحم مادران قرار داده، و از سوی دیگر طبیعت مردان را طوری قرار داده که متمایل و منعطف به سوی زنان است با اینکه مقداری از آن ماده اصلی در خود مردان هم وجود دارد، و در نتیجه میان دو دسته از انسانها مودت و رحمت قرار داده و چون چنین بوده قطعاً غرض از پدید آوردن این جذب و کشش، پدید آوردن وسیله‌ای بوده برای بقای نوع، پس دیگر معنا ندارد، آن را مقید به وقتی و یا محلی معین نموده، از انجام آن در زمانی و مکانی دیگر منع کند، بلکه مگر آنکه در یک مورد خاص انجام این عمل مزاحم با امری دیگر شود، امری که فی نفسه واجب بوده، و اهمالش جایز نباشد و با این بیان معنای جمله: «وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ» به خوبی روشن می‌شود. (صفحه ۵۹۹)

نتیجه روابط زناشویی صالح: تولد فرزند صالح و توشه آخرت

«وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» «و درصدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود برآئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!» مراد از اینکه فرمود: «قَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ» که خطاب به مردان است و یا به مردان و زنان هر دو، واداشتن انسان‌ها به ازدواج و تناسل است، تا نوع بشر در زمین باقی بماند، و این هم معلوم است که غرض خدای سبحان از بقای نوع بشر در زمین، بقای دین او، و ظهور توحید و پرستش او است، و برای این است که جوامع بشری باشند تا با تقوای عمومی خود او را پرستند، همچنانکه فرمود: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۵۶ / ذاریات). بنابراین اگر دستوراتی می‌دهد که با حیات آنان و بقایشان مرتبط است، برای این است که به این وسیله آنان را به عبادت پروردگارشان برساند، نه برای اینکه بیشتر به دنیا بگروند، و در شهوات شکم و فرج فرورفته، در وادی غی و غفلت سرگردان شوند. پس مراد از جمله: «و برای خود مقدم بدارید»، هر چند مسأله توالد و تقدیم داشتن افرادی جدید الوجود به بشریت و جامعه است، بشریتی که همه روز افراد زیادی از آن دستخوش مرگ و فنا می‌شود، و به مرور زمان عددش نقصان می‌پذیرد، و لیکن این مطلوبیت فی نفسه نیست غرض به خود توالد تعلق نگرفته، بلکه برای این است که با توالد و آمدن افرادی جدید به روی زمین ذکر خدای سبحان در زمین باقی بماند، و افراد صالحی دارای اعمال صالح پدید آیند، تا خیرات و ثوابشان هم عاید خودشان شود، و هم عاید پدرانی که باعث پدید آمدن آنان شدند، همچنانکه فرمود: «وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ» (۱۲ / یس) بیانی که از نظر خواننده گذشت این احتمال را تأیید می‌کند که مراد از تقدیم برای خود، از پیش فرستادن اعمال صالح است، برای روز قیامت، همچنانکه در جایی دیگر فرموده: «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ» (۴۰ / نبأ) و نیز فرموده: «وَ مَا تَقَدَّمُوا (صفحه ۶۰۰) لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَ اعْظَمُ أَجْرًا» (۲۰ / مزمل) پس جمله: «وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ»، از نظر سیاق نظیر آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۱۸ / حشر) می‌باشد. پس مراد از جمله مورد بحث (و خدا داناتر است)، تقدیم عمل صالح و تقدیم اولاد به این امید است که اولاد نیز افرادی صالح برای جامعه باشند. و مراد از جمله: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»، ... تقوا به صورت عمل صالح در خصوص نزدیکی با حرث است، و خلاصه می‌خواهد بفرماید: در نزدیکی با زنان از حدود خدا تعدی نکنید و پاس حرمت خدا را بدارید، و محارم خدا را هتک نکنید! و مراد از جمله: «وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ»، ... تشویق به تقوا و شکافتن معنای آن است، می‌فرماید: از روز لقای الله و سوء حساب بترسید، همچنانکه در آیه سوره حشر هم که می‌فرمود: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ أَنْ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»، ... تقوا به معنای ترس از خداست، و اطلاق کلمه «بدانید» و اراده لازمه آن که همان مراقبت و تحفظ و اتقا باشد، امری است که در کلام شایع است، از آن جمله خدای عزوجل فرموده: «وَ

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۲۴ / انفال) که منظور از آن لازمه آن است، که همان تقوا باشد، یعنی بترسید و پروا داشته باشید، از حائل شدن خدا میان شما و دل‌هایتان، و چون عمل صالح و ترس از روز حساب از لوازم خاصه ایمان بود، لذا در آخر کلام فرمود: «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ». (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۱۰. (صفحه ۶۰۱)

رفتار با محرم و نامحرم

۲۴. آیه (حکم حجاب)

اشاره

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» «هان ای پیامبر! به همسرانت، و دخترانت و زنان مؤمنین، بگو تا جلباب خود پیش بکشند، بدین وسیله بهتر معلوم می‌شود که زن مسلمانند، در نتیجه اذیت نمی‌بینند، و خدا همواره آمرزنده رحیم است.» (۵۹ / احزاب)

شرح

جلایب آن جامه‌ای است سرتاسری که تمامی بدن را می‌پوشاند، و یا روسری مخصوصی است که صورت و سر را ساتر می‌شود، و منظور از جمله «پیش بکشند مقداری از جلباب خود را»، این است که آن را طوری بیوشند که زیر گلو و سینه‌هایشان در انظار ناظرین پیدا نباشد. «ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ»، یعنی پوشاندن همه بدن به شناخته شدن به اینکه اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند نزدیک‌تر است، در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شدند، دیگر اذیت نمی‌شوند، یعنی اهل فسق و فجور متعرض آنان نمی‌گردند. (۱)

۲۵. آیه (زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان)

اشاره

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ عَنْ تِيَابِهِنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» «و زنان و امانده که دیگر امید شوهر کردن ندارند به شرطی که زینت خود نشان ندهند گناهی ندارند اگر جامه خویش بگذارند، و در عین حال خودداری کردن برایشان بهتر است و خدا شنوا و داناست.» (۶۰ / نور)

شرح

کلمه «قواعد» جمع قاعده به معنای زنی است که از نکاح بازنشسته باشد، یعنی دیگر کسی به خاطر پیری‌اش میل به او نمی‌کند. ***** ۱- المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۱۱. (صفحه ۶۰۲) در مجمع‌البیان گفته: کلمه «تَبَرُّج» به معنای این است که زن محاسن و زیبایی‌های خود را که باید بپوشاند، اظهار کند. این آیه در معنای استثنایی است از عموم حکم حجاب، و معنایش این است که بر هر زنی حجاب واجب است الا زنان مسن، که می‌توانند بی‌حجاب باشند، البته در صورتی که کرشمه و تبرج نداشته باشند. و جمله «وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ»، کنایه است از خودپوشی، یعنی همین زنان سالخورده نیز اگر خود را بپوشانند بهتر از برهنه بودن است، و

جمله «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» تعلیل حکمی است که تشریح کرده، و معنایش این است که خدا شنواست آنچه را که زنان به فطرت خود درخواستش را دارند، و دانا است به احکامی که به آن محتاجند. (۱)

۲۶. آیه (امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان)

اشاره

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» «به مردان مؤمن بگو دیدگان خویش را از نگاه به زنان اجنبی باز گیرند و فرجهای خویش را نگهدارند این برای ایشان پاکیزه‌تر است که خدا از کارهایی که می‌کنید آگاه است.» (۳۰ / نور)

شرح

کلمه غَضَّ به معنای روی هم نهادن پلک‌های چشم است. در جمله «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» قول در اینجا به معنای امر است، و معنای جمله این است که به مؤمنین امر کن که چشم خود را بپوشند، و تقدیر آن این است که: ایشان را امر به غض و چشم‌پوشی کن که اگر امر بکنی چشم خود را می‌پوشند، و این آیه به جای اینکه نهی از چشم‌چرانی کند، امر به پوشیدن چشم کرده و فرقی ندارد، آن امر این نهی را هم افاده می‌کند و چون مطلق است، نگاه به زن اجنبی را بر مردان، و نگاه به مرد اجنبی را بر زنان تحریم فرموده است. ****۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۲۷. (صفحه ۶۰۳)

امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان

«وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» به معنای این است که به ایشان امر کن تا فرج خود را حفظ کنند و کلمه «فَرْج» به معنای شکاف در میان دو چیز است که با آن از عورت کنایه آورده‌اند، و در قرآن کریم هم که سرشار از اخلاق و ادب است همیشه این کنایه را استعمال کرده، به طوری که راغب گفته در عرف هم به خاطر کثرت استعمال مانند نص و اسم صریح برای عورت شده است. و مقابله‌ای که میان جمله «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» با جمله «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» افتاده، این معنا را می‌رساند که مراد از حفظ فروج پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط که بعضی پنداشته‌اند، در روایت هم از امام صادق علیه‌السلام رسیده که فرمود: تمامی آیاتی که در قرآن درباره حفظ فروج هست به معنای حفظ از زنا است، به غیر این آیه که منظور در آن حفظ از نظر است. و بنابراین ممکن است جمله اولی از این دو جمله را با جمله دومی تقیید کرده، و گفت مدلول آیه تنها نهی از نظر کردن به عورت، و امر به پوشاندن آن است. آنگاه به مصلحت این حکم اشاره نموده، و با بیان آن مردم را تحریک می‌کند که مراقب این حکم باشند و آن اشاره این است که می‌فرماید: این بهتر شما را پاک می‌کند، علاوه بر این خدا به آنچه می‌کنید باخبر است.

۲۷. آیه (امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود از نامحرمان)

اشاره

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ

نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلَى الْأَرْبَابِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (و به زنان باایمان بگو چشم از نگاه به مردان اجنبی فرو بندند و فرجهای خویش را حفظ کنند (صفحه ۶۰۴) و زینت خویش را جز آنچه آشکار است آشکار نسازند و باید که روپوش‌هایشان را به گریبان‌ها کنند و زینت خویش را نمایان نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدران و یا پدر شوهران یا پسران و یا پسر شوهران و یا برادران و یا خواهرزادگان و یا برادرزادگان و یا زنان و یا آنچه مالک آن شده‌اند یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند و یا کودکانی که از اسرار زنان خبر ندارند، و مبدا پای خویش را به زمین بکوبند تا آنچه از زینتشان که پنهان است ظاهر شود. ای گروه مؤمنان همگی به سوی خدا توبه برید شاید رستگار شوید.) (۳۱ / نور)

شرح

برای زنان هم جایز نیست نظر کردن به چیزی که برای مردان جایز نیست، و بر ایشان هم واجب است که عورت خود را از اجنبی چه مرد و چه زن بپوشانند.

نهی زنان از ظاهر کردن مواضع زینت خود

«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» مراد از زینت زنان، مواضع زینت است، زیرا اظهار خود زینت از قبیل گوشواره و دست‌بند حرام نیست، پس مراد از اظهار زینت، اظهار محل آنها است. خدای تعالی از این حکم آنچه را که ظاهر است استثناء کرده است و در روایت آمده که مقصود از آنچه ظاهر است صورت و دو کف دست و قدمها می‌باشد.

امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه

«وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ» کلمه «خُمُر» جمع خمار، و آن جامه‌ای است که زن سر خود را با آن می‌پيچد، و زاید آن را به سینه‌اش آویزان می‌کند. و کلمه «جُيُوب» جمع جیب که معنایش معروف است، و مراد از جیوب، سینه‌ها است، و معنایش این است که به زنان دستور بده تا اطراف مقنعه‌ها را به سینه‌های خود انداخته، آن را بپوشانند.

طبقات هفتگانه محارم سببی و نسبی زنان و مجوز اظهار زینت آنان

«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ... أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ» طوایف هفتگانه‌ای که قرآن از آنها نام برده محرم‌های نسبی و سببی زنان هستند. و اجداد شوهران حکمشان حکم پدران ایشان و نوه‌های شوهران حکمشان حکم فرزندان ایشان است. و اینکه فرمود: «نِسَائِهِنَّ» و زنان را اضافه کرد به ضمیر زنان، برای اشاره به این معنا (صفحه ۶۰۵) بوده که مراد از نساء، زنان مؤمنین است که جایز نیست خود را در برابر زنان غیر مؤمن برهنه کنند، از روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم همین معنا استفاده می‌شود. اطلاق جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» هم شامل غلامان می‌شود و هم کنیزان، و از روایات نیز این اطلاق استفاده می‌شود. «أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلَى الْأَرْبَابِ مِنَ الرِّجَالِ» کلمه اربه به معنای حاجت است، و منظور از این حاجت شهوتی است که مردان را محتاج به ازدواج می‌کند، و کلمه «مِنَ الرِّجَالِ» بیان تابعین است. و مراد از این رجال تابعین، افراد سفیه و ابلهی هستند که تحت قیمومت دیگران هستند و شهوت مردانگی ندارند. «أَوْ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» کلمه «الطُّفْلِ» کلیت را می‌رساند، یعنی جماعت اطفالی که بر عورت‌های زنان غلبه نیافته‌اند یعنی آنچه از امور زنان که مردان از تصریح به آن شرم دارند، اطفال زشتی آن را درک

نمی‌کنند، و این به طوری که دیگران هم گفته‌اند کنایه از حد بلوغ است.

نهی زنان از پایکوبی برای اظهار زینت خود

«وَلَا يَضْرِبَنَّ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»، می‌فرماید: «پاهای خود را محکم به زمین نزنند تا صدای زیورآلاتشان از قبیل خلخال و گوشواره و دستبند به صدا درآید.» «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، مراد از توبه به طوری که از سیاق برمی‌آید بازگشت به سوی خدای تعالی است، به امتثال اوامر او، و انتهای از نواهیش و خلاصه پیروی از راه و صراطش.

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان

در کافی به سند خود از ابو عمر و زبیری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در حدیثی درباره واجبات اعضاء فرمود: بر چشم واجب کرده که به آنچه خدا بر او حرام کرده ننگرد و از آنچه بر او حلال نیست اعراض کند، و ایمان و وظیفه چشم این است. و خدای تبارک و تعالی فرموده: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، و مؤمنین را نهی کرده از اینکه به عورت یکدیگر نگاه کنند، و مرد به (صفحه ۶۰۶) عورت برادرش نگاه کند، و عورت خود را از این که دیگران ببینند حفظ کند، و نیز فرموده: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»، و زنان مؤمن را نهی کرده از این که به عورت خواهر خود نگاه کنند، و نیز عورت خود را از اینکه دیگران به آن نگاه کنند حفظ نمایند. آنگاه اضافه فرمودند که در هر جای قرآن درباره حفظ فرج آیه‌ای هست مقصود حفظ آن از زنا است، مگر این آیه که منظور در آن حفظ از نگاه است. در کافی به سند خود از مروک بن عبید، از بعضی از اصحاب امامیه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که گفت: به وی عرض کردم: زنی که به انسان محرم نیست چه مقدار نگاه به او حلال است، فرمود: صورت و کف دو دست، و دو قدمها. و در قرب الاسناد حمیری از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل کرده که به آن جناب عرضه داشتم: برای مرد چه مقدار جایز است که به زن غیر محرم نگاه کند؟ فرمود: صورت و کف دست و محل سوار (دستبند). و در کافی به سند خود از عباد بن صهیب روایت کرده که گفت از امام صادق علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: نظر کردن به سر اهل تهامه، و اعراب بادیه و همچنین اهل سواد و علوج (کفار) عیبی ندارد، چون اگر ایشان را نهی کنی منتهی نمی‌شوند. و نیز فرمود: زن دیوانه و کم عقل، که نگاه کردن به موی او و به بدنش عیبی ندارد در صورتی است که نگاه عمدی نباشد. مؤلف: گویا مقصود امام علیه‌السلام از جمله «در صورتی که عمدی نباشد» ربه و شهوت است. و در خصال است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: یا علی اولین نظری که به زن اجنبی کنی عیبی ندارد، ولی نظر دوم مسئولیت دارد و جایز نیست. مؤلف: نظیر این روایت را الدر المنثور از جمعی از اصحاب جوامع حدیث از بریده از آن جناب نقل کرده، که عبارتش چنین است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: دنبال نگاه به نامحرمان نگاهی دیگر مکن، که اولی برایت بس است، و دومی را حق نداری. و در جوامع الجامع از ام سلمه روایت آورده که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، و (صفحه ۶۰۷) می‌مونه هم حاضر بود، که پسر ام مکتوم آمد، و این در موقعی بود که ما را به حجاب امر فرموده بود، به ما فرمود: در پرده شوید، عرضه داشتیم یا رسول الله ابن ام مکتوم که نابینا است ما را نمی‌بیند؟ فرمود آیا شما هم نابینا هستید؟ مگر شما او را نمی‌بینید؟ مؤلف: این را در المنثور هم از ابی داوود و ترمذی و نسائی و بیهقی از ام سلمه نقل کرده‌اند. و در فقیه آمده که حفص ابن البختری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: سزاوار نیست برای زن که در برابر زنان یهود و نصاری برهنه شود، چون می‌روند و نزد شوهران خود تعریف می‌کنند. و در مجمع البیان در ذیل جمله: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»، گفته است که بعضی گفته‌اند: منظور از آن غلام و کنیز، از بردگان است، و این قول از امام صادق علیه‌السلام هم

روایت شده است. و در کافی به سند خود از عبدالرحمان بن ابی عبدالله روایت کرده که گفت: از آن جناب پرسیدم: منظور از «غیرِ اُولی الْأَرْبَابِ»، کیست؟ فرمود: احمق و اشخاص تحت ولایت غیر، که زن نمی‌خواهند. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۵. (صفحه ۶۰۸)

رفتار در خانواده

۲۸. آیه (نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم)

اشاره

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، «شما که ایمان دارید به خانه هیچ کس غیر از خانه‌های خود داخل نشوید تا آنکه آشنایی دهید و بر اهلس سلام کنید این برای شما بهتر است امید است که پند گیرید»، (۲۷ / نور) «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»، «و اگر کسی را در خانه نیافتید داخل نشوید تا شما را اجازه دهند، و اگر گفتند برگردید برگردید که این برای شما پاکیزه‌تر است و خدا به اعمالی که می‌کنید دانا است»، (۲۸ / نور) «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ»، «و اما در خانه‌های غیر مسکونی برای شما گناهی نیست که به خاطر کالایی که در آن دارید داخل شوید و خدا آنچه را که آشکار و یا پنهان کنید می‌داند.» (۲۹ / نور)

شرح

استیناس برای داخل شدن به خانه‌ها به وسیله نام خدا بردن، و یا، یا الله گفتن، یا تنحج کردن (سرفه مصنوعی) و امثال آن است، تا صاحب خانه بفهمد که شخصی می‌خواهد وارد شود، و خود را برای ورود او آماده کند، چه بسا می‌شود که صاحب خانه در حالی قرار دارد که نمی‌خواهد کسی او را به آن حال ببیند، و یا از وضعی که دارد باخبر شود. از اینجا معلوم می‌شود که مصلحت این حکم پوشاندن عورات مردم، و حفظ احترام ایمان است، پس وقتی شخص داخل شونده هنگام دخولش به خانه غیر، استیناس کند، و صاحب خانه را به استیناس خود آگاه سازد، و بعد داخل شده و سلام کند، در حقیقت او را در پوشاندن آنچه باید پوشاند کمک (صفحه ۶۰۹) کرده، و نسبت به خود ایمنی‌اش داده است. و معلوم است که استمرار این شیوه پسندیده، مایه استحکام اخوت و الفت و تعاون عمومی بر اظهار جمیل و ستر قبیح است و جمله «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، هم اشاره به همین فواید است، یعنی شاید با استمرار بر این سیره متذکر وظیفه خود بشوید، که چه اموری را باید رعایت کنید، و چگونه سنت اخوت را در میان خود احیاء سازید، و در سایه آن، قلوب را با هم مألوف نموده، به تمامی سعادت‌های اجتماعی برسید. «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ»، ... یعنی اگر دانستید که احدی در خانه نیست البته کسی که اختیار دار اجازه دخول است پس داخل نشوید تا از ناحیه مالک اذن، به شما اجازه داده شود. و منظور این نیست که سر به داخل خانه مردم کند، اگر کسی را ندید داخل نشود، چون سیاق آیات شاهد بر این است که همه این جلوگیری‌ها برای این است که کسی به عورات و اسرار داخلی مردم نظر نیندازد. این آیه شریفه حکم داخل شدن در خانه غیر را در صورتی که کسی که اجازه دهد در آن نباشد بیان کرده، و آیه قبلی حکم آن فرضی را بیان می‌کرد که اجازه دهنده‌ای در خانه باشد، و اما حکم این صورت که کسی در خانه باشد ولی اجازه ندهد، بلکه از دخول منع کند آیه «وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»، آن را بیان کرده است. «لَيْسَ

عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ»... این آیه تجویز می‌کند داخل شدن در خانه‌هایی را که برای استمتاع بنا شده و کسی در آن سکونت طبیعی ندارد، مانند کاروانسراها و حمامها و آسیابها و امثال آن، زیرا همین که برای عموم ساخته شده است خود اذن عام برای داخل شدن است.

روایات وارده درباره روابط خانوادگی

در تفسیر قمی به سند خود از عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل آیه: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا» فرموده: استیناس عبارت است از صدای پا و سلام کردن. (صفحه ۶۱۰) در مجمع‌البیان از ابی‌ایوب انصاری روایت کرده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: که استیناس به چه نحو صورت می‌گیرد؟ فرمود به اینکه آدمی تسیح و حمد و تکبیر گوید و تنحج کند تا اهل خانه بفهمند. و از سهل بن سعد روایت شده که گفت مردی سر زده وارد یکی از اطاقهای رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت سر خود را شانه می‌زد، و فرمود: اگر من بدانم که تو نگاه می‌کردی همان شانه را به دو چشمت می‌کوبیدم، اینطور استیذان کردن همان نگاه کردن و حرام است. و روایت شده که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید آیا از مادرم هم اذن دخول بخواهم؟ فرمود: آری، گفت: آخر او غیر از من خادمی ندارد، باز هر وقت بر او وارد می‌شوم استیذان کنم؟ فرمود آیا دوست داری او را برهنه ببینی؟ آن مرد گفت نه فرمود: پس استیذان کن. و نیز روایت شده که مردی می‌خواست به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله درآید تنحج کرد، حضرت از داخل خانه به زنی به نام روضه فرمود: برخیز به این مرد یاد بده که به جای تنحج بگوید السلام علیکم آیا داخل شوم؟ آن مرد شنید و همینطور گفت. پس فرمود: داخل شو. و در الدر المنثور است که ابن مردویه از عباد بن صامت روایت کرده که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چرا در هنگام ورود به خانه‌ها باید استیذان کرد؟ فرمود: کسی که قبل از استیذان و سلام کردن چشمش داخل خانه مردم شود خدا را نافرمانی کرده، و دیگر احترامی ندارد، و می‌شود اذنش نداد. و در تفسیر قمی در ذیل آیه: «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ» گفته: امام فرمود: معنایش این است که اگر کسی را نیافتید که به شما اجازه دخول دهد داخل نشوید، تا کسی پیدا شود و به شما اجازه دهد. و در همان کتاب در ذیل آیه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: منظور از این بیوت حمامها و کاروانسراها و آسیابها است که می‌توانی بدون اجازه داخل شوی. (۱) **** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۳. (صفحه ۶۱۱)

۲۹. آیه (رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده)

اشاره

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» «شما ای کسانی که ایمان دارید باید به کسانی که شما مالک آنان شده‌اید و کسانی که هنوز به عقل نرسیده‌اند دستور دهید در شبانه روز سه وقت از شما اجازه ورود بگیرند یکی پیش از نماز صبح و دوم هنگام نیم روز که جامه‌های خویش از تن در می‌آورید و سوم بعد از نماز شبانگاه که این سه هنگام، هنگام خلوت شما است و پس از آن می‌توانند بدون اجازه وارد شوند و گناهی بر شما و ایشان نیست که هنگام تحرک و برخورد با یکدیگر است، خدا این چنین

آیه‌ها را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است.» (۵۸ / نور)

شرح

وضع ثیاب به معنای کندن لباس، و کنایه است از اینکه اهل خانه در حالی باشند که چه بسا میل نداشته باشند بیگانگان در آن حال ایشان را ببینند و کلمه ظهیره به معنای وقت ظهر است. کلمه عورت به معنای عیب است، و اگر آن را عورت نامیده‌اند، چون هر کس عار دارد از اینکه آن را هویدا کند، و شاید مراد از آن در آیه شریفه هر چیزی باشد که سزاوار است پوشانده شود. پس جمله «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ... دنبال جمله سابق است که می‌فرمود: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا» ... که حکم می‌کرد به اینکه داخل شدن به خانه هر کس موقوف به اجازه گرفتن است، در نتیجه آیه مورد بحث به منزله استثناء از آن حکم عمومی است، چون در خصوص غلامان و کنیزکان اجازه گرفتن در سه هنگام را کافی می‌داند، و بیش از آن را واجب نمی‌داند. (صفحه ۶۱۲) و معنای اینکه فرمود: «لَيْسَ تَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» این است که به ایشان دستور دهید که از شما اجازه دخول بخواهند، و از ظاهر «مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» برمی‌آید که مراد از آن تنها غلامان است، چون کلمه «الَّذِينَ» برای مردان است. و معنای «الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ» اطفالی است که به حد تمیز رسیده‌اند، ولی بالغ نشده‌اند و دلیل بر رسیدن به حد تمیز جمله «ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ» اطفالی است که به حد تمیز رسیده‌اند، ولی بالغ نشده‌اند، و دلیل بر رسیدن به حد تمیز «ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ» است. و منظور از جمله «ثَلَاثُ مَرَاتٍ» سه نوبت در هر روز است، به دلیل اینکه دنبالش آن را تفصیل داده و فرموده: اول قبل از نماز فجر، و دوم هنگام ظهر که به خانه می‌آید و جامه می‌کنید، سوم بعد از نماز عشاء، و در جمله «ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ» به وجه حکم اشاره نموده و می‌فرماید: این سه موقع سه عورت است برای شما، که طبعاً شایسته نیست غیر از شما کسی بر وضع شما مطلع شود. و معنای اینکه فرمود: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ» این است که مانعی نیست که بعد از این سه موقع مأمورشان نکنید به اجازه دخول خواستن و مانعی هم بر ایشان نیست که از شما استیذان نکنند. و در جمله «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» به وجه این حکم (یعنی رفع مانع مذکور)، اشاره نموده و می‌فرماید: چون در غیر این سه موقع غلامان و کنیزان دائماً در آمد و شد، و خدمتند، پس تنها در اجازه خواستن به این سه هنگام اکتفا کنند. «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ» ... یعنی خدا این چنین احکام دین خود را بیان می‌کند، چون این آیات دلالت بر آن احکام دارد، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» احوال شما را می‌داند، و آنچه را که حکمت اقتضاء می‌کند نیز مراعات می‌کند. (صفحه ۶۱۳)

۳۰. آیه (ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین)

اشاره

«وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسِّرُوا تَأْذِنًا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» «و چون کودکانتان به عقل رسند باید اجازه دخول بگیرند، چنان که نام بردگان، قبل از ایشان (و یا آنان که زودتر از ایشان به حد رشد رسیدند)، اجازه می‌گرفتند، خدا این چنین آیه‌های خویش را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است.» (۵۹ / نور)

شرح

این جمله بیانگر این حقیقت است که حکم مذکور، یعنی اذن گرفتن در سه نوبت برای اطفال تا مدتی معین معتبر است، و آن

رسیدن به حد بلوغ است، و بعد از آن باید مانند کسانی که قبلاً ذکر شد یعنی بالغان از مردان و زنان آزاد اجازه بگیرند، خدا این چنین آیات خود را برایتان بیان می‌کند و خدا علیم و حکیم است.

۳۱. آیه (ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر)

اشاره

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» «نه برای کور مانعی هست که برای لنگ، نه برای بیمار و نه برای شما که از خانه‌های خود یا پدرانتان یا مادرانتان یا خواهران یا عموها یا عمه‌ها یا خانه داییها یا خاله‌ها یا خانه‌ای که کلیدش را به شما سپرده‌اند یا خانه دوستانتان چیزی بخورید، نه خوردنتان به صورت فردی گناه است و نه با هم خوردنتان، و چون به خانه‌ای در آمدید خویشتن را سلام کنید که درودی از جانب خدا و مبارک و پاکیزه است. چنین خدا، این آیه‌ها را برای بیان می‌کند شاید تعقل کنید.» (۶۱/نور)

شرح

ظاهر آیه این است که در آن برای مؤمنین حقی قائل شده، و آن این است که (صفحه ۶۱۴) می‌توانند در خانه خویشاوندان، و یا کسانی که ایشان را امین می‌دانند، و یا خانه دوستان خود چیزی بخورند، البته به مقداری که بدان احتیاج دارند، نه به حد اسراف و افساد. «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» شمردن نامبردگان از این باب نبوده که خصوصیتی داشته باشند، بلکه از باب این بوده که به خاطر عیب و نقصی که در اعضاء دارند احیاناً نمی‌توانند رزق خود را کسب کنند، لذا جایز است که از خانه‌های نامبردگان رفع حاجت کنند، و الا فرقی میان کور و چلاق و مریض و غیر ایشان نیست. «مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ» ... در اینکه خانه‌هایتان را با خانه‌های خویشاوندانتان و بقیه نامبردگان آورده، اشاره است به اینکه در دین اسلام خانه‌های نامبردگان با خانه خود شما فرقی ندارد، چون در این دین مؤمنین، اولیای یکدیگرند، و در حفظ خانه و زندگی یکدیگر فرقی با خانه و زندگی خودشان نمی‌گذارند، آن طور که صاحب اختیار و سرپرست خانه خویشند، خانه‌های اقرباء و کسانی که شما قیم و سرپرستی آنان را دارید و دوستان خویش را نیز سرپرستی می‌کنید، علاوه بر این کلمه «بُيُوتِكُمْ» شامل خانه فرزند و همسر انسان نیز می‌شود همچنان که روایت هم به این معنا دلالت دارد. «أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» می‌فرماید: که حرجی بر شما نیست از اینکه بخورید از خانه‌های خودتان (که گفتیم منظور خانه فرزندان و همسران است)، و هر جا که کلیدش به شما سپرده شده، مانند خانه‌هایی که انسان قیم و یا وکیل در آن شده باشد، و یا کلیدش را به آدمی سپرده باشند، «أَوْ صَدِيقِكُمْ» یا خانه صدیقان (دوستان) بوده است. «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً» یعنی، گناهی بر شما نیست که همگی دست جمعی و با یکدیگر بخورید، و یا جدا جدا. و این آیه هر چند که به حکم روایات درباره موردی خاص نازل شده، ولی مفادش عام است. (صفحه ۶۱۵)

ادب سلام کردن در ورود به خانه‌های یکدیگر

«فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ»... بعد از آن که گفتگو از خانه‌ها را به میان آورد، ادب دخول در آن را متفرع بر آن نموده، فرمود: و چون داخل خانه‌ها شوید بر خود سلام کنید. و مقصود از سلام کردن بر خود، سلام کردن بر هر کسی است که در خانه باشد، در اینجا نیز اگر نفرمود: بر اهل آن سلام کنید، خواست یگانگی مسلمانان با یکدیگر را برساند، چون همه انسانند، و خدا همه را از یک مرد و زن خلق کرده، علاوه بر این همه مؤمنند، و ایمان ایشان را جمع کرده، چون ایمان قوی‌تر از رحم، و هر عامل دیگری برای یگانگی است. و بعید هم نیست که مراد از جمله «فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ»، این باشد که وقتی کسی داخل بر اهل خانه‌ای شد، بر آنان سلام کند، و ایشان جواب سلامش را بدهند. جمله «تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» یعنی در حالی که سلام تحیتی است از ناحیه خدا، چون او تشریح کرده و حکمش را نازل ساخته تا مسلمانان با آن یکدیگر را تحیت گویند و آن تحیتی است مبارک و دارای خیر بسیار، و باقی و طیب، چون ملائیم با نفس است. آری، حقیقت این تحیت گسترش امنیت و سلامتی بر کسی است که بر او سلام می‌کنند، و امنیت و سلامتی پاکیزه‌ترین چیزی است که در میان دو نفر که به هم برمی‌خورند برقرار باشد. خدای سبحان سپس آیه را با جمله «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، ختم فرموده، یعنی تا شاید شما به معالم دین خود آگاهی یابید و به آن عمل کنید. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۲۷. (صفحه ۶۱۶)

۳۲. آیه (ادب و احسان به پدر و مادر)

اشاره

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» «پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید و به والدین احسان کنید و اگر یکی از آن دو در حیات تو به پیری رسید، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنه‌ار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو،» (۲۳/اسراء) «وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الدُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»، «از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردندی،» (۲۴/اسراء) «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّلِينَ غَفُورًا»، «پروردگار شما، به آنچه در دل‌های شما است آگاه است اگر صالح باشید خداوند برای توبه گزاران غفور است،» (۲۵/اسراء)

شرح

احسان به پدر و مادر بعد از مسأله توحید خدا واجب‌ترین واجبات است همچنانکه مسأله عقوق بعد از شرک و ورزیدن به خدا از بزرگترین گناهان کبیره است، و به همین جهت این مسأله را بعد از مسأله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نکته را نه تنها در این آیات متذکر شده، بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته است. در سوره انعام پیرامون تفسیر آیه ۱۵۱ که شبیه به آیه مورد بحث است گذشت که گفتیم رابطه عاطفی میان پدر و مادر از یک طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگترین روابط اجتماعی است که قوام و استواری جامعه انسانی بدانها است، و همین وسیله‌ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگهداشته و نمی‌گذارد از هم جدا شوند، بنابراین از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت، لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید زیرا که اگر این حکم در اجتماع (صفحه ۶۱۷) جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله یک بیگانه را بکنند قطعا آن عاطفه از بین رفته و شیرازه اجتماع به کلی از هم گسیخته می‌گردد. «إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»، «و اگر یکی از آن دو در حیات تو به حد پیری رسید،

و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو! کلمه «کبر» به معنای بزرگسالی است، و کلمه «أف» مانند کلمه اخ در فارسی، انزجار را می‌رساند، و کلمه نهر به معنای رنجاندن است که یا با داد زدن به روی کسی انجام می‌گیرد و یا با درشت حرف زدن، اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت‌ترین حالات را دارند، و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می‌نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند، و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر است که همواره از فرزندان خود آرزو می‌کنند، آری روزگاری که پرستاری از فرزند را می‌کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می‌نمودند، و باز در روزگاری که زحمت تربیت آنها را بر دوش می‌کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آنها این آرزو را در سر می‌پروراندند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند. پس آیه شریفه نمی‌خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند، بلکه می‌خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت احترام تام در معاشرت و سخن گفتن با ایشان را بفهماند، حال چه در هنگام احتیاجشان به مساعدات فرزند و چه در هر حال دیگر. (صفحه ۶۱۸) «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» «از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردندی» «خَفِضْ جِنَاحَ» یا پر و بال گستردن، کنایه است از مبالغه در تواضع و خضوع زبانی و عملی، و این معنا از همان صحنه‌ای گرفته شده که جوجه بال و پر خود را باز می‌کند تا مهر و محبت مادر را تحریک نموده و او را به فراهم ساختن غذا و ادار سازد، و به همین جهت کلمه جناح را مقید به ذلت کرده و فرمود: «جَنَاحَ الذُّلِّ» و معنای آیه این است که: انسان باید در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری روبرو شود که پدر و مادر تواضع و خضوع او را احساس کنند، و بفهمند که او خود را در برابر ایشان خوار می‌دارد، و نسبت به ایشان مهر و رحمت دارد. این در صورتی است که ذل به معنای خواری باشد، و اگر به معنای «مَطَاوَعَه» باشد از گستردن بال مرغان جوجه دار مأخوذ شده که از در مهر و محبت بال خود را برای جوجه‌های خود باز می‌کنند تا آنها را زیر پر خود جمع‌آوری نمایند، و از سرما و شکار شدن حفظ کنند. و در اینکه فرمود: «و بگو پروردگارا ایشان را رحم کن آن چنانکه ایشان مرا در کوچکیم تربیت کردند» دوران کوچکی و ناتوانی فرزند را به یادش می‌آورد، و به او خاطر نشان می‌سازد، در این دوره که پدر و مادر ناتوان شده تو بیاد دوره ناتوانی خود باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آن چنان که ایشان تو را رحم نموده و در کوچکی تربیت کردند. در مجمع‌البیان می‌گوید: این آیه دلالت دارد بر اینکه دعای فرزند برای پدر و مادرش که از دنیا رفته‌اند مسموع است، زیرا اگر مسموع نبود و برای آنها اثری نداشت معنا نداشت که در این آیه امر به دعا کند. مؤلف: لیکن آیه بیش از این دلالت ندارد که دعای فرزند در مظنه اجابت است و چنین دعائی بی‌خاصیت نیست، زیرا هم گفتیم که ممکن است به اجابت رسد و (صفحه ۶۱۹) هم اینکه ادبی است دینی که فرزند از آن استفاده می‌برد، و لو در موردی مستجاب نشود، و پدر و مادر از آن بهره‌مند نگردند، علاوه بر این، مرحوم طبرسی دعا را مختص به حال بعد از مرگ پدر و مادر دانسته، و حال آنکه آیه شریفه مطلق است. «رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ اِنَّ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَاِنَّهٗ كَانَ لِلّٰوَبِيْنَ عَفُوْرًا» این آیه، متعرض آن حالی است که احیانا از فرزند حرکت ناگواری سرزده که پدر و مادر از وی رنجیده و متأذی شده‌اند، و اگر صریحا اسم فرزند را نیاورده و اسم آن عمل را هم نبرده، برای این بوده است که بفهماند همانطور که مرتکب شدن به این اعمال سزاوار نیست، بیان آن نیز مصلحت نبوده و نباید بازگو شود. پس این که فرمود: «رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا فِيْ نُفُوسِكُمْ» معنایش این است که پروردگار شما از خود شما بهتر می‌داند که چه حرکتی کردید و این مقدمه است برای بعدش که می‌فرماید: «اِنَّ تَكُونُوا صَالِحِيْنَ»، و مجموعا معنایش این می‌شود که اگر شما صالح باشید و خداوند هم این صلاح را در نفوس و ارواح شما ببیند، او نسبت به توبه کاران آمرزنده است. (۱)

اشاره

«وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (ما به انسان سفارش پدر و مادرش را کردیم که به ایشان احسان کند احسانی مخصوص به آنان، مادرش او را به حملی ناراحت کننده حمل کرد و به وضعی ناراحت کننده بزایید و حمل او تا روزی که از شیرش می‌گیرد سی ماه است و تا هنگامی که به حد بلوغ و رشد عقلی برسد *****) ۱- المیزان ج: ۱۳ ص: ۱۰۹. (صفحه ۶۲۰) همچنان پدر و مادر مراقبش هستند تا به حد چهل سالگی برسد، آن وقت می‌گوید: پروردگارا نصیب کن که شکر آن نعمت‌هایی که به من و پدر و مادرم انعام فرمودی به جای آرم و اعمال صالح که مایه خشنودی تو باشد انجام دهم، پروردگارا ذریه مرا هم برایم اصلاح فرما، پروردگارا من امروز به درگاہت توبه می‌آورم و از تسلیم شدگان هستم.» (۱۵ / احقاف)

شرح

احسان به والدین از احکام عمومی خداست که همانطور که در تفسیر آیه «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي كَمَا لَبِيتُمْ عَلَىٰكُمْ إِلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱۵۱ / انعام) گذشت، در همه شرایع تشریح شده، و به همین جهت فرمود: «وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ» و سفارش را عمومیت داد به هر انسانی، نه تنها مسلمانان. آنگاه دنبال این سفارش اشاره کرد به ناراحتی‌هایی که مادر انسان در دوران حاملگی، وضع حمل و شیردادن تحمل می‌کند تا اشاره کرده باشد به ملاک حکم، و عواطف و غریزه رحمت و رأفت انسان را برانگیزند. «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً»، بلوغ اشد به معنای رسیدن به زمانی از عمر است که در آن زمان قوای آدمی محکم می‌شود. بلوغ چهل سال عادتاً ملازم با رسیدن به کمال عقل است. «قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ»، کلمه «أَوْزِعْنِي» معنای الهام را می‌دهد، و این الهام، الهام آن اموری نیست که اگر خدا عنایت نکند آدمی به حسب طبع خود علم به آنها پیدا نمی‌کند، و آیه «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْتَهَا. فَالْتَمَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» از آن خبر می‌دهد، بلکه الهام عملی و به معنای وادار کردن، و دعوت باطنی به عمل خیر و شکر نعمت و بالاخره عمل صالح است. خدای تعالی در این آیه آن نعمتی را که سائل درخواست کرده نام نبرده، تا هم نعمت‌های ظاهری چون حیات، رزق، شعور و اراده را، و هم نعمت‌های باطنی چون ایمان به خدا، اسلام، خشوع، توکل بر خدا و تفویض به خدا را شامل شود. پس جمله «رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ»، ... درخواست این است که نعمت ثناء بر او را ارزانش بدارد تا با اظهار قولی و عملی نعمت او را اظهار نماید. اما قولی که روشن (صفحه ۶۲۱) است، و اما عملی به این که نعمت‌های خدا را طوری استعمال کند که همه بفهمند نعمت وی از خدای سبحان است و خدا آن را به وی داده، و از ناحیه خود او نیست، و لازمه این گونه استعمال این است که عبودیت و مملوکیت این انسان در گفتار و کردارش هویدا باشد. و اینکه کلمه نعمت را با جمله: «الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ»، تفسیر کرده می‌فهماند که شکر مذکور هم از طرف خود سائل است، و هم از طرف پدر و مادرش، و در حقیقت فرزند بعد از درگذشت پدر و مادرش زبان ذکرگویی برای آنان است. «وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ»، شکر نعمت چیزی است که ظاهر اعمال انسان را زینت می‌دهد، و صلاحیت پذیرفتن خدای تعالی زیوری است که باطن اعمال را می‌آراید، و آن را خالص برای خدا می‌سازد. «وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي»، اصلاح در ذریه به این معنا است که صلاح را در ایشان ایجاد کند و چون این ایجاد از ناحیه خداست، معنایش این می‌شود که ذریه را موفق به عمل صالح سازد، و این اعمال صالح کار دل‌هایشان را به صلاح بکشاند. و اگر گفت ذریه‌ام را برای من اصلاح کن برای این است که بفهماند اصلاحی

درخواست می‌کند که خود او از اصلاح آنان بهره‌مند شود، یعنی ذریه او به وی احسان کنند، همانطور که او به پدر و مادرش احسان می‌کرد. و خلاصه دعا این است که خدا شکر نعمتش و عمل صالح را به وی الهام کند، و او را نیکوکار به پدر و مادرش سازد، و ذریه‌اش را برای او چنان کند که او را برای پدر و مادرش کرده بود. شکر نعمت خدا به معنای حقیقیش این است که بنده خدا خالص برای خدا باشد، پس برگشت معنای دعا به درخواست خلوص نیت و صلاح عمل است. «أَنْتِ تَبْتِئُ إِلَيْكَ وَأَنْتِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» یعنی من به سوی تو برگشتم و از کسانی هستم که امور را تسلیم تو نمودند، به طوری که تو هیچ اراده‌ای نکردی مگر آنکه آنان نیز همان را خواستند، بلکه جز آنچه تو می‌خواهی نمی‌خواهند. (صفحه ۶۲۲) این جمله در مقام بیان علت مطالبی است که در دعا بوده، و این آیه از آنجا که دعا را نقل می‌کند، و آن را رد ننموده، بلکه با وعده قبولی آن را تأیید می‌کند و می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ» (۱۶ / احقاف) این نکته را روشن می‌سازد که وقتی توبه و تسلیم خدا شدن در کسی جمع شد، دنبالش خداوند آنچه را که باعث خلوص وی می‌شود به دل او الهام می‌کند، و در نتیجه هم ذاتا از مخلصین می‌شود، و هم عملاً از مخلصین. (۱)

۳۴. آیه (تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین)

اشاره

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسَيْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» «و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش به احسان کرده‌ایم، و در عین حال گفته‌ایم اگر به تو اصرار ورزیدند که چیزی را که بدان علم نداری شریک من سازی اطاعتشان مکن، برگشت شما فرزندان و پدر و مادران به سوی من است آن وقت به آنچه می‌کردید آگاهتان می‌کنم.» (۸ / عنکبوت)

شرح

در صدر آیه می‌فرماید: ما دستور دادیم به اینکه به پدر و مادر احسان شود. و در جمله «وَأَنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي» که تمه همان توصیه است، که آن را به انسان خطاب کرده، و انسان را نهی کرده از اینکه پدر و مادر را در شرک اطاعت کند، چون توصیه قبلی در معنای امر است و ممکن است کسی خیال کند اینکه دستور داده‌اند پدر و مادر را اطاعت کنند، این اطاعت در صورتی هم که پدر و مادر فرزند را دعوت به شرک کردند واجب است، لذا دنبالش از این گونه اطاعت نهی کرده، و فرموده اگر اصرار کردند که شرک بورزی اطاعتشان مکن! و برگشت معنای جمله به این است که: ما انسان را نهی کردیم از شرک هر چند که شرک ورزیدنش اطاعت پدر و مادرش باشد، و در این دستور خود **** ۱- المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۰۷. (صفحه ۶۲۳) هیچ نقطه ابهامی باقی نگذاشتیم. و در اینکه فرمود: «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» اشاره است به علت نهی از اطاعت، و حاصل آن این است که: اگر گفتیم پدر و مادر را در شرک به خدا اطاعت مکن، برای این است که اگر پدر و مادری فرزند خود را دعوت کنند به اینکه نسبت به خدا شرک بورزد، در حقیقت دعوت کرده‌اند به جهل و نادانی و افتراء به خدا، و خدا همواره از پیروی غیر علم نهی کرده، از آن جمله فرموده: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ: چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن» (۳۶ / اسراء). و معنای آیه این است که: ما به انسان‌ها در خصوص پدر و مادرشان عهد خوبی کردیم، و دستورشان دادیم که به پدر و مادر احسان کنند، و اگر کوشش کردند که به من شرک بورزید، اطاعتشان مکنید، برای اینکه این اطاعت پیروی چیزی است که علمی بدان ندارید. در این آیه شریفه توبیخ کنایه‌ای است به بعضی از کسانی که ایمان به خدا آورده و سپس به اصرار پدر و مادر از ایمان خود برگشته‌اند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ» (۹ / عنكبوت) می‌خواهد به کسانی که گرفتار پدر و مادر مشرکند و آن پدر و مادر اصرار می‌ورزند که ایشان را به سوی شرک بکشانند، و ایشان زیر بار نرفته، به حکم اجبار ترک پدر و مادر را گفته‌اند، تسلیت گفته، با وعده‌ای جمیل دلخوش سازد. می‌فرماید: اگر پدر و مادر او را به سوی شرک خواندند، و او به حکم خدا نافرمانیشان کرده، و ناچار از ایشان کناره‌گیری کرد، و پدر و مادر را به خاطر خدا از دست داد، مسؤولیتی از این بابت ندارد، و مادر برابر پدر و مادری که از دست داده بهتر از آن دو به او می‌دهیم، و به پاداش ایمان و عمل صالحش او را در زمره صالحان در می‌آوریم، به همان صالحان که نزد ما در بهشت منتعم هستند، و این معنا را آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّاتِي»، (۲۷ تا ۳۰ / فجر) نیز افاده می‌کند. (صفحه ۶۲۴)

۳۵. آیه (تأمین زندگی اخروی صالح برای خانواده)

اشاره

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»، «هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و اهل خود را از آتشی که آتش گیرانه‌اش مردم و سنگ است حفظ کنید، آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد موکل برآند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می‌دهد نافرمانی ننموده بلکه هر چه می‌گوید عمل می‌کنند.» (۶/تحریم)

شرح

اشاره

خدای تعالی در این آیه خطاب را متوجه عموم مؤمنین می‌کند، که خود و اهل بیت خود را ادب کنید، و از آتشی که آتش گیرانه‌اش خود دوزخیانند حفظ نمایید، و می‌فهماند که همین اعمال بد خود شما است که در آن جهان برمی‌گردد، و آتشی شده به جان خودتان می‌افتد، آتشی که به هیچ وجه خلاصی و مفری از آن نیست. (۱)

هویت زن در اسلام

اسلام بیان می‌کند که زن نیز مانند مرد انسان است، و هر انسانی چه مرد و چه زن فردی است از انسان که در ماده و عنصر پیدایش او دو نفر انسان نر و ماده شرکت و دخالت داشته‌اند، و هیچ یک از این دو نفر بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا، هم‌چنان که کتاب آسمانی خود می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ.» (۱۳ / حجرات) به طوری که ملاحظه می‌کنید قرآن کریم هر انسانی را موجودی گرفته شده و تألیف یافته از دو نفر انسان نر و ماده می‌داند، که هر دو بطور متساوی ماده وجود و تکون او هستند و انسان پدید آمده (چه مرد باشد و چه زن) مجموع ماده‌ای است که از ****۱- المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۶۰. (صفحه ۶۲۵) آن دو فرد گرفته شده است. قرآن کریم در معرفی زن مانند آن شاعر نفرمود: و انما امهات الناس اوعیه، و مانند آن دیگری نفرمود: «بُنُوْنَا بُنُوْنَا اَبْنَاْنَا وَ بَنَاتُنَا بُنَاتُنَا وَ اَبْنَاْنَا الرَّجَالِ الْاَبَاعِدِ»، بلکه هر فرد از انسان (چه دختر و چه پسر) را مخلوقی تألیف یافته از زن و مرد معرفی کرد، در نتیجه تمامی افراد بشر امثال یکدیگرند، و بیانی تمام‌تر و رساتر

از این بیان نیست، و بعد از بیان این عدم تفاوت، تنها ملاک برتری را تقوا قرار داد. و نیز در جای دیگر فرمود: «أَنْتِي لَا أُضِيحُ عَمَلِ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِي بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ». (۱۹۵/آل عمران) در این آیه تصریح فرموده که کوشش و عمل هیچکس نزد خدا ضایع نمی‌شود، و این معنا را تعلیل کرده به اینکه چون بعضی از بعض دیگر هستید، و صریحا نتیجه آیه قبلی که می‌فرمود: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى»... را بیان می‌کند، و آن این است که مرد و زن هر دو از یک نوع هستند و هیچ فرقی در اصل خلقت و بنیاد وجود ندارند. آنگاه همین معنا را هم توضیح می‌دهد به اینکه عمل هیچ یک از این دو صنف نزد خدا ضایع و باطل نمی‌شود، و عمل کسی به دیگری عاید نمی‌گردد مگر اینکه خود شخص عمل خود را باطل کند. و به بانگ بلند اعلام می‌دارد: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ!» (۳۸ / مدثر) نه مثل مردم قبل از اسلام که می‌گفتند: گناه زنان به عهده خود آنان و عمل نیکشان و منافع وجودشان مال مردان است! و ما انشاءالله به زودی توضیح بیشتری در این باره خواهیم داد. پس وقتی به حکم این آیات، عمل هر یک از دو جنس مرد و زن (چه خوبش و چه بدش) به حساب خود او نوشته می‌شود، و هیچ مزیتی جز با تقوا برای کسی نیست، و با در نظر داشتن اینکه یکی از مراحل تقوا، اخلاق فاضله (چون ایمان با درجات مختلفش و چون عمل نافع و عقل محکم و پخته و اخلاق خوب و صبر و حلم)، است، (صفحه ۶۲۶) پس یک زن که درجه‌ای از درجات بالای ایمان را دارد، و یا سرشار از علم است، و یا عقلی پخته و وزین دارد، و یا سهم بیشتری از فضائل اخلاقی را دارا می‌باشد، چنین زنی در اسلام ذاتا گرمی‌تر و از حیث درجه بلندتر از مردی است که هم طراز او نیست. حال آن مرد هر که می‌خواهد باشد، پس هیچ کرامت و مزیتی نیست، مگر تنها به تقوا و فضیلت. و در معنای آیه قبلی بلکه روشن‌تر از آن آیه زیر است، که می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً و لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۹۷ / نحل). و نیز آیه زیر است که می‌فرماید: «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۴۰ / مؤمن). و نیز آیه زیر است که می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا» (۱۲۴ / نساء). علاوه بر این آیات که صریحا تساوی بین زن و مرد را اعلام می‌کند، آیات دیگری هست که صریحا بی‌اعتنائی به امر زنان را نکوهش نموده، از آن جمله می‌فرماید: «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًا وَ هُوَ كَظِيمٍ، يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»، (۵۸ و ۵۹ / نحل) و اینکه می‌فرماید خود را از شرمساری از مردم پنهان می‌کند، برای این است که ولادت دختر را برای پدر ننگ می‌دانستند، و منشأ عمده این طرز تفکر این بود که مردان در چنین مواقعی تصور می‌کردند که این دختر به زودی بزرگ خواهد شد، و ملعبه و بازیچه جوانان قرار خواهد گرفت، و این خود نوعی غلبه مرد بر زن است، آن هم در یک امر جنسی که به زبان آوردن آن مستهجن و زشت است، در نتیجه ننگ زباززد شدنش به ریش پدر و خاندان او می‌چسبید. (صفحه ۶۲۷) همین طرز تفکر، عرب جاهلیت را واداشت تا دختران بی‌گناه خود را زنده زنده دفن کنند. سبب دیگر قضیه را که علت اولی این انحراف فکری بود در گذشته خواندید و خدای تعالی در نکوهش از این عمل نکوهیده، تأکید کرده و فرمود: «وَ إِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ؟» (۸ / تکویر) از بقایای اینگونه خرافات بعد از ظهور اسلام نیز در بین مسلمانان ماند و نسل به نسل از یکدیگر ارث بردند، و تاکنون نتوانسته‌اند لکه ننگ این خرافات را از صفحه دل بشویند، به شهادت اینکه می‌بینیم اگر زن و مردی با یکدیگر زنا کنند، ننگ زنا در دامن زن تا ابد می‌ماند، هر چند که توبه هم کرده باشد، ولی دامن مرد ننگین نمی‌شود، هر چند که توبه هم نکرده باشد، با اینکه اسلام این عمل نکوهیده را هم برای زن ننگ می‌داند، و هم برای مرد، هم او را مستحق حد و عقوبت می‌داند و هم این را، هم به او صد تازیانه می‌زند و هم به این.

اسلام بین زن و مرد از نظر تدبیر شؤون اجتماع و دخالت اراده و عمل آن دو در این تدبیر، تساوی برقرار کرده، علتش هم این است که همانطور که مرد می‌خواهد بخورد و بنوشد و بپوشد، و سایر حوائجی که در زنده ماندن خود به آنها محتاج است به دست آورد، زن نیز همینطور است، و لذا قرآن کریم می‌فرماید: «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ». پس همانطور که مرد می‌تواند خودش در سرنوشت خویش تصمیم بگیرد و خودش مستقلاً عمل کند و نتیجه عمل خود را مالک شود، همچنین زن چنین حقی را دارد بدون هیچ تفاوت: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ!» (۲۸۶/بقره) پس زن و مرد در آنچه که اسلام آن را حق می‌داند برابرند، و به حکم آیه: «يُحِقُّ الْحَقَّ» (۲۴ / شوری)، چیزی که هست خدای تعالی در آفرینش زن دو خصلت قرار داده که به آن دو خصلت، زن از مرد امتیاز پیدا می‌کند. (صفحه ۶۲۸) اول اینکه: زن را در مثل به منزله کشتزاری برای تکون و پیدایش نوع بشر قرار داده، تا نوع بشر در داخل این صدف تکون یافته و نمو کند، تا به حد ولادت برسد، پس بقای نوع بشر بستگی به وجود زن دارد، و به همین جهت که او کشتزار است مانند کشتزارهای دیگر احکامی مخصوص به خود دارد و با همان احکام از مرد ممتاز می‌شود. دوم اینکه: از آنجا که باید این موجود، جنس مخالف خود یعنی مرد را مجذوب خود کند، و مرد برای اینکه نسل بشر باقی بماند به طرف او و ازدواج با او و تحمل مشقت‌های خانه و خانواده جذب شود، خداوند در آفرینش، خلقت زن را لطیف قرار داد، و برای اینکه زن مشقت بچه داری و رنج اداره منزل را تحمل کند، شعور و احساس او را لطیف و رقیق کرد، و همین دو خصوصیت، که یکی در جسم او است و دیگری در روح او، تأثیری در وظایف اجتماعی محول به او دارد. این بود مقام و موقعیت اجتماعی زن، و با این بیان موقعیت اجتماعی مرد نیز معلوم می‌شود و نیز پیچیدگی و اشکالی که در احکام مشترک بین آن دو و احکام مخصوص به هر یک از آن دو، در اسلام هست حل می‌گردد، همچنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَ اسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.» (۳۲ / نساء) و منظور از این گفتار آن است که اعمالی که هر یک از زن و مرد به اجتماع خود هدیه می‌دهد باعث آن می‌شود که به فضلی از خدا اختصاص یابد، بعضی از فضل‌های خدای تعالی فضل اختصاصی به یکی از این دو طایفه است، بعضی مختص به مردان و بعضی دیگر مختص به زنان است. مثلاً مرد را از این نظر بر زن فضیلت و برتری داده که سهم ارث او دو برابر زن است، و زن را از این نظر بر مرد فضیلت داده که خرج خانه را از گردن زن ساقط کرده است، پس نه مرد باید آرزو کند که ای کاش خرج خانه به عهده‌ام نبود، و نه زن آرزو (صفحه ۶۲۹) کند که ای کاش سهم ارث من برابر برادرم بود، بعضی دیگر برتری را مربوط به عمل عامل کرده، نه اختصاص به زن دارد و نه به مرد، بلکه هر کس فلان قسم اعمال را کرد، به آن فضیلت‌ها می‌رسد (چه مرد و چه زن) و هر کس نکرد نمی‌رسد (باز چه مرد و چه زن) و کسی نمی‌تواند آرزو کند که ای کاش من هم فلان برتری را می‌داشتم، مانند فضیلت ایمان و علم و عقل و سائر فضائلی که دین آن را فضیلت می‌داند. این قسم فضیلت فضلی است از خدا که به هر کس بخواهد می‌دهد، و لذا در آخر آیه می‌فرماید: «وَ اسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهَا»، دلیل بر آنچه ذکر کردیم آیه شریفه: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ»، ... است، به آن بیانی که گذشت.

احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد

در اسلام زن در تمامی احکام عبادی و حقوق اجتماعی شریک مرد است، او نیز مانند مردان می‌تواند مستقل باشد و هیچ فرقی با مردان ندارد (نه در ارث و نه در کسب و انجام معاملات و نه در تعلیم و تعلم، و نه در به دست آوردن حقی که از او سلب شده و نه در دفاع از حق خود و نه در احکامی دیگر)، مگر تنها در مواردی که طبیعت خود زن اقتضا دارد که با مرد فرق داشته باشد. و عمده آن موارد مسأله عهده‌داری حکومت و قضا و جهاد و حمله بر دشمن است، (و اما از صرف حضور در جهاد و کمک کردن به مردان در اموری چون مداوای آسیب‌دیدگان محروم نیست)، و نیز مسأله ارث است که نصف سهم مردان ارث می‌برد، و یکی

دیگر حجاب و پوشاندن مواضع زینت بدن خویش است، و یکی اطاعت کردن از شوهر در هر خواسته‌ای است که مربوط به تمتع و بهره بردن باشد. و در مقابل، این محرومیت‌ها را از این راه تلافی کرد که نفقه را یعنی هزینه زندگی را به گردن پدر و یا شوهرش انداخته، و بر شوهر واجب کرده که نهایت درجه توانائی خود را در حمایت از همسرش به کار ببرد، و حق تربیت فرزند و پرستاری او را نیز به زن داده است. و این تسهیلات را هم برای او فراهم کرده که: جان و ناموسش و حتی آبرویش را (صفحه ۶۳۰) (از اینکه دنبال سرش حرف بزنند)، تحت حمایت قرار داده، و در ایام عادت حیض و ایام نفاس، عبادت را از او ساقط کرده، و برای او در همه حالات، ارفاق لازم دانسته است. پس، از همه مطالب گذشته، این معنا بدست آمد که زن از جهت کسب علم، بیش از علم به اصول معارف و فروع دین (یعنی احکام عبادات و قوانین جاریه در اجتماع) وظیفه و جویی دیگر ندارد، و از ناحیه عمل هم همان احکامی را دارد که مردان دارند، به اضافه اینکه اطاعت از شوهرش نیز واجب است، البته نه در هر چیزی که او بگوید و بخواهد، بلکه تنها در مسأله مربوط به بهره‌های جنسی، و اما تنظیم امور زندگی فردی یعنی رفتن به دنبال کار و کاسبی و صنعت، و نیز در تنظیم امور خانه، و نیز مداخله در مصالح اجتماعی و عمومی، از قبیل دانشگاه رفتن و یا اشتغال به صنایع و حرفه‌های مفید برای عموم و نافع در اجتماعات، با حفظ حدودی که برایش معین شده، هیچ یک بر زن واجب نیست. و لازمه واجب نبودن این کارها این است که وارد شدنش در هریک از رشته‌های علمی و کسبی و تربیتی و امثال آن، فضلی است که خود نسبت به جامعه‌اش تفضل کرده، و افتخاری است که برای خود کسب نموده، و اسلام هم این تفاخر را در بین زنان جایز دانسته است، برخلاف مردان که جز در حال جنگ نمی‌توانند تفاخر کنند، و از آن نهی شده‌اند. این بود آنچه که از بیانات گذشته ما به دست می‌آمد که سنت نبوی هم مؤید آن است، و اگر بحث ما بیش از حوصله این مقام طول نمی‌کشید، نمونه‌هایی از رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسرش خدیجه علیهاالسلام و دخترش فاطمه علیهاالسلام و سایر زنانش و زنان امت خود و آنچه درباره زنان سفارش کرده و نیز شمه‌ای از طریقه ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و زنانشان مانند زینب دختر علی علیه‌السلام و فاطمه و سکینه دختر حسین علیه‌السلام و غیر ایشان را نقل می‌کردیم، و نیز پاره‌ای از کلماتی که در مورد سفارش درباره زنان، از ایشان رسیده می‌آوردیم. (صفحه ۶۳۱)

زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد

و اما آن اساسی که اسلام احکام نامبرده را بر آن اساس تشریح کرده، همانا فطرت و آفرینش است، و کیفیت این پایه‌گذاری در آنجا که درباره مقام اجتماعی زن بحث می‌کردیم، روشن شد، ولی در اینجا نیز توضیح بیشتری داده و می‌گوئیم: برای جامعه‌شناس و اهل بحث، در مباحثی که ارتباط با جامعه‌شناسی دارد، جای هیچ شکی نیست که وظائف اجتماعی و تکالیف اعتباری که منشعب از آن وظائف می‌شود، سرانجام باید منتهی به طبیعت شود، چون این خصوصیت توان طبیعی انسان بود که از همان آغاز خلقتش او را به تشکیل اجتماع نوعی هدایت کرد، به شهادت اینکه می‌بینیم هیچ زمانی نبوده که نوع بشر، دارای چنین اجتماعی نوعی نبوده باشد، البته نمی‌خواهیم بگوئیم اجتماعی که بشر طبق مقتضای طبیعتش تشکیل می‌داده، همواره سالم هم بوده، نه، ممکن است عواملی آن اجتماع را از مجرای صحت و سلامت به سوی مجرای فساد کشانده باشد، همانطور که ممکن است عواملی بدن طبیعی و سالم آدمی را از تمامیت طبیعی آن خارج نموده و به نقص در خلقت گرفتارش کند، و یا آن را از صحت طبیعی به درآورده و مبتلا به بیماری و آفتش سازد. پس اجتماع با تمامی شئون و جهاتش چه اینکه اجتماعی صالح و فاضل باشد و چه فاسد، بالاخره منتهی به طبیعت می‌شود، چیزی که هست آن اجتماعی که فاسد شده، در مسیر زندگی‌اش به عاملی برخورد کرده است که فاسدش کرده، و نگذاشته به آثار خوب اجتماع برسد (به خلاف اجتماع فاضل). پس این یک حقیقت است که دانشمندان در مباحث اجتماعی خود یا تصریحا و یا بطور کنایه به آن اشاره کرده‌اند، و قبل از همه آنان کتاب خدای عزوجل با روشن‌ترین و

واضح‌ترین بیان، به آن اشاره کرده و فرموده: «الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ!» (۵۰/طه) و نیز فرموده: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ، وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ»، (۲ و ۳ / اعلی) و نیز فرموده: «وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا، فَالْتَمَّهَا فُجُورًا وَ تَقْوِيهَا»، (۷ و ۸ / شمس) و آیات دیگر که متعرض مسأله قدر است. (صفحه ۶۳۲) پس تمامی موجودات و از آن جمله انسان در وجودش و در زندگی به سوی آن هدفی که برای آن آفریده شده، هدایت شده‌است، و در خلقتش به هر جهاز و ابزاری هم که در رسیدن به آن هدف به آن جهاز و آلات نیازمند است مجهز گشته و زندگی با قوام و سعادت‌مندانه‌اش، آن قسم زندگی‌ای است که اعمال حیاتی آن منطبق با خلقت و فطرت باشد، و انطباق کامل و تمام داشته باشد و وظائف و تکالیفش در آخر منتهی به طبیعت شود، انتهائی درست و صحیح، و این همان حقیقتی است که آیه زیر بدان اشاره نموده و می‌فرماید:

۳۶. آیه

اشاره

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»، «رو به سوی دینی بیاور که افراط و تفریطی از هیچ جهت ندارد، دینی که بر طبق آفرینش تشریح شده، آفرینشی که انسان هم یک نوع از موجودات آن است، انسانی که خلقت او و فطرتش تبدیل پذیر نیست، دین استوار هم، چنین دینی است.» (۳۰ / روم)

اقتضائات فطرت در تساوی وظائف و حقوق اجتماعی زن و مرد

حال ببینیم فطرت در وظایف و حقوق اجتماعی بین افراد چه می‌گوید، و چه اقتضائی دارد؟ با در نظر داشتن این معنا که تمامی افراد انسان دارای فطرت بشری هستند، می‌گوئیم: آنچه فطرت اقتضا دارد این است که باید حقوق و وظائف یعنی گرفتنی‌ها و دادنی‌ها بین افراد انسان مساوی باشد، و اجازه نمی‌دهد یک طائفه از حقوق بیشتری برخوردار و طائفه‌ای دیگر از حقوق اولیه خود محروم باشد، لیکن مقتضای این تساوی در حقوق، که عدل اجتماعی به آن حکم می‌کند، این نیست که تمامی مقام‌های اجتماعی متعلق به تمامی افراد جامعه شود (و اصلاً چنین چیزی امکان هم ندارد)، چگونه ممکن است مثلاً یک بچه، در عین کودکی و یک مرد سفیه نادان در عین نادانی خود، عهده‌دار کار کسی شود که هم در کمال عقل است، و هم تجربه‌ها در آن کار دارد، و یا مثلاً یک فرد عاجز و ضعیف عهده‌دار کار کسی شود که تنها کسی از عهده‌اش برمی‌آید که قوی و مقتدر باشد، حال این کار مربوط به هر کسی که می‌خواهد باشد، برای اینکه تساوی بین صالح و غیرصالح، افساد حال هر دو است، هم صالح را تباه می‌کند و هم غیرصالح را. (صفحه ۶۳۳) بلکه آنچه عدالت اجتماعی اقتضا دارد و معنای تساوی را تفسیر می‌کند این است که در اجتماع، هر صاحب حقی به حق خود برسد، و هر کس به قدر وسعش پیش برود، نه بیش از آن، پس تساوی بین افراد و بین طبقات تنها برای همین است که هر صاحب حقی، به حق خاص خود برسد، بدون اینکه حقی مزاحم حق دیگری شود، و یا به انگیزه دشمنی و یا تحکم و زور گوئی یا هر انگیزه دیگر به کلی مهمل و نامعلوم گذاشته شود، و یا صریحاً باطل شود، و این همان است که جمله: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَ دَرَجَةٌ»، (... / بقره) به آن بیانی که گذشت، به آن اشاره می‌کند، چون جمله نامبرده در عین اینکه اختلاف طبیعی بین زنان و مردان را می‌پذیرد، به تساوی حقوق آن دو نیز تصریح می‌کند. از سوی دیگر مشترک بودن دو طائفه زن و مرد در اصول مواهب وجودی، یعنی در داشتن اندیشه و اراده، که این دو، خود مولد اختیار است، هستند، اقتضاء می‌کند که زن نیز در آزادی فکر و اراده و در نتیجه در داشتن اختیار، شریک با مرد باشد، همانطور که مرد در تصرف در جمیع شؤون حیات فردی و اجتماعی خود به جز آن مواردی که ممنوع است، استقلال دارد، زن نیز باید استقلال داشته

باشد، اسلام هم که دین فطری است این استقلال و آزادی را به کاملترین وجه به زن داده، همچنانکه در بیانات سابق گذشت. (۱)

اعلامیه قرآنی در حقوق زن، و تفاوت‌های طبیعی زن و مرد

زن از برکت اسلام مستقل به نفس و متکی بر خویش گشت، اراده و عمل او که تا ظهور اسلام گره خورده به اراده مرد بود، از اراده و عمل مرد جدا شد، و از تحت ولایت و قیمومت مرد درآمد، و به مقامی رسید که دنیای قبل از اسلام با همه قدمت خود و در همه ادوارش، چنین مقامی به زن نداده بود، مقامی به زن داد که در هیچ گوشه از هیچ صفحه تاریخ گذشته بشر چنین مقامی برای زن نخواهید یافت، و اعلامیه‌ای در حقوق زن همانند اعلامیه قرآن که می‌فرماید: ****۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۹۳. (صفحه ۶۳۴) «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»... نخواهید جست. لیکن این به آن معنا نیست که هرچه از مرد خواسته‌اند از او هم خواسته باشند، در عین اینکه در زنان عواملی هست که در مردان نیز هست، زنان از جهتی دیگر با مردان اختلاف دارند. (البته این جهت که می‌گوئیم جهت نوعی است نه شخصی، به این معنا که متوسط از زنان در خصوصیات کمالی، و ابزار تکامل بدنی عقب‌تر از متوسط مردان هستند.) سخن ساده‌تر اینکه: هر چند ممکن است، یک یا دو نفر زن فوق العاده و همچنین یک یا دو نفر مرد عقب افتاده پیدا شود، ولی به شهادت علم فیزیولوژی زنان متوسط از نظر دماغ (مغز) و قلب و شریان‌ها و اعصاب و عضلات بدنی و وزن، با مردان متوسط الحال تفاوت دارند، یعنی ضعیف‌تر هستند. و همین باعث شده است که جسم زن لطیف‌تر و نرم‌تر، و جسم مرد خشن‌تر و محکم‌تر باشد و احساسات لطیف از قبیل دوستی و رقت قلب و میل به جمال و زینت بر زن غالب‌تر و بیشتر از مرد باشد و در مقابل، نیروی تعقل بر مرد غالب‌تر از زن باشد، پس حیات زن، حیاتی احساسی است، همچنانکه حیات مرد، حیاتی تعقلی است. و به خاطر همین اختلافی که در زن و مرد هست، اسلام در وظائف و تکالیف عمومی و اجتماعی که قوامش با یکی از این دو چیز یعنی تعقل و احساس است، بین زن و مرد فرق گذاشته، آنچه ارتباطش به تعقل بیشتر از احساس است (از قبیل ولایت و قضا و جنگ) را مختص به مردان کرد، و آنچه از وظایف که ارتباطش بیشتر با احساس است تا تعقل مختص به زنان کرد، مانند پرورش اولاد و تربیت او و تدبیر منزل و امثال آن. (صفحه ۶۳۵)

حکمت موجود در اختلاف سهم الارث بین زن و مرد

قانون الهی مشقت بیشتر وظایف مرد را از این راه جبران کرده که: سهم ارث او را دو برابر سهم ارث زن قرار داد، (معنای این در حقیقت آن است که نخست سهم ارث هر دو را مساوی قرار داده باشد، بعدا ثلث سهم زن را به مرد داده باشد، در مقابل نفقه‌ای که مرد به زن می‌دهد.) و به عبارتی دیگر اگر ارث مرد و زن را هیجده تومان فرض کنیم، به هر دو نه تومان داده و سپس سه تومان از آن را (که ثلث سهم زن است)، از او گرفته و به مرد بدهیم، سهم مرد دوازده تومان می‌شود، برای این که زن از نصف این دوازده تومان هم سود می‌برد. در نتیجه، برگشت این تقسیم به این می‌شود که آنچه مال در دنیا هست دو ثلثش از آن مردان است، هم ملکیت و هم عین آن، و دو ثلث هم از آن زنان است، که یک ثلث آن را مالک هستند، و از یک ثلث دیگر که گفتیم در دست مرد است، سود می‌برند. پس، از آنچه که گذشت روشن شد که غالب مردان (نه کل آنان) در امر تدبیر قوی‌ترند، و در نتیجه، بیشتر تدبیر دنیا و یا به عبارت دیگر، تولید به دست مردان است، و بیشتر سودها و بهره‌گیری و یا مصرف، از آن زنان است، چون احساس زنان بر تعقل آنان غلبه دارد. اسلام علاوه بر آنچه که گذشت تسهیلات و تخفیف‌هایی نسبت به زنان رعایت نموده، که بیان آن نیز گذشت. (بحث مفصلی درباره قوانین ارث و اصول آن در ذیل آیه ۱۱ تا ۱۴ سوره نساء در جلد ۴ المیزان صفحه ۳۲۵ آمده که محققین عزیز را برای مراجعه و مطالعه به آن دعوت می‌کنیم.) (صفحه ۶۳۶)

امتیازات در قوانین اسلامی

تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام

اگر ما در نحوه جفت‌گیری و رابطه بین نر و ماده حیوانات مطالعه و دقت کنیم خواهیم دید که بین حیوانات نیز در مسأله جفت‌گیری، مقداری و نوعی و یا به عبارت دیگر بوئی از استیلای نر بر ماده وجود دارد، و کاملاً احساس می‌کنیم که گوئی فلان حیوان نر خود را مالک آلت تناسلی ماده، و در نتیجه مالک ماده می‌داند، و به همین جهت است که می‌بینیم نرها بر سر یک ماده با هم مشاجره می‌کنند، ولی ماده‌ها بر سر یک نر به جان هم نمی‌افتند (مثلاً یک الاغ و یا سگ و یا گوسفند و گاو ماده وقتی می‌بینند که نر به ماده‌ای دیگر پریده، هرگز به آن ماده حمله‌ور نمی‌شود، ولی نر این حیوانات وقتی ببیند که نر ماده را تعقیب می‌کند خشمگین می‌شود و به آن نر حمله می‌کند). و نیز می‌بینیم آن عملی که در انسان‌ها نامش خواستگاری است، در حیوان‌ها هم (که در هر نوعی به شکلی است)، از ناحیه حیوان نر انجام می‌شود و هیچگاه حیوان ماده‌ای دیده نشده که از نر خود خواستگاری کرده باشد و این نیست مگر به خاطر اینکه حیوانات با درک غریزی خود، درک می‌کنند که در عمل جفت‌گیری که با فاعل و قابل صورت می‌گیرد، فاعل نر، و قابل ماده است و به همین جهت ماده، خود را ناگزیر از تسلیم و خضوع می‌داند. و این معنا غیر از آن معنائی است که در نرها مشاهده می‌شود که نر مطیع در مقابل خواسته‌های ماده می‌گردد (چون گفتگوی ما تنها در مورد عمل جفت‌گیری و برتری نر بر ماده است و اما در اعمال دیگرش از قبیل برآوردن حوائج ماده و تأمین لذت‌های او، نر مطیع ماده است). و برگشت این اطاعت (نر از ماده) به مراعات جانب عشق و شهوت و بیشتر لذت بردن است، (هر حیوان نری از خریدن ناز ماده و برآوردن حوائج او لذت می‌برد). پس ریشه این اطاعت قوه شهوت حیوان است و ریشه (صفحه ۶۳۷) آن تفوق و مالکیت قوه فحولت و نری حیوان است و ربطی به هم ندارند. و این معنا یعنی لزوم شدت و قدرتمندی برای جنس ماده و وجوب نرمی و پذیرش برای جنس زن چیزی است که اعتقاد به آن کم و بیش در تمامی امت‌ها یافت می‌شود، تا جائی که در زبان‌های مختلف عالم راه یافته به طوری که هر شخص پهلوان و هر چیز تسلیم‌ناپذیر را مرد، و هر شخص نرم‌خو و هر چیز تأثیرپذیر را زن می‌نامند، مثلاً می‌گویند: شمشیر من مرد است یعنی برنده است، یا فلان گیاه نر و یا فلان مکان نر است، و... و این امر در نوع انسان و در بین جامعه‌های مختلف و امت‌های گوناگون فی‌الجمله جریان دارد، هر چند که می‌توان گفت جریانش (با کم و بیش اختلاف) در امت‌ها متداول است. و اما اسلام نیز این قانون فطری را در تشریح قوانینش معتبر شمرده و فرموده: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»، و با این فرمان خود، بر زنان واجب کرد که درخواست مرد را برای هم‌خوابی اجابت نموده و خود را در اختیار او قرار دهند. (۱)

موضوع سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن

این معنا بر احدی پوشیده نیست که قرآن کریم همواره عقل سالم انسان‌ها را تقویت می‌کند، و جانب عقل را بر هوای نفس و پیروی شهوات و دلدادگی در برابر عواطف و احساسات تند و تیز ترجیح می‌دهد، و در حفظ این ودیعه الهی از اینکه ضایع شود توصیه می‌فرماید، و این معنا از آیات کریمه قرآنی آن قدر روشن است که احتیاجی به آوردن دلیل قرآنی ندارد، برای اینکه آیاتی که به صراحت و یا به اشاره و به هر زبان و بیانی این معنا را افاده می‌کند یکی دو تا ده تا نیست که ما آنها را نقل کنیم. قرآن کریم در عین حال مسأله عواطف پاک و درست و آثار خوبی که آن عواطف در تربیت افراد دارد از نظر دور نداشته، اثر آن را در استواری امر جامعه پذیرفته، در آیه شریفه: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»، (۲۹ / فتح) دو صفت از صفات **** * ۱- المیزان ج:

۴ ص: ۲۳۸. (صفحه ۶۳۸) عاطفی را به عنوان دو صفت ممدوح مؤمنین ذکر کرده، می‌فرماید مؤمنین نسبت به کفار خشن و بی‌رحمند، و نسبت به خودشان مهربانند. و در آیه «لَيْسَ كُنُوزَ الْآلِهَاتِ وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» (۲۱ / روم) مودت و رحمت را که اموری عاطفی هستند، دو تا نعمت از نعم خود شمرده و فرموده، از جنس خود شما، همسرانی برایتان قرار داد، تا دل‌هایتان با تمایل و عشق به آنان آرامش یابد، و بین شما مردان و همسران مودت و رحمت قرار داد، و در آیه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ: بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟» (۳۲ / اعراف)، علاقه به زینت و رزق طیب را که آن نیز مربوط به عواطف است مشروع معرفی نموده، به عنوان سرزنش از کسانی که آن را حرام دانسته‌اند، فرموده: «بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟» چیزی که هست قرآن کریم عواطف را از راه هماهنگ شدن با عقل تعدیل نموده، و عنوان پیروی عقل به آنها داده است، به طوری که عقل نیز سرکوب کردن آن مقدار عواطف را جایز نمی‌داند. یکی از مراحل تقویت عقل در اسلام این است که احکامی را که تشریح کرده براساس تقویت عقل تشریح کرده، به شهادت اینکه هر عمل و حال و اختلاقی که مضر به استقامت عقل است و باعث تیرگی آن در قضاوت و در اداره شؤون مجتمعش می‌شود تحریم کرده، نظیر شرب خمر و قمار و اقسام معاملات غری و دروغ و بهتان و افترا و غیبت و امثال آن. خوب معلوم است که هیچ دانشمندی از چنین شریعتی و با مطالعه همین مقدار از احکام آن جز این توقع ندارد که در مسائل کلی و جهات عمومی و اجتماعی زمام امر را به کسانی بسپارد که داشتن عقل بیشتر امتیاز آنان است، چون تدبیر امور اجتماعی از قبیل حکومت و قضا و جنگ نیازمند به عقل نیرومندتر است، و کسانی را که امتیازشان داشتن عواطف تند و تیزتر و امیال نفسانی بیشتر است، از تصدی آن امور محروم سازد، و نیز معلوم است که طایفه مردان به داشتن عقل نیرومندتر و ضعف عواطف، ممتاز از زنانند، و زنان به داشتن عقل کمتر و عواطف بیشتر ممتاز از مردانند. و اسلام همین کار را کرده، و در آیه‌ای که گذشت فرموده: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در طول زندگی بر این جریان داشت یعنی هرگز زمام امور (صفحه ۶۳۹) هیچ قومی را به دست زن نسپرد، و به هیچ زنی منصب قضا نداد، و زنان را برای جنگیدن دعوت نکرد، البته برای جنگیدن، نه صرف شرکت در جهاد، برای خدمت و جراحی و امثال آن. و اما غیر این امور عامه و اجتماعی، از قبیل تعلیم و تعلم و کسب و پرستاری بیماران و مداوای آنان و امثال این گونه امور که دخالت عواطف منافاتی با مفید بودن عمل ندارد، زنان را از آن منع نفرمود، و سیرت نبویه بسیاری از این کارها را امضا کرد. آیات قرآن نیز خالی از دلالت بر اجازه این گونه کارها برای زنان نیست، چون لازمه حریت زن در اراده و عمل شخصی این است که بتواند این گونه کارها را انجام دهد، زیرا معنا ندارد از یک طرف زنان را در این گونه امور از تحت ولایت مردان خارج بداند، و ملکیت آنان را در قبال مردان معتبر بشمارد، و از سوی دیگر نهیشان کند از اینکه به نحوی از انحا ملکشان را اداره و اصلاح کنند، و همچنین معنا ندارد به آنان حق دهد که برای دفاع از خود در محکمه شرع طرح دعوی کنند، و یا شهادت بدهند، و در عین حال از آمدن در محکمه و حضور نزد والی یا قاضی جلوگیری شود و همچنین سایر لوازم استقلال و آزادی. بلی دامنه استقلال و آزادی زنان تا آنجایی گسترده است که به حق شوهر مزاحمت نداشته باشد، چون گفتیم در صورتی که شوهر در وطن حاضر باشد زن در تحت قیمومت او است، البته قیمومت اطاعت و در صورتی که حاضر نباشد مثلاً به سفر رفته باشد موظف است غیبت او را حفظ کند، و معلوم است که با در نظر گرفتن این دو وظیفه هیچ یک از شؤون جایز زن در صورتی که مزاحم با این دو وظیفه باشد دیگر جایز و ممضی نیست. (۱)

بحثی در آزادی زن در تمدن غرب

هیچ شکی نیست که پیشگام در آزاد ساختن زن از قید اسارت و تأمین استقلال او، در اراده و عمل اسلام بوده است، و اگر غربی‌ها (در دوران اخیر) قدمی در این باره برای زنان برداشته‌اند، از اسلام تقلید کرده‌اند (و چه تقلید بدی کرده و با آن روبرو شده‌اند)، و

علت اینکه نتوانستند بطور کامل تقلید کنند، این است که احکام اسلام ****۱- المیزان ج: ۴ ص: ۵۴۴. (صفحه ۶۴۰) چون حلقه‌های یک زنجیر به هم پیوسته است (و همچون چشم و خط و خال و ابرو است)، و روش اسلام که در این سلسله حلقه‌ای بارز و مؤثری تام‌التأثیر است، برای همین مؤثر است که در آن سلسله قرار دارد، و تقلیدی که غربی‌ها از خصوص این روش کرده‌اند، تنها از صورت زلیخای اسلام نقطه خال را گرفته‌اند که معلوم است خال به تنهایی چقدر زشت و بدقواره است. و سخن کوتاه اینکه، غربی‌ها اساس روش خود را بر پایه مساوات همه جانبه زن با مرد در حقوق قرار داده‌اند، و سالها در این باره کوشش نموده‌اند و در این باره وضع خلقت زن و تأخر کمالی او را (که بیان آن بطور اجمال گذشت)، در نظر نگرفته‌اند. و رأی عمومی آنان تقریباً این است که تأخر زن در کمال و فضیلت، مستند به خلقت او نیست، بلکه مستند به سوء تربیتی است که قرن‌ها با آن تربیت مری شده، و از آغاز خلقت دنیا تا کنون، در محدودیت مصنوعی به سر برده است، و گرنه طبیعت و خلقت زن با مرد فرقی ندارد. ایراد و اشکالی که به این سخن متوجه است این است که همانطور که خود غربی‌ها اعتراف کرده‌اند، اجتماع از قدیم‌ترین روز شکل گرفتنش بطور اجمال و سربسته حکم به تأخر کمال زن از مرد کرده، و اگر طبیعت زن و مرد یک نوع بود، قطعاً و قهراً خلاف آن حکم هر چند در زمانی کوتاه ظاهر می‌شد، و نیز خلقت اعضای رئیسه و غیر رئیسه زن، در طول تاریخ تغییر وضع می‌داد، و مانند خلقت مرد، می‌شد. مؤید این سخن روش خود غربی‌ها است که با اینکه سال‌ها است کوشیده و نهایت درجه عنایت خود را به کار برده‌اند تا زن را از عقب‌ماندگی نجات بخشیده و تقدم و ارتقای او را فراهم کنند، تاکنون نتوانسته‌اند بین زن و مرد تساوی برقرار سازند، و پیوسته آمارگیری‌های جهان این نتیجه را ارائه می‌دهد که در این کشورها در مشاغلی که اسلام زن را از آن محروم کرده، یعنی قضا و ولایت و جنگ، اکثریت و تقدم برای مردان بوده، و همواره عده‌ای کمتر از زنان عهده دار این گونه مشاغل شده‌اند. و اما اینکه غربی‌ها از این تبلیغاتی که در تساوی حقوق زن و مرد کردند، و از تلاش‌هایی که در این مسیر نموده‌اند، چه نتایجی عایدشان شد در فصلی جداگانه تا آنجا که برایمان ممکن باشد آن شاءالله شرح خواهیم داد. (۱) ****۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۹۳. (صفحه ۶۴۱)

تعدد زوجات

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام

اسلام قانون ازدواج با یک زن را تشریح و با بیشتر از یک همسر، یعنی تا چهار همسر را در صورت تمکن از رعایت عدالت در بین آنها، تنفیذ نموده و تمام محذورهائی را که متوجه این تنفیذ می‌شود به بیانی که خواهد آمد اصلاح کرده، و فرموده: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» و زنان را نیز مانند وظایفشان حقوق شایسته است! (۲۲۸/بقره) بعضی‌ها به این حکم یعنی جواز تعدد زوجات چند اشکال کرده‌اند:

اشکال اول: جریحه دار شدن احساس زن

اینکه، این حکم آثار سوئی در اجتماع به بار می‌آورد زیرا باعث جریحه‌دار شدن عواطف زنان می‌شود و آرزوهای آنان را به باد داده، فوران عشق و علاقه به شوهر را خمود و خاموش می‌کند و حس حب او را مبدل به حس انتقام می‌گرداند، و در نتیجه، دیگر به کار خانه نمی‌پردازد و از تربیت فرزندان شانه خالی می‌کند و در مقابل خطائی که شوهر به او کرده، در مقام تلافی برمی‌آید و به مردان اجنبی زنا می‌دهد و همین عمل باعث شیوع اعمال زشت و نیز گسترش خیانت در مال و عرض و ... می‌گردد و چیزی نمی‌گذرد که جامعه به انحطاط کشیده می‌شود.

جواب اشکال اول

۱ تبعیت احساس و عاطفه از عادات و رسوم:

اسلام زیربنای زندگی بشر و بنیان جامعه انسانی را بر زندگی عقلی و فکری بنا نهاده است، نه زندگی احساسی و عاطفی، در نتیجه هدفی که باید در اسلام دنبال شود رسیدن به صلاح عقلی در سنن اجتماعی است، نه به صلاح و شایستگی آنچه که احساسات دوست می‌دارد و می‌خواهد و عواطف به سوی کشیده می‌شود. و این معنا به هیچ وجه مستلزم کشته شدن عواطف و احساسات رقیق زنان و ابطال حکم (صفحه ۶۴۲) موهبت‌های و غرایز طبیعی نیست، زیرا در مباحث علم النفس مسلم شده است که صفات روحی و عواطف و احساسات باطنی از نظر کمیت و کیفیت با اختلاف تربیت‌ها و عادات، مختلف می‌شود همچنانکه به چشم خود می‌بینیم که بسیاری از آداب در نظر شرقی‌ها پسندیده و ممدوح، و در نظر غربی‌ها ناپسند و مذموم است و به عکس آن بسیاری از رسوم و عادات وجود دارد که در نظر غربی‌ها پسندیده و در نظر شرقی‌ها ناپسند است و هیچگاه یافت نمی‌شود که دو امت در همه آداب و رسوم نظر واحدی داشته باشند، بالاخره در بعضی از آنها اختلاف دارند. و تربیت دینی در اسلام زن را به گونه‌ای بار می‌آورد که هرگز از اعمالی نظیر تعدد زوجات ناراحت نگشته و عواطفش جریحه دار نمی‌شود (او همینکه می‌بیند خدای عزوجل به شوهرش اجازه تعدد زوجات را داده تسلیم اراده پروردگارش می‌شود، و وقتی می‌شنود که تحمل در برابر آتش غیرت، مقامات والائی را نزد خدای تعالی در پی دارد به اشتیاق رسیدن به آن درجات، تحمل آن برایش گوارا می‌گردد. مترجم). بلکه زن غربی که از قرون متمادی تاکنون عادت کرده به اینکه تنها همسر شوهرش باشد و قرن‌ها این معنا را در خود تلقین نموده، یک عاطفه کاذب در روحش جایگیر شده و آن عاطفه با تعدد زوجات ضدیت می‌کند. دلیل بر این معنا این است که زن غربی به خوبی اطلاع دارد که شوهرش با زنان همسایگان زنا می‌کند و هیچ ناراحت نمی‌شود، پس این عاطفه‌ای که امروز در میان زنان متمسکن پیدا شده، عاطفه‌ای است تلقینی و دروغین. و این، نه تنها مرد غربی است که هر زنی را دوست داشته باشد (چه بکر و چه بیوه، چه بی شوهر و چه شوهردار)، زنا می‌کند، بلکه زن غربی نیز با هر مردی که دوست بدارد تماس غیرمشروع برقرار می‌کند. و جای بسیار شگفت است که چگونه زنان غربی از این همه بی‌ناموسی که شوهرانشان می‌بینند متأسف نگشته، دل‌ها و عواطفشان جریحه دار نمی‌شود، و چگونه است که احساسات و عواطف مردان از اینکه در شب زفاف همسرشان را بیوه می‌یابند ناراحت نشده و عواطفشان جریحه دار نمی‌گردد؟ (صفحه ۶۴۳) گفتیم عواطف و احساسات با اختلاف تربیت‌ها مختلف می‌شود، این اعمال نامبرده از آنجا که در سرزمین غرب تکرار شده و مردم در ارتکاب آن آزادی کامل دارند، دل‌هایشان نسبت به آن خو گرفته است، تا جائی که عاداتی معمولی و مألوف شده و در دل‌ها ریشه دوانده، به همین جهت عواطف و احساسات به آن متمایل، و از مخالفت با آن جریحه‌دار می‌شود.

۲ تجربه تاریخی تعدد زوجات

و اما اینکه گفتند: تعدد زوجات باعث دلسردی زنان در اداره خانه و بی‌رغبتی آنان در تربیت اولاد می‌شود و نیز اینکه گفتند: تعدد زوجات باعث شیوع زنا و خیانت می‌گردد، درست نیست زیرا تجربه خلاف آن را اثبات کرده است. در صدر اسلام حکم تعدد زوجات جاری شد و هیچ مورخ و اهل خبره تاریخ نیست که ادعا کند در آن روز زنان به کارکردن در خانه بی‌رغبت شدند و کارها معطل مانده و یا زنا در جامعه شیوع پیدا کرد، بلکه تاریخ و مورخین خلاف این را اثبات می‌کنند. علاوه بر اینکه زنانی که بر

سر زنان اول شوهر می‌کنند، در جامعه اسلامی و سایر جامعه‌هائی که این عمل را جایز می‌دانند با رضا و رغبت خود زن دوم یا سوم یا چهارم شوهر می‌شوند، و این زنان، زنان همین جامعه‌ها هستند و مردان آنها را از جامعه‌های دیگر و به عنوان برده نمی‌آورند و یا از دنیائی غیر این دنیا به فریب نیاورده‌اند و اگر می‌بینیم که این زنان به چنین ازدواجی تمایل پیدا می‌کنند به خاطر عللی است که در اجتماع حکم فرما است و همین دلیل روشن است بر اینکه طبیعت جنس زن امتناعی از تعدد زوجات ندارد و قلبشان از این عمل آزرده نمی‌شود، بلکه اگر آزرده‌گی‌ای هست از لوازم و عوارضی است که همسر اول پیش می‌آورد، زیرا همسر اول وقتی تنها همسر شوهرش باشد، دوست نمی‌دارد که غیر او زنی دیگر به خانه‌اش وارد شود، زیرا که می‌ترسد قلب شوهرش متمایل به او شود و یا او بروی تفوق و ریاست پیدا کند و یا فرزندی که از او پدید می‌آید با فرزندان وی ناسازگاری کند و امثال این گونه ترس‌ها است که موجب عدم رضایت و تألم روحی زن اول می‌شود نه یک‌گزینه طبیعی. (صفحه ۶۴۴)

اشکال دوم: نقض قانون طبیعی «یک مرد برای یک زن»

اینکه: تعدد زوجات مخالف با وضعی است که از عمل طبیعت مشاهده می‌کنیم، چون آمارگیری‌هائی که در قرون متمادی از امت‌ها شده، نشان می‌دهد که همواره عدد مرد و زن برابر بوده و یا مختصر اختلافی داشته است، معلوم می‌شود طبیعت برای یک مرد یک زن تهیه کرده، پس اگر ما خلاف این را تجویز کنیم برخلاف وضع طبیعت رفتار کرده‌ایم.

جواب اشکال دوم:

و اما اشکال دوم که تعدد زوجات از نظر آمار زن و مرد عملی غیرطبیعی است، جوابش این است که این استدلال از چند جهت مخدوش و نادرست است: ۱) امر ازدواج تنها متکی به مسأله آمار نیست بلکه در این میان عوامل و شرایط دیگری وجود دارد که یکی از آنها رشد فکری است، که زنان زودتر از مردان رشد یافته و آماده ازدواج می‌شوند. مثلاً، زنان مخصوصاً در مناطق گرمسیر، وقتی سنشان از نه سالگی بگذرد صلاحیت ازدواج پیدا می‌کنند، در حالی که بسیاری از مردان قبل از شانزده سالگی به این رشد و این آمادگی نمی‌رسند (و این معیار همان است که اسلام در مسأله نکاح معتبر شمرده است). دلیل و شاهد بر این مطلب سنت جاری و روش معمول در دختران کشورهای متمدن است که کمتر دختری را می‌توان یافت که تا سن قانونی (مثلاً شانزده سالگی)، بکارتش محفوظ مانده باشد. و این (زایل شدن بکارت)، نیست مگر به خاطر اینکه طبیعت، چند سال قبل از سن قانونی‌اش او را آماده نکاح کرده بود و چون قانون اجازه ازدواج به او نمی‌داده، بکارت خود را مفت از دست داده است. خاصیت تولید نسل و یا به عبارت دیگر دستگاه تناسلی مرد عمرش بیشتر از دستگاه تناسلی زن است، زیرا اغلب زنان در سن پنجاه سالگی یائسه می‌شوند و دیگر رحم آنان فرزند پرورش نمی‌دهد، در حالی که دستگاه تناسلی مرد سالها بعد از پنجاه سالگی قادر به تولید نسل می‌باشد و چه بسا مردان که قابلیت تولیدشان تا آخر عمر (صفحه ۶۴۵) طبیعی که صد سالگی است باقی می‌ماند، در نتیجه عمر مردان از نظر صلاحیت تولید، که تقریباً هشتاد سال می‌شود، دو برابر عمر زنان یعنی چهل سالگی است. و اگر ما این وجه را با وجه قبلی روی هم در نظر بگیریم، این نتیجه به دست می‌آید که طبیعت و خلقت به مردان اجازه داده تا از ازدواج با یک زن فراتر رود و بیش از یکی داشته باشد، و این معقول نیست که طبیعت، نیروی تولید را به مردان بدهد و در عین حال آنان را از تولید منع کند، زیرا سنت جاری در علل و اسباب این معنا را نمی‌پذیرد. علاوه بر اینکه حوادثی که افراد جامعه را نابود می‌سازد، یعنی جنگها و نزاعها و جنایات، مردان را بیشتر تهدید می‌کند تا زنان را، به طوری که نابود شوندگان از مردان قابل مقایسه با نابود شوندگان از زنان نیست، قبلاً هم تذکر دادیم که همین معنا قوی‌ترین عامل برای شیوع تعدد زوجات در قبائل است و بنابر این زنانی که به حکم

مطلب بالا، شوهر را از دست می‌دهند، چاره‌ای جز این ندارند که یا تعدد زوجات را بپذیرند و یا تن به زنا و یا محرومیت دهند، چون با مرگ شوهران غریزه جنسی آنان نمی‌میرد و باطل نمی‌شود. و از جمله مطالبی که این حقیقت را تأیید می‌کند، جریانی است که چند ماه قبل از نوشتن این اوراق در آلمان اتفاق افتاد و آن این بود که جمعیت زنان بی‌شوهر نگرانی خود را از نداشتن شوهر طی شکایتی به دولت اظهار نموده و تقاضا کردند که برای علاج این درد مسأله تعدد زوجات در اسلام را قانونی ساخته، به مردان آلمان اجازه دهد تا هر تعداد که خواستند زن بگیرند، چیزی که هست حکومت خواسته آن زنان را برآورده نکرد، زیرا کلیسا او را از این کار بازداشت. آری کلیسا راضی شد زنا و فساد نسل شایع شود ولی راضی نشد تعدد زوجات اسلام در آلمان رسمیت پیدا کند. ۲ استدلال به اینکه طبیعت نوع بشر عدد مردان را مساوی عدد زنان قرار داده، با صرفنظر از خدشه‌هایی که داشت زمانی استدلال درستی است که تمامی (صفحه ۶۴۶) مردان چهار زن بگیرند و یا حداقل بیش از یک زن اختیار کنند، در حالی که چنین نبوده و بعد از این نیز چنین نخواهد شد، برای اینکه طبیعت چنین موقعیتی را در اختیار همگان قرار نداده و طبعاً بیش از یک زن داشتن جز برای بعضی از مردان فراهم نمی‌شود، اسلام نیز که همه دستوراتش مطابق با فطرت و طبیعت است چهار زن داشتن را بر همه مردان واجب نکرده، بلکه تنها برای کسانی که توانائی دارند، جایز دانسته (نه واجب) آن هم در صورتی که بتوانند بین دو زن و بیشتر به عدالت رفتار کنند. و یکی از روشن‌ترین دلیل بر اینکه لازمه این تشریح، حرج و فساد نیست، عمل مسلمانان به این تشریح و سیره آنان بر این سنت است و همچنین غیر مسلمانان اقوامی که این عمل را جایز می‌دانند و نه تنها مستلزم حرج و قحطی و نایابی زن نیست بلکه به عکس، ممنوعیت تعدد زوجات در اقوامی که آن را تحریم کرده‌اند، باعث شده هزاران زن از شوهر و اجتماع خانوادگی محروم باشند و به دادن زنا اکتفا کنند. ۳ استدلال نامبرده، صرفنظر از خدشه‌هایی که داشت در صورتی درست بوده و بر حکم تعدد زوجات وارد است که حکم نامبرده (تعدد زوجات) اصلاح نشده و با قیودی که محذوره‌های توهم شده را اصلاح کند، مقید و تعدیل نشود. ولی اسلام همین کار را کرده، و بر مردانی که می‌خواهند زنانی متعدد داشته باشند شرط کرده که در معاشرت با آنان رعایت عدالت را بکنند و بستر زناشوئی را بین آنان بالسویه تقسیم کنند. و نیز واجب کرده که نفقه آنان و اولادشان را بدهند و معلوم است که رعایت عدالت در انفاق و پرداخت هزینه زندگی چهار زن و اولاد آنها و نیز رعایت مساوات در معاشرت با آنان جز برای بعضی از مردان فهمیده و ثروتمند فراهم نمی‌شود. و این کار برای عموم مردم فراهم و میسر نیست. علاوه بر این، در این میان راه‌های دینی و مشروع دیگری است که با به کار بستن آن، زن می‌تواند شوهر خود را ملزم سازد که زن دیگری نگیرد و تنها به او اکتفا کند. (صفحه ۶۴۷)

اشکال سوم: تشویق مردان به شهوترانی

اینکه: تشریح تعدد زوجات مردان را به حرص در شهوترانی تشویق نموده و این غریزه حیوانی (شهوت) را در جامعه گسترش می‌دهد.

جواب اشکال سوم:

صاحب این اشکال اطلاع و تدبیری در تربیت اسلامی و مقاصدی که این شریعت دنبال می‌کند ندارد و نمی‌داند که تربیت دینی نسبت به زنان در جامعه اسلامی دین پسند این است که زنان را با پوشیدن خود با عفاف و با حیا بار می‌آورد، و زنان را طوری تربیت می‌کند که خود به خود شهوت در آنان کمتر از مردان می‌شود (برخلاف آنچه مشهور شده که شهوت نکاح در زن بیشتر و زیادتر از مرد است.) و استدلال می‌کنند به اینکه زن بسیار حریص در زینت و جمال و خودآرائی است و وجود این طبیعت در زن

دلیل بر آن است که شهوت او زیادتر از مرد است، و ادعای ما آنقدر روشن است که مردان مسلمانی که با زنان متدین و تربیت شده در دامن پدر و مادر دیندار ازدواج کرده‌اند، کمترین تردیدی در آن ندارند، پس روی هم رفته، شهوت جنسی مردان معادل است با شهوتی که در یک زن، بلکه دو زن و سه زن وجود دارد. از سوی دیگر دین اسلام بر این معنا عنایت دارد که حداقل و واجب از مقتضیات طبع و مشتیهات نفس ارضا گردد و احدی از این حداقل، محروم نماند و به همین جهت این معنا را مورد نظر قرار داده که شهوت هیچ مردی در هیچ زمانی در بدن محصور نشود و وادارش نکند به اینکه به تعدی و فجور و فحشا آلوده گردد. و اگر مرد به داشتن یک زن محکوم باشد، در ایامی که زن عذر دارد، یعنی نزدیک به یک ثلث از اوقات معاشرتش که ایام عادت و بعضی از ایام حمل و وضع حمل و ایام رضاعش و امثال آن است او ناگزیر از فجور می‌شود، چون ما در مباحث گذشته این کتاب مطلبی را مکرر خاطر نشان کردیم که لازمه آن لزوم شتاب در رفع این حاجت غریزی است. و آن مطلب این بود که گفتیم اسلام اجتماع بشری را براساس زندگی عقل و تفکر بنا نهاده، نه براساس زندگی احساسی و بنابراین باقی ماندن مرد بر (صفحه ۶۴۸) حالت احساس حالتی که او را به بی‌بند و باری در خواسته‌ها و خاطرات زشت می‌کشاند، نظیر حالت عذب بودن و امثال آن، از نظر اسلام از بزرگترین خطرهای است که انسان را تهدید می‌کند. و از سوی دیگر یکی از مهم‌ترین مقاصد و هدف‌ها در نظر شارع اسلام زیاد شدن نسل مسلمانان و آباد شدن زمین به دست آنان است، آری جامعه مسلمان که آباد شدن زمین به دست او، آبادی صالح و آبادی مخصوصی است که ریشه شرک و فساد را می‌زند. پس این جهات و امثال آن مورد اهتمام شارع بوده و باعث شده است که شارع اسلام حکم جواز تعدد زوجات را تشریح کند، نه ترویج امر شهوترانی و ترغیب مردم به این که در شهوات غرق شوند. اگر اشکال کنندگان به اسلام در خصوص تشریح این حکم انصاف می‌داشتند لبه تیز حملات خود را متوجه بانیان تمدن غرب می‌کردند و جا داشت این تمدن را به ترویج فحشا و ترغیب مردان به شهوترانی متهم سازند، نه اسلام را که اجتماع را بر پایه سعادت دینی قرار داده است. بله در تجویز تعدد زوجات این اثر هست که شدت حرص مرد را شکسته و تسکین می‌دهد، چون به قول معروف: هر آن کس که از چیزی منع شود به آن حریص می‌گردد و چنین کسی همی جز این ندارد که پرده منع را پاره و دیوار حبس را بشکند و خود را به آنچه از آن محروم شده‌اند برساند. و مردان نیز در مورد تمتع و کام‌گیری از زنان چنین وضعی دارند، اگر قانون، او را از غیر همسر اولش منع کند، حریص تر می‌شود، ولی اگر قانون به او اجازه گرفتن همسر دوم و سوم را بدهد، هر چند بیش از یک همسر نداشته باشد، عطش حرصش فرو می‌نشیند و با خود فکر می‌کند که برای گرفتن همسر دیگر راه باز است و کسی نمی‌تواند مرا جلوگیری کند، اگر روزی خود را در تنگنا بینم از این حق استفاده می‌کنم (و اگر در تنگنا ندید، مسأله را سبک و سنگین نموده، اگر دید گرفتن زن دوم از (صفحه ۶۴۹) نظر اقتصاد و از نظر اداره دو خانه صرفه دارد، می‌گیرد و اگر صرفه نداشت نمی‌گیرد. مترجم.) و همین باز بودن راه، بهانه او را از ارتکاب زنا و هتک ناموس محترم مردم، از دستش می‌گیرد. در میان غربی‌ها بعضی از نویسندگان رعایت انصاف را نموده و گفته‌اند: در اشاعه زنا و فحشا بین ملت‌های مسیحی مذهب، هیچ عاملی نیرومندتر از تحریم تعدد زوجات به وسیله کلیسا نبوده است. مستر جان دیون پورت انگلیسی در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله و قرآن (ترجمه فاضل دانشمند آقای سعیدی)، این انصاف را به خرج داده است.

اشکال چهارم: تنزل موقعیت اجتماعی زن

اینکه: این قانون موقعیت اجتماعی زنان را در جامعه پائین می‌آورد، و در حقیقت ارزش چهار زن را معادل با ارزش یک مرد می‌کند و این خود یک ارزیابی جائزانه و ظالمانه است، حتی با مذاق خود اسلام سازگار نیست، چرا که اسلام در قانون ارث و در مسأله شهادت یک مرد را برابر دو زن قرار داده، با این حساب باید ازدواج یک مرد را با دو زن تجویز کند، نه بیشتر، پس تجویز ازدواج با چهار زن به هر حال از عدالت عدول کردن است، آن هم بدون دلیل. و این چهار اشکال اعتراضاتی است که مسیحیان و با

متمدنین طرفدار تساوی حقوق زن و مرد بر اسلام وارد کرده‌اند.

جواب اشکال چهارم: اسلام پایه‌گذار مقام اجتماعی زن

و اما در جواب از اشکال چهارم که تجویز تعدد زوجات مقام زن را در مجتمع پائین می‌آورد! باید گفت که هرگز چنین نیست، همانطور که در مباحث گذشته (در بحث علمی که در جلد دوم المیزان پیرامون حقوق زن در اسلام داشتیم)، اثبات کردیم که زنان در هیچ سنتی از سنت‌های دینی و یا دنیوی نه قدیمش و نه جدیدش همانند اسلام مورد احترام قرار نگرفته‌اند و هیچ سنتی از سنن قدیم و جدید حقوق آنان (صفحه ۶۵۰) را همچون اسلام مراعات ننموده است. جواز تعدد زوجات برای مرد در حقیقت و واقع امر توهین به زن و از بین بردن موقعیت اجتماعی و حقوق او نیست، بلکه به خاطر مصالحی است که بیان بعضی از آنها گذشت. بسیاری از نویسندگان و دانشمندان غربی (اعم از دانشمندان مرد و زن) به نیکی و حسن این قانون اسلامی اعتراف نموده، و به مفاسدی که از ناحیه تحریم تعدد زوجات گریبانگیر جامعه‌ها شده است اعتراف کرده‌اند، خواننده عزیز می‌تواند به این نوشته‌ها مراجعه نماید.

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی

قوی‌ترین و محکم‌ترین دلیلی که مخالفین غربی به قانون تعدد زوجات گرفته و به آن تمسک کرده‌اند و در نظر دانشمندان و اهل مطالعه آب و تابش داده‌اند، همان گرفتاری‌ها و مصیبت‌هایی است که در خانه‌های مسلمانی که دو زن و یا چند زن هست مشاهده می‌شود که این خانه‌ها همیشه محل داد و فریاد و حسد ورزیدن به یکدیگر است، و اهل آن خانه (اعم از زن و مرد)، از روزی که زن دوم، سوم و ... وارد خانه مرد می‌شوند تا روزی که وارد خانه قبر می‌گردند روی سعادت و خوشی را نمی‌بینند، تا جایی که خود مسلمانان این حسد را به نام مرض هووها نامیده‌اند. در چنین زمانی است که تمامی عواطف و احساسات رقیق و لطیف فطری و طبیعی زنان، مانند: مهر و محبت، نرمخوئی، رقت، رأفت، شفقت، خیرخواهی، حفظ غیب، وفا، مودت، رحمت، اخلاص و ... نسبت به شوهر و فرزندان که شوهر از همسر قبلیش داشته، و نیز علاقه به خانه و همه متعلقات آن که از صفات غریزی زن است برگشته و جای خود را به ضد خودش می‌دهد، و در نتیجه خانه را که باید جای سکونت و استراحت آدمی و محل برطرف کردن خستگی تن و تألمات روحی و جسمی انسان باشد و هر مردی در زندگی روزمره‌اش دچار آنها می‌شود به صورت زورخانه و معرکه قتال درمی‌آید، (صفحه ۶۵۱) معرکه‌ای که در آن نه برای جان کسی احترامی هست و نه برای عرضش و نه آبرویش و نه مالش، و خلاصه هیچ کس از کس دیگر در امان نیست. و معلوم است که در چنین خانه‌ای صفای زندگی مبدل به کدورت گشته و لذت زندگی از آنجا کوچ می‌کند و جای خود را به ضرب و شتم و فحش و ناسزا و سعایت و سخن‌چینی و رقابت و نیرنگ می‌دهد و بچه‌های چنین خانه‌ای نیز با بچه‌های دیگر خانه‌ها فرق داشته و دائما در حال اختلاف و مشاجره هستند و چه بسا که (کاردر مرد به استخوانش رسیده و همسر خود را به قتل برساند و یا) زن در صدد نابود کردن شوهر، و بچه‌ها در مقام کشتن یکدیگر و یا در صدد کشتن پدر برآیند و پیوند خویشاوندی و قرابت و برادری جای خود را به انتقام و خونخواهی بدهد، و معلوم است که (به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «الْحُبُّ يَتَوَارَثُ وَالْبُغْضُ يَتَوَارَثُ»، دشمنی نسل اول خانواده، به نسل‌های بعدی نیز منتقل می‌گردد. مترجم) خونریزی و نابودی نسل، و فساد خانه در نسل‌های مردی که دارای دو زن می‌باشد ادامه یابد. از تمام این‌ها که بگذریم، آثار سوء تعدد زوجات به بیرون از خانه یعنی به جامعه نیز راه یافته و باعث شقاوت و فساد اخلاق و قساوت و ظلم و بغی و فحشا و سلب امنیت و اعتماد می‌گردد. و مخصوصا که اگر جواز طلاق را هم بر این قانون (جواز تعدد زوجات)، اضافه کنیم به خوبی روشن

می‌شود که این دو حکم (جواز تعدد زوجات و طلاق)، کار مردان جامعه را به کجا می‌کشاند، وقتی مرد بتواند هر که را خواست بگیرد و هریک از همسرانش را خواست طلاق دهد، خود به خود ذوقی و شهوت‌پرست بار می‌آید، چنین مردی جز پیروی از شهواتش و اطفای آتش تحریک و گرفتن این زن و رها کردن آن زن، عزت دادن به این و خوار ساختن آن، هیچ کاری و هیچ همی ندارد و این وضع جز تباه کردن و بدبخت ساختن نیمی از مردم جامعه (یعنی زنان) اثری دیگری ندارد، علاوه بر این که با تباهی آن نصف، نصف دیگر (مردان) نیز تباه می‌شوند. (صفحه ۶۵۲)

پاسخ:

این بود حاصل سخنان مخالفین که به خورد جامعه داده‌اند، انصافاً سخن درستی است و ما قبول داریم، ولیکن هیچ یک از آنها بر اسلام و تشریح اسلام وارد نیست، بلکه همه‌اش متوجه مسلمانان است. آری، اگر مخالفین، عصر و دوره‌ای را نشان دهند که در آن دوره مسلمانان به حقیقت احکام دین و تعالیم آن عمل کرده باشند و در آن دوره نیز این آثار سوء بر مسأله تعدد زوجات و جواز طلاق مترتب شده باشد، آنگاه می‌توانند ادعا کنند که آثار سوء نامبرده، از ناحیه جواز تعدد زوجات و طلاق است، ولی با کمال تأسف مسلمانان قرن‌ها است که حکومت اسلامی ندارند و آنان که سردمداران مسلمانان بودند، صالح نبودند، تا مسلمانان را بر طبق تربیت اسلامی و با تعالیم عالیه آن تربیت کنند، بلکه خود آن سردمداران در پرده دری و نقض قوانین و ابطال حدود دین پیشگام‌تر از مردم بودند و واضح است که مردم تابع مرام پادشاهان خویشند. و اگر ما بخواهیم در این جا به نقل قسمتی از سرگذشت فرمانروایان و جریاناتی که در دربار آنان جاری بوده و رسوائی‌هایی که پادشاهان کشورهای اسلامی به بار آوردند از روز مبدل شدن حکومت دینی به سلطنت و شاهنشاهی بپردازیم، باید در همین جا کتابی جداگانه در بین کتاب تفسیر خود بنویسیم و این با وعده اختصاری که داده‌ایم نمی‌سازد. و کوتاه سخن آن که اگر اشکالی هست به مسلمانان وارد است که اجتماع خانوادگی خویش را به گونه‌ای ترتیب داده‌اند که تأمین کننده سعادت زندگیشان نیست و سیاستی را اتخاذ می‌کنند که نمی‌توانند آن را پیاده سازند و در پیاده کردنش از صراط مستقیم منحرف نشوند، تازه گناه این آثار سوء به گردن مردان است، نه زنان و فرزندان، هر چند که هر کسی مسؤول گناه خویش است، ولی ریشه تمام این مفسد و بدبختی‌ها و خانمان براندازی‌ها و ... روش و مرام این گونه مردان است که (صفحه ۶۵۳) سعادت خود و همسر و اولاد خود را و صفای جو جامعه خویش را فدای شهوترانی و نادانی خود می‌کنند. و اما اسلام قانون تعدد زوجات را بدون قید و بند تشریح نکرده، و اصلاً آن را بر همه مردان واجب و لازم ننموده، بلکه به طبیعت و حال افراد توجه فرموده، و همچنین عوارضی را که ممکن است احیاناً برای افرادی عارض شود در نظر گرفته، و به بیانی که گذشت صلاحیت قطعی را شرط نموده و مفسد و محذورهایی را که در تعدد زوجات وجود دارد برشمرده، و در چنین موقعیتی است که آن را جایز دانسته، تا مصالح مجتمع اسلامی انسان‌ها تأمین شود. و حکم جواز را مقید به صورتی کرده است که هیچ یک از مفسد شنیع نامبرده پیش نیاید و آن در صورتی است که مرد از خود اطمینان داشته باشد به این که می‌تواند بین چند همسر به عدالت رفتار کند. پس تنها کسی که چنین اطمینانی از خود دارد و خدای تعالی چنین توفیقی به او داده، از نظر دین اسلام می‌تواند بیش از یک زن داشته باشد. و آن مردانی که (اشکال کنندگان وضعشان را با آب و تاب نقل کرده‌اند)، که هیچ عنایتی به سعادت خود و زن و فرزند خود ندارند و جز ارضای شکم و شهوت هیچ چیزی برایشان محترم نیست، و زن برایشان جز وسیله‌ای که برای شهوترانی مردان خلق شده‌اند مفهومی ندارد، آنها ارتباطی با اسلام ندارند و اسلام هم به هیچ وجه اعمالشان را امضا ننموده و از نظر اسلام اصلاً زن گرفتن برای آنان با وجود این وضعی که دارند جایز نیست و اگر واجد شرایط باشند و زن را یک حیوان نپندارند، تنها یک زن می‌توانند اختیار کنند. علاوه بر این که در اصل اشکال بین دو جهت که از نظر اسلام از هم جدا نیستند یعنی جهت تشریح و جهت ولایت خلط شده است. توضیح اینکه: در نظر دانشمندان امروز معیار در داوری اینکه چه

قانونی از قوانین (صفحه ۶۵۴) موضوعه و چه سنتی از سنت‌های جاریه صحیح و چه قانون و سنتی فاسد است، آثار و نتایج آن قانون است که اگر بعد از پیاده شدنش در جامعه، آثارش مورد پسند واقع شد آن قانون را قانونی خوب می‌دانند، و اگر نتایج خوبی به بار نیاورد، می‌گویند این قانون خوب نیست، خلاصه اینکه معیار خوبی و بدی قانون را پسند و عدم پسند مردم می‌دانند، حال مردم در هر سطحی که باشند و هر درکی و میلی که داشته باشند مهم نیست. و من گمان نمی‌کنم که این دانشمندان غفلت ورزیده باشند از اینکه: چه بسا می‌شود که جامعه‌ای دارای بعضی سنن و عادات و عوارضی باشد که با حکم مورد بحث ن سازد و اینکه باید مجتمع را مجهز کرد به روشی که منافی آن حکم یا آن سنت نباشد، تا مسیر خود را بداند و بفهمد که کارش به کجا می‌انجامد و چه اثری از کار او بجا می‌ماند، خیر یا شر، نفع یا ضرر؟ چیزی که هست این دانشمندان در قوانین، تنها خواست و تقاضای جامعه را معیار قرار می‌دهند، یعنی تقاضائی که از وضع حاضر و ظاهر اندیشه جامعه ناشی می‌شود، حال آن وضع هر چه می‌خواهد باشد و آن تفکر و اندیشه هر چه می‌خواهد باشد و هر استدعا و تقاضا که می‌خواهد داشته باشد. در نظر این دانشمندان قانون صحیح و صالح چنین قانونی است و بقیه قوانین غیر صالح است (هر چند مطابق عقل و فطرت باشد). به همین جهت است که وقتی مسلمانان را می‌بینند که در وادی گمراهی سرگردان و در پرتگاه هلاکت واقعد و فساد از سراسر زندگی مادی و معنویشان می‌بارد، آنچه فساد می‌بینند به اسلام، یعنی دین مسلمانان نسبت می‌دهند، اگر دروغ و خیانت و بد دهنی و پایمال کردن حقوق یکدیگر و گسترش ظلم و فساد خانواده‌ها و اختلال و هرج و مرج در جامعه را مشاهده می‌کنند، آنها را به قوانین دینی دایر در بین ایشان نسبت می‌دهند و می‌پندارند که جریان سنت اسلام و تأثیرات آن مانند سایر (صفحه ۶۵۵) سنت‌های اجتماعی است که با تبلیغات و یا به اصطلاح روز، شستشو دادن مغز و متراکم کردن احساسات در بین مردم، بر آنها تحمیل می‌شود. در نتیجه، از این پندار خود نتیجه می‌گیرند که: اسلام باعث به وجود آمدن مفسده‌های اجتماعی‌ای است که در بین مسلمانان رواج یافته و تمامی این ظلم‌ها و فسادها از اسلام سرچشمه می‌گیرد! و حال آنکه بدترین ظلم‌ها و نارواترین جنایت‌ها در بینشان رایج بوده است. و به قول معروف: «كُلُّ الصَّيِّدِ فِي جَوْفِ الْفِرَاءِ هَمَّةُ شَكَارِهَا فِي جَوْفِ يَوْسْتِينَ اسْت.» و همچنین نتیجه این پندار غلط است که می‌گویند: اگر اسلام دین واقعی بود و اگر احکام و قوانین آن خوب و متضمن صلاح و سعادت مردم بود، در خود مردم اثری سعادت‌بخش می‌گذاشت نه اینکه وبال مردم بشود. این سخن، سخن درستی نیست، چرا که این دانشمندان بین طبیعت حکم صالح و مصلح، و همچنین حکم بین مردم فاسد و مفسد خلط کرده‌اند، اسلام که خم رنگریزی نیست، اسلام مجموع معارف اعتقادی و اخلاقی است، و قوانینی است عملی که هر سه قسمت آن با یکدیگر متناسب و مرتبط است و با همه تمامیتش وقتی اثر می‌گذارد که مجموعش عملی شود و اما اگر کسی معارف اعتقادی و اخلاقی آن را به دست آورده و در مرحله عمل کوتاهی کند، البته اثری نخواهد داشت، نظیر معجون‌ها که وقتی یک جزء آن فاسد می‌شود همه‌اش را فاسد می‌کند و اثری مخالف به جای می‌گذارد و نیز وقتی اثر مطلوب را می‌بخشد که بدن بیمار برای ورود معجون و عمل کردنش آماده باشد که اگر انسانی که آن را مصرف می‌کند شرایط مصرف را رعایت نکند، اثر آن خنثی می‌گردد و چه بسا نتیجه و اثری برخلاف آنچه را که توقع داشت می‌گیرد. گیرم که سنت اسلامی نیروی اصلاح مردم و از بین بردن سستی‌ها و رذائل عمومی را به خاطر ضعف مبانی قانونیش نداشته باشد، سنت دموکراتیک چرا این نیرو را نداشته و در بلوک شرق دنیا یعنی در بلاد اسلام‌نشین، آن اثری را که در بلاد اروپا (صفحه ۶۵۶) داشت ندارد؟ خوب بود سنت دموکراتیک بعد از ناتوانی اسلام، بتواند ما را اصلاح کند؟ و چه شده است بر ما که هرچه بیشتر جلو می‌رویم و هر چه زیادت‌تر برای پیشرفت تلاش می‌کنیم بیشتر به عقب برمی‌گردیم، کسی شک ندارد در اینکه اعمال زشت و اخلاق رذیله در این عصر که روزگار به اصطلاح تمدن! است در ما ریشه‌دارتر شده، با اینکه نزدیک به نیم قرن است که خود را روشنفکر پنداشته‌ایم، در حالی که حیوانی بی‌بند و بار بیش نیستیم، نه بهره‌ای از عدالت اجتماعی داریم و نه حقوق بشر در بین ما زنده شده است. از معارف عالی عمومی و بالاخره از هر سعادت اجتماعی جز الفاظی بی‌محتوا و دلخوش کن بهره‌ای نداریم، تنها الفاظی از این حقوق بر سر زبان‌هایمان رد و

بدل می‌شود. آیا می‌توانید برای این جواب نقضی که ما بر شما وارد کردیم پاسخی بدهید؟ نه، هرگز، و جز این نمی‌توانید عذر بیاورید که در پاسخ ما بگوئید: به این جهت نظام دموکراتیک نتوانسته است شما را اصلاح کند که شما به دستورات نظام دموکراتیک عمل نکردید، تا آثار خوبی در شما به جای بگذارد و اگر این جواب شما درست است، چرا در مورد مکتب اسلام درست نباشد؟ از این نیز بگذریم و فرض کنیم که (العیاذ بالله) اسلام به خاطر سستی بنیادش نتوانسته در دل‌های مردم راه یافته و در اعماق جامعه به طور کامل نفوذ کند، و در نتیجه حکومتش در جامعه دوام نیافته و نتوانسته است به حیات خود در اجتماع اسلامی ادامه دهد و موجودیت خود را حفظ کند، به ناچار متروک و مهجور شده، ولی چرا روش دموکراتیک که قبل از جنگ جهانی دوم مورد قبول و پسند همه عالم بود، بعد از جنگ نامبرده از روسیه رانده شد و روش بلشویکی جایش را اشغال کرد؟! و به فرض هم که برای این رانده شدن و منقلب شدن آن در روسیه به روشی دیگر، عذری بتراشند؟ چرا مردم دموکراتیک در ممالک چین، لتونی، استونی، لیتوانی، رومانی، مجارستان و یوگسلاوی و کشورهای دیگر به کمونیستی تبدیل (صفحه ۶۵۷) شد؟ و نیز چرا با اینکه سایر کشورها را تهدید می‌کرد و عمیقاً در آنها نیز ریشه کرده بود، ناگهان این گونه از میان رفت؟ و چرا همین کمونیستی نیز بعد از آنکه نزدیک به چهل سالگی از عمرش گذشته و تقریباً بر نیمی از جمعیت دنیا حکومت می‌کرد و دائماً مبلغین آن و سردمدارانش به آن افتخار می‌کردند و از فضیلت آن می‌گفتند و اظهار می‌داشتند که: نظام کمونیستی تنها نظامی است که به استبداد و استثمار دموکراسی آلوده نشده و کشورهای را که نظام کمونیستی بر آن حاکم بود بهشت موعود معرفی می‌کردند، اما ناگهان همان مبلغین و سردمداران کمونیست دو سال قبل رهبر بی‌نظیر این رژیم یعنی استالین را به باد سرزنش و تقبیح گرفتند و اظهار نمودند که: حکومت ۳۰ ساله استالین حکومت زور و استبداد و برده‌گیری به نام کمونیست. و به ناچار در این مدت حکومت او تأثیر عظیمی در وضع قوانین و اجرای آن و سایر متعلقاتش داشت و تمامی این انحرافات جز از اراده مستبدانه و روحیه استثمارگر و برده‌کشی و حکومت فردی که بدون هیچ معیار و ملاکی هزاران نفر را می‌کشت و هزاران نفر دیگر را زنده نگه می‌داشت، اقوامی را سعادتمند و اقوامی دیگر را بدبخت می‌ساخت، نشأت نمی‌گرفت، و خدا می‌داند که بعد از سردمداران فعلی چه کسانی بر سر کار آیند و چه بر سر مردم بیچاره بیاورند! چه بسیار سنن و آدابی که (اعم از درست و نادرست) در جامعه رواج داشته و سپس به جهت عوامل مختلف (که مهم‌ترینش خیانت سردمداران و سست اراده بودن پیروان آن می‌باشد)، از آن جامعه رخت بر بسته است و کسی که به کتابهای تاریخ مراجعه کند به این مطلب برخورد می‌کند. ای کاش می‌دانستم که (در نظر دانشمندان غربی) چه فرقی است بین اسلام از آن جهت که سنتی است اجتماعی، و بین این سنت‌ها که تغییر و تبدیل یافته است؟ و چگونه است که این عذر را در سنتهای مذکور می‌پذیرند اما همان عذر را از اسلام نمی‌پذیرند، راستی علت این یک بام و دو هوا چیست؟ (صفحه ۶۵۸) (آری باید گفت که امروز کلمه حق در میان قدرت هول‌انگیز غربیان و جهالت و تقلید کورکورانه و به عبارت دیگر مرعوب شدن شرقیان از آن قدرت، واقع شده پس نه آسمانی است که بر او سایه افکند و نه زمینی که او را به پشت خویش نشانند، غربی حاضر نیست حقانیت اسلام را بپذیرد، به خاطر اینکه علم و صنعتش او را مغرور ساخته است، شرقی نیز نمی‌تواند آن را بپذیرد، به خاطر آنکه در برابر تمدن غرب مرعوب شده است. مترجم.) و به هر حال آنچه را که لازم است از بیانات مفصل قبلی ما متذکر شده، این است که تأثیر گذاشتن و تأثیر نگذاشتن و همچنین باقی ماندن و از بین رفتن یک سنت در میان مردم چندان ارتباطی با درستی و نادرستی آن سنت ندارد تا از این مطلب بر حقانیت یک سنت استدلال کنیم و بگوئیم که چون این سنت در بین مردم باقیمانده پس حق است و همچنین استدلال کنیم به اینکه چون فلاں سنت در جامعه متروک و بی‌اثر شده است، پس باطل است، بلکه علل و اسبابی دیگر در این باره اثر دارند. و لذا می‌بینیم هر سنتی از سنت‌ها که در تمامی دوران‌ها، در بین مردم دایر بوده و هست، یک روز اثر خود را می‌بخشد و روزی دیگر عقیم می‌ماند، روزی در بین مردم باقی است و روزگاری دیگر به خاطر عواملی مختلف از میان آن مردم کوچ می‌کند، به فرموده قرآن کریم: خدای تعالی روزگار را در بین مردم دست به دست می‌گرداند، یک

روز به کام مردمی و به ناکامی دیگری، و روز دیگر به ناکامی دسته اول و به کام دسته دوم می‌چرخاند، تا معلوم کند که افراد باایمان چه کسانی‌اند، تا همان‌ها را گواه بر سایرین قرار دهد. و سخن کوتاه اینکه قوانین اسلامی و احکامی که در آن هست برحسب مبنا و مشرب با سایر قوانین اجتماعی که در بین مردم دایر است تفاوت دارد، و آن تفاوت این است که قوانین و سنت‌های بشری به اختلاف اعصار و دگرگونی‌ها که در مصالح بشر پدید می‌آید، دگرگون می‌شود، و لیکن قوانین اسلامی به خاطر اینکه مبنایش (صفحه ۶۵۹) مصالح و مفاسد واقعی است، اختلاف و دگرگونی نمی‌پذیرد، نه واجبش و نه حرامش، نه مستحبش و نه مکروهش، و نه مباحش، چیزی که هست اینکه: کارهایی را در اجتماع یک فرد می‌تواند انجام بدهد و یا ترک نماید و هر گونه تصرفی را که می‌خواهد می‌تواند بکند و می‌تواند نکند، بر زمامدار جامعه اسلامی است که مردم را به آن عمل اگر واجب است وادارد، و اگر حرام است از آن نهی کند و... گویا جامعه اسلامی یک تن واحد است و والی و زمامدار نیروی فکری و اداره کننده او است. بنابراین اگر جامعه اسلامی دارای زمامدار و والی باشد، می‌تواند مردم را از ظلم‌هایی که شما در جواز تعدد زوجات شمردید نهی کند و از آن کارهای زشتی که در زیرپوشش تعدد زوجات انجام می‌دهند جلوگیری نماید و حکم الهی به جواز تعدد زوجات به حال خود بماند و آن فسادها هم پدید نیاید. آری حکم جواز تعدد زوجات یک تصمیم و حکمی است دائمی که به منظور تأمین مصالح عمومی تشریح شده، نظیر تصمیم یک فرد به اینکه تعدد زوجات را به خاطر مصلحتی که برای شخص او دارد ترک کند که اگر او به خاطر آن مصلحت چند همسر نگیرد، حکم خدا را تغییر نداده و نخواسته است با این عمل خود بگوید تعدد زوجات را قبول ندارم، بلکه خواسته است بگوید این حکم، حکمی است مباح و من می‌توانم به آن عمل نکنم. (۱)

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله

یکی دیگر از اعتراضاتی که (از سوی کلیسا) بر مسأله تعدد زوجات رسول گرامی خدا صلی الله علیه و آله شده این است که اصحاب کلیسا گفته‌اند: تعدد زوجات جز حرص در شهوترانی و بی‌طاقتی در برابر طغیان شهوت هیچ انگیزه دیگری ندارد و رسول گرامی خدا صلی الله علیه و آله برای همین جهت تعدد زوجات را برای امتش تجویز کرد و حتی خودش به آن مقداری که برای امت خود تجویز نموده (چهار همسر) اکتفا نموده و عدد ****۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸. (صفحه ۶۶۰) همسرانش را به نه نفر رسانید. این مسأله به آیات متفرقه زیادی از قرآن کریم ارتباط پیدا می‌کند که اگر ما بخواهیم بحث مفصلی که همه جهات مسأله را فراگیرد آغاز کنیم، علی‌القاعده باید این بحث را در تفسیر یک یک آن آیات بیاوریم و به همین جهت گفتگوی مفصل را به محل مناسب خود می‌گذاریم و در اینجا بطور اجمال اشاره‌ای می‌نمائیم: ابتدا لازم است که نظر ایراد و اشکال کننده را به این نکته معطوف بداریم که تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله به این سادگی‌ها که آنان خیال کرده‌اند نبوده و انگیزه آن جناب از این کار زیاده روی در زن دوستی و شهوترانی نبوده است، بلکه در طول زندگی و حیاتش هر یک از زنان را که اختیار می‌کرده، به طرز خاصی بوده است. اولین ازدواج آن حضرت با خدیجه کبرا علیهاالسلام بوده، و حدود بیست سال و اندی از عمر شریفش را که تقریباً یک ثلث از عمر آن جناب است، تنها با این یک همسر گذارند و به او اکتفا نمود، که سیزده سال از این مدت بعد از نبوت و قبل از هجرتش از مکه به مدینه بوده است. آنگاه در حالی که هیچ همسری نداشت از مکه به مدینه هجرت نموده و به نشر دعوت و اعلائی کلمه دین پرداخت و آنگاه با زنانی که بعضی از آنها باکره و بعضی بیوه و همچنین بعضی جوان و بعضی دیگر عجوز و سالخورده بودند ازدواج کرد و همه این ازدواج‌ها در مدت نزدیک به ده سال انجام شد و پس از این چند ازدواج، همه زنان بر آن جناب تحریم شد، مگر همان چند نفری که در حباله نکاحش بودند. و معلوم است که چنین عملی با این خصوصیات ممکن نیست با انگیزه عشق به زن توجیه شود، چون نزدیکی و معاشرت با اینگونه زنان آن هم در اواخر عمر و آن هم از کسی که در اوان عمرش ولع و عطشی برای این کار نداشته، نمی‌تواند انگیزه آن باشد. علاوه بر اینکه هیچ شکی نداریم در اینکه برحسب

عادت جاری، کسانی که زن دوست و اسیر دوستی آنان و خلوت با آنانند، معمولاً عاشق جمال و مفتون ناز و کرشمه‌اند که جمال و ناز و کرشمه در زنان جوان است که در سن خرمی و طراوتند و سیره پیامبر اسلام از چنین حالتی حکایت نمی‌کند و عملاً نیز دیدیم که بعد از دختر بکر، با بیوه زن و بعد از زنان جوان با پیرزن ازدواج کرد، یعنی بعد از ازدواج با (صفحه ۶۶۱) عایشه و ام حبیبه جوان، با ام سلمه سالخورده و با زینب دختر جحش، که در آن روز بیش از پنجاه سال از عمرشان گذشته بود ازدواج کرد. از سوی دیگر زنان خود را مخیر کرد بین بهره‌وری و ادامه به زندگی با آن جناب و سراح جمیل، یعنی طلاق و در صورت ادامه زندگی با آن حضرت، آنان را بین زهد در دنیا و ترک خودآرائی و تجمل مخیر نمود اگر منظورشان از همسری با آن جناب، خدا و رسول و خانه آخرت باشد و اگر منظورشان از آرایش و تمتع و کام‌گیری از آن جناب دنیا باشد آیه زیر شاهد بر همین داستان است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسْرِخُكُنَّ سِيرًا حَسَنًا، وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» (۲۸ و ۲۹ / احزاب) و این معنا هم به طوری که ملاحظه می‌کنید با وضع مرد زن دوست و جمال‌پرست و عاشق وصال زنان، نمی‌سازد. پس برای یک دانشمند اهل تحقیق اگر انصاف داشته باشد، راهی جز این باقی نمی‌ماند که تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و زن گرفتنش در اول بعثت و اواخر عمر را با عواملی دیگر غیر زن دوستی و شهوترانی توجیه کند. و اینکه در توجیه آن می‌گوئیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله با بعضی از همسرانش به منظور کسب نیرو و به دست آوردن اقوام بیشتر و در نتیجه به خاطر جمع آوری یار و هوادار بیشتر ازدواج کرد و با بعضی دیگر به منظور جلب نمودن و دلجوئی و در نتیجه ایمن شدن از شر خویشاوند آن همسر ازدواج فرمود و با بعضی دیگر به این انگیزه ازدواج کرد که هزینه زندگیش را تکفل نماید و به دیگران بیاموزد که در حفظ پیرزنان از فقر و مسکنت و بی‌کسی کوشا باشند، و مؤمنین رفتار آن جناب را در بین خود سنتی قرار دهند و با بعضی دیگر به این منظور ازدواج کرد که با یک سنت جاهلیت مبارزه نموده و عملاً آن را باطل سازد که ازدواجش با زینب دختر جحش به همین منظور بوده است، چون او نخست همسر زید بن حارثه پسر خوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و زید او را طلاق (صفحه ۶۶۲) داد و از نظر رسوم جاهلیت ازدواج با همسر پسر خوانده ممنوع بود چون پسر خوانده در نظر عرب جاهلی حکم پسر داشت، همانطور که یک مرد نمی‌تواند همسر پسر صلبی خود را بگیرد، از نظر اعراب ازدواج با همسر پسر خوانده نیز ممنوع بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب ازدواج کرد تا این رسم غلط را براندازد و آیاتی از قرآن در این باب نازل گردید. و ازدواجش با سوده دختر زمعه به این جهت بوده که وی بعد از بازگشت از هجرت دوم از حبشه همسر خود را از دست داد و اقوام او همه کافر بودند و او اگر به میان اقوامش برمی‌گشت یا به قتلش می‌رساندند و یا شکنجه‌اش می‌کردند و یا بر گرویدن به کفر مجبورش می‌کردند لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ او از این خاطر با او ازدواج نمود. و ازدواجش با زینب دختر خزیمه این بود که همسر وی عبدالله بن جحش در جنگ احد کشته شد و او زنی بود که در جاهلیت به فقرا و مساکین بسیار انفاق و مهربانی می‌کرد و به همین جهت یکی از بانوان آبرومند و سرشناس آن دوره بود و او را مادر مساکین نامیده بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست با ازدواج با وی آبروی او را حفظ کند و فضیلت او را تقدیر نماید. و انگیزه ازدواجش با ام سلمه این بود که وی نام اصلیش هند بود و قبلاً همسر عبدالله بن ابی سلمه پسر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادر شیرینی آن جناب بود و اولین کسی بود که به حبشه هجرت کرد، زنی زاهده و فاضله و دین‌دار و خردمند بود، بعد از آنکه همسرش از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله به این جهت با او ازدواج کرد که زنی پیر و دارای ایتام بود و نمی‌توانست یتیمان خود را اداره کند. و ازدواجش با صفیه دختر حی بن اخطب بزرگ یهودیان بنی النضیر به این علت صورت گرفت که پدرش ابن اخطب در جنگ بنی النضیر کشته شد و شوهرش در جنگ خیبر به دست مسلمانان به قتل رسیده بود و در همین جنگ در بین اسیران قرار گرفته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد و سپس به ازدواج خودش در آورد، تا به این وسیله (صفحه ۶۶۳) هم او را از ذلت اسارت حفظ کرده باشد و هم داماد یهودیان شده باشد و یهود به

این خاطر دست از توطئه علیه او بردارند. و سبب ازدواجش با جویریة که نام اصلیش بره و دختر حارث بزرگ یهودیان بنی المصطلق بود، بدین جهت بود که در جنگ بنی المصطلق مسلمانان دویست خانه‌وار از زنان و کودکان قبیله را اسیر گرفته بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با جویریة ازدواج کرد تا با همه آنان خویشاوند شود، مسلمانان چون اوضاع را چنین دیدند گفتند: همه این‌ها خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و سزاوار نیست اسیر شوند، ناگزیر همه را آزاد کردند و مردان بنی المصطلق نیز چون این رفتار را بدیدند تا آخرین نفر مسلمان شده و به مسلمین پیوستند و در نتیجه جمعیت بسیار زیادی به نیروی اسلام اضافه شد و این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن عکس‌العمل قبیله بنی المصطلق اثر خوبی در دل عرب به جای گذاشت. و ازدواجش با میمونه که نامش بره و دختر حارث هلالیه بود، به این خاطر بود که وی بعد از مرگ شوهر دومش ابی رهم پسر عبد العزی، خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید تا کنیز او باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر این اظهار محبت او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود و این بعد از نزول آیه‌ای بود که در این باره نازل شد. و سبب ازدواجش با ام حبیبه (رمله) دختر ابی سفیان این بود که وقتی با همسرش عبیدالله جحش در دومین بار به حبشه مهاجرت نمود، شوهرش در آنجا به دین نصرانیت درآمد و خود او در دین اسلام ثبات قدم به خرج داد و این عملی است که باید از ناحیه اسلام قدردانی بشود، از سوی دیگر پدرش از سر سخت‌ترین دشمنان اسلام بود و همواره برای جنگیدن با مسلمین لشکر جمع می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد تا هم از عمل نیکش قدردانی شود، و هم پدر او دست از دشمنی با او بردارد و هم خود او از خطر محفوظ بماند. ازدواجش با حفصه دختر عمر نیز بدین جهت بود که شوهر او خنیس بن خداقه در جنگ بدر کشته شد و او بیوه زن ماند. و تنها همسری که در دختریش با آن جناب ازدواج کرد عایشه (صفحه ۶۶۴) دختر ابی بکر بود. بنابراین اگر در این خصوصیات و در جهاتی که از سیره آن جناب در اول و آخر عمرش در اول بحث آوردیم و در زهدی که آن جناب نسبت به دنیا و زینت دنیا داشت و حتی همسران خود را نیز بدان دعوت می‌کرد دقت شود، هیچ شکی باقی نمی‌ماند در اینکه ازدواج‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله نظیر ازدواج‌های مردم نبوده، به اضافه اینکه رفتار آن جناب با زنان و احیای حقوق از دست رفته آنان در قرون جاهلیت و تجدید حرمت به باد رفته‌شان و احیای شخصیت اجتماعیشان، دلیل دیگری است بر اینکه آن جناب زن را تنها یک وسیله برای شهوترانی مردان نمی‌دانسته و تمام همش این بوده که زنان را از ذلت و بردگی نجات داده و به مردان بفهماند که زن نیز انسان است حتی در آخرین نفس عمرش نیز سفارش آنان را به مردان کرده و فرمود: «الْصَّلَاةُ الصَّلَاةُ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ لَا تَكْلَفُوهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ، اللَّهُ اللَّهُ فِي النِّسَاءِ فَإِنَّهُنَّ عَوَانٌ فِي أَيْدِيكُمْ» (... ۱) تا آخر حدیث. و سیره‌ای که آن جناب در رعایت عدالت بین زنان و حسن معاشرتشان و مراقبت حال آنان داشت مختص به خود آن جناب بود که آن شاء الله در مباحث آینده که درباره سیره آن جناب بحث خواهیم کرد، روایاتی و اشاره‌ای به این جهت نیز می‌آوریم، و اما اینکه چرا برای آن جناب بیش از چهار زن جایز بوده، پاسخ این است که این حکم مانند روزه وصال یعنی چند روز به یک افطار روزه گرفتن، از مختصات آن جناب است و برای احدی از امت جایز نیست، و این مسأله برای همه امت روشن بود و به همین جهت دشمنانش مجال نداشتند که به خاطر آن و به جهت تعدد زوجات بر آن جناب خرده بگیرند، با اینکه همواره منتظر بودند از او عملی برخلاف انتظار بینند و آن را جار بزنند. (۲) * * * * ۱- ترجمه: نماز، نماز (اشاره به اهمیت نماز) و رعایت حال آنان که در اختیار شما هستند، مبادا آنها را بیش از ظرفیت و طاقت به کاری مجبور سازید، و درباره زنان همواره خدا را در نظر بگیرید زیرا آنها مانند زمین‌های مستعدی هستند که شکوفائی و رشدشان وابسته به نوع رفتار شماست. (بیستونی) ۲- میزان ج: ۴ ص: ۲۳۸. (صفحه ۶۶۵)

بحثی در ازدواج موقت در قوانین اسلامی

ازدواج موقت در قوانین اسلامی

بحث حقوقی و اجتماعی درباره ازدواج موقت

ازدواج سنتی است طبیعی که از آغاز پیدایش بشر تاکنون در مجتمعات بشری دایر بوده، و هیچ مزاحمی به غیر از زنا سد راه و مزاحم آن نبوده، آری، تنها مزاحم ازدواج، زنا است که نمی‌گذارد خانواده‌ای تشکیل شود و طرفین بار سنگین ازدواج را تحمل کنند و به همین بهانه شهوات را به سوی خود می‌خواند و خانواده‌ها را می‌سوزاند و نسل‌ها را قطع می‌کند. همه مجتمعات دینی و یا طبیعی ساده و سالم عمل زنا را شنیع و زشت می‌دانند و آن را فاحشه و منکر می‌خوانند و به هر وسیله‌ای که شده علیه آن مبارزه می‌کنند، و مجتمعات متمدن هم اگر چه به کلی از آن جلوگیری نمی‌کنند و لیکن در عین حال آن را کار نیکمی نمی‌شمارند، چون می‌دانند که این کار عمیقاً با تشکیل خانواده ضدیت دارد و از زیادی نفوس و بقای نسل جلوگیری می‌کند و لذا به هر وسیله‌ای که شده آن را کمتر می‌کنند و سنت ازدواج را ترویج می‌نمایند و برای کسانی که فرزند بیشتری بیاورند جایزه مقرر می‌دارند و درجات آنان را بالا می‌برند و همچنین مشوقات دیگر به کار می‌بندند. چیزی که هست علی‌رغم همه آن سختگیری‌ها علیه زنا و این تشویق‌ها در امر ازدواج، باز می‌بینیم که در تمامی بلاد و ممالک چه کوچک و چه بزرگ این عمل خانمان‌سوز و ویرانگر، یا علنی و یا به طور پنهانی انجام می‌شود، که البته علنی و یا سری بودن آن بستگی به اختلاف سنت‌های جاری در آن اجتماع دارد. و این خود روشن‌ترین دلیل است بر اینکه سنت ازدواج دائم برای نوع بشر کافی برای رفع این احتیاج حیوانی نیست و انسانیت و بشریت با داشتن سنت ازدواج باز (صفحه ۶۶۶) در پی متمیم نقص آن است. پس آنهایی که در جوامع بشری زمام قانون را به دست دارند باید در مقام توسعه و تسهیل امر ازدواج برآیند. و به همین جهت است که شارع اسلام سنت ازدواج دائم را با ازدواج موقت توأم نموده، تا امر ازدواج آسان گردد و در آن شروطی قرار داده تا محذورهای زنا را از قبیل آمیخته شدن نطفه‌ها، واژگون شدن رشته خانوادگی، انقطاع نسل و مشخص نشدن پدر فرزند نداشته باشد، و آن شرایط این است که یک زن مختص به یک مرد باشد و زن بعد از جدایی از شوهرش عده نگهدارد و آنچه بر شوهرش شرط کرده در آن ذی حق باشد پس با جعل این مقررات محذورهای زنا را برطرف کرده و با القای سایر قوانین ازدواج دائم، از قبیل حق نفقه و ... مشقت ازدواج دائم را برداشته است. و به خدا سوگند این حکم (تشریح متعه) از افتخارات اسلام در شریعت سهل و آسان آن به شمار می‌رود، مانند طلاق و تعدد زوجات، و بسیاری از قوانین دیگرش، ولیکن به فرموده قرآن کریم: «مَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» (۱۰۱ / یونس)، حرف منطقی و مستدل کجا و مردم‌کر و ناشنوا کجا؟ آنها هنوز حرف خود را می‌زنند که من زنا را از متعه بیشتر دوست می‌دارم؟! (۱)

۳۷. آیه (فلسفه تشریح ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت)**اشاره**

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» «خدا می‌خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است!» (۲۸ / نساء)

شرح

ضعیف بودن انسان از این بابت است که خدای سبحان در او قوای شهویه را ترکیب کرده، قوایی که دائماً بر سر متعلقات خود با

انسان ستیزه می‌کند، و وادارش می‌سازد به اینکه آن متعلقات را مرتکب شود، خدای عزوجل بر او منت نهاد، و شهواتی را بر او حلال کرد، تا به این وسیله سولت شهوتش را بشکند، نکاح را به مقداری که غائله عسر و حرج او را برطرف سازد تجویز کرده فرمود: «وَاحِلَ لَكُمْ مَاوَرَاءَ ذَلِكُمْ»، و این ماوراء **** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۸. (صفحه ۶۶۷) عبارت است از همان دو طریق ازدواج، و خریدن کنیز، و نیز به این وسیله آنان را به سوی سنن اقوامی که قبل از ایشان بودند هدایت فرمود، و تخفیف بیشتری به آنها داد و آن این است که نکاح موقت متعه را هم برایشان تجویز و تشریح کرد چون با تجویز متعه دیگر دشواری‌های نکاح دائم و مشقت لوازم آن یعنی صداق و نفقه و غیره را ندارند. (۱)

ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی

آیا آن ضرورت که باعث مشروعیت متعه شد امروز در جو اسلام حاضر شدیدتر و عظیم‌تر است، یا در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابی بکر و نیمه اول از عهد عمر؟ با اینکه فقر و فلاکت سایه شوم خود را بر همه بلاد مسلمین گسترده و حکومت‌های استعمارگر و مرتجعین از حکومت‌های اسلامی، که ایادی استعمارگران و فراعنه سرزمین‌های مسلمان نشین هستند خون مسلمانان را مکیده از منابع مالی آنان هیچ رطب و یابسی را به جای نگذاشته‌اند؟ و از سوی دیگر همان‌ها که منابع مالی مسلمانان را به یغما می‌بردند برای خواب کردن مسلمین شهوات را در همه مظاهر آن از رادیو و تلویزیون و روزنامه و سینما و غیره ترویج می‌کنند؟ و این در بهترین شکلی که تصور شود آن را زینت می‌دهند؟ و با رساترین دعوت‌ها مسلمانان را به ارتکاب آن دعوت می‌کنند؟ و این بلای خانمان سوز روز به روز شدیدتر و در بلاد و نفوس گسترده‌تر می‌شود تا به جائی که سواد اعظم بشری و نفوس به درد خور اجتماع، یعنی دانشجویان و ارتشیان و کارگران کارخانجات که معمولاً جوانهای جامعه‌اند را طعمه خود ساخته است؟ و جای شک برای احدی نمانده که آن ضرورتی که جوانان را این طور به سوی منجلاب فحشا و زنا و لواط و هر داعی شهواتی دیگر می‌کشاند، عمده‌اش عجز از تهیه **** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۶۶۸) هزینه زندگی و اشتغال به کارهای موقت است، که نمی‌گذارد در محل کار منزل تهیه کند، تا بتواند نکاح دائم کند، یا مشغول تحصیل علم در غربت است، و یا کارمندی است که به طور موقت در یک محلی زندگی می‌کند، حال چه شده که این ضرورت‌ها در صدر اسلام با اینکه کمتر و در مقایسه با امروز قابل تحمل‌تر بوده باعث حلیت نکاح متعه شد، ولی امروز که بلا خانمانسوزتر، و فتنه عظیم‌تر است مجوز نباشد. و سخن کوتاه اینکه نکاح بودن متعه و زوجه بودن زن متعه شده در عرف قرآن و لسان مسلمین صدر اول (از صحابه و تابعین) جای هیچ تردید نیست. (۱)

بحثی در روایات مربوط به ازدواج موقت

در تفسیر طبری از مجاهد روایت کرده که در تفسیر «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ» (۲۴ / نساء) گفته: مقصود نکاح متعه است. و در همان کتاب از سدی نقل کرده که در تفسیر آیه نامبرده گفته این آیه راجع به متعه است و آن این است که مردی زنی را به شرط مدتی معین نکاح کند همین که آن مدت سرآمد دیگر حقی به آن زن ندارد و آن زن نیز به وی نامحرم است و بر آن زن لازم است رحم خود را استبرا کند یعنی عده نگه‌دارد، تا معلوم شود از آن مرد حامله نیست نه آن مرد از زن ارث می‌برد و نه زن از مرد. و در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم این حدیث را در الدر المنثور نیز روایت کرده از عبدالرزاق، و ابن ابی شیبیه، از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بودیم و زنان ما با ما نبودند عرضه داشتیم آیا می‌توانیم خود را خصی اخته کنیم؟ در پاسخ ما را از این عمل نهی فرمود و به ما اجازه داد با زنان ازدواج موقت کنیم، در ازاء یک تکه

لباس، عبدالله بن مسعود سپس این آیه را قرائت کرد: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید طیباتی را که خدا برایتان حلال کرده، بر خود حرام نکنید.» (۸۷ / مائده) و در الدر منثور آمده که ابن منذر از طریق عمار غلام آزاد شده شریک روایت آورده که گفت: من از ابن عباس از متعه پرسیدم که آیا این عمل زنا است و یا نکاح؟ گفت: نه ****۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۶۶۹) سفاح است و نه نکاح، گفتم: پس چیست؟ گفت: همان متعه است، هم چنانکه خدای تعالی نامش را متعه نهاد، گفتم آیا زن متعه، عده دارد؟ جواب داده عده او حیض او است، گفتم آیا با شوهرش از یکدیگر ارث می‌برند؟ گفت: نه. و در همان کتاب است که عبدالرزاق، و ابن منذر، از طریق عطا از ابن عباس روایت کرده که گفت خدا به عمر رحم کند، متعه جز رحمتی از خدای تعالی نبود که به امت محمد کرد، و اگر نهی عمر از متعه نمی‌بود جز شقی‌ترین افراد کسی احتیاج به زنا پیدا نمی‌کرد، آنگاه گفت این متعه همان است که در سوره نساء درباره‌اش فرموده: «فَمَا اشْرَيْتُم مِّنْهُنَّ بِهِنَّ» یعنی تا مدت کذا و کذا و به مبلغ کذا و کذا، و بین چنین زن و شوهری وراثت نیست، و اگر دلشان خواست به رضایت یکدیگر مدت را تمدید کنند می‌توانند، و اگر از هم جدا شدند، آن نیز کافی است و بین آن دو نکاحی نیست، عطا در آخر خبر داد که از ابن عباس شنیده که امروز هم متعه را حلال می‌داند با اینکه عمر از آن نهی کرده است. و از کتاب مستبین تألیف طبری از عمر حکایت شده که گفت: سه چیز در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و من محرم حرام کننده آنهایم، و بر آنها عقوبت می‌کنم ۱ متعه حج ۲ متعه زنان ۳ گفتن حی علی خیر العمل در اذان. همه روایات اتفاق دارند در اینکه متعه سنتی بوده که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و به تجویز آن جناب تا حدودی عملی می‌شده، حال یا اسلام آن را تأسیس کرده، و یا حداقل از سابق معمول بوده، و اسلام امضایش کرده، و در بین صحابه آن جناب کسانی به این سنت عمل می‌کرده‌اند، که در حقشان احتمال زنا داده نمی‌شود، مانند جابر بن عبدالله، و عبدالله بن مسعود، و زبیر بن عوام، و اسماء دختر ابی‌بکر که از طریق متعه، عبدالله بن زبیر را زاییده است. توضیح اینکه در مسأله متعه یک بحث از نظر کلامی می‌شود، در اینکه آیا عمر بن خطاب و یا هر کس دیگری که سرپرستی امت اسلام را به عهده بگیرد حق دارد حلال خدا را حرام کند یا خیر، و این بحث در بین دو طایفه شیعه و سنی جریان دارد که شیعه معتقد است او چنین حقی نداشته، و سنی‌ها خلاف این را معتقدند. (۱) ****۱- روایات مربوطه در ذیل آیه ۲۳ و ۲۸ سوره نساء در المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴ به تفصیل آمده است. (صفحه ۶۷۰)

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی

مطالبی که عناوین آنها ذیلاً ذکر می‌شود جزء مسائل مربوط به خانواده در قرآن بوده که در تفسیر المیزان به آنها اشاره شده است و به دلیل رعایت اختصار، شرح و تفسیر این دسته از آیات در این مجلد قید نگردیده. اما برای کسانی که مایل به تحقیقات وسیع‌تر در موضوع خانواده می‌باشند، عنوان و آدرس آیات و شماره جلد المیزان به شرح زیر تقدیم می‌شود: محرمات، یا طبقات حرام در ازدواج آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ محرمات نسبی آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ محرمات سببی آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ ازدواج با کنیزان راه گریز از شرط عدالت در تعدد زوجات آیه ۲ تا ۶ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۲۳۸ امتیاز کنیز مسلمان بر زن آزاد مشرک آیه ۲۲۱ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۰۲ جواز ازدواج با همسران مطلقه پسر خوانده‌ها آیه ۳۶ تا ۴۰ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۸۳ ازدواج کنیزان و غلامان آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ نهی از وادار کردن کنیزان به زنا آیه ۳۲ تا ۳۴ سوره نور المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۹ صبر بر دشواری تجرد و پرهیز از زنا... آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ (صفحه ۶۷۱) امر به ایجاد تسهیلات برای ازدواج و آزادی غلامان و کنیزان آیه ۳۲ تا ۳۴ سوره نور المیزان ج ۱۵، ص ۱۵۹ الغای حکم جاهلی فرزندی پسر خوانده‌ها آیه ۴ تا ۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۱ خانواده رسول الله محدودیت‌ها و امتیازات آیه ۲۸ تا ۳۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۵۴ همسران رسول الله مادران امت

اسلام آیه ۶ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۳ ازدواج‌های مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله آیه ۵۰ تا ۵۴ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳ آداب پذیرایی در خانه رسول الله صلی الله علیه و آله آیه ۵۳ تا ۵۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۶ تحریم ابدی ازدواج با همسران رسول الله صلی الله علیه و آله آیه ۵۳ تا ۵۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳ تحریم رسول الله برای جلب رضایت همسران خود آیه ۱ سوره تحریم المیزان ج ۱۹، ص ۵۵۲ طلاق و مبانی قوانین آن در قرآن آیه ۱ تا ۷ سوره طلاق المیزان ج ۱۹، ص ۵۲۴ حکم عده طلاق و فلسفه و منافع آن آیه ۲۲۸ تا ۲۴۲ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۴۲ تا ۳۶۷ سایر مسائل مرتبط به طلاق آیه ۴۹ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳ آیه ۱۹ و ۲۱ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۰۱ تا ۴۰۸ آیه ۴ و ۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۱ (صفحه ۶۷۲) آیه ۱ تا ۶ سوره مجادله المیزان ج ۱۹، ص ۳۱۲ آیه ۲۲۶ تا ۲۳۲ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۳۹ تا ۳۵۵ احکام مربوط به ایتم و اموال آنها آیه ۷ تا ۲۲ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۳۱۲ تا ۴۱۳ آیه ۱۲۷ تا ۱۳۰ سوره نساء المیزان ج ۵، ص ۱۵۶ آیه ۲۳۴ و ۲۳۵ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۶۳ به بالا- مبانی قوانین ارث در قرآن آیه ۷ تا ۲۳ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۳۱۲ تا ۵۳۱ آیه ۱۷۶ سوره نساء المیزان ج ۵، ص ۲۵۰ آیه ۶ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۵ آیه ۷۵ سوره انفال المیزان ج ۹، ص ۱۹۱ مبانی قوانین وصیت در قرآن آیه ۱۸۰ تا ۱۸۲ سوره بقره المیزان ج ۱، ص ۶۶۶ آیه ۱۰۶ تا ۱۰۹ سوره مائده المیزان ج ۶، ص ۲۸۴ (صفحه ۶۷۳)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه

www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر (تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) (طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

